UNIVERSAL
LIBRARY
OU-234652
UNIVERSAL
LIBRARY

مَا شَاءَ اللّٰهُ لَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ

بفضل خداوند عالم این صحیفه فیض اعم جامع اسمای ادویه مفرده یونانیه و هندیه و انگریزیه
مع تصریح اعمال و خواص و ماهیت و مزاج آنها مستنبطه اسفار علوم و حکم یعنی جلد رابع

از تصانیف ملک الحکما سند الاطبا جناب حذاقت مآب حکیم محمد اعظم خان المخاطب بناظم جهان

باهتمام محمد عبدالرحمن بن حاجی محمد روشنی خان مؤدب یافته خدمت بدر معظم محمد مصطفی خان

بسم الله الرحمن الرحیم

باب کاف مشتمل بر بست فصل

کابلی هلیله کابلی است کاپور بهندی اسم کافوریست کابیشه وکافیشه عصفرست کابیش اسم
[illegible] اسم فوقانی بفارسی نام نوعی از بیخ سنت که در شوستر کبعربی تستر گویند زراعت می نمایند وگویند یکسال که
آنرا زراعت - دوند تا هفت سال ثمر میدهد و هر سال احتیاج بزراعت تازه ندارد و نیز کات بفارسی نام دوائی ست که بهندی کتهه مشهورست و در انگریزی
کی ٹی کہتے ہیں نامند و آن از چوب درختی میسازند که بهندی کهیر نامند و آن درختی ست صحرائی بقامت درخت مغیلان و مشابه بدان و خار دار و شاخهای آن
پراگنده و براناشاخهای باریک و برشاخهای باریک ان در وصف مقابل هم برگهای بسیار ریزه شبیه ببرگ مغیلان و رنگ پوست آن تیره و رنگ چوب
آن که قریب پوست آنست سفید و انچه اندرون آنست و آنرا بهندی سار نامند سرخ جوهردار سنگین بسیار سخت میباشد و طریق گرفتن کات آنست که چوب
اندرونی آن سرخ رنگ بری آید پاره پاره بریده در دیگهای گلی با آب خوب جوش میدهند هرگاه آب سرخ میشود آنرا اصاف نموده در تغارها می اندازند بعد
یکدو روز منجمد میگردد و دو هفته زیاده باشد آنرا قطع قطع نموده بر برگهای بزرگ درختی نهاده در آفتاب خشک می نمایند و بر میدارند و آن دو نوع میباشد یکی سفید رنگ
آنرا بهندی پاپڑ یا کتھ و بهگهری کتهه و دیگری کتهه نامند و این اکثر و رادویه تعمیل دوم سرخ رنگ این بیشتر ماکول و بارگ تنبول و چون بسبب مرطوبت در تغارها
زمین برای انجا دبیشتر نخاک در ریگ و سنگ ریزه آمیخته میباشد آنرا کوفته باب جوش داده صاف می نمایند و در جای سرد داشته بعد انجا و آن بارگ تنبول
میخورند و بعضے بعد صاف کردن اندک مشک و عنبر و دیگر ادویه خوشبو آمیخته ازان حبوب ساخته برای خوشبوی دهن تناول می نمایند این را کهروی
می نامند این طریق اخذ آن مولف در صحرای دامن کوه شمالی هند و نیز کوهستان ملک مالوه مشاهده نموده و کسانی که غیر این نوشته اند اصلی ندارند بالجمله
مزاج آن سرد و خشک در دوم و قابض و رادع و مجفف و حابس استعمال آن باسنونات و مزاغر و مضمضه جهت استحکام بن دندان و جهت شستن دهان و سورش
زبان و در مراهم و ذرورات قروح و بثور بکاری آید پاشیدن آن و طلای آن خشک کنند جراحات عارضه خصوصاً جراحت حادث از آبک آب دریا
عسور و آشامیدن مطبوخ آن قاتل کرم شکم ست و نافع یرقان و جریان منی و کثرت احتلام و قروح امعاء و مجاری بول و سوزش بول و پیهانی گرم و فساد خون
جذام و برص و شرب و طلای آن مفید فاسیل و بثور بدن و نافع امراض صفراوی آلات بول و کف و کشث و سرفه و خارش و اگر ده تولہ آن با کافو

در یکدفعه خورده شود قطع رجولیت گردد و آثار آن مولد سنگ گرده و مثانه و مضعف باه مصلح آن مشک و عنبر و افعال و خواص درخت آن در ذیل میاید
کاترو رچها بفتح کاف و سکون الف و فوقانی و فتح راي مهمله و ضم واو و رای مهمله دوم و فتح جیم فارسی و ها و الف درخت شبیه بدرخت کات **کاتاتره** اسم گوبهی ست **کاٹھ ماندا** بفتح کاف و الف و سکون تا و فوقانی و فتح میم و الف و خاء هاد و فتح میم و الف و خاء نون و فتح دال مهمله هندی و الف اسم هندی گاؤزبان ست یا نوعی ازان و گویند اسم بناتی ست غیر آن **کاتیری** اسم کهیرست **کاش** بتشدید ثانی مثلثه اسم غلهٔ خرد ست **کاج** اسم فارسی صنوبر ست و جیم فارسی اسم هندی آبگینه است **کاجر** بفتح کاف فارسی و الف و فتح جیم و سکون راء مهمله اسم هندی گزر ست و در سنسکرت نزدیک شیم در آتجا کرا یعنی بادپیما کنند و پری تیک یعنی بسیار محبوب باد و مدآور سواد یعنی مزه شیرین دارد و تخم ناگرکم یعنی حابس اسهال دوافع دوران مقرری نمیکند می نامند و این را از قسم ترب میدانند و گویند که این ترب سرخ ست و لهذا این را ایرو ملنگی هم میگویند یعنی ترب سرخ و نزد هندیان طعم شیرین معتدل در سردی و گرمی و شهی طعام قابض شکم و دافع رگت پت بوا سیر و سنگ مثانی و فساد باد و بلغم و خواص آن بقول الیغانیان در گزر بیاید
کاچ لون بفتح کاف و الف و سکون جیم فارسی و ضم لام و واو مجهول و سکون نون اسم هندی ملح الزجاج ست که سجوقونیا و ملح الزجاج نزد العطاریان و بفارسی نمک شیشه و کف آبگینه و هندی جوکهی کا نمک بهنگر نمکهار نیز گویند و بسنسکرت ساماتا یعنی آنکه در اقسام نمک مرتبهٔ اول ندارد بلکه در مرتبهٔ سوم ست و تنوا و متوهو گویند و آن نزد هندیان اندک شور بود و مسفرا و حرارت و فساد خون زیاده کند و بلغم کم نماید و مشهی و قو لبغ و پیر زرا نافع ست و اسهال آورد و التحال آن سفیدی چشم زائل سازد و طلای آن خارش و جرب را نافع و بغایت مجفف رطوبات معده است **کاجل** بفتح کاف و الف و فتح جیم و سکون لام اسم هندی دود و است که بچشم کشند **کاچ مرچ** اسم مرچ سرخ ست **کاچی** اسم فارسی حریره ایست که از بزر رسا زند و نیز اسم عاقولا و تابولاست **کاجیرا** اسوست **کاجیره قرطم** ست **گاد** اسم صمغ ست در هندی دُر و هر چیز را گویند **کادم بری** بفتح کاف و الف و فتح دال مهمله و سکون میم و فتح موحده و کسر رای مهمله و سکون تحتانی اسم تارکی دکن ست **کادور** کاسنی صحرائی ست **کاذی** بفتح کاف و الف و کسر ذال معجمه یا تحتانی و با ال مهمله نیز آمده و در کد ریاید **کاربندی** و بسربانی آبکاسه است و نیز هندی اسم نمکی ست که از اشخار سازند **کارا** بکاف فارسی و الف و فتح رای مهمله و الف اسم درخت هینگن **کاراپهل** اسم بلسوست
کاجو بفتح کاف و الف و ضم جیم و سکون واو مشهور بکاجو پهل ست و آن تخم بار درختی ست بزرگ مانند درخت **کهل** و یا بادام و برگ درخت او نیز مثل برگ کهل و مشابهت ببرگ کهری هم دارد و اولا از شاخ درخت قمی بمقدار چهار انگشت بری آید و بارا وابسته میگردد و مخروطی شکل که قاعدهٔ او پهن و مقعر و سر او بی نوک و پوست او بسیار تنک و نازک و رنگ بعضے سرخ مائل بسیاهی و بعضے زرد مائل بسرخی و بوی او تیز و باز هوست و مغربی ریشه و شیرین و ترش و ز درخت و فصل تابستان میرسد زیرا ثمرهٔ او دو رگ مانند و خط بری می آیند که میان هر دو رگ تخم بسته میگردد بشکل کلیتین گوسفید رنگ که همان کاجو ست تخم آن ثمره ست مزاج ثمره گرم و تر خاشنده زبان و دهن و تخم او شیرین لذیذ و چرب و لذت از بادام بهتر زبان را صاف کنند و ذائقه و مدتخم آنرا در آتش نرم بریان کرده مغز آنرا بمخورند مسمن بدن و مقوی دل و مفرح و مصح باه و مولد منی و محکم کنندهٔ مکروگرده و مقوی حافظه و فزاینده عقل و دماغ و اگر آنرا ناشتا بخورند و بالایش اندکی عسل و هند نسیان ببرد و بیاره و رطب مزاج حکم بلادارد و بگرم مزاجان مجرق خون و مولد صفراست و مصلح او انار ترش و سکنجبین **کاریانخف** کاه ربابست و بمعنی کهریا **کاربلی** بفتح کاف و الف و سکون راء مهمله و فتح باء موحده و کسر لام و سکون تحتانی اسم کریله جنگلی و باغی و بهار نگی و جویم ست **کاربیل** بفتح کاف و الف و راء مهمله و کسر باء موحده و سکون یا تحتانی و لام اسم کریله است **کارپاسی** بفتح کاف و الف و سکون راء مهمله و فتح با فارسی و الف و کسر سین مهمله و سکون یا تحتانی اسم درخت پنبه است **کاربی** بفتح کاف و الف و فتح راء مهمله و کسر موحده و خاء هاد و سکون تحتانی اسم بارالند ست **کارتن** و کارتنک و کارتنه بفارسی عنکبوت ست و نیز کارتنه اسم حلبه ست **کاروا** اسم

فارسی کافور ست وغلاف طلع را نیز نامند وگویند که اسم بقول ماکولا است ورطب یعنی خرمای تازه را نیز نامند **کاردی** معم اسم قافله است نزد طیار انگریزی الایچی خورد مفرح قلب ومقوی معده است در بدهضمی ونفخ مید هند ازین در شراب وغیره ترکیب اده استعمال مسکنند **کارسیا** اسم دیگی ست **کارشودهنی** بفتح کاف والف وفتح راء مهمله وضم شین معجمه وسکون واو مجهوله وفتح دال مهمله وخفای ها وکسر نون وسکون تحتانی اسم سیاه زیره است **کارعه** بعربی اسم نخله ایست که نزدیک آب روید **کارکنزا** اسم بابچی ست **کارمکا** بفتح کاف والف وسکون راء مهمله وضم میم وفتح کاف دوم والف دوم بسنسکرت پاچین یعنی دوا قدیم وتکمشادی پوست تلخ ودرگت منجری یعنی مقوی فلکین ودیپن یعنی اشتها افزا میگویند مزاج آن گرم وخشک ومزهٔ آن تلخ وآن نافع درد تمام اندام ومیده وصفرا وبیمارگی دهن وشهی وفزاینده هاضمه **کارمنگا** بکاف والف وسکون راء مهمله وضم میم وسکون نون وفتح کاف فارسی والف اسم قسم از سوسنجبای سرخ ست که وشتی باشد **کارنجک** خیارست **کارنگا** بکاف والف وکسر راء مهمله وخفای نون وفتح کاف فارسی والف اسم درختکامالی **کارنگک** اسم آنوار است **کاروانگ** اسم فارسی طائری ست دراز گردن که نزدیک آب می نشیند وبعربی آبزا گردان نامند **کارونک** اسم فارسی موج ست **کاره** اسم هندی مطبوخات ست **کاروچا** بفتح کاف والف وراء مهمله وکسر واو وسکون تحتانی وفتح جیم والف اسم کنول **کاژیکاری** بفتح کاف والف وکسر رای هندی وسکون تحتانی وفتح کاف دوم والف دوم وکسر راء مهمله وسکون تحتانی دوم اسم انگلی ست **کاری** بکاف والف وکسر رای مهمله مجهوله وسکون تحتانی بلسونا مند **کاژمی بندو** اسم بلسوست **کاررک** اسم آلوچه ست **کاژر** بفارسی درخت صنوبر ست **کاریره** وکاغله وکافشه وکاکیان بفارسی قرطم ست **کاسا** اسم خرگوش دریائی ست **کاسبج** وکاسبجک بفارسی دلدل ست وآن نوعی ست از خارپشت بزرگ کوهی ونیز اسم قاقلی ست **کاسر** بعربی عقاب ست **کاسر الحجر** اسم عربی حب القلت ست **کاسر کاکل** بفتح کاف والف وکسر سین مهمله وسکون راء مهمله وفتح کاف والف ویای تحتانی دلائم بار ست هندی تروخشک ومشهی وباضم ومليين شکم ومزه تلخ وزبان دردکرم وصفرا دفع نماید **کاسبنیج** بجون فارسی ست وصاحب اسرار الطب گفته که معنے آن کثیر المنافع ست **کاسگهنی** بفتح کاف والف وکسر سین مهمله وسکون کاف فارسی وخفای ها وکسر نون وسکون یا تحتانی اسم کتائی خردست وبدون یا تحتانی اسم کسوندی ست **کاسکینه** وکاسه شکنک اسم فارسی شقراق ست **کاسلیس** اسم جوزست **کاسم** هندی اسم پستان **کاسمی** بفتح کاف والف وسکون سین مهمله وفتح میم وکسر راء مهمله وسکون یا تحتانی وکاسمر جایجای یا تحتانی جیم والف ونون آمده وکاسر هیرا بکسر ها وسکون یا تحتانی وفتح راء مهمله والف نیز گویند وکاسمر وبوا وعوض یا تحتانی در اسم اول نیز آمده گرم وثقیل ودافع تپ ودرد شکم وگل آن قابض ودافع رگت پیه وبارآن رسایین ست وجوانی نگهدارد ومقوی حواس ماه راقوت دهد ومدر بول **کاسنی** بفتح کاف والف وسکون سین مهمله وکسر نون وسکون یا تحتانی اسم فارسی ست ودر هندی نیز همین اسم مشهور وبعربی هندبا بفارسی کشنیز وبیونانی ساریس سریس وطرسمی واندوطونیا والنطونیا وبرومی انذبیا نامند وآن بناتی ست معروف ودراکثر بلاد بهم میرسد گل آن لاجوردی ودر طعم آن اندک تلخی واقسام میباشد از بری وبستانی وهر یکی ازین بردو قسم ست یکی آنکه برگ آن عریض ودراز قریب برگ کاهو وبا خشونت ومائل بتلخی وساق آن تا بدو ذراع وزیاده نیز بشاخهای نرم وگل کبود اندک بزرگ وخوش منظر وآن شبیه هندبای شامی وهاشمی ولیکن دبیونانی ماسرانطانیا واقطر اینا گویند دوم آنکه برگ آن کوچک تر وگل آن ریزه تر وکبود وتلخی آن زیاده وبقول بعضے این هندبا را البقل نامند وبحسب اختلاف وتغیر بهوا ومکان وفصل تغیر در طعم ورنگ طبع آن بهم میرسد چنانچه گاهی در بستان تلخی بسیار بهم میرساند پس هنگام میل باندک گرمی میکند بحدیکه اثر سردی بسیار ازان ظاهر نمیگردد وگویند که بستانی آن قریب الشبه بکاهو ست وبرگ آن عریض وشیخ الرئیس نیز نوشته که آن دو بری وبستانی ست آن دو قسم ست عریض برگ وباریک برگ وآن جاری مجری بکاهو ست لیکن بقول اطبا وکمتر ازان در خصال آنست ونزد من این خلاف از انست وتشنج ومنفعت این برای سدد وجگر واگرچه ازان در تلطیف وتفتیح ست وفخار ونافع تر آن جهت جگر تلخ تر است زیرا که تلخ آن بسبب قبضت خود

برنفوذ بسوی جگر سرمع تر و در تفتیح سدد شدید تر ست و گویند که بهترین آن شامی بستانی ست بعضے گفته اند بهترین آن رطب شیرین بستانی ست و افضل آن شامی که آنرا اقطرانا گویند باکلمه بستانی را کاسنی نامند بری را طرخشقوق و آن جدالبد ازین مسطور گردد و کاسنی تر و تازه بقول شیخ سرد در اول و تر در آخر اول ست و بستانی ابرد و ارطب و گاه تلخی آن در تابستان اشتدادی نماید پس میل میکند بسوی اندک حرارت که از نیکند میعهٔ آن حرارت اشرین نمی نماید زیرا که اجزای بازه بسیار ست و با اجزای حاره لطیفه منتشر بظاهر آن که از شستن زائل میگردد بسبب ضعف ترکیب و کمال لطافت و لهذا در شرع وطب هر دو غسل آن منع ست و آن مرکب القوی از روی ترکیب ظاهر ابرد و ارطب انچه در بستان بسیار گرم و یابس و در بالا گرم و در موضع گرم بهم میرسد مائل بگرمی ست و خشک آن مائل بخشکی و با قوت قابضه باعتدال و غیر شدید و نوع صغیر آن را رطوبت و لطافت کمتر از کبیر آن و بستانی بارد تر و رطب تر از بری ست و بعضی گویند که بستانی در برودت کمتر از بری ست و همچنین نوع آن از بستانی در طعم قابض و مبرد بقول شیخ خشک آن سرد و خشک در اول و گویند در اول دلی و گویند خشکی آن در دوم ست و کاسنی بلغمی در تبرید و ترطیب شدید تر از غیر آنست و کاسنی مفتح سدد احشا و عروق و مصفی رنگ و خون و موسع مجاری و مسکن حرارت خون و حدت صفرا و تشنگی ست و گویند که تطفیه و ترطیب و تسکین آن بعطش کمتر از کاهو ست و گویند که آن اعدل از کاهو و اجود از ان در تبریس ست و گویند که آن الطف از کاهو و کمتر در غذا و در ان حرارت با برودت ست و جیش گفته که کاسنی مستحیل میشود از هوا و هنگام گرمی هوا خشک میگردد و چون خشک شد تلخی آن می افزاید و آن اندک حار میشود و چون آب آن بیفشرند و اندکی جوش دهند و صاف کرده بنوشند نفع بارد رام نماید تقویت معده کند و سدد بگشاید اگر با بقول ملایم آمیخته شل بادیان و کشوث آسیزند فعل آن در امراض مذکوره ظاهر باشد و اگر برادرام ظاهر بدن طلا نمایند نفع کند و طلای آب آن با سفیدهٔ آب انزیدسر که جهت تبرید عضو یکه اراده تبرید آن باشد عجیب الاثر ست و چون با برد جوا سیخته طلا کنند حمرا را نفع کند و تحلیل ورم صلب نماید و طلای آب آن نافع ادرام حاره است و کذا شرب آب افشرده آن و کذا ضماد برگ آن تنها یا با روغن گاو و نوشیدن آن تلطیف غلظ ادرام کند مهیا بتفتیح و تحلیل و اندفاع گرداند و آن در حار عظیم النفع ست و چون با خیارشنبر نوشند جهت ادرام حار احشا نفع بخشد و همچنین اگر با صندل طلا نمایند و چون با آب آن گل سرخ سوده آمیخته بر صدغین و پیشانی طلا کنند درحال آسا کن گرداند و نیز طلای آب برگ آن تنها و یا با سرکه و صندل جهت صداع حار و صفراوی و با صندل سرخ و سرکه گلاب جهت شری و با طلا که نوعی از شراب ست جهت ادرام حاره و در دچشم و ضماد برگ آن کوفته جهت ورم حار خصوصاً با ورد و من بنفشه نافع و نیز اگر با سویق و سرکه آمیخته بر چشم ضماد کنند بسیار گرم و ادرام آسا نفع کند و چون در آب آن خیارشنبر یا شربت توت ملکرده غرغره نمایند در ابتدای ادرام حلق و اوجاع آن خناق نفع نماید و بدستور با آب برگ کشنیز تازه و بقول گیلانی آب کاسنی نافع نفث الدم ست و همچنین گل آن قاطع اسهال ست اگر دو مثقال آب سرد بخورند و صاحبان سرد را موافق نیست و آن موافق صفراویان سرفه حاده را از مشارکت محبوب جگر ست و کم موافق سرد مزاجانست و بقول شیخ ضماد برگ آن با آرد جو جهت خفقان و تقویت قلب حار و تسکین یبس آن مفید ست و مقوی قلب ست و مسکن خشی و هیجان صفرا و مقوی معده است و آن از نیکوترین ادویه ای معده حار مزاج ست و گویند که آن موافق مزاج جگر ست بحیثیکه باشد ما برای جگر حار شدید المرا فقط ست و جگر با برد را صرر مثل سائر اقسام بقول بارد نمی کند مابین بهر آنست که کاسنی را خصوصیت با جگر ست مطلقاً و گویند که آن مقوی جگر و مسکن تشنگی و حرارت و التهاب معده بهت و دران تقویت با تفتیح و انضاج ست آشامیدن آن جهت تفتیح سدد جگر و طحال و یرقان و استسقای حار نافع و موافق جگر حار با برد و نافع اوجاع حار و بارد ان و منقی مجاری بول و گرده است و هر چند تلخ تر باشد در رفع سدد و امراض جگر بهتر ست و آشامیدن آن با خاکشی سنگ شود و سنگجبین ساده جهت قی و هیئه صفراوی و هیجان صفراو دم صفراوی و شری و جدری و حصبه و آب برگ تازه مزاجوشانیده کف آنرا گرفته صاف نموده که آب کاسنی مروق نامند با سنگجبین جهت تقویت معده و حار و استسقا و تفتیح سدد

ودوقع او رام جگر ورفع متفتن طوبات نافع ونیز چون باسرکه غیر تند بعد فصد وحجامت بنوشند سدد جگر بگشاید ومجاری گرده از رطوبات عضنه پاک نماید وآن افضل از کاهو در تفتیح ست وتفتیح آن واسهال آن مشرید نرو گاهی آب برگ غیر مغسول آن افشرده در آخر زرگرفته در کاسه می کنند وسر آن بپارچه پاکیزه پوشیده شب در هوا میگذارند وصبح آب صاف آن گرفته می آشامند سدد آن ورفع سد وجگر نفع بلیغ می نماید چون بران سه روز یا هفت روز ادامت نمایند وهمچنین آب آن با آب باریان تر وکشوث که آن را کبارا دویه یرقان سدی بست وخوردن بقلهٔ آن نافع ضعف معده وقلب جالی از فضول غلیظه است ودوران قبض صالح غیر شدید ست بدان تقویت معده وجگر گرم می نماید معده وجگر سرد وبلغم آن مولد کیموس حسن بست وجهت سرد مزاجی موافق نیست گویند که بسرد مزاج صفر نیست چنانچه سائر بقول ابن رشد آنرا مصفیه چون آنرا بسرکه بخورند تسکین صفرا کند بسر اسهال صفراوی نماید وچون با مذری بادیان وکشوث بجوشانند تفتیح واسهال آن زیاده گردد وبستانی آن موافق تر از برای جگر ست وضماد آن جهت نقرس حار نافع النفع ست وچون با آب افسنتین آن گلسرخ وتخم خطمی آمیخته نکسید بدان نمایند در دساقین را نفع کند وآشامیدن آب مروق آن نافع تب ربع وحمیات دنمنه است باسکنجبین ونوشیدن مطبوخ برگ تازه وگل وتخم وبیخ آن تنها سه مثقال یا باتخم کشوث باضافه سکنجبین بزوری یا ساده یا بشربت کشوث وبابزوریه بحسب احتیاج جهت حمیات مرکبه کهنه بابنیه استعمال میزرنج بیخ بطراف مجرب برگ آن در نزافات دماغ میکنند وضماد برگ آن وهمچنین طلای آب آن وآشامیدن آب آن نیز بازبت تریاق ادویه کشنده است وضماد برگ وبیخ آن باهم جهت گزیدن عقرب وسلوم درنبور ومار وسام ابرص وهمچنین باآرد جوبعد یل مقدار شربت از آب آن تا نیم رطل مضر صاحب سرفه که بسبب درم محدب جگر مبتلا شد ونمک سرفه والا چندان مضر نیست بلکه در بعضی مواد نافع مصلح آن شکر وشربت بنفشه واشتال آن گویند کسی که از بوی وضرهٔ آن کراهت کند عیاید که بآن چیزی از حشایش وخوشبو داخل کنند وبدل آن شاهتره نوشته اند وتخم کاسنی سرد وخشک در دوم ومائل بحرارت وباجزای باردهٔ نیز جاقوت محرکه مواد ساکنه وحضر ابن علی معتدل در گرمی وسردی وخشک در دوم دانسته وگیلانی نوشته که تخم کاسنی خشک در دوم ست ودوران حرارت در برودت ست لیکن حرارت آن اظهر وابن جزله گفته که طعم تخم کاسنی تلخ ست بهترین آن آنست که مائل بسیاهی وفربه سنگین بستانی باشد آن معتدل در حرارت وبرودت ست وبعضی گفته اند که تخم آن قریب الطبع بآب مروق آنست نافع جگر وجهت درد منفقان وتفتیح سدد واستسقا وبرقان سدی وحمیات صفراوی ومرکب وسدی نافع وبا مطبوخ صندل وبادیان جهت رفع سموم مضعف گردد وطحال وقطع نفث الدم وتحریک اشتها مفید ودر سایر افعال قایم مقام برگ آنست وگویند که چون بوزن آن بشربت بنفشه ادمان نمایند خواب بسیار آورد ومقدار شربت آن از دو درم تا سه درم ست وتا پنجدرم نیز نوشته اند وگویند که از سحیق آن از یکدرم تا چهار درم از طبیخ آن شیره آن از پنجدرم تا ده درم با شکر وگفته اند که شربت از شیره آن شصت درم با آب شاهتره وآن در معده دیر بماند ومصلح آن شادنج وچون کریه الطعم ست گاه غثیان وتقلب نفس می آرد مصلح آن اودیه خوشبو وسکنجبین ومضر طحال مصلح آن سکنجبین گویند اسفند وکرفس از مصلحات آنست وگویند محدث ضیق النفس مسرفه ومضعف گرده است ومصلح آن صمغ عربی یا کتیرا وبدل آن بوزن آن تخم کشوث یا تخم خرفه یا تخم جرجیر وبیخ کاسنی گرم در اول ودشک دوم ودر تفتیح وتقیه قوی ست وملطف اخلاط ومنقی مجاری ومدر بول وجهت یرقان خون ورفع ورم احشا واستسقا ونضج وتحلیل مواد وحمیات مرکبه کهنه او جاع مفاصل مزمن او در اربول نافع وگویند که بیخ آن در اوجاع مفاصل طار تنها بالغ النفع ست ومدر ومخرج جنین وبقول گیلانی دافع حمیات ردیه است وضماد آن نافع گزیدن عقرب وجراره وسموم ونیش ومار وسام ابرص مفرد وباسویق وآشامیدن بیخ آن بازبت نافع اکثر سموم گزندگان ست چون بنوشند باندک بیرد یگر مقدار شربت از جرم سلنبده آن از یکدرم تا چهار درم ودر مطبوخ از پنجدرم تا پانزده درم ست وعرق کاسنی که بعربی ماء الهندبا گویند آن مبرد ومقوی فم ومفتح سدد مثلی جالی جگر چارد معده مسکن هیجان اخلاط محتبسه در مناذ زند مطفی حرارت جگر ودران اصلاح عظیم ست ومانع بول الدم وقدر شربت آن

ربع رطل و تانیم رطل و بدل آن نصف وزن آن عرق کشوث کاسنی دشتی کہ بعربی ہندبا بری و بقلہ یہودیہ بیونانی طرخشقوق و طرخشقوق و طلخشقوق و بقوس و کیچور یا و نیچور یا و نیز ہندی کادو رنامند و غیر ہند ریلی ست کہ مسطور شد نبات آن شبیہ بکاسنی بستانی و برگ آن ازان باریکتر و کوچکتر و سنبلہ تر و گل آن کبود و طعم آن بسیار تلخ و سرد و خشک در آخر اول و تشریح میفرماید کہ سردی آن بیشتر از رطوبت آنست با آنکہ دران رطوبت ست نیز بقول شیخ در کاسنی بری رطوبت کمر ست شایع کاذرونی گوید کہ کاسنی بری تلخ تا بستانی بارونیست و مدرّ بس سبب مفتح سدد ست باجزای لطیفہ کہ اندر انست و طرخشقوق کاسنی بری ست و ما آب منع گفتہ طرخشقوق کاسنی صحرائی تلخ ست و آن گرم و خشک در اول مضر گردہ مصلح آن سکنجبین و بدل آن ریوند و از دلایل بر آنکہ این بقلہ بارونیست قول شیخ ست کہ شیر آن جالی بیاض چشم ست و عصارۂ آن نہایت نافع استسقا مفتح سدد و جگر و دران بر گزیدگیہای ضماد کردہ میشود و خصوصاً بر گزیدگی عقرب جالینوس گفتہ کہ طرخشقوق کاسنی صحرائی ست کہ مائل بحرارت ست و برگ آن شبیہ بہ برگ قسم کوچک بستانی ست و شاخہای آن باریک بقدر دو شبر و دران گلہای کوچک آسمانجونی کہ بعد سقوط آن تخم باریک ظاہر شود و گفتہ کہ غالب بر مزاج آن سردی اندک مست و آن ہر دو قابض معتدل اند و لہذا آن از بہترین ادویہ جہت فساد مزاج جگر حارست و گویند کہ قسم ثانی بری مرکب القوی از جزو حار و جزو بارد ست و گفتہ اند کہ بری در طبع شبیہ بہ بستانی ست الا این گرم زیادہ ازان و در سردی کمر ست و همچنین تخم آن و انچہ ازان در مواضع بسیار آب برد یدہ سردی آن قوی تر از خشکی آن باشد با بکند بر د و مفتح و قابض شکم و مقوی معدہ و قاطع نفث الدم و مدر حیض مشہور و در جمیع افعال مذکور از ترطیب قوی تر از بستانی ست و بقول گیلانی طرخشقوق از اکیراد یہ جگر ست کہ آنرا حرارت و سدد آن فاسد کردہ باشد و عصارۂ آن و تخم آن ہر دو نافع استسقا ست گویند کہ عصارۂ آن بغایت نافع جہت استسقا و مفتح سدد جگر و شربت مرتب ازان نافع جہت ورام و سدد جگر و چون آب آن با شکر بست روز نہار بنوشند منع ابتدای استسقا نماید خوردن مطبوخ آن با سرکہ قوی تر در قبض شکم ست و محمول عصارۂ آن رافع ادرام حارہ فرج و رحم و ضماد آن با آرد جو جہت باد سرخ و با سفیداب دسر کہ جہت سوختگی آتش و النہاب حمرانی نافع و آشامیدن آب اقشردۂ آن مقاوم سموم و بار و خن زیتون جہت نفع اکثر سموم مشہورہ و ہوام حار باشد یا بارد و با لخاصیت نافع و خوردن آن و ضماد آن و کذا ضماد تبع آن جہت گزیدن عقرب زنبور و مار مفید تخم و تبع آن در انفعال قوی تر از بستانی و بہ یکی بدل دیگری اند و صاحب مخزن نوشتہ کہ نوعی از کاسنی بری ہیشوکہ تخم آنرا انگریزان از بلاد خود آورده در باغہای بنگالہ میکارند در ابتدای موسم سرما برگہای آن باریک طولانی و اندک مشرف و نازک و سفید رنگ خصوص برگہای اندرونی آن کہ حرارت آفتاب بدان اثر نکرده باشد در ابتدا ساقی ندارد و در انتہا ازان یک ساق باریک میروید و بر سر آن گل شبیہ بگل کاسنی بستانی و اندک طولانی و تخم آن نیز شبیہ بدان و ہر چند ہوا سرد و تر باشد آن بستر لطیف تر میشود و آنرا در ہنگام کوچکی و خامی دستہ می بندند کہ گرمی آفتاب در جوف آن اثر نکند و برگہای آن نازک و لطیف گردد و بحمل کہ این نوعی از بری باشد طبع و خواص آن قریب بکاسنی بری ست **کاسنی شامی** کاسنی بستانی ست **کاسوبینانی** مایران ست **کاسوس خشخاش** زیدی ست **کاسہ لیشت** اسم سنگ پشت ست **کاسہ چینی** اسم صنانی بیست **کاسی پھل** اسم ہندی کدی مدورست کہ در ہند میشود بقدر نارنج و آنرا ہندی سیتہ کدو گویند کدو بدکہنی کولانا مندو در سنسکرت کوشاماڈکی یعنے زرد و گرد و میباشد و چپلتا یعنے گل پیل آوی چپیلازان بالکند و گل بچہ تان باقی ماند و گویند بچہ ڈیڑھ برابر سیتہ گلان باشد و ہمایل یعنی بزنگ پارست قسمے از کدو آنرا اراج کڑوی نامند کہ در زراعت خربزہ می شود و تا یکسال بعد چندین اعاذہ درخت میماند و آنرا در سنسکرت رکت کرشاماڈ نامند و آن شرخ رنگ و باقاشات گردد پہنا اشہب بجز پر و میباشد و قسم اول ہم صاحب قاشات و کلان برابر سبود و زرد رنگ اندرونش سرخی مائل می شود سہ رد و سہ رد و تر و شیرین مزہ و آن خلش سینہ

پیدا کند و دست خلاصهٔ آرد و گران بست و صفرا و ورنماید یا و صفراوی پیدا کند و زود آرد و خون بوا سیر بشد و ادرار بول نماید و سوزش دست و پا
دفع کند و جهت کثرت بول و پرمیو و سلسل البول نافع و نشستنگ بنشاند و مسمن بدن و آرزوی طعام پیدا کند و بسیار مقوی ست پخته او با دو میه
و پت رتب استخوانی را نافع و نیم خام کف و صفرا دفع کند و ظاهر بنزل زبرست و قسم دوم باد و پت و دسیل را نیست کند و مزه و ارابو و طبع را
خوش سازد و کف پیدا کند و قوت هضم زیاده سرد و ترست در خواص مثل گذشت مضر معده مصلح آن ابازیر گرم و از نسبت کدو رطوبت
کدو دارد و بلکه قریب بدو بست که بهندی پیته نامند **کاش** بشین معجمه بفارسی یعنی آبگینه است و لهذا ظروف مزجوجه یعنی لعابدار را کاشی نامند
و بعضی را نیز گویند **کاشت** بفتح کاف و الف و سکون شین معجمه و تاء فوقانی هندی قسمی از نیشکر بسیار سخت ست و بهمین معنی نیز **کالیسر کاشتال**
بفتح کاف و الف و فتح شین معجمه و تاء فوقانی هندی و الف و لام قسمی از پیذ الوست **کاشه پاڈل** کاف و الف و شین معجمه و فتح تاء فوقانی
هندی و خفا باء فارسی و الف و فتح دال هندی و سکون لام قسم پاڈل ست **کاشم** بفتح کاف و الف و کسر شین معجمه و سکون میم لغت عربی ست
و گویند فارسی و یونانی فتالیون و طرد یمن و کلمطلیس و لیفسطیقون دساسانی و لیفطیقون و لبسر بانی نیلیفیا و بروی کملاون و بفارسی جوبل
و گفته اند کاشم انجدان رومی ست و تخم آنرا بفارسی کمی لرته و بعربی رذرانا مند صاحب منهاج گفته که کاشم اروی انجدان رومی ست و آن سیسالیوس ست و بزعم
بعضے متاخرین نوع چهارم سیسالیوس ست که یونانی طرد یمن نامند و بقول تفلیسی نباتی ست زرد رنگ شبیه بانجدان و ابن هبل او بندادی گفته اند
کاشم نباتی ست شمنشی کوچک و ساق آن باریک شبیه بساق شبت و برگ و برگ آن مانند برگ **اکلیل الملک** نرم تر از ان و خوشبو برگهای
اعلای ساق آن باریک تر و پرشگاف تر از برگهای زیرین و آخر ساق آن چتر دار و ثمر آن سیاه مصمت اندک طولانی دراز باو بالین
بالیده تر و تند طعم و با عطریت و بیخ این شبیه بیبخ انجدان و خوشبو و مستطیل تخم و بیخ آنیست خوشبوتر و تند ترین سائر اجزای آن و گیاهی مینویسد که بیخ
آنرا بفارسی اشتر غار نامند و تخم کاشم مدور و تخم کلمستطیل و نبات کاشم شبیه بکلخ و تخم آن در قوت مثل زیره است و بهترین آن تازه تند طعم خوشبوی آنست
و قوت آن تا سه سال ماند و گویند با وجود آن زرد تازه بزرگ آنست گرم و خشک در سوم و بقول شیخ تخم و بیخ آن گرم و خشک در دوم و پراگنده
کنندهٔ ریاح و مفتح سدد جگر و منضج خلط خام و نافع سرفه بارد و طب رطوبت و عسر نفس مقوی معده و باضم غذا و محلل نفخ لاسیما در معده و یکدم ازان مخرج دیدان
و دب القرع و مدر حیض بقوت و آن دافع رطوبات معده و اوجاع بارد و طب قراقر و رافع سدد جگر و استسقا و محلل خون منجمد در معده و مثانه و مدر بول و مخرج
جنین و معین بر حل و تریاق سموم بارد و گزیدن هوام سمی بارد و دورم آن با آب گرم خوردن نافع استسقا و فتح سدد جگر و مزیل رطوبت معده
و قراقر است و خوردن آن با آب نافع عسر البول و مدر طمث و چون عصاره نبات و تخم آن تازه بقدر سه ابولوسات با سفنج ده روز بنوشند در دگرده
را صحت بخشد و بیخ کاشم رومی و تخم آن نافع اوجاع بلغمی و بارد و مدر ست شریاً و مموگرا و جنین را بلائمت خارج کند و چون بیخ نبات آن و تخم آن تازه بعسل
سرشته بلیسند اخراج مفضول نماید و طلای آن جهت فالج و درد پشت و عرق النسا و سائر امراض بارد و طب مقدار شربت آن بکدرم و در استسقا دو درم و
اهل روم بجای قرنفل و اخیل غذا میکنند و بسیار ملطف لحوم ست خصوصاً گوشت پرندگان آبی و لیکن باید که شوربای آنرا گرم نیاشامند که بخار آن باعث
درد سر و ماغ حارست بلکه بعد از انکه بخار آن زائل شده باشد مضر گرم مزاجان مصلح آن خیسانیدن در سرکه و یا نوشیدن سرکه بالای آن مصدع محرورین
بصداع غیر دایم بلکه سریع الزوال مصلح آن بر سیدن کافور با گلاب و مضر شانه مصلح آن باریان و تخم خیارین نیز گفته اند بدل آن بوزن و سریع وزن
آن زیره سفید و بوزن آن تخم کرفس کوهی و تخم گزر دشتی نیز گفته اند **کاشم رومی** سیسالیوس ست **کاشمیرم** بکاف و الف و شین معجمه و کسر میم
و سکون تحتانی و فتح را، مهمله و سکون میم دوم اسم زعفران ست **کاشه** اسم فارسی بیخ ست **کاشه شکنک** اسم فارسی شقاق ست **کاشیشم**
بکاف و الف و کسر شین معجمه و سکون تحتانی و فتح شین معجمه دوم و سکون میم اسم هیر اکسیس ست **کاغ** اسم فارسی آتش ست **کاغذ** بفتح کاف و
الف و فتح غین معجمه و سکون ذال معجمه و بدال مهمله نیز آمده لغت عربی ست بفارسی و هندی نیز بهمین نام مشهور و نیز بعربی قرطاس و طرسن و بسریانی

کاش کاشر کاشال کاشیر پاڈل کاشم کاشم رومی کاشه کاشه شکنک کاشیشم کاغ کاغذ

باب کاف

کرطلیسا و محرق آنرا بروی خطین کاسنین و بیونانی سنجا میقورنامند و ماهیت آن معروف ست و در اکثر بلاد میسازند و هرجا از چیزی و برای کتب وغیره می نگارند و بهترین آن دولت آبادی و کشمیری و سمرقندی و مصری ست و از مطلق آن مراد کاغذ مصری ست که از ساق بردی میسازند و بهترین آن آنست که سفید باشد و بقول انطاکی مصری که از بردی دو اصل نشین میسازند و بقول حکیم مومن مصری معمول از ساق بردی و اعلاب نشین بهترین آنست و نزد فلیسی بهترین آن محرق مصری ست و صاحب جامع نوشته که بهترین قرطاس محرق گویند مراد از آن کاغذی سوخته باشد که در مصر از بردی میساختند سه ورد اول و خشک در دوم و شمع گرم مدلول و خشک در دوم و انطاکی گرم و خشک در دوم نوشته سوخته آن ملین تنزف الدم و نفوذ سوخته آن حابس رعاف و بخور آن نافع زکام و سنون با آن حابس خون اشه محکم کننده آن و طلای آن جهت سعفه و سرطان و اکتحال آن جهت بیاض دو دمعه و قرحه چشم و آشامیدن محرق آن با شوربای سرطان سری جهت خروج ریه و حبس خون از سینه و معده با ادویه مناسبه نافع و قروح امعاء بدسنور احتقان بدان با ادویه قابضه نافع قروح امعاء و شربت آن یکدرهم تنقی قروح معده و آشامیدن نقوع آن در سرکه و آب جهت قطع نفث الدم نافع مقدار شربت آن یکمثقال پاشیدن سوخته آن مجفف قروح رطبه پرچرک و غیر چرکین و زخم باحداث از موزه و لحم آن و پچیدن کاغذ بر عضو مجروح با خون آن آلوده نمی گذارد که چون آب ترکنند و در حال رطوبت آن کتابی را بان بپیچند و بگذارند تا خشک شود پس اوراق نوا صیر داخل نمایند آنرا بسبب منتفخ شدن آن شاده سازد و مدل آن در اکثر امور بردی سوخته ست **کاغنه** کرم مخمل ست **کافر** اسم عربی و عاطل مخمل ست کذا بفارسی تارونامند و حمازبسیار بزرگ را نیز نامند **کافور** دوای ست که بهندی کپور و نامند **کافور** بفتح کاف و الف و ضم فا و سکون واو و راء مهمله مشتق از کفر ست بمعنی پوشیدن و چون کافور پوشیده کردن روایح سایر عطریات بدرجه غایت ست لهذا باین اسم مسمی گشته و آنرا بعربی آکل پنفشه و بانگریزی کیمفر و بهندی کپور نیز گویند صمغ درختی ست بسیار بلند مانند درخت دیودار و سفید رنگ و کم شاخ و برگ آن شبیه ببرگ مولسری و از برگ و پوست چوب و جمیع اجزای آن بوی کافوری آید و چوب آن سفید رنگ و سست و نرم و سبک و گویند در گرمی هوا اکثر بلند و مارقریب درخت آن پیدا باشد و آنچه از زمان درخت هنگام قطع آن میچکد مسمی بمارالکافور و دهن الکافور ست و نهایت تندبو و غلیظ و مائل بسرخی و گفته اند درجائی که هواعتدل و زلازل و رجف بسیار باشد کافور زیاده بهم میرسد و درسالی که آنها کمتر بود کافور کمتر حاصل میشود و گویند نهایت در یکسال سه من طبی و یا بیشتر یا کمتر حاصل میگردد و نسبت درخت آن اکثر بلاد چین و جزائر زیر باد ات بعضی بلاد فرنگ ست و بهترین همه آنست که در جزیره بورنیو که دافع بقطاستوا بطول یکصد و سی درجه ست بهم میرسد هم از جوف چوب درخت آن بری آورند و هم از تنه درخت آن بطریق ترشح مانند صمغ و مصطگی بری آید و هم از طبع نمودن ریشهای درخت آن بعمل می آورند و بهترین همه قسم اول ست و بعد ازان قسم دوم بعد ازان قسم سوم و گفته اند که کافور انواع ست چنانچه قیصوری و ریاحی و ازاد و اسفرک و ازرق و ازرق بعضی از چوب آن متصاعد میشود و بعضی مختلط بچوب آن میباشد و آن سفید ملایم ست و بهترین همه قیصوری ست و آن سفید صاف ست پس ریاحی و بعضی نوشته اند که کافور اقسام میباشد یکی ریاحی بکسر راء مهمله و فتح یا تحتانی و حاء مهمله موجوده عوض آن نهزا نده و الف و کسر راء مهمله و یا نسبت و در وجه تسمیه آن گفته اند که بسبب تصاعد آن ریاح ست از کمال لطافتی که دارد و بعضی گفته اند که ریاح نام بادشاهی ست که اول آنرا یافته بود و یا در عصر او یافته بود و بنام او اشتهار یافته و این را بهندی بهیم سینی نامند و آن دانها شبیه بمطگی می باشد که خود بخود از باطن آن درخت جوش خورده بظاهر بری آید مانند صموغ دیگر و این باعلای همه قسام و چون گرمی بدان رسد و باد و آفتاب گذارند نرم و گداخته میگردد و قلیل الوجود تر از سائر اقسام و بقول بعضی بعض بهاء می تنه درخت آنرا می خراشند و شیخ میفرماید طریق آنرا بحاری بری آید و منجمد میگردد و کافور ست و گویند که در مواضع کثیر درخت آن سوراخ میکنند پس از هر سوراخ آن رطوبت مائی بری آید و منجمد میگردد و آن کافور ست و بعد ازان آن درخت همان سال خشک میشود و بعضی گفته اند که آن شبنمی ست که بر درخت کافور می نشیند و منعقد میگردد مانند ترنجبین و شیر خشت و رنگ اینها همه سفید بنفشی میباشد قسم دوم قیصوری گویند که این منسوب موضع قیصور ست

کہ متصل جزیرہ سلتر پیپ ست وآن نیز شبیہ بصمغ وسفید صفائی صاف شفاف میباشد واز جوف درخت آن برمی آورند چنانچہ شیخ الرئیس رحمۃ اللہ گفتہ کہ چوب آنرا بسیار دیدہ ام وآن سفید مائل بسرخی سبک ست گاہ وگاہ خلل آن چیزی از کافور متشق میشود ونیز از بعضی ثقہ شنیدہ است کہ سالی چند تختہ مصمم چوب کافور را چہ آن آوردہ بودند در بندر بھگلی کہ بندر بنگالہ ست آنرا بریدند ورقی نمودند از جوف آن کافور برآمد اغرہ وتجارا نجا میان خود ہا تقسیم نمودند واین نیز از اعلی وخالص ست وگیاہ ونیز از شعبی اثق شنیدہ شد کہ از جوف چوب درخت دارچینی نیز قدری کافور حاصل میشود واز طبع ریشہای درخت آن نیز قسم سوم گفتہ اند کہ از ریزہ ہای چوب درخت آن از جوشانیدن حاصل می آورند واین تیرہ رنگ غیر صاف میباشد ومشہور بکافور موتی ست واقسام دیگر نیز میباشد مصنوع ومجعول بعضی مصعد وبعضی غیر مصعد ومصعد آن سفید لطیف شفاف وقطعہا بزرگتر وکثیر الصفائح وبہترست ومصنوع را بیشتر از بندر پصنیہ کہ بندری ست از بنادر چین درصندوقہای بزرگ چوبی پرکردہ می آورند وبوزن من ہندی وارزان بہا میفروشند واین اندک چرک ناک ست وگویند کہ مصنوع آن اکثر از زیج وبرگ درخت مورد وچوب درخت کافور باچند دوائی دیگر ترتیب میدہند وچون خواہند کہ کافور چرک ناک را سفید نمایند باید کہ شیر را جوشانیدہ گرم گرم در کاسہ آبگینہ ریزند وقطعہای بزرگ کافور را دران اندازند وبانگشت بلاہیت بالندیس برآورند وبر غربال سوی پہن کنند تا خشک گردد وریزہ ہای سوی آنرا در پارچہ نازک پاکیزہ کردہ درمیان آن شیر از بلاہیت بالند تا چرک آن زائل گردد وپس روی آن غربال پہن کنند تا خشک گردد وکافور ابانگ بسیار مغشوش میسازند واستحان کافور خالص از غیر خالص بچند طور ست یکی آنکہ در ظرف سفال گرم نہند پس اگر تبخر گذاشتہ شود خالص ست والا مغشوش ودم آنکہ در بیخ ویا برف گذارند وشمع مشتعل سازند اگر اندک شمع مشتعل شدہ نفس ست والا مغشوش سوم آنکہ قطعہ شیشہ را بر آتش گذارند وکافور بر آن ریزند اگر تمام ان گذخت ودم تبخر گشت وچیزی باقی نماند خالص ست والا چہارم آنکہ در پارچہ نازک گرم گذارند اگر عرق گردد وتر شدہ خالص ست پنجم آنکہ اندکی آنرا بشعلہ بالند اگر سوختگی ومروی بسیار دہد چشم ظاہر گشت وآب از چشم برابر خالص نشد ششم انکہ وی کاغذ را صیقل شبیہ بے توتیا دہد ومیوست بادبوی خاص دارد بخلاف مغشوش فرق این مشکل ست مگر شخصے کہ بکرہ سود راہ یافتہ چون کافور زود ہوا میگردد ودنمی ماند خصوص در ایام گرما وہوا گرم طریق حفظ آن آنست کہ در ظرف شیشہ صخیم سر تنگ باچند دانہ جوز وفحم ویا فلفل سیاہ پر نمودہ سر آنرا خوب مستحکم بندند ولموم گرفتہ نگاہ دارند وہرگاہ برآورند باز سر آنرا بدستور محکم نمایند وچون خواہند کہ کافور در معجونہا ومفرحات وجوبہا وغیرہا استعمال نمایند باید کہ کافور را نہاد یا با اندک نبات وبادویہ مناسبہ یا بسیب یا برودہ ازادویہ آن ترکیب بالہاون عقیق بلاہیت کہ گرم نگردد وبسایند وبکار برند بالجملہ کافور سرد وخشک در آخر سوم در اقوای مختلفہ ناریہ حارہ محللہ کہ تلخی آن دلیل دست وقوت ارضیہ بارد یابسہ کہ دلیل بران قبض آنست قوت ہوائیہ لطیفہ معتدلہ اتہ تشی ہے وخوشبوئی آن دال بران ست واہل ہند بالعکس در آخر سوم وتا اول چہارم گرم وخشک دانستہ اند وگیاہانی در شرح مفردات قانون نوشتہ شد کہ قسمی از کافور خالص غیر مغشوش کہ اہل ہند آنرا با برگ تنبول برای خوشبوی دہان حسب عادت میخورند آن گرم بغایت در سوم بلکہ تا چہارم ست وخشکی ان کمتر از گرمی آنست واعتقاد اہل ہند ست کہ آن از قویترین ادویہ مقوی باہ ست آنرا کافو ہیم یعنی گویند وما انچہ بسوی بلاد ما می آید آن سہ درد خشک در سوم ست وبسبب شدت برودت کافور مجوست آن مانع عفونت ومسکن غلیان خون بودہ ولہذا شدید النفع در قطع نزف بحران ہر دو حادث از غلیان خون شدہ وبہ نخبت آن در امراض حادہ از کثرت خون فاسد شدید النفع ست واین بہر آنست کہ بقوت برودت وبیوست خود اجماد حرکت این خون میکند واز قبول عفونت وغلیان آنرا بعیدی نمایدو گفتہ اند کہ آن مفرح ومقوی دماغ وقلب نافع تپ دق وسائر حمیات کہنہ ودولت الکبد وسل واسہال حارہ دافع تشنگی والتہاب جگر کردہ وحرقت البول ست شربا وطلا گو سعوطا گو نافع اورام حارہ وصداع حارست طلا گو شما گو ایضا ضماد آن با روغن ہای بارد مثل روغن کدو نافع اورام حارست وہمچنین اگر بقدر دو شیرہ بآب کاہو دہند یعنی چکانند حرارت از دماغ قطع نماید وخواب آورد وہمچنین آن قوی حواس گرم صرفا جان ست طلای آن با گلاب وصندل سفید وگل فارسی مسکن صداع حار وقوی حواس واعضای دماغی وپستو بارو روغن گل وسرکہ انگوری بر پیشانی جہت صداع صفراوی وشدت حرارت روح دماغی خصوصا حمیات دارہ

حاده و بقول گیلانی چون آنرا مغز و یا با گلاب و صندل استنشاق نمایند نافع گرم مزاجان و صاحبان صداع حار صفراوی هست و چون در بینی چکانند جهت سوء مزاج حار از ماده در سر و چشم نفع کند و آنرا در اول دیده چشم داخل میکنند و در مدعا را نفع میکند و آن سوء مزاج حار چشم ببرد هر چند که استعمال نماید و اکتحال آن جهت رمد حار و باب کشنیز و سرمه سائیده باعث برنیامدن دانه چیچک در چشم هست و اگر برآمده باشد باعث زوال آن در دستور باب جاذرون تازه اما باید که ممزون آب شیرین باشد و چکانیدن آن بر روغن گل در بینی جهت عصابه حادث از سوء مزاج حار سانچ سر و چشم مجرب علامت آوانه سوء مزاج مذکور است که بارتفاع آفتاب زیاده و شدید شود و بنقصان آن ضعیف و کم گردد و چون با گلاب جلاب و استنشاق نمایند رعاف را قطع کند و همچنین طلای آن بر تارک سر و پیشانی خصوص با آب برگ کشنیز تازه و یا برگ مورد یا برگ بارتنگ جهت حبس غالب مجرب سوده یکمد جو ازان، آب برگ کشنیز و باسه که و یا آب بسه و یا آب برگ آس و یا بادروج نیز جهت رعاف نافع و قطور محلول آن با آب کشنیز تازه در گوش جهت درد گوش حار و قطع رعاف دماغی سود مند و گذاشتن آن در جوف دندان کرم خورده مانع زیادتی آن ست و آنرا خاصیت مقیم و ریع دخان مانع تاکل هست دسنون بغرغره آن با گلاب جهت درد دندان کرم خورده و قلاع و همچنین مضمضه محلول آن بگلاب یا آب مورد نافع قلاع هست و آن بهترین دواست برای حرارت قلب مفرط و آنکه سبش قروح سینه و ریه و ذات الجنب باشد شربا و ضمادا و شیخ در رساله اد دیه قلبیه نوشته که کافور را خاصیت قوه هست در تقویت جوهر روح حیوانی چون مقدار معتدل از ان اخذ نمایند و بساست که اعانت میکند بر تحلیل امزجه حاره و خوشبوی آن معین بر خاصیت آنست و در امزجه باردہ باید که بتعدیل کرده شود و برودت آنرا بمشک و عنبر و یبوست آنرا بروغن خیری و بنفشه و گیلانی می نویسد که آنرا خاصیتی ست بزرگ در ملایمت روح حیوانی در امزجه حاره و باردہ و خصوصا چون روح بسبب تحلل ضعیف شده باشد و اما خوشبوی آن معین خاصیت و مقوی ست مطلقا بحسب هر مزاج و از ان روح استفاده لطافت میکند و لهذا تقویت و تفریح می نماید و کم باشد کل آن در بعضی ست مگر کافور و خاصیت قویتر و در ملایمت شدید تر و ما را الکافور هر قدر که کهنه گردد بهتر باشد و گویند که خوردن آن با مشک و عنبر معدل سردی آن و مقوی روح حیوانی و نفسانی بار و مزاج ضعیف ست و آن قاطع خلفه صفراوی و اسهال حراری و نافع تپ دق و سائر حمیات حاره حاده هست و پاشیدن آن جهت قروح خبیثه ساعیه باادویه مناسبه جهت زخمهای حاره و جراحات تازه و قطع خون و تسکین درد آن تریاق سموم حاره و عقرب جراره است یکدرم آن با آب سیب ترش از سم عقرب جراره خلاص می نماید در یک مثقال و یازده جهت فرون السنبل با آب انار و شیره تخم خرفه و برف نافع و گویند کافور یکه در خلل چوب شجر آن یافته میشود و آن سفید صاف و قویتر ین اقسام آن در جمیع منافع مذکوره هست و آن مضر سوء مزاجان و صاحبان مزاج ضعیف و مصدع و مضعف معده و آلات غذا و قاطع باه حتی اکثار بوئیدن آن و همچنین و مبرد گرده و مثانه و مولد سنگ در ان هر دو و مسقط اشتهای طعام ست الا آنکه جوع البقری را نافع و کفته اند ضرر آن باه نه بسبب برودت فقط آنست بلکه بحرارت محلله ریاح آن نیز و در امر تضعیف باه از افیون بدتر ست جهت آنکه شارب افیون بعد از افاقه قادر بر تحدیر آن نظلی و آفتی و تعطیلی در آلات تناسل خود نمی یابد بخلاف کافور و مورث بخوابی خصوص بسیار بوئیدن آن و باعث سفید موی و سرعت پیری و قطع نسل و مصلح آن عنبر و مشک جندبیدستر و ادویه گرم و خوشبو و گلقند و روغن سوسن خیری و بنفشه و نرگس و اشال آنهاست و مولد سنگ گرده و مثانه است و مصلح آن معجون ورد و گویند اکثار بوئیدن آن مرجب ورد سرست مصلح آن بنفشه و نیلوفر و زعفران و گلقند و عنبر و مشک و بعضی گویند میات خلطی اطعامی مضر چه در اوائل چه در اواخر جهت آنکه در اواخر اوائل باعث تغلیظ سوداوی و در اواخر موجب تخجر آنست مقدار شربت آن قیراط و تا ید انگ و گویند دو درم در یک روز و دو مثقال آن قاطع [illegible] و گویند دو مثقال آن قاتل ست بدل آن دو وزن آن طباشیر عود زن آن صندل سفید و کهربا و گویند که اگر زن بدفرج خود [illegible] و گویند که اگر زن بدفرج خود [illegible] و ابن ماسرجویه حکایت کرده که مردی مقدار یکمثقال کافور [illegible] و قطع گردید و روز دیگر نیز [illegible] و شدت جماع او باطل شد و روز سوم نیز همان مقدار [illegible] و گویند که عنان در سعد داود [illegible] و مقوی باه میدانند و لهذا در اکثر حلویات داخل می نمایند

و خواص آن بقول ایشان در کپور باید دید کافور در حرف میم مسطور گردد **کافور الیضا** پوست طلع است که بفارسی طلوشه خرما و بشیرازی تاره و بفرانسه

و نافع و احکام فواکه اینجا گویند و نیز اسم نباتی است که گل آن مانند گل اقحوان است **کافور اصفر** عصیفران است **کافور جودانه** نوعی از کافور خوشبو است

کافور الملک زرنباد است **کافور موتی** نوعی از کافور کدر کمد غیر شفاف مغشوش است **کافوریهودیه** ریحان الکافور است **کافوری**

و کافوریه اسم اقحوان است **کافیلو** بفارسی شکاعی است **کاک** بفتح کاف و الف و سکون کاف فارسی اسم هندی کو است **کاکانڈا** اسم

جیوقاست **کاک لیشپ** اسم گل نلا تکلی است **کاک بھینے** اسم کھو نگھی است **کاک بھل** کاک تندی کاکڑا رنگی اسم هندی طلبا

و بقول بعضی کاکتیزی نام کرجا است **کاک بھیری** اسم کلکشت است **کاکترو** اسم دکات است **کاکتلا** اسم کھنگی است **کاک تندک**

اسم تیندو است **کاکپا چنگا** بالضم جیم فارسی و خفا نون و فتح کاف فارسی و الف اسم هندی رجل الغراب است و خواص آن بقول اهل هند

در مسی خواهد آمد **کاک چنگی** اسم هندی اطریلال است **کاک چھدرا** اسم گولر دشتی است **کاکدنی** اسم آبی سفید است **کاکڑاسینگی** بفتح کاف

والف و سکون کاف ثانی و فتح را مهمله هندی و کسر سین مهمله و سکون یا تحتانی و خفا نون و کسر کاف فارسی و سکون یا تحتانی و بسنسکرت ... کھوشا

یعنی امراض زنان نفسا که کلان شود و نفع دهند که چایعنی فوائد او برابر فوائد سرطان است ... ناشکی یعنی شاخ مانند و کرکاٹ شرنگی یعنی شکل نیش های سرطان

می شود دوا ئیست هندی شبیه بغلاف شاخ بز و کوچک و مجوف و رنگ آن سرخ تیره و مزهٔ آن اندک تلخ با حدت و عفونت و آن گل یا ثمر درختی است شبیه

بدرخت موز گرم در اول و خشک در آخر سوم و بعضی گرم و خشک در دوم نوشته اند مجفف رطوبات نزلی جهت سرفه و ضیق النفس و در طب خصوصا اطفال و جهت

فواق و قی و اسهال الدم مجرب دانسته اند و جهت رفع تشنگی و فساد بلغم و تپ نیز و دافع آروغ و تهوع و بواسیر و مشهی طعام و گویند دافع باد شکم و بی مزگی دهن

و سیلان لعاب دهن و گرفتگی آواز و مقوی معده و نافع تپ دق و بقول مجربی جهت بواسیر سائل و نواصیر نافع است و باقدری عسل و برای سمن بدن و

ضماد آن با سرکه دافع بهق است **کاکره** بفارسی عاقرقرحا است **کاکشتا** نا سو تیندو است **کاکل** بضم کاف فارسی ثانی اسم فارسی مشترک میان گندم

رومی و هشنان است **کاکل** بکسر کاف فارسی ثانی گل سیاه است که در ته حوض و نهر میباشد و نیز بعضی نباتی است که در آب روید و اول رستنی است **کاکل**

بفتح کاف اسم تاتلی است **کاک لهرا** اسم هندی کاک چنگا است **کاک ماچھی** بزبان بنگاله اسم مکوه است **کاکمالا** اسم تلسی سیاه است **کاکنه** بسکون

کاف ثانی و فتح نون و ها معرب آن کاکنج است **کاکنج** بفتح کاف و الف و فتح کاف ثانی و نون و سکون جیم و بکسر کاف دوم نیز آمده معرب کاکنه فارسی است

و نزد عامهٔ اهل فارس معروف بعروسک پس پرده و عروس پرده و بشیرازی کچومن و بیونانی قسو لیدوس و قسیدس و قسوکیدون و ا دسفدلون

و ببربری ... و برومی اسفید و لیون و بعربی حب اللهو و بهندی راجپوتکه و بن پوتکه و پھوٹن نیز گویند و بلاطینی هلیلیه کایم نامند

و آن از انواع عنب الثعلب است و وجه افراد ذکر آن معروف بودن باسم خاص است گویند که آن ثمر شجره کوهی است شبیه بعنب الثعلب الا اینکه بزرگتر

از آن است و ثمر آن را خشک کرده نگاه میدارند و نبات آن نیز شبیه به نبات عنب الثعلب برگ آن عریض تر از آن و شاخهای آن چون بلند شود منحنی

بسوی اسفل گردد و گل آن سفید مائل بسرخی و ثمر آن در غلافی است بر شبیه بمثانه و آن غلاف در خامی سبز میباشد و بعد رسیدن سرخ میگردد و در وسط

آن دانه مانند سپستان و فندق کوچک و این نیز بعد رسیدن سرخ میگردد و پیوسته بقع آن و دو قسم میباشد کوهی و بستانی کوهی آنرا برگ مانند

برگ سیب و مزغب و غبارآلوده و ساق آن سیاه و بار طویت چسپنده و نبات آن بزرگتر از بستانی و گل آن بسیار سرخ و دانه آن زرد مائل

بسرخی و در غلافی ... و بغیت آن سنگ بلاخها و آنرا کاکنج منوم و عنب الثعلب منوم نامند و در تحذیر قوی تر از خشخاش منوم و از مطلق آن مراد

کاکنج بستانی است و مستعمل پوست ثمر و دانهٔ آنست که سرخ رسیده یا الیده تازه باشد بهترین آن بعضی بستانی و بعضی کوهی گفته اند و در جمع میان

هر دو قول گفته اند که تحذیر بسیار طور باشد کوهی بهتر است و در جاهای دیگر بستانی و قوت آن تا سه سال باقی میماند و سرد و خشک در دوم

بقول شیخ الرئیس و گویند کوهی آن سرد و خشک در سوم است و عصارهٔ آن نیز و شیخ گفته که قوت آن قریب از قوت عنب الثعلب است

وخصوصاً قوت برگ آن و آب آن و آب برگ آن هر دو نافع اورام گرم و ورم پستان و بقول بعضی نافع ناسور و دمل و جگر و دیگر اعضا و مقوی معده و مسکن
گفته که خوردن کاکنج مضر نیست و آنرا قوت میبرد و است و از خواص او نامی آنست که چکانیدن عصارهٔ آن در گوش نافع فروح کهنهٔ آنست و آشامیدن آن
نافع عسر نفس و ربو و لهث و یرقان و مغص و یبان و حب القرع و صفرا و بواسیر و نافع قروح مقعده و مثانه و قروح آن و قروح مجاری بول و مصلح سلاق بلخ
وچون آب آن با مغز فلوس خیار شنبر بخوشند نافع مغص و مرارت بگیرست و مداومت هر روز مقدار یکمثقال از آن و یا عصارهٔ آن بهمت یرقان مجرب و شریف
گفته که چون از دانهٔ آن هفت عدد هر روز با زلحلق فرو برند یرقان را صحت بخشد با زرار آن بول را گویند اگر زن تا هفت روز هر روز هفت عدد آن
از حلق فرو برد بعد از پاکی از حیض جهت منع حمل مجرب و بقول فولس بگجز و از خشک آن با بگجز و شیخ ارمنی سائیده خوردن کرم معده و حب القرع را بیرون
آرد و قرص آن بهترین ادویه برای بول المدهٔ است و طلای عصارهٔ آن محلل ملاابات و بواسیر و نافع قروح مزمنه و نواصیر و حافظ قروح از فساد
آن و مخدر مصلح آن گلقند و صاحب نفح نوشته که کثرت استعمال آن مضر گرده است بسبب شدت ادرار آن مصلح آن گل سرخ و گل فارسی بدل آن بزر الفنج
سفید و گویند عنب الثعلب با تخم خیار و یا مغز جلغوزه بوزن آن مقدار فربت آن از دو درم تا سه درم و تا پنجدرم منفعت گفته اند و کاکنج کوهی نیز مدر بول بگثقال آن مع
وزیاده از آن مورث اختلاط عقل و جنون ست و بقول گیلانی کاکنج کوهی در جوزالمرخ مسطور شد **کاکندیکا** اسم گنجشک ست **کاکوتی** اسم صعتر **کاکوش** اسم بنفشه
کاکول اسم ثقافل ست **کاکولی** بفتح کاف و الف و ضم کاف ثانی و سکون واو بمجهول و کسر لام و سکون یا بتحتانی و عوض لام را مهمله نیز آمده
و در سنسکرت و لیکها یعنی سیاه مانند زنبور و کبل و پیرانا سنه یعنی این هر دو اسم آنکه بارا دانه کی گرد و مائل بدرازی فی الجمله مثل تورفی میباشد و مدهورا
یعنی شیرین و دوائیسا یعنی سیاه مثل برزاغ ست و قسمی ست از ان که آنرا چیهر کاکولی یعنی کاکولی که از ان شیر برمی آید و مثلا سائیعنی سفید ست و
فرایندهٔ منی و بیضه کولیکا یعنی صحت بخشندهٔ جان ست و صنفی دیگر از ان که آنرا گنبهار یعنی کهیه کاکولی میگویند باجمله دوای هندی ست معتدل رطوبات
و تب بشکند و نشگی نشاند و سل و بخار را دور کند و جلندر و نفخ نماید و بقول بعضی در افعال مانند چیهر کاکولی ست که مذکور شد **کالیره** اسم
هندی سرطان ست **کالی** بفتح کاف فارسی و الف و سکون لام اسم مازو ست بقول اطبا انگریزی مازوی بی سوراخ قوی الفعل ست و آنرا در پیچش و اسهال
و اراحیض و سوزاک سید هندو بر سه های بواسیر مرهم این می نهند **کالا** اسم لبن یعنی شیر ست **کالانجهو** اسم هندی گیاهی ست که ثمر آن مشابه
کژدم سیاه میباشد و نیش مثل نیش عقرب مزاج آن گرم و خشک ست و در روغنهای بادیه و امراض عصبانی مثل فالج و خدر و غیره بکار آید **کالاپندی**
اسم فعل ست **کالاچنڈاوری** بکاف و الف و لام و الف دوم و فتح جیم فارسی و سکون نون و فتح دال هندی و الف سوم و فتح واو و کسر راء
مهمله و سکون تحتانی اسم بخیت ست **کالاجیره** اسم هندی زیره کرمانی ست **کالادانه** اسم هندی حب النیل ست و نیز آنرا بهندی مرچائی ڈوڈی
و نیز بهندیان کنکل و دوهی پشپا یعنی گل او سفید مائل بکبودی مانند بنفشه میشود و گفته یعنی پیل او گرد بدرازی و پری
بنگاه و باد پا یعنی بادرا و پا چون پای چارپایه میشود و زیر کی و در بنگاله چهار مرحله دیگ نوع دیگر آنرا ایراجتا گویند نزد هندیان دافع فساد صفرا و ملغم
و بواسیر و کرم شکم و قصد و با و گولهٔ و نفاذ بهرست و در تذکرهٔ الهند نوشته که آن دو قسم ست خرد و بزرگ و آن جهت تپ و درد پنجه با و خارش نافع
افعال و خواص این بقول یونانیان در حب النیل مسطور شد **کالازیری** کابلی زیره ی ست **کالاسانپ** اسم هندی مار سیاه است **کالاسانوا**
بکفار نون هندی اسم نوعی از بیخ ست گویند که اسم ساوا و ران ست **کالاشام** اسم نلاتیکی ست **کالاکچلا** اسم هندی خربق سیاه است
کالاکوٹ بفتح کاف و الف و فتح لام و الف و ضم کاف و سکون واو و تا رفوقانی هندی لغت هندی ست یعنی سیاه گل و آن بیخی ست سمی نبات و
گل آن مائل ببیاهی و مریع آن در شکل و رنگ شبیه بجدوار نفش و سیاه و بعضی سبز غبرا نزدیک زردی و منقط ببیاهی و این را بهندیه نامند و قسم
اعلای آن در کوه کیدار پربت از نواح تبت پیدا می شود و بهترین و قوی آن براق و سخت و سنگین است و افعال و خواص آن مانند سنگیا
کرنوعی از نیش ست و گل آن نیز در کمال سمیت ست **کالاکوڑا** اسم کرپاست **کالالون** اسم نمک سیاه ست **کالامانڈه** اسم هندی گاو زبان

کالا میشیکا بکاف والف ولام والف دوم وکسر میم وسکون تحتانی مجهوله وکسر شین معجمه بسکون تحتانی دوم وفتح کاف دوم والف اسم تربه سیاه است وبدون کاف دوم والف اسم تجیث ست **کالانسار** بکاف والف وفتح لام والف دوم وضم نون وفتح سین مهمله والف ورا مهمله اسم کالیسر ست **کالاورتا** بکاف والف ولام والف دوم وراء مهمله وسکون نون وفتح فوقانی والف دوم اسم گل پاتی ست **کالچیکم روٹ** اسم سورنجان ست بقول اطبای انگریزی مزه آن تلخ وحریفانه ست ومدر وممرق وسکون وجع ومسهل ومقی ست در نقرس وغیره اوجاع سیه بنداز سه گرین تا شش گرین **کالدم ارمانک** اسم قسط الدسیه است **کال ساگ** بفتح کاف والف ولام ساکن وفتح سین مهمله والف وسکون کاف فارسی ملین وشهی طعام ودافع بلغم وآماس اعضا بلدا انگیز ست **کال سبنی** بفتح کاف والف وسکون لام وکسر سین مهمله وخفا نون وکسر باء موحده وسکون یا تحتانی نوعی از سیب سیاه است گرم وثقیل ودافع باد وبلغم وتخم است **کالاک** بفارسی کدو نیز خربزه کوچک خام را مانند **کالمون** بهندی اسم نوعی از برنج ست **کالنج** زعرور ست **کالنگ** بفتح کاف والف وکسر لام وسکون نون اسم عقعق ست **کالنجه** بکسر لام وسکون نون وکاف فارسی اسم بهندی کدو دست **کالندی** بکاف والف وکسر لام وسکون نون وکسر دال مهمله وسکون تحتانی اسم تنبل ست **کالو** اسم عقرقرحا ست وکالوه نیز گویند **کالوت** بهندی اسم نوعی از بیش ست **کالوج** کبوتر را گویند **کالوخ** گندنا را مانند **کالوسک** باقلا ست **کالوکچا** اسم بالچی ست **کال هوائی** اسم هلیله کابلی ست **کالی تلسی** بهندی نوعی ریحان ست وگویند اسم نام ست **کالی جیری** زیره بری ست بقول اهل هند زیره کالی زیره سیاه است **کالی جهانپ** اسم پرسیاوشان ست **کالی خشخش** بهندی خشخاش بری سیاه است **کالی دالهه** بهندی انگور سیاه است **کالیدونون** اسم خالیدونیون ست **کالی زیری** بفتح کاف والف وکسر لام وسکون یا تحتانی وکسر اء مهمله وسکون یا تحتانی وکسر راء مهمله وسکون یا تحتانی وحوض زاء معجمه هم میخوانند ودر زبان بنگالی سورانج وسوآل نامند دانه ایست سیاه رنگ ودراز تقریبا دو برابر زیره درطول وگنده گی شکل کاسنی واز ان دراز تر باشند بوی بسیار تلخ ونبات آن بقدر دو ذراع وبرگ آن اندک طولانی مشرف ورنگ گل آن بزنگ گل کاسنی ومستعمل تخم آن وگرم وخشک در آخر سوم مقطع ومفتح ومحلل مذیب بلغم واشاسیدن او جهت استسقای بارده وبقیه منافعه مزمنه واوجاع مفاصل وقرحه مرحم خیسانده نافع واگر بقدر سه تولچه کوفته سفوف نموده سه حصه کرده یک حصه در جگر گوسفند که موافق خوردن باشد انداخته دو پیازه پخته نهار بخورند یکروز در میان داده سه مرتبه استعمال نمایند جهت قطوع وهن آزموده است وضماد او با آنبه هلدی داند کی گندک جهت جرب تقرح مؤثر وبا برگ نیم هلدی بر بدن مالیدن نافع هیچک وچون نیم تولچه با یکمشت برگ نیم در ظرف گلی نو شب خیسانیده صبح کوفته مالیده صاف نموده صاحب تبه زنده مختلف الادوار بدهند بجرب ست وبا برنگ کابلی قاتل اقسام کرم شکم وضماد برگ وشاخ او محلل اورام صلبه وسکن دردهای بارده ودنبه تخم او با برگ نیم بعد ارسال بر لوبستن دافع سمیت نیش آنست ومضمضه او مخفف جراحت نیش آنهاست وگویند که آشامیدن آن جهت سرفه سوداوی بلغمی واخراج اقسام کرم شکم ودافع نفخ واهتم وبشهی واگر سه درم آنرا گرفته نیمه ازان بریان سازند وبهم آمیخته سائیده سه حصه کنند وهر روز یک حصه بخورند وغذا برنج ساٹھی وشیرات بخورند بواسیر بندکند ونافع بواسیر بادی ست وخوردن زیاده آن اکال ومصلحش شیرگاو ومضر معده وامعاء وصورت مقوص کرب مصلح او سک وشوربای مرغ چرب بدل آن کشکی ست وضماد آن جهت تسکین اوجاع بارده وتحلیل اورام صلبه وغدد تنها دبا ادویه مناسبه نافع ودبستور ضماد برگ وشاخ درخت آن وبسبب کمال حدت وضالی بخورون از سمیت اطبا در معالجه اشخاص انسان از داخل کم استعمال میکنند بلکه اکثر مستعمل بباطره در معالجه دواب ست خصوصا اسپان بسیار استعمال میکنند وگویند کاونسبت بمزاج اسپ سرد ست مثل ریوند چینی **کالیسر** بفتح کاف والف وکسر لام وسکون یا تحتانی وفتح سین مهمله وسکون راء مهمله وکلیسر بحذف الف نیز آمده وآنرا کالانسار هم گویند یعنی آنکه تمام اجزای درخت او سیاه است ودماسنار وشن کنده بدان وبهستاندری یعنی درشیب کوه پیدا میشود نیز چندن وتیلا شاریها این اسم مرکب از سه لفظ کی چندن یعنی صندل بمعنی روغن تیلا یعنی گل او سیاه وسوم شاریها که نام ما مناسبت یعنی مجموع این الفاظ آنکه ما سنار اگل سیاه وخوشبو مانند بوی صندل میباشد این همه سماگه گذشت قسم مادهٔ او ست ونر آنرا پرتھانیکا یعنی مانند وزیر ست که از بادشاه راقوت ست مراد ش اینکه بادشاه

بدن را مثل وزیر ست جهت آنکه عدد کبیر بار ست و کاشتا و کوشتا چا معنی هر دو سم آنکه سم خداوند راست و نیز یک آنها ئی دارد و شاریا معنی قوی و شجاع یعنی سفید رنگ و دو دانع بیمار یها و نباشش کوچک شاخ و برگ باریک و کوچک و خشک از اینکه نیفروشند یک نوع مشابهت بهاو نجویه دارد و باو آن اتحاد عناب و از و دراز و باریک و اغبر مائل بسبزی و زردی در حالت خشکی و قسم سیاهش سفید و سیاه هر دو بهتر و شیرین و فضیل او در سی پیچاند و ملیه اخلاط ثلثه بر طبع تب و علت فرح زنان حمار شاه از خون طارق ساند و قابض شکم و مانع استسقا و یعنی گویند که سیاه او ماده است و شیشه زده هر دو سرد و خشک است رهنی و باد و کف و شنگی و بلی ذرائقی و بن خواب صفرا دی دور نماید و نفس شکم فیده و آزنده اشتهاست **کالی کوله** اسم بکائی ست **کالی** اسم هندی فلفل سیاه است **کالیمیه** بفتح کاف و الف و کسر لام و سکون تحتانی مجهول و فتح تحتانی دوم و وقف ها اسم سماب دشتی ست **کالی یاکه** بکاف و الف و کسر لام و سکون مجهول و فتح تحتانی دوم و سکون کاف اسم دار بله تنمی از صندل او سیاه تر یره ست **کالی یک** سمیلا اسم دار بله ست **کامابسر** پائی اشتق و نیز بسر پائی آلو بخارا ست **کامالاون** بیونانی ماذریون سیاه است **کامالیا** بیونانی شبرم ست و گویند ماذریون **کامبوی** بفتح کاف و الف و سکون میم و ضم باء موحده و سکون واو و کسر جیم و سکون یاء تحتانی اسم پالمیرنی ست و گمونگی و ملکروست **کامخ** بفتح کاف و الف و فتح میم و سکون خاء معجمه عرب اهوکامه فارسی و جمع آن کوامخ و بعضی گویند بفارسی جواب و باصفهانی گومه مانند و آن نوعی از نامخورش ست که از پوست و شیر و ابازیره و فوذج کرشیره کوامخ و آبکامه است میسازند بهترین آن معتدل الحرارة کثیر الابازیر ست مزاج آن گرم و خشک ست و شهی و بزودی فرود آورنده غذا از معده الا آنکه ردی الکیموس معطش و فساد معده و مضر طحال ست و اکثار آن باعث بتهای عفنی و اورام مزمنه و مضر سینه و سعفه و تخفیف این کمتر از ابکامه است و نزلوار آنست که بسیار نباشند **کامخ ابیض** بشیرازی ریحان ست **کامچی پوری** اسم وساست **کاموبندی** باقلای هندی ست که آنرا بهندی کهاوت نامند **کامکستوری** در زبان کنشری اسم تلسی ست **کامنی** اسم بنداست **کامونی** اسم هندی مکوه است **کامه** بفارسی مرجان ست **کامه ورجهاها** اسم بنداست **کان** اسم گوش ست **کانجا** بفتح کاف فارسی و فتحه نون و فتح جیم و الف دوم در زبان هنود گنجائی و در سنسکرت انجن پتری یعنی از کشیدن او شیم سرخ میگردد و بهر نگی یعنی حابس اسهال و کاهدا ها ی یعنی منشی و دوجیا یعنی برای صحت زنان خوب ست و سهنگی یعنی نبات افزا و کرنجا یعنی بقفرا و جوگیان و اصل بخدا کند میگویند و آن نباتی ست شبیه برو ئید گی بهنگ و در بلاد هند زراعتهای کنند و چون آدمی در زراعت او میگردد و مستی او بر بدن می رسد پیدا زبدن جدا کرده میگریند و آنرا چرس نامند و مولمان چرس و یا غنچه های رو ئیدگی را د حقه پر کرده در عوض تنباکو می کشند مستی و نشئه قوی میکند و آن مرکب گرمی و سردی و خشکی غالب و آن حابس اسهال پیرای صحبت کردن بزنان خوب ست و فقرا و جوگیان و دیگر مردمان بدا نرا از حقه می کشند و گویند بخدا و اصل می کند و بعد موت استخوان را بوسیده می کند و هندیان گویند که باعث تخمست و فقر ست و گاه کشش در خود و خوش میباشد و گرم ست در سینه می خلد و کفی شکند و صفرا بیفزاید بیهوده و نامزد میکند و خواب بسیار آرد و مدر بول و سنگر ہنی را مفید و کف و باد و خون بدر کند و کشنده آواز خوشی خود میسر آید گاهی مجنون خالیف و گاهی مردانه مانند شیر میشود و مزه شیرین و تلخ و ترخت دارد و داهنده میکند و قتی که بعد طعام شود رفع نماید دل را در بوانه سازد **کانتا** اسم هندی خارست **کانتکی** بفتح کاف و الف و نون و فتح فوقانی هندی و کسر کاف دوم و سکون تحتانی اسم بیلگی ست **کانتم** بفتح کاف و الف و سکون نون و فتح فوقانی و سکون میم اسم چکمک ست **کانچکوری** بفتح کاف و الف و خفا نون و سکون جیم فارسی و فتح کاف و سکون واو و کسر را مهمله هندی و سکون یاء تحتانی اسم کوبنج ست **کانجم مینا** اسم سورشتری ست **کانچتیسیا** بکاف و الف و سکون نون و فتح جیم فارسی و خفا ها و کسر فوقانی و سکون تحتانی و کسر باء فارسی و سکون را مهمله و فتح تحتانی و الف اسم چیونا ست **کانچیکم** بفتح کاف و الف و کسر نون و کسر جیم فارسی و سکون تحتانی و فتح کاف دوم و سکون میم اسم کابلی ست **کانتاسلائی** بکاف و الف و خفا نون و فتح فوقانی هندیه و الف و فتح سین مهمله و لام و الف و کسر همزه و سکون تحتانی و هندوان گنوکسر عزی گویند و آن نباتی ست تا یک گز بلندی میشود در خفا بر و زمین

سنگ لاخ میروید و شاخهایش نه بسیار و نه کم و بر سر شاخی خار باد برگ او مانند برگ مرو سرخ اما خشن و گلش زرد و طلائی رنگ شکل گل چنبیلی از دو زده و مزه شیرین دارد و سرد و خشک و جهت سر فرد تپ و بیماریهای نفسانی را نافع و پیش و جهت تپهای کهنه مفید و مسواک او دندان را محکم کند و اگر زن را اولاد نشود و پیش از حیض در دو روز آمیشود باید که یک مشت برگ آنرا شیره گرفته جزارت بقدر یک چهارتولهٔ آمیخته سه روز نهار بخوراند و طعام با جزارت نمک بدهند درد دفع گردد و فرزند پیدا گردد بعون الله تعالی **کانٹاہ** اسم انبه است **کانتران** اسم تمطران است **کانچ** بفتح کاف و الف و خفا نون و سکون جیم فارسی و بدون نون نیز آمده و آن اسم هندی آبگینه است نزد هندیان سبک ست و مصلح فرهی و دافع دامیل و شور و عقوی چشم و سوخته او در آب اشخار بطریقیکه در آبگینه مسطور شد باریک سائیده بقدر دو قیراط با دیگر ادویه بخورانیدن برای شکستن سنگ گرده و مثانه از مجربات ست فعال و خواص این بقول یونانیان در آبگینه مسطور شد **کانا کچو** بفتح کاف و الف و فتح نون و الف و فتح کاف ثانی و تشدید چیم و ضم آن و سکون واو از کشمیری آید و از اقسام سماروغ میگویند مردم کشمیر بسیار بآن رغبت دارند نمکین و چاشنی دار همراه گوشت پخته میخورند و لذت و مقوی بودن و قتل آن ظاهر میکنند و دیگر خواص آن در فیر و کتاب دکنهی مذکور ست **کانچنم** اسم سونا و کنچال ست **کانچی** بفتح کاف و الف و خفا نون و کسر چیم و سکون یا تحتانی سرکه هندی ست در لغت سنسکرت کانجیکم یعنی زدی زنگ طلا و شکم یعنی نفیده آونی یعنی حفاظت کننده و دیگر دو الیعنی مقوی و سهسر چیدی یعنی دافع کنندهٔ امراض و سودرم و سارچا سنی هر دو اسم فزاینده سنی و شیر و سرسالم یعنی شیره ترش و مفید صفرا و شکل میوچا یعنی پیدا کننده و نمی گویند و آن بلغم و باد و صفرا و کوفت بدن دور و شکم و نفخ و قبض دفع کند و ترکیب آن آنست که برآتش اندکی زیره و اسن و قدری روغن تلخ یا شیرین بیندازند تا او و دیگر خیزر بعد ازان دهنی ظرف گلی را بران گذارند تا ظرف بویا گردد پس خردل و نمک ناخوا ه زیره و آب حل کرده در ظرف مذکور انداخته سر ظرف محکم بسته و در آفتاب گذارند تا ترش گردد و در گرما بزودی تیار گردد و در سرما بدیر و هر چند کهنه شود مفید بود و اهل هند بره ماش را که قسمی از طعام ایشان ست در میان آن می اندازند و بسیار لذیذ میشود و مضرت غذای مذکور کم میگردد و صاحب مخزن نوشته که کانجی اسم سرکه هندی ست که از جوب اکول بیسازند بهترین همه مصنوع از برنج ست و صنعت آن آنست که هر کدام را از جوب که خواهند چهار پخته صاف نموده با قدری نمک در شیشه و یا سفالی انداخته سر آنرا بسته چهل روز زیاده در آفتاب و یا پشت دیگدان بگذارند تا خوب ترش گردد پس صاف نموده بکار برند مزاج آن طلقا سرد و تر باندکی قبض و جالی و مقوی اعضا و سکن قی و حرارت و حدت خون و صفرا و تشنگی و مضر معده و صاحبان مزاج سرد و شیخ آن مگر قدری آفتابی و یا عسل و یا زنبیل و گویند سیر کوبیده دران داخل کرده نوشیدن و انچه از گندم و جو سازند مفرح قلب و مقوی قوی و دافع سستی بدن و مقوی سوی شهر باه و طلاء و یکن اکثار خوردن آن مضر و انچه از برنج و جوار بسازند زحمت و اندکی شیرین و سریع الهضم و قابض و دافع تپ صفراوی و حرارت و غشی و کوفت بدن و قی و تشنگی و سل الدم و فزاینده منی و در ریضه و بالی نفع آن بسیار تجربه آمده و کانجی ولایتی در آبگانه مسطور شد و اطبای نصاری آب برنج پخته را کانجی نامند **کانڈا** اسم هندی نیشکر ست **کانڈاجات** بکاف و الف و نون و دال هندی و الف و فتح جیم و الف و فوقانی اسم گلو **کانڈالی** بفتح کاف فارسی و الف و خفا نون و فتح دال هندی و الف و کسر لام و سکون تحتانی اسم دوب بیلیه است **کانڈاتکتک** بکاف و الف و نون و دال هندی و الف و کسر فوقانی و سکون کاف دوم و فتح فوقانی دوم و سکون سوم اسم جراینه **کانڈپشپات** بفتح کاف و الف و سکون نون و فتح دال هندی و ضم پا فارسی و سکون شین معجمه و فتح پا فارسی دوم و الف و فوقانی اسم سالپرنی **کاندهاڑی** بفتح کاف و الف و سکون نون و فتح دال مهمله و خفا پا و الف و کسر را مهمله و سکون تحتانی نام **کانجا کانده** بفتح کاف و الف و خفا نون و فتح دال مهمله و سکون ها اسم هندی پیاز ست و در سنسکرت ترلی و یونیشاد پرکو و بهوتاو پلانڈو یعنی مثل پیضه تو بر تو میشود و دو لکهو دشتی نامند و آن تیز بسیار بدبو دهن را بدبو کند و دغدغه دارد و مقوی شهوت و دافع صفرا و نزد بعضی هولد کف و مصلح آن شیره زنبیل صفرا و بارد و رکند و کرم میکشد و درد سینه دفع نماید و دخان گرفتن او شیاطین را میگریزاند کانده دشتی را کولی کانده و کنده هندی اسم عنصل ست **کاندر** اسم هندی اشق ست **کانس**

بفتح کاف و الف و خفا و نون و سکون میم و مهملهٔ مقصور ازگاه است که در آخر آن گل سفید مثل پنبه برمی آید سرد و خشک نزد هندیان نافع و شاری چون سنگ مثانه و سوزش اعضا و فساد خون و صفرا و دق ست و هم کپاس هم نوشته اند **کانسی** بفتح کاف و الف و خفا و نون و کسر سین مهمله و سکون یا بتحتانی و بفتح سین مهمله و عوض یا بتحتانی الف یعنی کانسا اسم هندی ست که آنرا پنچاو پرکا نوشتم یعنی رنگ درخشنده و تابنده دارد و نیز گویند بهار سی روئین گویند نزد اطبای هند گرم و گران و ملین و مقوی چشم و دافع فساد بلغم و صفرا ست و بقول بعضی سبک و خوردن وی از باعث رفع امراض ست خواص آن بقول یونانیان در **طالیقون** گذشت **کانکیدی** اسم هیلکی ست **کانمی** بفتح کاف و الف و خفا و نون و سکون کاف فارسی و کسر نون سکون یا بتحتانی در کنکنی بیاید **کانکیبا** بفتح کاف فارسی و الف و خفا و نون و کسر کاف فارسی دوم و سکون تحتانی و فتح تحتانی دوم و الف اسم قسمی از موسم **کانگ کری** اسم بسوست **کانگیر** اسم ملیرن ست **کانیر** و بفارسی مازریون ست **کانیطنوس** اسم شبرم ست **گاو** بفتح کاف فارسی و الف و سکون واو ماده آنرا بعربی بقر و بفارسی ماده گاو و بهندی گای گویند و نر آنرا بعربی ثور و بفارسی نر گاو و بهندی بیل و بچه آنرا بفارسی گوساله و بعربی عجل و بترکی یوزاد گویند و آن حیوانی معروف ست بهترین آن آنست که جوان فربه کثیر الرباحت و سمی باماده و چرنده باشد و آن غلیظ الطبع یابس المزاج گوشت آن کهنه عمرش زیاده از یک سال باشد و در گرمی و خشکی کمتر از شتر و خشک تر از بز و کمتر از آن سه درجه اول و خشک در سوم و زهر آن گرم و خشک در اول چهارم و سگین آن گرم در دوم و خشک در اول و گویند گرم در آخر اول و خشک در دوم و بول آن گرم و خشک و خون نر گاو بسیار گرم و خشک و غلیظ بالجمله گوشت گاو غلیظ الغذا و دیر هضم تر الاستحدار و خون متولد ازان غلیظ تر و بدبوتر و سوداوی و آثار تناول آن محدث امراض سوداوی مثل سرطان و جذام و داء الفیل و وسواس و عظم طحال و داء الفیل و دوالی و هق و جرب قوی و باد و فساد مزاج کل بدن و استسقا و مانند اینها از امراض و گویند مداومت آن مضر صاحبان مغاصل و عرق النساء و قاطع حیض و خون ولادت بیش از وقت و مورث سوء قنیه بسبب سده و هضم و بخار غلیظ دبدبوی بسوی قلب و دماغ ست و لحم آن در طعم لذیذ میباشد بسبب آن خورنده آن قوت ظاهری یابد چون رهضم آن قوت یابد و خوردن آن برای صاحبان قوت و کثیر الریاضت و نحب و صحیح المعده نیکوست و سمین بقوی بدن و قاطع صفرا قیقی و بقول شیخ گوشت ماده گاو کثیر الغذا غلیظ و مولد اخلاط سوداوی و افضل آن گوشت گوساله است و هم او گوید که گوشت ماده گاو مولد جهق و سرطان و جرب و قوبا و بردی و جذام و داء الفیل و دوالی و وسواس و سدک و ادمان آن غیر محمود که باعث تعفن خون ست آن غذای معتدل دهد و خون صالح پیدا کند و بدن را فربه گرداند و باه افزاید و بهترین آن گوشت گوساله فربه صحیح المزاج ست و بعضی آنرا بهتر از گوسفند چهار ساله میدانند و زود رنگ آن بهتر از سایر الوان ست و بهترین اوقات خوردن آن ایام ربیع ست و بدترین آن پیر و لاغر و مریض ست و نصاری چون بالای آن مشراب می آشامند لهذا بسیار استعمال می نمایند جهت آنکه شراب آنرا هضم می نماید و قوت آنرا باقی میدارد و کسی که شراب نمی خورد نباید که آنرا استعمال نماید و کسی که گوشت آنرا تناول می نماید باید که گاه گاهی تنقیه سودا مسهل سودا می نموده باشد و متعرض ادرار بول نشود و اجتناب نماید از آشامیدن شرابها و آبهای غلیظ قابل زار باد و ایستاده و چون بعد خوردن آن در بدن خود التهاب و سوزشی در یابد بالای شراب رقیق مالی و یا سرکه جرعه جرعه بنوشند و یا سرکه مطبخ آن داخل نماید ولیکن سرکه با آن معین بر کثرت تولید سودا ست سکنجبین با کشنیز خشک و زعفران نافع گرم مزاجان و صاحبان جگر حارست و مانع سیلان ماده بسوی معده و جگر و نوشیدن شوربای آن صاف از تمام و سودت با سرکه منع انصباب مواد صفراوی بسوی معده و جگر و امعاء و منع انتشار آن در بدن و دفع فرقان و ادرار صفرا و قطع اسهال صفراوی نماید و همچنین قرص گوشت بکشنیز و سرکه و معمولات مشابه آن و کشنیز خشک اندک زعفران همچنین خوردن گوشت ماده گاو و در قرن گفته نافع قروح امعاست و چون صاحب مرار باشد و معده ضعیف اراده تناول آن نماید باید که آنرا خوب مصلح نماید و با کاشم و سیر و سداب و جیر و خردل بریان و با عسل و تیز نیها سوای خربق تناول نماید و خوردن تره بهر گ و خردل بعد از ان نیکوست و کذا نوشیدن شراب بالای آن و باید که آب بالای آن بزود نخورند تا اینکه شکم خشک گردد

پس بالایش شراب قلیل المزاج رقیق زرد یا سرخ و مصلح گوشت آن دارچینی و فلفل و زنجبیل و مصطکی نخست آنست و چون در هنگام طبخ قدری پوست نارنج
در آن دیگ اندازند مصداق لذیذ گردانند و از معده بسرعت نخدر ساز و مصلح گوشت گوساله که مضر صاحبان طحال است و استحمام و ریاضات بود و سرگین آن
کبیر التحلیل است و جاذب و حابس خون و مدمل جراحات ست و ضماد آن با آرد جهت جوشش شاهدانه و ارام و با سرکه جهت خنازیر و ارام صلبه و ثولول
و باز عفران جهت کشودن مزاج و با آب عنصل جهت قوباء سفید و دار الثعلب مجرب و تکرار ضماد پخته آن در روغن زیتون و نهادن آن بر بدن تا خشک گردد
بخار و پیکان و امثال آنرا بیرون آورد و روغن آن جهت قوباء جرب طب نافع و فوری و مثل خمر آن نافع زیادتی اکله است و لبیدن زهره آن با عسل جهت
سکرونار فارسی که آتشک نامند نافع و اهل مصر دین در مرض استعمال میکنند و بعید نیست و لیکن بی عسل استعمال آن جائز نیست و پیه آن در جمیع امثال بهتر از
پیه خوک است و طلای آن بر خنازیر و قروح و جرب مفید و طلای سنگین آن با سرکه تحلیل اورام حاره و با عسل اورام باردة و با سویق تلیین
اورام صلبه نماید و سرگین مادة گاو را چون گرم بر موضع نهند اورام جراحات را تحلیل کند و تسکین اوجاع آن نماید و چون سرگین خشک آن بر
جراحات تازه بپاشند خون آن قطع کند و ضماد گرم آن بروثی نفع دهد و برش و نمش و بهق و آثار سیاه را نهاد با آب گند نا مفید بود و مع آب سوختگی
آتش نماید و زهره گاو در مراهم جراحات غیر حجره و اوجاع شدیده می افتد و طلای زهره آن جهت قروح خبیثه هر جا و سائر قروح و با نطرون جهت
زوال آثار جلد و کلف و با نطرون و گل قیمولیا جهت جرح متقرح سر و سبوسه سر و کلف و آثار جلد مفید و ضماد کعب آن را فع برص ست با سرکه و گوگرد
آمیخته بر سر طلا کردن نافع خراز و بول مادة گاو بنهایت جالی و جهت کلف و فروح اطفال دفع اصیر نافع و شستن عضو بران با خزدل یا حرمل مطبوخ
دران جهت عذر مجرب نوشته اند و چون از شاخ چپق آن انگشتری سازند و در انگشت دست بپوشند جهت صراع دوام الصبیان نافع و اهل سودان
بسیار مستعمل دارند و استعمال زهره گاو سیاه بصر را تیز گرداند و ازالة اعشا و جلای بیاض چشم کند و زهره نرگاو با آب باریان در عدت البصر نهایت نافع
و همچنین خاکستر کعب آن و چون مرکی را در بول آن سائیده در گوش چکانند و در آن سائل کنند و همچنین بطور سرگین آن بازیت سوده بشراب و
روغن بادام تلخ تحلیل ورم و ضربان آن نماید و چون گوشت لاغر آن بریان نماید آب آن در گوش چکانند کرم آنرا بکشد و چکانیدن زهره آن با
شیر زن و با بزر سیلان ریم از گوش باز دارد و خراج و با الخراق عارض آنرا نفع بخشد و با آب گند نا و با روغن گل طین و وردی و در بارد
را بر و همچنین تلطیر آن در گوش خصوصا با عسل و یا با آب سداب و زیبت جهت تسکین درد آن و قطع چرک در ریم انسان نافع و شاخ سوخته آن با آب
نوشیدن و در بینی دمیدن قطع رعاف نماید و کذا سرگین تازه آن تمام سر و پیشانی ضماد نمودن مجرب و عجیب النفع در رعاف شدید و همچنین
خاکستر سرگین آن با سرکه بر پیشانی طلا کردن و تنها در بینی دمیدن نافع دنیز براده شاخ خشک نرگاو خصوصا از کنارهای آن کرده مقدار یکمثقال با
سرد خوردن حبس رعاف نماید و چکانیدن آب افشرده سرگین تازه گوساله ماده در بینی نیز جهت حبس رعاف نافع و لطوخ سم سوخته آن با سرکه نافع
درد دندان ست و همچنین کعب آن و بدستور سنون خاکستر سرگین آن و کذا شاخ سوخته و استخوان بینی آن و سم سوخته آن بر دندان مالیدن جهت
تسکین درد و جلای دندان مفید و سنون کعب سوخته آن مقوی دندان و در رخو مالیدن زهره نرگاو با عسل و نیز ضماد آن از بیرون حلق نامنع
خناق ست و خوردن پیه آن جهت سرفه و قروح قصبه ریه نافع و ضماد سرگین آن بارد با قلا جهت ورم پستان مفید و خوردن خاکستر کعب آن بمثقال
با عسل تفریح قلب نماید و بدن را فربه کند و جگر را قوت دهد و بول نرگاو جهت درد معده بارد و بواسیر و پیه آن جهت قروح معده مفید و طلای
زهره آن از خارج جهت قروح عارض معده است و گویند چون اندکی از آن با قدری عسل بخورند تغذیه و تحلیل نماید و گوشت آن بر دیا ماند و سرگین آن
تنها و یا با بونه و گوگرد و نطرون و امثال آن بر شکم و اطراف مستسقی طلا کردن و در آفتاب خوابانیدن جهت استسقا نافع و بهترین سرگین آن ریگی ست
و کذا راعی انگور و انجیر و کرسنه و خشیش یابس و بر موضع ورم طلا نمایند در غیر آن که آن مقرح موضع سلیم ست و همچنین شرب خاکستر آن مفید
و چون زنخواه را در بول گوساله یک شبانه روز نگهدارند پس برآورده خشک نموده باریک بسایند و هر روز بقدر برد اشتی خورانند جهت استسقا

مفید است وسرگین آن ریاشاخ آن هر روز نیم درم با سکنجبین بداومت خوردن طحال را بگدازد وهمچنین خاکستر موی آن با سکنجبین وکذا سوخته
آن جهت سپرز وقوت باه نافع وچون در دیگ مسی با زیت بپزند وبنگرم بر ناف وحاصره وزبار نهند قولنج وریحی را نافع کند وچون در سرگین گرم
آن بنشانند در دنان را مفید بود وخوردن شاخ سوخته آن بکثقال با شراب محفص قطع اسهال کند وهمچنین استخوان سوخته وکذا سکباج آن اورام صفرا
وحبس آن از انتشار بسوی بدن دفع سیلان مواد بسوی معده واسعاد قطع اسهال صفراوی کند وهمچنین قریص گوشت آن با کشنیز وسرکه را
بعض ترشیها واند کی زعفران وهمچنین نه ماشه بر اوشاخ آن وکعب سوخته آن چون با العسل بکوزند اخراج حب القرع ودیدان نماید وگویند که چون
شاخ سوخته آن تا دو مثقال با تمبیل اخراج حب القرع را مسلم نماید وضماد سرگین آن بر قعد جهت درد وورم آن مفید وطلای پیه آن بر بواسیر
ناصور وهمچنین زهره نرگاو وفتح افواه بواسیر ست وطلای زهره آن با آب گندنا نافع بواسیر ومسکن درد وآنست وباعسل بمقعد وچون
باشراب بنوشند نعوظ قوی آرد ودر باده قضیب وخصیه خشک کرده آن جهت باه بالغ النفع ست چون با شراب بخورند ویا در هیضه نیم بریشت
انداخته بخورند که امساک منی ومنع سرعت انزال کند وشرب پنیه آن نافع حرقت البول وبخور سرگین آن دلادت بسهولت آسانی نماید واخراج
جنین مرده کند ورم بازرها باز گرداند وهمچنین ضماد آن زیر ناف مخرج جنین مرده است چون مدتی نهند باعث قتل جنین زنده گردد و
فرزجه زهره آن با اد ویه مناسبه جهت احتباس حیض وتنقیه رحم نافع وطلای آن با عسل مسکن درد رحم ودرد فروج وزکروا نثیین معین بر
تحلیل اورام آنهاست وضماد آن نافع درد مفاصل عرق النسا وبدستور طلای خاکستر آن با زیت کهنه ونهادن آن گرم با سرکه از الاورجاع
نماید ورم آن نماید وطلای با عسل تحلیل اورام قضیب وخصیتین کند وضماد خون نرگاو مخلوط بخون حیض وگرم کرده آن جهت تسکین درد نقرس
ومفاصل مجرب نوشته ونیز ضماد سرگین آن بار وغن جهت نقرس مفید وچون شاخ آن سوده بالطعام بخورند ربع را نافع کند وشستن دست
وپای صاحب ربع بسول آن یا بول آدمی آمیخته از الاه آن نماید وضماد سرگین آن رافع الم گزیدگی هوام ست وباسرکه جهت گزیدن زنبور مگس عسل وطلای زهره آن نیز نافع گزیدن هوام ست گویند مالیدن آن برگزیدگی جانوران سمی درد آنرا تسکین دهد وسمیت آنرا زائل گرداند
وبعضی برای دفع سمیت سموم مقدار یکدانگ آنرا با مصلح آن که کتیرا وعسل ست جهت دفع سموم می آشامند وبخور شاخ آن جهت گریزاندن
هوام مؤثر وهمچنین بخور پنیه آن با زرنیخ سرخ طرد هوام وعقارب نماید وچون پنیه آن در طرفی طلای نمایند بر آن کیکها جمع شوند وبلاک
گردند وخون نرگاو وسم ست چون انسان وقت ذبح آن بقدر چهار اوقیه آنرا بنوشند قاتل بخنق ست بسبب سد منافذ روح وحدوث ورم
خنجره ولوزتین وعارض میشود وشارب آنرا غشیان شدید وقلق واضطراب وسرخی زبان ودر نواحی حلق وتشنج عصب وگزاز واختناق وعشی
شدید پس هلاک وعلاجش نوشاندن پنیه یا به با سرکه مل سوده وگچم گرنب خاکستر سرو وچوب انجبار با فلفل وآب بودینه وشیر بخور خام وطبیخ
آن نیز وبرگ طباق وحلتیت وبوره ارمنی واحقان بحقنه حادست باکچه آنرا اشیاگدازنده خون جامد بنوشانند پس در حلق آن بیخرات
مکرر بچکانند وتقویت دماغ وقلب بشمومات ومنخره نمایند وبر شکم آن آرد جوه ما العسل ضماد کنند ودر بیخابزن قی کردن البته اجتناب نمایند
تا مری یا ند فاع خون جامد مستقر در معده بسوی فوق منسکر دد وعلامت صحت او آنست که از قرح اسفل او چیزی شبیه بشنگرف یا زعفران
دفع گردد وهمچنین خواص گوشت آن نوشته اند که چون آنرا خام تنها یا پخته در خون آن فرو برده وخشک کنند وسرآنرا محکم بسته بگدازند تا
متقطر گردد وکرم افتد پس آن کرمها را برآورده در شیشه دیگر کنند وبگذارند تا یکدیگر را بخورند یک کرم بماند آن کرم سم قاتل ست خوردن
نیم درم آن در سباعث کشنده بهست وچون قدری ازان با بزرالبنج سائیده در بینی کسی بدمند بیهوش گرداند وازخواص زهره آنست که
مالیدن آن بر تنه درخت مانع کرم افتادن در ثمر آنست خواص خرزه آن در محرالبقرست واخال وخواص شیر سرگین آن بقول هندیان دوده
وگوبر بسطورست گاو چشم وگاو بابونه اسم الحوان ست گاو دار واسم حجرالبقرست گاو دانه اسم گرسنه است گاو رس جاورس مسطور شد

کادرک بفارسی کبر ست و گویند تمر آنست که خیار کبر نامند **گاورون** بضم کاف فارسی و الف و سکون واو و ضم راء مهمله و سکون واو و فتح نون اسم هندی حجر البقر ست و در گاهی رو هن باید **گاواچهی** بفتح کاف و الف و فتح واو و الف دوم و کسر چیم فارسی مشدده و خفاء ها و سکون تحتانی اسم گل موتیاست **گاوزان** شیخ نوشته که اهم شیشهٔ ایست و گمان میکنم که آن گاوزبان ست یعنی لسان الثور و خاصیت آن تفریح و از انجا ست ابن جمیع گفته که دراودیه آمده گاوزبان گاوزبان ست **گاوزبان** بضم کاف فارسی و الف و سکون واو و فتح زاء معجمه و باء موحده و الف و سکون نون اسم فارسی ست بعربی لسان الثور و بیونانی فوغلوصن و بوغلیصن و بروی بوقلیمس و بلاطینی بکلوره و بهندی کاکه ماندہ و صاحب مخزن هندی آن سنگاهولی نوشته و حق اینست که این غیر آنست و آن نباتی ست دراز برگ مثل برو و شبیه بزبان گاو و خشن ملمس و مرغب منقط بنقطهای سفید ضخیم و شاخهای آن باریک و درشت مانند پای ملخ و سبز مائل بزردی و بقدر یکذراع و بزرگتر نیز میشود برو و بیخ ریشهٔ ست تازه آن سبز مائل بزردی و کهنهٔ آن مائل بسیاهی و هر دو کهنه تر گردد سیاه تر شود و گل آن لاجوردی رنگ و از گل انار کمی کوچکتر و طولانی و تخم آن مدور باخشونت و خاکستری رنگ و اندک لعابی و منبت آن اکثر بلاد و خصوصاً گیلان که در آنجا بسیار جنگلی میشود و نیز خراسان و نواح عظیم آباد از ملک هند نیز میشود و لیکن برگ آن نازک و شیخ الرئیس نوشته که گاوزبان موجود در بلاد عراق عجم و آنچه اطبا آنرا بسبب مشابهت باگاوزبان مستعمل دارند بس اکثر آن از قسم عروست و گاوزبان نیست و گاوزبان قوت خاصیت باقرب طبیعت از اعتدال مجتمع ست و در ان این منفعت نیست و ابو حنیفه دینوری گفته که آن عشبه ایست که برگ آن مغروش بر روی زمین و خشن شکل زبان گاو ست و از وسط آن شاخی بقدر ذراع و در طول بر می آید و در سر آن گل سیاه رنگ آن دوای او جاع زبان و شور آنست و غافقی نوشته که قومی گمان کرده که این گاوزبان ست و نیست چنین و این نباتی ست که مردم آنرا از ان الثور و نیز کحلا زبان مند و فرق میان این و گاوزبان آنست که برگ این عریض باریک میباشد و چون خشک شود تشنج و ترقیق میگیرد و بخلاف برگ گاوزبان و بوی برگ این مثل بوی خیار میباشد و خام و مطبوخ میخورند و این نافع خفقان و حرارت معده است بهر آنکه طبیعت این مائل ببرودت و رطوبت ست و نافع قلاع و امراض دهان و صاحب جامع نوشته که این نبات را اخریقیا ابوشنا نامند و برگ آن از وجنت ظاهر و بیشتر از برگ گاوزبان شامی ست که هنگام تازگی آن میباشد و سدید کازرونی در شرح قانون گوید که این دانیست که در زمان بدل گاوزبان استعمال میکنند و در آذربیجان آنرا گاوزبان شیرین گویند و قبل ازین زمان بدل گاوزبان برگ خس الحمار استعمال میکردند و آن عروست و لهذا نوع موصوف را گاوزبان شیرین میگویند از روی اخراجه از برگ خس الحمار که پیش ازین زمان مستعمل میداشتند و در برگ این هر دو دو اپیزی از تفریح نیست لیکن برگ قسم اول شیرین عزوبت و لزوجت نافع سرفه خشک ست و لیکن در گل سیاه آن خوشبو مسکن قلب و دران تفریح ست و ازین گل باشکر سفید گلقند میسازند و آنرا گل شکر گاوزبانی میگویند جهت امراض سینه مفید و مقوی قلب بروح و نافع امراض سوداوی ست و صاحب تحفه حمینو سید قسمی را که در اصفهان و بعضی بلاد گاوزبان میدانند آن مرا حوزست و گل آن لاجوردی کوچک و مدور میباشد باجمله بهترین آن گاوزبان تازه است که برگ آن سبز مائل بزردی و سطبر و درشت و بر روی آن نقطها مثل میخ غار و زغب آن درهم برگرتر و شکل آن بعد خشکی غیر متشنج باشد و از گیلان و یا خراسان آورند و قوت آن تا هفتسال باقی می ماند تازهٔ آن گرم و تر در اول و بقول شیخ قریب از معتدل در حرارت و مائل بحرارت اندک در رطوبت آن در آخر اول و خشک آنرا رطوبت کمتر مائل: بیوست و گویند معتدل در حرارت و رطوبت و گویند سرد تا دوم و تر در اول و بقول خوزنسه دو تر در آخر دوم و این هر دو قول را بعید شمرده اند و گل آن لطیف تر از همه اجزای آن ست و شیخ الرئیس در اودیه قلبیه نوشته که گاوزبان گرم و تر در اول ست خاصیت آن در تفریح قلب و تقویت آن بغایت عظیم ست و اعانت او میکند آنچه دران از قوت سهلیه سودا ی رقیق ست پس تنقیه خون قلب و جوهر روح میکند ابن جزله بغدادی گفته که جمیع اجزای این حشیشه مقوی قلب مفرح ست خصوصاً گل آن نافع توحش امراض سوداست بالجمله آن مفرح و مقوی اعضای رئیسه و حرارت

کادرک
گاورون
گاواچهی
گاوزبان
گاوزبان

عرنیی و اعضای رئیسه و حواس و طبین طبع و نافع خفقان و توحش و امراض سوداوی مطلقاست بهر آنکه مسهل مره صفرا و اخلاط محترقه و سوداوی متولد از خلط سوداوی مفرد اعراض آنهاست و ازاله خشونت قلب و خلق و سینه می نماید و گیلانی گوید که آن مسهل مره و طبین طبیعت و فرد و آزنده سوداوی از سر و اخلاط محترقه بجا خاصیت عظیمه است و خاصیت آن اسهال صفرا و خلط عارض از احتراق صفراست چون در شراب جوش و بند تفریح شارب آن سریع تر کند و طبیخ آن با زبیب این فعل کند و شیخ مینویسد که آن جید ست بهت توحش و خفقان در شراب و نوشیدن آن با مطبوعات مناسبه جهت سرسام و برسام و مالیخولیا و جنون و نیکوئی حواس و رنگ خمار و تفوق و مرفع خشونت قصبه ریه و سینه و سرفه و ضیق النفس و درد گلو و سینه و شش و وسواس خوف و غم و هم و پیرقان و سنگ گرده و مثانه است و مطبوخ آن با نبات و یا با شکر و یا با عسل نوشیدن نافع جهت خشونت قصبه ریه و سینه و سرفه و ضیق النفس و آشامیدن دو درم آن با یکدرم گل بارنج و دو درم شکر جهت خفقان حار نافع و پاشیدن سوخته آن در دهان جهت قلاع اطفال و تسکین سوزش دهان و سستی بن دندان و بهتر و غیر سوخته آن و لیکن از سوخته ضعیف تر مضر طحال مصلح آن صندل سفید و گویند مصلح هلیله مربی و قبول صاحب تنج مضر معده مصلح آن سماق مقدار شش ماشه بهم آن از دو درم تا پنج درم و در مطبوخ و نقوع از پنجدرم تا ده درم و از آب آن تا چهار درم و قیه بدل آن بوزن آن گل سرخ یا ریباس و یا نیم وزن آن آبرشیم و با سنبل و سرو آن پوست تنج و با سماق و گویند دو ثلث آن پوست تنج و گویند بدل آن بادنجبویه دکاسنی ست و چون از آب آن و آب سیب و آب سویز شراب مرتب سازند دو ثقال آن تفریح بقدر یکرطل شراب کند بدون ازاله عقل و عرق گاو زبان جهت امراض سوداوی و وسواس خفقان سوداوی مفید و در سائر امراض ضعیف تر از جرم و مطبوخ آنست و بعضی قویتر گفته اند و گیلانی گوید که نفع آن جهت وسواس سوداوی بتجربه رسیده و چون ادامت بر نوشیدن آن نماید مقدار شربت آن تا چهار درم **گاو زبان** معرب گاوزبانست و آن در مجرا السقر مذکور شد **گاوکشک** اسم شیر مست گاو گویند **گاوگوزن** ست **گاول** زائد الکرم ست و گویند کراشه جبلی ست **گاومشک** اسم رعی الحمام ست **گاومیش** اسم فارسی ست معرب آن جاموس و بهندی بهینس گویند و آن نوعی از گاو ست سیاه رنگ و بسیار قوی از گاو و شاخهای آن دراز تر و قویتر و صحرای آن که بهندی ارنه گویند قویتر از آن و بزرگ بسیار و شاخهای آن بلند تر و قویتر از اهلی و زور و قوت این بمرتبه ایست که شیر و فیل را میکشد و شیر و روغن آن از شیر گاو چرب تر و غلیظ تر و گویند که بحری آن نیز میباشد و در بحر یافته میشود و از آب ظاهر میگردد و بر سواحل آن میچرد و چون کسی را می بیند در آب داخل میشود و گوشت آن سرد و خشک و گویند گرم و خشک و صحرائی آن گرم و خشک زیاده و آن غلیظ ترین لحوم و ردی الکیموس و دیر تر در هضم تقیل بر معده و مولد سوداو جهت صاحبان ریاضات و نهال گردد نافع و گوشت بچه شیر خواره که دو سه ماه باشد قوریه و کباب آن بسیار لذیذ و در محرر و غلظت کمتر و خاکستر سم آن مجفف قروح و حکه و بسرکه طلا کردن نافع داء الثعلب و کعب آن سوخته سائیده سه مثقال با عسل سوخته خوردن مسهل و مغر قلب مقوی جلبوطلای بی خاکستر سم آن بازیت محلل خنازیر و خوردن سم سوخته آن سه درم نافع صرع و اختناق کعب سوخته آن سوده تیز کننده بصر و دود کردن موی آن و شاخ آن باعث گرفتن افعی و گوشت آن مضر معده ضعیف و وابدان خیر ریاضت و درد مفاصل و عرق النسا و تقرس و اشال آن و فصل آن مهرا و خشن آن و هنگام طبخ آن انداختن پوست خربزه کوفته و خوردن آن با آب کاسنی سوده کوکر و یا و دارچینی و دیگر ادویه ملطفه و بعد آن سکنجبین نوشیدن و قبل آن ریاضت کردن اعمال و خواص این بقول هندیان در بهینس مسطور شد و خواص سرگین آن در گوبر خواهد آمد **گاودشتی** اسم نیل گاو ست **گاونیک** بشیرازی طارسیاه نقطه بسفیدی ست که بعربی زرزور نامند **گاوه** بشیرازی نافه مشک ست **کاه** بفتح کاف و الف و سکون ها اسم فارسی ست بعربی تبن و بهندی گهاس نامند و شکل کاه هر گیاهی نوعی علیحده است و طبع اکثر آن سرد و اول و خشک در دوم و بعضی را بحسب آمیزش مختلف و خواص کاه گندم و جو و باقلا و غیر آن در ذیل آنها مسطور ست و مجموع کاه خصوصاً کاه خلر مضر عصب خواسیدن بران بغایت مضر

دعرق گاه کل مقوی دل و دماغ و جهت سرفه خشکی و سستی و ضعف دل گرم مزاج بغایت نافع و طریقش آنست که گاه کل دیوار خشک را با گلاب دیگ کرده بدستور معمول مقطر نمایند و بقدر حاجت بیاشامند و بوئیدن گاه کل خصوصاً گاه دیوار مطبوخ و دوغ خورده که بران آب یا گلاب پاشیده باشند نیز مقوی قلب و دماغ است **کاهربا** دکهربا مسطور گردد **کاهو** بفتح کاف و الف و ضم هاء و سکون واو اسم فارسی است بعربی خس و بسرقندی کوک و بفارسی خراساتی خوبی و کهربیسبزی کمبود هرکی خاس و بیونانی جاریقس بدیقس مانند و در هندی باسم کاهو مشهور و آن نباتی است معروف بستانی و صحرائی میباشد صحرائی جد اسفلوس گردد و بستانی دو قسم است یکی عریض برگ و بلند تا بیک نیم ذرع و چرب و شیرین و نازک و از ان شاخهای باریک برمی آید و در اطراف آنها گل سفید و بعد آن تخم باریک سفید رنگ ظاهر میشود و چون بزرگ شود و بحد کمال رسد و تخم برآید از ان شیر ظاهر میشود و نبات آن تلخ گردد و در ایران و عرب و روم و غیرها در موسم بهار بسیار پیدا و در هند و بنگاله موسم سرما باران می بارد و میروید و لیکن بکثرت و خوبی و بزرگی مثل آن بلاد نمیشود و دوم فرنگی و آن دو نوع میباشد یکی نوع را برگ سبز کم رنگ و بسیار نازک و چرب و شیرین و نوع دوم را سر برگها اندک کبود و نازکی و چربی و شیرینی این از ان کمتر و تخم این اکثر سیاه و برگهای این هر دو نوع در هم پیچیده مانند غنچه و مدور میباشد و بسیال تخم آنرا تازه از فرنگ می آورند و زمستان یکبار زده و هر چند هوا سرد تر باشد خوبتر و نازکتر و پیچیده تر میشود و بالجمله هر تخم آن سیاه باشد سردی و تری آن کمتر از انچه سفید است و بهری نوعی جودت و رداءت زمین بزرگی و کوچکی زمین بزرع جیده که آنرا آب بحد لائق دهند برگ و ساق آن نرم و نازک و چرب و شیرین و تخم آن سفید میشود و بخلاف اینها بالعکس مشتمل و ماکول بستانی آنست و طبع آن سرد و تر در اول دوم و شیخ الرئیس از جالینوس نقل کرده که برودت کاهو بستانی بسیار نیست بلکه مثل سردی آب خیار هاست و رطوبت آن غلیظ تر از رطوبت جغندر و لطیف تر از رطوبت خیارزی ست و گویند که در تر طیب و تجفیف میان کرنب و سرنج و تقلیا یانی است و گویم کسی که آنرا بارد و رسوب گفته و بران حکم کرده که اندک ردی الغذا ست چنین نیست و اغلب که در درجه دوم باشد و دران نه جلاست و نه قبض و نه اسهال بسبب خلو آن از ملوحت و عفوصت که آن همه از حرارت میباشد و مولد خون صالح رقیق است و خون متولد ازان بهتر از خون متولد از بقول دیگر و بقول گیلانی خون متولد ازان ردی نیست و نه در غایت جودت بحسبی که گفته آن مولد خون بسیار ست شاید که مراد آن آنست که کثرت تولید آن خون را بنسبت سائر بقول ست والا در جمله بقول این کلام علی الاطلاق گفته نمی شود و آن مغلظ روح ست و بهتر از اکثر بقول ست و مطفی سورت خون و مسکن حرکت و اضطراب آنست و غذائیت مطبوخ آن زیاده تر از خام آنست زیرا که پخته آن بغذا اشبه از دواست و جهت در دسینه و زیاده کردن شیر مؤثر و خیر شستهٔ آن بهتر ست و شستن آن نفخ می افزاید بسبب زیادتی رطوبت و فجاجت حاصل از آب سرد و همچنین نفخ سائر بقول بارده از شستن زیاده میگردد و مزیل آن زیره سیاه است و آن از انواع ضرائط لان آبهاد هوای وبائی ست و این نفع بسبب خاصیت مخصوص نوعیه آنست و آن جذبای معده و سریع الانهضام ست چون بعد وسط شراب استعمال نمایند اذا یا سکر را منع کند و آن بقل جید جهت گرم مزاج بالای شراب ست منع سورش شراب از معده و سائر اعراض سکر کند من حدت خون و صفراء جهت صفراء معده و دافع خمار و نافع صفراء بخارات بدماغ بسبب تغلیظ آن برای آن بقوت برودت آن و خوردن خام آن بسرکه مسکن صداع صفراوی از انجمله است و آن بارد و خون بقل نافع در دسر صفراوی و آن دوای صالح برای گرم مزاجان ست مفید نزله و سرفه گرم و خشک و در انواع امراض حاره جهت حرارت جگر و جذام و جنون و تپهای حاره و قرحه مثانه و مجاری بول و حرقت آن بسرد و نافع و بقول شیخ مجموع و خام آن منیم و مزیل سهر ست نافع هیجان صفرا و مادهٔ صفراوی و حمیات حاده و مفید اعراض کهر در سر از احتراق صفراء و بقل صداع و التهاب و خیار بنها موافق ست جهت تسکین التهاب صداع و حمره و منع سیلان ماده بسوی عضو نافع و جهت تطیل هر دو مرض مادهٔ صفرا گرم و شدید باشد و هیجان کند و چون آنرا بسرکه بسرشند ادام ساکن کند

کاهربا
کاهو بری
کاهو

وضماد آن بروی نافع ست و شیخ الرئیس نوشته که آن دوا بیهوشه مخدرین ست و صاحب تحفه گفته که مفتح سدست و بعض شراح قانون نوشته اند که این موضع بحث و تامل ست زیرا که کاهو از مفتحات نیست بلکه از مغلظات ست و شارح گیلانی می نویسد که کاهو بسبب تعابت خود کثیر المائیت ست و دران جزو حار لطیف مثل منبسط بر سطح آنست بدان تفتیح می نماید و بدین سبب بهت یرقان نفع میکند و ادرار بول می نماید و آن جزو حار بشستن زائل میشود چنانچه در کاسنی و پاشیدن سوخته آن جهت التیام جراحات و قلاع نافع و نفع مضمضه آب کاهو جهت دم زبان مشهور ست و خوردن آن با عتدال شیر را بسیار زیاده و تشنگی و حرارت معده و التهاب آنرا نفع کند و خوردن آن با سرکه جهت بر انگیختن اشتها در یرقان و تسکین دم معده نافع و کسر حدت صفرا کنند و گویند که چون با سرکه در روغن بگذرند و بپستانها کنند یرقان را ببرد و آن معین در تولد خلط سودا وی گردد و صاحب تحفه گوید که کاهو ملین و مدر بول ست خصوصا نا شسته تر آن زیرا که قوت تفتیح این زیاده ست از شسته آن و شیخ میفرماید که نفس کاهو نه قبض میکند و نه اطلاق بهتر آنکه نه تکلین ست که اسهال بوقوعیت خود نماید نه مخصص ست که قبض کند بعقوصیت خویش و نه جالی ست لیکن بدرست و اکثار آن مضر باه و صاحب سل ریو و مورث نسیان و کدورت حواس و بلادت و ضعف بصر و تولید ریاح ست و اصلاح آن نعناع و کرفس و سکنجبین و بلیله مربی و زیره و گیلانی نوشته که ادامت خوردن آن مظلم بصر و محدث غشاوه چشم ست و باید که تواریخ بکند قوتهای آب باران و چشمه نماند و کسی که در سینه اوریم و بلغم باشد از خوردن آن اجتناب نماید بهر آنکه اکثر تجفیف آنها کند پس اگر ایشان را اتفاق خوردن آن افتد با اسهل فی کنند و بعد آن طبخ زوفا و مانند آن که تسهیل نفث و جلا نماید بنوشند و هرگاه سرفه خشک باشد و یا سوزش و سهر باشد چیزی نافع تر از خوردن آن نیست مقدار شربت از آب آن تا سی درم بدل آن کاسنی بستانی ست و تخم کاهو سرد و خشک در دوم و گویند در دوم و قسم سرخ مائل بسیاهی آن کثیف تر و قوی تر و سفید مائل بسرخی لطیف تر و ضعیف تر باتجمله تخم کاهو خنک در دوم و مرطب و مسکن هوا و محرک و مهیج شهوت جماع و نافع کثرت احتلام ست و بقلهٔ آن در بین مقدار از تخم آنست بهر آنکه در بقلهٔ رطوبت فضلی بسیار ست و نوشیدن شیره آن و ضماد آن نافع صداع و آشامیدن دو درم آن جهت قطع احتلام و ضعیف کردن شهوت جماع و بد کردن نزله در کام و در دو سینه و تقطیر البول و سیلان منی و مداومت کردن آن بر پیشانی جهت آوردن خواب و منع صداع و رخشتن سواد چشم و معده حار و یبوسی و جهت منع ریختن او و برگ بیدگی عقرب جهت و منع سمیت آن نافع و مضر معده و باه و مصلح آن صعتری بدل آن خشخاش و یا دم الاخوین و روغن آن جهت تکمیل محلات و نرم کردن و نافع و تنوم و مانع الخوالیا و صرع و بهق و منع سکر شراب موثر و آب برگ آن و رجیع افعال مانند تخم آنست و طلای آن با روغن گل جهت تسکین صداع حار نافع **کاهو صحرائی** بعربی حسک می نامند برگهای آن بار یکتر و دراز تر و خیر خرب و الدک سخت تر و سبز تر از کاهو بستانی و طعم و ساق آن با تلخیت بسیار و در بعضی بلاد از عصاره آن افیون میسازند ولیکن با فیون خشخاش نمیرسد بلکه از آن بسیار ضعیف تر میباشد و آن سرد و تر در رطوبت کمتر از بستانی و بعضی گفته اند سردی آن نیز کمتر از بستانی و در افعال قوی تر از بستانی و برگ و تخم و شیر آن در قوت مانند بستانی بلکه از آن قوی تر و مثل شیر خشخاش سیاه ست و شیخ می نویسد که کاهو بری در قوت خشخاش سیاه ست و انتقال شیر آن جالی قروح قرنیه و نافع غرب و شیر بستانی قریب بنفع آنست و چون شیر آن یم درم با آب مزوج بسرکه بخورند اسهال خلط مالی کند و شیر بستانی چون بزرگ شود قریب شیر صحرائی گردد و شیر آن او را حیض کند و شربه و طلای آن جهت گزیدگی رتیلا و عقرب با تمامیت شفا بخشد **کاتالی** الیسوری ست **کاتیهل** بفتح کاف و الف و کسر همزه و خفار نون و فتح با فارسی و خفار با و سکون لام آسم هندی و اشتیشان ست که در حدت آنرا بهندی پهاتگر گویند نزد هندیان تلخ و زخت و تیز و دافع فساد باد و بلغم و تنگی نفس پر میوه و لیسیر و سرفه و امراض گلوست و بقول بعضی مزاج او سرد ست و مالیدن سفوف آن بر بدن حابس کثرت عرق و آشامیدن آن قاطع نزف الدم و ملفت الدم و حابس اسهال طلای روغن گل جهت تقویت معده و تسکین صداع حار و تحقیق نافع و افعال و خواص این بقول یونانیان و موارد شیشان مساوی شد **کاکی** بفتح کاف و الف و کسر همزه و سکون یا بهندی بمعنی کاف تازی

و الف و سکون یا تحتانی بمعنی اسم هندی ماده گاو ست گوشت آن دافع سوداوی خشک و پیننس و امراض سوداوی و مولد بواسیر و باد و سیاست

گایتری بفتح کاف فارسی و الف و کسر تحتانی و سکون فوقانی و کسر راء مهمله و سکون تحتانی دوم اسم دختر کهیر ست

گائی روهن بفتح کاف فارسی و الف و کسر همزه و سکون تحتانی و ضم راء مهمله و سکون واو و فتح هاء و سکون نون اسم مجرا البقرت و در سنسکرت گورس و دهنم در دهیا یعنی دافع پت و بیمرگی دهن و گوری پنڈ ایعنی زرد مانند گرده ملهی باشند و گئومی یعنی در شکم گاو ماده بهم میشود و در بعضی نسخ گوتی یعنی مستی گاو ماده از شکم آن برآید و فزاینده عقل و هوش بود می مانند نیلی ست نرم و خرد زرد رنگ بعضی مدور و بعضی غیر مدور بمقدار زرده تخم مرغ و از ان زرد تر بوقت برآمدن نازک و نرم و بعد سرد و خشک شدن اندک سخت و تیره و بعضی منقط بسیاهی گردد و جرم او اندک سخیف و سست و از یکمثقال تا هشت مثقال دیده شد و آن در شیردان دیار زهره و یا در گرده بهم میگردد و نزد هندیان سرد و زمت ست دافع سم و سمیات و پنهای شیطانی و آفت آسیب جن و پری و فساد خون و حافظ جنین از اسقاط و باهر که باشد مغز و مظفر لود و نیز نوشته اند که عذاب دفع نماید و باد و تپ و کف و نخوست باد و تپ که بسبب کف پیدا شود و در نماید و گوری که زن نهادیوست بر و بسیار عاشق بود و مزه مید بد و عمر دراز گردد و امراض سمیه را نافع و دود و آن گریزاننده شیاطین بود و چیز پرهیزی ست رنگ بدن را روشن کند و رونق دهد و خلائق مطیع او گردد و بدمزگی و رد کند و قبض دور نموده غایظ خلاصه آرد و کرم و کشث هم دور کند و نزد زنان محل و سمن و مدر بول و حیض دجالی و مفتت حصات و جهت یرقان سود افیه و دوات الریه اطفال سریع الاثر و کحل او جهت دفع سفیدی چشم و تقویت بصر مفید و طلای آن بهق و برص و الیام جراحات نافع و باب کشنیز تربیره و نمله ساعیه و امثال آنرا نافع و با شراب جهت دیا ندن موی سیاه در موضع برص و الثعلب بعد کندن موی سفید از مجربات ست و سعوط یک عدسه آن با آب چند روز جهت نزول آب در چشم و آشامیدن آن هر روز بقدر دو حبه با جلاب بعد از حمام بلا فاصله و عقب آن نار الله چوچه مرغ فربه استعمال نمودن باعث تسمین بدن و تولید پیه و صاحب تذکره الهندیگوید که تجربه چند بار آمده و او می نویسد که اکثر استعمال او کردکان در بلده حیدرآباد نزد زنان و مردان شایع و مروج ست مضر محرور بن و مصدع و مصلع او کثیر الاضرار شهرت او تاد و قیراط و یکمثقال آن کشنده اطفال و خواص این بقول اطبای یونان در حجر البقر مسطور شد

فصل کاف با باء موحده

کباب بفتح کاف و باء موحده و الف و سکون باء موحده ثانی اسم عربی گوشت بریان کرده با آتش ست بالاجماع میان آن و میان آتش و اطلاق آن بر گوشت بریان خاصة و مانند آن از جگر و طحال و طائر و غیره کرده میشود و بعربی شواء نیز گویند و اقسام میباشد و بهترین همه کباب گوشت حلان چاق فربه چرب ست که قطعهای آن کوچک و همچنین گوشت ماهی لطیف بر انگر انگشت چوب نیک تساوی بریان کرده نمک و فلفل و غیرها بقدر لائق و روغن نیز بران زده باشند و انچه بسیخ بی اعتدال بریان کرده باشند بهتر ست از انچه در روغن بریان نموده باشند خواه قطعهای گوشت را درست نیا لوده مانند کباب شامی که طباپیخ نامند و یا غیر آن ساخته باشند و کباب گوشت آهو و گوزن و طیور و امثال اینها نیز لذیذ میباشد و لیکن بسیار گرم و خشک ست و بدترین کباب آنست که از گوشت پیر لاغر و نمک بسیار بریان زده و با براتگر غال چوب بدشکل بیاتجیر و بلادر و با غیر دزنوم و غرز زهره و مانند اینها بریان کرده باشند که آن ضرر بین می نماید و یا آنکه سوخته و یا غیر متساوی الاجزا بریان باشد بالجمله مزاج آن گرم و خشک و گویند گرم و تر بسبب اختلاف لحوم مختلف میباشد و در شدت و ضعف و خواص آن نیز بسبب اختلاف لحوم مختلف و همه مولد خون و مقوی اعضا و بدن و باه و سخن بدن و گرده و محرک اشتها و موافق معده مرطوب مزاجان و غذای آن بیشتر از غذای غیر بریان و نافع برای کسانی که فصد و یا حجامت و یا جماع کرده باشند و دیر هضم و بعد هضم مولد خون صالح و باساق و کشنیز و فلفل و سائر ادویه حاره حابس اسهال رطوبی و در گرم مزاج مورث صداع مصلع آن سکنجبین و اطریفل ست و خوردن آب بسیار بعد از ان بنهایت مضر مخصوص بر کباب ماهی گرگو یا از زنده و خود را مرده گردانیدن ست و گردناج که نوعی از کباب ست در مقام خود باید

کباب چینی اسم هندی

کبابہ است نزد ہندیان تیز و تلخ و ہاضم و شہی و خوش کنندہ مزہ و دہن و دافع باد و بلغم **کبابہ** بفتح کاف و باء موحدہ و الف و فتح باء موحدہ ثانی و باء اسم عربی است بیونانی قاقسنون بعضی گویند کہ آن دو نوع است صغیر و کبیر صغیر آن را اغلغوز گویند و آن مسطور شد و نوع کبیر را بعربی حب العروس نیز گویند و بیونانی میلیون و بروی فرغلیون و بلاطینی کیوبب و بہندی کباب چینی نامند و از مشاہیر آن مراد بمین نوع است آن شمر درختی است کہ از ملک چین و روم و ہند می آورند و بقدر فلفل لیکن آنرا فروی مشل دوم و شبیہ بحب بلسان و مائل بہ تیرگی و سیاہی و مغز آن سفید و خوشبو و تند طعم و درخت آن شبیہ بدرخت مورد و آنچہ بعضی گفتہ اند کہ آن ثمر مورد صحرائی است اصلی ندارد و ابو حنیفہ در کتاب النبات گفتہ کہ نبات آن شبیہ بہ نبات آس بری و برگ آن باریکتر از برگ ریحان و گل آن سفید مائل بزردی و تخم آن شبیہ بتخم شنبلیلا بزرگتر از ان مدور و چون بشکنند در داخل آن مغز سفید برآید و در مواضع خشنہ میروید باکمال بہترین آن تازہ خوشبو تند مزہ آنست کہ از چین آورند و بعد از ان رومی و این بہتر از ہندی است زیرا کہ ہندی تلخ میباشد و قوت آن تا دو سال باقی می ماند بقول شیخ الرئیس گرم و خشک در سوم و گویند در سوم و گفتہ اند کہ در ان باحرارت قوت مبرزہ است و محلل ملطف و مسیح ابن الکلم گفتہ کہ دران نزد قوت متضادہ است از حرارت و برودت و حرارت غالب بر آنست و گویند بغایت ملطف و مفتح خاصہ جہت سدد جگر و قوت این دو اچون ضعیف شود تفتیح آن برای سدد ضعیف تر گردد و بسبب این آنست کہ درین دوا لطافتی ست کہ بدان انفعال آن سریع گردد و لہذا شیخ میفرماید کہ آن مفتح لطیف بعدی ست کہ بدل شدن و اچیبنی نرسد و آن نافع صداع کہنہ است و چون ہر روز بمثقال با آب بیخ ترب تا یک ہفتہ بخورند صداع و یرقان صحت شود و آن عین جوہر ثالث است و جہت قرفرع عفنہ آنہا نیکوست بسبب قبض و خائیدن آن خوشبو کنندۂ دہان و مقوی بن دندان و آن جہت قلاع عفن نیکو و چون در دہان بلیسند آواز را صاف کند و ہمچنین اگر دو مثقال آن گرفتہ در آب بجوشانند و صاف نمودہ و نبات داخل کردہ بنوشند تصفیہ آواز و طلای ملغم از نواحی حلق نماید و در و آن رفع گردد و آن نافع خفقان بارد و مقوی معدہ بارد و اعضای باطنی و رافع اسہال مفتح سدد کبد و سپرز و امشاء گردہ و محلل ریاح و دافع اورام جگر و طحال و مدر بول و حبس تشنگی قروح مجاری بول بادرار و معاون حبس البول و بول در فراش ہست و بقول شیخ قوی ست در تفتیح سدد جگر و مشی مجاری بول و مدر ریگ و محرج سنگ گردہ و مثانہ است و چون آنرا خائیدہ آب دہن بر ذکر طلا نمایند غلظ و لذت بغایت پیدا کند حتی کہ زن عاشق او گردد و اندام حب العروس نامیدہ و آن جہت ورد حلق جیدست و نافع تکم و گویند کہ خوردن دو دانگ آن با سکنجبین بہت شرای بلغمی ملغم و ضماد آن با بیہ جیدا نافع تمثل اورام و رافع قروح و خروج ملغمی بہت و طلای آن با عسل خوشبو کنندۂ بوی بدن و مقوی آن و چون یکدرم تا یکمثقال آنرا با یک سوده بریک پیاله دست تازہ کہ بسیار ترش نباشد بیاشامند و سر آنرا بپارچہ بصفت محکم بسته شب بدارند و اگر موسم گرما باشد شب زیر آسمان بگذارند و صبح بر ہم زدہ بیاشامند چنین نامعدود پانزده روز بخورند و تند اشتکی بی نمک با جغرات جہت قروح مجاری بول نافع ست و بمجرب صندل و گلاب بر شانہ طلا نمایند دانگی مصطگی در آخر روز بخورانند کہ اطلاع مضرت آن نمایدو صاحب منہج گوید کہ کبابہ از داخل و خارج مستعمل نیست و مصدر کردہ مصلح آن کاکنج بدل آن اسارون و گویند مقرشا مصلح آن مصطگی و گویند صدع مصلح آن صندل و گلاب بمقدار شربت آن تا یکمثقال بدل آن دارچینی و قاقلہ و سنبل الطیب مطلقا و در حلق عاقرقرحا و در بلعوم رہن در اورد و جگر دوار فلفل **کبابہ بہ خندان** و آنرا بہارسی کبابہ دہن شگافتہ و کبابہ دہن کشادہ و خانہ نیز و بعربی قاغوہ و خارغانہ نیز بنامند افغانی آنرا ڈنبری گویند بفتح دال مہملہ ہندی و خفای نون و فتح باء موحدہ و کسر راء مہملہ و یاء تحتانی مجہول و آن دانہ ایست بزرگتر از کبابہ و تقدم نمود و جزوی رنگ و تا بنصف شگافتہ و جوف آن مثل حب الملب در جوف آن دانہ کوچک مدور و سیاہ براق و مثل شہد انج و با عطریت و از زیر بادات ہند و بلاد سودان آورند و در کوہ شمالی ہند نیز میشود و تازہ آن مائل بسبزی میباشد و از ان بعوق یعنی چٹنی ساختہ بالطعام میخورند و تازہ آن یکبار گنیز بد مزہ ی از مردم کوہی در راہ پور خریدہ ام کہ از ان چٹنی ساختہ بود و مؤلف نیز خورده طعم آن تند مائل بترشی دنوعی

خوشبو و هاضم طعام و محلل ریاح و مجشی و شهی است و گویند که در کوهستان افغانستان نیز کشیر الوجود و مزاج آن بقول شیخ گرم و خشک در سوم و گویند گرم در اول دوم خشک در آخر دوم و دران قوت تحلیل اندک و قبض قوی ست و داخل میشود در ادویه مصلح معده و جگر بارد و نافع سوء هضم بارد و جهت اسهال بارد نفع می نماید و شکم را قبض میسازد و گویند که آشامیدن آن جهت امراض بارد دماغی و ریاح غلیظه و جنون و لقوه و آن جهت تقویت دماغ و دل و مضمضه بصاره آن جهت لذع دهان سفید و آن مقوی معده و جگر بارد بسبب عطریت مفتح سدد و منقی اخلاط بلغمی و سوداوی ست و صاحب منهج نوشته که آن در معاجین استعمال کرده میشود و گویند که در لطوخات و طیوب و نخائ مستعمل ست مضر جگر گرم مصلح آن تخم کاهو گویند مصلح گرم مزاج مصلح آن کافور و نیلوفر و روغن گل و گلاب بدل آن فاقله و یا کبابه بمقدار شربت آن یکمثقال در م تا دو درم **کبابه شگافته** و کبابه بشکم دریده فلجه است **کباث** بفتح کاف و با موحده و الف و سکون ثا مثلثه اسم عربی ثمر رسیده سیاه شده اراک ست بهترین آن بزرگ بسیار رسیده که آنست که تخم آن کوچک باشد گرم و خشک در دوم چون پنجدرم آنرا با ریک سوده با هموزن آن شکر سفوف سازند و با آب سرد بخورند اسهال آورد و مقوی معده و نافع اوجاع پشت و اکثر امراض ست جهت آنکه جالی معده از بلغم و نوشیدن مطبوخ آن جهت ادرار بول و تنقیه مثانه و تقویت معده و قبض شکم نافع بدل آن بوزن برنگ کابلی و نصف آن قسط سفید و ثلث آن قنبیل ست **کبار** اسم کبرست **کبار وس** بفارسی نوعی از حرشف ست **کبار سین** اسم سروست **کباس** بفتح کاف و با فارسی و الف و سکون سین مهمله هندی اسم پنبه دانه ست و نزد بعضی مراد از درخت پنبه است و در سنسکرت وانتیا سیاه و هنا پهل یعنی بار او تخم بسیار دارد و ایشاکار پاس یعنی بار او خانه دارد و در خانه ها پنبه باشد و انگینکا یعنی ها مضموم و صفر اشکن ست می نامند نباتی ست که اکثر میکارند و هر دو قسم سفید کرنبات او تا بیک قد هم بلند میشود و قایم بریک ساق مجوف و اطراف آن شاخها بسیار و گل آن سفید مائل بزردی فی الجمله شبیه بگل خطمی و با او مانا بغنچه گل در خامی سبز و بعد رسیدن مائل بقسمی و ترمیده پنبه ازان بیرون میگردد و سیاه و درشتش بزرگ برابر درخت حمام هم دیده شد گلش سرخ مائل بسیاهی و طرف او از طرف او کلان تر و میان او پنبه و تخمهای گرد برابر دانه فلفل که در هندی آنرا بنولہ نامند و در آن مقزر زد و شیرین میباشد در بلاد دکن بیشتر و در زراعتها میشود و گویند که در بعضی بلاد تا یکسیم اول و هفتم مطلقاً نمی شود و قسمی با رکپاس دشتی ست گرم و خشک و نزد بعضی سرد و برخی ترمیدانند و حب آن گرم تر با طوبت فضلیه و گل او نیز گرم و تر نزد هندیان شیرین و گرم و سبک دافع فساد و باد و بعضی سرد نوشته اند و پنبه جنگلی سرد و فربه زه و هن نافع زخمها و ریشهاست و خواص تخم آن در بنوله بسطور رشد **کباش** نوع قرنفل ست که سر آن بزرگ باشد **کبال بیدی** بفتح کاف و با فارسی و الف و لام و کسره موحده و سکون تحتانی و کسر دال مهمله و سکون تحتانی دوم اسم بوئی صحرائی ست و ترکیب این در کدپال بیاید **کبا مطرانه** شگوفه انار ست که گرده نبسته باشد **کبانڈوک** بفتح کاف و با فارسی و الف و سکون نون و ضم دال هندی و سکون واو و کاف اسم آنوله است **کبا لقش** لاجورد ست **کبت** اسم فارسی مگس عسل ست **کبتر** کبوتر ست **کبتا المکتا و کبتا اکتا** بسریانی و بعربی فاشرستین ست **کبتها** بفتح کاف و کسر با فارسی و فتح فوقانی مشدده و خفاء ها و الف و بعوض فوقانی دال مهمله نیز آمده اسم کوبیٹ **کبتهپتری** بکاف و با فارسی و فوقانی و ها و فتح با فارسی دویم و سکون فوقانی دوم و کسر راء مهمله و سکون تحتانی اسم نباتی ست برگ او مانند برگ کوبیٹ می باشد گرم و خشک در اول و مزه او تیز دافع زهر و غلبه کف و سیلان منی **کبتهار چک** بفتح کاف و کسر با فارسی و فتح تا و فوقانی مشدد و خفاء ها و الف و فتح راء مهمله و جیم و سکون کاف اسم هندی نوعی از سورنجان ست نزد هندیان تیز و سرد و خشک و افزاینده سورش اعضا و صفرا و دافع فساد خون و بلغم و قوباو کرم شکم و فساد زهرست **کبتاجوریا** فاشراست **کبشا حمر** ابسریانی انگور ریستانی ست که ازان شراب بسازند **کشادیر** ابسریانی کبر بری ست **کبج** بضم کاف و سکون با موحده و حاء مهمله و جیم ست که بتر کی قراقروت نامند و قز را نیز گویند **کبجا** بضم کاف و سکون موحده و فتح جیم و الف و بعوض الف کاف هم آمده و بعد کاف یم نیز زیاده میکنند اسمی ست شامل

گلاب دسیونستی و سد انگلاب و نیریاوتی کاف عوض الف و اضافه میم یعنی کبکم نیز آمده **کبد** بفتح کاف و کسر باء موحده و سکون دال و بکسر کاف نیز و سکون با در هر دو آمده اسم عربی جگر است و خواص آن در جگر مسطور شد و نیز خواص کبد هر حیوان در ذیل اسم آن مذکور شد چنانچه **کبد الابل** درشتر و **کبد البط** در بط و **کبد الجمل** در شتر و **کبد الحمار** در خر و **کبد الدجاج** در مرغ و **کبد الذئب** در گرگ و **کبد الضان** در میش و **کبد الکلب** در سگ و **کبد الماعز** در بز و علی هذا القیاس **کبده** و **کبد** ابلغت فارسی اسم آبریشم ست **کبده** بفتح اول و سکون ثانی و فتح دال مهمله بعربی بمعنی جگر است **کبدها** بفتح کاف و کسر باء فارسی و فتح دال مهمله مشدده و فتحه ها و الف اسم مشترک ست میان کویت و دد لندی **کبدها پیرا** بکاف و باء فارسی و دال مهمله و ها و الف و بای فارسی و فوقانی و راء مهمله و الف اسم پت پاپڑ است **کبد پنج** بفتح کاف و کسر باء فارسی و فتح دال مهمله مشدده و فتحه ها و سکون نون و جیم فارسی اسم دپسکده است **کبر** بفتح کاف و باء موحده و سکون را مهمله لغت عربی ست و بمعرب از فارسی و یونانی اثونیطس و قبارس فارسی و قیطراذ و قطرای نیز و بسریانی قبار و بردمی قبارش و بشیرازی کورک نامند و بقول بعضی معتمدین بهمنی کریل گویند و اهل دکهن سخت آنرا پیمتی مندو آن درختی ست خاردار و پر شاخ و اکثر شاخهای آن منبسط بر زمین و برگ آن اندک پهن و آنرا بسریانی و رومی قلباد قبار و قبلون قفاریس گویند و گل آن در غلاف سبز بقدر نخود کوچک و دانه نخود و بعد شگفتن گل آن سفید و در وسط آن تارهای شبیه ببوی و ثمر آن کخیار کبر نماند از بلوط بزرگتر و بعد رسیدن مغز آن سرخ رنگ و تخم آن زرد و بارطوبت و لزوجت اندک و طعم آن اندک شیرین و با تلخی و قبض و غثتی کم و سر رسیده تر باشد تلخی و غثتی آن کمتر و شیرینی زیاده گردد و بیخ آن سفید بزرگ طولانی و پوست آن ضخیم و از چوب آن بعد خشک شدن اکثر جدا گردد و طعم جمیع اجزای آن تلخ خصوصا بیخ آن در تیزی و تلخی و اندک شوریت ست و غنچه گل و ثمر کوچک نارس آن را نیز در آب نمک شیرین نموده مخلل می نمایند و منبت آن خرابها و سنگلاخها و زمینهای خشن و ارچه قریب آب و زمین نمناک باشد نقاخ ردی و فسد و بیخ آن قویتر از سائر اجزا آن و اکثر مستعمل گرم و خشک در دوم و انچه در بلاد گرم خشک بسر سد تا سوم و محلل مفتح جالی و دافع ریاح و سرطان و غلظ و لزوجات و حدت و حرافت طعم آن دال بر جلاء و تفتیح آنست و بیخ آن مقطع ملطف منقی بلغم و سودا و اخلاط لزجه و در ثمر آن غذای اندک و در تازه آن غذا زیاده از خشک آن و انفع اجزای آن پوست بیخ آنست و گویند که برگ و ثمر آن هر دو متساوی در قوت ست لیکن ثمر آن قوی تر از برگ و بیخ آن قوی تر از هر دو ست و برگ آن مرخی حاد قابض ضماد آن با رد و جو محلل خنازیر طلای آن قوابا و بهق و بثور بدن دفع کند و ضماد پوست تازه و یا خشک آن تنها با اد و یه مناسبه محلل صلابات و خنازیر ست و انچه قوت آن بگیرند بدان مخلوط سازند و پوست بیخ آن برای قرص خبیثه و چرکناک ضماد نیکوست و چون با سرکه سائیده بکلف و بهق ابیض و قوبا ضماد کنند زائل گرداند و نافع امراض باردة عی مانند فالج و استرخا خود ست دهائیدن پوست بیخ آن جالب رطوبات از دماغ و مسکن درد و بارد آن و بدستور خائیدن پوست تازه آن و یا برگ آن و مضمضه بسرکه انگوری کرده پوست آن یا تخم آن یا برگ آن دران جوشانیده باشند مسکن درد دندان بارد و مفتح سدد دماغی و مفتی دماغ و قطره عصاره برگ آن در گوش قاتل کرم آنست و شستن سر با آب طبیخ آن رافع سفه سر ست و چون بیخ پوست آن خشک کرده سائیده بعد تراشیدن موی سر و چرب کردن آن بزیت یا بروغن گاو بر سر بپاشند و سه مرتبه این عمل نمایند رطوبات سر را نفع کند و از قبول رطوبات آنرا منع نماید و زکام را فائده بخشد و چون آن با زفت آمیخته بر قروح شهد یه یا بسه کهنه سر ضماد کنند و مکرر کحل آرند از الله آن نماید و با اد و یه خوشبو مانند سنبل الطیب و اسطوخودوس و اذخر و عسل محلل بلغم سینه و مخرج آن بنفث و سکن ارجاع صدر و ملیح یعنی نمک پرورده آن جهت رطوبات موافق و غرغره بطبیخ آن نافع بلغم از اعضای تنفس و آن مقوی احشا و محلل ریاح و مفتح سدد جگر و طحال و مسهل خلط خام و مدره سودا ست و با فاضل و سداب جهت تفتیح سدد جگر بارد نافع و پوست بیخ آن ضماد کردن و با سکنجبین غرغره کردن جهت صلابت طحال موافقت اشتد دارد و چون از بیخ آن سکنجبین سازند در اخراج سودا

ازطحال و استفراغ او ازان و ازنقاصل موجعه وغیرها و اسهال غلظ طعام ازان قویتر باشد و گویند که آن بهترین دوائی است از برای سپرز خصوص
پرورده آن بسبل و سکر و بساست که استفراغ می نماید از طحال مادهٔ غلیظ سوداوی را باسهال و ادرار و بعد ازان صحت حاصل میگردد و خوردن
محلل یعنی بسرکه پرورده آن دابغ معده مقوی اشتها و هیل روز متواتر رافع پسرزست و ضماد آن با آرد جو یا ترمس محلل ورم طحال خصوصاً
بسرکه و خوردن مکسود آن پیش از طعام ملین شکم و آن قاتل دیدان و حب القرع ست و شرب آن و بخور آن خصوصاً بیخ آن جهت بواسیر
نیکوست و از دیاد باه کند خصوصاً غیر مخلل و غیر ملح شیرین ناکرده تلخ آن و مدر بول و حیض ست و شرب و ضماد پوست بیخ آن نافع وجع
ورک و عرق النساء نقرس و مفاصل بسبب عفوصت و قبضی که دارد و ضماد تازه آن بسبل جهت قمع عضل نافع بسبب مذکور و چون پوست
بیخ آن یا بعصاره تازه آن بگیرم حقنه نمایند وجع الورک را نفع کند و دران قوت تریاقیه است برای دفع ضرر سموم و گزیدن هوام و شرب
و ضماد آن خصوصاً با شراب تریاق اکثر سموم ست و گل کبر قبل از شگفتن نیز گرم و خشک در دوم و ملطف و مقطع و در جمیع افعال مانند بیخ
آن و ازان ضعیف تر و پاشیدن آن بر ناصور چشم و تحلل آن لذیذ و شهی و رافع پسرز و جالی بلغم و مفتح سده جگر و پسرز و مصلح گرم
مزاجان و بدستور مخلل خیار آن و خیار آن یعنی ثمر آنرا شنفلج و ثمرة اللصف و ثمرة الاصف نیز گویند و بفارسی گاورک و بهندی کبیر بفتح کاف
نامند و آن گرم در سوم و گویند گرم و تر و تخم ان گرم و خشک در سوم و گویند ثمر آن قبل از نضج آن در علای بهق و دیگر منافع بسیار ضعیف
و چون ثمر آن هر روز یکدرم با شراب تا سی روز بخورند ورم طحال را بگدازند و ادرار بول و اسهال خون نماید چون خشک آن کوفته بعسل
آمیزند و اسحاق بن عمران گوید که آن مولد غلظ روی و تعفن و ثمر آن مستحیل سودا میشود و باید که از جب آن دور باشند که ردی ست و خوردن آن
بسرکه پرورده تا چهل روز طحال را بگدازد و بهتر طریق پرورده کردن آن اینست که آنرا در آب نمک چند روز بگیسانند تا تلخی آن برود و بعد ازان
نشف کرده در سرکه اندازند و ثمر کبر را چون با سرکه ذنگ جوش دهند لطیف شود و تفتیح سدد جگر و تنقیه طحال و معده و تلیین طبع کند و خیار سبید
آن بدون خایئدن تخم آن ناشتا خوردن ملین طبع و مفسد معده و ساق و برگ آن گرم و خشک در آخر اول و در افعال ضعیف تر از گل آن و محلل
متازیر و مفید ناصور چشم و گویند ضماد برگ آن با دویه مناسبه کاسر حدت آن جهت خنازیر گزن و اورام غلیظه آن و اورام زیر بغل و کنج ران از
اعضای رخو بجر و بخور سبز خشک آن مسقط نابیل ست و چون برگ آن با ثمر آن در ناصور چشم فرو برند و بدان ضماد نمایند صحت بخشد و ضماد
آن با زفت رافع قروح شهدیه و قروح خبیثه و بغایت محلل خنازیر و سائر اورام بلغمی و در جمیع افعال ساق آن قویتر از برگ آن و آشامیدن
آب برگ آن کشنده اقسام کرم شکم و مخرج آنست و غرغره بطبیخ جمیع اجزای آن منقی دماغ و مفتح سدد دماغ و صدره و مقدار شربت از آب
آن تا هشت درم که با سرکه و عسل دیا شکر نخوشند و از بیخ آن سه درم و در مطبوخ پنجدرم تا هفت مثقال مضر معده گرم مزاجان مصلح آن
سکنجبین مضر مثانه مصلح آن انیسون و اسطوخودوس مضر گرده مصلح آن خولنجان و عسل و بدل آن بوزن آن اترج و نصف وزن آن قسط
ابیض و ثلث وزن آن بیل و گویند هر یک جزای آن بدل دیگری و کامخ کبر بهترین کوامخ مسخنه معده بارد و حرارت آن کمتر و محزل
و محلل طحال و بهتر از کبر گویند که آن شدید الحرارة مصدع ست لیکن نافع معده و طحال و گرم مزاجان را تناول کامخ آن جائز نیست و شرب
آب گرم و غرغره بدان دافع ضرر کامخ از دماغ و معده است و بعضی می نویسند که آن مضر دماغ و معده و مصلح آن غرغره باب سرد و نوشیدن
آنست و در کتاب پنج نوشته که کثرت استعمال کبر مورث حکه و جرب ست مصلح آن خیار بدل آن بیخ زراوند و افعال و خواص این بقول
هندیان در کریل خواهد آمد **کبر درک** بفتح کاف و باء فارسی و سکون راء مهمله و فتح دال مهمله و سکون کاف آخر اسم کوڑی سفید ست که
بفارسی خرمهره گویند بعربی ودع نامند **کبر گاذرونی** اسم شیرازی خرنوب شامی ست **کبر ولا** بضم کاف فارسی و سکون
باء موحده و فتح راء مهمله و فتح لام و الف و عوض واو یا تحتانی و کسر راء مهمله نیز آمده یعنی گبر بلا اسم هندی نخلهاست

کبری بفتح کاف و موحده و کسر راء مهمله و سکون تحتانی اسم برگ انجدان ست **کبری** بضم کاف و فتح باء مشدده و کسر راء مهمله و سکون یاء تحتانی اسم هندی تاریل ست **کبریت** بکسر کاف و سکون باء موحده و کسر راء مهمله و سکون یاء تحتانی و تاء فوقانی بقول بعضی تاء آخرآن اصلی و بقول بعضی زاید و آن لغت عربی ست بقول بغدادی معرب از قبطی ست و عربی الاصل نیست و در گوگرد مسطور گردد **کبست** بکسر باء موحده و کسر سین مهمله و سکون تاء مثناة فوقانی اسم مظل ست **کبسوان** بفتح کاف و سکون باء موحده و ضم سین مهمله و سکون او و نون و کسر سین بفاء عوض باء موحده نیز آمده برگ نباتی ست که ایست کنار بلاد حبشه می آورند و آن شبیه بکشنیز شامی و باتندی و تیزی و تلخی و دانه آن مدور و بعضی آنرا کشوث و بعضی برنگ کابلی دانسته اند و اصلی ندارد بلکه تحقیق آنست که نبات آن مشابه بوی مادران ست و در جمیع اجزاء و مزاج آن بزعم اهل حبشه گرم و خشک در اول و تحقیق در سوم و اهل حبشه آنرا بسیار استعمال میکنند و آنرا نرم سوده بشکر یا عسل آمیخته با شیر تازه تنها و یا با برنگ کابلی و ادویه مناسبه دیگر جهت اسهال و اخراج دیدان و جهت القرع میخورانند و گویند بیخ آن در مذاب بسیار قوی ست و طریق استعمالش آنست که کوبیده در آب با تمرهندی حل می نمایند و صاف کرده می نوشند و اگر از آن قوی تر خواهند برنگ کابلی بران می افزایند و اگر از آن اقوی خواهند قدری حب النیل نیز اضافه میکنند و اگر از سینا استیصال تا نبات بیخ آنرا سائیده با آب میخورند **کبکش** بعربی بزبر زا گویند و مادهٔ آنرا نجم نامند و خواص هر دو در بزمسطور شد **کبعدیا** و کبیدیون بسر لق شاهتره است **کبک** بفتح کاف و سکون باء موحده و کاف ثانی اسم فارسی ست بعربی قبج و گویند که قبج معرب کبک فارسی ست و بعربی جهت آنکه در لغت عرب قاف و جیم هر دو با هم در یک کلمه جمع نشوند و نزد عوام فارس آتش خواره و بعربی ابن طائر و جمل هر دو اسم آن قبج باها و نر و مادهٔ آن در بن یکسان و بر کی در ظلک کوهستانی چغلا بیونانی ساغیور اما مرون بروی نزدیکی دو هندی چکور نامند و آن طائریست معروف بجثه کبوتر و منقار کوچک و خوش منظر و خال او منقط بسیاهی و سفیدی مانند قطا و سر آن مدور با خطوط سفید سیاه و رنگ بعضی مرکب از سرخی و تیرگی و اطراف پر آن مخطط بسیاهی و سفیدی و منقار و پاهای آن سرخ و مادهٔ آن پانزده بیضه می دهد و بیضه خود را بسیار دوست میدارد و نر آن شایق بکشرت جفتی مانند خروس و از جهت بیضهٔ آنرا بمقاربت شکنند تا آنکه مادهٔ آن متوجه صحاصحات دیگر کشی نشود و آن از جفتی باز نماند و لهذا مادهٔ آن ازان بیگریزد و بسوی تخم خود رود و محافظت آن می نماید تا نر آن نشکنند پس نرها بعضی با بعضی جنگ و فریاد بسیار میکنند و هر کدام دیگر را بگریزانند و بران ظفر یابد بآن جفتی میکند و کبک آوازهای خود را بهر قدر که میخواهد تغییر میدهد و از خواص آنست که نر آن شدید الغیرت می باشد بر مادهٔ خود و لباست که مادهٔ متنفر میگردد و از بوی نر و دیگر آنست که چون صیاد را ببیند سر خود را در برف فرو می برد بگمان آنکه صیاد آنرا نمی بیند پس صیاد آنرا بگیرد و عمر آن پانزده سال می باشد و از غناء و آوازهای خوش الحان خوش می شود و لباست که از کمال خوشی در آشیانهٔ خود می افتد. و صیاد آنرا می گیرد و مسکن آن در بلاد سرد سیر و کوهستان سرد برف نشین می باشد طبع آن گرم و خشک در دوم و خشکی آن زیاده بر گرمی و گویند گرم و خشک اول و بعضی معتدل دانسته اند گوشت آن الطف از جمیع لحوم بری و کثیر الغذا و سریع الانهضام و مولد خون صالح و جهت فالج و لقوه و امراض بارده مانی دسینه و قلب و معده و جگر و احشاء و ست تقا و حبس شهم و از ریاد باه و فربه کردن بدن نافع و در گرم مزاج و هوا و بلاد گرم مضر و با شراب صرف مصنوع و مورث خارش بدن مصلح آن کمکنجبین و ترشیها و چون گوشت آن سخت ست باید که بعد از ذبح دو شب در سرما و یک شب در گرما نگذارند پس بپخته تناول نمایند و در بعضی مزاجها بر هضم و شیخ الرئیس نوشته که تیهو شارک کبک ست در صفات آن و گوشت آن جالی براهی فواد یعنی فم معده و گوشت آن هرد و سبک قابض شکم و مفرد باه و عیسی بن ماسویه گفته که گوشت آن خفیف لطیف ست و سزاوار ست برای محمور که بلغم بران غالب باشد طعام آن دوان زر گوشت کبک باشد و ابن ماسویه نوشته که گوشت آن نافع صرع و امراض بلغمی ست و صاحب جامع از شریف نقل کرده که گوشت کبک معتدل جید الغذا سریع الهضم ست خوردن مغز سر آن یکمثقال با شراب بدستور با نیم مثقال صندل جهت برقان و خفقان و فرد بن جگر گرم آن بقدر نیم مثقال با لاصرع نماید و سکوتا زهرهٔ آن در هر ماه یکبار ماده و با رهبت حدت دارد و یاد و ذهن و رفع نسیان و تیری بصر مفید

واستعمال زهره آن جهت رمد بارد و دمعه و ابتدای نزول الماء وجلای غشاوه وظلمت بصر و شکوری نافع وضماد آن با عسل وزیت شیرین مساوی
برنار چشم جهت ابتدای نزول آب در چشم سود مند وچون زهره آنرا با مرواريد ومشک هر سه مساوی بسايند استعمال آن جهت ازاله بياض وظفره
وظرفه وغشاوه ودمعه نافع وخون آن خشک کرده با آبگينه سفيد دوا فلفل مساوی سايده با عسل سرشته در چشم کشيدن رافع بياض وشکوری مجرب
اجفان ست ارسطاطاليس گفته که چون زهره کبک را در روغن زيتون حل کرده بسا عتی که تب آيد در بينی چکانند صحت بخشد وبيضه آنرا چون با سرکه
عنصل پخته بخورند ازاله درد سکم ومغص مزمن نمايد ودر غير سرکه پخته خوردن جهت فصاحت وتصفيه آواز ورفع سرفه مفيد وخوردن بيضه خام
آن با کندر سمن بدن وخاکستر پر آن محلل اورام صلبه وطلای سرگين آن رافع کلف ونمش ست **کبک دری** بفتح دال مهمله وکسر ها مهمله وسکون
يا تحتانی اسم فارسی ست بعربی دجاج وبشيرازی طخاد ترکان کوه کوک وبيونانی بامرون نامند وآن مرغی ست ازطاوس بزرگتر وخاکستری رنگ منقط
بخطوط سفيد بسيار ريزه ودر کوه های بسيار سردی ماند وآن در گوشت بهترين طيور صحرائی ست پس شکور پس سمانی پس کبک دراج وتيهو وشفنين
وکبوتر بچه ووشان وفاخته وگوشت آن گرم مائل باعتدال ولطيف وگويند گرم وخشک جيد الغذا ودر افعال از کبک قويتر وبخور آن با نخاحيت جهت
رفع طاعون وبا مؤثر وبنگاهاشتن پران با خود باعث مين وبرکت گفته اند وبعضی کبک دری تدريج را نامند **کبک کو** وکلنجبه فارسی دراج ست
کبکلا بفتح کاف وفتح با فارسی وفتح لام والف اسم مخمر سنبها لو **کبلوک** بفتح کاف وکسر با فارسی وسکون لام وفتح واو وسکون کاف دوم اسم بسکه پر کبلی
بفتح اول وثانی وکسر لام وسکون يا تحتانی اسم بارکاکولی ست **کبوتر** طائری ست مشهور بری صاحصه وبفارسی کالوج نامند وبری بيا تحتانی
آن اکثر بدرنگ اغبر مائل بسبزی وخانگی آن نيز الوان کثير متفرقه ومجتمعه دارد خوش منظر تر ميباشد وآن گرم در آخر درجه وخشک در اول وتطفی
آن گرم تر وخشک تر ولطيف تر از خانگی وهر دو بارطوبت فضليه دگويند لحم بچه آن تا وقتيکه براي طيران حرکت نکند گرم در دوم ودر ان رطوبت فضليه
باحرارت طابه ست خصوصا بلی آن که کثير الرطوبت فضليه است وبعضی گويند که لحم نوا هض الحمام يعنی گوشت سه بچه اکه نزديک طيران رسيده باشند گرم
وتر بارطوبت فضليه است وگويند معتدل در حرارت وتقويت وبعضی حار تر ورطب تر از گوشت کبک تر دانسته اند وبقول شيخ در گرم کبوتر بچه خلط ست
بسبب کثرت رطوبت فضليه وتواهض در مضم سبک تر ست بسبب نحس رطوبتی که در ان از اول پيدايش بوده واين بعلل بسبب حرکت وطيران ست
وخلطی که از نواهض حاصل شود بهتر ست از خلطی که حاصل گردد از فراخ زيرا که در فراخ رطوبت فضليه بسيار ست وگوشت کبوتر در حرارت وبيوست
شديد تر وتا درجه سوم ميرسد وخصوصا از بری وجبلی ومفرخ واز محرمات ست نامبارک ترين نسل وانواع خاص کبوتر آنست که هوای طيران آنها دور
مجاورت آنها انسان را سبب امن از امراض ماشی وعصبانی وعضوی مانند سکته وسيات دائم الصبيان محبوب ودافع وضد وطاعون وازاله وحشت
وفساد هوا ست لهذا اطبا مسکن کبوتر اهلی را در خانه خود بلا دست داشته اند وگويند مسکون صاحب چيچک در جايکه کبوتران دران باشند زنهار بر بالا
بالا بانخاصيت مورث شفای آنست وخوردن گوشت آن جهت فالج ولقوه ورعشه وخدر ورعشه وخدر وبيهوشی وتوليد خون صالح ورفع استسقای زقی وطبلی و
تسمين بدن وتقويت گرده وباه وتوليد منی سفيد وچون سرگين آن با آرد جو وسرکه وعسل بپزند تا آنکه مثل حريره گردد ضماد آن نافع وچون با سرکه سرشته بر ثاليل وگوشت
زايد طلا کنند ازاله آن نمايد وطلای آن نافع سفعه وقوباء واوجاع مفاصل واختلاط آن با دوا مجلا گدازنده اورام ست وچون سرگين آنرا با پارچه
کتان بسته بسوزانند تا آنکه خاکستر گردد وبا زيت آميخته بر سوختگی آتش طلا نمايند صحت بخشد وطعام آن با حرف وخردل بر عضو رافع سردی آنست و
چکانيدن خون آن گرم الثيام جراحت سرنهد واگر با سفوف رسيده باشد خصوصا با روغن گل وبقول جالينوس ضماد سرگين آن با حرف

وخردل مصاع کنه وشقیقه ودوار ودرد پهلو ومفاصل ونقرس نافع وچون مرآنرا باپر آن سوخته بسایند وبدان اکتحال نمایند جهت غشاوه وظلمت بصر وشبکوری نفع کند واکتحال خون گرمابگرم آن خصوصا که پرنورسته بچه آنرا بکشد کزخون ازان برآید ویا زیربازوی آن شرط زنند تاخون بیرون آید ودرچشم چکانند جهت جراحت چشم وکمنه ودم وغشاوه وطرفه وشبکوری نافع وزهرهٔ آنراچون درچشم کشند جهت نزول آب بیاض وغشاوه نافع وچون خون آن درچشم چکانند وبرپیشانی طلا نمایند جهت قطع رعاف که ازجهب دماغ باشد وبدستور آشامیدن بقدر ربا قلا ازخون خشک کرده آن نافع وهمچنین طلای سرگین سوخته آن براطراف بینی جهت حبس رعاف بعید میل وبیضه آن بسیار گرم آشامیدن حاد آن جهت رفع خشونت سینه ونیکوئی رنگ رخسار مفید وچون اطفال رابا عسل بخورانند بزودی سخن آیند وخوردن سرگین آن ازیکدرم تا سه درم باعسل جهت استسقای بارد وهمچنین اگردراکحا حرارت بود وهمچنین طلای آن باسرکه جهت سعفه واقسام استسقا نافع وبدستور طلای آن تنها بر شکم مستسقی وحقنه سرگین کبوتر با آب گرم نافع قولنج ودرد شکم وخوردن سه درم باد درم دارچینی جهت شکستن سنگ مجرب نوشته وبقول بعضی خوردن یکدرم سرگین کبوتر سرخ رنگ باسه درم دارچینی شکننده سنگ ست وهمچنین اگر کبوتر از ریگستان بخورانند وسرگین آن بگیرند وبقدر کف دست بخورند سنگ رابشکند وگیلانی گوید خوردن کبوتر بچه در روغن کنجد بدون توابل ونمک پخته تا آنکه نضج یابد جهت شکستن سنگ گرده ومثانه واخراج آن درساعت مفید وچون سرگین آنرا سوخته نمک آن بگیرند وباآب ترب بخورانند سنگ رابشکند ودفع کند وقف ستن طبیخ سرگین کبوتر صحرائی نافع عسر البول ست وگوشت کبوتر جهت گرده صاع بود ومنی رازیاده کند وطلای پنجه وبیضهٔ آن باپیه خوک بر قضیب جهت تحریک باه بغایت موثر وچون استخوان ساق آن سوخته وزبرجه نمایند جهت اعاده بکارت ازاد رست وطلای سرگین آن نافع نقرس ست وباسرکه مفید وجع مفاصل وچون منگنان آنرا آماده بارو وبالائی چوف آن دور کرده سایده بخورند جهت رفع سمیت گزیدگی مار نافع وچون شکم کبوتر بچه زنده شگافته برگزیده گی عقرب افعی بندند نفع بین نماید وخوردن گوشت کبوتر بر معده بسبک ترسریع الهضم ومسول غلظ طباع وساکن التهاب آنست الا مداومت آن مورث برص ومولد خون مستعد برای عفونت الاسیما اهالی آن وصلاح جهت سوء مزاج وغیر موافق برای گرم مزاج مگر باصلاح بحصرم وغیره ومسطور گردد وهمچنین اکثار تناول کباب بچه کبوتر باداویه باره موریث احتراق خون وحدوث جذام ست وبقول شیخ گوشت کبوتر بچه صحیح خوانیست الاسصوص آن وگیلانی گوید که بهترین کبوتر بچه آنست که دربر وپر وازآمده وپر وخلقت آن مستکمل باشد وبایدکه گرمزاجان آنرا بطریق مصوص یا باب غوره وبرشنیز وخرخیار بخورند وآن مولد خون غلیظ سیئ الکیموس ست وآن ازروی غذا ازادویه سرد مزاجان وناقهین ازامراض باردهم ست کسی که خون آن کم شده باشد وگوشت آن کثیر الفضول سریع العفونت ست وشوربای آن جهت سرد مزاجان وکسی که درد شکم آن باشد تناول مست بریان کرده آن ردی ست ومداومت بریان کرده آن وخصوصا باغاویه وسیر سودی بجذام وخصوصا در اطفال وام مجاره وکسی که کثرت استعمال شراب نماید وآن نافع درد کمر از اخلاط غلیظ وبیفیده خصوصا مقوی باه گردده ومزید منی وادرار بخود وآب شبت وملک بیزند اخراج کرم نماید وآن محدث خفقان وضعف دماغ وچشم ومصلح آن سرکه وکشنیز وخاصیت کبوتر بچه احضار باحشاست خصوصا بریان کرده آن واصلاح آن خوردن شربت بنفشه وآب انار شیرین آن بعد تناول آنست واکثار تناول گوشت کبوتر صحرائی وابلی مضر گرمزاجان ومصدع ومحرق خون ومصلح آن پختن آن باآب غوره وکشنیز یاسرکه وخوردن کاسنی ومغز خیار تازه بعد تناول آن ست بقول هندیان گوشت او روشنی بخش ودافع باد وبرکت پت وکف وفرماینده مغز استخوان **کبوتنک** بفتح کاف وضم با فارسی وسکون او ونفح فوقانی وسکون کاف دوم اسم شربت بخن **کبوتونگا** بفتح کاف وضم ها فارسی وسکون واو ونفح فوقانی دواو دوم وخفا نون وفتح کاف فارسی والف اسم سورنجی ست **کبو** بفتح اول وضم ثانی بقول صاحب تحفه هندی اسم شفنین بری ست وآن پرنده ایست خرد از کبوتر چشمانش زرد باو نمک سیاه منقار زرد باخال سیاه وداز وتیز پرهای نازک سرسفید وزیر آن لاجوردی ودراز گردن دبالای گردن سفید وزیر آن خال دار پرهای بادخانه وشاه پر سیاه وپشت کبودی

لهذا کبوت نامیده اند و زیرشکم سیاه و سفید و کوتاه دم همرنگ بر پشت و پاهای زرد و سیاه گوشت آن نزیم الا انکه بطئی الانحدار و معتدل در کیفیات و فزاینده کف و منی و اندک گران **کبودان** بضم اول و ثانی اسم عربی شونیز است **کبودانه** بفارسی اسم شاهدانج است **کبور** بفارسی بوتیمار را مانند و نزد بعضی اسم کرمی است که در آب باشد و را تخورد **کبوده** اسم فارسی نوعی از بید و نیز بفارسی سیاه بید را مانند و گویند که بید مشک است **کپور** بفتح اول و ضم با فارسی و سکون او و را مهمله اسم هندی کافور است و کرپور نیز گویند و در سنسکرت کهنسار یعنی آب درخت است که منجمد گشته و چندرا نو نهان یعنی رنگ سفید مانند ماهتاب دارد و تاپ یعنی حواست هوا می شود و والوکم یعنی مانند ریگ باریک ست میگویند و بعضی هندیان گویند که آب درخت موز ست که در ان جمع شده منجمد میگردد و لیکن این قول صائب بنظر نمی آید و صاحب معدن الشفا گوید که آن بر سه نوع ست یکی سخت سفید که آنرا ایساپاس گویند دوم سفید مائل بزردی و آنرا پاتمانصد سوم اندکی سفید و آنرا بوتاسری گویند قسم اول از همه بهتر و آن نیز بر دو نوع ست پخته و خام و پخته هم دو گونه است یکی آنکه قطعهای او بزرگ بود و دیگر آنکه باریک ریزه باشد و پخته را ادویهاس نامند و صاحب مستولا الطبا گوید که بر چهار نوع ست یکی آنکه از هین آرند و سه قسم دیگر از زیر بادمی آید و از درخت موز حاصل میشود و انچه از میان درخت برآید بغایت سفید و قطعهای بزرگ و سمین باشد و انچه از برگ بود نحیف تر از دی و انچه از بیخ وی بهم رسد زبون بود و مانند ریگ باشد سرد و خشک در آخر سوم یا قوی مختلف ناریه چاره محلله بسبب حرارت وارضیه بارده یا بسبب بدلیل قبض هوائیه لطیفه معتدله بجهت عطریت موجوده را انکه و بعضی گرم و خشک تا اول چهارم میدانند و گویند که تا اثنای بلغم معدی سرد و چون باسار یقادر آید گرم شود یعنی اجزای ناریه هوائیه در انجا نفوذ کنند و اجزای بارده ارضیه از معده و امعا بدر رود و نزد هندیان سرد و سبک و مقوی باه و چشم و دماغ و سوزش اعضا و نیز گرانی دهان و فربهی و افراط خوشی و آماس اعضا و فساد خون مجلی مسام ست و چهار قسم میباشد پوتاسر یعنی دساس و اودی بهاسکر و درخواص یکسان اند و صلح آن کپور تیل و شهد و موتھ و مرچ سیاه و پنج لونی و سکھیره و شیره جنگره نوشته اند و هندی که باران نیز کپور گویند و تلخ و تیز و خوشبو و مبرد و مقاشیر زبان و سبک و زود هضم و مسکن تشنگی و خشکی دهن و حرارت و برای چشم بهتر و آب منی را زیاده کند و کف و چربی و زهر و پیاک دفع نماید قسم اول مستی و دیوانگی و تشنگی و ناپاک بدن و گرم و سرفه و کهیر و گ و خوی را دفع کند و آب منی بیفزاید و اندکی مسهل ست قسم دوم تشنگی و ناپاک و بیهوشی و سرفه کند و زهره تیز دارد و منی و عرق را زیاده کند و قسم سوم رگت پت و کف نمایل سازد و دیگر افعال و خواص این بقول یونانیان در کافور مسطور شد **کپور بیل** بفتح کاف و ضم با فارسی و سکون او و را مهمله و کسر با موحده و یا تحتانی مجهول و لام گل ست بیخ برگی مانند گل زعفران و از بلاد فرنگ آورند **کپور تورنا** بکاف با فارسی و واو و فوقانی و واو و دوم و سکون را مهمله و فتح نون و الف اسم الایچی خرد ست **کپور کچری** قسمی از کپور ست و آنرا بهندی سالتی نیز گویند بقول اهل هند سرد و سبک و حابس شکم و دافع مادخام و سرفه و فساد خون ست **کپوری** بفتح کاف و ضم با فارسی و سکون او و کسر را مهمله و سکون یا تحتانی بهندی اسپرکاست **کبوک** گویند طائریست که بعربی شکوا و بترکی عقده و بفارسی سرخاب و بهندی چکوا نامند و بقول صاحب تحفه اسم هندی کبک ست **کبوگ** بفتح اول و ضم با مشدده اسم فارسی ست که کنیت آن بعربی ابوالملیح و نیز بفارسی چکاوک نامند و بتخفیف با نیز آمده **کبوه** اسم نوعی از تنوع ست **کپوچنانلی** بفتح کاف و ضم با فارسی و سکون او و فتح فوقانی و جیم فارسی و سکون را مهمله و فتح نون و الف و فتح نون دوم و کسر لام و سکون تحتانی اسم توتری **کپی** بفتح اول و کسر با موحده و سکون یا تحتانی و با فارسی نیز آمده اسم فارسی بوزنه سیاه روست که بهندی لنگور نامند **کپی** بضم کاف و کسر با فارسی مشدده و سکون تحتانی که در هندی کپی گویند و در سنسکرت وشیر و پیا یعنی در دنیا و اهل دنیا شهور ست رودو پاگند یعنی بسیار گرم و رو پی یعنی صورت این چنین ست و هر تپانجری یعنی خوب رنگ سبز دارد و قادر بر دافع امراض ست می نامند آن نباتی ست که اکثر در باغها و زمینهای سیراب و نرم میروید و رویدگی او یک شاخ راست دارد تا به نیم گز بلند گردد و برگ او گرد و نرم و کنگره دار یکنوع مشابهت ببرگ اسپاژه دارد و قسمی ازان ست که برگ دراز و کنگره دار میشود و بهر دو قسم فروع باریک بر هر سه فرع خوشه باریک

وگلش بسیار ریزه وسفید برابر دانهٔ خشخاش وازان هم خرد و بخته چسپیده پس ازان برگ گرد بشکل پیاله برمی آید و دران بیالهٔ تخم میکند اندرغلاف تنگ وآن تخم شکل خردل واندکی ازان خرد ربود و بوی آن تلخ اما مزهٔ تلخ ندارد و چندین سفید و راز بقدر چهار انگشت و بیشتر از فصل بارش نشو و نما میگیرد و اگر گرم و خشک اول سوم و تیز نبض می کشاید و سرفه و ضیق دور کند و صفرا بیفزاید و خون را بسازد و بشوید یعنی نرم دست و پاکرعبارت از استسقاست و بواسیر و گلما یعنی قی که بعد از طعام شود اگرچه اینها نه گفته بود سودمند و در سرد و زانو و پرچهک بای قسم از بشتاد قسم با دست آنها را دور نماید و سعوط عصارهٔ برگ او نفق و دماغ از فضول و جهت اربیان و بواسیر الانف تجربه آمده اما سوزش در دماغ میشود مصلح شیر بسا شوق کردن ست و از مجربین رسیده که بستن برگ او بر دمل فائده بر و اگر با سرپهو کنجح اجزای دمنکابی یا کرده بخورد دران سال دلمانی شود و برگ او بمقدار یک تولہ با پاؤ تولہ زردچوب بخورانند مسهل اخلاط جهت استسقا مفید و چون برگ آنرا جوش داده و مالیده صاف نموده اندک نمک مصلح داده کژهی او پخته بخورانند و یا ساک او پخته بخورند جهت تپ های بلغمیه نافع و ضماد او بر پیشانی برای صداع گفته اند و بیخ او جهت شیافات مخورانیدن کودکان برای دردشکم بکار می آید و بتجربه آمده که کلانی شکم زنان اگر بسبب اعتناق شده باشد و در کند چنانچه اکثر زنان را برای مرض مذکور صندل سوده او تا به مقدار نه ماشه دائم بسیار سود مند آمد و این دیدگی را گر به بسیار دوست میدارد و در دشکم و لاغری آنرا سود مند ست

کبیتا و کبیته اسم حلوای معروف ست که قبیطه و ناطف نیز نامند و بسریانی جبن ست **کبیت** اسم کپی روم **پهل** بفتح کاف و کسر بارفارسی و سکون تحتانی و ضم را مهمله و سکون واو مجهوله و فتح میم و فتح بارفارسی روم و خفا بارا و سکون لام اسم کوچ ست **کپی** بمجهورا بکاف و بارفارسی و تحتانی و فتح کاف فارسی و ضم جیم فارسی مشدده و خفا بارا و سکون واو و فتح را مهمله و الف اسم کوچ درخت **کپی چوتا** بفتح چ و سکون و کسر بارفارسی و سکون تحتانی و ضم جیم فارسی و سکون واو و فتح فوقانی و الف اسم انباڑی ست **کبیتا امیتا** و کبیتا امتا در فاشر نقص مسطور شد **کبیتا حوریا** بسریانی کرنة البیضات که در فاشر اگذشت **کبیتا** حمرا و بتبا و سرابسریانی درخت انگور ست **کبیج** اسم فارسی سریش ست

کبیده بضم اول و فتح ثانی اسم فارسی سویق ست **کبیراچی** بضم کاف و فتح موحده و سکون تحتانی و فتح را مهمله و الف و کسر جیم فارسی مشدده و خفا بارا و سکون تحتانی اسم کچلاست **کبیچ** بفتح کاف و کسر بارا موحده و سکون یا تحتانی و فتح کاف و سکون جیم اسم صوب از فارسی ست و آنرا بعربی کف السبع و شجر الضفادع و کف الضبع و بیونانی بطراخیون و ساتین الاغریون و بترکی ما ستوبحی و باصفهانی موشک و بفرنگی زنکل و بفارسی کرفس دشتی و بهندی لنڈ پری و جل بیل نامند و آن نوعی از کرفس بری ست و در فارس کثیر الوجود و در هند نیز موجود و آن چار نوع میباشد یکی برگ آن شبیه ببرگ کشنیز و از ان عریض تر و مائل بسفیدی و با طوبت لزج و فروع آن شبیه بفروع خربق و ساق آن باریک و بلند قدریک دو ذراع غیر غلیظ الجلد و گل آن زرد رنگ و کبود نیز و بیخ آن سفید تلخ و نسبت آن قریب ابهای جاری و دوم شبیه بنوع اول و از ان بزرگتر و برگ آن دراز تر و مشقق و بسیار جریف و بیخ آن در لذع قراین بری ست و این را سالقین اغریون نامند یعنی کرفس بری ست و سوم نبات آن بسیار کوچک و گل آن زرد و طلائی رنگ و کریه الرایحه و چهارم شبیه بقسم سوم و گل آن سفید برنگ شیر و جمله اقسام آن گرم و خشک در آخر دوم و گویند در سوم و گویند در چهارم حاد حریف مفرح جانی و مقشر جلد و لذاع و کاک و محرق و سعوط بیخ خشک آن بسیار مطس و قوی تر از کندش و طلای آن جهت قلع جرب و سفیدی ناخن و تالیل مسماریه و غدد معلق و ضماد تازه برگ شاخ آن تازمانی اندک با هم کرده سودهٔ قلع برص و سفیدی ناخن کند و نافع دار الثعلب و دار الکلبه و موجب جراحت گردد و گویند که بار و غنهای جهت جرب انسان و حیوان و قلع برص و بیاض اظفار و اقسام تولول و دار الثعلب نافع و غسول سر مطبوخ آن نافع سفعه است و گیلانی گوید تجربه کرده شد که بیخ تازهٔ آن جهت قروح و تاکل گوشت متقرض از ان و بامات لحم صحیح و تنقیهٔ جراحات نافع و چون با بعض روغنها طلا کنند جهت جرب و تفشر جلد نفع کند و طلای آن خارج جهت طرمان و ندان و سنون آن جهت تشکستن آنها بعضی گویند که تعلیق آن در گردن نافع ورود ذان متاکل ست و بران خواب نکنند که آن مفت شان نیز ست و حول

آن مخرج جنین و مشیمه صدایع احتباس حیض و دو مثقال آن قاتل ست و چون با هموزن آن آرد گندم سرشته بر عضو گذارند قایم مقام داغ ست و چون از خارج بر بدن گذارند قروح بادرا پیدا کند و اصلاح آن باشیر و نشاسته کنند و بقول صاحب منهج استعمال آن از خارج مقرح بلدست و صلاح آن روغن گل بدل آن انجره واز داخل استعمال جایز نیست بسبب کمال حدت آن و چون کسی آنرا بخورد اعراض آن از ضم و کرب و خارش بدن و غیره مانند اعراض بلادر و تخم انجره خورده ظاهر و علاج این علاج آنست و جالینوس گفته طبیب را سزاوار نیست که آنرا از داخل استعمال نماید زیرا که خاصیت آن محرق ست بحرارت قلب و ایضا او گفته که آن بخاصیت مبطل حرارت قلب و از سموم قاتله است و گیلانی گوید که دوستی از من حکایت کرده که بگمیزد کبیکج نوو آب لیمو سایده در چشم گزیده جانوران سمی بگشند و اندکی ازان جوشانند که ازین افاقه میشود و از حلق آن چیزی غلیظی افتد و دراندک زمان کشاده میگردد و این وقتی ست که آن گزیده صاحب شعور باشد و ازان آثار حیات ظاهر بود و اما چون سم دران اثر کرده باشد و آنرا شعور نباشد و برفور بردن دوا از حلق قادر نبود لیکن چون عضوی آنرا ببگانند ازان خون ظاهر گردد و درین هنگام باید که چند موضع آن از هر دو شقیقه و پیشانی و سر عضلات نزدیک مرفق مایل بانسی و بسوی کتفین و ساقین ببگانند و شرط زنند بعده این دوا الطوخ سازند که آن منهوش را افاقه و صحت بخشد و اما چون آنرا شعور نباشد و کلام نکند و از موضع تنگاف و شرط خون برنیاید آن مرده است و خواص آن بقول اهل هند در لطور پری خواهد آمد **کمیلو** بفتح اول و کسر بار فارسی و سکون یا تحتانی و ضم لام و سکون واو و اسم تینه و خر دست **فصل کاف با تا و فوقانی کنت** قسطست **کتاچس** بفتح کاف با کاف فارسی و فوقانی هندی و الف و فتح جیم فارسی و سکون سین مهمله اسم درخت آنی **کتارا** بفتح اول و تا و فوقانی و الف و فتح را و مهمله و الف ثانی قسمی از بیشکرست که باریک بود مسدود گران و بهی رافع رگت پت و دراز روئ **کتان** بفتح کاف و تا و فوقانی شد و الف و سکون نون و بکسر کاف نیز آمده اسم عربی ست و یونانی لینوس نون و تخم آنرا بعربی بزر کتان و بسریانی باری اعلا و بشیرازی بزرگ و بلغت بنظر لینس بفارسی تخم کتان و در انگریزی لینسید و بهندی السی و تیسی گویند و گیلانی گوید که بزر کتان را نیز طلقا نیز گویند و روغن آنرا دهن البزر نامند و گاه این روغن را نیز بزر گویند نباتی ست بقدر یکندع و ساق و برگ آن باریک و گل آن لاجوردی و قبهای آن قریب بنخود و پر از تخم و تخم کوچک پهن و اندک طولانی و املس مایل بزردی و تیرگی و بعضی مایل بسرخی و تسمی سیاه و نوعی سفید نیز میباشد و بهترین تخم آن نو و گران وزن و غربال است مزاج مجموع آن در اول گرم و خشک و بار طوبت فضلیه و بقول شیخ تخم آن گرم در اول و معتدل در رطوبت و یبوست و بقول ماسرجویه معتدل است در هر چهار کیفیت و گویند معتدل در حرارت و برودت و خشک در اول و گویند گرم و خشک مگر حرارت آن بیشتر از خشکی آن و قوت نبات آن قریب بتخم آنست و دران رطوبت فضلیه است خصوصا در تازه و تر آن و طبیخ تخم آن چون در آب جوشانند تحلیل و تلیین ست و شیخ میفرماید که قوت آن قریب از قوت حلبه است و منضج و جالی و منفتح بسبب رطوبت فضلیه و تسکین اوجاع کمتر از تسکین بابونه کند و گویند نافع احشا و منضج اورام حاره و بارده و قروح ظاهری و باطنی ست مضماد آن با عسل و زیت یا روغن بنفشه جهت اورام ظاهری و باطنی و با آب خاکستر آمیخته جهت تلیین و تحلیل اورام صلبه و اورام پس گوش همچنین نطول آب طبیخ آن نافع و طلای آن برای قروح ظاهر بدن بالغ انفع ست و ضماد آن با سرکه قالع کلف و قوبا و بثور پینه بقوت خصوصا با نطرون و انجیر و چون هموزن آن حرف آمیخته با عسل سرشته بروض ضماد سازند و با با سرکه طلا کنند رنگ او متغیر گرداند و همچنین اگر با حرف و عسل برتشنج و تقلص خصوصا بر تشنج ناخنها و تشقق و تقشر آنها ضماد نمایند و گاهی دران عسل و موم اضافه کرده قیروطی آن بعمل می آرند و اگر با آن بورق و خاکستر مساوی آمیخته تاییل و قوبا طلا کنند قلع نماید و چون در شراب پخته بر قروح شهدیه و خلطوع سازند نفع بخشد و چون بدان روغن کنجد آمیزند جمیع قروح را نفع کند و ازالهٔ درد و سوزش آنها نماید و پاشیدن سوخته آن جهت خشک کردن جراحات و تسکین درد و لذع آن نافع و ضماد آن با آب سرد جهت صداع و مری و قوبای دماغی و قروح سر مفید و چون آنرا سوده با آب گرم سرشته بر سر خضاب نمایند سه شب صداع و مری را زایل کند و دخان آن نافع زکام عارست و مفتح سده بینی و چکاندن لعاب آن در چشم

کمیلو
کتاچس
کتارا
کتان

وطلا کردن آن بر چشم دافع سرخی آنست و لیسیدن آن بعسل خصوص بریان کردہ آن جہت سرفہ بلغمی نافع و سہ درم آن جہت جلای سینہ و تنقیۂ آن خصوصاً با آب نخود و بخیسین جہت ادجاع سینہ و اخراج فضول بغشت نافع چون سہ درم از ان بخورند و نضج و تحلیل در جگر و اعضای باطنی کند و بریان کردہ آن قابض و جہت نفث الدم و سہ فر رطوبی بغایت مفید و چون ہر روز نیم درم بخورند او ام باطن را تسکین دہد و چون کوفتہ خوب جوشاندہ آب آن سہ اوقیہ بنوشند بی سہولت آرد کسی را کہ بدشواری بول میکند طبیخ برگ آن و بریان کردہ آن قابض شکم و غیر بریان معدل حال شکم در تعفن و لین و گاہ اطلاق شکم و ادرار کند و چون بریان نمایند قبض شکم کند و از ان سہ درم یا چہار درم بگیرند و اہل قرابادین عوق آن بعسل ساختہ میخورند اسہال آب بقوت و اخراج جنین بسرعت می نماید و جہت درد سپرز نافع بود و بقول شیخ چون بطبیخ برگ کنان در روغن گل حقنہ کنند در قروح امعا منفعت عظیمہ نماید و این بسبب تقویت و تجربہ باخاصیت ست و ہر روز مداومت بیم مثقال جہت دود امعا و ادرار بول و عرق و شیر و حیض و تلیین طبع و قرحہ گردہ و مثانہ نافع و ادرار آن ضعیف ست و الا آن بریان کردن آن قوی میگردد بسبب قبض کردن شکم و رجوع رطوبات بسوی مثانہ و چون یکتولہ تخم انار در آب جوشاندہ لعاب آن سوختہ نوشند برای اخراج سنگ گردہ مجرب نوشتہ و چون با اندک فلفل و عسل بخورند آن مداومت نمایند در تجربہ یک ماہ مایوسین مجرب دانستہ اند و خوردن آن مقدر ہر روز نیم درم منی افزاید و در امعا ساکن نماید و نشستن در آب طبیخ آن نافع اورام رحم و امعا و احتباق و لذع آنست و گاہ بطبیخ آن جہت اخراج فضول و سوزش امعا و رحم حقنہ میکنند و دود آن مصلح حال رحم ست و نوشیدن طبیخ آن بار و غن گل جہت قروح گردہ و مثانہ و رحم شدید النفع ست و ہمچنین حقنہ بطبیخ آن مجرب طلای آن نافع شقاق تعدد چون سوختہ سائیدہ بر قروح مقعد بپاشند نشف رطوبت مفرطہ ازان نماید و اصلاح آن کند و ضماد آن با اسپغول جہت تسکین درد و مفاصل و عرق النسا و نقرس نافع مقدار شربت آن سہ درم و گویند چہار درم بدل آن علیہ و در تحریک باہ با قلوا و آن ردی بعدہ و عسر الانہضام و طی الانحدار و قلیل الغذا و وردی بہ بصرست و مصلح آن بہی و انار و گویند عسل و مظلم بصر مصلح آن کشنیز و مضعف ہاضمہ مصلح آن سکنجبین و مضر خصیتین مصلح آن عسل یا گلقند و روغن تخم آن گرم و تر و مزیل اوجاع و مسکن آنہا و طلای آن نافع قوبا و قروح ظاہری و خراش جلد و دران نشف و مزیل وجع الفواد و حقنہ آن با روغن گل جہت درد جراحت و قروح امعا و طلای آن جہت وجع فواد و حرارت و تسکین درد آن و آشامیدن آن و جوشانیدن آن با قوم جہت رفع قولنج انسان و چہارپایہ و بدستور با لیش بدان و ضعف باصرہ و باہ و وردی بعدہ مصلح آن سکنجبین ست و گویند گل کنان فرح و تقوی دل ست و گاہ با روغن خرد کنان مانند مرہم بر پوست جہت جرب چرکی نافع و آزاد نیز کنان میگویند آن سائیدہ و مرطوبت مزاج آن سرد و خشک گویند معتدل مائل بحرارت و نرمی ست پوشیدن لباس آن رافع حرارت و باعث تقلیل عرق و نشف رطوبات بدن و نافع درد عروق و اعصاب و جرب حکہ و دوم صاحب ازمالبس گرم مزاجان و فصل گرماست و پیش دران از پارچہ پنبہ کمتر جمع میگردد و بہم میرسد بجہت آنکہ بدن خوب نمی چسپد و غیر مقبول آن نحیف کنندہ و مقبول و ملایم آن حافظ بدن و خصوصاً در زمستان و بگوز آن و نبات آن نیز مفتح سدہ و نافع وزکام و مصلح حال رحم و ورم رحم و آن ورم مصفح و قاطع خون جراحات و التیام و بستور پر کردن جوف زخمہا بخر قہ کنان و سریف گفتہ اگر خواہند کہ بدن لاغر گردد در زمستان جامہ کنان نو پوشند و در تابستان جامہ کنان شستہ اگر خواہند کہ لاغر شوند و بالعکس و اعمال و خواص این بقول ہندیان در السنی مسطور شد و تقوی اطبا اگر بزبان ہندی شنیدہ خواہد آمد **کتان** بضم کاف و تشدید تا فوقانی و الف و نون اسم پشہ است **کتان الماء** طحلب ست **کتانی** اسم ہنگست **کتانی** بفتح کاف و تا فوقانی ہندی و الف و کسہ ہمزہ و سکون تحتانی اسم ہندی گیاہی معروف ست بزمین بقروش و باراہ تخمہ زود قبل و پیر از تخم و ورنہا می بخطوط و معدار سیدن زرد میگردد و آن دو قسم ست کلان و خرد و بر شاخہا کہ بیلا اسم کتانی کلان ست خواص آن در بیشتر مسطور شدہ و بہت کتانی دو یا گری و کہ بکاف و کتانی اسم کتانی خرد ست و آزاد بسنسکرت دو یا کہری یعنی برگ او مانند پنجہ شیر میشود و کنتار کا یعنی پر از خار و بہو پتر کا یعنی برگ بار بسیار دارد و چہدر امعنی چرب مسوزاننده کف و دو آدنی یعنی مفید ضیق و دشنده و تشنگی یعنی قابض

مثل دندان اضراس وسعیدی باشد وریشه دار وبدن وی غلظ وکثیفتین یعنی وبدن غلیظ ترین از خواص خار اوست وسیونیت یعنی باریک وتیز نوک مثل دندان شیر وی باشد میگویند وبقول ابوحنیفه کشکاری وکشکالکا نیز هردو اسم کتائی فردست وبعضی گویند که کتائی سفید گل نیز قسمی از کتائی خرد میباشد واین قسم بهترست وهردو تلخ وتیز ودوا فع کرم وباد وتپ در دپهلو ودشواری بول وبطلان حس شامه وقاتل کرم شکم ودافع بیماری دل وحمیل ست ودر مفردات امامی مسطورست که آن گرم وخشک در سوم ودافع ریاح وبلغم وضیق النفس ومشهی وهاضم ونافع سرفه بلغمی ودرد دندان بارد ودرد پهلو وسلس البول وقاتل کرم شکم ونافع بواسیر بادی وگل کتائی زرد هاضم ونافع سرفه وفواق ومشهی ست وگویند که گل همه اقسام اوسفر کهنه وحرقت البول وتپ بلغمی وجذام ودافع قبض شکم وسنگ مثانه مفید اگر قسم خرد را با آب سائیده بر تارک سر بندند قاطع رعاف ست وسعوط شیره کتائی خرد نافع صداع ست واضاق الرحم بجرب مولف که فی الحال بهوش می آرد واگر بار کتائی خرد مثل تنباکو بکشند دافع کرم دندان ست وهمچنین مضمضه از طبیخ کتائی که برگ وشاخ وگل وبار آنرا جوشانیده باشند درد دکرم خوردنی دندان را نافع ست واگر برگ کتائی سائیده بر چشم بندند مفید درد چشم ست وکذا آب برگ آن صاف کرده قطره در چشم چکانیدن واگر بیخ کتائی بزرگ وبیخ کتائی خرد را با پوست انار وپوست بیخ کندوری سائیده بر پستان ضماد سازند پستان غلظیده را سخت گرداند واگر پوست کتائی تازه دوسیر شاهی واگر خشک باشد نیم پاؤ در دو انار شیرتازه ماده گاو بجوشانند تا نصف بماند صاف نموده بنوشند واز ترشی وباد پرهیز ند برای کسی که مطلق از کار مباشرت نرفته باشد نافع ست وبحالت اصلی می آید وطریق گرفتن کهار کتائی مثل کهار چیچه است وبعضی از مختص معتبر نقل کرده اند که خوردن نان با شیره کتائی چندروز ضیق النفس شدید را که بهیچ دوا نفع نشود نجات می بخشد وضماد او محلل اورام بلغمی ست وچون گیاه آنرا در ظرفی کرده در دهن آن محکم بسته زیر آن سوراخی نموده بطریق پتالی منتر تقطیر آن نموده در شیشه نگاهدارند وهر صبح اندکی با برگ پان بخورند جهت سرفه رطوبی وضیق وکفه وسل وسرفه سوداوی وصفراوی وبلغمی ودرد سینه وتپ لرزه وعشه نافع وانواع سفید اوجهت اعانت جرثقیل وبرانگیختن حرارت معده وهضم طعام ودافع بلاغم وامراض بلغمیه مؤثر وبارا ورادر آب جوشانده بروغن بریان کرده در گوشت وبیاز ومصالح پخته خوردن مفرد وکفت باد دسر فه وضیق وبلغم وتپ ودرد پهلو وعسر البول وبطلان حس شامه وقتل دیدان ودافع بیماریهای زنان مقیمه بسیاسود مند هندیان نوشته اند که خوردن یار هردو دافع باد وصفرا وسبک اندک سردوقت هاضم شیرین ومقوی وخوش کننده طبع وکشنده کرم ودافع امراض جشیم وبدن راغب ست وچون در روغن کنجد یا بادام بریان کنند ودر روغن خیر کور در گوش چکانند جهت تسکین درد آن در ساعت بی نظیر وتمیین بدان برای دفع ماندگی وکوفت اعضا مفید وحمول او بالفعل جهت استقاط کرم شکم ومتعدد بخش برای استسقا وتپ مفرد ومرکب آزموده وچون بروز یکشنبه در کمه نخهتر ویا مول نخهتر در زیر گیاه آن جو وکنجد وبرنج بریزند وشخصی بطرف شمال نخوی بایستد که سایه او بران نیفتد وبیخ آن برکند وبزن عقیمه بعد پاک شدن از حیض سه روز با شیر گاو وگیر نگ که گوساله او نیز همرنگ او باشد بدهند ومرد با قربت نماید بحکم خدا بارور گردد وچون بیخ را با روغن گاو ودوچه به سائیده بر سر بمالند جهت صداع وشقیقه مفید وبخور آن جهت تب وتعلیق آن بر گردن جهت تخنازیر ودملعه وسعوط آن با شیر زنان جهت صرع مفید واگر با دارفلفل وشیر گاو میش بسایند وبهر زنیکه در شکم او بچه بزرگ نه شود وساقط گردد بخورانند ساقط نشود وبزرگ گردد به نیکوئی تولد یابد وبستن او در کمر در وقت مباشرت باعث امساک منی وگویند که چون با صندل سرخ سوده بر بدن بمالند هر که بوی او بشنود محب وسخر او گردد وانفعال وخواص این بقول یونانیان در باد نجان بری مسطور شد نکت پتری بفتح کاف وسکون تا رفوقانی هندی وفتحها با فارسی وسکون تا رفوقانی وکسر را مهمله وسکون یا رتحتانی دوای هندی ست گرم در رابع ودافع امراض فرج زنان ودبار آن سرد ست وممسک ودافع صفرا وباد اگیر کتبه بفتح کاف وتا رفوقانی وسکون با موحده وفتح تا رفوقانی ثانی وهای تانیث ست طول آن بقدر یکمدزرع وساق آن بار یک وسخت مانند ساق کتان وبرگهای اسفل آن دراز شبیه ببرگ کتان ونرم وسبز مائل بسیاهی ومفروش

بر روی زمین و بر نصف اعلای ساق تا سر آن گلها از رق سفید رنگ نازک و زرد رنگ نیز شبیه بگل کتان و کوچکتر ازان و تخم آن مانند تخم شاهتره و طعم گیاه آن و تخم آن تلخ و گرم و خشک در آخر اول آشامیدن آن جهت اخراج بلغم خام و وجع ورک و مفاصل بارد و صماد و مطبوخ آن جهت دفع قوبا نافع و قسمی دیگر ازان پیدا شد که در جاهای سخت میروید و شاخهای باریک از ساق آن رسته و بی برگ و شیردار و این از قسم اول و در اخراج بلغم خام قویتر مقدار شربت از قسم اول دو درم و از قسم دوم پنج درم و محمول آن جهت قطع سُل مجرب نوشته اند **کٹ بھدر** بفتح کاف و تاء فوقانی هندی و فتح باء موحده و خفای ها و دال مهمله مشدده و سکون راء مهمله اسم هندی ادرک ست **کٹ پھل** بکاف مفتوح و سکون تاء فوقانی و فتحهای فارسی و خفای ها و سکون لام اسم کائپل ست **کٹجی** بضم کاف و فتح فوقانی هندی و جیم و الف اسم کالا کرد ست **کٹرنا** بضم کاف و فتح فوقانی هندی و راء مهمله و نون و الف اسم منسوب سفید ست **کٹریکم** اسم پالون ست **کٹکالکا** و کٹکاری هر دو اسم کٹائی خود ست **کٹکنی** بضم کاف فارسی و سکون فوقانی هندی و ضم کاف فارسی و کسر فوقانی هندی دوم و سکون تحتانی اسم اترن ست **کٹکی پھل** اسم تکول ست **کٹک پھل** اسم نرملی ست و کٹک کانفتی نیز اسم نرملی ست **کٹکی** بضم کاف و سکون تاء فوقانی هندی و کسر کاف ثانی و سکون یاء تحتانی اسم خاق الاب ست آن جدولی ست باریک تیره مائل بسفیدی گرد دار و پر پشته باریک مانند رشته تلخ مطعم و از اطراف کوهستان می آورند گرم و خشک در سوم حاد و اکال نافع امراض بلغمی و بیرقان سیاه و استسقاء قاتل کرم و مفید تنگی نفس مصلح آن روغن بادام مقدار شربت آن تا بیست درم بدل آن پهلدیول و در کتب هندیه نوشته که آنرا کٹکر و هنی و مکٹا کیوا یعنی تلخ و تیز و تپا و سان یعنی مانند زبان ماهی پیدا شد و شکلا نی یعنی نیخ گوش بدست و کبر و گویند یعنی گران و مسهل و تهتکر یعنی دافع قفشتکم و شیته یعنی صفرا و رو کشو کا یعنی تیز و کرشنه سیدا یعنی رنگ او مرکب از سیاهی و سرخی و ارشناه و سارشتا یعنی دور کننده بسیاری امراض میگویند و آن هنگام هضم تیز و سرد و خشک و مسهل و دافع فساد صفرا و بلغم و تپ تنگی نفس و سوزش معده و اعضا و کشنده کرم ست و گویند اسم هندی خرنی سیاه است بعضی نوشته اند که کٹکی دوای هندی ست و خربق دوای دلایتی کٹکی گره دار و اغبر یعنی سرخ رنگ و خربق بی گره و صاف و سیاه رنگ مولف گوید که کٹکی خربق هند و یا نباشد چنانچه احمود کرکرفس هندی ست و فرق در تخم هر دو ظاهر ست **کٹل** اسم سیب ست **کتم** بفتح کاف و تاء فوقانی و سکون میم اسم عربی ست بفارسی و هندی و صحرائی آنرا و مانند ران و تنکا بن شاکنی نامند یعنی دنیای شغال و آن برگ نباتی ست و بری و بستانی میباشد و بفتح گویند غیر برگ نیل ست برگ آن شبیه ببرگ سمر و ساق آن غیر مجوف شاخهای آن انبوه و مقدار آن بقدر فاضل و بلعه رسیدن سیاه میگردد و در جوف آن تخم کوچک ریزه بری و کوهی آن در کنار رودها و ریگ زارها میروید و شاخهای آن انبوه تر و برگ آن عریض تر و دراز تر از برگ نیل و ساق نیل و مجوف نبات آن شبیه بکتان و تحقیق آنست که برگ نیل ست و باید که برگ آنرا صبح چیده و ریگ روز بآفتاب خشک نمایند و سوده در شیشه محفوظ نمایند که هوای سرد بدان نرسد زیرا که اگر بشب نیم خشک بماند و روز دیگر بآفتاب خشک سازند رنگ آن ضائع میگردد و بقول ملا سعید و سمه هندی جید تازه در تخضیب و تطویس بهتر از و سمه کرمانی ست و سمه کرمانی تخضیب آن کمتر و لیکن رنگ آن دیرتر می ماند و تخضیب آن مائل بسیاهی ست برنگ موی و طاؤسیت بسیار نگدارد و گرم و خشک در دوم و جالی و قابض و محلل خضاب آن با آب و نمک جهت صداع بلغمی و بیضه و خوده نافع و بخور و طلای آن جهت زکام و تقویت موی و آشامیدن آب برگ آن و یا آب طبیخ آن بغایت مقوی و جهت گزیدن سگ دیوانه مفید و بهترین چیزهاست برای خضاب اما مضعف و مانع مصلح آن قرنفل و لادن ست و روغن آن که آب آنرا با هموزن آن روغن کنجد با آتش ملایم بجوشانند تا روغن بماند مالش آن جهت درازی موی و منع ریختن آن و بوسیر و امراض مقعد و اوجاع باروده نافع و تخم آن در رنگ و مقدار غلاف شبیه تخم ترب و مائل بسیاهی و اکتحال آن بهترین ادویه است برای منع نزول آب و تحلیل آب نازل در چشم و تنقیح آنرا چون با آب بسیار طبخ دهند و صاف نمود و قدری صمغ عربی داخل نمایند جهت کتابت قایم مقام مداومت در تخضیب موی شرط است که اولا موی را پاک بشویند که چربی مطلقا در آن نماند

پس اولا استر بخانی سائیده نمایند وبعد زمانی بشویند وخشک نمایند پس خضاب پوسیمه کنند که رنگ آن نیکو میگردد کٹم بکسر کاف وفتح فوقانی هندی مشدده وسکون میم اسم کیف وناگر موتھا ست کٹمبل اسم پیرنی ست کتمبیک بضم کاف وفوقانی وسکون میم وکسر موحده وفتح تحتانی وسکون کاف اسم دوی کتنبا اسم خاشراست کتنبیر بفتح کاف وضم تا فوقانی هندی وخفا نون وفتح با موحده وراء مهمله والف اسم ارلواست کٹنکیری بفتح کاف فوقانی هندی وسکون نون وفتح کاف دوم وکسر فوقانی هندی دوم وسکون تحتانی مهموز وکسر راء مهمله وسکون تحتانی دوم اسم دریا کٹوانگا بفتح کاف وسکون فوقانی هندی حرفتح واو والف وخفا نون وفتح کاف فارسی والف اسم درخت هومان ومهانسب کٹول بفتح کاف وضم فوقانی هندی وسکون واو ولام اسم هندی اشان ست وبقول بعضی همین اسم بیخ بانجه گلوری ست دنیز اسم اشان ست کٹوبری اسم کچری ست کٹوبھی بفتح کاف وضم فوقانی هندی وسکون واو وکسر میم وکسر موحده وسکون تحتانی اسم کندوری تلخ ست کٹوحری اسم پیرنی ست کٹوتنڈو بضم فوقانی وسکون نون وکسر دال هندی وسکون واو کٹوشر وا بفتح شین معجمه وسکون راء مهمله وفتح واو والف هردو اسم کندوری تلخ ست کٹوکوشاتکی بکاف وفوقانی هندی ورواو وکاف دوم واو دوم وشین معجمه والف وفوقانی وکسر کاف سوم وتحتانی اسم ترائی تلخ ست کٹوکالابو بفتح کاف وضم تا فوقانی هندی وسکون واو وفتح کاف والف نمدوده ولام والف وضم باء موحده وواو اسم تونبتری ست کٹولکا بفتح کاف وسکون فوقانی هندی وفتح واو ولام وکاف والف اسم تل ست کٹولابکاف وفوقانی هندی وواو ولام والف اسم کمر دکٹوبھمدا بکاف وفوقانی هندی مواو وکسر موحده وخفا ها وفتح میم فارسی مشدده وخفا ها دوم وفتح دال مهمله والف اسم پیرنی کٹوتریم بکاف وفوقانی هندی واو وکسر فوقانی وسکون راء مهمله وفتح تحتانی وسکون میم اسم ترکٹوک کٹورن بفتح کاف وضم فوقانی مشدده وسکون واو وفتح راء مهمله وسکون نون اسم دیبا یک ست کٹوشتا بفتح کاف وضم فوقانی هندی وسکون واو وشین معجمه وفتح تا فوقانی والف اسم خردل سفید کٹوپھل اسم بارہ بول کٹوبری بفتح کاف وضم فوقانی هندی وسکون واو وخفا نون وفتح با موحده وکسر راء مهمله وسکون یا تحتانی اسم هندی انجیر دشتی ست کتہ بضم کاف وفتح تا فوقانی مشدده وخفا ها هندی اسم سگ ست نزد هندیان گوشت آن گرم وگران رافع باد وامراض چشم وصاف کننده آواز گلوست کتھہ اسم کات ست کتھہ بیگن اسم بادنجان بری ست کتھل بفتح کاف وسکون تا فوقانی هندی وفتح ها وسکون لام بقدر سی پکی نامند هندیان بهنس بهرگند هی یعنی بوی میدهند که اینجا میوه است دکمدھ پھل یعنی میوه چرب وبهوکنگلہ یعنی بسیار خاردار وبلها پھل یعنی میوه بسیار مقوی ومهاسوادو یعنی بزرگ وبسیار مزه دار وسرکھیو یعنی خاردار وپروبنس یعنی از بیخ وتنه بار دهنده ومول پھل یعنی ثمر از بیخ آورنده می نامند وآن ثمر درخت هندی ست دربنگاله نسبت دیگر بلاد هند بسیار خوب می شود ودرخت آن عظیم شل درخت بڑ وگردگان وبرگ آن بزرگتر از برگ نارنج ودر شکل شبیه بآن واندک ضخیم تر ازان وچوب آن زرد رنگ وکهنه آن زرد وتیره مائل بسرخی وثمر آن از تنه درخت وشاخهای آن برمی آید وانچه نزدیک تر بیخ آن باشد بهتر وشیرین تر میباشد وگویند که زیر زمین از بیخ آن نیز برمی آید وآن بسیار شیرین ولذیذ وشاداب میباشد وثمر آن در بزرگی وکوچکی مختلف میباشد کوچک آن تا سه سیر هندی وبزرگ آن تا یک من هندی میشود ودران تا صد عدد دانه که بهندی کویه نامند میباشد وپوست آن در خامی سبز وبعد رسیدن مائل بزردی وبعضی زرد تیره مائل بسرخی میگردد وناهموار وبران فروبهائل خارها برآمده وهرچند فروبهای آن درشت تر وبزرگتر باشد اکثر دانهای اندرونی آن نیز بزرگتر وشیرین میباشد وآن اقسام میباشد بعضی دانهای آن کوچک ونرم وبدبو واین بزوان ترین قسم آنست وبعضی دانهای متوسط وبعضی شیرین ودلریشه وشاداب وشکننده وخوشبو واین را کاچه نامند وبعضی دانهای بسیار لطیف ودلریشه وشاداب که در دهن آب میشود واگر از جوف آن برآورند وزمانی بگذارند خود بخود گداخته آب میگردد واین بهترین اقسام ست وده دهضم وکم نفخ وآنکه

دانهای آن نرم ولزج باشد نفاخ ودیر هضم ست ومیان دانهای آن چیزهای اندک نازک طولانی متصل بدانه آن میباشد چهار تا شش که در بنگاله آنرا پانچ نامند بعد برآوردن آنها را جدا نموده می خورند یا که آنها اندک سخت وثقیل ونفاخ اند ومردم کم مایه آنها را نیز می خورند ونیز درجوف آن پرده ها و ریشها میباشد که از پوست آن روئیده وواسطه شده میان دانهای آن وتخم آن که درجوف دانه آنست اندک صلب وبالای آن پوست نازک وخام آن غیر مستعمل بلکه تخم آنرا با آتش بریان کرده بانمک میخورند لذیذ میباشد وگویند که این مصلح وهاضم ثمر آنست ونیز مردم بنگاله تخم آنرا دوا های بطور دوپیازه وقورمه گوشت نیز می پزند خوب لذیذ میباشد وچوبی که ثمر آن بدان بدرخت پیوسته وتا بوسط ثمر آن رسیده بسکیر می آنا بغت وتا بقبضه دست وبطول یکشبر تا بیک ذراع بحسب کوچکی وبزرگی ثمر آن وآنچه ازان درجوف ثمر ست اندک نرم میباشد خصوص طرف اعلای آن وآن چوب را بهندی موسلا کٹھل نامند وبراطراف آن وقریب پوست آن بخصوص محل اتصال آن بدرخت تموزع بسیار چیندهٔ لزج میباشد که آنرا بهندی لاسه کٹھل گویند وبهرجاکه برسد بدشواری ازان جدا میگردد مثل شیر گوارو وچوتا دست را برروغن چرب نمایند خوب جدا می شود وازان طیور وغیره میگیرند بالجمله مزاج ثمر آن گرم در آخر دوم وخشک در اول آن وبارطوبت فضلیه وبقولی گرم در اول وتر در آن وسبعی ومسک ونفاخ ودیر هضم وثقیل ومفسد خون ومولد خون غلیظ سودا وی واعراض حادث ازان ومصلح آن نمک ومویز وآب سرد بالای آن خوردن وبعضی امرجه باسکر تازه خوردن ومرباوحلوای آن نیز میسازند لذیذ میگردد ولیکن باید که اندک نیمرس وبی ریشه باشد که آنرا مربا یا حلوا سازند وقدری مشک وزعفران باگلاب سوده در آخر داخل نمایند وضماد چوب میان آن یعنی موسلای آن سوخته تنها ویا باسرگین کبوتر واندک آبک شکافنده دملها واورام وقرحه کننده جلد ست چون برگ نازک آن روغن گاو تازه بمالند وبزرخم کهنه کهره که از قروح ساعیه است مکرر بندند بعونه تعالی التیام آن کند وبعضی نوشته اند که خوردن کٹھل رسیده دافع باد وصفرا ومقوی اعضا وباه ومولد منی ودافع تشنگی ومصفی سینه وقابض ومسکن حرارت ودافع سم ودرگت ست ودر دیگری نوشته که چرب وشیرین ومزه دار وخوشبو بسیار مقوی وگران وقابض وروشن کنندهٔ بدن وخوش کننده طبع وبلول راکم کند وکرم متسلک بکشد. باد وصفرا دور نموده بدن را سک گرداند وآنکه از زیخ برآید شیرین وازخوردن او بدن معتدل می شود وباد وتلخه برود وطبع بخوردن او بسیار راغب میگردد ومقوی دل ودافع تبی که برآن ششماه گذشته باشد وبمزاج نوعی سردی آرد وبدن راکم کند وجان را بهتر ومزه دار واجابت بغراغت آرد ولبلم وچرک تسلم دور کند وخوردن ترکاری خام اوجهت چرب نافع وگران وصفرا شکن وگوارنده طبع واستسقا وسوزش وباه را مفید وفزاینده کف وچنینکه استعمال کٹھل بدنیست اما بسیار خوردن او خوب نیست ومرضی که بعد دو سه پاس از طعام قی میشود حادث میگردد وبدن را لاغر میگرداند ودیگر مضره تها که بالاسطور شد پیدا میکند ومصلح آن نیز گوشت وتخم آن گرم وخشک در دوم ودر سخت وشیرین ومسهی ومسک منی وگران وقابض درنگ ابرا فروزد وبلول کم کند وگویند که تخم آن باد انگیز ومغز تخم آن مولد منی ومغلظ آن وچرک باد است وخوردن کٹھل ناشسته در دار دواگر برگ کٹھل بروغن زرد وچرب گرده ازطرف پشت براکونته بندند فائده دهد واگر بیخ کٹھل جوشانیده قدری ازان آب را بینی چکانند دافع صداع بلغمی ست واگر کسی کٹھل بسیار خورده باشد که موجب کرب معده گردد باید که قدری کیله پخته بالای آن بخورد که فوراً تحلیل میشود واز معده انحدار می یابد ومصلح آن میگردد فلفل سیاه وزنجبیل نیز مصلح آن نوشته اند وهمچنین مصلحش تخم انست بودادهٔ خصوص در دفع گرانی که بسبب خوردن کٹھل باشد وبعضی می نویسند که آنچه خود بخود پخته شود وبمرور رسد معتدل ست وآنچه بتم پخته بود وچند روز بدارند تا پخته شود سرد بود وچون خام آن بگیرند وموسلای آنرا دور کرده سوراخ آنرا از آبک پرسازند در دو سه روز پخته میگردد ودخام آن سرد وخشک ست وچوب اندرونی آن گرم وخشک در سوم ونمک ازخاکستر آن ساخته جهت استسقا مجرب ست وپوست درخت برگ ویبع آن دافع سم مار وگزدم وگویند دو نیم برگ آن کافی ست واین هر سه اشیا دافع سیلان منی وگرم کننده گرمی هضم وشیر درخت بار

آن برای استحکام دندان مجرب نوشته و در کتابی نوشته که اگر گل کتهل با سایده صاف نموده نبوشند فی الفور قی و پیضه بند شود و مجرب ست
و حق آنست که گل کتهل نمی باشد بنابر شاید گل ارمنی مراد باشد که در آن جوهر ضت و قبض ست و خالی از تقویت معده نیست و یا گل آن مراد بود از مکر حکیم
آن که ترش میباشد چنانچه بعضی نوشته اند که گلش نیز مثل میوه آنست کتهلی بضم کاف فارسی و سکون تا فوقانی هندی دخار ها و کسر لام و سکون
یا تحتانی اسم خسته هست کتهیره اسم اسارون ست کتهیر زمینی ست کتهیر انگ ست کتیرا بفتح کاف و کسر تا فوقانی و سکون
یا تحتانی و فتح را مهمله و الف اسم فارسی ست و نیز بفارسی کون و بعربی کثیرا معرب کتیرا و بیونانی طراغانیشا و طراقانیبا نیز نامند و بسریانی
طراحاد طراحاما سیاو نیز بسریانی و یا یونانی نزعیسا و در انگریزی ٹراگا کانتھ و بهندی مشهور بکتیرا گوند ست و آن صمغ درختی خار دار ست که آنرا
تخاد گویند و مذکور شد و قوت آن تا سی سال باقی میماند و آن سفید و سیاه میباشد بهترین آن سفید صاف الملس باریک خالص مائل بشیرینی
و سیاه آن زبون و آن معتدل در گرمی و سردی و تر در اول و رطب از صمغ عربی و گویند سرد و خشک در اول و خشکی آن کمتر از سردی قبول
فولس گرم و تر در اول و قبول شیخ سر در دوم و گویند رطب و بعضی مرکب القوی دانسته اند و شیخ گفته که طبع آن سرد و مائل بخشکی و قوت آن
مانند قوت صمغ عربی ست و در ان تجفیف قریب بصمغ و در ان غروبت ست و گیلانی گوید که آن معزی ست و کاسر حدت ادویه چون با آنها
آمیزند و معزی اعانیس تقویت آن بر سیلان اشیای حاده بران می نماید و در ان اندک تجفیف و گویند که آن مغلظ خون و مواد رقیق و لزج
صلابت و مسکن لذع و حدت اخلاط و مصلح ادویه حاده مسهله و کاسر حدت آنها مثل شحم حنظل و مقوی فعل آنها بسبب غروبت و تکثیف و ازالهٔ
که دارد و با اندک قوت مسهله و چون سر را بدان بشویند منع تشقق شعر نماید و موی مجعد را ورا گرداند و طلای آن جهت کلف و نمش و نرم کردن
جلد و رفع خشونت آن و شقاق لب و باسور که جهت بهق و برص و بالعاب جهت شگافتن موی و باگوگرد جهت جرب و اکله و با ادویه مناسبه
جهت اکثر رخمهای حاره و بارده نافع و الحال آن بآب و بالعبه ادویه مناسبه جهت رمد و قرحه و بثور چشم و قطور آن مسکن حرقت اجفان
و لزوجت خشونت آن نافع رمد ست و اخذ آن برادویه الحال و ذروریات مسکن حدت آنها و بهتر از صمغ عربی و بجای آن مستعمل و آن نافع
سرفه خشک قرحه ریه و خشونت حلق و سینه و قصبه ریه است و خوردن آن با شیر خر و یا شیر بز تازه قاطع نفث الدم و نزف الدم و سینه
و سائر اعضای باطنی و آن نافع سرفه و خشونت سینه و قرحه شش و گرفتگی آواز و اماده آواز منقطع نماید چون با عسل لبس شند و حبوب یا اقراص
ساخته و دهان بدارند و آب آنرا فرو برند و بعد تغرس گفته که خاصیت آن تلیین صدر ست و آن مغلظ مواد محتدر بسوی سینه از دماغ و بسبب
سردی مزاج خود و ران این فعل میکند و خلط شور منصب بسوی قصبه ریه و سینه و معده را منع می نماید بدین جهت دفع سرفه میکند و چون از ان معجون
بعسل مهیا سازند و آنرا زیر زبان بدارند و اخلاط از ان بگدازد فرو برند نفع بسرفه کند و قطع نفث الدم سبب رقت خون بتغلیظ خون نماید و در ان
قوت اسهالیه اصلاح ادویه مسهله حاده کند چون بقدر نیم درم تا یک مثقال و تاکید رم آمیزند دفع مضرت آنها نماید و آشامیدن آن با ادویه
مناسبه مقوی امعاء و مسکن سوزش آن و نافع قرحه امعاء جگر و گرده و مثانه و مجاری بول و سوزش آن و مسهل مره سودا و بلغم و گویند مسهل
مره صفرا و بلغم لزج و مصلح ادویه سمیه ست و آشامیدن دو درم آن که در منفتح خیسانیده و قدری شاخ گوزن سوخته مفسول و یکدانگ قشر عناب
داخل کرده باشند جهت درد گرده و مثانه و حرقت آنها سریع النفع ست و مداومت آشامیدن آن با هریک از مغز بادام مقشر و نشاسته و شکر
بوزن آن بغایت مسلمن بدن خصوصاً که بعد از ان شیر بکره دران نارجیل طبخ یافته باشد نیوشند و از اسرار مجربه شمرده اند و مضر بسفل مصلح آن
انیسون و گویند مغز تخم کدو و مولد سدد و مصلح آن کرفس مقدار ضرورت آن از نیم مثقال تا یکدرم و گویند از یکدرم تا دو درم و تا پنجدرم نیز نوشته اند
بدل آن در تغریه و غیر آن بوزن آن صمغ عربی یا صمغ بادام و ثلث وزن آن روغن بادام و در تلیین و تغلیظ مغز تخم کدو کتیرا بضم کاف و فتح
تا فوقانی و سکون یا تحتانی و فتح لام و با نباتی ست طول آن از یکشبر تا یک گز و شاخهای بسیار از یک بیخ رسته و چوب آن سخت و برگ آن شبیه

بیرگ مورد وازان بار کثیر وسائل بسیدی و مرغوب منیت آن بلاد شام و بیت المقدس گرم و خشک در سوم چون رانده کی ازان در تم تبرا بتلازند
پیش ازانکه جوش آمده باشد مانع فساد آن گردد و اهل مصر این شراب را شراب الشیشه نامند و نهایت گرمی ست برای مراض ریاح و نافع گلیلا اسم زقوم کنانی برگ ست کیته
اسم کرکست گتی اسم شکاست گتی بضم کاف فارسی گستاند خوقانی هندی مشدد و سکون یا تحتانی در سنسکرت بدری بیته کی یعنی برگ او مانند
برگ بید میباشد و گوشتاکه اسم درخت اوست و گوگلو تا یعنی دفع کننده گاوان و گتاچس یعنی دافع بیماری گاوان و بعضی تنج گتاچس یعنی
دشمنکه گاوان اثر بری و فائده می بخشد می ماند و آن بر دو قسم ست سفید و غیر آن هزه سرد و تیز و شیرین و آن تیز مقوی و کف بادو مانند
اینها را نافع فصل ۳۴ کاف با تا و شلشه کثار بلغت بربری جوزالرقم ست و آنرا سطوشد کتاه تخم جزمیر ست کثیر اسم عرب کثیر است کثیر الاراهل
بسفاجیست کثیر الاضلاع بارتنگ ست کثیر الرؤس ترجمه است کثیر الشعبه برسیا وشان ست کثیر المنفعه حکمی ست کثیر الورق
حرنبل ست فصل ۳۵ کاف با جیم گج اسم فیل ست و بکسر اول اسم گرگس ست گج بفتح کاف فارسی و سکون جیم فارسی اسم فارسی آهک ست
گجائی بکسر کاف فارسی و فتح جیم و الف و کسر همزه و سکون یا تحتانی بعضی گویند که اسم هندی هربه است و آن حیوانی معروف ست که در موسم
برشکال پیدا میشود و در جاهای نمناک بسیار جمع می شوند و پاهای باریک بسیار دارد و شکل هزار پایه و کوچکتر ازان الارنگ آن سرخ و چون
گجائی کلان را که اکثر در صحرا پیدا میشود و تا یک وجب کم نبود اگر آنرا خشک نموده زخیمتین اسپ بکوبند آخته سازد و تجربه بعضی رسیده و بعضی
قسم گجائی کلان را نوشته اند که بدرازی انگشت میباشد و پاهای او بسیار و آهسته میرود و چون چیزی بدان طارق گردد شکل حلقه میشود و بر
بدنش موها وقطوط مانند دو ازینجهت بصف بهم پیوسته چون چوڑی دستهای زنان ولهذا آنرا سنگر هاره موسوم و رنگش خاکستری بود مزاج
آن گرم و خشک تا سوم ست شمیدن دخان او قاطع باه و اسپان شوخ را دخان آن رسیده بادها ازان منقطع میشود و چون آنرا در سفال
گلی نو خاکسته کنند نوعی که دود آن نرسد و دو جبه تا دکوچ بصاحب جبس بول ستگ گرده مدهند فی الحال نفع بخشد و مجرب کالو بفتح کاف
و جیم و الف و ضم لام بسکون و او جنج رستنی هندی ست در اردی مذکور شد کجب گبان و کجیم غوره است کجیر یا بکاف فارسی و جیم
و کسر یا فارسی و سکون را مهمله و فتح تحتانی و الف اسم سانوه و درخت اندا کوکچیل بفتح کاف فارسی و سکون چیم و کسر یا فارسی و سکون
یا تحتانی و فتح یا فارسی ثانی و سکون لام و اضافه یا تحتانی نیز آمده یعنی گچ پیلی و رنگ مالوده لیندی پیل نامند و در سنسکرت سر پیرسیا
یعنی برافروزنده رنگ رو و بدن ست و گچکنا یعنی دراز بقدر دو بند انگشت و منافعت از پیل و نیز بمعنی پیل فیل و کرو تر بیا یعنی
شدت هر سه باد و تپ و کف را دور کند و کاپهل بفتح دافع شدت باد و بلغم و تپهل یعنی این بار سنسکرتم یعنی نزدور پیدا میشود و ترشی که
اسم ست و سنسکرتی پیلی یعنی فلفل فیلی میگویند که بار درخت چاب ست در پالیدگی فلفل دراز باشد و به تسمیه او بایں اسم دو سه احتمال دارد و بالسبب
گلانی او لزدار فلفل یا اینکه درخت آنرا فیل بسیار دوست میدارد و یا اکثر در معالجه فیلان بکاری آید لهذا خصوصا بفیل گشته زیرا که در لغت
هندی فیل را گویند و در شکل مثل پیپلا الا در بالیدگی چهار چند است تلخ گرم و شهی طعام و حابس اسهال و دافع جذام و تنگی نفس و امراض
گلو و کرم شکم و باد و بلغم و اکثر مستعمل در ادویه و اطلیه مقوی باه گج و نت پهل بفتح کاف فارسی و چیم و دال مهمله و سکون نون و فتح
فوقانی و با فارسی و ها و لام اسم ترکاری و یا گلکری بجراتی الایچی اسم قاقله صغار ست کچری بفتح کاف و سکون چیم فارسی و کسر مهمله
و سکون یا تحتانی و ها اسم هندی و آنرا پرم کایا و برم کایل و سیندره نیز گویند و آن بستنبویه است در سنسکرت چترا یعنی رنگهای
گوناگون دارنده و کوا یعنی در وسط کوه که جای چشمه آب و باد باشد پیدا شونده و کوبها یعنی شاخهای نازک دارنده میگویند و آن
ثمر بیاره ایست که اکثر در مزارع میباشد مشابه کندوری و بزرگتر ازان و پوست ثمر آن در خامی سبز و بعد رسیدن زرد مخطط بسبزی و بعضی
زرد دیگر رنگ و تخم آن در خامی تلخ و بعد رسیدن اندک ترش میگردد و بسیار خوشبو میباشد و هست خوشبوی آنرا نزد خود نگاه می دارند و بجای

وستنبویه است نبات آن شبیه به نبات خیار و شاخهای آن باریکتر و برگ این کوچکتر و نازک و نرم و دو قسم ست یکی کوچک و در جامی اندک تلخ و بسیار خوشبو آهو بر بوی آن عاشق میگردد و دوم کلان تر از آن و تلخ بسیار و بعد رسیدن اندک ترشی پیدا میکنند و تخم هر دو مانند تخم خیار و از آن خرد تر هر دو گرم خشک در دوم دافزاینده صفرا و دافع ریح و بلغم و مزاج را تیز کنند و بدن را سبک گرداند و دهن زیاده کنند و تب و بلغم لزج و کف بیرون کنند و بام اض چشم مفید و مصلح آن ترشی ست نزد هندیان تیز و تلخ و هاضم و شهی طعام و گرم ست و اوراد و حصه نموده خشک میکنند و در روغن آنرا بریان کرده نمک زده میخورند بسیار لذیذ میشود و در افعال قوی و سبز قتازه آن نیز میخورند و چون در گوشت اندازند باعث زود هضم شدن او ست و در اکثر سفوفات مهضی هاضم و قوی معده داخل ست **کچ** بضم کاف فارسی و فتح چیم موحده و خفا ر با و سکون هیم دوم اسم درخت اند کو کلان ست **کچشهنان** بفتح کاف فارسی چیم و سکون سین مجمه و فتح تون و با و الف و خفای نون دوم اسم درخت پیپل ست **کچ کیبا** بفتح کاف فارسی و سکون کسر کاف و سکون تحتانی و فتح موحده و الف اسم پنواڑ **کچکار** بکسر کاف فارسی و سکون هیم و فتح کاف فارسی دوم و الف و سکون را مهمله جانوری ست که گوشتش شیرین و کشاینده رنگ بدن و دافع بار و صفرا **کچکرناکهی** بفتح کاف فارسی و هیم و کاف فارسی و سکون را مهمله و فتح نون و الف و کسر کاف دوم مشدده و خفا ر با و سکون تحتانی اسم پکهڑ بنده است **کچکوره** بفتح کاف و سکون چیم فارسی و فتح کاف ثانی و را مهمله هندی و با اسم هندی ذبل ست که در فصل ذال معجمه با با موحده مسطور شد **کچلون** بفتح کاف و سکون چیم فارسی و ضم لام و واو مجهول و سکون نون کاچلون ست **کچلا** بضم کاف و سکون چیم فارسی و فتح لام و با هندی اسم اوراتی ست و هندیان آنرا کاگ پهل و کاگ تندی نیز گویند و در سنسکرت مشتی و تشتی یعنی بارا و زهر اندرون دارد و چپا تو نهان یعنی او گرد و هر با برناخن نرانگشت و پوست سفید دارد و کشتکا یعنی موی بر و یاند و دراز و سیاه نماید میگویند و در ماهیت این که تخم ست یا بیخ اختلاف کرده اند تحقیق در فراخ که حار ست، یا بار دو مولف در ملک مالوه درختهای آن دریافته فی الحقیقت آن تخم بار درخت ست که بیخش مانند بیخ درختهای کلان شکل آمله و گوندی میباشد و درختش نیز در طول بار درخت آمله ماند و برگ او شبیه ببرگ سیب و پهن تر از ان و رنگ افش سرخ و بار او گرد مشابه تینه د و و از ان بزرگ و سرخ رنگ و بی بو و گرنگ در تابستان میرسد و کچلا که تخم آنست مدور سفید پوست بسیار سخت ست چون آنرا در آب تر نمایند نرم میشود پس پوست آنرا خراشیده از سوهان برا ده کرده بعد ازان کوفته در معاجین و سفوفات داخل میکنند و مزاج آن نزدیک مولف نیز گرم ست و کثیر النفع برای او جاع ریحی و اوغاز فساد خون و جوشت هضم و اسهال و تقویت باه و جذب رطوبت دماغیه و بدنیه و اگر بعد مدبر کردن بشیر گاو استعمال کرده شود بیچکونه مضرت نرساند حکیم شریف خان در تالیف شریفی می نویسند که بدن را قوت بخشد و علتهای بادی دور نماید و موی سفید سیاه کند و مداومت خوردن بسیاری ازان باعث ریشه نوشته اند و سمیت دارد و مداوی آن قی نمودن و شیره تازه و روغن بادام خوردن ست و شوربای چرب و لعابات و بار و غن گل بر کلفه و تو با و عرق النسا طلا کردن صلح مند بود و صاحب دار الشفا سکوبی در قرقوح نیخ ریحی مجرب نوشته و چون سمیت دارد ترک استعمالش اولی مگر عند الضرورت با مصلحات و مداوه یه مسکه نیز مستعمل میشود و بشرط موافقت مزاج فائده عظیم می نماید چنانچه دوستی داشتم که بمرض نزله دبرودت دماغ مبتلا شد با وجود استعمال افیون و معاجین کبار مرض او زائل نمی شد لاچار دوای مذکور بطریق مذبور گاهی تنها گاهی با افیون و گاهی همراه ادویه دیگر مناسبه مرض شروع نمود عارضه او زائل گردید و حرارتی در مزاج بظهور رسیده و هندیان نوشته اند که آن تیز و بولد صفرا و محرق اخلاط و سمیت دارد بسیار نافع و تب را دافع و روغن بار او جهت اوجاع مفاصل سریع الاثر و اگر مضرت رساند مصلح او تخم خولنجان و پوست درخت اکول و خمر جامن و شیره گل کیوڑه است و اگر کسی بمرض کثرت احتلام مبتلا باشد و بدان سبب لاغر و زرد رنگ و بی طاقت گردد و هیچ علاج سود نمد هد هر روز اندکی کچلا بخورد و هر روز اندک اندک افزوده تا دو سه دانه رساند مرض او دفع گردد و اشتها بسیار شود

وجه بی میگفت که کچالو را بدستور سه روز در آب تر کرده مقشر نموده بمالغه بند کنند برای او بکید گیر ممتزج گردد و پس در ظرف کشاده دهن گذاشته
بالایش پارچه آب تر کرده بپوشند و احتیاط نمایند که خشک نگردد و هر روز مجوب بقدر دو انه میل بسته از یک حبه تا چار حبه زیاده ازان بقدر تحمل
مزاج بخورانند و بر نخاست که خواهد بخورد برای ازاله استسقای کمی بی نظیر است و مصلح آن پوست جامن و ملو میانوشته اند و خواص آن بقول بل بعینان
در اذرائی مسطور شد کچنال بفتح کاف و سکون چیم فارسی و فتح نون و الف و سکون لام اسم هندی ست و عوام آنرا برا مهمله عوض لام مینی کچنا
نامند و باضافه الف و نون بعد کاف یعنی کانچنار نیز خوانند یعنی از عمده و قسمی را ازان کوبدار گویند و گویند که در سنسکرت کوو دار یعنی دانع دهش
و تاو لپشب یعنی سرخ گل و مهایلا پتر کها یعنی برگش کلان و بطرف سر و دنباله کفیده مانند پای شتر و دو آلا یعنی خم و کدالا یعنی گردون و کنده ای دارد
یعنی در خشش گرد و خم مایل بسرخی مرضی که آنرا کند ائی مانند مفید و کیتی کمس یعنی مثل گردون در زمین میباشد می نامند درخت آن بقدر درخت شهتوت
و برگ آن سبز و عریض و بران رگهای باریک از جانب پائین و هم از جانب بالا منشق بدو نصف و بصورت دو برگ تو ام از اول پیوسته و از آخر
جدا گشته و شاخهای آن متفرق و پریشان و غنچه آن سبز طولانی و گل آن بعد شگفتن خوش منظر و اندک خوشبو و دو نوع میباشد سفید گل و سرخ گل و سرخ گل زیاده
مائل بکبودی و عدد برگهای گل آن پنج عدد و بائین برگهای باریک بالای آنها عریض و در وسط آن پنج تار باریک و بر سر هر تاری چیزی
شبیه بدانه ریزه و در وسط آن تار ها نیز تاری باریک و وسط آن پنج خم و پس ازان بار غلافی بدرازی یک بالشت و کم بصورت تیغ بهند و
و در ایام گرما میرسد و غنچه خام آنرا با دو پیازه پخته باروغن بریان کرده با گوشت و یا بی گوشت میخورند لذیذ و خوشبو و خوش مزه میباشد و هر دو
رخت و سرد و قابض تشکم و نافع اسهال بلو اسیر کی گویند معتدل مائل بسردی و دافع فساد صفرا و بلغم و کرم شکم و مقعد و نزول تعد
و بدام و خناز یر و سائر جوشیدگی گلو و دماسیل و گل این هر دو را خشک و گویند معتدل مائل بسردی و سک قابض تشکم و دافع فساد صفرا
و حابس اخون حیض و بواسیر و جراحت و نافع سرفه و قوی معده و رافع جوشش خون و دیر هضم و مولد بلغم و مصلح آن گلقند ست و مطبوخ
پوست درخت آن و سماق سماق سای جهت نفث الدم حیض و جراحات باطنی و مقعد و غرغره و مضمضه آن مخصوص با اقاقیا و گلنار جهت جوشش
دهان و گلو و خناز یر و قلاعی که از خوردن سماق سنگرف یا بلاد ور سکیو شده باشد مفید و خوردن نخود خام مطبوخ آن اقوی معده جهت سرخ
حار رطب و حابس اسهال و خون بواسیر و حیض و بول الدم و فساد صفرا و خون نافع و گویند که پوست درخت او جهت خون نافع و ضماد او جهت
ترقید گی لب مفید و اگر از برگ و یا پوست درخت آن عرق کشند و در اغذیه و اشربه صاحب استسقا بکار برند بلکه در او نشستن نیز مفید و بهتر
استسقا را دو سازد و یعنی اجزای آنرا سه دو شک در دوم نوشته اند کچنن اسم هندی بوره ارمنی ست کچوا شتا بفتح کاف فارسی
و سکون چیم و فتح واو و الف و کسر شا مهمله و سکون تحتانی و فتح فوقانی هندی الف اسم بر می کند کچوراسم هروی و قلقاس ست کچور اسم ازاوند
مدرج ست کچور بفتح کاف و ضم چیم فارسی و سکون واو و را مهمله و کر جو بعوض ما در آخر بعد از کاف هم آمده و در سنسکرت شتی یعنی صد برگ دارنده
دچور کا و گنده مولی یعنی بیخ خوشبو نامند و پرتی پلاشا یعنی برگ آن مانند برگ پلاس و سرخ یکجو یعنی مبالغه آنرا تیش سفید و گرندهی پرنی یعنی
بر برگ او گره گره میباشد و سه قسم ست یکی کچور کوچک که کچو ر ماده گویند و دوم کچور بزرگ که نر کچور نامند و از مطلق آن زرد کچور ماده ست و سوم
راکچور کچری و گنده کچور نامند و آن عبارت از زرنباد ست و هر سه قسم در خواص نزدیک اند لیکن کچور کچری خوشبو بود و ازان بوی کافوری
آید بالجمله مزاجش گرم و بسبک مزه آن تلخ و تیز و خوشبو و رافع امراض سوداوی و سوزش کفدست و پا و بیمزگی دهن و بلغم و سرفه و خناز یر و
وشهی طعام و دافع جذام و بواسیر و دماسیل و جراحات و تنگی نفس و یا نوگوله و فساد باد و بلغم و قاتل کرم شکم ست خواص آن بقول اطبای یونانی
در زرنباد مسطور شد کچور کی با اضافه تحتانی اسم کچور هندی ست کچود ها را بفتح کاف و چیم فارسی مشدده و ضمه سه سکون او و فتح دال مهمله
و خفا با الف فتح را مهمله و الف دوم اسم برگ ساگ انبارده کچو کسار بفتح کاف و ضم چیم فارسی و سکون او و فتح کاف دوم و سین مهمله و الف

ورد ابهله اسم کنگهی **کچول** اسم هندی سنگ پشت است **کچو** اسم فارسی اذا راتی ست **کچوم** من اسم کاف کج ست **کچهوا** بالفتح کاف وسکون جیم فارسی وخا وباء موحده فتح راء والف اسم هندی سنگ پشت ست ودر سنسکرت کسیپ یعنی محافظ خود از پشت خویش وتپا یعنی ذی پشت صلب وکور مراج یعنی خوبصورت باستدارت پشت خود پر یعنی خورنده جانوران آبی میگویند نزد هندیان گوشت آن گرم وتر ست ومقوی ومبهی دافع فساد دم وخواص آن بقول اهل یونان در سنگ پشت گذشت **کچه پشک** بضم کاف فارسی وفتح جیم فارسی مشدده وخا باء ضم باء فارسی وسکون شین معجمه وفتح باء فارسی دوم وسکون کاف اسم ایرانگل پیاست بالف عوض کاف یعنی کچپا پشپا اسم گل نیلا تیکی **کچه ماهی** اسم ولغین ست کجی وکچهوا اسم هندی بلوطی ست **کچیا مچهلی** هندی اسم ماهای ست **بجبت کن** اسم ترکی انجره ایست **کچی** اسم برنجست **کچیلاک** بضم کاف وکسر جیم فارسی وسکون تحتانی وفتح لام وسکون کاف دوم اسم سربدی ست

فصل کاف باحاء مهمله

کحل اسم سرمه است هرچه مانند سرمه سود چشم کشند وانزروت رانیز گویند **کحل اصفهانی** وسلیمانی وکحل جلا اسم انذست **کحل خولان** حضرمست **کحل السودان** بشنجام ست **کحل** فارسی وکحل کرمانی انزروت ست **کحل کرمانی** انزروت ست **کحلا** وکحیلا اسم عربی انواع انوطلساست ونزد عوام اندلس اهل مغرب گاو زبان دخوص وزبان رانیز نامند **کحیلا** اسم شنجارست

فصل کاف بادال مهمله

کدر بفتح کاف فارسی ودال مهمله نباتی ست هندی بقدر دو ذراع وزیاده ازان واکثر یک شاخه بود وشاخهای کوچک گرد وپیش آن مثل برگ بانس نرم تر ازان وبرنوک برگهای آن سبز پیچیده بچون موی وبیخ آن سفید ودراز مثل شکر قند سفید وطعم آن تیز وتند ومائل بتلخی وگل آن سرخ رنگ وکوچک وخوش منظر چون بیخ آنرا بقدر چهار ماشه بگدازند وآب آنرا فرو برند زهر مار دفع شود واگر بسبب شدت سمیت زهر ما تیز وتندی وبدمزگی دوا محسوس نشود ازچهار ماشه زیاده میخورده باشد تا وقتی که تیزی وبدمزگی دوا محسوس شود آن وقت استعمال دوا موقوف نمایند واگر بر شب گزیدن مار این دوا خورده شود وبعد ازان دریافت گزد که مار نگزیده است برای دفع ضرر آن بقدر نیم پاو دوغ نوشانند واگر طاقت خائیدن بیخ مذکور بسبب بیهوشی یا ضعف نباشد آنرا سائیده بجوب بسته در روغن زرد چوب نموده یکمیک حب بلع نمایند تا از گلو بآسانی فرود رود واگر بلع نتوانند جهانیده شوار باشد بیخ مذکور را شیر گاو تازه مل نموده نبوشانند یا دوا حلق چکانند واز خوردن این دوا تی آید وزهر دفع میگردد **کدکر** کاف فارسی وسکون دال مهمله هندی اسم کرکس وخاصیت هندیان خواص آن مثل جبل نوشانند **کدالا کپتی گدپال** بفتح کاف فارسی وسکون دال هندی وفتح باء عجمی والف ولام اسم بوٹی جنگلی ست بهت قوت باه مفید نسخه او از عجایب رسیده وآن اینست که انجیر سی دانه ادرک بست وهفت تولہ لونگ سه عدد دارچینی یکتوله نبات مصری چار تولہ شهد نیم آنار بوٹی مذکور پاو آنار همه کوفته یکجا کرده هر روز موافق برداشت طبیعت هند بهت قوت باه سبردین بنهایت آزموده است **کدر** بفتح کاف وکسر دال مهمله وسکون راء مهمله اسم عربی ست درونانی ارماط گویند وبلغت اهل یمن وبقول بعضی بلغت هندی کاذی نامند ونیز بهندی کیوڑه گویند ونوع کوچک آنرا کیتکی خوانند ومتقدمین در ماهیت آن اختلاف کرده اند صاحب جامع بغدادی گفته که آن در یمن بسیارست ومعروف بکاذی ست چنانچه مرزی ثقه من خبر داده وابو حنیفه دینوری نوشته که نبات کاذی ببلاد عرب همه نواحی عمان میشود واو آنست که مردان روغن براغ شبو میکنند وآنرا دهن الکاذی میگویند ومرا خبر داده کسی که آنرا دیده که آن نخلیست وچون آنرا قطع میکنند آن طلع را قبل ازانکه منشق گردد واین بهر آنست که چون منشق گردد بوی آن باطل شود وآنرا در روغن انداخته میگذارند تا انگذارن بوی آنرا اخذ نماید وخوشبو گردد وصاحب جامع ادویه مفرده ومرکبه گفته که درزمین هند وسند ومکران میروید وبزرگ میشود حتی که در عظم شجر جوزی میشود وبرگ آن بشکل برگ شمشاد مستدیر سرسبز ورنگ قلب شجر سرخ صافی ولگاه سیاه میباشد واین چوب را البته کرم نمی خورد ودر هند وسند ازان سریر والواب میسازند پس گدای حیوان قریب آن نمی شود وثمر آن مثل قرون شجر خرنوب میباشد وچون شق کرده شود واز اندرون هر قرن چار دانه مانند دانه مغز جوز بر آید واهل هند ذکر کرده اند که شربت کدسازین تخم شش

بقرون وازدواجهای که در داخل آنست میسازند واین درخت را بزبان سندی سیسم مامند و درین شربت عصارات داده و بیمار داخل میشود
وگاهی حصرت قرون را نه آن آب جوشانده صاف نموده با شکر قوام می نمایند پس شربت ساده آن میشود در کتاب اعتماد نوشته که در
عناب هندی ست و اهل عراق آنرا کاذی و نیز کیدج نامند و بعض اطبا گفته اند که چوب این درخت شبیه بصندل سرخ ست سرد و خشک خاصیت
آن دفع مضار جدری و حصبه است نافع شور کبد و ماشراء آن شدید التبرید مسکن خون و تشدید کازرونی بعد بیان اقوال مذکوره در شرح مفردات
قانون می نویسد که اینست انچه این اطبا و فضلا اکبار گفته اند و فرق نکرده اند در میان کاذی که بدان روغن را در نواحی عمان خوشبو میسازند و میان
کاذی که آنرا کدر نامند و از ان شربت کدر جهت جدری و امراض دموی مرتب می نمایند و حال آنکه کاذی که بدان روغن خوشبو قوی الوایحه میسازند
نخلهایست که ازان طلع برمی آید و کاذی که ازان شربت کدر میسازند درختی ست مثل جوز یا عناب انچه ازان شربت میسازند سرد و خشک در غایت
سردی ست چنانچه اهل هند وصف آن کرده اند و انچه بدان روغن را خوشبو میکنند گرم و خشک ست و دلالت میکند بر گرمی آن حدت بوی آن
و شدت خوشبوی آن که مدتی بر جامه و لباس باقی می ماند و در کتاب یکی از صیادله و نباتیین و حشایشیین نزدیم که فرق میان این دو دوا اکثر صاحبان
وزن استند که لفظ کاذی مشترک میان دو دوای مختلف در حقیقت و طبیعت و ماهیت ست مگر در کتاب مختار ابن سهیل بعد ادی رحمة الله که او در ان
گفته که کاذی که بدان روغن را خوشبو میکنند غیر کاذی ست که ازان شربت نافع جدری و امراض دموی میسازند و الله اعلم و اکثر متاخرین در ماهیت
کاذی می نویسند که آن نباتی ست کثیر الوجود در بلاد عمان و یمن و هند و زیر بادات و درخت آن فی الجمله شبیه بدرخت نخل و کوتاه تر ازان و پراگنده
و غیر موزون و ساق و شاخهای آن پر گره و خاردار و پیچیده و بر روی زمین برگهای آن باریک دراز و از برگ نخل و ناجیل دراز تر و عریض تر
و نرم تر و اطراف آن مشرف خاردار مانند دندانهای اره و بار کمتر ازان مانند خار و در دو دانه هم و در زیر بادات از برگ آن مانند آنکه از برگ
نخل فروش و چاتائی و غیره می بافند نیز می بافند نرم تر و بهتر میباشد و گل آن کطلع نامند شبیه بخوشه قدیت بزرگ یعنی خندروس با برگهای تر و
و اطراف برگها نیز خاردار و رنگ گل و برگ با اندک سیاهی و برگهای زیر آن سفید مائل بزردی و خوشبو و خصوص برگهای دردی که کوچک سفید تر و لطیف تر
و خوشبوتر ست و در وسط آن خوشهٔ مانند خوشهٔ گندم و بسیار نرم تر ازان و پر گره و آن گرده و جرم خوشهٔ آن نیز بسیار خوشبو و کل نوع کوچک آن
که کیتکی نامند کوچکتر و خوشبوتر و لطیف تر از برگ آن و در سهند و سنبله گل میکند و تا سیتان می ماند و لته برگ گل آن عرق میکشند مانند عرق گلهای
دیگر و از عرق خوشبوی از جمله شبیه بهوی بید مشک میباشد و اول و له تندتر و اندک باحدت مخصوص مکروه آن و عطر آن نیز بسیار خوشبو
و مرغوب میباشد و چون هیئت چندان ندارد با عطر صندل ضم می نمایند و شربت برگ گل آن که در آب جوش میدهند و مالیده صاف نموده
آب آنرا با قند بقوام می آورند نیز خوشبو میباشد و شربت آب بیخ و تنهٔ تازهٔ آن و یا خشک نکوفته در آب خیسانیده آنرا با شکر و یا قند
بقوام می آورند و گیلانی گوید که شربت آن گاهی مفرد میسازند که از جرم و چوب آن بقدر یکرطل در دهرطل آب جوشانده بعد خروج قوت آن
با شکر بقوام می آرند و مراد از مطلق شربت آن اینست لیکن معروف میان اطبا شربت معمول باادویه بسیار که نسخهٔ آن شیخ در بحث جدری
ذکر کرده و آنرا خمری میباشد شبیه بانناس در شکل و ظاهر آن صیقلی و باطن آن خشبی و غیر اکول و این مر بیشتر در کاذی حوالی اودیسه و سواحل
دکن و بیم بیسد و صاحب اختیارات بدیعی نوشته که در کرم سیرات شیراز درخت کدر بسیار ست آنرا گل کیدی نامند بوی بسیار خوش دارد و بدیگر
جامه که بوی ان بگیرد تا نزدیک گردد بوی ان زائل نشود و مولف مخزن گوید که شاید او را شبیه باشد بالجمله مزاج آن گرم و خشک در آخر درجهٔ دوم
معتدل در گرمی و خشکی مفرح و مقوی دماغ و دل و سائر اعضاء رافع خفقان و اعیا و نافع فساد خون و ماشرا و جدری
و حصبه و بثور و جرب و حکه و مسکن غ و های سخت چنانچه بعضی متقدمین گفته اند که در کدر تخدیری ست بدان سبب از اله الم صعب میکنند و
اسحاق بن ابراهیم نوشته که طبع آن حابست خاصیت آن استیصال جذام و تعلع ست و عرق و شربت آن جهت امراض مذکوره بهترین

دوا است و رازی در کتاب جدری و حصبه نوشته اهل هند گویند که هرگاه شربت کادی بنوشند پس که بران نه دانه جدری بر آید نه دانه زیاده گردد و
بعضی گویند اهل هند را عقیده آنست که هر کسی آب چیچک بر نیامده باشد اگر در موسم بر آمدن چیچک عرق و یا شربت آنرا و یا همه دو را با هم چند روز متواتر
بنوشند چیچک بر نیاید و الا بر آید زیاده چند دانه نباشد و نیز مخفف عوارض آنست خصوصاً با عرق نیلوفر و خاکشی سنگ شو بنوشند و در ایام ظهور
آبله چیچک نیز موثر است رب آن نیز جهت امراض مذکوره نافع و روغن آن مقوی حواس و مفرح و سرد را آورنده و مانع اعیاد و سرد را آورنده
و محکم کننده اعضا و شرب آن با دشنام و تمرینها و مالش آن نافع درد کمر و درد مفاصل و گویند منفعت آن مثل منفعت روغن گل است و در مقام صرف
روغن گل آنرا صرف میکنند و طریق ساختن روغن آن اینست که شگوفه آنرا قبل از آنکه خوب شگفته گردد در روغن کنجد انداخته تا چهل
روز در آفتاب گذارند و درین اثنا اگر دو سه مرتبه شگوفه آنرا تبدیل نمایند مانند روغن گل در روغن بابونه قوی تر میگردد و این را روغن
کادی گویند و اکثر آنچه روغن آن برای خوشبو دهند میگیرند کنجد مقشر را در برگ گل آن پرورده میکنند پس هرگاه کنجد بوی از آن اخذ میکنند
از ان روغن کنجد برسم آرند و آن در کمال خوشبو میباشد و انداختن گرد اندرون گل آن در گوش اطفال مسکن درد آنست و التیام دهنده
قروح و مجفف رطوبات مستخرج از گوش و مالیدن آن در قروح باعث نرمی و خشکی و تنگی آن و پاشیدن خاکستر چوب سوخته آن جهت التیام
جراحات مجرب دانه آن مقوی دل و جگر نوشته بدل آن صندل سرخ و بوزن آن چوب بقم گفته اند و افعال و خواص آن بقول اطبای هند
در کیوره ذکر خواهد یافت کدریچهل اسم ایست کدر ئهی بضمه کاف فارسی و سکون دال و فتح راء مهمله و فتح نون و کسر کاف و خفاء ها و سکون
تحتانی اسم اسنای بزرگ است کدبلگی اسم وسیدی گهیسری که در وام از روستی گئ لوات بفتح کاف فارسی و سکون دال مهمله هندی و ضم لام و سکون واو مجهول
و نون اسم هندی قسمی از تمک است حکیم ابو القاسم نوشته که آن شعر لسان لوزن است با کلیه نزد هندیان گرم و سبک و دافع فساد و بلغم و مسهل
و مدر بول است کدم بفتح کاف و دال مهمله و سکون میم و کدنب بنون و باء موحده عوض میم نیز آمده و قسمی از ان مهوت و قسمی دیگر دهول کدم
و دیگر بهوم کدم نیز از اقسام آن نوشته اند گل آن مانند پیاز مغز لوزد و هندیان هر سه قسم آن سرد و دافع فساد و بلغم
و صفرا و خون است و بقول صاحب تذکرة الهند نیز آن سه قسم است هندیان یکی را نمود و نیز گویند و در سنسکرت کدمبا که اسم است سرهی
پرنی یعنی برگ او ل مانند برگ تلسی میشود و کمیتا لگا یعنی تنها ماهی او خرد میشود و بهرتی پریا یعنی خدا بر و مهربان است کادمبری که اسم است
و درنتاپشپ یعنی گلش گرد می باشد و براورشا یعنی در بهرا ورت اسم فصلی است از فصول سال و برتهپد یعنی در ان فصل گل و شگفد و بسیار خوش منظر
و درخت او تر و تازه و قسم دوم را نیپ گویند یعنی که نیب آبی و مهاکدمبا یعنی این قسم کدم کلان است و اجیرن گهن یعنی دافع بدهضمی و ستیواجی یعنی درخت او
بدن را قوت اسپ میدهد و در صفر و دیدن و قسم سوم را از کدمبا گویند که هر دو اسم اند و دیپا یعنی فزاینده و افروزنده آتش گرسنگی و هاضمه
و دهولی یعنی خوردن او اثر بدن و خارش برمی آرد و گرمی بدن بخشد و بهسر کند یعنی بسیار مقوی و خوشبو است و درنتا پشپا یعنی گل او گرد می شود
و این اسم مشترک است میان گل قسم اول و سوم می نامند مزاج دو قسم اول سرد و خشک در دوم و قسم سوم گرم مزه هر سه قسم تلخ است و آن همه
یکسان صفرا و کف و دماسیل و بیماریهای شیطانی و خارش زائل سازد و هاضمه را قوی گرداند اما سوم با مزه بارده بسیار خصوصیت دارد و دافع
فساد بلغم و امراض گلو و سر نوشته کدو بفتح کاف و ضم دال مهمله و سکون واو اسم فارسی است بعربی قرع و قلوقا و دبا و بترکی قباق و بسریانی قرا
و برومی قلوقنتیا و بیونانی قرونا و قرقل و قولیقیا و قولوقتی و قولو قولو باطی نامند و دیسقوریدس قلوقنیا نامیده و بهندی نیز مشهور باسم
کدو است و آن ثمر نباتی است که آنرا یقطین نامند و بیابر داد که بر مجاوره خود بر زمین و دیوار نیز پهن میشود و برگ و شاخ آن بزرگ و قوی تر از خیار و
خشن و زغب تر از ان و بیخ آن باریک و دراز و اندک شیرین و مسکر و مطلقاً آن دو نوع است شیرین و تلخ و تلخ آن بعد از ین جدا مسطور گردد و شیرین
آن اقسام است قسمی طولانی تا بدو ذرع و زیاده هم دیده شده و قطر آن زیاده از یکشبر و آنرا بفارسی خیار کدو و کدو دراز و بهندی لنبا کدو و گیا

ولوکی در نواح بھوپال گٹریلی نامند و در سنسکرت آنکم و بعوض میم بباء فارسی ہم آمدہ یعنی کدوی سبز و آلا بو و پنڈ پھل یعنی بارد املاس مانند چشم آدمی و تمبی پشپ پھل یعنی بارد گل او مانند تمڑی در یک وقت برمی آید و کدو کہ اکثری و پشپ پھلا یعنی بارد مع گل میشود و پشپ لتا یعنی گل بشاخ بیارہ می چسپد و گل آنرا اتمبیک یعنی گل بشکل مزماری نامند و قسمی کوچک بقدر ارمود بزرگ و بشکل آن و آنرا بندی دہندس گویند و ندکور شد و قسمی بسیار بزرگ صراحی شکل و این مخصوص بنگالہ است ازین ملبورہ میسازند و قسمی طولانی مستدیر و لحم آن باز ہومت بہندی پیٹہ نامند و مسطور شد و لحم اینہا ہمہ سفید است و تخم ہمہ طولانی و پچن و قسمی مدور و بعضی اندک طولانی و پوست آن درخامی سبز و بعد از رسیدن زرد مائل بسرخی و متغیر آن سرخ رنگ و طعم آن مانند شیرینی دارد این را بفارسی کدو کہ و بہندی گول کدو و کاشی پھل دودھ کہن کولہ گویند و قسمی مستدیر بسیار بزرگ و نوعی بادو تسلم کہ اسفل آن بزرگ و اعلای آن کوچک می باشد نیز دیدہ شد و بہترین ہمہ سفید نازک تازہ شیرین آنست کہ ریشہ دار نباشد و متوسط در بزرگی و کوچکی بود و تربیت آن بآب شیرین کردہ باشند مزاج آن مطلق سرد و تر در دوم و گویند در اول دوم و گویند در سوم و مسہل دوم مطلق و مفتح سدد و مدر بول و ملین شکم و مزیل یرقان و خلفہ کہنہ و حمیات حارہ و امراض حارہ یابسہ و قبول شیخ خوردن پختہ آن قلیل الانتفاع و سریع الاضرار پس اگر قبل از ہضم بسببی فاسد نگردد و از ان خلط ردی پیدا نشود و در معدہ فاسد میشود بسبب مخالطت خلط ردی و الا بمقام آن مثل سائر خوراکہ یعنی کہ تو آنرا مثل خربزہ و زرد آلوست کہ این ہر دو نیز مستحیل بہر خلط ردی در معدہ می گردند و خلط متولد از ان تفہ میباشد مگر آنکہ بران چیزی کہ آنرا مخالط شود غالب گردد و اگر یا سفرجل در طبخ آمیزند خلط آن محمود برای صفراوی مزاجان باشد و ہمچنین آب غورہ و آب انار لیکن ضرر آن بقولون بمضاعفت گردد و شارح گازرونی گوید مگر آنکہ چون با انار یا زیرہ دادہ بپزند و بسل شیرین سازند و بعضی چنین نوشتہ اند کہ در مناسب گرم مزاجان مفرح باشد و مولد خلط صالح تفہ اگر در معدہ فاسد نگردد و قلیل الانہضام زیرا کہ تنہا سریع الفساد و سریع الاستحالہ بخلط غالب موجود در بدن است و مولد خلط سمی بسبب لطافتی کہ دارد چون با فواکہ مناسبہ خلط و ترکیب نمایند کیفیت آنرا مبدل گرداند مانند آنکہ اگر با بہی یا آب غورہ و یا آب انار و یا سرکہ و رعن بادام و یا زیت انفاق طبخ نمایند مولد خلط صالح و جہت صفراوی مزاجان دگرم مزاجان و حمیات مادہ تافع و بدستور چون بارکہ لبم پیٹہ و با ماراشیر برای صاحبان تپ نیکوست و لیکن ضرر آن برای صاحبان قولنج و متادرین بدان زیادہ زیرا کہ کدو مولد قولنج است بسبب لزوجت ثقل آن و تولید ریاح آن و گفتہ اند کہ کدو صاحبان قولنج را بسیار ضرر دارد و لا سیما ترش کردہ آن بسماق و یا بغیر آن و گویند باترشیہای مذکورہ ضرر آن بقولون مضاعف میگردد و بقول شیخ از خاصیت کدو دست کہ از ان غذای بجانس چیزی کہ با آن با پزند پیدا می شود چنانچہ خوردن آن با چیزی حریف مانند خردل مولد خلط حاد و باشئی نمکین مولد خلط شور و با عفص مولد خلط قابض و چنین ہر چیز مستحیل بخلط مناسب آن میگردد و گویند کہ کدو مسکن تشنگی و گرمی جگر حارہ و کرب صفراوی دافع فضول حارہ است بسبب از لائی کہ دارد و لیکن موجب سستی دارخای معدہ و امعاء است آن نافع گردہ حارست غذای آن صالح برای گرم مزاجان و صاحبان حمیات صفراوی و دموی بدن از ان بسرعت انتقاد نماید و مولد خلط غلیظ در معدہ قبل از ہضم یا بعد او بسبب داخلی یا خارجی فاسد میگردد و چون دران ہنگام خلط متولد از ان ردی باشد مگر آنکہ چیزی از خردل یا نمک اصلاح آن نمایند و چون با حصرم و انار یا سماق طبخ و ہند آنرا مزاجان را نفع کند و آن مضر سرد مزاجان ست و گویند کہ خوردن آن مرطب بدن و منوم و نافع مسہر و دافع صفراو شور بدن و فربہ می است و منفع تشنگی و مولد ریاح و سرد مزاج و موافق گرم مزاج و صالی و غذای افضل از ان نیست و شیخ الرئیس میفرماید کہ کدو با جملہ مضر صاحبان سوداو بلغم ست و جید برای صفراوی مزاجان شارح گیلانی می نویسد کہ این نبات مرکب از مائیت و ارضیت ست و مائیت آن غالب تر و لہذا خون دران حرارت بالمن بدن غلبہ کند چنانچہ بسیاری از مائیت آن منحل گردانند از ان خلط لزج پیدا شود بہر آنکہ لزوجت بسبب امتزاج متحمار چہ ہر ارضی و مائی جارشہ میگردد بسبب غلبہ مائیت الحکم کدو تفہ گردیدہ و بغایت سریع الانفعال شدہ و لہذا آن سریع الاہضام

وایضاً بدینجهت سریع القبول برای استحاله بجوهری ست که فاضله آن زود و همچنین آن سریع الاستحاله بچیزی ست که بدمعده از اخلاط دیگر باشد بهر آنکه بسبب شدت قبول آن انفعال را استحاله آن مخالط بسرعت میگردد مثل شکر و عسل و هرگاه از معده منحدر نگردد و دران فاسد شود سوم مهلک باشد و همچنین خیار و این بسبب کثرت مائیت آن و اشتداد انفعال آن از حرارت تجویف معده زیاده تر از انچه سزاوار است میباشد و این بر افساد هضم و مضموم لازم ست و همچنین جمیع فواکه مائیه و بسبب آنکه راه بسوی خروج نمی یابد نفوذ آن از معده تاخیر میکنند و در گذر دی بدرا مائیت زیاده تر از مستدیر بسبب آنکه در مستدیر اراضیت غالب ست و لهذا اجزای آن بتجمع میباشد مثل کره میشو و پس گذر دی در از استحاله آن سریع تر در معده بسوی طبیعت مخالط آن باشد و اکثر استحاله کند و بلحاظ مخالط آن میباشد چون آن مخالط غیر شدید الانبعاد از طبیع گذر و باشد بهر آنکه استحاله بچیزی که مناسب جوهر مستحیل و مزاج آن باشد لامحاله اسهل تر باشد از استحاله بسوی چیزیکه آن بعید ازین باشد فلهذا استحاله گذر دی بسوی بلغم در معده یا در بدن بسرعت میگردد بهر آنکه شدید المناسب بجوهر گذر و بلغم ست فلهذا استحاله آن بسوی صفرا کمتر از استحاله آن بسوی بلغم و سودا ست و هر خلطی که درین غالب باشد و گذر و بدان مستحیل گردد و لامحاله ضرر آن زیاده شود بنابر کثرت آن خلط فلهذا گذر و صاحب سودا و بلغم را مضر باشد بهر آنکه بسوی این هر دو خلط بسیار مستحیل گردد یا بسرعت و آن هر دو را زیاده کند پس ضرر آنها شدید تر باشد و شیخ میفرماید که گذر و نافع اورام دماغی و سرسام ست گویند که شمیدن تازه آن مسکن حرارت دماغ ست اندختن آب افشرده خام آن باشیر دختران در بینی و گوش بدستور نهادن چیزهائی که آن بر سر جهت صداع گرم و سرسام و هذیان و جنون و اورام حاره و بیخوابی نافع و همچنین ریختن و طلا کردن و چکانیدن آب آن با روغن گل نافع سرسام و درد سر و گوش حارست و ضماد سائیده آن بر پیش سر اطفال و غیر اطفال جهت ورم حار سر و صداع حار دافع خشکی دماغ و خوابی و بر شیم جهت ورم گرم آن مفید و شستن سر بآب آن و آشامیدن و چکانیدن آن در بینی باعث تسکین صداع حار و تنویم صاحبان سرسام نافع و قطور آب گذر دی بسیار کوچک تازه منعقد که هنوز گل آن نپخته باشد گذر خمیر گرفته زیر آتش بریان نمایند و در چشم برای دفع زردی حاصل از یرقان موثر و بدستور آب گل آن و جهت رمد حار نیز نافع و آشامیدن آب مطبوخ آن با تمر هندی و شکر جهت تسکین حرارت دماغ و درد سر حار و وسواس جنون و رمد یکه از بخارات معده باشد و بقول شیخ چکانیدن آب آن مسکن درد گوش حارست و خصوصاً با روغن گل و گذر و نافع درد حلق ست و گویند که سعوط آب مطبوخ پوست خشک آن تنها و یا با روغن گل جهت درد دندان و همچنین غرغره و مضمضه آن جهت وجع حلق و اورام حاده آن در ابتدا و در دندان حار نافع و نوشیدن اسفیدباج مطبوخ آن با کشک جو و یا با ماش مقشر و یا مطبوخ آن در روغن بادام جهت درد سینه و سرفه حار و بدستور آشامیدن پست آن خصوص مغسول با آب مفید سرفه و در دصدر و از حرارت غذا و نافع کرب اعضای صفراوی سودا و همچنین سویق آن حابس شکم و مسکن عطش و حدت صفرا و خون و کرب ست و بقول شیخ گذر و دیر هضم ست و طبیخ آن نافع فضول حار معده و مزاق آن و همچنین شراب که در تجویف آن اندازند پس استعمال نمایند شارح گوید یعنی بگیرند شرابی مناسب معده و تنقیه آن و تقویت آن و گرم کرده جوف گذر و اندازند پس آنرا صاف کرده استعمال نمایند و این شراب مثل شراب درد و سکنجبین شکری ست و یا در تجویف گذر و شراب مشهور که آن خمر ست اندازند و لیکن شراب قابض باشد تا تقویت معده کند و نشف رطوبت آن نماید و ایضاً شیخ گفته که آن بغایت مولد بلغم معده و قاطع تشنگی ست بسبب غلبه مائیت بران و گویند که چون با شکر بخورند مسکن تشنگی ست و آن از اکبر اغذیه بهر مریض گرم مزاج ست و نوشیدن آب مطبوخ افشرده آن بقدر ثلث رطل یا دو ثلث رطل با عسل و اندک نطرون ملین شکم و مسهل باعتدال و همچنین ماء القرع با شکر ملین شکم ست و با مغز خلوس خیار شنبر و تخم خربزه و خیره بنفشه و بانشاسته آن مسهل صفراجهت تبهای صفراوی و دموی و با تمر هندی و شکر مسهل صفرای سوخته و متقی امعا و گرده و جهت حرارت دماغ و برید و حمات حاره و آب درست آن در خمیره گل گرفته پخته بدستور ماء القرع بقدر نیم رطل یا ده درم شکر و یا شیر پنهای مناسب لطیفه جهت تسکین حرارت معده و جگر و قلب

وحیات حاده مکرره و دقیه وغیرها واکثر امراض حاره حاده نافع و شیخ نوشته که در ذات الجنب هر چند با القرع نافع ست از جهتی لیکن گاه مضر ست
از جهت آنکه مدرست و مطبوخ آن باسکر کنیه نیز جهت حمیات حاده و صفراویه و کسر حدت صفرا و خون و اکثر امراض حاره حاده نیز موجب نقص غلظ
آن و باعث سرعت خروج آنست از معده و با گوشت باعث سرعت نکولی هضم آن و بامزورات ماشیه و محصیه بارد و غن بادام جهت سرفه
و ترتیب مانع و بدن و تسکین حرارت جگر و تپهای حاره و آشامیدن شوربا کله و با چوزه مرغ پخته و یا با مغز تخم آن جهت رفع عشی و تپهای
حاره و عشیه و رفع سیست اخلاط سمیه بعد یل و ضماد آن بر معده و جگر و گرده و احشا مسکن حرارت و ملیب آنها و خوردن پوست خشک آن
جهت بواسیر و نزف الدم احشا نافع و با نخالها قسام کدو جهت گرم مزاجان صفراوی و دموی و جوانان و بلدان حاره نافع و مضر مخالف آنها
و مولد قولنج و نفخ و ثقل در معده و مستطلق اشتها و مولد بلغم و مواد بلغمی و سوداوی احتراقی از بلغم و بقول گیلانی که وارد طعام گرم مزاجان
مطفی و مبرد و مسکن لهیب آن نافع جگرهای گرم ست و برای سرد مزاجان و بلغمیان صالح نیست مگر مطبوخ آن بزیت و مطیب بفلفل و سداب
و خردل و کرفس و پودینه و بالای آن شرب شراب حرف و با خورشات حاره و گاهی برای ایشان اصلاح بخردل و آبکامه کرده میشود و گویند
اولی در خوردن مسلوق آن آنست که با سفرجل آمیزند پس با آبکامه و معتدله و فلفل و خردل و پودینه استعمال کنند و مطبوخ تر اشه آن با ماست
که در ماست پرمنده ی رایته نامند چون با خردل و سیر و فلفل و نمک و پودینه استعمال نمایند سرد مزاجان را موافق و گرم مزاجان را احتیاج باینقدر
اشیا ندارند کوره با دون نمک اندک پودینه نیست آن برای سرده با رودی ست بقول شیخ خام آن بغایت مضر معده که مبرده جوانان و
برای آنست آن معده دوای نیست مگر قی کردن و شارع کاذروانی گوید یعنی چون بخورند کدوی خام کسی مضطر گردد و برگ سنگی یا غیر آن
بخورد معده را زیرا بغایت ضرر بت بلکه گاه ضرر نماید بمعده جوانان با وجود شدت حرارت معده آنها در ین هنگام دوای تلافی آن نیست مگر
قی مثل بار العسل و شبت و مانند آن که معلوم ست و نیز شیخ گفته که کدو و خصوصا خام بالاصلح شدید المضرت ها ساست بقولون خاصته پس
اصلاح آن طبیخ یا باز بروا فاویه لایقه کرده شود و بقول گیلانی مادام که خام باشد در آن که مائیت و شاعت موجب ثقل معده و برد
و غثیان و قی ست و اصلح آن قی فرمودن آشامیدن بار العسل و عود هندی و قرنفل و زیره و سعد و پودینه و خورشات حاره خوشبو و گیلانی
گوید که خوردن آن با شتر بردی و سریع الفساد و الاستحاله و اصلح خردل و مطبوخ آن با مری و سرکه بخورند که این هر دو اصلاح غلیظ آن میکند نه سردی
آن و اصلاح سردی آن قوابل و با زیره می کنند و مضر صاحبان سوداو نیست و گویند که مطبوخ آن با روغن داخل کردن فلفل خردل
و سیر و آبکامه و اشیای حاره و گرم نمک در سرد مزاجان و در گرم مزاجان صفراویان آب غوره و انار و سرکه و امثال اینها و بدل آن نهند مانند زبان
آن که مسیر نامند با شکر و یا با عسل ساخته معتدل ترین مربیات لذیذ و مقوی دماغ و محلل خون صالح و دافع مواد سوداوی و امراض حادث
از ان و سریع الهضم گردد معده بلغم بسیار نباشد والا مستحیل بدان میگردد و علی آن برای سرد مزاجان بهتر از شکری شیخ میفرماید که برای آن دراد و یه
داخل کنی شود و اثر چیزی از بتر بدین تلخین نمی کند و لیکن بیاست که برای لذت استعمال می نمایند و گیلانی گوید که آن لذیذ ترین اشیای شیرین
و اعدل آنها و انفع آنها برای دماغ و امراض سوداوی ست و محلل آن یعنی در سرکه پرورده ملطف و هاضم و مسلن حدت صفرا و غلیان خون خصوصا
چاشتی دار آن موافق گرم مزاجان و مضر سرد مزاجان و با شیدن پوست خشک سوخته آن جهت قطع سیلان خون جراحات و رفع اکله رخمها و زخم کهنه
و اعضای یابس المزاج و یا روغن گاو تازه یا سکه جهت سوختگی آتش و با سرکه جهت بهق و برص و بهتر مغز آن با آرد جو برشته جهت سوختگی
آتش و با دهن الاخوین نیز و ضماد کدوی سائیده جهت حمره و اورام حاره نافع و چون سرکدوی را هنگام انتهای آن بریده در جوف آن خبث الحدید
پر نمایند و سر آنرا بجان قطع بندکرده بگذارند و بعد از چهل روز آب آنرا گرفته باحتیاط نمیر نمایند و بر موضع خضاب کنند خضاب نیکست کند بعضی شنا است
و بدل آن کتیرا و روغن کدو در آب تازه لحم و مغز جوف آنرا گرفته با سریع وزن آن روغن کنجد و یا روغن بنفشه و بادام و روغن مضاف و یا

غیر آن بیزند تا آب سوخته روغن بماند مانند روغن بنفشه و روغن نیلوفر است و سرد و تر و مرطب بدن و دماغ و رافع یبوست آن و خواب آور و جهت بالیدن
و سهر خوب و نشیخ یابس را در گوش چار و سرفه حار و دق و تلئین صلابات شرایسوطا و قطور او تمریخا نافع و چون پوست از اجداکرده خصوص که تخم آن
خوب سخت نشده و خام باشد و مجموع آنرا از کم و شم و تخم با پیه گرده بز بکوبند و بجوشانند تا خوب مهرا شود و پس بگذارند تا سرد گردد و چربی بالای آنرا
بگیرند و در جمیع افعال از تر طیب و تبرید و غیرها قوی تر از روغن آنست که بار و غن گنجد سازند و مغز تخم کدو سرد در دوم و تر در اول و با قوت مسکنه
اخلاط متحرکه در مسامین بدن و جهت رفع خشونت سینه و ترطیب آن و نفث الدم از ریه و سرفه حار و تشنگی و دپتهای حاره و قرحه امعا و شانه حادث
از غلظ حاد و لاغری گرده و حرقت البول و عسر البول که سبب آن گرمی و خشکی باشد و اشتال اینها نافع و بقول گیلانی خوردن مغز تخم آن سه درم نافع
سرفه گرم و مرطب سینه و سرفه خشک و روغن تخم آن جهت رفع یبوست و مانع و یخوانی و سل و دپتهای حاره و غص صفراوی و بعید یل شرایسوطا و قطور او سعوطا
و تمریخا و طلا و ضماد روغن مغز تخم کدوی شیرین با دام الاخوین نرم سوده و یا با جرم مغز تخم آن جهت قروح سر و بدن اطفال و گوشه دهان و بناگوش
و مذاکیر و غیرها مجرب مقدار شربت از تخم آن از سه درم تا هفت مثقال بدل آن مغز تخم هندوانه و خیارین و بقول هندیان کدو سفید شیرین بسیار
سرد و صفراشکن و مزه دارد و مولد کیف و بیماریهای شکم و خوردن کدوی خشک و مزه دارد دافع باد و صفرا و بینست و افعال و خواص کدوی مدور
و شکر کدو مذکور شد **کدوی تلخ** بعربی قرع المر و هندی توبنڑی میگویند در نبات شبیه به بیاره کدوی شیرین و ثمر آن ازان کوچکتر و در
جامع تمیمی نوشته که از کدو زراعت میکنند و ازان صحرای یافته میشود لیکن آن بسیار تلخ و افعال آن شبیه با فعال کدوی شیرین نیست و باشد که
بدین جهت استثنای این از نوع آن کرده باشند و بالجمله بسیار گرم و خشک و با قوت سمیه مقدار اندکی ازان مقیی قوی و قی گردن بران جهت
ضیق النفس بارد رطب قدیم و سرفه رطب کهنه نافع و قطور آب گل آن و نشوق آن جهت رفع یرقان و امراض رطوبی دماغی نافع و مضمضه باب
آن نافع اورام لثه و جمیع امراض دهانست و بیخ آن که بهندی بهمه نامند گرم و خشک محلل اورام و اوجاع بارده است و گویند که چون کدوی تلخ
خشک را بشکافند و در جوف سر آن پرده عنکبوت میباشد برآورده باریک سوده اندکی ازان سعوط نمایند جهت رفع یرقان زرد که چشمها
و خسارها همه زرد باشد و اکثر امراض دماغی رطوبی باخراج رطوبات و بلاغم زرد رنگ از بینی و چشم نافع و خواص آن بقول اهل هند در تونبڑی
مسطور شد **گدهها** بفتح کاف فارسی و سکون دال مهمله و ها و الف اسم هندی خرست و در سنسکرت گاردهبا و کدهای نامند نزد هندیان گوشت
آن بطعم شیرین و هنگام هضم تلخ و سبک و مقوی اعضا و فزاینده صفرا و بلغم ست و مکدر حواس و خون گوش او ام الصبیان را مجرب نوشته اند
گدهیر نیک بکاف فارسی و دال مهمله و ها و را مهمله و فتح بار فارسی و سکون را مهمله دوم و کسر نون و فتح تحتانی و سکون کاف اسم روباه سرخ
گدهر کچھ پشک بضم کاف فارسی و کسر دال مهمله و خفار ها و فتح را مهمله و ضم کاف فارسی دوم و فتح چیم فارسی مشدده و خفای ها بین و بار فارسی
و شین معجمه و با فارسی دوم و کاف اسم قلم و اطی **گدهکا** اسم کنائی خر ست **گدهیچور** اسم شنجارست **فصل کاف با را مهمله گر**
بفتح اول اسم قرطم ست **گرڑ** بضم کاف فارسی و سکون را مهمله هندی اسم قند سیاه است که قند احمر نیز گویند نزد هندیان بطعم شیرین و شور و سنگ
دلئین و شمسی طعام و مولد صفرا و محدث سوزش اعضا و کرم شکم و دافع فساد باد و مقوی اعضا و قلب مدر بول و حیض و مزاج آن نزد بعضی
گرم و خشک و مصلح آن تر شیها گویند که اگر بعد از جماع بقدر رودام آنرا بخورند ضعف نمی شود و نزد یک اهل هند قائم مقام عسل ست و در طب
قاسمی نوشته که گرم و تیز و معتدل باشد هر چند سفید تر و صاف تر بهتر بن آن شیرین و قدری چرب شور بود و بول و براز راند و شهوت
جماع بیفزاید و بلغم و صفرا قطع کند و بقولی بلغم زیاده کند و نزد بعضے در افزودن بلغم دمنی و کم کردن باد و صفرا از همه شیرینها کمتر بود اما در تلئین
بیشتر بسبب شوری که اندر آنست و قند کهنه در جمیع صفات از نو و تازه آن قوی تر باشد و گوشت و پیه و صفرا و استخوان و منی را قوت
دهد و چندان مسهل نیست و سبک باشد و اکثر علتها ببرد و قند کهنه یکساله بهتر ست و چهارساله بکار نیایند یرا که قوتش تحلیل گردد و قند سیاه

سه ساله اکثر در مرکبات اطبای هند داخل ست دوسبون وغیره بجای عسل می اندازند و گویند که قند فوگر گرم باشد شیم را روشن سازد و امراض
قمع کند و اشتها افزاید و قند کنه برای معالجه بیمار بها خوب ست با مراض سینه مفید و قند سیاه فاسد شده مولد باد و درد مفاصل و تشنگی و تپ
دماغ استخوان تقلیل برد گرداژ و بضم کاف فارسی فتح را مهمله و الف و فتح فوقانی دوم و سکون واو و آن کنایه از حیوانی ست کلان و گنده چون
مانند گوش فیل اکثر در نواح بژاژ و اچپور پیدا می شود و روئیدگی او بی ساق و بر زمین مغروش برگ او مانند برگ بید الوا مانند رنگ سبیل او
چهار پهلو دارد و چون شاخ آرد و زمین نصب کنند جزو مذکور میکنند مانند رتالو و بید الوا و این را هم گل و بار نمی شود مزاج کنند کور مانند رتالو
و بید الوست کراتا تکت بکسر کاف فتح را مهمله و الف و فتح فوقانی دوم و سکون کاف و فوقانی سوم اسم چرایتهٔ است کراث
بضم کاف و فتح را مهمله و الف و سکون ثا مثلثه و بفتح کاف نیز آمده اسم گندنا ست کراث اندلسی کراث شامی ست کراث بری بری کراث
کرم ست و نزد بعضی کراث خوست کراث بقل نوعی از کراث صغیر بستانی شامی ست کراث الثوم کراث جبلی نیز آمده
الماغر اسیون ست نزد بعضی کراث بطی ست کراث الحمار اسم فرنجی ست کراث خراسانی نوعی از کراث کانکاست کراث دقاق کراث
کرم ست کراث رومی کراث رومی ست کراث شامی نوعی از کراث بستانی کبار ست کراث کرم کراث بری ست کراث مایده کراث
بقل ست آن نوعی صغیر کراث بستانی ست کراث بطی نوع صغیر از کراث بستانی کبار ست و نزد بعضی کراث جبلی ست کراثا صرما
و کراثا و قراد کراثا قطیا با بسریانی کراث بری ست آن کراث الکرم ست کراث بفتح کاف و را مهمله مخففه و الف و ثا مثلثه اسم فرنجی ست
کوهی برگ آن دراز و باریک شاخهای آن نرم و پرشیر منبت آن بلاد حجاز و آزاد عشبة الصباغ نامند شیره آزاد اخلال غدیه نمودن را فع بذام الثعلب
کراس اسم انار رومی ست کراع بضم کاف و فتح را مهمله و الف و سکون عین مهمله لغت عربی ست جمع آن کوارع و اکارع آمده و در یادداشت
کراکر اسم شقراق ست کرانگونه بضم کاف و فتح را مهمله و الف و ضم کاف فارسی و سکون واو و خفا و نون و سکون و ال مهمله اسم کثیر است کرانتیس
اسم باقلاست کراهی بکسر کاف فارسی و فتح را مهمله و الف و کسر ها و سکون تحتانی و فتح با فارسی و خفا ها و سکون لام نهی با خوش مزه اسم کویتیل
کرال بفتح کاف و را مهمله و الف و سکون لام اسم زراعت کرالا اسم تلسی سیاه است کرام کند بکسر کاف فتح را مهمله و الف و سکون میم و فتح
کاف و خفا و نون و سکون و ال مهمله اسم استهوولکند ست کرامیکا اسم گرونده است کرانتا بفتح کاف و را مهمله و الف و سکون نون و فتح تاء فوقانی
و الف اسم برهناست کرانتهم بفتح کاف و را مهمله و الف و سکون نون و فتح فوقانی هندی و خفا ها اسم پیابانسه است کرا البصر کاف و فتح
را مهمله هندی و الف پوست درخت اندرجو تلخ یعنی اسان المعافیر گفته شده گویند تواج هندی همین ست و درخت آن کلان می شود و برگ او
فی الجمله شابه ببرگ انار و سه پوست درختش سیاه لهذا آزا هندی کالا کرا نیز گویند و کرشاکولم نیز نامند در سنسکرت کنجاو و جهک یعنی اطفال آنرا
دیکا پشپ یعنی گلش مثل گل موتیا چنبیلی میباشد و تنگ یعنی درخت پیدا میشود و مزه تلخ دارد و گوسپند بعینی درکوه پیدا می شود نامند و اکثر پوست
مستعمل آنست گرم در اول و خشک در دوم کف بادو دنمها دتپ را بسکشند و اگر آزا اسفوف کرده تا سه مثقال موافق سن و قوت و ضعف مزمن مغرا
چکر زیرو بالا کرده بخورند دمیس خون بواسیر و اسهال آن مجرب کذا حابس کثیر ست حیض ست همچنین مطبوخ و رب پوست بیخ او اثر تمام دارد و نسرد
هندیان تلخ و زمت ست سرد و خشک و قوی طاعم دافع قساوه خون و بلغم و فتح سده و دافع مادهٔ خام و جذام و جالس اسهال و سیج و بواسیر
و گل آن تلخ و سرد و باه افزا و دافع فساد صفرا و حابس اسهال سحجی ست گویند افعال بارا و اقتدا ندیدست کرایلیں و نعم است کرپاکای تم
ماده درخت تاریست کرپیلی اسم پیلی دشتی ست کریرال بفتح کاف و سکون را مهمله و فتح بای عربی و را مهمله دوم و الف و لام اسم چیست است
گره پشپیک بفتح کاف فارسی و فتح را هندی و ضم پای فارسی و سکون شین معجمه و کسر پا فارسی دوم و سکون تحتانی و فتح کاف اسم گل هوست
گریر چهده بفتح کاف و سکون را مهمله و ضم موحده و فتح را مهمله دوم و فتح جیم فارسی مشدده و خفا ها و ح و ال مهمله و قاف ها اسم عنبر ست

کربرال بفتح کاف وراء مهمله وضم موحده وفتح راء مهمله دوم الف وسکون سوم لام سوخته است کربس وکربسو وکربسه وکربش وکربشه اسامی دیگر است

کرپشپ بضم کاف وفتح راء مهمله وسکون شین معجمه وباء فارسی ودوم اسم گل بولسری ست

کربن بارموحده ونون گرم مرادل وخشک در دوم درجه جلای قوی ست طلای آن جلای بشره وتحسین لون نماید وغرغره باب طبیخ آن مصفی آواز ونافع سرفه وشرب قشاد آن نافع درد پشت معده وطحال ومفاصل ودرد زانو ونقرس الا آنکه مولد سودا ست وسلح آن غدد ون گوشت ماکیان فربه کربه بفارسی نباتی ست که آنرا بعربی حلفا نامند کربه بضم کاف فارسی وسکون راء مهمله وفتح باء موحده وباء عربی سنور وقیم وهره وشنارمی وبتر کی پشیک وبهندی نرآنرا بالاوومادهٔ آنرا بلی وبلائی گویند وآن انواع ست ومشهور سه نوع ست اهلی ووحشی ومائی واهلی آن مانوس ترین حیوانات بالانسان وظاهر الجسد ست رنگهای آن بسیار چنانچه بمرنگ سفید وسرخ وزرد وصندلی وسیاه وحنائی وغیرها ومختلف اللون بالوان مختلفه وابلق از رنگهای مذکوره وموی آن نیز درنرمی وسختی ودرازی وکوتاهی مختلف میباشد وسیاه آن گرم زیاده ازینچنین سرخ واما وحشی را رنگ رجامی باغبرت فقط ودرجسم ازاهلی بزرگ تر ومائی آنرا بهندی اود وبلاو گویند وگفته اند که زباد نیز نوعی گربه است ودرجسم مثل اهلی لیکن دم آن دراز تر وآن درنر باد مسطور شد وگربه درممالک فرنگ وغیرها بسیار میباشد وباشکال مختلفه ودرکابل نیز قسم خوب که چشم آن بسیار درازمیشود وسفید وابلق وجوزی رنگ میباشد ودراصل خلقت گربه گفته اند که حضرت نوح علیه السلام چون درکشتی باهل ایمان مشغول موشان ازیست بسیار بآنها دادند حتی که عاجز آمده التماس این بآنحضرت نمودن وحضرت پیشانی شیررا دست مبارک مسح فرمودند وشیررا عطسه آمد گربه ازسوراخ بینی آن بیرون آمد وموشان رابخورد واهل ایمان ازایذای آنها نجات یافتند وکنیت ابوحدرش وابوغزوان وابوهشم ابوالسباع وگویند که بعضی آنرا ازدهای مثل بزی شب ازبیخ گوش تا دم میباشد وبدان طیران میکند وحق تعالی درد لها خوف ازگربه پیدا کرده که چون آنرا میبیند میگریزد باجملهٔ اهلی آن گرم وسوم رطوبت آن غالب گبلائی گوید گوشت گربه گرم وخشک درسوم الاگرمی آن قوی تر ازخشکی آن بعضی گرم وتر گفته است بعضی سرد گویند وگوشت اهلی ردی ودرگرمی کمتر ازوحشی ست وموافق پیران ومرطوبین واوجاع مفاصل رطب صاحبان نقرس وتشنج ومسخن گرده ومثانه ووجع ولوپسیر ودرد پشت راسودمند ودپوستین آن گرم وخشک وپوستین گربه هندی گرم تر وخشک تر قایم مقام پوستین رد باه وآن مضر مجلدست مثل جلد گرگ وپوشیدن پوستین آن مسخن خصوص اگر ماده که پشم آن دراز تر ونرم تر میباشد وبچنین ازاهلی پشم دراز آن واز خواص آنست کسی که گوشت اندک گربه سیاه بخورد وبران سحر عمل نکند واز هر نظر مرایمن باشد وچون چشم گربه اهلی راخشک کرده انسان بخورآن گیرد قضای حاجت مطلوب اوگردد وکسی که تعلیق تاب آن نماید درخواب صرع نکند وهرکه قلب خشک آنرا تعلیق نماید بران دشمن آن ظفر یابد نگردد وچون بزهره آن اکتحال نمایند بصر تیز گردد وچندانکه درشب مثل روز ببیند وچون آنرا ذبح کرده تمامه درکوزه گل حکمت کرده بسوزانند تا آنکه خاکستر گردد وازان خاکستر قدری بامرکه آمیخته بارپر مرغ بر شقاق میان انگشتان دست وپای طلا کنند بسرعت صحت گردد وبعید میل ست وچون گوشت آن خشک کرده کوفته برحضور نهند امزاج پیکان وخارازان بقوت نماید وگوشت آن عسر الهضم ست مگر نافع ست صاحبان مفاصل رطب ومولم ودردکمر راگویند که خوردن گوشت اهلی آن بسبب رطوبت مزاج وخوردن قاذورات واشیای کثیفه وخشارت زبون وبدیر هضم ومفسد بدن ست وبقول عبدالملک بن زهر مقاربت گربه ومجاورت انفاس آن وخوردن گوشت آن مورث ذبول وسل ست نیز گوشت آن مورث جرب وسرگین آن شدید الحرارت والجذب عمول وبخور آن ساقط جنین ومخرج مشیمه وطلای آن بارو عن گل درروز نوبت تب غب نافع آن دماغ گوشت تازهٔ آن دافع نقرس وسم از خواص جگر آنست که چون تعلیق آن نمایند خون حیض سایل را قطع کند وبچنین طحال اهالی چون بر ساختانه بندند صلح جعل از نمایند چون آن بدماغ آرد بخور نمایند اخراج منی آن ازرحم کند آن سخن گرده ونافع درد پشت خصوص ماغ وحشی ومغز ساق آن برای دگرده وعسر البول بسیار مجرب چون باآب حریر حل کنند وبرآتش گرم کرده نشاندرام بنوشند وبقول عبدالملک بن زهر سرآن باآب جو جریر خوردن جهت تقطیر البول دردگرده وسوزش مجرب وبخور گربه سیاه باروغن گل جهت تقویه نسیاه کردن موی موثر واکتحال آن

کربال

وقت ولادت در شب تیز بین میشوند و نیم درم آن بلسد غمزیتون جهت لقوه و بانگ کوفته بر اطراف [illegible] بر ربه سیاه و نطیق آن
بر زنان حبس خون حیض کند و اسقاط الیس سعوط خصیه آنرا جهت جذام بغایت نافع دانسته و گویند گربه وحشی در جمیع افعال قویتر از اهلی و در دوم
گرم و خشک و بخور مغز سر آن جهت اسقاط نطفه مجرب دانسته اند و طلای دماغ آن نافع درد بواسیر ست و گوشت آن نافع صاحبان فتق ست
و نشستن در طبیخ آن جهت درد کمر و فقرس قایم مقام طبیخ کفتار و چون گربه کسی را انگیزد خصوص وحشی آن گاه رسد بسیار و سفری در بدن بهم میرسد
علاج آن ضماد سیاز و پودینه وحشی ست و افعال و خواص این بقول هندیان در بلی مسطور شد گربه بید اسم بید مشک ست گربهل اسم سیلیت
گربهنیا تنی بفتح کاف و سکون را مهمله و فتح موحده و فقاره ها و سکون نون و فتح های فارسی و الف و کسر نون فوقانی و نون و سکون تحتانی اسم
چنا چرا گربه بفتح کاف و را مهمله و یا موحده مشدده و سکون ها اسم بیل ست گربورم بفتح کاف و سکون را مهمله و ضم های فارسی و سکون واو
و فتح را مهمله دوم و سکون میم اسم کپور ست گربورسلاوهات بفتح کاف و را مهمله و ضم ها فارسی و سکون واو و را مهمله دوم و کسر سین مهمله
و فتح لام و الف و فتح دال مهمله و ها و الف و فوقانی اسم سلاجیت ست گربیل بضم کاف فارسی و سکون را مهمله هندی اسم گلوست گربیهو
گنپت گربکا اسم پلاس پپیل ست گرت معرب از قرطست گرتر اسم عاقرقرحا ست گرتا تر انام بضم کاف و سکون را مهمله و فتح
فوقانی و الف و فتح فوقانی دوم و را مهمله دوم و الف دوم و نون و الف سوم اسم ترلایا ست گرتالی اسم درخت مادهٔ تاڑ ست گرتان
اسم سفید اب ست گرتم هندی نوعی از سموم ست بقتل کرنوعی از بیش باشد گرمکا بضم کاف و فتح را مهمله و سکون فوقانی هندی و فتح کاف
دوم و الف اسم سرپانی گرتنه و گرتینه بفارسی نسیج عنکبوت ست گرتهٔ اسم فارسی اصل ست گرتهٔ دشتی از خرست گرتمالک بضم
کاف و سکون را مهمله و فتح فوقانی دیگر و الف و فتح لام و سکون کاف و بدون کاف اسم المباس ست گرتو یدان بضم کاف و سکون را مهمله
و فتح فوقانی و کسر واو و سکون تحتانی مجهوله و فتح دال مهمله و سکون نون اسم ترتی تخ ست گرتوا بفتح کاف و را مهمله و سکون فوقانی و فتح
واو و الف اسم نرلی ست گرتی بکسر اول و سکون را مهمله و کسر تا مثلثه و بعد آن هزه مکسور یعربی پوست بالای بیضه است گرج اسم
ایک ست گرجا اسم پرسیاوشان ست گرجا بضم کاف فارسی و سکون را مهمله و فتح جیم و الف نام داروی هندی ست که آنرا در سنسکرت اتشد
و کاکنده ی یعنی گرمی رادور کند و سارنیشا یعنی غایط و قبض شکم و فضله آن بدر کند و انگاروی و کاکشکت یعنی گرم و تخ ست و کاکسنجی یعنی گرمی میزند
و مانسی و دیض نسخ و ایسی یعنی این بیل و ارکادلی یعنی سرخ رنگ مانند رنگ آتش و آفتاب میدارد میگویند و آن گرم و خشک در دوم و در
او تیز و تخ و آن بدن را سبک کند و بدهضمی را دور کند و باضمه زیاده کند گرجار اسم خلنجی ست گرجفو اسم فارسی سلواست گرجاک
اسم پید انجیر ست گرجن بضم کاف فارسی و سکون را مهمله و فتح جیم و سکون نون اسم شتر بین ست گرچوری بفتح کاف و سکون را مهمله
و ضم جیم فارسی و سکون واو و کسر را و مهمله دوم و سکون تحتانی اسم کنکور هندی ست گرجیل زعرور ست گرچیاط حشقوق ست گرخوش
اسم زرنج ست گردانج معرب گردانک فارسی ست و آن گرمناج ست گردآسیا غبار الرحی ست گردار اسم زر دار ست گردان مرعی ست
از کنجشک بزرگتر و پاپیها در از دارد و در طبع مانند کنجشک گردلی بفتح کاف فارسی و سکون را مهمله و ضم دال مهمله و کسر یا موحده و سکون
یا تحتانی اسم گیاهی ست هندی مفرش بیدروی زمین برکنار جهیل و تالاب میروید برگ آن مثل برگ جل نیلوفر لیکن ضخامت کم دارد
دبی طعم و بالذک شوریت و زیر برگ آن گره گل مدور و سفید تخم های آن ریزه برگ آن چون بر مجوز چشم بندوزد بکند و چون برگ آنرا
سائیده بر دست تا مرفق و بر پای تا زانو ی صاحب لرزه طلا کنند لرزه در ساز د لیکن بر کف دست و کف پا طلا ساز ند و مسا کین سالک
ازان با پیاز پخته بخورند گردمانه بفارسی گردمانه ست گردناج بکسر کاف و سکون را مهمله و کسر دال مهمله و فتح نون و الف و سکون جیم و
گردناک فارسی ست آن نوعی کباب ست کربعد از هم بخت کردن مرغ و امثال آن بسیخ کشیده بآتش بریان می نمایند و بهترین آن مرغ چوزان

فربہ است کہ بر دغن گاؤ تازہ آنرا مکرر تصفیہ کردہ باشند و در ہنگام بریان کردن کہ تر و نرم گردد مزاج آن گرم و خشک گویند گرم و تر و جہت تقویت بدن مرتاضین و ابدان متخلخل و معدہ حار نافع و کثیر الغذا مضر معدہ ضعیف مصلح آن سیستج و بعضی گفتہ اند کہ کرزاخ عبارت از مرغ بریان نمودہ بطور مسطور است کہ روغن آن ایاز بر کردہ باشند گردہ بضم کاف فارسی و سکون را مہملہ و فتح دال مہملہ و ہا اسم فارسی ست و ہندی نیز ہمین نام مشہور و بعربی کلیہ و باصفہانی قلوہ و بترکی نوکرک نامند و آن عضوی ست از اعضای مرکبہ بدن حیوان و در ہر حیوان دو عدد میباشد یکی بجانب راست پشت و یکی بجانب چپ آن از برای جذب مائیت از جگر و فرستادن آن بمثانہ تا بادرار بول دفع گردد و بہترین آن از برای خوردن بقول شیخ گردہ بزغالہ و گویند گردہ گوسفند جوان فربہ و نیرست کہ ذبح کردہ در ہمان ساعت گرفتہ باشند و حیوان تشنگی نداشتہ باشد مزاج آن سرد و خشک بقول شیخ معتدل در گرمی و سردی و مائل بخشکی و بعضی گرم و خشک در اول گفتہ اند مقوی گردہ و کمر و مولد خلط ردی و بطی الانحدار از معدہ و دیر ہضم و ردی الغذا سریع الفساد بجہت آنکہ ردی ترین گوشتہای اعضاء بدن حیوان ست و اقبال طبیعت بسوی آن کمتر و بعضی نیست مصلح آن کمتر و بابریان کردن آنست ہمان قسم کہ بپیہ آن و یا روغن زیت و یا روغن کنجد و نمک و فلفل دار چینی و کرویا و صعتری و آبکامہ و سرکہ خوشبو نمودن و بپیہ گردہ ملین ادرام صلبہ ست گردہ موم اسم قاتلہ ست گردبھانڈ بضم کاف فارسی و سکون را و فتح دال مہملہ و موحدہ و خفاہا و فتح الف و سکون نون و فتح جیم و کسر نون و م و سکون ثحتانی اسم بار و بہار دیو ڈانگری گردبھانڈا بفتح کاف فارسی و سکون را مہملہ و فتح دال مہملہ و با موحدہ و خفاہا و الف و سکون نون و فتح دال ہندی و الف اسم جوئی ست گردکان اسم جوہر ست گردہساک بفتح کاف فارسی و سکون را مہملہ و فتح دال مہملہ و خفاہا و فتح سین مہملہ و الف و کاف اسم برگ بہانگی گردلین بضم کاف و سکون را مہملہ و فتح لام و سکون ثحتانی و نیز بیک را مہملہ مشدودہ آمدہ و تخم زیرہ سفید ست و در خاصیت نزدیک تخم کتان ست گرگٹ بفتح کاف فارسی و ضم را مہملہ و سکون را مہملہ ہندی ثانی صاحب را شکوہی نوشتہ کہ آن طایری ست مانند عنقا کہ بجز نام شنیدہ نشد و صاحب تذکرہ الہندی نویسد کہ آن طایری ست از جبل بزرگتر و شبیہ آن سرش سفید و باقی جسم او سرخ رنگ و پنجہ او مانند بحری گوشت او گرم و خشک و گران مولد صفرا و باد و مصلح او شیر البتہ بہ و بقول ہندیان گوشت آن دافع فساد صفرا و باد ست گرگ سر یا بضم کاف فارسی و فتح را ہندی و کسر سین و را مہملتین و فتح ثحتانی و الف اسم چرگ ست گرس اسم چرگ ست گرس ساغ الیہ است گرسان گرسیان چوب انگور ست گرسف و گرسوف اسم پنبہ است و نیز گرسف صوف دات را نامند گرسفی بعربی نوعی از عنصل سفید ست گرسنہ بفتح کاف و را مہملہ و فتح نون و ہا معرب از گسنک فارسی ست و نیز بفارسی گسن گسنک و شنک کادی و کادولہ شنگل و شنکل و بعربی حب البقر و بیونانی رونس بسرہ ای تشنی و بروی ناخوشی و فغرنگی بردو ہندی مژ نامند و آن دانہ ایست کوچک از نخود و بقدر عدس بزرگ خیر مغز طعم بلکہ مضلع و رنگ آن سیر و مائل بسرخی و زردی و طعم آن مابین ماش و عدس و مائل بتلخی و تندی و غیر ماکول انسان بطریق غذا بلکہ علف و غذای گاو و ست و آنرا فربہ میگرداند و بکبوتر و گوسفند و بز و مرغ و غیرہا نیز میخورانند و بہترین آن الماس شکین مائل بزردی و بقولی مائل بسفیدی و شقی و مصری ست و نبات آن کوچک شاخہا و برگ آن باریک و تخم آن در غلاف گویند کہ آن جلبان یعنی خارست در ہند بنگالہ چند قسم میباشد و ہر یک بنامی مخصوص چنانچہ مژ کابلی و سنہ مژ و بتلاور اماکہ بالجملہ گرم در اول تا دوم و خشک در دوم و گویند گرم در دوم و خشک در سوم و بقول گیلانی آن شدید الیبوست کثیر الاغبت ست گویند خشک در آخر دوم ست مقطع و جالی و منفخ سدد و خونرا آن محدث خلط ردی ست فلہذا آن موافق گاو و مانند آنست و گاہی انسان باعتدای آن ہنگام نبودن گندم مضطر بسیگرد ند و نان آن میسازند پس ایشان را امراض یابسہ عارض میشوند چنانچہ بقراط گفتہ طلای آن جہت بہق و کلف و برش و شم اثار و سفع و تحسین لون نیکوست چون آرد آن با عسل آمیختہ طلا نمایند و ضماد آن با آب خشخاش و تخم خربزہ جہت برص نافع جہت بزرگی طحال و شسول بدان جہت با کمون البشرو و شرح

دن آن قوتیرا زسایرادویه وشستن عضو بآب طبیخ آن ویا نطول بدان نافع شقاق عارض از سرد باو چلدو شبور لیمنه وشدیه واثر خون منجمد ومقبول شیخ خوردن پست آن بقدر جوزه باعث لاغری بدن وموجب اصلاح مهزول وگیلانی گوید که اگر مزال آن بسبب رقت ولطافت خون باشد که درین صورت گرسنه تغلیظ خون ومتانت آن خواهد کرد وبدنجیت فربکند وچون آنرا بریان نموده باریک سوده بعسل کف گرفته سرشته هر روز نهار ازان مقدار جوزه بخورند موافق لاغران ست ومضام آن باعسل وبادویه مناسبه وتهنا نیز جاذب خون بظاهر جلد وجهت جرب وشکستگی اعضاء وسعفه وشقاق وزوار فارسی وتحلیل صلابات قروح خبیثه وسامیه نافع امتشار آن ایام جراحات عمیقه ومعقده وتنقیه قروح نافع وچون کبیر ندازان دو مثقال وزراد مدمدرج یکمثقال وکوفته بجزء بعسل آمیخته بریخ وندان طلا نمایند گوشت متاکل آنرا برویاند وقروح خبیثه راازسی بازدارد وبدستور سنون آن بازراوند مدرج رویاننده گوشت بن وندانست آب طبیخ آن مطلق طبخ ومدر بول ست وآن نفث غلیظ را بسهولت برآرد وتنقیه سینه وشش از رطوبت غلیظ تمایدو آشامیدن طبیخ آن باعسل جهت سرفه رطوبی وتنقیه ریه وعسر النفس وگوسنده چون بران ایرسا وزرا وندمدرج وکندر دوم الاخوین اضافه نموده باسکنجبین منصل سرشته برلثه متاکله مکرر نهند گوشت آن برویاند وضماد آن تلئین صلابت پستان وغیر آن نماید وآشامیدن آرد مقشر خیسانیده آن مسهل ومحرک باه سرد مزاجان وبارد وغن کنجد مسکن نفض وزحیر وباسکر رافع عسر البول وجرب گرده وتنقیه گرده وطبیخ آن باسکر جهت یرقان وطحال نافع وچون آنرا باکیان بخورانند جهت صاحبان جذام نافع بود وضماد آن باسکر داشتین جهت گزیدن عقرب وباشراب جهت گزیدن افعی وسگ دیوانه وانسان آشامیدن آن نافع ومدبستور باجوشنده آمد واکثار آن سودا خلط فاسد مدرخون ومورث اسهال دموی وبول الدم مصلح آن گلاب وگل ارمنی واصلاح آن مانند اصلاح ترمس ست وبسفیدآب اصفرار اضی کمتر از سرخ آن ودو مرتبه موجب لطلان قوت جالبه آن وباقی ماندن اثر خاصیت آن ست مذکور یا بس ودوائیت ازان حاصل گردد مقدار شربت آن از دودرم تا سه درم افعال وخواص این بقول هندیان در مخزن خواهد آمد کرش بفتح کاف وکسر راء مهمله وسکون شین معجمه وبکسر کاف وسکون لام عربی آمده اسم عربی ست بیونانی سنطولس ودسپرمانی اسطمکا وبرومی کلیا وبفارسی شنبلیه وبهزارخانه وبهندی اوجهڑی نامند واکثر عضوی از اعضای معروفه مرکبه بدن حیوان بمنزله معده است دربدن انسان وشامل شنبلیه ورودهای حیوان ست از حیوانات کوچک تازه تولد یافته وعاف وچوب وغیره بخورد وره که برآورند انفحه نامند وبعد ازان شنبلیه دهبتر یا آن ازبرای اتخاذ ادویه وخصوصا سفید باجات شنبلیه گوسفند وبزحوان قربه است گرم وتر وبقول گیلانی کرش معاو معده همه سرد وخشک بعد رطوبت لزجه وبرقدر که شحم تر وسخیف تر باشد مائل بحرارت بود وقلیل الغذا بالنسبت گوشت وردی الکیموس کذلک انچه مشاکل آن ازاحشا باشد اگرچه مضم آن جید گردد لیکن آن غذا بیشتر از پشش ست لیکن بطون طیر چون منهضم گردد افضل واکثر غذا باشد خصوصا دراج ومرغابی دادمان آن مولد تخلیم بسیار وکثیر الغذا دیر مضم مولد خلط غلیظ مورث ملاوت وسکته وصرع وتاریکی چشم مصلح آن مهرا پختن وبادویه مناسبه سرکه خوردن ست وگیلانی می نویسد که انچه لطیف آن دهضم آن سریع گردد سرکه کهنه باسداب وکرفس ست که بدان طبخ نمایند وباید که باغاریه وابازیر ملطفه وحقنه بخورند وسفیداب کرش صالح سنگدی باشد وخصوصا اگر با قرطم بپزند وکرش بزای کسی که اراده تولد خون رقیق مائی در خود نماید غذای نیک ست وبجنبین جهت کسی که طعام متدخن گردد واز ان سکباج بسیار بخورد انجان وفلفل سازند نیکوست وکرش عسر الخروج ست لهذا باید که خورنده آن تقاعد جوارشات مسهله نماید کرشا بفتح کاف وسکون راء مهمله وفتح شین معجمه والف اسم کالاکراست کرشف اسم فارسی کرفس ست کرشان اسم ترکی سفیداب بست کرشیال باضافه بای فارسی والف ولام اسم اندجوشیرین ست کرشنیز بفتح الضم کاف وراء مهمله وسکون شین معجمه وفتح فوقانی هندی وکسر نون وخفا باوسکون تحتانی مجهول وفتح دال مهمله والف اسم کشنی ست کرشنگنت بضم کاف وراء مهمله وسکون شین معجمه وفتح فوقانی هندی وسکون نون وکسر کاف وسکون فوقانی هندی دوم اسم خبث الحدید ست کرشکوا نظر النس کرسنه ست کرشنا

اسم نیلوفر است کرشن اگر بفتح کاف در اء مهمله وسکون شین معجمه ونون وفتح همزه کاف فارسی وسکون ی را مهمله اسم اگر سیاه است کرشنا سیم
وبرنج بکاف در اء مهمله وشین معجمه وفتح نون وسکون الف وتحتانی وفتح سین مهمله وسکون میم وکسر او وسکون تحتانی دوم وفتح راء مهمله وسکون
سیم دوم اسم مولاد است کرشن پشیک بضم کاف در اء مهمله وشین معجمه ونون وباء فارسی وشین معجمه دوم وباء فارسی دوم اسم دهتوره سیاه است
کرشن پاکی بفتح باء فارسی والف وکسر کاف وسکون تحتانی اسم گنگی سیاه است کرشن مالک پهل اسم بنگا کرو مداست کرشن پهل
بفتح کاف در اء مهمله وسکون شین معجمه ونون وباء فارسی وباء لام اسم بالجی دکموه وتکول وهڑست کرشن تلسی بکاف در او وشین ونون وضم
فوقانی وسکون لام وکسر سین مهمله وسکون تحتانی اسم تلسی سیاه است کرشن چوتھکا بضم جیم وسکون واو وفوقانی وخفاء ها وفتح کاف والف اسم
جوی مائل بسیاهی ست کرشن جیبیرہ اسم جیره سیاه است کرشن دُہان بفتح دال مهمله وخفاء ها والف وسکون نون قسمی از برنج ست وبخوص
مطابق ساٹھی ست کرشن سابنے بفتح کاف در اء مهمله وشین معجمه ونون وفتح شین مهمله والف ور اء مهمله اسم درخت ارڑست کرشن سرپ پریا
اسم کیوڑہ است کرشن سوچھا پھل بضم سین مهمله وسکون او وچیم فارسی وخفاء ها وفتح میم والف وباء فارسی وها ولام اسم تخم
سرپالی ست کرشن شیرشکھہ بضم کاف وراء مهمله وسکون شین معجمه وفتح نون وشین معجمه دوم وسکون تحتانی ودار مهمله دوم وسکون نون
وکسر ال مهمله وخفاء ها وسکون تحتانی اسم اگر ست کرشن سار یا بفتح سین مهمله والف وفتح راء مهمله وباء موحده والف و
کرشن سوی بضم میم وسکون او وکسر لام وسکون یا تحتانی هردو اسم کالیسرست کرشنر گتیک بضم کاف در اء مهمله وسکون شین معجمه
وفتح نون ور اء مهمله دوم وسکون کاف فارسی وکسر فوقانی وفتح تحتانی وسکون کاف اسم گهی سرخ ست کرشنکم بجم بکاف مرای مهمله
وشین معجمه وفتح فوقانی هندی وکاف وسکون میم وکسر موحده وسکون تحتانی وفتح جیم وسکون میم اسم سیسه است کرشن کامهوجی اسم گنگنی سیاه است
کرشن کایا اسم بارہ درخت تارست کرشن کالیتا اسم تلسی سیاه است کرشن پرما بفتح باء موحده وسکون را مهمله وفتح فوقانی هندی والف
اسم اکهیری ست کرشن مدگا بکاف در اء مهمله وشین معجمه ونون وضم میم وسکون ال مهمله وضم کاف فارسی والف اسم مونگ سیاه کرشن بالا
بکاف در اء مهمله وشین معجمه ونون وچیم والف ولام والف دوم اسم ولی ست کرشن نارجک بکاف را مهمله وشین معجمه ونون وفتح نون ثانی والف ور اء
مهمله وفتح جیم وسکون کاف اسم تلسی سیاه است کرشنو رنت بضم کاف ور اء مهمله وسکون شین معجمه وفتح نون وضم واو ور اء مهمله وسکون نون
دوم وفوقانی اسم پکر دست کرشن نالک بکاف در اء مهمله وشین معجمه ونون وفتح نون والف وميم وکاف دوم اسم نک سیاه است کرشنو
لیکا بکاف در اء مهمله وشین معجمه ونون وفتح واو وکسر لام مشدده وسکون تحتانی وفتح کاف دوم والف اسم تلسی سیاه ست کرشنولی اسم
نیلا تیکا ست کرشنولی بکاف در اء مهمله وشین ونون وفتح واو وکسر لام مشدده وسکون تحتانی اسم کوڑ یالاست کرطیسا اسم کاغذ ست کرع
بضم اول اسم فارسی نبات اشق ست وبعضے گویند کہ نفس اشق ست کرف بفارسی موش ست وملبنت دلیمی شعر الغول ست کرفا بهندی
خفاش ست کرفروس حناست کرفس بفتح کاف ور اء مهمله وسکون فا وسین مهمله معرب از کرفش فارسی ست وگویند معرب از کرسب فارسی
وبیونانی کرنسا وسالیون وسبربالی کرفشاو برومی باطرانیون وبشای سرو وبفرنگی سلری وبلاطینی سلد بهری بهندی اجمود نامند وآن نباتی نیست
واقسام آن بسیار وبحسب مواضع مختلف وهریک را نامی خاص چنانچه کرفس بستانی وکوهی وصخری وبطی ومائی وبحسب بلاد نیز مختلف چنانچه
رومی وغیر آن واز مطلق آن مراد بستانی ست وبرگ آن مائل ببند ویروزدات اعناق وکثیر التشریف وشاخهای آن باریک وبلندی
نبات تابیکدرع وگل آن زرد وتخم آن ریزه تر از اقسام دیگر ورنگ وتند طعم وباخوشبودر مقدار قریب بانیسون وهندوعیر املس
وبیخ آن بزرگ وسیاه رنگ باریشهای باریک وقوی تر از سائر اجزای آن وبعد از ان تخم آن وقوت آن تا دو سال باقی میماند وبیخ آن
تاسه سال وگرم وخشک در اول دوم در اوکرفس گفته کہ کرفس بستانی رطب ست نه بیخ آن کہ آن بالاتفاق یابس ست وگیلانی گوید کہ قوت بیخ آن

وشاخ آن وتخم آن گرم در درجه دوم ولهذا بجذر تفتیح سدد میرسد وبدنجهت اورا در بول وخروج حیض وامتلای رحم از ماده می نمایدچون از ان کشاد نمایند بالجمله ان مفتح ومحلل معرق ومطیب ومسکن اوجاع ضماد آن تنها ویا با عسل محلل اورام وبار وغن گل وسرکه تا یک هفته جهت جسر ب وبکذا مالش برگ آن در حمام مزیل حکه وبا نوشادر جهت ثالیل ونرفع اثار وآن دراو ویه اوجاع چشم داخل می شود آن بارد جوهت تحلیل ورم چشم نافع وضماد آن بانان مسکن اورام حار پستان والتهاب معده وآشامیدن آن جهت ربو وضیق النفس ودرد پهلو وفواق امتلائی وسردی احشا ورفع قی صفراوی وتحریک اشتهای طعام وآروغ وباه ومحلل ریاح ومفرح ومعین برعمل ادویه مسهله وتفتیح سدد جگر وطحال واورا بول وحیض واخراج جنین وتنقیه گرده ومثانه ورحم وشکستن سنگ مثانه ودفع حصبه ولزوجه تب بلغمی خصوصا با برگ بادیان رطب وتخم در ینباب قویتر ست وجهت وجع ورک وعرق النساء نقرس ودرد کمر واکثر امراض بارد بلغمی مفید وشیخ وگیلانی میگویند که آن نافع جگر ومعده بارد وطحال وامراض بارده ست وایشان باصلاح آن نیستند مگر آنکه اکثار آن نمایند پس احتیاج بچیزی محلل نفوخ مثل زیره وانیسون می شود واصلاح آن برای صاحبان مزاج گرم انست که ناخوش آن بسرکه سازند وسرکه الاخمار دانهضام میست وبعضی گفته که جمیع اقسام آن نافع معده است ونفس گوید که چنین نیست بلکه آن جذب رطوبات رديه حاده بسوی آن میکند وانچه ازان لبث آن در معده طول کند قی آورد ودیگر آنکه روی آن جید ترست برای معده ونافع ابتدای هیضه وچون کوفته با عسل سرشته بخورند مر شکین را مفید باشد واگر بدون عسل خایده بخورند نیز آنرا مفید بود ونوشیدن آب کرفس جوشیده صفات نموده با شکر نافع تشنگی از بلغم شور متولد در معده واعاده مسکن اوجاع اکلست وتخم آن وبرگ آن مسهل نیست در هیچ آن اسهال ست آن قوای ادویه را بشاشه میرساند وازاله ضرر ادویه مسهله مثل انگبین میکند واشود وازانها اوجاع وهیج وکرب می نماید وآن در ینباب بسیار قوی النفعت ست وآشامیدن آب آن یک نیم اوقیه با آب انار وشکر هر واحد اوقیه جهت سموم مشروبه وآشامیدن طبیخ برگ آن جهت ادویه قتاله وگزیدن هوام ودر داسنگ وطبیخ کرفس با عدس رقی نمودن بعد شرب بنج مفید آنست وازخواص ست خوردن کرفس قبل از گزیدن عقرب هوام وهمچنین بعد ازان باعث سرعت تاثیر سرست در بدن تدبیری ندارد وکرفس بخر وبحری صرع محورین وباعث صرع ودفعت عقل ومضر حوامل ومرضعه بجهت آنکه تحریک باه ایشان ست وگیلانی گفته که بسبب تسخین آن معده را در ان حرارت بخر بخار حاره وخامی پیدا میکند ولهذا آن اکثر صداع می آرد وتحریک صرع می نماید بهر آنکه بخره بسبب آن از معده ازین انجزه متصاعد می شود در دماغ داخل می شود وتکاثف وتحلیل پیدا می کرد واز ان صرع پیدا می شود اکثار از جمیع آن منجر صرع ست بسبب ترقیق آن اخلاط را وتصعید آن بسوی سر بسرعت حتی آنکه اگر حامله آنرا بخورد واکثار آن نماید مصروع یا مجنون کثیر البثور وقروح عفنه شود وهمچنین می باید که ازان مریضه پرهیز نماید لیکن کمتر از حامله ومصلح آن کاهوست وبدادن باد یان وگویند مصلح آن گلقند وسکنجبین وتخم آن در ضرد تجویز ست وگویند تازه آن نفاخ مصلح آن انیسون مقدار شربت آب تازه آن تا یازده درم واز جرم آن تا سه درم واز بیخ آن از سه مثقال تا پنجدرم وگویند تعلیق بیخ آن در گلو زنان مسکن درد دندان ست لیکن منتست تا بیخ بیخ آن در عسل پرورده یعنی مرباى آن مسکن نخشیان وقوی معده ودر سرکه پرورده که از ان کفس نامند مفتح سدد ومقوی معده وضماد آن طعام ومحرک آن وموافق گرم مزاج ست وتخم کرنس بستانی گرم وخشک در آخر دوم ودر تفتیح قوی تر از سائر جزای آن وهمچنین غذا جاذب فضول از معده ورحم وجهت استسقا تنقیه جگر وتلطیف بآن ونسکین اوجاع در پهلو نافع وتسکین معده ودفتح سدد جگر ونافع فواق امتلائی ودر بول وحیض ودفتح سدد گرده وشبه بعضی گویند که چون تخم کرفس سائیده با قند هموزن آمیخته وبرو غن گاو چرب کرده واز مجموع سه درم ملعوسه بخورند راه را بغایت زیاده کند وغذا گوشت مرغ قریه باشد وشرب وضماد آن نافع ودر سائر منافع مانند بیخ آن مضر بود مصلح آن حماما وگویند تخم کاسنی وصورت بیخ مصلح آن کیفیه مقدار شربت آن یکدرم مبدل آن نانخواه وزیره وگویند قطر اسالیون بقول گیلانی تخم آن

مغثی وقی ست مر آنکه جوش دهند واز خواص آنست که چون در هر یکمثقال تخم کرفس بستانی یا قطر اسالیون کوفته داخل نمایند
وبمچنین در هر طلی از شراب نیم مثقال ازان مخلوط کنند وبسر آنست که کوفته در صر بسته دران اندازند سر ظرف آنرا محکم بسته نگاهدارند و بعد از سه ماه صاف
نمایند و در ظرف دیگر کنند و بنوشند جهت تقویت معده و تحریک اشتها وقع عسر البول وچون نیم مثقال آنرا با نیم مثقال نانخواه بنوشند جهت
تقویت معده و دفع ریاح نافع و تخم کرفس مضر بصرع ست لهذا در ادویه مصروع داخل نباید کرد و در حق حضرت آن بصرع گیلانی گفته که آن
بسبب شدت تقطیع جذب فضول حار یبوسی معده و رحم میکند واسد اضر بصرعیان صراع ست و لیقوریدوس گفته که خاصیت تخم این نبات
تقطیع ست تا حدی که اگر آنرا بر بدن نهند و بران بسیار بدارند احراق آن نماید افعال و خواص این بقول بعضی اینست کرفس احامی
کرفس مائی ست کرفس جبلی یعنی کرفس کوهی که بیونانی اورا سالیون واورا سلیوس نامند نبات آن بقدر یک شبر و شاخهای
آن کوچک و بر سر آنها مانند فرفیون دارد آن کوچکتر و باریکتر و تخم آن باریک طولانی شبیه بزیره و حریف و خوشبو و مسهل آن سنگ سازنها
و بلار کوهی و قویتر از کرفس بستانی ست و گرم و خشک در سوم و آشامیدن تخم و بیخ آن جهت ادرار بول و حیض نافع و داخل ادویه مرکبه ادویه حارهٔ
کرده میشود کرفس صخری یعنی کرفس الصخر جهت آنکه در مواضع صخریه میروید و کرفس ماقدونی و مقدونس نیز جهت آنکه در بلدهٔ ماقدون بهم میرسد
و بیونانی فطر اسالیون نامند در انجا مسطور شد کرفس بری که کرفس جبلی بیونانی سمر نیون نامند در کوه و سبب بامانوس بهم میرسد و آن قسمی از
کرفس کبیر ست ساق آن شبیه بساق کرفس بستانی و صلب با شعبهای بسیار و برگ آن پهن تر از ان و مائل بزردی و برگهای قریب زمین آن
سخنی بسبوی میرون و در برگ آن اندک رطوبتی چسپنده بدست و با تندی طعم و خوشبو مثل طعم و رایحه حریف و بر ساق آن چیزانند چتر کرفس بنطی
و شبیه تخم آن شبیه تخم کلم و مستدیر و سنگ آن سیاه و طعم آن تند و بوی آن شبیه ببوی مرو و بیخ آن حریف خوشبو و لیکن حرافت آن بآن مقدار نیست
که حنک انگیزد و پوست بیرون آن سیاه و داخل آن زرد مائل بسفیدی منبت آن سنگ لاخها و تلها مزاج و خواص آن قریب بکرفس بستانی
و ضعیف تر از جبلی آشامیدن آن مدر بول و حیض و جمیع اجزای آن موافق عرق النساء و جهت نزول آب نافع و محمول آن بمقعط جنین
و برگ نمک پرورده آن حابس شکم و آشامیدن بیخ آن جهت سرفه و عسیر النفس و انتصاب آن و عسر البول و گزیدن هوام مفید و محمول آن
سقط جنین و ضماد آن محلل اورام بلغمی بنوا و اورام حار و صلب و خراجات و تنیج می نویسد که کرفس بری مفرح مولد ست و جهت داء الثعلب و
تشقق ناخن و ثالیل و شقاق از سردی نافع و جهت جرب قوبا و جراحات تا تخم آنها و تخم آن مسکن نفخ معده و محرک آروغ و مسکن بر طحال
و گرده و مثانه و مدر عرق و بول و حیض و مخرج مشیمه و جهت سیلان خون زنان و جهت کمیات نافع کرفس دیوپرسیا و شان ست کرفس مائی
و آنرا کرفس الماء و جرجیر الماء و قرة العین و کرفس احامی و نهری نیز نامند در کنار آب میان آن میروید و آن بزرگتر از بستانی و ساق آن مجوف
و سفید رنگ و طبع و افعال و خواص آن ضعیف تر از همه اقسام کرفس ست و بقول شیخ قوت آن مثل قوت بستانی و کرفس بنطی و آنرا کرفس
مشرقی و کرفس شتوی و بیونانی اقوسالیون یعنی کرفس عظیم و به بربری حضض نامند آن بزرگ تر از کرفس بستانی ست و مائل بسفیدی
و برگ آن سبز و مائل بسرخی طولانی نازک و با خطوط و بهن تر از برگ بستانی و سرهای آن شبیه بسر شقه و بر آن گل آن و تخم آن دراز
و مصمت و حریف و خوشبو و بیخ آن باریک خوشبو و خوش مزه و منبت آن مواضع تاریک میان اشجار و نزد احجام و مستعمل است کرفس
بستانی هم برگ و شاخ و بیخ آن عام و هم پخته با ماهی و غیر آن دگاهی ملح نموده و بعضی گویند که از کرفس بستانی قسمی بزرگ برگ ست
و آنرا کرفس اعظمی نامند و بعضی جمیع کرفس بستانی را بنطی گویند و صاحب تحفه نوشته که بالفعل تخم این را بجای قطر اسالیون استعمال
می کنند این مدور و مائل بدازی و بقدر فلفل و بیرون آن سیاه و اندرون آن سفید مائل بزردی و مثل طعم و برگ نبات این عرض
و باندک حدت و گل این جزئی شبیه بشیث ست و در تنکابن و اپلیم نامند این قسم را بعضی ضعیف تر از قطر اسالیون دانستاند

وجمعی مثل آن ومدر عرق ورافع عرق النساء وتهیج وفرزجه آن مسقط جنین ودرسائر افعال مانند اقسام کرفس ست وبعضے گویند کہ طبیعت وافعال وخواص آن ضعیف تر از کرفس بستانی ونوشیدن تخم ویا بیخ آن با شراب مسہل بالنوالی مدر حیض وجہت تقطیر البول وامراض بارده ولطوخ آن نیز با شراب جہت امراض بارده نافع **کرفس الماء** وقرة العین ست **کرفسا** کرفس ست **کرفس دشتی** کبیچ ست **کرفش** کرفس ست **کرفی** بعربی پوست بیرون بیضه ست **گرگ** بضم کاف فارسی وسکون راء مہمله وکاف فارسی اسم فارسی ست وبعربی ذئب وخطایف وذوالہ وسرحان وعلس وسلق وقسام وتشدمان وقلوب وثلیب وعسار وعساره وعساس وعسعس وعسعاس وبترکی خورد وہندی بھیڑیہ وبلغتی یک نامند آن حیوانی ست معروف خاکستری رنگ جری النفس وقد انمائی آن متخلل یعنی بمثلے در بعضے می نشیند وبرگرسنگی صبر میکند وباخدہوا گاہی زندگانی میکند ودر شکم آن حرارتی ست کہ بدان استخوان منصمت ہضم میکند گرخسته خرما ومثل جفتی سگ جفتی میکند بالتمام ولہذا گفته اند کہ چون آنرا در حالت سفا ویعنی جفتی دریابند کشتن آن بادادہ آن سہل باشد واز عجیب امر آن آنست کہ یک چشم خواب میکند ویکچشم دیگر بیدار میباشد وچون آنرا بجوب یا شمشیر بزنند وزخمی شود ازان آواز نیاید تا آنکہ بمیرد وحاسہ شم آن قوی میباشد حتی کہ مشموم را از یک فرسخ ادراک می نماید وگویند تا گرگ دلیرانه نشود گوشت آدمی نمی خورد وچون بوی خون بشنود ویا آدمی خون آلوده باشد بوی آن شمه نگذارد واورا نماند وبہر چند آن آدمی قوی وزورآور دسلاح بسیار پوشیده باشد واکثر آنرا وقت صبح خواب می آید مثل سگ گویند چون برگ عنصل فی الحال بمیرد وآبن زہر در خواص آورده کہ گرگ گیاه نخورد مگر وقتیکہ رنجور گردد مانند سگ گربه وقضیب جمیع حیوانات از عضله وعصب ست بغیر وباده وذکر گرگ کہ استخوان ست بالای آن عروق ورباطات پیچیده در پوست کشیده وچون دم آن را در جراگاه گاو سیاه بزنند مادام کہ آن آویخته باشد ہر چند کہ گاو گرسنه باشد اصلا دران داخل نگردد وبالجمله طبع آن گرم وخشک ورسوم وگیلانی گوید کہ آن گرم مزاج ست در گرمین آن شدید الحرارت دقوی التحلیل وہمچنین دماغ آن وچربی دماغ آنرا با آب سداب وزیت گداخته بربدن مالش نمایند سردی عارض ظاہری وباطنی را نفع کند وگویند جہت ہمه امراض ظاہری باطنی حادث از سردی مفید وچون لعلیق آن بر سر نیزه کرده در مزرع نہند کبوتران وغیر آنہا نیایند وکسی کہ تعلیق چشم راست آن بر خود نماید از دزدان خوف نکند بلکه در ندبان نظر نیابد وچون از جلد آن طبل سازند آنرا میان طبلہا دیگر بنوازند آواز ان جمله طبلہا شوق گردند وچون بسرگین آن در جای بجوز نمایند موشان از انجا بگریزند واگر چشم آن بر طفل آویزند در خواب نترسد ودندان آن وقطعه جلد آن ہمین عمل دارد وچون دم آن در مسکن بر ہا نداز نداز خوف آن ہلاک شوند وچون آنرا در دروازه قریه دفن کنند گرگان قریب آن نیایند واگر سر آن در سرح کبوتران گذارند ماده گربه دیگر موذی قریب آن نیاید واگر بعقوبت عداوت دشخص باسم آن چنانچه رسم اہل تکسیر ست بر جلد بزنند آنرا گرگ خورده باشد بنویسند میان آنہا اصلا محبت باقی نماند وچون آن جلد را صاحب خارش بپوشد صحت یابد وناب آن وہر دو چشم آن چون در جلد آن بسته انسان آنرا با خود دارد وبر دشمنان خود غالب آید ونزد مردم محبوب باشد وچون دندان پیش آنرا از پوست پیچیده ودر سگانی دفن کنند باعث افزونی آن مکان گردد وطلای زہره آن با عدس نمش وکلف را ببرد ولطوخ بیه آن نافع دار الثعلب وداء الحیه است زیرا کہ شدید الحراره وجلاء وجذب ست ولطوخ زہره آن با عسل کہ از وزنبور تابع جراحت اعصاب ونافع جراحات وقروح عصبانیه است وسعوط بدان نافع اورام صلب دماغ وجہت نزلات حلقیه وآب چشم آن سرخی چشم در ہمان ساعت وبا سکنجبین جہت رفع صرع واختلال آن جہت بیرنگی البصر ونزول آب وشکوری در یکروز ده اردیه نا سبه جہت تقشر جلد ودار الثعلب ودرد مقاصل او خوردن آن یکدانگ طلا کردن آن جہت رفع بهق وتشنج وگزاز خصوصا کہ از سردی باشد وخوردن دماغ آن بقدر یک قیراط با شیر تازه دوشیده وجہت منع صرع وتعلیق چشم آن ودندان آن وجلد آن وہمچنین شرب استخوان آن نافع صرع ست وچکانیدن خون آن با روغن بادام یا جوز جوشانده نافع صمم وگرانی گوش ودر دآنست ونفوخ سرگین خشک آن سوده با نبوزه در حلق ویا غرغره آن

باعسل نافع خفقان رطوبی ست وهمچنین گوشت آن جهت درد ذبحه وخصیهٔ آن خشک کرده سوده با العسل نیگرم خوردن نافع درد جگر ست
وهمچنین جگر آن جهت همه امراض جگر بغایت نافع چون یکدانگ آنرا تنها یا با غافث سوده با آب یا سرکه اگر تب باشد اگر نباشد با شراب بخورند جهت استسقا
وحمیات باردهٔ وبا سکنجبین جهت یرقان وبا آب کرفس جهت سپرز نافع وغافث مقوی اعضا آنست ومقدار شربت آن یکدانگ وجالینوس وسایر
نوشته که من تجربه بالغ جگر گرگ نمودم باین طور که آنرا سائیده یکمثقال با شراب دادم پس ازان انتفاع بجهت هر سودزاج جگر بغیر مضرت بحار یا بارد
حاصل شد زیرا که منفعت آن بجمله جوهر آنست وکار زوی گفته که بسبب این خاصیت عظیمه جگر گرگ را در اناث ناسیا داخل کرده می شود پس اگر مریض را
تب ظاهر باشد بهتر آنست که با آب سرد خورانند وگویند چون دو مثقال آنرا با شراب حلو بخورند اگر جگر بارد باشد با شراب واگر حار باشد با آب نیز مفید
جمیع علل کبد ست وهمچنین زهرهٔ آن خشک کرده سوده نافع درد جگر ومانع استرخای شکم ست وسرگین آن شریا وضماد آنجرب برای قولنج ست وبهترین
آن آنست که گرگ استخوان خورده باشد وعلامت آن کثرت سفیدی آنست که با خشونت باشد بزهار ها افتاده باشد خوردن یکمثقال آن با آب
گرم ویا شراب مفید وهمچنین تعلیق آن بر ران راست صاحب قولنج خصوصاً بر شهٔ کرازشیم گوسفندی که آنرا گرگ دریده باشد بسته ویا در پوست بزیکه
گرگ دریده باشد ویا در پوست ایل پیچیده بندند واین مجرب ست چنانچه جالینوس بدان گواهی داده وگاهی آنرا هنگام درد چون بغیر قولنج نباشد
با فلفل سیاه ودو ارفلفل همراه شراب ابیض بخورانند وقولنج بار دیگر عود نمیکند چنانچه زعم کرده اند وگویند که خوردن آن با فلفل ونمک ودیگر بزور
بقدر یکمثقال با شراب ابیض یا آب جهت قولنج سریع الاثر واگر در انبوبه بقره که دو گوشه داشته باشد مقدار باقلا از آن نهاده بر شکم بادیزند نیز مؤثر ست
وهمچنین نشستن بر پوست آن وخوابیدن بران قولنج را زائل کند وضماد استخوان ساق سوخته آن که با ذکر آن سوخته باشند جهت بواسیر نافع وچون
کعب آن برزالوا آویزند از الم درد یحی آن وا عیاء وتعب نماید ورفع زحمت حرکات باز نماندن از رفتار بسیار کند وخصیهٔ آنرا چون شق کرده
نمک وصعتر مالیده خشک نمایند ویکمثقال ازان با آب جرجیر بخورند درد خاصره را نفع کند ودر دسینه وپهلو را نیز مفید نوشته اند وچون خصیهٔ
آنرا بریان کرده بخورند قوت باه بیفزاید واگر خصیهٔ رهت آنرا کوفته با زیت وعسل سرشته با پشم بازه آلوده زن حمول نماید شهوت جماع ازان
ببرود وشرب ودحمول بول ودخون آن قاطع حمل زنان واگر زن بر بول آن بول کند ویا بر جائیکه بول کرده باشند زن بنشیند هرگز ابستن نگردد واز
خواص زهرهٔ آنست که چون آنرا مرد بر ران خود بندد ومجامعت کند از کثرت جماع عاجز نگردد وهمچنین اگر با عسل آمیخته قبل از جماع بذکر
طلا نماید زن آنرا دوست دارد وهمچنین بار وغن زنبق وبدستور بار وغن گل اگر مرد ابروهای خود را بدان چرب کرده روبروی زنی برود محبت
در دل او پیدا شود وخوردن زهرهٔ آن مقدار یک نخود با مطبوخ نخود جهت تقویت باه بی نظیر ست وبدستور طلای آن درین باب گویند چون زهرهٔ
بزد کر نطوح کرده مجامعت نمایند دیگری بران زن قادر نگردد وحمول آن مانع ابستنی ست وچون از زهرهٔ آن بقدر یکدانگ با عسل یا طلا
صاحب تب کهنه بخورد از اله آن نماید وتب ربع کهنه وقولنج واستسقا را نیز مفید بود وریش خشک کرده بقدر یکدانگ با شیر تازه دوشیده
جهت تب ربع وامراض ریه بغایت مفید بخور موی آن سبب گرفتن هوام وطلای محلول آن در دندان جهت تحلیل او را مفید خواه آن
بقول اطبای هند در بحیره مذکور شد **کرگ** بفتح کاف وسکون راء مهمله وکاف فارسی در آخر در گرگدن باید وبکاف عربی در آخر اسم
فارسی سلوا ست **کرگ** بفتح کاف وراء مهمله وسکون کاف فارسی اسم آب شستهٔ غله که ترشی پیدا کرده باشد وآنرا در سنسکرت
دهانیا وارتانجا ومتور رصیدی وتهار سانا مند وآن نافع دوران سر وبیهوشی صفراست وآنکه نوشی پیدا نکند آنرا دیسی کرگ جهت اسهال
تند بود ونتوانند بدرقهٔ آنرا دویه اعضای بول میکند **کرگا** بفتح کاف فارسی وسکون راء مهمله وفتح کاف والف اسم بلیلهاست
کرگاشرنگی اسم کاکرا سنگهی ست **کرکاری** اسم کهیراست **کرکار** وبفتح کاف وسکون راء مهمله وضم کاف دوم والف وضم راء
مهمله وسکون واو اسم پیلهٔ است **کرکاس** بفتح اول وضم آن نیز اسم فارسی وسراست نزد بعضی اسم تخم بشلم ست **کرکاش** وکرکیش اسم

اخوان و بابونه است **کرکا میلوس** باصطلاح اهل فلاحت آلوست **کرکانو** نام کدوست **کرک پهل** بفتح کاف وسکون را مهمله وفتح کاف ثانی و با فارسی وخفا را وسکون لام اسم میوه است **گرگٹ** بکسر کاف فارسی وسکون را مهمله وفتح کاف فارسی وسکون تا فوقانی هندی اسم هندی حربا است **کرکٹا شیر شکه** بفتح کاف وسکون را مهمله وفتح کاف وفوقانی هندی والف وکسر شین معجمه وسکون تحتانی وراء مهمله دوم وفتح شین معجمه دوم وکاف وبا اسم شنگرف ست **کرکٹکا** اسم گنه است **گرگچیا** بضم کاف فارسی وسکون را مهمله وضم کاف فارسی ثانی وسکون جیم فارسی وفتح یا تحتانی والف درزرزور مسطور شد **کرکٹی** اسم گلزهی ست وبقولی کینکر است **کرکی** بر یا بفتح کاف وراء مهمله وفتح کاف دوم وکسر فوقانی هندی وسکون تحتانی وکسر با فارسی وسکون را مهمله دوم اسم لاسوده است **کرک چراتا** بمنت تنکابن شبیل ست **کرگدن** بفتح کاف وسکون را مهمله وفتح کاف فارسی وفتح دال مهمله مشدد وسکون نون وبدال معجمه شد دو مخفف نیز وبتشدید نون نیز آمده معرب از کرگ فارسی ست وبعربی جریش وبهندی گینڈا نامند وبقول بعضے کرگدن اسم فارسی حیوانی صحرائی ست باجثه بزرگ جثه از گاؤمیش بزرگ تر دراز فیل کوچکتر وصورت آن فی الجمله شبیه بصورت خوک وپای آن مشابه بپای فیل وپوست آن سیاه وچین دار ودر وسط پشت وسخت وخشن حتی که چون بران تیشه وغیر آن از آلات آهنین زنند قطع نشود وبریشت بینی آن شاخی محکم وصمت وسخت پائین آن عریض وسر آن باریک وتیز ومنحنی بسوی بالا ودندان هر حیوان انسان را که قریب آید میزند حتی که از ان با فیل وشیر جنگ میکند واصلا خود نمیکند بر فیل غالب آید اکثر در بلاد حبش وفرنگ وصحرای کوهستان هندوستان بنگاله میرسد شاخ انچه در فرنگ حبش وفرنگ باشد دراز تر وسیاه آن کمتر واکثر بلغی رسفید سیاه کم جوهر چون عرض آن را ببرند وبنگاله میاشد طول آن کمتر واکثر سیاه بدت در وسط بعضے خالها سفید یا شکال مختلف یافته میشود واهل هند آنرا بایمنست خواص میدانند واهل هند آن را تراشند وازان دسته کارد وانگشتری وغیرها میسازند آنرا باوجود حسن لون ونقوش خواص عجیبه ست واز پوست آن بسبب صلابت وضخامت سپر میسازند بسیار خوب وجوهر او بسیار میشود وبقیمت اعلی میفروشند مزاج آن گرم وخشک ست وگوشت آن حلال بحمت آنکه مانند گاو وشتر وبز نشخوار کند بعربی جره بکسر جیم نامند وبهندی جنگال گویند میکند یعنی علفی وغذائی که خورده باشد آنرا از شکم باز گرداند ودر دهان میخاید فرومی برد واین علامت حلت گوشت حیوان چهارپایه ست، وحضرت اوستادی مخدومی عمدة العلما مفتی شرف الدین صاحب حمه الله تعالی نیز برحلت آن فتوی داده اند وبخور شاخ آن جهت بواسیر وعسر ولادت وگریز ایندن هوام نافع وبدستور بخور جا فر آن وآشامیدن آب در نظری که از شاخ آن ساخته باشند جهت بواسیر مفید ونیز از خواص شاخ آنست که اگر از ان انگشتری ساخته در دست بپوشند قولنج را نفع کند وچون آنرا حامله پوشند جمله ساقط گردد واگر صاحب بواسیر بپوشد آنرا نفع بخشد واگر آنرا سوده بنوشند صرع را سود دهد واگر زن حمول آن سازد اسقاط جنین آن نماید وطلای به آن مورث مهابت ونظر باور وغن پوست آن قطعه آنرا در روغن کنجد انداخته ومدتی در آفتاب گذارند جهت التیام جروح وقروح عظیم النفع ست وگویند هر مقدار که از روغن آن خرج نمایند وعوض آن روغن خالص داخل نمایند نیز نفع می بخشد واثر آن ضعیف نمی گردد افعال وخواص این در گینده باید **کرکرا** بفارسی باقلاست **کرکرا** بفارسی صنوبر صغار ست **کرکرا** بسریانی زعفران ست وبفتح کاف وسکون را مهمله وفتح کاف ثانی ورا مهمله ثانی والف هندی قسمی از بگلاست وبزرگتر از بگلا وپاهای او دراز وچشمانش سرخ واطراف آن سیاهی رنگ بدن او دخانی بود وبقر را مشهور ست گوشت آن مسمن گرم وخشک سبک وسمن بدن وبهی وسقوی اعصاب ست **کرکر** بهن بفتح دو کاف وسکون دو راء مهمله وفتح ها وسکون نون لغت بربری ست آن بیخی ست بار یک طبله پیسنبل رومی ونزد بعضے سنگ المسک **کرکرهن** بفتح دو کاف وسکون دو راء مهمله وفتح ها وسکون نون لغت بربری ست آن بیخی ست بار یک طبله پیسنبل رومی وبسیار سرخ در جمیع افعال مانند عاقرقرحا ولهذا بعضے آنرا عاقرقرحا دانسته اند وغیر آنست وبعضی گفته اند بیخی ست بار یک بغلظت شاخ ریحان شبیه به بسفایج در شکل ورنگ سیاهی ازین کمتر وجعبی آنرا فاوانیا دانسته اند وگویند بهتر ین آن هندی ست گرم وخشک در دوم وبقول شیخ در سوم جهت فالج وامراض عصب نافع **کرکره عاقرقرحا** ست **کرکریا** یونانی حنا قوی ست **کرکس** بفتح کاف وسکون را مهمله وفتح کاف

فارسی وسکون سین مهمله آخر فارسی هست بعربی نسر وبترکی فخر وهندی گدوگج گویند وکنیت آن ابو مالک ابو یحیی ست واز طیور سبعه هست بزرگ جثه و در رنگ قریب بعقاب سیاه مائل بسرخی ومنقار وساق آن دراز و پر آن مانندی ودر پرواز از سائر طیور بلند میشود وبسیار اوج میگیرد ولسرعت طیران میکند ولهذا گفته اند که از مشرق تا مغرب در یکروز طیران می نماید وباز مراجعت میکند وبعضی گفته اند که در یکروز زیاده از دو هزار فرسنگ پرواز می نماید دلیل آنکه بچه آنرا بزعفران رنگین کرده در آشیانه آن میگذارند هنگامی که او نباشد وچون او آمده بچه خود را زرد رنگ می بیند گمان آنکه اورا قان عارض شده در یکروز سنگ پرقان را از سر بدیپ آورده در آشیان خود می نهد برای رفع پرقان آن بچه وبعضی مردم بلاد ایران روم وترک وغیره این امتحان نموده اند ومسافت بلاد مذکور از سرندیپ در رفت وباز آمدن از دو هزار فرسنگ زیاده است وآن سنگ بغیر از سرندیپ جای دیگر یافت نمیشود وبسبب حرارت مزاج در وقت خواب یک چشم نمی پوشاند تا هزار سال عمر آن میباشد ودر هر سال زیاده از یک بیضه یک بچه نمیدهد وقوت شاهه باصره بسیار قوی دارد بحدیکه از مسافت بعیده در مکانی که حیوان مرده باشد رحمین پرواز آنرا دیده و بالیوی آنرا شمیده خود را بدان میرساند وآن از عجائب مخلوقات ست مزاج آن گرم وخشک در سوم وگوشت آن در گرمی وخشکی شدید تر وخشکی آن بیشتر وکیموس آن زردی واز گوشت سائر طیور غلیظ تر وباز هوست ومحل ریاح غلیظ و مفتح سدد وخوردن گوشت آن رافع تشنج وایلاوس مفتت سنگ قاطع بلغم از جالینوس منقول ست که زهره آن وفراسیون وعسل چون با سفیدهٔ چشم کشند ظلمت بصر را بسرد دفع کند وگویند که اکتحال خون باز زهره آن باب سر دهلت مرتبه طلای آن بر حوالی چشم قالع بیاض چشم را فع نزول آب و ظلمت بصر وجرب عین ست وپختین همزن آن عصاره کبندق هندی آمیخته در چشم کشیدن ظلمت بصر را فع کند وحاجب آن در آب نازل دارد چشم ببرد وبدستور اکتحال آن با عصاره ماهیثا وعسل وبیه آن گداخته نیکو گرم در گوش چکانیدن نافع کری قدیم ست لاسیما اوبان آن چند روز وشامیدن بیه آن جهت سرفه نافع وخون آن با آرد آمیخته خوردن نافع نفث الدم از دهن وملوق ست ونهادن پر آن زیر زن نافع عسر ولادت ست وهمچنین سنگی که در آشیانهٔ آن یافته شود وطلای بیضه آن که زردی آن با سفیدی مخلوط کرده باشند تا سه روز متواتر مقوی قضیب بالغایت وطلای خاکستر پر آن را فع جرب وحکه وقروح وطلای سرگین آن جای کلف وداغ ورم گلو را در بنگاله میشود وهندی گهینگا نامند سعوط دماغ وزهره آن هر یک نقطه زنبور انگبین وسه قطره قطران را بر آن چکانیده بزبان آن روغن زیتون آمیخته را فع جذام ومره سودا که مخلوط بدماغ باشد وقهر باریدن عین از مجربات شمرده اند واز خواص آنست که چون قلب آن در حلد گرگ پیچیده انسانی بر خود تعلیق نماید محبوب هیبت وذی قضای حاجت نزد ملوک وغیره باشد ودرنده آن ضرر نرساند وگوشت آن بالاتفاق ردی الکیموس مولد سودا ست مصلح آن ابهیی وسرکه **کرکشا** بفتح کاف وسکون راء مهمله وفتح کاف دوم وشین معجمه والف اسم مینده باسنگی ست **کرکشا** بضم کاف راء مهمله مبدل فتح دال مهمله وشین والف اسم کالاکوراست **کرکش چهدا** بفتح کاف راء مهمله وفتح کاف دوم وشین معجمه وجیم فارسی مشدده وخفیا فتح دال مهمله والف اسم بزکاست **کرکم** بعربی زعفران ست ونیز نوعی از عروق صفر رنگ نامند ونزد بعضی ماهیران ست وبقول بعضی بیخ زعفران وبعضی گفته اند آن بیخی ست که از جزائر هند ومین آورند وآن بزرگ وسخت وزرد ست وگویند که آن بیخ ورس ست یا ورس نوعی از انست گرم وخشک طلای سوده آن بر وغن نافع جرب ومنشف قروح واکتحال آن مزیل بیاض چشم وتیز کننده بصر ست **کرکما** طائری ست که بعربی صعوه نامند **کرکمان** اسم فارسی جند قوی ست **کرکند** بفتح کاف وسکون راء مهمله وفتح کاف وسکون نون ودال مهمله اسم فارسی سنگی ست سرخ رنگ شبیه بیاقوت وتر دبعضی اسم لعل ست بقول بعضی سنگی را نامند که هندی پیکو گویند وبعضی سنگی را بمعنی زبرجد را بعربی جمینه نامند انتهی اند بالجمله آشامیدن آن مفرح ومقوی قلب رافع خفقان وتوحش نوشانیدن کرکند اسم هندی کنار دجیلی ست **کرکو** اسم شیرازی خربزه خام ست که باتخم مانند خیار میخورند **کرکوئی** بفتح کاف وسکون اول مهمله وضم کاف دوم وسکون واو مجهوله وفتح قوقانی هندی وکسر کاف سوم وسکون تحتانی اسم گلکری وپوست الایچی وکهیکوار وترئی را نیز میگویند **کرکی** بضم کاف وسکون راء مهمله وکسر کاف دوم وسکون یاء تحتانی اسم کلنگ ست **کرکیرا** جبریست **کرکیس** معرب کرکیش ست وآن نوعی از

بالونہ است گرلم وری بفتح کاف فارسی و را مہملہ و لام و سکون میم و فتح واو و کسر راء مہملہ دوم و سکون تحتانی اسم مبنگین ست کرم بضم کاف و سکون را مہملہ و میم لغت عربی ست و معدآن کرنبہ مجموع آن کرمات آمدہ و بیونانی اتالس و اولیا طیوم و او تلکو و بسریانی کیشا حمرا و بروی و بیدرون اسایا و بفارسی تاک درز و بہندی انگور کا بیڑ و دانکہ کا جھاڑ گویند و آن نباتی ست اکثر از قبیل کنج دیارہ و بر مجاور خود پیچد و تنہ آن قوی و شاخہای آن باریک و دراز و نورستہ آن بارشتہ ہا و شاخہای نازک درست آنرا لفایف الکرم و عالیج الکرم و نیز نامند و برگ آن پہن فی الجملہ شبیہ بہ برگ خیارزہ و غیر مرغوب الملمس و خوش مزہ خصوص برگ نازک نورستہ آن و خوشبو و گل آن ریزہ ماریک خوشبو زرد مائل بسفیدی و دشتی و کوہی و بستانی میباشد نبات دشتی کوہی آن بسیار دراز و پہن بروی زمین و اشجار و غیرہ بیگیرد و گل آن شعری و ثمر آن کوچکتر و کم آب تر و پوست آن ضخیم تر از بستانی میباشد و کیسقوریدوس در مقالہ رابع از کتاب خود ذکر کردہ و آنرا بوفروس و اسالس اغریا نامیدہ و تفسیر اسالس کرم و تفسیر اغریا بری ست و آن کرمی ست کہ از ان شراب میسازند و گویند کہ اسالس اغریا دو قسم ست یکی آنکہ ثمر بسیار دانہا و گل آورد و آنرا رومی نامند دوم آنکہ ثمر تو چک سیاہ آورده دران قبض و شیرینی ست و برگ این نبات و شاخ آن شبیہ بہ برگ کرم و خبوط و شاخہا و گل کرم بری قوی تر و در جمیع اجزای آن قبض گویند کہ درخت دشتی بی ثمر را در تنکابن دیوانہ نامند بالجملہ شاخہای درخت کرم را مطلقا تا ہر سال ثمر بسیار و تربیت نکنند ثمر زیادہ و بہتر نمیدہد و بیان ثمر آن در انگور مذکور شد و بہترین اجزای درخت آن عالیج آنست و بعد ازان برگ و عصارہ آن مزاج آن سرد و خشک در آخر دوم و جالی و مجفف و قابض آشامیدن عالیج آن مانع صعود ابخرہ بدماغ و ضماد برگ عالیج و خبوط آن خصوصا با آرد جو جہت دردسر حار و تسکین التہاب چشم و ادرام حارہ آن و چون با سرکہ و روغن گل آمیختہ سر را بدان تر دارند جہت صداع و ورع مواد نافع بود و ضماد آن با آرد جو و راسک جہت تسکین التہاب معدہ و ابتدای ورم مارہ آن و سائر اعضا و شگوفہ و برگ عالیج آن مقوی معدہ دقاطع قی و نافع غثیان و عصارہ برگ آن مقوی معدہ حار و مانع قی و قاطع قی الدم و رافع خمار و تقلب نفس و جہت قرحہ امعاء و اسہال صفراوی و دموی خواہ بنوشند و خواہ بدان حقنہ نمایند و نیز در بول و حافظ جنین از اسقاط نافع و گیلانی مینویسد کہ شاخہای نرم آن کہ آنرا لفت الکرم نامند در اول طلوع آن سرد و خشک در اول ست خوردن آن مطیب نفس مسکن آن وقت تقلب آنست و رافع غثیان و چون شگوفہ کرم کوفتہ آب آن گرفتہ سہ روز دو مثقال نہار صبح و شام بنوشند نفث الدم را نفع عجیب بخشد و گل این نبات را وقت شگفتن چون بگیرند و بر بارچہ پاکیزہ در سایہ خشک نمودہ در ظرف گلی بدارند این گل قابض ست چون آن را بیاشامند برای معدہ نیکو ست و خوردن دو مثقال آن حابس شکم و خائیدن آن مانع قی و مقوی معدہ و محکم کنندہ آنست و گل آن بسبب سردی و قبض خود قبض شکم می نماید و گاہ شگوفہ آن در ادویہ شیافات قاطع خون می افتد چون حمول آن با معاجین آن نمایند قطع نزف الدم کند و ضماد برگ آن بار ماک قاطع اسہال ست و خبوط آن چون در آب خیسانیدہ بنوشند اسہال دموی و در و معدہ حار و حوالی انفع کند و بیخ این نبات چون با سب در پای شور بتن دہند اسہال بلغم و رطوبت نماید و گویند کہ بیخ آن چون با سب جوش دادہ بقدر پنج او قیہ بشاگر بنوشد اسہال رطوبت مائیہ از شکم نماید و شربت آن کہ آب عالیج آنرا با قند بقوام آورند جہت خفقان صفراوی و حرکت اشتہا و دافع خمار و تسکین حدت صفرا و غثیان و اسہال مواد رقیقہ صفراویہ نافع و بساست کہ بسبب قوت جالیہ کہ دارد باعث اسہال شکم میشود و حضر سرفہ مصلح آن عسل و کثیرا و صنع ست و آب بنجمد آن کہ آنرا دمعہ الکرم نامند و آن صمغ آنست کہ بر ساق و شاخ آن اکثر یافتہ میشود و بسیار جالی و قطوح آن مزیل تالیل نلیہ و خشک آشامیدن آن با شراب نافع سپرز و مخرج سنگ مثانہ و ضماد آن رافع قوبا و جرب منقرح و غیر منقرح و طلای آن با روغن زیتون سترنده موی با دوام عمل و آب چوب آن کہ در وقت سوختن تراوش کند رافع تالیل و حملہ و کلف و نمش و قوبا و جرب دسترنده موی خصوصا با زیت و بقول گیلانی چون شاخہای گرم کوفتہ آب آن افشرده بہ روز

سبز شد
سبز

بقدر نیم رطل بنوشند برصبح استفا بخشد و برین تا دوازده روز مداومت نمایند وگاهی تا کمال این مدت احتیاج نیفتد وضماد برگ حابیج آن برای اورام حاره در ابتدای آن نیکوست بسبب رفع وخصوصا با سویق جو وضماد گل آن مانع اورام از جمع وآب برگ آن با آرد جو آمیخته ضماد کردن تحلیل صلابت اورام کهنه وخاکستر چوب شاتهای آن کاوی دراد دیه کاویدی افتد وضماد آن با سرکه رافع بواسیر بارو غن گل وسرکه وسداب جهت رم سپرز وبا پیه کهنه وروغن زیتون وعسل جهت شکاف عضل وسستی مفاصل وتعقد عصب با بوره ارمنی جهت بردن گوشت زاید زخمها وباسرکه جهت لرزه عصب وگزیدن هوام وافعی وسگ یا دانه وورم غدوی وگما دگرم کرده آن جهت بواسیر وخوردن نیم ورم آن جهت قرحه شکستن سنگ وآشامیدن آب خاکستر آن جهت سقطه مفید وآنوع دشتی گرم قوی تر وتابض تر وجالی کلف ونمش وشگوفه آن بهترین اجزای آن وشدید القبض آشامیدن دو مثقال خشک کرده آن قاطع نفث الدم ومقوی معده ومانع ترش شدن طعام دران وحابس اسهال مدربول وآشامیدن آب طبیخ آن بقدر سی وپنج مثقال باقدری شکر مسهل رطوبات وزرد آب وضماد آن رافع ورم چشم وسائر اورام حاره وقلاع دهان ورادع مواد ومسکن التهاب معده ودوانع قروح خبیثه ومحمول آن قاطع حیض وچون آنرا در سفال بسوزانند الکتال ذرور آن جهت درد چشم وباعسل جهت ناخنه وپوست آن باعسل قاطع خون بن دندان رافع سستی آن وخائیدن آن نیز مقوی لثه وطلای آن باعسل جهت داخس مسنون پوست آن قاطع خون لثه وبیخ انگوسیا دشتی بسیار جالی قطوط مطبوخ آن تنها ویا بارو غنهای مناسب جهت جایی چرک گوش ومنع کری وآشامیدن آن با آب یا شراب جهت استسقا واسهال زرداب وروغن شگوفه آن در خواص مانند روغن گل ست واما منافعت آن ازان کمتر وبا قوت قابضه ورادعه جهت جوشش دهان وحبس عرق وقروح ساعیه مفید وطریق ساختن آن اینست که گبنیزند شگوفه آنرا در کمر در روغن زیتون انداز ند در آفتاب گذارند وهر سه روز تجدید شگوفه کنند وروغن عصیر آن که بارو غن کنجد یا بازیت ترتیب میدهند مسخن ومسکن اوجاع اعصاب حفلات رافع اعیاست کرهم اسم فارسی گیاهی ست که برکنار آبها میروید ونیز اسم فارسی کرنب ست کرما استخوان ست گرمالی اسم هندی خیاشنبرست کرم بکسر کاف وسکون راء مهمله وسیم اسم فارسی دودست کرم ابریشم وکرم پادامه اسم فارسی ست معروف نیز بنباسی کژانه ولعربی دود القز برمانند آن کرمی ست اندک از سرخ تیره رنگ که در بعضی بلاد در فصل ربیع ودر اوائل خریف نیز تولد مادهٔ آن باهم جفت شده بیضه میدهند آن بیضه ها را در بلاد سرد در پارچه های پاکیزه بسته کسان لطیف پاکیزه غیر جنب حائض زیر بغل یا بزانی خود میگذارند وی بندند تا مدت بست روز که گرمی بدن رسیده بچه برآورند ودر بلاد گرم مانند بنگاله احتیاج بدان نیست وبعد جفت شدن نر از ماده جدا میکنند نر را رها کنند ماده آن تخم میدهد بقدر دانهٔ خشخاش سفید رنگ آنرا نیز در می اندازند وتخمها را بر روی پارچه لطیف پهن میکنند بالای آن پارچه پنبه اریده وسه لائی می اندازند وحفظ میدارند تا بچه برآورند وچون بچه برآمد سفید میباشد پس سرخ تیره میگردند برگ توت بسیار ریزه کرده برآنها میپاشند وآنها اندک اندک میخورند وبتدریج بزرگ میشوند وچون بزرگ شدند احتیاج بریزه کردن برگ توت نیست بلکه برگهای درست وشاخهای آنرا بدانها وزرد آبهای اندازند تا نها میخورند زیرا که خورا کی آنها بسیار است وتا سه ماه بکمال میرسند وهنگام شش روز سه بار اصلا برگ توت نمی خورند بار اول یکروز بار دوم دو روز بار سوم سه روز پس شروع در تنیدن پیله بر خود میکنند وتا سه ماه دیگر پیله آنها باتمام میرسد قدری ازان برای تناج وتخم گیری بپیچه تنی میگذارند وانها پرفراورده پیله اسوراخ کرده بیرون میروند کسانی که ماهر باشند نر وماده آنرا باهم جفت نمود بدستور مذکور تخم گرفته پرورش می نمایند وتمه پیله بار اول در آفتاب می اندازند تا خشک گردد کرم درون پیله بمیرد از برای اخذ ابریشم زیرا که آب ریشم از پیله سوراخ شده خوب برنمی آید ودر مازندران وگیلانات ایران پیله آن بسیار بزرگ بالیده بسطبری یک شصت بلکه ازان قوی تر وبدرازی آن ودر بعضی جاها شبیه بپنجه گبوتر وسفید رنگ میشود ودر بنگاله یک سال دو مرتبه پیله می تند یکی اوائل بهار تا اوائل برسات ودیگی اوائل خریف آنچه در اوائل بهار اوائل برسات یعنی ایام موسم باران میباشد بسرعت میباشد طبع آن گرم در اول وخشک در دوم ست آشامیدن آن نافع خفقان دسه درم از مشک آن که سه دو با حریره گندم چند روز تا اقتخورند جهت فربه کردن بدن ونیکوئی رنگ رخسار وتقویت باه ومؤثر وضماد پخته آن

در روغن گنجد جهت خناق و اورام بارده و تقویت باه و گزیدن هوام نافع و خوراندن آن لبرغ بغایت سمین آن و خوردن گوشت آن مرغ مسمن و مقوی باه و خاکستر سوخته آن جهت التیام زخم و خشک کردن رطوبات آن و رفع اثار رعشه و تعلیق کبد و درست خشک کرده آن پارچه زغوانی بسته جهت رفع تب مؤثر است **کرمائی** شکاعی ست **کرمه بیضا** و کرمه شاهلد و کرم دشتی فاشراست **کرم چوب** اسم سوس الخشب ست **کرمه سودا** فاشرستین ست **کرم سرکین** اسم جعل ست **کرمه شوکه** فشاغ ست **کرم ایوب** بفارسی مینون و گویند نوعی از زنبور البحر ست **کرم دانه** بکسر کاف و سکون راء مهمله و میم و فتح دال مهمله و الف و فتح نون و باء فارسی ست بعربی جسلد و زنامسند و گیلانی وغیره گویند که آن اسم فارسی ست معنی آن دانه گرم بفتح کاف فارسی بهر آنکه مسخن قبل بغایت ست و غلط کرده کسی که تفسیر آن بحب الملوک نموده و آنرا کرد مانه وجود مانع نیز گویند و ماهیت آن اختلاف ست بعضی ثمر مشتان و انسته و بعضی حب لوعی از مازریون شدید الحرارة گفته و بعضی گویند که حبی ست **سیاه** و هر دو وطرف آن باریک و بران غشای سفید رنگ گرم و خشک و مسهل بائیست نزد آب بقوت و مخرج کرم شکم و مسخن مفرح و مصفی آن از فضلات دود و آن قاتل و از خوردن آن خارش و درم عارض گردد و علاج آن علاج ترید خورده گویند فرفیون خورده است صاحب منهج نوشته که آن دانه سیاه تیز تر ست گرم و خشک در سوم نافع امراض دماغ بلغمی بارد و مقوی عصب و سخن آن و نافع قالیح و خدر و لقوه و استرخا و گرم کننده قبل و مخفف رطوبات آن و مسهل زرداب صفرا بالقوت و شربة طلای آن جهت گزیدن عقرب بغایت نافع و از داخل و خارج مستعمل شربتی از ان دو دانگ مضرت آن سوزش امعاست اصلاح آن بصمغ و کتیرا نماینده بدل آن سعد و فلفل ست **کرم رسندانه** باهو دانه است **کرمه نگیزران** اسم قرمز ست **کرم زمین** و کرم گل خورد هر دو اسم خراطین ست **کرم سرخ** بفارسی قرمز ست **کرم درخت کاج** اسم فارسی دود نخل بعضو ست **کرم شب تاب** فارسی ست بعربی حباحب بهندی جگنو و جگنی و پت بجنا گویند حیوانی ست از نگس کوچکتر و از مگ باریک آنرا دو باز و که بدان پرواز دمقعدش در نهایت سبزی و در زیر نان بازوی آن مستور و چون پرواز کند مکشوف گردد و در شب بانند اختر سید رخشد بعضی آنرا قطرب گمان کرده اند گرم و خشک حاد و گویند از ذرایح قوی تر و از خواص آنست که چون آنرا در روغن گنجد اندازند و آن روغن را بر روی بالین مورث قبول در نظر مردم و باعث قضای حاجات ست و چون یکدو خشک آنرا سائیده بار و غن گل در گوش چکانند جهت سیلان گوش و اخراج چرک آن و زوال کری نافع شیخ بن حکم نوشته که چون آنرا با آفتاب در ظرف مسی خشک نمایند پس آنرا در کرده صاحب سنگ گردد و شانه یکعدد آن با نقدیر حلیت دوازده مثقال تا هشت و زنجزند بغایت نافع و همچنین صاحب دیدان را و طلای آن با صبر و سفیداب جهت اسقاط دانه بواسیر بفت سه عدد آن قاتل ست زیرا که روی تراز ذرایع ست و علاجش علاج آنست بازیادتی تبرید و ترطیب **کرمک** بفارسی اشنان ست **کرمکرا** اسم شنجار ست **کرم مخل** بفارسی کاغنه نیز گویند و بهندی برسهوئی نامند و آن کرمی ست کوچک بمقدار تخود بغایت سرخ رنگ که در ابتدای موسم بارش از زمین بیرون می آید گویند که در اول باران از ابر می بارد و در بلاد هند معروف گرم در سوم و خشک در اول و طلا کردن آن بالبعض ادویه مناسبه خصوصا با خراطین و مسل جهت تقویت قضیب منفعت عجیبه دارد و گاه در روغنهای موضع برای امراض و لغوظ بکار می برند و فعل انها بسیار قوی میگرداند بدل آن خراطین یا زلوست **کفال** و خواص این بقول اطباء هند در برسهوئی مسطور شد **کرمار** بضم کاف فارسی و سکون راء مهمله هندی و فتح میم و الف و سکون راء مهمله آن بناتی ست که در دامن کوهستان هند پیدا شد چون برگ آنرا قدری گرفته در ظرفی که قند سیاه می پرند بیندازند همه قند یعنی بی مزه سازد و بمطلق شیرینی در ان تا مدتها اگر قدری از برگ آن بجایند و بالایش قند سیاه یا شیرینی دیگر بخورند مزه شیرینی آن اصلا محسوس نگردد و اگر پیش از نوشیدن مسهل گربه الطم یاد وائی دیگر بدمزه قدری ازان بخورند بدمزگی آن معلوم نشود و در بناب مجرب ست و حلیه و بعض خواص آن در برسهوئی مسطور شد **کرمها** بفتح کاف و راء مهمله و سکون میم و فتح موحده و خفاء با و الف اسم عنده هاستگی و اسم بیلی دشتی ست **کرمرد** اسم کرونده است **کرمرو** که اسم درخت بکاست **کرمس** اسم نقره است **کرم کله** بفتحتین اول و دوم و سکون میم و فتح کاف و لام مشدده و هاء هندی کرنب را نامند

گرم مصالح ابار بر ساگویند **کرملیکا** بفتح کاف و را مهمله و میم و کسر لام مشدد و سکون تحتانی و فتح کاف و الف اسم گل جنبلی ست **گرم تکمه** اسم باغ گلوز ست **کرملی** بکسر کاف و سکون را مهمله و کسر میم و لام و سکون یا تحتانی اسم هندی حاشیش ست **کرمی جت** بکاف را مهمله و میم و تحتانی و کسر جیم و سکون فوقانی اسم بای برنگ ست **کرموک** بفتح کاف و سکون را مهمله و ضم میم و سکون واو و کاف و ضم اسم سیاری ست **کرمی کهناتی** بکسر کاف و سکون را مهمله و کسر میم و سکون تحتانی و فتح کاف و خفا ر با و فتح نون و الف و کسر فوقانی و سکون تحتانی اسم بلاس ست **کرمی کهن** بکسر کاف و سکون را مهمله و کسر میم و سکون تحتانی و فتح کاف و خفا ر با و سکون نون اسم درخت بانگره است **کرمی کنجا شنا** بکسر کاف و سکون را مهمله و کسر میم و سکون تحتانی و فتح کاف دوم و سکون نون و فتح جیم فارسی و الف و کسر نون مشدده دوم و خفا تحتانی دوم و الف اسم نیلا تھوتھا است **کرنجم جت** بکسر کاف و سکون را مهمله و کسر میم و سکون تحتانی و فتح جیم و سکون میم دوم و کسر جیم دوم و سکون فوقانی اسم تاک ست **گرموا** بفتح کاف فارسی و فتح را مهمله هندی و ضم میم و سکون واو و فتح لام و الف اسم گنه است **کرمیتون** بیونانی زیره است **کرنب** بفتح کاف و را و مهمله و سکون نون و با، موحده است و بضم اول و سکون دوم و ضم نون نیز آمده بعرب از کرم فارسی ست و نیز بفارسی کلم و باصفهانی قرمیت و بیونانی قرنبا و قرنبوه و قرنبوس نولین و بسریانی کوخلیسا و کرانبی و کرنجیا و بروهی اعار بسیا و بعربی بقلة الانصار و هندی کرم کلا گویند آن نباتی ست از انواع میاشا از نباتی و بری و بحری و کرنب الماء و بستانی نوعا قسام بسیار ست و قبط لینی کرنبشای قسمی از نباتی ست آن جد اسطوگرد و کذا ری و بحری بیذ کر آن و قسمی معروف از نباتی قدری پیچ شبیه بچغندر و پوست آن خشن و سبز رنگ و برگ آن عریض و مطبر تر از برگ چغندر و رنگ آن سبز و پوست آن چندان خشونت ندارد و جرم مغز آن نازک و بی بدیشه و برگ آن شبیه برگ قسم اول و از آن کوچکتر و نیز قسمی دیگر میباشد که از بیخ آن ساقی میروید و قدری از زمین بلند شده بر آن گوشبیه بتلیغ سبز کرنگ منعقد میگردد و بالای آن نیز ساق تا بد و شبر بلند میباشد و در انتهای ساق آن برگهائی الجمله شبیه بقسم دوم ماکول و مستعمل گره است ندیج آن که در زیر من ست بتمیز قسمی دیگر میباشد که از بیخ آن برگها میروید و الجمله شبیه برگ قسم اول برگهای بیرون آن لنزه اندرون آن لنزه تر و در وسط آن از بیخ آن ساقهای کوتاه نازک بقدر دو انگشت و بیده بر سر آنها قهای سفید بهم پیوسته و در میان هریک قبه برگی باریک کوچک و عدد قبها ده تا پانزده و این اکثر کلم نامند مستعمل و ماکول شاخها و قدنازک آنست مزیح آن از این زمره انواع نازکتر و لطیفتر میباشد الجمله اقسام آن الحشائی و جدائی دوصلی و اندسی و غیرها و در شکل مختلف میباشد و از مطلق آن مراد بستانی ست بهترین اقسام آن نازک برگ بیرشه نازه ماکول است اقسام بستانی آن مرکب القوی و گرم در اول و خشک در دوم و گویند در سوم و گویند برگ آن گرم و خشک در دوم و شیخ نوشته که بعض آن ارطب از برگ آن ست شارح کاذر دی مینویسد که درین عبارت تساهل ست یعنی میوست بعض بیخ سفید تخلخل کمتر از میوست برگ ست و در روی آن رطوبت کم و در کلها داخل و خوردن آن موزث ظلمت بصر ست و چون با سرکه پخته بنوشند خواص آن قوی گردد و آن منضج محلل و بقول شیخ منضج و ملین ست و بعضی خصوصا چون با نمک هند آب اول آنرا بریزند یعنی آب آن ملین ست و جرم آن مجفف و آنرا خاصیت ست در تسکین اورام و جاع و خلط ائیت آن اندک و از غذا عدس ارطب خون آن روی چون با گوشت فربه مرغ چوان بپزند زیاد تر غذا گیرد و خوردن آن صبیان الشدیدة حرکت تا دیر آخایدن آن بلغم آن نافع صوت و اجره و یرقان و مسکن صداع و دافع ظلمت بصر طبعی یا بخاری دستی و مهراکنیز آن قابض دافع خارش و ارتعاش و منوم و مقوی و مضعف بصر ست با وجود آنکه در اکمال می افتد و آن احمر چشم یا لبس مزاج ست و چشم رطب مزاج مضر نکند بلکه آنرا نافع کنند و گویند چون کرنب بستانی بتکرار بخورند مضعف بصر دار تعاش را نفع کند و حوط صداع آن منقی دماغ ست و با خاصیت مضعف زبان چون قبل از شراب بخورند خصوصا تخم آن از سکر شدید منع نماید و چون بخور آنرا بخورد تخمار آن کم گردد و چون با عسل و خمر آنرا ضمیده بر زخم گوش ملوث سازند نفع کند و خایدن آن خشک کند دهن را لعاب سائل ست و مالیدن آب طبیخ آن و خوردن صبرا بخسانند آن را نافع صرع و مدر حیض و اضاست و چون با ماکیان فربه بپزند غذای نافع نزلات و سینه و سرفه باشد

وخوردن آن صاف کنند و آزار دارد و رافع گرفتگی آن و وجع طحال و بدستور چون بخایند و آب آنرا بکشند جهت صوت منقطع نافع و بدستور بسیدن مخلوط این بسبل و غرغره بعصارهٔ آن و با طبیخ آن بارد من کنجد رافع خناق و هیچ کرنب را چون بسوزند و خاکستر آن بعسل آمیخته بلیسند جهت خناق عارض از درم لوزتین و سقوط لهات نفع کند و خوردن آن ردی بمعده و دست نگوسپند و بزغاله و دنبه و دل و جگر و شیر میدهد و تخم آن بیضه آن یعنی هیچ آن بطی المنهم و بقول گیلانی قلب کرنب بهتر برای معده از سایر اجزاست و ملح آن با بابونه و سرکه و می تر و چون با طبیخ برگ آن و دوا استسقا رشته طلا نمایند منفعت آنها قوی گرداند و از الاعلت نماید و خوردن برگ تازهٔ آن با سرکه رافع درم طحال و چون آب آن فشرده هر روز یک وقیه بنوشند درد طحال را بهتر دهد چنین نوشیدن طبیخ آن تنها یا با نبیذ گداخته و درم طحال ست نوشیدن عصارهٔ آن نافع یرقان و درد کمر و کذا خوردن آن با گوشت مفید یرقان ست و با ابریسا و نطرون مسهل شکم و آشامیدن آب مطبوخ آن مدر بول و حیض و آشامیدن خاکستر هیچ آن سنگ گرده و مثانه را بشکند و جمله اقسام کرنب باه را زیاده کند و منی را فزاید و شرب محمول عصیر آن با آرد شیلم مدر حیض و قاتل بچه زنده و ضماد با آب آن معه آرد ترمس برناف مدر حیض ست و محمل آن چون فرزجه ساخته زن حامله بزاید قتل بچه در شکم نماید و ضماد برگ آن و نطول با آب طبیخ آن نافع دردمفاصل و آرد حلبه و قدری سرکه مفید نقرس و مفاصل و نافع درد زانو و کمر و ضماد همه انواع ثعلبه آن یعنی بستانی و بری و بحری منضج ملطفی و صلابات و مانع قروح خبیثه و نمالز سعی و برگ کرنب بری یا بستانی نرم کوفته تنها و یا با آرد جو محلل و رام حاره و باردهٔ بلغمیه و در آخر حمرا دشری و سرطان و با نمک جهت عنار و با زاج و سرکه جهت برص و جرب و با سفیدی بیضه مرغ جهت سوختگی آتش و جرب متقرح و با سرکه و حلبه جهت زمهای عمیق و منع انتشار آنها و شاخ سوخته آن بغایت مجفف و منضج صلابات و آزار دستکیه او جاع خاصیتی ست در رافع سعفه و نافع رویدن موی و با پیه خوک اشال آن جهت خنازیر و خراجات صلبه و سیلات و با سفیده تخم مرغ جهت سوختگی آتش نافع و آشامیدن عصارهٔ آن یا تخم آن با شراب نافع گزیدگی هوام و منی و سگ و دیوانه و بدستور ضماد آن و کثرت خوردن آن مولد سودا و دم مکرست خصوصاً بزرگ پیچ سفید متفاخل مگر آنکه چون با گوشت غریه بپزند و اصلاح خائلهٔ آن نماید باید که ازان اجتناب نمایند مستعدین امراض سوداوی خصوصاً صاحبان مالیخولیا و سرطان و دار الفیل و دوالی و بواسیر و موافق گرم مزاجان نیست و گرم مزاج چون بخورد بالای آن شراب بسیار بنوشد اما سرد مزاج با خردل و سیر بخورد و مرقهٔ آن بنوشد زیرا که آب آن با آنکه حارست بسبب انحلال اجزای لطیفهٔ آن در ان آنرا بسرعت از شکم خارج میکند و پیچ آن مطبوخ با گوشت و روغن بادام بخورند و خوردن کرنب شیر زیاده کند لیکن بد هضم ست و گویند مخرج اکثار آن باعث دیدن خوابهای پریشان و تخم آن گرم و خشک در اول و سبب کشندهٔ کرم معده و چون آنرا کوفته در آب طبیخ دهند بدان آب سر را بشویند جهت دفع قمل و خوردن آن شراب را از سکر منع نماید و ابن ماسویه گفته که چون دو درم آنرا با عرق گاو زبان بخورند شراب بنوشند سکر آنرا ابطل گرداند و آن از بزدر مزید منی ست چون آنرا کوفته با سه زن آن فکر سفید آمیخته بخورند و چون ازان فرزجه سازند و زن آنرا بردارد بچه را در شکم هلاک کند و محمول آن بعد جماع مضر منی ست و چون آنرا دو مثقال با آب ترمس بخورند قتل کرم شکم و ادرار بول و حیض نماید طلای آن رفع کلف و کمش کند و تخم کرنب بستانی مقاوم جمیع سموم هوام دبی سموم ست آنرا ساییده بجای گزیدگی باشیدن نافع و تخم کرنب مصری از جملهٔ اجزای ترباقات سموم ست مقدار شربت آن دو مثقال و گویند مقدار مستعمل آن یکدرهم و مصریه مصلح آن غسل کرنب شامی و آنرا العربی تنبیط و بفارسی کلم رومی و کلم گردنا مند و بیونانی قلاطیو و بهندی گوبی گویند و آن نوعی از کرنب بستانی ست و نزد عوام اهل شام و بغداد مشهور به بیض الحمار ست برگ آن شبیه ببرگ چغندر و ازان عریض تر و سطبر تر و سبز رنگ آن با غبرت و سر منی رنگ و طعم آن با اندک تلخی و شیرینی آمیخته و در وسط آن ساقی و بالای آن قبهٔ آن و بر اطراف آن برگها در هم مجتمع بشکل گلدور نگاه در موسم زمستان تخم آنرا از فرنگ می آورند هر سال تازه میکارند بسیار خوب لطیف و سفید و مجتمع و نازک لذیذ میباشد و هر چند هوا سرد تر باشد بهتر میشود و تقبل و تربیت بهتر و سفید تر میگردد و بعضی مردم مدت کوچکی برگهای آنرا در همی بندند و در هنگام نزدیک بحال سیدن دیگر بطال

که بهندی هانڈی گویند معکوس بربالای آن میگذارند که کله آن در جوف آن بگنجد و آفتاب و شبنم بدان نرسد که آنرا فاسد سازد و ساق آن را نصف
بیشتر بگل میگیرند و بدان آب همیشه میدهند خوب لطیف بالیده میشود و بقوت زمین و خوبی تخم نیز برمیگردد و بهترین آن تازه سفید رنگ یا زرد رنگ
نازک خوب درهم پیچیده آنست و نیز قسم دیگر از آن میشود و برگ ساق و قبه همه مشابه بدان الا آنکه برگهای خارج آن اندک بزرگتر و عریض تر و
تیره تر و رنگ ساق و برگ آن کبود مائل بسرخی و رنگ برگهای قبه پیچیده آن سرخ تیره مائل بکبودی ست و بهترین این نیز تازه خوش رنگ نازک
و خوب درهم پیچیده آنست طبع آن بارد باعتدال در مرکب لقوی بارطوبت فضیه غلیظه و حرارت مفتحه لطیفه و مادهٔ ارضیه بارده کثیفه گویند گرم در
اول و خشک در دوم ست باقوت مفتحه محلله و مسهیهٔ نفاخه و مدرّ بول مولد خون سوداوی عکر و مضعف و مانع و مبجز و ردی الغذا و نفاخ و مسدد
و محدث نفخ در حوالی پهلو و سکم و بقول شیخ قنبیط غلیظ الفضا مغلظ خون و چون منحل و متضعم بانضمام جدید شود نفخ در نواحی پهلو آرد و درد پیدا
کند و این در منتقل مثل ریحی نباشد بالخاصیت محلل خمار و مسکن ان و اکثار آن مولد اخلاط سوداوی و امراض سوداوی و افکار ردیهٔ خیالات
فاسده و دیدن خوابهای مشوشه و مضعف و مانع و بصر بسبب تبخیر آن و آشامیدن مائیت آن مانع مستی بالخاصیت و استعمال آن قبل از شراب
مانع سکر و بقول طبیخ آن نافع ادجاع مفاصل مصلح صفار آن در آب جوشانیدن و آب آنرا مکرر عوض کردن و مهرا پختن با گوشت فربه و روغن بادام و
یا زیت انفاق و روغن گاو تازه بسیار بریان نمودن و با دویه حاره لطیفه خوردن مست و بقول آن نفاخ و مهیج فواق و مزید منی و معین بر جماع خصوصاً
چون بریان نمایند و با سکر و زیت و آبگامه بخورند و مولد سودا زیاده از کرنب ست و تخم آن گرم و خشک در دوم و استعمال آن بیش از شراب
یا با شراب مانع سکر و محلل خمار آن و مفسد منی ست چون زن بعد از جماع آنرا عمول نمایند **کرنب بری** یعنی کلم وحشی و بشکل شبیه
بکرنب بستانی و سفید تر از آن و برگ آن از کرنب بستانی کوچکتر و باز غب و تلخ تر و دوائیت بران غالب تر از غذائیت و بعد طبخ با آب انار تلخی آن زایل
میگردد و تخم آن شبیه بفلفل سفید گرم و خشک در سوم شیخ گوید که این تلخی دگرمی و خشکی شدید از بستانی ست و درین نضج قوی بهم میرسد و تلیین
و بسیار جالی و محلل و مسهل خصوصاً که با گوشت فربه طبخ خفیف یافته باشد و چون در مرقه یا زیاده طبخ یافته باشد ممسک سکم میباشد و ضماد برگ
آن ملزق جراحات و آب افشرده آن نافع حکه و جرب و نطرخ آن با راتینج دسر که قالع جرب متقرح و چون با نطرون آمیخته بدن را بدان بمشویند
مسکن حکه است و آشامیدن بیخ خشک کرده و تخم آن بقدر دو درم با شراب رافع سم افعی ست و تخم آن بغایت محرک باه **کرنب بحری** که
بفارسی کلم دریائی گویند برگ آن دراز و بیخ آن سرخ شبیه ببرگ ذراوند و با اندک تبوعیت و شیر مانند برگ لبلاب و طعم آن شور با تلخی و اندک تلیین
طبیعت و اسهال کند و خصوصاً با گوشت فربه آب مطبوخ آن منقی بدن و بیخ و جسم آن قوی تر و در تنقیه شدید تر از تخم آن و چون اندک
جوش دهند و بخورند اسهال شکم آورد و چون با شراب آمیزند قبض شکم نماید و عصارهٔ آن چون با ابریسم و نطرون آمیخته بمشند اسهال آورد گویند
خوردن این جائز نیست و در ضمادات محلله مستعمل گویند قوی تر از کرنب بری ست و خوردن مثقال از تخم آن در کشتن حب القرع بسیار مؤثر ست
کرنب دوائی ست که آنرا قاتل الکلب نامند **کرنب نبطی** کرنب بستانی ست **کرنبا** نیلوفر ست **کرنبا دیرا** کرنب بری ست
کرنبادمایا نیلوفر ست **کرن یات** بفتح کاف و راء مهمله و سکون نون و فتح یاء فارسی و الف و سکون تاء فوقانی اسم هندی گلفار ایمن ست
کرنشک بضم کاف و فتح راء مهمله و خفا نون و فتح فوقانی هندی و سکون کاف اسم گل هندی ست **کرن پور** بفتح کاف و راء مهمله ساکنه و فتح
نون و ضم باء فارسی و سکون واو و راء مهمله اسم گل آسا پالاست **کرنج** بفارسی شونیز ست و گویند که وج ست و بتورانی برنج و بهندی درجی ست
که آنرا بزبان اشلوک کرنجا و منجری پشپ یعنی گلش بسامی ساختن منجن بکار آیند و تکتال و رکتمال یعنی خارش و زویر تکها یعنی پیدا میش آرند و در گنبد
و چهای پر یا یعنی سایه و رخت او بسیار دوست ست و لاجا پشپ یعنی گل او مثل کهیلی دهان میشود و تا ترو نند نا یعنی مادر پسر و در وجه تسمیه آن که
چون شیره بیخ او با کسی هنوز نشانده امراض او دور کرده چنان بدن را صاف میکند که گویا پسر از شکم مادر پیدا شده است و کیچهسا یعنی شیر و بیخ او حاصل

ازین و لفظ انیکه نوشتیم بیخ و بیخ او بسیار بهار نفع ممتود و چنان بدان اوصاف می نماید که گویا بسیار شکم مادر تولد یافته شده نامند آن درختی ست باسماق و شاخها تا قد آدم و بموافقت زمین از ان هم کلان تر میشود و برگ او مانند برگ کرم دانران نرم تر و چرب تر و نشستی رنگ آن بدو نوع ست نوعی گلش سفید و قسمی زرد که در هندی زرد را پیتا گویند بیخ بکسر بای فارسی و سکون تحتانی و فتح نون و الف مقصوره و بستور الاطبا سه قسم نوشته یکی را مطلق کریخ چرب نامند دا ول را بمعنی سادا رن کریخ و دویمی را دیل کریخ و سومی را بهید کریخ نامند انتهی کاسه و پسل از گل بارمی بندد مانند بادام و دران مغز چرب و تلخ در ایام شدت گرما میرسد و چوب او بسیار چرب که در خامی مثل مشعل می سوزد و آن مطلق گرم در دوم و خشک در سوم و مزه تیز و تلخ دارد و آن باصره را مفید و بادرا دافع نماید و زهره خارش و اقسام تپ را نافع و چوب او در عصاره برگ نیم سوده بصاحب جذام بلیسانند که بسیار سود دارد و برگ و گل جهت بواسیر میه یعنی اقسام فساد بول و کشت یعنی امراض جلدیه و دامیل و کرم و زهر را دافع و تخم کریخ دو در هم بادرهم نبات خون رفتن از دهن بند کند و سرفه باخون را سود مند بود و بزهر مار و کژدم شربتا و ضمادا مؤثر و روغن تخم او از معصریها می آرند و ازان چراغها و مشعلها روشن میسازند و آن روغن بسیار رقیق و زود سوز است و در اخلاط مرا هم جز اعظم ست شربت و مخرج دیدان درش او طارد جعلان و قطوع او قاتل قمل و صیبان و جهت سعفه و جرب بهم و شیر بیخ و ... صعر خضیه را نافع و مالیدن بر دندان نورانی سازد و دوا نهای جرب خشک سازد زهر و خارش و اقسام پهیتی را نافع و نگاه داشتن بیخ آن در دهن بوقت مباشرت بمقدار گره مرا نگشت مانع انزال ست اگر از روغن او مضمضه بعمل و مصلعش کنیر او در دندان نرمی آورده که بوی کریخ مفاد بوی موتیا و چنبیلی و مفسد و موج ست **کرنجا** اسم گاناجاست **کرنج** اسم سمسمه است **کرنجوا** بفتح کاف را، حمله و خفا لون و ضم جیم مشدد و فتح واو و الف و کرنج بحذف دا و کرنجکا بکاف و کرنجن بزن عوض او و الف نیز آمده در انگریزی بانڈک نٹ و بلغت سنسکرت ساگر گھوا، و ساگر گونه و کالونز یعنی سیاه و گرد مثل گلو رو کبیر اچھی یعنی مثل چشم آهو گرد ست و کنجر اچھی و گجگا هر دو اسم آنکه مانند چشمان غزال ست نامند آن انگشت ستا ر و قسم پیدا شد کبیر و صغیر و نوع صغیر آنرا کرنجی گویند و جا اسطوره گرد و در هند الترو نخ آنرا در کنا رخند باغها می نشانند بجهت آنکه بسبب کثرت خارهای آن انسانی و حیوانی و داخل آنها نمی توانند شد و درخت آن بیاره درا بر خار و شاخهای آن پر اگنده و برگهای آن ریزه و بی تشریف و از هر دو طرف شاخ محاذی بهم رسته و غلاف مثر آن سبز بر خار و اندرون آن تخم صلب اق اندک سفید سرخی آمیخته نا اخالی و بعضی سیاه نما کستری رنگ و سبک ستدیر بقدر مازو و زیاده ازان و در جوف آن مغز سفید مثل مکمانه بآید دو پاره و بسیار تلخ با بجمله مزاج مغز تخم آن گرم در اول و خشک در دوم و نزد هندیان گرم ست و دافع بواسیر و قاتل کرم شکم و نافع جذام و برگ آن دافع فساد با د و بلغم خون دگویند برگ او سرد و خشک و نزد بعضے گرم اگر عصاره برگ او بمقدار یکثیث با چند دانه فلفل زرد بر سر جهت درد رحم مجرب با ید که پیش از حیض بدهند و غذای چرب بی نمک بخورانند دافع سرفه خونی و بواسیر و جذام و قاتل کرم شکم و جهت قوت باصره و رفع ریاح مفید مغز تخم او زود هضم و مسهل دستی و دافع درد شکم و خوردن او دافع تاثیر هوای وبائی و چون نصف مغز دانه او با هفت عدد تر نفاح فته بیخته با آب گرم بصاحب قولنج ریحی بدهند فی الفور درد بنشاند و مغز او با بلاس پاره مقشر و برگ نرم ببول هرسه سوی نرم کوبیده جهاً بسته بدهند نافع و ربع دانه و ربع معکوس مرفتین را زود سود دهد و مالیدن سفوف مغز تخم او بر اورام مستقازود شفا دهد و مجرب اتم ست و بتمن یک دانه سالم او بر ران است اولاً و بر ران چپ بار دوم بتسهیل ولادت نماید و محمول مغز او در شیر زنان طلکرده باعث آبستن زنان ست چون دانه او را برشته سرخ بسته بهمراه حامل تعلیق نمایند مانع اسقاط قبل از کمال حمل گردد و همچنین بستن او بر درختان مانع افتادن بار خام آنهاست و چون دو عدد دانه آنرا در آتش اندازند و پوست بالای آن بسوزد مقرر و دوی آن گرفته سائیده و قت شدت ضیق النفس او ان تسکین میدهد و هندیان نوشته اند که جهت کمان بای که عبارت از تشنج ست با د صفراوی و کف دو رم حصه نافع و نیز بستن برگ او بر دو غن بید انجیر بریان کرده هیئن دارد و روغن تخم آنرا چون بر بدن بالند نورانی گرداند و رونق دهد و آنرا بعضے مینویسند که طلای روغن کریخ با مراض جلدیه تقرحه که کرم دران افتاده باشد و دامیل را مفید و منقی

پیرکردانیدن مستسقی آب بدن را دور کند مشهور حب را سبک گرداند و همچنین مالش مغز آن با ادویه مناسبه بر رفع خارش بدن مجرب
و باقی صفات مع ادویه در لفظ نارجیل و جنبه، معده و امعاء و فساد سموم و رحم اعضا نافع و چون مغز آنرا در هموزن آن
روغن کنجد بجوشانند که سوخته نماند بگذشت گرد و پس آن روغن را صاف کرده در شیشه نگاهدارند و قدری آنرا در زخمهای عمیق بچکانند پر
شدن سوراخ و قبول مرهم را مدفوف کرده بر برگ مو یا خیر پاشیده بر ورم خصیه حادث از نزول آب به بندند و مکرر بعمل آرند آنرا تحلیل نماید و اگر
ماده بسیار غلیظ و متوجه جانبی باشد از آن جانب آنرا منفجر گرداند و دفع نماید بدون الم و اذیت و افعال و خواص این بقول یونانیان در رالکمت
مسطور شد لر بجوزه فلنجوزه است لر نجا بسر یانی مرنب ست کر نجی بفتح کاف و راء مهمله و سکون نون و کسر جیم و سکون یا تحتانی اسم
هندی ست و باسم گنجی بدون راء مهمله مشهور و در دکهن آنرا شکمکائی و شکائی هم گویند آن بار درختی ست با تنه، شاخها و برازخارهای ریزه
و باریک که باطراف و گرد دستانها و غیره میکارند برگ او چون برگ آملـه و آزان هم خردتر و بر شاخهای باریک و صف برابر میشود و غنچه او مانند
تکمه دانه دار و سرخ رنگ چونکه بشگفد مانند ریشه آبریشم و گرد و نازک و خوشبو و خوش منظر و خوبصورت و بشکل گل کهیرو و بمول میشود بعضی
سفید بعضی صندلی زردی مائل رنگ او رد و پس ازان بار بهند و غلافی مانند غلاف بمول و ازان پهنا در خامی سبز و بعد ازان سرخ یا چین
و زرد ائید خطوط و تخمش مانا بخم گلتهی و بهن و سیاه و سخت و آن سرد و خشک و بارا و گرم و خشک و مزه ترش و تیز و بحلق گزنده و آن مسهل و نافع صفرا
و دافع تب صفراوی و اقسام یرقان و مصفی بدن و موهای سر از چرک و چون برگ های نرم آنرا از خاشاک پاک کرده بعقدار یاؤ آنرا نصف
آنار گرفته در آب ترکرده مالیده صاف نموده دران نمک اندکی مرچ سیاه و ادرک و لعسن داده و اندکی روغن زرد داغ کرده مقدار یک پیاله
بنوشند اسهال صفرا بقوت کند و یرقان را از بیخ بر کند بارا و را از تخم پاک کرده کوبیده نرم نموده اندکی بسبابه با یار کرده حبها بندند بهر حب بمقدار
ریزه یک حب بتاریخ حب بحسب قوت و طاقت و شدت مرض بدهند آنهم عمل خوب میکند از بعضی مجربین رسیده که پهلی او را در شب
در آب تر کرده در هوا و شبنم بدارند و علی الصباح تخم را پاک کرده نرم کوبیده زیر و بالا جغرات نهاده بخورند واقع یرقان بست غریب اینکه
صفرا را اسهال بخوبی میکند زرده را بسیار نافع ست و صاحب تذکره الهند گوید که سالیکه در فصل تابستان اکثر مردمان ایرقان شدید و فقیر را بتجربه معلوم شد تا آمده
از بن و اعلاج کرد بسیار سودمند شد و مضر حلق و حنجره و مصلحش تخم هندی و نبات و شکر کزند بفتح کاف و فتح راء مهمله و خفاء نون و سکون واو
هندی اسم هندی سناج ست کرندهن و کرنده و کرنده اسم هندی بیخ دارفلفل ست کرکانی اسم فارسی نوعی از انگور ست کرنگ کابل
بفتح کاف فارسی و راء مهمله و خفاء نون و سکون کاف فارسی دوم و فتح کاف و الف و تحتانی و لام و آن بار درخت کلان برگش دراز و کنگره و
نوک دار عریض بقدر دو انگشت و نرم و یکطرف سبزی غالب و طرف دیگر مائل بسفیدی و باز غب در دو اصل تابستان بهار کرده بار می بندد
مائل باستدارة فی الجمله شبیه به هلیله و آملـه مزه، زمخت مائل بشیرینی که بعد خائیدن دهن را شیرین کند باندک ترشی در خامی اچار میسازند و آن
مانند مزاج آملـه و هلیله و افعال آن تیز با فعال هر دو مانند ست کرینه بفتح کاف و سکون راء مهمله و فتح نون و با و بعضی الف عوض ها نوشته اند
اسم هندی نارنج ست و بقول دیگر اسم نوعی از ترنج ست و بسیب یا ندو غوره امش پس از رسیدن سال رسیده آنار سبز و ترش و تلخی آمیزد و پوست آن
تا بزردی گراید تلخی نرود و در خنکی سرخ و شیرین و رخت آن بسان لیمو برگش فتی بهن و غنچه آن چون پیکان خالی و گل آن چار برگ سفید بود و
خوشبو و میوه اش سوق بهار ازان میسازند و حکیم شریف خان مینویسند که در میان نارنج و کباده اختلاف صنفی معلوم میشود و انچه تحقیق نموده شد
اطلاق کرنا علی الاصح در شهر بنا جهان آباد سرگل سنهاست پس ازان گل بهوشیرین و عند البضرورت عطاران از گل ترنج و نارنگی و لیمو
و ترنج و سیب و غیره اسانید و عرق بهار بکار می برند و این گلها را نیز در عرق گل کرنا میفروشند گویند ظاهر آنست که در مزاج این گلها
کرنا اصل همه با درخت لهذا همه است و صاحب ارا شکوهی نوشته است که در پنگلی شیرین و سرخ میشود و چون دیر بماند بار بسیار

گردد وچون از باغبانان دریافت کرده شد انکار امعنی نمودند ودر مشاهده هم نیامده است بایجاد مزاج وافعال درمانند بسیود وچکوتره است **گرندهیا** بکسر کاف فارسی وفتح راء مهمله وسکون نون وکسر دال مهمله وخفاء باکسر نون دوم وخفاء بانحتانی دنون سوم اسم مزه درماستی بزرگ ست **گرندهی تگر** بکسر کاف فارسی وفتح راء مهمله وسکون نون وکسر دال مهمله وخفاء باسکون تحتانی وفتح فوقانی وکاف فارسی دوم وسکون راء مهمله اسم بهجوبن بیرست **گرندهیک** بکسر کاف فارسی وفتح راء مهمله وخفاء ونون وکسر دال مهمله وخفاء باسکون تحتانی وکاف اسم میوه معمول ست **گرندهی پرنی** بکسر کاف فارسی وفتح راء مهمله وسکون نون وکسر دال مهمله وخفاء باسکون تحتانی وفتح باء فارسی وسکون راء مهمله دوم وکسر نون دوم وسکون تحتانی دوم اسم کچورست **گرندهیا** بکسر کاف فارسی وفتح راء مهمله وسکون نون وکسر دال مهمله وخفاء باسکون تحتانی وفتح لام والف اسم ملبه ولماست وآن قسمی از دلمابود **گرندی پشک** اسم گل درخت مدی ست گرته اشتر فارسی نیز اسم قرادست **کرنی** بفتح کاف ولراء مهمله وکسر نون وسکون تحتانی این گل بیشتر درکوکن میشود وتیز تلخ وگرم بود وصفراء وبلغم رفع سعد وکرم شکم رفع نماید **کرنی کارا** بفتح کاف وراء مهمله وکسر نون وسکون تحتانی وفتح کاف دوم والف بفتح راء مهمله دوم والف اسم ساگ مبارزه است **کرو** بفتح کاف وضم نیز وضم راء مهمله وسکون واو اسم گلگی ست وبعضے گویند غیر ادست ونیز اسم بلبول ست **کرو** هندی لگر وهین ست **کرویتانی** آهن ست **کرو** بفتح کاف وراء مهمله هندی بفتح واو والف اسم هندی طلع تلخ ست کربعربی مرانمند **کروارا** وکرواا اسم هندی خیارشنبر ست **کروانک** بفتح کاف وسکون راء مهمله وفتح واو والف وفتح نون وسکون کاف وجذف کاف دوم نیز آمده طاری ست اسهب تنگ معروف گوشت آن لذیذ فربی شود وبرکنار دریاود صحرا نیز میباشد لیکن بمالی کاران دوبرابر صحرائی ست وگویند که آن دوقسم ست یکے آنکه رنگ او سرخ مائل بسفیدی دوم سیاه مائل بسفیدی پاهای او دراز گوشت آن گرم وخشک بامزه میباشد **کروان** بقول گیلانی اسم طاری دراز گردن بارتیب پای ست آن شدید الیبس ما حرارت ست خوردن آن برای تقطیر البول وتقویت مثانه ومحک شاء نافع ست مصر گرم مزاجان خشک اجان **کروش** بفتح کاف وضم راء مهمله وسکون واو وفتح تاء فوقانی هندی وسکون نون اسم حب السلاطین ست و روغن آنهاد انگریزی کروش آئل گویند بقول المباد انگریزی نیز مسهل قوی ست ودرجنون وغبره امراض ماغی ودردمفاصل مسهل این میدهند وازمالیدن این روغن برفرق معده واسهال بسیار میشود ازیک قطره تاچهار قطره دادرسابون آمیخته حب ساخته میخورانند ودرآن روغن بیتون آمیخته مالش می کنند **کروتنه** بفارسی نسیج عنکبوت ست گویند اسم عنکبوت ست **گروچی** بضم کاف فارسی وضم راء مهمله وسکون واو وکسر جیم فارسی وسکون یاء تحتانی وعوض یاء نون هم آمده یعنی گروچن مشهور بگرچ ست بجذف واو ویا اسم هندی گلوست **کروده** اسم فارسی نوعی از نسیج عنکبوت ست **کرورا** بسر بائی صدف مروارید ست ونیز اسم بهجانگس ست **کرورا مکری** اسم گدد ست **کرورکنه** بضم کاف وراء مهمله وسکون واو وراء مهمله دوم وکاف ونون ودال مهمله اسم صورن ست **کروسا بهمن** بیخ نانی بابونه است **کروش الغنم** باصطلاح فرنگیان انانسه **کروفس** اسم جنوبرست **کرومقرون** بروی ملوخیاست **کرونجی** بفتح کاف وضم نون هندی وسکون واو مجهوله وخفاء نون وکسر جیم فارسی وسکون تحتانی وبعضے این را کریله دشتی میدانند واصح آنکه غیر انست هندیان آنرا کاسنی میگویند بارد ورطوبتگی ست بارد در ریشه مبرد واندک در نزاع جوارا دافع سعال سیرودیحی کرچون اورا در موضعی بارند بغیر از اندک فاصله ودور زمین مجرد مرگ شدن شاخ میکند وهم مرگ نزول آفتاب درجه عقرب گویند **کرونا** آغن زمین مفرد ش وبرگهائے او خرد دکنگره دار وسبز مائل بسیاهی نرم وگلش زرد وبارید باریک بارد ورا زنقد رینه گشت باریک چین دار وتلخ پوست و دران دوجوره بازیاد ماران در برجوره باریک تخم گرد دانه مانند شلغم وسخت وآن گرم وخشک باندکی تلخی وبخیش گرم وخشک سوم وتلخ تر وتیز بارآن را تر باخشک درگوشت یاساگ مبارزه دکنکری ودرغن بیاز ومصالح پخته بانان جوار میخورند لذیذ میشود وزود بضم دراز جلد دادد غذائی ست ودیگر افعال او مثل کرولبه است هندیان نوشته اند که مزه دار ماند مک تلخ وسبک وبلغم رفع ابرسازد ومادمراض چشم مفید خصوصاً مالند یا مزه وخام مشهی باضم ملین ومزه تلخ وتیز ومزاج گرم دارد وصفرا ودرکند وبچین مدرطمث نفاس ومستسقا جنبین مبنه باه محمول دشفاء آماس

حل کرده مخلل خنازیر و شرب او آب برگ آن بر کالبخی را نافع بسزا گرم و سرد و بالخاصیت دگویند که حیات گرد مناسبت او نمی گردد و نیز بیخ مذکور را بسر و قبض آن در میکنند و از زخم زنان چیزی که شکل حباب بیرون می آید بدر میکنند و بعضی نوشته اند که حمل چهار ماه بیفتد گاهی بود و این امر خلاف تجربه است و خوردن کرویخی بعد ما جیان قی دموی مضر اگرچه بعد صحت باشد و مصلح آن نزد هندیان آب برگ خرفه است **کروکورنه** بضم کاف و سکون راء مهمله و فتح واو و ضم کاف دوم و سکون او و دوم مجهوله و فتح راء مهمله دوم و نون و ها اسم گل هندی ست **کروتریا** بضم کاف اول راء مهمله و سکون او و کسر فوقانی و راء مهمله و سکون تحتانی و فتح میم و الف اسم کچیله ست **کروتوم** بضم کاف فارسی و راء مهمله و سکون او و فوقانی و فتح واو دوم و سکون میم اسم مولی ست **کروندہ** بضم کاف و راء مهمله و خفا و واو و نون و فتح دال و ها و بجای ها الف نیز مینویسند در سنسکرت چهیر پهل یعنی بارشیدار و سام پشپ یعنی گل ترش و پهل چیز یعنی بار او ترش می باشد میگویند و کرشن پاک پهل یعنی بار او پخته سیاه میگردد و کرواو کرایلیکا معنی هر دو اسم آنکه دست را رنگ سرخ میکند و ترشی مید بد اسم هندی ثمر شجر هندی ست درخت آن فی الجمله شبیه بدرخت لیمو و خاردار و برگ آن بعضے بزرگ اندک پهن طولانی و بعضے کوچک تر و طول آن اندک کمتر و املس غیر مشرف دبی زغب و خارهای شاخهای آن و سر اکثر آنها دو شعبه و گل آن سرخ رنگ مائل بسفیدی و ریزه و با عفوصت و ثمر آن شبیه بناب کوچک و آنار و مدر را اندک طولانی و با تیزیت ریباسی و صحرائی میباشد ثمر بستانی بزرگتر از صحرائی دگویند دو نوع میباشد سفید و سبز سفید آن بلطیف تر و در خامی و کوچکی سبز و ترش با عفوصت بسیار هر چند رو بزرگی می آورد عفوصت آن کمتر و ترشی آن زیاده و قریب بنصف آن سرخ میگردد و رسیده آن بسود و چاشنی دار میگردد و تخم آن دو یا سه عدد و اندک پهن و سفید نرم که خایه میگردد و تخم برآورده و تخم برآورده در قلیه و غیره داخل می نمایند و اگر چاشنی از خود هم قدری شیرینی داخل می نمایند بسیار لذیذ پرورده میکنند و آچار و مربی و شربت ازان می سازند و جهت تقویت معده حار و امزجه صفراوی مجرب و نوع سبز آن در خامی سبز و نیم رس آن سبز و سرخ تیره و پخته آن سیاه و در باقی امور شبیه بقسم سفید میگویند ظاهراً او عی از زقوم باشد که قرابادین نامند کذا در ملک هند بدین شکل می شده باشد طبع آن سرد و تر و با قوت قابضه بعضے گرم و انسته اند و بعضے سرد و خشک برگ آن گرم و خشک نوشته خام آن قریب بخاصیت انگور ترش و نارسیده مولد بلغم و تفیل و نفاخ و حابس شکم و مقوی معده و مولد تلخه و پخته آن مسکن صفرا و تشنگی و مشهی طعام و حابس اسهال و نقوع خشک آن نیز جهت امراض مذکوره نافع و گویند که خوردن نافع سوداء و مره صفراء و مسهل طبع ست و اگر برگ کرونده صحرائی بقدر یک تولا اگر آدم کلان باشد و الا شش ماشه سائیده با آب حب بسته با آب جغرات سه روز بخورانند در دفع صرع مجرب نوشته و بدر شکم نیز مفید گفته و در بعضے کتب هندیه نوشته که قسمے ازان کرشن پهل ست و قسم اول سرخ و سفید و قسم دوم سفید و سیاه و چون قسم دوم مشابه برنگ کرشن که سیاه بوده است لهذا بدین اسم مسمی گشته خام بجروع ترش و گرم و گران و محدث رگت پت و بلغم و رسیده آن شیرین و ترشی کم دارد و سبک و مشهی طعام و دافع باد و صفرا و خشک آنرا کرآب ترسازند خاصیت خام بهم دارد و بعضی نوشته اند که خرد او بسیار بامزه و صفرا شکن و گران و شیرین و ترش او هم گران و دافع باد و غالبه صفرا و قسم کلان او خوردن او باد دور شود و بامزه و سبک ست و تقطیر بول از گرمی و تپها و کف و پت را دور کند و خام از هر دو ورم و سرفه و بواسیر کف پیدا میکند و مزه مید هد اجابت طبع نماید و اشتها افزاید عقل را روشن سازد و بسیار ترش میباشد و در پخته خوردن او و قدری ضرر کم میشود و اچار کرونده خام شیرین ست طبع را خوش نماید و صفرا دور کند و بیمیزی ذهن ببرد و باضمه افراد و تیز و خوشبو و امراض معده را مفید ست و برگ و مولد صفرا و پوست درخت او مدر بول و دافع یرقان و کرونده مضر سینه و دشوار و ملق و صاحبان اسهال دموی غیره آن و مصلح آن شکر دگویند تخم سیاه او را درک گویند که روغن تخم کرونده بدست یا مالیدن بهجت تقشر و تشقق آبله ها مفید ست **گرونا** بضم کاف فارسی و سکون راء مهمله و کسر واو و سکون نون و فتح دال مهمله و الف اسم بکرن ست **گرویطرفا** بشکر و فا مینند ست **گرویا** بضم کاف و راء مهمله و سکون او و فتح یای تحتانی و الف ممدوده و مقصوره نیز و بفتح کاف و راء و سکون او نیز آمده معرب کراویای

ویا کراوی سریانی ست وبسریانی قرنفان وقریفان نیز گویند وبنونانی زرجمیون وقارا طیس وبقول ولیقوریدوس قدر واو بربری قادرونی ودجری نقدد وتقرد وکمون رومی وبعضی کرنباد وکرنفاد ودراگریزی کیرُوی وبفارسی کرویهٔ زیرهٔ رومی وشاه زیره نامند وآن تخم نباتی ست بستانی وبری میباشد نبات بستانی آن بقدر یکذرع وبرگ آن شبیه ببرگ شبت وچتر آن نیز شبیه بچتر آن وگل آن سفید ته رنگ وتخم آن شبیه بزیره سفید واز ان دراز تر ومائل بزردی باحدت وتلخی هیچ آن شبیه به بیخ زردک ماکول وآسزا پخته میخورند وبری آن قرومانا ست که مذکور شد وگل آن سفید مائل بکبودی ودریائی صفات مانند بستانی وگیلانی درشرح قانون نوشته که آن حشیشه ایست قائم برساق وشاخهای آن باریک وبرگ آن شبیه ببرگ شبت ورنگ آن مائل بسیاهی وتخم آن باریک وبری آن شبیه ببابونه درخلقت آن وبرگ آن سبز باریک وشاخهای آن باریک مابین سرخی ودیلگونی وگل آن سرخ وشبیه بگل کشنیز وقوت تخم آن شبیه بانیسون وقوت بیخ آنیسون واز مطلق آن مراد بستانی ست وقوت آن تاسه سال می ماند گرم وخشک در دوم وبقول شیخ درسوم وقوت آن قریب بقوت انیسون وکم از زیره وغلیظ تر از ان وضعیف تر از قرومانا ومحفف ومطلف ومحلل بلغم وریاح ومصلح اغذیه نفاخه ومطلف اغذیه غلیظهٔ قطع وچون درسرکه ترکنند استخوان آن کم گردد وتلطیف آن کم شود برای اغذیه درین هنگام گرم مزاجان را نفع کند واعانت برهضم ایشان وتحلیل نفخ آنها نماید وآن مانع صعود بخارید ماغ والمحال آن باعث حدت بصر واز جلا جزای ادویه چشم ست واکثار آن مضعف بصر وجهت ضیق النفس وخفقان بارد ونواق ریحی نافع وآن محلل نفخ معده ونافع او جاع آن ومقوی معده وسخن آن وفتح آن آرد رغ واشتها ومانع تخمه وترش شدن غذا در معده وقی وسکون طبع وطارد ریاح وبسرعت فرود آرنده غذا از معده ونافع خفقان متولد از اخلاط بارده نزجه در معده وقاتل دیدان وحب القرع ودافع مغص وریاح گردده ومشانه ومدر بول ومقوی بدن وفربه کننده آن چون باغذا استعمال نمایند قاطع منی وچون هر روز دو درم ازان گرفته مسلم ناشته در دهان بگیرند تا آنکه گرم گردد وبخایند وآب آن زافر وبرند ضیق النفس نافع قوی نماید ومداومت بران بلغم را بگذارد وخفقان بارد را نفع کند وهمچنین هر متولد از ضعف معده را مفید بود ونفخ معده تحلیل نماید واو جاع آزا بر وچون با مسل بسرشت قوی تر باشد وآب طبیخ آن در فعل ضعیف تر از انست وچون با اغذیه مبخره وغلیظه اضافه نمایند ویا با سرکه ومی افزایند نفوذ کند ودلها را خرشت وباقلا وجوزه وتنبول وبقول را بدان هضم آنها بسرعت میگردد وآن مزیل تخمه نافع معده آزار هوبات سرد کرده باشد چون دو مثقال ازان تا هفت روز متواتر اشتها بخورند وچون آب طبیخ آن هر روز سه وقیه یا یک وقیه با روغن زیتون تازه هفته بنوشند جهت ابتدای استسقا نافع واشتها میدن طبیخ نبات وتخم آن مسکن مغص مدر بول وقاطع منی وقاتل کرم شکم وآن قتل دیدان ونفع برخ کاسنی امعا نماید چون در غذا داخل کنند ویا در دردا مخلوط سازند وچون ربع اوقیه ازان بسایند وبعسل خام آمیزند وناشتا بلیسند بسرعت بیخ امعا نفع کند وخونی که سبب آن سردی باشد زائل نماید این سه روز بعمل آرند وجا بوس گفته که آن نافع سده امعاست ونشستن در طبیخ آن جهت [illegible] وضماد تخم سوخته جهت قلع بواسیر آویخته مقابل شربت آن لا دودرم تا سه درم وسخن بدن ومصلح آن جزرات ومضر بمصلحه آن کتیرا وگویند مسهل وصعتر ومضر گردد ومصلح آن کتیرا بدل آن قرومانا وانیسون وزیره وبیخ آن روی انحلاط کروی تو بزری بهندی کدوی تلخ را گویند مرورا بفتح کاف ودال مهمله وکسر واو وسکون تحتانی وفتح راء مهمله دوم والف اسم بیرست وبدون الف یعنی کرویرا اسم کیز سفید ست نیز سرخ کرویرک بفتح کاف ودال مهمله وکسر واو وسکون تحتانی وفتح راء مهمله دوم وسکون کاف دوم اسم منسل ست کرویکا بضم کاف فارسی وفتح باء هندی وکسر واو وسکون تحتانی مجهوله وفتح جیم فارسی وکاف والف اسم اسپاری ست کرو بهکم اسم سفید کلواست مقرونداند وبضم کاف وراء مهمله وکسر واو وسکون نون وفتح دال مهمله والف وموحده وضم دال مهمله دوم وسکون واو ودرم اسم تنکناست کرو دهن بضم کاف وراء مهمله وسکون واو مجهوله وفتح دال مهمله وخفاها وسکون نون اسم قسمی از بهندی ست کرو توم بضم کاف فارسی راء مهمله وسکون واو وفوقانی وفتح واو ودوم وسکون میم اسم میوه ایست کرو سارنه بضم کاف وب فارسی وراء مهمله وسکون واو وفتح سین مهمله والف راء مهمله دوم اسم کشکی ست کرویل بضم کاف راء مهمله

و کسر دال و سکون ختانی مجہولہ و لام و بعوض لام را رہلہ نیز آمدہ اسم جنس سیاہ پیچ پر یلہ است **کروانک** بفتح کاف و سکون را رہلہ و فتح واو و الف و فتح نون و سکون کاف دوم و بجذف آخر نیز آمدہ و آن مرغی ست از کنجشک بزرگتر و دو قسم یکی آنکہ رنگ بال و پر او سرخ مائل بسفیدی و دیگری سیاہ مائل بسفیدی پاہا و دراز و پاہا و منقار او سرخ میشود و دریائی کلان و برابر صحرائی گوشتش گرم و خشک و بامزہ میشود **کروتر** بضم کاف فارسی و را رہلہ و سکون واو و فتح فوقانی و سکون را رہلہ دوم و ضم یا زفارسی و سکون واو دوم اسم رانگ ست **کروی مسور** اسم ہندی عدس تلخ ست **کروہ** کروہ یاست **کرہ** مسکہ است **کرہا نک** بفتح کاف و را رہلہ و ہا و الف و فتح نونانی ہندی و سکون کاف دوم اسم مارو گل بدین پہل ست **کرہا نک** اسم بابونہ است **کرہ تن** عنکبوت ست **کرہری** بفتح کاف و را رہلہ و سکون ہا و کسر را رہلہ ثانی و سکون یا ر تحتانی میوہ ہندی ست تابستانی میباشد سیاہ رنگ براق الملس و را رمثل جمال گوٹہ و ازان اندکی باریک و اندرون آن مغز سفید و آزا بانمک و فلفل بریان کردہ میخورند بسیار لذیذ بود و مقوی باہ و مغلظ منی و قابض فکم و گویند اسم عربی آن فل ست کذا فی البرہان **کرہال** بضم کاف فارسی و سکون را رہلہ ہندی و فتح ہا و سکون لام اسم ہندی الغراست و آن بر دو قسم ست سرخ و سفید سرخ را ہندیان و اسم گویند و در سنسکرت آرکمولا یعنی بیخ سرخ دارد و درخت او رنگ ہمین دارد و سپیدہالی ورد و یک معنی ہر دو اسم اینکہ صورت بسیار خوب ست و تا مرپشپک یعنی گلش سرخ میباشد و در بعضے نسخ یودہیکا بمعنی زن ست و نیمہ اسمای زنانی ست و در بعضے نسخ عوض خای معجمہ میم آمدہ بمعنی بسیار خوشوقتی دہندہ و تمالیکا یعنے درباغہا درخت او مثل ہار گل ست این ہمہ اسمار مروانی ست پس معلوم شد کہ این درخت نصف ذکر و نصف انثی یعنی خنثی و یا آنکہ دو قسم ست قسمی مذکر و قسمی مونث و یا آنکہ ہر یک درخت گاہی اطلاق ذکر و گاہی اطلاق انثی میکنند یعنی مذکر و مونث در رو یکسان ست نزد بعضے ہندیت ہا معنی اول صحیح ست و مختار بعضی معنی سوم و قسم سفید را تلاد اسم یعنی سفید گرہل و سویت پشپی یعنے سفید گل میشود و ستا چیتر یعنی گلش سرد و گرد مثل چیتر میشود و آری چیتر آری بمعنی دشمن و بیماری چیتر یعنی گردن زدن از تیغ حاصل انکہ مرض کہ ماننده مریض ست آزا چنان دفع میکند کہ گویا دشمن را از تیغ گردن میزنند و دور کنندہ مرض ست می ماند و آن مثنیست بر ابر درخت نار و شاخہای کند بوتہ او سنجیدہ و برگ او مانند توت و گل مانند گل انار مگر برگ گل او ازان عریض تر گندہ و متفرق باو نبالہ سبز و رنگ سرخ مائل بسیاہی و قسمی ازان ست کہ گل در شکل یکسان ست مگر رنگ او سفید و ہر دو قسم بار و رنمی شود و بیخ او سرخ و از سفید سفید کوچک و بعد خشکی بوی شراب ازان می آید و گل او معتدل با حرارت لطیفہ و قسم سفید مائل بسردی و بیخ او گرم در اول و تر و برگ او خشک و گلش مفرح و منشط و پاک کنندہ نفس و شربت و عرق او تجربہ مولف آمدہ و چون گل او را و نبالہ دور کردہ بآب انار بین و آب لیمو و گلاب بنبات در ظرف چینی یکجا کردہ در آفتاب بگذارند کہ بجوشد و بنشینند پس بالیدہ صاف نمودہ ہر روز مقدار فنجانی بنوشند قائم مقام خمرست بصاحبان خفقان و مراق و ضعف المعدہ بتجربہ رسیدہ رنگ بدن را سرور افروز دو تیز گل او تیز و مزہ ذار و دافع پیس و رگت پٹ و کشٹ و دمامیل نوشتہ اند و برگ و بیخ او نیز ہمین اثر دارد و افعال و خواص این بقول یونانیان در افغر مسطور شد **کرہی** اسم ہندی بادنجان ست **کرہی** بفتح کاف و کسر را رہلہ ہندی و خفا رہا و سکون یا ر تحتانی تانخورش ہندی ست کہ از جغرات و آرد نخود میسازند بسیار لذیذ میباشد و گاہ عوض آرد نخود آرد مونگ مقشر در جغرات داخل کردہ میشود و آنرا ہمراہ نان و چلاؤ میخورند شکم قبض کند و برای حبس اسہال انار خام شش عدد با آب بسایند و از آرد مونگ بریان مقشر کرہی ساختہ با بریخ بخورند بسیار مفیدست و از انبہ خام نیز کرہی میسازند مشہور مذکور کرنگہن بکاف فارسی و فتح را رہلہ و فتح ہا و کاف فارسی و خفا رہا دوم و سکون نون اسم خردل سفید ست **کریایاک** بفتح کاف و سکون را رہلہ و فتح تحتانی و الف و فتح با ر فارسی و الف و سکون کاف و بعوض کاف دوم فوقانی فہم آمدہ یعنی کریایات و عوام ہنود از کریو میگویند و در سنسکرت

کرشن نیب یعنی این درخت از قسم نیب سیاه است و کونسا کا یعنی شاخهای درخت دور از میشود و کنید یریا اسم ست سرسبد یعنی بروان نیز
و در بعضی نسخ سرتجی سچا سها آمده و آن درختی ست شبیه بدرخت نیب با ساق و شاخها و اغصان باریک انبوه و برو برگهای کنگره دار و اندک
مخروطی الجمله مانا ببرگ نیب لیکن ازان سبز تر مائل بسیاهی یکجانب و جانب دیگر ضارب بسفیدی و الملس بغیر خطوط و بار او خوشه دار مشابه تخم کنار
و در قدر برابر آن بلکه زیاده ازان در آخر تابستان میرسد رخامی سبز و بعد پختن سرخ نیلد و سیاه میگردد و این را هندیان نیب سیاه میگویند و آن گرم
خشک در دوم و مزه او تلخ و تیز مانند فلفل گردانند کی زمخت و بوی او اندک خوش فی الجمله مشابه ببوی برگ نارنج و هنود اکثر چیزی برگ او میاسا زند و
بعضے خورش را کری میگویند خصوصاً چار تمر هندی با تور یا نخود و یا مونگ از برگ می اندکی روغن ندر و بریان کرده داغ می کنند بسیار تیز و با قوت
می شود و آن سبک هاضم و مشهی مقوی معده دافع آن جهت سنگر هنی و همه اقسام میه مفید و مولد منی و قاتل کرم و محلل و ملطف بلغم لزج و ریاح
و خوردن سا گ او با مزه و فوائد مذکوره دارد و بار او همچنین نافع دارد در صفراوی و بد مزگی دهن و رکند. **کریاس** گوشت را گویند **کری** اسم خارپشت است
گری پهل بکسر کاف فارسی و راء مهمله و سکون تحتانی و با فارسی و لام اسم گربه گویا یاست و آن باری ست ترش و زمخت و آن حافظ باره صفراوی با
و تب و زهر دور کند **گری تم** اسم بڑ الون ست **گریجا** بکسر کاف فارسی و راء مهمله و سکون تحتانی و فتح جیم و الف اسم کالا کوڑا ست **گریجا نترا** بکسر
کاف فارسی و راء مهمله و سکون تحتانی و جیم و الف و سکون نون و فتح قوقانی و راء مهمله دوم و الف نام نسل ست **گریجا ملیکا** بفتح تحتیه و کسر لام
مشدده و سکون تحتانی و کاف اسم کالا کوڑا ست **گریر** خیار کبرست و هندی کریل را نیز گویند **گریجم** اسم کیت ست **گریزا** اسم قتالا الحمار ست
گریسانک بکسر کاف فارسی و راء مهمله اسم تراخان ست **گریگرنی** بکسر کاف فارسی و راء مهمله اسم نسلی سفید ست **گری کولا** اسم نکول ست
کریل بفتح کاف و کسر راء مهمله و سکون یا تحتانی و لام و عوض لام را مهمله نیز آمده یعنی کریه و آن درختی ست هندی که در خراسان با و کوه میرو میدهد برگ
او سبز و مانند برگ کوٹ میشو اما زود میریزد از نجهت چنان معلوم میشود که برگ ندارد و لهذا آنرا بزبان دکنی نی پتی یعنی بی برگ نامند و شاخهای آن
از بیخ نمیروید و طول آن بقدر درخت انار و کم و زیاده ازان و گل آن سه برگ خرد دارد و فراوان بشگفد و ثمر آن اول سبز بود و بعد ازان سرخ گردد
و چون پیر باند سیاه شود و بقدر کرونده و کم و زیاده میشود و مدور بود و آنرا در هندی ٹینڈی نامند و مردم ملکا ده او را کریر نامند بفتح کاف و خام خشک آنرا نخته
بخورند و بدان ناخورش می نمایند ازان اچار در آب و نمک و روغن سیاه میسازند و گویند که کریل اسم کبرست نزد هندیان تلخ و تیز گرم و ملین و
دافع فساد بلغم و باد و دماميل و بثور و آماس اعضا و فساد زهر و با و اسیر و گل آن دافع بلغم و صفرا و گویند آن قلیل الغذا و قاتل کرم شکم و جهت
فالج و طحال مربوط استفراغ خلط خام و حبس اسهال و دافع بلاغم قوی الاثر و اچار آن در امراض بارده مثل فالج و استرخا مفید و ترشی آن بسبب
گرمی اصلی مضرت با عصاب کمتر می نماید و همچنین اچار سمبهنه و پیچ آن خوردن نیز در امراض مذکوره جائز و بقول بعضے اچار پیچ او در سرکه پرورده
جهت طحال و قطع بلغم و عرق النساء و مفاصل و تقریب وصل بتجربه آمده و از ساگ برگهای نرم او که پخته شود همین اثر ظاهر گردد و اگر چوب کریل
سوخته انگشت نمایند بقدر دو ماشه با قدری روغن زرد خورند در دکمر را دور سازد و اگر خاکستر کریل با قدری روغن گنجد آمیخته در نا صور بگیاند
نافع بود و مصنف طب فرشته نوشته که چون استخوان پهلوی کسی شکسته باشد چوب کریل را بشکل آن تراشیده بجای آن نصب کنند
هرگز بوسیده نگردد و ضایع نشود و خواص پیچ آن که پیچ کبرست بقول اطبای یونان در کبر مسطور شد **گریلا** بفتح کاف و کسر راء مهمله و سکون
یا تحتانی و فتح لام و الف و بعضے بجای الف ها مینویسند در سنسکرت اگر کانڈا یعنی شاخهای او باریک و بسیار گرم و اگا کر اگر اسم شوره و شورمولی
و کارولی که بهره و اسم بیاره و است و سو کانڈ کا یعنی مزه دار و تلخ و راجکا کانڈا اسم ست و گویند که یعنی چوب شاخ او منسوب بسوی راج روگ ست
یعنی راج روگ و با گولا می شکند و کنٹو کا و پچھنو شا معنی هر دو اسم اینکه تلخ و تیز و گرم ست و دشمن و شنا یعنی با مراض استخوان مفید و بعضی معنی
دشمن استخوان می نامند و آن ثمر نباتی ست هندی که بر مجاور خودی پیچد برگ آن شبیه ببرگ هندوانه و کوچکتر ازان و بی رغبت گل آن زرد و ثمر آن

بقدر خیار کوچک و راکتر بقدر دو سه گره در طول و سطح ظاهرش ناهموار فرد نمای کوچک و بزرگ آن فلسته و طعم آن بسیار تلخ و در خانه بعد رسیدن سبز میگردد و تخم آن فی الجمله شبیه بتخم تورئی و کدو و از آن کمتر و خشن و تلخ و کریلا باغی و جنگلی میباشد و قسمی از کریلا باغی ست که سفید رنگ و دراز تر از اول ست و مولف نزد ارملک مالوه بدیر ازی یکدست مشاهده نموده و پوست آن باریک و آن بهترین اقسام ست و کسانی که آنرا اشتهاء الخار انسته اند مجض توهم ست جهت آنکه بوی قشار الخار مبشام کریه تند ست بخلاف بوی کریلا و آن مسهل قوی ست مثل تخم حنظل بلکه قوی تر از ان بخلاف کریلا که مقوی معده و قابض و از اندیه معتاده اهل هند ست که اکثر پوست آنرا خراشیده و ورق ورق نازک بریده و تخم دور کرده نمک مالیده سه چهار مرتبه می شویند که تلخی آن کم گردد و با بهمورن آن پیاز را نیز ورق کرده در روغن بریان می نمایند و با گوشت و بی گوشت پخته میخورند نانا و یا با چلاو و بسیار لذیذ میشود و بعضی برای کم کردن تلخی آن بعد از ورق نمودن نمک بران پاشیده ساعتی میگذارند پس پاک شسته بطور مذکوری پزند و بعضے دیگری آن چاک کرده تخم برآورده نمک مالیده بدستور تلخی دور کرده دال نخود و یا قیمه پرخوده در روغن بریان کرده و پخته بطریق دلمه طیار میکنند لذیذ میشود و دیگر طریق بهتر آن بسیار ست لیکن آنچه با پیاز پخته شود در لذت و تقویت باه قوی تر و آنچه بدون پیاز پخته شود در تقویت معده بسرعت هضم اجود و حرارت کمتر نظر بتوآور و طبع آن گرم و خشک در سوم محلل یاح و قاطع بلغم و مقوی اعصاب باه و مولد منی و دافع جریان آن و جهت درد مفاصل و نقرس بارد و استسقا و طحال و یرقان نافع و دافع کرم شکم خصوصا که تلخی آنرا زائل نکرده باشند مضر گرم مزاجان مصلح آن روغن زرد و سکنجبین و مبردات ست و نزد بعضے معتدل ست بقول هندیان سرد و سبک و تیز و شکم براند و باد و بواسیر و غلبه تلخه و خون و یرقان و پندرو گ و کف و سیلان منی را دفع کند و بقول بعضے مدر و مفتح و مقوی معده و مولد صفرا و زیاده کننده علل سوی و صفراوی در هضم و اگر زیاده خورند قفح کند و بعضے هندیان نوشته اند که با کریلا تیز و بسیار گرم و دشمن باد و خوردن او بر هر شیرینی باعث دفع فساد آن و کریلا خشک کف دور کند و سیلینی امراض فساد بول را نافع و کریلا حزده هاضم طعام و مزه دار دافع کف و باد و تے که بعد طعام شود و صحرائی سم را دور کند و بخیش جهت بواسیر و قبض نافع و عصاره برگ هر دو جهت سوء تنفس و ذات الریه اطفال مفید و شکم سیراند و عصاره همه اجزای او را با نمک یار کرده جهال بسته هند که شکم بخوبی می آرد و دیگر هندیان مینویسند که خوردن او باعث افزایش قوه باصره و باد میزو تب بلغمی را دور کند و مشتهی و هاضم و محلل بلغم لزج و گویند که عصاره برگ و تخم او را خشک کرده در سه ماشه آن نه حب بسته بوقت حاجت اول روغن گاو خورده بالای آن حب مذکور بخورد و اندکی عسل بلیسد بغایت ممسک و مقوی ست و چون کریله تازه را سائیده در آب مالید و بنوشند دو چهار اجابت می آرد و دافع سوداقنیه ست و طلای آن با سرکه محلل ورم گلوست **کریلین** بر یلین بفتح کاف و کسر راء مهمله و سکون یای تحتانی مجهول و فتح لام و سکون نون و فتح با موحده و سکون راء مهمله و یای تحتانی مجهول و فتح لام و سکون نون اسم بندال ست **کریلیلی** بفتح کاف و راء مهمله و سکون تحتانی و کسر نون و سکون تحتانی دوم و کسر لام و سکون تحتانی سوم اسم درخت نیلی پرست **کریوالوک** بکسر کاف فارسی و راء مهمله و سکون تحتانی و فتح واو و الف و ضم لام سکون اول و دوم و کاف اسم کوتر پرست **کریولا** بکسر کاف فارسی و راء مهمله و سکون تحتانی و ضم کاف و سکون واو مجهول و فتح لام و الف اسم ابنکول ست **کریر** یا بکسر کاف فارسی و راء مهمله و سکون تحتانی و ضم میم و سکون راء مهمله دوم و قرقانی اسم گیاه ست **کریون** اسم مطلق قنطوریون ست

فصل کاف با زاء معجمه

کزر بفتح کاف و سکون زاء معجمه معرب قزست و آن نوعی از ابریشم ست و بعضے بزاء فارسی و معرب آن قز نوشته اند **کزر** بفتح کاف فارسی اسم فارسی اثل و طرفا ست **کزر** بضم کاف و فتح آن زاء فارسی بفارسی یخ درخت ست **کزاره** بزاء فارسی اسم فارسی کرم ابریشم ست **کزاریه** بفارسی حوصله طیور ست **کزبا** بفارسی نوعی از ریباس ست **کزبرناکزبره** ست **کزبره** بضم کاف و سکون زاء معجمه و ضم باء موحده و فتح راء مهمله و هاء و فتح کاف و راء مهمله نشنیده ام اسم عربی ست و یا معرب از کزبنا سریانی و در کشنیز باید **کزبره البر** و کزبره الماء پرسیاوشان ست **کزبره البریه** بشیرازی کشنیز صحرائی ست **کزبره المنقر**

کزبرة الثعلب قسم اخیر سنه بیطیس ست و غافقی گفته بنای ست شاخهای آن شبیه بخوشه باریک پریشان پهن بروی زمین و رنگ آن مائل بسرخی و برگ آن کوچک بهردو جانب شاخهای آن و مشرف بشکر فهای نزدیک بهم و مائل بسبزی و سیاهی و ساق آن ایستاده و مدور و بر اطراف آن سر بابقدر نرا انگشت معنوی شکل و بران گلی باریک سرخ رنگ و تخم آن باریک مثبت آن کوهستان طبیع آن گرم و خشک در سوم و سر درخشک نیم گفته اند اکتحال عصاره آن با شکر جهت تیزی بصر و جلای غشاوه و خوردن جگر بزه بریان که بران برگ خشک آنرا سوده باشند جهت شکم بکوری و گویند ضماد آن ختازیر را نافع ست و گویند که آن سخن محلل ست و آشامیدن آب نقوع آن بقدر یک وقیه حالتی شبیه بسکر عارض میگردد و اگر ازان زیاده نمایند اضطراق و خشونت حلق و سینه پیدا کند و علامتش آمدن بوی کشنیز ست از بدن شارب آن علاجش قی نمودن بطبیع شبت و زیت آشامیدن روغن کنجد بر ب انگور ست و بعد از تنقیه قی و اسهال خوردن زردی بیضه مرغ نیم پخت با فلفل و نمک و آب گوشت مرغ زه بتنها ذیابا دارچینی ست **کزبرة الحمار** و کزبرة الحمامة شاهتره است کزبره بفارسی عصاره روغنهاست نزد بعضی مختص ست بعصاره روغن بادام و کنجد **کزدم** بفتح کاف و سکون زا رفارسی و ضم دال مهمله و سکون میم اسم فارسی عقرب ست **کزدم جراره** عقرب جراره است **کزدم دریائی** عقرب بحری ست **کزر** بفتح اول و ثانی و سکون را مهمله معرب آن جزرست بعربی ابوهقابل نیز گویند بفارسی زردک بهندی گاجر گویند و آن دو نوع میباشد بری و بستانی و بری آن چند مسطور گردد و ما تعلق آن مراد بستانی ست و آنرا ابو یوحنا فاسقلیس رسا مالینوس و اغریوس و اسطفانلیس و اسطون و لبسریانی سفلقلین و بترکی بیرکوکی و در انگریزی کیرت سید گویند آن سرخ و زرد میباشد گویند که آن انواع ست یکی آنکه برگ آن کوچک از برگ بادیان و شکوفه آن کوچکتر از آن و آنرا چیزی مثل چیر کشنیز و شبت و ساق آن بقدر یکشبر بلند شده و گل آن سفید خوشبو دوم آنکه برگ آن مانند برگ کشنیز سفید شکوفه و اثمار مجتمع آن مثل اقماع جزر و در غلاف آن تخم شبیه بزیره و سوم آنکه برگ آن مانند برگ شاهتره و ازان عریض تر و مائل بتلخی و ساق آن پریشان بران اکلیل مانند اکلیل مائل بسبزی و در آن چیزی شبیه بپنبه کبود رنگ و بیخ آن بسطبر انگشت و تا یک شبر بلند شود و خوشبو و بجمله بهترین آن سرخ و شیرین و شداب کم ریشه شتوی ست گرم و تر در دوم و بعضی در اول نیز گفته اند بعضی گرم [illegible] طبیعت فضله ارطب و اطیب از بری آن و چون برگ آنرا کوفته بر قروح متاکله نهند نفع کند و بعضی گویند ضماد تخم و برگ آن [illegible] دنطول سازند و با شویند آن دست و پای صبیان را [illegible] مزمن جوهر منی و ضعف و خاصیت آن تقطیع بلغم ست و بهمت سرفه رطب مرین [illegible] خام و پخته میخورند و غذای آن کمتر از غذای شلجم ست آن سریع الهضم و شیخ نوشته لان مفید خوردن خام آن لاسیما اکثار آن بر یار نافع ست اگر دران نفخ نبودی هرآینه از ادویه استسقا بودی و آن بگرم مزاجان ست مگر آنکه جوشد هند و با بچامه یا سرکه طیب سازند برای سرد مزاجان نیکوست لاسیما بطبوخ اسفیدباج با بچول پاچوبل چیر ایشان رطوبت باشد معده را قوی کند و از اله امراض طوبی آن نماید و سده جگر بکشاید و همچنین جهت پیران نافع و چون با تخم بزغاله پخته بخورند خلط غلیظ بید اکند و آن مقوی معده ضعیف از بلغم لزج یا رطوبت غلیظ و مفتح سدد جگر و معده و طحال ست چون با سرکه و نمک یا آبغوره پخته بخورند و آن اسهال برفق نماید و تسخین کرده کند و مضر بصدر نیست و مدبول ست و همچنین تخم آن و برگ آن و این هر دو تنقیه رحم از ریاح و ادرار حیض نمایند لاسیما بری آن شیر یا و حمولا و گز با گوشت پخته مجرک باه ست و اگر مربای آن با عسل سازند مهضم آن جید و حمل آن خفیف و رطوبت آن کم و حرارت آن زیاده گردد و آن بغایت مبهی و مقوی احشا و رحم و باصره نافع درد کرد و سینه و سرفه را استسقا و اگر در مربای آن مادزه اضافه نمایند جگر یا بر را نفع کند و بلغ معده را خشک نماید و تقویت معده کند و بهترین اوقات استعمال مربای آن ربیع و خریف ست و چون اضواء ان زیاد

آن برآورده بسبل کف گرفته مربای آن ساخته بخورند سریع الهضم در معده باشد و حلوای آن نیز تنها یا با دو به مناسب قریب است بمربای آن و لذیذتر ازان و مخلل یعنی سرکه پرورده آن با نمک جهت گداختن و تحلیل سپرز بعید بل و مقوی معده و جگر بارد و آشتاب آن قریب بمربای آنست و الطف و اقوی ازان و نبیذ یعنی شراب آن که آب فشرده آنرا با ربع آن عسل بجوشانند و در خم کنند و بگذارند تا بجوش آید و سکر گردد سکر قوی آرد و خمار آن بدیر تحلیل شود و بطی الانحدار و مصدع ست مارد وی را بسیار سرخ گرداند و عرق آن کواد و یه مناسب گرفته شود و در جمیع آثار قائم مقام شراب ست و اندک سکر و جرم گزر دیر هضم و نفاخ و مصلع آن ادویه حاره و آبکامه و سکر کوه یا خرد ل ست مقدار شربت از جرم آن ده درم و گویند تا شصت درم مثقال و از مربا و حلوای آن از دوازده تا بست مثقال و از نبیذ آن تا پنجاه مثقال و از عرق آن تا هفتاد مثقال و تخم آن که در انگریزی آنرا کریت سیڈ گویند گرم و خشک در سوم و نافع قروح خبیثه و عفنه و قروح اکاله چون تخم و برگ آنرا سائیده بران ضماد نمایند و بقول بولس شربت آن یکدرم با قند یکدرم نافع درد ساقین و آن مفید استسقاست و محرک باه بسبب شدت نفخ ست و در نباب از بیخ آن قویتر و محمول آن و شرب آن عسر حبل را نافع و مانع مغص و مدر بول و حیض حتی که اسقاط حمل نماید چون یکوقیه آن کوفته در آب جوشانده صاف نموده بنوشند فعل قوی نماید و در سائر افعال مانند گزرست و چون بگیرند آنرا با همو زن آن تخم شلغم و ترتب را مجوف نموده دران پر کنند و سر ترتب بند کرده زیر آتش پزند و برآورده بکوبند جهت اخراج سنگ گرده و مثانه و عسر البول مجرب گفته اند مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن انیسون بوزن آن دو درم قوست و خواص آن بقول اهل هند در گاجر گذشت **گزبری** در بلاد قزوین آنرا گزراو و در بربری اسغنت و سرغند و اسرغنت و بیونانی اسطافالیوس و اسمو ساو و بسریانی حراسیا و هندی جنگلی گاجر نامند نباتی آن شبیه بگزر بستانی و بیخ آن لبقدر انگشت و خشن و مائل بزردی و گل آن زرد و تخم آن در خلقانی خارناک و آن قریب آ بهامیرو ید و سهو نموده کسی که آنرا شقاقل دانسته گرم در اول و دوم و گویند در سوم و خشک در آخر اول و دران حدت و لذع و تسخین بین و تلطیف و قدری تلخی ست و در جمیع افعال سوای باه قویتر از بستانی ست و گویند بلکه در تقویت باه نیز قوی ست بسبب کثرت نفخ آن و مدر قوی و محمول آن منقی رحم و مخرج جنین و مدر حیض و تخم آن و بیخ آن نافع عسر حبل و خوردن آن جهت درد سینه و شوصه و پشت و استسقاء عسر البول و انتفاخ شکم و گزیدن هوام مفید و معین بر حمل و گویند که چون آنرا بسی بخورد و هوام شارب آنرا بگزد از گزیدن آن ضرر و اذیت نیابد و خوردن خام آن جهت دفع سموم و ضماد پخته برگ و بیخ آن جهت انجماد خون کاز سردی هوا باشد نافع و از خواص آنست که آویختن آن در رباب شاذل باعث گریختن هوام از انجاست و آن مضر معده و غیر موافق بعصب و حلق و سینه و مولد خون بردی ست مصلح آن انیسون و گویند مری یا سرکه یا خرطل و بدل آن بستانی آنست یا تخم سداب شونیز و تخم آن قوی ترست و آن در دو فوسطویشد و گویند که چون از تخم آن بقدر یک درم با همو زن آن شکر سفید سفوف سازند در ساقین را نفع کند **گزر موشان** بلغت کرستان بجم بجیم ست **گزره** بفارسی بنائی ست خوشبو که نیز بفارسی سرزهره نامند **گزمطرخون** عاقرقرحاست **گزف** اسم فارسی قیسبست و نقره سوخته را نیز گویند **گزمهر** بعربی اسم طائریست که آنرا نقر نامند **گزمارق** و گزمارک و گزمارج و گزمارل و مزاثل مطرفار اگویند و همو مذکور شد **گزنگبین** بفتح کاف و زای معجمه و سکون نون و فتح کاف فارسی و کسر باء موحده و سکون یاء تحتانی و نون اسم فارسی ست بسریانی عروبا گویند و آن شبنمی ست که بر درخت گزو سائر اشجاری نشیند و مانند ترنجبین منعقد میگردد و از بعضی درخت بید منعقد میگردد و از انچه بر درخت گز و طرطر منعقد میگردد بهترین آن صافی سفید و غلیظ و شیرین و مصطکی گست که مخلوط ببرگ و خاشاک نباشد گرم در اول و در خشکی بمعتدل گویند گرم و تر در اول جالی و با قوت مسهله و منقی دماغ و در ریاح غلیظه آن و جهت نزلات و تقویت اعضاء تنفس و آلات غذا و ملین سینه و آواز و دافع خشونت آنها از رطوبت و ضیق النفس و سرفه حاره و بارده و طلب مرطوبی مزاج را نافع مقدار شربت آن از هفت درم تا ده درم و گویند تا بست درم ست **گزنه** بفارسی تخم انجوا ست **گزوا** بفارسی نوعی از ریباس ست **گزوان** بفتح کاف و سکون زاء معجمه و فتح واو و الف و نون اسم فارسی ست بعربی بقلة الترجیه بجهت مشابهت بوی برگ آن با احرج و قبله

غلفیہ نیز برای مشابہت حدت مزہ آن بغلغل نامند و گویند کہ نزد اطبا معروف ببار بنجویہ است و این بیمار گفتہ کہ غیر آنست و آنرا بار بنجویہ نیز
نامند و آن نباتی ست خوشبو برگ آن از زمین میروید بدون ساق شبیہ ببرگ جرجیر و مائل ببسیری و سر آن مدور و پائین آن اندک مشرف مزہ او بوی
آن شبیہ بپوست ترنج و باعجب عطریت و گرم و خشک و مفرح و مطیب نفس و مقوی دل و نافع معدہ و دافع سموم و خفقان بارد و دافع سموم بارد خصوصا
عقرب و سخن بدن بکمال تسخین مضر گرم مزاجان و آثار آن مصدع و محدث حرقت البول مصلح آن آشامیدن سکنجبین بوب بارد و امثال اینہاست
کرشہ در اسم فارسی زر ناباد ست **کزدک** بفارسی نوعی از خناقیا ست **کزہ** اسم فارسی لهاة است **فصل کاف با سین مہملہ کسای**
بقلہ حرف ست **کساری** بکسر کاف و فتح سین مہملہ و الف و کسر راء مہملہ و سکون یاء تحتانی اسم ہندی کرسیت بترخ رنگ مائل بسیاہی و رنگ پا و یادامی بدشیر
بر درختہای کنار و مغیلان عیشود و برگہای آن درخت میخورد و بزرگ میگردد تا نصف انگشت پس خانہ میسازد مانند مغیلبو ترد و بسیار سخت و آنرا سند الفتح
با و صحدہ و گوشہ گویند و اکثر ازان ہند بادیہ بر بندوق و غلیل می بندند و در آخر آن خانہ را دریدہ پرواز میکنند و مردم پیش از دریدن آن خانہ با گرفتہ
در آب گرم انداختہ تار آن برآورده بر دوک چرخہ رسیدہ ازان پارچہ میبافند و آن پارچہ را شستر میگویند و اکثر ہنود آن پارچہ را وقت تناول طعام
و عبادت اصنام می پوشند و مزاج گرم و خشک ست و پارچہ گرم و خشک در سیوم اگر آن کرم معدہ خانہ سوختہ بعسل آمیختہ بطفل یا بلیسیا نند جہت
ام الصبیان و ذبہ قوی الاثر ست و اگر پارچہ آنرا سوختہ در بینی دمند رعاف فی الحال بند میگردد و دیوشیدن آن پارچہ بدن را گرم و لاغر گرداند **کسب**
بضم کاف و سکون سین و بار موحدہ اسم کنجارہ است **کس پھینا** بفتح کاف و سین مہملہ و کسر ہای فارسی و خفا ء و سکون تحتانی و فتح نون و الف اسم
بامست **کسبج** معرب کسبہ است و آن نیز اسم کنجارہ است **کسبر** بفارسی و ہیونانی زفت ست و گویند زفت یابس ست و بسریانی سوسن ابیض ست
کسبرہ کشنیز ست **کسبرۃ البئر** بریسا دشان ست **کسبرج** اسم مروارید ست **کست** اسم قسط ست **کستج** بقلہ یمانی ست **کسرالکت**
آف لیکرس اسم عرب السوس ست **کستل** اسم فارسی جعل ست و آن نوعی از خناقیا ست **کستمر** بفتح کاف و سکون سین مہملہ و ضم فوقانی و سکون
میم و ضم موحدہ و سکون راء مہملہ اسم کشنیز ست **کستن** عصی الراعی ست **کستوری** بفتح کاف و سکون سین مہملہ و ضم تا فوقانی و سکون او
و کسر راء مہملہ و سکون یاء تحتانی ہندی اسم مشک ست و در سنسکرت گندہ ہوینی یعنی بسیار خوشبو و سیاہ رنگ و دیو مکہا یعنی مدیوان پسندست
و نابھیا یعنی پیدائش ناف ست و مرگ نابھی یعنی ناف جانوران و مرگ نڈھا یعنی آنکہ ماده را از ناف بشدت برمی آید و خون ازان جاری میشود
و مرگ مد یعنی مستی آہوی نامند آن نزد ہندیان تلخ و گرم و گران و مسہی دافع سرفہ و ضیق و فسادباد و بلغم و آماس اعضا و بوی دہن و بطلان حس
شامہ و حابس قی ست کہ بعد طعام شود و کلانی تشکم و پیچ و خارش دفع نماید و بسیار سبکی بدن از و حاصل شود و اشتہا و منی افزاید و تپ و
لرزہ ببرد و باصرہ را روشن سازد و بہق را دور کند و بکشاید و فربہی مفرط و پرسود سیلان منی دور کند و مدام باید خورد کہ مردان بسیار جست
افعال و خواص این بقول یونانیان در مشک خواہد آمد و نیز کستوری اسم ہندی نوعی از کف دریا بسیار ضعیف ست **کستوری کلہ** بکاف و سین مہملہ
و فوقانی و او و راء مہملہ و تحتانی و فتح کاف دوم و لام و ہا ساکنہ و ہمزہ ساکنہ است **کستوریا مرگ** بکسر میم و سکون راء و مہملہ و کاف فارسی ہندی غزال
نافہ مشک انامند بقول اہل ہند گوشت آن شیرین و سبک انضاج و اشتہا آور ست و گوشت مادہ آن سرد دافع سرفہ و تپ فساد خون و تشنگی
نفس ست **کستہ** بفارسی بقلہ یمانی ست کہ ہندی چولائی نامند و گویند کہ آذان الفنز و عصی الراعی ست **کستی** در بنگالہ عنب الثعلب گویند **کسیتلا**
اسم سپغول ست **کسیچ** بفتح کاف و سکون سین مہملہ و فتح جیم فارسی و سکون ہا فارسی اسم کھوا ست **کسد** و کسط قسط ست **کسرانی** اسم
اصل کست **کسعوطا ماژ علاج** بسریانی بخور مریم ست **کسفار** مقا و کسفار معا بونانی بادزہر ست **کسفرہ** کشنیز ست
کسفرۃ البئر بریسا دشان ست **کسفیر** بیونانی سوسن ابیض ہندی ست و گویند کہ سوسن بری را نامند **کسک** اسم فارسی قیدیوست مثلہ
و نیز بفارسی کہ عقین ست **کسکوبا** عصفر ست **کسکونہ** بفارسی عصفر و قرطم را نامند **کسکیہ** ارا ک ست **کسلس** خنفل ست **کسمبل** بضم

کاف وسین مهمله وسکون میم وفتح موحده ولام اسم دارد است **کسمبیک** بضم کاف وسین مهمله وسکون میم وکسر موحده وسکون تحتانی وفتح کاف اسم گل پاتالی است **کسماریکا** بکاف وسین مهمله ومیم والف وکسر راء مهمله وسکون تحتانی وفتح کاف دوم والف اسم گل کندلی است **کسماوهم** بکاف وسین مهمله ومیم والف وفتح دال مهمله وسکون میم دوم وهاء بیست کسمهاکی بضم کاف وسکون سین مهمله وفتح میم دوم وهاء والف وکسر کاف وتون وسکون تحتانی اسم جاوشی است **کسم** درهندی اسم مطلق گل است ودرعرف عام گل عصفر است **کسمل** هندی اسم درخت رسوت است **کسموقا** بفتح کاف وسکون سین وضم میم وسکون واو وفتح قاف والف وکسر میم وضم یاء تحتانی وسکون واو نیز آورده اسم نطعی است غلیظی گفته که مسوغی درکتاب سموم نوشته که آن حشیشی است بانبسط بردوی زمین مرور قطر آن بقدر یک فتر کطول مابین سبابه تا انگشت است برگ آن شبیه ببرگ مرزنجوش مزه آن لزج شبیه بطعم کنار کوچک زخت وآنرا خشک کرده نگاه میدارند گرم وخشک عندالحاجت درآب مالیده بعقرب گزیده دهند درحال تشکین می نماید **کسمونی** تسبریانی تخم مویز است **کسن** بفارسی کرسنه است مابقلا خشک نیز نامند **کسن هندی** بفارسی قرادست **کسناج** کرسنه است **کسناک** بسدست **کسنالکه** اسم دارتنکنه است **کسنبه** بضم کاف وسین مهمله وسکون نون وفتح باء موحده وهای هندی اسم هندی معصفرست ودرسنسکرت هالینی گل طلائی رنگ نامند نزد هندیان شیرین بسیارگرم وخشک وسبک وصفرا انگیز ودافع فساد خون وبلغم ودشواری بول **کسنبه کریج** بطرست **کسن سیا** بضم کاف وسکون سین مهمله ونون وکسر سین مهمله ثانی وفتح باء فارسی والف قسمی از شنبلیله است **کسناب** اریزه است **کسنی** تلخ است کاسنی **کسنه** کسوه پوشانی ودبیرگ معصفرست **کسوا** بهندی حب النیل است **کسوپا** بسریانی عصفرست وقرطم بری را نیز گویند **کسوپاس** بیدانجیرست **کسوئی** بفتح کاف وسین مهمله وسکون واو وکسر تاء فوقانی هندی وسکون یاء تحتانی اسم هندی حجرالحک است **کسورس** فیونا نی نوعی از سوسن برست که آنرا ایرسا نامند **کسوش** خشخاش زبدی ست **کسوقراطیس** حجرقبطی ست **کسول** بضم کاف وسین مهمله وسکون واو ولام بقول ابن تلمیذ ثمری ست بقدر یک انگشت ودررنگ وشکل شبیه بخیارشنبر واندک عریض وتخم آن بقدر تخم خارشنبر منبت آن بلاد روم سرد وخشک وبسیار قابض وآشامیدن یکدرم آن قاطع خون اسهال دموی ودباشیدن آن درافع سیلان خون جراحات بعدیل ست **کسوبوفاموهون** و کسوبوقامرمویانی دارچینی ست **کسوندی** بفتح کاف وضم سین واو مجهول ونون وکسر دال مهمله وسکون یاء تحتانی وکسونجی بجیم بجای دال نیز آورده وکسوندا نیز گویند بالف عوض یاء تحتانی ودرسنسکرت کسمرو کهاکه اسم ست وراج ورجها یعنی سردار درختان وپست پشپ یعنی زرد گل وکاس کمن یعنی کف دست فرا میرندمیگویند وآن اسم نهال هندی ست بقدر یک گز وقامت انسان وشاخهای آن اندوه ومائل بکبودی ومتصل ازبیخ آن میباشد وبرگ آن شبیه ببرگ سناوازان بزرگتر وبدبو وگل آن زرد وخلاف تخم آن مثل لوبیا وازان عریض تر ودرجوف آن تخمها مثل دانه جلبه وقسم کلان آنرا کسوندا نامند وخرد را کسوندی ودرمیان برگ هردو اندک تفاوت ست وگویند که آن دو قسم ست نر ومادهٔ ونر را برگ دراز باداهی شکل ومادهٔ را برگ عریض واین نیز بردو نوع ست نوعی گلش زرد ومثل گل ماهورهٔ ونوع دوم را گل شاخهای وغیره همه سیاه که این را کالی کسوندی میگویند مزاج آن درگرم وخشک بدرجهٔ گرم وتر وبدرجهٔ معتدل انسته اند وگویند که گل او قریب باعتدال وبیخ او گرم وتر وتخم او گرم وخشک در اول سوم وبرگ او در دوم ودانه او اندک تیز وتلخ وآن دافع ریاح وقاطع بلغم ودافع فساد خون وسرفه داخلاط از دماغ فرود آرنده بسیار نفع سمیت سموم مشروبه میدهد نافع اگر بآرد برگ آن سود دهد آب برگ آن سود دهد با آب وگندم مساوی نان بپزند وبا روغن کنجد نخ زند شکوفه دافع شود وهمچنین آب برگ آن درچشم کشیدن درست ازدرد چشم فلفل سیاه دافع سم مار وکژدم وصاف کنندهٔ آواز ست وبیخ کسوندی سه چهار سال که درزمین باشد گرفته قدری ازان در دهن داشتن مصفی آوازست وطلای آن بموضع نیش عقرب نیز فائده دارد وگر بار آنرا بریان کرده بخورند تریاق زهر کژدم بود وبجهت فتق مفید است عجیب اگر بیست وپنج عدد برگ آن با یکدرم فلفل گرد بآب سائیده بخورند وغذای نمک

سازند رافع باد فرنگ ست و نیز مجرب جهت استسقا و اگر برگ آن با دو عدد فلفل گرد سائیده بنوشند رافع یرقان ست و اگر پوست بیخ کسوندی خشک کنند و باریک سائیده باشند علوله بندند مقدار دو درم وقت نماز عصر بخورند و یک پیاله شیر گاو بالای آن بنوشند و چون تب شود نیم علوله از ان بر دهن گرفته بمجامعت مشغول شوند لساک آرد و اگر برگ آن با چار عدد فلفل گرد سائیده بر خایه بندند بسیار نافع ست و زرد و سفید و بیخ کسوندی آب لیمو سائیده بر قوبا طلا کنند دفع می نماید و طلای آن با صندل نیز همین فایده دهد و از خواص عجیبه آن است که اگر کسی را موی شیر داده باشند تخم آن با گلهای آن سائیده علوله چند کرده فرو برد بعد از ساعتی آن کند اگر موی در علوله یابد صحت شود و الا فلا و علامت دادن موی شیر آنست که در وقت نشستن شکم در کند و اگر برگ بید اخیر بول کند پاره پاره شود و چون تدریجی بیخ نوع سیاه آن که بهندی کالی کسوندی نامند با چند دانه فلفل باریک سوده حبوب ساخته بار گزیده بخورانند شفا یابد و خوردانیدن کسوندی بدو جهت سر فه آنست که گرانمند مفید و صاحب تذکره اسهندی نوشته که خوردن نانخورش برگهای نرم او دافع تپ باد و کف و کرم شکم و سرفه خشک بلغمی انسیون و صفوی با شیره سکنجبین و قت مصمم تیز کردد و تشنگی و سوزش بدن دور نماید و مضغه طبیخ جمله اجزای او خوردن را نکو کند غرغره از او از راه اصالت گرداند و بجهت استسقا و تپهای بلغمی نافع و فرش کردن برگ نازه او در خانه حمام گرم و غلطانیدن مستسقی بران صاحب دفاصل ریاح تمام بدن را نفع عجیب بخشد برگ آنرا جوش خفیف او در صناعت مودده نهند انگل کرده با عجب سنگپور و سرخ جهت وجع مفاصل مجرب و نیز برای درد مفاصل عرق النساء و ورک رحم و درد و خفقان سودا وی با بیضه او و به مناقشه بدن مفید و سعوط آب افشرده آن مفتح سدد نیشوم و نعناع آن موقف قی صفرا و بلغم و تقطیر عصاره او با شیر مسکن درد گوش و چون گل و آب سائیده یک بیضه نهار بخورند مسکبوری مرتفع گردد و خاص گل و بصرع سود دهد و ضماد و نیز با عجب کوری آشوب چشم یعنی مضیقه پرده خود و دن گل سفید خاص فرباد دور کند و تخم او بریان کرده نکله بهندو و غیره بریان مسهل و ظلمی بهر سه علاج و با آب لیمو سود دهد و چنگ شده بر دندان تیز قرض شود و نیز خوردانیدن سود دارد و آب لیمو تا یک دو تولا جهت استسقا مع اسهال مجرب ست و ضماد ال تور و خشک بی نمک و هندل سریع الاشت و ضماد سود دهد گرم کرده آن جهت اوجاع مفاصل سود مند و کسوندی هندو مصلح گرم مزاجان و مصلح آن لیمون و گل نیلوفر ست کسد اسپغه سیاه داست کسیر و بفتح کاف و کسر سین مهمله و یا مجهول و ضم را مهمله و سکون ن در با ضافه کاف عوض او نیز آمده یعنی کسیرک و کسیرو کمر د بنما یلو یعنی بارا و برابر بهر بیشود در کمد همچنیا یعنی بوی او مانند بوی کمد است و چنبیلی یعنی گلش خوشبو باشد و مدر باشد و مور اچیسار یعنی هر دو اسم آنکه مزه و شیرین دارد و تلخ باشد و یعنی در آب پیدا میشود و نیز سگ بید را چیسار سمندی بیخ نباتی ست که در تالابها و آبهای ایستاده میروید از نسبت آن بوریای بافند و بیخ آن که کسیر دست مستدیر بقدر چوب او و شکل نسبه لمبیه بزرگتر از ان چیزست آن سیاه و اندک مایل بسرخی و بارشیها دار بسیار سیاه و نقل سود دهد آن سفید شیرین لذیذ خوشبو گویند بیخ نوعی از برد ی ست و اهل بنگاله آنرا برای صفرا و [illegible] میخورند سرد و خشک ست و گویند مرکب از قوی سرد و تر در دوم یا تدک حرارت از یاقوت و قهوت قابضه و مقوی بدن نافع خفقان [illegible] ندا آنکه قی و اسهال بسیار شدن باشد و در ابتدا دافع اسهال صفراوی و دموی سوداوی و سوزش اعضا و ملوم مشروبه بلدوغه و طاعون [illegible] مات و موی و صفراوی مفید و ضماد او جهت ورم پستان مقروح آن نافع ست بقول بعضے سردگران دافع فساد صفرا و خون مور [illegible] ن تشنگی خصوصا اگر آنرا با پوست بخورند لیکن اگر آنرا خایه آتش فرو برند و قلی آن بچکند باعث تبرید و عدم ثقل ست و بعضے آنرا اسا [illegible] رت گلاب نبات حکرده صات نموده میخورند باعث برودت نافع سوزاک و رافع سمیت هوا و سوزش حمیات صفراوی و دموی و اسهال همه اند خصوص که همراه پوست آن بسایند لیکن بغیر پوست لطیف و باعث اقبال طبع ست و آنرا بریان کرده نیز میخورند و گویند خوردن آن نافع گزیدن مار ست مضار آن گران و قابض شکم و دیر هضم و مولد بلغم نزج و بادو مصلح آن سعد و گل و فساد امراض بول و دمایل را نافع کسیس بفتح کاف و کسر سین مهمله و سکون با و تحتانی و سین مهمله ثانی بهندی اسم آن ست و در سنسکرت پاتسکم و کسیرم لوم یعنی زرد و دانه های کلان و نمکین می نامند آن نزد هندیان سرد بود و زخمت و ترش

وشکننده قوت بادبادیماری های سی چشم او دماغیل گلو و باصره را روشن میسازد و بدن را نورانی گرداند و زهر مهره و نفع نماید و مصلح کسیس ست گلو
نوشته اند و بهیر السیس قسم جید آنست و خواص آن بقول بونیان و بزاج مسطور شد **کسیط** بر وزن صاحب اشتهار ست که آنرا کسیطوس نامند **کسیقون**
بفتح اول لغت یونانی ست آنرا دلبوت نیز گویند و آن سوسن بری ست **کسیلا** بضم کاف و کسر سین مهمله و سکون یا تحتانی و فتح لام و الف و یا ها
بجای الف یعنی کسیله اسم طبی چوب نباتی ست شبیه بقوه و یا چسپندگی و سیاهی و سرخی بران غالب تحم آن شبنیه بحب الرشاد گویند هندو در
دوائی سمین می افتد و صاحب جامع گفته که دوای معروف بکسیلا در زمانه ما دیار مصر به پوست درختی ست در شکل شبیه بسلیخه سیاه و نیکو در طبع آن
و در اوراق آن نیست و بین سیناء در کسیلا تکلم نموده و بسوی آن نسبت بعض افعال بسیار کرده و تالیف آن در بین جماعتی از اصحاب کتابند
و یکی از ایشان در بین اصابت نکرده و گویند دوای غیر معروف یا هندی ست سخت طعم و بقول بعضے هندی کهیلا کهیلی ست گرم در دوم و خشک
در اول و بقول شیخ گرم و تر در دوم و آن حب ۱۰ دویه مسهله را شکند چنانچه گذشت و ایا سمیع آنرا میکشند و بدن را از باد و از نزول فربه کند و سنون آن
ساکن درد دندان و روانع حرکت آن و آشامیدن آن مقوی باه و احشاء و مفتح سده رحم و گرده و مدر بول و حیض و جالی گرده و مثانه و کشنده کرم معده
و پلوکننده رنگ خسار و جهت بلغمی مزاجان و رطوبت نافع مقدار شربت آن از سه درم تا پنجدرم و مضر بمصلح آن کتیرا ست و صاحب **مجمع** نوشته
که آن در معاجین مستعمل ست مضر طحال مصلح آن تخم کرفس **کسیوما لس** بروی خشیشه الزجاج ست **کسیده** اسوست **فصل کاف**

باشین معجمه کش بضم کاف و سکون شین معجمه غذائی ست از گندم و اندکی دال نخود و گوشت و روغن و مصلح مهر ایخته باشنده و انفاخ و دیر هضم
کشائی پشپ اسم بر نجاست **کشائی کهه** اسم لانک ست **کشائی** اسم مدی سرخ ست **کشارنگا** بکاف و شین معجمه و الف و نون و فتح کاف فارسی و الف اسم لانکاست **کشاچیوا** بکاف و شین معجمه و الف و فتح جیم فارسی و سکون تحتانی و فتح او و الف اسم راکر و راجر بست
کشاحل اسم فارسی شاخلست **کشادی پهل** اسم بزنکاست **کشامیکا** بفتح کاف و شین معجمه و الف و سکون سیم و کسر لام و سکون تحتانی
و فتح کاف دوم و الف اسم انباره است **کشانو ملدل** بفتح کاف و شین معجمه و سکون الف و سیم و ضم لام و سکون واو و مهمله و سیم دوم و فتح
لام دوم و دال مهمله و سکون لام سوم اسم اعلی ست **کشت** بفارسی معرب کشطست **کشت برگشت** بفتح کاف فارسی و سکون شین معجمه
تا فرقانی و فتح باء موحده و سکون راء مهمله و فتح کاف فارسی و سکون شین معجمه تا فوقانی اسم فارسی ست بعربی یعنی السواد علی الاسواد و ابو الحسن علی بن رضوان در کتاب
یاقوت الطبیب و ان اوبدیکه دیسقوریدوس و جالینوس ذکر نکرده نوشته که آن معروف شهرست بسبب اتفاق بعض قروح آن ببعض اهل فارس آنرا باین اسم نامیده اند برا کشت
بکاف سعد و را یعنی عطف ست برمعنی علی یعنی عطف بر عطف و بقول صاحب جامع مکسر هر دو کاف نیز آمده یعنی نوع برنوع و بعضے آن را
سوداء الهند و بعضے سواد الاکراد گویند و بفارسی چیک و اهل شیاکاره فارس بچو و میوانی قناغیر سیر بروی بروطوس بهندی مرو پهلی
و برحم طبی علی خان مرورینگه نامند و آن گیاهی ست و گویند شاخهای ست بار یک بقول شیخ آن مانند رشته های ست بهم پیچیده بعض آن
بعضے الهند دان پنج مبا شد بر یک پیچ پیچیده و رنگ آن مائل بسیاهی زردی و طعمی غالب ندارد و گویند گل آن یکمدد و شبیه بگل
حسا سل مفید رنگ و بعضے مائل بسرخی و برگ آن شبیه بنبالهٔ عقرب و چون خشک میشود مثل رسن مفتول می پیچد و بهترین آن هندی
تازه مائل بسیاهی آنست و بعضے از پزشکان انسته اند صحیح تر آنست که غیر آنست و شیخ نوشته که بعضے الما گفته اند که آن بوشکان ست و بعضے گویند که قوت
آن مانند قوت بوشکان ست و این اصح ست و ابن جمیع در حواشی عراقیه گفته که گشت برگشت را عود الماهره نامند و بوشکان برشعان ست و در
قول ما سابق گذشته که آن باسقان ست و شیخ الرئیس در حرف باء ذکر کرده گرم در اول و خشک در آخر آن و گویند در آخر دوم و بقول شیخ گرم در
خشک در دوم محلل ملطف و مسهل بلغم غلیظ و قاطع باه و مثیر منی و ادرار بول و قوی باه و جرب نافع و گویند از خواص آنست که چون طفل را
رهبه فرا رنباشد و بسیار گریه کند وزن یکمدد از آن بگیرد و در زیر سر آن بنهند از گریه باز ایستد و قرار گیرد و گویند که آن منفتح سدد ست و در ادویه کباب

داخل کرده مشوند بمصلح آن در قطع باه و شیر مغز بلغوزه مقدار رطوبت آن یکدرم بدل آن صبرت **کشنیز** اسم گل کنول ست **کشتک** اسم فارسی جعل ست **کشتگمهن** بضم کاف وسکون شین معجمه وفتح فوقانی هندی وکاف فارسی وخفا ها وسکون نون اسم درخت برنجاست **کشتو** وکشتور بفارسی انگوریست که از غوره کی برآمده بحد حلاوت تامه نرسیده باشد **کشتوک** اسم فارسی سنگ پشت ست، **کشته** اسم فارسی میوه های خشک ست ودر انار گویند **کشج** بعربی دوغ ست **کشد** وکشط قسط ست **کشر** بعربی اسم نان خشک ست **کشری** معرب کچری هندی ست وآن عبارت از طعام مصنوع از ماش و برنج مخلوط ست **کشته** اسطوخودوس ست **کشف** بفتح اول ثانی اسم فارسی سنگ پشت وبضم اول بفارسی رفت ست **کشک** وکشرک اسم فارسی طاری ست که عفص نامند **کشک** بفتح اول وسکون ثانی اخلاط ست **کشکاب** وکشکابا بفارسی آش جو را نامند گویند کشکابا آش بلیم ست **کشک الشعیر** شیره جوست ونیز جو مطبوخ بالید صاحب تحفه نامند طبع آن سرد وتر ست وغلیظ تر از ماء الشعیر ودر تبرید وترطیب کمتر از آن نافع امزجه گرم وخشک ودافع تب وساکن تشنگی حادث از گرمی وخشکی وآب رقیق مطبوخ آنرا بدون مالیده کرجم آن دران داخل نشود وماء الشعیر گویند **کشک** بفارسی آش بلیم را نامند وبعضی طعامی که از بقول وحبوب ترتیب هند یا کوشت ودیگر چیزها گوشت **کشکین** اسم فارسی نان جوست ونیز نان متخذ از آرد جو وگندم وباقلا وتخود ومجموعه را نیز نامند کشکینه کشکین ست **کشلوه** بضم کاف وشین معجمه وفتح لام وواو وها اسم دوب ست **کشم** بعربی نهده است **کشمش** بکسر کاف وسکون دو شین معجمه ودرمیان هردو بسم مکسور اسم فارسی مویزی دانه است معرب آن قشمش بقاف بجای کاف **آن** نوعی از انگور ست که چک مدور مائل بازدک طول والطف وشیرین ترین انواع آنست مویز رسیده آن نیز بسیار شیرین ولطیف تر وبهتر از سائر انواع مویزها ونیم رس مغوره آن که غوره کشمش نامند چاشنیدار میباشد واین از برای زیر طعام گذاشتن ودر شکم مرغ وطیور دیگر نهادن بسیار موافق دانند وگویند که آن سیاه وسرخ وسبز وسفید زرد میباشد بهترین آن سبز شیرین بالیده وبزرگ تازه است که از انگور عسکری سازند وزبون ترین آن سیاه گرم در دوم وخشک در اول وگویند گرم زیاده آن سیاه است پس سرخ پس سبز پس زرد پس سفید ورطوبت مسهله ودر خروج سهل تر از مویز دهبی وکشنیز الغذا نفوخ بآب هضوج آن که بافشارند نصف جزوه آن بقوام آورده باشند جهت سرفه وتقیه مواد سینه وتصفیه آواز نافع وچون از کشمش سبز سفید چهل دانه بزرگ آن در گلاب بشب تر کنند وصبح آنرا خورده گلاب را بنوشند خفقان را نصف قطره نفع کند در تقویت قوتها نماید وضماد آن با زعفران وزردی تخم مرغ وعسل جهت انفجار دمل وتحلیل صلابات بسهیل وچون آنرا با صبر سیاله آن کرده بر سر بالند جهت دفع کلی یعنی سفعه سر مجرب نوشته ودر سائر امراض مانند مویز دانه برآورده است واکثار آن فرق خون خصوصاً سیاه آن که زرد است مگر مزاج سر دو بلغمی را که نافع ایشان ست وصلاح آن بصلاح مویز ست **کشمش کاولیان** بوی را نامند **کشمورین** اسم کشوث ست **کشنو** اسم کنجاره است **کشن خرما** اسم طلع ست **کشنی** وکشن اسم قرطم ست وکشنک وکشنین کرسنه است **کشنه** بفارسی اسم تشنج ست ونیز بهیت را نامند **کشنج** شنج الرمیس نوشته که آن چیزی ست از جنس کماة غیر مجتمع در بزرگی گردو الا آنکه بغایت مخدد ست در ریگستان میروید مثل نبات کماة رطب وادند بسیار در بلاد ما بهار ادر النهر ونیز خراسان میباشد وبا این همن اصلا نرسیده که آن احدی را مثل مضرت نظر کماة ضرر کرده باشد وچون طعم آن بطعم کماة قیاس کنند اندک مائل بشیرینی باشد وشارح گیلانی مینویسد که آن اسم فارسی نوعی از کماة ست وآنرا کلبکان گویند وآن بقول شیخ سرد ست کم از سردی سائر کماة وقطر وخالی از رطوبت عریضه بسیط جوهر آن نیست وسطحی حرارت وغلیظ الغذا وقلیل الغذا وزمان هضم آن از دو ساعت داخل کرده مجوز ند وآن مسکر ودیر هضم وعاصی بر معده است واصلاح آن خوردن آنست با مری وزیت وتوابل گرم ونمک وصنعت آن آزی در حاوی نوشته که آن بقله معروف ست وماسرجویه گفته که قوت آن قریب از قوت بقله یمانی ست ابن ماسه بصری گوید که آن حسن نظر ست وآن قریب در طبع از اشنه است **کشنیز** اسم فارسی کشنیز ست، کشنیز بکسر کاف وسکون شین معجمه وکسر نون وسکون یا وتحتانی وزا مجملا اسم فارسی ست وبعربی کزبره وکسبره

وجلجلان نیز بونانی برسی نامند و فیطاسیرون و فیطیون و فیطرون و قوریون و قوریون و بنطی فاترو و بسربانی کرزبا و در انگریزی کوریندر میخوانند و بسندی دهنیه نامند و دیسقوریدوس قوریون نامیده و بعضی گویند کزبره اسم نبات جلجلان ست که کشنیز خشک باشد و نبات آنرا هندی کوتھمیر گویند و آن بری و بستانی میباشد نبات بری را برگ ریزه تر و مائل بزردی و تخم کوچکتر و سرد و عدد بهم پیوسته و در جمیع افعال قویتر از بستانی و از ان زیون تر و باسمیت میباشد و بستانی کزبرهٔ البریه و کثیر نامند و نبات بستانی بقدر یکذرع و زیاده برآن باشاخهای باریک و برگهای آن شبیه برگ تره تیزک و در کوچکی عرض تر و بزرگتر میباشد و هر چند بزرگتر میگردد باریکتر و ریزه تر میشود و گل آن چتر دار از چترشبت کوچکتر و گل آن ریزه سفید و تخم آن سبز مدور و پوست آن اندک خیاره دار و مغز آن دو حصه بهم متصل و حدت و بوی پوست آن زیاده از مغز آن و بهترین آن تازه بالیده بزنگ دانهٔ تندطعم قوی الرائحه آنست بقول بعضے تازه آن سرد و تر در آخر اول و بعضے گویند سرد در اول و خشک در دوم و نزد بقراط سرد و خشک در دوم و بقول جالینوس مرکب القوی چنانچه صحیح الرئیس در قانون نوشته که جالینوس گفته قوت آن مرکب ست و غالب دران ارضیت تلخ و مائیت قابضه و دران عفوصت مذکر از قبض ست و نزدیک من مائیت دران بارد غیر قابضه ست البته بارب لکن آنکه بسبب جوهر لطیف حار مخالط آن باشد چنان که بزودی مفارقت ازان کند و ایضا چنین گفته که جالینوس یعنی بر رودت از کشنیز تلاشنده تر ماند و مدیسقوریدوس نموده گویم که بر بردودت آن روفس و اریکیانس و غیرهما گواهی او داده اند طبع آن بارد در آخر اول تا ثانی و خشک در دوم و نزد این جریح در سوم خشک ست و نزد من کشنیز خشک مائل بتسخین اندک ست و جالینوس گفته در جمیع آن دلیل تسخین بسته پس یعنی بیست که این بجوهر جا لطیف دران باشد که تحلیل شود و هنگام شرب باقی نماند یعنی چون آب کشنیز نوشیده شود این اجزای لطیفه که اندران ست تحلیل خورده و در معده مستعد گرمی آن ظاهر گردد و الا اکثار آشامیدن عصارهٔ آن قاتل نمی بود بتبرید و بجوهر کثیف رطبی بارد بسیار و گیلانی در شرح قانون این میگوید جز رمانی که در کشنیز ست و اجب ست که شدید البرد باشد و لهذا چون کثرت آن می کند بقوت سردی فعل میکند چنانچه در عصارهٔ کشنیز پس چون خشک شود سردی آن بسیار کم میشود و بدینجهت کشنیز خشک در سردی کمتر از رطب ست بغایت و نیز دیده ایم که کشنیز تازه تحلیل میشود چون داخل بدن دار دگردد و این بنا بر حرارت بدن ست زیرا که کشنیز چون داخل بدن او شود جزو حار آنرا فعل او اجر تحلیل شود و فعل تبرید و تجویف بجوهر لطیف او در خود میکند و چنانچه دران از عفوصت تابع اجزای رطبیه بارد و است نقص می یابد و اما چون کشنیز از خارج بدن او رد میشود و آن تحلیل بسیار میکند این بهر آنست که جزو حار بجزوی که در خارج بدن ست تحلیل نمیکند و پس فعل آن ظاهر میشود و در انتصار مذهب جالینوس گفته اند که اگر در کشنیز اجزای بارد می بود فعل این جزو حار لامحاله کم می شد و هم میگوید که در طبع این اختلاف کرده اند بعضے گفته اند که کشنیز سرد و اول ست زیرا که در آن سردی ظاهر میشود و بعضے گویند گرم ست بهر آنکه دران گرمی تحلیل و راه یافته می شود و حق آن ست که آن مرکب القوی ست چنانچه بقراط گفته که آن مرکب از جزو بارد بسیار و دران قبض اندک جزو حار لطیف تحلیل ست و حکم برای غالب ست و آن سرد و خشک ست و لهذا چون ازان اکثار نمایند به تبرید قتل کند و در طب آن حدت و بشاعت ست و در خشک آن لذاقت و تسکین با تخمیر میبینیم در دان قبض و تحذیر ست طلای عصارهٔ آن با شیر مسکن هر ضربان شدید حدت و همچنین با روغن گل طلای آن با سرکه نهاده با سفیداب با سرکه در روغن گل نافع و ادرام حارست و با زیت و عسل بری شری نافع و چون ازان تا پنجدرم با فتل آن شکر یا آب عناب یا آب سرد بخورند شهوی را قطع کند و ضماد آن با آرد جو محلل خنازیر و ادرام مبتدیه و طلای عصارهٔ آن محلوط با آرد باقلا و با آرد نخود و بعضے روغن گل نیز افزوده اند و جالینوس گفته که چون آن تحلیل خنازیر کند پس بگلوله بارد باشد و شیخ گوید ممکن ست که در جواب آن گفته آید که این بسبب خاصیتیست که اندر انست و یا بهر آنکه دران جوهر لطیف غواص ست تا نفوذ میشود و غوص میکند و جوهر غلیظ بارد غوص نمی تواند لیکن چون اجزا بنوشند جوهر جارسرعت تحلیل شود و فعل بارد باقی ماند و ایضا جالینوس بر سبیل اعتراض گفته که کشنیز شفا نمیدهد جمره را مگر آنکه یار دگرد و یا مخالطه غلظ سودا می یا بلغمی باشد یعنی جمره آنگاه صحت می بخشد که لطیف آن

غلیظ گردد و غلیظ آن باقی ماند و یا آن خلط سودا و یا بلغم بود و این دلالت میکند بر آنکه دردی حرارت قوی ست و جواب این همانست که شیخ در سوال اول گفته و گوئید که چون پارچه کهنه بآب آن تر کرده بر ادرام حار نهند نفع کند و ضماد آن مانع انصباب مواد حار و محلل ادرام حار و بادسرخ ست و بانان خشک سویق برای همره و نخاله و جهت قروح ساعیه و جرب و عکه و بآرد باقلا رادع غنازیه و امثال آن و چون اسرب را در آب کشنیز بار و غن گل بسایند و بر سر طان متقرح و غیر متقرح گذارند دفع آن مجرب ملائی آن مسکن صداع عارض از صعود ابخره و نافع دوار ست و چون آب آن بنوشند منع صعود بخار بسوی سر نماید و دوار حادث از بخار صفراوی یا بلغمی و صرع عارض از ابخره را نفع کند زیرا که کشنیز را خاصیت ست در منع بخار چنانچه شیخ نوشته که خاصیت آن منع بخار از سر ست و لهذا در طعام صاحب صرع حادث از صعود بخار بدن بسوی سر و نیز صاحبان سدد و دوار و داخل کرده میشود و اکثار از تناول آن یا خشک آن اختلاط ذهن بسبب تغلیظ و تبریدی نماید و تر و تازه آن مسموم و مانع رعاف ست چون آب افشرده آن در بینی چکانند و پارچه طلا کرده بر پیشانی سرد کردانند خصوصا با اقاقیا گویند که آشامیدن هفت مثقال آب آن محدث اختلاط ذهن بسبب آنکه در آن تخدیر مفسد مزاج روح نفسانی ست و مسموم و مانع صعود ابخره بدماغ ست خصوصا با سرکه و سماق و شربتی که از آن قرب سازند خواب آورد و جهت سدد و دوار و منع مستی شراب نفع کند و چون ببرگ آن ضماد نمایند منع سیلان مواد بسوی چشم و غیره نماید و چون آب آن با شیر زنان در چشم چکانند درد آنرا ساکن کند و اینضا ضماد آن با شیر دختران جهت ضربان چشم و بانان خشک جهت سلاق مر مدانع و قطور آب آن بچشم مانع بروز آبله جبک و حصبه بر چشم و این فاذر هر آنست و مجرب و اکتحال باب آن مدافع زردی چشم آنست و قطور دو دیقه کافور در دو درم آب کشنیز تر قطع رعاف کند و چون استصاص کشنیز تر بنا یند قلاع فم را نفع کند و مضمضه بمصار آن مدافع قلاع و سفوف تخم آن با وجه قرحه زبان و سکن درد دندان کرم خورده است و خائیدن آن رافع بوی شراب و سرعت مستی ست و سنون آن مقوی بن دندان و قاطع خون آن و آن جهت سرفه و ضیق النفس حار مطبوخ خفقان حار مفید و گویند آن سینه را زردی ست و حابس نفث الدم ست چون آب لسان الحمل بنوشند و هفت مثقال از آب آن با شکر مشتهی و مسموم و مانع تخمه و جرم آن مسکن تشنگی و حابس تر قاطع بادغوظ و آن بدر مضم ست و لکن مقوی معده گرم مزاج و مسکن صفرا و تلهب معده خصوصا چون مطبوخ آن بسکر یا آب نبات بخورند و کشنیز تر ا ضماد طعام اطبی گردانند و مغال آن در اطعمه همچنین که دهد آن طعام تا دیر استحاله ثابت حار که از دماغ بریزد و نیکوست چون با کیان قرحه آب کشنیز بریزند شور ما آهن جهت حرقت مثانه نافع و طلای تازه آن با عسل و مویز نافع ادرام خصیه ست و چون کشنیز تر بر ران زن عسر الولادت بندند بزاید و بیخ آن چون با آهستگی قلع کنند تعلیق آن نیز این فعل کند مقدار شربت از آب آن تا یک وقیه از جرم آن دو اوقیه بدل آن برگ خشخاش و کاهو و بقول صاحب بیخ بدل آن بهر تبرید در اطلیه و اضمده حی العالم ست و تخم آن که جلجلان و کشنیز خشک عبارت از انست سرد و خشک تا دوم و گویند سرد در دوم و خشک در سوم و مقوی دماغ و قلب بلغم و مفرح و مانع صعود ابخره بدماغ و رافع وسواس حار و خفقان حار و مقوی معده و حابس اسهال و جریان منی و نافع قروح مجاری بول و ضماد آن جهت درد سر حار نافع و سفوف آن که چون آنرا اندک بریان کرده در سرکه بشب تر کرده و صبح آنرا خشک نمایند پس سائیده از آن هر روز یک مثقال با مثل آن شکر بخورند در تسکین دوار و سدر عجیب ست بهر آنکه قطع ابخره دماغ میکند و چون با شکر بخورند جهت درد سر و پشت حار نفع کند و شربت آن نیز جهت سدد و دوار و منع مستی شراب نافع و چون با مثل آن شکر آمیخته هر روز دو مثقال با یک وقیه و نیم شربت و در ممزوج با آب بخورند منع ابخره صاعده از معده بسوی دماغ نماید و پاشیدن خشک سوده آن در دهان نافع قلاع و کشنیز خشک در گلاب تر کرده در چشم صاحب سلاق چکانیدن نیکست و کشنیز خشک را خاصیت عظیم در تقویت قلب و تفریح آنست خصوصا در مزاج حار و احتراق و عطریت آن می نماید و آشامیدن دو درم آن با آب بانگ حابس نفث الدم و ضماد آن با صندل و انیسون جهت تقویت معده و رفع آروغ و آن نافع ترش شدن طعام در معده و دافع

آروغ ترش ست چون بعد از طعام یاد آخر آن بخورند اگر حدوث آن از روغ از حرارت باشد چنانچه در صاحبان مرا قبا پس منع بخار و حرکت او نماید و لبث طعام را در معده طول مید هد و تقویت معده می نماید بدان سبب صاحبان زلق الامعاء و اسهال را نفع میکنند و گیلانی گوید که کشنیز خشک نیز در یکنند در انحدار طعام ست و هضم آن نیک گرداند و از فساد آن مانع کند و لهذا می باید که کثرت آن ننمایند در اطعمه کسی که طعام او در معده نماند و خصوصاً بریان کرده آن با فلفل و دارچینی و خولنجان و ازان اجتناب باید کرد کسی را که ریو یا نزله در سینه او باشد پس اگر احتیاج بخوردن آن باشد در طعام مصالح دار بلطفات و مسخنات بخورد و چون دو مثقال بریان کرده آن با سه اوقیه آب با تنگ غیر مطبوخ بخورند قبض شکم و قطع خون کند اگر آمد آن از باطن باشد و اگر از ظاهر باشد سائیده بر جای خون آمدن بپاشند و بریان کرده آن بقایت قابض و ادخال آن در اطعمه صاحبان ذرب و زلق الامعاء و اسهال نیکوست و نوشیدن شیره آن و یا نقوع آن جهت اسهال مزمن و هیضه و قی خصوص بریان کرده آن و رافع خفقان و سه درم آن با مغیث مسقط کرم معده و دافع تولد آن و خائیدن آن رافع بوی شراب و سرعت مستی را با عسل و روغن زیتون جهت شراب و انار فارسی و امثال آن و ذرور آن قاطع خون جراحات و کشنیز خشک نیز کاسر قوت باه و مجفف منی ست

[illegible] و پنجدرم [illegible] آن دو درم و گویند پنجدرم

[illegible] آن هسل و آشامیدن آب تروتازه

آن فریب چهار اوقیه قاتل باحداث [illegible] و اختلاط ذهن و سبب تقلیل منی و ضعف باه و مسکن غلوظ و تقلیل حیض آمدن بوی کشنیز از بدن شارب آن و علاجش بعد از تنقیه بقی و اسهال خوردن زرده تخم مرغ نیم برشت با فلفل و نمک و شوربای مرغ فربه با نمک بسیار ست تنها و یا با دارچینی و مصر صاحب بوی و ضیق النفس مصلح آن بعینه نیم برشت و شراب و میوه ریباس و مصلح آن سکنجبین سفرجلی ست افعال و خواص این بقول اطبا هندو در وهنیه مسطور شد **کشنیز لوهی** اسم فارسی تخم مخلصه است **کشنیج دشتی** نوع صغیر بادرنجبویه است نزد اکثر اطبا نوعی از شاهتره است و نزد بعضے مخلصه انامند و بقول حکیم علوی خان آن کشنیزیدی ست که آنرا بشیرازی قیتره گویند **کشوا** اسم فارسی سنگ پشت ست **کشوث** بضم و فتح کاف و شین معجمه و سکون واو و ثاء مثلثه و الکشوث باضافه الف در اول نیز آمده اسم عربی ست و بعضے گفته اند معرب ست و کشوثا و لیف کمی نیز گویند و بمیونانی بشر طوس و بسریانی دینار و رغبا نیز و بلغت شبانکاره خشم بروی کشورین گویند که بمیونانی و سریانی کشیون نامند بفارسی برش فرنج و زرجموک نیز و گویند که زرجموک اسم تخم کشوث ست بهندی ابربیل و اکانبیل و اطبا نیز مانند آن گیاهی ست مانند ریسمان باریک بی برگ ساق آن مائل بزردی تیرگی که بر نباتات مجاور خود مانند دستها پیچد و بیخ آن در ظاهر نیست اطراف فرع آن بسیار بعضی از بعض پیچیده و گل آن بزرد مائل بسفیدی و تخم آن کوچکتر از تخم ترب و شبیه بزرد بیخ و مائل بسبز و بیرونگ آن سرخ مائل بزردی و بعضے زرد مائل بسفیدی و همه اجزا آن تلخ زمخت و جوهر تلخ بران غالب و در تلخی شدید تر از تخم کاسنی و در اکثر احوال آنرا مشابه بدان بهترین آن تازه زرد تلخ مزه آنست و قوت آن تا سه سال باقی می ماند بقول شیخ گرم در اول اولی ست و خشک در آخر دوم و گویند گرم و خشک در اول گویند در دوم و بعضے سرد در اول و خشک در دوم و بعضے معتدل در گرمی و سردی و خشکی گفته اند با آنکه ذوی قوای متضاده است و گیلانی گفته که هرگاه درین دو تلخی و زمختی ست پس آن لامحاله خشک ست و گرمی آن زیاده تر از سردی آنست بهر آنکه تلخی آن شدید تر از زمختی آن ست فلهذا آن مقوی احشا و معی و مجفف رطوبات ست و بسبب ضعف حرارت خوردن حد نمیرسد که وای جاذب باشد نه آنکه مفرح بود و قوت تخم آن مثل قوت آنست و گویند که بلکه قوی تر از آنست با جمله آن ملطف و منضج و مخرج فضول لطیفه از عروق و منقی انها از اخلاط فاسده و دافع معده و مقوی فم آن مخرج مواد متن غلیظ و مراری و مرانق که اندران باشد و مقوی جگر و طحال و منضج سدد آنها و احشا گردد و زهره و منقی او ساخ شکم و عروق دملین طبع و محلل ریاح و ادرار و جهت خناق و مغص و ربع و دشواری کمنه و ادرار بول و حیض و شیر و عرق و تنقیه رحم نافع و چون با سرکه

بنوشند فواق را ساکن کند و آن قابض و حابس نزف الدم و سیلان خون رحم و آب آن جهت یرقان زرد و سیاه عجیب النفع ست چون عصیر آن
تا یک نیم اوقیه بنوشند لیکن باید که باشکر بدهند و عصاره بری آن چون در شراب انداخته باشامند مقوی معده ضعیف ست و آشامیدن آب
آن با سکنجبین و بیوند مسهل صفرا ست و مطبوخ آن در تفتیح و فیسانیده آن در اسهال قوی تر و چون طلا آنرا با جوشد تنقیه اورام شکم جنین و جهت
سیلان خون از رحم نماید و گیلانی نوشته که چون آنرا در شراب انداخته بیاشامند در سلاق آن نماید و فعل آن قوی گردد و مالیدن آن در اطراف [illegible]
وچون بعصاره آن با طبیخ آن پای را بشویند نقرس و اوجاع مفاصل را نافع کند و کاغ گشوده [illegible] چون با [illegible]
یا تخم کرفس یا ریان [illegible] چون با سکنجبین بنوشند در ابتدا بول نماید و آب آن نافع حمیات مستقاد مه است و آن جهت [illegible]
نیکوست چون با سکنجبین بنوشند و آن غیر موافق گرم مزاجان ست و گویند که عصیر کشوث مضر یه است مصلح آن عسل و گویند کاسنی و بدل
آن یک ثلث وزن آن افسنتین مقدار شربت از آب آن دواوقیه و از تخم آن در مطبوخ پانزده درم و مغثی و مصلح آن کتیرا و تخم آن در افعال نزدیک
قوی تر از سائر اجزای آن و گویند معتدل در گرمی و سردی و خشک در اول و مفتح سدد و تبگیر و گرده و مرقق رطوبات که در معده باشد و بول
و ملین شکم و لهذا با جوف نافع زحیری ست که از برودت و بلغم باشد و بریان کرده آن در تقویت معده و قبض و حبس نزف الدم عضائے
باطنی و سیلان رحم قوی تر از غیر بریان کرده آن و گویند حمول بیان کرده آن قاطع سیلان رحم ست و ضماد آن جهت جرب و نقرس
نافع و تهای کهنه را بغایت نافع و بقول صاحب منهج مضر مثانه معلع آن بلوط بدل آن کاسنی مع افسنتین رومی مقدار شربت آن
دو درم گویند مضر یه مصلح آن کاسنی و گویند عسل و مضر طحال مصلح آن سکنجبین و بدل آن بادروج و ثلث آن افسنتین و گویند جربیر ست
و گویند که آن مجموع اجزا خود نافع حمیات عتیقه است **کشوث رومی** افسنتین ست **کشث** و رجها بفتح کاف و شین معجمه و ضم واو و در اخر ثاء
و فتح جیم فارسی و خفاء ها و الف اسم درخت انباره است **کشیه** اسم عربی سوسمار ست **کشیعا** اسم عربی خبازی ست **کشیون**
کشوث ست **فصل کاف باضاد معجمه و ظاء معجمه و عین مهمله کضنیون** اسم بادنجان بری ست که بهندی کنائی و بهت کلیانا نامند
کضیظ رخام ست **کعب** بفتح کاف و سکون عین مهمله و باء موحده اسم عربی ست بفارسی غاب و شتالنگ نامند جمع آن کعاب و کعوب آمده
و آن استخوان متصل بساق ست بهترین آن کعب گاو و خوک ست و خوانند هر یک مسطور شد **کعب غزال** قسمی از حلواست و نزد
بعضے اطبا فانیذ **کعدیه** بعربی بیت عنکبوت ست **کعسم** اسم گورخر ست **کعسوم** اسم خرست **کعک** بفتح کاف و سکون عین
و کاف معرب کاک فارسی ست و آن نان پزند کوچک خشک ست که تران کوبیده و خشک نان نامند گرم و خشک حابس شکم و
مجفف رطوبات آن و صاحبان قولنج را مضرود اخل بعضے اقراص کردند میشود **کعیت** بعربی اسم بلیله ست و نزد بعضے هزارد استان
فصل کاف باغین معجمه و فا. کغاله فرطم ست **کف** اکف بفتح کاف اسم فارسی زبد ست و صاحب منهاج گفته که آن آم خرزه است
کف آبگینه و کف شیشه اسم فارسی سرقونیا ست که بعربی زبد القوارير نامند **کف آدم** اسم عربی نباتی ست بقدر کلنددع و برگ
آن مستدیر و بقدر برگ مورد و بیخ آن خشبی و ظاهر آن مابین سیاهی و زردی و باطن آن سرخ و تخم آن از قرطم باریکتر و بعضے گیاه همین برگ
دانسته اند گرم و خشک در اول رافع خفقان و محلل ریاح و مقوی جگر و در جمیع افعال قایم مقام همین سرخ ست مقدار شربت آن
یکمثقال **کف الارنب** و کف الذئب جنطانا ست **کف الاسد** و کف الذئب عرطنیثا ست **کف احدم** و کف حدیانیز
گویند که اسم نخجکشت ست و گویند که اصول سنبل رومی ست و نزد بعضے کرمنه بیضا ست و بعضے گویند که قسمی از خصی الثعلب ست **کف الزبد**
خرنبل ست **کف دریا** اسم فارسی ست بعربی زبد البحر و قیتس بیونانی فرنیون و بروی طوس پلاسیوس و بهندی سمندر پهین نامند و آن
جسمی ست مرکب از اجزای ارضیه کثیفه و اجزای هوائیه لطیفه مجتمع بارطوبت دریا با مزاج تام حتی که جسمی مجری میشود و آنرا نزد بعضی تحجر

قیشور گویند وسبب تحریک امواج در کنارهای بحر قلزم بر روی سنگها مجتمع وسکون میگردد بصورت جسدی وآن پنج قسم می باشد یکی اسطنجی شبیه باسفنج در شکل وسطبوزرد رنگ ثقیل باز هومت بوی مثل بوی ماهی واین بسواحل بحر محیط بسیار یافته می شود دوم نظری شبیه بناخنه چشم مائل بسفیدی بسیار متخلخل وباتجویف کثیر وبوی آن مائل بمرارت شبیه ببوی طحلب بحری سوم وردی فرفیری رنگ سبک واین اواخر دوی بسبب مشابهت شکل آن بکرم دجیونانی میسنون وسیلیسون وبشیرازی کرم ایوب نامند چهارم صوفی شبیه بپشم چرک آلود بلاز هومت بوی سبک باتجاویف بسیار وسفید رنگ مائل بزردی واز اقسیون گویند پنجم قطری در شکل و سفید وسبک وظاهر آن املس وباطن خشن ومتخلخل طعم وبوی بوی ودران چیزی شبیه بقیسور واین ازهمه اقسام قوی تر وحاد تر است ودر جزیره کوآزا سقوطبون نامند ببلاد ودر نیطس یونان داخل بلاد آزا ثابوس اغی نامند بسیار بهم میرسد وبهترین آنها آنست که در ردی یعنی بزنگ گل سرخ مائل بزردی مع اوصاف قسم پنجم باشد وتنرد جالینوس قسم چهارم آن قویتر از قسم پنجم است بسبب حرارت وحدت آن وصاحب مخزن مینویسد که قسمی از کف دریا دیده شده سفید بسیار تخلخل بمجم یک انگشت وزیاده بران وبی رائحه وبا بذرک شوریت واجزای آن پرده پرده واندک سخت ودرمیان پرده ها جرمی مرخو از قبیل سفید اب وچیزی مکلس ومنجمد وبرپشت آن از قبیل پوست چیزی سیاه رنگ وسطبر پوست آن در طول گره دار ودر شبیه بفقرات پشت در زیر پوست نابان وطول آنها یکشبر ونیم میگفتند واین را بهندی کستوری نامند واز پنجه تحقیق پیوسته زبد البحر که بفارسی کف دریا نامند اطلاق این اسم بران بجاز ودر شبه است وآن کف نیست بلکه استخوان بالای پشت حیوانی است بحری که در دریای فارس وقلزم ولنواح آن بهم میرسد بقدر یکشبر ودر زیر شکم آن پوستی ودران لحمی رخو ودر جوف آن آبی بسیار لعابی سیاه رنگ که بعضی دوم آنرا باقدری صمغ ممزوج مفرود بجای مداد در کتابت استعمال می نمایند وآن حیوان بساحل افتاده وبمرور ایام گرفته وبلرجت آن تآلیش ونوائی گشته بدان شکل میگردد ومردم از ساحل برداشته باطرافها می برند وکف دریا می نامند واکثر ماهی گیران آنرا صید نمود ه گوشت آنرا که مرغوب ومیان ست بسر قلاب نصب کرده ماهیان را بدان صید می نمایند واستخوان پشت آنرای انداز ند وآن بمرور ایام بدان شکل میگردد وآن ماهی را اسپلماسی طولانی شبیه برود وحیدان تا پنج شش عدد وطبل یکذرع میباشد دوم آن کوچک از گوشت رخو وبر بالای پشت آن بالای استخوان پوست نازک واسولف کتاب مذکور در ذیل نوکرا وانیون بیان نموده که تحلیل آن چیزی را که بهندی کستوری می نامند این یعنی اذا رانیون ویا قریب بدین بوده باشد مؤلف گوید که چون مشک را نیز در هندی کستوری میگویند شاید که این قسم را نیز بسبب مشابهت آن در رنگ یا بوی آن باین اسم نامیده باشند وباشد که این نوع قسم اول از اقسام تمر کف دریا باشد چنانچه شیخ در انیس در مفردات قانون در وصف قسم اول زبد البحر فرموده که رائحه مثل رائحه مسک زنبک والله اعلم بالصواب بالجمله اقسام کف دریا گرم وخشک در سوم وگویند سفید آن گرم در سوم وخشک در دوم ست وافعال وخواص آن بقول شیخ آنست که منقی ارساخ یعنی پاک کننده چرک وجالی ومحرق ست وگویند مقرح خصوصاً قسم پنجم آن که جلد وا منقشر میگرداند ودران غوص میکنند حتی که قرحه حادث می نماید وقسم سوم الطف از غیر آنست چنانچه شیخ فرموده وگویند قسم چهارم مزیل آبله ست وقسم سوم نافع وا ر الشلب ست چون آنرا بسوزند وبسرکه انگوری آمیخته بردارد الشلب طلا سازند چون بانمک وشراب احمر ناصع رقیق بران طلا نمایند موی را دران بروياند ونطی در سترون موی استعمال میکنند وگویند جمیع اقسام آن در ان مستعمل وقسم اول ودوم هردو در غسولات منقیه بدن وصفای بشره از چرک استعمال کرده میشوند وهر دو قسم وراد ویه مجوز لبنیه وکلف ونمش وبرش وقوبا وجرب وجرب متقرح وهبق وآثار وجه وسائر بدن وخصوصاً علی که دران جلد منتشر میشوند داخل کرده میشوند وباقی اقسام در سترون موی وقسم الملس آن جهت ادرار مسیار یه بالغ النفع ست قسم وردی آن را چون بسایند با موم ورد غن آمیخته بر خنازیر طلا نمایند تحلیل کند ونافع جرب متقرح وقباب خصوصاً مع منفسجی آن وگویند که ضماد کف دریا با موم ورد غن گل جهت بثور لبنیه وغیر آن از امراض که مسطور شد وجهت قروح وخنازیر وسایر امراض جلد نافع

وطلای آن باسرکه بر بدن جهت لاغر کردن بدن و گداختن گوشت از مجربات ست و بر کلف در ازالهٔ آن مجرب و طلای آن خصوصاً قسم اخیر ماندگ
فلفل سیاه و آب سوده جهت تحلیل اورام بارد رخوره یی و استسقا خصوصاً طبلی نافع و اکتحال قسم وردی آن و بقولی قسم سفید آن جالی بصر و
مزیل بیاض چشم ست چون با ادویه مناسبه آنرا مخلوط سازند و قلع آثار قروح قرنیه نماید و آن برای خاریدن جرب پاک چشم نیکوست و نسوان قسم
ملمس آن اوفق برای جلای دندان ست خصوصاً سوخته آن که در جلا شدیدتر ست و هر دو قسم اخیر آن نیز جهت جلای دندان نیکوست ز نهنین
اگر از ا بسوزند و با همو زن آن مرجان سوخته بسایند و بر دندان بمالند قلع آنرا دور کند و گویند که آن قاطع قی و غثیان و هاضم اغلیه است آشامیدن
قسم وردی آن از یک انگ تا دو دانگ با مثل آن کتیرا جهت درد طحال و گرده و شانه و استسقاء بلغمی مفید و نافع عسر البول و مدر آن و مدر حیض و
مخرج ریگ و سنگ از شانه و گرده است و طلای آن با پیه در روغن گل گداخته جهت نقرس نیکوست مقدار شربت آن از یک انگ تا دو دانگ
و آن از ادویه قتالهاست و مضر بر حواس و مصلح آن کتیرا و روغن بفرنجمک دو گویند مضر از و تصدیر مصلح آن لعابها و صمغ مبدل آن شیخ یا بوره ارمنی و درستون
سوی بوزن آن جزو تیشور و هر یک از سام آن مبدل یک دیگر اند و مسهل آنرا حدت کمتر و لطیف تر و جلای آن بیشتر و برای دار الشعلب و کلف بهتر و
طریق سوختن آن آنست که در بوته گلی نو کرده دستار آن بندند و بوته و گل حکمت و گیرند و در تنور گرم نهند و بعد سرد شدن برآورده بکار برند و بعد سوختن
آن اگر مغسول نمایند مثل اقیلیا آنرا غسل بندکف السبع کبیکج را نامند کف الضبع بفتح کاف و تشدید فا و الف و لام و فتح ضاد و عجمه
و ضم با موحده و عین مهمله و سین معجمه عوض ضاد نیز آمده لغت عربی ست بقول خافی نباتی ست ربیعی و از چند روز بیش نمی ماند رکم برگ بر گهای
آن مدور و متشقق و نقطه برگ کرفس و عروش بر روی زمین و شاخهای آن باریک مرغب و منبسط بر روی زمین و زرد رنگ و بسیار رنگ تیخ روئیده
و گل آن زرد طلائی و سفید نیز پیدا شد و تیخ آن مانند تیخ خربق و ماجدت بسیار منبت آن قریب آبها و زمین های نمناک و گویند نوعی از کبیکج ست
و بعضی خود کبیکج دانسته اند گرم و خشک در دوم ملطف و مقطع و جالی و محلل اکتحال آن رافع بیاض چشم و دور و آن دافع تالیل خورنده گوشت
زائد و روینده گوشت صحیح و منقی جراحات و قروح ست کف عایشه اصابع صفر ست و بقول گیلانی آنرا کف مریم گویند آن اصابع الصفر ست
و گویند جزیره کف العقاب ظفر النسر ست و آن نباتی ست که بیرنانی قاطایقی نامند کف الکلب بداشقان ست و بعض عرب
کف مریم را باین اسم نامند کف مرکم اسم عربی ست و آنرا کف عایشه و بهندی مهتا جوری نامند در ماهیت آن اختلاف ست بعضی
گفته اند اصابع الصفر و عراق شجره راهبین آسم نامند و در مغرب بنطافلون را و ابو العباس حافظ در کتاب جلیه شرقیه گفته نباتی ست که
آنرا کف مریم حجازی نامند آن نباتی ست منبسط بر روی زمین و باشاخهای سخت بقدر یک شبر بر برگ آن مانند برگ مورد و اندک غب و اندکی تبض و بسیار بیضوی
گل آن باریک مثل بزرگ و بقدر گل خرفه و چون آن پخته شود گل زرد صلب بهم رسد بین گیاهای آن پخته شاخهای آن پیچیده گرد و شبیه بانگشتان پیچیده و بر گرد و سوی خط
که متعارف ست نزد مردم مزاج و افعال و خواص آن قریب بنطافلن ست که مذکور شد کف مس بفارسی هوا نحاس را نامند کف النسر اسم نباتی ست
گویند نباتی استقولوقندیون نامند بقول حکیم مومن خرنبل ست کف الهره بکسر ها و راء شدده ها اسم عربی نباتی ست بقدر یک شبر و شاخهای ریزه و بر شاخی سه چهار
برگ مستدیر متشقق و ملصق بزمین و گل آن زرد براق خوشبو و تخم آن بقدر زیتون با شعبهای بسیار و در اول باران خریف میروید و گفته اند
ملحق بکف الضبع ست و طبیعت و افعال و خواص آن مانند آن فرزجه آن همین برحل و ذرور آن جهت قروح خبیثه و ضماد آن با عسل قالع
تالیل ست کفا کفری ست کفتار بفتح کاف و سکون فا و فتح تا و قانی و الف و سکون را و مهمله اسم فارسی ست و بعربی ضبع و حمل و
جفار و قشاح نیز گویند و کنیت آن ام عامره و ام خنور ست و بیونانی قسمیهو و بسریانی بدنا و بترکی دلهتو و بهندی چرگ و چرخ و رخ مندار
و لکر بگا و بد کهنی ترس نامند و آن حیوانی ست بزرگ مانند گرگ و نر و ماده میباشد و در رفتار دو و میدان تنگی میکنند و در وجه تنگی آن گفته اند
که چون رطوبت جانب ایمن آن از بسیر آن زیاده است لهذا انگ میکنند و گویند بسبب آنست که جانب چپ آن کوتاه تر از راست

... نفوذ میکند مادهٔ آن گویند بسبب حیلهٔ خود را چنان می نماید تا بمردم و حیوانات دیگر ایذا رساند چون بیرون میگردد و عارج شود و آزار متصف باعراض مادهٔ آنرا البته جا نمود اند و آن حائض مانند خرگوش میشود و تیز مانند خرگوش یکسال نر آن قوی القوة و یکسال مادهٔ آن میباشد و عوام میگویند یکسال ماده و یکسال نر میباشد و وقت نر بودن جفتی می نماید و در هنگام مادگی میزاید ضعیف القلب و کثیر الجماع و حریص بر ان میباشد و بسیار از خشتل می ترسد اگر شخصی در دست بگیرد از ان میگریزد و نیز از خواص آنست که اگر سگ در بلندی ایستاده باشد و سایهٔ آن در شب مهتاب بر زمین افتد و کفتار در زیر ان برود و سایهٔ هر دو در هم مستغرق باشد سگ خود را از بالا اندازد و کفتار او را بدرد و در بدرد و بسبب گرمی هوا بسیار کم زور میباشد و شب قوی مزاج آن گرم در آخر دوم تا اول سوم و خشک در اول دوم و از خواص آنست هر که دندان آن در دست گیرد یا با خود دارد و بسوی سگ بگذرد سگ بروی فریاد نکند و اگر چه چوب بزند و مجروح میگفت که دندان پیشین آن باب سوده چندروز نوشانیدن دافع ضرر گزیدگی سگ دیوانه است و گوشت آن غلیظ کثیر الرطوبت و خوردن گوشت آن نافع توحش و وسواس و رافع برودت معده و حمیات بلغمی و سودا وی و زردی رنگ رخسار و اوجاع بارد و خوردن خون آن دافع جنون و خوردن نیم ورم از چرک گوش آن مورث جنون و زهرهٔ آن نیم درم مسهل اخلاط ثلثه و مضر بمصلح آن عسل و اکتحال آن تنها جهت تیزی منظر و قوت بصر و جلای غشاوه و بیاض چشم و طلای آن بعد از کندن موی زائد پلک چشم مانع رویدن آن و با هم وزن آن مدوعن اقحوان که در ظرف مس سه روز بگذارند پس در هر ماده دو روز اکتحال نمایند در ازالهٔ بیاض چشم و نزول آب مجرب نوشته و هر چند این روغن کهنه شود بهتر است و اکتحال جگر سوخته نرم سائیده آن جهت روشنائی چشم و زهرهٔ آن برای نزول الماء نفع کند و تقویت چشم نماید و طلای زهرهٔ آن با پیه شیر جهت جلای بشره و ازالهٔ کلف و چون زنده آنرا دست و پا بسته در دیگ بزرگ و دهن کشاده که دران آب جوشان باشد و شبت و تخود و مرعناهای مناسبه نیز دران باشد بپزند و سر دیگ را پوشیده مهر ا بر زنند پس صاف نموده در ظرفی بزرگ که مریض دران تواند نشست اندازند و مریض را دران نشانند و در حالت نشاندن آنمقدار گرم باشد که مریض برداشت آن کند و تا آنزمان بدارند که روبسردی آورد جهت استرخا و کزاز و اوجاع مفاصل و عرق النسا و جع رگ و نقرس و ریاح غلیظه بسیار نفع کند و بدستور مالش بروغن آن که در آب با روغنهای مناسبه بپزند جهت امراض مذکوره مفید و خوردن خصیهٔ نکسو و آن بقدر یکمثقال با آب گرم جهت درد جگر نافع و پوست مادهٔ آن بر شکم زن حامله بستن از اسقاط ایمن داند و شستن پوست آن مورث ابزه رافع نقرس و ریاح غلیظه و مفاصل و محمول پوست سوخته تپکاه و حوالی آن بازیت جهت دفع آفه و دستور مالیدن آن بر مقعد و حوالی آن نیز همین اثر دارد و ازماده آن بالعکس مورث ابزه است و بعضی گفته اند که خاکستر پوست بازیت صبح و شام مالیدن خارش مقعد را ببرد و علت شاخ خرزا ساکن کند و طلای خاکستر موی مجر آن بازیت مورث علت ابزه است و آشامیدن آب در ظرف پوست آن دافع ترس سگ دیوانه گزیده از آب است و چون از پوست آن پیمانه سازند و خانه را بدان بپیمایند مانع فساد آن و فساد زراعت است و طلای مغز ساق آن بازیت لفاق جهت نقرس عظیم النفع

کفتر اسم فارسی و ترکی کبوتر است **کفچه** اسم فارسی نوعی از مارست که سر آن شبیه بکفچه میباشد **کفر** بفتح کاف نزد اکثر اطبا فقر الیهود است **کفرا** بسر یانی حناست **کفرالیهود** فقر الیهود است **کفری** بضم کاف و فتح فا و را مشدده و الف مقصوره و بفتح و بکسر کاف و بضم فا و بکسر آن نیز آمده اسم عربیست بمعنای قبیحتر و بفارسی غنچهٔ خرما و کاروده و شیراز کنار و رونده خرما نامند و آن غلاف شگوفهٔ نخلست که هنوز شگفته نشده باشد و بعضی پوست غلاف شگوفه گردن آنرا که کافور نخل و قیق النخل و کشن نامند و بعضی پوست قطع پوست شگوفه که هنوز شگفته نشده باشد و بعضی کافور آن مغز گردن آنرا گفته اند و گیلانی گوید که آن پوست طلع ست و آنرا بابن اسم بهر آن نامیده اند که طلع را میپوشاند بهر آنکه کفر در لغت بمعنی پوشیده کردن ست و انچه از نخل نر باشد آنرا کافور گویند و انچه از ماده بود آنرا کفری و کفره نیز نامند و بهترین آن آنست که از نخل نر گیرند و آنرا خوشبو قوی و کیفیت غالب باشد و بزحمت و سنگین کثیف و داخل آن چرب بود و بالجمله بهترین آن تازه خوشبو باخود دار از نخل نر ست و چون کهنه گردد سرخ شود و بو و قوت از ان

زائل شود گرم و خشک در آخر دوم و بقول آن یابس در دوم و قوت فاعلہ آن مرکب از حرارت اندک و برودت ظاہرست مفرح و مقوی قوتہا و ارواح قلبی و دماغی و کبدی و سکون و منع آن مقوی لثہ و رافع اکلہ و قروح خبیثہ و بدستور زرور آن جہت اکلہ و قروح ساعیہ سائر اعضا و خوردن دو مثقال از سفوف آن قاطع اسہال و طبیخ آن قابض و چون نیم طل نگونفتہ آن با یک رطل و نیم آب بجوشانند تا بنصف رطل رسد صاف کردہ با ہموزن آن شکر بقوام آرند جہت درد اعصاب و تقویت معدہ و ہیضہ و ضعف احتباس و منع الضباب مواد معدہ و رحم و درد گردہ و مثانہ مفید و ضماد آن مقوی معدہ و مفاصل مستر خیہ و قاطع اسہال و با موم و راتینج پختہ رافع جرب بشرط آنکہ چند روز بران بگذارند و چون بطبیخ آن کثرت شوئیدن مونمایند سیاہ و مجعد و قوی سازد و از ریختن باز دارد و بطول آن تخلم کنندہ ابران بتر ہلہلست مزین آب آن موافق درد جگر و غبار بسیار نرم کہ غیر کشتن و ران ہم میرسد در جمیع افعال قوی تر از کشتہ و بغایت مقوی معدہ و رافع نزف الدم و سجح و قروح عفنہ باطنیہ و اسہال رطوبی ست و آن باد و یہ شدید النفع گویند در فعل کشتن با ضعف و لطف میکند و مقدار مستعمل آن تا دو مثقال و عرق آن کہ مانند گلاب گیرند با عطریت و سرد و خشک در ان کیفیت حارہ است حرارت و یبوست آن تا آخر اول میرسد و قابض و مقوی قلب و معدہ و رافع خفقان و اسہال رطوبی و سج و روغن آن بعد از رسیدن طلع نمکونفتہ و با مساوی آن روغن زیتون در ہم کردہ سہ چہار روز در آفتاب دہند پس صاف نمودہ در شیشہ کنند و سہ از اینہا نمایند و بکار برند مزاج آن سرد و خشک و رافع درد سر حار و قرحہ امعاء و قابض شکم و حابس عرق و مقوی موی و مانع سقوط آنست **لف سفید** بفارسی برف ست **کفشہر** بفارسی تنکارست **کفشہر** اسم طلعت ست **کفناص** خرزہرہ است **کفج** سمکہ ایست صیدا رانا مند **کفوقار** بضم عوص سروست **کفیشون** اسم بادنجان بری ست **فصل کاف با کاف**

کاف بفتح اول بفارسی مخفف کاک ست و معرب آن کاک و بضم اول نوعی از مارست **کاپال** بکاف و فتح دوم مشددہ و الف و فتح با فارسی و الف و فتح لام اسم لگدکوبندہ است **کاوافشا** بضم کاف اول و فتح دوم مشددہ و الف و فتح واو و الف و کسر او دوم و سکون خ و فتح فوقانی ہندی و الف اسم قسم از ہلہل ست **کاٹھمسٹا** کہ بضم کاف اول و دوم مشددہ و فتح فوقانی ہندی و ضم میم و سکون سین مہملہ و فتح فوقانی ہندی و الف و فتح کاف سوم و وقف ہائین اسم راسناء خردست **کاٹھا موجا** اسم صنع درخت سینبل ست **کاج** اسم فارسی جرجیر و خردل را نیز گویند **کاکچہ** بفارسی پنبہ دانہ است **کاکر** نوع نباتی ست کہ فارسی تنبا کو نامند **کاکرا** بفتح کاف فارسی اول و کسر دوم مشددہ و فتح راء مہملہ اسم تلسی ست **کاکڑا** بضم کاف و سکون کاف ثانی و فتح راء مہملہ ہندی و الف ہندی اسم خروس ست **کاکرینلہ** بقول صاحب تحفہ نیکوفرست **کاکرول** بفتح کاف اول و سکون ثانی و ضم راء مہملہ و سکون واو و لام اسم ہندی تنکوٹراست **کاکروندہ** بدو کاف اول مفتوح و ثانی ساکن و ضم راء مہملہ و سکون واو و خفا رنون و فتح دال مہملہ یا صحیح بکاف دال ست آن مخفف کوکروندہ است بہر آنکہ سگ چون آنرا میخورد قی میکند و لہذا آنرا کوکر چھدی نیز نامند و در سنسکرت پنالی و سیسفا چیونہان یعنی برگش مانند شکل زبان سگ و تنگ و نازک و بسوی پشت سفید میباشد و تموہنی یعنی ازدخان او شیاطین میگریزند و مہتو پرنیکا یعنی برگ او مانند برگ مہوہ میباشد و استیکا و ماتیرپکا یعنی برگ او مانند برگ درخت برمیشو میگویند و بعضے الطبا نوشتہ اند کہ آن اسم ہندی کافیطوس ست و بعضے کافیطوس و بعضے بلوط الارض و بعضے کافر گفتہ اند و آن نباتی ست کہ اول برگ آن از بیخ میروید و شبیہ ببرگ کاسنی و برگ تنبا کو و ازان کوچک تر و بدبو و خصوص کہ آنرا در دست مالیدہ ببویند و باز غب نرم و رنگ آن سبز تیرہ و طعمی غالب ندارد و باندک عفوصت و بعد چندی از بیخ آن شاخہای بسیار میروید و برگ آن کوچک میگردد و نہال آن تا بدو ذرع بلند میشود و گل آن زرد ریزہ و بعضے سفید گل و تیرہ و سرخی مائل و بعد شگفتن گل ریشہ سفید پنبہ مانند میکند و در ان تخم سیاہ باریک در غلاف شبیہ بکوزہ شقایق و خیارہ دار و بیخ آن باریک و سفید و بی طعمی غالب و در موسم برشکال زیر دیوارہا و در خرابہا میروید نزد اطبای یونانی مزاج آن گرم و خشک در دوم و منفتح و محلل و مدر بول و ملین و چون آب

آن در چشم بچکانند تا پرده و بعد از ساعتی بریزند و باز تکرار نمایند در رسد ذرور مذکور شدید و در وقت آن شستن و شرب و سعوط آب بیخ آن جهت مرض آبله و دبی که در بنگاله شیوع دارد نافع و آشامیدن آب برگ آن جهت استسقا و بواسیر و اخراج کرم شکم و بدستور پخته آن مفید و خوردن سه جب که از آن با یک سوده بقدر فاعل جب ساخته باشند جالبس اسهال کهنه و هیضه است و لیکن در آخر هیضه که اسهال بسیار شده و ضعف غالب گردد بدهند و باید که در وسط تابستان نبات آن را تمامه گرفته خشک کنند و وقت حاجت سوده با عسل بخورند و چون آب برگ آن در مقعد اطفال چکانند کرمهای کوچک بیرون طلای آن بر مقعد نافع بواسیر ست و نیز برگ آن مالیدن بر بواسیر بادی فائده میکند و بیخ آن در ادویه هندیه بجواسیر خونی مستعمل و این جب اگر دونده نافع بواسیر ست آب برگ اگر دونده یک آثار بر آورده با لتش نرم بجوشانند تا غلیظ شود یکدرام فلفل گرد با یک سائیده در کدل انداخته صلایه نمایند تا قابل حب بستن گردد بقدر گنار دشتی حب بندند و یک صبح و یکی شام خورند و اگر سه قطره از آب آن در گوش راست و سه قطره در گوش چپ صاحب تپ که با سرما و لرزه بود دنیگرم بچکانند مفید ست و اگر برگ آن بروغن زرد چرب کرده اندک گرم نموده بر سلعه بندند هر روز دو بار اگرچه بسیار کلان باشد امید ست که در یک هفته تحلیل رود یا آنکه پخته شود و جراحت نمایند و جمیع اجزای آن جهت اخراج کرم شکم و سگ دیوانه گزیده نافع و دو مثقال از تخم آن با عسل و ازبیخ آن سه مثقال با شیر سم سگ را بقی دفع کند و از خواص آنست که چون فولاد را برابر اده کرده در آب آن اندازند و در آفتاب تیز نهند یکبارا مکلس سازد و آن مکلس جهت استسقا و اکثر امراض بارد عظیم النفع ست و ایضا چون برابر اده فولاد با آب بطبوخ مصطگی حل نموده در آتش تند در چند کرت مکلس میشود و سرخ رنگ گردد همچنان چند کرت عمل نمایند فائق و بهتر گردد و آن انواع بواسیر و اقسام استسقار انافع باشیر شتر و یگر ادویه مناسبه تجربه رسیده و نوشیدن آب آن مرتبه بقدر یک کاسه بازیره سفید با لس خون بواسیر و باد یگر ادویه مناسبه برای سرفه بارد و ربو یاح غلیظ و ضعف حده و جگر و گرده و طحال و استسقا و کرم شکم و بواسیر خونی و بول الدم و متاصل تپ ربع و مدر حیض مسقط جنین و باسداب جهت صرع و سدر و دوار و اختناق رحم نافع و سعوط او جهت درد سر کهنه و قطور او بدر آگوش سودمند و مالیدن برگ او بر بهق و برص مفید و مضر حلق و ریه و ذات الصفر امصلح او عسل و عناب و بنفشه و آلو و آب برگ او افشره و حلق کبوتر بریند خرخره آن دور کنند و چون بیخ یکدرخت آن سالم بنخایند و لعاب آن فرو برند در یک ساعت تیر از پستان زنانی که شیر ایشان خشک شده باشد جاری کند و مجرب نوشته و بقول اطبای هند لگردنده تیز و تلخ و سرد و دافع تپ و فساد خون و بلغم ست افعال و خواص این بقول یونانیان و رکنافیطوس خواهد آمد

لگر و هن اسم سنسکرت ست بضم اول اسم هندی مالکیان ست و نزد آگرا گویند و بفارسی خروس نزد هندیان گوشت نرخانگی گرم سه درجه مفید و مقوی و دافع بارد بدن را رنگ و روغن بخشد و منی بیفزاید و بلغم لزج دور کند و مزاج را روشن کند و بسیاری عرق را لم کند و گوشت مادهٔ آن گرم شکم پیدا کند و ادرار عرق نماید و بضعف او خوردن خارش خشکی و باد و صفرا دور کند و مزه میدهد و لذت میزند و اشتها را مضمر افزاید و اگر گوشت مرغ مقعرت رساند مصلح او طباشیر و ست گلو و باست ست و صحرائی در سرعت حرکت و پریدن و خوشنمائی و خشکی مزاج زیاده از خانگی و دریائی گرم و خشک و سبعی و بلغم افزا بود و مرغ آبی را پنگدی و نیز کورمی میگویند گوشتش بدن را جلاد هد و منی و نر افزاینده منی و مولد باد و گران و دافع کف نوشته اند و افعال و خواص این بقول یونانیان در ماکیان خواهد آمد **لگدی** بضم اول و سکون کاف ثانی و کسر اول مهمله هندی و سکون یا تحتانی هندی اسم خیارزه است و در هندی ترسا و در سنسکرت ترپشم یعنی مغزا و بسیار سرد ست و تمور تر لنجبیه یعنی بول بسیاری آرد و تخم و نشت بچل یعنی دراز و سفید و گندنه مثل دندان فیل ست می نامند نزد هندیان خام آن شیرین و سرد و گران و مقوی آن و قابض شکم و ملین و مشهی و دافع فساد صفرا باشد و بقول بعضی تقطیه بول را مفید و کف زیاده میکند و ترکاری خام آن بخته خوردن دافع صفرا و پیدا کننده سردی و مسکن تشنگی و مدر بول و سنگ گرده و شانه بشکند و بول شیرین و غلظت آن را هم دور نماید و همیشه خوردن او کف با و پیدا میکند

لگدی

و ترکاری خشک آن خورون مزه سیدهد غائط صاف میکند و مشی و درکننده بلغم کهنه زبرا آید و ثقل و باد و صفرا زائل کند و قسمی ست ازان که آمرا تر تلکری گویند آن خیاری ست دراز تا یک قدر ذراع مشابه بگیاه توری و سفید یک بانگ زردی و باخطوط مستطیل و تخمش مانند خیارو درمزارع خربزه میکارند و همراه خربزه میشود و آن مسرور و مرطب و مسکن حرارت و مسمن ابدان و در سائر افعال قائم مقام تلکری ست خواص آن بقول یونانیان در خیارزه گذشت **گلسل** زعفران ست و مقل را نیز گویند **گلمیر** با بضم کاف فارسی اول و کسر کاف فارسی دوم مشدده و ضم لام و با فارسی و سکون را و فتح یا و الف اسم گوگل ست **گلیک اودی** صعتر ست **گلن بھیسپار** اسم هندی حوا هل ست **گلن دھول** بفتح هر دو کاف فارسی و سکون نون و ضم دال مهمله و خفارها و سکون واو و لام هندی اسم قطر ست که بهوجپتر نیز گویند **گلو بھا** بفتح کاف و ضم کاف دوم و سکون واو و فتح موحده و خفارها و الف آسه بهوجپتر ست **گلو بھانڈا** بکاف فین و واو و با هو حده و ها و الف و سکون نون و فتح دال مهمله هندی و الف اسم کدوی شیرین ست **گلوڑا** بفتح کاف و ضم کاف ثانی و واو مجهول و فتح را و مهمله و الف و هندیان آنرا گرول نیز گویند تنکا کراد و آمی شجا یعنی آرام دهنده و کنکاشات یعنی مانند کریلا و چلیورک یعنی بارا و انک گرد و پرازتخم سرخ میباشد و آرام شیلا یعنی در دشت میشود و دیو گندهک یعنی بارچنه او رنگ زرد دارد و دافع مرض ست و گزمکما یعنی دشمن قند سیاه است میگویند آن ثمر هندی ست زکریلا کوچک و بران خارهای سبز نرم بسیار مثل ثمر تالوره و انک طولانی در خامی سبز و بعد رسیدن زرد و سرخ میگردد و تخم آن نیز رنگ تخمها بسیار دارد و نبات آن از قبیل تخم و بیاره و بر مجاور خودی پچ برگ آن شبیه ببرگ خیازه و ثمر آنرا اهل هند ورق نازک بریده با مصالح در روغن بریان کرده تنها و با گوشت بخته بدان تناول میسازند لذیذ میشود و در خواص موافق بکریلا ست و گویند که آن مائل باعتدال و با نک رطوبت جهت سرفه و درد شش و بدن و تپهای کهنه نافع لیکن نفاخ و دیر هضم و گویند نافع بواسیر و تریاق سموم جهت دو میلو و گزدم آزموده و نیز با امراض مذکوره بتجربه رسیده و چون در روغن گاو بریان کرده آن روغن در بینی چکانند شقیقه را فی الفور نفع می بخشد گرم بینی هم می کشد و قطور عصاره او در گوش درد آنرا زائل کند و بیخ آن مثل صندل سوده تا یک تولچه صبح خورانند جهت سنگ گرده و در دیدان و در دسیاه تبر تولید سنگ منع کند و ضماد بیخ آن با آب برنج موی دستین سر و پارچه مقوی موی رائع ساقط آن و دراز کننده آنست و دار الثعلب را نیز مفید و بعضے گویند که آن دافع مهاسه و رافع تب و کف ولی آزردی طعام ست و نوعی ازان بانجه گلوڑا ست یعنی بارمی آرد و آن تلخ و دافع فساد زهر و جوشش ساری و بیخ آن در زهر باد و تحلیل اورام غلیظه نافع ست و فاد زهر گزندگان و دافع سرفه و سردی و صفرا و بول شیرین ست و باقی افعال در بانجه گلوڑا بمقام او مسطور شد **گلیرن** بفتح کاف فارسی و کسر کاف فارسی دوم و سکون یا تحتانی و فتح را و مهمله و سکون نون و عوض نون واو هم آمده گلیرو و بعد از کاف دال الف و نون و بجای نون کاف فارسی سوم یعنی کانگیرگ نیز آمده درخت آن بقدر یک گز میباشد و شاخهای باریک و از برگ آن مثل برگ نے گرم در اول و خشک در دوم شکم براند و هنگام پختگی کیلوس ثقیل ست و باد و تخمه و خون دفع گرداند **گلیسپا** بکسر کاف اول و دوم مشدده و سکون تحتانی و فتح سین مهمله و الف اسم نبات هندی ست که گل آنرا در سنسکرت آمرود و بشپ یعنی گل نازک و نرم دارد و سونیا مه سوبعنی دنبالهٔ گل او بسیار باریک و شیرین باشد و تالیک و تیک تنها یعنی این هر سه اسم اینکه گلش مجوف و در جرف او ریشه سیاه مشت عددی باشد میگویند و آن گرم در سوم و خشک در اول و محلل باد و دافع تپ که بسبب گناه باشد پیدا شود و سنی را خلل میکند نوشته اند **فصل کاف با لام**

گل بضم کاف فارسی و سکون لام بلغت فارسی اسم جنس گلهای اشجار ست و معرب آن جل و بعربی ورد و زهر هندی پھول نامند و باصطلاح اطبا از مطلق آن مراد گلبنفشه ست و اکثر گلها در ذیل ذکر نبات انها مذکور شد و بعضی آنها در اینجا بقلم می آیند بترتیب حروف **گل آچین** در آچین گذشت **گل آفتاب پرست** اسم آذربیون و سورنجکهی ست **گل آنول** در آنول و سیسبان مذکور شد **گل بگلہ** پانک جوئی ست **گل کاشا** اسم پنبه ست **گل چاندنی** بضم کاف و سکون لام و فتح چیم فارسی و الف و خفا و نون و سکون دال مهمله و کسر

نون و میم و سکون تحتانی گویند اسم لبلاب کبیر ست هندیان آنرا کشلی و در سنسکرت وهبی لشپ یعنی گل او مثل جعرات سفید میشود و کهد تا یعنی چیز خوردنی ست و کهڑوا یعنی گره دار ست و پرنیکاپادیا یعنی بار او گره دار مانند صورت پایه پلنگ که بر و خواب میکند میشود و این همه اسما مشترک ست میان گل چاندنی و زرکی چنانچه بعضے میگویند که زرکی حب النیل و گل چاندنی هر دو یک نوع ست اما مصنف علیحده است چه زرکی قسم خرد است و خاصیت و قوت اسهالیدار دو گل چاندنی قسم بزرگ ست و وجه تسمیه او گل چاندنی دو هست یکی آنکه گل او بشب می شگفته و روز مضمحل میگردد و مانند روشنی ماهتاب که بشب میشود و بروز نمی شود و دیگر آنکه گل او در رنگ و سفیدی مانند ماهتاب و ماه تابی ست و آن تخمی ست که در خانها وغیره میکارند بر عرش میدوانند و بر مجاور خودی پیچد و بر دیوارها و درخت ها و سقفها بالای رود برگ او مانند برگ سیم و شنجه او مانند قرون و پیچیده و دراز قریب نیم گز و چون بشکنند مانند سرنای و اشاخ عجاست و سفید و نرم و ملائم میشود و بر شبنم او پیچ خطوط متفرقه مانند قاشات از تمع تا استوای گل و درون گل ریشهای چند و بر سر هر ریشه مانند دانه شالی و ظرف او مانند سر پایه پلنگ یا سه یا چهار حجره و در هر حجره تخمی شبیه بتر مس فی الجمله مثلثی شکل و یا بشکل خرمهره و آن مرکب القوی و تزد یعنے سرد و خشک و گل او معتدل و مربای گل او مانند گلقند ساخته باشند جهت خفقان و مجنون و وسواس سودا دی نافع و در گوشت پخته خوردن بسیار زاینده و غذائیت در و اکثر همچنان باراو نیز در گوشت پخته میخورند یا ذائقه و با فائده میشود گویند که مفتح و محلل و ملین و مسهل ست و از جوش دادن قوت قوی و اسهالیه ضعیف میگردد و در آب نشسته آن بدون طبخ بعکس این ست و سعوط عصاره آن باعسل جهت درد سر کهنه و بار و غن بید انجیر فتیله آلوده در گوش گذاشتن نافع درد جالی و برگ آن جهت درد سر و امراض سینه و ریه تفتیح سده جگر و سرفه و قرنح نافع و گل او جوشانده او را بروغن بادام مخلوط کرده بدهند جهت قرحه امعا مفید و برگ او بسرکه بخته بر سپرز ضماد نمودن سودمند و نیز عصاره برگ او قاتل کشمل و کرمهای کثیر الارجل که بر اسپ و گاو میباشد و در هندی آنرا بگی نامند و هندیان نوشته اند که تب دردناک و بادو خارش و کرم شکم دفع نماید سریع شده که قسمی ازان ست که گل او سرخ هم می شود و ازان هیچ کس نفع مضرات نرسیده

گل چڑی بضم کاف فارسی و سکون لام و کسر جیم فارسی و راء هندی و سکون تحتانی و هنود آنرا نا گلی میگویند و بنگالیان هم می نامند و آن گلی ست سرخ و سفید رنگ و بشکل بگلا یا هلنس و بوئی ندارد و بار نمی دهد و درخت او تا بقدر آدم و شاخها از متصل پیچ بسیار می کند و انبوه میگردد و برگش شبیه ببرگ پان یا مرچ سرخ بعضے گلهای او بعضے خردازان و آن گرم و خشک عصاره پیچ او به پرهیز غذای بی نمک گوشت و روغن جهت صرع مفید تر و از هجر هین نیز سیده است **گل حلوا** بستان افروز ست **گل حنا** اسم فارسی فاغیه است **گل خلمه** اسم غاف ست

گل خوش نظر اسم فارسی سفنجه است **گل داؤدی** در هند مشهور ست و در دوای مسطور شد **گل دوپهریا** در دوپهریا مسطور ست

گل دهاوه گل بنات هندی ست و در دهاوه مذکور شد **گل رعنا** اسم فارسی ست و گل رعنا زیبا نیز گویند و بشیرازی گل قحبه و بعربی ورد الحاق و ورد الفجار و ورد الحمار و ورد الثعلب خوانند درخت آن شبیه بدرخت گل سرخ صحرائی و گل آن غیر مضاعف و اندرون آن سرخ آتشی و بیرون آن بذر زعفرانی و بوی خوش ندارد و بندرت بعضی خوشبو هم میشود و گیلانی نوشته که قسمی از گل سرخ معروف بورد العجاب ست و اکثر در کوفه میشود و اخل آن سرخ و خارج آن زرد بقول ابن رضوان مقوی اعضاء و مسکن لهیب عارض در سر از الجره عاره است و آب آن نافع صداع حاره و ابن ماسویه گفته که ورد الحمار را ورد الفجار نیز گویند و آن گلی ست داخل آن سرخ و خارج آن زرد و مزاج آن سرد و خشک ست و گویند از اقسام ورد منتن ست و مستعمل هیچ آن و آن گرم و خشک ست و گرمی هیچ آن زیاده و محلل قوی و در اطلیه استعمال آن اولی ست **گل سپید** اسم قنبر است **گل سرخ** اسم فارسی ست بعربی ورد و بیونانی اودوجوم و انگریزی روز و هندی گلاب کا پھول گویند و آن اقسام می باشد از سرخ خوش رنگ و خوشبو و سرخ کمرنگ خوشبو و زرد صندلی و سفید و هر یک بری و بستانی میباشد و هر واحد بنامی مخصوص و بستانی هر یک اکثر مضاعف و بری غیر مضاعف ست و از مطلق آن مراد گل سرخ بستانی ست که بعربی ورد احمر بستانی نامند و ماهیت آن معروف ست و در اکثر بلاد میشود

وهر سال قبل از موسم گل آن که در آخر دلو و اول حوت است آنرا قلم می کنند و آب باری و تربیت آن می نمایند تا گل دهد و شاخهای مقطوع آنرا در جای دیگر غرس می کنند و ازان شجر دیگر آن می شود و گل سُرخ فارسی سرخ رنگ غیر متشابه الاجزا می باشد و بهترین آن نوقدری سُرخ خوشبوست پس فارسی و خشک فارسی بهتر از غیر آنست و بقول گیلانی قوی ترین گل سرخ و جید ترین آن آنست که بسیار شگفته نباشد و نو فارسی قوی الرایحه شدید الحمرت کثیر الاوراق متصل ست و آنا بهنه در زمانه ما از هندی الکبر آبادی پس پشاوری پس کشمیری ست و همچنین عرق و عطر آن لاسیما از گل سرخ ایکه تمامه شگفته نباشد و گویند بهترین آن برای عطر گرفتن گل بزرگ و رنگین بسیار خوشبو و تلخ طعم با اندک شیرینی ست و برای دواکردن غنچه تمام ناشگفته آن زیرا که قوت قبض این زیاده است شیخ الرئیس و شراح قانون مینویسند که گل سرخ هر کب از جوهریست و ارضی ست و دران حرافت و قبض و تلخی با قبض اندک شیرینی ست و در مائیت آن انکسار حرارت ست بسبب چیزی که بواسطه آن شیرین و تلخ شده یعنی مائیتی که در گل سرخ ست کسر اجزای حاره که اندرانست میکند و آن اجزای ست که باعث آن گلسُرخ بلکه ورق آن شیرین و تلخ گردیده و دران لطافت هست که بسبب آن در اعماق بدن نافذ میشود و قبض آن و برد آن پس بیشتر ز کام حادث میگردد و گاهی در بعض مردم ماشرا پیدا میشود و قوت تلخی که اندرانست ثابت می ماند مادام که تازه است و چون خشک شد تلخی آن کم میگردد و لهذا تازه آن اسهال می آورد چون ازان بوزن ده درم بنوشند گیاهای نوشته گل سرخ مادام که ترست دران حرقت و مرارت ست و چون خشک شد آن هر دو مفارقت میکنند و قبض آن باقی میماند و این بسبب تحلیل ناریت حاره همراه مائیتی ست که هنگام خشک شدن تحلیل شده و لهذا خشک آن بارد میباشد بنحویکه رطب آنست و این هر آنست که ازان جزو حار که آن حریف و تلخ ست کم میشود بنوعی که ازان جزو بارد که آن مائیت ست تفاوت کم میگردد و حرارت بلغمیه بیشتر میگردد و هر آنگاه ازگلاب تر که اندرانست ناریت حاره تحلیل میشود و فقط و بسبب آنکه از عسل و شکر که با گل سرخ مخلوط میگردد و دران اجزای حاره خالی ازمائیت بارد باقی می ماند لهذا در این صورت تسخین بسیار میکند و در طبع آن جالینوس گفته که گل سرخ شدید البرد نیست بقیاس بدن انسان و مسکوت آنست که بارد در اول باشد شیخ الرئیس میفرماید که یبوست آن در اول دوم ست لاسیما در خشک آن و تجفیف آن قوی تر از قبض آنست هر آنگاه تلخی آن قوی تر از قبض طعم آنست و آن مفتح جلا ست و قابض تر خشک آنست و مسکن حرقت صفرا ست و بزرآن قوی تر چیزی ست که در آن قبض ست و تخمین زعمی که در وسط آنست و در جمیع آن تقویت اعضای باطنی ست و قبض آن تجاوز نمیکند بمنع تحلیل آن و خشک آن قابض تر و بارد تر ست و ادعا کرده اند که دران قوت جذب پیکان و خارست و ایضا جالینوس گفته که گل سرخ مرکب از جوهریست و بارد طعم دیگر ست یعنی یکی قابض و آن ارضی غلیظ بارد ست و دوم تلخ و آن لطیف حارست بالجمله طبیعت آن مرکب القوی باجوهریست و ارضی ست یعنی آن مرکب از قوت حاره لطیفه و بارده غلیظه است و حرارت غالب تر بر انست و بجمله کیفیت آن عمل میکند و نزد اکثر اول سرد و در آخر دوم خشک و بقول بعضه در رسوخ خشک و جمعی گرم و تر گفته و بعضی معتدل دانسته اند باقوت قابضه و قرشی گفته گل سرخ خشک نسبت برطب آن میل بسردی دارد و کذا قال الشیخ و گویند متوسط در غلظ و رقت ست و دران جزو حارست دلالت میکند بران تلخی آن و گلقند در حرارت شدید ترست و گل سرخ مقوی ارواح و مفرح و ملطف و جالی و مسهل و مسکن صفرا و ملغم رقیق و قابض خصوص خشک آن و قبض غنچه خشک آن زیاده و خشک آن قاطع عرق و خوشبو کنند بوی بدن ست چون آنرا در حمام بمالند همچنین با برگ مورد مالیدن جهت قطع عرق الفع و آن غسول جید ست لاسیما چون بگیرند تازه آن و دران تری از آب نباشد و بگذارند تا پژمرده شود و چهل مثقال ازان و سنبل هندی پنج مثقال و مرکشش مثقال و سائیده در گلاب یا عرق بید مشک سرشته قرص بوزن سه اوبولوسات سازند و در سایه خشک نموده بردارند و گاه قسط و مصطکی هر یک دو درم دران اضافه میکنند و این قرص برای ازالهٔ بدبوی عرق و خوشبو کردن بوی بدن نیکوست چون ازان یکقرص گرفته در حمام وغیره وقت غسل بمالند و ضماد گل سرخ تازه قاطع تالیل ست و چون برگ گل سرخ را جوشانده سائیده ضماد کنند تحلیل اورام حاره و حمرهٔ اورام را ق نماید و همچنین تازه افشرده آن محلل جمیع

او را مضاره و قروح و خراش جلد بدن و سفاین و انبات لحم تازه در قروح غاره کند و پاشیدن خشک سوده آن مجفف قروح رطبه و مسکن لهیب آنها و رافع خوشکشها و القیام دهنده زخمهاست همچنین اگر آنرا با یک سائیده در بستر صاحبان بدرمی و حصبه بریزند نخم دانهای آن خشک نماید و ضماد تازه آن جهت اخراج پیکان و خار از بدن بجذب قوی و در زیر لغل و کنج ران جهت بدبو و القیام جریح و قروح آن و خشک آن و ادویه جراحات و معجونات اخل کرده میشود و بوییدن تازه آن مقوی دماغ و مطفی حرارت آن و مسکن صداع حار و بار دست و بستور طول با آب طبیخ آن و عسیی بن ماسه گوید که گلسرخ و آب آن و روغن آن مقوی اعضا و مبرد انواع لهیب حادث در سرست و لاسیما سرخ آن و نوع سفید آن در زیر فعل کرست و اگرچه بوی آن لطیف تر و شیخ می نوید که روغن آن معطس ست بلکه شم آن قوی گفته که عطسه آورد زیرا که آن بسبب حبس آنست بخار گرم را و کاش این سبب تضاد قوت جالبه و مانعه آن در دماغهای رقیق الفضول باشد و شمیدن نفس آن معطس ست کسی را که او سار دماغ باشد و گویند که گاه زکام پیدا میکند در گرم مزاج بسبب جلب آن فضول را از دماغ و تحریک نزله میکند و لاسیما در دماغهای ضعیف متحلحل و مصلح آن بوییدن کافور و بنفشه است و گیلانی گوید شمیدن آن معطس ست جهت کسی که او گرم مزاج باشد و این بسبب آنست که دران قبض ست با حرارت لازمه حرافت و مرارت که اندر انست پس بسبب این اجزا حاره رطوبات دماغ سیلان میکند و بتحلیل قوی می گردد بواسطه ضعف این حرارت و بسبب آنکه دران اجزای قابضه بهت قبض مجاری فضول بسوی بینی کند پس انچه اجزای حاره سیلان آن نموده محتبس گردد و ازین جاست پیدا شود که عطاس حادث کند رطوبات که بجاری فضول را بسوی بینی سند کند جهت ضعف خود درین هنگام پس ازین زکام پیدا شود و کسی که دماغ او گرم باشد و یا مجرای فضول بسوی بینی آن تنگ بود پیدا کردن گلسرخ دران عطاس و زکام را بهتر باشد زیرا که حرارت مزاج است بر سیلان فضول آن بفعل اجزای حاره که در گل سرخ هست میکند و تنگی مجرای فضول بسوی بینی بر فعل اجزای قابضه که در گل سرخ ست معین میشود فلهذا احدوث عطاس و زکام در دماغ ایشان همچنین باشد بسیار میباشد و اصلاح ضرر بوییدن بوی گل سرخ درین امر چه شمیدن کافور میشود و آن مقوی اعضای رئیس و مسکن التهاب آنست و همچنین عصیر آن چون با شراب طبخ نمایند و ضماد تازه آن جهت درد سر نافع و همچنین بقطور عصاره آن جهت درد سر و چشم و گوش حار و گویند انتخای آن مسکن درد چشم حارست و چون او را ق تازه آن بر چشم ضماد کنند منع انصباب مواد بسوی آن نماید و درد حار آن ساکن گرداند و همچنین انکباب بر بخار طبیخ خشک آن نافع ورم آنست و چون تازه یا خشک آن جوشانده ضماد کنند رمد و درد را نفع کند لاسیما با اندکی حلبه و قطور آب طبیخ خشک آن بجهت غلظ پلک نافع و روغن آن و عصاره آن بدستور و چکانیدن آب افشرده آن تنها و با شکر نافع اوجاع گوش ست و همچنین اگر خشک آن در شراب جوشند هندو آن نافع بثور دهان و قلاع ست چون سوده در دهان بپاشند لاسیما با عدس کافور و چون با آب طبیخ آن مضمضه نمایند تقویت دندان و لثه نماید خصوصا طبیخ خشک آن مطبوخ بشراب بدستور سنون خشک آن و غرغره بطبیخ آن با عسل جهت حلق و تصفیه آواز نیکو ست و شرب شربت آن معمول بعسل جهت خشونت حلق مفید و چون گلسرخ را کوفته با شربت بنفشه بقدر حاجت آمیزند ضیق النفس را نفع کند و نوشیدن عصاره آن و آب شاخهای آن جهت نفث الدم جید ست و همچنین اقماع آن و آشامیدن گل سرخ جهت تقویت قلب و رئه و معده و جگر و گرده و امعاء و رحم و مقعد و رفع نفث الدم نافع ست و شیخ و اسحاق بن عمران گفته که گلسرخ جید ست برای معده و جگر و مفتح سدد حادث در جگر و ماسار یقا حادث از مواد حاره و بار د و ضماد آن جهت تخفیف سطوبات معده و تقویت معده و بقول شیخ گل سرخ و عصاره آن هر دو نافع جهت بلذه معده ست طلای گلسرخ تنها بر معده مطفی التهاب آنست و نفس گلسرخ و شربت آن نافع ست جهت کسی که در معده او استرخا باشد و گیلانی گوید که آن مقوی جگر و معده بار دست چون روغن آن بمزای آن آمیخته بنوشند در معده را نفع بسیار کند و کذا روغن آن بشربت آن نافع آنست و بعد طعام شربت آن با فم طعام ست صاحب تب آنرا ننوشند و چون با عدس جوشانده بر معده ضماد کنند در دو قروح آنرا نفع کند و بقول شیخ آن نافع اوجاع معاء مستقیم ست گاهی بطبیخ آن تنها و با عسل حقنه میکنند جهت قروح احشا و امعاء همچنین شربت آن نافع آن اوجاع رحم حار ست

وبساست که تازه آن ده درم تا دوازده مجلس عمل کند و امزاج صفراوی تمام نماید و خشک آن اسهال نیارد و گویند خشک آن بادو یه مسهله قویتر است و چون ده درم شربت در دکمر در آب سرد ملکرده بنوشند اسهال مره صفرا و غیرها از مواد منتقه نماید و باید که بعد هر مجلس آب سرد بنوشند و گویند که هر وقت که آب سرد بالای آن بنوشند اسهال آورد و آزد یسقوریدوس حکایت کرده اند که شربت ورد مکرر از خشک آن بسازند نه از تازه آن و گاهی از عصیر آن با عسل شربت میسازند و آنرا شربت اورومالی نامند پس آن با وجود اسهال آورد و آب سرد معین بر اسهال آوردن است هر قدر که آب بسیار سرد باشد معین تر بر اسهال بود و لهذا نوشیدن آب برف بالای آن جائز است و تازه آن نیز اسهال آورد و چون با آب ترنجبین یا مویز بنوشند و آن اسهال را نفع کند چون نیم درم ازان با مثل آن صمغ عربی بخورند و اقماع خشک آن با بزر آن کوفته قاطع اسهال کهنه عسر البراست و کذا نزف الدم و گویند که آن حابس اسهالات حاره است خصوص خیچه عفص آن محمول و شرب ضماد آن و جلوس در طبیخ آن نافع سیلان رحم است بسکن در رحم حار و کذا طبیخ خشک آن و ذرور خشک آن جهت رفع سیلان رحم و بدبوی آن و باعث خوشبو و تنگی آن طلای آن از پر مرغ بر مقعد بسکن درد مقعد و چون با عدس و آهس بپزند و بر قروح مقعد ضماد کنند نفع بخشد و شستن در آب طبیخ آن مسکن اوجاع مقعد و نافع بروز آنست و خواب کردن بر فرش آن قاطع باد است خصوصا کاز و گویند که خوردن و بوئیدن و فرش کردن آن مفلل باد است و تدارک آن متقل بجهت لزوم ست شربت آن و مرباى آن نافع اکثر صمیات حاره است و تخم درم آن سفید تپ ربع ست خصوصا شربت مکرر آن و گل سرخ قاتل خناق ست چون دران اندازند و چون نبات آن بر جای گزیدگی مار گذارند صحت بخشد گویند مضر باه و مورث تشنگی ست و مصلح آن حب الزلم و انیسون مقدار شربت از تازه آن تا ده درم و از خشک آن از دو درم تا پنجاه درم و از آب آن تا هشت درم بدل آن بنفشه بوزن آن و رنج آن مزبخوش و عصاره برگ گل تازه آن که در سایه خشک نموده باشند کاسر حدت صفراوغلیان آنست و جهت غلظت اخلاط و نفث الدم و رفع رطوبات و بلغم معده مفید و قبض و سیلان زیاده از غنچه و برگ آن و خوردن سفوف اقماع آن حابس نفث الدم و قابض شکم و زرورد و تخم گل کنگبین هر یک ورقام خود مسطور ست افعال و خواص گلسرخ بقول بعضی در گلاب خواهد آمد و بقول اطبا انگریزی در رد و رگذشت و اما روغن گل که برگهای گل تازه بی اقماع آنرا در روغن کنجد تازه یا روغن زیتون تازه اندازند و در آفتاب گذارند و چون رنگ برگ گل سفید گردد افشرده و دور نمایند و برگ گل تازه دران ریزند و همچنین تا هفت مرتبه و این را دهن ورد خاص خالص نامند و یا آنکه آب برگ گل را گرفته با روغن کنجد یا زیت بموزن آن با آتش ملائم بجوشانند تا روغن بماند و این را دهن ورد مطبوخ نامند و مطلق آن مرکب القوی در ادع و قابض و محلل و مفتح و موافق مواد حار و بارد و با قوت مسهله و نطول آن تنها و یا با سرکه و گلاب جهت درد سر و تقویت نافع و رفع بیخوابی و تکمیل اورام دماغی و بدستور نهادن پاچیده انها ترکرده بر سر و طلای آن با سرکه و تلخه آن با سرکه و گلاب بسکن صداع و رادع بسمارات دماغی و موافق اورام آنست و روغن گل معطس ست بسببی که در گل سرخ مذکور شد و مالیدن آن با سرکه بر سر صداع شمسی را نافع و ابرغ لهیب بهت و اکتحال آن غلظ اجفان را سفید و چکانیدن آن در گوش جهت تسکین درد و دندان و درد سر و رفع یبس آن و مضمضه آن مسکن درد دندان و رافع فلاع حادث از خوردن آبک و مالش آن بقوی اعضا و رادع مواد سی که بر آنها انصباب نماید و محلل مواد یکه در آنها حاصل شده و بقول شیخ روغن گل بغایت بلغمی است جهت التهاب دماغ و ابتدای ظهور اورام و مزید قبول دماغ و فهم و آن مائل باعتدال ست لهذا جالینوس او را دعا کرده که آن سخن بدن شدید البرودت سبرد بدن حار و اغلب از حکم آن بزدایک من آنست که تعدیل آن ابدان حار را بیشتر ست از تسخین آن ابدان بارد را و گیلانی گوید که روغن گل مرکب القوی ست پس حار و بارد هر دو را نفع کند و آن بهترین روغنها و صالح ترین آنهاست و مزیل صداع ست در ابتدا و ادخال آن در ضماد اجفان غلیظ نیکوست و آن بار و غن کنجد در تسکین زیاده تر با زیت در تقویت بیشتر و آن نافع در وگوش حار و ضربان آن نیز چون نیم گرم کرده از پنبه قطرات متباعده بچکانند از الله اوجاع حاصل از خون و تسکین سوزش آن کنند و اگر آب ترنج و یا آب مغز خیار آمیخته برهم زنند و بدان مالش کف پا می صاحب تپ نمایند که با وی صداع باشد بسیار مولد صداع کاسر

فرود آورد و آن نافع اکله و نواسیر نواحی چشم ست بقول شیخ روغن گل مفرح القلب معده است گاه اطلاق آورد چون ماده عتاج بازلاق را مرا
و گاهی مهل اسهال صفراوی نماید و بقول گیلانی چون تنها بدان معده را روی بیفته رفع حقنه کنند قرحه امعاء را نفع کند و خصوصا اگر چه در معاء مستقیم باشد
نافع زحیر و مبدل سحج ست و گاهی بدان بزور معرید مثل اسپغول و کنوچه و تخم خاص و مانند آن و مغوفات حابسه چرب میکنند پس در قبض و تسکین درد
معاء مستقیم تقویت می نماید و طلای آن بر بدن صاحب کلیه مسکن آنست و اگر علاج جراحات غائره بدان نمایند اصلاح آنها نماید و گوشت آنها
بروياند و چیزی نافع تر از ان در تسکین الم جراحات در ابتدای آنها نیست و آن فاذزهرست برای قروح حار و گویند که آشامیدن آن مهل صفراو
بلغم قروح و حابس اسهال مراری و مسکن التهاب معده و قروح امعاء و سحج و مغص و تقویت اعضا و تسکین اوجاع و رافع زحیر و بدستور مالش بدان و
استقان بدان جهت قرحه امعاء و سحج و مغص عارض از خوردن مغز فلوس خیار شنبر و غیر آن و نطول آن حابس اسهال مراری و مسهل مادهٔ لزجه و
مالیدن بدان رویانندهٔ گوشت بر زخمهای عمیقه و مجفف رطوبات بثور و جروح و قروح رطبه و دافع رداعت مواد خبیثه و رخم آبله حکاک باسفیدی
بیضه مرغ جهت سوختگی آتش و زخم عارض از نوره و دود چشم و با سرکه نافع بهر قرحی و جوشهای حاره و آشامیدن آن جهت رفع ضرر آبک خورده
و زرنیخ و دراریح و امثال اینها و مالش آن با سرکه در آب مورد جهت قطع عرق مفرط نافع مقدار شربت آن یک وقیه بدل آن بوزن آن روغن بنفشه
و نیم وزن آن روغن بنفشه و اما گلاب که بعربی ماء الورد گویند بهترین آن تلخ طعم تند بوست آن مرکب القوی و مائل بمسهلی با سه قوت اعنی
حرارت لطیفه مفرحه و رطوبت اندک قوت قابضه و بعضی سرد در اول و معتدل در رطوبت و یبوست و بعضی سرد در دوم گفته و بعضی سردی و خشکی
آنرا بسیار غالب و آشامیدن آن سرد و گرم هر دو نوشته و بقول گیلانی لطیف خالی از رطوبت گلسرخ ست چون تکرار آن با دخال گلسرخ
دو سه بار در ان اعاده تقطیر آن نماید خوشبوی و حدت و قوت آن زیاده گردد و آن مائل بمسهلی ست و خالی از حرارت لطیف است و مائل برطوبت ست
و آن مقوی دماغ و قلب و فم معده خصوصا در جمیع قوتها بدنی و گاه سر ریاح و مزیل صداع حار و مسکن لهیب سر و تجرع آن مفرح قلب و نافع غشی و
خفقان حار آن بعطریت خود ملائم هیچ سر روح قلب ست و مقوی اعضای باطن چون با آب آسیخته وقت تشنگی بنوشند و گویند آشامیدن نیکوی آن
جهت عوارض حادث از نزله مفید و گیلانی گوید که دوران قبض ست که بدان قطع نوازل و اتمام کام لثه کنند بمضضه و نافع نفث الدم و خفقان حار و
تقویت بدن و لبطریت و قبض خود و بوی بدن آن مزیل غشی و منبه حواس خمسه و منشط نفس و نافع درد معده و امعاء و مغص بارده و درد جگر و
طحال و با شرب آن شراب باعث زیادتی تفریح و بلور سکه و بلوئیدن و طلا کردن آن جهت درد سر حار و درد چشم و با قرنفل جهت درد سر بارده و
چون بر سر ریزند تحلیل خمار و تسکین صداع نماید و تکمید بدان مسکن درد چشم و چون یک وقیه از ان بنوشند تسکین طبیعت نماید و لخاله آن جهت تقویت
دماغ و حواس باطنی و نشاط نفس و تقویت دل و رفع خمار و غشی و بیهوشی و خفقان و جلاب معمول بگلاب و شکر طبرزد مسکن تشنگی و التهاب معده
و نافع حمیات حاره و صفراویه مخلط از بلغم و ادمان آن موجب صداع و مصلح آن عرق بنفشه و مانجا نیست معتبر صاحب تذکره و محرک آن و مضعف باه
و باعث سفیدی موی و گویند تحسین صدر مصلح آن جلاب و نبات ست مقدار شربت آن تا هیجده مثقال و آشامیدن گلاب مکرر مقرر و مقدر
دواء و قیه مسهل ست و افعال آن بقول اهل هند در ین نیز گذشت **گل سرخ صحرائی** که بعربی ورد احمر بری و در انگریزی ڈاک روز نامند گل درخت
و لیکست و سرخ غیر مضاعف **گل سفید بستانی** در نسرین خواهد آمد **گل سفید صحرائی** بعربی ورد ابیض بری نامند آن نسرین صحرائی
است و بعضی گویند که آن بزرگتر از نسرین و غیر مضاعف ست و بیخ و برگهای آن سفید بزرگتر از بستانی و در وسط آن بریزد زرد رنگ و تند بو و درخت آن نیز بزرگتر از
نسرین **گل زرد بری و بستانی** هر دو از اقسام نسرین ست **گل عاشقان** بلغت خراسانی نرین درخت ست و بلغت تبریزی
حامض ست **گل عباس** در عباسی مسطور شد **گل عنبرین** اسم نسرین ست **گل قرنفل** اسم فارسی زهره است **گل کاشه**
مصفرست **گل کامه** اسم عصاره و نبات گل هار سنگهار ست **گل گندم** اسم فارسی جوجندم ست **گل گوزا** در کوجا بیاید **گل لاله**

اسم شقاقل انسان است **گل نچکند** و مچکند خواهد آمد **گل نسترن** اسم سریه است **گل بنفشه** اسم چیزیست **گل بهت** بکسر بای موحده و سکون ها و خفا نون و کسر و ال مهمله ساکنه یا مکتانی که آنرا هندیان آملا نامند یعنی دو چیز است ترشی دارد و کسیر بفتح میم یعنی مویز آنرا میگویند **گل بهرنگ** یعنی سرخ گل ملایم دارد و کرکره یعنی برگهای دراز دارد در دو کنگره دارد **گل بهرنگ** یعنی خارنازک دنبال بابا قیمی بابک دفعه گل چیز میشود سه نام است

اسم رستنی ست مشهور در هندوستان و صحرائی میباشد و بستانی را در باغات غرس می نمایند و موسم بارش میروید در سنبله و میزان گل می آورد و گل آن بالوان میباشد چنانچه بگنگ سرخ و گلابی و کبود و سفید و چند رنگ باهم و افشان نیز و کم برگ مضاعف نیز میباشد و نبات آن پر گل و خوش منظر و از یکفدع تا دو ذرع بلند میشود و بوته کوچک پر گل هزار ابهتر برگ آن اندک باریک دراز و نازک و درجوف ساق و شاخ و برگ آن اندک بطوبت لزج و ساقهای آن نازک متصل بگیرها و تخم آن بدیزه مائل بسیاهی شبیه بدانه اهیل مزاج آن بارد و یبس است و گویند طبیعت گل آن گرم و تر و برگ نازک آنرا و گل آنرا با گوشت وغیره بخته میخورند مقوی باه میگویند و بعضے گویند که برگ گل آن که برنگ ارغوانی باشد خوردن مقوی باه است و ساقهای آن را در آب اندک جوش داده و رطوبت آنرا تنقیه نموده در وسط ساعت در آفتاب گذاشته در سرکه پرورده میکنند و میخورند و نیز برای آن میسازند و لذیذ میشود و مقوی باه میباشد و از بیخ آن اچار هم میسازند و تخم آن چون با پوست خشک کرده کوفته بیخته بر مقعد پاشیدن خروج مقعد را بسیار مفید است و آب کوبیده برگ و شاخ و ساق آن بزودی مکرر مالیدن دافع سوزش اعضا که با تش آب گرم سوخته باشد و آبله آنست **مصنف** تذکره الهند مینویسد که برگ او سرد در دوم و خشک در اول و گل او معتدل و بارنام و تخم او که آنرا در سنسکرت بلراج یعنی سیاه کننده مو میگویند گرم و خشک در دوم بحسب تجربه خود خوردن آن در قلیه وغیره مقوی باه و گل آن مقوی معده و بدن و مفرح و دافع ریاح بواسیر و مسکن تشنگی و درازت قریب خاکینه بیضه مرغ یافته شده و با راد در گوشت بخته خورده گرمی میکند و نفوظ بسیاری آرد و تخم او دافع کلائی شکم و هندیان نوشته اند که در خت او بسیار سرد و شوره و تشنگی را فائده دهد و مهار او را نکند و قوت هیجان افزاید **گل باشم** اسم یاسمین ست **گل بوسف** اسم بستان افروز ست

گل بکسر کاف فارسی و سکون لام اسم فارسی ست و نیز بفارسی خاک و بعربی طین و بلسه پانی چشمه و بهندی مٹی گویند بهترین آن گل خالص از آمیزش ریگ و شوره و کلوخ و دیگر اشیای غریبه ست که از آب شیرین باشد و ازین جهت آنرا بعربی طین خرمانا سند و بفارسی خاک ست گویند لطیف ترین گلها آنست که از آب شیرین جاری ته نشین شده باشد و گل نیل مصر بهترین گلها نهر است طبیعت مطلق آن سرد و خشک مگر خاک بلد مصطکی و خاک که در میان نمک هم میرسد و اندکی در نمک مانده باشد و خاک دریای شور و آبهای تلخ و کبریتی و شبه و امثال اینها که همه گرم و خشک اند و جمیع اقسام آن قابض مجفف و جالی و مسدد و صابل سهال و محلل و ارام و مسکن التهاب و گرمی مقعد از سواری بسیار و حرکت سخت شرباً و ضماداً تنها یا او دیه مناسبه بر مرض و آشامیدن آن جهت سهل و لغث الدم و سجع امعا و گزیدن خرگوش بحری و ذرایح و سموم هوام و تخقین بدان جهت سجع امعا و طلای آن جهت نهش افعی و سگ دیوانه و با سرکه و روغن گل جهت تحلیل ورم حار و چون گل پاک را با آب شیرین سرشته خشک نمایند و آبهای کدر و شور حلکرده بگذارند تا ته نشین گردد خالص شیرین را صلاح فساد آنها نماید و چون با آب تلخ و شور آمیخته عرق کشند عرق آن شیرین برآید و خاکی که مدتی آفتاب بر آن تابیده باشد طلای آن جهت استسقا و تقویت اعضای مسترخیه بلد با سرکه جهت گزیدن هوام بعید لیل و شجع میفرماید که گل پاک از زمین شمسیه مجفف ست برای ابدان رطب بغیر لذع بسبب تغریه آن چون بدان مخالطت چیزے نباشد و اگر محرق آن مثل خزف و دیوارهای محترق در آفتاب که دران قوت محلله بهت پس اگر آنرا مکرر بشویند مجفف معتدل در گرمی و سردی و لطیف گردد و طلای گل زمین شمسیه مستسقیان و مطحولین را نافع بین کند و بقول شارح قانون چون مستسقے بدان طلا کرده در آفتاب نشیند تا هفت روز استسقای لحمی را ببرد و گل اسب نابهای مشروبه در بلاد خصوصا در ایام متاهنگام تکدر آن چون بعده نشین شدن آنرا بگیرند و بر چهره عارض میان را نها از سواری و حرکت و همچنین خراشیدن موذه طلا نمایند صحت بخشد و چون آنرا خشک کرده بدارند و در آب آمیزند تغیر آب را اصلاح دهد و بهد مرگی آن بر وده و شستن

سرد بدان منفی و سرد و منفل حرارت آنست که غسل سر بگل صاف منفی چرک آن و مقوی موی و دراز کننده آنست و گلی که آتش بسیار دیده با مانند گل دیگیان بسیار مجفف و گویند قوت ردع آن زیاده و باندک تحلیل ضماد آن رادع و محلل اورام و مجفف رطوبات طلای گل صاف مشدد لحوم مترهله و منقی بشره و جای بهق و بدن و رافع خشونت بدن و حکه و باسرکه جهت گزیدن زنبور و بافیروطی جهت خنازیر و تحلیل صلابات نافع و طلای گل تنور با نمک و سرکه جهت رفع سفعه یعنی کلفی سر اطفال مجرب و حکی که در تنگ مدنی مانده باشد و خاک ظرف گلی که دران نمک میگذارند بسیار مجفف و محلل ست ضماد آن جهت تحلیل رطوبات و اورام بارده و انجار دامبل و ثور انفع و با پول بزو یا شتر و یا گاو و محلل استسقا و ضماد کاه گل با سرکه جهت گزیدن عقرب و هوام و تحلیل اورام حاره و چون گلاب بران بپاشند و ببویند مقوی دل و دماغ و رافع خفقان و غشی و التهاب و عرق کاه گل که با گلاب و عرق گاو و زبان و امثال آن بکشند جهت تقویت قلب و رفع خفقان و ضعف معده حار بسیار مفید و ضماد خاک و نیل که هنگام زیادتی آن و بعد کمی آب خشک شده باشد مقوی عضا و محلل اورام کهنه و رافع استرخای بدن و لاغری حادث از کثرت نزف الدم ست و خوردن گل صاحبان سنگ گرده و مثانه و کرشکم و ضعف اعشار امضر ست و در حدیث شریف وارد ست که در خوردن آن سه خصال ست یکی احداث مرض دوم بزرگ کردن شکم و سوم زرد گردانیدن رنگ و ایضاً خوردن آن بر هر مسلم حرام ست و نیز کسی که آنرا بخورد و گویا که اعانت بر قتل نفس خود کرده باشد و الصلوة و السلام علی قائلها **گل ارمنی** بفتح همزه و سکون را و مهمله و فتح میم و کسر نون و سکون یا و تحتانی نسبت بسر یانی معادن جنایا و قلع ارمنیا و بیوتانی بیلاطر یلون و قسیطس و قینیطس و بروی فلا ارمنیا و بعربی طین ارمنی همند و آن گلی ست سرخ تیره و گری رنگ بانزی و لذک و سومت و غرویت که بزبان پیسیده خوشبود و طعم شبیه بگل باشد و از ایروان و ارمنیه آورند و بهترین آن نرم املس چرب خالص صاف از سنگریزه و ریگ و پیسیده بزبان طلائی رنگ آنست سرد در اول و خشک در دوم و بعضی سرد و خشک در دوم دانسته اند و شیخ الرئیس گفته که حابس خون ست بهر آنکه تجفیف آن در غایت ست و شارح کادر وی نوشته که ازین کلام مفهوم می شود که آن خشک در آخر دوم و تا سوم ست بالجمله آن قابض و مغری و مقوی قلب و حابس سیلان خون سینه و شکم و رحم و امعاء و معده و بواسیر و بول و جهت قروح آنها و قروح و قلاع دهان و منع نزلات عظیم مخدر بسوی سینه و ضیق النفس سرفه و سل و حمیات و ربو و حادث از انها و جهت حبس اسهال خوردن آن بسیار نافع بمهت شدت تجفیفی که دارد و از ین جهت نیز ادرع اورام و بجهت وباطاعون چون پیش از حدوث آن چند روز در باران هنگام با سرکه و گلاب اگر تپ نباشد والا با آب سرکه بخورند و بر ورم آن طلا نمایند امان یابند از ان و شیخ نیز نوشته که شراب طلای آن نافع طواعین ست و نافع سعی عضو ست اعضاء و عیب امر حمات و نافع نفث الدم و سل بسبب تجفیف آن در قرحه ریه را و آن علاج ضیق النفس از نوازل ست و جید ست جهت قروح امعا و اسهال و نزف رحم و نافع حمیات صلبیه بالیه خاصة و قوی بسبب اعتیاد شرب آن در شراب قیق از وبای عظیم سالم ماند و اگر در تپ وبائی بنوشند از شراب چاره نباشد جهت مدرقه آن بسوی قلب پس آن شراب را با گلاب میزند و گویند طلای آن با اقاقیا جهت شکستن استخوان و ذرور آن جهت حبس نزف الدم جمیع اعضای ظاهری و تجفیف قروح رطبه مفید مضر طحال مصلح آن مصطگی و گلاب بمقدار شربت آن از نیم درم تا دو درم و گویند بمثقال بدل آن مغره و گل مجازی ست **گل اقریطس** بکسر همزه و سکون قاف و کسر را و مهمله و سکون یا تحتانی و کسر طاء مهمله و سکون سین مهمله و اقر قرطون و قرطیون نیز مانند و آن خاکی خاکستری رنگ بانشونت ست و با گشت شکسته گردد و شبیه بسیار گلها لیکن ضعف از سائر آنها و گویند که در قوت شبیه بطین ارمنی و ازان بسیار ضعیف تر و فرق میان هر دو بچشیدن معلوم میگردد که تخفیف این بدان حد نیست و غالب بران اجزاء هوائیه ست گرم و خشک و جالی بے لذع و جهت قروح چشم نافع و تعلیق آن جهت حفظ جنین و منع از اسقاط مؤثر و گویند سهل کننده ولادت و نقاشان جهت ثبات رنگ آن در نقاشی استعمال می کنند **گل اندلسی** بضم همزه و سکون نون و ضم دال مهمله و ضم لام و کسر سین مهمله مشدد و یا نسبت خاک سیاه کثیف ست و گویند اسم مسموم قتاله ست و از داخل مخیستعمل و داخل ضمادات کرده و میشود طلای آن جهت تحلیل اورام نافع **گل انی** گل ارمنی ست و این جزء گفته

گل ارمنی

کرطین الی قریب بالفعل از گل ارمنی ست **گل جلوو** بضم جیم ولام وسکون واو ودال مهمله خاکی ست سرخ تیره رنگ لاس که پوست حیوانات را آسان رنگ میکنند سرخ مائل بزردی میگردد در رنگ آن قیام وثبات مذار گرم وخشک با قوت قابضه شدید ومحلله طلای آن محلل ادرام وبا تگ بارتنگ جهت اسهال نافع وخوردن آن جائز نیست وردی ست **گل حرز** بضم حاء مهمله وراء مهمله مشدد یعنی طین الحرز بفارسی خاک ست نامند بعضی گفته اند که آن خاک خالص از آمیزش ریگ واشیای غریبه است چنانچه در گل مطلق مذکور شد وبعضی از انواع گل قیمولیا واز اقسام گل خراطین وانسته وبعضی شامل گل اندلسی وگل فارسی وبعضی خاکی که از سیراف می آورند گفته اند آن خاکی ست نرم سبک خالص وبسیار سبز شبیه بریحان وچون وو دهنم آنرا خوشبو وخوش طعم گردد وآنرا میخورند کسانی که معتاد بگل خوردن اند زیرا که مضرت این کمتر از گلهای دیگر ست **گل حکمت** بعربی طین الحکمه نامند از مرکبات ست که بر ظروف شیشه چینی وغیره بهت دفع ضرر آتش وصدمت می مالند وضماد آن جهت شکستگی اعضاء وتقویت استخوان وعصب موثر ست **گل خراسانی** بضم خا معجمه وفتح را مهمله والف وفتح سین مهمله والف وکسر نون ویا ونسبت وآنرا گل نیشاپوری وگل اصفهانی وطین الاکل وطین المأکول وطین المتقل نیز نامند وآن گلی ست بسیار سفید خوشبو وخوش طعم بلاندک شوریت وضرر خوردن آن کمتر از گلهای دیگر ست لهذا کسانی که عادت بخوردن گل دارند ازان میخورند بعضے بریان کرده بجوردانده وبعضے خام وبعد بریان کردن شوری آن اندک کم میگردد ودر بغداد اطفال بآن بر الواح مینویسند وبعضے مردم آنرا بریان نموده با گلاب شسته صاف وخالص کرا قراص ساخته خشک نموده تناول می نمایند وبعضے قدری مشک یا عنبر ویا کافور نیز اضافه میکنند سرد وخشک ست وبعضی بسبب سبکی بریت آن اندک گرم دانسته اند متقل خالص یا معسول مطیب آن جهت خوشبوی بوی دهان وتقویت معده ومتکمین غشیان وتی ومنع سیلان لعاب بآب زدهان وقت خواب ورفع جوع کلبی وهیضه مهلکه بانی واسهال ومنع نزلات مفیده خصوصاً کر تربیت وپرورش آن باشند وبعد از خرد قادر وکبابه واسئال اینها بگلاب تر کرده باشند وگیلانی گوید که نفع آن در هیضه مهلکه در بعضه بجربه کرده شد بخوردن یکبار آب انار وقرص عود وران نفع کرد وبا بدیکه آن را بریان کرده چندانکه قریب سیاهی گردد مقدار دو وا وقیه بدهند در سه مرتبه اول با سبب بخوش ویارب خام آن دیگر بار دیگر بآب بلیخ سعد یکبار بآب سرد بطبیب بقلت وکثرت وتکرار استعمال وبچیزیکه آنرا بخواند وکیفیت معالجات دیگر باندت نظر واجتهاد خود نمایند وصاحبان ضعف معده را نفع بین کنند چون اشان را غشیان وکرب عقب طعام عارض شود اگر بعد آن بقدر سه مثقال آن را گروه آن بخورند وباید که در علاج آنها بران اعتماد نمایند چون معلوم شود که جگر ایشان ضیق المجاری نیست مقدار شربت آن از یکمثقال تا شش مثقال واکثر آن هفت مزاج سرد سدد وسنگ مضر متادان بسبب جگر وطحال ضعف جگر وسوداوی ویرقانی ضعیف وسنگ گرده مثانه است ولیکن بهترات کلهای دیگر ست ومطلق طبیعت ست مصلح آن انیسون وتخم کرفس ست **گل خوردنی** طین المأکول ست یعنی گل خراسانی **گل داغستانی** بفتح دال مهمله والف وکسر غین معجمه وسکون سین مهمله وفتح تا فوقانی والف وکسر نون ویا ونسبت گلی ست که از داغستان قریب در بند بلده شیروان آورند وبسیار الوان میباشد بهترین آن کاهی رنگ خوشبوست که از داغستان قریب بنواح شیروان آورند گاهی آنرا مانند گلهای دیگر میشویند واقراص میسازند واین هنگام سفید رنگ ملمس نرم سبک خالص از ریگ وسنگریزه چسپنده زود در آب گداز نده میباشد وبعضے ازان کبود رنگ این در بنگلی بعد ازان ست سرد وخشک ومفرح قوی ودافع خفقان وغشی وسمیت اخلاط وتپ ربائی حادث از اخلاط فاسد ودر سائر افعال قوی تر وبهتر از گل مختوم واکثر مستادان از گل خوردن بسبب قلت مضرت این را میخورند خصوصاً زنان عراق وعرب لیکن مسدد ومضر رنگ ست مصلح آن شستن وبریان کردن آنست **گل دقوقی** بفتح دال مهمله وضم قاف وسکون واو وکسر قاف ثانی ویا ونسبت گلی ست که از ناحیه فوق بلده حلب آورند کبود رنگ سیاه بوست قوی وبعضے ازان سفید رنگ سبک الملس خالص از ریگ وسنگریزه وزود گداز در آب واین بهترین آنست سرد وخشک وبا قوت قابضه اندک حرارت ومجفف قابض وعالج اسهال ناشف رطوبات معده وادرام مرکبه وحاره ومزیل چرک بدان دموی شرباوطلا وغسول وزنان مستاد بخوردن گلها بیشتر این را بجای گل خراسانی میخورند ولیکن مسدد ومضر رنگ ست بسبب اندک حرارتی که دارد خون را فاسد میسازد ومصلح آن شستن وبریان نمودن خود

بالای آنرا میریزند وچیزی غلیظ میگیرند وآنرا طرح کرده چرب لزج ازان استعمال میکنند وازان گل مانند شمع لعل آورده بران مهر میکنند ونرم دیسقوریدوس آن گل از کهف آن موضع ست وآنرا باخون بزکوهی بعد غسل سرشته اقراص ساخته میگذارند وگاهی آنرا مغشوش میکنند حتی که آن شناخت کرده نمیشود والبته جالینوس درمقاله نهم ازادویه مفرده گفته گلی که از ملنوس مے آورند آنست که قومی آنرا مغره ملنسه نامیده وقومی دیگر آنرا خواتیم ملنسه خوانده بسبب طالبی که آنرا طبع میکنند دران موضع زنی موکله بسیکلے که در انجاست ومنسوب بارطامس حکیم ست پس آن زن موکله بهیکل ارطامس خاک ازان زمین با اجلال واکرام در مصبی آورده وعادت اهل آن بلد چنان جاری ست که ذبائح ذبح مینمایند لیکن بقرب قرابین که بدان موضع رسد بسبب آنکه اخذ میکنند خاک ازان زمین بعد ازان خاک را بشهرے آورند ودر آب مبلول کرده آنرا رقیق میسازند وخوب برسیم میزنند پس میگذارند تا ساکن و تهنشین گردد پس هرگاه که راسب شود آبی که بالای آن میباشد آنرا میریزند ودیگر از آن خاک چرب لزج میباشد میگیرند وانچه ازان راسب بی سنگریزه ورنگ زرد خاک میباشد آنرا میگذارند بعد ازان چون آن گل چرب خشک گردد تا آنکه بحد موم نرم برسد ازان قطعهای کوچک میسازند وبران مهر میکنند بخاتمی که بران صورت ارطامس منقوش ست وآنرا در سایه خشک می نمایند تا انکه ازان بوی آید گردد وخوب خشک شود پس این خواتیم دوای ست که جمیع اطبا آنرا معتمد دانسته وآنرا خواتیم ملنسه می نامند وآن خواتیم بجهة وطین مختوم ست واین گل را باین سبب طالبی که بدان طبع میکنند مسمی ساخته اند وقومی آنرا بسبب رنگ آن مغره ملنسه نامیده اند بهر آنکه این گل شبیه برنگ مغره است لیکن بهتر آنست که آن تله که در ملنوس ست وازان این خاک میگیرند سرخ رنگ ست این خاک کرد سانجی موجود بهت سه قسم ست یکی همین قسم که آنرا ذکر کردیم وگفتیم که آن برای زن نگهبان امپیکال ارطامس ست وسوای آن زن کسی انجا نمی باشد وقسم دوم مغره است وآن آنست که درودگران در خطوط کردن بر چوب آنرا استعمال میکنند وقسم سوم گل زمین ان تله است وآن گلی ست که جلا میکنند وآنرا بیشتر کسانی که کتان وپارچه میشویند استعمال می نمایند وگیلانی خلاصه این قول نموده وگفته که بقول جالینوس خاکی ست سرخ رنگ که از جزیره لمنوس از جزائر بحر مغرب آورده وانجا معبدی ست که آنرا منسوب بارطامس علمدی نامیده وخادم ونگهبان آنجا زنی ست وغیر ازان خادم ونگهبان آنجا نمی باشد آن زن وقتی قدری خاک از تله که قریب بآنجاست باخضوع وخشوع وهیبت واجلال واکرام وبیت شفا در معبد آورده وبدستور غسل گلها آنرا خوب شسته اقراص ساخته مهر آن طابر ابران نموده ودر سایه خشک کرده نزد ملوک یونان برده هم فرستاده وشهرت یافت ودران تل هیچ درخت وسنگے نیست خاک خالص ست بعد این قول دیسقوریدوس که در قول شیخ گذشت قدری تفصل کرده وسپس نوشته که گویند دران جزیره اهم ست که بزرا بیچ نمی کنند مگر بعنوان قربانی بر سر آن تل ولهذا خاک بالای آن تل سرخ رنگ میباشد وبهتر از خاک جاهای دیگر ست وگویند خاک پائین آن تل مائل بزردی وباحرافت وخاک تلهای دیگر آن جزیره دور ازان معبد را آن خاصیت نیست وکمتر رنگ مائل بسفیدی باقوت جالیست ولهذا اگاندران پارچه ها را بآن میشویند وگویند بالفعل آن جزیره را آب گرفته واشری ازان باقی نمانده وگل مختوم اصلی بهم نمیرسد وبجای آن گل ارمنی ودیاخای دیگر شبیه بدان بشکل ساخته استعمال می نمایند بعده گیلانی گفته که این قول سدید نیست زیرا که گل زمین یونان بآب پوشیده نشده بلکه بعضے ازان زمین قسطنطنیه همه از زمین یونان ست وایضا من بارها گل مختوم را بعلامات آن مشاهده کردم ومکرر در امراضے که دران استعمال آن باید تجربه آن نمودم ودر جمیع آن امراض نافع یافتم ودر تریاق فاروق که آنرا چند دفعه ساختم استعمال کردم وآن به بحمد الله وحسن توفیق آن فائق جید برآمد وصاحب مخزن تحریر نوشته که انچه تحقیق پیوسته آنست که آن جزیره بغرق گشته تعالی موجود ست بدستوار انجا همان نخود پاکل مربع قراص ساخته باطراف می برند بهترین آن بسیار سرخ چرب ملمس آنست که ظاهر باطن آن یکسان باشد چون بر لب یا زبان گذارند بچسپد وبوی آن شبیه ببوی شبت باشد وچون بجراحت تازه باشند در ساعت قطع خون جهت آن نماید ظاهر آن سرخ وباطن آن سفید باشد وبوی شبت گذارند بچسپد وبوی آن شبیه ببوی شبت باشد وچون بجراحت تازه باشند در ساعت قطع خون جهت آن نماید ظاهر آن سرخ وباطن آن سفید باشد وبوی شبت گذارند بچسپد وبوی آن شبیه ببوی شبت باشد وچون بجراحت تازه باشند در ساعت قطع خون جهت آن نماید ظاهر آن سرخ وباطن آن سفید باشد وبوی شبت

وبا قوت تریاقیه و مفرح دمقوی دل و معده و مغری و مجفف و مقاوم جمیع سموم و مانع انصباب مواد جهت آنکه قابض افواه عروق و مسالک سم و دافع اذیت و شکایت است بسبب تغریه و حبس و تبض و تریاقیتی که دارد حابس سیلان خون کل اعضای ظاهری و باطنی هست و شیخ الرئیس در کتاب ادویه قلبیه گفته که گل مختوم معتدل المزاج در گرمی و سردی متساوی مزاج انسان هست مگر آنکه خشکی آن بیشتر از رطوبت آنست و در ان رطوبت شدید الامتزاج با یبوست هست و لهذا در ان لزوجت و تغریه است و آثار اخاصیت عجیبه در تقویت قلب و تفریح آن هست و بجهت تریاقیت مطلقه خارج میشود حتی که مقاومت کل سموم کند چون بعد سم یا قبل آن بنوشند طبیعت را برانگیزد و میتواند که خاصیت آن تنویر روح و تعدیل آن باشد و اعانت دکند انچه در ان از لزوجت و قبض هست و مسالک متانت روح زیاده نماید پس بتفریح تقویت جمع کرد و در خواص نوشته که بقول قوس پیچ دوائی قاطع تر برای خون از ان نیست و آن قوتیر از گل شاموس هست حتی که اعضا احتمال قوت آن نمیکنند چون مالها ورم حار باشد و خصوصا باریک سوده بلکه از ان خشونتی محسوس گردد و آن مبرد و مغری هست و ضماد آن نافع اورام حاره در ابتدا است و آن مدمل جراحات تازه و قروح عسر البرء و مانع سوختگی اعضا از تقرح قبل از تقرح هست و مزیل قروح آنست اگر قرحه پیدا شده باشد و حفظ عضو قبل سقطه و جبر شکستگی و منع انصباب مواد بسوی دستها و پاها و منع تاکل نماید و ان مانع نزله و سیلان خون در بین و لثه است و آن حفظ اسنان قبل سقطه کند و نفع بسل و نفث الدم نماید بسبب تجفیف آن قرحه ریه را و شرب حقنه آن با آب بارنگ نافع سحج نمیست امعا است خصوصا حقنه آن بعد غسل امعا قبل از ان بحقنه ماء العسل مائل بصرافت پس بحقنه آب نمک کند و سنطاریا می متاکل را راحت بخشد و آن مقاوم سموم و نهوش چون با شراب بخورند و با سرکه طلا نمایند خالص از گل مختوم موصوف چون بنوشند مادام که سم موجود باشد غثیان آورد و قذف سم نماید خصوصا چون قبل از سم بنوشند و جالینوس گفته که دواء اعرع مرتب گل مختوم تجربه کردم و سم خرگوش بحری و ذراریح پس آزمایا فتم که قذف را فی الحال بدوم و تجربه نمودم آنرا در گردن سگ یونانی با شراب و طلای آن کردم بر گردیدگی امعی بسکر و بعد طلا بالای آن برگ سرد شجر یا مقطوریون نهادم ساعتی گردید که چون آنرا سائیده بسرکه و روغن گل و آب سرد آمیخته بر درم گرم طلا نمایند نفع کند و از الله آن نماید و گیلانی گوید که آنرا برای تقویت قلب با کلاب استعمال کنند و آنرا در تفریح قلب و تسکین روح بدیطولی هست و صحیح همینو لیسد که شرب صحیح آن در تقیح آن نافع و باد رزمانه و باستی گوئید که شرب آن جهت خلق و ریه و امعاء و سائر قروح باطنی نهاد یا کبیرا و بجهت فساد خون و تهای حاره و بائیه و طاعون و اسهال دموی و صفراوی و دفع مضرت هوام و هوای وبائی و آب دی خواه قبل از انها بنوشند و خواه بعد از انها نافع و چون با شراب و آب کرم و بشبت نوشیده شود دافع سموم هست و طلای آن با عسل با شراب جهت امراض مذکوره و تسکین التهاب و تحلیل صلابات و التیام جراحات تازه و کهنه و قروح عمیقه مستحفه پر حرک و شکستگی اعضاء ضربه و صدمه نافذ در رحم آن جهت جروح و قروح تازه و کهنه که خون و چرک در رطوبت بسیار از ان آید بودی جهت یبوست و التیام و آن مصریه بهست مصلح آن کبیرا و عسل و مصطکا و مصلح آن کبیرا و گلاب مقدار شربتین بمثقال و تا دو درم نیز بدل آن گل ارمنی خوب و امور مذکوره قوی تر از گل ارمنی و در اطلیه گل مغره و بقول گیلانی عوض آن در قبض گل ارمنی و گل رومی و گل کندی که از ناحیه دم آورند استعمال نمایند و اما در تریاق بدل آن نیست و گاه و زمرد بدل آن در تریاق میکنند و صاحب اختیارات بدیعی حکایت کرده که طفل یکساله بمثقال و یک برد یکسه از سمومه قتاله است بخورد و فی الحال قدری گل مختوم با شیر مادرش با و دادم شروع بقی کردن نمود و همه گمزا بقی دفع کرد و باز قدری با شیر مادرش بوی دادم و دیگری کرد و یک مجلس طبع او اجابت نمود و از ان زهر کشنده خلاصی یافت و بدانکه جمیع گلها حابس خواص اسهال اند مگر این گل که مسهل هست و گفته اند که مسهل سم هست فقط و سفارک که مناسبت در قبض و حبس بعد از ان گل مصری یونانی الطوباس نامند یعنی خاک زمین محروشده آن گل هست آفتاب خورده چرب بسیار سفید با خطوط و با بهت کدار مصه آورند بعضی خاکستری رنگ بهترین آن خاکستری رنگ هست که بسیار نرم باشد و چون بر سر بالند سائیده آن برنگ زنگار باشد گاه آنرا مانند سفید آب منحول میسازند و اقراص ساخته خشک

گل مصری

می نمایند و مصول آن نرم تر میباشد و گاه بقدر نخود ساخته در ظرفی چیده و سر آنرا بسته در آتش گرم میگذارند تا بسوزد و برنگ خاکستر سیاه گردد و آن گرم و باول و خشک در آخر درو معتدل و قابض و مفرح است و جهت اسهال الدم و استسقا و طحال و اورام کهنه و رحم و اوجاع مزمنه و بواسیر قدیمه طلای آن با سرکه و تنها نیز بسیار مفید و جالینوس گفته که اهل اسکندریه و اهل مصر را دیدم که استعمال آن میکنند و در اسکندریه مستسقیان و مطحولین را دیدم که طلای این گل بر شکم و ناف و ساعد و ساق و شتهای خود و با سیکر دند و از ان منفعت بین می یافتند **گل مصطکی** آنرا طین الجزیره و مصطکی و طین تلیوس و حیا و حیوشی نیز نامند باسم جزیره مصطکی و آن گلی ست رقیق صفایحی و قطعهای مختلف الشکل که از جزیره مصطکی آورند بهترین آن سفید مایل بخاکستری رنگ زود شکن و در آب زود گداز نده است گرم و خشک در دوم ست و مفتح بخلاف طباع گلهای دیگر و بقبول شیح حیاتی غسال منبت لحم و گویند جاذب خون بظاهر جلد و نیکو کننده رنگ رخسار و لهذا جهت منش و جلا و تنقیه و تصفیه چرک بدن و جلای آن و صفای چهره خود در حمام بر بدن می مالند و زنان در غمزه استعمال میکنند و جهت سوختگی در آخر اهر که متقرح شده باشد مفیدست **گل مدیسه** طین مدینه طین مدینه نوره است که برای حصول شفا مقدار قلیل آنرا با دعا و شه الطف آن میخورند **گل مغره** در مغره خواهد آمد **گل ملتانی** بضم میم و سکون لام و فتح تا و فوقانی و الف و کسر نون و سکون تحتانی گلی ست ذی صفایح میان سرخی و زردی و سفیدی و اندک سخت و گویند که آن سه قسم ست یکی سفید و مایل بسرخی سوم مایل بسرخی و آخر بهترین اقسام ست سرد و خشک گویند گرم و خشک جالی و طلای آن محلل اورام و گویند در افعال مذکور بگل ارمنی ست **گلاب** بضم کاف فارسی بعربی ماء الورد نامند آن در گلسرخ مسطور شد و در شرح باین اسم مشهور و آنرا گلاب کاهول نیز گویند و هندی کیجا و کوجاکم نامند و بسنسکرت بهدر کرنے یعنی برگ دامن صورت استرا میشو و یا اینکه برگ و موی می باشد و بعربیت بشبی یعنی گل او گلان و گل در گل یعنی مضاعف میشود و کسیری یعنی اسم گل اوست و سوملکتا یعنی خوش حالی دهنده و دواتیکتا یعنی رد دافع بیماریها و تیریک یعنی سرخ گل دملاعم و دهرنی و یا دهی یعنی دافع در دو مرض ست غرض اینکه هر جائیکه درد باشد آنرا رفع نموده بمار را خوش حال میکند و نوا ستالیا یعنی خوشبو و در سوم بسنت میشو و مادهوی یعنی در چترماس و ویشاکهماس یعنی بهار جیت و بیساکه گل او می شگفند و رتیکتا یعنی زرد دافع مرض ست و دهی تمنجری یعنی گل بعضی قسم آن مانند جزات میشود و هر مرض که در بدن باشد آنرا دور کند مراد ازین هر از سیونتی باشد و رگت پهل یعنی بار آن درخت سرخ می شود مراد از بار آن درخت گل اوست زیرا که درخت گلاب را بار هموبهار ست و صاحب تنقیح گوید که مشهور در اطبا از بزر صروغب اوست که در وسطش باشد حال اینکه چنین نیست بلکه در حقیقت چنان ست که چون گل او را بر درخت بگذارند تا اینکه برگ گل ریخته شود پس زغب او که در وسط ست منعقد شده مثمر می بند و شبیه بر قدر و شکل و رنگ در عناب خرد و باکول ست و مزه او مرکب از قبض و حموضت مخلوط لذیذ و نیز صاحب تنقیح گفته که من او را دیدم و خود دم اندرون بار او تخمی بود مانند قطم خرد و بر و پوست سخت بود پس آن دانه بزر و روست که چون آنرا بکارند خلاف بر می آید می مانند صورت درخت گلاب و سیدنی و سدا گلاب قریب بیکدیگرست مگر گل گلاب برگهای بسیار و سرخ مایل بسفیدی می شود گل سدا گلاب خیر مضاعف یعنی برگهای گل کمتر دارد و سیونی مالنسرین گویند و آن بر دو قسم ست سفید و زرد و در بن بستانی و صحرائی هم میشو و گل سرخ مرکب القوی با جوهر مائی و ارضی و در گلاب امتزاج جوهر او غیر مستحکم ست پس جوهر مائی او در درجه دوم و جوهر گرم او در درجه اول و جوهر طبیعی بلین و جوهر بارد مکشف دارد و همین دران تلخی و تیزی با بعض اندک شیرینی ست و قدری خشک گردو تلخی کم میشود برای همین تازه او مسهل ست چونکه ده درهم بنوشند و خشک مسهل نیست نزد اکثری در اول سرد و در اول دوم خشک معتدل گرم و تر گفته و بعضے معتدل دانسته اند با قوت قابضه و خشک آن را قابض یاده و تلخی کمتر و قوتی گفته که ورد یابس نسبت برطب میل بسردی دارد و افعال و منافع این بقول یونانیان در گل سرخ مسطور شد **گلاب پهل** بضم با بفارسی و خفا با و سکون لام در مائیت آن اختلافست بقول حکیم عبدالحمید مشهدی قطعه اسم عربی آن فل ست و بزعم مؤلف مخزن گلاب جامن ست و فل مرد مین فا

بالام مسطور شد و گلاب جامن اینجا بقلم می آید و صاحب تذکرهٔ السند مینویسد که در جام پهل قسمی ست که آنرا گلاب پهل و گلاب جامی مانند و دران تخم بزرگ در بعضے یکعدد و در بعضی دو میباشد و جلد او گنده و شیرین اندرونش مغز نیست و بوی او مثل بوی گلاب میباشد مزاجش مائل بگرمی معلوم میشود و مفرح و مقوی دل ست **گلاب جامن** قسم از جامن مست و مخصوص در بنگاله و جای دیگر نمیشود و آن اندک مدور و شیرین بعضے اندک آبدار و خوشبو شبیه ببوی گلاب گویا که در گلاب پرورده شده و در جوف بعضی یکدانه و بعضے دو دانه و بعضے سه دانه بهم پیوسته و مغز آن سبز رنگ و درخت این سبز بزرگ درخت جامن نمیشود و اکثر پراگنده میباشد و برگهای این نیز در طول و عرض ازان کمتر و اندک عریض تر و نازکتر و سبز روشن و آن معتدل مائل ببرودت و یبوست و مفرح قلب و دماغ و مقوی جگر و هاضم و قابض و نافع ست و تخم آن زخمت قابض و رادع **گلا جڈو** بضم کاف عجمی و فتح لام مشدده و الف و کسر جیم و ضم دال هندی مشدده و سکون واو یعنی بوی گله بانان و وجه تسمیه اینکه در بین گله بانان و هندیان مانند بوی آنها میشود و در سنسکرت شولمن یعنی منسوب بدرد شکم و تاگندن یعنی منسوب بگودکان حاصل ازین دو اسم اینکه این دارد جهت درد شکم گودکان بسیار سود مند ست و گهمی یعنی بارکت دولت قوت و بچاچی یعنی مانند چشم ماهی روشن ست می نامند و آن بیلی ست دراز و کثیر الفروع و برمجاور خودی پیچد برگ و بسان برگ گلو اما ازان درشت و اندکی گنده و گلش سفید مائل بزردی و خوشه دار شبیه بشکل و درخت آگ اما ازان خرد تر و بارا و دو شاخه مانند قرون و چون پخته شود پرقیده شل نیلوفر ازان بیرون می پرد و تخم او برابر عدس گرد و تنک و چون شاخ آنرا بشکنند آب زرد مائل بسفیدی شل شیر برمی آید و بخشش دراز و گنده و سالها در زمین میماند و قسمی ازان بدین آمده که بارا و فراوان میشود مانند ظرف السی لیکن از و خرد تر و دران سه چهار تخم مشابه تخم زرکی اما در سیاهی کمتر از و گل بردو قسم سفید بشکل گل عباسی و از و خرد تر و برگ هم مانند برگ عباسی و ازان تنک تر و نرم تر و گلو چک تری باشد و آن گرم و خشک در دوم و آن محلل و جاذب جهت درد شکم و سیاتیکا و چشم و مالیخولیا و هندیان تپ و سرسام و خشک شدن دست و پا بسبب وجاع مفاصل و بیماریهاے طفلان و صبیان را بسیار نافع ست و بیخش اکثر در معالجهٔ اطفال بکاری آید بدرد شکم و یرقان و امراض چشم آنها و بنسبت مزاج انسان بسیار دوای تیز ست و قوی و ضماد برگ او بجهت آبلهٔ کف دست بسیار نافع می پراند و برگ او رفع نموده پاک کرده خشک هم میسازند و چسپانیدن شیرا و بعد شکستن شاخها برآمده باشد و بعضی باعث عطسه ها بشدت و کثرت ست **گلاچک** اسم دوا ست **گلار** و گلازه اسم فارسی عقعق ست **گلاش** عنکبوت ست **گلاشتخانه** اسم فارسی بیت عنکبوت ست و آن نوعی از نسیج عنکبوت ست **گلاغ** اسم فارسی غراب ست **گلاغ بیشه** کلاغ سفید بفارسی غراب الثعبع ست **گلاغ سیاه** غراب اسود ست **گلافر** بضم کاف و لام و الف و فتح فا و سکون راء و مهمله اسم نفلست **گلافی** اسم عربی انگور سفید ست که دران سبزی باشد **گلاگلا** اسم لوف کبیر ست **گلاک موش** موش صحرائی ست **گلاه زمین** و کلاه باران نطرست **گلاهویه** اسم فارسی نوعی از قطبی ست **گلب** بضم کاف و سکون لام و باء موحده لغت عربی ست و جمع آن کلاب و اکلب و کلب آمده مؤنث آن کلبه بفارسی سگ ست و مسطور شد **گلب الکلب** سگ پرواله ست **گلبا** بلغت زند کلب ست **گلب بری** اسم شغال ست **گلب مائی** و بحری و نهری و سگ آبی مذکور شد **گلبا سود** بکسر سوا اسم فارسی و زعفرانست یعنی چلیا سه **گلبنا** تخم گیاهی ست هندی با تخم و بیاره که بردرخت می پیچد و گل آن سیاه و سفید خوش رنگ مثل چشم انسان گرم و خشک چون برگ آن نرماشه با تخلل گرد چغ عدد در آب سائیده بنوشند برای تپ لرزه مفید ست و این جب آن نیز جهت تپ و لرزه مجرب گلپی سبز نوشادر برگ کلپ ناتھ فلفل گرد دار فلفل مساوی کوفته بیخته با آب برابر نخود دیا ماش هندی حبوب ساخته و جب قبل از نوبت تپ و لرزه بخورانند **گلت راما** بکاف و لام و فوقانی و فتح راء مهمله و الف و میم و الف دوم اسم رمیاک ست **گلت کانونیا** بکسر کاف و سکون لام و فتح فوقانی و فتح کاف دوم و الف و نون و واو و نون دوم و فتح یا تحتانی و الف اسم ملٹی ست **گلتی** بضم کاف و

سکون لام وکسر نا فوقانی وخفاء ها وسکون یا تحتانی اسم هندی حب الغلت ست وآنرا کلت وجرگ نیز گویند وقسمی را ازان وچ بیای فارسی کمیه عربی گویند واین قسم را بعربی کاسر اجر نامند ودر سنسکرت کلد ها وکالورتم یعنی سیاه گردد وقدری کجد ارست میگویند وصاحب تذکره الهند گوید سرد در اول ودر ثانی طوبت نافعه باشد ومزه زخت وشیرین وهنگام هضم تلخ وسبک وآن مسی بفزاید دنیق ونیس مسهر فه وبواسیر را دافع کف وباد ونفخ شکم پیدا کند وشکننده سنگ گرده ومثانه وحابس عرق ودوافع فساد هر دو اخلاق بکرم شکم ومدرو دال یا آبخوش بیخ کت بهمان ترتیبی بعد گرفتن کف او که از دست خیسانیده دکف گرفته باشند وبر دغن دالغ کنند بسیار لذیذ وخوردن او خوب ست روشنائی چشم بسیار میآرد انیسون مسقط جنین مدر حیض نفاس چون شش مثقال یا شش مثقال تخم شلجم سرخ با دو نیم مثقال آب جوش هند که تا بسیش نیم مثقال بماند صاف نموده نصف صبح ونصف شام گرم گرم بنوشند جهت تفتیت حصاة واخراج سنگ گرده وشانه مجرب وضماد او جهت نکوئی سنگ خسار موثر بالجمله نزد هندیان هنگام هضم تلخ نور سبک محدث صفرا ومزیل معده حابس عرق ودافع فساد زهر مسهر وملین بادها وذوالق وکرم شکم ونفخ ودرد شکم وتشنگی ومضعف نور چشم ودیعه نوشته اند که دال کلتی دافع کف وصفرا وی که بعد طعام شود وکلائی شکم وبواسیر را مفید ودافع کرم شکم ومسهر قسمی ازان صحرائی است مسروه دافع امراض چشم افعال وخواص این بقول یونانیان درحب القلت مسطور شد **کلتا** بسریانی سپستان ست **کلچه** بفارسی نان گندم کوبک خمیری سفید را گویند **کل چنک** اسم فارسی سرطان ست **کلچیر** وبفتح کاف فارسی وسکون لام وکسر جیم مجهوله وسکون تحتانی وفتح ها مهمله وسکون را واسم بسکپیره است **کلخ** بکسر کاف وسکون لام وخاء معجمه وجیم عربی نام مهمله نیز آمده واسم سریانی ست نزد اهل اندلس قسمی است نزدیک اهل مصر اشقیل وبقول بعضی ادویه نباتی ست برگ آن شبیه ببرگ سیب وهمه از قول آن ظاهر میشود که اندر وطالیس باشد ودر انجا تصحیح نمود که مانند اشنان بی برگ ست مزاج آن سرد وخشک وقابض ودافع نفث الدم واسهال دموی وگزیدن افعی وسموط آن جهت رعاف نافع وتخم آن بسیار گرم ومدر عرق ودافع مغص ست **کلدرم** بفتح کاف ولام وضم دال مهمله مشدده وسکون را مهمله وسیم اسم بهیره است وبقولی لونگ **کلدها** بضم کاف لام وفتح دال مهمله مشدده ودخفاء ها والف اسم کلتی ست **کلر** بکسر کاف وسکون لام وزا معجمه دو اسے معروف ست شیخ گوید که آن چوبی ست هندی که از بلاد هندی آورند وبسریانی کلزی وبرومی شلو ستیغ نامند وبعضی گویند که آن نباتی ست وگویند که آن مغاث هندی ست که بهندی سیده لکڑی نامند واز بلاد هند بسوی ما وبالجمله هر آیده غلط کرده کسی که آنرا خشب کادی ویا بیخ هار صحرائی دانسته گرم وتر وشرب ضماد آن جهت وثی وخلع یعنی بجا شدن عضو بدر رفتن آن از مفصل بکسر یعنی شکستگی استخوان عظیم النفع ست ودر سائر افعال وخواص مانند مغاث ست **کلس** اسم آهک ست **کلسا دلا وچ** بسریانی آهک آب نادیده ست **کلسانا** شقاق النعمان ست **گل سنگ** اسم فارسی حراز الصخر ست وبهندی پتھر کا پھول ودرانی پوده ودر سنسکرت سلا پشپ یعنی گل سنگ وشیلیا یعنی بسیار سرد وسلاجتها نیز گویند وآن مسی سنگ ست که بر بردی سنگناسی نماک متولد میشود رنگ سبز مائل بسفیدی دارد وخوشبو میباشد ودر مصالح خوشبوئی ورنگها می اندازند وگویند که دو قسم دیگر هم میشود یکی سفید مائل بسیاهی ودیگری زرد قسم اول خوشبو بهتر ست ودر مصالح طعام می اندازند قسم دوم بکار نمی آید وزبون ست نزد هندیان مسبک دافع حبس بول وتقطر آن وفزاینده سنی وقوت باصره است افعال وخواص این بقول یونانیان در حرز الصخر مسطور شد **کلشه** اسم هندی سرخ ست **گل عقرب** اسم سطالیون ست **کلغه** بفتح کاف وسکون لام وفتح غین معجمه وها اسم هندی بستان افروز ست **کلفا طلس** اکلغطس تخم بال مس ست **کلقدیس** رومی ادنج ست **کلقند** گلنگبین خواهد آمد **گل کامه** اسم عصاره دنبالگل ها رسنگار که با آفتاب خشک نموده باشند **کلگی** بفتح کاف وسکون لام وکسر آن نیز بزیادتی تحتانی وضم آن بازیادتی واو هم آمده وضم کاف فارسی وکسر نون هندی مشدده وسکون تحتانی اسم پاڑلی ست **کلگوانیس** نبت الحدید ست **کلگوس** مس ست **کلکلا** بکسر کاف وسکون لام وکسر کاف دوم وفتح لام ثانی والف اسم

هندی صت وبزبان هنود جگت پتاو پرنکا نامند وآن پرنده ایست خرد از کبوتر منقارش دراز وسیاه ودمش کوتاه ورنگ پرهای پشت سبز رنگاری وپر بازو سبز با نقطها ورنگ شکم جزری مائل بزردی وپایش سرخ آوار تیز میکند وبر سر غدیر ها لرزان ورقصان بر هوا ایستاده در آب نظر میکنند چون ماهی می بینند در آب غوطه زده میگیرد وچیزر دیگر قسم دیگر آن ابلق برنگ سفید وسیاه نیز دیده شد دگر گشت آن زرد ودیر هضم و گویند مصلح گوشت اوافیون ست **کلگل** بفتح کاف فارسی وسکون لام وفتح کاف فارسی ثانی وسکون لام دوم ورنون ودال مهمله اسم هندی ست وبر قرابادین مسطور ست **کلکند** بفتح کاف وسکون لام وفتح کاف وسکون نون ودال مهمله اسم هندی ست ودر قرابادین مسطور ست **کلنک** اسم فارسی تخم خرفه است ونزد بعضے خرفه را نامند **کلگونه** بفارسی اسم رنگی ست سرخ که از رنگ لک نام میسازند ودر لک نام مسطور شد که زنان نقاشان وزنان در رنگ گونه است وآنرا در هندی گلال نامند **کلک** بضم اول اسم فارسی گرگ ست ودیگر اول اسم فارسی نی ست ونیز کلک بفارسی خسر پزه خام را گویند **کلکیک** اسم کبک ست **کلم** اسم کرنب ست **کلم دریائی** اسم کرنب بحری ست **کلم رومی** تنبیط ست **کلما** بفتح اول وسکون ثانی بلغت زند انکورست **کلمطلیس** کاشم ست **کلکلیک** اسم صعتر ست **کلمهه** اسم کبیر سرخ لست **کلکه** بضم کاف وفتح لام وفتح کاف دوم ودوقف ها اسم چینیده تلخ ست **کلموح** راسن ست **کلمونا شن** بضم کاف فارسی و سکون لام وفتح میم وکسر او وفتح نون وفتح الف وفتح شین معجمه وسکون نون اسم درخت بیلوست **کلمی** کاف ولام وسیم عوض او دو تحتانی اسم گرونده است **کلمینده** اسم پرنده است **کلنا** گویند که اسم خرزهره است **کلنار** بضم کاف فارسی وسکون لام وفتح نون والف وسکون راو مهمله معرب آن جلنارست وآنرا گل انار نصد برگ ونیز اره نیز نامند جهت تکه گل آن بسیار بزرگ وپر برگ میباشد ونیز گل انار نیز گویند جهت آنکه ثمر نمی بندد دگر بندرت وثمر آنرا بخوش میدانند ودر هر خانه وباغی که ثمر آورد میگویند ثمر دارد وآنرا خراب ودیران میگرداند وگویند که آنرا خسوک مصری نامند وآنرا بونانی سینوس وسطینوس وبسریانی انخطیا ودر مانا وبردی فلوسطون گویند وآن فارسی ومصری میباشد وهر دو بری وبستانی وسرخ وسفید وسیاه وگویند که آن تخچه گل انار بری بمن نزد عقد ست واصلا ثمر وتخم نمی آرد وبستانی آن در قوت کمتر از بری ست واز مطلق آن مراد گل انار بری ست وبهتر آن آن فارسی پس مصری ست ودرخت آن بشاهبدرخت انار مانا انکه اندک انبوه تر میباشد وبیا بلند نمیشود ومزاج گلنار مذکور سرد در آخر اول وخشک در دوم وگویند سرد وخشک در اول ودوم وگویند در سوم وگذامع آن گرمی بس آن شدید تر از برودت وقابض مقوی ومعرق وصلاح میسازد اعضای واسع ومسترخی ومقوی اعضاست چون آنرا کوفته بآب سرشته بر حوالی ادرام طلا نامند منع انصباب مواد بسوی آنها نماید وگویند ضمادآن جهت التیام جراحات وبدبوی زیر بغل ومنع تزاید ورام وریختن مواد بطرف اعضا وباشیدن آن جهت سیلان خون جروح وسحج مفید وعصیر آن باسکه نافع حمره ودمل جراحات وقروح کهنه است وچون دو درم بخورند از اله جرب کند وآن برای لثه دامیه نیکوست ومقوی دندان متحرک چون آب طبیخ آن مضمضه نمایند والا سما مطبوخ آن باسکه که جهت بدبوی دهان وقلاع نیز مفید وشرب ضماد آن قاطع خون لثه ونافع قلاع ومانع نفث الدم از هر سبب ست وسیلان خون از هر عضو یکه باشد وشرب آن قاطع اسهال دموی وصفراوی ورطوبی ونافع قروح امعا وسحج آن مانع رعاف مزمن ودیرینه است ونشستن در آب طبیخ آن نافع خروج مقعدست وشرب وحمول وحلوس در طبیخ آن حابس تزف خون زنان وسیلان رحم ست وضماد آن نافع فتق مقدار شربت آن برای اسهال وسیلان خون از یک نیم درم تا دو درم وگویند که از یکمثقال زیاده نکنند که آن تولید سودا نماید وگویند برای غرض دیگر دو درم وسه درم ومضر طحال وسرد ومصدع ومسدد مصلح آن کتیرا وروغن بادام بدل آن در بعض جفت بلبط واقماع انار وگویند بزن آن پوست انار وگویند طراثیث وعصاره آن کنار وآنرا کوبیده مشروب آب آنرا گرفته خشک نمایند مانند عصاره سحته التیس ویا آنکه خشک آنرا در آب جوش دهند تا قوت آن در آب آید پس بمالند وصاف کرده بار بجوشانند تا غلیظ گردد وطبع آن مثل عصاره سحته التیس ست ودر جمیع افعال قوی تر ولطیف تر از جرم آنست

گویند قوت آن مثل قوت شحم اتار و عصاره لحیة التیس ست و گویند از خواص آنست که چون روز چارشنبه وقت طلوع آفتاب بکنند و غنچه ناشگفته آنرا صاحب رند و معتاد بآن از درخت بدهن قطع کرده مفرو برد تا یکسال رمد نشود و موجب نوشته **کلنبک** بفتح کاف و لام و خفا و نون و فتح باء موحده و سکون کاف ثانی لغت اهل بعضی جزائر عمان اسم صندل زرد ست که بهندی ملا گیر نامند و گویند که آن درختی ست چوب آن گران و زرد و جوهر دار و از جزایر زیر باد آورند و برخی آنرا عود و خام میدانند و سائیده آن سفید تیره بود و در خوشبویها آمیزند و دافع کلف ست و در خاصیت موافق رکت چندن و نیز بهندی اسم نوعی از لیموست که بشیرازی لیمو خارکی نامند **کلنتا** بضم کاف و فتح لام و سکون نون و فتح تاء فوقانی و الف اسم هندی قسمی از ستاور ست **کلنجار و کلنجک** اسم فارسی سرطان ست **کلنجری** اسم فارسی سرطان ست و گویند بفارسی نوعی از انگور ست که در بلدهٔ هرات میشود و رنگ آن سیاه مائل بسرخی ست و بسیار شیرین و لطیف **کلتاگ** بضم کاف و فتح لام و سکون نون و کاف فارسی اسم فارسی نوعی از خروس بزرگ ست و نیز بفارسی طائری را گویند که بعربی کرکی دشتی و در نارسی و بهندی کنج نامند آن از جمله طیور بری ست بلند پرواز و در کنار آبها نیز میباشد و آنرا طاقت گرمی نیست و دو نوع میباشد سفید و خاکستری رنگ و سفیدی را در الوجود گویند و در مصر بسیار بهتر آن آنست که بازآنرا صید کرده باشند زیرا که گوشت آن بسبب خوف و ریاضت آن نرم میشود و گوشت آن گرم و خشک در دوم و خشکی آن قویتر ست و گویند سرد و خشک و جالی و مفتح سدد و مقوی بدن و محلل قولنج و دیر هضم و مولد خلط غلیظ و آن ردی برای گرم مزاجان ست و خوردن آن بریان کرده ردی بطی الخروج مصلح آن آنست که بعد از ذبح یکدو روز نگذارند پس باسرکه و آب و نمک بنرند و اندکی بریان گرم لطیف داخل کنند و متناول نمایند و بالای آن حلوای قندی بخورند جالینوس گفته گوشت کلنگ عضلی لیفی ست و لهذا بعد چند روز از ذبح آنرا میخورند و رازی در کتاب دفع مضار اغذیه نوشته که گوشت کلنگ را یکبار بلیمو بسرکه و بار دیگر بنمک و آب اصلاح میدهد و اگر کسی آنرا بریان کرده بخورد باید که بنمک و انیسون و برگ گندنا در جوف آن پر کند و حوصله یعنی چینه دان آن حابس اسهال و خوردن خشک سائیده آن با آب نخود مطبوخ جهت درد گرده و مثانه مجرب و مقرر سر آن در چشم کشیدن رافع شب کوری و شریف گوید که چون دماغ کلنگ و زهره آن هر دو بروغن بنفشه مخلوط کرده و سعوط نمایند کثرت نسیان را ببرد و بعضی زنان هر یک از ان هر دو یک قیراط نوشته و گفته که رافع سفیدی سر و ریش باتکرار عمل و در تقویت حافظه بی مثل ست و ضماد مغز سر آن با آب حلبه جهت تحلیل اورام دست و پا تا مع تخمه بغایت نافع و سعوط زهرهٔ آن سه روز با آب چغندر و بدستور سه روز تا یکهفته با آب هرز نجوش جهت لقوه مجرب بشرط آن که در جانب مخالف در بینی کشند و در آن ایام روغن گردگان آشامند و بالند و در جائی تاریک بنشینند و بروشنی نگاه نکنند و اکتحال آن جهت رفع نزول الماء و شکوری و تاخذوه اثر دانه مجرب نافع و طلای آن جهت رفع برص و جرب متقرح دارد به قوی الاثر و پیه آنرا چون بگدازند و باسرکه عنصل بیاشامند چند روز پیهم از الاصلابت طحال نماید و چشم از اچون خشک نموده سوده در چشم کشند بیخوابی آورد و حصیه آنرا چون نمکسود نمایند و خشک کرده سوده با هموزن آن سرگین سوسمار و کف دریا و شکر در هم نموده در چشم کشند جهت رفع بیاض چشم مجرب گفته اند **کلنک** اسم فارسی تخم خزنده است **کلنکاچ** بضم کاف و کسر لام و خفا و نون و فتح کاف فارسی و الف و جیم فارسی اسم کاکرا سنگی ست **کلنکبین** بضم کاف فارسی و فتح لام و سکون نون و فتح کاف فارسی ثانی و کسر باء موحده و سکون یاء تحتانی و نون اسم فارسی ست معرب آن جلنجبین ست یعنی برگ گل با هموزن آن عسل سرشته که حقیقت و اصل آنست و مجازاً بر معمول از شکر و گل نیز اطلاق میکنند و هموزن را بفارسی گلقند و کمتر گل و شکر سفید زیاده را گل شکری نامند و گویند جلنجبین بالعربی و رد و مرئی نیز گویند خواه بعسل سازند یا بشکر و بهترین آن آنست که نیکو و محکم سرشته و گل آن خوشبو و تازه و عسل و یا شکر آن خالص سفید جدید باشد و اگر از عسل یا شکر تخمیر نیکو نشود و حافظ از فساد نتواند شد باز عسل و یا شکر بقدر حاجت داخل نمایند مزاج عسلی آن گرم و خشک در دوم و شکری آن گرم در دوم و تر در اول و بعضی مینویسند که جلنجبین گرم و خشک در اول ست و بقولی گیلانی گرم در اول و معتدل در رطوبت و یبوست و آن آهن

از شکر و احراز عسل ست بهتر آنکه از گل وقت ترتیب گلقند اجزای مائیه بارده تحلیل میشود پس الامحاله حرارت ظاهر میگردد و گلقند تازه تحلیل اسخر از نسبت کهنه آنست و بهر دو نوع آن بغایت کثیر المنافع از جهت انضاج و تلطیف و تحلیل و تقویت اعضاء و قوی دماغ و معده و محفف رطوبات غریبه ست و نافع صعود بخارات بدماغ خصوصاً خوردن آن بعد از طعام و بقول یحیی بن ماسویه جلنجبین صالح ست برای معدو جگر ضعیف که بسبب رطوبات مبالغ باشد چون ازان ناشتا خوب خایدن با آهستگی آب آن فرو برند و سوء مزاج بارد آنها و استسقا، بم ضعف جگر بسبب و خصوصاً چون زنان حامله را عارض شود و ادمان اکل آن نافع سل ست چنانچه شیخ الرئیس در معالجه سل نوشته که مسلول را گلقند شکری تازه بسیار دهند حتی که ناخورش او همین باشد و نفع آن بتکرار تجربه خورده و قصهٔ شفای زنی مسلوله از کثرت تناول آن بیان فرموده و آن بلغمی طبع و منقی بمعاز بلاغم و مقوی باعضاء و معاون نافع حمیات عفنه بلغمیه سوداویه است و گویند عسلی آن جهت سرد مزاجان و پیران ست و کسانی که در دماغ ایشان رطوبت غالب باشد و جهت فالج و درد مفاصل و نقرس و شکستن سنگ و عسر البول و بارد آن معجون کمونی جهت تحلیل ریاح غلیظ و قولنج و صرع و کمر و انهضام طعام و مداومت آن در زمستان باعث حفظ صحت ست و آشامیدن مطبوخ آن با تربد و تخم کرفس که مکرر صاف نموده باشند جهت لقوه و فالج و استرخای دهان و زبان و مبادی مفاصل و شیخ میفرماید که گل سرخ مربی بعسل که از انجلنجبین باشد تقویت معده و اعانت بر هضم نماید و شکری آن نافع اعضای باطنی ست و جهت گرم مزاجان و جوانان در رفع ابتدا و سواس جنون و تخریج آن با هموزن آن معجون اسطوخودوس و نصف معجون بنفشه که خوب سرشته باشند مداومت استعمال بدان جهت رمد کهنه و رفع بخارات ضعف بصر و صداع و شقیقه و رفع سدد و دفع اخلاط محترقه مجربست و مطبوخ آن با تمرهندی و عناب جهت دوا در و سدد نافع و گلقند را چون در آب جوش دهند و مالیده و صاف نموده بنوشند قائم مقام شربت ورد ست و آن برای گرم مزاجان موافق نیست خصوصاً در بعض بسبب ایمان و تعطیش آن و ابن ماسویه گوید سزاوار انیست خوردن آن بکسی که در بدن خود حرارت دریابد و خاصته با ضعف که آن تسخین نماید و تشنگی آورد و مکرر آنکه شکری تا بیضه گویند که آن مضر جگر و گرده مصلح آن خشخاش ست و ضرر آن بجگر خلاف قیاس و تجربه است مقدار شربت از جرم آن تا چهار مثقال و مطبوخ آن تا شش وزن آن آب که تا نصف رسد تا چهارده مثقال و قوت عسلی آن تا چهار و شکری آن تا دو سال باقی میماند گویند خوردن شکری آن قابض تر ست چنانچه صاحب شفاء الاسقام در مبحث تب دق آورده که اگر تنگ مدقوق از شربت شیر خرمشک خر گاه تنقیه نماید قابض شود و طریق ساختن آن انیست که بگیرند گلسرخ تازه و از اقماع و تخم آن پاک کرده در ظرف چینی بدست خوب بمالند و بر هر رطل آن دو وزن آن شکر طبرزد سوده اندازند و بدست بغایت بمالند و آن ظرف را در آفتاب نهند و سر آن بپوشند بهار چه سفت و بر صبح و شام آنرا حرکت دهند و همچنین تا سی روز یا چهل روز بعمل آرند سپس برداریند و ایضاً بعسل بسازند و عسل را اولا طبخ دهند و کف آن دور کنند و از آتش فرود آورده در حالتی که آن گرم باشد گلبرگ سرخ کوفته و بیان خوب مخلوط سازند و بدستور در آفتاب گذارند و هر روز چند بار حرکت داده باشند تا آنکه تربیت آن کامل گردد و گاهی بشکر مرتب میسازند بعد قوام کردن آن چنانچه بعسل میسازند و گاهی گل سرخ را سوده با عسل و یا شکر طبرزد میدهند تا آنکه بقوام آبرو غلیظ گردد و اول اولی و اقوی ست و هرگاه گل تازه بهم نرسد گل سرخ خشک را در گلاب خیسانیده بمالند و بدستور مرتب سازند و گویند که اگر با گلنگبین یک رطل روغن گل همو زن آن و مشک ربع درم مخلوط سازند و آنرا از چهار درم تا هشت درم و بقولی آنرا تا هشت روز بخورند نفع کند بجمیع امراضیکه تریاق کبیر آنرا نافع ست و ابن سمجون در تالیف خود نوشته که جلنجبین را در آب مالیده صاف نموده بقوام شربت آمیزند آن تقویت معده مستر خی نماید و نفع جهت بلهٔ آن و تطفیه حرارت صفراوی معده کند **کلنگره** بضم کاف و فتح لام و خفاء نون و فتح کاف فارسی و راء مهمله و سکون ها بهندی اسم ترنجوزست **کلنگ** اسم فارسی تخم خرفه است **کلنگی** اسم انذر جشیرین ست **کلو** اسم فارسی نوعی از زنان ست که بفارسی شیرمال نیز گویند **کلوا** اسم کمو دست **کلوکرانک**

اسم ترا یا ناست **کلورائڈ آف سوڈیم** اسم انگریزی ست **نمک** بفتح کاف ولام و اسکان و فتح واو و خفاء نون و کسر جیم و سکون یاء تحتانی اسم هندی غلونیز ست و نزد هندیان در تحلیل ریاح و نفخ شکم و رفع قبض مجرب ست افعال و خواص این در شونیز مسطور شد **گلوندا** بکسر کاف فارسی و فتح لام و سکون واو و خفاء نون و فتح دال مهمله و الف اسم هندی قمر هوه است **گلوندا** بفتح کاف و سکون لام و فتح واو و سکون نون و فتح دال مهمله و الف و بعوض واو موحده نیز آمده اسم گهی گواریت **گلوا** اسم فارسی ملوک ست **گلوخ** بفارسی اسم امرود ست **گلوط** معرب گهلوت هندی ست **گلوی** بکسر کاف فارسی و ضم لام و واو مجهول و یاء تحتانی اسم هندی ست و آنرا اگرچ دگر بیل و بلا علینی مثناس پوره کاردی فولیا نیز نامند و در لغت سنسکرت جنهیان و گلوچی و گرد چی گویند اسما آنست و وسنتها یعنی همیشه تر و تازه میباشد و گنڈیلی یعنی بالای آن سفید می باشد دلوها مرتا یعنی سردارد و یه مطبوخ و فائده بخش سنت و امرتا یعنی آب حیات و کندلی یعنی مانند حلقه ماربر خود می پیچد و تامرتا یعنی بیل امرت و هندهوپرنی یعنی برگ او شیرین باشد دسوموی یعنی مخمر او در نباتات مثل ماهتاب در نجوم ست و دیکونر متا یعنی موسوم ست باسم اسونی دیوت و آن حکیمی بود که آنرا اختراع نموده و دوچهاونی یعنی حفال را عمر دراز کند و کامد جاتا یعنی طفلان را عمر دراز کند و بیماری آنهارا دفع گرداند و متر یکا یعنی بامراض بادی کف و صفرا نافعست و چکر مهنا یعنی جهت دفع صفرا مانند چکر مچمن ست برکشتن دیوان در اکسان رای نامند آن نباتی ست از جنس لبلاب که بر مجاور خود می پیچد و برگ آن مدور بقدر لبلاب کبیر و ضخیم و سبز و پوست ساق آن سفید و چوب ساق آن سطبر و بارنشیه و اکثر بے ثمر و گاهی نبات کهنه آن گل کند خوشه دار مانند گل گوندنی و ثمر آن در دینا پخ مؤلف در ملک مالوه معاینه نموده که دران خوشه ثمر مثل ثمر کائن و کوچکتر ازان و سبز رنگ املس بود و بعد پختگی سرخ مائل بسیاهی میگردد و لزج و دران یک تخم گرد مانند دانه فلفل گردد و چون چوب آنرا غرس نمایند سبز گردد و مستعمل چوب آنست و طعم آن بسیار تلخ و در مطبوخات و نقوعات چوب آن مستعمل و در معجونات و معاجین نشاسته آن که بهندی ست نامند ست آن لطیف تر و سریع الاثر و بهترین آن آنست که تر و تازه باشد بر درخت نیز بچه مزاج آن بقول حکیم شریف خان مرکب القوی ست از جهت نفع آن در امراض حاره و بارده و صاحب مخزن گوید گرم و خشک در اول و بعضے تر دانسته اند و نزد اطبای هند سرد و خشک و جهت سرفه و تقطیع بلغم و اقسام حمیات صفراوی و بلغمی نافع و مقوی باصره و معده و قاتل کرم شکم و مفت سنگ و دافع سوزاک و غلظ منی و مولد آن و نافع سلس البول و گویند که امراض فساد بول و اسهال خون و بلغم و امراض جلدیه انافع و در امراض حاره و بارده بتجربه رسیده و جهت سل و دق و حمیات مرکبه دوای مبارک ست و اگر بار و غن بخورند ریاح و سودا دفع نماید و اگر با نبات بخورند حدت صفرا را فرو نشاند و اگر با عسل بخورند تقطیع بلغم نماید و شیره آن در حالتی که سبز و تازه باشد قوی تر بود و اگر تازه آن هم نرسد خشک آنرا در آب جوشانند و مالیده آب آنرا بگیرند و این نوع شیره را بهندی رس نامند و چون عصاره آنرا طبخ دهند تا غلیظ گردد و خوب بسته شود و حبوب بقدر نخود بزنگ سازند و از یک حب تا دو حب بخورند جهت جمیع امهالات سرمند و بواسیر قدیمه و حدیثه مجرب و چون آنرا کوفته بخمیره در روغن اندازند تا چهل روز و بعد آن روغن را بر سر مالند سوی رفته عود یاند و سیاه کند و گلوی که بر درخت نیم بچه جهت اقسام حمیات حتی که تب دق مؤثرست و با اسهال و بدون اسهال نیز میتوان داد و سرفه را نیز مفید خواه با اصل السوس تنها استعمال نمایند و خواه با او و یه مناسبه دیگر مثل خطمی وغیره و در حمیات حاره نقوع آن او نیز نقوع آن حابس قی است و دیگر جاها مطبوخ آنرا گاه با اصل السوس مقشر گاه با مویز منقے گاه با قصب الریره بهبود داده هر نحو که طبیب حاذق مناسب داند و نقوع نیکوفته بکدام آن در آب یا در عرق شاهتره بصاحبان حمیات مرکبه فرسنه بسیار فائده دارد و حکیم شریف خان مینویسند که محرر بقدر یکدام آنرا ریزه ریزه تراشیده در آب اندامته شب در ظرف گلی آب نارسیده کرده زیر آسمان گذاشته شده آنرا صبح کرفته با صحاب حمیات فرسنه داده بسیار نفع نموده و هندیان در حمیات جوشانیده بیته استعمال میکنند همراه او دویه دیگر و تنها دست آنرا هم

ورا دویه سوزاک و تقویت معده و باه و تغلیظ منی استعمال نموده و مفید یافته نیز ست گلو و طباشیر مساوی گرفته از هر دو بقدر ماشه دیا دو ماشه تا سه روز بحت تپ لرزه داده شده بسیار مجرب ست در بردن لرزه و سرما کمتر تخلف نموده مگر جائیکه ماده بسیار و غلیظ باشد و بعضی در هر سهیل هم درین ترکیب اضافه می نمایند و الداماجد قرص از ترکیب اول ساخته گاهی همراه قرص طباشیر ملین و گاه همراه قرص گل با ادویه مناسبه در حمیات مرکبه در منه استعمال میفرمودند و نیز تنها همراه کاسنی عروق و چکیدهٔ کاسنی استعمال مفید نموده و در وصوف قلعی نکشته برای سوزاک و دیگر ترا کیب نیز استعمال نموده بسیار نفع میکنند و گویند که اگر چونه در چشم افتد و یا در دهن آبله آرد مصلح او عصارهٔ گلو ست است و طریق بر آوردن ست گلو انیست که بگیرند گلوی تر و ریزه ریزه کرده کوفته آب او را گرفته در ظرفی همراه آب دیگر ساده خوب از دست مالیده حل نمایند تا آب غلیظ بر آید پس آنرا در ظرفی گذارند یکشبانه روز بعد ازان آب بالای آن دور ساخته سفیده که نشین شده ست آنرا بگیرند و بر سر آن ظرف پارچه بسته در سایه خواه در آفتاب خشک نمایند و اگر آب آنرا جوشانده خشک نمایند نیز روا ست این ست مطبوخ در حمیات بارده اولی ست و آفتابی در حاره و انچه در سایه خشک نمایند برای حمیات حاره از هر دو یعنی آفتابی و آتشی بهتر ست و گاوی تر و هندیان تلخ و زرخت و شیرین و هنگام هضم تیز و شیرین و گرم و سبک و قابض شکم و مقوی اعضا و مشهی طعام و دافع یرقان و حدام و جوشیدگی و ترقیدگی اعضا و غثیان و تپ و فساد صفرا و باد و خون و بهم زدگی طبیعت و از جمله رسائن ست و دافع اقسام پرمیه و سوزاک و نگاه دارنده روح حیوانی ست و در بعض کتب هندیه نوشته که گرگ وحی یعنی گلو تلخ ست تر و وش را ببرد و قت هضم گرم ست و در اشیای تلخ این چیز خوب ست و اگر چونه در چشم افتد و یا در دهن آبله ها آرد مصلح او آب گلو ست است **کلوی** بفتح کاف و سکون لام و کسر واو و سکون تحتانی ایضا کرونده است **کلیه** بفتح کاف و لام مشدد و خفا ها بالجیر آدم را گویند اسم فارسی ست و بعربی راس و جمع آن رؤس مهندی سری نامند و مراد ازان کله و مغز حیوانات ست و بهترین آن مغز کله گوسفند جوان فربه است مزاج آن نسبت بسائر بدن حیوان بارد تر و رطب تر ست و گیلانی گوید که بهترین آن آنست که از حیوان معتدل الرطوبت باشد و آن بالنسبت بدن حیوان آن گرم و تر ست و بحسب اختلاف طبع هر حیوان و در کیفیات اربع و قوت و ضعف و غیرها مختلف میباشد و آن کثیر الغذا غلیظ و دیر هضم و چون منهضم گردد بدن ضعیف و مرتعش را قوی گرداند و منی بیفزاید و جهت صاحبان محنت و ریاضت نافع و مضعف معده و بد بو کننده آروغ و بول مصلح آن خوردنش با خردل و سرکه و با کامه و صعتر مضر ست و گویند مضر معده بسبب بطوء انهضام و لهذا باید که بآن دارچینی استعمال نمایند و مصطگی بعد آن بخایند و درازی گفته باید دانست که در رؤس مناسبت از حیوانی ست که انها از ان باشند و سرکه سفندار طب از سرکه ست و سرکه رطب زیاده از سرکه ست و علی هذا القیاس پس گوئیم که رؤس فی الجمله غذای سخن اندک ست و کثیر الغذا بغایت و مقوی بدن ضعیف چون هضم بران مستولی گردد و مزید باه و گران کننده و ضعیف سر و نقرس و آن از طعام صاحبان ضعیف معده نیست و گاهی از ان در ندرت قولنج صعب شدید پیدا شود و اکثر چنین قولنج از کثار تناول جلد و عضروفهای آن افتد و اما گوشت خدین رطوبت آن کمتر و غذائیت آن بیشتر و بهرد و چشم آن چرب تر و سریع النزول از معده و گوشت زبان آن ضعیف تر از همه اجزای آنست و مغز آن ابرد و ادر طب کل اجزای آن و پوست آن اعدل و دیر هضم تر و غلیظ تر و گوشت زبان معتدل تر و عضروفهای آن بدتر همه اجزا و خشک تر و بطی النزول و مورث قولنج و غضاریف دماغ آن ردی تر پس دماغ با خردل و سرکه و آبکامه و صعتر باید خورد و چشم آن با نمک بسیار و زبان آن با نمک باعتدال و گوشت خدین و بناگوش آن بسرکه و صعتر و انجدان و خردل و پوست کله و غضاریف آنرا حتی المقدور نباید خورد و اگر مضطر و ناچار گردند بخورد ن آن باید که با کف خردل و مصطگی دوا رهینی قلیه پخته بخورند یا السیاه و شکم سیر نخورند بلکه بر گرسنگی صادق و ریاضت شدید اندک بخورند و اگر دیر منهضم شود مصطگی و عود و مهندی بخایند اگر گرانی آرد باید که مبادرت باخراج آن بقی کنند و اگر قی دشوار بود و یا عادی بدان نباشد اسهال بعض جوارشات مسهله نمایند و باید که ضعیف المعده سر کلان

و بزغاله کوچک نخورد مگر آنکه مورث قولنج شدید است و گویند بهتر آنست که در بلاد رطب و گرم مصاحبان مزاج ضعیف کله و پاچه اصلا نخورند و انگور بالای کله نخورند که مضرست و مفعول بمطبوخ سرکچه گوسفند و پاچه آن جهت تسکین دردسر پابس هنگام انتهای مرض و جهت تطیب باغ یابس و جنون و می خوابی و امثال اینها نافع و حقنه بشوربای سرکچه گوسفند و طلاء معاً گردوی اعصاب و هیچ باه اگر ضعف آن بسبب یبوست باشد و بران را زیاد کند و ملین اورام باطنه است **کلهار** بضم کاف فارسی و سکون لام و فتح ها و الف و سکون راء مهمله لغت هندی است و در کنول مسطور گردد **کلهاری** بالفتح کاف فارسی و سکون لام و فتح ها و الف و کسر راء مهمله و سکون یای تحتانی لاتینی است کلمه باهم کلونجی است **کلهریات** برگی است که از کوه نارون دنیال می آورند سیاه رنگ مائل بسرخی مثل برگ تنباکو و ازان کوچکتر و پرگهای آن باهم پیچیده چون قدری از پاره آن بوقت خفتن در دهن دارند بخسپند که لعاب آن در حلق برود برای دمیدن گلو نافع اگر چند روز استعمال نمایند مزاج آن گرم و خشک است **کلهری** بکسر کاف فارسی و فتح لام و خفیفا ها و کسر راء مهمله و سکون یای تحتانی اسم هندی موشک ابن آست و آن حیوانی است کوچک از موش و کوتاه گردن و گرد گوش و دراز دم و پر از موهای ملائم و ملمس بر جلد او سه خط سیاه و سه خط سفید عریض دارد و اکثر در باغها مسکن دارد و میوه میخورد و بعضی مردم بچه او را می پرورند و انس میگیرد و از موهای دم او مصوران قلم میسازند جهت کشیدن تصاویر مزاج آن گرم و در دوم خون آن قلیل آشار میکند و بصارت را جلا دهد و خوردن گوشت او بعد پزیدن طعام و غسل رود و عشت شمس و قمر و دعوت کواکب نمودن و اجتناب از نساء کردن مسخر روحانیات است و گوشت او جهت صرع مفید نوشته اند **کلیا** اسم رومی گرسنه است و بسریانی ورد نسترن را نامند و بفارسی اشخار را گویند **کلی** بفتح کاف و کسر لام و سکون یای تحتانی هندی اسم خیمه است و کاچی را نیز گویند **کلی** بضم کاف فارسی و کسر لام مشدده و سکون یای تحتانی اسم مردان است و نیز اسم تمباکو است **کلیان** کاه بالفتح کاف و سکون لام و فتح یای تحتانی و الف و سکون نون و فتح کاف و الف و فتح تای فوقانی و های هندی است خاردار بقدر یکنیزه و خار آن درشت و در ته ک بنگاله بحوالی بردوان و میدنی پور کثیر الوجود گرم و خشک چون نیم مثقال بوست بیخ آنرا با نیم مثقال ریوند چینی مدبر بخورند در روز شدید طحال در ساعت تسکین یابد تدبیر ریوند چینی آنست که ریوند را در قدری آب بجوشانند و آب آنرا بریخته ریوند را خشک نمایند و سوده استعمال نمایند و تکمید بدان جهت استسقا و جمیع اورام و آلام مفید و اگر برگ آنرا از اطراف روی آن بر جراحات بندند زخم را چاق نماید و اگر بر جراحات بانجوم فاسده از طرف پشت آنرا بندند گوشت فاسد را بخورد و اگر بر خراج بندند زخم منفجر سازد و چون پوست بیخ آن را کوبیده و در کیسه کرده بر ورم استسقا بندند در دعظیم دران بهم رسد و ورم دفع گردد اما باید که چون درد شدید شود آن کیسه را باز کنند و بر جای دیگر بندند و همچنین در همه جاهای ورم مکرر این عمل نمایند و بهمت و رم طحال و نزول آب در خصیتین نیز نافع است **کلیانی** و کلیانیس لغت یونانی است که بفارسی بارزد نامند و نزد صاحب اختیارات کلیانی اشق است که بفارسی بدران نامند **کلیتی گیا** بکسر کاف و لام و سکون یای تحتانی و فتح فوقانی و کسر نون و سکون یای تحتانی دوم و ضم کاف فارسی و فتح ها و الف اسم پرشتری است **کلیشیا** و کلیاهرد و اسم درخت ملکوست **کلیجا** بفتح کاف و کسر لام و یای تحتانی مجهول و فتح جیم و الف و کلیجی بکسر جیم و یای تحتانی بجای الف نیز آمده اسم هندی جگرست **کلیجن** بضم کاف و کسر لام و سکون یای تحتانی و فتح جیم و سکون نون اسم خونجان ست و آن نزد هندیان گرم و مصلح معده و دافع قولنج و درد کرده و هاضم طعام و دافع عرق النساء و صرع و صداع باردو حابس بول و محرک باه و هرگاه قدری ازان در دهن گذارند از اندک گرمتگی آواز نماید بهر آنکه بعضی آواز گلوست **کلیجه و نیون** کبیر آن زرد و چوب صغیر مایل بسرخی است **کلیدر مه** بفتح کاف و کسر لام و سکون یای تحتانی و ضم دال و سکون راء مهملتین و فتح تحتانی و ها اسم هرست **کلی راج** بضم کاف و کسر لام و سکون یای تحتانی و فتح راء مهمله و الف و جیم اسم کاکرا سنگی ست **کلیز** اسم فارسی زنبورست **کلیزوان** اسم فارسی خانه زنبورست **کلیسرا** اسم

کلهاری
کلهریات
کلیا
کلی
کلیان کاه
کلیانی
کلیتی گیا
کلیجا
کلیجن
کلیجه و نیون
کلیدر مه
کلی راج
کلیز
کلیزوان
کلیسرا

کالیسرت کلیسرنزه اسم اصل السوس ست **کلیس** بالغت مازندران جری ست و اسم فارسی زرآلود ست نیز بفارسی اسم بوم **کلیکان کلیسرطرخون** ست **کلیک** اسم دیگست **کلی کچ** دال ست **کلیدرون** بیزانی خردل ستانی ست و گویند جعیدست **گلی گیز** تا بکسر کاف فارسی و لام و سکون تحتانی مجهوله و کسر کاف فارسی دوم و سکون تحتانی دوم مجهول و فتح راء مهمله و سکون نون و فتح قوقانی و الف اسم جعبنا ست **کلینجوا** اسم جعبا نبل ست **کلیل المکانی** بسریانی اکلیل الملک ست **کلیم** بفتح کاف و کسر لام و سکون تحتانی و ضم اسم گرونده ست **کلیم** بفتح آن اسم گرونده ست **کلیندا** بفتح کاف و کسر لام و سکون یا تحتانی و خفا رنون و فتح دال مهمله و الف اسم هندی تربوزست **کلیوا** و کلیوا اسم فارسی خلیو است **کلیه** بضم کاف و سکون لام و فتح یا تحتانی و ها اسم گردو است

فصل کاف با میم

کما اسم فارسی شجره قناد ست **کماة** بفتح کاف و سکون میم و فتح همزه و سکون تا و قوقانی بعربی یا هندی اسم جنس فطر و سماروغ و کشنیز و فیل ست و نزد بعضے مخصوص بهمانکه آنست و فطر مخصوص بانواع ماکوله آن و لهذا گویند که آن فطرست و بعضے گویند که این قسمی از انست و نزد بعضے سماروغ ست و قسمی از ان غوشنه نامند و هر یک مذکور شد و آنرا بترکی قارچ و بفارسی سمالو و سماروغ و هوره نیز و بشیرازی هکلو و بیونانی اوزرنا و بسریانی ارزدی و بیرمی هودیا و بعربی نبات الرعد و هندی لهبنی نامند و دیسقوریدوس یونانی آنرا و دین نامیده و آن نیکی ست که از خوشت زمین در هنگام ربیع در زمین ریگستان و دامن کوه بیشتر بهم میرسد و دستدیر بی برگ و بی ساق بی تخم بشکل اکلیل و رنگ اعلای آن مایل بسرخی و آنرا خام و مطبوخ میخورند طعمی و بوی غالب ندارد و بهترین آن آنست که در زمین بلند ریگی پاک بهم رسد و متوسط در زمین گلی و کوهی و بدترین آن تازه و طعمی در رائحه غالب نداشته باشد و بعضے گفته اند بهترین آن سفید با وصاف مذکور و است و انچه بخلاف این اوصاف باشد و در زمینهای رودی و زیر اشجار و در تیوه و زرتیون و جوز رویده و سفید و شرخ و تیره و خشک باشد زبون و با سمیت ست و سیاه آن که ظاهر و باطن آن هر دو سیاه باشد مهلک و شیخ مینویسد که رودی ترین اقسام آن بفطرت و خصوصا انچه زیر درختها و در زمین رودی روید سرد و تر در اول دوم و جوهر آن جوهر رضی ست مخالط بمائیت قلیل و هوائیت و لطافت مذک و لهذا چون آنرا بیفشرند مائیت آن ظاهر میشود و چون خشک گردد و مائیت آن برود غلظ آن ازدیاد پذیرد بسبب بقای ارضیت دران هنگام مثل چیز نالص از مائیت و بجهت آنکه دران هوائیت ست در عصاره آن جزوها لطیف میباشد لیکن غلیظ بسیارست بهر انکه چون هوائیت در جوهر آن اندک ست و غالب دران ارضیت مع مائیت لاجرم جوهر آن مایل بغلظ باشد و بالجمله غلیظ پیدا کند و لهذا از خوردن آن خوف حدوث امراض بلغمی ست و خاصه عصبی و دماغی بسبب سردی این اعضا و بسبب بروده گرانیدنست و آب آن جای بیاض چشم ست خصوصا آنرا بیکه وقت بریان کردن ازان بچکد و هر مرد را که با آب تازه فشرده آن سائیده و پرورده باشند مقوی اجفان و قوت روح باصره و زیاده کننده نور آن و رافع نزول آب آنست و خوردن آن قلیل رودی اکلیموس قلیل الغذا بطی الانحدار غلیظ مولد خون بلغمی و بلغم و نفاخ و مولد ریاح و زیر پشت ست و اکثار آن مولد سکته و فالج و رعشه و گرانی زبان و نفس و بهق ابیض و قولنج و عسر البول مصلح آن طبیخ آن با شبت و یا با آب نمک و صعتر و پودینه و سداب بطبخ جید و مطیب بروغن مری را و با زیره و مثل دارچینی و فلفل در قرنفل و مانند انها نمودن ست و سائر تدابیر نظر کرسلور شد و ضماد خشک آن با آب برسر جهت رفع صلع پیش از وقت آن مجرب و ضماد خشک سوده آن با سرکه و سرشیم جهت برآمدگی ناف اطفال و فتق ایشان و جوانان مجرب و تازه آنرا نیز بریان نموده با نمک و فلفل میخورند و خوردن خشک آن مجوز نیست و عند الضرورة باید که یکشبانه روز در خاک خالص آب طلبیده بخیسانند پس پاک شسته بدو برابر پخته با روغن بسیار بخورند و اکثار خوردن آن نمایند و اگر با آلکا مذ خورند که بهترین مصلحات آنست بهترست و بدل آن در تقویت چشم و جلای آن آب آس **کماة** بضم اول بفارسی اسم نباتی ست که صمغ آن حلتیت ست و بسریانی اسم باد آورد ست **کما حه** بعربی دماء الاصل ست و بعینی غلاف خوشه گندم نیز آمده **کماذریوس** بفتح کاف دیم و الف و فتح ذال معجمه و سکون را مهمله و ضم یا تحتانی و سکون

واو وسین مهمله دال مهمله نیز آمده معرب خامادریوس یونانی است بمعنی بلوط الارض و لویند لغت دری ست بمعنای متیفرون بفارسی اندرون تلخ و بشیرازی کندر تلخ و بلغت یونانی کیسی اس مانس و بقولی یدوس گفته بفتحتین مردم آنرا اندرور یوس مانند بقول بعضے از اسپندی مندی گویند و در حقیقت غیر است و آن بقول دیسقوریدوس نباتی ست دیک بطول آن بقدر یکشبر و برگ آن ریزه شبیه ببرگ بلوط و رنگ رنگ و تشقق طعم آن بسیار تلخ و بانگ حدت گل آن کبود تیره و تخم آن کوچکتر از میوه و باطن آن سفید و بیخ آن اغوانی رنگ و بمقدار یک وجب و نیم و بهنت آن سنگ خماد باید که بعد سیدن تمام گیرند و نگاه دارند که برگ گل و تخم آن بیخته و موجود باشد و اسحاق بن عمران مخالفت دیسقوریدوس در صفت آن کرده و گفته نباتی ست کدر ربیع ظاهر شود و برگ آن عریض سبز شبیه ببرگ ترس بری و ساق آن مضرس و بمثل آن بر روی زمین و بلند نمی شود و بیخ آن شبیه بثمر بلوط کوچک و در طعم شبیه بدان باقلی و جالینوس گفته قضبان و اوراق منکسره است در غلظ مانند ریحان و ازان بزرگ تر و سبز رنگ و برگ آن کوچک شبیه ببرگ بلوط و گل آن ارغوانی رنگ و تلخ و بیخ آن نیز ارغوانی یعنی مائل بسرخی و تلخ و ابن ابی خالد اخریقی در کتاب اعمال تصریح نموده که آن بیخ نباتی ست شبیه ببلوط باکلیه بهترین آن تازه بری آنست که در ان گل و تخم باقی و زنخته باشد و قوت آن هفت سال باقی می ماند مزاج آن بقول جالینوس گرم و خشک در سوم و گرمی آن قوی تر از خشکی آن گویند و کرین صورت گرمی آن در وسط سوم و خشکی آن در اول سوم باشد بعضے نوشته اند گرم و خشک در دوم و گرمی آن نزدیک آخر دوم و آن مفتح سدد اعضای باطنی و محلل و مقطع اخلاط غلیظه و ملطف و مسخن بدن نافع سرفه کهنه و لاغر کننده غلظ طحال و نافع یرقان سوداوی و مدر بول و حیض ست و گویند چون ازان چوب ساخته خشک نمایند و بشراب سائیده در چشم چکانند قروح چشم و ناصور چشم را نفع کند و همچنین قطور طبیخ آن با زیت در دور سائیده آن نافع عرب و آشامیدن آب تازه آن و یا خشک مطبوخ آن جهت سرفه مزمن و طولی و سه درم آن جوشانده با طلاب و یا با عسل چند روز متواتر جهت درد سینه و ریه و برودت نواحی آن و نوشیدن تر و تازه آن و یا مطبوخ آن در آب با سرکه جهت یرقان سوداوی سدی و تحلیل صلابت طحال و سائر امراض طحال و ادرار بول و حیض و اسقاط جنین و کوفته شدن عضله و نهاد آن با شراب جهت تحلیل صلابت طحال سریع الاثر و اگر چهار درم آن در یک رطل آب بجوشانند تا بسوم حصه برسد و با سه درم روغن زیتون بنوشند و چند روز بدان مداومت کنند جهت شکستن سنگ گرده و مثانه مجرب نوشته و باید که روزی سه اوقیه بنوشند و ضماد تخته آن در سرکه محلل صلابت طحال و مشرب آب آن جهت تشنج و رفع سوء هضم و فساد معده و ابتدای استسقا و یرقان سدی و نفخ رحم و فساد اخلاط و اصلاح مزاج نافع و طریق ساختن آن انست که در هر یک رطل شراب دو درم آن و یا در هر رطل آب افشرده انگور دو مثقال ازان انداخته و مدتی گذاشته پس صاف کرده هر روز تا یک رطل بیاشامند و این هر چند کهنه تر باشد بهتر ست و شرب آن با شراب و یا خوردن حبوب آن که ازا سائیده جهاساخته باشند و ضماد آن جهت گزیدن هوام نافع و با عسل جهت تنقیه قروح کهنه و پرچرک و مالیدن آن بر بدن باعث گرمی آن و روغن آن که از آب تازه آن و یا از آب مطبوخ آن و از گل آن بدستور روغن گل در روغنهای دیگر ترتیب دهند جهت رفع سردی بدن و ریاح مؤثر و گویند کما فی دیوس در سائر افعال مانند کما فیلوس ست مقدار شربت آن سه درم و در مطبوخ تا هفت درم مصر اعما مصلح آن کنید و صاحب منهج نوشته که آن مستعمل در مطبوخ ست و مضر بثانه مصلح آن سفرجل بدل آن استولوقندریون و بقول شیخ بدل آن عروق غافث و گویند بوزن آن سیسالیوس و بربع آن سلیخه و گویند بدل آن تخم حماض بری و تخم شلجم بری **کمارو** ارسم هندی موسیائی ست **کماریکا** بضم کاف و فتح میم و الف و کسر راء مهمله و سکون تحتانی و فتح کاف دوم و الف دوم اسم مشترک ست میان گهسیلو ارگم **اریک** بفتح کاف فارسی و سکون میم و ضم الف و سکون راء مهمله و فتح باء موحده و سکون کاف اسم صمغ عربی نزد اطباء انگریزی نرم کننده اعضاء باطنی و در سوزش بول و زکام و خراش حلق مید هند از مئی گرین تا شصت گرین **کماشیر** بضم کاف و فتح سین و الف و کسر شین معجمه و سکون یاء تحتانی و راء مهمله اسم فارسی ست معرب آن قماشیر و یونانی لوفطیون نامند در ماهیت آن اختلاف ست بعضے صمغ کماه و بعضے صمغ نباتی بدبو و بعضے صمغ هندی شبیه بجاوشیر و بعضے صمغ نباتی شبیه بجاوشیر و بعضے صمغ کرنس کوهی که تخم آن نظر اسالیون ست شبیه بجاوشیر و بعضے

شبنمی تیز و تند شبیه بجاوشیر دانسته اند و گیلانی نوشته بدینست که جاوشیر هندی باشد و بالجمله در صفیت آن اتفاق ست الا کندی در کتاب السموم نوشته که کاشیر قسمی از کماة است و آن در فصل قریب بجاوشیر بلکه این تویتر از انست و بهترین آن زرد تند بو تازه و آنست گرم و خشک در سوم و گویند در دوم و گویند گرم در چهارم و محلل و مذیب و مدر بول و حیض و مسقط حمل بقوت قویه و بدستور ممول آن با صمغ عربی مسهل زرد آب و در بنیاب بی نظیر و رافع استسقای لحمی و زقی و شرب دضاد آن محلل صلابات مقدار شربت آن از یکدانگ تا نیم درم و بقول گیلانی بربع درم یا ده کفند و صاحب منهج نوشته که آن مستعمل در مسهلات و مدرات ست و مضغه جگر مصلح آن گلسرخ و صندل بدل آن جاوشیر و گویند مضر یه مصلح آن کتیرا ست **محماقیطوس** بضم کاف و فتح میم و الف و کسر فاو سکون یا و تحتانی و ضم طا و ملمه و سکون او و سین مهمله لغت یونانی ست و صاحب جامع نوشته که اصل آن بیونانی خاماقیطوس ست و معنی آن صنوبر الارض ست و بعضے گمان کرده اند که معنی آن مقرشه برزمین ست و اول صحیح تر ست و قوبیطس و قوبیطوس نیز گویند و بسریانی ازعاد کرشا و بروی تخم کرفس و می و بشیرازی ماش دارو و بالاتینی آبیکه بفرنگ جودوبندی لکروندنامند آن بقول دلبتو ریدوس از نباتات مستانفه است که هر سال تازه میروید و اقسام میباشد قسمی را ازان نبات بلند میشود و گاه برگ شاخ آن بر روی زمین سیدود و ساق آن نیست که بران قائم باشد و شاخهای آن مایل بسرخی و برگ آن شبیه ببرگ تی العالم صغیر مگر ازان باریکتر و دران رطوبت چسپنده و زخب ارد کشیف تخم نیابند که قبوضت و حرافت بوی آن شبیه ببوی درخت صنوبر و گل آن باریک و زرد سرخ و زرد آن قلیل الوجود و گل آن در وشایع سفید میرود و تخم آن از کرفس الا کوچکتر و بیخ آن سفید و قسم دیگر را که ماده گویند شاخهای دراز بقدر یکذرع شبیه باذخر و شعبهای آن باریک و برگ و گل آن شبیه بقسم اول و تخم آن سیاه رنگ و ربوشبیه ببوی صنوبر و قسمی دیگر را که نر نامند شاخ و ساق نبات آن خشن و سفید و شاخهای آن باریک و برگهای آن کوچک و باریک سفید با قدری عرض و گل آن زرد کوچک و این شبیه بجوراینج و قوت این دو صنف و خاصیت یکی ست گویند قوت این دو قسم قریب باول و انان ضعیف تر و گیلانی بعد بیان هر سه قسم مذکور نگفته که در توصیف این دو اختلاف بسیار واقع شده و اسحاق بن عمران حکایت کرده که آن حشیشه ایست برگ آن مانند برگ رشاد و شاخهای سبز باریک و گره دار و گل آن سفید و این جلجل گفته کما فیطوس گیاهی ست طول آن بقدر ذراع و برگ آن بر شاخهای آن و در ان تشریف و گل آن زرد و چون آنرا بمانند ازان بوی صنوبر آید و جالینوس گفته شاخهای آن باریک سبز و برگهای آن مانند برگ مرو و گل آن سرخ و در تموز میروید و در سرطان بکمال میرسد و قوت آن تا ده سال می ماند و تلخ آن بهتر از حماد حریف آنست و شیخ الرئیس نوشته که آن قبضیان و گل ست سرخ مائل بسیاهی و سبز باریک و گل آن تلخ طعم با قبض اندک و حرافت کم از تلخی و برگ شاخ آن بر زمین میرود و شبیه ببرگ بهار ست الا آن باریک تر و ست تر و اکثر بهر ازان و گل آن زرد و صاحب اسرار الطب گفته آنرا بیونانی خرشف نامند و شاخهای آن باریک و برگ آن منبسط بر روی زمین و گل آن سرخ مائل بسیاهی و ما قبوضت و حرافت و تخم آن زرد و صاحب منهاج گفته که آن تخم کرفس ردی ست و بقول صاحب کامل طرخون رومی و یا کاسنی رومی ست و رنگ آن کبود و در آخر تخم آن فراسیون بیشود و بهترین آن تازه بری آن و نزد بعضی بستانی نند بوی آنست و مستعمل ازان برگ و شگوفه و تخم آن و طبع آن بقول شیخ گرم در دوم و خشک در سوم و گویند گرم و خشک در سوم و گویند گرم در اول و دوم و خشک در آخر آن و منضج سدد و منقی دهلیز آن سپرز اعضای باطنی بیشتر از اسخان آنست و دران قوت مسهله است و در گل آن تلخی و تندی ست و بیخیت حار یابس بعنف باشد و نهادن آن بر صلابات و خصوصا بر صلابت پستان نافع و بر نطله مانع از سبی آن و بعضی ضماد آن با آرد جو جهت تحلیل صلابات و ورم پستان و با عسل جهت منع سعی نطفه ساعیش نافع نوشته و آن نافع ادرام ست بسبب آنکه دران قبض و تحلیل ست و نیز ضماد تازه یا خشک آن با عسل مدمل جراحات و فروع عفنه و ملتئم جراحات تازه است و آن نافع عرق النساست خصوصا چون با ماء العسل بخورند و نیز منقی اعصاب و مفید وجع ورک و نقرس و بعضی گفته اند

که اگر آنرا با مار العسل که از آب باران ساخته باشند تا چهل روز بخورند از الم عرق النسا نماید و تحلیل صلابت نفرس کند و بقول گیلانی ضماد و مطبوخ آن نیز جهت عرق النسا و درد کم مفید و چون آنرا سائیده بجلاب یا عسل سرشته مدت روز بخورند از الم اوجاع صدر و از نواحی آن از برودت و آلام دانچه در ریه باشد نماید و آن مفتح سدد و جگر بسهولت و نافع امراض آن و امراض مخالط آن مفید یرقان سوداوی ست چون هفت روز متواتر بنوشند و آن اکبر ادویهٔ یرقان ست و آن مفتح سدد رحم و مدر بول و حیض و مزلق عسر آن و نافع اوجاع گرده است و محمول آن با عسل منقی رحم و مخرج جنین و آن مدر حیض ست چون بعسل بنوشند و یا محمول آن یاد دهند آن انجیر سازند و چون ازدو مثقال آن شیاف بالانجیر و یا عسل سازند بلغم کافی فرود آورد و گویند که آن مسهل بلغم غلیظ دار اکبر ادویه طحال ست و جهت استسقا و تحلیل ریاح و شنگاف عضله و بواسیر مفید و آشامیدن آن با تو بال مس و را تمنج مسهل عظیم زرد آب و منقی رحم از فضول و آشامیدن دو مثقال آن با آب انجیر مطبوخ جهت تنقیه معای علیا نافع و جهت درد کمر و مغص مفید و خوردن مسحوق آن با انجیر سرشته حب استه مسهل ست و آشامیدن مطبوخ آن نافع ضرر سموم و خانق الریح مضر و مصلح آن عسل و انیسون و صاحب منهج گفته که فیطوس مستعمل در مطبوخات ست و مضر بجگر و مصلح آن زعرور و بدل آن عجده و بقول شیخ بدل آن نصف وزن آن سیسالیوس و ربع وزن آن سلیخه و در بعض نسخ بوزن آن انسنتین گویند بوزن آن زیره سیاه و گویند کافور بقدار شربت آن از دو درم تا سه درم و گویند یک مثقال و گویند یک نیم درم و یا یک نیم مثقال و باید که در هواهای گرم و امزجه حاره و اطفال استعمال نکنند افعال و خواص این بقول هندیان در گذرنده مسطور شد **کمالاون** و کمالیه و کمالیون یونانی و بردی مازریون ست و بقول شیخ کمالیون قسمی از مازریون سیاه قتال ست و نیز آن معروف بخمالیون ست **کمبلیان** اسم سنگدان ازست **کمبو** اسم شنبلیه است **کمبلک** بفتح کاف و سکون میم و فتح باء فارسی و لام مشدده و کاف اسم ریحکی ست **کمبهابیدنی** بکاف و میم و موحده و هار الف و کسر موحده و خفاء ها و سکون تحتانی مجهوله و کسر دال مهمله و نون و تحتانی دوم اسم ترمری ست **کمبهایونی** بضم کاف و سکون میم و فتح موحده و خفاء ها و الف و ضم تحتانی و سکون واو و کسر نون و سکون تحتانی دوم اسم قسمی از تماشا ست **کمبهالی** بضم کاف و سکون میم و فتح موحده و خفاء ها و الف و کسر لام بعوض راء مهمله هم آمده و سکون تحتانی اسم سنسکرت ست معنی او انکه بصورت سبوی سه شود و سر و بهدر یک یعنی بجمیع اقسام بیماریهای فساد بول نافع و کمالشمیری یعنی در ملک کشمیر پیدا میشود و درد ها یعنی کلان میشود و در کشمیر پیری پهلی یعنی برگ او بمانند صورت گوش میشود و کنتو لا یعنی درخت او گره دار مانند گره های نیشکر میشود و در شنور تا یعنی بارا و سیاه و گره میباشد و کمبها یعنی برابر سبوی کلان میشود و آنرا گمر و نیز میگویند و ماهیت آن از اسما مفهوم می شود و انچه بمشاهده آمده نباتی ست یک گز بدو گز میشود و در میان سنگها و صحرا میروید و شاخهای کمند پهلو دار و گره دار و سرخ مائل بسیاهی و برگ او عریض و فوک دارد و دنبالهٔ برو باکنگره های باریک بطرف دنبالهٔ بریده فی الجمله بشکل سبوی و بادلو کلان و نازک و ریشه جانب ولیش سبزی بیشتر جانب پشت سبزی کمتر و نرم و اندک تنگ و لشاخ او یکطرف برگ و طرف دیگر خوشه غنچه و گل او اندک بوی بند دارد و بارا و گرد و بعد رسیدن سیاه گردد و از جمله کولات نیست و آن گرم تر در مزهٔ شیرین و نرم خت و آن صفرا شکن و دافع اهی گمات بفتح همزه و کسر موحده و خفاء ها و سکون تحتانی و فتح کاف فارسی و خفاء ها دوم را نعت و سکون فوقانی و آن قسمی از اقسام باد ست و گران و مولد ریح و جهت دق و خون فاسد و قبض شکم و تب و قولنج نافع و بارا و هم گران و مقوی باه و مولد منی و مسکن تشنگی و معدل خون فاسد و مدر بول و از جمله رسائن ست و تخم او با امراض چشم نافع نوشته اند **کمته** بفتح اول هندی سنگ پشت ست **کمثری** بضم کاف و فتح میم مشدد و سکون ثاء مثلثه و فتح راء مهمله و الف مقصوره و بضم میم مشدد غلط ست و آن اسم عربی ست بیونانی نوفیون و آخراس و اقیوس و انقوس نیز و بردی ابیدی و بفارسی امرود و انبرود و بلغت ژند کومرو و بلبندی ناشپاتی مانند و آن مرزوخی ست بزگتر برگ آن شبیه ببرگ شفتالو و از ان عرقیه و بزرگتر و گل آن مانند گل آن

کمالاون
کمبلیان
کمبلک
کمبهابیدنی
کمبهایونی
کمبهالی
کمثری

وثمر آن مانند آن اقسام میباشد و از بری و جبلی و بستانی و هریک شیرین و ترش و مخصوص و قابض و غیرها و مطلقاً در بلاد سرد بهتر از گرم میشود و هر چند بلاد سرد تر باشد بهتر و لطیف تر میگردد و بستانی نیز اقسام میباشد مثل شاه مرود که خراسانی نامند و چینی که سه رنگ است بشکری ست و نظری و سجستانی و غیرها و هر یک را در بلدی و جائیکه میشود و بنامی مخصوص و نیز هریک در بعضی بلاد و اراضی بهتر از بلاد و اراضی دیگر میشود و خصوص در بلاد سرد چنانچه ذکر یافت و در بلاد چین خوب میشود و شیخ الرئیس فرموده در کمثری از نسبت دمائیت ست و در بلاد ما نوعیست از کمثری که آنرا شاه امرود گویند و آن بزرگ حجم شدید الاستدارة رقیق پوست حسن اللون گویا مشف و گویا که آب شکر مفقود جامد مکتنز بسبب جمودت نه بباعث غلظ جوهر و بسیار خوشبو و چون از درخت خود بر زمین می افتد مضمحل میگردد و این از انجمله است که دران مضرتی از اقسام کمثری نیست دگویند که این نوع شاداب با کمال لطافت و لذت و سبز مائل بزردی میباشد و این در بلاد اصفهان و بلخ خوب میشود و آنچه پوست آن ضخیم و سر آن برآمده فی الجمله صراحی شکل و در سائر اوصاف قریب بدآنست آنرا حسینی نامند و این در آذربیجان و همدان خوب میشود و چون پوست آن ضخیم ست باید که مقشر نموده بخورند و قسم متوسط را که در مقدار ازان کوچکتر و اندک طولانی و در اوصاف مذکوره و لطافت ازان سر دو کمتر نظیری نامند و این در اکثر بلاد بهم میرسد و بشیرازی عباسی نامند جهت آنکه بحکم شاه عباس صفوی آنرا از همدان باصفهان و بلاد دیگر بردند و نوع یافت و قسم کوچک ازینها قسام طولانی تر و صراحی شکل و خوشبو که در اول فصل پیش ازینها قسام بهم میرسد و در جرم آن اندک ملیت ست و پوست آن اندک زرد رنگ و سرخ و در بعد ادر خون و بشیرازی گلابی نامند و این قسم جهت اطفال و مرضی بهتر از اقسام دیگرست جهت آنکه شیرینی آن بحد اعتدال ست و بهترین همه قسم اول و بهترین هریک از اقسام رسیده شیرین شاداب خوش مزه و خوشبو بزرگ مقدار نازک پوست آنست و آنچه بدین اوصاف نباشد بمراتب از قلت و کثرت زبون و تخم همه اقسام شبیه بتخم سیب و به اما لعاب ندارد و بالجمله مزاج شاه امرود رسیده شیرین شاداب معتدل مائل بحرارت و تر در دوم و نوع حسینی قریب بدان و اقسام دیگر در حرارت معتدل و تر در اول و بعضی مائل بخشکی و شیخ نوشته که کمثری معروف بچینی سرد در اول و خشک در دوم و شاه امرود معتدل رطب ست و گیلانی گوید که امرود هر قدر که شیرین باشد اقرب باعتدال و مائل تر بحرارت و کمتر ریس بود و هر قدر که زحمت و ترش باشد سرد تر و خشک تر بود و اما در خت آن پس سائر اجزای آن بارد و قابض ست و اما تخم آن حار یابس ست و سدید کازرونی در شرح مفردات قانون نوشته که من در بلاد آذربیجان اقسام بسیار از کمثری که شمار عدد آن نیست دیده ام از انجمله یکی ذهبری و خلقی و پیغامبری و به امرود و عباسی خواجه سنی و غیره است و این همه اقسام بارد ست لیکن سردی بعضی آن کمتر بسبب شیرینی و سردی بعضی آن بیشتر بسبب عفوصت و بعض آن مائل برطوبت و بعض آن به یبوست و بالقول شیخ جمیع اقسام آن قابض ست در رضا دات حبس مواد داخل میشود و جلا اندک دارد و خلط آن اکثر او احمد از خلط سیب ست چنانچه رفس گفته و اما شاه امرود ملیمن طبع و حسن الکیموس بوده یبوست و گویند که کمثری جالی و یاقوت قابضه و ملینه و بهتر از سیب ست در اکثر امور و مرطب دماغ و دافع نزلات جهت آنکه مسکن صعود ابخره بدماغ ست و مفرح و مقوی قلب و معده و هاضمه و رافع خفقان و تشنگی و سورش شانه و معدل خون و یاقوت قابضه بعد از نگبین و مانع صعود ابخره بدماغ خصوصاً خوردن آن بعد از طعام و ضماد آن حابس و مانع انصباب مواد باعضا گیلانی گوید که جمیع درختها و میخاکه در برگ و شاخ آن قبض یافته شود چون طبخ دهند بدان غرغره نمایند ورم لهاة و تفاریح را نفع دهد و حسینی جهت حلق نیکوست و درخشبو دار تقویت قلب ست و ثمر آن نافع درد ریه و درشربت آن تفریح ست و عفص آن قاطع قوی و حسینی مثل بر بعده و خراسانی کثیر الغذا و غذائیت کمثری از سائر فواکه زیاده است خصوصا انچه بزرگ حجم شیرین باشد و خلط متولد از ان بمقدار سیب و آن دیر هضم ست و گاهی کمثری پخته را افشرده آب نرا طبخ میدهند تا آنکه ربّ گردد و آنرا ربّ الکمثری نامند و باید که هنگام اول شروع آن در شیرینی و قبل از انکه طائم گردد بپیشرند و این ربّ قابض طبیعت و رابع معده و مقوی آن ست و حابس سهال صفراوی و قی صفراوی و رافع

غشیان ست و همچنین شربت کمثری جهت انحلال طبع و رفع فساد معده و تقویت آن نافع خصوص که از کمثری نیمرس مرتب نمایند که آب نیمرس آن که هنوز خوب نرسیده و نرم نشده باشد گرفته صاف کرده با شکر و یا عسل با آتش ملائم لقوام آورند و گاهی مربای آن مثل مربای سیب و غیره میسازند و شیخ میفرماید که آن رابع معده است و امر و دچینی خاصته مقوی معده و قاطع تشنگی و مسکن صفرا ست و شارح مینویسد که از ین کلام معلوم میشود که مراد از کمثری چینی آنست که در تبریز آنرا به امرود گویند زیرا که در ان خصوصیت ست و گویا که آن مرکب از کمثری و سفرجل ست و لهذا تقویت معده زیاده تر از باقی اقسام آن میکنند و چون فطر را با آن طبخ دهند ضرر آن زائل گردد و آن قابض شکم ست خصوصاً خشک آن و گاهی اسهال بعصری نماید و گاهی قبض و خراسانی ملین شکم ست و بقراط گفته که کمثری چون سخت باشد ببرد و مجفف قابض شکم بود و رسیده آن سخن مرطب ملین شکم باشد و زمخت آن تازه باشد یا خشک قاطع اسهال ست و اما اقسام مائی آن بحدی رسد که ملین باشد و تولید آن برای قولنج کم بود و باشد که مضرت کند و مصلح آن عسل و جوارش کمونی ست و کسی که آنرا قولنج و نفخ عارض شود ازان احتراز نماید و جمیع اجزای آن مسهوخشک و شگوفه آن مفرح و مقوی دل و قاطع نفث الدم و اسهال و ضماد آن محلل و مرهم چشم و تخم آن بقول اسحاق گرم و خشک نافع در ورید مستعمل ازان چهار درم و مضر گرده و مصلح آن عناب یا اسپغول گویند که آن بسع و شنی او قاتل گرم معده و مخرج آن چون دو مثقال آنرا بخورند و برگ آن حابس اسهال چون پنج درم آنرا بیاشامند و باشیدن آن مجفف جراحات و ملیتم و ملصق آنها و در ینباب ضماد پوست بیخ آن بالغ ترست و شرب برگ آن نافع گزیدن مار و افعی ست و ضمع آن محلل و منضج قوی و بقول گیلانی گرم و تر و نافع در ورید و قرحه آنست شربت آن دو مثقال و مضر طحال مصلح آن گل ارمنی و سوخته چوب و برگ آن قائم مقام تو تیاست و زور آن مجفف قرحه و مضرت بکمال رسیده شاداب لطیف آن کمتر خصوص در گرم مزاجان قوی و مضر سرد مزاجان و ضعیف المعده و پیران و مغلوجین ازان اجتناب نمایند و اکثار آن مولد نفخ و قولنج خصوص بکمال نارسیده آن مصلح آن زنجبیل مربی و بادیان و باید که در حلوی معده نخورند بلکه بعد انحدار غذا و بالای آن آب نباید خورد خصوص آب سرد و بران طعام غلیظ نخورند و با گوشت نیز و با شوربا های طیور بری لطیف بدنیست و شیخ نوشته که در کمثری خاصیت احداث قولنج ست پس واجب ست که بعد خوردن آن ماء العسل مرتب با فاویه بنوشند و مضر گرده و مصلح آن عناب و اسپغول بدل آن سفرجل شیرین پخته است **کمثری حامض** یعنی امرود ترش که کمثری چینی نامند بهترین آن رسیده شاداب لطیف ست سرد در اول و خشک در دوم مقوی معده و جگر و شهی طعام و مسکن غلیان حدت خون و صفرا و مانع صعود ابخره بدماغ و مولد خلط صالح و رافع تشنگی و قی و اسهال خواه تر و تازه آنرا بخورند یا خشک آنرا بعد از طعام مانع صعود ابخره بدماغ مضر مشائخ و صاحبان فالج و سرد مزاج و مصلح مورث قولنج مصلح آن عسل و جوارش کمونی و کندری و مانند آن و گویند که آن مضر عصب بخاصیت و کیفیت و خصوصاً ترش آن اگر بالای شراب بخورند و ازان آنکار نمایند و اگر در حمام روند روی تر باشد و انچه ضرر آن دور کند و پختن آن بنحاء آب بریان نمودن یعنی بخمیر گرفته زیر آتش پختن و یا مرتی نمودن با عسل و یا شکر ست مصلح نارسیده آن زخمت آن بار دو یابس در دوم و قابض مورث قولنج و حابس قی و اسهال و ضماد آن ملصق جراحات ست **کمثری بری** یعنی امرود شتی درخت آن کوتاه تر و ثمر آن کوچک تر و بی آب و با عفوصت و ریلیت سرد در دوم و خشک در سوم و قابض و مسدد آشامیدن سفوف خشک آن حابس اسهال و باشیدن آن مجفف جراحات و روبانیدن آن مدمل جراحات ست آن افادز هر قطر چون فطر را با آن طبخ دهند ضرر آن زائل گردد و خوردن خاکستر چوب آن فادزهر کسی که او را خناق از خوردن فطر و امثال آن بهم رسیده باشد مضر عصب مورث قولنج مصلح آن عسل و راد و یدماره خوشبوست **کمثری جبلی** یعنی امرود کوهی این نیز مانند بری ست از ان سرد تر و خشک تر و قابض تر و همچنین نارس زخمت هر نوع نیز و نوعی از جبلی که در کوه کیلویه

میشود و مخصوص بدانجاست تمر آن کوچکتر و زمخت و با خشونت و سخت بعد تخمین اندک شیرین و بارطبیت بسیار و در جوف آن تخم بسیار و تمر آنرا گرفته در خاک دفن میکنند بعد آنکه تخم آن مضمحل شد برآورده شسته آنرا جدا میکنند و آنرا بریان نموده و مقشر کرده میخورند و داخل لبوب و مرکبات دیگر نیز میکنند و آنرا بفارسی انجگاک نامند و در انجا برج همین ست و مذکور شد و از کوهستان رنگپور بقدری شبیه بامرود جبلی می آورند بمقدار لیموی کاغذی و مدور و آنرا بهوت بیری نامند **کجاین** اسم هندی نوعی از بیخ ست **کمجه** اسم بلغت **کمرزهره** بضم کاف و میم و سکون راء مهمله و فتح زاء معجمه و سکون هاء فتح راء مهمله ثانی و هاء نباتی ست که در کوهستان سرد برف نشین بهم میرسد برگ آن شبیه برگ آس و بهم متصل ببعضی ببعضی و شاخهای آن بسیار و بمقدار دو وجب و زیاده و گلم ازان دراز زمین بلند میباشد و چون برگ آنرا بشکنند شیر بسیار ازان برآید و بر سر شاخهای آن گل و تخم آن مانند تخم ماز ریون و بقدر کرسنه و بیخ آن شعبه بسیار و رو برو رخت آن کرا مانند کرم آبریشم منقط و منقش بسیاهی و سرخی و سفیدی بهم میرسد گرم و خشک و با قوت سمیه و قاتل حیوانات نافع مفاصل و فالج و شرب بیخ آن نافع درد دندان ریحی و قالع آن چون بر متاکل آن چند بار شند و آن نافع لقوه است و آشامیدن برگ آن معی و مسهل و شیر آن نافع گزیدن عقرب و مار چون آنرا بر دغن گاؤ و عسل استعمال کنند و این نبات تریاق فاروق گزیدن هوام و مارست **کمرندی** بضم کاف و سکون میم و فتح راء مهمله و بار فارسی بکسوره و خفا، نون و کسوال هندی و سکون تحتانی و آن نباتی ست که نهال او بقدر یک ذرعه یا کم و زیاد ه ازان بلند میشود و برگ او مانند برگ بابچی خرد اما سفیدی مائل و گلش دراز و سفید و تخم او باریک و سفید مثل خشخاش و بیخش مانند بید سفید و چیز ها، و ازان جهت مراض فساد بلغم نافع مفاصل فالج و شرب بیخ آن نافع درد دندان ریحی و قالع آن چون بر متاکل آن چند بار شند آن نافع لقوه است و آشامیدن برگ آن معی و مسهل و شیر آن نافع گزیدن عقرب و مار چون آنرا بر دغن گاؤ و عسل استعمال کنند **کمرک** بضم کاف و سکون میم و فتح راء مهمله و سکون کاف ثانی و عوام کمرکھ نامند باضافه ها، مختفی در آخر و گمرک بگیتیه نیز گویند اسم هندی مذکر است بیخ آن تا بیخ شبوشش بهلیله شکل شش پهلو و رنگ او در عنفوان سبز و بعد سیاه زرد میگردد و ترش و شیرین بسیار شبیه بمولف نوعی از ان در ملک مالوه خورده که در ان ترشی اصلا نبود اما از قسم اول کوچک و رخت آن بلند و برون بقدر درخت بکان و کنار و برگش نیز و لکوار و برگ کلان او از برگ سنگتره و عرض قصیر لیکن و سبز تر بار کمک و برگهای اسفل شاخ آن بزرگ علای آن مزاج آن نزدیک طبای یونانی سرد و خشک در دوم و تری و خشکی ترش آن زیاده از شیرین آن قابض و مسکن حدت صفرا و تشنگی شدید و قی استهال صفراوی و پیچش خورده آن با نبات و گلاب نیز همین اثر دارد و دو مزه دهان را نیکو گرداند و جهت فساد خون و صفرا مفید و مناسب گرم مزاجان و مفید قلب و اکثار تناول کمرک نفخ افواه عروق مقعد و باعث اسهال خونی و اگر خام آن کوفته آب فشرده صاف کرده جوش دهند که چهارم حصه بسوزد و بدارند که در دواوته نشین میگردد و پس آب صاف آن بگیرند سرکه آن خوب میشود و اگر اندکی دران نمک اندازند بهتر باشد و دوسائر افعال و خواص قریب بریباس ست مضر سرد مزاجان مصلح آن جوارشات و ادویه حاره و بقول هندیان سرد ست خام او ترش و زمخت و مولد باد و بلغم دافع صفرا و خون و اچار و قلیه او موافق امزجه صفراویه قابض و پخته او دافع صفرا و قابض شکم و دافع فساد باد و بلغم ست و از خوردنش بزبان ترقیدگی بهم میرسد و مصلح آن قدری آب نمک بران مالیده خوردن و نیز قند نوشته اند و بعضی هندیان نوشته اند که گرمی میکند و منی بیفزاید و باد صفرا در سازد و مولد بواسیر و کف ست **کمرکس** بفتح کاف و میم و سکون راء مهمله و فتح کاف ثانی و سکون سین مهمله اسم هندی ست نزد اکثر صمغ بلاس ست که او را چنبی گوند گویند و آن مسطور شد و بقول صاحب تذکره الهند صمغ درخت آس ست که بعد آس بری مذکور شده مزاج آن سرد و خشک نوشته برای حرقت بول و سوزاک و قرحه مثانه و سیلان رحم و منی و مذی نافع و مقوی پشت و کمر و اگر با مغز تخم تمر هندی و مصطگی و گوند ببول آسیا شسته و شکر سفید بار و روغن گاؤ بریان کرده و ظرف مالیده باشیلوه گاو بدهند بایا موجرس دگوکهرو و تال مکهانه و بیجبنده تخم سرولی و تخم سمندر سوک در شیر جوشانده خشک نموده و با نبات مفید سفوف نموده با آب سرد بخورانند

جهت انجمادمنی وبند کشاد وسرعت انزال مفید ومجرب **گڑو** بضم کاف فارسی وضم میم شده وراء هندیه وسکون واو اسم کبهالی ست
گڑی اسم کدوی شیرین ست **لمکام** اسم عربی ست وبقول بغدادی قطبی وآن صمغ درخت ضروست وگویند پوست آنست وبعضی گویند
که نفس درخت ضروست وآن مذکور شد **کمک** بفتح کاف ومیم وکاف دوم اسم پرنده ایست که آنرا بهری گویند واز وشکار پرندگان
اند کنند **کمکشٹ** بفتح کاف وسکون میم وضم کاف دوم وسکون شین معجمه ونوقانی هندی وبعوض میم نون مخفی هم آمده تفسیر این اسم
چنین میکنند که کم یعنی نصف وکشٹ مخفف انگشٹ چونکه برگ این درخت برابر نصف نر انگشت میشود لهذا باین اسم مسمّی گشته
کمچھنا یعنی اسهال می آرد وچھنا بمعنی آنکه بند بند مانند میشکند دارد وچھینن یعنی شیردار وسورنا یعنی زرد رنگ طلائی چونکه گلش
طلائی رنگ میشود لهذا باین اسم موسوم گشته وسورنی یعنی شیرازه برسی آید وپیت بشپکا یعنی گلش زردی باشد وتکت وگلدها یعنی شیرازه
تلخ باشد وکاک بھیدی یعنی دافع گرمی ست وکاک کشٹا یعنی دافع ترقیدگی بدن از گرمی ست اهیت آن معلوم شد وآن بجمیع امراض
جلدیه مثل جذام وبرص وقوبا ودادء الحیه وثعلب وغیرها نافع ودافع امراض شیطانی نوشته اند وبقیاس معلوم میشود که از قسم قسط ست
کم کم اسم هندی کبیرست **کم کوٹ** بضم کاف وسکون میم وضم کاف دوم وواو مجهول وسکون ٹا فوقانی لغت فرنگی ست یعنی
صمغ درخت کوت زیرا که کم در لغت ایشان بمعنی صمغ ست وآن در فرهنگ برهان مسطور شد **کملا** بفتح کاف وسکون میم وفتح لام والف وگهرا
نیز گویند وآن گرمی ست سیاه وچین دار وزار بقدر دو بند انگشت باکم وزیاده وبر دوهای سیاه وچون بدن انسان برود یا مالیده
گردد دو موها بیش در جلد نخلد بدن بخارد وآماس کند واکثر در فصل شبرکال هریر گهای انگور متولد میشود وبرگهارا میخورد وماده تکوان
او هفوت ست سالی درسن یکهزار ودوصد وسی هجری در بلده حیدرآباد هوای وباگرسیده بود ودران سال تولد این کرمها بوفور
گردیده که نوبت برسد ها شده بود وآن گرم وخشک وخالی از سمیت نیست وصلحش وغن بید انجیر شیرباوطلاگست وصاحب
تذکرة الهند مینویسد که من برین کرم بسیار چیزها انداخته هیچ شی نمرد پس روغن بید انجیر انداخته که در یک لحظه مرد پس ازان روز
قرار دادم که همان مصلح ست بهر که دادم فائده شد **کملاؤن** اسم کاشم ست **کنکر سیدی** بضم کاف وکسر میم مشدده وفتح نون
وضم کاف دوم وفتح راء مهمله وکسر باء فارسی وسکون نون دوم وکسر دال هندی وسکون تحتانی دار وئی ست هندی که آنرا در سنسکرت
تریلتھدی یعنی زرد بینی بیماری را می شکند وکول پیل یعنی بار او دراز مانند ملتاس میشود **کوکا** یعنی گلش هراز سه شگفد
وچ پشپاک یعنی گل او تمام روز شگفته میباشد میگویند نوشته اند که میوهٔ او بامزه است بهت سنگ گرده ومثانه ورگان مفید
کنتھ یعنی کلانی شکم وسنیات یعنی دیوانگی وبیهوشی وهذیان وگرمی وتپ انافع وبادهای شکند **کمود** بفتح کاف وضم میم واو مجهول
وسکون دال مهمله هندی نیلوفر را گویند وآن را سنسکرت پدمنی وپدم گویند **کنول** یعنی گلش خوشبو وصدبرگ اردو گلهارم
کرا اسم ست واگر هم نیز وعوام آنرا الی میگویند وبجای همزه ها هم آمده یعنی هلکم وهلی بمعنی برگ برگ میشود وآن گل زار گشته یکم یعنی در
کناره برگ ها که مانند دانها باشد سرخ رنگ می باشد وقسمی ازین که سیاه بلاد آنرا نلا کلوا وتیل مندیورم یعنی گلش سیاه ونیلم یعنی سیاه
مائل به سفیدی وآنندیورم که اسم کلوا ست ونیلودپلم یعنی گلش سیاه میشود وگویند بجنت یعنی در آب خورده میشود وقسمی سفید این را
تلاد کاوا وشیشی پریم یعنی برماهتاب عاشق ست وهرسلو که صهتاب میگردد این گل هم میگردد وگرد بهکم یعنی از خورش قسم غلیوا زست
وکیروم یعنی هنس آنرا میخورد وکمدم که اسم ست وقسمی ازین که آنرا کاکی کلوا ونیلودپلم یعنی گل او سیاه میشود وکاکودمیم یعنی سیاه مانند
استخوان زاغ میباشد وهرسه نام یعنی همه اجزای رویدگی اوخرد می شود وجندر نیلم یعنی گلش دورخرد خرد میشود وقسمی از نیلوفر
زرد ست که پدمکه پدکهر یا دتی دوهای مخفی ودیم پدم یعنی رنگ زرد طلائی وتخل او هشت برگ میشود وتکیا یعنی بوی او خوش مزه

میشود و چندم گند هیکا یعنی بوی او مانند بوی صندل بود لیسر بام یعنی نیلوفر زعفرانی ست و آن بقول اهل هند قسمی از کنول خردست که در فروغ ماه بشگفد و این در خاصیت فروتر از کنول گل سفید ست گویند ساق کمود سرد و گران و فزاینده صفرا ست زردی او نازک و باریک جهت خون صفراوی نافع و آرد او شیرین و شهوت مرد و زن زیاده کند و زرد او تیز و سبک و گرم و خوشبو بوئیدن گل او سه قسم پس قوی امراض چشم دور نماید و باقی افعال و خواص این در پدینی مسطور شد و افعال و خواص این بقول اطبا یونان در نیلوفر بیاید

کمون بفتح کاف و ضم میم و سکون واو و نون اسم زیره است **کمون اخضر** زیرهٔ شامی ست و نزد صاحب تحفه زیرهٔ نبطی ست **کمون ارمنی** و کمون رومی گرد یاست **کمون اسود** زیرهٔ کرمانی ست **کمون اصفر** زیرهٔ فارسی ست **کمون حبشی** زیره سیاه صحرائی ست که تخم آن در سیاهی شبیه بشونیز ست و در زیره مذکور شد **کمون حلو** انیسون ست **کمون شامی** زیره سبز ست **کمون فارسی** زیرهٔ زرد ست که اهل شیراز زیرهٔ سبز نامند **کمون کرمانی** زیرهٔ سیاه است **کمون ملوکی** اسم نانخواه است **کمون نبطی** زیره سفید ست **کمون هندی** شونیز ست **کموی** بفتح کاف و ضم میم و سکون واو و کسر نون و یا بنسبت جوارش زیره است و بواو مجهول اخ هندی عن الثعلب ست و کموی با باء بجای نون نیز گویند **کمه** بضم اول و سکون ثانی بعربی اسم ماهی ست و بفتح ثانی مخفف کماة فارسی ست و نیز که و کماة اسم فرخ ست **کمهاره** اسم هندی تخم انجره است **کمهل** اسم عربی پنبه است بلغت میکده دران دانه است و آزا بهندی کپاس نامند **میت** بعربی اسم جزست که در آن سیاهی و سرخی باشد و اسپ ابین رنگ را نیز نامند **کمیداس** اسم کجا زیر پوس ست **کمیز** اسم بول ست **کمیش** اسم نقره است **کمیله** بفتح کاف و کسر میم و سکون یا تحتانی و فتح لام و در آخر ها اسم هندی قنبیل ست بقول هندیان تلخ و مسهل و گرم و دافع فساد لثه و صفرا و خون و تشنج و شناء قاتل کرم شکم و دافع باد گولهٔ و استسقاء و یرقان و برگ سفید او سرد و قابض شکم افعال و خواص این بقول یونانیان در قنبیل مسطور شد **فصل کاف با نون** - **کنا** بلغت زند اسم ماهی ست **کناد** اسم درشان ست **کناد** بعربی حمار غلیظ ست **کنار** بضم کاف و فتح نون و الف و سکون را مهمله اسم فارسی ست بونانی فورس و فیر و طیس بعربی درخت آزا سدر و ثمر آزا نبق و بهندی بیر نامند و گویند از مطلق سدر در عرف اطبا مراد برگ سائیدهٔ آنست و شیخ می نویسد که از عرب بعضی شجر آزا دوم نامند و همین نیست و آن شجر معروف ست در بلاد فارس و هند و نواحی آنها بانواع بسیار و آن دشتی و باغی میباشد دشتی آزا اصناف نامند درخت آن در قامت کوچک و بسیار خاردار و ثمر آن کوچکتر و چاشنی دار درخت و زرد رنگ و رسیده آن سرخ میگردد و دران چندان انتفاع نیست و برگ آن در تغسول مستعمل و باغی آن بزرگ شجر و کم خار و ثمر آن بزرگتر و لذیذتر و خوشبوتر و شیرین از دشتی و در بلاد هند خصوص در نواح شاهجهان آباد و اکبرآباد بسیار خوب و شاداب با شکال و انواع بسیار و بزرگ و بالیده تا بقدر آلوچه و زرد آلو میشود و بسیار و افر و باطراف مثل تحف و هدایا میبرند و آزا مثل سائر فواکه میخورند و بهترین آن قلمی و پیوندی بزرگ پرگوشت رسیده شاداب زرد رنگ و یا سرخ رنگ آنست که خسته آن کوچک خوشبو باشد و بهتر برگ آن سبز قریب المهد بخشکی ست باجمله ثمر آن سرد و خشک در وسط اول و بقول گیلانی سرد در اول و خشک در دوم و میوست آن مکتر از میوست زعرور و خشک آن بارد یابس و برد آن کمتر از برودت رطب آن و گویند بستانی تازه آن سرد و تر در اول و خشک آن سرد و خشک در اول و در شیرین آن سردی کمتر و مائل بتری شدید البرودة و گویند سردی ترش آن زیاده از شیرین و میخوش آن معتدل و بعضی شیرین آنرا در اول گرم دانسته اند و نزد بعضی طبع آن مانند طبع زعرور ست و بقول بعضی گرم و خشک در اول و گویند در دوم و گویند معتدل میان گرمی و خنکی و بعضی گویند که بری و بستانی هر دو سرد و خشک و قابض و مجفف و نارس آن قابض و لزج و نفاخ و رسیدهٔ آن مایل الی الغثاء و خلط متولد از ان غلیظ و دیر مضم لیکن روی الکیموس نیست بلکه صالح الکیموس و دران تحلیلی خفی و قبض لطیف ست و شیخ میفرماید که در تر و خشک آن تلطیف

وتجفیف ست واین در جمیع اجزای شجر انست و قابض وخصوصاً سویق آن باید کرخشک آن قبل از طعام بخورند که آن اشتها آورد واز معده بسرعت فرورود وچون کنار بسیار خورند تخمه آورد واز ان هیضه پیدا شود و خوردن ترش رسیدهٔ آن قامع صفرا ومانع صعود بخار وهاضم ودافع تشنگی ونافع معده وچون دو درم از ان بخورند تقویت اعضا نماید و شرب آب آن دهقه بسویق آن نافع قروح امعا وآن نافع اسهال بسبب ضعف معده واسهال زریع ست وچون آب شیرین آن از ثلاث رطل تا نیم رطل بنوشند اسهال صفرا منع وزحیر وامعا قمع حرارت غریزی ازان نماید واگر آزا بشکر شیرین کنند نافع تر باشد وشربت آن قاطع سیلان خون ست ومطبوخ آن خوردن وبدان حقنه کردن قابض شکم وآب شیرین آن مفتح سدده کاشنده کرم معده وامعا وخشک آن بسیار قابض ومخثن سویق آن جهت اسهال صفراوی مزمن نیکوست وآرد آنرا بعربی سویق البنق نامند که کنار رسیده را خشک نموده خسته آن دور کرده سائیده وقت حاجت بقدر مطلوب بآب آمیخته با اندکی شیرینی از شیرینیهای مناسبه بنوشند وخوردن سفوف آن بآب سرد منشف رطوبات معده است وآن غذا اندک دهد وقابض شکم مقوی معده ونافع نزف الدم وبریان کردهٔ آن بغایت قابض لاسیما ترش آن وجهت اسهال مزاری وقرحهٔ امعا وحمیات حار نافع وزحمت آن ترش قابض شکم ودابغ معده ونفخه آن خالی از رطوبت غریبه نیست واگرچه خشک باشد خوردن آن بالطبع مبرد احشاست واسهال بعصیر آرد ودر هنگام وجود خلط لزج در معده اصدار آن نماید چنانچه اشیای بارده مفرط الیبس مثل بابونج چون ملاقی بمعده وامعا میشوند اسهال بعصری آورند وکنار خشک در بروده کمتر ودر قبض شدیدتر وبعضی گفته اند که در کنار خشک قوت قابضه است حبس شکم نماید وتر وخام آن نیز این فعل کند ودر رسیدهٔ شیرین قبض کمتر ست مقدار شربت آن تا هفت درم وخوردن آن مضر سرد مزاج وصاحبان بلغم وضعیف الاحشاست ومصلح آن خوردن گلقند ومعطگی بعد آن وگرم مزاج نیز بعد خوردن آن بگذارند بنوشند وگویند مضر ست ومصلح آن کتیرا ونوشیدن شیر ومغز تخم آن مطفی حرارت تپهای حاده ودموی وصفراوی وقی وهیضی وحصبه بمسکن تشنگی وتخم آن بغایت قابض وضماد کوبیدهٔ آن جهت شکستگی اعضا وتقویت آنها مجرب وطلای مطبوخ آن بعد یک غلیظ گردد جهت اصلاح وقی دوهن وتقویت اعضا وعضلات وسرعت حرکت اطفال نافع ومالش بشحم آن وبا شمع آن در حمام بربدن در ازالهٔ شری مجرب وگویند برگ آن کربعربی ورق الصدف نامند سرد وخشک وگویند معتدل وقابض لطیف مجفف وبعضی گویند که در برگ آن تحلیل وقبض لطیف ست ودخان آن شدیدا لقبض وچون با برگ سائیدهٔ آن سر را بشویند موی را قوی ودراز گرداند وازالهٔ بیوست وصلابت آن کنند واز زختین بازدارد وسر را از بثور پاک سازد وبعضی گویند برگ آن که سدید باشد ضماد آن وشستن بدن در حمام بدان جهت زخمها وتشنجیه چرک بدن وتقویت اعصاب وطرد هوام وضماد آن با شراب منفع وبرگ تازهٔ آن سائیده یا خشک آن بآب پخته چون بر ورم حار نهند آنرا نرم وتحلیل نماید وچون آب برگ آنرا بپزند تا غلیظ گردد طلای آن التهام جراحات تازه کند وطلای برگ آن نافع خراست ودخان آن نافع وبا وجدری رطب اغتسال بصمغ آن نیز طلای آن ازالهٔ الاخراز نماید وموی را سرخ گرداند ونیز طلای آن طلین ادرام حاره ومحلل آنهاست وبرادهٔ چوب آن سرد در آخر اول خشک در آخر دوم وقاطع نزف الدم ورافع قرحهٔ امعا واسهال کار ضعف معده باشد ودافع استسقا وسبز وبد ستور حقنهٔ آن جهت جراحات امعا وپاشیدن آن بر زخمهای حاره مانند چیچک غیره نافع ونوشیدن آب مطبوخ ریشه وبیخ آن که از زمین برآورده اندک پوست آنرا خراشیده پاک شسته ریزه ریزه کرده بقدر نیم رطل ازان در آب بسیار جوش دهند تا قوت آن برآید وآب غلیظ سرخ رنگ گردد پس صاف نموده بنوشند جهت تقویت وفربهی بدن ونیکوئی رنگ فسار نافع وغذائیت بسیار دارد واکثر فقرا وجوگیان هند بدین استعمال میکنند وخواص ملک درخت کنار در لک مسطور گردد وافعال کنار بقول مندیان در بیر مذکور شد کناری بضم اول اسم

سرپائی کنارست افعال کنارد شتی بقول اهل هند و رجهر پری مسطور شد **کناغ** بضم اول اسم فارسی آبریشم ست **کنالا** بضم اول اسم هندی سکبینج ست **کنب** بکسر اول و فتح نون مشدد اسم فارسی بنگ ست **کنائی** بفتح کاف اسم سیندی ست **کنبه** اسم فارسی نوعی از خیارست **کنبار** بعربی رسن ریسمان رحیل را گویند **کنبهار** بفتح کاف و خفا نون و فتح با موحده و خفا با والف و سکون را مهمله و کنبهاری بزیادتی یا تحتانی در آخر و کنبیری بزیادتی یا تحتانی بعد یا هم آمده بمعنی آنکه همه را جزا او خورد ست **کنبیل** اسم هندی از کنا سیاست گرم و شیرین گران باد انگیز دافع صفرا و خون و مسیخوخت و کشاینده قبض را گفته بقول نافع نفخ و مدآن گران و متقوی و بالاینده موی سر و ولدنی و دافع فساد باد و صفرا و دق و تشنگی و خون ناسد و مدر بول و از جمله رسائن ست **کنبیکا** بفتح کاف و خفا نون و کسر با موحده و خفا با و سکون یا تحتانی و فتح کاف و الف اسم هندی ارنی ست **کنبیل** اسم قبیله ایست **کنت** اسم فارسی گس عسل ست **کنتاهر** اسم قسمی از گنوس ست **کنتاسیلو** بفتح کاف و فتح تا و خفا نون و سکون تحتانی و الف و کسر سین مهمله و سکون تحتانی دهم لام و سکون واو و لبوض و ها نیز آمده اسم پیاپا نسانست **کنت بهارنگی** بفتح کاف فارسی و سکون نون و ضم فوقانی هندی و فتح موحده و خفا با و الف و فتح راء مهمله و خفا نون و دوم و کسر کاف فارسی دوم و سکون تحتانی و سنسکرت گرد پها ساگ یعنی برگ دهان و خطا نسخه خطا و خال پیمان باندو نی نیز آمده و برآمین یعنی رنگ سرخ و نعنداره و دشیلیکا بچیز چوب و به براهمی محبوب ست و بعضی گویند که ذاته ملیشی دارد و بعضی بر برا بعضی با امراض سینه نیز مدد و در بعضی نسخ هندی و برگاه و اسم علیحده عالنده نوشته اند و انگارا یعنی گرمی را هم میزنده و در بعضی نسخ انگارولی آمده و کاروی یعنی بیل آبور مانند بیل گریا میشود و جاریری یعنی برگ دوانند چا میشود و در بعضی نسخ جاریروتی آمده بزبادتی واو یعنی با ریزه دگره دارست و بعضی او را با فارسی نیز آمده و آهن گرم و خشک و او جهت سرنه و کفت و پتی گرازدرد و شکم و قی طعام پیدا شود رفع کند و باد و مینس را هم دور نماید نوشته اند **کنت پهل** بفتح کاف و سکون نون و ضم تا و فوقانی هندی و فتح با فارسی و خفا با و سکون لام اسم هندی گوکهرست **کنتپی بکل** بفتح کاف و سکون نون و فتح فوقانی هندی و سکون سین مهمله و فتح تحتانی و کسر با فارسی و فتح جیم فارسی مشدده و لام اسم درخت پنوار ست **کنتکاری** بفتح کاف و سکون نون و فتح فوقانی هندی و کاف دوم و الف و کسر راء مهمله و سکون تحتانی اسم کنائی خرد ست **کنتپی** اچهورہ بفتح کاف و سکون نون و فتح فوقانی هندی و کسر کاف دوم و سکون تحتانی و کسر چیم فارسی و ضم جیم فارسی مشدده و خفا نون و سکون واو و فتح راء مهمله اخیر گوکهرست **کنتشالا** بضم کاف و فتح نون و کسر شین معجمه و سکون تحتانی و کسر ثمین معجمه و فتح لام و الف اسفنسل ست **کنتکی گنتی** بکسر کاف فارسی و سکون نون و فتح تحتانی و کسر فوقانی و سکون تحتانی دوم اسم درخت کهرست **کنتک پهل** بفتح کاف و سکون نون و فتح تا فوقانی هندی و سکون کاف و فتح با فارسی و خفا با و سکون لام اسم گوکهرست **کنتگ گرا** بضم کاف فارسی و سکون نون و فتح فوقانی هندی و فتح کاف فارسی دوم و سکون لام و کسر کاف فارسی سوم و فتح راء مهمله و الف اسم منگره است **کنتکی** بفتح کاف و سکون نون و فتح فوقانی هندی و کسر کاف دوم و سکون تحتانی اسم ملوملا و درخت اتی سفید ست **کنتلم** اسم اندراین ست **کنتشوت** بفتح کاف و خفا نون و فتح فوقانی هندی و کسر کاف دوم و سکون تحتانی مهمله و ضم شین معجمه و سکون واو و کاف سوم اسم درخت پاپڑ ست **کنتلینین** بفتح کاف و سکون نون و فتح فوقانی هندی و کاف دوم و سکون تحتانی و کسر نون و خفا تحتانی دوم و نون دوم اسم کنائی خرد ست **کنتمکور** بضم کاف فارسی و سکون نون و کسر فوقانی و فتح میم و ضم کاف فارسی دوم و سکون واو و ضم راء مهمله و سکون واو دوم و سنسکرت پرسارنی یعنی غلط را میرانده

برگش عریض و زرد رنگ بود و سپر سلو یعنی قبض شکم دور کرده اجابت خلاصه می آرد و سارقی یعنی مسهل ست و چارقی یعنی مرض اانا سهال بد میکند و پرسپرسی ورا چیرنی و هندپرنی یعنی برگ اندی ترشی دارد و قابل خوردن با دشاهان ست و پرتهاعینی برای مرض پرسیو استاد ست و قابل امراو و زرا بود و آن گرم و خشک عدد دوم و آن مزه تیز دارد مسهل و تن را قوی کند و با در ابر باید و کف می زداید و منی زیاده کند و سنگ گرده و مثانه می شکند و بمرض فی نافع نوشته اند **کنتو** اسم تخم بند انجیر ست **کنتول** اسم ذخرست **کنج** اسم فارسی اقطست و اسم هندی عین الدیک ست و نیز هندی گنجی نامند و نیز کلنگ را گویند **گنجا** اسم گنجی ست **کنجارو** گنجاله اسم فارسی کنجد ست **کنجاره** بفتح اول و سکون ثانی و فتح جیم و الف و فتح راء مهمله و با اسم فارسی ست و نیز بفارسی کشنو و بشیراژی حوه بعربی کسب و کسبج و هندی کهلی و کهل نیز گویند و آن ثفل چیزهاست که انها تهاروغن گرفته باشند مانند جوب و لوب و بزور و غیرها و از مطلق آن مراد ثفل روغن کنجد ست و بعضی گفته اند جرم آن ست که در ان مطلق دهنیت نمانده باشد بطبیعت و افعال و خواص ثفل هر چیز و ربما ذکر آن مذکور شده خواهد شد و بالجمله بسیار ثقیل و ردی الغذا و مولد نفخ و ریاح و سدد ست و از خوردن کنجاره تخم بید انجیر هیضه عارض میگردد و علاج آن علاج تریدخورده ست افعال و خواص بقول هندیان در کهل باید **کنجال** اسم سورست **کنجالی** اسم گانجاست **کنجد** اضم کاف و سکون نون و فتح جیم و سکون دال مهمله اسم فارسی ست و بلغت ژندو پاژند شمشک و بعربی سمسم و حل بجای مهمله و بلغت حبشه جلبلان و بسیانی سیسامون و هندی تل گویند و آن مزروع ست ساق نبات آن مقدار دو ذراع و پهلدار و برگ آن شبیه ببرگ شهدانج مگر عریضتر و کوتاه تر از ان و شرف و لعابی دارد و چون در آب ترکنند و حرکت دهند لعاب آن ظاهر گردد چنانچه از برگ خطمی و خبازی ظاهر می شود و تخم آن باریک و تخم آن سیاه و سفید و در ملک مالوه سرخ نیز میشود و آنرا کمی تلی نامند و بهترین آن سفید تازه و بزرگ انه چرب آهسته قوتشان سه سال باقی می ماند و تخم روغن ناگرفته آن خصوص که مقشر نکرده باشند دیرتر می ماند و مقشر آن زود تر فاسد میگردد و بقول شیخ گرم در وسط اول و تر در آخر آن و یابس گرم و تر در آخر اول و گویند در دوم و گویند در سوم و دران رطوبت لزجه مغریه و تلیین و اسخان معتدل ست و جرم آن قوی تر ای نافع تر از روغن آن ست زیرا که روغن آن شدید الاخراست و خصوصاً چون جرم آن بریان کرده شود پس ضرر بسیار بعده و احشا نکند و مغری و مفتح و مصلح الکیموس قلیل الغذا و خون متولد ازان متوسط در جودت و ردائت و سمن بدن و تلیین صوت و خشونت حلق بسبب غرویتی که دارد و مصلح اخلاط سوخته و سوداوی و ملین امعاء مقعد و محلل ورام حاره و آن جهت ضیق النفس بونیکوست و لعوق آن در حریره آن نافع امراض سینه و ریه و سرفه و همچنین با ادویه مناسبه آن و نوشیدن شیره سائیده آن با آب باقدری نبات جهت رفع سوزش معده و مری از اخلاط سوداوی و ترش شدن رطوبت معده سوداوی و حرقت و لذع ادویه شروبه و خلط حاد و شراب و جهت تلیین بعده و اعسار و دفع سنگ گرده بشرط مداومت بر آن مدتی نافع ست و خوردن دو درم آن با یکدرم گردگان سوخته جهت قطع خون بواسیر مجرب و آشامیدن نقوع کنجد تنها و کذا آب مطبوخ آن با نخود مدر حیض بشدت ست و جهت کرم مسقط جنین و بقول شیخ محلل سدی ضربه خون جامد ست و آن نافع شقاق و خشونت سوداوی ست شربا و طلاء و بدستور نافع جرب یابس و مانند آنست و گویند که چون آنرا بالقوع مویز و یا طبیخ آن دو اوقیه یا یک نیم اوقیه روغن کنجد و نیم اوقیه انیسون ناشتا بنوشند جهت رفع خارش موی و بلغمی و در خشتی جلد صعب و شقاق آن و حکه مجرب دانسته اند و چون پنجدرم فانیذ بدان اضافه نمایند انفع بود و اگر کنجد با هموزن شکر و خشتی اش و نصف آن مغز بادام مقشر و عشر آن بزر البنج سفید هر روز از مجموع آن یک وقیه بخورند جهت فربه نمودن بدن و تقویت باه مجرب و مولد پیه گردد و خوردن بریان کرده با بزرکتان و تخم خشتی اش با عتدال خصوصاً باشکر نیز جهت تقویت باه و ازدیاد منی نافع و نیز بقول شیخ کنجد مسمن ست و خصوصاً مقشر آن و بقول گیلانی کنجد بداته مسمن ست بسبب رطوبت آن و لیکن چون آنرا در نان و طعام داخل کنند هزال آرد و

کنتو
کنتول
کنج
کنجاره
کنجال
کنجالی
کنجد

آشامیدن سائیده آن با شراب جهت رفع قولنج و گزیدن عقرب و افعی و مار شاخدار سود مند و آن ردی برای معده و مرخی آن و احشاست و غیر کوفته آن منضم منشو و البته و کوفته آن عسر الانهضام و مولد بلغم خصوص کرانرا و زیان دهان باند و مولد خلط لزج ردی و گاه تشنج پیدا کند و گاهی غثیان آرد و اشتها ساقط نماید و مصلح آن بریان خوردن و با عسل و یا مری خوردن باعث سرعت انحدار آنست و مصدوع و مصلح آن عسل گویند که اکثار آن در بعض مهزل بدن خصوصا پوست آن و تشنج میفرماید که بریان کرده آن در ضرر کمتر ست و ثیلانی گوید که آن بسرعت متغیر و بد بو میشود بسبب لزوجت روغن آن و چون بریان نمایند دیر تر باقی ماند و حوالی راه از الم ضرر آن شود بریان کرده با عسل بخورند و از بریان کرده حمل با و بر معده سبک شود و انحدار آن سریع گردد و بوی بریان کرده آن اشتهای طعام برانگیزد و آن دوا برای سوداویان ست و ردی برای ضعیف المعده و رخو آنست و چون بالای کنجد و روغن آن قدری آبگامه بنوشند دفع ضرر آن نماید شیخ میفرماید که چون آنرا العسل بخورند ضرر آن ببرود و بقول کانر روی با سماق یا انار دانه یا لیمو خورند و مقدار شربت آن پنجدرم بدل آن تخم کتان و ضماد آن محلل و رام و ملین جلد بدن را رافع آثار سیاهی و دمامیه و سطیری عصب و سوختگی آتش و بعد سوختگی بزودی مانع آبله و تشکین الم آن و بطبخ آب برگ آن و تمجین مغسول با آب طبیخ برگ آن باعث طبیخ برگ آن باعث و رازی و سیاهی موی در رافع جوشش سودا وی سر و چون برگ آن با آب آس و زیت بر اتفاق تخته بدان سر را بشویند حفظ موی از ریختن تقویت و صلابت آن نماید و نرم گرداند و آب فشرده درخت آن ازاله ابریه نماید و همچنین طبیخ برگ آن و طلای طبیخ عصیر آن محلل و رام حار و سوختگی آتش و شرب و طلای آن نافع خشونت جلد و سعفه سوداوی و ضماد و مطبوخ آن بشراب جهت تحلیل و رم چشم و دهان آن نافع و ضماد عصیر برگ آن بدستور و همچنین عکر تازه سفید آن مطبوخ و ضماد آن نافع کوفتگی گوشت و گویند بیخ آنرا چون در آب بجوشانند و سر و مور را بآن بشویند باعث دراری و سیاهی موی و رافع ثمولت و ابریه است و روغن کنجد را شیرج نامند و اگر از عفشه بریان گیرند آنرا دهن الحل نامند بفتح حا مهمله و تشدید لام و در روغن کنجد با پوست و غیر بریان لزوجت بیشتر ست و اگر از عفشه بریان اخذ نمایند لزوجت آن کمتر و چون آنرا با ریک بکوبند و با آب بدست خوب بزنند تا گرم شود و روغن آن جدا گردد بردارند طوبت آن غالب و انچه سائیده در آب جوش دهند تا روغن حاصل گردد آنرا طبیخ نامند و سائیده و یا کوبیده و آنرا بدون گرفتن روغن رشتی گویند و آن هر فصل را و مهله یا هاسطوره شد با جمله روغن کنجد گرم و تر در دوم و قوت آن تا هفت سال باقی می ماند و آن غلیظ تر از اکثر روغنهاست و دران عطش ست و خوردن آن موافق صاحبان سودا و شقاق اطراف و بعضی گفته اند که در روغن آن منفعت نیست مگر برای دامان سودا بهر آنکه ایشان را تخین بسخونت اند و ترطیب برطوبت بسیار کند چنانچه قانون در علاج امراض سوداوی ست و گویند نوشیدن آن با ادویه مناسبه مفتح و ملین و مرطب و مسمن و رافع احتراقات حادث از خلط حار و خصوص القس و سرفه خشک و قرحه ریه و تشنج یابس تری از کنجد و در حرقت البول مانند کنجد و استعمال آن در مزورزهای مرضیان بعد از روغن بادام و بسته نافع ترین روغنهاست و مالیدن آن موی را دراز گرداند و زخم چیچک و سوختگی آتش را نفع بخشد و سعفه و سبزی مضره و باد بخانی آن و خون جامد را نفع کند و تلیین صلابت او رام و مفاصل نماید و اگر در آن برگ مورد طبخ دهند حفظ شعر و تقویت آن نماید و طلای آن یا اسپنول جهت خشونت و خارش بدان و سوختگی آتش و جراحتی که از زورده بهم رسیده باشد نافع و چون آنرا با نقوع صبر و آب مویز منقی بنوشند از حکه بلغمی مالحه و دموی خاصه نماید چون در ان آس بپزند حفظ سود و تقویت و تصلیب آن نماید گویند اگر آنرا با آب مورد و زیت اتفاق پخته بمالند خارش سر را ببرد و مالیدن قیر و طی آن بشره را نرم و صاف گرداند و رنگ آن نیک سازد و همچنین جهت غلظ اعصاب تشقق آنها و تعقد اطراف مفیدست مالیدن روغن مذکور با روغن گل نافع صداع احترقی و عارض از حرارت آفتاب ست و خوردن و مالیدن و نشستن در ان جهت اکثر امراض بسی

ماهی لسنج وغیر آن نافع و همچنین اند اخلتن یا رچه تر کرده بدان بریان عضو و یا اعضا و طلای آن با سفیدی بیضه مرغ جهت تخلیل صلابات و اورام چشم و مغز آن و بار و غن زیتون و زردی تخم مرغ جهت رفع درم چشم نافع و چکانیدن آن نافع سدد گوش و همچنین تطور جوشانیده آن با فلفل سفید و مصطگی جهت گشودن سدده گوش مفید و چون نان را با آن بخورند جهت قرحه سینه و پیوست بدان و قشف آن بغایت انفع که دود و چون ماهی یا گوشت بدو بر اندود ان بریان نمایند سهولت ماهی و گوشت را زایل کند و در قانون و شروح آنست که روغن کنجد نیز مغری ملین معتدل الاستحان مثل کنجد است و در روغن آن غلظ و ارخاست و در روغن ماخوذ از کنجد بریان و در ضرر کمتر بسبب نشفت بعض رطوبات فضلیه آن گویند که آن مضر سوداوی مزاج و دیر هضم و مرخی معده و مفسد مزاج ضعیف و قریب الاستحاله بصفرا و مصلح آن جوشانیدن آن با پیاز و با انذک نمیره آشامیدن آن با آب لیمو و آبکامه و امثال آن و یا بعد از ان مقدار شربت آن تا دو درم مبدل آن روغن بادام شیرین ست و افعال مثل روغن آن در کنجاره مذکور شد و خواص کنجد بقول اهل هند در تل ذکر یافت **کنجد ک** و کنجده اسم فارسی اسفنانی آنرا روت ست و نیز اسم فارسی بادزهرست **کنجر زد** کنکز دست **کنجر** بضم کاف و سکون نون و فتح جیم و سکون را مهمله بهندی اسم فیل ست **کنجرا** اسم آبیاست **کنجر اچهی** بضم کاف و خفاء نون و فتح جیم و را مهمله و الف و کسر جیم فارسی مشدد و خفاء با و سکون یا نحتانی در لغت هندی اسم کرنجوات **کنجر سره** و کنجر بیس بسربانی کنکز دست **کنجشک** بضم کاف و سکون نون و کسر جیم و سکون شین معجمه و کاف اسم فارسی ست و نیز بفارسی چنوک و بخشک و بعربی عصفور و بتکی سرچه و شارچه تیزه و بزبنگالی گوریه و بهندی نرآنرا چڑا و چڑ او چڑ نشه و مادهٔ آنرا چڑیه گویند و آن طایری ست کوچک معروف و اهلی و بری میباشد و جنگلی یعنی دشتی آن اندک بزرگ و منقار آن باریک تر و دراز تر از اهلی یعنی خانگی و آنرا بهندی بگیری نامند و بهترین آن قریه رستائی دشتی آنست و خانگی آن هرچند قریه باشد زبون چه خون تولد از اهلی بسیار ردی و آن بغت تر از گوشت ماکیان گرم و خشک در دوم و گویند در سوم و دشتی آن از خانگی خشک تر و آن مسخن و مسمن بدن و مسخن معده و مقوی آن و نافع استسقا از قی و محرک باه و مزید منی و شوربای گوشت آن ملین طبع و جرم آن قابض شکم و ابو العلاء زهر گفته که همه عصاب گرم و خشک ست خوردن گوشت آن نافع فالج و استرخای عصب و لقوه و خدر و ضعف جگر و سوء الصفیه و استسقا و یرقان و ضعف گردد و ماده و امثال اینها ست و بهترین اغذیه است برای سرد و تر مزاجان و کسی که شکایت از کثرت ریاح در شکم خود نماید و در رفع مضار اغذیه نوشته که عصافیر اهلی و جبلی همه مجفف قلیل الغذا ست و مختلف میشود بمقدار استعمال آن برای بدن و عصافیر اهلی تسخین بدن میکنند و در الغاظ و بادی افزایند و لاسیما دماغ آنها و بچه آنها چون ازان عجه بزردی بیضه زیت بسازند و غیر موافق محرورین و موافق مبرودین باید که محرور بعد آن سکنجبین ترش نوشد و استخوان عصافیر چون بخورند و از حلق فرو برند اکثر خراش زهری و معده و امعا میگردد پس بدنجهت باید که استخوان از گوشت آن پاک نمایند و خائیدن آن جید کنند تا قطع استخوان نیز اطراف نچسپد و گویند که مغز سر زرآنرا خصوص که در وقت هیجان گرفته و در روغن بادام بریان کرده و با فاویه خوشبو مقوی معین باه خوشبو نموده باشند بغایت هیج باه و زیاده کننده منی و منعظ ست و بچه آن قوی ست در تحریک باه و شدت انعاظ خصوصاً چون خاگینه بازرده تخم مرغ سازند و بر روغن زیت بریان کرده بخورند همچنین بیضه آن و این در قسمین بدن بعید مثل و مغز سر آن بازرده بیضه مرغ مهیج باه و آشامیدن آن با شراب و عمول آن با مث سرعت حمل زنان عاقر مغز گرم مزاجان و محرک خناق در ایشان مصلح آن آب انار و غوره و مری و سکنجبین ترش ست و بهتر انست که گوشت آنرا بانجن سازند با هری در آب انار و یا غوره و بخورند تا زود انهضام یابد زیرا که گوشت آن سخت و گرم ست و بریان کرده آن عسر اخراج و مولد از بدن ست و چون گوشک را ذبح نمایند و خون آن در آرد عدس بگلانند و بنادق ساخته خشک سازند و بوقت مقاربت یک بندقه را با عسل سائیده بر ذکر طلا کنند و باسی را بر زمین نگذارند و مقاربت زن نمایند بلا رامانگیزاند و چکانیدن خون آن در چشم جالی بیاض آنست و سرگین آن بسیار گرم و خشک

جالی بیاض چشم و کلف و آثار حادث در روی و طلای آن بآب دهان سرشته قالع ثالیل و کلف و لطوخ آن باسکر که مزیل بهق و قوبا و آن قریب بسگرین کبوتر ست و خوردن استخوان سائیده آن مقوی معده و حابس اسهال و نا سائیده آن نفاست مضر احشا و امعا ست بلکه از برای اجتناب از استخوان آنست خواه سائیده خواه نا سائیده بهمان جهت و آنکه مورث سجمری دامعا ست و طلای خاکستر بر آن محلل اورام است و چون بر گرد اگرد مقعد از اکنده مقعد آن متصل ثقبه گوش دار ند فی الفور رد آنرا ساکن کند و مجرب و چون پرهای آنرا تمام بکنند سوای سر آن بحالتی که زنده باشد و آنرا قریب آشیانه زنبور عسل یا در زمستان آشیانه زنبور را بمیه دیس در روغن بجوشانند و آن روغن گرفته بزدکر طلا کنند جهت استرخای قضیب و تقویت باه و ملوظ مجرب نوشته **کنجک** اسم فارسی در دارست **کنجاک** اسم زردی گل کنول ست **کنجور** بفتح کاف و سکون نون و ضم جیم فارسی و سکون واو اسم کانسه ست که از ان ظروف میسازند **کنجرس** یونانی جاروس ست **کنجور ریا** بیونانی کارسنی صحرائی ست **کنجیر** بفتح کاف و سکون نون و کسر جیم فارسی و سکون یا تحتانی و فتح را مهمله هندی و الف اسم هندی نارنگی ست **کنجین** بضم کاف و سکون نون و کسر جیم و یا تحتانی مجهول و سکون نون هندی جمع کنج ست که کلنگ باشد **کند** بضم کاف و سکون نون و دال مهمله اسم هندی رای بیل بری ست و بسنسکرت آنرا پشپ گندها یعنی گل خوشبو میگویند سرد و سبک و دافع فساد صفرا و دافع دم و در دسر و فساد زهر و هیکاه لبخد را در گل آن دیا گل رای بیل باغی پرده ده روغن آن بدستور مقرر بکشند بکمال لطافت و عطریت برمی آید و مقوی دل و دماغ بارد و نافع امراض بادیه و نزد حکیم شریف خان مزاج گل آن گرم ست بدستور روغن آن و چون آنرا با آب لیمو و سرکه حلکرده بمالند بدستور روغن چنبیلی نافع خارش بدن و نسبت روغن چنبیلی گرم ست **کندا پندی** اسم بهتر بیوڑی ست **کندارا** اسم عربی های ست که آنرا اسنام گویند **کندا مامری** بضم کاف و سکون نون و فتح دال هندی و الف و فتح میم و الف و کسر میم دوم و را هندی و سکون تحتانی اسم امرده است **کندا پندی** بضم کاف و سکون نون و فتح دال هندی و الف و کسر با فارسی و خفا و نون دوم و کسر دال هندی دوم و سکون تحتانی اسم اناست **کندر** بفتح کاف فارسی و خفا و نون و سکون دال مهمله و کسر موحده و سکون تحتانی و را هندی نوعی از نمک ست **کندر** بضم کاف و سکون نون و ضم دال مهمله و سکون را مهمله اسم فارسی ست و گویند عربی و گویند بعربی بستج لبان نامند و بعضی گویند کرنبان کعب از بیسا نیونانی ست و گویند بیونانی آنرا فنوطیسرون و سیفروس و بسر یانی لبانون و بروی سیفروس نامند و بهندی کندر و گویند و سالیکا و در انگریزی بخمن خوانند و آن صمغ درختی خارست بقدر ذوسته ذراع و برگ آن مثل برگ لعم لیکن کوچک تر ازان و گویند برگ و تخمه آن شبیه ببرگ و تخم مورد و مائل بگلگونی رنگ است آن کوهستان ها و بلاد شجر و عمان و یمن و در سرطان صمغ آنرا میگیرند و اگر قول شیخ که در حرف و مست اینجا نویسند خوب ست کندر و قسم ست کروانثی پس انچه مستدیر باشکل کوچک دانه و سخت و مائل بسرخی ست کندر ذکر و انچه بزرگ دانه و سفید و سست ست انثی و تازه آنرا که در اب انار حرکت داده مدور شده باشد مدحرج و پوستهای رقیق و با صفائح آنرا که از سائیدن بسیار جدا شده باشد قشار کندر و انچه از غیر صفایح آرد باشد دقاق کندر نامند و قت آن تا بیست سال باقی می ماند و بهترین آن تازه نرم خالص ذکر آنست که اظهر آن سفید و زود شکسته شود و چون شکسته شود در زود طلائی باشد علامت خالص آنست که زود با تش مشتعل گردد بخلاف مغشوش آن زیرا که آنرا مغشوش بصمغ عربی و صمغ معنوبر یعنی را تینج می نامیند و صمغ عربی مشتعل نمی گردد و در اتینج دخان مید هد همچنین هر مغشوش و نیز بوی اصلی آن شبیه ببوی مصطگی ست چون بدست بمالند و نیز قشار آنرا مغشوش بقشر صنوبر و یا قشر تنوب می نامیند کندر از داخل و خارج هر دو مستعمل ست اکثر مستعمل قشار آنست و بهترین قشار آن نخین خوشبو حریف سفید چسپنده تازه املس آنست و طریق استعمال آن آنست که هرگاه در معاجین استعمال نمایند باید که در شراب یا عرق بادیان و یا عرق دارچینی بخیسانند پس سائیده داخل

شاهیده در دراهم و سرکه بخیسانند نیکو تازه آن سائیده نمیشود و گویند که گند در بعضی بلاد هند نیز بهم میرسد و رنگ آن اندک سرخ و برنگ بادنجان میباشد و شیخ الرئیس نوشته که از گند بعضی هندی مائل بسبزی ست و بعضی مدحرج که قطعه مربع می کنند پس مرابان میزنند تا آنکه مدحرج میگردد و این چون کهنه شود سرخ میگردد و بعضی سفید و این بطن مثل مصطگی و در نسخه قدیم قانون منقول از اصل بدل این عبارت نوشته که دیسقوریدوس گفته که گند گاه در بلاد معروف تر و یونانیان بدینه گند میباشد و گاه بجزیره دیگر هند مسمی ربا طا و این جزیره در وسط دریاوا قع ست گاهی بلاد هند نیز میباشد رنگ آن مائل برنگ مائل بزنگ بادنجان گاه بکلی شکل آن مستدیر میباشد رنگ این بعد نمانی و دراز مائل بشقرت میشود چنین گفته که بهترین گند رانست که در بلاد یونانیان میباشد و آن مسمی بندرست که آنرا اسطاموس گویند و آنچه از ان باین صفت باشد آن سفت که بسرعت شکسته نشود و آن سفید ست و در داخل آن چیزی ملزق چون مس کنند و چون بر آتش نهند زود بسوزد و دگاهی کند در بلاد مغرب میباشد و آنرا اموفسفورس گویند و آن کوچکتر و دانه و مائل تر برنگ یاقوت ست و گویند که از گند رقوعی دیگر ست سمی اموسطیس و آن سفید ست و چون بمالند یا بخورآن کنند از ان بوی مصطگی آید و گاهی کند رابصمغ عربی و صمغ صنوبر بشوش میسازند و فرق میان هر دو در سابق مسطور شد و استعمال کرده میشود از گند ربیان و دقاق و قشار رود خان و اجزای شجر آن تمامه خصوصاً برگ آن بآبله گند رگرم و خشک در اول دوم و بقول شیخ خشک در اول و گویند که آن با قوت مجففه و قابضه و منضجه و جالی اندک ست و شیخ میفاید که در ان تجفیف قوی نیست و در قبض نیز ضعیف و در ان افضاج ست و کاسر ریاح و ضماد آن با عسل برود آخس را زاله آن کند و للوخ آن با سرکه ذریت نافع وجع مسمی مرکب ست و آن دردی ست که عارض میشود از ان در بدن مثل ثالیل و مثل متاکل با جزیی مانند زقار مورجه و با قیمولیا و روغن گل برلورام حاره پستان خصوصاً در هنگام نقاس عارض گردد ضماد کردن بضیه در آن داخل میشود در ضمادات محللهٔ اورام احشا و بغایت مدمل جراحات و خصوصاً تازه آن و نافع قروح خبیثه از انمشار ست و با پیه بط جهت قوبا و با پیه خوک جهت قروح حرقیه یعنی حادث از سوختگی آتش و جهت شقاق حادث از سردی و آن نیکوست برای قروح کائن از سوختگی لان نافع ذهن و مقوی آنست و بعضی کسان امر باد است شرب تقوع آن برناشتا میکنند و این مناسب مزاج بلغمی ست که بران نسیان غالب باشد و استکثار آن مصدع ست و خصوصاً جهت گرم مزاجان و ایضاً شیخ در رساله ادویه قلبیه مینویسد که گند مقوی روحی ست که در قلب ست و آنکه در دماغ ست و لهذا آن نافع بلادت و نسیان ست و حال آن مناسب بحال بهمن ست مگر آن در تقویت قلب ضعیف تر از انست و در عطریت قوی تر و بسبب تریاقیتی که اندر آنست دخان آن و بارا نفع میکند و گیلانی گوید که خاصیت آن نفع بسکرست و منقی فضول و خائیدن آن جالب رطوبت و ملغم سرست و محکم کننده دندان و لثه و چون با آب بخورند و با زیر زبان بگیرند تحلیل بلغم کند و مزیل نفث و مزید حفظ و چون آنرا صبح مزاجان خورند در مزاج ایشان میبس و جفاف پیدا کند و رساده پیشه قصبه ریه داخل میشود و آن منشف رطوبات از سینه است و نافع خفقان بارد و گویند که آن مضر یه است و مصلح آن لاذن فارسی و چون سائیده بعسل آمیخته بلیسند نافع سرفه مستولد از بلغم غلیظ است و خائیدن آن مزیل سرفه رطوبی مزمن آن نافع صدهٔ بارد ست و محمول آن موافق بسیلان رطوبات مزمنه رحم و شرب آن سدوره هر روز یک مثقال با آب نافع کثرت بول و تقطیر آن و دیگران نوشته اند که آن منقی روح حیوانی و دماغی و طحال یرقان و حابس سیلان خون ظاهر اعضا و جب و داخلی و نفث الدم و مقوی دل و قوت حافظه و جالب و مجفف رطوبات داخلی خصوصاً با مصطگی و مصفی آواز و با صمغ عربی رافع بدبوی خیشوم و عسر نفس و سرفه کهنه رطوبی در لبو و با عسل جهت نسیان و مضغ آن با مویز خ و صعتر جهت ثقل زبان و اعتقال آن و قوی در جذب بلغم و ضماد آن با نطرون و مسل جهت قروح رطبه سر و کوفتگی آن و تقویت دندان و لثه و بازنت جهت شیخ عارض در گوش و چون یک مثقال آنرا در آب بخیسانند و آب آن هر روز صبح ناشتا بنوشند جهت رفع زیادتی بلغم و بلادت

دنسیان مجرب لیکن اگر کثرت آن نامبرده صدع پیدا کند و علاج آن بسنجبین نشود کحال آن جهت جلا جرم قرحه چشم و ازالت آن و تحلیل خون منجمد زیر قرنیه و ظفره و سرطان و دمعه و سلاق و بیاض و جرب و حکه و ظلمت آن خصوصا با عسل و زرد آن جهت قروح خبیثه رویه چشم و باطیله از اکبر ادویه امراض چشم است خصوصا ظفر و سرخ کهنه را و بقول شیخ الرئیس و ابن هبل اگر آنرا با نطرون آمیخته طلا نمایند تنقیه خیار و تخفیف قروح سه نماید و در گوش دردناک با شراب حلو چکانند و چون با زفت و یا زیت و یا شیر آمیخته طلا نمایند جهت شدخ گوش نفع کند و شرب آن قطع سیلان خون رعافی حجامی نماید خاصه با گل ارمنی و آن از ادویه نافعه جهت کوفتگی گوش ست و بر کوفتگی بینی نیز ضماد بران میکنند و بقول گیلانی لفوخ آن قاطع خون منجمد را جهت دماغ ست و آن مدل قروح چشم و پر کننده آنها و منفع درم کهنه آنست و آن در شیافات مدل قروح چشم داخل میشود و آن حبس قی و تسخین شدید معده کند و در تخفیف معده شدیدتر و در مفهم انفع و حبس غلظ و ذرب و سیلان خون از روده و معده میکند و نافع ذوسنطاریا و مانع انتشار قروح خبیثه معده چون با شیره مخلوط کرده از ان فتیله سازند و گاهی حمول آن جهت قروح معده و بواسیر نعل می آرند و در شیافات زحیر می افتد و آن نافع حمیات بلغمی ست و اگر کثرت شرب آن با شراب نمایند قتل کند و همچنین با سرکه و قیصوم گویند که خوردن آن با سرکه جهت ضعف معده و تحلیل ریاح غلیظه و تخفیف طوبات و تسخین و امتساک آن و جودت مفهم و قطع قی و اسهال و خون بواسیر خیره خوردن نیم درم آن با هموزن آن نانخواه جهت زحیر بلغمی بغایت نافع و گویند محمول و شرب کنند با اندکی مرکه و زعفران نافع زحیر بلغمی ست و ضماد آن با سرکه و زفت جهت وجعی که بیونانی مریقیا نامند و آن احساس پختن مورچه است در بدن و از مقدمات خدست و بازفت جهت شکاف عضل و آن قاطع خون جراحات ست و طلای آن با روغن زیتون و مسل جهت اورام مفاصل و اورام باردو استخوان که در من شده باشد و با روغن کنجد جهت تحلیل صلابات و خوردن آن با زرده تخم مرغ نیم پخت جهت تقویت باه و تولید منی خصوصا با جوز بوا و بیسار و طلای آن با روغن مورد نافع ریختن بوی ست مقدار شربت آن نیم درم تا یک درم اکثار آن محرق خون و بلغم و مصدع گرم مزاجان صورت جنون و جذام و بهق سیاه و مصلح آن بیخ نارسی و حکه بدل آن مصطگی و قشار آن بقول اسحاق یک نیم وزن آن لقاح آن بقول صاحب منهج در اخراق خون مصلح آن عناب ست و بدل آن بهمو و مصطگی و روغن لبان راتوتی ست که بدان جلا سبد و آثار چهره که عارض از ادمان قروح باشد و قطور آن با پیه بط نافع در گوش و دردی و ثقیل و آن ردی بمعده و سهل شکم ست اما قشار کند در گرم و در اول دوم خشک در سوم و بقول شیخ و سید و شارح قانون قشار آن خشک در دوم و قلیل حرارت از کند ست و کند در گرم در دوم و خشک در اول و قشر آن خشک در دوم و سوم یعنی خشک تا آخر دوم و در آن تخفیف سلع و اضلاع و حدت و لذع و لزوجت و حابس خون ست و اسکنار زن محرق خون و آن برای آثار قروح جیدست و بقول گیلانی قشار پندار از اکبر ادویه نافعه الم ست و مقوی معده ضعیف و جامع تر برای اجزاء معده مسرخی و محکم کننده آن بیش از انچه نفس کند و کند و جالینوس گوید که قشر کند قبض بین نماید و آن بدین جهت مجفف ست و غلظ از کند و در آن حدت و حرافت اصلا نیست و بهر گاه آن را این کیفیات و قوتها بود اطبا بکثرت استعمال آن کردند در علاج کسیکه خون از دهن او برآید کسیکه معده او رخو باشد و کسیکه آنرا قرح امعا بود و گیلانی میگوید که در ان قبض قوی و تخفیف شدید ست و نافع سیلان بقوت از داخل خارج و صالح جهت جلای آثار چشم و بریان کرده آن جهت حکه آن نیکوست و آن جای ظلمت بصر و قروح چشم ست چون با شیر حل کنند و اکحال آن محلل خون جامد در چشم و طبقات آن و بعضی گویند که آن در کحال قوت قبض تجفیف و لطیف تر از کند در جهت نفث الدم و نزف الدم و منع سیلان از اعضا و نیز حقنا و شرب آن جهت قرحه امعا و ضماد آن بر شکم حابس اسهال و کشنده کرم معده و بازفت بهت شکاف عضل و آن منقی قروح و مجفف و ملصق آنها و جای آثار بقوت ست و شربت آن و ثلث درم و اکثار آن مضر و عقرتهای این تیز باشد

مضار کندر ست **واما دقاق کندر** نیز خشک تر و لطیف تر از کندر و بهترین آن خالص نرم سوده آنست و آن بقول گیلانی مفتح و جالی ست و عمل میکند و انچه مشورآن عمل کند کندر مع ضعیف انچه عمل کند کندر بقوت ما سوای الزاق و تغریه و طلای آن با مثل آن مرپیشانی را نفع الصاب مواد بسوی چشم و شیخ میفرماید که قوت دقاق کندر ضعیف تر از قوت کندر ست **واما دخان کندر** کدودهٔ آن باشد گرم و خشک و بقول شیخ تجفیف و قبض شدید و نافع ورم حار چشم و قاطع سیلان رطوبات ازان و مدمل قروح رویهٔ آن و مانع سرطان عین و گویند که آن بلطف و سکن او جاع چشم گرم و نافع اجفان متاکله و مژگان ریخته بسبب سیلان رطوبت و منبتی قروح آن و رویاننده گوشت اندران ست **کندر رومی** بفتح کاف و سکون نون و فتح دال هندی و سکون رای مهمله و ضم دال مهمله و سکون واو و کسر لام و سکون یاء تحتانی معنی از کاه است در هند و نزد هندیان سرد و سبک و قابض شکم و دافع گرمی و سوزش اعضا و تشنگی و فساد بلغم و خون و صفرا و جذام و تب و آهن را نرم سازد **کندر رومی** غلک رومی ست که مصطگی نامند **کندرس** کندروس خندروس ست **کندر شک** بضم کاف و خفای نون و ضم دال و سکون را مهملتین و سکون شین معجمه و کاف بعد ازو کاف هم آمده یعنی کندرش و تمور کهٔ کرچهٔ مومی نامند و در اسماء آن اختلاف ست نزد بعضے اسماء غیر و نزد بعضے اسماء اکندر ست و آنرا کرپرس چاس نیز نامند آن بسیار سبک ست دل را خوش کند و بوی مجوکا فوراورد و قوت بسیار رد هد و شوبه و سرفه و تب باد و سرفه بادی دفع نماید **کندر** و با اضافه واو بر کندر ربجای واو کاف نیز آمده یعنی کندرک اسم هندی کندر ست نزد هندیان ضمنی ست مشابه مصطگی لیکن او سرخ رنگ و دافع فساد بلغم و تب حابس عرق و مقوی باه و معده و دماغ و شانه **کندر روی** بضم کاف و سکون نون و فتح دال و ضم راء مهملتین و سکون واو و کسر نون دوم و سکون تحتانی اسم درخت اند کو کلان ست **کندر ها** بضم کاف و سکون نون و فتح دال مهمله و ضم راء مهمله و فتح ها و الف اسم بیخ نوزست **کندری** بضم کاف و سکون نون و ضم دال مهمله و کسر راء مهمله و با نسبت نباتی ست شبیه به نبات زردک و با دبان و رنگ آن ازان عریض تر و بوی آن مانند کندر و آن گرم در اول سوم و خشک در آخر و گویند گرمی آن قوی تر از خشکی آن و مدر و محلل و منضج و در اکثر افعال قائم مقام کندر ست **کندش** بضم کاف و سکون نون و ضم دال مهمله و سکون سین مهمله و شین معجمه نیز آمده و بفارسی بیخ گازران و کندشه نیز و بسریانی عدرنا و بهندی بقول حکیم ارزانی و صاحب الفاظ الادویه چوک تامند و بقول بعضے کمکنی و بعضے منبوسند کرا راسانده بتحقیق پیوسته که کندش اکل بیرست چرا که کمکنی گیاهی ست و چوک چوب دیگر ست بیخ ریه مشابهت بکندش ندارد مگر اکل بیر که هر نوع خواص و صورت آن در کندش متصور و در کتاب جامع مرقوم ست که این دو ارا دیسقوریدوس ذکر نکرده و نه جالینوس البته تمیمی گفته که آنرا دیسقوریدوس ذکر کرده و سطرونیون نامیده و آن معروف ست در زمین صحرائی میروید و بیخ آن کوچک و دران بعض استدارة و طول ست و ظاهر آن سیاه و باطن آن زرد گویند داخل آن سفید مائل بزردی و این دو از ادویهٔ سمیه ست و حنین در مفردات خود از جالینوس نقل کرده و ترجمه دوای مسمی بسطرنیون نکندش نموده و آن نیست و اسحاق بن عمران نوشته که آن بیخ نباتی ست داخل آن زرد و خارج آن سیاه و شجر آن شبیه بکنگر مسمی بخرشف بستانی و مستعمل ازان بیخ آنست و گویند برگ نبات آن مانند برگ بستنبوی و سفید و در شام و پاس پشمی و آبان میشوند تند بوست و در سرطان میرسند و قوت آن تا بیست سال باقی میماند و بهترین آن تازه و تند بو با دو پیاز مذکوره است و آن گرم و خشک در آخر سوم و باقوت سمیه گویند گرم در آخر سوم تا چهارم و خشک در اول سوم گویند گرم در اول چهارم و خشک در آخر سوم و شیخ الرئیس نوشته که آن گرم و خشک در سوم تا چهارم ست و جالی سفتی مفتح حریف لزج مسهل قی نافع بلغم مرهٔ سوداوی جالی برص و بهق و خصوصاً سیاه و مطلس و از جمله ادویه منبتی گوش و جالی چرک آنست و اخواص آنست تحلیل ریاح از منخرین و گویند که آن مطلس قوی و محرق خون و بلغم و

کندر روی
کندر روی
کندر روی
کندر شک
کندر شک و
کندر روی
کندر روی
کندر روی
کندر روی
کندر روی
کندر روی

قالع آن مخرج مرة سوداست وچون سوده بجزقه صره بسته بپوشند تنقیهٔ دماغ کند وصاحبان فالج را نافع کند ومصروعین را بهوش آرد وچون سائیده بعسل کاسیخته مسعوط کنند نفعول از سر زدود آورد وسعوط آن بقدر دانه عدس با روغن بنفشه مفتح سدهٔ مصفاة ومحلل ریاح خیاشیم و اخلاط غلیظ ومخرج آنها بعطسه ومحرک آنها ورافع بیحسی صُدر دفالج ولقوه واشال اینها وبهوشی مصروع وسکوت ونیز رافع خشم وبد بوی بینی وصاف کنندهٔ آواز وباعث حدت بصر ورفع شبکوری سعوطاً وقطوراً با روغن بنفشه وداخل شافات امراض چشم می نمایند وچکانیدن آب جوشانیدهٔ آن با روغن بنفشه و یا روغنهای مناسب دیگر و یا روغن معمول بطبیخ آن یا سحق آن در گوش جالی چرک ومنقی آن ورافع اوجاع بارده ودوی وطنین وکری در ریاح حادث از برودت ورطوبت وکشتن کرم آن وبالجمله سعوط وعطوس وقطور آن جهت اکثر امراض بارد رطب دماغی نافع اما باید که بعد تنقیهٔ بدن ودر فصل سرما یا قرب بدان استعمال نمایند واجتناب نمایند از استعمال آن در هنگام استیلای حار و فصول وبلاد گرم وگرم مزاجان واطفال وپیران بسیار ضعیف ومبساست که عطسه بسیار می آورد وخود بخود تسکین نمی یابد وتدبیر آن بخشاش روغن بنفشه وترنجبون سرسبز وگلاب بابیخ و یا برف سرد کرده بهت وقتی کردن آن جهت عسر نفس وربو نافع ومقدار استعمال آن جهت تی کردن از یک دانگ تا چهار دانگ ست باید که آنرا کوفته بیخهٔ بازردی دوسه بیضه بیمز شت آمیخته بخورند وآبکه دران عدس وجو کوفته جوشانیده باشند نیم رطل بالای آن بنوشند وهمچنین آشامیدن آن بقدر یکدانگ باشیر تازه دوشیده وروغن کنجد مقوی وسهل ومحلل صلابت طحال وگویند که جالینوس از اسراج الظلام نامیده بهر آنکه مخرج بلغم از معده است وآن مخرج بلغم لزج از مفاصل ومثانه بول وحیض ومخرج جنین ست وحمول آن نیز با عسل جهت اخراج جنین مرده مجرب ودر شکستن سنگ قوی الاثر وسخن احشا وبالجمله کبر وجاوشیر جهت تنقیه سودا وبریدن سنگ گرده ومثانه وشرب وضماد آن جهت استسقا دیرفان وطحال وطلای آن با سرکه سر شته مزیل بهق سیاه ومانه فت آبیخه قالع قوبا وضماد آن با عسل جالی کلف وبرص خصوصا سوداوی وضماد آن با هموزن آن زنجبیل در روغن بنفشه جهت ربو یانیدن موی اشکال ودواء الحیه نافع وطلای آن با سرکه وعسل جهت جرب وحکه وقوبا وجوشانیده آن با سرکه ومخلط بقدری روغن گل نیز جهت خارش مفید وضماد آن با سویق قالع جرب متقرح وآشامیدن وطلا کردن آن جهت اوجاع مفاصل وعرق النسا نافع مضرزیه ومورث کرب وغشی مصلح آن کبیرا وشیر تازه دوشیده وگویند از شرب آن تشنج عارض میشود اصلاح آن بمرطبات کنند بدل آن بهمرتی کردن هموزن آن جوزا بی مع ثلث وزن آن فلفل سیاه مقدار شربت آن جهت تی کردن از یکدانگ تا دو دانگ با شیر تازه وجهت سپرزویرقان و امثال آن از یکدانگ تا پنج قیراط واولی اجتناب از آشامیدن آنست خصوصاً بگرم مزاجان ودر فصل گرما ودر دوم آن ورخال کشنده بعروض خناق ولهیب وتشنگی مفرط واختلال عقل ودر دشکم وتقطیع امعاء وعلاج آن تی کردن بشیور وروغن وحقنه قویه که دران شحم حنظل باشد وآشامیدن روغن گاؤ بسیار واگر تشنج عارض گردد معالجه تشنج بالسن نمایند وبعضی گفته اند علاج پذیر نیست خصوصا وقتیکه اختلال عقل ودرد شدید در معده بهم رسد **کندر** بزبان عوذ العطاس ست **کندل** اسم هندی سکبینج ست **کندل سفری** اناس ست **کندلی** بضم کاف وسکون نون وفتح دال مهمله وسکون لام وکسر نون ثانی وسکون یا تحتانی اسم هندی گلوی ست **گنڈلا** بفتح کاف فارسی وسکون نون وفتح دال هندی وکسر لام وفتح تحتانی مشدده والف وبعوض الف میم هم آمده وبسنسکرت کهتلی وتنکنی یعنی بسیار خوشی می بخشد آرام میدهد وتکتلا یعنی تلخ بود وپتا یعنی مولد صفراست **یوتکتا** یعنی عرق بدن رامانع میشود واجی تیکا یعنی برگ او مثل چشم ست ویا اینکه امراض چشم وزردی آن بسبب مرض کوله دور کند ورد هیا دیر یعنی از بخش شیر بری آید ورگتا چی وکسمار یکا معنی بزهر وهم اینکه گل او امراض چشم کرا زدیشها سرخ گردد دور کند وبعضی گویند که معنی آنکه گل او مانند چشم ها سرخ میشود ودر بعضی نسخ کسمار یکا آمده بتقدیم سین مهمله بر کاف یعنی راحت بخش مرض سرخی چشم ست می نامند ونوشته اند که مزهٔ او تیز شیرین ست وآن جهت تب وشعو وبعضی

کلانی و شکم دو رو چشم سفید و شیره برگ او در گوش دهول کردنی یعنی بواسیر دفع نماید کندلی دار و بکاف و نون و دال هندی و لام و تحتانی و فتح زال مهمله و الف و ضم راء مهمله و سکون و او اسم کنجال ست کندلی ویرلا بضم کاف و خفا نون و فتح دال هندی و کسر لام و سکون تحتانی و کسر واو و سکون تحتانی دوم و راء مهمله و فتح لام و الف اسم درخت آنی سفیدست کندم اسم لوداست گندم بفتح کاف فارسی و سکون نون و ضم دال مهمله و سکون میم اسم فارسی ست بعربی برّ فمح و حنطه و بیونانی و فیری و فعروس و خوروس و تبرکی بوقده و بهندی گیهون نامند و نیکوفه مسقشریان کرده آن را بعربی دشیش و برغل بفارسی برغول گویند و آن از جوب مشهوره ماکوله است و بهترین آن بقول شیخ متوسط در تخمی رزمی و بزرگی و فربهی تازه و املس میان سرخ و سفیدست و بقول شارح گیلانی مشکل در نبات آن و رنگ آن مائل بسفیدی و خالی از عفن و سلیم از تاکل و گویند سفید مائل بزردی و بعد ازان سفید آنست و گندم سیاه ردی الغذاست گرم در اول و معتدل در تری و خشکی و تازه خشک نشده آن در دوم تر و گویند حرارت و رطوبت گندم مثل حرارت و رطوبت انسان ست چون خلیده از خارج بر بدن بنهند حرارت آن در دوم باشد و عین آن مائل بخشکی و آن جیدترین جوب مستعمل در زمان صحت ست و بهترین اغذیه تندرستان و کثیر الغذا و سمن بدن ست و لیکن مسدد و منفر صاحبان سده عروق و احشا و بقول شیخ گندم بزرگ و سرخ در غذا بهتر است تازه تر و جوشانده آن با آب دیر مهضم و نافخ لیکن چون مهضم شود غذا بسیار دهد و خوازی بحسب نرمی و عدم اختلاط سبوس آن نه بحسب طبع قریب از نشاسته است و در تسدید و غلظ و بطور انحدار لیکن گرم زیاده ازان بهر آنکه مغز گندم بدون سبوس ست و آرد رنج بطبع خود غیر رنج بصنعت ست و نیست بهر رنج بصنعت انچه بهر رنج بطبع آنست و اما نشاسته بارد رطب رنج ست و آرد گندم صاف کننده و بهتر است و آرد آن و نشاسته خاصته بزعفران دوای کلف ست و گندم خام نیز مطبوخ آن غیر سائیده اگر بخورند گرم شکم پیدا کند گندم سوده برگزیدگی سگ دیوانه پاشیدن نافع و رازی نوشته که گندم موافق ترین جوب ست کسانرا ازان نان بسازند و اعتدالیت ببدن انسان معتدل و چون خام بخورند بسا ست که بالقرع ازان پیدا شود و مطبوخ آن بغایت مفتح و بقراط گفته که چون آرد تر یا بعد از سائیدن باشد گرم زیاده باشد بسبب آنکه دران بقیه حرارت ناری باشد که آنرا در سائیدن بهمرسیده و دیسقوریدوس گوید که مضمید با آرد گندم با عصاره بیخ جهت منع سیلان مفصول بسدی اعصاب و نفع عارض امعا کرده میشود و چون آرد آن با مسکه گداخته آمیخته ضماد کنند اورام حلق با طلی را نفع کند و چون آرد آن بپزند تا مثل حریره گردد و بلیسند جهت سرفه و نفث الدم حادث او صدر نفع کند و خصوصا چون با مسکه باشد و مطبوخ با آب فناع و روغن تازه جهت خشونت سینه نافع و بعضی گفته اند که خوردن خام تازه آن که مولد کرم معده است و مصلح آن سرکه و آبکامه و مضر زنان حامله و پخته آن که نفاخ و دیر مهضم و مولد ریاح ست مصلح آن خوردن شیر پیها و خوردن بر آب بالای گندم خام تازه نارس آن مورث قولنج ریحی و گندم برشته بطبع المهضم و نفاخ و آرد مطبوخ با شکر و بادام مانند حریره و اندک اندک لیسیدن آن جهت سرفه و نفث الدم مزمن سینه و گرم و دستین بدن و تقویت باه بغایت مؤثر و بدستور مصنوع از نشاسته آن و آرد گندم سرخ که آنرا سطالس گویند چون با سرکه یا شراب ضماد نمایند هموام را نافع کند و ضماد غبار آسیا که از آرد گندم باشد و مار العسل و زیت پخته محلل اورام ست ضماد گندم عاقره جهت تفتیح و تمایل مفید و بدستور اگر با نمک و زیت آمیخته بر دمل ضماد کنند و ضماد آرد گندم پخته با آب و روغن زیتون جهت تحلیل اورام حاره و با آب پیاز جهت اورام بارده و تفتیح و تمایل و با آب کشنیز جهت ریح و تحلیل اورام حاره و خنازیر و غدد مجرب و طلای آن با سکنجبین جهت بثور ریشه و ضماد گندم سوخته با موم و روغن جهت جلای رخسار بعد پیل و زرور آن بر موضع گزیده سگ دیوانه بغایت مفید خصوصا کرباله آن بر سگ بید انجیر بندند و گفته اند چون خمیر گندم را بر موضع گزیده سگ چند ساعت بندند پس باز کرده پیش سگ اندازند اگر سگ

آنرا آنخور و معلوم میشود که آن سنگ گرندو دیوانه بوده است و روغن گندم که از گندم سرخ میسازند گرم و ملطف و بغایت جالی و غرایص و آن دوای عظیم النفع ست جهت منع قوبا و خصوصا قوبای اطفال و قوبای تازه و سعفه و خراز و کلف و مالیدن آن بر ذبیل و شقاق معده نافع و خواص و تخالهٔ آن در سبوس مذکور شد نان گندم در نان آن و نشاسته جدا مسطور گردد اخیال و خواص این بقول هندیان در گیهون خواهد آمد

گندم مکه اسم و ملیمی خندروس و در اصفهانی زرده گویند **گندماشری** بضم کاف و سکون نون و فتح دال هندی و فتح سین و الف و کسر میم و دوم و راء هندی و سکون تحتانی اسم امثره است **گندمار** بر بخاسف ست **گندنا** بفتح کاف فارسی و سکون نون و فتح دال مهمله و فتح نون ثانی و الف اسم فارسی ست و تیز بفارسی کالوخ و بهوپی کراث و باصفهانی زرده و خراسانی خاص و ملیمی کوارد بلاطینی و کریسیو و بلوبو کبوبو و یونانی فراسیناو بقول دیسقوریدوس برآمن و نزدیک بخیده و لبریانی عطارا و بروی فقلوطا گویند و بهندی باسم گندنا مشهور و آن از بقول معروفه است و در اکثر بلاد میشود و بستانی و بری و جبلی میباشد و بستانی و آنرا بنطی نامند اینچه برگ آن باریک شبیه ببرگ پیاز بود و در تمام سال می ماند و چون بزرگ گردد از میان آن ساقی بهم رسد و بر سر آن گل و تخم بود و گل آن سفید شبیه بگل پیاز و تخم آن سیاه نیز شبیه بتخم پیاز این را کراث الجبل و کراث المائده نامند جهت آنکه مانند بقول دیگر خام و پخته آنرا میخورند و در خوانها طعام مانند بقول دیگر میسازند و آنچه در آخر زمستان و ابتدای بهار سر بر سد و پیاز آن شبیه به پیاز ماکول و قبه آن مانند آن بود آنرا کراث شامی و سونانی فرا آن بابا لوطن و فراسن فافا لوطن بنبر و شامی تلفوط و بشبه ازی تر پیاز و برگ آنرا ابلغت مغرب فیلوطا نامند و خام این هر دو ماکول بلکه آنرا با گوشت پخته میخورند و این دو قسم را بسیاری قسمی صغیر الراس ضیق الحلق و قسم دیگر کبیر الراس صغیر الحلق قصیر و تیزی و تندی این قسم کمتر و خوشبو تر و لذیذ تر از اول و بری آن بسیار شبیه بتوم ست آن جدا نکرده و قبلی آن فراسیون ست و آن در فصل قابار ارمهله مسطور شد و در قانون و بعض شروح آن نوشته که از گندنا بعضی شامی ست و بعضی بنطی یعنی بغدادی و بعضی آنکه آنرا کراث البر گویند آن میان گندنا و سیرست و لهذا آنرا کراث ثومی نامند و این شبیه بدو از انست که با طعام باشد و بنطی خیلی تر در معالجات از شامی ست و اکثر استعمال کراث شامی در اغذیه است نه در علاج و از شامی قسمی طویل الاعناق قصیر الرؤس ست و آن جبلی ست و آنرا فراسیون گویند و قسمی دیگر قصیر الاعناق طویل الرؤس و آن بری ست و آنرا کراث الکرم نامند و آن خوشبوتر ست و بعضی گفته اند فراسیون انیست از مطلق آن مراد کراث الجبل تازه است که مختار و کثیر الاستعمال ست و بقول شیخ بنطی گرم در سوم و خشک در دوم و صاحب منهج گوید گرم و خشک در دوم و کازرونی در شرح قانون مینویسد که این قول اصح ست و گیلانی گوید که کراث بنطی که آنرا کراث مائده گویند و حرافت آن بیشتر از شامی ست و در ان نفخ اندک ست و حرارت و یبوست کراث شامی کمتر از بنطی هست و تعطیش آن کمتر از پیاز ست و همچنین حرارت آن کمتر از پیاز و جرم آن غلیظ و مهضم و بهترین آن بنطی ست و طبع آن گرم و خشک در دوم و در جمیع انواع آن رطوبت فضلیه ایست که در معده متخم میشود در آن مفتح و ملطف و منضج و مقطع و مسخنست و خوردن آن منقی قصبهٔ ریه و مفتح سدد جگر و مقوی باصره و کرم و ملین طبع و دافع قولنج و مدر بول و نیض بعد از طعام دافع ترش شدن آن و معین بر هضم و ملین طبع و مقوی باه و ضماد شامی با سفای جهت ثآلیل و رفع شری و بانگ جهت قروح خبیثه و چون تازه آن کوفته بر جای سوختگی آتش نهند نفع کند و خوردن آن مصلح و مکدر حواس و باعث دیدن خوابهای بد و مضر بصر و گویند بنطی محدث غشاوه در چشم و مغز شامی مورث در چشم ست و طلای برگ آن تنها یا با سرکه بر پیش سر جایی که عاف و همچنین قطع خون از هر موضع نماید و بعضی دفاق کند زنبور افراسینه و بقول بعضی سقوط آب آن با کندر و سرکه قاطع رعاف و چکانیدن آب آن با روغن گل و سرکه انگوری در گوش جهت درد طنین آن و بقول دیسقوریدوس چون آب آن با سرکه و کندر و شیر و با روغن گل آمیزند و در گوش چکانند منع اوجاع آن دود وی عارض آن کند و آن مضمضه لثه و دندان و قالع آنست یعنی بهر دندان قلع پیدا میکند و خصوصا شامی باید که قبل و بعد آن مضمضه بسرکه نمایند و آب آن با عسل جهت مراض بارد رطب سینه و با مار الشعیر با سفیرخ

آن با جوهت رطوبات از مادهٔ غلیظ وخصوصاً بلغمی آن خصوصاً با عسل نافع اورام ریه ومنفع آنست وبآب وسرکه بپزند وبلیسند بحدالصوت
را نفع کند وچون با آش جوبپزند اخراج فضول سینه بنفث نماید وآب افشردهٔ آن چون با عسل آمیزند جمیع امراض صدریه فضلیه ورد آن و
قرحه ریه را نفع کند وتنقیه قصبه ریه نماید وچون با عسل سرشند ومثقال لذان بخورند قطع اخلاط غلیظه واخراج آنها از سینه کند وجمیع اقسام
گندنا نافع ست آنرا در آب دو بار بپزند وبفشارند دجرم آنرا باطعام بخورند که باعث خفت نفع واذیت آن وموجب لذت میگردد و
اوفسس گفته که آن قاطع آروغ ترش ست وآن بالجمله دیر هضم ومدر بول وحیض ست لاسیما بطی الکلاد ومولاً معفر مثانه وگرده وقرحه وورد
اودیه امراض گرده ومثانه از سردی داخل میشود وخوردن وضماد کردن بطبوخ آن نافع بواسیر وفتق جلوس در آب طبیخ برگ آن نافع
انضمام رحم وصلابت آن وبعضی سرکه ونمک نیز افزوده اند وشرب طبیخ بیخ آن بطور اسفیدباج بروغن قرطم یا روغن بادام یا روغن کنجد نافع
قولنج وحقنه آن بدستور وگویند که در شامی آن خاصیت عظیم در نفع قولنج ست وعصارهٔ خشک آن منجمله مسهلات خون ست وبطی بلغمی طبع ست
وگویند آب آن بقدر سه ونیم مثقال قاطع خون بواسیر وفتق است وبآن بطی در بادی افزاید چنانکه اعادهٔ عنین بصحبت میکند اما کراث شامی
مسخن ومنفخ وهیجان باه واغلاظ وقویتر از سائر آنست وبا سرکه پرورده آن مفتح سده جگر وسپرز ودافع قولنج وحمول برگ شامی کوبیده آن تنها
ویا با ادویه مناسبه مجفف رطوبات رحم ومانع از القاح جنین وضماد آن تنها وبا عسل نافع گزیدن هوام وعقرب وافعی وآشامیدن آب آن
نیز با ماء العسل جهت سموم نافع وچون گندنا را با مثل آن کرفس کوفته چاربای را طلا نمایند کیکان نزدیک آن نیایند وازسطا طالیس
گفته که چون آب طبیخ آن با کرفس در خانه بپاشند کیک را قتل کند واقسام آن از پیاز دیر هضم تر وفقاخ وسخر ومحرق خون ومورث ظلمت
بصر ونساولثه مضر حار مزاج وباعث دیدن خوابهای روی مصلح آن کشنیز وکاسنی تازه است وگویند اومان اکل آن مورث ظلمت بصر و
مصلح آن بادیان ومضر دندان مصلح آن روغن وسرکه بدل آن پیاز وگویند گندنا شامی غلیظ تر در نزول بطی تر از پیاز ومصلح آن
سرکه وروغن ومری وچون شمشیر وکارد وغیره را با آب برگ آن آب گیری کنند آب وتیزی آن زائل نگردد وتخم گندنا گرم وخشک
در آخر دوم ومفتح ومحلل وجالی وبخور آن با موم وقطران جهت درد دندان که از تولد کرم باشد وقتل واخراج کرم آن نافع وآشامیدن
دودرم آن با همورن آن تخم مورد را فع امراض بارده وقاطع نفث الدم مزمن ونزف الدم ومفتح سدهٔ بلغمی جگر ومحرک شهتا ومقوی
گرده ومثانه وبا شراب بهمی بغایت محرک باه وتخم شامی قوی تر در تحریک باه است ودر بیان کردندان تنها ویا با حرف قاطع اسهال جزیرین
وزحیر بارد بلغمی ومحلل ریاح اسعاد با حب الآس جهت زحیر وحبس خون مقعد وبخور آن جهت ازاله بواسیر وخوردن تخم بطی آن هر روز یکدرم با سکر
ازاله بواسیر کنند وضماد آن جهت گزیدن افعی ورافع کلف وآثار رجلده ودردهای بارد وبا سرکه نافع عرق النسا ومفاصل بلغمی وچون بکوبند و
در سرکه ریزند رفع ترشی آن نامند مضر ریه وگرده ومثانه مصلح آن عسل ودر تقویت باه تخم گندنا شامی قوی تر از انست شربت آن دودرم
وگویند سه درم گندنا دشتی یعنی کراث بری شبیه بسیرست وبسیار تند وآنرا کراث الثوم وکراث الکرم نیز نامند گرم ودر آخر سوم وخشک
در اول سوم وگیلانی گوید که تو بری متوسط میان شیر گندنا ست وحرارت آن در چهارم ویبوست آن در سوم ست وشیخ نیز فرماید که بری
آن گرم وتر خشک تر از بستانی ست ولهذا آن ردی تر ست وآن شبیه تر بدست از انکه باطعام خورند وردی تر بعد از بستانی ست
بهر آنکه تلخ تر وتیز تر ونزاع تر از آنست وگویند که آن حریف وبشدت مفتح ومقطع وجالی وبنایت مدر بول وحیض وحمول آن جاذب
جنین وعصارهٔ آن مسهل سودا ومورث لسهال الدم وتخم آنرا چون چند روز هر روز پنج قیراط با شکر بخورند آن جهت سموم بارده
وگزیدن هوام قوی الاثر از سائر اقسام آنست واز جملهٔ اجزای تریاق فاروق ست وضماد آن رافع برص وثالیل ومفرح اعضاست
ونوعی از بری که در جبال بهم میرسد برگ آن بسیار باریک باحدت لطیف میباشد وآن بسیار ملطف جهت خوشبوئی آن با ادرام

معدہ و پیدا کردن اشتہا و تسکین درد معدہ و امعا قوی الاثرست **کندور** بضم کاف و خفا نون و ضم دال مہملہ و سکون واو و فتح راء مہملہ و الف اسم کوہ یخ خردست **کندوری** بضم کاف و مشہور بفتح آن و خفا نون و ضم دال مہملہ و سکون واو و کسر راء مہملہ و سکون یا تحتانی و ہندیان آنرا ونڈا و در سنسکرت گرت پہل یعنی بارش سرخ میشود و تندی یعنی شیرینیست تندی کسر باء یعنی بارش سرخ مثل منقار یعنی بینی طوطا میشود و نزد بعضی معنی او بخارش صفرا مفیدست بعضے گویند کہ معنی شیرینی و بارش طوطاست زیرا کہ لفظ تندی بمعنی خارش و بینی آمدہ و کیرا اسم طوطہ و پہل اسم بار و او شہو یا یعنی سرخی بار و برابر سرخی بارہای محبوبان میباشد پہل کو لا یعنی بار او در از میشود و پر والا یعنی سرخ مانند مرجان بود زیرا کہ پر والا اسم مرجان ست و بعضے گویند کہ فوائد او مانند مرجان ست و لابو تبیکا یعنی فوائد او مثل مرجان و کدو ست و بمعنی شکنندۂ مرض ہم آمدہ و قسمے از کندو ہندی تلخ ست کہ آنرا چیتی دنڈا و کنوکا و کنوتمبی یعنی تیز و تلخ مانند کدوی تلخ بود و گرم ست و عرق را ببرد و کنوتندی یعنی تلخ و گرد ست و کنوشہ و یعنی مولد صفرا این کنوست و شرو ابمعنی سود و در چشم کشیدن روشنائی انگیزندہ است و مہو یکوا یعنی پختہ شیرین می شود و مہوڑا یعنی افعال او مانند عسل ست و او ثمری ہندی بلوطی شکل ست مشابہ بلوط و از ان کوچک و دو نوع میباشد شیرین و تلخ شیرین آن در خامی و پختگی شیرین و تلخ آن در خامی تلخ و بعد پختن شیرین میگردد و در خامی سبز با خطوط سفید و بعد رسیدن سرخ میگردد و بیارہ میدہ اند و بر اشجار مجاور خود می پیچد برگ آن مانند برگ کنار لیکن اندکی مشرف مخمس شکل و گل آن سفید مثل گل چاندنی و تخم آن شبیہ بتخم لیمو خام و لزوجت مغز بران مخفی مانند تخم پنبہ و پیچ آن مثل شلغم اما در ازان و در انتہایش بصورت کفچہ مار و سفید رنگ بالجملہ شیرین آن نامخورش اہل ہند ست دافع فساد صفرا و خون و سوداش اعضا و قابض شکم و نفاخ و مضر معدہ و نزد حکیم شریف خان سرد و تر و ملین و مضعف معدہ و اچار آن با ابازیرہ مقوی جاذبہ و معین ہاضمہ ست و بعضے گویند بجہت مراض مرہ مفید و بالجملہ خاصیت عقل را کم کند و نفاخ ست و چون پوست آن دور کنند نفخ آن کمتر گردد و مشہی و مولد خون و زود ہضم و زیادہ کنندۂ منی و قلیۂ خام او نافع بواسیر و اسہال معدی و بعضے ہندیان نوشتہ اند کہ بارشیرین او با مزہ باد و تب را میخورد و قوت دہد و طبع را خوش کند و انجرۂ صفرا و مرض زردی چشم دور کند و تلخ او دافع تپہای سمی و کفت و صفرا و کرم و کنول باد و بلغم و مصلح قرہی مفرط و زیادہ کنندۂ و اشتہا و ہیچ آن مسہل چنانچہ از شیرہ ہیچ آن غثیان و قی شدید و اسہال مفرط و سوزش اعضا بہم میرسد و مصلح آن لعاب بہدانہ و اسپغول و بارتنگ ست و گویند برگ آن سرد و خشک شدید الا ثر نیست تا آنکہ از مالیدن برگش و شستن از آب ریگ باریک و سرخ ظاہر میشود و برگ او بدماسہل و بادشکن و کنول او سود مند و مرہم او با روغن زرد و بلغم فروح و منبت لحم آنہا ست

گندہاہون بکاف فارسی و نون و دال مہملہ و ہا و الف و سکون نون و ضم ہا اسم ہندی کہ گدگیری نیز دو زبان تانگی گاڑی گر پڑا و در لغت سنسکرت چہاکرانڈی یعنی میوہ او مانند آویزہ زیر گلو بر میشود و شب پیتا یعنی گلش زرد رنگ دارد و بجوکردی یعنی فائدہ دہندہ ہمہ حیوانات زمین و تر و در یچہ تہالی یعنی در درختان ثمر دار بسیار فائدہ دہندۂ و مفید تر و ح شکم و بہجت آوری یعنی دافع قروح اندرونی شکم و رچہا گندہیا یعنی بتبی کہ از شنیدن آواز سماع و بوی گل و بوی بد آید سود مند میگویند و آن نباتی ست کہ از زمین سیاہ روید و بہ بارانی بشبہا بلند گردد و برگ او شکل برگ فلفل سا و از ان خرد تر و گلش زرد مائل بدارنی زدی قاشات و در نیسان میوہ گرم و خشک در سوم و مزۂ او بسیار تلخ و تہ تحت صلاب شکم و تب دلزرہ بلغمی مفید و مخرج رطوبات لزجہ از مفاصل و عمق بدن و قاتل دیدان اگر چہ بطلا کردن بر ناف باشد گروہای بلغمی را بگیداز د و دماہای کاوان و قروح و کرم قروح را در کند و نہادن عصارہ برگ او با پنبہ آلودہ در بینی باعث قطع گوشت زائد از ان و مضر اسہال و آن کہ با

گندمیتره بفتح کاف فارسی وسکون نون وفتح دال مهمله وخفاء ها وفتح باء فارسی وفوقانی مشدده وسکون راء مهمله اسم کولاد نلی کورات **گندوپیپ** کاف فارسی وسکون نون ودال مهمله وباء فارسی وسکون شین معجمه وباء فارسی دوم اسم کولاد جهاد قلعی سیاه است **گندهپشی** بکاف فارسی ونون ودال مهمله وباء زنهم باء فارسی وسکون شین معجمه وکسره فوقانی هندی وسکون تحتانی اسم سروست **گندهپروزه** بکاف فارسی وبهروزه گذشت **گندهر** بفتح کاف فارسی وخفاء نون وفتح دال مهمله وخفاء ها وسکون راء مهمله قسمی از چلالی ست وآن مذکور شد **گندهرس** بفتح کاف فارسی وسکون نون وفتح دال مهمله وخفاء ها وفتح راء وسکون سین مهمله اسم مرینی بول ست **گندهره تیرا** بنکول ست **گندهک** بفتح کاف فارسی وخفاء نون وفتح دال مهمله وخفاء ها وسکون کاف اسم هندی گوگرد ست ودر سنسکرت وی کندهکا یعنی گویند که از مینی پارتی پیدا شده وسوکندهیسا یعنی خوب بودار بود وتیلی یعنی بریماز بردست می نامند وآن نزد هندیان هنگام مهضم تلخ وگرم وملین ودافع جذام وامراض سپرز وفساد ولغم وباد وصفرا انگیز واز جمله سائن بست وعرق آن در افشره برای تقویت معده مجرب مضرس بندان وترش بسیار وتیزابه وزهره دران گداخته شود وتیزاب ست ویک قطره ازان برای افشره یک فنجاره کفایت میکند باوجود ترشی مقوی باه میدانند ودر بعض کتب هندیه مسطور ست که گندهک چهار قسم ست یکی سفید وآن دافع امراض بلغمی ودوم مفاصل مفید وبر نقره رسم طلا کرده سوزانیدن کشته میکنند دوم مانند رنگ آمله وآنرا آنوله سار گویند سوم سبز مثل طوطه این قسم بهتر ازین قسام ست چهارم سرخ مانند بینی طوطه واین را اگر بر قلعی اندازند نقره کند واگر برمس طرح نمایند طلا سازد وقسمی سیاه است که بهمرسیدن او متعذر وآن [illegible] پیرشدن نمی ماند علاجش انیست که اگر در شیر اندازند شیر را میکشد ودمی نوشند واین قسم دهنبر پیدا بدست آمده بود وطریق [illegible] گندهک [illegible] نوشته اند که در سبوشیر گاو تا گلوی آن پر کنند وبر دهن او پارچه بسته گندهک را سائیده بر گرداگرد سرپوش نهاده در زمین چقر کرده سبوی را دران گذاشته آتش هیزم بر سرش کنند تا آن گندهک گداز شده در شیر فرو رود پس آن [illegible] پس در شیر میندهی پس در روغن گاو پس در دوغ پس در عسل پس در روغن بید انجیر پس در آب پیه پس در آب نیشکر پس در آب لیموان پس در آب آمله پس در آب ادرک پس در آب برگ گجگه همین عمل نمایند وبعد ازه باستعمال آرند افعال مصفی چنین نوشته اند که برای اقسام کشت وامراض صفراوی وپت وبادی نافع رنگ رو برافروزد ومقوی وشهی وسوزش دل اسهال بدقسمی وبدمزگی دهن وزهره دور نماید ومنی بفزاید ورنگ بدن مثل طلا گرداند ودر دشکم دور کند واشتها افزاید وهر چیز یکه منظور باشد مناسب مقصود آمیخته بکار برند ودر اطریفل بارو غن زرد یا آب بهنگره یا شهد ما نندان استعمال نمایند شربت بکشانه وبجت همه بیماریها نافع وحیات صد ساله بخشد واستعمال موقوف برای طبیب حاذق ست ونیز در کتب دیگر نظر آمده که گندهک مذکور برابر امرت ست بجمیع اقسام دلها وبادها ودردها وکشت وکرم وقی وسرفه وضیق نافع وچیزهای خارش وپت قسم میه دفع کند واز جمله سائن ست گندهک مصفی خوردن دافع کشت وپت وغصه ودیوانگی وپت وخارشت [illegible] کشت ودواد وکثرت احتلام وزیادت کننده منی وقوت اشتها وهاضمه وبادوزهر گرم ودردهای بدن را میزند ورنگ برافروزد ودشمن کشت ست وطبع را ملین کند وعرق گوگرد برای خارش دراقشوده لیمون ونبات بقدر یک قطره یا دو قطره لتقویت معده وباه موثر وبه بینه آلوده نهاده مسکن دندان وبسیار ترش وگرم وگداز نده خرهره ومرواریدست طریق برآوردن عرق بگیرند پیاله چینی بر کناره پشت او سه سوراخ نموده بتار جستی یا آهنی بسته بچولی بیازند وزیر لوقاب چینی کج نموده بگذارند ودران قاب پیاله آهنی گذاشته دران گندهک انداز ند ودران دو سه فتیله بگذارند گندهک سوخته روشن کرده میندازند که تا اشتعال گیرد ودود آن به پیاله رسیده عرق شده بچکد باید که مکانیکه درواین عمل نمایند از اثر هوا محفوظ باشد وبسیار سرد بهر کار یکه مقصود بود آن عرق را استعمال نمایند افعال وخواص این بقول اطبای یونان در گوگرد یاید **گندهکا** بفتح کاف فارسی وخفاء نون وسکون دال مهمله وخفاء ها

و فتح کاف و الف اسم مدک پرنی ست بمعنی دارنده **گندهم** بفتح کاف فارسی و سکون نون و فتح دال مهمله و خفاء ها و سکون میم آن طائری ست از گنجشک اندک کلان رنگ پرهای پشت او مانند گنجشک ماده و زیر شکم سفید زردی مائل صف صف پرواز میکند و مختص بفصل بهار ست گوشتش معتدل و سبک و لذیذ و بی ریشه و ستوی باه و مستعمل آمده و با اضافه یا تحتانی بعد ها اسم بداری کندست **گندهنا کلی** بکاف فارسی و نون و دال مهمله و ها و فتح نون دوم و الف و ضم کاف و کسر لام و سکون تحتانی اسم خردرا ساناست **گندهوینی** بکاف فارسی و نون و دال مهمله و ها و کسر واو و سکون تحتانی مجهول آخر نون دوم و سکون تحتانی دوم یعنی خوشبو و سیاه رنگ مثل مشک **گنده مولا** اسم کنول دشتی ست **گنده مولی** بضم میم و سکون واو و کسر لام و سکون تحتانی نیز اسم کجورست **گنده مردیک** بکاف فارسی و نون و دال و ها و فتح میم و سکون را و فتح دال مهملتین و سکون تحتانی نیز اسم کجورست **گندهمهما** بکاف فارسی و نون و دال مهمله و ها بین و الف اسم لهسن ست **گندهپیلا** بنکول ست **گندهیل** بفتح کاف فارسی و خفاء نون و کسر دال مهمله و ها مخفی و سکون یا تحتانی و لام گویند اسم هندی اذخرست و آنرا گنده راج و گندهبیل نیز گویند و تحقیق آنست که نبات گندهبیل کلان مثل گیاه سرگنده یه گویا دو ترا ان بقدر ذراع و زیاده ازان و پیچ و گل آن البته خوشبو مثل اذخری آید و در میان واب دیده شد بوقت خزان و هنگام هفتم تلخ و گرم و دافع امراض گلو و بیماری دل و فساد صفرا و خون و بلغم و تنگی نفس و تپ و افعال و خواص این بقول نادانیان در اذخر مسطور شد **گندی** بفتح کاف و سکون نون و کسر دال مهمله و سکون تحتانی اسم ارهر ست **گندهرا** بفتح کاف فارسی و سکون نون و کسر دال هندی و سکون تحتانی و فتح را مهمله و الف اسم تخم هرسه دانه ست **گندرم** بفتح کاف فارسی و سکون نون و کسر دال هندی و سکون تحتانی و فتح را مهمله و سکون میم اسم اسنار خرد ست **گنست** و گنستو و گنشتوک اسم استان ست **گنس گده** بفتح کاف و سکون نون و سین مهمله مفتوح کاف فارسی و دال هندی و ها اسم رتالوست **گنشتو** و گنشو اسم فارسی غوره است **گنطینی** اسم سریانی جنطیانا ست **گنه گنه** بضم اول اسم فارسی خوشه خرماست و بفتح اول اسم تاتوره گیهون ست **گنگا** اسم بحلاست **گنگاراوی** بلاس پیل ست **گنگیهها** بفتح کاف و نون و سکون کاف دوم و فتح باء فارسی و سکون رای مهمله و فتح موحده دوقف ها اسم هرتال ست **گنگر** اسم فارسی بوم و باد اورد ست **گنگر** بضم کاف و سکون نون و فتح کاف و سکون را مهمله اسم جرشف ست **گنگرزدام** فارسی ست و گنگری و تراب القلی نیز گویند و آن صمغ گنگر یعنی جرشف ست گرم در دوم و خشک در اول و مقی بلغم و صفرا بآسانی چون با آب گرم و سکنجبین بنوشند یا بآسل و مغرغل تب که سبب آن بلغم و صفرای متعفن باشد و ضماد آن محامل اورام مقدار شربت آن از یکدرم تا دودرم با آب گرم که بقوت قی آورد بدل آن جوز القی در قی کردن و در غیر آن دارشیشعان ست **گنگرخر** اسم فارسی باد آورد ست **گنگرسفید** اسم باد آورد ست **گنگشاة** بفتح کاف و خفاء نون و سکون کاف دوم و فتح شین معجمه و الف و قوقانی و سم کریلا دشتی ست **گنگم** بفتح کاف و سکون نون و فتح کاف ثانی و سکون میم اسم زعفران ست **گنگنی** بفتح کاف و خفاء نون و سکون کاف و کسر نون و سکون یا تحتانی اسم هندی ازن یعنی وغن ست که بلکا هم گویند و بقول صاحب مخزن نوع زرد جادرس انا مند بعضے گویند که آن جادرس ست و شبیه ازی کال نامند و با ازن هر اکثر احوال قریب بهم ست و بعضی گفته اند که آمزکالا نامند گویند و بهتر از ازن ست و در لغت هندو تنگو کا و پرینک یعنی گرم ست و لیکا سار یعنی درسبوسگم میشود و بیت تندل یعنی برنج او نرم ست میگویند بالجمله غله ایست شبیه دوانه های زرد و باریک تر از باجره و بران سبوسه بسیار کوفته سبوس در کرده خشکانی پزند و میخورند و اگر شربت کوچک را میخورانند سرد و خشک و نزد بعضے گرم و قابض و خفیف و بول براند و غذا اندک و بدگر بشیر پزند خشکی کمتر شود و غذا بسیار دهد و گویند هنگام پختن او محل باد و شهی و مقوی دهات و مصفی آواز ست و مورث سده و مولد سنگ گرده و ثانه و مصلح آن

تخم در روغن وشیر گاؤ و سونٹھ آن قاطع اسہال صفراوی ومصرشش مصلح صمغ عربی دیا مصطگی وچون گرم کردہ بر عضوی ازان نکمید تا مدت مسکن درد ست وتخمین بسنبل گرم کرد آن بر عضو موجع وخوردن آن در سوء الهضمیہ واستسقا مفید ست لہذا اکثر آنرا غذای مریض آن میسازند افعال وخواص این بقول اطبا یونانیان در روغن مسطور شد **کنکنی پہل** بکسر کاف وخفا رنون وکسر کاف دوم ونون دوم وسکون تحتانی وفتح با رفارسی وخفا، با وسکون لام اسم با درخت سرس ست **کنکنی پتا** بفتح کاف وخفا، نون وضم کاف فارسی وکسر نون دوم وسکون تحتانی وکسر با رفارسی وسکون تحتانی دوم وفتح فوقانی والف اسم با **کنکنی ست کنکوئی** بفتح کاف وخفا رنون وضم کاف دوم وکسر فوقانی هندی وسکون تحتانی قسمی از لهلهی ست که نهالش بقدر نیم ذرع وبرگش مثل گلنسی بر سر شاخ سه سه برگ می شود گل وپهلی دانهای مثل پهلی او آنکلی می ماند برگ او بوی مست می آید افعال وخواص مثل لهلهی ست **کنکا** بفتح کاف وخفا، نون وضم کاف فارسی وسکون واو وفتح کاف دوم والف اسم کنکنی ست **کنگو** اسم سریالی ست **کنکوا** بفتح کاف اول اسم کنکنی ست **کنکوا** بفتح کاف وسکون نون وفتح کاف ثانی وواو مشدد والف که آنرا ساگ کوا وهندیان ونا ورود کوره ونا گرشامی کوره میگویند وآن رویدگی ست که شاخهای گرد مثل کاه واز گره او ریشه ها بر آید ومنبت آن اکثر در باغها وجاهای نمناک ست برگ وشبیه ببرگ بارتنگ اما خرد تر ازان ونرم وهموار ومانوعی ترنجب وگلش از پرده بشکل کلا بر آید خوش منظر ولاجوردی رنگ وخرد ودو برگی ودران پرده تخم وقسمی ست ازو که برگ او بعینه مثل منقار زاغ واندک سرخ رنگ وبعضی سبز وگلش نیز سرخ واز وی اهل قریه ناخورش می پزند مزاج آن مائل بحرارت مولد بلغم لزج ودافع صفرا ومزاج را خوش کند وباه را قوت دهد وسودی می بخشد وهر امراض چشم واقسام فساد بول را مفید ودبستن برگ کوبیده او با ندک نمک بر داحس صریع الاثر ست وازان دوائی بهتر نیست **کنکول** بفتح کاف وسکون نون وضم کاف ثانی وواو مجهول وسکون لام دانه ایست مشابه فلفل وازان اندک کلان وآنرا مرچ کنکول نیز گویند وبقول بعضے گیاه آنرا بهارسی سرس گیاه نامند گرم وخشک ست وشمی طعام وقابض ودافع بیماری دل وفساد بلغم وباد مقوی باه وضماد گیاه او پستان را سخت کند وموی را غری بدن مصلح آن بلیله زرد **کنکبجوره** بفتح کاف وسکون نون وفتح کاف وخفا، با وضم جیم وسکون واو وفتح را، مهمله وسکون با اسم هندی هزار پاست **کنکهی** بفتح کاف وسکون نون وکسر کاف فارسی وخفا، با وسکون یا تحتانی وآنرا جهینگر وکانگهی ولکنکیه نیز گویند بجهت آنکه بار آن دانه دار مثل شانه میباشد ودرتالوه چاری نامند اهل هند آنرا ایلا بند انیز گویند وبفارسی درخت شانه گویند بجهت آنکه بار آن دانه دار مثل شانه می باشد وگفته اند مشطا القول وزرد بعضی سوحط ست وشاید غیر آن هر دو باشد بالجمله نباتی ست هندی بقدر نصف قامت وزیاده بران وشاخهای پراگنده وسخت ودران شاخهای ریزه دیگر وبران شاخها برگها گرد ونوکدار فی الجمله مشابه برگ کپاس واز ان بزرگتر وپهن تر وضخیم تر وبسر شاخهای آن غنچه در شکل مثل گل سرخ اما خرد تر ازان وچون بشگفد زرد رنگ وپنج برگی شود ودر وسط آن مانند پنج وبران تارهای باریک دیر سر آنها دانه های زرد وریزه وتارهای سبز نیز وبقول حکیم شریف خان گل آن کبود مشابه بگل گاؤزبان واز ان کوچک مائل بسرخی وبار آن مانند قبه شبیه بسر قواره ونصف گرده وخیاره اما در عدد خیاره های آن هفده بیجده باریک خرد وملاصق یکدیگر وما بین آنها پست وملبد ودر وجوف آنها تخمهای سیاه رنگ کوچک اندک پهن ومسطر آنها باریک وآنرا بیج نامند وتسمی خرد آنرا رویدگی بسیار خرد وبزمین مفروش ودر صورت برگ وگل وغیره آنها مانند تسمی کلان اما در همه اجزا خرد تر ازان وبیج آن سفید دراز ومزاج کلان گرم وخشک در اول دوم وخرد سرد وتر گویند معتدل مائل بگرمی وتری نزد بعضے هر دو نوع در مزاج سردست جهت امراض سینه وبواسیر واورام وقت غیر نوبت ودافع مواد سودا وی نافع وجالی وملین ومحلل ومرخی ومدر بول نافع قروح مجاری بول وتخم وبیج آن قوی تر از برگ الطف ملین ورم ومحلل آماس که در پس گوش وپستان بود ودافع نفخه وبیج احتقان وتخم آن جهت سرفه وتسهیل نفث وتقویت باه نافع وشیره برگ گل آن

نافع نفث الدم و در ضماد است ذات الریه کار آید شربت آن با زیره سفید جهت اسهال و سوداوی سیلان منی و بذری مفید خصوصا اگر با وارغلفل مستاوریا رکنند و مضمضه آب بلیخ برگ آن جهت دردهای دندان بگیرند خوردن برگ مطبوخ آن برای دردکمر و اعضا و تقوع برگ آن کرشب در آب بخیسانند و صبح مالیده صاف کرده بنوشند جهت بواسیر خونی و بادی مفید و ضماد برگ آن محلل اورام و چون بیخ آنرا در روغن بخته بخورانند و ببندند جهت خنازیر مفید و بعضی گفته اند که متعوی دل بدان ببرادزه رنگ ست و برگ آن ثابت برجراحت بستن برای اندمال سریع الاثر ست و برای ورم بستن منضج آن و بگیرند بست و بکوبند برگ کنگنی و بست دیگر و فلفل گرد و هر دو را سائیده هفت حب سازند و یکی صبح با آب فود برند که نافع باد بواسیر ست و اگر هر روز یکدانه برگ کنگنی کلان تا بست دیگر و زیاشامند در ابتدای آتشک نافع ست و چون چند شاخه از ابهم پیوسته شیر را جوشانده فرود آورده آن شاخها را دران حرکت دهند شیر منجمد و ریزه مانند آرد گردد و قسم خرد آن هیچ طعم غالب ندارد و لعابیت مزلقه دارد و منفعت زحیر و بواسیر و اسهال خون معه بیخ برگ و شاخ بمجربه رسیده و مقوی دل نافع حرارت تب و مزلق برگ آن شیره کشیده و در آب باقدری شکر بدهند با انگبین مصلح شیرینی و گویند هر دو نوع مضر جگر و طحال مصلحش بادیان و مویز منقه **گن گیرک** بفتح کاف فارسی و فتحانون و کسر کاف فارسی ثانی و سکون یا تحتانی و ضم راء مهمله و سکون کاف تمر رسیده این بطبع ملین باشد و دافع فساد باد و خون و قسمی ست ازان تورن بطعم شیرین و بطبع سبک و قابض شکم و دافع فساد باد و صفرا و خام هر دو قسم بطعم ترش و بطبع گرم و صفرا افزا **کن گیران** بفتح کاف فارسی و سکون نون و کسر کاف فارسی ثانی و سکون یا تحتانی و فتح راء مهمله و سکون نون بطعم شیرین و بطبع سرد تر و بخاصیت دافع رگت پت و فساد صفرا و مقوی و مبهی از جمله رسائن ست و تمر آن بطعم شیرین و بطبع سرد و گران و بخاصیت قابض شکم و دافع رگت پت و نفخ **لاغری کنمو** و کنمین هر دو اسم کدم ست **کنوا** اسم فارسی بنگ و نیز اسم سیندهی ست و پیرنی **کنوار** اسم هندی نبات صبرست **کنوار گنی** اسم هندی صمغ پلاس ست **کنوچه** بفتح کاف و نون و سکون واو و فتح جیم فارسی و خفا ها اسم مروست **کنوان** و کنودانه شهد اج **کنوس طبری** بفتح کاف و ضم نون و سکون واو و سین مهمله و فتح طاء مهمله و سکون باء موحده و کسر راء مهمله و یاء نسبت بلغت طبرستان اسم نوع بزرگ زعرور ست درختی از کیل نامند و دوام این زیاده ازان و مزاج و افعال و خواص این قوی تر ازان زعرور خرد و قابض تر ازانست **کنول** بفتح کاف و خفا و نون و فتح واو و سکون لام اسم هندی ست و بعربی قاتل مانخل و آنرا بهندی کلهار نیز گویند و بلغت سنسکرت پدمنی یعنی بگل او برگ بسیار و بمکلی یعنی گرد میشود و اهکشنی یعنی در آب پیدا میشود و مرنالی یعنی گل او دراز میشود و تکم یعنی شاخ او مجوف و در ان آب سرد میباشد و بیدمان یعنی گل او دولت و در شمار لفظ پدم و بیدم و تامرپوو تامرتم یعنی گل در آب میباشد دو آنرا پدم یعنی در آب پیدا میشود و سرسیرهم یعنی زمان که در گیسو گره زده نهند بسیار خوب صورت معلوم میشود و گل کنول بر اقسام ست انچه هزار برگ دارد آنرا سهسرپتر و آنکه صد برگ دارد و شصت شصد نامند و پراکو یعنی ورگل مثل آرد میشود و کنول سفید را تلاتامرا و پتپدم یعنی گل او بروی آب میباشد و تامتیم یعنی بسیار سرد ست و سری پشم یعنی این گل کلان و فربهتر از همه ست و سوی تکم یعنی سفید ست و کنول سرخ را رکتامرا و رکتم یعنی سرخ مثل خون می باشد و نیلوفر پشپی یعنی در گلش برگهای ریزه ریزه پیدا شود و آورنم یعنی در آب سائره دائر میباشد و قسمی از سرخ را کنتامرا و پندرنکم و ستا بهوجا یعنی سرخ ست و در آب پیدا میشود و مهورگتم یعنی شیرین و سرخ ست و سروریهم یعنی در چشمه آب پیدا میشود و قسمی را سنتامرا و اودیهاتی یعنی در آب و دشتی تمام می باشد و چرپدم یعنی گل این قسم بهر سو که آفتاب می گردد او گردد و کنول زرد را جاری یعنی زرد رنگ او را دیدم چارتی یعنی گل این هشت برگی بود و قسمی از کنول ست که بزمین خارج از آب میشود و آنرا ابنپا مرو پدم چاردار مبانی یعنی در صحرای شود

وچرپدم یعنی مدت درازی ماند وچوتی یعنی بوی او مانند کچور است وگندہ مولا یعنی بیخش خوشبوست وتخم ہر سہ شباہت خوب ست و
افزاید میگویند باجملہ آن گل نباتی ست کہ در غدیر ہا و آبہای ایستادہ یعنی تالاب وجھیل میروید ونبات آن شبیہ بہ نبات نیلوفر واز ان
قوی تر وبرگ آن ہمین تر وگل آن بزرگتر از گل نیلوفر ومضاعف ورنگ آن سفید وسرخ ودرہم آمیختہ وبسیار خوش منظر وخوشبو وبعض
سفید فقط ودر وسط گل آن تخمہای ریزہ زرد کہ آنرا بہندی بدم کیسر وکنجلک نیز نامند گل آن سرد وتر در دوم ونزد ہندیان نیز سرد لیکن
قسم زرد آنرا گرم نوشتہ اند جہت حمیات صفراوی ویرقان وتشنگی مفرط نافع وعرق آن قریب الفعل بعرق نیلوفر ونزد بعضی سرد
وخشک وگران وقابض شکم وسینہ دافع کف وباد وصفرا ونافع کلائی شکم ودماميل وقروح اعضای بول وپیش وافزاینده روشنی
چشم ومفرح قلب مفید پرسیو وضماد آن بر بدن دافع قارش ومنزل در شکم سبک وزردی میان گل آن سرد وخشک مسکن حدت صفرا و
قابض شکم وحابس خون بواسیر ونساد بلغم وصفرا وبعضے گویند کہ قسم زرد او تیز وسبک وگرم وخوشبو بوئیدن او سہ قسم پیش امراض چشم دور
نماید وکنول صحرائی تیز ومزہ دار باد صفراوی وکف ماسہال ودماميل را می شکند وبیخ کنول آبی باد وکف وصفرا وسیه او در کندونی افزوسوش
وتشنگی بنشاند وگرمی وسوزش تمام بدن دور کند وبیخته خوردن سبک وبامزه بود وگویند بیخ کنول وردمن جہت خناق مجرب ست وبعضی
گویند کہ ساق گل آنرا پدم نال وبیخ آنرا شالوک بدالکنت نامند سرد وخشک اند وبعضی گرم مزاجان وقابض اسہال وسکن حدت صفرا وخون و
سوزش اعضاست وبقول بعضے ساق آن سرد وتر وتشنگی بنشاند وبول الدم ونساد بول ودماميل راز ود برکند ودار الثعلب اہ سفید وتخم
آنرا بہندی کنول گٹہ نامند وآن جدا مسطور میشود **کنول گٹہ** بفتح کاف وخفا نون وفتح واو وسکون لام وفتح کاف فارسی وتاء
فوقانی ہندی وہا در سنسکرت مردوپیل گویند وآن تخم کنول ست کہ بعد ریختن برگہای گل آن کوزہ آن ظاہر میگردد بشکل سر فواره
ونصف گرد ودر جوف آن خانہا میباشد ودر ہر خانہ دانہ باد وغلاف یکی سبز اندک ضخیم ودیگر سفید نازک ومغز آن دو پارہ مانند مغز بادام
وسفید وشیرین طعم لذیذ خصوص مغز آن کہ سخت نگشتہ باشد ودر وسط مغز آن زبانہ سبز رنگ وتلخ طعم مزاج مغز آن سرد وتر ورسیدہ سخت
آن خشک مسکن حدت صفرا ونساد خون وسوزش اعضا وقابض ودیر ہضم وگران وزود دفع جذام وآبلہ ونساد زہر خوشبدگی
سارہی وافزاینده باد وبلغم ودر مرض تشنگ اطفال کہ در فصل گرما عارض میشود بعمل می آید کہ در ظرف خوردن آب اطفال تخمہای متعدد
آنرا ہم کوفتہ انداختہ ہمان آب را باطفال داده میشود تسکین تشنگی می نماید وسبزی آن کہ درمیان دانہا میباشد نیز سرد وتر ونافع حمیات حادہ
وچون آنرا در آب سائیده بطفل وہندا ثر باد سموم واطلاق شکم وتشنگی را نافع ست وکنول گندہ مغلظ منی ست ودر اده یه قلاع نیز مستعمل
کنول نیلی بکسر اوست **کنولہ** بفتح کاف وخفا نون وسکون واو وفتح لام وہا اسم ہندی ثمر درختی ست دو قسم سنگتره وشبیہ بنارنج در جمیع اجزا
الا آنکہ درخت آن از درخت نارنج اندک کوچک وہمنین برگ وبہار وثمر وتخم آن وبہار یعنی گل آن کم بو تر وبرگ آن نازکتر ودر سبزی کمتر وثمر
آن در خامی سبز وترش وبعد از رسیدن برنگ نارنج وشیرین وشاداب میگردد وخوشبو وخوش طعم وپوست بعضے ضخیم تر و
بصلابت پوست نارنج نیست ودر تلخی نیز از پوست نارنج کمتر وخوشبو وانچہ پوست آن نازکتر میباشد شاداب تر وآنچہ ضخیم تر است در بلده سلهٹ
کہ در سرحد ملک بنگالہ واقع ست بسیار خوب وداخر میشود ودر ممالک ہند دیگر جا ہا نیز میشود لیکن بخوبی دوفور آن بلده نیست ودر ملک بنگال
نیز بسیار خوب میشود ودر تمام سال می ماند بخلاف بلاد ہند وشہرہای مملکت ایران کہ موسم رسیدن آن زمستان وتا بہار ست بسب
اختلاف ہوا ضی از دو سہ ماه زیاده نمی ماند سرد در اول دوم وتر در آخر آن ودر افعال قریب بضعیف از سنگتره چہ کہ ترشی زیاده دارد ونافع صفرا
وتسکین حدت آن وحدت خون وتشنگی ویبس معده وجگر ومفرح قلب ورافع خفقان ودر بول ومصر سرفه وآلات تنفس زیاده از سنگتره
است مصلح آن نمک یا قند وپوست آن مقوی معده ودافع مقام پوست تر بیخ ونارنج وطلای آن رافع کلف وخلل یعنی ابر کہ بچہ رده

کنول گٹہ

و مربای آن نیز خوشبو و لذیذ و مقوی میباشد و تخم آن تریاقیت نیز مانند ترنج و چون ثمر بکمال در رسیده آنرا با تمامی پوست و مغز و تخم در جای نهند تا بوسیده و خشک گردد پس بآب سائیده حبوب بقدر نخود بزرگ سازند و از پنج حب تا ده حب بخورانند جهت دفع غثیان و قی مفرط و اسهال بسیار که در هیضه هم میرسد بسیار نافع و مجرب بهتر از زهر مهره خطائی و غیره از حابسات تریاقیه است **کنمومول** اسم مدخل ست کنه بضم کاف و فتح نون مشدد و خفاء ها اسم فارسی ست بعربی قراد و نار و نامند بهندی چچڑی و کلی و کهن نیز گویند آن حیوانی ست کوچک جثه که در پوست بعض بهائم چون سگ و شتر مثل سپش در ابدان انسان بهم میرسد و اکثر در گوش سگ و کنج ران شتر و رگاو میچسپد و چون خون کشد شکل دانه بید انجیر گیرد و کوچکتر از ان نیز میباشد و بدشواری جدا میشود و گویند مزاج آن قریب بفسافس ست و طلای خون کهنه سگ مانع روئیدن موی چون بعد از کندن بر آن موضع بمالند دیگر بار نروید و چون بعد از قطع شعیره پلک چشم بمالند زائل گرداند و چون بر بیخ موی پلک بمالند مانع روئیدن موی مژگان گردد **کنه** بضم و کاف و بعد آنها دو نون مفتوحه و دو ها اسم فارسی عصاره برگ ست و در برگ مسطور شد **گنه** بفتح کاف فارسی و نون مشدد و ها اسم هندی نیشکر ست در عربی قصب السکر نامند و هاقین هند گانده و او کهر نیز نامند و در ملاک مالوه سانته گویند و پونڈا از قسم آنست و خواص آن بقول هندیان در پونڈا مسطور شد و بقول یونانیان در نیشکر خواهد آمد انشاء الله تعالی و گویند که آن چهار نوع ست سفید و زرد و سرخ و سیاه و تفصیل آن اقسام بسیار دارد و در هندی چرکو و چونا مند بر سه قسم ست قسمی که سفید بود در سنسکرت گنمولا یعنی بسیار بیخ و رسها چهو یعنی نیشکر شیرین دارو گنمولا یعنی بیخ قند و سوپته یعنی برگ خوب دارد و کانتا یعنی روشن ست و این اسم مشترک ست میان نیشکر سفید و آنبه و کرکنکا یعنی سرو مانند سرطان و یا انکه مانند سرطان بند ها دارد و پونڈر کستو یعنی رنگ او سفید مائل بزردی میباشد و در سالک یعنی بسیار شیرین ست شیره او و سیاه را پاریوتم یعنی سیاه رنگ دارد و ریوتم یعنی در شیرینی او اندکی ترشی مے شود و سرخ را کانتیکا یعنی سرخ رنگ دارد و او کورکم یعنی هیئت ها مانند تشیم دارد و نامند و در هیئت تری آورده که نیشکر بر چهار قسم ست سه از ان مذکور شد و چهارم بسیار دراز از ان هما قسام و صاحب تذکرة الهند گوید که من بنارس دو اژده گز دیده ام که بر وی خطوط سرخ میشود و آنرا نیشکر بمنی نامند و آن دیر هضم و گران و مقوی اعضا و مسبی و بر سخن یاوری بر ریح راد و کرند و سوء لدکف و مسقط اشتها و محدث کرم شکم و فزاینده بلغم و نیشکر خورده تک بدندان باید مالید که مصلح فساد است و وقت دو پهر شب بعد طعام نباید خورد و بعد جان کشت پرنوتھ یعنی الهضم و عظم بطن و پس و کف و کرم و گنده دهن و قی بعد طعام و تپ شوم به و بهگندر مضرست نباید داد و در کتب دیگر بنظر آمد که نیشکر سفید گرم ست و خلطی که از و پیدا شود هم گرم بود و نیشکر سیاه معتدل و سرخ سرد و نهار خوردن او دافع صفرا و در اشتهای طعام ثقیل و بالای آن نقاخ و اطبای هند برای هر واحد از ان خاصه علیحده مخصوص نموده اند و بهترین اقسام آن قسمی آنست که بهندی پونڈا نامند و آن در غایت لطافت و زود شکن و آب آن رقیق شیرین و زیاده کننده نطفه و اشتهای طعام و منی و دافع صفرا و حرارت مدر بول و مفرح قلب ست و اقسام دیگر را از نوع سفید آن شمرده اند و کیموس آن نیز گرم دانسته و سیاه آن در فعل قریب باول بهتر معتدل الکیفیت ست و قسم سرخ آن سرد و کیموس حاصل از ان نیز سرد و چون ناشتا بخورند دافع صفرا نماید و با طعام بعد ثقل آرد و بعد از طعام متصل نفخ معده آرد و مصلح آن آب ادرک و جاماسی یعنی بالچهڑ ست و بهتر آنست که آنرا بدندان بخورند که تقویت لثه نماید و سینه را نفع دهد و جوهر منی افزاید و بدن را قوت بخشد و صفرا دفع کند و گویند بلغم و سودا و صفرا دفع سازد و آن در هند نامند **آب حیات** ست **کنهان** بفتح کاف و سکون نون و فتح ها و الف و سکون نون معرب از کوهان فارسی ست و گویند لغت بنگلی ست و بعضے آنرا کوهان نامند و آن نباتی ست قریب بدرخت کوچک برگ آن در رنگ و حدت شبیه برگ حبة الخضرا و بوی آن شبیه

بدخان وشاخهای آن ازیکساق سطبرست ونرم تر وبزرگ تراز درخت حبة الخضرا گرم وخشک دراول سوم ودوام بوئیدن آن مسخن دماغ وآشامیدن آن مسخن بدن بتسخین شدید وسخن معده ومگر بارد ومعین برهضم مقدار شربت آن یکدرم تاسه درم وزیادة ازان مورث درهم ونساد غذا باحراق مضر تفل ومحرق خلط وبالخاصیت درگریزانیدن عقرب عجیب الفعل ودرجائیکه آن باشد عقرب نزدیک آنجا نمی رود وچون برگ آنرا بر عقرب بپاشند درحال بمیرد **کنیا** اسم کنوارست **گنیار** بفتح کاف فارسی وسکون نون وفتح یاء تحتانی والف وسکون راء مهمله نام گلی ست هندی مقوی اعضاء ومقوی معده ازاخلاط بد ودافع جذام ودمامیل وبثور ونساد خون وآماس اعضاء ومنقی چرک قروح **کنیاگوپی** بفتح کاف وکسر نون مشدده وفتح یاء تحتانی والف وضم کاف فارسی واو مجهول وکسر باء فارسی وسکون یاء تحتانی اسم هندی بیخ گوز پالاست **کنیر** بفتح کاف وکسر نون ویاء تحتانی مجهول وسکون راء مهمله و باضافه راء مهمله بعد از کاف یعنی کرینر نامند اسم هندی خرزهره است وبسنسکرت کرویر وسمویر یعنی بامراض جلدیه وترقیدن وشکافتن پا مفید دیگر گمتیه یعنی برگ دراز دارد ودوشدرمان یعنی درخت زهردارست وکنیرتوک یعنی گل سفید وسرخ رایکنیروکت پشپ یعنی سرخ گل دارد وچندانکه یابد میامیل مفید وگلمکه یعنی مولد مرض قی ست وپرچندها یعنی بمرض جلدی که ازان برتمام اندام بثور میشود نافع وکرویر کما وآن دوقسم ست سفید وسرخ سفید آنرا کربیر یعوض نون باء موحده وسرخ آنرا رکت بهت نامند درخت آن بقدر قامت انسان وزیاده وکم ازان باشاخهای بسیار وبرگش بدرازی برگ بانس وبی تشریف ازان گنده ودرگهای باریک دران نمایان وبیخ آن اکثر سفید رنگ وسبک نزد هندیان گرم وسبک ومضعف نور چشم ومصلح آن هلیله ودافع جوشیدگیهای بدن وجذام ودملها وبثور وکرم شکم وجرب وازسمیات ست وپوست بیخ کنیر در الطایفه ضعف باه بکار می آید واهل هند نگاه داشتن گل آنرا درخانه سبب جنگ دران خانه میدانند افعال وخواص این بقول یونانیان درخرزهره مسطور شد **کنیکا** بفتح کاف فارسی و کسر نون وسکون یاء تحتانی وفتح کاف والف اسم نلی کوره است **گنیکا چس** بکاف فارسی ونون وتحتانی وکاف والف وفتح جیم فارسی وسکون سین مهمله اسم سانول ست **کنیکاری گڈه** بفتح کاف وکسر نون مشدده وسکون تحتانی مجهول وضم کاف دوم وفتح میم والف وکسر راء مهمله وسکون تحتانی وفتح کاف فارسی ودال مشدده وخفاء ها اسم موصلی سفید **گنیگنی** بکسر کاف فارسی وسکون نون وفتح تحتانی وفتح کاف فارسی دوم وسکون نون دوم وکسر قوقانی هندی وسکون تحتانی دوم وسب سنکرت اپکاندی یعنی چوب شاخ او پر میوه دارست آستمبها بکسر همزه وسکون سین مهمله وفتح قوقانی وسکون میم وفتح موحده وخفاء ها والف یعنی مغوذ زیاده کند وگلما یعنی بمرض قی که بعد طعام شود نافع ودمیتو یعنی مثل خانه مارست وپتر توا یعنی رنگ نبات وبرگ وگل او مانند رنگ خانه مار باشد وخانه مار را در هندی هت میگویند یعنی برنگ گل وخاک هت میشود وبرگش عریض وزرد رنگ بود **کمنو** بکسر کاف فارسی وسکون نون وضم یاء تحتانی وسکون واو اسم کنهومری خردست **فصل کاف با واو - کواسم** گاؤست **کواسم** فارسی گل طعام ست **کواچھی** بفتح کاف فارسی وواو والف وکسر چیم فارسی وخفاء ها وسکون تحتانی اسم پاژاست **کوا** بفتح کاف وواو مشدده والف اسم هندی غراب ست وبسنسکرت کاگ یعنی سوخته وسیاه شده است چونکه زاغ هم سیاه میشود لهذا باین اسم مسمی گشته وکراک نیز گویند نزد هندیان گوشت آن مانند گوشت درندگان وحشی درمزاج ومزه وهضم اما برای دفع مرض کهروگ بالخاصیت مفید افعال وخواص این بقول یونانیان درغراب مسطور شد **کواڈوری** بفتح کاف واو مشدده والف وضم دال مهمله هندی واو مجهول وکسر راء مهمله وسکون یاء تحتانی اسم هندی حب النیل **کواڈهنی** اسم پهلی ست **کوار** بفتح کاف فارسی وواو والف وسکون راء مهمله که آنرا اشکی بزبان تلنگی گوکر کایا نامند بار آنرا بهندی گوار کی پهلی گویند نباتی ست تا بقامت و

کنیا گوپی
کنیر
کنیکا
کنیکاری گڈه
کنیگنی
کواڈوری

شاخهای آن باریک و اضلاع برگ آن مثل گل برگ ریحان و بعضے ازان بزرگ و ازان تنک نرم و مزه آن مانند پیلی مونگ و گل او مثل نیب لیکن مائل بسرخ زعفران چهار یا پنج گل هر یک جا و بار آن غلافی هر غلاف بطول چهار انگشت و کم از نیم انگشت و بر آخر آن نوک همچو خار و بهر دو طرف پهلی ریشه که بعد از شکستن برآید و اندرون آن تخم مانند دانه موٹھ و این بار غلافی آن از جمله طعومات اهل هند باگوشت و اکثری گوشت پخته میخورند لذیذ و مزه آن مائل بشیرینی معتدل مائل ببروده و سمن بدن و مقوی ماده و مولد باد و منی و بغلی خون و مضر صاحب تپ و اوجاع و فزاینده بلغم مصلح آن کشنیز تر نوشته اند کوار چینه اسم هندی حب قلقل ست گوانک اوگوی گم آفاقیا بضم کاف فارسی و فتح واو و الف و کسر همزه و سکون کاف و ضم الف و سکون واو و دال مهمله بندی و بضم کاف و فتح واو و الف و کسر همزه و فتح کاف ثانی و سکون میم و کسر الف و فتح فا و الف و سکون سین مهمله و فتح نونقانی هندی و سکون لام اسم گیا کوست بقول اطبای انگریز چوبی ست سخت گران و زن از بالا سفید مائل بزردی و از اندرون خاکستری رنگ مائل بسبزی و خوشبو و مائل بتلخی و در ذائقه و آن متوقف و دافع مواد آتشک و جمیع مفاصل و امراض جلد ست و اکثر اوقات با عشبه میدهند و درسته درخت آن شگاف میدهند و از ان رطوبتی برمی آید آزاد در آفتاب خشک کرده می نهند آن مائل بکبودی سبز رنگ براق میباشد آزاد را انگریزی گوانک آرن گویند و آزاد را شکر دارچینی آمیخته عرق طیار میکنند و اگر گوانک بنگجر گویند و دیگر تراکیب آن میسازند **کواساک** اسم هندی بقلة الغراب و هندیان ناورو یعنی من خراب نیستم و گوره یعنے در دنیا عمده چیز و ناگر سوامی کار یعنی راجه ملک بدن را جوانی آورنده و افزاینده قوت قلب میگویند و بعربی بقلة الغراب وجه تسمیه انکه چون زاغ بیمار شود از خوردنش شفا یابد و بعضے میگویند که چون برگ و شبیه بمنقار زاغ میشود لهذا باین نام نامیده اند و آن روئیدگی ست کرشاخهای گره دار مثل کاه تابدرازی نیم گز از بیخ میکنند و از گره ها ریشه برآید و متمثل اکثر و با خها و جاهای نمناک ست برگ آن و شبیه ببرگ بارتنگ اما خرد تر ازان و نرم و بموا و بانوعی زغب و گلش از پرده کلاهی شکل برآید خوش منظر و لاجوردی رنگ خرد و دو برگی و دران پرده تخم و تسمی ازو کرکه برگ و بعینه مثل منقار زاغ و اندک سرخ رنگ و بعضی سبز و گلش نیز سرخ و ازوی اهل قری نانخورش می پزند طبع آن مائل بحرارت فعال آن هندیان نوشته اند کرمها و مولد بلغم زخ و دافع صفرا و مزاج را خوش کند و باه را قوت دهد و سردی می بخشد امراض چشم و اقسام فساد بول را مفید و از مجری رسیده و کهنه گ کوبیده با اندک نمک برد اخس سریع الاثر دارد و ازو دوائی بهر نسبت و بسیار مبالغه میکرده **کواعی** عنکبوت ست **کوالف** نام خوک ست **کولف** یا او و رست **کوبدار** بضم کاف و واو مجهول و کسر باء موحده و فتح دال مهمله و الف و سکون راء مهمله قسمی از کچنار ست **کوبر** بضم کاف فارسی و واو مجهول و فتح باء موحده و سکون راء مهمله نزد هندیان سرگین گاو دافع دیوانگی و بیمار یها فزاینده محبت و دولت و سرگین گاو میش سرد و دافع گولا و سوزش سوختگی و التهاب و تشنگی و ضماد آن بر بدن مفید همه امراض ست **کوبرکسو** اسم گندنا ست **کوبکهونتا** بضم کاف فارسی و سکون واو مجهول و فتح باء فارسی و ضم کاف فارسی دوم و خفاء ها و سکون واو و نون و فتح فوقانی هندی و الف اسم درخت کتی ست **کوبل** نوعی از بابونه است **کوبل ککری** هندی نیلوفر را گویند **کوبل** اسم فوفل ست **کوبهی** بضم کاف فارسی و سکون واو مجهول و کسر باء موحده و خفاء ها و سکون یاء تحتانی سه قسم بود قسمی ازان کرسطان میدهد برگش مثل برگ ترب که نورسته باشد سرد و خشک و سبک و قابض شکم و مقوی دافع صفرا و فساد خون و پرمیو و سرفه و دمامیل و شبور و تپ باد انگیز ست و اگر گوبهی با آب سائیده بشهد آمیخته طلا نمایند نافع گزیدگی انسان ست و اگر برگ آن سائیده بر ظرف گلی نوتر ص بسته گذارند تا هوا خورد بعده بر چشم صاحب مدبدمر جلد آرام کند و اگر بقدر چهار دام بطریق بقول پخته خورند خون بواسیر بند نماید و تا سه روز بدستور خورند نوشند شیره برگ آن و آب برآورده مفید نفث الدم و قی الدم ست و این نوع را گوبهی جنگلی گویند و گوبهی باغی کرنب بنگلی ست و گلش

نانخورشی نه بیدست که با گوشت پخته میخورند **گوهی** بضم کاف فارسی وسکون واو مجهوله وکسر ها عجمی دخفاء ها وسکون یا تحتانی وبحذف ها هم آمده اسم قسمی از چنبیلی ست **کوت** اسم صندل ست **کوتروپرما** بضم کاف وسکون واو وتاء فوقانی وضم راء مهمله وسکون واو ودوم وضم موحده وسکون راء مهمله وفتح میم والف اسم داروی هندی ست که از السنکرت آیلاوآلوک معنی هردو اسم الائچی مثل الائچی مے شود ودر ریگستان پیدا میگردد ورنگ اوانذک سرخی میدارد **الیم** یعنی خوشبو مانند الائچی وسرد مثل یخ ودافع قی ست **وشلیم** یعنی دافع سنگ مثانه وکریو الوک یعنی در ریگ کوه پیدا میشود ومیگویند وآن بیاریست برگش شبیه ببرگ توری وخردازو شاخها وبرگها خشن ودرشت باراو گرده شبیه به بڑی اما خرد تر ازو وپر از تخم ها برد وقسم ست سیاه وسفید اول تلخ ودوم تلخ نیست ودر هردو بوی خیار می آید وبیخش سفید وگندنا اسم بوی خیار دارد افعال آن دافع قی وسنگ مثانه وتلخ وگرم ست بادو سیه وخارش ودماميل را دور کند وبدن را سبک گرداند **گوتما** بضم کاف فارسی وسکون واو مجهول وضم تاء فوقانی وسکون میم وفتح باء موحده والف وگوتمبیکا هردو اسم مترادف است **کوتھ** بضم کاف وسکون واو وتاء فوقانی هندی دخفاء بادبدون با نیز آمده اسم قسط ست در سنسکرت رنگنا دو نام این هردو اسم برص ست چونکه این دو اجزاء برص نفیس بعد ازاین دو اسم مسمی گشته دهالکم تست یعنی از پیشانی دماديو پیدا شده وپاری بهادیم یعنی برگهای او نازک وپیچیده ودر بعضی نسخ عوض تاء فوقانی دوم دال مهمله آمده فی گل دسفید مثل گل کنول پیدا شدی نامند دآن بیخی ست شبیه به بیخ لفاح وبنائش مفروش بزمین وبرگ آن عرض برسه قسم ست اول آن شیرین وسفید رنگ مائل وسبک وخوشبو ودوم آن تلخ مائل بسیاهی وغبرآن مائل بزردی وسطبر وسبک وگرم ست سوم مائل بسرخی وسنگین وخوشبو وتیز تلخ ودسم ست قسم اول را کوشت وقسم دوم را چنگلو گوشت وقسم سوم را گکشت میگویند نزد هندیان شیرین وتلخ وتیز وگرم وسبک ودافع سرخ باده وجوشیدگیهای تر دسرفه وجذام ودافع فساد باد ویرقه ومنور بدن ودافع زنده آتش هاضمه است افعال وخواص این بقبول یونانیان در قسط مسطور شد **کوتا کنیھا** اسم فرنگیان ست **کوچ** اسم مطلق سمع ست **کوچ** بضم کاف وفتح واو وسکون چیم فارسی اسم پرپاتک ست **کوچا** بضم کاف وسکون واو وفتح چیم وبالف وبزا معجمه عرض چیم یعنی کوزا وسیونتی نیز گویند در پیکر گل سرخ آسا وتوته بزرگ ازان وگل آن شبیه بگل سیوتی وسفید رنگ تخم اندکی بزرگ ازان وبرگ گل آن کوتاه تر وپهن تر ازان واین وسیوتی وگلسرخ هر سه نزد هندیان سرد وسبک ومسهی ودافع فساد اخلاط ثلثه وخون ومقوی دل ودافع ضعف وافزونده رو ست وانها را ست نیز میگویند **کوچندن** بضم کاف وواو وجیم فارسی ونون ودال مهمله ونون دوم اسم قسمی از چندن ست **کوچھورہ** بضم کاف وسکون واو وضم چیم فارسی دخفاء ها وسکون واو وفتح راء مهمله ووقف ها اسم کوکهروست **کوچھونہان** اسم بزکاست **کوخرا** اسم خرست **کوخلن** بلم سکرست **کوخلیسا** کرنب ست **کوداب** وکوشاب بفارسی آب تنکو رست که نیز بفارسی دوشانب نامند **گودرو** بضم کاف وواو مجهول وسکون دال مهمله وضم راء مهمله وواو مجهول ثانی اسم هندی ست آنرا بفارسی خودرو گویند وآن از خوبست که در مزارع گندم از خود روید وعوام نان آن میخورند واین قبیل ست برنج صحرائی وآنرا بهندی پسائی نامند وبعضے مینویسند که هندیان آنرا آڑا وآڑلو وکردو شادتی رو جها یعنے تب پیدا کننده نامند وآن دانه های ماکول ست سرد وخشک از خوردن طعام پخته آن سردی میشود وشهوت باه ببرد اما زهر را دفع کند **گودنتا** بفتح کاف فارسی وسکون واو وفتح دال مهمله وخفاء ن وفتح تاء فوقانی والف قسمی از سنکهیا ست وبیاء تحتانی عوض الف اسم قسمی از هرتال ست که مثل دندان گاؤ باشد وبزیادتی ها بعد دال مهمله اسم دونه است **گودو** بضم کاف وواو مجهول وضم دال مهمله وواو مجهول ثانی غله ایست خورش دها قین سرد وسبک وقلیل گوده ها مسکند ها اسم بول ست **گودها** اسم گوژپچور ست **گودهرکارا** بضم کاف فارسی وسکون واو

و دال مهله و خفا ها و فتح راء مهله و کاف و الف و فتح راء مهله دوم و الف دوم اسم اندرست گوه و بضم کاف فارسی و سکون
واو و دال مهله و خفا ها و فتح میم و گو دهوم باضافه واو بعد ها اسم گندم ست **گودولی** بضم کاف فارسی و سکون و او و فتح اول
مهله و واو دوم و کسر لام مشدده و سکون تحتانی اسم بوی ترش ست **کور** بفتح اول و سکون ثانی بفارسی خرنوب شامی ست و گوبند
بفارسی اسم مقل الیهود ست و بفتحتین بفارسی خرنوب **کور کوره** اسم حداد است **کور النحل** اسم عربی خانه مگس عسل ست **کوربا کها**
بفتح کاف فارسی و سکون و او و راء مهله و فتح باء موحده و الف و فتح کاف و خفا ها و الف و نون اسم هندی قسمی گل کهریاست مرد
و دافع فساد صفرا و سوزش اعضا و خون **کوژبالا** بضم کاف فارسی و سکون و او و فتح راء هندی و باء عجمی و الف و فتح لام و الف دوم
اسم هندی ست و در سنسکرت کنیا و گویی معنی هر دو اسم انکه ظاهر بش اندک زرد و اندرون سفید میشود و در بش دی یعنی بیل او
سیاه میشود و شار بهایعنی دافع بیماری بقوت و پنی جیوتی اسم مشترک ست میان این دارو و ستاوری یا اندک فرق یعنی بمعنی
زبان مار و سوگند و مولا یعنی بیخش خوشبو و بهدراجا نام ست و سگندهگو پولیی یعنی همه اجزاء او خوشبوست میگویند آن نباتی ست
بی ساق یعنی بیل و شاخهایش بسیار و سیاه رنگ بر سر هر شاخ او چهار چهار پنج پنج برگ سبز مانند حنا بعضی ازان تخم بعضی کالان
چون در خامی بشکنند اند کی شیر بری آید اما حاد و مفرح نیست و در بیخ او گونه خوشبوست و بعضی حکما هندیان اهم از قسم کالپسیدا
مزاج آن سرد و خشک در بعضی دراول گرم و آن گرمی و باد و صفرا بسیار دور کند و خون را قطع از شکم باز دارد و مشیمهٔ بدن را سست کند
و غلیظ خلاصه آرد و از مجاری رسیده کزاز او جهت تپ و استسقاء اسهال و یا غیر آن بسیار سود مند **کورتک** اسم آنوله است
کورچ شیرشش بکاف و واو و راء مهله و جیم فارسی و کسر شین معجمه و سکون تحتانی و راء مهله دوم و فتح شین معجمه دوم
و سکون شین معجمه سوم اسم جبوک ست **کورچ** بکسر اول بضم کاف و سکون واو و راء مهله و فتح جیم فارسی و کسر کاف دوم و سکون تحتانی
مجهوله و فتح سین و راء مهلتین اسم ناریل ست **گورخر** بضم کاف فارسی و او مجهول و سکون راء مهله و فتح خاء معجمه و سکون راء مهله
بعربی حمار الوحش و سجاج و کسعو و فراء گویند و بترکی قلان نامند و آن حیوانی ست معروف گوشت آن گرم و خشک تر از خر و گویند
گرم و خشک در سوم سریع الهضم کثیر الغذا مائل بسوداویت و در فصل زمستان خوردن آن بهترست دگویند بمضم ردی
ایکموس غلیظ و مولد سوداو جالینوس گفته که گوشت گورخر چون قربه جوان سن باشد آن قریب گوشت شترست درازی و در وقع
مضار اغذیه نوشته گه گوشت گورخر بغایت از ریح غلیظ نیکوست چون خواهند که استعمال نمایند باید که با نمک و شبت و اچینی
و زنجبیل مهرا یخته تناول نمایند تعلیق پوست پیشانی آن بر سر یا بر باز و جهت رفع صرع مجرب دانسته اند و بعضی گفته اند باید که مقدار
یکشبر باشد پوشیدن انگشتری از سم آن ساخته در خنصر چپ جهت رفع صرع مجرب اما باید که هر ماه تجدید آن انگشتری و تغییر آن
نمایند و طلای پیهآن با شیر مرضعه جهت رفع گریه اطفال و بقول عبد الملک بن زهر پوسته زنگاه کردن در چشم آن باعث
صحت بصر و مانع نزول آب بست و خوردن شش خشک کرده آن با عسل و کثیرا جهت ربو و سرفه و ضیق النفس و امراض
گرده و مثانه و پشت و باه و کلف و دار الثعلب و دوالی و غیرها و خوردن مغز سر آن جهت رفع بول در فراش و هذیان و هار قیطا زهره
آن با خولنجان و آب کرنب جهت شکستن سنگ مثانه و مالش پیه آن با روغن فسطا جهت در دگرده و کزاز و تشنج غلیظ نیکوست
و خصیه مقصب آن بغایت مقوی باه و طلای زهره آن جهت رفع دار الثعلب و دوالی و قلع توته و دفع آثار او رام و
طلای پیه آن جهت کلف و قوباء و آشامیدن شوربای گوشت آن و پیه آن جهت درد مفاصل و تحلیل ریاح غلیظه نافع
و بقول رازی خوردن گوشت قربه آن بدستور مفید و جگر و سم آن در افعال مانند جگر و سم خرست **گورسالا** بضم کاف فارسی

وسکون واو و فتح راء مهمله هندی وسین مهمله والف وفتح لام والف دوم اسم بانجه کلوڑ است گورس بضم کاف فارسی و واو مجهول وفتح راء مهمله وسکون سین مهمله اسم دوغ است ونیز اطلاق لفظ مذکور بر شیر وغیره می نمایند گورک بفتح کاف فارسی وسکون واو وکسر راء مهمله وسکون کاف قسمی از لواست ونیز اسم کبر است گورک املی بضم کاف فارسی وواو مجهول وفتح راء مهمله وسکون کاف وفتح همزه وسکون میم وکسر لام وسکون یاء تحتانی گویند که اسم سنبل ست واغلب که قسمی ازان باشد وآنرا در ملک مالوه خرد املی نامند وآن درختی ست بزرگ وسطبر ساق وشاخهای انبوه دار ودوبرسر هر شاخ برگهای مختلف الاعداد بر بیضی سه و بر بیضی چهار و تا هفت عدد شبیه ببرگ بلاد لیکن ازان خرد تر وبار آن مثل نار جیل اندک دراز ودران مغز سفید و سبک وترش باقدری شیرینی وتخم آن مانند تخم کدو وپوست بار آن سخت تر از پوست کویٹ وصاف مثل مخمل ودر ماه آذر سیر سد مغز آن سرد وتر در دوم وبرگ آن سرد وخشک مغز آن لطیف مسهل صفرا ومانع قے وغثیان وتشنگی وقابض معده ومسترخی از کثرت قی وبرگ آن جاذب منی ست گورکمان بفتح کاف فارسی وسکون واو وفتح راء مهمله وسکون کاف فارسی دوم وفتح باء فارسی والف وسکون نون اسم روئیدگی هندی ست که برگ بسیار ریزه دارد وبیاره خود بروایند در زمین افتاده باشد مزاج وافعال آن مجهول گورکالنغ اسم جوزالسرو ست گورگندم ورجور جندم مسطور شد گورکھ مگڑی بضم کاف واو مجهول وفتح راء مهمله وسکون کاف وخفاء باء دوم وکاف اول مفتوح وثانی ساکن وکسر راء مهمله وسکون یاء تحتانی اسم خیار بزرگ ست گورگیاه اسم اذخر ست گورمراج بضم کاف وسکون واو وراء مهمله وفتح میم وراء مهمله دوم والف وجیم اسم کچهواست گورنٹا بضم کاف فارسی وسکون واو وکسر راء مهمله وسکون نون وفتح فوقانی هندی والف اسم مشترک ست میان مهندی وگل مهندی ودرخت انڈرا چونکه گل او زرد مانند گل مهندی میشود لهذا باین اسم موسوم شده گورندا بضم کاف وسکون واو وکسر راء مهمله وسکون نون وفتح دال مهمله والف اسم چکدن وبدال هندی اسم ارنڈ ست گورنگا بضم کاف وسکون واو مجهوله وفتح راء مهمله وخفاء نون وفتح کاف فارسی والف اسم آنوار است گورو جن بفتح کاف فارسی واو مجهول وضم راء مهمله وسکون واو ثانی وفتح جیم فارسی وسکون نون باضافه الف در آخر یعنی گورو چنا نیز آمده وبلام عوض راء مهمله یعنی گولوجن نیز خوانند وگوردن بفتح کاف فارسی وسکون واو وراء مهمله وفتح دال مهمله وسکون نون وگونمنی بفتح میم وکسر نون وسکون یاء تحتانی نیز گویند وآن اسم هندی سنگے ست زرد رنگ که در زهره گاو منجمد می شود وافعال وخواص این بقول هندیان در گای روهن مذکور شد گوادهدره بضم کاف وخفاء واو والف دال مهمله وضم جیم فارسی وخفاء ها وسکون دال وفتح راء مهملتین ووقف ها اسم گولرد شی ست گوریا بفتح کاف فارسی وسکون واو وفتح راء وها والف اسم ولماست گوریی هیڈر سیڈ بضم کاف وواو وکسر راء مهمله وسکون یاء تحتانی وفتح ها وسکون یاء وفتح دال مهمله هندی وسکون راء مهمله وکسر سین مهمله وسکون یاء تحتانی ودال مهمله هندی اسم کشنیز ست گوری بفتح کاف فارسی وسکون واو وکسر راء مهمله وسکون تحتانی اسم ہلدی ست گوریواس اسم مهواست گوریه اسم کنجشک ست گوریٹھا بضم کاف فارسی وسکون واو وکسر راء مهمله وسکون تحتانی وفتح فوقانی هندی وخفاء ها والف اسم گیا ہی ست که چون اورا ستور بخورند فریاد کند خصوصاً گاؤ ده وگویند که در دهن گذاشتن او وقت جماع مانع سرعت انزال ست گوری ژولہ اسم عصی الراعی ست گوڑی بفتح اول وسکون واو وکسر راء مهمله هندی وسکون یاء تحتانی اسم هندی خرهره است وخرهره که زرد رنگ وبر پشت او گره باشد آنرا در سنسکرت ورانک نامند نزد اهل هند تیز وشیرین وسرد ونفاخ بوده و

وصفرا و حرارت دفع کند و دافع امراض چشم و آبله بدن و چون آنرا سوخته سائیده و گوش دهند جهت خشک کردن قرحهٔ آن بجربه رسیده و بجهت خشک ساختن جراحت قضیب که بسبب آتشک باشد بادویناسه نیز خوب و چون آنرا در ظرف گلی کرده دهن آن بگل حکمت محکم بندند و در تنور گرم گذارند و بعد بسرد شدن برآرند سفید گردد پس آن فاکسته را بقدر یکدرم تا دو درم بعسل سرشته و قدری نمک سنگ آمیخته خورند و بالای آن خشکبر بجهت ساکنی با عنبرات خورند دافع اسهال و سنگ رحمی ست و بعضے نوشته اند که خاکستهٔ او جهت سوای ملهم و میه و کرزی و چیرگ زننده و تیزست کننده و تیز و گرم و مشهی فرامیده خوشبو کند امراض چشم و کف ست اعمال و خواص این اقسام نزد یونانیان در روی مذکور گردد **کوزا** اسم فارسی زعرور سرخ ست **کوزا** اسم کوجاست **کوزکنده** اسم جوز هندم ست **کوزره** کوزره کبرگ سمای ثمر خرنوب شامی ست **کوزفارسی** مقل الیهود ست **کوزک** اسم غوره است **کوزگیاه** اسم فارسی نباتی ست که برست و از خرنیز نامند **کوزن** بفتح کاف فارسی و واو و سکون زا و بجیم و نون اسم فارسی ست و نیز بفارسی گاو کوهی و بعربی ایل و ترکی مرال و بهندی بارا سنگها و جهانگ و سائر گویند و آن حیوانی ست وحشی و گویند که آن کوهی و صحرائی میباشد کوهی آن سه نوع ست یکی آن که در دامنهای کوههای که در خستان بسیار باشند میباشد و این اوعل نامند و جمع آن اوعال ست و ترکی جوبر گویند و جثه این از آهو بزرگتر و در زمستان موی آن مائل بسیاهی و در گرما سرخ میگردد و بلی دنبالهٔ است و نوع دوم آنکه در کوههای گرمسیر میباشد از اوعل بزرگتر و این دنبالهٔ ندارست و یکموز نامند و نوع سوم آنکه در کوههای سرد سیر میباشد و بزرگ جثه و این البقر الوحشی نامند و ظهائی آن زرد رنگ و قوی هیکل و در بیشه های گرم سیر میباشد و این البقر الوحش و بقارسی گوزن نامند بهترین انواع آنست و بهترین احوال در هنگام بابر شاخ می اندازند و شاخ دیگر فربه تر و پر شعبه تر از آن برمی آورند و شاخ آن منقسم بشش شعبه مانند شاخ درخت میباشد چنانچه در هر شاخ آن جمله دوازده شعبه میشود لهذا آنرا بهندی بارده سنگها نامند و شاخ آن بسیار سخت مصمت شبیه بدندان بحر و بلکه از آن سخت تر و مخالف شاخ جمیع اقسام دیگرست و گویند که بعد دو سال از عمر آن بر شاخ مصمت بلند مستقیم مانند دو دندان سر بر آورد بعد از ان در سال سوم شعبهای بسیار منشعب میگردند و همچنین تا شش سال میشوند و در این هنگام هر دو شاخ بر سه آن مثل دو درخت میگردد و بعد ازان هر دو شاخ آن در هر سال بکباری افتد حتی که دو شاخ اول میماند و سالهای عمر آن بعد دیگر مهای هر دو شاخ آن شمار میکنند و آن در بلاد فارس و ترک و هند و سند و سواحل دریاها و کوههای عمان و بحرین و زمینهای گرمسیر کثیر الوجود است رنگ آن زرد میباشد و آن وحشی ست صید آن بصفیر و غنا میکنند و ماهی و مار را بخورد و طرف دم آن سم میباشد و بپای که بیاید مار را ان بگریزد و از عجایب امر آن آنست که چون بینی خود را بر سوراخ مار می نهد بقوت نفس خود مار را بخود میکشد و تحمل بیرون می آورد مانند جذب آهن بمقناطیس اولا از طرف دم آن بخوردن آن آغاز میکند و چون تمام آنرا بخورد در چشم آن تیزی و سوزش پیدا میگردد و اشک از ان جاری میشود و در حفرهٔ که در گوشهٔ چشم اوست جمع میگردد و بمرور ایام مثل چرک گوش منجمد و بسته میشود و این چرک آن اگر یافته شود عمل تریاق فاروق دارد اکثر اعوانی نامند گویند که زیر چشم آن حفره ایست که در ان آن اشک آن جمع میشود و خشک میگردد و پس آنرا بعد تبخ میگیرند و آن تریاق صافی و زبر حیوانی ست و نیز چون مار را بخورد و گرمی و سمیت در خود یابد سر طان بر آفتاب میخورد بجهت دفع آن و از سم آن صحت می یابد و گویند که گوزن طویل العمر میباشد و بعد از هر صد سال شانه دیگر در ان بهم میرسد و لهذا بعدد هر شانه عمر آنرا معلوم می نمایند و صاحب تحفه از جد خود نقل کرده که او گوزن هفت شانه دیده بود و گویند که زهره ندارد و چنین نیست بلکه زهره آن بسیار کوچک ست و چون از حضر اپرشد بزودی نمایان میشود و جگر آن چسپیده میباشد و لهذا کم ظاهر میگردد و گفته اند که چون تیر بران زنند پیکان در ان نشیند بر نیاید و چون شکم را شیع بخورد برآید

وتبریز آن گرم و خشک و سوم ست و آن شخمین مابین انسان ست و آخرین غیر مفرط و گوشت اقسام آن مولد سودا و خشک بود اصرار بصداع جهان
امرجه سودا و یه و بغایت و بنیضم و با وجود غلظ آن سریع الانحدار از معده است بسبب قوت جلا و حدت آن و با وجود سرعت انحدار از
معده نزول آن از امعا تا خیر نماید بسبب یبوست آن فلهذا سزاوار ست که قبل آن و بعد آن اشیای ملین مسلم مثل انجیر و باشربت
آب و یا ماء العسل و جلاب بخورند و خون ستولد ازان غلیظ روی بیفزاید پس اصلاح آن بکثرت مهرا کردن و چرب نمودن بکثرت
روغن و ابزار ملطفه مانند فلفل و خردل و سیر و ترشی مثل سرکه و لیمو و بعد خوردن آن شراب شراب صرف و قبل آن اشیای ملینه
باید کرد و اولی ترک تناول آنست خصوصا آنچه قریب العهد بصید باشد و اما فی الحال صید کرده یا در موضع اندک آب بغایت رودی ست و
مفسد مزاج و لحوم کباش جبلی قریب آبلنست و اصلاح آن مثل اصلاح آنیست و گویند گوشت آنچه در هوای گرم بعد از دواندن
بسیار ذبح نموده باشند خصوص که آن حیوان تشنه باشد بسیار گرم و با سمیت ست پس باید که در زمستان بعد از انکه آب بسیار
بآن خورانیده باشند صید نمایند و یا آنکه بعد از صید بآن آب بخورانند وقت ذبح و نگذارند که اضطراب و حرکت بسیار بعد آن نماید
و بعد از صید فی الفور ذبح نکنند بلکه بگذارند تا زمانی طویل پس ذبح نمایند و بعد ذبح گوشت صاف آن گرفته ساعتی بدارند و بسیار نگذارند
که بماند که بزودی تعفن میکند و پس با آب اندک شست داده بان مرطبه روغن کنجد هم مضایقه ندارد بپزند تا خوب مهرا شود و با چیزهای
چرب تناول نمایند و بعد خوردن آن اشربه ملطفه ملینه شکم مانند شربت انجیر و ماء العسل و جلاب نوشانیده باشند و گفته اند که در
سردم آن سم قاتل ست پس واجب ست که در وقت ذبح بلا فاصله دم آنرا بیرون سازند تا سم دم آن در گوشت بدن آن سرایت نکند
و آثر خواص آنست که چون انسان چیزی از اجزای آن بر خود تعلیق نماید خواب نکند مادام که او بران باشد و منع گزیدن مار
و عقرب و زنبور و سائر هوام مجرب و تعلیق شاخ و سرگین آن نافع حمی ربعی ست و همچنین بخور سم علیای آن و خاکستر شم آن
چون بسر که بر برص و بهق طلا نمایند و مریض در آفتاب نشیند تا عرق آید صحت یابد و چون با روغنی یا روغن گاو بر شقاق دست و پای
ضماد کنند نفع کند و تبیه آن چون بر تشنج طلا کنند سود دهد و مغز ساق آنرا چون بر مفلوج بمالند مفید بود خصوصا بعد از تنقیه
بدن و آن در غایت تحلیل ریاح و انضاج صلابات ست و ازاله اعیای بارد کند و چون شاخ آنرا پاره پاره کرده در کوزه
گلی نهاده گل حکمت نموده در تنور و یا در گلخن حمام بسوزند تا آنکه سوخته سفید گردد پس مانند اقاقیا آنرا مغسول نموده در چشم
کشند جهت امراض چشم و سیلان مغسول ازان و تنقیه قروح آن و سبل و غشاوه و حکه و چرب آن نافع و اوفق برای چشم ست
و خاکستر غیر مغسول آن با مثل آن انگشت چوب طرفا و با نمک چون بسایند و بر دندان بمالند جلای دندان باز چرک نماید
و تقویت آن و ازاله درد و زردی و سبزی آن کند و منسون آن تنها نیز همین عمل دارد و چون بسر که جوشانده مضمضه نمایند
تسکین درد اضراس نماید و فور و رسوخته آن جهت قلاع بزرگان و کودکان بغایت نافع و چون شاخ آنرا با دو سه دانه فلفل گرد
سوده اندکی ازان بخورند و قدری طلا نمایند جهت درد پهلو مفید و چون آنرا مثل چوب بسوزانند و بقدر یکمثقال با اندک کندر
بخورند جهت نفث الدم و ذرب الدم و قروح امعا و سحج و اسهال کهنه نافع و خون آن خشک کرده بریان نموده یکمثقال بی روغن خورند
نیز جهت قروح امعا و اسهال نرمن شدید النفع ست و چون برباده شاخ آن بخورند و اندک ازان خاکستر با ثوم در روغن بادام
برشکم نهند جهت اسهال نماید و خوردن خاکستر آن با بعض ادویه مناسبه نافع یرقان و منقی طحال از سوداوی رافع صلابت آن و درد
مثانه و قولنج صعب و نافع سیلان رحم رطوبی و دموی ست و بعضی گفته اند که آشامیدن نیم درم از خاکستر آن جهت طحال نافع
و بخور باده شاخ گوزن طرد ارواح کند بسبب حدت و جلا گوشت آن مدر بول ست و خوردن خون خشک کرده آن تا درم

با آب نخود و سنگ مثانه را خشک کند و تسکین دهد و آن نماید و منع سیلان رطوبات از رحم کند خصوصاً بعضل و دیه و پنیر مایه آنرا چون زن بعد طهر بردارد و سه روز تکرار آن نماید منع حمل کند و شاخ آنرا چون زن حامله تعلیق نماید منع حمل او بلغه الم دادنیت گرده و اگر آن را ساییده بر پستان طلا کنند ادرار شیر نماید و اگر بر مثانه طلا نمایند ادرار بول و حیض کند و چون بخورآن گیرند بواسیر را خشک و ساقط نماید و سوخته آن سوده بعسل بر شته اند کی لیسانیدن نافع خروج مقعد اطفال ست چون برادهٔ قضیب خشک کرده با شراب بخورند هیجان باه و الفاظ بسیار نماید و گویند ادخال آن در مواضع جبوب و جوب قائم مقام سقنقور ست پنیر مایه آن نیز مقوی باه است و همچنین اگر دم آن با جلد آن و گوشت آن را استخوان آن بسوزانند و بشراب ساییده بر ذکر و کنج ران و عانه طلا کنند فی الحال لغوط آورد و طلای پیه آن و خوردن وی و مثقال خون خشک کرده آن و فغ سمیت سهام ارمینه نماید و خوردن قضیب خشک آن سه دیکتقال گزیدن افعی را سود دهد و همچنین پنیر مایه آن با نصف آن شکر و سرکه نافع گزیدن آنست و اگر قطعه جلد آن بر انسانی تعلیق نماید هوام دیگر نزدیک آن نیایند و اگر از پوست پاک کرده آن لباس بسازند و انسانی آنرا بپوشد هوام فریاد و نشوند و مجرب نوشته رید ستور قضیب خشک کرده آن چون بر باز و بندند و از بخور شاخ آن هوام بگریزند بخور سم آن زلو را بکشد و فعه و مجرب داشک آن یعنی چرکی که در جوف حضر گوشته حشیم آن جمع میشود و عوام آنرا تریاک گاو کوهی نامند در دفع سموم حیوانی قوی تر از تریاق فاروق ست و چون بطفل بعد تولد قبل از دادن شیر بقدر یک حبه از ان چرک ورشیر حلکرده بدهند مدت العمر آن طفل از گزیدن هوام ایمن باشد و گویند که در قلب آن سنگی یافته میشود و آن فاذزهر حیوانی ست و افضل ست جهت دفع سموم و باید که قضیب آنرا صحیح بخرد و که آن مورث قلق شدید در احشا و کرب و غشی و سم قاتل ست و علاج آن بقی کردن و غیر آن از معالجه سموم نمایند آشامیدن کیتیرا با روغن گاو و سل نیکو و مرفی کردن پس آشامیدن فیلزهرج دو دانگ تا نیم درم با شراب و خوردن مغز پسته و فندق نیز نافع اضال و خواص این بقول هندیان اگر پاره سنگها مسطور شد گوزن گیاه اسم کوسنبل ست کوسج بقول ابن جمیع آن دابه بحری ست که بر انسان هوا میشود و چون در آب باشد و در بصره میباشد کاز رونی گفته که اگر کوسج برین صفت باشد که این فاضل ذکر کرده پس خوردن آن جائز نیست بهر آنکه آن از قسم ماهی بزرگ ست و از سمیت خالی نیست گوسفند و گوسپند اسم میش ست کوسک بروزن دشمن اسم فارسی جرجیر ست و اقلا نیز گفته اند کوسنبل بضم کاف و سکون واو و ضم سین مهمله و سکون نون و ضم باء موحده و سکون لام لغت متکابن و یلمیت بقول ابن تلمیذ بلغت طبرستان دیو دار بلغت مازندران و دامغان گوزن گیاه نامند و بقدادی باسم کوسنبل مرثل نوشته و گفته نوعی از نفاح ست و صاحب تحفه گفته که آن غیر نفاح ست و مستعمل از ان در دیلمیه برگ آنست در اطعمه بالجمله نباتی ست برگ آن شبیه ببرگ نارنج و ساق آن زیاده بر دو ذرع و تخم آن سیاه بقدر آلو بالو و طعم آن سیاه و باطن آن سفید گرم و خشک در آخر دوم و سکر و مورث خوابی و رافع سلسل البول و بول در فراش و اوجاع مفاصل و امراض بارد و طب مقدار شربت از برگ آن در اطعمه تا ده درم و از تخم آن نیم درم و اکثار آن مورث جنون و کشنده و گویند از خاصیت تخم آنست که قالع در هر جای که آنرا قلع نماید و بهر قوی تکلم نماید شارکین تخم را همان حالت طاری میگردد و همان قول را تکلم می نماید مجرب ست کوش بضم کاف فارسی و او مجهول و شین معجمه اسم فارسی ست بعربی اذن و بیونانی اوطا و بهندکان گویند و آن از اعضای عضو فیه حیوان ست سرد و خشک تخم دران از نفس خمر و ف باشد هضم نشود و غذا نگردد و انچه بران جلد و غیره باشد آن قلیل الغذا عسر الهضم ردی برای اذ جه بارده و معده ضعیف ست و محدث قولنج و مصلک لبن اما زیر دروغنهای گرم و خوردن گلقند عسلی و طبخ آن بسرکه و زعفران نیز اصلاح آن کند کوشالی بضم کاف و سکون واو و فتح شین معجمه و الف و فوقانی و کسر کاف دوم و سکون تحتانی اسم تورئی ست کوشامل بضم کاف و سکون واو و فتح شین معجمه و الف

وسکون میم و فتح لام اسم بارانیه کوهی ست **کوش پهل** بضم کاف وسکون واو مجهوله و فتح شین معجمه و با فارسی و با دلام اسم ترکی ست
کوشتا بضم کاف وسکون واو و شین معجمه و فتح فوقانی هندی و الف اسم کالیسرست **کوشتا پچها** بضم با فارسی و فتح جیم فارسی
مقصوده و خفا ها و الف اسم کولپاست **کوشمه** بضم کاف وسکون واو و شین معجمه و میم مفتوحه و خفا ها و با اسم
کوشه است **کوشک** بضم کاف وسکون واو مجهوله و فتح شین معجمه و کاف دوم اسم گل ست **کوشماندی** بضم کاف وسکون واو
و شین معجمه و فتح میم و الف و سکون نون و فتح دال هندی و کسر کاف دوم و سکون نحتانی اسم خشک کدوی ست **کوشوتیلم**
بضم کاف و سکون واو مجهوله و ضم شین معجمه و سکون واو مجهوله و فوقانی و فتح با فارسی و لام و سکون میم اسم ماچ پتری ست
کوشوپم بضم کاف و سکون واو مجهوله و ضم شین معجمه و سکون واو مجهوله و فتح با فارسی و سکون میم اسم الماس ست **کوشیر** اسم
جاوشیرست **گوشیر ششم** بضم کاف فارسی و سکون واو مجهوله و کسر شین معجمه و سکون نحتانی در اصل مهمله و فتح شین معجمه دوم و سکون
میم اسم قسمی از چندن ست **کوشگنده** بضم کاف و سکون واو مجهوله و فتح شین معجمه و کاف فارسی و سکون نون و فتح دال مهمله با
اسم مستی مشک بلی ست و انچه از کوژش مثل زعفران بهم میرسد خوشبو میشود و در خوشبو نماد اخل میکنند و بعربی زیاری نامند **کوشاد**
اسم فارسی حنظل یا ناست **گوشت** اسم لحم فارسی ست و بروزن دوست اسم فارسی ست و برونی گوید باس بعربی لحم و بهندی
ماس گویند ماهیت آن معروف و منعقد از خون ست و فاعل انعقاد آن حرارت غاصله در بدن حیوان برای خشود فاصله و
حایل بودن میان اعصاب و عروق و اوتار و غیرها و استخوان و حافظ و مانع بودن آنها از انبثو در حرکات مختلفه و فسخ و رضاض صدمات
خارجی و برای ترطیب اعصاب و عروق و غیرها و حسن منظر و نیکوئی هیات و شکل و غیرانها از منافع که مفصلا در کتب کلیات
مذکورست و اقسام گوشت بسیارست بحسب اقسام حیوان و اعضای آن و گوشت هر حیوان و اعضای مرکبه آن در اسم خود
مذکور شده خواهد شد و در اینجا بقول کلی و بیان اجمالی ذکری یابد بالله التوفیق بدان که گوشت از حیث سرعت انتقال و مرکب از مواد غلیظه باشد است و حیوانات
بسیار خالب پس انسب غذا برای بدل ما تحلل او گوشت شت لهذا در حدیث شریف وارد ست که سید طعام در دنیا و الآخره
اللحم و طبیعت مدبره بدن ناچار ست در استحاله نبات تا آنرا شبیه بمغتذی گرداند از هفت قسم فعل که آن تحلیل و استحاله و تفرق
و تعفد و تشبیه و تغذیه و ادخال ست و در استحاله حیوانات کمتر ازین افعال مدعا حاصل میشود مثلا در شیر آنها پنج فعل کافی ست که تفرق
و تعفد یعنی آن که منهضم و تمیز ست و تعقید و تشبیه و ادخال باشد و در بیضه طیور سه فعل کافی ست که تحلیل و استحاله و تمیز باشد و در گوشت
دو فعل که تشبیه و ادخال باشد کافی ست پس گوشت سید و افضل سائر اغذیه شد کثیر التغذیه قریب الاستحاله بدمویت ست لیکن مختلف
میباشد کیفیت آن بحسب نوع حیوان و سن آن و غیرها که بعد ازین مسطور گردد بالجمله بهترین لحوم گوشت حیوان جوان صحیح المزاج
فربه است و در افرجه لطیف صاحبان ترفه و سکون و آرام و بهترین مواشی بزو گوسفندست که عمر او کمتر از شش ماه و زیاده از
یکسال نباشد بعد ازان گوساله و یکساله گاو و گاومیش ست و شتر جوان بهتر از شتر بچه و ازدحوش بچه بز کوهی ست آهو بره و بقول
شیخ از لحوم فاضله گوشت گوسفندست و مراد ازان گوسفند لاغری ست که دنبه نباشد نه گوسفند مهندی و آن با حرارت لطیفه است
و بز جوان و گوساله و لحوم بچه اینها قابل تر برای هضم و در غذا لطیف تر و بچه بز و فضول کمتر از بچه گوسفندست و گوشت بچه شیر خواره
از شیر مخمود نیکوست اما از شیر غیر مخمود پس آن ردی ست و افضل لحوم طائر تدرج ست و ماکیان الطف ازان و در غذا زیاده تر از
گوشت کبک و تیهو و دراج نیست و گویند که از برای صاحبان محنت شاقه و ریاضت قوی المزاج مارگوشتهای قوی غلیظ قوی
غلیظ مانند گوشت بچه شتر و اسپ و گوزن و گاو میش بهتر و اولی از گوشتهای لطیف خفیف ست و جمیع گوشت گرم و تر اندو

مولد خون متین الاگوشت ماهی و شیخ میفرماید که گوشت جمیع طیور خشک زیاده از گوشت چهارپایانست و شارح گوید که درین عبارت تساهل هست مراد آنست که گوشت طائر در رطوبت کمتر از لحوم چهارپایان ست و گوشت بچهٔ مرغ و ماکیان قریب رطوبت آنهاست و از گوشت چهارپایان نیست مگر آنکه مراد از گوشت طیور طائر بری باشد سوای ابابیل گوشت گاو خشک زیاده از گوشت بزست و گوشت بز خشک و در مضم عسر تر از گوشت ضأن ست و گوشت بط و جانوران آبی شدید الرطوبت و درین قریب اند از گوشت گوسفند و گوشت سمین و الیه گرم و تر ست و گیلانی گوید که حرارت گوشت حیوان خصی کمتر از حرارت غیر خصی ست و بز و گوسفند خصی در مزاج معتدل تر و افضل از گوشت نر و ماده است بجهت آنکه حرارت و رطوبت اصلی در ان محفوظ ست بسبب عدم حفتی بخلاف بز نر و شتر و نر گاو و آن سریع الانضمام و مولد خون معتدل و گوشت بز غاله در حرارت و رطوبت کمتر از گوشت بچه شتر و مولد خون محمود و افضل آن آنست که متوسط در سن باشد نه بزرگ و نه کوچک بود بهر آنکه بر کوچک رطوبت غالب ست و بر بزرگ غلظ و یبس غالب گویند که گوشت خصی از هر حیوان نرم تر و در رطوبت بیشتر و در هضم و انحدار از معده سریعتر و بهتر و ابطأ بقبول پختگی گوشت غذای مقوی بدن ست و در غذا قریب باستحالهٔ خون غذا مطبخی و مشوی آن خشک تر و مطبوخ آن از مطبوخ بابا بر و مانند آن که قوت آن مثل قوت ابابیل باشد بین بین ست و سمین و شحم ردی الغذا قلیل الغذا مطفی طعام و از ان هر دو مقدار اندک غذا لذیذ گرداند نیکوست و گوشت نکسو اگرچه در اصل مرطب ست پس آن بتجفیف شدید تر از تجفیف هر گوشت عود کند غذای اندک و گوشت سمین ملین شکم مع قلت غذای آن و سرعت انحدار از آن بدخایت و صفراوی بسرعت هضم گردد و بعید ترین لحوم از تعفن آنست که پس از آن کمتر و جوهر آن خشک تر باشد و بقبول گیلانی گوشت تقویت بدن از دیاد نظارت آن و تکثیر خون و غذا و تسمین آن نماید و در طلب آن ترغیب کند و یابس آن بتجفیف و امساک گوشت مطلقاً از اغذیه تندرستان قوی ست و کسی که محنت شاقه کند و گوشت از اغذیه محمودهٔ پاکیزه دست و گوشت حیوانات صحرائی محسن لبنوت قوی تر ست بسبب خشکی آن خصوصاً گوشت گورخر و غزال بزرگ و قریب العهد بولادت از ان بهتر از بعید العهد ست بخلاف اهلی و لحوم حیوانات بری بجهت بلغمی مزاجان و صاحبان فالج و استسقا و کسانی که رطوبت و رطوبت مزاج ایشان غلبه نموده باشد نیکوست و سمین سریع الاستحالهٔ بعفن ست و گوشت مدبوح مألوف در همان روز قوی تر و قابل تر برای قوت از شب مانده است و هر انچه بری باشد برای گرم مزاجان با سرکه و آب غوره امثال آن نیکوست و کسی که مزاج آن ملتهب نباشد مطبخ آن با کمی روغن زیت آنرا بدهند و کسی که اراده تجفیف و تحتی بدن نماید باید که بریان کباب آنرا بخورد و درین هر دو حال بطی النزول گردد و بریان کرده آن بطی النزول تر و با بس تر و قوی الدم تر از مطبوخ ست و کسی که اراده ترقیق و نرمی بدن نماید باید که اسفیدباج چرب بیاشامد و گوشت سرخ دور از فساد و متعفن سریع الهضم و هر چند مبالغه در طبخ و کوبیدن آن کند اولی ست و باید که اجزای آن متساوی طبخ یافته باشند خواه کباب باشد و یا غیر آن و شوربای گوشت سریع الهضم و المنفوذ و موافق نامیین و ضعیف المزاج و القوة است اگر طبخ و طبوخت بسیار بر بدن غالب نباشد و بریان کرده آن مولد گوشت سخت و خشک و مطبوخ آن بطریق تحنی گرم و تر و مولد گوشت رخو نرم و قلیلهٔ آن کثیر الغذا و باعث تقویت بدن ست و گوشتهای چرب را تلئین زیاده از غیر آن و بقول شیخ سمین و الیه ضماد جید برای عصب حابس ست و گوشت درندگان و پنجه کشان نافع شحم و مقوی آنست و جهت بواسیر کهنه نیکوست و بعضی مردم لحوم درندگان را جهت سردی معده و رطوبت و ضعف آن ستوده اند و گوشت طیور بریان و غیر بریان قبض شکم کند خصوصاً کبک و تیهو و قوی تر از ان قطا و قابر ست خصوصاً چون طبخ دهند و شوربای آن بریزند و جرم آنرا تناول نمایند و شوربای آن تلئین کند و گوشتهای فربه در تلئین شکم از غیر آن شدید تر اند و مرطب بدن و گوشت مطبخ غذای رطب دهد و چون در طبخ آن توابل زیاده کنند خوب باشد و گویند که قدید یعنی گوشت خشک کرده و گرم و خشک و قلیل الغذا بسیار زبون و مولد بلغم و دیر آشامیدن آب بعد از خوردن گوشت مضر و تناول نمودن آن در شبها

باعث تخمیر و جمع کردن آن باشیر و بیضه مضر و غیر مهضوم و زود خوردن آن ممنوع جهت آنکه البته مضمحل بطیء الهضم و دشوار و باعث
فساد و ضعف قوت ست و مداومت بران نیز باعث فساد اخلاط و قساوت قلب و تیرگی باصره و بادت مزمن و غلبه صفات بهیمی
و اخلاق سبعی و بسیار و دیر خوردن آن باعث فساد بدن لاغری و سستی و نقصان در ارواح و سقوط قوتهاست و خشونت
گوشت ملین و جرم آن قابض و سایر لحوم غلیظ مثل گوشت گاو و گاومیش مضر معده و مولد سودا و امراض سوداوی از جنون و وسواس
بسبب تجفیف و محدث جذام و دوالی و داء الفیل و جرب و قوبای ردی و سرطان ست و گوشت گاو و شتر و عمل و طیور بزرگ جثه
محدث تپ ربع و گوشت حیوان پیر و ضعیف سال خورده و بسیار لاغر و مریض همه مورث امراض صعب کثیر و سودا و امراض
سوداوی ست خصوص کفش و بز نر و گاو و گوسفند جاموش و خشن و همچنین گوشت حیوان بچه مرده و گویند که گوشت مرده ردی و خم جالب امراض
ردی و سریع التعفن ست و آنکه در زندان آزار زده باشد و یا حیوانی گزنده آزار گزیده و یا غریق و یا مخنوق و یا مجنون باشد بدی فاسد الغذا
است باید که از همه اجتناب نماید و در حضور حیوانی حیوان دیگر را ذبح نمودن زبون ست و مصلح هر گوشت ضعیف سرکه نمک و سیار
و فلفل و زنجبیل و دارچینی و زیره و استمال همه است و مصلح گوشتهای گرم و خشک سرکه و آب غوره و روغن گاو و گوشتهای
گرم تر کشنیز و سماق و استمال همه و گوشت بره و انجیر و کهربا نهاده گوشت است چون هنگام طبخ دران اندازند زود مهرا
گردد و گوشت لاغر مخزل بدن و مجفف تبخیر و مرخی معده و مصلح آن نوا فایده اصلاح لحوم مانیذا آنست که آنرا بجوشانند اما
طبخ آن نماید کثیرت تا بل و آنچه اصلاح لحوم از همه نماید کند آنست که اول بار که طبخ کنند بعد از روغن بریان کنند پس بریان کردن
آن برای صحیح مزاجان و صاحبان معده راسب نیکوتر ست باید که آنرا نخوه سازند و سرکه و آبکامه و گرمابه و ادویه و استمال همه
مصلح آنست هر گوشت که لشه افضول غلیظ الطبع ست و رازی در رفع مضار گوشت نوشته که گوشت شکار را نظر محتاز ان نیست پس
دراج پس کبک پس تدرج این همه اغذیه محتاج باصلاح نیست مگر آنکه صاحب آن صحیح مزاجان نباشد پس ان
اعتماد کند و لاسیما کسی که اندک ورزش نماید و آن برای معده قوی الهضم نیکوست اما مضر مریضان و کسی که تحلل لطیف بدن
باشد پس ایشان را چیزی موافق نیست مگر آنکه صنعت آن سوافق مزاج کنند پس برای گرم مزاجان بسرکه و غوره و مانند اینها
بسازند و برای کسی که بدن او تحلل نباشد و ورزش بسیار نماید و برای کسی که اراده تجفیف بدن آن بسیار باشد
بریان کباب بسازند و همه آن قبض شکم نمایند و خروج آنرا از شکم دشوار میباشد لاسیما آنکه فربه نباشد و اگر بریان کرده باشد
فلفلی باید که آنرا قبض شکم شود بطرق دیگر و همان بادام شیرین انداخته باشد بخورد و تعاهد چیزی که تلیین طبیعت
باعتدال نماید باید کرد و ما آن چیزی را طلوا بخور دتا که بدین تدارک قلت غذای آن گردد و خروج آن نیز مسهل شود مگر کسی که میل بقلت
غذا داشته باشد مثل شخصی که مزاج بدیر لطیف باشد و مریضان پس سزاوار ست که سهل کنند خروج این لحوم از شکایشان باشد
لین الاسهال و گویند که صمغ گوشت گرم بکری ذبح جهت ضربه و سقطه نافع و مدستو پیچیدن عضو در پوست گرم گرم آن اگنون اند
که سابق مسطور شده که کیفیت گوشت مختلف میشود بحسب نوع حیوان و سن آن و علف آن و ماوای آن و فصل سال و احوال بدن آن در حرکت و سکون
آن و سمن و هزال آن و صغر و کبر جثه آن و موضع بدن آن که اعضای آن و قرب و بعد از ولادت آن و ذکورت و اناث آن
اما اختلاف آن بسبب نوع حیوان پس گوشت طائر لطیف تر از گوشت چهار پایاست بسبب کثرت حرکت آن و بسبب انتقال
آن هر وقت از هوای بسوی هوای مکشوف دائما و آبی ازان در حرارت کمتر و در جوهر غلیظ تر و در فضول بیشتر از غیر آبی و جالبوس

در مقاله دوم از کتاب الاغذیه نوشته گوید که لحوم حیوانی که آنرا بالطبع حرارت زیاده است غذا مفید بدن فقط طلاق آن معدات بدن را گرم میکنند و لحوم حیوانی که آنرا برودت زیاده است همچنین تبرید بدن میکنند و برین مثال قیاس باید کرد لحوم حیوانی که آنرا یبوست زیاده است تخفیف بدن می نمایند و لحوم حیوانی که آنرا رطوبت بسیار است رطیب بدن میکنند پس الحال آنچه از کتاب مزاج هر حیوان دانسته اند بدو وار ند پس چون دانستی از حیوانی که مزاج آن خشک است بمنزله خوک صحرائی بدانی که گوشت آن در تخفیف شدید تر است و قیاس کن بر اقسام دیگر از انواع مزاج همین قیاس بعینه مثالش آنست که بز صحرائی در مزاج خشک زیاده از خوک است و بز در مزاج خشک تر از بز صحرائی و نر گاو در مزاج خشک تر از بز نر و شیر خشک تر از نر گاو و برین قیاس امر در حرارت نیز دانند که شیر در حرارت بیشتر از سگ است و سگ گرم زیاده از گاو و نر گاو و لاغر از نر گاو و همچنین برین قیاس اختلاف انواع حیوان در امر جه بدانند و بدانجهت سزاوار است که هر گاه اراده تخفیف بدن کنند ایشان را گوشتی بخورانند که مزاج آن خشک تر باشد و هر گاه اراده قربه کردن آن نمایند باید که لحوم حیوانی که مزاج آن گرم و تر باشد بخورانند و اگر اراده تبرید آن باشد گوشت حیوانی که مزاج آن سرد زیاده باشد بخورانند اگر خواهند که رطیب آن نمایند گوشتی که رطب باشد بخورانند بعد ازین گفته که تجربه کردم جمیع حیوانات را که در مزاج آنها یبوست زیاده است که بتاب نوجوانی آنها زیاده و مزاج متباین تر بزرگ آنها بهر آنکه در ابتدای سن آنها معونت بر اعتدال مزاج ست اما حیوانی که مزاج آنها بالطبع رطب ست پس آنها چون بمنتهای شباب برسند اعتدال در مزاج خود بالکتساب می نمایند لهذا لحوم بچگان و فصیل از لحوم بالغان ست لحوم بچه پرندگان از لحوم بالغان فاضل از لحوم بزکامل السن ست و اگرچه مزاج آن در یبوست کمتر از مزاج مادگان ست و لحوم ایشان نیز از لحوم نری ست که غذای آن رطب بود تولید بلغم بیشتر ست و لحوم میش و فصول زیاده تر و خلط آن ردی تر و لحوم مادگان ای مسن تر سوداوی خلط ردی اند و بدانند که لحوم جمیع این حیوانات افضل و اجود از لحوم غیر خصی ست و گوشت هر حیوان تیز روی الحال ست در انهضام آن رود و خون مستولد ازان در غذای آن که ببدن رسد و بقول شیخ گوشت در زندگان روی ست و جمیع طیور بزرگ آبی گرداب زدن و سمان و جان و کبوتران صلصلیه و قطا و انچه تولید آن برای سودا زیاده باشد مانند آن در عضا غیر همه روی ست و بهترین لحوم و خوش گوشت غزال ست با وجود میل آن بسودا یت و گوشت طیور بزرگ مرغابی غلیظ ست گیلانی گوید انکه ملیور خشک زیاده است و همچنین گوشت وحوش خصوصا درندگان هر حیوان بری خشک زیاده از اهلی آنست و بعضی آن خشک تر از بعضی چنانچه در قول جالینوس گذشت و گوشت طیور محمود و نافع ترین اشیا جهت صحت تلب ست و اگر ضعف آن از رقت روح باشد پس گوشت بره یک ساله و اگر بسبب غلظ و دت آن مع قلت آن باشد پس آنکه بسیار از ان باشد و جمیع لحوم طیور سریع الانهضام و مولد خون صالح ست و لحوم درندگان شجاعت آور و نافع فساد معده و امعین شکم ست و بعضی گویند که گوشت حیوانات شکار گرم و خشک مولد خون غلیظ سوداوی و بهترین آنها گوشت آهو ست و گوشت سباع و ذوات مخالب همه آنها ردی اجتناب لبذانها واجب و اما اختلاف آن بحسب سن آن پس حیوان از هر نوع معتدل و در قوت زیاده و بقول شیخ هر حیوان که خشک مزاج باشد گوشت صغیر آن افضل ست مثل گوشت رغاله که آن فاضل ست و گوشت بز فاضل بسیار نیست و خلط آن گاری ردی بود و گیلانی از جالینوس نقل کرده حیوانی که بحسب نوع یعنی مزاج نوعی آن مائل بسردی و خشکی باشد مثل گاو و بز پس کودک آن که بحسب سن رطب ست قریب باعتدال باشد زیرا که سن آن مقتضی حرارت و رطوبت ست و نوح آن مقتضی برودت و یبوست پس تعادل یابند فلهذا از لحوم فاصله بچه گاو ست که آن هردو معتدل اند الا انکه بز غاله لطیف تر و در فصول کمتر و جهت صاحبان سکوی و ضعفا و متهمین موافق تر و بچه گاو در غذا قوی تر و جهت صاحبان محنت شاقه و صاحبان معده حار موافق تر و اما حیوانی که مزاج نوعی آن گرم و تر باشد فلا محاله که بحسب آن در رطوبت افراط

... حرارت زیاده باشد فلهذا اکثیر الفضول بود و ازینجهت بچه شیر خوار گوسفند اکثر الفضول از بزغاله است و گوشت حیوان پیر بدی ست زیرا که لازم نیست که گوشت حیوان بزرگ سن بهتر باشد بهر آنکه کبر سن اگرچه بتعدیل مزاج حیوان میکند الا آن افادهٔ غلظ عسر انهضام میکند باوجود آن کثیر الفضول قلیل التغذیه بسبب طوبات فضلیه که اندر انست میباشد و اما اختلاف آن بحسب خوی حیوان پس چرندهٔ حشایش خشک گوشت آن خشک قلیل الرطوبت بعید از عفونت باشد و چرندهٔ حشایش تر کثیر الرطوبت و گوشت آن فربه کننده بدن و ملائم کنندهٔ آن مگر آنکه مستعد برای عفونت ست و چرندهٔ حشایش دیر هضم است لهذا گوشت بز بری لذیذ تر و بهتر از گوشت بز شهری ست و اما اختلاف آن بحسب ماوا ے آن پس اینچه در صحراها و مواضع مکشوفه ماوای آن باشد از هر نوع که باشد آن لطیف تر و فضلات آن کمتر از اینچه در اماکنها ماوای آن بناشد و گویند که گوشت حیوان بری بهتر از اهلی و بهترین لحوم بری غزال و گیلانی گویند باید دانست که بهترین لحوم اهلی گوسفند ست و بهترین طیور بری تیهو پس دراج پس کبک و بهترین اهلی ماکیان و بهترین ماکیان اینچه بینه نداده باشد و بهترین خروس آنست که بانگ نداده باشد و همچنین گوشت حیوان چرنده بهتر و الطف از محبوس معلوف ست و کشاده بهتر از بسته است و گوشت غزال صالح ترین لحوم صیدست با وجود آنکه مجموع لحوم صید ردی ست و بهترین آن گوشت حیوانی ست که سگ آن را شکار کرده باشد زیرا که از تحنین و کثرت حرکات آن هنگام صید تخمین و تنقیه آن نماید و اما اختلاف آن بحسب فصل پس گوشت تابستان و زمستان حرارت و برودت غالب بر گوشت ربیع اعتدال غالب بر گوشت خریف بیوست و اما اختلاف آن بحسب احوال بدن حیوان پس گوشت حیوان صحیح از هر نوع جید سریع التغذیه است که طبیعت آنرا قبول نماید و هضم کند و بسوی اعضا بسرعت نفوذ نماید و گوشت مریض کثیر الفضول طبیعت از ان نفرت کند و در امراض بسیار ردی باز آید و اما اختلاف آن بحسب حرکت و سکون آن پس حیوان کثیر الحرکت از هر نوع گوشت آن لطیف تر و در فضول کمتر از حیوان قلیل الحرکت و لهذا گوشت طائر لطیف تر از گوشت چهار پایه بود و اما اختلاف آن بحسب سمن و هزال آن پس گوشت فربه از هر حیوان تر و مرطب بدن و فربه کننده آن و بسرعت شکم سیر کننده است و لهذا اندک آن از بسیار گوشت غنی میسازد مگر آنکه قابل عفونت ست و گوشت لاغر ضد آنست و شیخ و شراح قانون میگویند که گوشت سرخ خالص که از حیوان سلیم بسیار سمین و شحم جدا کرده باشند سبکترست بسبب کثرت حرارت در او و افضل از سمین و شحم زیرا که این هر دو از مائیت خون پیدا میشوند از خون متین تنها و گوشت سرخ از حیوان نحیف چنین نیست که آن ردی ست بسبب بیوست آن و بسیار فربه در غذا کمتر و در معطائی گردد خصوصاً چون عقب خوردن آن آب بنوشند و هر گوشت الاغر ردی ست بسبب صلابت جرم آن و بطوء انفتاح آن و عسر انهضام آن پس از ان کیلوس و کیموس ردی حاصل خواهد شد و اما اختلاف آن بحسب جغر و کبر جثه حیوان پس هر قدر که حیوان کبیر الجثه و کلان باشد گوشت آن غلیظ و بهترین طیور متوسط الجثه که ذبیح بسرخ حانکی باشند مانند کبک و دراج و تیهو و امثال اینها و صغیر اینها بهتر از کبیر و بهترین بری طیور مذکوره ست و بهترین اهلی ماکیان و از طیور آبی اینچه گردن آن دراز و جثیم الجثه باشد ردی ست و لحوم بری کبار و همچنین طیور بزرگ جثه شامند بطء و مرغابی مورث حمیات ربع اند و از اهلی ماهیان متوسط در بزرگی و کوچکی بهتر و اما اختلاف آن بحسب موضع بدن پس گوشت مقادیم حیوان از گردن و دست و سینه بهتر از موخر آن مانند ران و پشت و بقول شیخ گوشت افضل و منهضم تر آنست که مستند و ملتصق باستخوان باشد بنا بر قلت فضلات در آن و اعتدال کیفیات و بغیضیت مزاج استخوان و مزاج گوشت و جانب است سبک تر و بهتر از چپ ست بنا بر کثرت خون و حرارت در جانب است بسبب جگر و لهذا جانب یمین حیوان در قوت قوی تر از یسرست و گوشت اوسط عضله از جنب پاک ترست بهر آنکه اطراف آن از اعضای بارد ست و غالب بران برودت چه بحمیت آن کمتر در باطیت آن بیشتر فلهذا طبع آن مائل بسرودت و یبوست

واوسط آن افضل بهر آنکه پاک تر از فضول ست بسبب دوام حرکت وکثرت تحیت وجانب وحشی حیوان خشک تر وبطی النزول وانسی آن نرم تر وارطب وگوشت بازدی پرندگان غلیظ اللحم بسبب ریاضت جید الکیموس ست **واما** اختلاف آن بحسب رنگ حیوان پس گوشت حیوان سیاه بهتر ولذیذ تر وسکبتر بهر آنکه حرارت اصلی در حیوان سیاه بسیار ست وگوشت حیوان سرخ جید تر ومتوسط وگوشت حیوان سفید بیرمصم **واما** اختلاف آن بحسب اعضای حیوان پس گوشت اعضای عصبانی مولد بلغم ست ودر گوشت عضلی برودت وازوجت وگوشت سرخ خالی از لیف عصب گرم زیاده وقریب از استحوان قوی تر وسبک تر ومتین تر وبقول اشیخ گوشت رخوکه دران عصب نباشد لذیذ خصوص اگر بسبب تولید شیر دران باشد مثل گوشت پستان یا بسبب تولید لعابیت باشد مثل گوشت بیخ زبان وچون منهضم گردد غذای آن جید باشد ودر اکثر اوقات بلغمی بود واین وقتی ست که معده وبالجمله قوت هاضمه غیر قوی باشد ومزاج تناول کننده آن بلغمی بود وگوشت غذای لحم رخو مثل کثرت غذای سائر لحوم ولحم عضله نیست مگر لحم پستان وگوشت خروس خصی بخاصیتی که دران هست وبسبب حرارت عزیزی ورطوبت دران هردو وگیلانی گوید که گوشت پستان وخصیه اگرچه نرم ست آن کثیر الفضول ست فلهذا آن از لحوم ردی ست وخروس خصی فضل ست بهر آنکه گوشت آن معتدل تر ست بسبب یابوستی خروس ودر جودت کمتر از انست که خلق آن بر اسعاست باشد مثل آنکه منتسج میان عروق جلد وغیر آن باشد وگوشت قلب وبیخ آن ومثل توشه وغذای پستان جید ست واگر دران بیخ باشد آن غلیظ ست وگوشت خصیه سیر حیوان ارطب اکثر فضول از غیر آنست **واما** اختلاف آن بحسب قرب وبعد از والدت حیوان پس بچه از شکم حیوان برآورند که آنرا حملان بضم حا ومهملة وفتح لام مشدد والف ونون وحلام بمیم عوض نون نیز نامند وافیه جدیان بتشدید یا تحتانی بهمه ضعیف ومورث ضعف وسستی امراض بلغمی اند وحیوانات رطب مزاج بعد از استکمال قوت آنها وبایس مزاج هنگام طفولیت وگوشتی بهتر ست **واما** اختلاف آن بحسب کبر وانات حیوان پس گوشت نر حیوان ضعیف تر ولذیذ تر از ماده وانثی بیخ بهر آنکه حرارت اصلی دران بسیار ست پس گوشت آن انضج وارطب واطیب واقل فضول باشد وگوشت ماده گاو وخشک تر از گوشت نر ست وگوشت خشاش تر ودیر منهضم وعسر تر از لحم گوسفند وگوشت بز مطلقا ردی ست وگوشت ماده در پرندگان فاضل ست بهر آنکه معتدل تر المزاج از نر آنست باقی افعال وخواص گوشت هر حیوان در اسم آن حیوان مسطور ست بقول اهل هندیان در ماس بیا گوشت خشک که باصطلاح اطبا از مطلق قدید عبارت نزد آنست وبهندی سوکر وسوکی گویند ونزد اکثر گوشت حیوانات بری یا بحری خشک شده خواه نمکسود باشد ویا بی نمک وبقول بعضی گوشت خشک نمکسود بهترین آن از گوشت حیوان چرب فربه نرست ونزد بعضی از حیوان نر جوان متوسط در فربی ولاغری که در او حدت وتلخی هم نرسیده باشد وگویند بهتر از گوشت گوسفند وبز دواهی ست وخوک بسبب خوردن آن واز نمکسود آن انچه نمکین باعتدال باشد وحدت ونمکی کسب نکرده باشد بالجمله آن گرم وخشک تر از غیر خشک آنست ونافع صاحبان تهیل واستسقا وامراض بارده ولبغمی مزاجان وخصوصا قدید حیوان وحشی اگر تشنگی از ایشان بچیزی قطع کنند ویا ایشان را تشنگی بسیار نباشد وصالح تر برای کسی که اراده تخفیف بدن او باشد ومقوی بدن وگیلانی نوشته بدانکه اختلاف در لحوم خشک شده اندک ست بهر آنکه تازه آن بالکل مخالف طبع خشک شده آنست وگوشت خشک از اغذیه ردی ومنهضم تخفیف بدن مثیر یبوست ست وگویند که آشامیدن آب بسیار بالای آن برای خشک مزاجان بد نیست وردی ترین اغذیه مولد خلط غلیظ سوداوی اشتار آن موجب خشکی رطوبت جلد وفساد اخلاط وسورث بیدماری وتوانج ثفل در معاقدین آن وحکه وجرب یابس وجوشنها وانچه ضرر آن زائل کند خیساندن آن در سرکه قبل از طبخ آنست که تشنگی آنرا کم کند وتخفیف آن زیاده وبریان کرده آن استعمال نمودن مزید خشکی وفساد ست وباید که گوشت خشک دران زیاده کنند ودر سرکه ترنمایند بدارچینی گرم مزاج وبازیره ودارچینی انیسون مطیب ساز ند جهت سرد مزاج ومبطل گرسنگی حاصل از سکر ست

و بهگاه ازان تشنگی و کرب عارض شود سکنجبین با آب سرد یا شامنده اگر ازان تشنگی در حلق و تشنگی بغیر کرب و حرارت بهتر سد جلاب با آب سرد و شوبای چرب بنوشند و خوردن لوزینه چرب بران و نوشیدن روغن بادام و اولی آنست که با روغن گاو و شیر طبخ نمایند و گویند که اصلاح گوشت خشک طبخ آن با شیای چرب ست و خوردن آن با غذیه دیگر بر گرسنگی صادق در رعایت تاخر وقت طعام و خوردن آن بر گرسنگی کاذب صورت حرارت و تشنگی بغیر سخونت ست و مصلح آن جلاب وغیره است که مذکور شد و چون احساس بطلوع انهار آن از معده کند او دیه ملینه یا مسهله مثل مغز خیار شنبر و هندبا سیما چون با حرارت مرتقب باشد و منافع و مضار گوشت نکسو در نکسو مسطور گردد **گوشت نیشت** اسم یربوع ست **کوشنگ** اسم بلاس پیل ست **کوشته** تسطرانا مند **گوش ماهی** اسم شنج و صدف ست **کوشنه** نوعی از کماة است **کوف** اسم بوم ست **کوفلن** سرمه است **کوکامندی** اسم خصیة الثعلب است **کوک** اسم کاهوست **کوکافیلوس** بسریانی الوبخارا راست و صحیح تر کوکامیلوس ست **کوکب** نبات طولانی را نامند ابرک انگریزی گویند **کوبارغا** و کوکبارغانا بسریانی ابرک ست و کوکافلیون نیز گویند **کوکب الارض** مشهور ترابرک ست نزد بعضے گل قیمولیا و گویند که آن درختی ست که در شب میدرخشد و آن در سراج القطب مذکور شد **کوکب شاموس** گل شاموس ست و بقول دیسقوریدوس نوعی از گل شاموس ست **کوکب قیمولیا** گل قیمولیا است و قیمولیا اسم جزیره است و گویند که آن نمکی ست که از زمین حتوره زار بهم میرسد شب و شنبی دهد و آنرا کوکب الارض نامند **کوکنج** بهندی نوعی تمرست **کوکر** بضم کاف و سکون واو و فتح کاف ثانی و سکون راو مهمله بهندی اسم سگ ست **کوکڑا** بهندی اسم خروس ست **کوکرپهنگره** بضم کاف و سکون واو و فتح کاف ثانی و سکون راو مهمله و فتح باو موحده و خفاء ها و سکون نون و فتح کاف فارسی راو مهمله که آنرا کوکر چندی بفتح جیم فارسی و خفاء ها و سکون نون و کسر لام مهمله بهندی و سکون یا و تحتانی نیز گویند بهر آنکه سگ چون آنرا بخورد تے کند و لهذا باین اسم مسمی گشته و آن قسمی از بهنگره است که بر مزابل بروید و گویند که آن کلروندهٔ است **کوکرچهندی** بضم کاف فارسی و سکون واو و فتح کاف و سکون واو و مهمله و فتح چیم فارسی و خفاء ها و نون و کسر دال بهندی و سکون تحتانی اسم کلروندهٔ است **کوکرحین** بهم ترکی کبوتر ست **کوقفری** اسم موش ست **گوگرد** بضم کاف فارسی و سکون واو و مجهول و کسر کاف فارسی ثانی و سکون راو مهمله و دال اسم فارسی ست بعربی کبریت و بیونانی کبریتا و برومی تادن قدر انگریزی سلفر و باصطلاح اهل اکسیر ابوالاجساد و بهندی گندک گویند آن جسمی ست حجری ست یا جوهر ارضیه متولد از بخار یابس خاص که با بخار رطب لطیف چرب ممزوج گشته و بحرارت آفتاب طبخ یافته و دران دهنیت و حرارت و لطافت و خفت بهم رسیده باشد و لهذا از رسیدن آتش بدان زود مشتعل میگردد و چهار قسم میباشد سرخ و زرد مائل بسبزی و سفیدی و مائل بکبودی و قسم سرخ آن شفاف از اعمال فارس و جزائر عمان ست گیلانی نوشته که من مقدار صالح از کبریت احمر معدنی فائق دیدم و حکیم علوی خان مینویسد که من معدن آنرا در جزیره از جزائر عمان دیدم که مانند معدن دیگر زمین را حفر نموده گوگرد سرخ صاف برمی آورند اما کبریت احمر غیر صاف که معلم اول نوشته گاهی ندیدم و جالینوس نیز گفته که گوگرد را از معدن حفر نموده برمی آورند آن سرخ و زرد و سفید و سیاه میباشد و زرد آن مائل بکبودی و باین را مصطکادی و رصالیی نامند و سفید اکبریت فارسی گویند مائل بکبودی را کبریت اسود کدر خوانند و مطبوخ آن از آب چشمهای گرم کبریتی و یا از خاک بعضے مکانها اغبر مائل بسیاهی و محرق آن سیاه میباشد و در کبریت احمر اقوال بسیار ست بعضی گفته اند که کبریت احمر از جوهر معدنی ست و معدن آن بقول بغدادی در روای الغل ست که حضرت سلیمان علیه السلام علی نبینا و علیه السلام بنا گذر فرموده و در معدن خود بشب مثل آتش میدرخشد پس گرد اگرد معدن خود را تا چند فرسخ روشن میگرداند و چون از معدن برآید دران آن روشنی یافته نمی شود و آن در اعمال ذهب اخل میگردد و بقول الفاکی معدن طلاست و بعضے گویند که آن جوهری ست مصنوع غیر معدنی

و بعضی روغن شعر مقطر دانسته اند که صاحبان اکسیر بشرائط تقطیر آن می نمایند و یاقوتی رنگ در غایت سرخی و صفا و درخشنده میباشد
و فعل کبریت میکند و ازان بمراتب قوی تر است و جهلا ازین انکار نمود و میگویند که این از خرافات اکسیریان است و آنرا وجود نیست
و بصنعت و بی تکلف آن نقره را رنگین و سرخ میگردانند و باصطلاح اهل کیمیا اکسیر مصنوع در غایت سرخی را کبریت احمر نامند بالجمله
بهترین اقسام گوگرد سرخ جید الحمره است و بهترین آن صاف سنگین غیر متحجر آنست که بآتش نرسیده باشد و بقول تفلیسی بهترین اقسام
کبریت مذکور زرد [illegible] صاف آنست و جالینوس گفته که بهترین هر قسم صاف خالص آنست و قوت آن تا سی سال باقی ماند و آن باقسام خود
گرم و خشک در آخر سوم است و گرمی آن زیاده از خشکی آن و بقول شیخ تا چهارم گرم و خشک است و ملطف و جاذب و محلل و مسخن و مجفف
جالی و [illegible] برص و بهق و جرب متقرح است و گویند مادام که آنرا آتش مس نکند و طلای آن جهت برص نفع کند و گوگرد زرد را
چون سائیده با زیت و سرکه و عسل سرشته بر برص و قوبا [illegible] طلا کنند [illegible] نماید و طلای آن با سرکه جهت بهق و با علک [illegible]
جهت جرب متقرح و قوبا و نقرس با نطرون [illegible] صمغ البطم [illegible] با عسل و سرکه جهت عنصل و گوش و حکه در [illegible]
نافع و چون آنرا با زیت آمیزند که در ان عنصل [illegible] اضافه نموده قیروطی ساخته باشند از اکزاز و حکه و جرب و تقشر
جلد [illegible] بدن نماید و اگر با آب دشنان و یا آب سمه آمیزند [illegible] قوبا [illegible] باشد
و با نطرون نافع قروح [illegible] جهت سعفه و قروح [illegible] جهت کلب
مجرب [illegible] جهت سعفه [illegible] سوداوی عجیب الاثر [illegible] سرکه و نطرون
و علک البطم جهت قلع آثار [illegible]
قوبا [illegible] جهت تحلیل [illegible] روغن گل [illegible] طلا
کنند [illegible] نفع کند [illegible] نافع دماغ و جالینوس کام
و نزله و رافع [illegible] سقط جنین [illegible] آن با روغن [illegible] با ادویه مناسبه
رافع [illegible] خوردن آن [illegible] جهت تنقیه بلغم و اخراج [illegible] از سینه و جهت
ربو [illegible] و زکام و نزله و رفع [illegible] نافع و خوردن آن تنها با آب و یا با ادویه مناسبه
رافع [illegible] مقاوم سموم و طلای آن [illegible] عسل و ادویه مناسبه جهت [illegible] نافع گزندگان هوام سمی است
و [illegible] خوردن آن با عسل و یا علک البطم و طلای آن با عسل و یا بول [illegible] جهت گزیدن هوام [illegible] جهت گزیدن عقرب
و با سرکه جهت گزیدن عقرب [illegible] و بخور آن گریزاننده هوام است و خوردن آن مضر معده مصلح آن کتیرا و شیر تازه و مضر دماغ
مصلح آن بنفشه و شکر و گویند گلقند و صاحب منهاج گوید که گوگرد از خارج مستعمل و در معجون کبریت داخل میکنند و مضر جگر است مصلح آن [illegible]
بدل آن در جرب قطران مقدار شربت آن [illegible] دانگ تا یک مثقال با شیر تازه از زرد آن و [illegible] از سفید آن و بدل هر یک قسم
آن دیگر است و در اکثر احوال [illegible] و غسل کردن با آب کبریتی جهت حکه نافع و مصعد آن جهت تکلیس معدنیات دافع [illegible] آنها
به بدیل و سفید کرده آن نائب مناب جوهر [illegible] و روغن گوگرد جهت جمیع دردهای بارد و جرب و حکه و سعفه مفید و عرق آن [illegible]
ضعف و سرسام [illegible] جالی و [illegible] رطوبات و جهت [illegible] بارد و ضیق النفس [illegible] تحلیل ورم طحال و درد دندان [illegible] گوشت [illegible]
[illegible] کثافت آن و مسخن [illegible] غلاظ و [illegible] جلد [illegible] درد ناک [illegible]
[illegible] و چون [illegible] ازان

باب بنوشند صلابت سپرز را تحلیل کند واشتہای طعام آورد وافعال وخواص این بقول اطباء ہند درکندہ بقول اطباء انگریزی
در سلفر مسطور شد **کوکرمش اندی کریس** اسم نارجیل ست **گوکرکا** یا اسم گوارست **گوکرمروحی العالم** ست **کوکروندہ** کوکرندہ
مذکور شد وگویند کہ اسم ہندی کافیطوس ست **گوگل** بضم کاف فارسی وسکون واو وضم کاف فارسی ثانی وسکون لام اسم ہندی مقل ست
وآن نزد ہندیان دو قسم ست یکی را بہنسیا گویند اندرون آن سیاہ وبراق بود ودوم را ہیرا بہنسیا نامند وبزبان ہنود میشا چہے
ونشا چارد کوشک وگلمل بڑد نامند وہرار اجتا ساوکال ہرناس ودرکنام وسبکن کشا گویند ہر دو شیرین گرم ست ومسہل مشہی طعام
وہاضم ومہی ومسمن ومجلی استخوان شکستہ ومحلل عقدہا وگرہ ہا ودافع فساد بلغم وخون ودمامیل وشبور وخنازیر وجذام وسرخ باد وپیسو
وضعیفی ولاغری بدن ودافع بسیاری عرق وجوشیدگی واماس عضا وکرم شکم ودود آن گریزاننده شیاطین وبلیات وباعث درازی
عمر واز جملہ رسائن ست وکہنہ آن بغایت مصلح بدن ومصلح گوگل ترپہلا نوشتہ اند افعال وخواص این بقول یونانیان در مقل خواہد آمد
کوکلا بضم کاف دواو مجہول وفتح کاف ثانی ولام والف اسم ہندی طائری ست سبز رنگ پاہا ومنقار آن سرخ وبقدر کبوتر ودر ہنگام
بہار ہیجان کند وآواز فصیح دارد وگوشت آن شہی طعام وقابض شکم ومقوی جسم ودافع باد وبلغم **گوکلا چہک** بکاف فارسی
وواو وکسر کاف وفتح لام والف وفتح جیم فارسی مشدد وخفاہا وسکون کاف دوم اسم تال مکہانہ است **کوکلی** بفارسی اسم ہندی ست
کوکن وکوکنک وکوکوا وکوکہ وکوک نوع صغیر لوم ست کہ بفارسی چغد نامند **کوکنا** را اسم فارسی پوست خشخاش ست **کونجشت**
اسم کنول سیاہ است **کوکو** اسم فاختہ است ونیز اسم قسم خاکینہ ست **کوکنی** بستان افروز ست **کوکندم** پشیمی اسم گل کنول سرخ ست
کوکورہ اسم انبارہ است **گوکھرو** بضم کاف فارسی وواو مجہول وفتح کاف وخفاہا وضم راء مہملہ وسکون واو وہندی ہم خارخسک ست
ودر سنسکرت بیال دنتک یعنی دندان مار ست گویند آن دو قسم ست خرد وکلان وکلان آن **کوکھرو** دکھنی نیز گویند ودر سنسکرت
گوچورا وکنٹکی اچہورا کنٹکی بمعنے خاردار است واچہورا نام گوکھرو ست وہست چنگھارا یعنی فیل از خلیدن او فریاد میکند وترکی کنٹک یعنے
سہ خاردار دو آشو دو نشٹر یعنی مانند فرس اسپ ست وقسم خرد او یاردو نشٹر یعنے مانند دندان زرست واستہا اشترگانا وپہسا یعنے
مانند استخوان سنگ پشت میباشد میگویند مزاج آن نزد ہندیان سرد وتر بار بوست فضلہ شیرین پس آن مصفے آوازو نافع سرفہ
وخشونت سینہ وتنگی نفس ودافع صفرا وسودا دشواری بول وشکنندہ سنگ مثانہ وگردہ ودافع امراض بول ونساد باد ودرد ہنری
آورده کہ دافع غلبہ اخلاط ثلثہ وافزاینده آتش گرسنگی ودافع سوداو درد شکم وزیاده کنندہ منی ودفع کنندہ بدن ست وسرد وشیرین
ومقوی باد وبدن وجہت سیلان منی وسوزاک وزحمت مثانہ راسخت مفید ست ومصلح آن شہد نوشتہ وخوردن ساگ او سینہ را
خوب ست باد برآورد وحبس بول تقطیر آن وسنگ گردہ ومثانہ وامراض صفراوی دفع کند راسود دہد وبلغم معدہ پاک کند وسوزش
دور نماید ولغوظ آرد وافعال وخواص این بقول یونانیان درخار خسک مسطور شد **گوکہنہ** بضم کاف فارسی وسکون واو مجہولہ وفتح
کاف دوم ووقف ہر دو ہا اسم تال مکہانہ وانبارہ است **گوکہنڈ** بضم کاف فارسی وسکون واو وکسر کاف وخفاہا وفتح لام وہا نیز
میگویند اسم تال مکہانہ است **کوکہانڈ** بضم کاف وسکون واو وکاف ثانی وخفاہا وفتح میم والف وسکون نون ودال ہندی اسم
پیٹہ است ومغز آنرا کوکہانڈ ناریس گویند بفتح نون والف وفتح راء مہملہ وسکون سین مہملہ **کول** بفتح کاف واو وسکون لام نوعے
از نیلوفر ست ودر کنول مسطور شد **کولان** بعربی نوع بزاست **کول پالا** بضم کاف وسکون واو مجہولہ وفتح لام وباعجمی والف
وفتح لام والف اسم ہندی ست ودر سنسکرت شرنگبر مالا یعنے مانند شاخ کج میباشد **کاپوگلا** یعنے زیر برگہا مانند دانہای چہچک
میشود **کوکوپہل** یعنی بار آن دراز ست **وپیسچا** یعنے ازان درخت شیر بر می آید **دارکپشپیکا** یعنے گل او مانند گل درخت آک

میشود میگویند آن بنائی ست بی ساق با شاخهای بسیار برگ او نی اکجا شبیه ببرگ نمنول واز ان ضخیم تر و سبز تر گلش مثل درخت انگ خوشه دار
وهندیان گل آنرا پالا پهول میگویند و باراو مانند قبه چون خشک شود ترقیده دو قاش مانند و کهنه اخر میشود واز میان او پنبه منقوش بر آید
مزاج او گرم در اول وخشک بار طوبت فضلیه افعال دافع پیسو و فزاینده قوت باه و شکلند و کلف نوشته اند **کول پهل** اسم بار درخت
کنکر پنڈی ست **گولر** بضم کاف فارسی وسکون او و فتح لام وسکون او و مهمله هندی و در سنسکرت پشپا سگند ها یعنی گل او در ماطن
درخت میباشد مینامند و پهلیچس میوه بسیار مشهوست شبیه به انجیر و سرخ رنگ و درخامی سبز و چون پخته آنرا التشگا فند از بعضے ثمر مثل
پشه ها بیرون آیند و مزه او اندک شیرین و همیشه بار میدهد و بارش بی گل و از ساق و شاخهای آن برمی آید و درخت آن ضخیم الساق
و کثیر الفروع و برگ آن کوچک تر از برگ توت دگنده و بی کنگره و از ساق و شاخهای آن شیر برمی آید چون آنرا تیغ یا سنگ بزنند
و قبل از طلوع آفتاب بسیار برمی آید مزاج آن هندیان سرد و خشک میدانند بعضے گرم و تر نوشته اند و پخته آن را شیرین مزه و گران
و مولد بلغم لزج و کرم شکم و مسکن تشنگی و دافع امراض فساد بول و صفرا و سوزش و دملها و امراض رحم و فرج و کلانی شکم و اسهال دآب
گولر را زمخت و شیرین مسرد و دافع سوزش و پرسیو و اسهال و تشنگی و خام آنرا زمخت و مزه دار و گران و رافع کشط و صفرا و کلف شکن و
مولد باد و درد شکم نوشته اند و گویند خوردن ثمر پخته با پشه جوف آن مانع رسدست دران سال و ضماد پوست آن سائیده در آب مهر پخته
جهت درم رحم مفید و بقول صاحب طب فرشته دافع غلبه خون و بهوشی و حرارت و مشهی و مسمن و بزنان حامله بغایت مفید
و برنا شتا خوردن ممنوع ست و حکیم شریف خان مینویسند که نزد راقم سرد و تر ست و مسکن صفرا و خام آن را البطریق تا خوردن شر خوران این
جهت اسهال با خون بوا سیر مجرب ست و قابض شکم و دیر مضم ست و مصلح آن شهد و شکر ست و پوست درخت آن برای رحمها بسیار مفید و
نیز اگر پوست آن بر زخم چوب اسهال آن بر بند دفع کلی نماید و آب بالای آن خوردن در دشکم آرد و اگر از گولر پوست سازند و تنها یا با پوست جو
باشکر خیسانیده بخورند و دران سرپر و حرارت مزاج دفع نماید و اگر شیر آنرا بر شورو دل بر بندند تحلیل نماید و اکثر نضج داده منفجر سازد
و مفرح ست و بعضے نوشته اند که لسوق آن جهت سرفه و در سینه نفث الدم مفید و اچار و قلیه خام آن جهت اسهال بوا سیر مجرب ست
و چون هیچ آنرا که اندرون زمین باشد کاوند بران چند زخم زنند و سبو و غیر ظرفی زیر او نهند آب انسان بسیار برآید در موسیم مهاوت آنرا
نگهدارند و اندک اندک بقدر نیم پاو یا یک پاؤ از نبات دو تولہ شیرین ساخته بنوشند جهت باه بیحد نافع بشر طیکه بست یا چهل روز
بران مداومت کنند افعال و خواص این بقول اطبای یونان در جمع گذشت **کولسه** بضم کاف وسکون او و مجهوله و لام و فتح سین مهمله و خفا
اسم تالکهانه است **کولم بدری** بضم کاف و فتح لام وسکون و سکون و فتح باء موحده اسم بیرست **کولمول** بکاف و واو و لام و ضم میم وسکون او
دوم و لام اسم پیپا مول ست **کولنا** بضم کاف وسکون او و لام و فتح نون و الف و فتح میم و الف دوم اسم پیپل ست **گول سینب**
بضم کاف وسکون او و لام و کسه سین مهمله و یاء تحتانی مجهول و خفا و نون وسکون باء موحده مسمی از سینب ست و این را کرشن پهلا
نیز گویند **کول گنه** بضم کاف و او و لام و فتح گاف و او در گول گنه مذکور شد **گول کدو** درشکر کدو و سطور شد **کولو** و **کولوی** هندی بزرگ آن ست **کولی**
بضم کاف وسکون او و لام و فتح واو دوم و کسه لام مشدده دوم وسکون تحتانی اسم راسنا و خر دست **کوله** اسم فارسی خارپشت ست
و هندی کنوله را گویند **کوله پر** اسم تم انجدان ست **گولنغا** اسم آس ست **گول مرچ** اسم فلفل ست **گولی** بضم کاف فارسی و
وسکون او و کسه لام وسکون نون و تحتانی اسم هندی مرجانست **گولی کانده** بضم کاف و بی اسم هندی عضلست **کولو غورس** اسم انجامه است **کوم** اسم
فارسی بندان ست **گومان** بضم کاف فارسی وسکون او و فتح میم و الف و خفا و نون و کهومان باضافه ها بعد کاف و ای هندی ست

نهال آن درخرا بها بسیار یافت میشود بقدر یک گز و زیاده ازین نمیبود و در موسم برشکال بسیار میشود گلها بسیار دارد و از گل
زرد رنگ و برابر لیکن گل نور نگ سرخ و بهتر بعد از خشک شدن مائل بسبزی میشود و سوراخ باریک باریک دران پیدا می شود
باجمله گلش مدر و بود و قدری حدبه دارد و شیرین و تیز و گرم و خشک و گران و ملین و دافع فساد باد و صفرا و بلغم و یرقان و آماس
اعضا و گرم شکم و دراز الرتب کند و بلغمی منفعت عجیب دارد **کومنس** بفتح کاف فارسی و سکون واو
و سکون نون و سکون سین مهمله اسم بهدانه است بقول اطبا رانگریزی جوشانده و در امراض بلغمی یعنی زکام وغیره میدهند **گومی** بضم کاف
فارسی و سکون واو و مجهوله و کسر میم و سکون تحتانی اسم نبج ست **گوموش** ترکی اسم نقره است **گومه** بضم کاف و سکون واو و فتح
میم دهاء بلغت اصفهانی نوعی از آب کامه است که مایه آنرا از خوزستان فوج ست در شیر حل کرده استعمال مینمایند منافع این قریب بآبکامه است
و تجفیف این کمتر از ان و مضر سینه و سرفه نیست و اما اکثر آن مورث تب های عفنی و دوام مزمنه است **گومی** اسم سریانی باقلا است
گومید بضم کاف فارسی و سکون واو و کسر میم و سکون یاء تحتانی و دال مهمله در آخر کاف نیز اضافه کنند یعنی گومیدک اسم هندی
نوعی از جواهر ست ترش و گرم و هاضم و مشهی طعام و امراض ریحی دافع کند و خاصه آن مثل سنگ چندر کانت ست و گویند که مقوی
دل و خفقان را زائل گرداند **گومینون** زیره است **گون** اسم فارسی قتاد کثیر است بضم کاف فارسی و واو مجهول و سکون نون
اسم هندی جانوری ست صحرائی و بقامت اسپ میانه قد و آنرا بهندی کوکرن نیز گویند مولف گوشت آنرا خورده مطابق سابرست
گونپل اسم برگ نورسته اشجار ست **گونتی** بر یا بضم کاف فارسی و کسر واو و سکون نون و کسر قوقانی و سکون تحتانی و کسر باء
فارسی و سکون را مهمله و فتح تحتانی دوم و الف اسم سوزن مکی و پرنیکن ست **گونج** اسم فارسی شونیز ست بهندی اسم
کلنگ ست **گونچ** بضم کاف و واو مجهول و سکون جیم فارسی اسم هندی ست و باضافه ها و ر آخر یعنی گونچه نیز آمده گاه گاه کلوری
نیز نامند گویند که دو قسم میباشد خرد و کلان کلان را در لغت سنسکرت رشبه پروتا یعنی آنکه از کرامت صحرا نشینان مرتاض پیدا
شده و مهالتا یعنی بسیار خارش کننده و کپی روم پهل یعنی مانند موئی بوزنه بر بارا و میباشد خرد را دکپی و اتاکپیتا و کنند و را
یعنی خارش کننده نامند آن نباتی ست بی ساق و بیاره میدهد اندرگ آن مانند برگ گلو و بار آن غلافی دراز بقدر انگشت
و بران زغب مانند موی بوزنه که چون ببدن رسد خارش عظیم در پیدا کند و چون بسرگین گاو و آب سرد پاکانی دهند بشویند
خارش دور گردد و تخم آن مشابه بتخم لوبیا و ازان کلان و براق دمائل بسیاهی و سخت تر و قسم آن گرم و خشک در دوم و تخم
آن معتدل مائل بسردی و سبوسه غلاف یعنی پهلی آن که مانند زغب ست گرم و خشک در سوم و در تالیف شریفی ست گرم
تخم آن شیرین و افزاینده منی و ممسک و مغلظ منی و دافع خونی که باصطرا آمیخته باشد و مزمن قرحه کهنه است و در ادویه مغلظه و
مقویه و ممسکه اکثر باستعمال آمده و در مفردات امامی مرقوم که صاحب خواص الاشیا نوشته که صاحب تحفه از عدم تحقیق تخم گونچ را
باقلای مصری نوشته و حال آنکه باقلای مصری ترمس ست و آن معتدل در گرمی و سردی و خشک بود و مقوی باه و کمر و منی
افزاید و قابض و نافع مرد و بواسیر ست و اگر تخم گونچ خام در سایه خشک کنند و بار یک سائیده سه درم بشیر گاو جوشانده بخورند قوت
منی دفع کند و اگر تخم گونچ و دوام پوست بالا آخر اشیده در نیم پاؤ روغن کنجد خالص بسوزانند و بعد از سوختن تخم مذکور صاف کرده
نگهدارند و آن روغن را در ناصور چکانند نافع باشد و برگ آن قاتل کرم شکم ست چون بخبدرم ازان با هفت عدد فلفل در از
در آب سائیده بنوشند و خوردن شیره برگ آن ده درم ناشتا تا هفت روز دافع باد و فرنگ ست و بیخ آن سم حادست قوت
از تخم آن تا ده درم و گویند اگر تخم آن از سر تراشیده بر جای گزیده عقرب نهندی چسپد زهر او را بقوت جاذبه بخود میکشد و چون

تمام میشود خود بخود از زخم جدا میشود و بسبب جذب کردن زهر کلان و فربه میگردد و بدل تخم آن اوتنگن ست و مؤلف تذکرة الهند نوشته
که نباتات آن دو قسم ست قسم کلانش جهت فساد خون صفراوی و تحلیل ریاح که بسبب گرمی باشد دو معده که بسبب صفرا بود و دلهای کلان
نافع و سبوسه بار آن بمقدار نیم درم تا یکمثقال در آبیکه تمر هندی مالیده صاف کرده باشند مخلوط کرده و بدرکابی آمیخته بصاحب کرم
شکم بنوشانند خواه طفل باشد یا کلان همه را از شکم خارج میکند و مجرب ست و تجربهٔ راقم اکثر آمده و باید که دران روز غذا نه هند و اگر صبر نکند
دال تور پخته آب آن بخورانند و مغز تخم آن از مأکل خواص زیاده دارد و مزاج را خوش کند و بر سخن یاری دهد و تپ صفراوی را نافع
و بدن را خوب دارد و دافع سیلان منی و رقت آنست اکثر در معاجین و لبوب مهیی بکار می آید و تریاقیت قلدوی آن بقدر پنج
انگشت بریده در وقت جماع در دهن گیرند تا زمانیکه در دهن باشد انزال نشود و جامع این اوراق میگوید که در تقادیم سنسکرت و
در تذکرة الهند کوپخ راد و قسم خرد و کلان نوشته لیکن فرق فیمابین هر دو نوع ذکر نکرده اند و نزد مؤلف قسمی ازان آنست که از رسیدن
زغب غلاف آن بر بدن خارش پیدا میشود و آن بسیار گرم و حاد ست و قسم دیگر آن در ملک مالوه معاینه شده که پهلی آن بسطبر بقدر
انگشت و رنگ آن کبود و بران زغبی که از رسیدنش بدن بخارش نمیشود و دران تخم کلان تر از باقلا دارد ان ناخنورش بسیار زند
لذیذ میشود و در بلاد دکهن اکثر تخم آنرا مقشر کرده دال آن می پزند و بسیار لذیذ میباشد و مزاج این مائل بسوی معلوم میشود و همین تخم
در سفوفات و معاجین نافع رقت منی و ضعف باه و ادویه مفید قروح مستعمل و شاید که حب الکلی تخم قسم اول باشد کونچ بضم کاف
فارسی و سکون او و نون و ضم جیم و سکون او دوم و فتح لام و الف اسم سماع موسیقی ست کونچه اسم هندی کنکچی ست گویند بضم کاف
فارسی و واو مجهول و خفا نون و سکون دال مهمله در هندی اسم مطلق صمغ ست و آن نزد هندیان اقسام بوشیرین و ترنج باشد قوت باه
بیفزاید و سیلان منی کرا از ضعف و سستی بدن باشد رفع کند و صمغ کهیر از همه بهتر بود و صمغ ببول قریب النفع بدانست و سفید براق و آن
صمغ عربی ست و منافع آن بقول یونانیان در صمغ مسطور شد کوندیلا بضم کاف و واو مجهول و خفا نون و فتح دال مهمله و الف
اسم پیشه است گوندا بضم کاف فارسی و واو مجهول و خفا نون و فتح دال مهمله و الف در ملک مالوه لسوڑه را نامند کهذینا بفتح کاف
و سکون او و نون و کسر دال هندی و نون مشدده و خفا تحتانی و الف آسم متبناست گوندی بکاف فارسی و واو مجهول و خفا
نون و کسر دال مهمله و سکون یا تحتانی و گوندنی بسکون دال اضافهٔ نون ثانی مکسوره و یا تحتانی نیز گویند و بزبان سنسکرت پشپکند سنتا
شیلو و سلمیش مانتک یعنی لزج و مکث پشپ یعنی گلش مثل مروارید و گرباتر و یعنی درخت گراں و گرتهر سنتا یعنی خود لزج و مولد
بلغم لزج و گل او دافع بسیاری گرمی ست مینامند درخت آن کلان و سطبر تنه باشاخهای بسیار و برگ آن بعرض زبانگشت و
کم و زیاده و بدرازی تا یک انگشت و بسوی و نباله عرض آن کم و بسوی سر عرض زیاده و لی نوک و تنک و در شت و گل آن خرد و سفید
و اندک خوشبو و بار آن در خامی سبز و لعبه بخنگی سرخ مثل دانهٔ یاقوت رمانی و پوست آن باریک و مقدار آن بر برگ اسعد و مائل بخمرگی
و تخم آن بلغم چسپیده و لعابی و در تابستان بار و بهار میکند مائل بسبزی و نزد هندیان تیز و بامزه و زخمت و شیرین و گران
و مولد کف و بلغم لزج و کرم شکم و جرب و دافع زهر گرمی و مامیل و مقوی و بقول الهای یونانی نافع سرفه و مصفی و از خصوصیات
آن که در زمین باشد از دهن و اشتن و خواص آن قریب بستان و قاتل کرم شکم و دافع سوزاک و مغلظ منی و اگر گوندنی
بر قوبا بالهند فائده دهد و بسیار خوردن و بناشتا خوردن آن مغثی و نفاخ مصلح آن قند و برگ آن در مزاج سرد ست خائیدن برگ و
پوست درخت آن نافع قلع و اگر برگ آن سوخته خاکستر آن بروغن شیرین آمیخته بر جراحت نهند مفید بود و اگر برگ آن و برگ پستان
سوخته بروغن گاؤ آمیخته بر درم گوش طلا سازند نافع ست و اگر برگ نرم گوندی یک توله موز میسنے یک توله با آب شیر بر آورده

بابیک ماشہ طین مغرہ یعنی گل سرخ یا شاہ مند قاطع سیلان خون بواسیر ست واگر بگیرند گوندی بخته ولعاب آن بر آورده با مثل آن شکر بقوام لعوق آورند وقدری صمغ عربی سائیده دران آمیخته نگهدارند وهر روز بخورند دفع سرفه عجیب الاثر ست واگر گوندی را مع تخم خشک کرده سفوف نموده با مثل آن شکر آمیخته بدهند مغلظ منی ومقوی کمر ومهیج باه است وگویند ضماد لعاب آن برای زهر کژدم نافع

کونکوس اسم لوف ست **کونله** بفتح کاف وسکون واو وخفاء ونون وفتح لام وهاء کنوله مسطور شد **کونهان** بنائی ست که به بنگلی کنهان خوانند **کونه** بفتح کاف وسکون واو وخفاء ونون ها مشهور بارهن روک **کوو** بفتح کاف وضم همزه وواو وسکون واو ثانی درختی ست درکشمیر کثیر الوجود گرم ست ودافع پرمیو ونا صور وفساد زهر وکرم شکم وفساد بلغم وجذام وثمر آن بلغم افزا وصمغ آن گران ومبهی ودافع فساد باد **کوو دار** بضم کاف وسکون واو مجهوله وکسر اول ودوم وبعوض آن باء موحده هم آمده وفتح دال مهمله والف وفتح راء مهمله اسم کچنال ست **گوه** بضم کاف فارسی وواو مجهول وسکون ها اسم هندی سوسمار ست آزا گهوتر پهوڑ وورم وبسنسکرت گودها نامند گوشت آن مقوی ومبهی ومشهی ودافع فساد صفرا وبارد بلغم ست وبعضی هندیان نوشته اند که گوشت پخته او شیرین وتیز ست وگوشت بدن را محکم کند ومزاج را روشن نماید ومنی بیفزاید وامراض سینه ودل وبزنان نوزائیده بهرست وبه پیر اجوان نماید ودرد کمر ورکرده کمر را مستحکم سازد افعال وخواص این بقول اطبای یونان درسوسمار مسطور شد **گوه کوک** اسم کبک دری ست **گوها** بضم کاف فارسی وسکون واو وفتح الف اسم پرشت پهلی ست **گوه غلطان** اسم خفساست **کوهلا** اسم توان ست **کوهنج** اسم فارسی زعرور ست وبهندی درخت عوسج ست **کوهی** وکوهیج بفارسی زعرور جبلی ست **گوئی** اسم ورل ست **کویٹ** بفتح کاف وکسر واو وسکون یاء تحتانی وتاء فوقانی هندی درکیت باید **کویچ** وکویز اسم فارسی زعرور سرخ بستانی ست ونزد بعضی کویز بزاء فارسی بمعنی مطلق زعرور ست **کویری** بضم کاف وسکون واو وتحتانی وکسر راء مهمله وسکون تحتانی هندیان آنرا سری کار یعنی خانه حسن وسرنجی یعنی مثل مشک پرازآب وسمبی یعنی خوب ترساننده مرض میگویند وتیز سمبی اسم مشترک ست میان پهلی کهر سنبل وکویری فی نامند وآن بالغانی ست که دوطرف او محدود دیگی بسوی یعنی ودیگر بسوی رحشی پوست او زغر ابلس سیاه رنگ ابزیرون نانها در هر خانه تخم مانند باقلا در روئیدگی اولی ساق ودیاره دار بالای سقف درختان مجاور میرود برگ او سه سه شبیه بارراق کهر سنبل ودرگل وبار او هم مشابهت دارد اما بار این نسبت بار کهر سنبل خرد وباریک ونازک میشود وآن سرد در پهلی آنمادر گوشت قلیه پخته نا نخورش میسازند بسیار مزه دار وشیرین ست وآن گران وگوارنده طبع وآواز صاف کند وبرسخن آوری دهد ومسمن ومبهی وقابض وحابس اسهال ونقاخ ومضر دماغ ومصلحش لوابل حاره ونزد هندیان مولد صفرا ست **کویل** بضم کاف وواو مجهول وفتح یاء تحتانی وسکون لام درهند طائری ست خوش آواز درابتداء موسم برشکال ودوقت گل کردن انبه بشور شش می آید وآواز عاشقانه می نماید وهندیان آنرا کوئل بکسر جیم وکوکل بکسر کاف ثانی نامند ورنگ آن سیاه وچشمهای او سرخ می باشد وازهمه گلها خوش میشود واز گل کشنیز میگریزد واشنه بزاغ وکوچک ترازان وماوای آن خود بچه برنمی آرد بلکه درآشیانه زاغ بیضه اشکسته بیضه خود می نهند وچون بچه می آید زاغ پرورش می نماید وچون پر وبال برآرد آنرا بچه غیور یافته میزند ودور میکنند واز نهمت زاغ دشمن کویل ست وفریب آشیانه خود آمدن نمی دهد نزد هندیان گوشت آن سرد وچرب ودر وقت هضم شیرین وبقول بعضے مجربین گرم ست وآن دافع رگت پت وباد ومخرج بول وبراز وافزاینده منی ونزد بعضی خشک وشیرین ونزلخت وباد انگیز وسرد وقابض بول وشکم ومقوی چشم ودیگر اعضا وافزاینده رنگ سیاه کننده موی سفید ودافع بلغم وتلخه است وگویند چون طعام زهرآلود پیش نظر او کنند اگر دران وقت آواز کند واز پش متغیر گردد **کویلاسن** بضم کاف وسکون واو وکسر

تحتانی وفتح لام والف وسین مہملہ اسم کویلہ ست کہ بعربی فحم نامند **فصل کاف با ہا** - **کہاپر یا درکہیر یا** باید کہار بفتح کاف وخفا ہا والف وسکون راء مہملہ اسم ہندی نمکی ست کہ از خاک بعضی اشجار میسازند مثل ترب وچرچٹہ وپلاس ونہال کنجد وگوکھرو وبہنگ وتاک وزقوم وغیرہ کہ سوختہ از خاکستر آن بطریق معروف کہار بری آورند **کہارک** اسم خراست **کہارنی لون** بضم لام وسکون واو ونون قسمی از نمک ست **کہال** اسم جلدست **گہاوکاڑی** بفتح کاف فارسی وخفا ہا والف وسکون واو وفتح کاف والف دوم وکسرہ راء ہندی وسکون تحتانی اسم مسی ست **کہانڈ کھولی** بفتح کاف وخفا ہا والف ونون وسکون دال ہندی وضم کاف دوم وخفا ہا دوم وسکون واو وکسر لام وسکون تحتانی آن بناتی ست باشاخہای بسیار ومغروش بزمین می شود ومزارع وغیرہ میبرد وبرگش مانا برگ کلوی لیکن ازان خرد تر ونرم والمس واز جملہ بقولات صحرائی ست کہ بسیار یافتہ می شود وناخورش لذیذ میکردند وقسمی دیگرست کہ آنرا پنکول میگویند بفتح باء عجمی وخفا ونون وضم کاف وسکون واو مجہول ولام بعینہ مانند اول ست امابرگ واز ان کردتہ وکلان شبیہ ببرگ اترن بود واین قسم سوم ومقرحست **کہانڈ** بفتح کاف وہا والف ونون ودال ہندی اسم شکر سفیدست وافعال خواص آن بقول ہندیان در کہنڈستان بیاید **گہانس** بکاف وہا والف ونون وسین مہملہ اسم کاہ است **کہانکر** اسم پلاس ست **کہپر یا** بفتح کاف وخفا ہا وفتح باء فارسی وسکون راء مہملہ وفتح یا تحتانی والف اسم ہندی توتیا ست کہ سنگ بصری نیز گویند ودر ہندی تتر میگویند وبر سہ قسم توشتہ اند قسم اول کہپری نامند وآن سنگہای مستدیر سفید مائل بسرخی کہ بر وچینی مانند نمک ظاہر پیدا شدہ ودر سنسکرت آنرا توتر نم یعنی مرض از دیدہ دفع کند ودر تبت لاکاریت یعنی چینی سفید خالص قدیم وکرپری یعنی قطعہ قطعہ باشد وسرب گندہی یعنی شمل صندل سودہ او برای مالیدگی خوب ست وقسم دوم را نیلا تھوتھ وقسم سوم را بالا تدہم وچینی قدیم وسرب گندہی یعنی این چیز خوب صاف وسفید مانند شیری باشد وکرپر یعنی مزہ گل مہ ہ دارد وامرتوت بہوا یعنی این دوا امرت ست زہر را دور کردہ دل را قوت دہد وچہارم یعنی بام امراض چشم بکنندہ وشیر پچہتو یعنی تیزی وتلخی درد سر دور کند وشرم قدیم یعنی این قسم کہپری سردی ست میگویند وبعضی گویند کہ این قسم سوم پتھکری ست وآن دودہای معدنی ونباتی ہم میشود وہندیان نوشتہ اند کہ آن گرم وتلخ وتیز مثل آتش وخشک در چہارم وآن برای امراض چشم وتقویت بصر مفید ودر رو برای خشک کردن جراحات نافع وبرای تقویت معدہ وقبض شکم استعمال میکنند ودر سنگرہنی ہر بکردہ ہمراہ جوتری سودہ با مصلح آن خورانیدن از مجربات ست لیکن حکمای یونان آنرا بجز رون استعمال نمیکنند واتصال وخواص این بقول یونانیان ورتوتیا گذشت **گہٹاشکھی** بفتح کاف فارسی وخفا ہا وفتح فوقانی ہندی والف وکسر شین معجمہ وکاف وخفا ہا دوم وسکون تحتانی اسم چیرکست **کہٹہ** بفتح کاف وخفا ہا وفتح فوقانی ہندی مشددہ وخفا ہا اسم لیمون کلان وترش ونیز اسم مطلق ترشی ست **کہٹک** بڑہیا وکھٹک بڑہی ہر دو اسم ہدہدست **کہٹلی** بفتح کاف وخفا ہا وسکون فوقانی ہندی وکسر لام وسکون تحتانی مجہول اسم مشترک ست میان زرکی ودرخت گل چاندنی **کہٹوا** نیز میگویند بکاف وہا وفوقانی ہندی وفتح واو والف اسم بوی ست **کہٹمل** اسم نسافس ست **کہٹوانگا** اسم لوبیاست **کہچری** بکسر کاف وخفا ہا وسکون جیم فارسی وکسرا ومہملہ ہندی وسکون یا وتحتانی از اغذیہ معروفہ اہل ہندست کہ از برنج ودو ثلث دودال مونگ یا نخود یا تور یا عدس یا ماش سیاہ ثلث یا کم وزیادہ آمیختہ می پزند وآنچہ از دال مونگ بسازند جہت مرضی از نخود وغیرہ وجہت اسہال نیکو غذای ست وآنچہ با آب بخنی ومصالح گرم پزند سلہ کہچری بارد وغن تازہ وجزرات وماجار شنجرف وگزر وغیرآن بسیار لذت مفید ہضم مزاج آن بجشم ج بسیار لطافت خوشبو وشیرین اندک گران ومقوی ومسمن ودافع بادو تشنگی وصفرا ومولد کف ومعمول طبا ہندست کہ جہت پرہیز مریضان امر بخوردن کہچری می کردند کہ قائم مقام مزورات وکہچری مونگ سریع الہضم وکم نفخ وکہچری تور دیر ہضم وبے نفخ وسوای این ہر دو نفاخ وبسیار گران وجملہ کہچری

منجر نوشته اند **کهجور** بفتح کاف وخفاء با وضم جیم وسکون واو وراء مهمله وکه حور باضافهٔ رای مهمله بعد از ها نیز آمده وآن اسم هندی ثمر درخت معروف ست که در هند بجای خرماست قسم اعلای آن هند کهجور ست که از گجرات می آورند وآن در فصل باء موحده بالتون مسطور شد وقسم دیگر آن که در سائر بلاد هند میشود نزد هندیان سرد وتر وبقول بعضے معتدل مائل بگرمی ودر غرهٔ شهریور دافع سردی وسکن تشنگی ونافع قی وباد وسفرا وخشکی دهن حارث از فاقه ها وافزاینده اشتها ومعین بر سخن ومفید چهره وگ وبرای اکابر ودیوان ادون بهتر ست ومصلح اقسام آن فلفل گرد **کهجور کارس** اسم هندی نبیذ التمر ست **کهجور کا گابها** جماز النخل ست **کهجور کا پهول** اسم هندی طلع النخل ست **کهجوری** باضافه تحتانی اسم موصلی سیاه است **کهدرا** بفتح کاف وخفاء ها وکسر دال مهمله وفتح راء مهمله والف اسم کهیر ست **کهدرا ولیپی** بفتح کاف وخفاء ها وکسر دال مهمله وفتح راء مهمله والف وفتح واو وسکون لام وفتح یاء تحتانی وکسر باء فارسی وسکون یاء تحتانی ثانی درخت سکرن ست **کهدل** اسم عربی عنکبوت ست **کهدیتا** بفتح کاف وخفاء ها وکسر دال مهمله وسکون یاء تحتانی وفتح تاء فوقانی والف گل جاندنی وگل کالا دانه است **کهدیر وشترا** بفتح کاف وخفاء ها وکسر دال مهمله وسکون تحتانی وضم راء مهمله ودوم وسکون واو وفتح شین معجمه وسکون تاء فوقانی وفتح راء مهمله دوم والف اسم تلوک ست **کهرا** اسم نخرگوش ست **کهر** بضم کاف وخفاء ها وسکون راء مهمله اسم هندی ظلف است **کهربا** بفتح کاف وسکون ها وضم راء مهمله وفتح باء موحده والف اسم فارسی ست یا معرب از کاه ربای فارسی بمعنی صمغ البحر وصمغ البحر ومرجان البحر ومصباح الروم نیز نامند وبونانی وی یاینطس والقطرون والقطرون وسبر یانی حمرا وبروی هیغیرس وهندی کپور گویند وآن صمغ درختی ست که از بلاد روس وبخارا ومغرب غیر آن آورند ودرخت آن عظیم وآنرا حوز نامند بجاء مهمله ودر مقامش مسطور شد شیخ الرئیس نوشته که آن صمغی ست مثل سندوس شکننده مائل بزردی وسفیدی شفافی وگاه مائل بسرخی میباشد وآن جذب بیزه کاه بخود میکند ولهذا آنرا بفارسی کاه ربا نامند یعنی ربائنده کاه مرکب از بائیت فاعله وراء وصیت لطیفه وآن صمغ درختی ست که آنرا حور رومی گویند وآن درخت مرکب از اجزای ارضی لطیف مائی یابس ست بعضے از ین انکار دارند چنانچه صاحب جامع گفته که بترجمین کتاب دیسقوریدوس در کتاب جالینوس یگان کرده اند که آن صمغ حور رومی ست وچنین نیست زیرا که فاضل جالینوس آنگاه حور رومی را ذکر کرده گفته که گل این درخت قوی گرم در سوم ست وصمغ آن نیز قوی شبیه بقوت شجر آنست واین گرم زیاده از گل آنست واما دیسقوریدوس گفته که صمغ حور رومی را چون بدست بمالند زن بوی خوش آید این قول آن هر دو فاضل در صمغ حور رومی ست ودر کهربا چیزی ازین اوصاف که مذکور شد یافته نمیشود نه در ماهیت ونه در قوت نه در خوشبو ونه در اسخان پس غلطی قول مترجمین ظاهر شد بعده از غافقی نقل کرده که کهربا دو قسم ست بعضے ازان آنست که از بلاد روم ومشرق می آورند وبعضی آن در مغرب بلاد اندلس قرب سواحل بحر یافته میشود وبیشتر نزدیک بیخ دوم یافته میشود وبعد ازان صناحب جامع گفته که خبیری مرا خبر داده که آن رطوبتی ست که از برگ درخت دوم میچکد چه از دوم دران ناحیه هنگام طلوع آن از زمین رطوبت میچکد آن رطوبت غلیظ بعسل قبل از انجماد میباشد بعده ازان این جوامد متکون میشود وگاهی در اندرون آن مگس وگاه وسنگریزه یافته میشود واین دلالت میکند بر آنکه آن صمغ ست وبعضے گفته اند که در خزانه بعض بادشاهان هند قطعهٔ کهربا بود که بچه بلوز نه در جوف آن مانده بود وگویند که کهربا دو قسم میباشد رومی وغلطی ورومی آن بهتر ست وسخت وشفاف براق طلای رنگ ودیر گداز وچون بدست بمالند که گرم گردد ازان بوی آب لیمو آید وریزه کاه را بر باید وپنبهٔ آبریشم را نیز چون بدان گرمی رسانند وبالوان دیگر نیز میباشد وغلطی آن بدین اوصاف نیست ودر قوت ازان ضعیف تر وقوت کهربا تا شش سال باقی می ماند واز کلام متقدمین ظاهر میشود که کهربا وسندروس هر دو از یک جنس اند وسندروس مخصوص بلاد هند وکهربا مخصوص بلاد مغرب وشمال ودر ربودن کاه هر دو شریک اند

الا آنکه سندروس با اندک گرمی که از مالیدن دست بهم رساند جذب کاه می نماید و کهربا محتاج بمالیدن بسیار است و سندروس نرم و بوی آب لیمو ازان نمی آید و جلای بسیار نمی پذیرد و از حکاکی و کهربا سخت و ازان بوی آب لیمو می آید و جلای بسیار می یابد و در هنگام سوختن ازان بوی مصطگی و از سندروس بوی کریه بوی شاخ سوخته می آید و نیز بقول بعضے فرق میان کهربا و سندروس اینست که کهربا ثقل مزه گران وزن میباشد و سندروس چنین نیست و بیان سندروس در فصل سین بالوان گذشت و بعضے در ماهیت کهربا گفته اند که آن در کنارهای دریای شور از زیر زمین برمی آید و بقول بعضے آب چشمه ایست در بحر المغرب و اقوال دیگر دران نیز هست و همه اصلے ندارد و بالجمله طبع آن بقول شیخ گرم اندک و خشک در دوم و گویند در گرمی و سردی معتدل ست و در اول نیز گفته اند و گویند که آن مرکب الطبعی از جوهر ارضی یابس مائی لطیف گرم در اول و خشک در دوم ست و بعضی سرد و خشک در دوم دانسته اند و قوت آن شبیه بقوت گل درخت حواست لیکن بسیار زیاده از انست و قابض ست خصوصا جهت خون از هر موضع که آید چون برادرام حاره تعلیق یا طلا نمایند نفع کند و طلای آن بر پیشانی مانع رعاف و تکلب مواد از سر بسوی ریه است و همچنین میدان آن و درینی حابس رعاف و در داخل ادویه چشم کرد و میشود و ازاد ویه نافعه آنست و حابس نفث الدم صدری و ریه چون با آب گرم یا دوای مناسب دیگر بخورند و نیز حابس خونے که از انقطاع عرق سینه باشد و مفرح و مقوی قلب و نافع خفقان چون نیم مثقال با آب سرد بخورند و با گلاب یا با آب جهت خفقان حار مرض از صفرا بمشارکت معده بتقلب نیز نافع بسبب تعدیل و تبریه آن روح را و خاصیت آن در تقویت قلب و تفریح آن عظیم ست و آن حابس قی و نافع مواد ریه از انصباب بمعده است و یک مثقال آن حابس تقلب مواد از سر و سینه بسوی معده کند و این ضعف را منفعت عظیم در معده و امعاست و با مصطگی مقوی معده است و چون یکدینم مثقال از ان با آب سرد یا گلاب بنوشند قی خونشان را قطع کند و بقطار یای معدی را نافع کند و آن جهت منع قی الدم و استهال الدم و سیلان خون از رحم و مقعد و مجاری بول و جهت خفقه صفراوی و زحیر با گلها خاصیت مفیدست چون یکمثقال ازان با آب سرد و با بعض اشربه باردو بخورند حابس تیج و نافع یرقان حرقت البول و ضعف معده و گرده و سنگ ثانه نافع عسر البول ست چون با مصطگی بخورند و ضرب آن نافع کثرت حیض و نافع بواسیر و طلای آن با عصیر مسقطا دانه بواسیر باشیدن آن جهت التیام جراحات و حبس خون آنها و همچنین نهادن آن با مر اهم نافع جراحات و طلای آن با آب جهت سوختگی آتش و آب و کوفتگی و شکستگی اعضا و خوردن آن نیم مثقال بگلاب نافع مفاصل و کوفتگی ست و طلای آن با مورد حابس عرق ضعفا و از خواص آنست که چون تعلیق آن بر عامله کند حفظ کند چنین از آفات و اسقاط نماید اگر بر صاحب یرقان تعلیق نمایند بغایت نفع کند و نیز تعلیق آن مانع رعاف و مقوی دل و معده و مانع تخمر و باخود داشتن آن دافع خوف و طاعون ست و گویند که کهربا مفرح ست و آثار آن مصدع مصلح آن بنفشه و گویند بزخ فارسی و صاحب منهج نوشته که کهربا را محرق و غیر محرق استعمال میکنند و مضر با آوازست مصلح آن لعاب بهدانه بدل آن سندروس و گویند اگر سندروس یافته دو وزن آن گل ارمنی دو ثلث آن سلیخه و نیم وزن آن اسپغول بیان و گویند بموزن یاد و وزن آن طباشیر در تفریح مروارید و در رفع طاعون مرجان مقدار شربت آن نیم مثقال و طریق احتراق آن مانند سوختن اقلیمیاست **کهربا** بضم کاف و خفاء با و فتح راء مهمله و با فارسی و فتح تاء فوقانی مشدده و سکون یاء مثناه تحتانی و ضم راء مهمله و با موحده و خفاء با و سکون راء مهمله و ثنین معجمه هر دو اسم مرواست **کهربا** بضم کاف و خفاء با و فتح راء مهمله با فارسی و سکون تاء فوقانی و کسر راء مهمله دوم و سکون یاء تحتانی و فتح کاف دوم و الف اسم برنگاویت یا پژه است **کهربا** بفتح کاف و خفاء با و فتح راء مهمله و ضم با فارسی و سکون سین مهمله و فتح با فارسی دوم و الف آخر مهمل دیوانه است **کهربا** بکاف و با و راء مهمله و ضم موحده و سکون واو و فتح جیم و با اسم خربزه است و در سندیت دار فیل می نامند

صاحب دستور الاطبا گوید شیرین و گرم و تر مزاج روح دارد و بقدر دو صفت آن گوش کن دوم مزن اما اکثار آن مُرخی معدہ است مصلح وی سکبنجبین و دیگر ہندیان نوشتہ اند کہ سرد ست و سردی پاک و لطیف ست و با الذات دافع امراض فساد بلول و پرمیو و استحاضہ و گرسنگی نشاند و تخم او معتدل ست منی بفزاید و صفرا ببرد کند و گرانی دور سازد و طبع را خوش کرد اند افعال و خواص این بقول یونانیا در خربزہ مسطور شد گہر پھولی بفتح کاف فارسی و خفار ہا و سکون را و مہملہ و ضم ہا موحدہ و خفار ہا دوم و سکون واو و کسر لام و سکون یا و تحتانی معنی آن خانہ فراموشی ست و جہ تسمیہ او آنست کہ از خوردنش انسان خود را و مکان محمود را فراموش میکند و در ماہیت آن اختلاف ست بعضی گویند طرف تاتورہ است کہ در خامی و سبزی خشک نمودہ بگیرند و طلا میسازند و نزد بعضے تخم آنست کہ بعد بختگی گرفتہ باشند و گویند تحقیق آنست کہ ورق گل پنہانگ را بگیرند و طلا کردہ خشک ساختہ میدارند و مزاج آن نیز مختلف فیہ است بعضی سرد و خشک و بعضے گرم در چہارم گفتہ اند و آن مخدر و مسکر و قاتل بحنق ست از خوردنش حالات عجیبہ طاری میشود گاہے بگرید و سخنان بیہودہ میکنند و پارچہ از بدن دور میکنند و حرکات مختلفہ مانند قطب بی نماید و مانند سگ بانگ میزنند مصلح آن قی کردن و شیر لوشیدن ست و طلای آن نافع برص و بہق و جذام گہرت کوشاتکی بضم کاف فارسی و خفار ہا و سکون را و مہملہ و فتح تا فوقانی و کاف و او و شین معجمہ و الف و تا فوقانی و کاف و م و یا و تحتانی اسم گیاہی ست کہر جور بفتح کاف ہا و را و مہملہ و ضم جیم و سکون او و را و مہملہ و م اسم ہندی کھجور ست کہر جہدہ بفتح جیم فارسی مشدد و خفار ہا دوم و فتح دال مہملہ و الف اسم ساگون ست کہر ستو بفتح کاف و خفار ہا و فتح را مہملہ و سکون سین مہملہ و ضم فوقانی و سکون و او اسم قسمی از دوب ست کہ سیاہ باشد کہر سنبل بفتح کاف و خفار ہا و سکون را مہملہ یا ہندیہ و فتح سین مہملہ و خفار و نون و فتح با موحدہ و سکون لام و نبان ہنود چما بفتح جیم فارسی و سیم مشدد و الف بسنسکرت سمبھی گویند و آن نبات ہندی ست کہ بارہ کلان بر درختہا میدواند و شاخہا بسیار میکند و بر بہ شاخ بارہا تہ بہ تہ برگ گرد مائل بدازی و تنک و سبز و در رنگ شاخہای بار یک اندک سیاہی مائل بسرخی و گل آن عباسی رنگ مائل بسیاہی و بار آن غلافی و گندہ و عریض و دراز بقدر یک جب و در ان تخم مثل تخم کونچ و پہن و سیم ست بلدی و صحرائی و ہر دو سفید و سرخ تخم میباشد و گل سفید مانند گل سیم اندک شیرین و پہلی از اوان تخم جوشدادہ نقش نمودہ تخم آن خوردن بسیار لذیذ و بہتر از بادام و آنکہ بر درختہای تہوط پیچد بد ست و ہندیان اکثر پہلی آن پختہ میخورند مزاج بار آن سرد و خشک نزد بعضے گرم و خشک و غرہ آن تلخ و زود ہضم و شیرین و گران و مقوی سخن و تیز کنندہ باصرہ و مقوی بدن و دافع باد و صفرا و مفید سینہ و افزاینده تشنگی و مولد لیف و دافع قروح و سوزش اعضای بول و آب برگ آن بقدر شش تولہ یا کم و زیادہ از آن و سہ قاش لہسن و سہ دانہ فلفل گرد ران سائیدہ روز یکشنبہ بنوشانند و غذا نان بی نمک و روغن بدہند ہمین طور تا سہ مرتبہ بعمل آرند در دفع خنازیر مجرب ست کہر س کند و بفتح کاف و خفار ہا و فتح را مہملہ و سکون سین مہملہ و فتح کاف دوم و سکون نون و ضم دال مہملہ و سکون واو اسم چروبخی ست کہر مکڑا بفتح کاف فارسی و خفار ہا و سکون را مہملہ ہندی و فتح سیم و سکون کاف ثانی و فتح را ہندی دوم و الف اسم روئیدگی ست و تخم آنرا کہ سرخ رنگ بقدر خردل ست از پہلی آن برمی آید نیز باین اسم می نامند و گرم ست در معاجین و سفوفات ہندی برای قوت باہ و تغلیظ منی استعمال می نمایند و بعضے اطبای دکھن مینویسند کہ آن بیخ ست سیاہ رنگ و صمغ دار سخت و گران و اندرون او اغبر با قلیلے تلخی و گویند کہ نباتش بارہ دار و برگ او شبیہ برگ مان و گلش او سیاہ و بارا و غلافی مانند غلاف کلتہی ست و قسمی ست از ان کہ آنرا دیو کہر مکرا نامند و آن سفید و براق میشود برگ او مانند برگ سیم و گل او مثل گل مرچ سرخ و بار او مانند پڑ میشود خاسش مثل کنگری میخورند در مزہ شبابہ او ست و چون میرسد شیرین و لذیذ میگردد و قبیح او مانند ترب

گہر جور
گہر جہدہ
گہر ستو
گہر سنبل
گہر س کند

اما مغز سفید و شفاف و پوست تنک مانند خرمهره بران می باشد و کمتر استعمال بیخ ست خشک تر استعمال میکنند مزاج او سرد و خشک بارطوبت فضلیه نزدیک بمعتدل گرم در اول و تر در آن مبهی و مقوی گرده و مکره و حافظ قوی و اکثر مسهلات تلطیف می برسے آید و مجرب است کهرنجبی بفتح کاف و خفا رها و سکون راء مهمله و فتح میم و سکون نون و فتح جیم و کسر راء مهمله و سکون یاء تحتانی اسم هندی ست کهرنکا بفتح کاف بسکون هاء هندی و سکون نون و فتح کاف دوم و الف اسم گوهر ست کهرنی بکسر کاف و خفا رها و سکون راء مهمله و کسر نون و سکون یاء تحتانی اسم هندی ست بزبان هندی بالیند یعنی بارشیر دارد و قسمی ازان مسمی بچنک ست درختی ست عظیم قریب بدرخت پیپل و برگ آن دراز اندک بارکیتر از برگ کنهل بی نوک بلکه بجایش اندک گفیده و تار آن بقدر خسته خرما دراز و گنده و در خامی سبز و بعد رسیدگی زرد میباشد در آخر زمستان شروع میشود و تابستان پخته میگردد و شیرین مزه و شیردار که بلب و زبان بچسپد و سلک گجرات بکثرت یافت شود آن بهتر ست از انچه در بنگاله میشود و در بعضے جاها ثمر آن مدور و بزرگ بقدر انبوک بخارا میباشد این بسیار کمیاب و در بلده پرمینه از مضافات صوبه بنگاله یکدو درخت آن موجود اند مزاج آن نزد هندیان سرد و تر ست شیرین و چرب و گران و مقوی اعضا و رافع فساد اخلاط ثلثه و خون و منافع امراض سینه و صفرا و حرقت البول و یاری دهنده بسخونت افزاینده و منی و این میوه لائق خوردن بادشاهان ست و بقول صاحب مخزن گرم در اول تر در دوم و بارطوبت فضلیه مفرح و مقوی اعضا و رافع ثقل سر و بیهوشی و تشنگی و مسکن هیجان اخلاط اربعه و وجع سرفه و قرحه مجاری بول نافع و شهی طعام و مبهی و اکثال سوده مغز تخم آن با شیر و خرمان رافع جرب و بیاض و جالی و روشن کننده چشم ست و ناخن فیل در رفع بیاض چشم مجرب ست و سعوط آن باگلاب آبرو را مفید و بر ظرداد امراض ست که گرم در دوم و خشک در اول و این قول اصح ست چرا که از خوردن او گرمی و خشکی محسوس میشود و مسمن بدن و برهم مقوی باه و معده و دماغ و حافظ منی مفید سوداک ست و یک نوع عفوصت دارد و قابض و چون پخته بر درخت شود آنرا بسیار نافع نوشته اند و چون تازه بسیار خورده شود بیم تولد قولنج بود مصلح آن گلقند و مغز خشته آن گرم و حاد اگر کوفته بپخته و روی سر اندرند قاتل قمل ست و پوست بیخ او در سفوفات مغلظ منی مستعمل ست و بعضی گویند مصلح آن دوغ ست و خشته آن ملین و اطلاق آورد و روغن مغز تخم او مسمن قضیب ست بگیرند پوست و بار کثائی خرد و قسط و مغز بلاذر هر سه برابر و چهار چندان آن شیر و روغن کنجد و شمش چند او و یه روغن کهنی آمیخته با لتق نرم بمیزند و نگاهدارند و بوقت حاجت طلا کنند کهرولی بفتح کاف و خفا ها و ضم راء مهمله و سکون واو مجهول و کسر لام و سکون یاء تحتانی و کهلوری نیز نامند اسم هندی حبوب مرکب ست که از کات هندی وغیره بقدر دوازده فلفل و بزرگ ازان میسازند و بران ورق نقره پیچیده میفروشند خوشبوست ملست و هن خوش کند و مفرح و مقوی معده اول کات را در آب حل نموده و خوب مالیده میگذارند تا صاف آن ته نشین شود و بعد ازان در شیر گاو یا تنها جوشانند و بقدر شش عدد گلاب حبوب میسازند و در شهری پور عوض گلاب عرق کیوڑه داخل میکنند و بعضے دران جوز بوا و صندل و الائچی و قرنفل و بالا هم داخل میسازند و گویند دافع باغی و فرح و باد و افزاینده اشتهاست کهره اسم جنسی ست کهرهٹی بکسر و یا بفتح کاف و خفا رها و فتح راء مهمله و سکون هاء ثانی و کسر تاء فوقانی هندی و سکون یاء تحتانی دوای هندی ست نهال او بقدر یک گز و کم ازان و آن دو قسم ست قسمی ازان کلان ست که آنرا کهرهٹا نامند با ضافه الف عوض یاء تحتانی برگ و درخت این کلان نسبت بقسم اول لیکن قسم خرد یعنی کهرهٹی در منافع قوی تر ست سرد و تر در مرتبه شیرین و گویند گرم و خشک ست نافع امراض بلغمی و قابض شکم و دافع سرخ باد و فساد صفرا در امراض رحم و برافروزنده رنگ روی بیخ او بقدر شش ماشه باد و چهار فلفل گرد سائیده بصاحب بهقه او ان خیلے مفید ست و اهل هندوا را چوب حیات نامیده اند کهرهن نوعے از بادبخان بری ست کهری بفتح کاف و خفا رها و کسر راء

وسکون یا رتحتانی و آن را کهر پانیز گویند باضافه الف بعد یا رتحتانی و اسم هندی قمیولیاست و آن گلی ست سفید رنگ که از ان دیوارهای خانه سفید کنند و قسمی از ان کوربا کهان ست و خواص هر دو یکی ست و در مزاج سرد و خشک اگر یکتانک آنرا در نیم پاؤ آب حل کرده بدارند تا نه نشین شود پس آب صاف آن بنوشند نافع ضربه و سقطه است انفعال و خواص این بقول یونانیان در قمیولیا مسطور شد

کهرک و کهرل اسم جریست **کهسر** این بضم کاف فارسی و خفاء ها و سکون سین مهمله و فتح راء مهمله و الف و فتح یا رتحتانی و سکون و نون اسم ببدال ست **کهسروں** اسم زعفران ست **کهکٹاندک** بضم کاف و خفاء ها و ضم کاف ثانی و فتح تاء فوقانی هندی و الف و خفاء نون و فتح دال مهمله و سکون کاف ثالث قسمی از بیخ ست و در خواص مثل کرشنو هان ست **کهلت** و کهکم بادنجان ست **کهکر بیل** اسم ببدال ست **کهکو** اسم هندی بدو مست **کهل** بفتح کاف و سکون ها و لام بزبان هنود و کلی و پاشان بهیدی و اتهل بهی و اشمی بهیدک و پاشنا و پنڈی کوره و در لغت سنسکرت پنڈی تلهه و کالپنڈی که هر دو اسم ست و سویت پنڈی یعنی مثل آرد سفید میشود و گرندهی پنڈی یعنی گلش گره گره مثل آرد میباشد و پاشان بهیدی یعنی گداز نده سنگ میگویند و آن روئیدگی ست مفروش بر زمین در باغها و نزدیک آب و زمین نمناک میروید برگ او مانند برگ بیخ او اما خرد تر از و بوی کنگر و خوشه های سفید از انحشاش نما و گویند که از قسم تیر پهوڑی ست لیکن فرق میان هر دو آنکه برگ تیر پهوڑی گرد و لزج میباشد بخلاف کهل که برگ او مانند کرا و راز تلخی و بوی او لیکن خوشهای هر دو مثل یکدیگر و تخمش سفید و مردمان اکثر از برگهای نرم او ناخورش میسازند گرم و خشک و بعضے سرد میگویند مدر بول جهت احتباس آن و سوزش و پر میو مفید و تخمش برای استسقاء و اسهال صبیان نافع و هندیان نوشته اند که تنیر تلخ بود و کدر حرم که قسمی از باد ست آنرا دفع نماید و تقطیر بول و سوزش دست و پا و بول را مفید **کهلوت** بالفای هندی ست **کهلا** اسم تنجاریست **کهلی** بفتح کاف و خفاء ها و کسر لام و سکون یا رتحتانی و کهل بدون یا رتحتانی و سکون لام ثقل و غین معجمه دست که گنجاره نامند نزد هندیان گران و ثقاخ و ضعف نور چشم و بهبهی چون دست بدان بشویند مزیل و سوست طعام ست افعال و خواص این در گنجاره گذشت **کهلوری** بکسر کاف و خفاء ها و فتح لام و سکون دا و کسر راء مهمله و سکون یا رتحتانی اسم کهرولی ست که مسطور شد **کهمرا** اسم کملاست در ملک مالوه هنگره را گویند **کهنیر یا** بضم کاف فارسی و خفاء ها و فتح نون و کسر یا رفارسی و سکون راء مهمله و فتح یا رتحتانی و الف اسم نرسیی ست **کهن پهوڑ** بفتح کاف فارسی و خفاء ها و سکون نون و ضم یا رفارسی و خفاء ها و دو واو مجهول و سکون راء هندی که کهن بیل و بلی پوننا نیز گویند نباتی ست بی ساق یعنی پیاره دار مانند انگور و باشاخهای دراز منبسط بر زمین و بر هر شاخ سه برگ و در هر برگ پنج کنگره مشقق و گل او سفید مانند گل مرچ سرخ و بر آن و بار آن بمقدار گردگان مثلث شکل و میانش خالی و صاحب سه غلف با یکدیگر مشقق و در پرده هر غلف یکدانه گرد بقدر فلفل گرد و سیاه رنگ و بر سر او سفیدی و نیست آن زمین نرم گرم و خشک و رغایت لطافت و تسخین بلیغ میکند و تخم او جهت سنگ گرده و مثانه و دیوانگی و درد کم مفید و بول و فتح انضمام فم رحم و هیج باه و مغلظ منی و دافع سیلان منی و مذی و ودی و در سفوفات همین امور مستعمل و مصلح آن آب شسته برنج و برگ آن کوبیده بزخم گوئی بستن مفید اگر گولی در بدن مانده باشد کشیده بیرون می آرد و اکثر در علاج جراحات و ادرام مستعمل است **کهنبی** بضم کاف و خفاء ها و نون و کسر با موحده و سکون یا رتحتانی اسم هندی سماروغ ست و خواص آن بقول اهل هند در بهوپهر مذکور شد **کهن بیل** اسم کهن پهوڑ ست **کهنٹا** بفتح کاف فارسی و خفاء ها و سکون نون و فتح تاء فوقانی هندی الف اسم سن ست **کهنجن** بفتح کاف و خفاء ها و سکون نون و فتح جیم و سکون نون ثانی اسم هندی صمغ ست **کهن جهائی** اسم املی ست **کهنڈی** بضم کاف فارسی و خفاء ها و سکون نون و کسر دال هندی و سکون یا رتحتانی آن نباتی ست تا بیم گز استاده میشود و شاخهای باریک میکند برگ او

کهرک
کهسران
کهسروں
کهکٹاندک
کهلت
کهکر بیل
کهکو
کهنکل
کهکوت
کهلا
کهلی
کهلوری
کهمرا
کهنیر یا
کهن پهوڑ
کهنبی
کهن بیل
کهنٹا
کهنجن
کهن جهائی
کهنڈی

از برگ سبز خرد و تر و خشن و باز غب و بر سر شاخها گل گرد و مثل غنچہ سرخ مائل بسیاہی و بر دور یزہ طلائی رنگ بسیار خوشنما میشود و باقی افعال و خواص این در ہندی باید کہنڈ بضم کاف و سکون ہا و خفاء نون و فتح دال ہندی و الف اسم پیشہ است **کہنڈالون** اسم پیاز این ست **کہنڈرچ** بکسر کاف و خفاء ہا و نون و فتح دال ہندی و کسر راء مہملہ و سکون جیم فارسی اسم طائری ست گوشت آن در سنافع موافق بگرد است **کہنڈستان** بفتح کاف و خفاء ہا و نون و فتح دال ہندی و سکون سین مہملہ و فتح تا و نون قانی و الف و سکون نون دوم ہندی اسم شکر سفید ست کہ چینی و کھانڈ نیز نامند نزد ہندیان مشہی طعام و مقوی اعضاء و گران و ملین و دافع فساد باء و بقول بعضی نانیان منافع آن در شکر مسطور شد **کہنڈ و کھن** بفتح کاف و خفاء ہا و نون و ضم دال مہملہ ہندی و سکون واو و فتح کاف ثانی و خفاء ہا ثانی و سکون نون ہر گاہ بر اجزای پنجنکول کرد در فصل باذکر یافت مرچ سیاہ افزایند بدین اسم نامند وزن آن موافق پنجنکول باشد **کہنسارا** بضم کاف و خفاء ہا و فتح نون و سین مہملہ و الف و فتح راء مہملہ و الف بمعنی آب درخت ست اسم کپور نوشتاند **کہنستک** بفتح کاف فارسی و خفاء ہا و فتح نون و سکون سین مہملہ و ضم تاء فوقانی و سکون کاف اسم لوده سرخ ست **کہنس کند** اسم امرؤه است **کہنشورم** اسم لوه است **کہنگالی** اسم بسفایج ست **کہنگچی** بضم کاف فارسی و خفاء ہا و نون و سکون کاف فارسی ثانی و کسر جیم فارسی و سکون یاء تحتانی اسم ہندی ست و باضافه واو بعد یا یعنی کہونچے نیز نامند و اہل دکن گمچی خوانند و نیز ہندی گنجا و گروندا نامند و آن جہار قسم ست سرخ کہ آنرا در سنسکرت چورامنی یعنی آنکہ بستن او بر سر زنان زینت سید ہروتا مر کا یعنی سرخ ست و کرشن رکتکا یعنی سیاہ و سرخ میباشد و معنی دیگر آنکہ ضماد او بہق سفید و سرخ و سیاہ را نافع ست و یا سرخ مانند مس میباشد و سویت پاکی یعنی بہق سفید را نافع و قسم سفید آنرا سویت کامبه یعنی گل و نبات آن سفید بود و چکادہیا کہا یعنے بیخ او تپ را مفید سکندیکا یعنی شہوت ماہ را کم کند و قسم سیاہ را نرستا یعنی قسم سوم ست یا اسنیکہ گلش سہ برگی بود و کرشن کام بھوجی یعنی سیاہی دارد و خوشہ دارہے شود و وکرشن پاکی یعنے بہق سیاہ مفید و قسمے ازان بکرنگ سرخ و گرد و بہن مانند چشم خروس باخد و آنرا ابنڈی گروندا و در سنسکرت اجھنا پہل یعنے بیخش مانند مار میشود و در لسنخ دیگر بمعنے آنکہ مانند چشم مرغ میباشد و کاک تکتا یعنے تلخ و گرم و شیر سانو نہان یعنی برگ او بر سر ستبدن و رد او زائل کند و گنجا سچا و کاکندیکا معنے ہر دو لفظ اینکہ اجزاء دنبات او ماہ می افزاید و کاک بھنی یعنی گرمی را میزند می نامند با جملہ نبات آن تخم و بیارہ و شاخہای آن باریک و برمجاور خود می پیچد و برگ مانند برگ املی و ازان بزرگتر و ناز کتر و غنچہ او بسیار خوشنما و خوشہ دار و بعد شگفتن چہار برگی یک برگ عریض یک طرف و سہ برگ باریک یک طرف بصورت نقش لفظ اللہ کہ گویا الف و ہا ازان مخروف ست و رنگ بعضی سفید و بعضے صندلی و در طعم اندک شیرین و تلخ و بار آن غلافی شبیہ بہ باقلا و بعد تخمگی ترمیده و ازان تخمہا گرد بیضاوی شکل برمی آید بعضے ازان بکرنگ سرخ و بعضے بکرنگ سفید و بعضے نصف سفید و نصف سیاہ و براق و صمی ازان گرد و بہن و بکرنگ سرخ مانند چشم خروس و عین الدیک عبارت ازین ست مزاج سہ قسم اول گرم و خشک در سوم و تیز و تند و مفرح و اکال و چون مغز آنرا سوده در عسل آمیخته قتلہ بدان آلوده و در قروح نہند گوشت زائد را میخورد و اگر در سوراخ گوش کہ بطفلان میکنند سنجد و فساد بہم رسد آنرا در ہندی ہنگوڑہ گویند حد اعتقاد عوام آنست کہ از بوی ہینگ یا خوردن آن میشود بسیار سوده نہند و چون فتیلہ آن در سوراخ ذکر کہ وسیع شده باشد بہند تنگ میکند و اکثر در اطلیہ تقویت ذکر مستعمل و چون مغز آن را در چشم کشند ناخنہ ببرد و در کتب ہند یہ نوشتہ کہ آن تلخ و گرم و دیر ہضم و مقوی ست و ممسک منی و افزاینده آن و برگ آن نفخ شکم و در کتند و مغز تخم سفید آن با شیر دختران سائیده در چشم کشیدن گل حشیر را اگرچہ کہنہ باشد ببرد و اگر چشم در وکند مسکہ در چشم اندازند طلای روغن آن با سیر را نافع و مالیدن او بر کف دست و پا و ساعتی با تش گرم کردن را مساک منی میکند و ضماد خرآن با آب لیمو

و نمک سنگ سوده بر گرمهای بلغمی و مادی و خونی بعد وضع محاجم باشرط تحلل و تذییب ست و چون و افعل ادویه محلله باشد نفع عظیم کند و مصلح آن روغن زرد و شیره اکاس سبل ست گویند قسم چهارم که عین الدیک ست طوبت فضلیه اورد و موی بروید و مقوی دل و باه و مشهی و دافع فساد صفرا و بلغم و ادرانش حشیم و دماغ و باه و جذام و کرم شکم ست و گویند مولد صفرا و زیاده کند و مسهل و ممسک آن و ضماد او گل ازند و دماغیل مولف گوید که اکثر اطبای یونان عین الدیک را قسم نهم نوشته اند و بعض متاخرین هندی آن گهونچی گفته و و افعالی که از تفریح و تقویت دل و غیرها در عین الدیک بیان نموده اصلا و رگهونچی یافته نمیشود بلکه این منجمله سموم ست از خوردن آن اکثر قی و اسهال و ضعف و کرب طاری میگردد و مصلح آن روغن زرد و شیر ست استعمال این از خارج کرده میشود و از داخل جایز نیست **گهنول** بضم کاف خفاء ها و سکون نون و ضم میم و سکون واو و لام اسم گنه است **گهنج** بفتح کاف و خفاء ها و فتح نون و سکون میم اسم اوه فولاد ست **گهن نامکا** بفتح کاف فارسی و خفاء ها و سکون نون و فتح نون دوم و الف و فتح میم و کاف و الف بمعنی همنام میخ اسم ساگ چولائی ست **گهنوان** بضم کاف فارسی و خفاء ها و نون و فتح واو و الف و خفاء نون دوم اسم گرمسیر ست شبیه بجهینگر ابالی پر **گهوبره** بضم کاف و خفاء ها و سکون واو و باء فارسی و فتح راء مهمله و سکون ها و زاء ریل بیاید انشاء الله تعالی **گهواسکا** هوست **گهوڑا** بضم کاف فارسی و خفاء ها و واو بمجهول و فتح راء هندی و الف اسم هندی اسب ست و بسنسکرت ترنگ نامند و آن چهار پایه مشهور ست نزد هندیان گوشت آن شیرین در طعم و هنگام مضغ تلخ و سبک هشی و افزاینده صفرا و بلغم و دافع فساد باد و دهی و مقوی اعضاء و حشیم و حکیم شریف خان مینویسد که راقم چند مرتبه خورده گرم و مقوی میباشد و خوردن آن بامزاجه حاره مناسب نیست و مردم توران که خوگر هستند اکثر آن میل مینمایند و مفید بودن او در باه بسیار بیان می نمایند و زیرا که ممالک هندوستان نواب قمرالدین خان مرحوم در سرما اکثر گوشت اسپ با انواع مختلفه تناول می نمود و اسپ جوان و خوب قربه را نزد بعضی مورد راقم بعضی جادر اشخاص هندوستان دیده که احتراق خون و ضفدع لسان بهم رسانیده و نیز بعضی اشخاص را دیدیم که باستعمال شبلا منتفع گردیدند و تقویت باه و معده و مزاج لیکن اینکه در رتب مرقوم ست که سکری آرد کدام کس این تاثیرش را بیان نکرد و بقول اهل یونان افعال گوشت آن در اسپ و افعال شیر آن در شیر مادیان مسطور شد **گهوڑ پهوڑ** بضم کاف فارسی و خفاء ها و سکون واو و راء هندی و ضم باء فارسی و خفاء ها و سکون واو و راء هندی دوم در گوه مذکور شد **گهوشا** بفتح کاف فارسی و خفاء ها و سکون واو و فتح شین معجمه و الف اسم کانسه یعنی آواز خوش و بمعنی دافع کری گوش اسم سداب **گهول** بضم کاف فارسی و خفاء ها و سکون واو و لام اسم ساگ خرفه و نیز جغزاتی که روغن او بگیرند **گهولا مانجر** اسم سلوست که مذکور شد **گهومان** بضم کاف فارسی و خفاء ها و سکون واو و فتح میم و الف و نون اسم گوان ست **گهونٹا** بضم کاف فارسی و سکون واو و واو و خفاء نون و فتح تاء فوقانی هندی و الف اسم درخت کتئی و فوفل ست **گهونچی** اسم گنجگی ست **گهونس** بضم کاف فارسی و خفاء ها و سکون واو و نون و سین مهمله اسم هندی خرموش ست و آن حیوانی ست کلان تر از موش و سیاه رنگ و بدبو تر موهای راست و سخت و دمش دراز و گنده دندان و ناخن تیز دارد که از ان زمین سخت و بنیاد دیوار و غیره میکند و سوراخ میکند و بر روز پوشیده میگردد و بشب بیرون می آید مزاج او گرم و خشک در دوم مایدن خون او قوالی آثار و قالیل دستگین سوختن او عسل جهت دار الشعلب و سرا و سوخته با عسل در چشم کشیدن برای ابتدای نزول آب در چشم نافع دال و هفت قطع نمودن هر قطعه روز یک شب بیان کردن بصناعت صرع خوراندن مجرب تعلیق انیاب او بر صاحب دبع دافع و نافع اعاده آنست و بقول هندیان مزه گوشت آن شیرین بی نمک و بوا سیر را مفید **گهونگه** بضم کاف فارسی و خفاء ها و سکون واو و خفاء نون و فتح کاف فارسی دوم و ها الف آن قسم حلزونات کوهی هندی ست خاکستر گوشت او که در برشکال بهم رسیده جهت درد معده و قولنج کهنه سریع الاثر و مجرب **گهی** بکسر کاف فارسی و خفاء ها

وسکون یا تحتانی و گهیو یا ضافه و او ساکن در آخر اسم هندی ست بفارسی روغن ستور و بعربی سمن و نیز هندی گهیت پت و بدکنی توپ و بسنسکرت گهرت و دشور وپی گویند و آن روغنی ست که از شیر حیوانات و یا جزات بعمل مخصوص بر آرند نزد هندیان مزاج آن مختلف بحسب اختلاف انواع حیوانات ست و مرتوآن جامع جمله مزه هاست و گفته اند که در شش مزه روغن سر دارست در همه چیز ها خوی از دست و نزد بعضے در طعم آن اختلاف ست و شیرینی در آن ظاهر و بقول اکثر بطعم شیرین بطبع سرد و گران و مشهی طعام و دافع فساد زهر باد و صفرا قدمی ادرا. لعرق نماید و رنگ بدن را فروغ زد و عقل و فهم زیاده کند دافع نفخ شکم و تپ و دیوانگی و خلد و درد شکم و دمامیل و مشور و مرض بسقط و سینه صبیان و پیران را بسیار نافع و بلغم افزاید از جمله رسائن ست و گویند که نوشیدن روغن از کهدست شنوائی و بینائی و هول و ترقیدن بدن و پوست بر آمدن آن و باد را نافع و بر سخن یاری دهد و قوت بخشد و قتی که بعد طعام میشود و مسه بواسیر و امراض چشم و خفقان صفراوی را نافع و مزه دهد و قوت باه آرد و روشنی و خوشو قتی بخشد و بالجمله روغن مرغی معده است پس اکثار آن در تابستان خوب نیست و لاسیما کسی را که مرض شکم باشد و آن افضل منضج ست لهذا گفته اند کسی که اراده شربت دوای مسهل کند بران واجب نست که اولا سه شب بقدر معتدل زمان با غلفل سیاه بخورد بعد ازان مسهل بیاشامد روغنی که از شیر خام برگیرند بهتر ست و قابض و دافع فساد صفرا و خون و باد و سوزش اعضا و گرانی مسوشنگ و قیمان یعنی بلای خنک که بر روغن گرد آید در خواص روغن برابر ست الا آنکه تند و سبک ست و ملین گویند روغن گاو امرت ست از همه روغنها بهتر رفع کند باصره و سامعه را صحیح و سالم گرداند و خوش مزاجی آرد و بدن را قوت دهد رنجی بغزاید و بلغم و سودا و صفرا و در سینه و کرب اعضا دفع کند اخلاط فاسد انضج و هد واشتهای طعام آورد و روغن گاو میش در افعال قریب بروغن گاو ست مگر مرغی معده و صالح بابدان قویه است و چون با شکر نباشا بخورند تسکین تورا ن صفرا نماید نافع بواسیر ست زیرا که دوران تلئین با قبض ست و زحیر را نیز مفید و بعضے گفته اند که روغن گاو میش بسیار سرد ست و صفرا دفع کند و با و میکند و با تندروگ دیگر اعراض بدی را دوست ست و گوله و در کند و بر سخن یاری دهد و مسقط اشتهاست و روغن بز برای پرهیز خوب ست و سبک و گرم بود و سرفه و ضیق النفس و کف و تپ ق را نافع و کری گوش بادی و درد شکم و درد ی که از نی شود و در کند و مشهی مفید اسهال قی هاضم و پت را سود دهد و روغن میش بصفرا مفید و مولد اعراض کف و باد و بدترین دهنات و اعراض رحم و رعشه را مفید نوشته اند و روغن شتر نافع استسقا و قولنج و بلغم ست و روغن اسپ ده دیضم محدث ریاح و گویند روغن تندرها که یکجا جمع کرده باشند مقوی سامعه و مجلی بدن و مشهی و مهیی مقوی الحضاست چشم را بهتر و با طفال از سن طفلی تا پری و نیز همشایخ موافق در روشنی بخش و طبع را نازک کند و ضعف و در نماید و کرم میکشد و باد و پت و انواع دیوانگی مثل خفقان و غیره را نافع و نخوست صفرا زائل کند و بهزار کاری آید و روغن تازه که فی الفور از سکه گرفته باشند دافع جمیع اعراض و بافرجه سلاطین امرا موافق خصوصا از سکه گاو و طفلان راز و دکلان میکنه یعنی مقوی قوت نامیه است رد شنی بخشد و چون روغن را گرم کرده سر و نموده از پارچه بپیچند و یک گرش هر روز بخورند بدن را روشنائی بخشد و تپ و تشنگی و میه را دفع نماید و روغن کهنه که ده سال یا زیاده ازان باشد بسیار سخت مثل لاکه میگردد و از آلات آهنی شکسته میگردد و در رد و ابکاری آید بطعم تلخ بود و هنگام هضم تیز و بطبع مفسد اخلاط ثلثه و باعث درد چشم و گوش و جذام و صرع و خلد و درد رحم زنان و تنگی نفس و تپ و دافع بطلان شلسه و با سیرست و بعضے گویند روغن کهنه مستی و هول و طرح و دوران سر و فروغ گرش و سر و چشم و فرج و دمامیل و قروح قدیم و ناصور اجلیل را سود دهد و گویند روغنی که ده سال یا بیشتر بران بگذرد بطبع سبک و با خاصیت دافع اسکیب یبوست شود افعال و خواص این بقول یونانیان در روغن مسطور شد گهیا بکسر کاف فارسی و خفا ر ها و فتح یا تحتانی و الف بهندی کدو و رازا گویند و بضم اول اسم اردی ست گهیا توری قسمی از

توتیست گهیان اسم اردی و قلقاس ست گهیانا بسریانی عود صلیب ست و گویند شاخ نبات فادانیا و عود فادانیاست گهیپ
بفتح کاف فارسی و خفاء ها و سکون یا تحتانی و ها فارسی بقول حکیم شریف خان مرحوم هندی ست یا رستنی و حکیم ابوالقاسم مینویسند
که آنچه خاکسار بچشم خود دیده چنانست که گهیپ بکسر اول رستنی ست کثیر الوجود در ریگستان بریکش فی الجمله شابه ببرگ نی و طول آن تا بقدر آدم
و اکثر کمتر از قد آدم بنظر آمده اگر برگ سبز آن کوفته بآب بجوشانند سبز میشود پخته بر جائیکه خار خلیده باشد ببندند هر چند اذیت بسیار باشد فی الفور خار
از انجا بدر آرد و تسکین مرد نماید و اگر دوه تولازان بآب سوده با یازده دوازده عدد مرچ سیاه صاحب جمع مفاصل یک چله نوشد نفع بین نماید
چنانچه فرزند آشنای حکیم جمال الدین نام باشنده نارنول از دو سال مبتلای وجع مفاصل بحدی بود که تاب نشست برخاست نمیداشت
از استعمال همین دوا در مدت مذکور نفع کثیر یافته بود و این نسخه از درویشی بحر به کار بدست آمده بود و نیز همین منفعت آن از یک کس بدیگر یعنی طبیب
هندی در صوبه بهار بسمع فاکسار رسیده گهیر و گهین اسم فارسی زعرور ست گهیر بکسر کاف و خفاء ها و سکون یا تحتانی در اسماء اسم هندی
شیر برنج ست و در سنسکرت پریان و پیاتم گویند آنرا مقوی و مصفی آواز و معین آلات صوت و سخن و باه و رافع ضعف منی و باد و رافع صفرا
و مفرح دل و رافع سستی بدن و بک کننده آن و مولد کف و استحاضه بزنان نوشته اند گهیر بفتح کاف و ها و خفی و سکون یا و راء اسم هندی
است و ارجن و گهوه و چندرا در سنسکرت گائی ترى یعنی مسواک کردن از دو تواب ست و کنتلی گیتی یعنی خار ما کج دارد و کدر یعنی وکشائی پیل
پشه کا یعنی بار و گل او مزه زنخت دارد و دندانها و دهان یعنی بسا و دندان الیدن خوب ست کشتگاه یعنی امراض جلدیه را سیر ندو و پالپه یعنی برگ
او بسیار خورد و باریک می شود و میگویند و آن درختی ست شبیه ببرخت ببول و خار دار چوب آن قریب پوست مائل بسفیدی و زیر آن در
وسط سرخ رنگ مائل به تیرگی و بسیار سخت و شاخهای آن پراگنده و برنهاد دیگر شاخهای باریک و ورد و وصف بمقابل یکدیگر برگهای سبز و ده و
طولانی مثل برگ شمر هندی و شبیه ببرگ ببول و گلش زرد رنگ و خوشبو گرد بار لیشهای باریک شبیه ببار آن غلافی مانند آنکس سرخ و
خوشه خوشه معلق بیک معلقه و پر از تخمها مانند تخم لیمو در نیسان میرسد از چوب سرخ آن مول و چوکی و غیره میسازند و در تازگی آنها ریزه
کرده در آب جوشانده صاف نموده و کات میسازند باجمله مزاج درخت گهیر سرد و اول و خشک در اول سوم نوشته اند و همچنین مزاج عصاره و
صمغ آن برابر و چوب گهیر قاتل کرم شکم و رافع پرمیو و یرقان و برص و آماس عضا در گت و زردی بدن و فساد بلغم ست صمغ قوی دندان
خصوصا مسواک آن و گویند چوب درخت آن جهت اسهال و عصبن بول مؤثر ست و صمغ آن شیرین و مبهی و مقوی اعضا و جهت قوت
بالائی نظیر ست در روغن بریان کرده باد و یه مبهیه آمیخته در قوام قند سیاه سه ساله و نباتات معجون ساخته باستعمال آرند و برای حبس
بول و اسهال نیز مفید و خلاصه چوب پخته او دافع دمامیل و بثور و امراض دهن و فساد بلغم و خون ست و بعضی نوشته اند که مزاج
چوب و گل او گرم و خشک در اول تا دوم ست اما در عصاره و بارو پوست و دانه کی سرد ست آن قابض و حابس اسهال کهنه و مصفی
و رافع و بوست قسم سرخ را تا شش درم و آثار شیر مادگاو جوشانده نوشیدن در یک هفته خفقان و تکی دل ببرد و پوست هر دو قسم
قاتل کرم شکم ست و چوب او جهت سلس البول مفید و عرق گل او که مانند گلاب مقطر کرده باشند مقوی دل و مزیل خفقان سودا
گرم و مصفی خون و روغن گل او که تجدید اهفت بار در ان پرورده روغن گرفته باشند گرم و خشک در دوم و تیز بود محلل ریاح غلیظه
مفاصل و اعضا و جهت استرخا و درد و نقرس و سر دنزلات و شقیقه و ریاح متکمنه در اغشیه دماغ و لقوه شموما و استنشاقا مفید و طلای
آن بر کمر و کنج ران و ذکر و خصیتین مسخن گرده و مثانه و مقوی قضیب و مهیج باه و منشط و معین بر جماع ست و باد و یه حابسه قبض شکم نماید و خلل
معده را قوی گرداند افعال خواص کات در کات مسطور شد گهیرا بکسر کاف و خفاء ها و سکون یا تحتانی و فتح راء مهمله و الف بهندی هم
خیار ست و در سنسکرت کرکاری بمعنی سردی کننده و موتر لنجیو یعنی بول بسیاری آورد و ادرار میکند و قسمی از دق تلخ و سرد و خشک

گهیان گهیانا گهیپ گهیر گهیر گهیر گهیر

ومدر بول ولمین طبع ودافع فساد صفرا وشکننده سنگ مثانه ودافع دشواری بول ورسیده آن بطعم ترش گردد وشمی ازان کلان وخوشتر طعم وآنرا بالم کهیر انامند ورسیدهٔ آن میخورند وبطریق ارمغان برای امرا وسلاطین می آورند ودر ملک ملوه خصوص بحوالی قلعهٔ ژوو گنور خوب میشود وخیلی ملایم که درقاش او گرده توان داد وشیرین مسرع الهضم واز برای امراض گرم وحمیات حاره نافع ودر جمیع منافع زیاده تر از قسم اول وحلوای آن مدر بول وموافق امزجهٔ حاره وبسیار لذیذ باید که آنرا مقشر کرده تخم را دور نموده بعد آب برآمدنش همرا نجته مالیده ودر روغن گاؤ خوب بریان نموده شکر سفید ربع یا نصف حصهٔ آن آمیخته بقوام آرند ومغز پسته واگر خواهند قدری زعفران ویا آرد سیده نیز افزایند. **کهیر کاکولی** بکسر کاف وخفا ها وسکون یا تحتانی ودرا مهمله وفتح کاف دوم والف وضم کاف سوم وداو مجهول وکسر لام وسکون یا تحتانی اسم شمی ازکاکولی ست که ازان شیر برمی آید **کهیر کند** بکاف وها ویا تحتانی ودرا مهمله وفتح کاف دوم وخفا ونون وسکون دال مهمله هندی اسم شقاقل ست نزد هندیان بعضی آن شیر دارست آنرا در تازگی چون تراشند ازان آب سفید شیر روان شود وازینجهت آنرا باین اسم خوانند مبنی بیفزاید وقوت باه انگیزد وچون آنرا در شیر جوشانیده بخورند افعال وخواص این بقول یونانیان در شقاقل مسطور شد **کهیر کهیب** بکسر کاف وخفا ها وسکون یا تحتانی ودرا مهمله وفتح کاف دوم وخفا ها ودوم وسکون یا تحتانی دوم وباء فارسی زبان لنگان تیک چڑو نامند آن تخم دیاره است ازینخ شاخهای انبوه شبیه بسیتی یعنی تلوه تر میلیند ودراست واگره وار بقاصله یک یکشبر با کم ازان وسبز باندک سفیدی میشود ودر سر هر گرهی گلهٔ خرد سفید برآید ودر برگ بی ثمر بود ودر همه اجزای او شیر تلخ باندک حدت میباشد ودر گره ها میرود یدگرم وخشک در دوم واز مجربی رسیده که چون آنرا کوبیده آب آن افشرده از چهار تولها تا پاو آثار خوب شامنده تا هفت روز زیاده روز واز نمک وترشی پرهیز کنانند جهت مفاصل وآستسقا که بشرکت طحال باشد دوای جلیل القدر وعظیم النفع ست ودر بعضی جاها حکم احیا موتی نموده واگر چنین بدپرهیزی نمک وروغن ترشی شود وبسیار ضرر پیدا میکند **کهیس** اسم لباست **کهیکوار** بکسر کاف فارسی وخفا ها وسکون یا تحتانی وفتح کاف دوم والف وسکون را ومهمله اسم هندی نبات صبرست نیز هندی کنوار وگلوندهٔ بسنسکرت کماری یعنی امراض بدنی را میرند ویا که مهرچرانی یعنی مانند بچه پای غریب میباشد وگنیان یعنی نه ورست او مثل پنجهٔ شیر میشود وگر گوتکی یعنی خارهایش مانند دندان سرطان میباشد گویند ونبات آن دراز بقدر نیم گز نهایت تا بیک گز با دو از بیخ برگهارو بدر هر برگی گاؤدم ویا بشکل ماهی وصحیح طرف پائین عریض ترو گنده تر وبطرف سر آن باریک وداز طرف آن خارهای خروشل وندرش آرده وجوف آن پر از رطوبت بدبو لزج وتلخ وچون باب آنرا بشویند تلخی آن کم گردد ودر بنست آن عام ست تا آنکه در فراهل ویدها احتیاج آب او دن ندارد بلکه اگر آنرا مع بیخ در هوا آویزند سبز می ماند وآن سرد ومسهل ودافع امراض طحال وجگر وفساد بلغم وصفرا وخون تپ وآبله بدن ودرشتی جلد ها ضعم ونافع امراض بلغمی وقدری صفرا انگیزد گویند مغز آن بعد ورکردن تلخی از شستن سرد وتر ولمین ودافع فساد باد وبلغم وپریموخون ودیابیطس ومبول الدم وآب شستهٔ آن جهت قروح مثانه ومجاری بول نافع وبازیره سفید وشکری مفید ودر مالیا خیر جهت تپ کهنه وباست گلو برای ذیابیطس سودمند وقلیهٔ او با مصالح ودر وغن برای عرق مدنی که بهندی نارو ها مند مفید وگویند سائیدهٔ آن هرکه بدست بمالد فاشن بدست گیرد دست او نسوزد ودراد ویه آب آن بسیار استعمال کرده میشود وچون آب آن اجوائن را چند مرتبه تر وخشک کرده بخورند برای عرق ذرد وشکم وهضم طعام بسیار مفید بود وسپز بگداز دو چکاندن آب برگ آن در چشم قامع رمد ست ودر گوش جانب مخالف درد ونافع درد یارد گوش واگر برگ آن بی پاره کرده اندک هلدی سائیده گرم کرده بپاشند همچنان نیگرم بر کف پای صاحب مدیا بجانب آن چشم که شدت رمد دران باشد ببندند انفع باشد وهمچنین بستن آن بر زانگشت پای نافع رمد ودر خصوص نخی چشم محاذی همان پا باشد وضماد برگ او که نیم پاره کرده قدری انبه هلدی سائیده بران پاشند مخلل ادرام وصلابت

وخیارک ست واگر برگ آن بگیرند و پوست بالایش تراشیده براستش گذارند و قدری ہلدی و قدری افیون بار یک سائیده بالای آن انداز ند
پس از آتش فرود آورده مغز آنرا بمغز خشر زند و آب آن بقدر رو پیا لہ قہوہ خوری خورند در روز سہ روز ترتیب دہ روز شود و این شربت
نافع قولنج بلین شکم و ہاضم و نافع سپرز ست مغز گہیکوار نیم آثار آب ادرک سہ و دنیم آثار رشہد یک آثار تاک نیم آثار باہم آمیختہ چہل روز
در گندم نہند بعد ہ برآورده بقدر تولہ بنہایت قوت خورند و بعضے این حلوای آن برای انعاظ منی و تقویت گرده دیگر ساختہ میخورند مغز گہیکوار
پاکو آثار نبات نیم آثار گویند چنانچہ نشاستہ یا آرد سیده و روغن گاو ہر یک سہ تولہ بطریق متعارف حلوا سازند و معجون گہیکوار کہ نافع امراض بلغمی
واوجاع مفاصل و تقویت باہ است در قرابادین مسطور شدہ گہیلا گہیلی بضم کاف و مشہور بفتح آن بکسر ہا و یا تحتانی مجہول و فتح لام
و الف و در لفظ دوم بعوض الف یا و تحتانی اسم سلیخہ نوشتہ اند و بقول حکیم شریف خان پوست سخت و درشت و سطبر درخت کوہی ست
اغبر و سرخ تیره رنگ و گہیلی ہم پوست درختی ست اما باریک و در میان سلیخہ و قرفہ و در ادویہ مقوی گرده و کمر داخل میکنند و نافع زمن
آب از فرج زنان میدانند و اکثر زنان استعمال می نمایند خصوص در پنج پہاکہ بموسم سرما بکار می برند گہینسا بکسر کاف فارسی و خفاء ہا و یاء
تحتانی مجہول و خفاء نون و فتح سین مہملہ و الف اسم ہندی خرالعین ست گہیونی بکسر کاف فارسی و خفاء ہا و واو مجہول و سکون او و کسر
نون و سکون یاء تحتانی ہندی اسم حب محلب ست فصل کاف با یاء تحتانی کے بلغت مصر حواصل ست کیا بربانی
نیلوفر ش ست و گویند کہ کیا و کیہ بسربانی معطلگاست کیا دافنے بسربانی درخت غارست کیا روس نوعی از حرشف است
گیا گو بفتح کاف فارسی و یاء تحتانی و الف و ضم کاف و سکون واو و در انگریزی گوانک او ڈکوائی کم آفائنل از ادویہ جدیدہ است کہ از
ارض جدید می آورند و آن چوبیست جوزی رنگ بسیار سخت و ریشہا آن بخلاف ریشہ چوبہای بخارا دیگر طول نیست بلکہ قریب صف باصف از زمین بیرون
بیمین خزہ کہ گویا ریشہای بعضے صفہا ریشہای بعضے صف دیگر اند و ایای جادہ در طول و منقر جدید عرض تقاطع نموده و علمی غالب بدو بوی قوی نیز بمجہت سختی کوئی
مسطح و سطح غرض ہا مرا کب و جہازات و کشتیہا را کہ بزبان فرنگی کپی نامند خواہ بزرگ خواہ کوچک کہ بدان سہا پر دہا و آلات مراکب و جہازات و اشیای
احمال و اثقال را بالا میکشند و فرود می آورند در حمل و نقل اکثر از ان چوب ساختہ از ارض جدید می آورند و کہنہ و شکستہ آنہا را در اکثر
بنادر میفروشند اطباء و داالطران ایشان خریده و برادہ نموده استعمال می نمایند و بہترین آن تازہ و نو آنست و کہنہ مدتہا آب و ہوا و
آفتاب بدان رسیدن بسیار ضعیف الاثر و قوت آن تا مدتی می ماند و تحقیق کہ گرم تا اول دوم و خشک در سوم باشد و ملطف و محلل
و جالی و مصلح اخلاط محترقہ و مجفف قوی و جہت اکثر امراض بلغمی و سوداوی و دموی فاسد مانند فالج و استرخا و اوجاع مفاصل و عرق
النساد نقرس و جذام و اقسام آتشک قروح خبیثہ و امثال اینہا نافع و مجرب بلکہ در اقسام آتشک و قروح خبیثہ از چوب چینی و عشبہ
مغربی قوی تر ست اہنداقرنگیان درین زمان چوب چینی صرف و ہمچنین عشبہ مغربی را تنہا بدون گاکوا ستعمال نمی کنند بلکہ ہر سہ را باہم
تنہا و یا ادویہ مناسبہ دیگر بطریق تقوع بیشتر بکار می برند بخلاف مطبوخ کہ کم مستعمل دارند بلکہ شنیده و نشنیده و بہترین طریق استعمال
آن کہ مکرر بتجربہ رسیده اینست کہ یکبند چوب آنرا و بسوہان براده نموده و با چہار وزن آن چوب چینی اعلی نیز براده کرده و پنج وزن ہمہ
عرق قندی دو آتشہ بلکہ سہ آتشہ تند بخیسانند و در ظرف چینی و یا شیشہ ضخیم دہن آنرا خوب بندند کہ مطلقا بخار آن بیرون نرود
و در آفتاب گذارند تا چہل روز درین ایام بر ہم میزده باشند تا خوب گداخته و منحل گردد و ہر چند آن عرق تند تر باشد بہتر زود تر
گداخته میگردد پس صاف نموده در شیشہ ہا کنند و سر آنرا بسته در جای سرد نگاہ دارند بلکہ در ایام گرما میان ریگ گذارند تا شیشہ را
نشکند و رنگ این کہ خوب عمل آمده باشد سرخ یاقوتی صاف شفاف میباشد و علامت کمال جودت و خوبی آن آنست کہ چون قدرے
ازان در پیالہ کنند بران آب ریزند تمام آن برنگ شیر سفید گردد و اگر آب نیم رنگ گردد خوب ساخته نشده و ضعیف العمل باشد

گیا گو
گیا دافنے
گیا روس
گیا
گیہیلا گہیلی
گہینسا
گہیونی

در هنگام حاجت و را مزمه متوسطه و امراض خفیفه از یکتولہ تا یک نیم تولہ هر روز زرد و در امزمه و امراض متوسطه هر روز زرد و تولہ تا بست یکر زرد یا سی روز زرد و در امزمه قویه و امراض شدیده دو تولہ تا دو نیم تولہ نهایت سه تولہ تا سی و یکروز و نهایت پنجاه روز بنوشند بعون الله تعالی در عشره دوم و الا سوم نفع بین ظاهر میگردد و اگر جروح و قروح باشد بر نوع که بود در و بخشکی میآورد و بعضی خشک میگردد و خشک ریشه می بندد و در عشره چهارم و پنجم بالکل زائل و اگر بجای عرق قندی در عرقهای مناسبه دیگر مانند عرق گاوزبان و شاهتره و بادرنجبویه امثال اینها بطریق تقوع چوب چینی بخیسانند و بنوشند نیز خوب ست اما باید که غذا در ان ایام چلاو بی نمک باشیر باشد و چیز دیگر نخورد و بجای آب نیز شیر تمکرم بیاشامند و بعضی اوقات کباب قلیه و یخنی مانان و یا چلاو و پلاو نیز میتوان خورد و لیکن باید که همه بی نمک باشد از هوا و اعراض نفسانی و جسمانی و حرکات آنها و جماع و خوردن حبوب و بقول در شتیها و آب سرد و نمک و غیره اجتناب نمایند و بالجمله در امر پرهیز دستوری ست که در چوب چینی مبیاشد چه در میان و چه بعد از انفراغ و همچنین باید که بعد تنقیه ایام بدن از اخلاط فاسده بفصد و مسهل روغنی و غیره ها چه در ابتداء و چه در بین استعمال نمایند تا انتفاع یابند و متضرر نشوند و در هندوستان در فصل زمستان استعمال آن اولی ست از فصول دیگر **گیا مطرانا** بسریانی شگوفه انار ست که منعقد نشده باشد **گیانا** بفارسی عناصر نعناست **گیانانام** بکسر کاف فارسی و خفاء یا تحتانی و الف و فتح نون و الف و فتح نون دوم و الف دیگر اسم آنولہ ست **گیاه حورا** بسریانی باداورد ست **گیاه حالینوس** اسقولوقندریون ست **گیاه قیصر** اسم فارسی الکلیل الملک ست **کیبا** بلغت زنقره ست **کیبوک** بکسر کاف و یا تحتانی مجهول و ضم با موحده و سکون واو و کاف اسم بنکول ست **کیت** بفتح کاف و سکون یا تحتانی و تاء فوقانی و کیت و کویت نیز گویند و بزبان هنود و نگا و در بنگالہ کیتکی نامند و بسنسکرت کیتکه که اسم ست و در دهی چتر یعنی بران بیاید جغرات ست و غرض ازین اینکه از میوه پخته او مزه و بوی جغرات می آید و دگرده یعنی سفید میباشد و سر و چند یعنی مثل چیر شیرین میباشد و مشک گهن یعنی موش را میزند و در ده پیل یعنی بار آن بسیار سخت بود و گر آهی پیل یعنی خوردن بار او خوش مزه است و حوشگندیکا یعنی خوشبو و خوش مزه می گویند آن بار درختی ست هندی مدور شبیه به پیل و خربزه کوچک کثر الاستدارة و پوست آن سخت و سطبر و سفید مائل بسبزی و خشن و مغز آن ترش و با عفوصت و سفید و بعد رسیدگی میخوش گردد و مائل بسرخی و خوشبو شود و تخم او نیز شبیه بتخم پیل و ازان کوچکتر و در غلافی و قریب یکسال بر درخت می ماند آنگه بر درخت پخته شود و خورند و بعد پخته بسیار لذیذ و خوشبو میشود و بوی او تا دو میرود و در دهن خوب میشود و گویند در وزن تا مقدار یک آنار دیده شده پیل او را سالم فرو میبرد و از شکم هم سالم برمی آید لیکن مغز دران نمی ماند و در درخت آن بزرگ قائم بر یک ساق ضخیم و شاخها بسیار و متفرق و برگ آن آنبوه شبیه ببرگ بیل و ازان کوچکتر و نیز مشابه ببرگ حنا و ازان سخت تر و بزرگتر و برگ نورسته و شگوفه آن در مزه فی الجمله شبیه بطرخون و با عفوصت بسیار و مزاج آن سرد و خشک در دوم و خام او خشک در سوم مغز رسیده آن مفرح و مقوی دل گرم و معده و جگر و قابض و قامع صفرا و مسکن تشنگی و دافع تپ و اسهال و امعاء را قوت بخشد و غرغره آن جهت جوشش دهان و درد گلو و منع بر ذر آبله چیچک در کام و زبان و گلو و مضمضه آن جهت استحکام لثه دارد و ام آن بدستور سنبون خشک آن را فشرده آن با طعام جهت برانگیختن اشتها مفید و مضر سینه مصلح آن قند و نیز تخم نیز و خوردن و مالیدن مغز آن دافع سم و بلا و اگر بدست بیاید پوست خشک آنرا سائیده بر موضع گزیدگی آن مالیدن نیز موثر ست و گویند در ملک کرناتک تیلا بسیار میباشد و چون بر بدن کنند و فی الحال درم میکند و می ترقد و میکشد لهذا مردم آنجا کیت را ذخیره کرده میدارند و قتیکه ضرا و رسد طلا میکنند و می خورند

و خلاصی می یابند و مالیدن عرق پوست درخت او کہ بطور پتال جنبر برآورده باشند جہت جملہ امراض جلدیہ مثل برص و بہق و قوبا و غیرہا زود زائل کند و شیرہ پوست تنہ درخت او کہ بمقدار چہار ترولہ باشد با ہفت دانہ فلفل گردد ہفت قطرہ روغن مادہ گاؤ بزنیکہ بچہ زائیدہ باشد نوشانیدن او اکثال بلا فصل نوشانیدن او از امراض زہریکی محفوظ می ماند مجرب ست و نوشیدن و طلا کردن عصارہ برگ او بازیرہ سفید شکر جہت شری بسیار خوب ست و ہندیان نوشتہ اند کہ کیت او سلخ معدہ تا بگلو دفع نماید و رفع پیری کند و قوت جوانی آرد و جہت ترقیدگی زبان تقشر پوست بدن از سم و غیرہ و سنگر ہنی و بیمزگی دہن و تپ بلغم لوج و درد شکم صفراوی مزمن و اسہال کہنہ و رفتن خون از شکم نافع و نارسیدہ آن سہ بار بقدر نخود با شیر گاؤ بعد قبض دافع ہر سہ غلط و استسقا و غلبہ باد و تلخہ و گران ست و حلق را صاف نماید و پاکیزہ دارد و دیر ہضم بود و تشنگی ببرد و بعضے گویند کہ مولد بلغم و سواد و مسمن بدن اچار و چٹنی دافع قبض و سرفہ و بہق و زبان رالذت دہد و رفع حرارت نماید کیت پتری بفتح کاف و سکون یار تحتانی و تا رفوقانی و فتح تا رفوقانی ثانی و سکون تا رفوقانی ثانی و کسر راء مہملہ و سکون یار تحتانی نبات ہندی ست برگش شبیہ برگ کیت و گرم و تیز و دافع اثر زہر و غلبہ کف و سیلان منی ست کیتکی بکسر ہر دو کاف اسم گلابی خرد و ست کیتکی بکسر کاف و سکون یار تحتانی مجہول و تا رفوقانی و کسر کاف فارسی و سکون یار تحتانی ثانی اسم ہندی نوع کوچک کیوڑہ است کیٹ بکسر کاف و سکون یار تحتانی و تا رفوقانی ہندی اسم ہندی خبث الحدید ست و بزبان ہنود منڈور و منڈورم و آن ہر دو قسم ست یکی آنکہ از کوہ پیدا شود و در آتش گیرند یا سندور و دوم آنکہ از آہن جدا میگردد و آنرا آئرن و یم و کرشن کٹا و مین چت میگویند شیرین تیز و گرم و ترش و رفت و نافع کف و باد و کلانی شکم و پندرو گ و دافع درد شکم و بیمزگی دہن و مزاج و سلان منی و قولنج و آماس و سفید تگرمی و تپ بمرض کہنہ باو خوب ست و گویند مدبر آن در استعمال بہتر ست و طریق تدبیر او آنست کہ بگیرند کیٹ کہنہ صد سالہ کہ تا این مدت خاک و باد و آفتاب بدان رسیدہ باشد و سنگ ریزہ نباشد و باب تر پہلہ و آب خالص و بابول مادہ گاؤ صلایہ کنند مقدار شربت آن از نیم ماشہ تا دو ماشہ و افعال این بعینہ مثل افعال خاک آہن ست و بعضے ہندیان نوشتہ اند کہ بعد فراغ از صلایہ از بیج امرت پٹ دہند بسیار خوب بی مضرت گردد و افعال و خواص این بقول اطبای یونان در خبث الحدید مسطور شد کیٹ کرو د بکسر کاف و سکون یار تحتانی و تا رفوقانی ہندی و ضم کاف دوم و راء مہملہ و واو مجہول و دال مہملہ اسم بیج باراہی کہ ندست کیٹھا رمک بکسر کاف و سکون یار تحتانی و فتح تا رفوقانی ہندی و ضم راء و لحاء و کسر راء مہملہ و سکون یار تحتانی و کاف اسم ہمسایہ ی ست کیٹی گیو بکسر کاف و سکون یار تحتانی و کسر تا رفوقانی ہندی و سکون یار تحتانی و کسر کاف ثانی و ضم یار تحتانی و سکون واو اسم گات ست بقول اطباء انگریزی قابض ست در پیچش و سیلان خون سفید ہندو برای درم لثہ و قلاع نیز سفید ہندو با ادویہ دیگر و شراب نیز ترکیب داده استعمال میکنند کیتو فیلا اسم بلا ست و بمعنی بلاط نیز آمدہ است کیجلی اسم سلخ اسپ ست کیجوریا کاسنی صحرائی را گویند کیچوہ بکسر کاف و سکون یار تحتانی و جیم فارسی و فتح راء و سکون یا ہندی اسم خراطین ست کیخرس بکسر کاف و سکون یار تحتانی رخاء مجمہ و ضم راء مہملہ و در آخر سین مہملہ اسم جانور ست کہ بدرد بکسر کاف فارسی و سکون یار تحتانی و فتح دال مہملہ و سکون راء مہملہ ہندی اسم ہندی شغال ست در سنسکرت شگال و جمبوک نامند و در دکن کولہ و در مالوہ لنڈیا گویند نزد ہندیان گوشت آن مقوی اعضا مولد منی و دافع امراض بادی و دق و تپ کہنہ و سنگرہنی مفید و مولف تذکرۃ الہند نوشتہ گوشت آن گرم و خشک در سوم و جاوس در طبیخ او جہت فالج و رعشہ و تشنج نافع و محلل ریاح قولنج و سرگین او مفاصل و دار الشعلب مفید و مرارہ او جہت ابتدای نزول آب چشم سود مند و ریہ او خشک کنندہ ریہ آدمی ست و نزد ہندیان مصلح گوشت او گوشت زاغ و شیرہ کہاد کاڑی و زبیبی تیز نوشتہ اند کہ گوشت او با مزہ بیشہ و جہت چیر و گ و تپ کہنہ و سنگرہنی مفید گویند کہ شمی از ان سیاہ میباشد کہ حامل خواص او بر اعد اظفر یابد و مقاصد او حاصل شود و از سحر و فریب و ضعف پیری و حرق

وغرق و جمیع آفات جانوران گزنده و سمیه و چشم بد محفوظ ماند نیز بعض مردم میگویند که چون این حیوان کهنه گردد و بر سر آن شاخی برآید عامل آن غلخ را عالمی خادم میشود و هر مراد او حاصل میشود افعال و خواص این بقول یونانیان در شغال مسطور شد **گیده** بکاف فارسی بکسر و سکون یا تحتانی و فتح دال مهمله و ها هندی اسم هندی عقاب ست **کیدخ** معرب کاذی ست **کیرا** اسم توتیست **کیرا** بکسر کاف و سکون یا تحتانی و فتح راء مهمله و الف و ضم تاء فوقانی و سکون کاف و کیراوت هر دو اسم چراینه است **کیراوت** و کیرلا هر دو اسم های برنگ ست **کیرٹ سیڈ** تخم گذرست **کیرلم** اسم های برنگ ست **کیرجک** اسم بیخ **کیرو** بکسر کاف فارسی و یاء مجهول و ضم راء مهمله و سکون واو اسم هندی سفرجل است و بزبان هندوجا جو و بسنسکرت گرتمیت یعنی گل کوه است و گیرکیا دهات یعنی رنگ اور روشن ست و رکتا شما یعنی سرخ رنگ ست و رکتانتی گرتو یعنی استحاضه زنان را آرام بخشد میگویند و آن دو نوع میباشد یکی سرخ تیره خالص این را بهندی سوں گیرو نامند دوم کمرنگ ناصاف و این را گیرو باسم مطلق خوانند و این بخوبی آن نیست و گویند بهترین آن در هند گوالیاری ست نزد هندیان شیرین و زمخت و سرد بود و زخمهار امفید و منور بدن ست و دافع بواسیر و حرارت **اعضاء** برای ابتدای ورم نفع می نماید طلاء و قابض ست و بتهای هفت قسم را باز دارد و صفرا بیفزاید و مصلح آن سالپرنی ست و با مراض زنان مثل استحاضه و غیره مفید افعال و خواص این بقول یونانیان گورسفره باید **کیروی** اسم گرویاست **کیسیر** بکسر کاف و سکون یا تحتانی و سین مهمله و فتح تاء فوقانی هندی و سکون راء مهمله اسم جند بدستر ست بقول الطباء انگریزی بیور نام سگ آبی ست و در غلاف عضو تناسل این منجمد میباشد خاکستری حریف و تلخ مفرح و دافع تشنج مدر حیض و سکن ست و در قولنج ریحی و تب ربع و غیره مفید هند و در شراب خیسانده آن میسازند **کیروم** بفتح کاف و سکون یاء تحتانی و فتح راء مهمله و سکون واو و میم اسم گلو اسفیدست **کیری** بفتح کاف و سکون یاء تحتانی و کسر راء مهمله و سکون یاء تحتانی دوم اسم اینه خام ست **کیرمیشٹ** اسم چمٹ ست **کیریع** اسم خیری ست **کیس** اسم موست **کیسر** بکسر کاف و یاء تحتانی و فتح سین مهمله و سکون راء مهمله اسم هندی زعفران ست و بزبان هندی لمکم و بسنسکرت کاشیر یعنی در ملک کشمیر میشود و لمکم رکتم یعنی آنچه در ملک کشمیر میباشد سرخ میشود و مانو هلیکم یعنی در بانو هلیک هم میشود و این قسم بدبو و زهری را آلوهی یعنی مرض را میگذارد و پیتغنم یعنی زرد بود و تپش سارم یعنی خلاصه گل و کسر نغم یعنی پس گنده مال را نافع و **کیسر نغم** یعنی بر مرض سد غصه میکند میگویند تیز و گرم و فرح و خنده آور و دافع فساد اخلاط ثلثه و مصفی رنگ نافع سرخی چشم و امراض فساد بول و پس **کیسر آملا** اسم هندی بجوره است **کیسر سر بام** اسم نیلوفر زعفرانی ست **کیسرم توم** اسم لونگ ست **کیسرم** اسم ناگ کیسر ست **کیسر نجن** اسم گل مهندی ست و بهنگره سیاه رانیز گویند **کیسری** و کیسری پیل هر دو اسم بجوره است **کیسوم** اسم هندی گل پلاس ست و گویند کیسو و کسر کونه اسم جعده است **کشانچی** اسم رواس سفید ست **کیشنیرو** اسم ستاور نر دست **کیش مشٹیکا** بکاف یاء مجهول و سکون شین معجمه و فتح میم سکون شین معجمه دوم و سه تاء فوقانی هندی و فتح یاء تحتانی و سکون کاف اسم بارو کوکه است و اسم لجلجات **کیشیا** بکسر کاف و سکون یاء تحتانی و شین معجمه و فتح یاء تحتانی ثانی و الف اسم خیار شنبر ست **کیشهی** بهیشهما بکسر کاف و یای تحتانی مجهول و کسر شین معجمه و سکون یای تحتانی دوم و کسر سین مهمله و سکون یای تحتانی سوم و فتح تای فوقانی دیگر مهمله دوم و ها و الف اسم سنبلها و سیاه است **کیطم** نمک نفطی ست **کیفا دفیر** و بسر پانی سنگی ست که بونانی غاغاطس نامند **کیفا مصیریا** اسم سرپانی سنگی ست که بفارسی سنگ مصری نامند **کیفا مغنطیس** مقناطیس ست **کیفا نورا** اسم هار قشیشا است **کنایهودیا** اسم حجر یهود ست **کیفری حصا** کیفا قیر و یونانی جهین بهت **کیک** بفتح کاف و سکون یاء تحتانی و کاف ثانی اسم فارسی ست

بعربی برغوث وطامرین وعدام وبهندی بسونا مندو بترکی آ هوست **کیکاس** بر وطان سنگ **کیکر** بکسر کاف وسکون یا تحتانی وفتح کاف ثانی وسکون راء مهمله اسم هندی ببول است **کیکر کارس** اسم اقاقیاست **کیکواشه** بفتح کاف وسکون یا تحتانی وکاف وفتح واو والف وشین معجمه وها ونیز کیکواش بدون ها اسم فارسی خشیشة البراغیث ست وبقول صاحب تحفه اسم طبری قسمی از دوتس ست وگوسفندگیاهی ست که چون آنرا فرش نمایند کیکان بگریزند وتخم آنرا چون سائیده بر بستر پاشند نیز کیک ازان بگریزد **کیکه** اسم بیضه ست **کیکیر** وکیکیش معرب آن جوجیرست **کیکیشکها** بکاف وسکون یا تحتانی دوم وکسر شین معجمه وفتح کاف وسکون تحتانی وها اسم موشکهی ست **کیل** اسم تمر زعدرست **کیلا** بکسر کاف ویا تحتانی مجهول وفتح لام والف اسم هندی موزست وهندیان آنرا اری ومو جا گویند اسم محض اندورزها یعنی بسیار خوبصورت وورزتا پهل یعنی بار او گردد ودراز میشود کدی وهوی معنی هردو اسم انکه مغز او سفید وچرب باشد وغن زرد وسالیکا یعنی قاتل زنا بیرست وسگمارا یعنی بسیار نازک کند ها یعنی بیخ او دفع امراض کند ولسارو یعنی برگ او بسیار صاف وهموار میشود ودیرگه یعنی برگها دراز دارد میگویند وآن ثمر معروف ست درخت آن راست بدازی یک نیزه بلند گردد وبرگ او دراز تا دو گز از تنه سطبر او نرم وپیچیده برآید وچون بگزشاید عریض گردد وباستین ناودخته ماند وچیزی صنوبری شکل ازمیان برگها برآید که آن غنچه او ست وبران برگها قوبر تو سرخ رنگ مائل بسیاهی نوازان ثمر آن حاصل میشود بشکل خیار کوچک دراز ودو طرف تو کدار وبعد پختگی بوست باسانی کشیده میشود وخوشه دار میباشد ودر هر خوشه از سی عدد تا پنجهزار عدد وثمر او اکثر بی تخم مزهٔ او مثل مسکه نرم وشیرین واقسام میباشد چنانچه بعضے بعد پختگی سبز می ماند وبعضے سرخ واکثری زرد میگردد وبعضے برابر یک انگشت در طول وحجم که آنرا برای کیلا وسون کیلا نامند وبعضے بدازی یا دگز وبعضے مانند یک انگشت که آنرا بهنیسه کیلا گویند واکثری سیاه بود وبهترین او قسم خرد که آنرا امرت بان گویند وبعضے گویند کافور از درخت کیلا بهم میرسد وبعضے گفته اند که از بیخ درخت آن وچوب درخت کافور با دیگر اد ویه ترکیب داده کافور مصنوع میسازند واز ساق درخت او آب سفید برمی آید وثمر خام او سرد وخشک واندک زخت وتلخ ورسیده او گرم وتیز ونرد بعضے سرد وشیرین وچرب وقدری زخت وگاه به تنه او زخت وسرد وآب او اندک تلخ وسرد ست وبیخ او هم سرد وترکاری ثمر خام آن در گوشت وروغن ومصالح ویالی گوشت جهت پرسیو ورگت پت مفید وسلان منی وکثرت احتلام منع کند وپدر تپ یعنی کونیلرا نافع واسهال خونی بند کند اگر وم بیخت کرده بخورند وگلکت دور کند ومنی بفزاید وبواسیررا سود دهد ومخیتاد گران ومقوی وشمن بن وسکون بشگی وسرفه وضیق دافع فساد صفرا وخون باد وسوزش سینه ومثانه وسقطه وفلاح وبلغم افزاو زردی بول وسوزش شکم پیدا میکند ومصلح آن آب گرم ومرچ سیاه وزنجبیل وبیخ او مقوی اعضا دافع فساد صفرا وخون وبلغم ودر آب سیدنافع سوداک مضعف باه گویند گرمی استخوان را برکند ومولد مقرا ومشهی نیز ست اگر مفید وترکاری گاه به درخت او سوزش دست وپا واندام وچشمها دور کند وصفرا هم دفع نماید ومولد بادست وتیز ترکاری گل او زخت وگاه حابس اسهال خون ومقوی بوقت هضم سردست مزه سیدهد وگرمی میکشد وبیماریهای سینه وصفرا دور کند سبک ست در آب درخت او تشنگی وبیمزگی را میزند وادرار بول نماید وباسهال نافع وسیه را دور کند چیچک ریکت پت وسیلان لعاب دهن ودوران سر را سود دهد وآب درخت موز سیاه بامزه وبیماری تقطیر بول وسینه وترد وش واستخا ضه را نافع وجوانی نگاه دارد وآب موز کهنه سنگهاڑه میباشد بامزه ودافع سردی وسیه وقسمی از موز ست که آنرا نیپال پاری گویند آب او زخمت ودافع گلکت باد وتپ صرع فعال وخواص این بقول اطبا یونان در موز خواهد آمد **کیلا ذو نیا** وکیلو ذونیون وکیلا ذونیا میران ست **کیلانس** اسم آلو بالو ست **کیلدار** واسهرس ست **کیلسرج** اسم نوعی از زعرور ست **کیلسیم** بکسر کاف وسکون یا تحتانی وفتح لام وسکون سین وفتح یا تحتانی ثانی وسکون میم اسم آبک ست **کیلکان** بکسر اول نوعی از گندنا ست **کیلوٹ** بفتح کاف وسکون یا تحتانی وضم لام واو

بمجهول وسکون تا نوقانی هندی سرد و قابض تسکیم و دافع تکهه و دلگ و باد است **کیماک** اسم قیاق ست که بفارسی سرشیز نیز گویند **کیمت** بوستی ست که بفارسی ساغری نامند **کیمرس** ذرة است **کیمری** اسم پیرنی ست **کیموس** گویند که ذرة است که جاورس نامند و بهندی جوار و حکیم علوبخان مینویسند بحتیل که اصل آن کنجرس باشد که تصحیف نموده اند که بروی جاورس ست و گفته اند که اصل آن کیمرس **کیموکیچ** اسم سوبچ ست **کیمومیل فلوڈرا** اسم گل بابونه است **کینتی** بفتح کاف فارسی و سکون یا تحتانی و خفا نون و کسر تا نوقانی و سکون یا لغت بنگالی ست و آن نباتی ست از قبیل کجم و بیاره مفروش بر زمین و بر حجار خودمی پیچد و برگ شبیه ببرگ انار و از ان باریکتر و سر برگ آن و تیز گل آن برنگ گل کاسنی و کوچک مزاج آن گرم و خشک سوطا برگ خشک سودهٔ آن جهت دفع سیمت ها زگرده نافع **کینهاریچ** بفتح کاف فارسی و خفا یا تحتانی و نون و فتح ها و الف و کسر با موحده و سکون یا تحتانی و جیم اسم دساست **کینچوا** بکسر کاف و سکون یا تحتانی و خفا نون و سکون جیم فارسی و فتح واو و الف اسم هندی خرطین ست **کینچلی** اسم هندی سلخ الحیات است **کیندہ** بکسر کاف فارسی و سکون یا تحتانی مجهول و خفا نون و فتح دال مهمله و سکون ها اسم هندی ست و نزبان تلنگان بتی بول و بفارسی صد برگ نامند و ماهیت و اقسام آن در صد برگ مسطور شد بالجمله گل درخت هندی ست که تا یک گز بلند میشود و شاخهای باریک انبوه میکند برگ او مانند برگ قنب و گل او گرد و کلان خرد و زرد و سرخ و زعفرانی میشود و در یک گل صد بار گهای زنده میباشد و هر برگی را دنباله سیاه باریک بود که آن تخم اوست و بار میکند و اکثر اطفال ازان گل بازی میکنند در مزاج گرم و بقول بعضی معتدل مائل بگرمی و تری و بعضی هندیان میگویند گل آن سرد ست نهادن او باطراف مدقوق مفید و مفرح و مقوی و با نعم و مدر و اگر برگ گل آن بقدر یکتولا با فلفل گرده و ماشه سائیده با آب شیره کشیده بنوشند نافع بواسیر ست و اگر گل صد برگ زرد با مویز در آب بیخ کیله و دو آنار شب تر نموده و صبح عرق کشند و یکدرام صبح و یکدرام شام بنوشند برای شراو قطع خون بواسیر عجیب تاثیر ست و اگر از برگ نورسته آن بقدر یکتولا سائیده شیره کشیده بقدری نبات شیرین کرده بنوشند بول بسته را زود بکشاید و عصاره برگ آن تا شش تولا با جرا نیهود و سوده نوشیدن جهت ریزا نیدن سنگ مثانه و احتباس بول مجرب ست و مالیدن برگ و جهت صلابت و تشقق و سیاهی دست و پا آزموده و زانه قسم صد برگ ست که آنرا ده برگ گویند تخم او نیم دانه خشک کرده کوفته بهیئه خوردن قاطع شهوت زنان و مردان ست **کینڈا** بکسر کاف فارسی و سکون یا تحتانی و خفا نون و فتح دال هندی و الف اسم هندی گرگدن ست گوشت آن دافع فساد باد و حابس بول و براز افعال و خواص این بقول یونانیان در گرگدن مسطور شد **کینکر** بکسر کاف و سکون یا تحتانی مجهول و خفا نون و فتح کاف ثانی و را مهمله هندی و الف اسم هندی سرطان ست و آنرا بهندی کاکڑا و کینگچه بکسر کاف فارسی و سکون یا تحتانی و خفا نون و سکون کاف فارسی ثانی و فتح جیم فارسی و ها تیز نامند و بسنسکرت کلیرها و کرکی گویند گوشت آن سرد و مقوی هفت دهات و مهیج حابس خون حیض و بقول بعضی دافع باد و صفرا و رافع تشنج خدر و سبک ست **کیو** دکیوه گویند اسم کاهو ست **کیوان** بهندی زرنب ست **کیوانچه** بکسر کاف و یا تحتانی مجهول و فتح واو و الف و خفا نون و سکون جیم فارسی و ها بهندی بعضی اسم کبیکچ نوشته اند و اصلے ندارد و در ملک مالوه کورنج را که از رغب بار آن بر بدن خارش میشود بدین نام خوانند این درست معلوم میشود و بنا بر تطابق با فعال هر دو با یکدیگر زوهندیان شیرین گرم و تران و مولد منی و مهیج و تخم آن دافع فساد باد و مهیج ست **کیوڑہ** بکسر کاف و یا تحتانی مجهول و فتح واو و را مهمله هندی و با اسم هندی کدرو کاذی ست و نیز هندی مکلی و بسنسکرت کیتکیجا که اسم محض ست و کرشن بسرپ پریا چیا یعنی مار سیاه بسیار دوست سیدارد و وها پتر یعنی کلان برگ و سوگندها چا یعنی خوشبو میشود و استهاگندها یعنی تا مدت بود دارد و ترسی پتر کا یعنی برگ او خار میباشد

و ورش پیشی و ورش بیشی معنی هر دو اسم آنکه در موسم برشکال گل میکندی نامند درخت آن چهارگزی و بلندتر و برگهای او مثل برگ ذره یعنی جوار یکنی دراز تر سه پهلو در هر سه پهلو خار و چهار ساله گل دهد و گلش خوشبو و پیش از نود روز بسیار آید و آن نزدیک کم و بعد خشک شدن نیز بو باقی بود و در لباسها گذارند تا مدت لباس بو باقی باشد و در مالوه و دکهن و برن تهنبور و بهار که ملک و شهرهای هندند بسیار پیدا میشود و قسمی از آن کوچک تر و آنرا کیتکی گویند و برگ گلش زرد رنگ و ارد بخلاف کیوڑه که آن سفید و اغبر رنگ شده و قسمی دیگر کیتکی ست که آنرا سرن کیتکی نامند صنوبری شکل برگ گل آن دوازده و افزون هم بود بویش ملایم و خوش و منال او شصت هفت سال گل دهد بالجمله هر دو غیر بارن دسر و تلخ و تیز و سبک و دافع فساد بلغم و گویند که گل باد و بلغم لرج از بیخ و بنا در کند و قوت باصره تیز کند و قوت دهد و کافور و سهاگه و بوست بیخه یا کیان که از ان بچه برآمده باشد و آرد گل کیوڑه مساویده بر قضیب طلا کردن باعث فرط محبت و عشق زن گردد و نیز گل و شیر را خشک کنند و تقطیر البول و مسلس البول را نافع و عطر کیتکی به نسبت عطر کیوڑه لطیف تر بود و گویند که قسمی از وبانس کیتکی ست درخت او مثل درخت کیتکی لیکن گل او بوندارد و هر گل او که بر زمین افتد میروید و ازان شاخها برآید و بسبز گردد و گویا همان تخم او ست برگ او برای کشتن هر جان بکار آید افعال و خواص این بقول یونانیان در گذر مسطور شد کیون بهری بکسر کاف و ضم یا تحتانی و سکون او و خفا نون و فتح با موحده و خفا ها و کسر راء مهمله و سکون یا تحتانی اسم هندی انجیر دشتی ست و کیون بهر بجذف یا تحتانی از آخر نیز آمده و خواص آن در انجیر دشتی گذشت کیون شوکه بکسر کاف و خفا یا تحتانی و واو و نون و ضم شین معجمه و سکون واو و فتح کاف و سکون ها اسم درخت پلاس ست کسیه بکسر کاف و فتح یا تحتانی مشدد و ها بفارسی اسم مصطگی ست و آن علک الروم ست کیهون بکسر کاف فارسی و سکون یا تحتانی و ضم ها و سکون واو و نون اسم هندی گندم ست و برنان هنود گودهم و کنک و سنسکرت گودوم و ملیچها هوجنا بمعنی خورش مسلمانان گویند نزد هندیان چرب و دیر هضم و مفرح بود و استخوان شکسته را درست نماید و ملین و مقوی بدن و دافع باد و بلغم و افزاینده منی و چودهٔ آن برای دادو دارام سودادی مجرب ست و بهترین طریق برآوردن آن اینست که گندم سفید را شب اندک ترنموده صبح بطریق متعارف در شیشه کرده چوده کشند و بعضے نوشته اند که گندم نزد هندیان معتدل مائل بسردی و شیرین مزه و سبک و خوشبو معین بر سخن و مزیل باد و صفرا و مقوی گوشت بدن و آورنده همت و هوشیاری بر طبع و مقوی باشت ست و اگر چیزی ضرر ازان شود مصلح آن پیاز نوشته اند افعال و خواص این بقول یونانیان در گندم مسطور شد

کیون بهری
کیون شوکه
کیهون

خاتمة الطبع - الحمد لله که این کتاب لاجواب بفضل شافی مطلق حکیم برحق خالق النباتات و البنجم دافع الامراض و الالم حصهٔ اول جلد رابع محیط اعظم که در خواص ادویهٔ مفرده بنظیر ست ۱۳۱۵ھ باتمام رسید

اعلان

این کتاب حسب قانون سرکار داخل رجسٹری شده است کسی قصد طبع نکند

بسم الله الرحمن الرحیم

باب لام محتوی بر چهارده فصل

فصل لام با الف ✣ **لابره** اسم خرگوش ست **لابوبی** بفتح لام والف وضم باء موحده وسکون واو وضم تای فوقانی وسکون یم وکسر بای موحده وسکون یای تحتانی اسم بارکند وریست **لاچاپشپ** اسم گل کرنج ست **لاچامند** بفتح لام والف وفتح جیم والف وفتح یم وخفای نون وسکون دال مهمله هندی اسم فیروزه است **لاجورد** بفتح لام والف وسکون جیم وفتح واو وسکون رای مهمله ودال مهمله اسم فارسی ست وآن در اصل لاج آورد بوده یعنی آورندهٔ نقش زیرا که لاج در لغت فرس معنی نقش ست ونقاشان آنرا استعمال میکنند وآن مثل اصل در صنعت ایشان ست ومعرب آن لازورد ست ویونانی ارمانیا وقاموس گوینده وآن سنگی ست که از کاشغری آورند بهترین آن سخت صاف نیلگون براق بانقطهای طلائی بود مائل بسرخی وبنفشی وسبزی که دران رگهای خاک نباشد وانچه برین اوصاف نباشد مصنوع ست وآن مستعمل در طب نیست ومادهٔ مکون آن سیماب اندک جید وگوگرد بسیار غیر ردی قریب بمادهٔ طلاست که طلا ناگشته یعنی ست بران غالب شده آنرا بدان رنگ ولاجورد گردانیده وآنرا منقوش بزر پنج زرد در ربع وزن آن زاج در ریگ میکنند وسحق بلیغ باسرکه که دران نمک حل کرده ودمس تفته را دران خاموش کرده باشند تا سرکه سبز گشته باشد می نمایند تا بقوام خمیر آید پس خشک نموده بجای لاجوردی فروشند وبهمچنین لبنگ مرمر که تسقیه یافته که دران شب یمانی یک مرتبه وسرکهٔ مذکور مرتبهٔ دیگر داده در سرگین گرفته یکشبانه روز آتش ملایم موافق داده پس سرد کرده برآورده بجای لاجورد می فروشند وفرق بشناخت سختی وجوهر داوصاف مذکور ست واگر سوده باشد تا نگه رنگ لاجورد اصلی مانند رنگ آنست بخلاف جعلی ریزه ریزه نمک چیزی چیزی مصنوع سائیده برنگ لاجوردی آورند اندک سبک وزن خوب نرم وسوده نیست وچون خوب نرم بسایند رنگ آن بسیار کمی گردد وآن لاجورد نیست ومستعمل در طب سنگی اصلی کاشغری آنست وانچه مشبع اللون خالی از ریگ صاف نیلگون بخشی باشد وگویند که وانچه در معدن طلا یافته می شود جید ست وانچه اقسام آن در معدن مس یافته می شود خوب نیست هرگاه ارادهٔ اسهال باشد غیر مغسول آن والا مغسول آن بکار برند زیرا که قوت اسهال غیر مغسول زیاده از مغسول آنست باجمله بقول شیخ قوت آن مثل قوت لذاق الذهب ست اندک ضعیف تر در گرم در دوم وخشک در سوم ست وگویند گرم در اول وخشک در دوم وبعضی سرد وخشک در دوم گفته اند ومغسول آن سرد در اول وخشک در دوم ودران قوت قلاعه مفتنه وجالیه باحدت وقبض اندک ودران احراق وتفریح ست وشیخ در ادویهٔ قلبیه نوشته که حکم لاجورد شبیه بدانست که در حجر ارمنی گفته شد واز ان اندک ضعیف تر ست وگوینده که آن جالی وصاف کنندهٔ اخلاط از کدورت واز اکبر ادویهٔ مسهل سودا واخلاط غلیظه مخلوط بخون وبالخاصیت دافع سوداهای حوالی قلب وامراض سوداوی وغم وهم وتوحش وبخارات غلیظه ونافع سهر ومالیخولیا ووسواس وامراض قلب ومفرح ومقوی دل ومفید ربو وضیق النفس ودرد گرده وشانه وصلابت رحم ومدبول وحیض ست ودر سائر افعال قریب بحجر ارمنی ولذاق الذهب واز ان هر دو ضعیف تر وباقوت محرقه وحادهٔ ومقرحه ولذانه ومعفنه است ومالیدن آن قلع تآلیل کند وبهمچنین طلای آن بسرکه وبدستور جهت بهق وبرص وتجعید موی وذر ور آن جهت اکله وقروح ساعیه وجذام وحکه مجرب نافع واکتحال آن جهت رمد ودمعه وسلاق وبیاض وقرحه وسبع رنجین مژگان واز اعظم اجزای ادویهٔ امراض چشم ست برای تقویت اجفان وروئیدن مژگان وزیادتی وتسخین آنها وشیخ می فرماید که آن محسن موی پلک وزیاده کنندهٔ آنست وآن درین باب غایة النفع ست چنانچه گفته اند که این بجهت خاصیتی ست که اندران ست وگویند بسبب استفراغ آن اخلاط ردیه مانع روئیدن موی را بروئیدن جید وبعضی نوشته اند که

چون آنرا بسوزند وغسل دهند پس در چشم کشند تحسین موی پلک وتکثیر آن نماید ونفوخ آن قاطع رعاف ست وحمول وشرب آن ادرار حیض بقوت نماید و گویند فرزجهنیم درم آن با یک درم روغن زیتون جهت حفظ جنین از اسقاط نافع وچون چهار قیراط ازان بشربت ورد وآب نیم گرم بخورند رتب ربع رافع کند وآن مقرح معده ا ست مقوی آن مصطکی یا حاما وموجب کرب وغثیان خصوص غیر مغسول آن مصلح آن کتیرا وعسل ومغسول کردن آن مقدار ثلث بت آن از نیم مثقال تا یک درم ویا یک مثقال با ادویهٔ مناسبه بدل آن حجر ارمنی ست ولزاق الذهب مستی نیز گفته اند واهل هند نوشته اند که لاجورد سنگی ست که از جانب ولایت آید بسیار خوش رنگ چرب ونرم وسرد بود وصفرا دفع نماید **لاجوردیه** صامریا ست

لاچاور چپا بفتح لام والف وفتح جیم فارسی وخفای ها والف وضم واو ورای مهله وفتح جیم فارسی دوم وخفای های دوم والف بزبان هنود بمعنی درخت سرخ مثل رنگ لاکھ است وآن اسم درخت اطره است **لاچیپا** بفتح لام والف وجیم فارسی وخفای ها وفتح یای تحتانی والف اسم لاکھ است **لادن** بفتح لام والف وفتح دال مهله وسکون نون وبذال معجمه نیز آمده بقول دیسقوریدوس یونانی قیسوس گویند وقیس وقلیسوساشایانیز درخت آنرا بفرنگی لدان نامند وآن رطوبت غلیظ چسپنده است که از ساق وبرگ درخت کوهی حاصل میگردد وآن درخت بقدر درخت انار وشبیه بدرخت دبق ست وبرگ آن عرض باهم متصل وباریک وسخت وگل آن مائل بسرخی وثمر آن مانند زیتون ودرجوف آن دانهٔ سیاه باریک ودرکتاب مصور فرنگی ست که درخت آن عظیم با شاخهای باریک ودراز وبرگ آن بردو طرف شاخ زوج زوج رسته وباریک ودرازاز برگ انار بزرگ تر وبرسر شاخها گل وثمر آن وگل آن پنج برگ اندک کوچک واز کلام شیخ الرئیس غیره مفهوم می شود که لادن چیزی ست مثل شبنم که بجزیرهٔ قبرس برنباتی که آنرا قسوس گویند وآن نوعی از لبلاب معروف ببلاب کبیر یعنی السلیخ است می افتد وبران برگ متراکم می شود وبدان شبنم شیخ آن نبات مختلط می گردد وبدان نبات بزوگوسفندان هنگام چریدن آن گذر میکنند وبموی وسم آنها می چسپد وانچه بریش وبموی آنها که از زمین مرتفع باشند می چسپد آن اجود وپاک می باشد وانچه بسم آنها می چسپد آن ردی ومخلوط بریگ وخاک می باشد پس اهل آن بلاد آنرا میگیرند ودرآب جوش داده صاف نموده قرص می سازند وخشک کرده بری دارند وبعضی گفته اند شبنمی ست غلیظ لزج که درفصل ربیع بردرختی شبیه به بنق می نشیند وآنرا جمع نموده اقراص ساخته باطراف می برند وگویند که لادن اصناف میباشد انچه ازساق وبرگ درخت آن گرفته باشند خالص ودرکمال خوبی وخوشبوئی وبهترین اقسام ست وآنرا لادن عنبری نامند وانچه ازان رطوبت بر موی بزوگوسفندان در هنگام چریدن نبات آن چسپد وازان جدا نمایند زبون تر از صنف اول وانچه برسم آنها وقت چریدن چسپد وآنرا اخذ کنند زبون ترین همه اصناف ست واین باخاک وریگ آمیخته می باشد وبهترین آن قسمی خوب نرم خوشبو چرب سیاه مائل بسرخی وسبزی عنبری آنست که سنگین وخالص باشد وچون بدست بمالند نرم گردد وبقول شیخ مائل بزردی باشد ودران ریگ نبود وهمهٔ آن در روغن گداخته شود وثفلی دران باقی نماند وسیاه قیری آن غیر جید ست مزاج آن گرم در آخر اول وخشک در دوم وانچه در بلاد جنوبی بهم میرسد گرم زیاده است وبعضی گرم در دوم وخشک در اول وبعضی خشک در سوم گفته اند وآن ملطف بغایت ودران قبض اندک ومنضج رطوبات غلیظهٔ لزجه ومحلل آنها باعتدال ودران قوت جاذبهٔ مسخنه مفتح افواه عروق ست ودر تسکین اوجاع داخل کرده می شود وگویند که آن مقوی ارواح ومحلل صلابات ومسکن اوجاع ست ولهذا داخل ادویهٔ مسکنهٔ اوجاع می نمایند وآن بموی شدید الموافقت ست در مادهٔ آن افزاید واو را جذب کند وفسادی که اندران باشد زائل کند وشیخ می فرماید که آن موی رابر و یاند وتکثیف وتکثیر وحفظ او نماید خصوصاً با روغن مورد وباشراب واین بهر آنست که آن لطیف ست پس غوص کند در باطن وتحلیل وتنقیهٔ مواد فاسده خورنده گوشت نماید وجذاب ست پس جذب مادهٔ صالح برای تولد موی کند لیکن جزاین نیست که قدرت برازالهٔ صلع بمتدی ومتکرطو مقرطا وی دارد وبدان هدی رسد که شفای وا راالتعلب کند زیراکه مادهٔ وا راالتعلب تحلیل می شود بقوتی که فوق قوت محللهٔ لادن ست

وبقوتی که الطف و اجلی از قبض از قوت اوست و در کتاب قاطاجانس ست که لادن مدبل مفروح عسر الاندمال ست و سنقی گوشت فاسد و بازیت جهت قلع عضو و برص و با شراب قالع آثار قرحه و آبله و ضماد آن با زفت محلل صلابات و با روغن بابونه و شبت گداخته مسکن اوجاع بارد و طلای آن با روغن گل جهت سوختگی آتش ست و چون در روغن گل حل کنند و بر مقعد سر بالمدمنع نزلات از نزول نماید و نفع بصداع کند و داخل ادویهٔ صداع ضربانی نکرده می شود و تبخیر آن و شمیدن آن نافع زکام ست و چکانیدن آن در روغن گل گداخته مسکن درد گوش ست و طلای آن با روغن گل بر یافوخ صبیان نافع نزلات آنها که از ان سرفه پیدا شود و آشامیدن آن جهت سرفهٔ متولد از نزلات و تقویت معده و تسکین دردهای بارد و آن فواق ریحی و با شراب کهنه حابس و قابض شکم و مدر حیض و بول و شیر و مخرج جنین و طلای آن بر معده و مقوی معدهٔ مستر خی و مانع غثیان و سیلان آب دهن حادث از استرخای معده و دافع صلابت آن و صلابت جگر و رحم و مقوی آنها چون در انها ضعف و برودت باشد و حقنه بدان با روغن گل جهت سحج با رد و فرزجهٔ آن محلل اورام و صلابت رحم و اختناق آن و احتباس حیض و مخرج جنین مرده و شیمه و همچنین دخان آن با نبوبه در رحم اخراج آن هر دو نماید و ضماد آن با پیه خوک و یا پیه گاو جهت ورم مقعد و درد آن نافع و بخور آن گریزانندهٔ هوام ست و از خواص آنست که چون زن بعد از بول بخور آن گیرد و اگر در حال باز ادرار بول آید قابل حمل خواهد بود والا فلا مضر سفل و آشامیدن آن موجب کرب مصلح آن سنبل رومی مقدار شربت آن از نیم درم تا یک درم و در کتاب منهج نوشته که لادن مستعمل در روغنها و مراهم ست و مضر بسر گرم مزاج مصلح آن صندل و گلاب بدل آن میوهٔ سالمه و اگر روغن لادن این طور بسازند که یک اوقیه لادن را در یک رطل روغن زیتون یا روغن کنجد حل نموده روز دیگر بر آتش خاکستر گذارند که قریب بششم حصهٔ آن برود جهت برودت اعضا و زکام رطوبی و تقویت معده و رویانیدن و سیاه کردن موی و تقویت آن بغایت نافع ست **لاردلیطوطاون** عربانیشا ست **لارل** بر نیر بفتح لام و الف اسم برگ غار ست **لازورد** معرب لاجورد ست **لاسورس** بیونانی ماهودانه است **لاعین** بفتح لام و الف و فتح عین و کسر رای مهملتین و سکون یای تحتانی و نون و لاعون نیز آمده و آن نباتی ست شبیه بپای خرگوش و لهذا آنرا ارنبی گویند و بعربی رجل الارنب و بلاطینی لکونس و بیربری طربیطس نامند منبت آن خرابها و سرد و خشک چون با شراب بخورند شکم را قابض نماید و با آب جهت حبس شکم صاحب تپ و ضماد و تعلیق آن محلل اورام حار کنج ران ست **لاغورس** ولاغوتی بسریانی خرگوش ست **لاغورس ملاسیوسن** خرگوش بحری ست **لاغیه** بفتح لام و الف و کسر غین معجمه و فتح یای تحتانی و ها در تنکابن سنبه بنج نامند و آن نوعی از یتوعات ست و کم ضرر تر از یتوعات دیگر و نبات آن کوچک پر شیر قریب به نبات سقمونیا و برگ آن مدور مائل بزردی و گل آن زرد مائل بسرخی و شبیه بگل نرگس و شبت و اندک خوشبو و مکس عسل بران می نشیند و آنرا می چرد و تخم آن شبیه بخشخاش و چون نبات آنرا ببرند از ان رطوبتی و شیر برآید و آنرا اخذ می نمایند و بعضی شیر آنرا با آرد جو و کتیرا جمع می کنند منبت آن دامنهای کوه گرم و خشک در آخر سوم بلکه در اول چهارم و از خواص آنست که چون در غدیر اندازند و بمالند ماهیان بر روی آب آیند و بمیرند و این خاصیت اکثر یتوعات ست و شیر آن قوی تر از سقمونیا و با سمیت و مسهل قوی و مقی و جهت استسقای زقی و اخراج زرداب و اخلاط محترقه نافع و خوردن برگ پختهٔ آن نیز جهت استسقای زقی و اسهال ماء اصفر قوی و آشامیدن آب برگ آن مقی و مسهل لیکن شیر آن قوی تر و گویند فعل آن قوی تر از شیر آن و لیکن شیر آن مقی و تخم آن نیز مسهل و مقی و چون مگس عسل بر گل آن نشیند و بچرد عسل آن نیز مسهل ست و در ان اندک تلخی می باشد و ضماد آن مقرح جلد و بستور برگ و تخم آن و گویند که طلای شیر آن قالع بهق و قوباست مقدار شربت از شیر خالص آن یک دانگ و از مخلوط آن با آرد جو تا یک نیم دانگ و برگ آن در مطبوخات یک درم و انار

یا ده جائز نیست تو گیلانی گوید که در زمانهٔ ما استعمال نمی کنند پس اگر کسی ارادهٔ استعمال آن کند با آرد جو و کثیرا آنرا جمع کنند و بریت درم زیاده نکنند و یک مثقال آن قاتل ست گویند مضر جگر مصلح آن صمغ بدل آن قسمی دیگر از تیوع و بقولی مضر امعا مصلح آن کتیرا بدل آنست فراسیون **لاک** اسم لک ست **لاک پشت** اسم سنگ پشت ست **لاکھ** بفتح لام و الف و سکون کاف و های هندی اسم هندی لک ست و آنرا لاجھ و لکا و سنسکرت دیتیا یعنی روشن ست و دریا مودهی یعنی شکنندهٔ مرض ست و چتامنا یعنی چیره گ می زند و گرمی مجتویعنی کرم شکم می کشد و رکتا پهلا یعنی قطعهٔ ماهی سرخ ست و کشارنگا یعنی مزهٔ زمخت دارد و ماتا گو یعنی دافع دیوانگی و غنودگی و شکنجبیکا چیا یعنی مرض را دور کننده است می گویند و آن صمغ کنار ست سرد و تر و برافروزندهٔ رنگ و مبهی دافع فساد بلغم و خون و صفرا و دامیل و بثور و ضربه و سقطه و جوشش و کرم شکم و جذام و آسیب جن و پری و برای امساک منی اکثر در استعمال آمده افعال و خواص این بقول اطبای یونان در لک خواهد آمد **لاک کند** بفتح لام و الف و سکون کاف و فتح کاف دوم و سکون نون و دال مهله بهندی اسم نیلی ست که بر درختهای کلان بالای رود دومی پوشد برگ او مثل برگ پان و سفید می باشد چون آنرا پاره پاره نموده با قند سیاه عرق کشند و هر روز چهار تولہ بنوشند تا چهار روز وجع مفاصل دفع کند مجربست **لال** بفتح لام و الف و سکون لام دوم پرنده ایست از گنجشک خرد تر و نر و ماده می شود نر را لال و ماده را نیلیا بضم میم و سکون نون و فتح یای تحتانی و الف مانند و در ایام سرما پری ریزد و بعض مردم هند در هنگام مستی او با یک دیگری جنگانند بر ماده معینگند و ماده او یک رنگ و سرخ منقاری شود و مزاج آن گرم و خشک گوشت آن لذیذ و سبک و سریع الانحدار و بریان کردهٔ آن جهت ضیق نافع و شوربای او با مراض جگر و گرده سود مند و خون آن قدری بطفل دادن نافع ام الصبیان ست **لال بول** اسم مرست **لالا** بفتح دو لام و میان آنها و در آخر و الف گیاهی ست که از طرف مکه معظمه می آورند گرم و خشک و قابض و سخن ست آشامیدن آن حابس سیلان خون و بخور آن خصوصاً قمر آن جهت بواسیر و درد مقعد نافع و اکثر آن مضر شانه مصلح آن تخم مورد ست **لال بهوا** اسم جیونتی ست **لال ساگ** اسم عصی الراعی و سرخ مرو نوشته اند **لال شی** بفتح لام و الف و لام دوم و کسر شین معجمه و سکون یای تحتانی اسم گل رواسن سرخ ست **لال مرچ** در مرچ بیاید **لالہ** اسم شقائق النعمان ست **لالہ خطائی** اسم فارسی حاجم ست **لالہ سرنگون** اسم فارسی نباتی ست که در باغها غرس می نمایند و پیاز دارد اگر پیاز آنرا با چکتی دنبه مساوی کوفته با آب بجوشانند تا آب سوخته روغن بماند طلای آن جهت عرق النسا مجرب یافته اند **لالہ فعمانی** بضم نون و سکون عین مهمله و فتح میم و الف و کسر نون و یای نسبت اسم فارسی نباتی ست برگ آن شبیه ببرگ زنبق و از سه چهار عدد زیاده تا نه و گل آن مانند شقائق و بزرگتر از ان و بیخ آن مانند پیاز و بقدر فندق و طولانی در چند پرده و پردهٔ درونی آن شبیه با بریشم مطبوخ و بسیار نرم و پردهٔ بیرونی آن سیاه و مغز آن سفید و شیرین و ساق آن بقدر چهار انگشت گرم و تر با رطوبت غالبه و حرارت قلیله و مفرح و مسکر و منوم و نشاء آن بغالیه و مشی و هاضم و محرک باه و سرخ کنندهٔ رخسار مقدار شربت آن از یک درم تا دو درم ست **لاموجا** بفتح لام و الف و فتح میم و جیم مشدد و الف اسم خس ست **لامی** اسم گل سوسن ست **لامی** بفتح لام و الف و کسر میم و سکون یای تحتانی این اسم مشهور در عراق صمغ درختی ست که از نواحی هند آورند خوشبو مرکب از بوی مر و مصطگی و در رنگ میان سفیدی و زردی گرم و خشک در آخر دوم و سخن و ملطف و مفتح سدد و گداز ندهٔ بلغم و رافع امراض بارد و بلغمی و جهت ضعف اعصاب و شلشگی و کوفتگی اعضا و اعیا و با آرد مورد جهت تقویت اعضا و سرعت حرکت اطفال شربا و ضمادا نافع و ذرور و طلای آن جهت التصاق جراحات عظیمه و اندمال آنها و تحلیل اورام و قطع بدبوئی

لال
لالا
لالہ
لالہ سرنگون
لالہ فعمانی
لالہ خطائی
لال بول
لال بهوا
لال ساگ
لال شی
لال مرچ
لامی
لاموجا

بدن و بخور آن معرق ست مصدع گرم مزاجان مصلح آن کشنیز مقدار شربت آن نیم درم واز ادویهٔ نافع سرد مزاجان و پیران و عصب است **لانده** بهندی اسم گرگ ست **لانگ** بفتح لام والف وخفای نون وسکون کاف و هندیان آنرا لنکا و بسنسکرت لنگ گویند یعنی دلنگا پیدا شده بود ازانجا حکیمی در بلاد دیگر آورده و گنا لیکها یعنی زحمت ست می نامند دانهای غذائی ست سرخ رنگ گرم و خشک و زحمت صفرا و سودا بخیزاند و بقول بعضی صفرا دفع نماید و با وزیاده کند و مقوی پشت و دافع سوزش بول ست و بلغم لزج و تب را هم مضر نیست **لانگ پیر** بفتح لام والف وسکون نون و کاف فارسی کسر ای فارسی اول و فتح ای فارسی دوم و سکون رای مهمله اسم دار فلفل ست نزد اطبای انگریزی خاصیت این مثل فلفل سیاه است **لانگلی** بفتح لام والف وخفای نون و فتح کاف فارسی و کسر لام و سکون یای تحتانی یعنی آنکه بخیش مانند گردون ست و چنا چر لاو کلهاری که هر دو اسم اند و آگنی یعنی آتش ست و در بدن آتش بیند از دو آگنی کمی بهم اشتمال با افروزد و مهاد و پتا پهلم یعنی ثمر او بسیار رشتها دهنده و آر دهنده و پشپکا یعنی گلش مانند نصف ماهتاب می شود و کاری کاری یعنی دشمن کف ست و گلی کارنی و آگنی جیو نهان یعنی هر دو آنکه گلش سرخ ست و آگر جیو نهان و شلیلا یعنی دافع کلانی شکم و گرچه تا تنی یعنی سقط حمل زنان اگر چه شش ماهه و هفت ماهه تا هشت ماهه نه ماهه باشد بالجمله نباتی ست هندی شبیه بنبات گل شب بو در برگ او هم مانند برگ آن اما از برگ گل شب بو عریض تر طرف دنباله و نوکدار و هر سه برگ پیچیده مانند بیاره انگور و از میان برگها شاخی بجم سنبر بری آید بلند بقدر یک ذراع می شود و در انتهای آن گل سرخ رنگ شش برگی و اندرونش شش ریشه و یک ریشه در وسط و بر سر هر ریشه مانند دانهٔ شاهی می باشد و بار او مانند خربا تا بدار و سبز رنگ و خیش دراز مانند رتالو یا بادنجان دراز و دو پوست تنک سرخ رنگ بر آن محتوی و اندرونش سفید مثل کتیرا و اکثر مزدوج می باشد و قتی که تر ست نرم می باشد و چون خشک شود سخت گردد و باید که او را در چرنه بچنه نگاهدارند بعضی ازان بیخ بمقدار کی یک وجب و بعضی بقدر بند انگشت و بعضی غلیظ و بعضی دقیق بمقدار انگشت خنصر و بنصر و این بیخ را هندیان چیر لاگڈا نیز گویند و بعضی کتب هندیه است که نبات او مردهٔ گونه است یکی سرخ گل چنانچه گذشت و دیگر بزرگل سفید می شود و مزاج بیخ آن که در طب مستعمل ست گرم و خشک در سوم و مسکر قوی و مهلک ست و طعم او تیز و دافع فساد باد و بلغم و ریشهای معده و امعا و مسهل شکم و مسقط حمل ست و بعضی هندیان نوشته اند که تیز و مخ و گرم ست فضلات او بدیله شکم که از اجتماع کف شود دافع و محلول او موجب سقاط حمل و اگر قدری ازان سائیده بر ناف و زهار و در فرج بمالند فی الحال حمل ساقط شود و فضلات او با استادر و با نافه جهت آماس خصیه و ذکر مفید و چون با عسل حل کرده بر خمازیر طلا کنند محلل قوی ست و اگر در آب لیموسوده در گوش چکانند ریم را پاک کند و کرم را بکشد و اگر با سیماب و آب برگ ترب حل کرده سه روز متواتر بر قروح ساقین که آنرا در مالوه بیخی و در دکهن الیف گویند بمالند خشک سازد **لانگولی** بلام والف وخفای نون و ضم کاف فارسی و سکون واو و کسر لام و سکون یای تحتانی اسم النساست **لانسے** بفتح لام والف و کسر نون و سکون یای تحتانی و فتح نون والف عوض یای تحتانی یعنی لانا هم آمده و آن گیاهی ست و گویند اسم هندی اشنان ست **لاورس** اسم خارست **لاوکا و لاونکا** اسم لوبیاست **لاون** اسم لوف ابجد ست **لاهی** بلام والف و کسر ها و سکون یای تحتانی حکیم شریف خان اسم السی نوشته اند و حق آنست که آن تسمی زخردل ست و آنرا بهندی لهاکه قسمی از سرشف ست نیز گویند و نیز اسم انزروت ست **لاین** بسا سه ست **لائی و لاهی** بفتح لام والف و کسر همزه و سکون یای تحتانی اسم هندی انزروت ست **فصل لام با یای موحده لب بے** مغز اشیا را گویند **لبالنخل** اسم جمار ست **لبا** بکسر لام و فتح ای موحده والف بفارسی نرشه و بشیرازی زبک و فلد و تبرکی انغوره و آغوتی دوردی شراب را نیز گویند و بهندی پوسی و کمیس گویند و آن شیر غلیظ ست که بعد از تولد بچه حیوان تا سه چهار روز دوشیده شود و یک اوقیهٔ آن ده رطل شیر را غلیظ گرداند و آن سرد و تر ست و مسمن بدن و محرک باه کرم مزاجان و غلیظ و دیر هضم ردی الخلط و بطی الانحدار و مولد خلط غلیظ و مسدد قوی و نفاخ و مورث فواق و قولنج و مولد سنگ خصوص بی شیری

و باعث قراقر و جشای دخانی و بر و معده و جگر و مضر عصب لیکن از پنیر تازه در غلظ کمتر مست و اصلاح آن خوردن آن با عسل بسیار و بقول شیخ بدن را ازان غذای بسیار کند و گیلانی گوید که شیرینی با آن روی مست تسدید را زیاده کند لیکن بدن را فربه نماید و گرم مزاجان را نافع کند و جالینوس گفته که آنرا چون با عسل مخلوط نکنند در هضم دیر تر باشد و در تولید خلط غلیظ زیاده تر و در انحدار از معده و نفوذ در امعا بطی تر بود و چون عسل با آن مخلوط سازند آنچه بسوی بدن از غذا ازان بر دود وارد گردد مقدار کثیر باشد و رازی نوشته که آن روی برای مرطوبین و مبهج قوی بلغ در ایشان و مولد سنگ و در معده است و آن بدتر و شدیدتر و رازالهٔ اشتهای طعام از پنیر رطب مست غیر آنکه سریع تر در نزول و کمتر در تسدید از انست و اصلاح آن بعسل کردن مضرت آن کم کند و آفعال دخواص این بقول هندیان در پیوسی مسطور شد

لباب البر و لباب الحنطه و لباب الاقوام و لباب القمح نشاسته است **لباب القرطم** مغز خشکدانه است **لبان** معرب از لبنا یونانی و آن کندر است **لبانه** اسم مغنی فرفیون است **لبخ** بفتح لام و با و سکون خای معجمه اسم عربی درختی عظیم است و آن در صعید مصر کثیر الوجود شبیه بدرخت چنار و برگ آن مائل بدازی و ثمر آن شبیه برطب و بعد رسیدن شیرین می گردد و باکراهت طعم و گفته اند که این درخت در فارس سم قاتل بود و چون نقل بمصر نموده شد سمیت آن زائل شده و او غذا گردید و بعضی نوعی از آنرا درخت و بعضی سدر دانسته اند و اصلی ندارد و گرم و خشک در دوم و بعضی تر و بعضی سرد و خشک گفته اند خائیدن آن مسکن درد دندان تا در کتب قدیمه است که کسی نبی از انبیا علیهم السلام از حق تعالی شکایت درد دندان نمود بسوی او وحی آمد که لبخ را بخور و آشامیدن آن قاطع سیلان خون بالغی است و پاشیدن برگ آن خشک کرده سوده حابس سیلان خون ظاهری و طلای آن مقوی موی و با شراب محلل ادرام و بالادن و مورد جبت جبر استخوان شکسته و ضربه تحریک استخوان انفصل یزدوی دخان آن گریزاننده هوام و ثمر آن قابض مقوی معده و حابس خون و اسهال و مصدع و خوردن مغز شستهٔ آن موجب گرانی سامعه و کری مست و بر درخت آن نوعی رتیلا قاتل هم میرسد **لبسان** بزعم بعضی اطبا آن خردل بری مست و آن بقله شل خردل در صفت مست نه در طبیعت بهر آنکه دران حرارت خردل نیست و آنرا در نبطی اخیسه گویند و آن نباتی مست که غذا بیشتر از حماض دهد و خوردن مطبوخ آن احسن و اوفق بمعده از حماض مست شریف گفته که چون آنرا جوش دهند و دران طفلی را بنشانند که قادر بر فشار نباشد ضعف اعصاب و سردی را نافع بود و لعوق تخم آن ساخته ناشتا خوردن نافع سرفه کهنه است و چون با شراب یا مفتح سنگ خورند سنگ را بشکند و تخم آن چون در شیر سائیده بر روی بطوخ سازند کلف آن ببرد و رنگ آن نیک گرداند **لبلاب** بفتح لام مشهور و بکسر آن نیز آمده و سکون بای موحده و فتح لام دوم و الف و سکون بای موحدهٔ ثانی و آنرا قربوله و بیونانی تنبابس و قسوس و قیسوس و بعربی عاشق الشجر و عاشق و حبل المساکین و عشقه و حلباب و بشیرازی هرسه و بروی الاطینی و بلغت یمن واحد نامند و آن نوعی از قس مست و اقسام می باشد از کبیر و صغیر و سفید و سیاه و مجموع آن بر مجاور خود می پیچد قسم کبیر را بهندی چاندنی بیل نامند و برگ آن شبیه ببرگ لوبیا و سفید آنرا گل سفید شبیه بشاخ جثجاث و تخم آن سفید و آنرا حبل المساکین و در تنکابن لکونا مند و سیاه آنرا گل کبود و تخم سیاه و صغیر آنرا بفارسی عشقه و پیچه و بهندی عشق پیچان گویند و بفرنگی سفید آن را مدرة البه و سیاه آنرا هیده بنکره خوانند و تصغیر آن اقسام می باشد از سفید و سرخ و زند و کبود و برگ همه ریزه و گل کوچک و تخم آن در غلافی سیاه مائل بسرخی و قسم ازان بی ثمر و ساق جمیع اقسام صغیر و کبیر شیر دار مزاج کبیر آن مرکب المقوی و بقول جالینوس و خوزی سرد و خشک در دوم و بوحنا بن ماسویه گرم در وسط درجهٔ اول و خشک در اول آن گفته و بعضی سرد و تر دانسته اند و بقول شیخ معتدل مائل بحرارت اندک و میس و گوید حق آنست که مائل بگرمی مست محلل و مفتح و ملین و مسهل و چون بجوشانند قوت تفتیح آن قوی و اسهال آن ضعیف میگردد و بسبب تحلیل رطوبت آن و آب افشردهٔ آن بدون ملیخ بالعکس و بقول شیخ آنچه معروف بحبل المساکین مست مرکب از ارضیت قابضه و مائیت ملینه و حرافت

باب اللام
لبابالبر
لبابالحنطة
لبابالاقوام
لبابالقمح
لبان
لبانه
لبخ
لبسان
لبلاب

قاریه وجفاف مبطل مائیت ازان ودوران تغیه است شارح گیلانی گوید که آن مرکب القوی از برودت ارضیه قویه قابضه واز حرارت لطیفه حارهٔ حریفه است وهر واحد ازان هر دو صلاحیت آن دارد که در دوم ازو رجحان کیفیات داشته آید وطلای شیر آن در ستردن موی بالغ النفع ست وغسول آن قاتل قمل وعصارهٔ آن سیاه کنندهٔ موی وطلای قیروطی عصارهٔ برگ آن نافع سوختگی آتش وضماد برگ تازهٔ غیر مطبوخ آن جهت جراحات عظیمه وسوختگی آتش ومطبوخ آن بار وغنها محلل اورام وسکن اوجاع ورافع اعیا وطلای آب برگ تازهٔ آن جهت اورام حارهٔ مفاصل نافع وفجر دامیل خصوصا باشیر آن وسعوط عصارهٔ آن با بیرسا ونطرون وعسل جهت درد سر کهنه وقطور عصارهٔ آن نافع درد گوش وبا روغن گل مانع مواد منصبه بسوی آن ومحلل اورام حاره وقروح کهنهٔ آن وقطور عصارهٔ آن بار وغن زیتون یا پنبهٔ کهنه بدان آلوده در گوش گذاشتن جهت درد گوش وجلای چرک آن وبرگ تازهٔ آن مطبوخ بسرکه ضماد کردن نافع درد گوش سیلان ریم از انست وشرب آب برگ تازهٔ سفید آن کحبل المساکین نامند جهت درد سر وامراض سینه وریه وتفتیح سدهٔ جگر نافع وموافق سینه وریه است شرباو جهت تقویج عارض از خلط حار ومسهل صفرای سوخته وماء اصفر وچون طبیخ ندبند قوی تر باشد وباخیار شنبر جهت یرقان ودرم احشا وقرحهٔ رحم بعدیل وبدستور چون بار وغن بادام بجوشانند وسه درم از گل آن جهت قرحهٔ امعا مفید وضماد برگ تازهٔ آن با سرکه کهنه جهت صلابت طحال نیکوست وگیلانی می نویسد که لبلاب از ادویهٔ جیده جهت آوردن اسهال ست واطلاق شکم با رطوبات خودی نماید واین بهر انست که مدران از نرو جهت ست فلهذا چون طبخ دهند اطلاق آن شکم را کم گردد بسبب نقصان نرو جهت آن از طبخ وآن مسهل صفرا وطوبات محترقه است وبهترین طریق استعمال آن آنست که بگیرند آب افشردهٔ آن سه نیم رطل ودران یک نیم اوقیه فلوس خیارشنبر ودو اوقیه شکر ونیم درم روغن بادام شیرین افزوده بنوشند وگاهی باربع درهم سقمونیا آنرا قوی می سازند وضماد قسم سیاه آن جهت قروح خبیثه وعصارهٔ آن سیاه کنندهٔ موی وآب قسم انیزنی تمر آن شدید الحرارة وحدت وسترندهٔ موی وکشندهٔ سپش برگ مطبوخ آن جهت القیام جراحات خبیثه وسوختگی آتش وگل آن را آشامیدن وفرزجه نمودن مدر حیض وبخور آن بعد از طهر مانع حمل وحمول شاخ وبرگ آن با عسل مدر حیض و آب افشردهٔ آن رافع بدبوئی رحم وضماد بیخ آن با شراب جهت گزیدن رتیلا نافع واز قسم کبیر انچه برگ آن باخشونت ودراز مائل بسیاهی ست نزد اهل مغرب مسمی بشجیه وسراویل الطوال ست سرد وخشک وجهت درد سینه وسرفه وسپرز وقولنج وتپهای کهنه وربع نافع وآب آن ربع رطل با دو درم مغره قاطع سیلان خون جمیع اعضا وضماد تازهٔ آن القیام دهندهٔ جراحات وخشک آن محفف دناشف قروح ورافع قروح خبیثه وشیخ الرئیس گفته که قسمی از لبلاب ردی الکیفیة ست اسهال خون نماید پس احتراز ازان اولی ست وگویند که اکثار شرب قسم سیاه آن مشوش ذهن ومضعف قوت ست واقسام لبلاب مضر عصب سر وشانه است مصلح آن نبات وگویند مصلح آن زیت وتدبین بدان ومانع حمل وقاطع حیض مقدار شربت از آب آن از یک تا سه اوقیه تا سی درم با نبات بدون جوشانیدن وتبدل آن لبلاب ست برگ خطمی کاسنی وصاحب منهج نوشته که آب آن غیر مطبوخ مستعمل وآن مضر بعده مصلح آن تمر هندی بدل آن شاهتره ومزاج لبلاب صغیر قریب بکبیر ومرکب القوی ومحلل وقابض ومسهل مرهٔ صفرا وگیلانی گوید که قوت قسم صغیر آن قوت محللة ست ودران ارضیت وقبض ست و اسهال مرهٔ صفرا بالعرض جهت خود میکند واسهال شکم برفق می نماید وگاهی بخیارشنبر محلول با آب مخلوط می سازند وآب لبلاب را جوش نمی دهند واین لبلاب اسلم ست از سائر اقسام وگویند که گرم وخشک در اول ست وچون آب آن افشرده سنی درم بانصف آن نبات بنوشند اسهال صفرای محترقه وزرد آب نماید واز آن نافع اقسام سرفه که با قبض شکم باشد وقولنج حار ومرکب با خیارشنبر محلل ورم احشا ومفتح سدد چون جوش دهند ونافع اکثر تبها ومحلل اورام مفاصل وغیرها مقدار شربت از آب آن تا نیم رطل بالنسبة نبات بدل آن آب برگ خطمی وخبازی

است لبلاب لوا اسم چندرست لبلی بفتح لام وسکون بای موحده وکسر لام دوم وسکون بای تحتانی وعوض بای موحده واو

بهم آمده و آن درختی ست هندی برگ شاخ آن بغایت انبوه و بالیده و برگش مشابه ببرگ پنوار و چرب و بار او مانند بار مال لنگنی لیکن مائل بسیاهی و از بخیش بوی نیک می آید و رنگ آن مائل بزردی و پوست آن نرم و ملایم بود و بار و مغز تخم آن سبک و رافع خون بواسیر و غلبهٔ باد و تلخ است **لبن** بفتح لام و بای موحده و سکون نون اسم عربی شیر ست **لبن الاتان** بفتح الف و تای فوقانی و الف و نون و بعد شیر خر را گویند **لبن الاسد** بفتح الف و سین مهله و سکون دال مهله شیر شیر ست **لبن البقر** بفتح بای موحده و قاف و سکون رای مهمله بفارسی شیر گاو **لبن جاموس** بفتح جیم و الف و ضم میم و سکون واو و سین مهله شیر گاومیش ست **لبن حمار الوحش** شیر گور خر ست **لبن الحامض** بفتح حای مهله و الف و کسر میم و سکون ضاد معجمه اسم عربی ماست ست **لبن الخشخاش** افیون ست **لبن الخفاش** بضم خای معجمه و فتح فا و الف و شین معجمه شیر شپر پر ست **لبن الخنزیر** شیر خوک ست **لبن الرماک** بفتح رای مهله و میم و الف و کاف شیر مادیان ست **لبن السودان** بضم سین مهله و سکون واو و فتح دال و الف و نون نزد اکثر اسم فرفیون ست و بغدادی و دیگران گفته اند چیزیست شبیه بصمغ و مائل بسیاهی و زردی که از نواح مغرب می آورند بسیار گرم و خشک تا چهارم و از سموم قتاله و بوئیدن آن باعث رعاف و عطسهٔ بسیار و مهلک و تدبیر آن تدبیر فرفیون و جند بیدستر سیاه خورده است و مذکور شد و ضماد آن محلل اورام صلبه ست و چند ساعت **لبن الضان** بفتح ضاد معجمه و الف و نون بفارسی شیر میش و شیر گوسفند گویند **لبن الغزال** شیر آهو ست **لبن اللقاح** بفتح لام و قاف و الف و سکون حای مهله شیر شتر ست **لبن المعز** بفتح میم و سکون عین مهله و زای معجمه بفارسی شیر بز مانند **لبن النسا** بکسر نون و فتح سین و الف ممدوده شیر زنان ست **لبن النیتوعات** بفتح یای تحتانی و ضم تای فوقانی و سکون واو و فتح عین مهله و الف و سکون تای فوقانی ثانی شیر نباتات شیر دار ست مثل ماذریون و حلیتیت و انجیر و شبرم و عرطنیثا **لبنهرا** بفتح لام و کسر بای موحده و خفای نون و با و فتح رای مهله و الف ماهیت آن مجهول ست نزد هندیان گرم و دافع فساد زهر و دامیل و جوشیدگی ساری و جذام و مقوی موی سر و بیهی و دافع فساد بلغم و باد و صفرا و خون و دق **لبنی** میوهٔ سائله است و خلیل ابن احمد گفته که لبنی درختی ست که آنرا چیزی سیال مثل عسل است و آنرا عسل لبنی گویند و بابر گفته که عسل لبنی چیزی شبیه بعسل ست و دران شیرینی نیست و از شجر لبنی می گیرند **لبها** اسم بلوچستان است **لبهچی** اسم جائی ست **لبهیرا** اسم پستان ست **لبیدون** دلیرون شیطرج ست **فصل لام با تای فوقانی** **لتاکستوری** بفتح لام و تای فوقانی هندی و الف و فتح کاف و سکون سین مهله و ضم تای فوقانی و سکون واو و کسر رای مهله و سکون بای تحتانی و کستوری لتا یعنی مشک بیل نیز گویند نزد هندیان مشکی ست که از درخت برآید سرد و سبک و مقوی باصره نوشته اند و بعضی مینویسند که آن تکول ست **لتامرت** بفتح لام و تای فوقانی و الف و ضم میم و سکون رای مهله و تای فوقانی دوم اسم گلوست **لتکا** بفتح لام و سکون تای فوقانی و فتح کاف و الف اسم بوٹی ست و گذشت و نیز اسم نباتی ست که آنرا پادورکت یعنی بخیش سرخ بود و کوتمیکا یعنی بوی خوش دارد و مهاسیتا یعنی بسیار سرد ست و دیموثر ا یعنی برگ او مانند برگ کنول می شود و کتمبها کنین یعنی گلش سرخ رنگ خوب دارد می نامند مزاج و افعال آن مثل کنول نوشته اند **لتکن** بفتح لام و سکون تای فوقانی هندی و فتح کاف و سکون نون هندیان آنرا پنڈلی بچلی کوره یعنی ساک بچهلای شادی گویند و لتکن در هندی طرهٔ منعقد را گویند که در دست عروسان و نوشهای شادی می بندند چونکه طرهٔ گل او مشابه بطرهٔ عروسان ست باین اسم مسمی گشته و آن نباتی ست برگ او شبیه ببرگ رتن جوت لیکن او کلان و عریض و اطراف برگها سرخ و در بعضی نقطهای سرخ هم می باشد و در نرمی و آبداری و رنگ و صورت مانند برگ بقلة الغراب و شاخهای او بعضی سرخ مائل بسیاهی و بر سر آنها طره مانند طرهٔ کهنڈی یا کوه ها مانند از ان اکثر سرخی می باشد و دران تخمها بر ابر گنجنی و سیاه و از نباتش بوی مثل چنبای آید از برگهای نرم او نا نخورش می سازند و گویند که جهت تبرید دم

بسیار مؤثر ست **لشلو** بفتح لام وسکون تای فوقانی هندی وضم کاف دسکون واو ثمر درختی ست له در بنگاله می شود وکثیر الوجود درخت آن بقدر درخت آلو وپنیاله وبرخار وبرگ آن نیز شبیه ببرگ آلو ودپنیاله وثمر آن خوشه دار ودر هر خوشه از هفت تا ده دانه وبزرگی آلوی کوچک وپنیاله وسفید رنگ ومزهٔ آن در خامی ترش وبعد رسیدن بخوش می گردد ودر جوف بعضی آن سه دانه وبعضی چهار دانه شبیه بدانهای شریفه وکهل ودر جوف دانهای آن تخمی کبود رنگ نرم لزج لعابی مزاج آن سرد وتر ومسکن حدت صفرا وخون وجهت بعض امراض دموی وصفراوی نافع وشربت آن نیز جهت امراض مذکوره مفید **لشوپری** بفتح لام وضم تای فوقانی هندی وسکون واو وبای فارسی وکسر رای مهمله وسکون یای تحتانی دبعضی بکاف عوض بای فارسی یعنی لشوکری می گویند اسم جمل بیل ست وآنرا سورج چمال نیز نامند وگویند که آن بهندی اسم کینچ ست که مسطور شد بجمله نبات آن بقدر نیم گز وکم وزیاده ازان بلند گردد وبرگش مانند برگ کشنیز وبوی تیز دارد وازشمیدنش آب از بینی وچشم روان می گردد وگلش زرد مثل گل بابونه می باشد ودر موسم گرما بکنار دریا وآبهای روید وچون آب او بدن برسد خارش وبثور پیدا کند ومزاج آن گرم وخشک در سوم معلوم می شود ومحلل ریاح ست ومنهوداز واچاری سازند که شاخهای او بریده جوش داده درظرف گلی بانمک بآفتاب می گذارند در دو سه روز ترش می گردد پس می خورند گرم ست برای امراض بلغمی ورتوبتی قطع می کند وهمین جلو اچار او کنیزی ازکنیزان جدامجد مرحوم ساخته بود ومؤلف آنرا خورده لذیذ ومحلل وهاضم ست وطلای آب او برقوبا یعنی دادبسیار نافع اول آب بسیار برمی آید پس خشک می شود واگر آنرا سائیده برجای مادهٔ مخدر که آنرا سن بهری گویند ضماد سازند آبله خوابد کرد وتمام آب آن دفع گردد پس مرهم سفیده نهند که به شود وگویند که ضماد آن مجلوق رانیز نافع آبله میکند وآب ازان جاری شدهٔ قضیب راقوت می بخشد افعال وخواص این بقول یونانیان درکبیکج مسطور شد **لشورا** بفتح لام وضم تای فوقانی هندی وواو مجهول وفتح رای مهمله والف گویند که اسم هندی صردست وآن طارئی ست خاکستری رنگ وقسمی ازان بزرگ قریب بحجم فاخته وآنرا دوبالشورا گویند داوصید کنجشک می کند گرم وخشک شور بای او جهت اعیا ودرد مفاصل وعرق النسا شربا دنطولاً مفید ومضر گرم مزاجان افعال وخواص این بقول یونانیان درصر دمسطور شد **فصل لام باجیم لنجالو** بفتح لام وجیم والف وضم لام وسکون واو وآنرا چوئی هوئی وبجوتی وشرمندی نیز گویند وهندیان منگوتا مرواو درسنسکرت اپتپتا یعنی برگمایش واطراف سرخ می شود درگتپادی یعنی نخیش سرخ وشمی پتر یعنی برگ اوشل برگ جمی وسنگا یعنی شاخهایش همواروبکسان وانجلیکاری کا یعنی انجل که درهندی بهم ساختن دودست کشاده رامیگویند کاریکا یعنی کننده چون کسی دست بدان رساند برگمایش ازهردوطرف بهم شده مثل انجل می شود وتمسکاری یعنی هنود که وقت سلام هردودست بهم ساخته لفظ نمسکاری گویند این روئیدگی نیز وقت رسیدن دست بدان هردو برگ خود راجمع کرده صورت نمسکار پیدا می کند ورکت سوا یعنی بخشش سرخ رنگ دارد وهتا یشک یعنی چوب او باریک ونازک می گویند بانگله گیاهی ست هندی وسه قسم می باشد یکی قائم بدرازی یک بالشت یا زیاده ازان تابیک ذراع وشاخهای آن باریک وبرگ آن ریزه وباریک شبیه ببرگ بول وازان ریزه ترنگل او باریکتر سرخ ارغوانی رنگ واین نوع درخشکی بصحرا وباغها وخرابها بیشود ودوم مفروش بزمین مانند سطح ودرشاخ وبرگ وگل شبیه بقسم اول واین درکنارآب غدیر بامیروید وسوم درازمانند بیل تاسه گز وگلش در درازی پنهائی برابر انگشت سیاه وزرد رنگ می شود وتبار او غلافی باریک تابقدر بند انگشت ودران تخمهای ریزه مانند خشخاش وازان هم ریزه تر وبنیش مائل بتیزی وبسیار دراز واکثر درایام برشکال می روید واکثر درکنار رودها ورگ زار تر میشود وتازمان گرما می ماند برگ او بشاخهای باریک درد وصف آراسته مانند برگ ترهندی وازان باریک تر وازخواص هر سه قسم ست که چون دست بدان مالند

یا سایهٔ کسی بران افتد برگهای آن باهم و مجتمع میگردند و چون دست بالکشند بعد ازاندک زمانی ازهم باز میگردند بحالت اصلی خود و بهین وجه آنرا موسوم باسم مهلو وغیر آن ساخته اند و آن بقول اهل هند تلخ و زمخت و سرد و دافع فساد بلغم و صفرا و رگت پت و درد فرج زنان و حابس اسهال دموی ست و دیوان و بیاریهاکه ازان حاصل شود و در کند و صاحب مخزن نوشته یکم از عمدهٔ ادویهٔ عظیم النفع ست نزد اهل هند و باصطلاح خود آنرا از رسایین می دانند و در دوم سرد و تر ست و محلل و جالی و منضج و مفتح و شرب آن جهت فساد خون و امراض حاوث ازان و امراض صفرادی نافع و چکانیدن آب آن جهت ناصور و زخمهای کهنه مفید و بالجمله مداوست بدان قوای حیوانی بیفزاید و از اسرار ست نزد ایشان و بعضی می نویسند که مزاج او سرد و خشک ست اما بوست او اندک گویا که در اول درجه اولی ست و در برگ آن اندک شیریتی و لعابیت ست و مدر و مصفی خون صفرادی و سودا و حابس خون بواسیر و نفث الدم و نزف الدم رحم و دافع تپ دموی و خفقان و درد پهلو و استسقای حار و اعیا و تمدد و شرب و ضماد او بزهر مار مفید و از خواص آنست که سیماب را قائم النار گرداند مقدار شربت آب برگ او تا سه مثقال و در طب فرشته است که این دو اجهت حبس خون شکم نظیر و عدیل ندارد شخصی که هر روز یک تولا افیون میخورده باشد و اسهال و موی بهم رساند از خوردن شیرهٔ برگ این نبات شفا یابد و از مجربی رسیده که عصارهٔ مجموع اجزای آن با بیدانه سفید سه ماشه و صمغ تر دو سه ماشه و شکر سفید نیم تولا بنوشانند صبح و شام بصاحب اسهال بواسیر و زحیر و سحج نافع و تجربه آمده **لجج** بضم لام و بفتح و کسر آن نیز نوشته و سکون جیم و ضم کاف و سکون جیم فارسی اسم گل بڑہل ست **لجالل** بلغت مهوسین سیماب پاک صاف را گویند **لجونتی** اسم لجا لوست **لچهمنا** اسم منڈ واست **لچهمنی** بفتح لام و سکون جیم فارسی و خفای ها و فتح میم و نون و الف در کلمهٔ دوم بکسر نون و سکون یای تحتانی عوض الف و اطلاق لفظ اول قسم نر و لفظ ثانی بر قسم مادهٔ آن می کنند و آنرا پتر جنی یعنی پیدا کنندهٔ اولاد نر گویند و آن اسم هندی بیر و ج الضم ست نزد هندیان مسهل و محلل و مقوی ماه و دافع فساد باد و صفرا و بلغم ست و گویند که اطلاق هر دو اسم مذکور بر کنائی بزرگ و خرد هم آمده و بعوض جیم فارسی کاف نیز آمده یعنی لکهنا لکهمنی و افعال و خواص این بقول یونانیان در بیر و ج خواهد آمد **لچهمن بهنجی** بفتح لام و سکون جیم فارسی و خفای ها و فتح میم و سکون نون و فتح های موحده و خفای های دوم و سکون نون دوم و کسر جیم و سکون یای تحتانی و گاهی بزیادتی الف در آخر لفظ اول و حذف لفظ دوم یعنی لچهمنا هم می گویند بسنسکرت پتر جنی یعنی پیدا کنندهٔ اولاد بهر آنکه گویند که چون زن بعد از پاکی حیض سه روز متواتر آنرا بخورد و پس ازان مرد بآن نزدیکی کند حامله گردد و رگت بندو یعنی بران نقطهای سرخ می باشد و ترے چدا یعنی سه نقطه دار میگویند ما هیت آن در کتب هندیه بنظر نیامده اما بقیاس معلوم میشود که اسم پتر و نتی ست و هندیان نوشته اند که شیرهٔ درخت او بسیار قوی ست چون زن بعد طهر بنوشد و مرد با و نزدیک شود حامله گردد **لچهمی** بفتح لام و سکون جیم فارسی و خفای ها و کسر میم و سکون یای تحتانی بمعنی بابرکت و دولت افزا و آنرا گلا جڈو بمعنی بوی گله با مان و چهاچهی بمعنی آنکه مانند چشم ماهی روشن ست و در سنسکرت شوبهنین یعنی منسوب بهد و شکم و ناگینین یعنی منسوب بکوکان نامند و حاصل معنی ازین دو اسم آنکه این دو اجهت درد شکم کودکان بسیار سود مند ست و آن نباتی ست نجم و بیاره دار و کثیر الفروع و بر مجاور خود می پیچد برگ او بسان برگ گلو اما ازان درشت و اندکی گنده و گلش سفید مائل بزردی و خوشه دار شبیه بشکل درخت آگ اما ازان خرد تر و بار آن دو شاخه مانند قرون و چون پخته شود ترقیده مثل نیمه ازان بیرون می آید وی پر دو تخم او برابر عدس گردد تنک و چون شاخ آنرا بشکنند آب زرد مائل بسفیدی مثل شیر برمی آید و بخیش دراز و گنده و سالها در زمین می ماند و قسمی ازان ست که بار او مانند ظرف ایسی می شود لیکن از و خرد تر و دران سه یا چار تخم مشابه بتخم زرکی اما در سیاهی کمتر ازان و گل هر دو قسم سفید بشکل گل عباسی و ازان کوچک تر و برگ هم مانند برگ عباسی و ازان تنک تر و نرم تر و کوچک تر می باشد گرم و خشک در دوم

وتحلل وجاذب وجهت وردشکم وامراض چشم ومالیخولیا وهندیان تب وسرسام وخشک شدن دست وپا بسبب اوجاع مفاصل وبیماریهای طفلان را بسیار سود مند وبخیش اکثر در معالجهٔ اطفال بکار می آید بد بردشکم ویرقان وامراض چشم آنها ونسبت بامرهٔ ایشان بسیار دوای تیز ست وقوی وضماد برگ او بجهت آبلهٔ کف دست بسیار نافع آزامی پزد وریم را دفع نموده خشک می سازد وچسپانیدن شیر او که بعد شکستن شاخها برآید در بینی باعث آوردن عطسها بشدت وکثرت ست **لچھمی بیل** بلام وجیم فارسی وخفای هاوسیم ویای تحتانی وفتح بای فارسی وخفای های دوم وسکون لام اسم بیل ست **لچھمی سرلیشیط** بکسر سین ورای مهملتین وسکون یای تحتانی مجهول وشین معجمه وفتح تای فوقانی هندی اسم کنول جنگلی ست **فصل لام باحای مهمله لحا** بکسر اول بوست بیخ نباتات ست پیشها باریک آنست **لحام الذهب** صناعی او تنکارست ومعدنی آن در بورق مذکور شد **لحام الصناعه** از اقسام تنکارست **لحاء الفول** بضم اول جمع یحیه وآن شعر الفول ست **لحم** بفتح لام وسکون حای مهله وسیم اسم عربی ست جمع آن لحوم آمده وآن در گوشت مسطور شد ولحم هر چهارپایه در ذیل اسم آن ذکر یافت چنانچه لحم الابل عدد شتر ولحم الارنب در خرگوش ولحم البقر در گاؤ ولحم الجزور در شتر ولحم الخنازیر در خوک ولحم الخیل در اسپ ولحم الدب در خرس ولحم السنور در گربه ولحم العجل در گاؤ ولحم الماعز در بزو لحم نعاج در میش وعلی هذا القیاس لحم طیور نیز **لحیانی** مشط الراعی ست وگویند حرشف ست **لحیة التیس** بفتح لام وسکون حای مهله وفتح یای تحتانی وضم تای فوقانی والف ولام وفتح تای فوقانی وسکون یای تحتانی وسین مهله اسم عربی ست بیونانی قسقوس اطاروس نامند در ماهیت آن اختلاف ست جالینوس در سابعه گفته نباتی ست مابین شجر وگیاه باندکی قبض وعرب واهل شام وشرق ودیار بکر آنرا ذناب الخیل وعامهٔ اهل اندلس سقواس وبغدادی اسلیخ وباصفهانی شنگ دالاشنگ گویند ودیسقوریدوس قسوس نامیده وبعض مردم قسادق وقسارت نیز خوانند وگفته اند آن دو قسم است نر ومادهٔ نر آنرا درخت کوچک با شاخهای بسیار وخشن وکوتاه وبرگ آن مدور وسخت وزعب دار وگل آن شبیه بگلنار ومنبت آن سنگستان وقسم مادهٔ آنرا برگ شبیه ببرگ گندنا وپائین آن عریض تر از بالای آن وگل آن سفید ونر از یک بیخ آن نوعی از ظرافت شیشه سرخ یاقوتی رنگ آن بهترین انواع آنست وگاه سفید وگاه اشقر نیز میباشد وقوت قبض این زیاده از آن در جمیع اجزا وآن طرثوث از بردی میوقسطیداس ودیوناقی ابوسطس نامند ومراد از عصارهٔ لحیة التیس عصارهٔ آن طرثوث ست واز جملهٔ اجزای تریاق فاروق بمانست قوت مانند حنضل الا آنکه در حنضل تحلیل زیادت ودرین قوت قبض فقط وابو حنیفهٔ دینوری ومالقی وبغدادی وانطاکی وغیرهم نوشته اند که آن نباتی ست مجعد وبرروی زمین مفروش واز زمین بلند نمی شود وبرگ آن شبیه برگ گندنا ومردم بقلهٔ آنرا میخورند وبعصارهٔ آن علاج می نمایند وهمین لحیة التیس حقیقی ست وشدید کازرونی در شرح مفردات قانون نوشته که این حشیشه را در آذربیجان شنگ نامند وآنرا میخورند وبآب برگ آن مضمضه می کنند پس دندان را صاف وسفید می نماید وحکیم مومن باز این الدوله وجمعی دیگر نقل کرده که آن شاخهائی ست بی برگ مائل بسرخی ودرخشندگی وتخم آن مائل بسیاهی وبقدر یک شعیر ریشهٔ آن در زمین وچهار انگشت آن از زمین بیرون ونسبت آن شوره زارها واین قول اصح می نماید چه بیخ گیاه مذکور نوعی از طراثیث ست بهترین آن تازهٔ آنست وآن معتدل در گرمی وسردی وخشک در دوم ست ومؤلف مخزن گوید در شیراز واصفهان ونواح آنها نباتی کوچک تا بیک بالشت سر بر میدهد وشاخهای باریک وبرگهای باریک دراز ونبات آن بهیات مجموعی شبیه بریش بزنزدیک تمیس نامند وآنرا بشیرازی واصفهانی الاشنگ نامند ونر ومادهٔ می باشد چنانچه ذکر یافت وتر وتازهٔ آنرا با سرکه وبدون آن برای تبریدان کاسنی وکاهو میخورند وبحمل که لحیة التیس این باشد ودر کتاب معمور فرنگی دیده شد که نبات آن بلند ویک ساق ایستاده دارد وبران برگهای باریک دراز شبیه ببرگ گندنا وگل آن پهن مدور وبرگهای آن اندک طولانی سرآنها منشعب بر شبیه وغنچهٔ آن فی الجمله شبیه بغنچهٔ گل سرخ ورنگ گل آن سفید وصاحب الفاظ الادویه از هدیه تحقیق هندی

آن سرس نوشته و مؤلف مفردات امامی گفته که آن عبارت از ریش بر ست بالجمله مزاج آن سرد در آخر دوم و خشک در سوم و گویند سرد در اول و خشک در دوم شیخ الرئیس نوشته که در ان اندک حرارت ست و برودت بنوعی که حرارت آنرا نیم گرم گردانند گویا که آن شدید البرودیست بلکه برودت آن در آخر اول ست و یبوست آن شدید تا سوم و شارح کازرونی گفته که خشک آن وعصارهٔ آن خشک همچنین باشد بدون تری و تازه آن در نهایت قابض و قاطع نزف الدم و اسهال صفراوی و دموی و حیض و بیخ آن در قبض قوی تر و در تریاق برای تشدید اعضای افتد و عصارهٔ آن در قبض مثل تخم گل سرخ ست و پاشیدن برگ و گل آن خشک کرده جهت اندمال و التیام قروح کهنه و رفع تعفن آنها و ضماد آن جهت التیام عصب مقطوع جراحات متعفنه و ضماد گل آن محلل اورام و گل آن با موم و روغن جهت سوختگی آتش نافع و شیخ گفته که بیخ آن از ادویهٔ جالبیه جهت چرک گوش و مجفف قروح آن و نافع چشم و در بعضی نسخه صمغ ست ابن جمیع در حواشی عراقیه نوشته که این قول بعینه شیخ الرئیس در لوف وارد کرده و این همانجا اولی ست و ظاهر آنست که در بیخ از سهو نگاشته و آن حابس رعاف و خون از جمیع اعضاست و آن بلیغ النفع در جمیع امراض نوازل از سرست و نیز شیخ و غیر آن می نویسند که گل و برگ و بیخ آن هر کدام از انها که باشد با ماء الشعیر چون بیاشامند جهت قروح ریه نفع کند و عصارهٔ آن جهت نفث الدم و سیلان خون اعضای باطنی نافع و آن مقوی معده و مانع انصباب مواد بسوی آنست و خصوصا عصارهٔ آن و آن قوی ترین ادویه است جهت قروح امعا چون بنوشند و خصوصا با شراب و نوشیدن و ضماد کردن و حقنهٔ آن جهت سیلان خون از رحم مفید و گویند که عصارهٔ آن از ان قوی تر ست ضماد آن مقوی اعضای ضعیفه و فم معده و جگر و در سائر افعال قوی تر از اقاقیا ست و بقول رازی خوردن بیخ آن دافع سموم مقدار شربت از عصارهٔ آن تا سه درم و از برگ و گل آن تا چهار درم و مضر گرده مصلح آن عناب بدل آن حضض و اقاقیا و گلنار و تخم گل بزن آنست و صاحب منهج نوشته مضر طحال ست مصلح آن بادیان بدل آن طراثیث **تحفهٔ الحکمار** پرسیاوشان ست

فصل لام با خای معجمه و دال مهمله

وزای معجمه نخنخهٔ سلیمانی نقل روغن زعفران ست که آنرا قرقمانا گویند **نخنیس** بفتح لام و سکون خای معجمه و کسر نون و سکون یای تحتانی و سین مهمله اسم یونانی ست دیسقوریدوس گفته که آن نباتی ست گل آن شبیه بگل خیری و در رنگ آن کبودی ازان اکلیل می سازند و گویند که آنرا در اکلیل می نهند و ازین جهت آنرا اکلیلیه نامند و آبور یکان نباتی نوشته که آن نزد من نوعی کوهی از خیری بنفسج گل ست بعضی گویند که آن نوعی از خیری بری ست نبات آن قریب بیک ذراع و گل آن کبود و صحرائی و کوهی می باشد و هر دو در صورت با هم مشابه مگر کوهی آن قوی تر و درشت و کوتاه تر از صحرائی و دانهٔ آن سیاه و تلخ و بقدر عدس و بعضی آنرا سراج القطر دانسته اند گرم و خشک در سوم خصوص گل و تخم آن آشامیدن دو درم از تخم آن هر دو نوع مسهل قوی و یک درم آن جهت گزیدن عقرب شیاله و چون گل آنرا بر روی عقرب اندازند آنرا بکشد **نخنی** بفتح لام و سکون خای معجمه و فتح تای فوقانی و کسر همزه و سکون یای تحتانی در زبان افغانی اسم نباتی ست که در کوه افغانستان می شود و از برای جوشش خون و سرخ باده وغیره میخورند بسیار فائده می کند و از خواص عجیبهٔ او آنست که چون آنرا کسی در عمر خود یک بار بخورد از شنیدن آواز مجروح بیقرار گردد و در زخم او سوزش و ورم پیدا شود و بشگافد و بمیرد و لهذا مجروح را از شنیدن آواز نخنی خورده محفوظ می دارند و اگر احیانا آواز خورندهٔ آن مجروح بشنود و سوزش در زخم عارض گردد علاجش آنست که لعاب دهن شخصی که آنرا خورده باشد بر زخم مجروح قدری بمالند همان وقت تسکین یابد و کسی که آنرا خورده است او مجروح شود آواز کسانی که آنرا خورده باشند زخم آنرا هیچ ضرر نمیرساند و ازین جهت بعضی کسان آنرا میخورند و این تاثیر آنرا مؤلف مشاهده کرده و گویند اگر کسی با شخصی که آنرا خورده باشد طعام در یک ظرف بخورد او را نیز همین اثر پیدا شود و این از جمله خرق عادات ست

لدکو بضم لام و سکون دال مهمله و ضم کاف فارسی و سکون واو اسم لوده است **لدو** بفتح لام و ضم دال هندی مشدد و سکون واو

اسم نوعی از شیرینی ست که از آرد نخود و یا آرد مونگ بریان و شکر و روغن می سازند گرد گرد مثل گلوله و گره و از گندم بریان و کهیل دهان و سر مرده و نخجه نیز می سازند قوی و سمن و گران می باشد **لذاق الذهب** شامل بحام الذهب اشق ست و بعضی نوشته اند که اطلاق این اسم گاهی بر چیزی می کنند که در معدن مس مثل زنگار غیر مصنوع پیدا می شود و آن گرم و حاد و جالی و قابض و منخن و معفن برنق و محلل شدید تر و لذاع اندک و مجفف بقوت ست و چون آنرا بسوزند در لطافت بیفزاید و آن جهت جراحات غیر الانبمال نیکو ست و گوشت زائد آنرا بخورد و دران تغفیه با قبض ست **لذاق الرخام** ولزاق الجص صمغ بلاط ست **لزموس** اسم صعتر ست **فصل لام با سین مهمله و معجمه**

لسان بکسر لام و فتح سین مهمله و الف و نون بعنی زبان را گویند و آن در باب زای معجمه مسطور شده و نیز اسم نباتی ست که آنرا لسان الثور و لحلاز نیز نامند بسبب آنکه گل آن بزنگ گل می باشد و آن بالزوجت بود و بوی آن شبیه ببوی برگ خیار و خیر لسان الثور ست برگ آن عریض مفروشن بر روی زمین و مستدیر و درخشونت مانند برگ گاؤزبان و از میان برگ آن شاخی می روید بقدر یک ذراع و بر سر آن گلی سرخی رنگ و بقول بعضی آن نوعی از گاؤزبان ست چنانچه در گاؤزبان مسطور شد و فرق میان این و گاؤزبان آنست که برگ این عریض تر و دور تر و در بو شبیه ببرگ خیار و لزوجت این زیاده از گاؤزبان و گل آن آویخته بسوی زمین و خام و پخته برگ آنرا می خورند بخلاف برگ و گل گاؤزبان که باین اوصاف نیست سرد و تر در دوم و مضمنه باب طبیخ آن جهت امراض زبان انسان و شتر و دیگر حیوانات و بثور سخت و سرخ که ظاهری گردد بر زبان مانند دانهٔ انار و آنرا حارس می نامند و جهت قلاع و سائر امراض حارهٔ دهان و خفقان و حرارت معده نافع **لسان الابل** بالف مکسوره و بای موحده و لام اسم عربی ست و بیونانی اسفاقس و آن غیر رعی الابل ست بلکه آن نباتی ست مابین گیاه و شجر و شاخهای آن بسیار و پراگنده و مربع مائل بسفیدی و برگ آن شبیه ببرگ تفاح و از ان دراز تر و در عرض کمتر و اندک خشن و بمجد شبیه بتجعید ثیاب تازه شسته و باز غب نرم و سفید رنگ و خوشبو و ثقیل الرائحه و ثمر آن زرد مائل بعرض نبت آن زمین و درشت سرد و خشک در دوم و بقول شیخ و گیلانی گرم و خشک در سوم منفع و جالی آشامیدن آب طبیخ برگ و شاخ آن و خائیدن برگ آن جهت رفع لکنت زبان و اضطراب و تملخ آن و قروح باطنی آن نافع نفث الدم و سرفه و چون برگ و شاخهای آن جوشانیده بنوشند و ادرار بول و حیض و اخراج جنین کند و آب طبیخ آن با مویز و عناب مفتح سدد و مدر بول و رافع التهاب باطنی و پاشیدن آن منقی قروح خبیثه و مجفف قروح و التیام دهندهٔ جراحات تازه و آشامیدن آن جهت قروح باطنی و ظاهری و استنجا با آب مطبوخ آن مسکن خارش فرج و مقعد و ذکر و خضاب آن با حنا سیاه کنندهٔ موی سر و شستن با آب طبیخ آن و بدان حنا سرشته خضاب نمودن نیز سیاه کنندهٔ موی ست مقر گرده مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت از جرم آن تا سه درم و از آب آن تا دو اوقیه و شراب آن که هفتا دو شقال جمله نبات آنرا در هفتاد رطل آب انگور انداخته ترتیب سازند جهت استرخای عضل و قرحهٔ گرده و مثانه و احتباس حیض نافع مقدار شربت آن تا یک رطل و جهت گزیدن شش عین بحری نافع ست **لسان الحجر** سیباست **لسان الثور** بفتح ثای مثلثه و سکون واو و بای مهله اسم عربی گاؤزبان ست **لسان الحمل** بفتح حای مهله و میم و سکون لام بعربی اسم بارتنگ ست **لسان السبع** بفتح سین مهله و ضم بای موحده و عین مهله نباتی ست بقدر دو ذراع و شاخهای آن پراگنده و برگهای آن دراز و اطراف آن تیز و مشرف مانند دندانهای اره و مجعد و سخت و رنگ آن سبز مائل بزردی و سفیدی و بر سر شاخهای آن قبهای مستدیر و گل آن کبود و بیخ آن سیاه مربع نبت آن زمین سنگریزه و ریمی ست گرم و خشک در سوم آشامیدن طبیخ آن جهت شکستن سنگ گرده و مثانه و فرز جهٔ بیخ آن جهت ادرار حیض و اخراج جنین نافع ست **لسان العصافیر** بفتح عین و صاد مهملتین و الف و کسر فا و سکون یای تحتانی و طای مهمله اسم عربی ست بفارسی زبان گنجشک و نیشکر و ان و بشیر ازی تخم اهریمونانی اندروصا سدن و تبرکی قوش ویلی و بهندی اندرجو گویند آن ثمر درختی ست از قسم دردار و بزرگ و برگ آن شبیه ببرگ بادام و ثمر آن در خوشه و در غلافها مهریک از

هم متفرق و در هم نهادنی یک دانه باریک دراز شبیه بزبان گنجشک و ظاهر آن اندک تیره رنگ و باطن آن سفید مائل بزردی و تند مزه و لاذع زبان
با اندک تلخی و بقول گیلانی اکثر در حوضها و مواضع رطبه می روید و قوت آن تا ده سال باقی می ماند و کاز رونی نوشته که صیادله در وصف این دو
اختلاف کرده اند بعضی گویند که آن ثمر درخت کوچک و بعضی گفته اند که آن ثمر درخار است و حق آنست که شجر آن بزرگ شبیه بدرد ار است
و ثمر در دار نیست و این درخت بزرگ و در فارس و آذربیجان بسیار آن و ثمر آن معروف مؤلف گوید که آنچه در هندوستان می شود
درخت آن کوچک می باشد چنانچه در اندرجو مسطور شد طبع آن بقول شیخ الرئیس گرم در دوم و تر در اول و گویند گرم در سوم و تر در
دوم و گویند گرم در دوم و خشک در اول و گرم و خشک در آخر دوم نیز گفته اند و بار طوبت فضلیه و در برگ آن قبض و تفیه است و ضماد آن
منقی و مدمل و ملحم قروح رطبه است و آشامیدن ثمر آن مسکن ریاح و درد پهلو و پشت و تهیگاه و نافع خفقان و ضیق النفس سرفهٔ کهنه و جهت
مغص و درد رحم و ادرار بول عسر الخروج و شکستن سنگ و تقویت اعضای تناسل و تحریک باه زیاد باه مفید و فربهٔ آن با زعفران
بعد از طعام معین بر حمل و تجربه گفته اند و ضماد پوست آن با سرکه نافع کونتگی عضل ست مصدع گرم مزاجان مصلح آن کشنیز مقدار شربت آن
جهت باه تنها تا سه درم و با معینی تا دو درم و در کتاب منهج نوشته که آن مستعمل در معاجین ست شربت آن نیم مثقال و کثرت استعمال
آن مضر گرده مصلح آن مربای کدو تبدل آن در تقویت باه بوزن آن جوز قشر دیا تودری سرخ دیا نصف آن بهمن سرخ دیا کبابه و افعال آن بقول
اطبای هند در اندرجو مسطور شد **لسان الکلب** بفتح کاف و سکون لام و بای موحده اسم عربی ست بلاطینی امیره گویند و بیونانی
قواغلسون و بیربری نیکو کانس نامند نزد بعضی بارتنگ ست بقول بعضی حماض و بعضی گویند نباتی دیگر ست ساق آن زیاده از دو ذراع و باشعبه
بسیار و گره دار و باریک و برگ آن شبیه برگ بارتنگ و ازان دراز تر با تقعیر و بسیار نرم الملس و اطراف آن تند و گل آن کبود و تخم آن باریک
و بیخ آن سفید پر شعبه باشعبهای باریک مانند ریسمان و متشبک در هم و در ابتدای تابستان میروید و نسبت آن نزدیک آبها گرم در اول و خشک
در دوم آشامیدن طبیخ آن بقدر یک رطل باعسل نافع صلابت طحال و ضماد آن ملزق جراحات و جهت التیام زخمهای تازه و گوشت
رویانیدن زخمهای کهنه مؤثر ست **لسلسه** اسم سجستان ست **لسند** بر وزن پسند اسم موضعه است **لسوطره** بفتح لام و ضم سین مهمله
و واو مجهول و فتح راء مهمله هندی و با اسم هندی سپستان ست و بقول هندیان در لسوطره بیاید **لسوعوریون** بلغت عبرانی قرنفل است
لسوفطین لبلاب ست **لسوفلا** اسم صنم بلاط ست **لسیبال** بلغت دیلمی سلو است **لسیعه** بلغت مغربی اوقیمون داس ست **لسی** بفتح لام
و کسر سین مهمله مشدده و سکون یای تحتانی اسم هندی شیر ست که در ان آب بالمناصفه آمیخته باشند هندیان آنرا اندکی گرم و ملین طبع
و مدر بول و بحال دارندهٔ بدن و مقلل اشتها نوشته اند **لشون** بفتح لام و ضم شین معجمه و سکون واو و نون اسم لهسن ست **فصل اللام با**
صاد مهمله و عین مهمله **لصف** بفتح اول و صاد مهمله اسم کبریت و بلغت عربی اسم حریف ست **لصاق الجراحات** هم بول الابل ست **لصیقی** بفتح لام و کسر صاد مهمله
و سکون یای تحتانی و کسر قاف و سکون یای تحتانی ثانی اسم عربی ست و آنرا اذان الدب نیز نامند و در تنکابن معروف بکاش ست
و کاردونی گوید که علمای ما آنرا اذن الارنب و قومی اذن الغزال نامند و آن نباتی ست خاردار که برجامه می چسپد و ازان جهت
آنرا لصیقی نامند و ساق آن زیاده از یک ذراع و بسطبری انگشت و برگ آن شبیه ببرگ بارتنگ و ازان کوچک تر و ضخیم تر
و تخم آن بقدر فندق و نخود گرم و خشک در آخر اول و محلل و جالی آشامیدن طبیخ آن با عسل جهت سرفهٔ بارد و خشونت سینه و ضماد
آن با روغن گل جهت ضربان و رم متقدم بغایت نافع و غسول آن سرخ کنندهٔ رخسار و منغر تخم آن مبیی ست **لعاب** بضم لام و فتح
عین مهمله و الف و سکون بای موحده آب دهان را گویند شیخ میفرماید که آن مختلف می باشد بحسب انواع و بحسب مزجهٔ اشخاص و قوت
آن با جمله منضجه و محلله است جلای کلف و نمش و خون مرده می کند و لعاب دهن انسان در بزاق مسطور شد **لعبت بربری**

لسان الکلب
لسلسه
لسند
لسوطره
لسوعوریون
لسوفطین
لسوفلا
لسیبال
لسیعه
لسی
لشون
لصف
لصاق الجراحات
لصیقی
لعاب

بضم لام وسکون عین مهمله وفتح بای موحده وکسر تای فوقانی وفتح دو بای موحده درمیان هر دو رای مهمله ودر آخر یای نسبت یعنی منسوب بسیب شبیه بسورنجان وباریک تر ازان مانند سرپستان ومزهٔ آن تلخ وتند ودر مصر معروف بتریاقی ست وازنواح افریقیه آورند وبعضی نامقیدان مغشوش بسورنجان می نمایند وبعضی سورنجان را بدین نام خوانند واین اشتباه است وبعضی گویند که آن مستعجلیست باجمله گرم وخشک در دوم وخاصیت آن آنست که مسهل بلغم لزج ست ونافع اوجاع مفاصل وعلل بلغمی ومحرک باه ومحلل ریاح وقاطع بلغم ومقوی حرارت غریزی آشامیدن آن جهت قطع بلغم سینه وتحلیل ریاح معده وبواسیر وادار خون وحیض وبواسیر واوجاع سینه وامثال آن نافع وبقول رازی جهت سم افعی وسموم سائر هوام لغایت نافع ومداومت آن باعث سرخی رنگ رخسار مقدار شربت آن دو درم که در سویق بسیار جوش دهند تا رفع غائلهٔ حدت آن گردد واکثار آن مورث امراض حاره ومصدع مصلح آن کشنیز بدل آن نصف وزن آن فلفل ودر تحریک باه بوغون آن مغز گردگان وتودری زرد ست وچون اطفال ویا غیر ایشان بغلط بخورند قی واسهال آورد تا بحدیکه سرخی چشم وحالتی مانند ستان پیدا کند واگر زن باشد اختناق رحم وهلاک سازد تدبیر آن قی نمودن بروغن وعسل وبعد ازان انیسون خوردن ست

لعبه نزد اهل مصر بیخ بوج الصنم ست

لعل بفتح لام وسکون عین مهمله ولام ثانی معرب ازلال هندی است وآن از احجار جدیده است ودر کتب احجار قدیمه ذکر آن نیست قدر در کتاب منافع الاحجار نوشته که از سه صد سال متجاوز ست که در سالی بسبب زلزلهٔ عظیم کوه بدخشان منهدم گردید ولعل ظاهر گشت واز جنس یاقوت ست ورنگ آن از رنگ یاقوت در سرخی کمتر واندک مائل بکبودی وارغوانی واز یاقوت نرم تر ومعدن آن بدخشان از مملکت توران ودر دکهن نیز بهم می رسد وبدخشانی بهتر وسرخی آن غالب وسخت تر از دکهنی نرم تر وروا فر تر از بدخشانی وکم بهاتر وبالجمله قسمی از اقسام یاقوت ست که باختلاف مکان بدین نحو متکون می گردد در گرمی وسردی معتدل مائل بحرارت ودر دوم خشک در تفریح دل وتقویت اعصاب وقوت باصره قوی تر از یاقوت وحابس سیلان خون وبواسیر ودر جمیع امراض سوداوی قوی التاثیر مقدار شربت آن از یک قیراط تا یک دانگ وبعضی تا نیم دانگ گفته اند

لعل مصری ولعل معربی قمقهر است

لعبب شقائق النعمان ست

فصل لام با فا الفاح بضم لام وفتح فا ولف وسکون حای مهمله اسم عربی ست بفارسی شاه بیرگ که معرب آن شاهیرج ست ومغد نیز نامند ومغد اسم بادنجانست ولفاح ثمر بیروج بری ست وبیخ لفاح عبارت از بیروج سریانی ست وکازرونی در شرح مفردات قانون نوشته که لفاح لسانی است وآن مثل سیب کوچک یا مشمش می باشد ودر فارس لسپار میشود وخصوصا در بلدکازرون ونواحی آن ودر فارسی تفنیک ودسانیبرگ نامند وصاحب جامع نوشته که لفاح ثمر نباتی ست برگ آن شبیه برگ کاهو وبازهو ست وثقیل الرائحه زمینبسط برروی زمین ونزدیک برگ ثمر شبیه بمشمش تازه وتمر زرد رنگ وآن لفاح ست واین نبات را بیخ دو یا سه عدد متصل باهم می باشد ظاهر آن سیاه وباطن آن سفید وبران پوست سطبر واین قوی ترین اجزای این نبات ست واین نوعی ست ازان که در جاهای نمناک می شود وقسمی دیگر از بیخ آن ست که باریک تر از بیخ قسم اول می باشد وآنرا زنان جهت فربهی استعمال می کنند وگویند که آن نر ومادهٔ می باشد قسم مادهٔ آنرا برگ عریض ومفروش برروی زمین وشبیه ببرگ کاهو وازان کوچک تر ومائل بسیاهی وثقیل الرائحه وگل آن سفید وثمر آن از زیتون بزرگ تر وزرد ودر بسیار زخت وبعد از رسیدن باعطریت ومائل بشیرینی می گردد وآنرا لفاح الجن نامند وثمر آن شبیه بتمر سیب وبیخ آن دو سه عدد متصل بهم وپوست بیخ آن مائل بسیاهی ودر شکل شبیه بصورت انسان ودمی موی یعنی لیفهای شبیه بموی که در بیروج می باشد درین نیست وقسم نر آنرا برگ املس ومانند برگ چغندر وثمر آن بقدر خیار وزرد وبیخ آن در سبطری متوسط وقسمی دیگر ازانست که در مواضع سایه دار و

لعبه
لعل
لعل مصری
لعبب
لفاح

مقابری روید و در بیروج الصنم بیاید انشاء الله تعالی وقوت آن تا چهار سال باقی می ماند و قوی ترین اجزای آن پوست بیخ و عصاره و آب سائل از انست و آن سرد و خشک در آخر سوم و گویند خالی از اندک حرارت نیست و لفاح یعنی ثمر آن سرد و تر و گویند سرد در سوم و در ان رطوبت فضلیه بسیار ست و انچه در جوف بیخ آنست عدیم القوة باشد و شیخ میفرماید که آن مخدر و مسکن اوجاع و آنرا دمعه بود یعنی از لفاح آب مثل اشک سائل و مترشح شود و عصارهٔ آن قوی تر از دمعهٔ آنست و هر که ارادهٔ قطع عضو کسی نماید از ان سه اپولوسات در شراب بنوشانند که سبات آورد و طلای شیر لفاح قالع نمش و کلف بالاذع ست و خوردن تخم آن نیم درم بغایت سرخ کنندهٔ خون مانند سرخی که از حمام بسیار گرم بهم میرسد و خوردن تخم آن سه عدد با دیان و شکر سکر با تفریح آورد و بیغالهٔ است و شرب تخم لفاح منقی رحم ست و طلای بیخ آن محلل ادرام حاره و باسر که جهت حمره و ضماد برگ آن با آرد و جهت اورام حاره و برش نافع اجمله اجزای آن مخدر و مجفف و مسکن قرمان مواد حاره و غلیان خون و سفر او قابض و مسکر و منوم و مسمن بدن و طلای آن جهت درد سر و بوئیدن آن منوم و صداع حار را نافع و مضمضه بطبیخ آن جهت درد دندان و آشامیدن پوست بیخ آن شش قیراط با آب و عسل جهت رفع بیخوابی و خفقان حار و اسهال دموی و حرقت بول نافع و مقیئ بلغم و مرهٔ سودا ست و گیاه آن مدر بول و حمول تخم آن با گوگرد قاطع حیض و ضماد پوست بیخ آن با آرد و جهت درد مفاصل حار و طلای آن با عسل و روغن زیتون جهت گزیدن هوام و بدستور تخم آن و برگ کوچک آن تریاق عنب الثعلب سمی قتال مقدار شربت آن از سه قیراط تا نیم درم و دو درم آن کشنده است با اختلال عقل و بیهوشی و غشیان مصلح آن قی کردن بروغن و عسل و بعد ازان عسل و سداب بری و خردل و انیسون و خوردن و بعضی گفته اند در آب سرد نشستن و اکثار در بوئیدن لفاح محدث سکته خصوص انچه برگ آن سفید باشد مصلح آن بهموم بوئیدن و بدل آن نیم وزن آن تا توره و بلوزن آن بزر البنج دو سه وزن آن تخم خشخاش و بوزن آن جوز القی نیز گفته اند و کاذرونی گفته که بعضی شبان یک لفاح را در هنگام تازگی آن می خورند و ازان مثل سکر و خدر عارض می شود و اگر از یک عدد زیاده خورند بوی بسیات و خناق گردد و درین حالت معالجه بعسل و روغن گاؤ سازند **لفاح بری** بیروج الصنم ست **لف الکرم** رشتهائی ست که از شاخهای درخت انگور می روید **لفت** بفتح اول شلجم ست **لفربیش** خناست **لفش** بفتح لام و فا و سکون شین معجمه درختی ست عظیم منبت آن نواح شام و در هنگام تری و سبزی زود مشتعل می گردد و در خشکی بدیر آتش دران تاثیری نماید و ابن ابی خالد گوید مراد از قول حق سبحانه تعالی در قرآن مجید ومن الشجر الاخضر نارا این درخت ست و بقول انطاکی آن چوب صنوبر ست **طلای برگ** خشک سودهٔ آن رافع برص و بهق و عصارهٔ تازهٔ آن رافع توباست **فصل لام با قاف و کاف لقاح** بفتح لام و قاف و الف و سکون حای مهله شتر مادهٔ شیر دار ست **لقطیه** صمغ صنوبر ست **لق لق** بفتح دو لام و سکون دو قاف معرب لک لک فارسی ست **لک** بضم لام و سکون کاف و بفتح کاف نیز آمده و بفارسی لاک و بهندی لاکه باضافهٔ خفای هانامند در ماهیت متقدمین اختلاف کرده اند فولس گفته که آن صمغ خشیشه السیت شبیه بمر خوشبو باید که بخدر استعمال کنند و دیگران غلطی کرده اند و گفته اند که آن کهرباست لیکن لک در بسیاری از خصائل در قوت کهرباست و بعضی مترجمین زعم کرده اند که لک دوائی است که ویسقوریدوس آنرا قیمتن نامیده و چنین نیست و انچه در قیمتن گفته شد آنرا مطالعه نمایند و بعضی گویند که آن چیزی ست که بر خشیشه می افتد و صاحب جوامع ادویهٔ مفرده و مرکبه از محمد بن احمد نقل کرده که از امر لک صحیح آنست که آن از سمان بر شجرهٔ انگور در زمین هند می افتد و خاصته بزمین وبیل ازان پس متعلق می شود بر شاخهای درخت انگور چنانچه متعلق می شود تری بر شاخهای شجر و منجمد میگردد و بمنزلهٔ صمغ جمع میشود و در داخل

لفاح بری
لف الکرم
لفربیش
لفش
لفاح
لقطیه
لق لق
لک

آن عیون سرخ پیدا میگردد که آن رنگ آنست و بعضی گویند که آن شیم است که بر شاخهای مصنوعه بعضو آن می مانند و لاک ایسر آنست که جمع شود بر شاخها و چوب بعد غسل و این از انجمله است که بران هر دو از جهات مثل بسر باقی می ماند انتهی اصل لک صمغ شجری ست و در ملک هند اکثر شاخهای بعضی اشجار مانند درخت کنار و پیپل و بڑ منعقد می گردد و سرخ رنگ شبیه بتوت سرخ و بالای آن زرد سفیدی می باشد و این را لاک خام نامند و آنچه از درخت کنار بهم می رسد بهتر ست و از طبخ لک خام در آب و اخذ آب آن انواع رنگهای سرخ بعمل می آید و هر یک را نامی ست و آنچه از آب مطبوخ آن بانعقاد بعمل می آورند بهندی گلال بضم کاف فارسی می نامند و آنچه آب آنرا در تنبیه گرفته اقراص نازک ساخته خشک مینمایند بفارسی کتاد و بهندی مهاور و اثنا نیز نامند و ثفل لاک مطبوخ آب گرفته را در قهای نازک می سازند و آنرا بهندی چپڑا و بشیرازی دومین می نامند و بهترین آن مستعمل در طب سرخ شفاف صاف تازه خام غیر مطبوخ مغسول آنست زیرا که مغسول آن در بعضی مواد بهتر از غیر مغسول ست و بهترین جرم مطبوخ آن نیز سرخ و شفاف صاف تازه آنست و این در غیر طب مستعمل و قوت آن تا ده سال باقی می ماند گرم در دوم و خشک در سوم و گویند گرم در اول و خشک در دوم و انتخی بن عمران گوید قوت لک از حرارت و یبوست در درجهٔ دوم ست و مغسول آن گرم و خشک در درجهٔ اول و گویند مغسول آن الطف و غیر مغسول آن اقوی و جالی و محلل و منقی اخلاط و حابس و بانی هیئة لاغر کنندهٔ بدن و چون سه نشدرم از ان با سرکه تا سه چهار روز بیازاده از ان بخورند بدن را بغایت لاغر گرداند و بدستور چون هر روز یک دانگ آنرا با سرکه و آب بنوشند تا مدت سی یا چهل روز و در ین باب چیزی دیگر بدان نرسد و گیلانی نوشته که چون هر روز چهار دانگ با آب یا سکنجبین بخورند و بدان جامه را بخورد هند اغلب برلاغری نماید و آز خواص آنست که چون زن ازان یک درم سائیده بخورد تا ده سال حامله نگردد و خوردن آن جهت صرع و فالج و نفث الدم و سرفه و ربو و خفقان بارد و تقویت معده و جگر و احشا و تجفیف رطوبات معده و جگر و اوجاع آن و تفتیح سدهٔ جگر و طحال و استسقای لحمی و ذقی و یرقان سدی و ضعف گرده و سائر اعضا و تنقیهٔ اخلاط بارده و تحلیل ادرام باطنی نافع و چون آنرا با معجونات مناسبه اضافه کنند در استسقای لحمی بغایت نفع بخشد و مطولین را شفا دهد و مغسول آن صالح تر در علاج جگر ست و غیر مغسول استعمال نباید کرد و شربت آن مدر حیض ست و در کتاب تجربین نوشته که آن مجفف جگر رطب ست و نافع استسقای لحمی چون در یکی از معاجین نافعه آن اضافه کنند و ازان هر مرتبه در ان معجون یک درم بخورند و خوردن یک دانگ تا دو دانگ مغسول آن با شیر بز تازه دوشیده سی مثقال جهت حبس نفث الدم بخورند و طلای آن جالی آثار چشم و چون سائیده دور شراب حل کرده اکتحال نماید جهت ضعف بصر نفع کند مضر سر و مصلح آن مصطگی مقدار شربت آن تا یک مثقال و گویند تا دو درم و نیم بدل آن در تفتیح سدد دو ثلث آن ریوند و نیم وزن آن اسارون و ربع آن طباشیر و در تنزیل سندروس و چون اشنان سبز را یک شبانه روز بخیسانند پس لک خام صاف اضافه نموده با آش ملایم بجوشانند تا دردی و صافی از هم جدا شوند و سه اشنان سرخ درخشنده گردد پس لطیف صاف آنرا جدا کرده با صمغ عربی جمع و منعقد نمایند و این را بهندی گلالی نامند و در نقاشی بهتر از رنگ شنگرف و ثفل آنرا زمورزرگری و زرگران گویند و در تعلیم و استحکام چیزها مستعمل دارند و در غایت قبض ست خوردن آن در قطع حیض از مجربات و طریق غسل آن آنست که گیرند لک خالص از چوب و خاشاک صاف خام و او را در هاون نرم بسایند و آبی که ریوند چینی و بیخ انجر در ان جوشانیده باشند اندک اندک بران ریزند و بدستگ بسایند تا یکسان گردد پس در پارچه حریر بریزند و بمالند و آنچه در ان باند بدستور با آب مذکور بسایند و از حریر بگذرانند و همچنین عمل نمایند تا چیزی از لک نماند پس آن آبها مخلوط بلطیف لک بگذارند تا ته نشین گردد و آب بالای آنرا بریزند و خشک نموده سوده بکار برند افعال و خواص این بقول اطبای هند در لاکه مسطور شد لکا بفتح لام و کاف مشدد و الف اسم لک ست لکاجس ابنکول ست لکچ بکسر لام و فتح آن نیز و ضم کاف و سکون جیم فارسی و بزیادتی واو و عین کاف

هم آمده اسم مشترک ست میان بارنبل ونیبو **لکڑی** اسم هندی حطب ست **لک لک** بفتح هر دو لام وسکون دو کاف اسم فارسی ست معرب آن لق لق وآن از جملهٔ طیور معروف است بزرگ جثه که در اوائل ربیع می آید وگاه متوطن می گردد واز جای خود نقل نمی نماید واز خانه می سازند برای محافظت بچهای خود از نظر زیرا که مار دشمن بچهٔ آنست وآن نیز بسبب حرارت ویبوست مزاج خود مار را فرومی برد وبآن ضرر نمی رسد وگوشت آن بد بو بحیث بودن خوراک آن حشرات وخبائث وگرم وخشک در آخر سوم وخوردن گوشت آن جهت فالج ولقوه وخدر ورياح غليظه وبرودت مستحکمه در اعضا وضعف باه وجذام وسموم گزندگان وکوچک بچهٔ آن بهتر از بزرگ آن مضر گرم مزاجان مصلح آن روغن کنجد وطبخ آن با سرکه وکشنیز سیاه وزیت شیرین ویا روغن بادام وشراب بران نیاشامند وبهیئهٔ آن در جمیع افعال قوی تر از گوشت آن وزهرهٔ آن در چشم کشیدن رافع شبکوری ست وخون آن جالی طلای آن با سرکه جهت ازالهٔ بهق ووضح نافع وسرگین آن با سرکه طلا کردن نیز جالی بهق وکلف وآثار جلد وبا بهیئهٔ آن سیاه کنندهٔ موی دافع صرع ست **لکوا** اسم لبلاب ست **لکونس** اسم لاغرین ست **لکھنا لکھنی** در لچھنا لچھنی مسطور شد **لکھوکدرا** بفتح لام وضم کاف وخفای ها وسکون واو وفتح کاف دوم وسکون دال مهمله وفتح رای مهمله والف اسم راسنای بزرگ ست **مفصل لام با میم ولنون** **لما** رغب الثعلب ست **لما** دانهٔ نباتی ست سبک سفید بقدر نخود ودو رمناره گه میان غلظین ومصر ست ودر زمین لوخیا میروید وبخور آنرا در امراض معده مثل شقاق آن وبواسیر نفع عجیب ست ومجرب **لمباکد** وبفتح لام وسکون میم وفتح بای موحده والف اسم کدوی دراز ست **لمباپند پھل** بفتح لام وسکون میم وفتح بای موحده والف بای فارسی ونون ودال هندی وبای فارسی دوم وها ولام اسم تونبڑی ست **لمبکم** بزیادتی کاف ومیم دوم عوض الف اسم پیشه است **لمم** بلغت مغنے لطف بحری ست **لمن** بکسر لام وفتح میم وسکون نون اسم لیمون ست بقول اطبای انگریزی لیمون دافع سوزش وبخار وغثیان ست ودو صد لیمون را تراشیده ودو اونس شکر داخل کرده دردو پائنٹ آب بسیار گرم آمیخته از پارچه گذرانیده اندک اندک در تپ مینوشانند وهرگاه بر جهاز سوار می شوند این را بسیار استعمال می کنند برای دفع دوران سر وغثیان ودوجع مفاصل را نیز مفید ست وپوست لیمون را با آب کشیده روغن آن می گیرند آنرا لمن آئل می گویند وچون عرق آنرا در شیشه پر کرده قدری روغن بادام بران انداخته می نهند تا سالها خراب نمی شود وآنرا لمن جوس گویند ودیگر ترا کیب نیز ازان می سازند **لمینون** قنطوریون صغیر ست **لنبها** بفتح لام وخفای نون وسکون بای موحده وها والف اسم خرگوش ست **لنج** الیچ ست **لنڈیه** اسم شغال ست **لنجیطس** بفتح لام وسکون نون وکسر جیم وسکون یای تحتانی وضم طای مهمله وسکون سین مهمله لغت یونانی است ودر شام منسم نامند وآن نباتی ست بستانی وصحرائی بستانی را برگ عریض تر از برگ گندنا ومنحنی بطرف اسفل وسبز برنگ برگ خرفه ومشیر برگ آن از بیخ می روید وکمتر بر ساق آن وساق آن بقدر دو شبر برسر آن گلی سیاه شبیه بکلاه دوران صورتی شبیه بدان باز کرده ودو جانب سر آن بهگے شلک الزاویه ویبخ آن شبیه بزردک نسبت آن زمین خشن وجاهای نمناک وقسم صحرائی را برگ مانند اسقولوقندریون و ازان درشت تر وتشریف آن بزرگ تر گرم وخشک وخشکی آن زیاده بر گرمی آشامیدن بیخ بستانی آن مدرّ بول مقدار شربت از جرم آن یک مثقال را زطبیخ آن دو اوقیه وآشامیدن خشک صحرائی آن با شراب ویا با سرکه جهت طحال مقدار شربت آن تا دو درم وضماد برگ تازهٔ صحرائی آن مانع زیادتی جراحات وباعث تنقیه والتیام آنهاست **لنگا** بفتح لام وخفای نون وفتح کاف والف اسم لانگ ست **لنگور** بفتح لام وخفای نون وضم کاف فارسی وسکون واو ورای مهمله اسم قسم از بوزینه است **لنگالهیستو** بلام ونون وکاف والف وکسر کاف دوم وها وبای تحتانی وسین مهمله وتای فوقانی وواو نیز اسم لانگ ست یعنی در لنکا پیدا شده وحکیمی ازانجا آورده **لنگی پٹلا** بکسر لام وخفای نون وکسر کاف فارسی وسکون یای تحتانی وضم بای فارسی

لنگی بیجا بکسر بای موحده وسکون یای تحتانی وفتح جیم والف سه دو اسم پلول است

لنگی بجام بضم لام وخفای نون وکسر کاف فارسی وسکون یای تحتانی وکسر بای موحده وسکون یای تحتانی دوم وفتح جیم والف وسیم اسم تخمیره است لنگ ونڈا بکسر لام وخفای نون وسکون کاف فارسی وضم وال مهمله وخفای نون دوم وفتح دال هشک والف نبات هندی ست از قبیل تخم دیباره وشاخ دار برگ او فی الجمله مثل سه برگ نیب بهم پیوسته ونوک دار وبار او شبیه به ثمرة الاقحی ودو دو له ودران دو سه تخم شبیه بشکل لنگ وثمر او در خامی سبز باخطوط سفید وبعد پختن سرخ باخطوط سفید می شود برگ او در دهن گذاشتن وغرغره از عصاره او ملوخ او نمودن جهت جوشیدن دهن واراحق دخناق ودرد دندان مجرب ست لنیسیڈ بفتح لام وکسر نون وسکون یای تحتانی وکسر سین مهمله وسکون یای تحتانی ثانی ودال مهمله هندی اسم کتان ست بقول الطبای انگریزی جوشانده آن در سرفه وزکام واسهال وپیچش می نوشانند واز پست آن پلٹس می سازند وروغن آنرا لینسیڈ آئل گویند وآنرا با اصل السوس خیسانیده نیز می دهند فصل لام با او الف بفتح لام واو والف اسم هندی ست ونیز هندیان آنرا لاو کاو گویند وبفارسی تدرو وبعربی تدرج نامند وآن طائری ست بشکل دراج منقش وکوچک تر ازان واز تیتر بعضی هندیان نوشته اند که آن چهار قسم می باشد پانسل دکورک وپوندرک ودر بهر وگوشت هر سه سرد ومقوی دل وقابض شکم ودشمی طعام ست اما گوشت قسم اول گرم ونافع انگیز دوافع فساد باد ورهر ست وگوشت قسم دوم یعنی کورک دافع فساد بلغم وگویند گوشت او نافع ست بکسی که رنگ او از بیماری کاهی وزرد وسفید وسیاه شود وبشرهٔ او در یک روز رنگارنگ شود ورنگ بدن را نیکو گرداند واختلاج بدن وتخلل اعضا را مفید وهاضم وخوش مزه است ودر فتار سور چه در اعضا دور کند وبا دو تپ وکف را دفع نماید وبرای پرهیز بهتر ست ودل را خوب بود واندک تندو تیز ست ومصلح گوشت او روغن ولهسن وحکیم شریف خان می نویسند که گوشت او سبک ومعتدل در حرارت وبرودت وغذای ناقهین ومرضی ست واز دراج وتیتر الطف ست وبعضی اطبا می گویند که گرم وخشک در اول ست وبرای امراض جگر وتفتیح سده ودر استسقا وضعف معده وامراض رحم مفید ومصلح گوشت او روغن ولهسن ودر دوسری آرد وصفراوی مزاجان را مضر ومصلح او ترشیها ست وافعال وخواص بقول یونانیان در نظر گذشت لوان پسی برم ڈنڈا ست لوبان بضم لام وواو ومجهول وفتح بای موحده والف ونون اسم هندی ست ونیز هندیان آنرا سجر سم وسجر سادسام انی وبسنسکرت راج رال یعنی سردار رال وسرا سها یعنی دور کنندهٔ همه امراض وعذاب ودیو دهوپا یعنی از دخان او خوشنودی خدا ست پجا دهوپا یعنی دخان او اولیا ورو حانیات وزنده ومرده وپیران وشهیدان را مقبول ست وبهو دهوپا یعنی اکثر این دخان بهتر ست والگی وبهایعنی زیاده کنندهٔ استهتا وهاضمه وقوت باه می گویند شیخ ابوالفضل در اکبر نامه نوشته صنمی ست که از بعضی بنادری آرند وخوشبو بعضی او را میعهٔ یابسه دانسته اند وبعضی حسن لبه یعنی حصی لبان وبعضی گویند درخت آن بزرگ شبیه بدرخت تمر هندی وضخیم الساق ودر گرش نیز مانند برگ تمر هندی که آنرا در سنسکرت دهومرین یعنی برگ دخان گویند وچوب او بسیار سبک ودزد وشکن ودبا را آن مدور برابر کمیت وسرخ رنگ ودانهٔ صمغ آن کلان وسفید مائل بسرخی وبعضی سیاه یعنی مرکب از سفیدی وسیاهی بالجمله انچه برنگ سرخ دخانهای سفید برنگ خرمهره دران می باشد بهتر واولی ترین اقسام اوست واین را بزبان هندی کوڑ یا لوبان نامند ودر مزاج به نسبت قسم دیگر خود قوی العمل وافضل در شکل ورونق باشد وگرم وخشک در سوم وقسم دیگر او گرم وخشک در دوم معلوم می شود دست آن گرم در سوم وآن مقوی قلب بارد ونافع امراض بلغمی وضیق النفس ودشمی وخوشبو کنندهٔ عرق بدن ومقوی باه بلغمی مزاج ودر سرا استعمال کنند قدر شربت ودر برگ پان بقدر دو سرخ واز چوبهٔ لوبان رفاده برای تقویت باه می سازند وبرای مجلوق آزموده وبعضی نوشته اند که پوست درخت او دافع باد سخت وکف وصفرا وکرد کشنده وشربت لوبان جهت سرفهٔ بارد وسیلان رطوبات از دهن ورحم

نافع وطریق برآوردن سنت او انیست که ادبان را نیم کوفته ریزه ریزه کرده در سبوچهٔ گلی مستعمل و مستحکم انداخته بالای دهن او سبوچهٔ گلی دیگر را
در دهان او آید نهند و دهن هر دو را وصل کرده از آرد گندم یا ماش بندمودهٔ بروگیدان گذارند و زیر آن آتش بسیار نرم یا چراغ افروزند و
بالای سبوچه پارچه بآب تر کرده گذارند و هرگاه خشک شود باز تر کرده نهند هرگاه بوی لوبان برآید سبوچهٔ بالا کنده و افشارند ست بیرون بی آید
و باز بدستور گذارند و بعد از نیم گهڑی باز افشارند و بعضی گویند که بعد دو پاس برآورند و آنچه مصعد گردد بگیرند که همان ست او ست دست لوبان
از لوبان در عمل قوی می گردد و گرمی او زیاده بود و لطیف و محلل و مجفف قوی ست و مقدار تسلیلی انسان در برگ پان باید دانست جان
در مفاصل و فالج و لقوه و ضعف باه و پیران را مناسب و در امراض بارده و رطبه در فصل سرما بعمل آرند و مصلح آن بول بز و زنجبیل نوشته
و گویند چربیهٔ لوبان برای صرع و صدر و دیگر امراض بلغمی مجرب و اگر چربیهٔ آنرا گرم کرده قدری بر قضیب بمالند و بالایش برگ پان بشکله گرم
نموده ببندند در دو سه روز برای قوت باه فائدهٔ بین نماید و همچنین طلای آن بر عضو مخدر و رو مجلوق آزموده و بقول اطبای یونان
خواص لوبان در حصی لبان و خواص ست آن در شند مسطور شد لوبیا بضم لام و واو مجهول و کسر بای موحده و فتح یای تحتانی و الف
اسم هندی ست و بهونانی سیلهین و سیلا و فاسلو و در نبطی و جرو بسریانی قسامانا و بقبطی ماسیرا و بروی قسولن و بعربی فرقعاد و قرتیا نامند
و بفارسی نیز مشهور لبو بیاست و آنرا لوبا و تامروان نیز گویند و در ملک مالوه آنرا چونلا نامند و آن دانه ایست از جنس باقلا معروفه و
در اکثر بلاد بهم میرسد و نبات آن شبیه بلبلاب کبیر و بعضی ایستاده و اکثر منفرد و خوش بر زمین و بر مجاور خود می پیچد و برگ آن از برگ لبلاب
سبزتر و املس و گل آن ریزه و کبود و ثمر آن در غلافی شبیه بغلاف باقلا و از ان باریکتر و دانهٔ آن از دانهٔ باقلا کوچکتر شبیه بگردهٔ حیوان کوچک و بسیار میباشند
و در حزیران میرسد و دانهٔ آن بعضی سفید بانقطهٔ سیاهی بر سر آن و بعضی سرخ و بعضی سیاه نیز و تازه و نارس آنرا غلاف ریزه
ریزه بریده تنها و با گوشت پخته می خورند لذیذ می شود و رسیدهٔ آنرا بی غلاف می پزند و سرخ آنرا چون مکرر در آب جوش دهند
و آب آنرا تبدیل نمایند سفید می گردد و قوت آن تا دو سال باقی می ماند و از باقلا بهتر و نفخ آن کمتر و از نخود و لوبیا نفاخ تر و بقول شیخ
لوبیا سریع تر در انهضام و خروج از معاش ست اگر آن را عایقی نباشد و در غذا از ماش کمتر نیست و گویند که آن در نفخ کمتر ست و در ان
نظر ست بهر آنکه رطوبت فضلیه در لوبیا بیشتر و در ان حرارتی نیز هست پس بدین سبب نفخ بسیار پیدا می کند و لهذا شیخ فرموده که صحیح تر
آنست که آن نفاخ زیاده تر از ماش ست لیکن باقلا از لوبیا نفاخ تر ست و سفید آن معتدل در حرارت و برودت و گویند گرم در اول و معتدل
در رطوبت و یبوست و بعضی گرم و خشک در اول دانسته اند و سرخ آن گرم در آخر اول و تر در دوم و آبن ماسویه دارجینی انس گفته اند
که لوبیا سرد و خشک ست و شیخ الرئیس نوشته که نزد من جوهر آن خشک ست و در ان رطوبت فضلیه است و آن مائل بحرارت ست و شارح
سدید گوید یعنی از اوده ئیه مرکب القوی ست و گیلانی گوید که آن مائل بحرارت ست و سرخ گرم زیاده و در هضم سریع تر از سفید و کمتر در نفخ باکلا
و در ان رطوبت فضلیه مثل سائر حبوب ست و مولد خلط بلغمی و نفخ و قراقر در اخور دن آن خوابهای پریشان دیده می شود و لاسیما چون آنرا خورده
بران خواب نمایند و جید برای صدر و ریه و مدر طمث خصوصا سرخ آن و خصوصا با روغن ناردین و گویند که آن با توت جلاء و تحلیل ست
و در ادرار بول ست آن زیاده از مغز آنست و نفاخ و دیر هضم و مولد خلط غلیظ خصوص سفید آن و ملین سینه و ریه و معین برقی و مولد منی
و شیر و محرک باه و سمن بدن و مدر بول و حیض و خصوص نوشیدن آب مطبوخ سرخ آن با اندکی قند و روغن ناردین و منقی نفاس
و مخرج جنین و نشستن در آب مطبوخ سرخ آن مکرر نیز منقی نفاس و مخرج جنین زنده و مرده و شیمه و نافع ورد گرده است و مصلح مضار
مذکورهٔ آن خردل و زنجبیل و آبکامه و زیره و نمک و زیت و صعتر و فلفل و سرکه مفرد و مجموع بحسب مزاج و طبخ آن با گوشت نیز مصلح آنست
فی الجمله و با الخاصیه منقی ست و مصلح آن بهتر از دارچینی و سکنجبین و یا آبکامه و خردل و سداب چیزی نیست و خود آن با غلظ بسیار

مطر گرانکه نرم و تازک و خوب طبخ یافته باشد با ادویهٔ مذکوره و صاحب منهج نوشته که در ادویه آب آن منفوع و مطبوخ مستعمل ست و بدل آن تخم دسیاه و هندیان می نویسند که دال لوبیا قدری شیرین ست گرانی و سقوط اشتهای کند و مصلح آن زنجبیل و آب گرم و شهد ست **لوبیای هندی** قسم دوم فشاغ ست شد و اق دام تا مند خواص آن در سیم و دام مسطور شد **لوتر** اسم پرتوی ست **لوحن** بضم لام و واو مجهول و فتح جیم فارسی و سکون نون اسم هندی ریزهٔ آهن و نیز طباشیر ست **لوحیما** اسم جیلک ست **لوده** بضم لام و واو مجهول و سکون دال مهله و خفای ها هندیان آنرا لدکو نیز نامند و دو قسم نوشته اند سرخ و سفید سرخ را یرالد کو و سفید را تلالد کو و دو تیا یعنی قسم دوم گویند و نیز بسنسکرت اسم لوده گنش توک یعنی پوست گنده و سخت و تلیکا لودهرا یعنی لوده اندک چرب می باشد و آسهر یشا یعنی در اخت او مدت می ماند و پتیکا خوی یعنی نیج امراض را می کند و شبری پریت یعنی میوهٔ گران بسیار عزیز و شابر انیز آمده و سوریت یعنی سفیدی باشد و جیرنا یعنی ها ضم ست و در نسا یعنی گردست شاید که بار او باشد و آچهی بهشجا یعنی دارو ی چشم ست میگویند و آن پوست سطبر درختی عظیم ست و انگلش شبیه بنگل معروای باشد و گویند که تلوک نام دارد و آن دو قسم بود یکی گجراتی و آن از اندرون و بیرون سرخ مائل بسفیدی و صاف می باشد و این را پٹهانی لوده گویند و این قسم بهتر و مستعمل در او و یه ست و دوم کوهستانی که از بیرون مائل بسبزی و از اندرون سرخ بود و این بکار صباغان می آید بالجمله مزاج او سرد و خشک و نزد بعضی گرم و مزهٔ او تلخ و زنخت و چرب و قابض و مقوی چشم و دافع فساد صفرا و بلغم و خون و آماس اعضا و بیمزگی و حابس خون حیض و اسهال و سوی و مقوی رحم و نافع تقطیر بول و بیماریهای چشم و دوافع زهر و طلای آن نافع درد چشم و اگر آنرا باریک ساخته در گوش اندازند ریم گوش دفع کند شربت آن یک مثقال ست و اگر آنرا با هم وزن نبات سفید سفوف ساخته بدهند جهت سوزاک و سیلان رحم و حبس اسهال بواسیری نافع و مجرب ست و برای تغلیظ منی و تقویت باه در معاجین استعمال می آید و گل آن شیرین و تلخ و قابض شکم و دافع فساد بلغم و صفرا و دافع علتهای چشم و غلظ منی و مقوی باه و گرده و امراض دندان و کرم آنرا و رکند **لودهر پشپ** بضم لام و سکون واو مجهول و دال مهله و خفای ها و فتح رای مهله و ضم های فارسی و سکون شین معجمه و های فارسی دوم اسم گل مهواست **لوده پهپ** بضم لام و واو مجهول و فتح دال مهله و خفای ها و ضم های فارسی و خفای ها و سکون های فارسی ثانی شیرین و سرد و سبک و مقوی اعضا و قابض و دافع فساد صفرا و مدر بول و قدری بلغم افزا و بادانگیز **لور** اسم جنین ست **لوز** بفتح لام و سکون واو و زای معجمه بعربی اسم بادام ست **لوزحلو** نام شیرین است **لوزالمر** بضم میم و رای مهله مشدده بفارسی بادام تلخ گویند **لوزالبر بر** بفتح دو بای موحده و سکون و و رای مهله اسم بادام بربریست **لوزالهرجان** و لوزالسودان و لوزالارجان لوزالبر بر ست **لوسیر میون** اسم بلسان ست **لوسیماخیوس** بضم لام و سکون واو و کسر سین مهله و سکون یای تحتانی و فتح میم و الف و کسر خای معجمه و ضم یای تحتانی ثانی و سکون واو و سین مهلهٔ ثانی لغت یونانی ست بمعنی شبیه الذهب و نزد اهل اندلس نحاس الذهب و خواصیه مصفر خوصه و تخوخ الماء و عود الریح نیز و هندی جوراو راج نامه نیز نامند و آن نوعی از سراج القطب ست و نبات آن قریب بیک ذراع و علی ساق و شاخهای آن باریک و گره دار و بر برگهای برگ مارسته شبیه ببرگ بید و طعم آن با اندک قبض و گل آن سرخ مائل بزردی طلائی رنگ نسبت آن آبهای ایستاده و نی زارها و مستعمل برگ و عصارهٔ آن و سرد و خشک در آخر دوم و انطاکی گرم و خشک در دوم و انسته نمایند و آن قاطع رعاف و ضماد تازهٔ آن دوز و خشک آن مانع سیلان خون همه اعضا و شرب آن نافع نفث الدم و فرزجهٔ برگ آن قاطع خون حیض و حقنهٔ آن جهت قرحهٔ امعا و ضماد آن جهت التیام جراحات و تقلیل اورام و باجناجهت دراز کردن موی و بخور آن گریزانندهٔ هوام و در قتل موش مجرب و انسته اند مقدار شربت از آب آن نیم مثقال و از برگ آن یک مثقال ست **لوطس و لوطوس** اسم یونانی نیلوفر ست و بعضی اطلاق آن

حنظل قانی کنند و بعضی گویند که آن رطبه است و نزد بعضی نوعی از انست و بقول بعضی میین ست **لوطوس اغریوس** حنظل قاتی صحرائی ست **لوعجید یطوس** بضم لام وسکون واو وفتح عین مهمله وکسر جیم وسکون یای تحتانی وکسر دال مهمله وسکون یای تحتانی وضم طای مهمله وسکون واو وسین مهمله بقول ابن تلمیذ ومحمد بن احمد گیاهی ست برگ آن شبیه برگ سقولوقندریون وتخم آن مثلث شکل دریست وبستانی میباشد بری آن گرم زیاده از بستانی آشامیدن برگ خشک آن ومضاد پوستان بابسرکه جهت جرب مجرب وجمیع اجزای آن جهت التیام زخمها سفید **لوعریا** حنظل قاتی بری وبشنین ست **لوف** بضم لام وسکون واو وفا اسم عربی ست برومی ابرنی وبفارسی پیل گوش ومعرب آن فیلجوش وبفرنگی کونکلوس وسرین طین نیز نامند یعنی شبیه بمار وبهندی هشت کند گویند وآن نباتی ست که سه قسم می باشد یعنی لوف الکبیر لوف الجعد ولوف الصغیر وهر واحد از ینها جدا جدا ذکور میشود **لوف الکبیر** یعنی بزرگ وآنرا لوف السبط ولوف الارقط ولوف الحیه نامند جهت مشابهت ساق آن بمار ابلق وآذان الفیل نیز گویند وبیونانی آرن ودرافیون ودرافیطون وبفارسی پیل گوش وبلغت اندلس قشت العرو نامند یعنی لوف الحیه وساق آن سبط وتابدو ذراع وشاخهای آن مانند عصا ورنگ ظاهر آن مرتفش یعنی مانند مار ابلق وبرگ آن شبیه برگ لهلاب کبیر وکبود وبا رنگهای مختلف وثمر آن مانند خوشه ودر ابتدا سفید وبعد رسیدن زرد وبیخ آن مانند ملبوس ونسبت آن مکانهای نمناک وسایه دار وگرم وخشک در آخر دوم وگویند در سوم وبقول شیخ در آخر اول وباجوهر ارضی کثیر لطف ومخرج ومقطع اخلاط غلیظه لزجه ومنفتح سدد وبغایت جالی لیکن جلای آن کمتر از جلای لوف جعد ست بسبب کثرت ارضیت روان قطور عصاره آن رافع بیاض چشم حادث از قرحه وقطور آب خوشه تازه آن بار وغن زیتون مسکن درد گوش وبیخ آن از ادویه جالیه چرک گوش بریان کرده آن وکذا خشک آن بعسل سرشته لیسیدن مدر بول ودافع عسر بول ودافع سنگ مثانه وآشامیدن لوف مذکور جهت عسر نفس ونفس الانصاب وربوی کهنه وخوردن بیخ مطبوخ آن نیز نافع ربوست وگیلانی گوید که بیخ آن سوده نیم مثقال خوردن نافع عسر نفس الانصاب ست وچون پخته بریان نموده تنها یا بعسل بخورند رطوبات سینه را بسهولت خارج کند وباعسل ویا شراب محرک باه وبا سرکه مسقط جنین وحمول آن مخرج جنین وبوئیدن گل آن نیز مخرج جنین وبعضی فرزجه آن بشراب سوده در اسقاط حمل وادرار بول نافع نوشته وبقول محمد بن احمد چون بیخ لوف را خشک کرده کوفته بیخته با آرد گندم ودر وغن کنجد ونمک خمیر نمایند وخمیر مایه نان کنند وهر روز هفت مثقال ازان نان تناول نمایند در نفع بواسیر ظاهری وباطنی مجرب وضماد بیخ آن باعسل جهت کلف وبهق ونمش برش وباشراب جهت شقاق عارض از سرما وبا فاشرا جهت قروح خبیثه وضماد آن بهترین ادویه سرطان وفواصیر بینی ومنقی جراحات متعفنه وزخمهای تازه است خصوصا برگ وثمر آن وازان شیافات برای نواصیر می سازند وچون داخل قروح حیوانات نمایند فاسد گرداند وضماد پخته آن رافع شقاق مزمن وآثار قروح وثمر آن برای بواسیر الانف نیکوست چون پشم پاره بدان آلوده در بینی پرکنند ومالیدن آب بیخ آن بربدن گریزاننده هوام ست خصوصا مفی مضر جگر ومولد خلط غلیظ مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت آن یک درم بدل آن افسنتین وصاحب منهج نوشته که ازان مربی بعسل می سازند ومضر بجگر ست مصلح آن کاسنی بدل آن بیخ کبر **لوف الجعد** وآنرا فیل بالجوش وبیونانی الب ولادون وببربری الونی وابل اندلس صیاره وبفرنگی ارسیارم نامند وماهیت آن مانند لوف صغیر ست وبرگ آن از برگ لوف کبیر کوچک تر وبالوان مختلفه وساق آن بقدر یک شبر وکبود وثمر آن مانند لوف الکبیر وبقدر زیتون وبیخ آن نیز مانند آن ودر گرمی کمتر ازان ودر خشکی ازان زیاده وبقول بعضی لوف الجعد گرم در سوم وخشک در دوم وبقول شیخ گرم در آخر دوم وآخن ودر جلا اقوی از لوف صغیر ست وبیخ آن قوی ترین اجزای آن ومفتح وجالی ومقطع قوی وجهت امراض سینه وتنقیه آن نافع وضماد آن با سرگین گاو جهت نقرس مفید ودر سائر افعال مانند لوف کبیر ست

وقوی تر ازان وچون بیخ تازهٔ آنرا در روغن مغز تخم زرد آلو بجوشانند تا سوخته گردد وبالش آن روغن جهت اسقاط دانهٔ بواسیر مؤثر وحمول آن بچرقهٔ آلوده جهت بواسیر باطن نافع وچون بیخ آنرا پارچه پاره نموده در شراب یک شبانه روز بخیسانند پس هر مقدار که ممکن باشد در مقعد نگاهدارند جهت بواسیر عجیب النفع وبخور بیخ آن نیز جهت بواسیر نافع ست وخوردن بیخ مسلوق آن با شراب محرک باه ومنقی گرده ونافع بواسیر وبقول شیخ چون تخم آن سی عدد را با سرکه ممزوج دو یا با شراب بخورند اسقاط جنین نماید وگاه بلوط معمول ازان حمول نمایند واسقاط کند **لوف الصغیر** وآنرا یونانی آن تصاران قابل مصر دوبره ودیسقوریدوس در ثالثه در اقیطون نامیده وفیل بوش نامند بمعنی اذن الفیل وآن دو قسم می باشد قسمی کوچک تر از دیگری قسم اول را برگ وشاخ آن شبیه بقسم کبیر وتخم آن در طرف ساق آن وشبیه بچوشه ودر ابتدا سفید برنگ خشتی وبعد از پخته شدن زرد زعفرانی وطعم آن با حدت که بر زبان سوزش آرد وبیخ آن مانگ باستدارت شبیه به بیخ بلبوس ولوفاد پوست آن نازک نسبت آن اماکن رطبه وجالینوس گفته برگ وبیخ آن شبیه بلوف الجعد است واز ان ستبر وتلخ تر واز لوف الکبیر گرم تر وخشک تر تا چهارم ومحرق ولذاع وقوی تر از سائر اقسام والطف دبا اند کی قبض آشامیدن بیخ تازهٔ آن جهت سرفه وربو وعسر النفس ونفس الانتصاب وزلهٔ دو بن عضل وپخته وبریان کردهٔ آن جهت اسهال واخراج ودفع رطوبات از سینه ومنقی اخلاط غلیظه لزجه ومفتح سدهٔ جگر وطحال دگرده وخشک آن با عسل جهت ادرار بول واخراج جنین ودر سائر افعال مانند لوف کبیر وچکانیدن آب آن با زیت در گوش مزیل گوشت فاسد زائد آنست ودر بینی جهت نواصیر آن ودر چشم جهت رفع آثار قرحات آن وطلای آن خورندهٔ گوشت فاسد ورویانندهٔ گوشت صحیح ومجفف ومدمل جراحات وجهت سرطانات واورام حاشیه منحرین که آنرا کشاورزان گویند تا مند وسائر قروح وجروح خبیثه ومانع قروح ساعیه است از انتشار وسعی ودر داخل مراهم وشیافات وفرزجات کرده می شود وقسم دوم آنرا برگ شبیه بقسم اول وازان کوچک تر ودلی آثار الوان مختلفه وساق آن بقدر یک شبر وبشکل دسته هاون وگل آن سفرانی رنگ وبیخ آن بشکل قسم اول وقوی تر از سائر اجزای آن وگری وخشکی این کمتر از همه در آخر اول تا اول دوم وازانها ضعیف تر وجلاد تقطیع آن کمتر وجهت نفث اخلاط سینه فارج نفث نافع وآشامیدن چهار مثقال از بیخ آن جهت ادرار حیض در ساعت مفید وجالینوس گفته برگ آنرا بانحای بسیار استعمال نمایند وبخته نیز میخورند وخشک نیز مینمایند وآنرا نیخته میخورند ونیز مانند آنهاست از برای جروح وقروح خبیثه وغیر خبیثه وساعیه وغیر ساعیه ونواصیر ومطبوخ آن در روغن تخم زرد آلو ورنا فع مانند قسم جدانست وطلای بیخ آن با روغن بنفشه ودیا روغن گل گرم کرده جهت منع وتوقف زیادتی جذام وانتشار آن وتاکل اطراف ومداومت مالیدن آن مزیل آنست وآشامیدن آن با روغن کهنه جهت دمامیل نافع **لوف الجیه** لوف الکبیر ست **لوفاین** بیونانی شکوفهٔ حمامم ست **لوفا** بعبرانی حی العالم ست ونزد بعضی قنطوریون صغیر ست **لوقرذیس** و**لوقرامیس** بردو اسم سنگ قبطی ست **لوقیون** درخت حنضض ویونانی کشنیز ی است وبفارسی خیل زهره نامند **لوقینس** اسم بادا ورد ست **لوقیاس** بیونانی نوعی از مرد ست **لوقوبا** عقرب بحری ست **لوقاقینس** خانجقن ست **لوک آودم** اسم بقم ست **لوکاط** بضم لام وواو مجهول وفتح کاف والف وسکون تاء فوقانی ونهایت اسم ثمر درختی ست که انگریزان در هندوستان آورده اند درخت آن بقدر درخت امرود وسایه دار وبرگ آن شبیه ببرگ مهوا دطولانی لوک دار وگل وثمر آن خوشه دار وثمر خام سبز وبازغب بسیار ونپخته آن زرد رنگ وبقدر بیضهٔ کهتر ودر طعم بخوش دنوع اعلای آن تا مقدار بیضهٔ ماکیان وشیرین مزه هم دیده شده ودر میان آن تخم چهار پنج عدد مائل بسیاهی شبیه بتخم شربنه وکهرنی وازان بمذاق تر مزاج آن سرد وخشک وقامع صفرا وحدت خون ومفرح ومقوی معده ودافع نوع دغثیان صفراوی وحمیات حاره است **لوکرمی** اسم رد باه است **لولو** بضم دو لام وسکون دو واو که بهمزه خوانده میشود واسم

عربی ست بفارسی مرواریدگویند **لولی** بفتح لام وسکون واو وکسر لام ثانی وسکون یای تحتانی دربلی مسطور شد **لوما** اسم جمیع ست **لوطری** بضم لام وواو مجهول وسکون میم وکسر رای مهمله هندی وسکون یای تحتانی اسم هنسک روباه است **لون** بضم لام وواو مجهول وسکون نون اسم هنسک نمک ست ونون عوض لام مشهور ست وبسنسکرت هم لون ونثو وچمار وکهار نامند مگر اسم چمار وکهار مخصوص ست بنمک مصنوع از خاکستر بعض نباتات که آب آن گرفته با آتش منعقد می سازند واز بول حیوان وانسان نیز بطبخ عقد می کنند ونمک را بزبان دکنی میٹ وبتلنگی اُپُلو گویند وآن دو قسم ست معدنی ومائی معدنی بدون آب پیدا می شود وآن نیز بر دو قسم ست کوهی ودشتی ومائی آب بعضی چشمها ست که منجمد گردد وهر یکی از انواع آن بنامی مخصوص ست وبمقام خود ها مسطور چنانچه سینده لون وسونچر لون دپاده لون وزنبه که ازان گازران پارچه می شویند وشوره وسمندر لون وکاچ لون وآدو پهدلون وگدلون وسانبهر لون که هر واحد ازینها بمقام خود ها مسطور شد ومزاج وافعال نمک نباتات ذیل آن نبات مذکور وبعضی مثل جواکهار در اسمای خود مرقوم شد **لونگ** بفتح لام وسکون واو وخفای نون وسکون کاف فارسی اسم هندی قرنفل ست وبسنسکرت چوچا ننگا یعنی سیاه وتیز بلنگم یعنی بدن را خوب روشن گرداند وآند رُتسم یعنی گل امید ورانگ یعنی روشن کننده بدن وفزاینده اشتهای گویند نزد هندیان گرم ومزه تلخ دتیز وزود تحت خوشبو وخوش مزه ودافع کف وباد وطبع را خوش وتیز نماید وبدمزگی دهن را دور کند وسوزش شکم بسبب سردی وقی واسهال هم دفع نماید وتپ خون وبلغم نیز زائل سازد وافعال وخواص این بقول یونانیان در قرنفل مسطور شد **لونگ پشپ** بضم های فارسی وسکون شین معجمه وبای فارسی دوم ودوسری پشپ یعنی گل عمر دراز ورُبزنگا نوتهم یعنی مثل گل بهنگره می شود وسیاهی دارد وکیسرم کوم یعنی آن گل تیز ومزه دار است ودوّرالم یعنی باین بهتر وروشن بود ودیوکسم یعنی گل دیوتاست ودیپیا یعنی هاضم وشهی ست وچندن پشپکم یعنی شکل او مثل شکل گل صندل ست این همه اسمای سنسکرت ست ودر ماهیت آن اختلاف ست بعضی گویند که اسم گل قرنفل ست ونزد بعضی غیر آنست ودرخت آن دور بسیار دارد وبقدر دوگز بلندی شود وگلش سفید وخوشبو می شود وآنرا لونگ مشک هم می گویند زیرا که دران بوی قرنفل ومشک می آید مزاج آن گرم وموی را دور ازکند وصفرا وسردی وبادصفراوی دور کند وتقوی دل ودماغ ست **لونگ چکا** بفتح لام وواو وخفای نون وفتح کاف فارسی وسکون بای فارسی وفتح جیم فارسی وکاف مشده والف درسنسکرت اسم دال چینی ست ولونگلم بهندم نیز گویند **لونگ مشک** درلونگ پشپ مسطور شد **لونی** اسم هندی آبی ومالکنگنی ست **لونیا** بضم لام وواو بمجهول وکسر نون وفتح یای تحتانی والف درزبان تلنگی آنرا لکٹی چول وچهوٹی گول ونباباں گوره وبادولے نیز گویند وآن قسمی ازخرفه کوچک ست وبرخرفه نیز اطلاق لفظ مذکوری نمایند وآن روئیدگی ست مفروش برزمین ودرجاهای نمناک می روید شاخهای او بسیار باریک دگره دار وسرخ وبرگ او گنده وبرآب وگلش زرد وخرد وچهار برگی قریب یک نیم پاس روز برآمده می شگفد وباز مضمحل گردد وظرف تخم او مثل خرفه ودران تخم باریک وسیاه مثل خرفه دازان ریزه تر ودر بعضی بلاد این روئیدگی تمام سال می ماند اما در تابستان ترش تر گردد وآن سرد وتر وباندک قبض ورطوبت لزجه وترش وشور مزه وسکن هیجان اخلاط حاده ودافع حدت تپهای حاره وقلاع ودردسر وقروح امعا وسوزاک وبرای اورام حاره وسرسام شربا وضمادا نافع وناخوردش او جهت گرم مزاجان مفید واهل هند نوشته اند که قسم دیگر گندرست وهر دو بطعم شور وهنگام هضم شیرین وسرد وخشک دگران ولین ومنفخ وافزاینده باد وصفرا وبلغم وقسم دیگر از دو پهن جنبک ست که آنرا کرم دانند ودافع تنگی نفس وسرفه وفساد بلغم وافزاینده باد ست افعال وخواص این بقول یونانیان در خرفه مسطور شد **لوہا** بضم لام وسکون واو ومجهول وفتح های والف هم هندی آهن ست وانهو گویند وبسنسکرت کرشن لوہا یعنی آهن سیاه می شود وآئیسا راو مای سنچا وسکوت بهوا یعنی از سنگ پیدا می شود

می گویند و فولاد را اوگونا مند و بسنسکرت تکشنر توه یعنی آهن تراش و شستر ساز نده و شن شورم یعنی با دست چیابان و کندم و پارادم یعنی از صیقل نمودن چون سیماب می درخشد و تیهایعنی در دست سواران اسپ می باشد و کسم یعنی آسمانی رنگ می شود و کرشنا یسم و یرم یعنی در آهن سیاه این بهتر است و تبهی نگم یعنی خوف آرنده است و کرشنور نگم یعنی سیاه رنگ دارد و ایه پنڈ ایسم و الف یعنی قابل ساختن اشیاست و ریکتم یعنی برآرندهٔ خون ست و رودر ایعنی جنگ می خواهد و نرپ پرتا یعنی قابل نزدیک داشتن پادشان ست اینیڈ ایسم یعنی قابل ساختن آلات و اشیاست می گویند و قسمی که مرکب از یک جزو طلا و دو جزو کانسه و سه جزو مس کنند آنرا ورت لوه و ترلوه نامند اگر فولاد و نقره بیامیزند آنرا پنچ لوه گویند بالجمله لوها نزد هندیان شیرین و نرخت و سرد و سبک و ملین و گران و دافع فساد بلغم و صفرا و آماس اعضا و باد انگیز و قاتل کرم شکم و دافع کنول باد و کلانی شکم و کثرت بول ست و تصلیح آن شیرهٔ پوست درخت نیپ ست و قسم درت لوه قاتل کرم و دافع پانڈ روگ و پرمیو و شدت گرمی و مایل و تپ استخوانی و بدانند که اطبای هند معدنیات را بدون کشتن و خاکستر کردن بجویز خوردن آنها نکرده اند پس گویند که کشتهٔ آهن افزایندهٔ حرارت غریزی و نافع استسقا و تپهای کهنه عفنی و سنگر جنے و درد مفاصل و اقسام بواسیر و قولنج و ضیق بادی و بلغمی و سلس البول و سوزاک و خفقان و دردسر و یرقان سدی و بلغمی و صفراوی و چه نزد هندیان آن دافع صفرا و فساد خون ست اگرچه مزاج او خشک مائل بگرمی ست اما این فعل باخاصیتی می کند و گویند که تعشق و اختلاط لزجهٔ معده را زائل گرداند و منی بیفزاید بنعو ظرا قوت دهد و اگر کسی در هر سال یک ماشه تفصل بخورد موی او نروید سفید نگردد و طریق کشتن آهن آنست که آهن را صاف کرده براده نموده سه شبانه روز در بول ماده گاو تر کنند بعده برسنگ آب مطبوخ بلیله و بلیله و آمله صلابه نمایند و قرص بسته خشک نموده در ظرف سفالین نهند و بگل حکمت محکم کرده یک هفته در آتش بدارند و برادرند و همین سان هشت مرتبه یا زیاده تکرار عمل نمایند و اگر در آخر مرتبه آنرا یک شبانه روز در ماست ترش بدارند و بعده در بست تولهٔ آن یک توله لوشادر آمیخته سحق بلیغ نموده قرص سازند و یک هفته دیگر در آتش بدارند خوب ست و باید که خوب خالص شود و اگر نشود باز تکرار عمل نمایند و اگر در پنج امرت یعنی شیر و روغن و ماست ماده گاو دوشیده و شکر در آخر مرتبه دهند اولی ست و دیگر طریق کشتن آن بسیار ست لیکن نزد مؤلف ترک استعمال آن اولی ست چه اکثر مشاهده شده که اطبای هند آنرا در امراض مختلفه بعمل آورند و بیشتر کسان ازان مضرت کثیر یافتند و اگر احیانا کسی را نفع حاصل شد در آخر مبتلای مرضی مهلک گردید چنانچه حکیم شریف خان صاحب می نویسند که کشتهٔ آهن را حکمای هند استعمال می نمایند راقم اجتناب ازو واجب می داند و گویند طریق دریافت آن که خوب کشته شده است یا نه آنست که بالای آب که در تغاره باشد بیندازند اگر بر روی آب بایستد بهتر ست والا اگر ته نشین شود علامت زبونی و خامی اوست راقم این امتحان را هم قابل اعتماد می داند زیرا که بعضی جا تکلف بظهور رسیده و بهتر آنست که اگر خواهند استعمال نمایند دو سه شخص را که مزاج آنها قریب بمزاج آنکس باشد که او استعمال کردنش می خواهد بدهند بعد ازان خود آن کس استعمال نماید اول بهار المزاج و قوی المزاج بدهند اگر اد متضرر نگشته بعد ازان امتحان مذکور بعمل آرند لوہیکا میسل اسم جنث الحدید ست و افعال و خواص این بقول یونانیان در آهن مسطور شد **لوہست** بضم لام و سکون واو و کسر ہا و سکون تای فوقانی اسم چندن سرخ ست **لوہتا** بضم لام و سکون واو و کسر ہا و فتح تای فوقانی و الف اسم درخت پارجات ست **لوہسنیه** بضم لام و سکون واو و فتح ہا و سکون سین مهمله و کسر نون و سکون یای تحتانی و ہای دوم اسم پتیل ست **لوہمرت** بضم لام و سکون واو و مجهول و فتح ہا و ضم میم و سکون رای مهمله و تای فوقانی اسم گلو ست **لوہنام** بضم لام و سکون واو و فتح ہا و نون و الف و سکون میم اسم اگر سیاه است **لوی گیرنه** بفتح لام و کسر واو و سکون یای تحتانی و کسر کاف و سکون یای تحتانی مجهول و فتح رای مهمله و نون و ہا اسم درخت آک ست **فصل لام با ہا لہاجو** اسم راسو ست

لمسن بفتح لام وسکون ها وضم سین مهمله ومشهور بفتح آن وسکون نون اسم هندی سیرست وتبنسکرت رسنال وکشن دلنجا هر سه اسم بمعنی انیکه لمسن با در از برپا انداخته می مانند گویند همایعنی بوی دارد ودر تداول کهار یعنی برگ معلف دارد می گویند نزد هندیان تیز وتند وگرم وسبک ست ودر عمی دهد وطبیع را خوش نماید واتش هضم قوی کند وتفکر ودر نماید ودر جیر کسر کار مومیائی کند وموی روباند ودر از کند وخرد افزاید ولیعین وسعی دانزا بر ناک صرع اخذ دارند وهم دافع فساد بلغم وباد ودافع تنگی نفس وسرفه وباد گوله وتپ سرد وآماس اعضا وبواسیر وپرسیو وجذام وتمام کرم شکم وتعمه وکرم ترمرح واستسقاء اگر رفته باز آرد ودافع کهلک دکری گوشش دق بعد طعام وگویند رگت پت پیدا می کند وتصلیع آن وغن کنجد وسعوط او باعسل برنهار حلق را صاف کند وبهق وخون جامد را به کند واز جملهٔ رسائن ست وقسمی ازو که اورا ایک پرتهیا گویند بعربی اورا سوسیر نامند در تقویت معده ولطافت بهتر از قسم اول ست واچار اد نهایت لذیذی باشد و افعال وخواص این بقول یونانیان در سیر مسطور شد **لمس بهل** بفتح های فارسی وخفای ها وسکون لام اسم قسم ازمهواست **لمسنیه** بفتح لام وسکون ها وفتح سین مهمله وسکون نون وفتح یای تحتانی وهای دوم اسم هندی عین الهره است وبهندی وٹیه وری) نیز مانده وان سنگی ست مشهور از جمله جواهر برنگ خرلسن واز این جهت باین اسم مسمی گشته نزد هندیان گرم وترش وقابض دافع نماید ومنسوب بسترهٔ ذنب ست وتصلیع آن شیرهٔ بیخ درخت بایچی ست **لمسوطره** بفتح لام وسکون ها وضم سین مهمله وسکون واو مجهول وفتح راهی هندی وسکون های دوم اسم هندی سپستان ست بهندی لسلسه وگوندا وتبنسکرت کربرال یعنی گردو زرد رنگ ودو چاچهتا یعنی کلان وخوشه می باشد وگرگٹی پر یا یعنی محبوب کینکرا وپچلا ها وبهو وروغنی هر دو اسم دافع صفرا می گویند نزد هندیان شیرین ودرخت ودافع بلغم لزج وفساد بول سبک واگر برگ آن سائیده برخنازیر بچته ضماد کنند در ده روز صحت یابد **لهو** بفتح لام وضم ها وسکون واو اسم هندی خون ست **لهوقوغراقیس** بکسر لام وضم ها وسکون واو وضم لام دوم وسکون واو وضم قاف وسکون واو وفتح غین معجمه ورای مهمله والف وکسر قاف دوم وسکون یای تحتانی وسین مهمله شجر بحری ست که گاز زبان استعمال می نمایند درشستن پارچها در آب زود نرم می گردد سرد وخشک ومجفف بی لذع وقابض دماغ ودافع سیلان سوداوی آشامیدن آن جهت نفث الدم وسیلان واسهال ودردمثانه وضماد آن جهت جراحات تازه وکهنه نافع ست مؤلف گوید که تحقیل که این حجر مصری باشد که سنگ قبطی ست چه خواص هر دو یکی ست **فصل لام بایای تحتانی لیا** بیاست **لیارو** اسم است بطبرستان **لیانو** کندرست **لیشانوس** بکسر لام وسکون یای تحتانی وفتحهای مثلثه والف وضم نون وسکون واو وضم لام ثانی وسین مهمله وکارزونی لیشانوس نوشته وگفته که این اسم مشتق از لیشانوست که آن کندرست پس بسبب بوی کندر دران مسمی بدین اسم گشته مائیکی گفته نباتی ست واقسام بسیار دارد وآنهارا کندریات مانند برای آنکه بوی بیخ آنها شبیه بکندرست واز انواع کلوخ است وبرگ آن مستدیر ومزهٔ آن مانند بادیان وبا اندک عذوبت وقسمی را اهل اندلس برپطور وبعضی استر وبعضی عسالیج نامند آنرا جهت آنکه عسالیج آنرا در خامی در ترنجبین می پزند ومی خورند وبا اندک تیزی ولذت ست قسمی بی ساق وبی ثمر وقسمی باساق وثمر بیخ آن همه در بوشبیه بکندر وفرعی ازان که در ساحل دریامی شود گل آن سفید وثمر آن مانند ثمر بادیان ست دجالینوس در سابعه گفته که آن سه نوع ست یکی ثمر ودو نوع دیگر بی ثمر ودر رقوت همه شبیه باهم وگرم وخشک ومحلل ولطیف وجالی وعصارهٔ نبات و بیخ آن باعسل جالی ظلمت بصر حادث از رطوبت غلیظه وباعث حدت آن واشامیدن نوعی راکه بروفس وسمافیون نامند جهت پیرقان وباسرکه باشیر جهت مغص وادرار بول وحیض وبدستور آشامیدن گل آن آشامیدن آن بافلفل وشراب جهت اوجاع سینه پرقان وضماد آن بقول دسقوریدوس حابس خون بواسیر وسکن ومحلل اورام حارهٔ عارض در مقعد وبواسیر برآمده

وتنضج خنازیر داورام عسر النضج والورام ملغمی وشوع عضل واطراف آن وباسر که جالی بهق وضماد بیخ خشک آن با عسل حابس خون جراحات وقروح و مجفف ومدمل انواع آنها و با آرد شعیر وسرکه جهت شدخ عضل اطراف آن وباسر که جهت گزیدن هوام وبازیت مدر عرق وست **لیثورسطس** اسم جلبوب است **لیچی** بکسر لام وسکون یای تحتانی وکسر جیم فارسی وسکون یای تحتانی ثانی درختی ست انگریزی بقدر جاسن وبرگ آن مثل مولهری وثمر آن مدور اندک زوار دار ویوست پختهٔ آن درشت زود شکن ودران یک تخم سیاه مثل تخم شربینه ومغز بالای آن بسیار شیرین وخوش مزه ظاهر اگرم وخشک دریافت می شود **لیدا** اسم ابست بست الطبای انگریزی چند ترکیب آن داده استعمال می کنند **لیدوخورس** اسم مرد استنگ **لیسفرون** اسم کان ست **لیطه** بخوری ست که در هیاکل قدیم مستعمل بود **لیف** بکسر لام وسکون یای تحتانی وفا اسم عربی پرده ایست بافته شده از رشتها وتارهای خشبی که محیط بسر نخل وخز آن واطراف طلع وثمر نارجیل ومقل وفوفل واشتال اینهای باشد وبهترین آن لیف نخل ونارجیل ست وزبون ترین آن لیف مقل واز مطلق آن مراد لیف نخل ست گرم دراول وخشک دوم وسیار خشک وجالی واکحال خاکستر سوختهٔ آن جالی بیاض رقیق وملیظ آن با مداومت ابران وسنون آن محکم کنندهٔ لثه ودندان وپرک کنندهٔ چرک وسفید کنندهٔ دندان وفرش ولباس آن جهت استسقا وترهل بهستی وورام طحالی نهاکستر آن جهت برص وبهق وجرب وحکه وحزاز وآشامیدن آن جهت شکستن بواسیر واخراج سنگ نافع وباطل جهت تسکین بواسیر مفید **لیف البحر** بخی ست شبیه بعد وبزرگتر از ان ورنگ ظاهر وباطن آن سیاه واغبر وبرگ آن شبیه ببرگ سرو پیش وخشتی وبیخ آن ریشهای باریک سیاه بارنگ ودر بافته پیچیده ومدور شبیه بگوی کوچک بقدر گردگان تابقدر نارنج وباخشونت که گویا پشمی ست مدور کرده شده واز دریای مغرب نیز دمومه بساحل میرسد وگرم وخشک در دوم وشنیدهٔ اسپیدوجالی وسوخته آن بهترین ادویهٔ پیشم ودهان ست واکحال مغسول آن جهت ناخنه وبیاض چشم وسفید کنندهٔ دندان مغسول آن جالی دندان وسفوف آن با شهد وضماد خود مدر آن بهت تروح خیشه وبستر کوبیدهٔ خشک آن **لیفدلیون** اسم شیطرج ست **لیفس** بکسر فا وسکون یای تحتانی وضم سین مهمله **لیقیون** ولیفطیون هردو اسم کاشم ست **لیفطروس** اسم موش ست **لیفیه** بکسر لام وسکون یای تحتانی وکسر فا وسکون یای تحتانی ثانی وبا لغت عربی گیاهی ست سرخ رنگ خاردار ثمر آن بشکل فیا کوچک ومهذار وگویا کنایه از اشعار یا نوعی از آنست درحرارت ویبوست شدید وگویند دونوع می باشد یکی مسهل قوی ودافع حیات شکم وقتال وغیر قتال آن تمام مقام وتبار اکحال ست درافعال ودرغور ونواح مصر کثیر الوجود ومقدار شربت آن ربع درم وزیادهٔ از یک درم آن کشنده **لیکرس** بکسر لام وسکون یای تحتانی وفتح کاف وفتح راسی مهمله وسکون سین مهمله اسم انگریزی اصل السوس ست بقول اطبای فرنگ درخت ابراکلیس گویند مطب اعضا وسرفه وزکام را مفید واین را در آب جوش داده رب آن می مازند که این را الکسراکت آن لیکرس گویند **لیکی** بکسر لام وسکون یای تحتانی مجهول وکسر کاف وخفای با وسکون یای تحتانی دوم وفتح یای فارسی وتای فوقانی مشدد وسکون سین مهمله اسم هرگ تارست **لیکیشی** بکسر لام وسکون یای تحتانی وفتح لام دوم وضم یای فارسی وسکون شین معجمه وکسر یای فارسی دوم وسکون یای تحتانی دوم اسم رواس سرخ ست **لیلاک** اسم زعرورست **لیمو** بکسر لام وسکون یای تحتانی وضم میم وسکون واو بیونانی لیمون وبلغت بربری تامشاورت نامند ماهیت آن معروف وانواع آن ترش وشیرین ومیخوش ست وهریک ازینها نیز اقسام دارد وبهترین همه آنست که آب آن رقیق باشد وآن لیموی کاغذی معروف ودر انگریزی باسم لیمن شهور واز مطلق لیمو این نوع مراد ست ودرخت آن از درخت ترنج کوچک تر وشاخهای آن اندک درهم وبرگ آن کوچکتر از برگ نارنج وثمر آن بقدر بیضهٔ مرغ وبسیار بزرگ آن تا بقدر بیضهٔ بط ومدور اندک طولانی قریب بشکل نارنج کوچک وسبز رنگ وچون بر سد زرد گردد و پوست آن باریک وترشی آن مثل ترشی نارنج وتخم آن مثل تخم نارنج کوچک وبهترین آن بزرگ

بالیده شداب آن ست که پوست آن نازک باشد و بهترین اجزای آن آب رسیدهٔ آنست و پوست آن نیز در تقویت قریب بپوست نارنج ست و ازان ضعیف تر سر در دوم و خشک در اول و تر نیز گفته اند و بقولی سرد در اول و خشک در آخر آن و لطف و جلاے و مقطع اخلاط غلیظه و قامع صفرا و مسکن غلیان خون و مشهی طعام و گویند که آن قریب الفعل و المزاج بترنج ست و گویند که آن الطف و اقوی از ترنج ست و آبن جمیع در حواشی عراقیه نوشته که لیمو مرکب از سه اجزای مختلف الطبائع و المنافع و القوی ست و آن پوست و ترشی و تخم آنست اما پوست آن پس در طعم آن هنگام خائیدن آن تلخی بسیار و تیزی اندک و قبض خفی معلوم می شود و مع ذلک آثار عطریت ظاهر ست و این دلالت میکند بر آنکه در طبیعت آن تسخین قریب از اعتدال و تجفیف ظاهر ست و لهذا مزاج آن گرم در اول در درجهٔ دوم و خشک در آخر آنست و بسبب تلخی و قبض و عطریت که اندر آنست مقوی معده خاصة گردیده و برانگیزندهٔ اشتهای طعام و معین بر جودت هضم و منشو کنندهٔ نکهت و محرک آروغ و مقوی قلب و مصلح کیفیات اخلاط ردیه و مع ذلک دران فاتر زهریت ست که مقاومت سموم مشروبه و مله وضه می کند از ان خلاص می نماید و این حکم آن وقتی ست که چون آنرا بطریق دوا بخورند و اما بر وجه غذا پس آن عسر الانهضام بطی الانجدار قلیل الغذا ست و دلالت می کند بر ین صلابت جرم آن و تهای طعم آن و لیوی آن در آب درخ تازه و اما ترشی آن بعد مقشر کردن پوست زرد خارجی آن می افشرند و گاهی مع پوست آن افشرند اما آب افشردهٔ آن بعد دو کرون پوست آن سرد و خشک در سوم ست و گویم آب افشردهٔ آن با پوست که مستعمل و معتاد ست طبع آن سرد و خشک در درجهٔ دوم ست و آب آن لطیف الجوهر شدید الجلاء قوی التقطیع برای اخلاط غلیظه لزجه و ملطف آنهاست اما بر سردی و خشکی آن دلالت می کند قوت حموضت آن و اما لطافت جوهر آن دلالت می کند سرعت استحالهٔ آن بچیزی که بدان مخلوط سازند مثل شکر یا نمک و اما بر شدت جلای آن دلالت می نماید افعال ظاهرهٔ آن در بدن انسان و غیر آن از اجسام مثل غسل آن ظاهر بدن را و تنقیهٔ آن چون بالش بدان نمایند وجرد و جلای آن مس را از جمیع چرک آن بران باشد و نفع آن جهت بهق سیاه و کلف و تو با چون آنرا بمالند یا بر آنها طلا نمایند و بر قوت تقطیع آن دلالت میکند اخیرا فعل آن ظاهر میشود در بلاغم لزجه غلیظه ملتصقه بجنگ از تقطیع آن و تسهیل اخراج آن و نفث آن و بهمین خواص و قوتها سر و التهاب معده است و مطفی حدت خون و هیجان آن و ملطف اخلاط آن و مسکن غلیان آن و نافع حمیات مطبقه و حدت از تخوشت خون و کائن از حقوقت آن و مقشر رواسب و امراض مستولی از ان مثل شری و دمامیل و اورام حار حلق و لهات از لوزتین و خوانیق و نافع اعصاب مواد بسیوی آن دنا سعا چون بدان غرغره و مضمضه کنند و نافع رمد مره صفرا کاسر سورت آن هیجان آن و جالی صفاتی که در معده و جگر و حوالی آنها جمع شود و لهذا نافع شده یرقان بجهت کرب و غثی کائن از ان و قاطع قی صفراوی و برانگیزندهٔ اشتهای طعام و مسکن صداع و دوار و سدر مستولد از ابخرهٔ آن و نافع خفقان کائن از ابخرهٔ مره سوداء و موافق صاحبان جمله حمیات خصوصا بطیفهٔ حرارت آنها و جلای آن جهت مواد ی که در عروق و غیر آنها باشد و قاطع قی بمعنی حادث از خلط محتبس در معده و مانع از تولد خمار چون بر شراب بدان تنقل نمایند و نافع آن چون بعد تواتر آن بخورند و مزیل و خامت اطعمهٔ کثیر اللزوجة و دهنیت مرخی معده و طبخ آن بسبب غسل آن این را و آن با وجود این منافع بادزهر و مقاوم بجمله جوهر آن جهت سم ذوات سموم ملدوغه و مشروبه است مانند سم افعی و مار و عقرب جراره که بعسکر مکرم می شود و سم بسیار از ادویهٔ قتاله بعد استفراغ چیزی که در معده است. بقی کرون بالاستقصا بعد آشامیدن شیر و روغن گاؤ و بجمله منافع آن کثیر و فوائد آن غزیر ست و آنرا مضرتی هست که ازان بترسند و آنرا نکایتی در کدامی از اعضا نیست بجز اینکه آن برای کسی که اعصاب او ضعیف باشد و بر مزاج او برودت غالب بود غیر جید ست و اما تخم لیمو پس آن فاتر زهریت نیست که بدان مقاومت سم ذوات سموم می کند مثل آنکه در تخم ترنج ترش ست الا آنکه تخم لیمو ازان اندکی ضعیف تر ست و مقدار شربت

آن از یک مثقال تا دو درم منقشر کرده با شراب دیا با آب گرم **واما لیموی** ملح یعنی نمک پرورده آن که عبارت از اچار است آن نا خوش جید ست نکهت و آروغ را خوشبو گرداند و مقوی معده و مزیل بلغم آن و همین آن بر هضم و جودت او و هضم اغذیهٔ غلیظه و دافع نوخامت آنها و مقوی دل و جگر و مفتح سد دگرده و مدر بول و نافع اکثر امراض بارد مثل خانیج و استرخا و مقاوم سم ذوات سموم ست **واما لیمو** مرکب که پیوند و رخت آن بر ترنج کرده باشند گوئیم که در پوست آن تخنی و تیزی ست که قوت آن بر قوتی که در پوست ترنج ست زیاده بود و انچه در پوست لیموست از ان کم باشد مع ذلک آن شیرینی اندکی ست که دران هرد و نسبت و لهذا دران غذایتی ست که دران هر دو نیست پس مثل ترنج معاد افعال خوب امین افعال هر دو گردیده و اما در لحم آن شیرینی ظاهر ست و رخاوت بین و هشاشت و تخلخل که در لحم ترنج نیست و لهذا در ان سردی کم ست و اقرب باعتدال از لحم ترنج و سریع تر در هضم و خفیف تر بر معده ازان و اما ترشی آن مثل ترشی ترنج ست و سائر احوال آن و لهذا انفع ست جهت جمیع علی که آنرا ترشی ترنج نفع می کند و شربت این مانند شربت آنست و گیلانی گفته که پوست آن گرم و خشک در دوم ست و گویند پوست و برگ آن گرم و خشک در اول و گل آن حار جاد و ترشی آن چون با پوست آن افشرند سرد و خشک در اول و بر د آن قوی تر از بیس آن و مفتح سد دبینی ست و مفتح سد دگرده و معین بر هضم خصوصا اغذیهٔ چرب و محرک آروغ و مصلح کیفیات اخلاط ردیه و قائم مقام سرکه در اکثر احوال و خوشبو کنندهٔ بوی دهن و آن مزیل بشور دشری و مصفی ست و از خاصیت آنست که چون بمویند تسخین دماغ و نفع برکام و تسکین صداع و دوار و سدر متولد از ابخرهٔ صفراوی و غلیظ کند و منع تولد بخار نماید چون بر شراب بخورند و مفرح اکثر از اترجی کمتر از نارنجی و آن نافع خفقان سوداوی و مقوی قلب ست و آب لیمو نافع صفرا و تشنگی و قی صفراوی از سورت آن و جالی مواد ی ست که در جگر جمع شود و موافق صاحبان حمیات غب خالصه و غیر خالصه و شربت آن نافع تپ محرقه و صفراوی و آب آن فاذزهر سم ست چون از ان یک رطل تا دو رطل بنوشند و خوردن ترشی آن بر نهار و اکثار آن سجح آورد و امعار اضعیف کند و مصلح آن شکر ست و تدارک سجح آن بالعابات مع شکر نمایند و در آب لیمو نوشته که طریق ساختن آن مثل آب ترنج ست و ازان در یبوست کمتر و آن در تسکین صفرا و تشنگی غایت ست و برای معده نافع تر از آب ترنج و بعضی متاخرین می نویسند که پوست زرد آن قابض و مفتح سدهٔ گرده است و ترشی آن نافع صداع حار و مقوی معده و جگر حار و مانع غثیان و تقلب طعام و جاذب مواد حارهٔ جگر و معده و مضر صاحب سرفه و اکثار آن در خلای معده مضعف امعا و مورث بعض و زحیر مصلح آن شکر و عسل و چون لیمو را بر بزند و گرم کرده طرف بریدهٔ آنرا بر میثانی و صدغین مکرر بمالند صداع حار را تسکین دهد و مالیدن تری آن بر بدن جالی بشره و مزیل چرک ست و در اکثر امور قائم مقام سرکه و آب ترنج و جهت امر جهٔ صفراویه بهتر از ان و از شربت آن دوائی نیست و شربت آن سرد در اول در رطوبت و یبوست معتدل و عسلی آن مائل بخشکی و انطاکی شربت سادهٔ شکری آنرا سرد در دوم و تر در اول دانسته و طبع شربت مرکب آن بحسب ترکیب مختلف ست و بهترین شربت سادهٔ آن آنست که از آب لیموی تازه بکمال رسیده بالیده شاداب با شکر سفید دریا قند مکرر و یا عسل جید صاف مرتب نموده باشند و صادق الحموضت باشد و از ساختن آن بر یک سال زیاده نگذشته و معتدل القوام و غیر سوخته باشد و اگر شکر سفید صاف را در قدح کنند و بران آب لیمو بفشارند بمقدار که آنرا تر گرداند و یک شبانه روز بگذارند پس صاف نموده قدری آب لیمو که مذاق آنرا ترش و نیکو گرداند داخل نموده بقوام آورند بهتر ست و آن جهت امراض مذکوره نافع و از برای قلاع دهان و تسفیهٔ آواز و سینه و جهت سرفهٔ گرم و خفقان حار و قمع صفرا و دفع غلیان خون و تپهای صفراوی و مرکب و خصوص دائره و قطع و قلع اخلاط محترقه و سوداویه و غلیظهٔ از جه و ابخرهٔ اخلاط سوداویه جهت آنکه قاطع و جالی اخلاط آنست و قاطع هر خلط و مادهٔ غلیظ و لزج و چون پیش از دوای مسهل بنوشند مهیای گرداند بدن را از برای قبول دوای مسهل و بعد از ان غسل می دهد بدن را از انچه دران از بقیهٔ دوای مسهل مانده باشد کسی که مدام آنرا بنوشد حفظ صحت

سے نماید و از برای جمیع امراض الطفال نافع و در رفع مضرت سموم و حمیات دائره قائم مقام تریاق فاروق ست خصوص منضج آن و با جمله نفع بسیار دارد و در قرابادینات مفصل مذکور ست و چون جواهر را با آب لیمو بسایند و تا چهل روز دران بخیسانند و درین مدت آب لیمو را تبدیل می نموده باشند حل گردانده و دستور حل آن مانند مروارید و آب ترنج و مروارید بیاید و تخم لیمو گرم و در دوم و خشک در آخر اول و در تفریح و تریاقیت و دفع سموم مانند تخم ترنج ست و مسهل مقشر آن و خائیدن آن رافع بحبی و دندان عارض از ترشی آن و چون لیمو را بتمامه خشک نمایند و سائیده هم وزن آن شکر آمیزند و بخورند جهت منع صعود ابخره و تفتیح سدد بعید یل و برگ لیمو در تفریح ضعیف تر از برگ ترنج و طلای سائیدهٔ آن با اندک ترفل و وارچینی رافع صداع و بدون وارچینی نیز خواص لیمو بقول اطبای هند در نیمو مسطور گردد و بقول اطبای انگریزی در لمن مذکور شد **لیموی شیرین** بفارسی بمرائی و بهندی امرت پهل گویند سرد و تر ست و در منافع بسیار ضعیف تر از ترش اما مضر عصب نیست و مفرح زیاده و افعال و خواص این بقول هندیان مانند امرت پهل مسطور شد **لیمو دارو** اسم نبات و نبع ست **لیمولیا** اسم سنگ مرر ست **لیمونیون** صاحب جامع گفته که معنی این اسم یونانی سنجی ست زیرا که اکثر این نبات در سیاخ می روید و این نوع بزرگ حماض ست و آنرا سنابل مثل سنابل و دخن نرم ملمس می باشد و شیخ الرئیس نوشته که ثمرهٔ آن قابض یا بس نافع اسهال شکم و خون و نفث الدم چون در شراب بیاشامند و همچنین برای سیلان حیض و شربت آن کسوفاقون از اقسام حماض مسطور شد **لین** باصطلاح اکسریان سیماب ست **لینج** نیچ ست و نزد بعضی نوعی از اقلیمیای مس ست **لیندرخورس** ولینا ماروس مرد اسنگ ست **لینش** تخم کتان ست **لینش قرن** دل ست **لینورسطس** لبلاب کبیر معنی بجمل الساکین است **لینوسنطور** اسم پلاسنطور ست **لینوس** نرگس ست **لینو فرنیلو** فرست **لیوز آف رُو** بکسر لام و ضم یای تحتانی و سکون واو و زای معجمه و بمد الف و سکون فا و ضم رای مهمله و سکون واو اسم برگ سداب ست

باب میم مشتمل بر بست و دو فصل فصل میم با الف

ماء بفتح میم و الف ممدوده اسم عربی آب ست و آن و اقسام آن مثل ماء البحر یعنی آب دریای شور و ماء الجمه یعنی آب که و ماء الحیاة یعنی آب حیات و ماء الرماد یعنی آب خاکستر و ماء الزفتی و قیری یعنی آب زفتی و قیری و ماء الفاطر یعنی آب معتدل در گرمی و سردی و ماء الکبریت یعنی آب گوگردی و ماء المر یعنی آب تلخ و ماء المطر یعنی آب باران و ماء المعدن یعنی آب معدن فلزات و ماء الملح یعنی آب شور و غیر اینها در حرف الف ممدوده مسطور شد **ماء البحر امج** بعربی عرق بید مشک را گویند **ماء التون** بضم تای فوقانی و سکون واو و نون گویند لغت یونانی ست و بعربی ماء النون بنون عوض تا نامند و آن آبی ست که از ماهی نمک سود تر شح کند گرم و خشک و قاطع بلغم و دران قبض قوی ست و آن فاذزهر جهت قرحهٔ امعای خبیثه است و مضمضهٔ آن جهت قروح متعفنهٔ دهان و حنقه بدان جهت قطع و اخراج اخلاط غلیظه و وجع ورک و عرق النسا و قروح امعا و جهت تنقیهٔ جراحات کهنه و تجفیف آنها نافع و آن قائم مقام آب دریای شور و مثل آبکامه در اکثر منافع ست **ماء الجبن** بضم جیم و بای موحده و نون بفارسی آب پنیر گویند و آن آب شیر ست که حدت و کیفیت مرقئهٔ مسهله اکتساب نموده و قوت آن جلای غسالهٔ است و این آب جهت هر کسی بهر تسکین حرارت جگر نیکو است و نافع فساد اخلاط و احتراق آنها و آن بنفسه بغیر شرب طلای کلف و داء الفیل و بثور بدن ست و آن نافع جرب متقرح و غیر متقرح دحکه است و شرب آن نافع مالیخولیا و صرع و چون با بعض ادویه آمیخته بر ورم چشم ضماد نمایند تحلیل کند و جهت حار مزاج که بران خوف وقوع در استسقا باشد نیکو ست و مسکن حدت صفرا و شرب آن مخرج اخلاط ردیهٔ محترقه است و هر قدر که شیر رقیق تر باشد آب آن در اسهال شدید تر باشد و اگر غلیظ باشد آب آن در ترطیب شدید تر بود و چون با شیر خشت بنوشند

لیمو دارو
لیمولیا
لیمونیون
لین
لینج
لیندرخورس
لینش
لینش قرن
لینورسطس
لینوسنطور
لینوس
لینو فرنیلو
لیوز آف رُو
ماء
ماء البحر امج
ماء التون
ماء الجبن

اسهال صفرا نماید و با افتیمون اخراج سودا کند و بهترین آن آنست که از شیر بزجوان سرخ یازرد رنگ ازرق چشم بسازند و طریق ساختن آن آنست که شیر را در دیگ سنگی بجوشانند تا ساکن شود پس از آتش بر دارند و دران دو ملعقه سرکهٔ انگوری اندازند و چون پاره شود صاف نمایند جهنیت آن جدا سازند و مرتبهٔ دوم جوش دهند و کف آن بردارند و فرو دآورده نیم گرم استعمال نمایند و شیخ المریس و شارح گیلانی می نویسند که ماء الجبن مسمن صاحبان مزاج گرم خشک ست چون بسبب مزاج مذکور ملاغ شوند و ایشان را فربه کند بجهت آنکه ترطیب نماید و بجهت آنکه اخراج فضول و غلظ ردی کند پس اصلاح غذا نماید و همچنین جلوس دران و طلای ماء الجبن کلف و آثار سپرد و شرب آن نیز نافع و با لیله نافع جرب و حکهٔ بدن ست و نافع یرقان و آن اسهال صفرای محترق نماید و با افتیمون اسهال سودای محترق کند و صفت آن بقول گیلانی آنست که بگیرند شیر بز سه رطل و قرطم یک مشت کوفته و دران اندازند بعده بدست خوب مالیده جوش کنند و همچنین در شب بگذارند و صبح صاف کرده بران عسل و یک درهم نمک هندی اندازند و این شربت کامل ست و مقداری که اطبا بدان امر کرده اند آنست که ازین آب ده اوقیه بگیرند و شارح کازرونی گوید که در شیر رطوبت مائیه است چون منفصل گردد و استعمال کرده شود برای اسهال صالح باشد بغیر آنکه باچیزی حریف بنوشند مثل آنکه فعل می کند برای کسی که آنرا مالیخولیا یا صرع یا جرب مقترح یا دا الفیل باشد و این مائیت را باین طریق برمی آرند که شیر را در دیگ گلی نو جوش دهند و بچوب انجیر که از درخت آن قریب قطع کرده باشند حرکت دهند و بعد دو سه جوش بر هر نه اوقیه یک نیم اوقیه سکنجبین ریزند و اسفیغ را با آب سرد ترکرده همواره کنار های دیگ را سح کنند در هنگام جوشانیدن شیر تا جوش آن استداد نماید و دسقوریدوس گفته که گاه این طبقه آن ماء الجبن ست و قتا بعد وقت و در هر وقت نه نه اوقیه بنوشانند حتی که تا سه رطل می رسانند و باید که شارب آن میان هر وقت شرب چهل قدمی نماید و جالینوس نوشته که قوت ماء اللبن که از دهنیت و جبنیت جدا کرده باشند آنست که تنقیه و غسل احشامی کند و ازان فضول عفنه پاک می نماید چون آنرا بنوشند و یا حقنه بدان نمایند و این فعل بغیر لذع می کند بلکه در تسکین سوزش آنرا فعل جید دست و غسل قروحی نماید که دران ریم ردی فاسد باشد و آبن رضوان گوید که آب ماء اللبن موافق ست که بدان ادویهٔ مسهله مخلوط سازند پس اگر بدان ادویه که استفراغ صفرا کنند بیامیزند استفراغ صفرا نماید و اگر بدان ادویه مسهل سودا آمیزند استفراغ مرهٔ سودا کند و اگر بدان ادویه مستفرغهٔ بلغم یا رکنند استفراغ آن نماید و اگر با ادویهٔ مسهل زرداب مخلوط سازند استفراغ زرداب کند و این بهر آنست که ماء الجبن قریب از طبیعت بدن ست و آنرا قوت ست که بدان جلا و غسل بعضی تلذیع می کند پس واجب شد که قمع حدت ادویه و کسر تلذیع آنها برای احشا و اعانت اسهال آنها کند و بهتر در خلط ادویهٔ مسهله بدان آنست که آنهارا کوفته دران بخیسانند حتی که قوت آنها اخذ نماید پس ازان صاف کرده ماء اللبن بنوشانند پس آن درین حالت اسهال مخلط بسهولت نماید و با آن خوف نباشد بر احشا از نکایت ادویهٔ مسهله که فعل کنند بقوتهای ذاتیه که در اجرام آنهاست زیرا که قوتهای مسهله و حدت آنها بر طوبت آن بشکنند و این بهر آنست که مرارا صفر و مرارا سود هر دو در حدت و نکایت مفرط اند و سقمونیا را نیز حدت عظیم ست و همچنین افتیمون و امثال آنرا و ماء اللبن در استفراغ این هر دو خلط عجیب النفع ست اما در مرارا صفر دران سقمونیا و امثال آن می خیسانند و اما در مرارا سود دران افتیمون و مانند آن تنوع سازند زیرا که ماء اللبن قوای این ادویه می گیرد و آنرا ببدن می رساند پس استفراغ اخلاطی که استفراغ آن کنند بلا حدت و حرارت قوی می نماید و ابن تلمیذ نوشته که صفت عمل ماء اللبن این ست که در ربیع بگیرند شیر بز جوان که از ولادت بچهٔ آن یک ماه گذشته باشد و سرخ رنگ ازرق چشم بود که این صنف جید المزاج ست و قبل استعمال شیر آن جو نیم کوفته باسبوس در آب تر کرده و کاسنی و شاهتره بخورانند بعده هر روز در رطل شیر آن بدوشند و در دیگ سنگی با آتش ملایم بجوشانند و بچوب انجیر تر سر آن کوفته حرکت دهند و بدین قصد کرده می شود و اینکه تعلق کند بماء الجبن از لبنیت بنوعی چوب انجیر قوت معین بر اسهال

برنق دگاهی بدل آن چوب بید تری کنند چون قصد نکنند انچه از چوب انجیر ذکر کرده شد و ماء الجبن برای ترطیب نوشانیده شود نه بهر سهال
دگر داگرد دیگ را بپارچهٔ مبلول بآب شیرین مسح نمایند پس هرگاه درشیر جوش آید بر شیر سی درم سکنجبین سادهٔ شکری ریزند و گاهی با آن مثلهٔ درم
سرکهٔ انگوری بسیار ترش صاف می چکانند و لیکن سکنجبین دسرکه هر دو سرد باشند تا جنبیت از مائیت جدا شود و بچوب مذکور حرکت دهند
واز آتش فرود آورده بگذارند تا منجمد گردد و مائیت جدا شود پس در پارچه صاف کنند و باز آن آب را در دیگ انداز ند بعد شستن آن و همچنگ
جوش دهند و بران نیم درم نمک درانی سوده انداز ند و بار دیگر صاف نمایند و از ماء الجبن مذکور نیم طل تا دو مثلث طل بتدریج باشکر طبرزد
شوشند و گاهی وقتی باسفوف سهل و وقتی باسفوف مبهل می آشامند و سفیان اندلسی گوید که ماء الجبن دوای سهل ست آنرا صبیان و مافوق ایشان تعمل
می کنند و چون بدان قصد اسهال باشد باید که بر آتش بعد فشردن از جبن جوش دهند تا انچه دران از جزو جبنی ست جدا شود و آب متخرج از
وشیر مشود و با پسر بایه اول اسهال می آورد و چون بران ادامت کرده شود و بدان مالوف آن گردد بدان اعتداد نماید و اسهال نیارد و در ترطیب
نماید و لاسیما ابدانی را که خون ایشان فاسد باشد و ایشان کسانی ست که غذا بسیار خورند و منهضم گردد و فربه نشوند و ماء الجبن مشیر و اسهال
آنست که شیر آن رقیق تر باشد و اکثر در ترطیب آنکه شیر آن غلیظ تر باشد و تفصیل منافع و مضار ماء الجبن و طریق استعمال آن حسب معمول
اساتذهٔ مؤلف در کتاب اکسیر اعظم مسطور شده **ماء الخلاف** عرق بید ست و ماء الخلاف المخلی عرق بید مشک ست **ماء الخیار** در خیار گذشت
ماء الرماد در آب خاکستر مسطور شد **ماء الزجاج** مسحوق نیاست **ماء الزهر** بلغت مصری ماء القداح را گویند **ماء الشعیر** در آش جو
مسطور شد **ماء العسل** اسم عربی ست و بیونانی مالی قراطن و اورزمالی نامند و آن ساده و مرکب می باشد و ساده آن گرم و تر و
جالی و ملین و قاطع اخلاط لزجه و مفتح و منضج بلغم غلیظ و مقوی اعضای بارده و دافع امراض بارده عصبانیه و دماغیه و داوجاع مفاصل
وقی و قراقر شکم و اذیت ادویهٔ قتاله و ضعف حادث از جماع و سرفه و ادرام ریه و موافق معدهٔ بارد و مشهی طعام و سمن بدن مدبول
وحیض و مستعمل در اکثر امراض بلغمی و طریق ساختن آن که در امراض عصبی مثل فالج و لقوه و غیر آن در ابتدا قبل از تنقیه داده می شود آنست
که شهد یک جزو در آب چهار جزو بجوشانند هرگاه سوم حصه بسوزد از آتش فرود آورده بکار برند و بعضی نوشته اند که یک وزن عسل خالص را در دو وزن
آب باران و یا آب صاف شیرین با آتش ملایم طبخ دهند و کف آنرا برداارند تا دو ثلث بماند پس صاف نموده نگاهدارند و عند الحاجة بیاشامند
و بعضی در یک جزو شهد شش جزو آب می اندازند چون نصف می ماند صاف کرده میدهند و اگر عوض آب بعضی عرقیات مناسبه داخل کنند
اولی ست و این ماء العسل ساده است و اگر مرکب خواهند بعضی ادویهٔ مناسبهٔ گرم و یا سرد بحسب عرض و مرض اضافه نمایند و مقبول شیخ
ماء العسل که برای قولنج بسازند آنرا طبخ بسیار دهند تا نفخ آن زائل گردد و الا ضعیف الطبخ نفخ نمی نماید و ماء العسل مضر گرم مزاج و صفراوی و ادرام حار
احسا مصلح آن رطوبت ترش مقدار شربت آن تا سی مثقال **ماء القداح** بفتح قاف و دال مهله و الف و حای مهله مراد عرق گل نارنج
است که مانند گلاب عرق کشند و مشهور بعرق بهار و در نارنج بیاید **ماء القراطن** ماء العسل ست و نزد بعضی اسم جنیون ست
ماء القطر آبی ست که از گوزهٔ سفال ترشح کند **ماء الکافور** بقول گیلانی آبی ست که از درخت کافور سیلان می کند چون آنرا
برای اخراج کافور شق نمایند و آن زرد شبیه بزردی روغن بلسان با سرمی ست و بدان بدن و لباس و ظروف را خوشبو میکنند
و بعضی گویند که کافور منحل بچوب را چون صاف کنند این مائیت آنست و آن روغن آنست گرم و خشک در سوم و روغن آن
موافق امزجهٔ بارده و بلاد بارده است بوئیدن آن مصدع گرم مزاج و مصلح آن بنفشه **ماء اللحم** یعنی آب گوشت بقول گیلانی
آن چیزی لطیف ست که روح از ان قوت اکتساب نماید و خون کثرت پذیرد و خصوصا از گوشت حولی جوان و باید که پارچهٔ
از یک گوشت سرخ قریب العهد ذبح نمایند و گویند بهتر آنست که بقرع و انبیق کشند و آن مقوی قلب و مزیل ضعف و اعاده

ماء الخلاف ماء الخیار ماء الرماد ماء الزجاج ماء الزهر ماء الشعیر ماء العسل

ماء القداح ماء القراطن ماء القطر ماء الکافور

ماء اللحم

کنندهٔ قوت ست که از جماع زائل شده باشد وجهت رفع ضعف که از جمیع استفراغات عارض شده باشد چیزی مسل آن نیست وشیخ در کتاب ادویهٔ قلبیه نوشته که گوشت اگرچه غذای صفراست آب آن در معالجات ضعف قلب داخل می شود در آن اغلب اشیا جهت ضعف قلب ست پس اگر از رقت روح باشد گوشت بره یک ساله ودو ساله ازان واگر از غلظ آن وکدورت آن مع قلت آن باشد دو ساله خفیف تر ازان ست واکثر اطبای زمانهٔ ما گمان می کنند که ماءاللحم شوربائی ست که گوشت را در آب طبخ دهند وچنین نیست ماءاللحم آنست که آنرا طبخ از گوشت کوفته برآرد حتی که ازان رشح وعرق سیلان کند ودران گوشت بریان گردد پس صاف کرده بنوشند **ماءالنون** اسم ماءالنون ست **ماءالورد** گلاب ست **ماءالکهنبا** عرق کاسنی ست **مابش عاشقان** اسم قماد ست **مابیرا** بفتح میم والف وکسر بای موحده وسکون یای تحتانی وفتح رای مهمله والف ودرختی ست هندی بلند تا بقد آدم باشاخهای بسیار وچون شاخ آن دراز شده بزمین افتد ریشها کرده شاخها می آرد وبرگش دراز وکنگره دار شبیه برگ گندیان ازان بزرگ تر دبرگ وشاخهاز بسیخ وبلام برسر شاخها طرفها ودرانها گلهای ریزهٔ کبود رنگ وتخم آن ریزه اندک مثلثی شکل ودر مجموع اجزای آن خوشبو ومرکب ببوی کریه قریب ببوی سنبهالو وهندیان آنرا تلا مابیرای گویند وقسمی ازان بسیلیه می شود یعنی نجم وبیاره می دواند مگر مستعمل قسم اول ست مزاج آن گرم وخشک اگر عصارهٔ برگ آن بقدر هفت تولچه با زنجبیل ودار فلفل وفلفلونیه وفلفل سیاه بخورانند دنان ویا خشکه بی نمک باروغن غذا سازند واین دوا هر روز دو مرتبه صبح وشام بدهند در سه روز نهایت یک هفته ازدرد مفاصل که سخت گرفته باشد وهیچ گونه حرکت کردن نتواند کشاده گردد وبه شود مجرب ست **ماث** بفتح میم والف وسکون ثای فوقانی هندی بزبان تلنگی کوئی کوره وبسنسکرت جیونیکا ورکت ناڑا یعنی آنکه شاخهای سرخ دارد وجهلیکا ورومشا نامند وآن سبزی هندی ست ودو قسم بود بستانی وصحرائی نبات بستانی میان قائم ومفروش ومشاخهای قسمی سرخ وقسمی مائل بسفیدی وبرگ آن نازک ونمک ونرم بارگهای بسیار وفی الجمله مشابه ببرگ چولائی وچندان بتهوا وآنرا خوشه می باشد ودران تخمهای سیاه وریزه شبیه بتخم خرفه وقسم صحرائی آن تا نیم ذراع بلندی شود وقسمی ازین خاردار می باشد که آنرا کانٹی ماث نامند وازباغی تا نخورش می سازند باگوشت وفی الجمله گرم وخشک وگویند هیچ آن تر وآن سبک وغذای پرهیزی ست حبس بول وتب وصفرا وکف دور نماید وبادوبواسیر وامراض چشم پیدا کند وقابض ودیر هضم وچون پوست هیچ آنرا خشک نموده سفوف سازند ودر شیر گاؤ وبخیه گاؤ بعسل آمیخته بزنی که شیر آن خشک شده باشد هر روز بخورانند شیر پیدا کند وبراند وبعضی نوشته اند که پوست هیچ آنرا ودر نموده مغز آنرا بقدر صد تولچه باصد تولچه شیر گاؤ وصد تولچه عسل خالص باتش ملایم بپزند تا بقوام آید ودر ظرفی نگاهدارند وصبح وشام رشحه که شیر او خشک شده باشد روغن کنجد برمدن مالیده آب گرم بدن شسته فی الفور قدری ازان دوا بخورد وخود را گرم بدارد وچون دو هفته این عمل کند شیر بی نهایت زیاده شود ومجرب نوشته واگر کانٹی ماث را که قسمی از صحرائی ست پخته بردل بندند بپزاند وبسگاند وگویند چون هیچ این را سوخته خاکستر آن بر دمل ویا سلعه نهاده کاغذ بران گذاشته بندند **آب سیر** وبران بچکانند تا یک ساعت درهمان مدت اندر جلد وگوشت فرو رود وگوشت می خورد وزخم کرده بنفجری سازد ومجرب ست **ماما** بفتح میم والف وفتح ثای فوقانی والف دوم اسم باچهر ست **ماما ولیشی** بفتح میم والف وفتح ثای فوقانی والف وکسر واو وسکون یای تحتانی وکسر شین معجمه وسکون یای تحتانی دوم اسم سنبهالوی سیاه ست **ماماگ** بیم والف وفتح ثای فوقانی والف ثانی وکاف فارسی اسم لاکه است **ماترو** بفتح میم والف وضم ثای فوقانی وبرای مهمله وسکون واو وفتح نون وسکون نون دوم وفتح دال مهمله ونون سوم اسم گرنج ست **ماتلو** اسم دهتوره است **ماتلنگ** بیم والف وضم ثای فوقانی وفتح لام وخفای نون وسکون کاف فارسی اسم بجوره است **ماتلا درمهان** اسم درخت سنبل ست **ماترنگ** اسم چلپاسه است **ماچ پتری** بفتح میم والف وسکون جیم فارسی وفتح بای فارسی وسکون تای فوقانی وکسر رای مهمله وسکون بای تحتانی که آنرا استهونی نیز گویند ودر سنسکرت وتهین چوڑا یعنی در

برگ نورسته او رنگ نی باشد و نیز بمعنی آنکه آتش ست برسر درخت او و کوشوتیلم یعنی گل دار و چارئی یعنی شاخ خوبصورت دارنده و قیل تهیک یعنی چرب مثل روغن سیاه و کوشوتیل یعنی در غنچه او دهنیت مثل روغن ست و شه و نرو ما یعنی دافع مرض سر حیوان و نیز بمعنی مانع ریختن موی سر و دهوسا نو نهان یعنی سیاه برگ مثل دخان دارنده و سوکهیس یعنی دافع فکر و تهوتیلم یعنی دخان انگیزنده شیاطین ست و آن نباتی ست نازک با شاخهای انبوه و باریک و تا نیم گز بلندی شود برگ او مشقق مشابه ببرگ داؤدی اما ازان درازتر و تنگ و در بوهم شبیه باو یک طرف سبز و برشپت او مانند سفیدی و چون کهنه و مضمحل شود زرد گردد و بر سر شاخها غنچهای باریک و سبز و سرخ و خوشه دار مثل کاکل و اکثر در باغها می کارند و مظنه صاحب تذکرة الهند آنست که نمام یا مرزنجوش یا از اقسام آن باشد و آن گرم در اول دوم و خشک در دوم مزه او تیز و تلخ و رائحه او خوش که ازان عطر هم می سازند و آن مشهی و هاضم و مقوی معده و جگر و محلل ریاح و سمن و فزاینده منی و دافع تپ دپنس و منفتح سده خیشوم و بواسیر الف دبرص و بهق سفید و زهر و اسهال دور کند و مقوی رحم و معین برحمل و مؤلف مذکور نوشته که فقیر اکثر در هیضه استعمال او کرده سود مند یافته **ماجوپهل** بیم والف وضم جیم وسکون واو و فتح بای فارسی و خفای ها و سکون لام اسم هندی مازو ست نزد هندیان گرم و تیز و دافع باد و سیاه و مجدد کننده سو و ضیق فرج و قابض و حابس و خواص آن بقول یونانیان در مازو بیاید **ماچهک** بیم والف و فتح جیم فارسی و خفای ها و سکون کاف اسم شمی از عسل ست که رنگ مثل روغن سیاه دارد شیرین و سرد و خشک و سبک و مصلح صفرا بهی و مقوی بصارت و افزاینده خرد و دافع پریسیو و خواص دیگر اقسام آن در مده بیاید **ماچه کول** اسم حرد دن ست **ماچهی** بیم والف و کسر جیم فارسی و خفای ها و سکون یای تحتانی بزبان هندو دگس را گویند **مادرغولان** اسم غیلان ست **مادرونیم** اسم فراسیون ست **مادهوم** بیم والف و ضم دال مهله و خفای ها و سکون واو و میم دوم اسم هندی زیره است **مادهوی** بیم والف و فتح دال مهله و خفای ها و کسر واو و سکون یای تحتانی اسم گلی ست هندی که آنرا کهاجنیز نامند و از کتب هندیه چنان متحقق شده که اسم گل موتیا و موگره است یعنی آنکه در ماه بساکه بهاری کند و آن سرده و سبک و دافع فساد اخلاط ثلثه نوشته اند **مادیان** اسم فارسی اسپ ماده است **مادی پهل** بیم والف و کسر دال مهله و سکون یای تحتانی و فتح بای فارسی و خفای ها و سکون لام اسم بجوره است **مادیقون** اسم مقل ست **مار** بیم والف و سکون رای مهله اسم فارسی ست بعربی حیه و فاعوس و بیونانی این و ترکی شیویران و بهندی سانپ و سرپ نیز گویند و اقسام آن بسیار و بدترین آنها سیاه که مسکن آن در ازآب باشد و کفچه دار بود یعنی وقت غضب سر آن بلند و پهن مانند کفچه گردد و این در مملکت هند بسیار می شود و بهندی کالا ناگ نامند و ایضا مار موزیک که سر آن مانند موزیه سیاه و تن آن خاکی رنگ می باشد و اکثر تن خود را در خاک پنهان می کند و سر بیرون می دارد چون کسی از غفلت بخیال دانه موزیه دست بسوی آن برد او را میگزد و همچنین اقسام رد یه دیگر نیز می باشد و در افعی نیز ذکر یافت و نر و ماده می باشد و نر آنرا دو دندان و ماده آنرا چهار دندان و گویند بعضی شاخ دار می باشد و برای شاخ آن نیز خواص و منافع می نویسند بالجمله مزاج مار گرم و خشک در آخر سوم و با قوت تخفیف اکتحال به آن مانع نزول آب در چشم و چون بسیاه خانگی را زنده در کوزه نو کرده سر آنرا بسته بگل حکمت گرفته در تنور بسیار گرم یا در تون حمام گذارند تا بسوزد پس برآورده باعسل سرشته در چشم کشند بغایت تقویت بصر نماید و طلای آن با روغن زیتون محلل خنازیر و باسکر مزیل دارالثعلب و داء الحیه است و چون سر و دنباله و زهره آنرا در روغن بجوشانند تا مهرا شود و آن روغن بمالند جهت ازاله جذام و تآکیل سریع الاثر ست و تعلیق دندان آن که در حالت زندگی ازان کنده باشند و بدستور تعلیق دل آن جهت تپ سرایع مفید و تعلیق شاخ مار شاخدار جهت تپ محب سوتر و چون تخم مار را با سرکه و بورق بسایند و بر برص طلا نمایند جهت ازاله آن مجرب نوشته و دیمقراطیس گفته که چون شکم مار را از سر تا دنباله بشگافند و احشای آنرا برآورده بجای آن شاهسفرم خشک که باب ترکرده

ماجوپهل
ماچهک
ماچه کول
مادرغولان
مادرونیم
مادهوم
مادهوی
مادیان
مادی پهل
مادیقون
مار

نرم ساخته باشند برکنند ومحل شق را بدوزند ودر آتش نهند تا پخته شود پس شاهسفرم را برآورده بر برص ضماد نمایند وبعد یک شبانه روز بگشایند بالکل زائل می گرداند مجرب ست ودر کتابی شاهنره عوض شاهسفرم نوشته وخواص پوست آن در سلخ الحیه گذشت وافعال این بقول هندیان درسانپ گذشت وعلاج سم مارهان ست که در افعی مسطور شد **مار اس** ومارژون اسم بادیان ست **مارتل** بفتح میم والف وسکون رای مهله وضم تای فوقانی وسکون لام اسم دهنوره است **مارجاری** بمیم والف وسکون رای مهله وفتح جیم والف نانی وکسر رای مهلهٔ دوم وسکون یای تحتانی وعوض رای مهله لام نیز خوانند اسم مستی گریه است ودر ساکه مسطور شد **مارچوبه** اسم فارسی بلیون ست **مارس** بیخ نباتات ست **مارسه** اسم خارخسک ست **مارسیقا** اسم ترنج ست **مارطس** بقول گیلانی آذان الفار ست ما رچیکادیا اسم سون مکی ست که مثل کمس سبز باشد **مارداركو** اسم فاشرا است **مارديون** ومارسیون بادیان ست **مارد رخت** اسم تودریست **مارقشیشا** درمرقشیشه خواهد آمد **مارگوا** بفتح میم والف وسکون رای مهله وفتح کاف فارسی دواو والف اسم بگله وبهنگره است وچون برگ بهنگره شبیه بمنقار بگله می شود لهذا باین اسم موسوم شده **مارگیا** اسم بلیون ست **مارگیاه** بفتح میم والف ورای مهله وکسر کاف فارسی وفتح یای تحتانی والف وها اسم فارسی نباتی ست قریب بدو ذراع وبرگ آن شبیه برگ بید وگل آن زرد وقبهٔ آن شبیه بسر مارنجست آن حریم آذربیجان وصاحب تحفه نوشته که بطن حقیر آنست که اجیون باشد اکثر متوطنان بلدنکور آنرا کوبیده در شور بار ریخته می خورند وگویند که دیگر از گزیدن مار وهوام ضرر نمی یابند وشرط میدانند که بعد ازان تا یک هفته چیزی سوای نان فطیر نخورند واحتراز ازاخراج منی وجماع نمایند **مارگوسا** اسم نیب ست اطبای انگریزی **پوست** درخت آن دراد ویه استعمال می کنند واز ثمر آن روغن برمی آرند وقدری صمغ نیز ازان پیدا می شود وآن مقوی ودافع تب نوبت ست وروغن آن برای قتل دیدان ودر تشنج ودوجع مفاصل استعمال می کنند واز برگ آن **چلش** برای نضج اورام می بندند **وآب برگ** آن باشهد برای صاف کردن زخمهای اندازند وافعال وخواص این بقول یونانیان درنیب بیاید **مارکیوا** بمیم والف ورای مهله وفتح کاف وسکون یای تحتانی وفتح داو والف **ومارکیوا** نیز نامند اسم فارسی نباتی ست شبیه بدرخت بقدر یک قامت وتاجی ذراع باشاخهای بسیار ودخت دیرشکن وبرگ آن از برگ زیتون کوچک تر ونرم تر وگل آن سرخ شبیه بگل شب بو وگویند خیری درشکل وثمر آن درسیان برگها شبیه بفندق ومائل بسیاهی ودرجوف آن دانهٔ سیاه رنگ وتند تیز مثل فلفل وبسیار نرم وقسمی از فلفل الماست ودانچه از جوب مثل کرسنه وغیره را دران بجوشانند وخشک کنند مزهٔ آن مانند فلفل گردد که تمیز نتوان کرد وگیلانی گوید که آنرا اخشخاش سرخ گویند شبیه بشقائق ورنگ آن مائل بسیاهی واین مارکیوا مذکور در باب نون ست بالجمله گرم وخشک در دوم ومحلل ریاح ودافع بواسیر وضماد پوست خشک آن بغایت سرخ کنندهٔ بشره ونافع اورام باردهٔ صلبه وسرطانیه ومحلل آنها ورافع آثار جلد وطلای خاکستر جمیع اجزای آن رافع کلف وفرزجهٔ آن مذ حیض وطلای برگ آن باب ستردهٔ موی وآشامیدن دانهٔ آن باعسل محلل ریاح ومخرج بلغم ست وگیلانی گوید که آن محلل ومنضج ست چون خاکستر برگ وتمر وشاخ آن بزرنیخ آمیخته باب سرشسته طلا کنند حلق شعر نماید وبخور باجزای این نبات مسقط ومجفف دانهٔ بواسیر بدا سرع ادویات ست **مارملوک** ومارملوکک اسم غدقره است **مارماهی** بمیم والف ورای مهله وفتح میم والف وکسر ها وسکون یای تحتانی اسم فارسی ست مرکب از مار وماهی ومعرب آن مارما بیج ست وبعربی ثعبان البحر واهل مصر آنرا انگلیس نامند وبهندی بام وکچیا پهلی گویند وآن ماهی ست شبیه بمار گرد وطولانی وزیاده از یک شبر تا بیک ذراع وسفید رنگ وبر پشت آن از سر تا دنباله خارها شبیه بپاره وسیاه رنگ وبیخار نیز می باشد وبر روی آب مانند ماهیان دیگر نمی آید گرم وخشک وخوردن گوشت آنرا مقوی باه می دانند وزائل کنندهٔ ریاح وسر دیهای بدن پیران وجهت درد پشت وقطع سیلان خون نافع وبهترین طرق استعمال آن برای باه بختی آن با دارچینی ومصطگی وازبرای امور دیگر وپیران مطبخ آنست **مارمهره** که آنرا بادهره ومهره مارنیز گویند دو جزوی

بحر البیضه نامند و آن مثنی ست و دو نوع می باشد یکی معدنی که در معدن زبرجد بهم می رسد و آن زبرجدی رنگ مائل بسیاهی خاکستری می باشد و بشکل نگین مربع از یک مثقال تا دو مثقال و گویند که آن مختلف اللون می باشد بعضی ازان سیاه سخت و بعضی سفید ملایم و بعضی خاکستری مخطط بخطوط و صحیح او ل ست و قسم دوم حیوانی که در پیس سر بعض افعی می باشد و در جمیع افاعی و حیات یافته نمی شود و چون آنرا از گوشت جدا کنند نرم مثل غدد می باشد و چون هوا بران رسد متحجر و منجمد مثل سنگ می شود و بقدر نیم صدف مائل بدرازی و خاکستری رنگ و بعضی سیاه با سه خط سفید و جعلی نیز می باشد و امتحان اصلی و جعلی آنست که چون بر پارچه پشمی سیاه یا کبود بمالند سفید گرداند و چون مبالغه نمایند سیاه شود و سفیدی دران نماند و امتحان دیگر آنکه چون در آب لیمو در صحن چینی اندازند بحرکت و دوران آید و گویند که هر دو نوع آن ملتصق بجراحت می شوند و چون بر موضع گزیدهٔ مارنهند بچسپد بعده چون در شیر اندازند سیال اصلی آید با کلهٔ آن جهت سم مار قوی الاثر چنانچه جالینوس گفته مردی صادق مرا این خبر داده و برای عقرب گزیده و هوام دیگر ضعیف الفعل و گویند که آن نافع گزیدن افعی ست خاصته و گویند که خوردن آن و نهادن آن بر موضع جراحت جهت همه گزیدگی نافع و گویند که شرب آن سنگ مثانه را بشکند و جالینوس منکر این فعل ست و تعلیق آن نافع صداع ست و تعلیق مخطط آن سفید لشیر غس و صداع آنست مقدار شربت آن تا سه نیرط ست

مارو تاپه بفتح میم و الف و ضم رای مهله و سکون واو و فتح تای فوقانی و الف و فتح بای فارسی و ها اسم بزناست

مارمی بیم و الف و کسر رای هندی و سکون یای تحتانی آب درختی ست مائل بدردیت و سفید و غلیظ بصناعت برمی آرند و درخت او مستقیم شاخه بدرخت تاڑ و ازان ضخیم تر و بر نهایت بلندی او برگها مثل برگهای سپیاری و طریق برآوردن آب او بعینه مثل

برآوردن آب درخت تاڑ و سیندی ست و آب مذکور مسکر قوی و فائق از شراب و گرم و تر و گویند خشک و مزهٔ او تلخ و شیرین و شور جهت تقطیر البدل و سردی شانه نافع و پیران محتاج باصلاح آن نیستند و جوانان را باید که از ترشیها دفع ضرر او نمایند

ماریژو بیم و الف و کسر رای مهله و سکون یای تحتانی مجهول و ضم رای هندی و سکون و او و اسم بیل ست

ماریقون اسم مقل ست

مازریون بفتح میم و الف و فتح زای معجمه و سکون رای مهله و ضم یای تحتانی و سکون و او و نون بیونانی خامالا و فردس نامند و بفارسی کانیر دا و هفت برج و بلغت مغربی وحید و گویند بزبان انگریزی مزرین نامند و آن برگ نباتی ست شیر دار تمیمی بقدر درخت ساق و سه قسم می باشد قسمی بزرگ برگ و سفید باریک شبیه ببرگ زیتون این را تخیص خوانند و این را ذاقنی و یداس نیز گویند و قسم دوم کوچک برگ و زرد رنگ و از برگ زیتون کوچک تر و از برگ مورد بزرگ تر و ضخیم تر و این را بفارسی هفت برگ و بشیرازی مشت رو نامند و قسم سوم را برگ سیاه و این قتال ست و این را کمالیون و خامالیون و خامالاون گویند و زیتون الارض را نیز نامند و بعضی نوشته اند که مازریون نباتی ست میان شجر و گیاه و شاخهای آن دراز بقدر یک شبر و برگ آن شبیه ببرگ زیتون الا باریک تر از ان و بر زبان سوزش آور د و گویند برگ آن مانند برگ خرزهره الا ازان کوچک تر و تخم آن مثل یا دیان و در برگ آن لدونت که بدست بچسپد و طعم آن حرافتی که حلق را بگیرد و آن در وقت مثل شبرم ست نوع سیاه قوی تر از شبرم و بهتر و مستعمل قسم اول ست و گفته اند که در عمان این نیز خالی از فضله نیست در وقت قریب بشبرم ست استعمال آن بدون برکردن غیر جائز و طریق تدبیر و اصلاح آن آنست که برگ قسم بزرگ سفید آنرا بگیرند و دو شبانه روز در سرکه بخیسانند و دو سه بار تبدیل سرکه نمایند پس شسته خشک کنند و نیم کوفته بار و غن بادام چرب کنند و گویند که آنرا در سرکه تند دو یا سه روز تر کنند پس سرکه ازان دور کنند و همچنین دو سه مرتبه عمل نمایند پس بآب شسته در سایه خشک سازند بعده کوفته بر و غن بادام لت کرده بدارند و وقت حاجت استعمال کنند بالجمله طبع آن گرم و خشک در آخر سوم و شیخ الرئیس وغیره در چهارم نوشته اند و آن حاد و جالی و منقی و منقر و حرافت و تندی آن شدید ست و برگ جمیع اقسام آن جهت بهق و برص و نمش و تو با تنها و یا بگوگرد طلای نیکوست و با عسل جهت پاک کردن چرک قروح پر چرک و تخفیف جرب تر و قلع خشک ریشه بسبب جوهر اکال محلل مخفف خود و با موم و روغن جهت جرب نافع و

مضمضه بطبیخ آن خصوصا قسم سیاه آن سکن درد دندانست وچون اندکی ازان بافعل وقطعهٔ موم بردندانهای متاکل و دردناک بچسپانند نیز مسکن وجمع آنست
وآن قوی الاسهال ست وسهل ماء اصفر ورطوبات بلغمی وکرم شکم ونافع استسقای زقی وکبدی دیرینه ودنعف گردده است خصوصا برگ تر ودتازهٔ
آن که درهنگام گل آن اخذ نموده باشند ودر سرکه جهت کسر حدت آن بمستود مدبر کنند وخشک نمایند ومقدار شش قیراط آنرا دریک نیم رطل آب
جوش دهند تا مثلث آن باقی ماند صاف نموده بنوشند اسهال حیات وحبالقرع نماید وخصوصا یک اکسو نافع ازان ودر طبیخ پودینه کوهی وگاه
بست ودرم درم آنرا در دو جزو شراب ترکرده دو ماه میگذارند پس صاف کرده دو ماه دیگر میگذارند بعد ازان می آشامند جهت استسقا
وذبقیهٔ نفاس وحیض وآشامیدن طبیخ آن نافع عسر البول شدیدست وبعضی گفته اند که آن مسهل سودا واخلاط بلغمی ست وخصوصا چون با
آن دو وزن آن افسنتین مخلوط سازند وبعضی یک مثقال آنرا با دو چند آن افسنتین سائیده باعسل مقوم سرشته شیاف می سازند وبمقعد
واین نیز اسهال می آورد وواجب ست که اگر اراده اسهال ماء اصفر باشد با آن مسهلات دیگر جهت اعانت آن ضم نمایند واگر اراده بدان
اسهال سودا باشد مثل آن فعل کنند وانچه مسهل سودا باشد بدان مخلوط نمایند وبالجمله هنگام ارادهٔ اسهال هریک از اخلاط واخراج اقسام کرم
شکم ادویهٔ مسهلهٔ مناسبه وبصلح هریک ضم نموده بیاشامند ونیز واجب ست که آنرا بغیر اصلاح آن استعمال نکنند واصلاح آن نوعی که بسکبر میباشد
بشراب نیز بود چنانچه عنقریب مسطور شد وصاف کرده خشک سازند وثالث درم ازان تنها بخورند که آن جهت استسقا واخراج مائیت اند
صفاق بالغ النفع ست وگیلانی می نویسد که آن رطوبت جگر وجمیع بدن را بخورد وآن جمع امعا کند وآنرا نباید آشامید مگر مرطوب قوی البدن در
حال اعتدال فصول که نه گرم ونه سرد باشد وطفل وپیر وضعیف وگرم مزاج را نباید داد وپیر قوی وکهول را باک نیست وچون ارادهٔ اخراج
زرداب نمایند پس آنرا با بیخ سوسن آسمانجونی وتوبال مس ومرصاصف وسکبینج ونمک هندی وهلیلهٔ زرد وتخم کرفس بستانی وبهمارهٔ خافث وافسنتین
وسنبل الطیب وبصطگی بیامیزند وبا آب عنب الثعلب وبادیان مروق بخورند واگر درین آبها خیارشنبر نیز اضافه کنند اسهال ماء اصفر کند وبچنین کسی را که تب
باشد یا قوت آن ضعیف شده باشد آنرا نباید خورانید وبعضی روغن آن استعمال می کنند چنانچه در قول طبری می آید وگویند که برگ این نبات اسهال
بلغم وصفرا وزرداب از مستسقیان نماید چون اصلاح آن کنند ویک جزو آنرا با دو جزو افسنتین آمیزند وباعسل مطبوخ جوب سازند وآن اسهال
مواد سودا دی وبلغمی کند اگر تر بد مدبر وافتیمون وپوست هلیلهٔ کابلی وگل سرخ ورب السوس وزیرهٔ سیاه ونمک هندی بدان اضافه نمایند
ومقدار شربت آن نیم درم برای قوی مزاجان ست وصاحبان امزجهٔ بارد ورطب بشربت آن احتمال زیاده دارند وشربت آن آبهای
مروق مذکوره وخیارشنبر اولی ست وطبری نوشته که مازریون در نهایت حرارت ویبوست ست مزاج جوف شکم را فاسد می کند واسهال اصفر
وبلغم ومرهٔ صفرا می نماید واگر آنرا در سرکه تر کرده بر طحال نهند آنرا الاغر گرداند واصلاح آن چنان کنند که یک اوقیه آنرا در سه رطل آب بجوشانند
تا یک رطل آب بماند پس مالیده صاف نموده یک اوقیه روغن بادام بران ریخته باز جوش دهند تا آنکه آب برود وروغن باقی ماند وازین روغن
از دو درم تا پنج درم بشخصی که در نهایت خوت وتحمل باشد بنوشانند اسهال برفق نماید وشیخ می فرماید که مازریون با شراب بنوشانند جهت
گزیدن هوام وآن خصوصا قسم سیاه آن سم قاتل ست چون آنرا با سویق جو بیامیزند وبازیت جمع کنند قتل موش وسگ وخنازیر نماید وقسم
قاتل آن جهت مردم بوزن دو درم قتل بکرب دقی واسهال نماید وچیش بن حسن گوید که انسانی آنرا بغیر اصلاح خورد واورا غم وکرب شدید
عارض گردید وبسا ست که شارب آن قی میکند واسهال چیزی مثل غسالهٔ امعا می نماید وصاحبان رطوبات اکثر تحمل شرب آنند سوای ذوی الحرارت
والیبوست ودر بلد گرم وفصل حار که معتاد بسیلان خون باشد نباید خورد وشربت آن از دو دانگ تا یک درم ست بعد اصلاح وتریبت وصاحب
منهج نوشته که شربت مدبر آن تا یک درم ست وآن بغایت مضر جگر ومصلح آن نقوع آن در سرکه است چندروز پس خشک کردن آن بدل
آن شهرم ودر قانون نوشته که حدت آنرا بشکنند بخیسانیدن آن در سرکه وخشک نمودن وشربت خیسانیدهٔ آن خشش در حسامت شمارد

کاندونی گفته که این مقدار بسیار زیاده است واغلب که بدل شش درخمسات شش حبات باشد وبعضی گویند که مقدار شربت آن از شش قیراط تا نیم درم بدل آن سه وزن آن ایرسا دو وزن آن مقل الیهود و مضر گرم مزاجان واطفال وضعفا و مدر فصل گرما و بلدان حارهٔ یا بسه بدون تدبیر ومصلح بنایت مضر جگر و معی و مورث کرب وغم دو درم از غیر مدبر آن خصوصا قسم زرد سیاه آن قتال بقی واسهال وکرب وغشی وعلاج آن نی کردن شیر گاو تازه مکرر با جلاب و میبه خوشبو و آب سرد بر بدن رنجین وبعد ازان شوربا های چرب نوشیدن حادو مبردات قوی ومشروبطیوس تریاق گل مختوم بهترین علاج آنست وشیر درخت آن گرم وخشک در چهارم ست محرق سمی قتال واز داخل غیر مستعمل وطلای آن جالی بهق وبرص مازو اسم علمی ست مگر نیز در اطبای انگریزی مجهول الاستعمال ست مازو بفتح میم والف وضم زای معجمه وسکون واو اسم فارسی ست بعزل عفص وسواد القفاة و بیونانی فیتس وفلیس وفیکس وفیقس وبسریانی عافصی و در انگریزی گال وبهندی ماجو پهل گویند بعضی آنرا ثمر درخت بلوط دانسته اند چنانچه در بلوط ذکر یافت واصح آنست که ثمر درختی ست بسیار شبیه بدرخت بلوط نوعیکه بلوط مخصوص بلاد سرد ست ومازو در بلاد هند که گرم ست نیز میشود و بهترین مختار آن بزرگ خام سر صلب سنگین بی سوراخ آنست وانچه سبک ونارسیده و اشقر و بخلاف اوصاف مذکوره باشد ضعیف ست وقوت آن تا سه سال باقی ماند سرد در اول وخشک در دوم یعنی در آخر سرد و بعضی سرد در دوم وخشک در سوم دانسته اند وجوهر آن ارضی بارد وقبض آن شدید ومانع رطوبات از سیلان وآب مطبوخ ونقوع آن سیاه کنندهٔ موی ست اگر دوا زان بشویند ونیز سیاه کنندهٔ مداد واستخوان و بریان کردهٔ آن در زیت که دهنیت آن نشف کرده باشند جهت سیاه کردن موی خضاب خوب ست وطلای آن حابس عرق ومانع بدبوی آن و باسرکه جهت قوبا و باد سرخ در ابتدا و دلا الثعلب وکلف وبهق ونمش و ذرور سودهٔ آن خصوص سوختهٔ آن برگوشت زائد باعث لاغری وتقلیل آن وضماد آن رادع ومحلل اورام ومانع سعی قروح ساعیه ونمله وآکله ست خصوصا مطبوخ آن باسرکه ویا شراب وذرور او نیز وآبن هیثم گفته که چون انسان مازو را بزانوی خود بهند ومنع از خروج و مایل کند وجهت جبر استخوان شکسته نیز مفید والتحامل آن جهت دمعه وسلاق وجرب چشم نافع ونفوخ آن قاطع رعاف وقطور آن با آب خرفه در گوش مانع خون وچرک جاری ازان وسعوط آن بردندان وذرور آن بر دندان ومضمضه بمطبوخ آن خصوصا باسرکه جهت تقویت دندان ولثه وکشیدن رطوبات فاسد از زبان ولثه وقلاع ومنع سیلان طبعی ازدهان نافع وپر کردن سوراخ دندان کرم خورده را بدان مفید ومانع تاکل آن وخوردن سائیدهٔ آن با آب جهت قروح امعاء وسهال کهنه وسیلان حیض ورطوبات رحم وخشک کردن آن وبدستور خوردن آن با اغذیه وضماد پختهٔ آن در آب جهت اورام مقعده وبرون زآن وبرون نافت اطفال خصوصا باسرکه نافع ونشستن در طبیخ آن نافع نتوی رحم وبرون مقعد وسیلان رطوبات بسوی رحم ست استنجا با طبیخ آن همین عمل کند مضر سینه وحلق مصلح گیتر اوصنع عزلی دباغیه نیم برشت خوردن مقدار شربت آن یک مثقال بدل آن پوست انار وجهت بلوط وثمر طرفا وهلیله زرد وبزن آن وطریق سوختن آن آنست که بر روی اخگر بسوزانند و یا ظرف سفالی بر آتش نهاده دران بریان کنند ودر شراب خاموش نمایند و یا در سرکه ونمک وقبض وتخفیف ولطافت این بیشتر ست بسبب حرارت مکتسبه از سوختن خصوص مطفی آن در شراب قابض و باسرکه ونمک وبرای حبس خون وخشک کردن قروح وتحلیل اورام این نافع تر از غیر سوختهٔ آنست وخواص آن بقول هندیان در ماجو پهل وبقول اطبای انگریزی در گال مسطور شد ماس بفتح میم والف وسکون سین مهمله اسم فارسی الماس ست وبهندی اسم گوشت ونیز در هندی ماس باضافهٔ میم ثانی ساکن بعد الف و در سنسکرت پهالم گشتم یعنی آنکه از پیشانی مهادیو پیدا شده وی ماند وحکمای هند گوشت حیوانات را بسه قسم منقسم ساخته اند یکی آنکه آب کم خورند گوشت آنها سبک وکم رطوبت ست چون آهو وگور خر وخرگوش ولواو دراج وگنجشک صحرائی وطاؤس ومرغ وخروس شتی دفاخته وهریل وماند اینها واین جانوران را جانگل دیسی نامند اگرچه در زمین انوب وساوهاران باشند دوم آنکه آب بسیار خورند ودر میان آب وکنار آب بیشتر باشند گوشت آنها فتیل و بی رطوبت ست مثل گوزن وگاومیش وگاو ونیلگاو ومرغابی وسرخاب وکلنگ وماهی وهرچه بدینها ماند واین را انوب دیسی

می گویند اگرچه در جانگل و ساد هارن باشند سوم آنکه آب متوسط خورند گوشت آنها نیز در گرانی و سبکی و تری و خشکی متوسط بود مانند گاو و اسپ و اشتر و کبک خانگی و مرغ خانگی و تیهو و کلنگ و نظیر آن و اینها ما ساد هارن دیسی می گویند اگرچه در زمین جانگل و انوب باشند و در باب بزو میش متحیر انکه از جمله کدام جنس شماریم گمری گویند که بز مثل برزخ ست میان جانگل و ساد هارن و میش میان ساد هارن و انوب برزخ ست و نوشته اند که گوشت حیوانات جانگل دیسی سرد و قابض و حابس بول و مولد سرسام و افزایندهٔ صفرا ست و انوب دیسی کران ذکر مولد کف و میه و صفرا و چرب و شیرین و مقوی و دافع باد و ساد هارن دیسی بسیار بهتر و خوشوقتی بخشد و شیرین ست و اندکی گرم و مولد منی و اندکی چرب و مقوی و اندک باد و کف و صفرا د ورمی کند و هیچ گوشت لطیف تر و موافق تر بطبیعت انسانی از گوشت بز نیست و لهذا از ان مدت العمر سیری و تنفر نمی شود بخلاف سائر لحوم و گوشت جانور مرده و زهر خورده و بسیار لاغر و بسیار فربه و مریض و حامله نهایت بد ترست نباید خورد و در چرنده گوشت نر گران تر از ماده و در پرنده بالعکس و سبک ترین گوشتها گوشت سرین و ران ست و گوشت کمر فی الجمله گران و از ان گران تر سر و شانه و از ان پشت و از ان سینه و از ان گردن و از ان گران تر سر و هر قدمکه پائین سرین و از ان فرود آیند بد تر و گران باشد و نیز بعضی می نویسند که در گوشت چهار پایه گوشت ماده بهتر ست و در پرندگان گوشت نر و در اصناف هر نوعی از انواع حیوانات دو نده گوشت قسمی که جثه کوچک دارد از بابی اقسام آن نوع مفید ست چنانکه میان فیل و گرگ و جاموش و گوزن گوشت گوزن بهتر و میان اشتر و یمر و میش و دنبه گوشت بز لذیذ و بهتر و میان هر قسمی از اقسام هر نوع چهار پایه آنکه خرد باشد بهتر ست از بزرگ آن قسم چنانچه در دو گوزن آنکه خرد باشد مفید ست و گوشت سم ناشکافته بهتر و قدری شور ست و میان اقسام هر نوعی از انواع پرندگان قسمی که بزرگ جثه بود از باقی بهتر و هر قسمی که از اقسام نوعی از پرندگان خرد که بزرگ باشد بهتر ست چنانچه در دراج و لواو و تیر دراج بهتر ست و میان دو دراج آنکه بزرگ باشد بهتر و بدانند که از خوردن گوشت گران و از گوشت چربی و از چربی استخوان و از استخوان مغز و از مغز استخوان منی و بهترین از دیگری بترتیب مذکور دیر هضم ست و گوشت ران گران و ازان گردن و ازان سینه و ازان سر و ازان پا و از چرم گرده و انگذره جگر و از جگر دو دهم برین نسق دیر هضم و گوشت میانهٔ تن از جمیع جانور ان که ورای ران تا شانه است دیر هضم و گوشت حیوان نر از طرف بالا دیر هضم و گوشت مادهٔ از طرف زیرین و گوشت ران و گردن از پرندگان دیر هضم و گوشت میانهٔ وجود آنها متوسط در گرانی و سبکی و جانورانی که بار در ختان می خورند گوشت آنها خشک و ترست و گوشت جانوران گوشت خوار فهی آرد و قوت باه افزاید و گوشت ماهی خواران تخم افزاید و شاشله خوار باد بر باید و گوشت جانورانی که کنار هٔ آب می باشند از ان گوشت گوشت جانورانی که در آب میباشند از ان گوشت جانورانی که در شهر وده میباشند از ان گوشت خورندهٔ از ان گوشت آنها که دسوز خوانند باشند از ان گوشت آنها که دندان قوی دارند و بسیار می دوند از ان گوشت آنها که دانه بمنقار زده بپای کشیده خورند سبک ست و نیز نوشته اند که گوشت از ستاکر سوای سینه بمزاج مردان و گوشت پشت از نکر تا پای بزنان خواه حامله خواه غیر حامله مناسب ست و گوشت سر و بازو و کرکوفته با مصالح و روغن پخته خوردن بمردان قوت باه بخشد و خون و منی بیفزاید و ذکر حیوانات بمردان مشی و مقوی و مبهی و افزایندهٔ منی بزنان مسقط اشتها و افزایندهٔ صفرا و همچنین حکم بیضها ست و خوردن گوشت در تبهای نو و کلانی مشکم دکشد و قصور باضمه و اسهال و به بسیار فربه و ابدان بادی و صاحبان تمام روز خورنده و دائم المرض و سرفه و ضیق و خورندهٔ بقولات و کنندهٔ باد و میوها مضر و همیشه گوشت خوار را گوشت مد گوشت بدن بپوشند و گاهی ناخورنده و گاهی خورنده را گوشت خوراندن امراض مختلفه پیدا کند و مصلح انواع گوشتها کلنجبه که سرکهٔ هندی ست و یا کچری و یا جوا کهار یا سماگه است و خوردن کباب مقوی دماغ و ممسن بدن و دافع درد های اعضا و امراض لاغری و زهر ست و باقی مزاج و منافع و مضار گوشت هر حیوان در اسم آن حیوان مذکور شد و می شود و افعال و خواص آن بقول اطبای یونان در گوشت گذشت ماساج اسم مغز ست ماسار و هم پوست درخت هندی ست که عطاران بجای پوست بیخ انجباری و هند

در خواص قائم مقام اوست وکذا در مزاج آن **ماست** بفتح میم والف وسکون سین مهله وتای فوقانی اسم فارسی ست وجمرات ومعرب آن صفرات ترکی قتق وبعربی صفرات ولبن الحامض وقاتق وبیونانی ایرن وبهندی دهی گویند وآن شیر منجمد ست وبهترین آن ماست شیر گاؤ تازه خوب انجماد یافته اندک ترش ست سرد وتر در دوم وبر چند ترش تر ورقیق تر باشد سردی وتری آن زیاده وبقول گیلانی چون در ترشی افراط کند از آن رسوبت کشیده باشد با وجود سردی مائل بخشکی میگردد وگویند که آن سرد وخشک ست چون مسکه ازان گرفته باشند وسرد زیاده از شیر استعمال آن در ایام گرما وعقب ریاضت نیکوست ومرطب ومطفی حرارت ولهیب وسکن تشنگی ومقوی باه گرم مزاجان بسبب ترطیب ونفخ ومناسبت بجوهر نی بیش زیاده پندارند وباوجود آنکه نافع ومعین برانتشاءست وآن مستحیل بمقانیست در معده نمی شود مگر بعد غلط غالب وحرارت مفید قوی بقول شیخ ماست مطبوخ حابس اسهال صفراوی ودموی ست وجمرات بساست که دفع حمیات وق نماید چون وسوبت آن خوب کشیده باشند وچندان باشد که هضم گردد وغذائیت آن نسبت بدوغ که مخیض نامند بسبب زیادتی دهنیت بیشتر ودر سائر افعال قریب بدان مضر سرد مزاجان ومعدهٔ بارد ودلغی وضعیف الحرارة وکثیف ودیر هضم وممسد ومولد خلط خام ومضر تپهای عفنی مصلح آن گلقند ومعاجین حاره ومرباهای زنجبیل ست وجالینوس در کتاب الاغذیه نوشته که ماست مضر دندان نیست وآنرا مضرت ازان بهم رسد چون در مزاج طبیعی ومزاج عرضی خود سرد زیاده باشد وهرگاه چنین باشد آنرا مضرت ازان لاحق شود چنانچه آنرا از سائر اشیای بارده لاحق می گردد وگویند که بالای جمرات را بر سر مالیدن مرطب دماغ ومنوم وقائم مقام روغن مغز تخم کدو ست افعال وخواص این بقول هندیان در وی مسطور شد **ماستو** جبگی اسم کینچ ست **ماسفوون** بفتح میم والف وفتح سین مهله وضم فا وسکون واو وضم دال مهله وسکون او ونون گویند اسم دوائی ست که در ملک هند می روید وازانجا می آورند شاخ وبرگ آن شبیه بریحان وبرگ آن از برگ ریحان عریض تر قریب ببرگ مورد ومدور ونازک تر ودر بو شبیه بسنبل هندی وگل آن شبیه بیاسمین وازان لطیف تر مزاج آن گرم وخشک ودر جمیع افعال قریب بسنبل هندی وجهت خوشبو داخل روغنها می نمایند خصوص برگ آن **ماسقور** مالیقرون ست **ماس کلیتا** بفتح میم والف وسکون سین مهله وکسر کاف ولام وسکون یای تحتانی وفتح تای فوقانی والف اسم سالپرنی ست **ماسه** بفتح اول اسم ریگ ست **ماسیتم** اسم گل کنول سفید ست **ماش** بفتح میم والف وسکون شین معجمه اسم عربی ست ومج نیز وبفارسی نیز مشهور بماش وبیونانی اندامیون واططن وبهندی مونگ نامند ومج معرب منگ فارسی ست که نون را حذف کرده وکاف فارسی را بجیم بدل کرده مج نامیده اند ونزد اطبا همین مراد ست وآنچه بعضی مردم هند ماش می گویند مراد ازان اردی باشد وآن در فصل الف باری مهمله مسطور شد باجمله مونگ غلهٔ معروف ست ودر اکثر بلاد کثیر الوجود ودانهٔ آن کوچک مدور مایل بطولانی پوست آن سبز تیره وغیر تیره وبعضی در رنگ وبعضی سیاه شبیه بارد الاکوچک تر ازان وبهترین همه سبز تیره بس سیاه وسبز بس زرد ست وزود آن در پختن دیر تر گداز می گردد وخصوص دانهٔ ریزهٔ زرد وزملک مائل بسرخی وقسم سیاه آنرا از سبز بهتر می دانند ومغز همه سفید وقوت آن تا سه سال باقی می ماند وآن سرد در آخر اول ومائل بخشکی گویند خشک در اول ومقشر آن بارد معتدل در تری وخشکی وغیر مقشر آن مائل بخشکی زیرا که در پوست آن زختی ست وگویند که پوست آن مرکب القوی مائل بگرمی وباعضوست وجوهر آن قریب زباتلا است ونفخ آن مانند باتلا نیست واگرچه دران اندکی نفخ ست بلکه آن کمتر از نفخ ست دران جلای باتلا فیست ومرطب آن کمتر از باتلاست ودران بطوء انحدار آن باتلا نیست ودران سردی عدس نیست لطیف تر از عدس وصالح ترین حبوب ماکوله است وکثیر الغذا ومولد خلط صالح ولیکن بطی الانحدار خصوص مقشر آن که پوست آنرا بتمامه گرفته باشند زیرا که بس وقوت تحلیل وجلا در پوست آنست وازانجا غذیهٔ تابستان وبهار وبلاد حاره وصاحبان مزاج گرم وتپهای حارهٔ حاده جهت آنکه مسکن حرارت وحدت والتهاب صفرا وخون ست ومقوی عصب واعضای عصبانی وقوت باصره وجهت دردسر حار ونزلات ودرم لهات وسرفه وحمیات حاره وامراض گرده نافع جهت آنکه موافق آنست ومقشر آن

یا روغن بادام پخته مولد خلط صالح و چون با آبگامه و روغن بادام بخورند غذای موافق باشد و تسکین صفرا کند و گرم مزاج محتاج باصلاح آن نیست امابرای تنهایی صفراوی با برگ خرفه و کاهو و سرنج و جوشانده عشر آن با حماض حابس شکم و از خواص آنست که با وجود برودت تحریک سودا نمی کند و هم از جهت تلیین و هم از جهت قبض شکم نافع ست اما هر گاه ارادهٔ تلیین طبع باشد باید که مقشر آنرا باشیرهٔ قرطم و روغن بادام شیرین بپزند و هر گاه مقصود قبض طبیعت باشد غیر مقشر آنرا بریان نموده طبخ نمایند و یا آنکه در آب جوش داده آب آنرا بریزند تا قوت حارهٔ جالیهٔ آن زائل گردد پس آب دیگر داخل کرده پخته تناول نمایند و اگر حبس تسکین حدت و حرارت خون و صفرا مقصود باشد با آب حماض و یا با آب انار ترش افشرده با پردهٔ سفیدهٔ جوف آن که شحم الرمان نامند یا اسماق و زیت رکابی و اگر زیت خوش نباید با روغن بادام شیرین بپزند و حریره معمول از ماش مقشر جهت سرفه و نزلات گرم نافع و ماش جهت سرد مزاجان و پیران و کسانی که در معدهٔ ایشان رطوبات و اخلاط فاسده فنغ و ریاح بسیار باشد مضرست خصوص مقشر آن و مضر دندان و باه مصلح آن در سرد مزاجان گرم مصالح خوشبو مانند زیره و قرنفل و دارچینی و فلفل و زنجبیل تازه و جوارش کمونی و فلافلی و مصطگی و خردل و امثال اینها و در گرم مزاجان پخته آن با شیرهٔ قرطم و یا با ترشیهای مذکوره در روغن بادام و ضماد آن با سرکه پخته در حمام جهت جرب مقرح و با آب جهت تقویت اعضای مسترخیه و تسکین درد آنها و مطبوخ آن با طلا که نوعی از شراب ست و یا با شراب و یا مطبوخ آن با زعفران مسکن درد اعضای کوفته شده و بیجا شده است و افعال و خواص این بقول اطبای هند در مونگ خواهد آمد بدل آن با قلای مقشر **ماش وارو** اسم کما فیطوس ست **ماشوی** بمیم و الف و شین معجمه و کسر واو و سکون یای تحتانی اسم تر بد سیاه است **ماش هندی** اطبا باین اسم حب القلت را مانند و نیز ماش هندی و ماش سیاه را در اگویند **ماطوس** اسم فاخته است **ماطونیون** نبات قنه است **ماطیطوس** اسم شاه بنج ست **ماعز** بفتح میم و الف و کسر عین مهمله و سکون زای معجمه اسم بزست **ماغاریون** اسم دلبوس ست **ماقی** ببا سه است **ماقودینا** و مقدونیا هر دو اسم فطراسالیون ست **مالدهی** بفتح میم و الف و فتح کاف فارسی و کسر دال مهمله و خفای ها و سکون یای تحتانی اسم بیبل ست **ماقو** اسم طالیسفرست **مالکونی** بفتح میم و الف و فتح کاف و واو و کسر نون و سکون یای تحتانی اسم مالکهه پرنی ست **مالکهه** بمیم و الف و سکون کاف فارسی و خفای ها اسم ارد ست **مالکهه پرنی** بفتح میم و الف و سکون کاف و خفای ها و فتح پای فارسی و سکون رای مهمله و کسر نون و سکون یای تحتانی چون برگهای این روئیدگی ببرگ اردکه در هندی مشهور بماش ست مشابهت دارد لهذا باین اسم نامیده شده چه مالکهه در هندی ماش را گویند و پرن برگ را مانند و یای نسبت ست و نیز آنرا مالکونی گویند و آن سرد و خشک و شیرین بود و مزه تیز دارد و منی و کلف پیدا کند و غلبهٔ تلخه و خشکی زبان را بر باید و خون و بستگی غائط را نافع بود **ماکیان** اسم فارسی ست بعربی دجاج و در یونانی بقول دیاسقوریدوس فطوریدس گویند و بهندی مرغی و گلگری نامند و آن حیوانی ست خانگی و صحرائی و معروف و طبع آن گرم در آخر اول و معتدل در رطوبت و بچهٔ آن ارطب بر طوبت فضلیه و لطیف و موافق صاحبان سکون بسیار و مهرا بچهٔ جوان آن کثیر الغذا و لطیف تر از اکثر طیور و مولد خون صالح و زیادهٔ کنندهٔ عقل و منی و غیر مهرا بچهٔ آن بخلاف آن و شوربای بچهٔ آن جهت ابدان مریض و نافهین و صاحبان التهاب معده و حمیات صفراوی شربا و جهت تعدیل فضول و تلیین طبیعت و بدستور تغذیه بدان نافع و گفته آن که چوجهٔ ماکیان مسهل ست و ماکیان ممسک و مرغ بچه و جوان آن قوی تر و جهت تسمین بدن و رفع هزال و تصفیهٔ رنگ رخسار و زیاده کردن جوهر دماغ و فهم و منی و رفع خیالات فاسده و بچهٔ آن با روغن تازه مصفی آواز و جهت سرفهٔ خشک نافع و مداومت شوربا و گوشت یک قطعهٔ ماکیان فربه هر روز تا یک هفته با نان میده جهت رفع زردی رخسار که سبب آن معلوم نباشد مجرب و کباب آن جهت دفع خواهش گل خوردن و امثال آن و موافق معدهٔ رطب و گیلانی گویند که ماکیان قوی تر از بچهٔ آنست و فربه معلول تقلیل الحرکة ردی مذموم موخم معده داشتها لیکن فربه کنندهٔ بدن و مزیل لاغری آن و ماکیان غذای فاضل جهت معتدل ابدان که بلاکد باشند و محسن الوان ایشان ست و غذای آن محتاج

باصلاح نسبت مگر آنکه کثرت آن نمایند و مکرر آن کنند و مادر امر حرّه بارده ضعیف المضم اصلاح آن بکنی کنند که خروج آن سهل گرداند و بضم آن بسرعت نماید مثل ابازیر و مصطگی و آن از اغذیه ناقصین ست و مداومت آن صاحبان ریاضت و کدح صالح نیست و بایدکه بعد آن بمشی تمادل نمایند و نحوی جمع کردن در میان ماکیان با شیر و خصوصا جغرات جائز نیست همچنین با پنیر و کشک جمع نکنند و لحوم ماکیان مورث قولنج و همچنین اگر با غوره یا انار دانه تازه بخورند و جگر آن کثیر الغذا و سمن و دیر هضم و مغز سر آن با حرارت معتدله و رطوبت لزجه و آشامیدن ناخنه آن با شراب جهت گزیدن هوام و نفث الدم و رعاف که از حجاب دماغ باشد مجرب و نخامه آن جهت زیادتی جوهر دماغ و تقویت قوت متفکره و تنکیه ذهن و تصفیه آواز و لحوم آن باعث بلاوت و پیه آن جهت تلیین صلابات و مواد سوداوی و طلای نیم گرم آن بر سر جهت مالیخولیای سوداوی و سعفه و شقاق و جمیع امراض یابسه عجیب النفع خصوصا که سه مرتبه پی هم بمالند و پیه ماکیان معلوف بقدر طم اقل و وازده روز مالیدن جهت ابتدای جذام مفید و شیخ می فرماید که گاهی ماکیان طبخ می دهند با ادویه قابضه برای سیج و با شیر جهت قروح مثانه و سرگین آن حار و تند و جالی خوردن سائیده آن جهت ازاله خناق خطیر مجرب نوشته و خوردن یک مثقال آن با شراب و یا سرکه جهت رفع قولنج و سمیت فطر و در تند سیاه ملفوف نموده جهت رفع سم مار از مجربات و طلای آن جهت بهق و برص و امثال آن و گویند خون ماکیان چون ماکیان گرما گرم بر شجاج هاشمه و عاظه بچکانند نفع کند و منع ورم حادث از ضربه باسقطه نماید با روغن نیم گرم و گویند که خون ماکیان سیاه چون بعسل آمیخته بر ذکر مالیده با زن جماع کنند جز آن مرد دیگری را تخواهد و انتقال زهره ماکیان از اله آثار قرحه چشم عارض بعد انمالل آن کند و سلاق کهنه را نفع نماید و از خاصیت ماکیان ست که چون پرهای گرد معقد زنده آنرا تمام بکنند و بر موضع گزیده مار بنهند معقد آن بدان موضع بچسبد و جذب سمیت نماید و بمیرد پس دیگر باره بدستور پرهای آن بگذارند و همچنین تا مار گزیده صحت یابد و مجرب ست و تناول گوشت ماکیان با شیر و کشک ابست و تپه و سائر لبنیات مورث قولنج و مداومت آن باعث فقرس و بواسیر مصلح آن ادویه حاره و شراب و مطبوخ آب انگور و در گرم مزاجان سکنجبین و چیزی در شکم ماکیان می باشد که تخمهای آن در هنگامی که ریزه و خام بود بدان پیوسته می باشد و آنرا تخم دان می گویند چون ماکیان پیر شود و از تخم افتد احیانا از شکم آن بر می آید آن در تاثیر انجاد شیر مانند پنیر مایه است که قدری از آن در شیر جوش داده نیم گرم بمالند و انفعال و خواص این بقول هندیان در لگدی مسطور شد **مال ترنگ** بفتح میم و الف و سکون لام و ضم تای فوقانی و سکون رای مهمله و فتح نون و کاف اسم رودساست **مالتی** بمیم و الف و لام و کسر تای فوقانی و سکون یای تحتانی دوا هندی ست گل آن گرم و خشک و جهت بواسیر و صرع و سنگ رهنی مفید ست و بعضی نوشته اند که مالتی اسم عباسی ست و نیز اسم سماگه **مالتی پهل** بمیم و الف و لام و تای فوقانی و فتح تحتانی و فتح بای فارسی و خفای ها و سکون لام اسم جای پهل ست **مالشلوفلن** اسم مرد ست **مالکا** بفتح میم و الف و لام و کاف و الف اسم تلمی سیاه است **مالک الحرین** بفتح میم و الف و کسر لام و ضم کاف و الف و لام و فتح حای مهمله و کسر زای معجمه و سکون یای تحتانی و نون اسم عربی ست و مالکی نیز نامند و بفارسی بوتیمار و بهندی بگله گویند و آن از طیور آبی ست سفید رنگ و چشمه آن بقدر حبه تربوز گردن و پاها و منقار آن دو اندازه دراز کنار آبها مجاور و سرزیر افگنده می باشد و گیلانی گوید که آن طائر بزرگ اشهب رنگ ست کمتر از مقدار کلنگ گرم و خشک در دوم گوشت آن محلط مولد بلغم و مقوی گرده و محرک باه و بدو بوقتیل موخم و اولی آنست که با زیت چرب کرده و بریان نمایند و خوشبو ساخته بخورند و گویند مصلح آن ادویه حاره و طلای پیه آن قاطع خون بواسیر و فساد خون آن در حمام مانع نزلات ست و افعال و خواص این بقول اطبای هند در بگله مسطور شد **مال کنگنی** بفتح میم و الف و سکون لام و فتح کاف و سکون نون و کاف فارسی و کسر نون ثانی و سکون یای تحتانی اسم هندیست و گویند که بهر طی مخمور نامند و طبلان نیز گویند و بزبان تلنگی بل کنگر او بسنسکرت سورن لتا یعنی بیل لمو زرد رنگ طلاست و چتر لتا یعنی چهار پهلو تیز دارد و جوتش متی یعنی تیز کننده حرارت غریزی و جوتش مانو نهان یعنی اشتها افزاینده و سنور لتا یعنی بدن دارنگ طلائی می نماید

مال ترنگ
مالتی
مالتی پهل
مالشلوفلن
مالکا
مالک الحرین
مال کنگنی

وپیتا تیل متی پرپایعنی روغن او هم زرد رنگ میشود واز خوردن روغن آن عقل وحواس می افزایند می گویند وقسم کوچک آنرا اتی پرپا یعنی بسیار دوست وفزایندهٔ عقل وگویند وکنگنی پتپا مانند ومعنی لونی شور مزه وکنگنی پتپا این زرد رنگ می باشد بالجمله بقول مؤلف مخزن آن تخم نباتی ست هندی ونبات آنرا یک ساق ویا دو ساق تا بقدر یک قامت وشبیه به نبات دخن وساق آن از ان قوی تر وبرگ آن بزرگ شبدر طول وعرض زیاده وخوشهٔ آن نیز بزرگ تر ازان ودانهٔ آن بقدر دخن واندک طولانی دسه پهلو ومعجنی اندک پهن وسرخ تیره رنگ و مغز آن سفید ودر غلافی اندک خشن وچند دانه بهم پیوسته در غلافی دیگر هم دران خوشه وطعم آن باحدت ومعجنی اطبای دکن می نویسند که آن واسهالی ست وراز واندک پهن پوست او سرخ واندرونش زرد مائل بسفیدی ونبات او نیز ساق یعنی بیل می شود ونخیم وپرشاخ نبت او درصحرا وغیر صحرا هم می شود وبرگش شبیه ببرگ توت لیکن کنگرهای برگ مال کنگنی باریک تر ازان واز برگ توت گردی شود ومیوهٔ او مانند گوشه دار چونکه برسه شق می شود بسته شقوق واژگون بمردی زمین ودر هر شق دو یا سه تخم موصوف ودر اواخر فصل تابستان می رسد وبردو قسم است بزرگ وکوچک ومستعمل همان تخم ست خواه از خرد باشد ویا بزرگ وحکیم شریف خان نوشته اند که آن دانه السیت مثل عنب الثعلب ودراز واندکی کوچک خیاره دارد از بالا پوست سبز واز اندرون اندکی سرخ واز درون دانه تخمهای باریک طولانی می برآیند سرخی مائل گرم وخشک درسوم وگویند گرم درسوم وخشک در دوم وباردطوبت فضلیه وبعضی تر در اول ودانسته اند خوردن آن جهت تقویت دماغ وقوت حافظه ووهن ودرد مفاصل ونقرس وعرق النسا وصرع ودرک وزوانو امراض باردطب دماغی وعصبانی مثل فالج ولقوه وتشنج وجهت سرفه وضیق وتقویت معده وهاضمه واشتهای طعام وجگر وباه ورفع ضعف آنها نافع وسعوط آن مفید لیشرغس ودراد ویه ضعف باه مستعمل وممسک وناقع برص وسائر امراض بلغمی ست ونزد هندیان تلخ وتیز وگرم وملین وگوارنده ودافع باد وبلغم وتنگی نفس وسرفه وافزایندهٔ قوت مدرکه وحافظه وآنرا بهمین روش استعمال می کنند چنانچه روز اول یک دانه بخورند ودر دوم دو دانه وسوم سه دانه وهمچنین تا چهل روز هر روز یک یک دانه افزایند وتا روز چهلم بچهل دانه برسند وبعد ازان باز بتدریج یک یک دانه کم کنند تا در چهل روز دیگر بیک دانه باز رسند ودیگر آنکه از یک دانه شروع نموده تا هشت روز یک یک دانه بیفزایند تا روز هشتم به هشت دانه رسد وبعد ازان هر روز بر هشت دانه بیفزایند ودر هنگام استعمال از ترشی وچغرات وترب وکنجد ولیمون وخردل ومانند آن واز جماع پرهیز نمایند که روشنی دل افزاید وحفظ صحت نماید وقوت زیاده شود وشیره نوع میسی دفع کند واگر دانهای ادرار در روغن گاو خالص بریان سازند وهر روز ازان یک کف دست بخورند آنقدر قوت در جماع شود که در قیاس تنگنجد واگر در شیر گاو سیاه جوشانیده چغرات بسته مسکه ازان بستانند واز هفت درم تا هشت درم ازین مسکه با شیر برنج بخورند موی را سیاه سازد وموی سفید دیگر نروید واگر در شب سه شنبه در روغن گاو بریان ساخته تا چهل ویک روز بخورند واز انچه بالا منع کرده شده پرهیز کنند یعنی مرد گردد واگر در پرهیز شیر باشغال ترک کرده سه روز متواتر زن بخورد شهوتش بسته شود وچنانچه مردی دیگر بران قادر نتواند شد واگر وجز غوک ترک کرده روغن کشند بر قضیب طلا کنند باه افزاید وامساک نماید یعنی مرد گردد واگر چهل روز روغن در بول زن ترکنند وبیش روغن کشیده بر بروص بمالند تا بست ویک روز برنگ اصلی باز آید مجرب ست واگر مردی بالکه شهوتش بسته باشد در ده سیر شیر گاو یک سیر مال کنگنی بجوشانند چنانچه تمام شیر جذب شود دو هر روز هفت دانه ازان با روغن گاو تا بست ویک روز بخورد وجماع نکند انشاء الله تعالی کشاده شود مجرب ست وروغن مال کنگنی در کف دست مالیدن روشنی بصر افزاید وبر عضو باد گرفته وتشنج مالیده با تش تکمید نمودن متواتر مالیدن صحت بخشد وگویند که خوردن روغن آن مقدار قلیل فساد باد وخون وتعقد مفاصل ودرد سر ودرد سینه رامفید وتلخ وبسیار گرم است صفرا زیاده کند وعقل وفهم وحافظه بیفزاید بالجمله با مراض باردهٔ مفید ست ومالش آن جهت فالج ولقوه ورعشه وتشنج وطونی وامراض مذکوره وبدستور تکمید بدان ونیز مالیدن آن جهت تقویت باه مؤثر وخوردن روغن آن نیز بدین دستور که روز اول بسیار

قلیل یعنی بقدر یک جبه و یا کمتر ازان با برگ تنبول و روز دفع اندک ازان زیاده و روز سوم نیز اندکی زیاده و همچنین تا بحدی که موافقت نماید و ضرر نرساند جهت تقویت باه و زیادتی اشتها بسیار مفید و گویند مالش بروغن آن که در آخر چهار شنبه ماه صفر گرفته باشند جهت رفع جذام و خوردن آن تا مدت بست و یک روز و از جماع پرهیز کردن جهت جذام مفید و مجرب و هنگامی که شب چهاردهم ماه شب چهارشنبه واقع شود و دران شب روغن آن بکشند و بوقت حاجت در چشم کشد از چشم غیر پنهان شوند و او همه را ببیند و اگر در غرهٔ ماه که روز یک شنبه واقع شود روغن کشیده ازان روغن در وده بستانند و در چشم کشند گویند که مال مدفون هویدا گردد و در بعضی کتب هندیه نوشته که آن بجهت تب باریک و کف و سستی اندام و فساد خون و صفرا نافع ست و محلل ریاح و دافع خناز یر و غدد و سلعه و جرب و حکه و جمیع امراض بارده مزمنه نافع بهر طریق که استعمال نمایند باکثر هندیان در توصیف دوای مذکور مبالغه بسیار کرده اند و در خواص آن رسالها نوشته اند و ازادویهٔ جلیل القدر ایشان ست لیکن مضر گرم مزاج و در فصل و بلد حار و جوانان و مصدع مقطع او مبردات ست و چون حار حادست اکثر ضرر می رساند چنانچه گویند که چند کس از خوردن آن ضرر یافتند و بعضی هلاک گردیدند پس اولی اجتناب از استعمال آنست خصوصا از داخل و نیز روغن آنرا در دغنها جوب دیگر بدین طریق می گیرند که در دیگ تا نصف آن آب پر کرده و بر سر آن پارچهٔ صفیق پاکیزه بسته بر سر آتش گذارند و تخم آنرا هر قدر که خواهند کوفته بران پارچه بگسترند و سر آنرا بسر پوش بپوشند تا بخار دران مجتمع گردد بعد از یک دو ساعت برداشته تخم کوبیده را در پارچه بفشارند آنچه روغن ازان برآید اخذ نمایند و مرتبهٔ دیگر نیز بدستور بعمل آورند تا دیگر روغن دران نماند و این بهترین طرق آنست و اهل هند طریق برآوردن روغن مال کنگنی بدین گونه نوشته اند که مال کنگنی را نیم کوفته و کیسهٔ کرباس کرده سر او بدوزند و در ظرف مسی گذاشته زیر آن آتش انگشت افروزند و بالای کیسه سنگ گران نهند روغن ازان جاری خواهد شد گرفته باشند و نگهدارند و بکار برند **مالمالی** اسم حرد ون ست **مالفطر یا** زاج الاسالکه است **مالوی** بمیم و لام و فتح لام و کسر واو و سکون یای تحتانی اسم سرمدی و تردسیاه است **مالیطولن** اسم ترنج ست **مالی** شهد را گویند **مالیا** بفتح میم و الف و کسر لام و فتح یای تحتانی و الف و مالیا یوس بعضی آنرا مران دانسته اند و بولس گفته درختی ست که در بلاد شام می شود آشامیدن برگ آن دافع سمیت افعی و طلای پوست سوختهٔ آن رافع برص و خوردن برادهٔ چوب آن کشنده است حکیم عبد المجید در حاشیهٔ تحفه نوشته که آنرا بهندی اکول نامند برگ آن شبیه ببرگ بادام و گل آن سفید ست و چوب آنرا چوب حیات دانند چون بیخ آنرا سائیده بمار گزیده بخورانند دفع سمیت آن نماید و جهت هیضه نیز نافع و دفع غلط سمی غذائی سمی بقی می نمایند **مالیس انوبا** اسم شجارست **مالیلوطس** الکلیل الملک ست **مالیقراطن** بفتح میم و الف و کسر لام و سکون یای تحتانی و فتح قاف و رای مهله و الف و ضم طای مهله و سکون نون لغت یونانی ست یعنی ماالعسل زیرا که مالی بمعنی عسل و قراطن بمعنی ماء یعنی آب ست و آن در ماءالعسل مسطور شد و رازی در حاوی کبیر نوشته آن شرابی ست که آنرا بفارسی خندیقون گویند **مالینوفلن** بادرنجبویه است **مامثری** اسم انبه است **مامس** اسم ساس ست **ماموق** اسم پنبه است **مامون** اسم حاشاست **مامنا** بمیم و الف و کسر میم دوم و فتح نون و الف اسم کالیسرست **مامیثا** بفتح میم و الف و کسر میم ثانی و سکون یای تحتانی و فتح ثای مثلثه و الف اسم بنطی ست و آنرا همینا نیز نامند و بیونانی حلاذیون و خلوفن گویند و آن نباتی ست شبیه بخشخاش مقرن و برگ آن مائل بسفیدی و باز و ائد شبیه باره و مرغب و بارطوبت چسپنده و گل آن زرد مانند خشخاش مقرن و تند بو و تلخ مزه و پر آب و تخم آن نیز مانند آن دنی غلاف نخنی شبیه بغلاف آن که در قرون می باشد و تخم مامیثا بقدر کنجد سیاه و شاخهای خشخاش مقرن در زمستان می ریزد و در بهار عود می کند بخلاف مامیثاکه اثری ازان در ظاهر نمی ماند و در سرطان ثمر مامیثا می رسد و صاحب جمامع گفته که نبات مامیثا نباتی معروف مفروش برزمین ست که آنرا بفارسی بیرونامند و بهترین آن آنست که در بیخ می باشد و آن اسم موضعی ست در شام و در فارس نیز می روید و از عصارهٔ برگ نبات آن یعنی

آن را کوبیده اقراص بلوطی شکل میسازند و آنرا عصارهٔ مامیثا و شیاف مامیثا نیز نامند و گیلانی گفته که عصارهٔ مامیثا چون خشک می شود آنرا شیاف مامیثا گویند و صنعت آن اینست که بگیرند آب آن وجوش دهند تا آنکه غلیظ گردد و از ان شیاف سازند بهترین آن زرد رنگ سبک وزن سست و گویند که قوت آن تا هفت سال باقی می ماند و بهترین آن زود مائل بسیاهی شدن بوَ تلخی ست که چون در آب حل کنند زود حل گردد و عصارهٔ خشک کردهٔ آن بهتر از جرم آن و گویند که آن دو نوع می باشد نوعی را که گل آن سرخ ست ارغاموني نامند و آن غیر مستعمل و گذشت و نوعی که گل آن زرد ست مستعمل و سرد و خشک در دوم و عصارهٔ آن بارد و قابض و بعضی گویند گرم و خشک در اول و قابض در رابع و محلل و مقوی اعضا و آن در ادویهٔ رمد عاری افتد و چون عصارهٔ آن بآب کشنیز تر سوده گرد اگرد چشم طلا نمایند رمد را نفع کند و تسکین درد آن نماید و گویند طلای آن جهت ورد سر و مقاصل حاد و منع انصباب مواد بچشم و ابتدای رمد و حرارت اجفان و سلاق و ورم و یخ و ورم حاد آن و اکتحال آن جهت دمعه و استرخای پلک چشم و ضعف باصره و مالیدن آن جهت قلاع دهان و آشامیدن آن بقدر یک مثقال رافع خفقان و اسهال صفراوی با ادویهٔ مناسبهٔ معینه و سمن بدن ست و طلای عصارهٔ آن جهت اورام حاره و باد سرخ و سوختگی آتش و خراشی که بسبب حرکت در بغل دران بهم رسیده باشد و طلای تخم آن جهت حمره و نفرس بعد یل و تشیخ می فرماید که مامیثا عصارهٔ آن مجفف امتال بالایط زرد رنگ مائل بسیاهی ست که بآسانی شکسته میشود و دران تلخی وجوهر آن مائی وارضی و برودت مائی غیر شدید ست بلکه مثل آب غدران ست و اصل این بلوطها حشیشه ایست که بیخ می باشد و آن حشیشهٔ ساطع الرائحه تا طعم زعفرانی العصاره است و طبع آن سرد و خشک در اول و قابض بقبض معتدله نافع اورام حاره و در بعض نسخ اورام غلیظه است و اول اولی ست زیرا که مامیثا سرد و خشک ست و شفای دو یرقهٔ غیر قویهٔ عظیمه در ابدان صلبه سوای صغیره و ابدان ملایم و در شرح این قول شیخ گیلانی می گوید بهر آنکه بران تجفیف افراطی کند و مشارح کازرونی می نویسد یعنی صحت می بخشد حمره را که آن ورم صفراوی ست چون صغیره در ابدان نرم باشد بهر آنکه بر ابدان سخت افراط به تجفیف می نماید و ماسر جویه گفته که طبع آن بارد و یابس و دران قبض صالح و نافع اورام حاره و امراض چشم است و در اکتحال و اطلیهٔ آن و اطلیهٔ مامیثا داخل می شود و قوت آن ممتزج از ارضیت و مائیت و اعتدال خلطی رومی ست و بولس نوشته که شیاف مامیثا قبض و برودتین می کند و حمره را شفا می دهد اگر قوی نباشد و گیلانی می نویسد که آن از اعظم ادویهٔ اورام حاره است و چون سائیده تنها بر حمرهٔ شدیده و بثری طلا نمایند صحت بخشد و چون با آب جو بسرشند در حمره را ساکن کند و تحلیل نماید در ابتداء وجعت فلغموني نفع کند و چون بر قروح ساعیه بدان ضماد کنند نفع بخشد و در دفرس را نیز مفید بود و چون بسکر سوده بر صدغین طلا کنند صداع صفراوی را نفع کند و بگلاب سوده نافع قلاع صبیان ست و خوردن عصارهٔ آن بقدر دو درم نافع التهاب معده است و بدل آن حنضض یا بوش در بندی ست و در کتاب منهج نوشته که آن مستعمل در طلاها و کحلها است بدل آن حی العالم و گویند مقدار شربت تخم آن تا یک درم ست بدل آن سماق و مضر طحال مصلح آن بادام شیرین ست

مامیران اسم لوبیاست بفتح میم و الف و کسر میم ثانی و سکون یای تحتانی و فتح رای مهمله و الف و نون بلغت تنکابن بج و بیونانی کاسو و گیلانی دنبا و گیلا دنبا و گیلو دنبون نامند و آن چند ست گره دار کوچک و دران کجی اندک و زرد مائل بسیاهی و آن حلوتر از زده چوب ست و دیسقوریدوس گفته که مامیران را الکلیدونیون صغیر گویند یعنی آن قسم کوچک زرد چوبه ست قبات آن. ی ساق و شاخهای آن از زمین بلند و برگ آن شبیه ببرگ لبلاب کبیر و مائل باستدارت و سفید مائل بزردی و باریک تر و بالنوبت و بیخ آن پر شبه از یک جاروئیده و کوچکتر از زرد چوبه و باریک تر از ان و گره دار و غیر مستقیم و در گرههای آن ریشهای بسیار باریک شبیه بموی منبت آن قرب آبها و از هند و چین و خراسان می آید و هندی آن زرد مائل بسیاهی و قوی تر و چینی آن زرد و خراسانی آن تیره رنگ مائل بسبزی و گویند اندلسی آن قوی تر از چینی و تخم آن شبیه بکنجد و بهترین آن زرد باریک سخت گره دار تازه چینی آنست و قوت آن تا بست سال باقی می ماند و قومی گمان کرده که این نبات را خلیدونیون دانسته و تفسیر آن خطافی ست و آن مسطور شده و بعربی بقلة الخطاطیف نیز گویند گرم و خشک در آخر سوم و جالی و محلل و مفتح و مقرح جلد

وشقیق ناخن وشیخ الرئیس نوشته که بلیخ آن گرم وخشک در آخر دوم ست وجالینوس گفته که آن بغایت حاد تر از زرد چوبه است وچون آنرا بر جلد بمالند بسرعت بسوزد وقلع ناخنهای برصی وتنفیهٔ آنها ازان نماید وچون بعصارهٔ آن سعوط نمایند از سخرین فضلات دماغی راجاری بهر آنکه بسیار گرم ست ولهذا استرخا دار اگفته که آنرا در درجهٔ سوم از حرارت ویبوست نهاده شود وزرد چوبه در درجهٔ دوم ودیسقوریدوس بیان کرده که این نبات را چون بکوبند وآب آن برآورند وبسل آمیخته در ظرف مسی بر اخگر چوش دهند اکتحال آن بصر را تیز گرداند وگاهی برنج وبرگ وثمر آنرا در ابتدای نابستان افشرده عصارهٔ آن می گیرند ودر سایه نگاه می دارند تا آنکه غلیظ گردد بعده ازان اقراص می سازند وبر سوده اکتحال می نمایند تقویت بصر می کند وگویند که دران جلائی ست که بصر را تیز کند وجلای بیاض چشم نماید واز الهٔ رطوبت غلیظه ازان کند خصوص عصیر آن وآن جالب رطوبت غلیظه وفضلیه از سر ومنقی فضول ودماغ ست ومضمضه بعصیر آن نافع دردودندان ست وچون عصیر آن طلا نمایند سفیدی ناخن را ببرد وشرب بیخ آن نافع یرقان وحقنهٔ آن مفید مغص ست وگیلانی گوید که مداومت آن با شراب نافع نملهٔ است وسعوط آن باعسل جهت تنقیهٔ دماغ واکتحال آن جالی بیاض وناخنه ونافع ظلمت بصر وخائیدن آن مفید دردودندان وآشامیدن بیخ آن با انیسون وشراب جهت یرقان سدی نافع وباید که هفت روز بخورند وآن جهت تحلیل ریاح غلیظ وزحیر ومغص وادرار بول مفید وطلای آن جهت انقلاب رحم وورم بواسیر بی تقطر وباعسل یاسرکه جهت برص ناخن وکلف وبرص وجرب ورفع آثار جلد نافع وگویند مضرگرده مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا نیم مثقال بدل آن بوزن آن زرد چوبه ونصف آن مرکی **مان پسپو** بفتح میم والف وسکون نون وفتح بای فارسی وسکون سین مهمله وضم بای فارسی ثانی وسکون واو واسم دار هلدست وبرچنیا را نیز گویند **مانڈ** بفتح میم والف وخفای نون وسکون دال هندی اسم آنبے است که دران جنس غله عموما وبرنج خصوصا پخته گردد وآب برنج را پیچ هم نامند وگذشت ونزد هندیان سرد وقابض ومشهی ومصلح ومعدل باد وبلغم وصفرا ونرم کنندهٔ رگهای اعضا ودافع تپ صفراوی وبلغمی وسکن اعیاست واگراز برنج ومونگ وتور وکنگنی جمع نموده بگیرند بهت امراض شکم واشتهاوزردی ناخن وچشم که بسبب بیماری شود دافع ومصلح خون فاسد واز برنج وکلتهی ومونگ ونخود وجو باد وبهار بهای سینه را نافع ومشهی ومجیب ودربدن افتادهٔ گرمی می کند وعرق آرد وبستگی گوش وسبوسهٔ سر زائل کند وبدن را سبک سازد وبهمه اعضا قوت بخشد و تشنگی وتپ ببرد وباد وصفرا وکف را نیز برآید واز برنج وشتی وکنگنی وسانوان نیز غذای پرهیزی ست مشهی ومجیب ودافع سوزش شکم و بیقراری وتشنگی ودلاغری که از امراض شود وبیمار بهای شکم نیز **ماندروی** تلخ اسم کماذریوس ست **مانڈوک** بفتح میم والف وخفای نون وضم دال هندی وسکون واو وکاف اسم غوک وقسمی از ابرک که برنگ غوک باشد **مانڈوک پرمی** بکسر بای موحده وفتح رای مهمله وکسر میم مشدده وخفای ها وسکون یای تحتانی گویند که از قسم زرنب ست وبتی برگهاد سرسوتی ومانڈوک پرنی یعنی آنکه برگ او بصورت غوک کلان می باشد ودوگرانتا یعنی بدن دارنگ ورونق بخشند وجرب ونرم گرداند ودیر کهاتیجا یعنی رونق بدن که از اثر او پیدا شود دیر بماند وردشتی وردوشتی یعنی ازخوردن این دوا در خواندن علم قوت نطقیه بخوبی می شود ونوشدهی یعنی دراد ویهٔ صحرائی این دوا سرد است می گویند وآن گرم وخشک وردوم دافع امراض سمی وضیق ونسرفه وتپ ومیه وکٹ یعنی تپی که گوشت را گیرد **مانس** بفتح میم والف وفتح نون وسکون سین مهمله هندی اسم انسان ست **مانس روهنی** بیم والف ونون خفی وسکون سین مهمله وضم رای مهمله وواو مجهول وکسر ها ونون وسکون یای تحتانی دوای هندی ست مسهل ودافع فساد باد وصفرا وبلغم وبیهی **مان سروں** نام درختی هندی ست بهار آن در مزاج گرم برگ آن بمقدار یک فلفل در برگ پان خوردن نافع ضیق النفس ست **مانسی** بفتح میم والف وخفای نون وکسر سین مهمله وسکون یای تحتانی اسم باکهر ست **مانک** بفتح میم والف وفتح نون وسکون کاف اسم یاقوت ست نزد هندیان شیرین ورسالکن ست وباد وصفرا را زائل کند وتعال وخواص آن بقول الخ لذان در یاقوت خواهد آمد **مانکشا بهیدی** بیم والف وخفای نون وسکون کاف فارسی وفتح شین

معجمه والف وکسر دال مهله وسکون یای تحتانی مجهول وکسر دال مهله وسکون یای تحتانی ثانی از قسم نمک ست معدنی مثل شب یمانی و زرد ورنگ و درخشنده وچون برگوشت پاره بپاشند آب می گرداند برای خوردن گوشت زائد قروح مجرب ست **مانگ گلیا** بفتح میم والف وخفای نون وسکون کاف فارسی وفتح گاف فارسی ودم وسکون لام وفتح یای تحتانی والف اسم جغرات ست ونیز اسم درخت جمی ست **مانک گیا** اسم پترونتی ست **مانکند** بمیم والف وسکون نون وفتح کاف وسکون نون ثانی ودال مهله قسمی از استول کنده ست و در انجا مذکور شد **ماوا** اسم خمیرست **ماهیجه** اسم اطریه است **ماه فرفین** وماه فروین وماه پروین هر سه اسم جدوارست **ماهلوه ولوج** اسم حماست **ماهودانه** بفتح میم والف وضم ها وسکون واو وفتح دال مهله والف وفتح نون ها اسم فارسی ست ـ یعنی قاتم الذات یعنی در اسهال تنهائی معاونت دوائی دیگر کند فی است وآنرا اهل مشرق حب الملوک نامند وغیر حب السلاطین مسمی بدند ست واهل ماوراالنهر درخت آنرا شباب نامند و بیونانی طملا گویند وآن نباتی ست شیردار ساق آن در طول بقدر یک ذراع وبسطبری یک انگشت و در طرف ساق آن شعبها و برگهائی که بر ساق آنست دراز شبیه ببرگ بادام وبسیار الس وبرگهای شعبهای آن ریزه وکوچک تر از انچه بر ساق آنست ومائل بتدویر شبیه ببرگ زراوند طویل وگل آن زرد وثمر آن بر اطراف شعبها در غلاف مخروطی شبیه بثمر کبر و در جوف آن سه دانه متفرق از هم و هریک در غلافی دیگر و دانه آن اندازه آن کرسنه بزرگ تر و پوست آن اغبر و مائل ببرخی ومغز آن سفید وشیرین وچوب و بیخ آن باریک وقوت آن تا دو سال باقی می ماند گویند منبت آن بلاد هند وعراق ست وگویند دانه آن شبیه بماش ست وبزرگ تر از ان و در غلافی شبیه بلوبیا و آبوجریج گفته که این دو نوع ست برگ آن دراز بقدر طول انگشت ومشرق وچون نظر کنند بسوی آن مشابه بماهی کوچک دریابند وثمر آن مثل کوزه پنبه کوچک تر ازان برآید و در هر ثمر سه دانه سیاه وجالینوس نوشته که آن نوعی از انواع یتوعات ست واسهال می آورد مثل اسهالی که یتوع آورد و تخم آنرا چون بخایند دران شیرینی دریابند و دران خاصیت قوت اسهال ست وگیلانی گوید که در زمانه ما آنرا اوند چینی نامند وبعضی آن را تخم ناریون دانسته اند مزاج آن بقول شیخ الرئیس گرم وخشک در سوم وگویند شیر آن در سوم گرم وخشک وبرگ و دانه آن در آخر دوم واسهال آوردن بدان نافع اوجاع مفاصل وتقرس وعرق النساست وجهت استسقا مفید وآن مغثی بقوت وغیر موافق بمعده حار ومسهل مثل یتوعات ست وآشامیدن شور بای خردس بیرگ دران برگ آن پخته باشند مسهل ونافع قولنج وعدبول ونافع اوجاع مذکوره است وچون دانه آن شش یا هفت عدد بگیرند وجوب آن بسازند یا بدون ساختن حب آنرا خائیده بخورند و بالایش آب سرد بنوشند اسهال مره وبلغم غلیظ و خام ومرار سودا وی وخلط مائی نماید واکثر انچه خورده می شود ازان پانزده دانه ازدانهای بزرگ آن وهست دانه ازدانهای خرد آنست وچون اراده کنند که اسهال آن زیاده شود آنرا خوب بنجایند واگر اسهال آن کمتر خواهند درست آنرا از خلق فرو برند وگاه آنرا در شربات مسهله انداخته بنوشند و فعل آنها قوی می گرداند و بعضی برگ آنرا تنها و یا با ادویه مناسبه بخته می خورند اسهال می نماید و بجهت اوجاع مذکوره و استسقا وقولنج نفع می کند وشیر آن نیز مسهل ست مقدار شربت آن ازدانه آن سه عدد تا هشت عدد و از برگ آن تا دو درم وزیاده بران غیر محوز و آشامیدن آب سرد بران معین عمل آنست مضر بریه ومعده ومصلح آن انیسون مضر سفل مصلح آن کتیرا و بدل آن نیم وزن آن حب السلاطین و بوزن آن تخم بید انجیر و یک نیم وزن آن حب النیل ست و در کتاب سنج نوشته که آن مستعمل در مسهلات ست وچون تنها باشد پانزده دانه آن استعمال کنند وآن مضر معده و امعاست مصلح آن انیسون وکتیرا بدل آن شهرم **ماهی** بفتح میم والف وکسر ها وسکون یای تحتانی اسم فارسی ست بعربی سمک وحوت وتازه آنرا ابوالمسیح و بیونانی تماس وفسطوری وفسطرن وفسطوس وبرومی الیصار ون و بترکی بالغ وبهندی مچهلی ومچهی و در انگریزی اسپرسیتی وروغن آنرا کاڈلیور اکل گویند گوینده آن حیوان آبی است که حیات آن بدون آب نباشد و گاهی بر انچه بدون آب تعیش می نماید مانند سنقور در ریگ ماهی نیز مجازاً اطلاق لفظ ماهی

می کنند و آنرا انواع بسیارست بعضی را اسمی خاص هست و اکثری را نیست و تعداد آن غیر خالق انام جل اسمه کسی نمی داند و کبیر و عظیم جثه ماهی گربه حیوان آبی هست هیچ حیوان بری نمی رسد و از انواع او آنست که یک طرف از وطرف سر و دنبالهٔ آن مدرک نمی شود و همه آن در آبهامی ماند و آب را استنشاق می نماید چنانچه حیوان بری استنشاق هوا می کند الا آنکه حیوان بری استنشاق هوا به بینی می نماید و ازان بسوی قصبهٔ ریه می رسد و ماهی استنشاق آب باصداغ خود می کند پس این را آب در تولید روح حیوانی بقلب قائم مقام هوا می گردد و نسیم بری چون بماهی رسد و آن بمد زمین خارج از آب باشد در ساعتی آنرا هلاک کند چنانچه آب در دماغ حیوان برمی که برسد و آن در آب باشد هلاک میگردد و باکثرت آن سیر نمی شود و از کثرت خوردن بسبب سردی مزاج معدهٔ آن و قرب اوازدهان آن و آنرا گردن نیست و نه آواز و نه ریه چنانچه بسیاری الحال ذکر کرده شد و شتر مرغ را نیز نیست و ماهیان کوچک از ماهیان بزرگ می گریزند و آب شط وط و آب قلیل که دران ماهیان بزرگ نگنجد طلب می کنند و ماهی شدید الحرکة و جریان ست بهر آنکه قوت محرکهٔ آن بمسلک واحد جاری می شود و بسوی اعضا منقسم نمی شود و همچنین در مار و بعضی ازماهیان بخفتی نرو ماده متولد می گردد و بعضی بغیر آن از گل و باریگ پیدا می شود و در بیضهٔ ماهی سفیدی و زردی می باشد بلکه یک رنگ بود و بعضی ازان بشکل مار وغیر آن می باشد و انچه ازان در آب شیرین باشد آنرا زبان دو دماغ می باشد و انچه در آب شور بود چنین نیست و نوعی ازان در بحر روم یافته می شود صغیر الجثه بقدر یک ذراع و آنرا مثلث گویند چون آنرا بگیرند و برزمین بگذارند بسرعت نمی سیرد بلکه زمانی اضطراب و حرکت می کند تا آنکه اگر آنرا بپاره های کوچک قطع کنند هر پارهٔ آن جدا جدا حرکت می نماید حتی که اگر قطعهٔ آن بر آتش گذارند ازان نجهد و اگر در روغن اندازند و سر دیگ را بسنگ یا آهن بندکنند تا ازان بیرون نیاید حرکت می کند تا آنکه تمام پخته شود و اگر چه هزار قطعهٔ آن کنند و نوعی ازانست که معروف بحری ست و آن در مقام خود مسطور شد و در دریا بعضی نوعی ماهی بسیار بزرگ بقدر یک صد و تا دو صد ذراع در طول و بست ذراع در عرض بهم می رسد و دهن و بینی آن بر پشت و میان هر دو شانهٔ آنست و در هنگام نفس کشیدن مانند فواره بسیار بزرگ بقدر منارهٔ گوچک آب از بینی آن می جهد و مردم آن بلد آنرا صید می کنند چون روغن بسیار دارد و گویا تمام بدن آن روغن منجمد ست آنرا پاره پاره نموده در دیگهای بزرگ بر آتش روغن آنرا گداخته در ظرفهای چوبی که پیه مانند کرده باطراف می برند و در چراغ و مشعل صرف میکنند و مغز سر آن سفید پرده پرده نرم لطیف ست آنرا گداخته برای امراض شمع می سازند روشنی آن سفید مائل بسبزی می باشد و گویند که خوردن مغز سر آن جهت سل و قروح سینه و جنب آن نافع ست بالجمله حال ماهی مختلف می باشد بحسب اجناس آن و بحسب خفت و ثقل آن و صغر و عظم جثه آن و خوشبو و زهومت آن و جودت آب و رداوت آب در مکان آن از بحار و انهار و صغار و کبار و عمق و اجسام که دران می ماند و جودت غذا و رداوت غذای آن و باعتبار صنعت آن از شیء و قلی و طبخ و تملیح و تمقیر و تملیح و باعتبار رنگ آن از سفیدی و زردی و سیاهی و غیر ها پس بهترین آنها ماهی را جناس افضل آن شبوط ست پس هامور پس ماهی پس کنعد و فرستوک پس طریخ تازه پس لبنی پس تیاح بحری و زمیم و شیم هر دو ردی ست و شیخ الرئیس بعد شبوط را فضلیت اول لبنی پس ماهی نوشته و گفته که در تیاح بحری باک نیست و در جره و شیم هر دو خلاف اند و اما کنعد و ماهی هر دو جید اند و فرسیون بسیار نیکوست هر یک ازین اسما بجای خود ها مسطور شد و اما در مکانها پس انچه باند در مکان صخری بسیار سنگریزه بعده رملی در ریگ از شطوط بحار و آبهای شیرین پاک صاف بسیار تیز جریان و جاری بر سنگریزها و بر ریگ که بعید از بلد باشد و دران قاذورات و گل سیاه نبود مانند دجله و فرات و جیحون و سیحون و امثال اینها باشد و بطیحه و اجامه و غریه نباشد و نه از بحیرات صغار که از نهری آب بدان نرسد و نه دران چشمها باشد افضل ست از جمیع انواع ماهی نهرهائی که آب آنها اندک و جریان او ضعیف باشد و قریب بلاد بگذرد و دران قاذورات دیگر کها افتد و یا آب آنها ایستاده و گل سیاه بدو دران بسیار بود پس ماهی آن ردی ست و اما انچه در دریاها و بئر بزرگ و شیرین و در مواضع از بحر منقلب باشد آن قریب الجودة نیک رنگ

خوشبو کم سهوکت ست و انچه در بحری باشد که یک جانب از هر دو جانب او نهر عظیم متصل بود پس غالب بران جمیع آن نهر باشد بسبب غلبهٔ جریان آن مگر آنکه در بحری خارهای کوچک نمی باشند نهری که داخل بحر بود ماهی آن براز خار کوچک بود و در دی الغذا ست و بالجمله ماهی بحری لطیف محمود بود بسبب لطافت آب آن و حرارت و ملوحت آن و افضل اقسام بحری آنست که در لجهٔ بحر بماند و انچه در آب مکشوف حرکت و زیدن هوا بران بماند بهتر ست از انچه بخلاف این باشد و ماهی آب مکشوف مشدید الجریان و آنکه بسرعت متعفن نشود بعد اخراج آن از آب و نه سهک بدبو و نه قلیل الغذا ست بود بهتر ست و انچه در آب مضطرب کثیر التموج باشد آن بدست چه او مراض بود از انچه در آب ایستاده می ماند و ماهی بحری فاضل لطیف اللحم ست الا سیما چون ماوای آن شط طرطصخری و رملی بود و بحی از بحر کثیر الریاضت ست و انچه از بحار بسوی انهار شیرین آید کثیر الربا نست و ابیار جید ست و ماهی جید کثیری باشد در رمالها و اجام و آب ایستاده و انچه دران گل سیاه و عکر و کدورت و فضول بسیار بود و هر قدر که آب دهی کمیفیت باشد ماهی آن نیز همچنین باشد و اما در اعتدادی آن پس انچه غذا نماید بجشیش جید و ینهای نبات محمود پس آن بهتر ست از انچه اغتذا قوریات و لحوم موتی و اصول نبات رویه نماید و آما بحسب جثه آن پس اجود آن کوچک که بزرگ بغایت نباشد و لذیذ الطعم بود زیرا که لذیذ مناسب مزاج و بدن ست بهضم نیک می یابد و زود بگذارد از شکم و بدبو نگردد و نه بسیار چرب باز هوست و نه سخت لحم و خشک لحم باشد بوقتی که در ان دسومت نبود گویا که قفقت ست و نه رطوبتی بود و نه بدبو یا بتهار آبهای موصوفه و عظیم الجثه و سخت گوشت روی ست بسبب کثرت فضول غلیظه و عسر الانهضام و همچنین سهک اللحم و قلیل اللذت و انچه چرب غیر مفرط الدسومت بود و نه غلیظ و نه شحیم یعنی فربه بشحم و نه حریف باشد بهتر ست و منقط جسم بسیاهی برپشت سیاهی اندک بهتر افضل سمین و افضل از قسم سلب لحم آنست که مقدار آن خرد باشد زیرا که صغر آن مدارک صلابت لحم آن می نماید چه معلوم ست که حیوان صغیر الجسم اطیب و کبیر الجسم اجسی می باشد و از نرم گوشت آنست که بزرگ بقدر متوسط بود و بسیار از بسیار کوچک و یا سیاه باشد بسیار روی ست و همچنین بسیار فربه لزج گوشت ماهی سلب لحم نمک سود بهتر از تازه آنست بهر آنکه نمک اصلاح آن و تلطیف آن می کند و بهترین صغیری آنست که باریک پوست کوچک فلس ستوسط در صغر و کبر و نرمی و لاغری لذیذ با وصاف مذکوره باشد وگاه جید از ان شناخته می شود باین طور که در گوشت آن زیاده حدت و حرافت نباشد و اما لقه طعم و غالب بر طعم آن میس یا چرب پس آن در لذت بهتر باشد و گویند در هضم ردی ست و انچه کریه الطعم بود آن بسیار عسیر الانهضام ست و بالجمله بهترین آن تازه قریب العهد بصید ست و باید که ماهی را فورا نکشند و نه منع کنند از اضطراب بلکه بگذارند تا آنکه نفسه بمیرد و افضل طریق خوردن ماهی جهت ترطیب بدن بطور اسفیدباج ست پس مشوی برتابه و اما مقلی بروغن مع اندک سرکه و فلفل و نیکوست در هنگام تلی آن هندبا تلی آن هندبا از انکه سرپوش بران چند گشت و آن گرم در ظرف مسی باشد و مشوی در غذائیت زیاده ... نزدیک بطبخ ترست و مطبوخ بالقدر افضل طبخ آن آنست که آب را بپزند تا بجوش آید پس دران ماهی اندازند و اما ماهی شور پس بهترین آن آنست که تازه باشد و قریب العهد تملیح بود و بهترین آن مقور نخل یعنی محض بسر که و تابل شل قرص ست و آبی که دران ماهی شور بجوشانند و خصوصا جری مملوح شدید التنقیه است و در حقنهای محفنه می افتند و رازی گفته که بهترین ماهی آنست که لذیذ تر و در سهوکت کمتر باشد الحاصل بهترین همه ماهی رضراضی ست و بارزی و بهرماهی صخری لطیف و دیگر که در آبهای شیرین سبک خوش گوار که سرچشمهٔ آن بصید و پیرروی سنگ و سنگریزه صخری نامند و بارگ گذرد و همیشه جاری و مکشوف باشد و باد بران وزد ممکون یا بر و مقدار آن در بزرگی و کوچکی متوسط و سریع الحرکة و فلس آن بسیار و استخوان آن بزرگ غالبا کم باشد سهوکت بسیار نداشته باشد و پشت آن منقط بسیاهی یا خطوط سیاه مائل بسبزی و شکم آن سفید و در همان روز صید شده باشد و شب مانده آن زبون زیرا که گوشت آن بسیار لطیف و نازک ست زود فاسد می گردد مگر آنکه از انمک سود نماینده بعد از رضراضی ماهی شبوط و بارزی و امثال اینهاست و ماهی دریای شور که در لجه و یا سواحل که زمین آن سنگستان باشد بهتر و نازک تر و لذیذ تر از ماهی آب شیرین ست و از اقسام آن ماهی حلوا و ماهی آبنوس که در نواح

سیلان بهم می رسد و شاه ماهی که در بحیرهٔ طبرستان صید می کنند و در ولایت ایران قزل آلا گویند منقط بسرخی ست و اسلف که پشت آن سبز و شکم آن سفید و در هند رو هو و سنول و ماشیر و در بنگاله ملسه و لیکن ملسه بسیار چرب گوشت آن نارنگ و گرم و با سموکت بسیار ست المالذیذ و امثال اینها و بالجمله در هر دیار و مکان و بلد که دران چشمه و یا نهر و یا بر ساحل دریا واقع ست نوع ماهی خوب نیک رنگ خوشبو کم سموکت می شود بهتر از انواع دیگر در همانجا و همچنین بحسب هوا و فصول و اراضی نیز مختلف می باشد در لطافت و کثافت و لذت و عدم آن و بدترین ماهیها ماهی قنوات و کوه و الها و چشمهای کوچک و زمینهای پست و آبهای کثیف متعفن ست که جاری نباشد و همیشه ایستاده باشد و همچنین ماهیهای بسیار بزرگ و یا بسیار کوچک و پر خار و در مزاج ماهی اختلاف بسیار ست چنانچه گویند که مطلق تازهٔ آن سرد در اول و تر در دوم و بعضی ازان مانند کوسج و تیاح و مارماهی در و بیان و ملهسه گرم و تر و ماهی نهری آب شیرین سرد زیاده از ماهی بحری آب شور ست و نمک سود هر نوع گرم و مائل بخشکی است خصوص قدید کهنهٔ نمک سود که گرم و خشک ست و شیخ الرئیس نوشته که جمله ماهی بارد رطب ست و لیکن بعض ماهی آخن بقیاس مزاج ماهی است یعنی برودت بعض ماهی کم ست نسبت بعض ماهی مثل کوسج و جری و مارماهی و ماهی شور حاریابس ست و این بسبب اکتساب گرمی و خشکی از نمک بود و هر قدر که کهنه شود حرارت و یبوست دران زیاده گردد و آب ماهی شور مشابه آبکامه است در جمیع احوال آن و گیلانی گفته که غالب بر مزاج ماهی برودت و رطوبت در اول درجهٔ دوم ست خصوصا تازهٔ آن و ماهی خشک کرده در خشکی زیاده و اگر حاریابس یافته شود غریب ست و بعض آن نسبت ببعض آن متفاوت بود پس ماهی بحری آخن از نهری ست و گویند که گرم در دوم و تر در اول ست و بعضی سرد در دوم و معتدل در رطوبت دانسته اند و گویند معتدل هر دو ست لیکن بعض آن آخن از بعض ست در مزاج خود مثل ماهیان مذکورهٔ لیکن مارماهی در برودت رطوبت کم از جمله است و بر جری در برودت و رطوبت غالب ست بخلاف انواع دیگر و گویند که عام ماهی سرد و تر ست و از ان اخلاط غریبه متولد شود و اکثر آن بلغمی ست و معده و جگر از احالهٔ آن بسوی خون صرف و از هضم جید عاجز بود و لاسیما چون بر خوردن آن ادمان نمایند و ممقور سرد و خشک ست و طریخ گرم و خشک و ملح گرم و خشک در دوم و همچنین در و بیان و صحنا و گویند که کباب با آتش بریان کرده تازهٔ آن بهتر و سبک تر بر معده است از انچه در روغن بریان کرده باشند و سریع الهضم و صالح الکیموس و مرطب و ممسن و مولد منی و شیر و پیه گرده و در گرم مزاج مهیی و منعظ و مصلح اخلاط حاره و جهت تصفیه و نرمی قصبهٔ ریه و قرحهٔ آن و سل و دق و سرفهٔ خشک و ضعف جگر و گردهٔ حارین و یرقان و زحیر و مغص حار و کباب آن با آب غوره و سماق جهت اسهال صفراوی و دموی مجرب و مطبوخ ماهی هاریلی با سرکه جهت صاحبان امراض حاره و گرم مزاجان و با تخم کدو جهت برجی یعنی شدت حرارت و تسکین حدت آن و فساد خون احتراقی و خوردن ماهی تازهٔ بریان با پیاز تازه سبز و آشامیدن شراب معتدل بعد ازان مولد منی و نعوظ و آشامیدن شوربای آن جهت زهرهای مشروبه و ملدوغه و مداومت آن جهت دفع زهر مارشاخ دار و سگ دیوانه گزیده و انچه در آرد ملتوت کرده بر و غن بریان نموده باشند تشنگی بسیار آورد و دیر از معده بگذرد و دیر هضم ست بهر آنکه با آرد غلظ آن زیاده گردد و خوردن ماهی بسیار بی نان بعد از ان قی کردن آب نیم گرم و غسل و سکنجبین و آب مطبوخ ترب منقی فضول غلیظه و اخلاط فاسده است و جهت اوجاع مفاصل و عرق النسا و بهق اسود و ابیض و رفع آثار مجرب و خوردن ماهی بدون آرد و نان باعث هضم آنست و با آرد و نان دیر هضم و آن ممسن بدن لاغر ست خصوصا ماخوذ از آب شیرین و مرطب بدن و مولد خون محمود و دران وجهت امزجهٔ حارهٔ یابسه و شهاب و اصحاب دق و در فصول یابس نیکوست و گفته اند که خون متولد از جمیع اقسام ماهی رقیق تر و لطیف تر از خون متولد از لحوم مواشی می باشد و غذای آن در تحلیل سریع تر ست و تازهٔ آن قلیل الغذا ست و بلغم مائی می افزاید و ارخای اعصاب می کند و آنرا بسیار مضر و خون متولد ازان مائل برقت و سریع العفونة و الاستحالة بسوی فساد ست و موافق نیست مگر معدهٔ حار را و آن قاطع خلط غلیظ از معده است و جلای فم معده از بلغم می کند و آن برای قی کردن نیکوست و خوردن آن جائز نیست مگر در روزی که عزم قی کردن دران باشد و هر گاه خورده

واتفاق فی نشد بعد آن مسهل بگیرند تا از شکم خارج گردد زیرا که آن تولد بلغم لزج وزجاجی می کند و این سبب قولنج صعب و سکته و فالج ولقوه میشود و بالجمله در خوردن آن خیر نیست خصوص سرد مزاج و مرطوب کثیر اللحم را که در ایشان امراض صعب پیدا می کند الا کسی که معتاد و بخوردن آن باشد مثل ساکنان سواحل بحار و جزائر دریا صاحبان مزاج گرم و خشک گاهی از خوردن تازهٔ آن انتفاع یابند و جالینوس حکم کلی نموده که جمیع اقسام ماهی سدی عسر الهضم و خون ازان بعسر پیدا میشود و چون پیدا شد بلغم و بلزوجات میباشد و مولد سدد و رحشا وغیره و مولد خون رقیق و بلغم غلیظ ردی مورث امراض بارده خصوصا است خصوصا در صاحبان بلغم و ضعف و امان آن مضر اعصاب و دماغ و اعظم ضرر آن بکسی ست که معتاد بتازهٔ آن نباشد و گاهی در بعضی تشنگی بسیار پیدا می کند پس می باید که اصلاح آن ببریان کردن آن بروغن بادام یا جوز و بخوردن آن گرم یا فلفل سوده و غیر آن از توابل معین بر هضم و معده بر احدار آن زایند و لهذا گفته اند کسی که بعد خوردن ماهی شراب نوشید آنکس زنده گردد قلب خود را و مرده گردانید ماهی را و کسی که بران آب آشامید پس هلاک شود نفس خود را و زنده کرد ماهی را و ماهی سمین کثیر الغذا است بسرآنکه صلب ارضی قلیل الرطوبت و دسوست سریع النفوذ و لذیذ لیکن دیر هضم ردی بمعده است و ماهی کثیر السموکت متین الرائحه قلیل اللذت بسیار ردی الخلط ست خوردن آن نشاید و ماهی بزرگ جثه در غذائیت اکثر و در فضول بیشتر و جهت صاحبان معدهٔ حار و ریاضت و تعب نیکو است و دیگر ایشان مولد بلغم لزج و امراض عسر البرء و مصلح آن زنجبیل مزلی با شراب کهنه یا جوارشات حست و همچنین ماهی جری و ماهی صخری موافق صحیح مزاجان ست مولد خون متوسط القوام و بسرعت منهضم گردد و حفظ صحت بجهت غایت جودت استمرائے آن نماید و بهترین آن رقیق پوست ماخوذ از آب شیرین شدید الجریان مطبوخ بطریق کباب برتابه یا بر انگشت بدون آرد و یا در تنور و نافع ترین انواع ماهی جهت مرفیان ماهی صخری و رطی کوچک فراخی ست که پوست آن باریک و فلوس آن کوچک متوسط در فربهی و لاغری و لذیذ باشد و دران سموکت نبود و اما ماهی موافق امزجه حاره است مگر آن قلیل الغذا و مولد بلغم و مضر دماغ و مصلح آن بریان کردن بزیت و باید پنجه قائم مقام او باشد و یا روغن جوز و یا فلفل و زنجبیل بخورند و یا بعد آن اندک شراب بنوشند و ماهی لجی بهترین انواع آنست الا آنکه اندک صلب ست و در انهضام سریع تر و خون متولد ازان محمود و انچه قریب بلد باشد و اغتذا با قذا زنماید آن ردی ست و اگرچه بدن را فربه کند بسبب کثرت فضول آن و اما صخاکه در ماوراء النهر معروف بماهیانه است آن الطف و الذ ست و همچنین روبیان و آن مشف رطوبت اخلاط بارده از معده و مطیب نکهت و مزیل بخر حادث از بخار معده و مشهی ست الا آنکه محدث یبوست و مولد جرب متقرح و متقشر و حکه و قوبا ست و دافع ضرر آن در حار مزاج سرکه است و در بارد مزاج روغن بادام و اما ماهی اجامی و آبهای قذر نی بغایت ردی است بسرآنکه لزج سریع التغیر بسوی بد بوئی ست چون از آب خارج شود پس خوردن آن سریع الاستحاله بخلط ردی ست و آن دیر هضم ردی الغذا مولد بلغم لزج و مخاطی در معده است و اصلاح آن به نمک نمایند و انچه ازان قلیل الرطوبه باشد بعید نیست که متفتگر دد بسبب عدم رطوبت خود گیلانی گوید که ردی ترین ماهیان آنست که در بطایح و تراب و حمامات و قنی و عیون واقفه باشد که آن دیر هضم غیر لذیذ ست و چون ماهی را با بیضهٔ مرغ غیر نیم برشت بخورند ردی تر باشد بسبب اجتماع دو غذای غلیظ صلب و اکثر بیضه حادث شود بجهت بطور نزول آن از معده و همچنین اگر ماهی با شیر بخورند که آن سریع الفساد و عسر تر در انهضام باشد و همچنین با کوم حیوانات دیگر چنانچه اطبا ازان منع کرده اند و بالجمله خوردن آن باین چیزها بسیار مضر و مذمت امراض مزمنه است و ماهی تازه را گرم بخورند و افضل طریق خوردن ماهی اسفیدباج بآب و نمک و شبت و گندنا و زیت بقدر حاجت ست و این برای ناقهین ست و اما برائے صحیح مزاجان بریان بر تابه یا کباب کرده بر انگشت و مطبوخ باسرکه است که آن درین هنگام بر معده خفیف تر از بریان کرده بروغن ست و درین برای مرفیان خوب نیست و باید که بر چوب بلوط آنرا بریان نمایند نه بر چوب بید انچه اطبا ازین منع کرده اند بسبب کثرت اضرار آن دماغ

مقلی یعنی بر روغن بریان کردهٔ آن برای صاحبان صحیح المزاج قوی المعده نیکوست بهر آنکه بریان کردن آن بزیت بود و آن مرئی معده و دشوار هضم است مگر آنکه دران اباز یراندازند و بریان کنندهٔ آن وقت بریان کردن از فرو داشتن سر خود بر دیگ دیگ خدر نماید زیرا که بخار آن سمی ست و مورث ظلمت بصر و مشوی آن در غذا بیشتر و در نزول بطی تر و مطبوخ خلاف اینست و ماهی که بدان آرد اضافه نمایند و بروغن بریان کنند آن بغایت ردی ست و تشنگی بسیار پیدا کند و در نزول بطی گردد و اصلاح این آنست که بسرکه پرورده نمایند و دران سیر و خردل و مصطگی اندازند و بالجمله انچه معمول بریان کردن باشد آن ردی الغذا است و ماهی تازه را چون یک شبانه روز نگذارند بلا تملیح و بلاشی و یا بعد بریان کردن یک شب بران گذشته باشد و یا زیادهٔ درجای نمناک مانده باشد خوردن آن خوب نیست اصلا که آن فاسد و سم گردیده و گاه ازان خناق و قولنج و گاهی اعراض فظیعه حادث شود و علاج آن قی و غیر آن همان ست که بدان علاج فظیعه می نمایند و اما ماهی ممقور که آنرا بفارسی ماهی خورد گویند و آن در آب و نمک پرورده می کنند و یا تملیح آن نمک می نمایند فقط پس در سرکهٔ انگوری یا کشنیزی اندازند و گویند که افضل ممقور آنست که بسرکه و تو ابل بپرورند و در طعم لذیذ تر و بهتر مانخورش ست و بهترین آن طب سمین ست و آن احمد از نوع ملحی ست که دران اباز یر نباشد و آن و آبی که دران ماهی نمک سود جوش داده باشند مشهی طعام و مزیل وخامت اغذیهٔ دسمیه است و کم می شود تشنگی آن از ماهی نمک سود و از تازهٔ بریان الا آن حادث می کند تفرق اتصال و اوجاع مفاصل و عرق النسا و ضعف اعصاب و ماغ و مضرست بصاحبان سودا و مصلح آن ترنج مزی و عود و ماهی نمک سود که پانزده روز و زیاده بران گذشته باشد مائل بگرمی و خشکی و قاطع بلغم و مورث اشتها و موافق سر دمزاجان و مولد بلغم زجاجی و شور و مورث خارش و قوبا و تقشر جلد و بیداری و امثال اینها و انچه مدتی بران گذشته باشد مسدد و مولد اخلاط فاسد سوداوی سوخته و مصلح آن سرکه و سکنجبین و آبکامه و قی کردن و مسهل خوردن و بدن پاک کردن و قدید نمک سود آن که سارپس نامند بدترین اقسام و کثیف ترین همه و محلل بلغم غلیظ و مقوی شحم معده و مورث امراض مذکوره و سهر و مداومت آن باعث شبکوری مصلح آن انچه مذکور شد و خیسانیدن آن در سرکه و گفته اند جهت گزیدن عقرب و سگ دیوانه نافع و ماهی شور که در سرکه پرورده باشند سرد و خشک و مجفف و دیر هضم و مقوی ماسکه و مانع انصباب صفرا بمعده و مورث حکه و جرب و ثور سوداوی و غسل عضو بآب ماهی شور نمک سود جهت قروح خبیثه و جرب تازه مفید و بعضی نوشته اند که ماهی نمک سود در هضم سریع تر و برای صاحبان بلغم و رطوبت جیدست چون اندک اندک ازان بخورند تا آنکه بدان معتاد شوند زیرا که بساست که در بدن تجفیف شدیدی نماید و بساست که صاحبان امزجهٔ حاره یابسه را ضرری کند و در ایشان دامیل و بهق اسود و برص پیدا می نماید و مضر ارباب بواسیر ست و ادمان آن بیشتر محدث این امراض ست پس اولی آنست که آنرا استعمال نکنند مگر بطریق دوا نه غذا و قدید آن در ضرر زیاده تر زیرا که تفرق خون و معطش ست مگر نمک سود آن بسبب حرارت از نمک می کند و رطوبت آن خشک می شود و تولد بلغم زجاجی و شور بعد مدتی در ابدان می کند پس تقشر جلد و جرب متقرح و حکه و قوبا و شیر پخته پیدا می نماید و اصلاح این بمصلح صفا کنند و گاه اصلاح آن بسرکه و یا تبقیر و یا بریان کردن در روغن و بعد آن بخوردن عسل خایند مینمایند و آن قطع خلط غلیظ از معده و قطع بلغم و جلای نم معده ازان کند و درین هنگام می باید که جگر را بر هضم او و معده را بر احدار او قوی سازند و مقدد و ملوح هر دو گاه اخراج بلغم بقی و اشتهای طعام کنند و گاهی افساد مزاج بمرور ایام نماید و منجر ری باستسقای بائی گردد بهر آنکه مسدد مجاری بول از جگر بسوی مثانه است و داعی بشرب آب بسیار و گاهی نفخ پیدا کند خصوصا بکسی که معتاد بدان نباشد و بکثرت خورده باشد و آن در جمیع احوال مانع مرضیان ست چون نمک سود بریان کرده بآبکامه بخورند و ماهی مقدد یعنی خشک کرده در حکم لحوم خشک کرده است از روی رداءت زیرا که ازان صفوت و رطوبت آن خارج می شود و ثقل و غلیظ آن باقی می ماند و آن در حکم اشیای عفنه است پس احتراز بسیار ازان واجب الا آنکه مالح آن از جهت آنکه ملطف مقطع ست بر سبیل دوا اندکی ازان بخورند

چنانچه کواسنج استعمال می کنند و آن بجا که با ممقور نزد خوردن اغذیهٔ چرب اشتهای طعام آورد و همچنین جمیع کواسنجی که از ماهی اخذ کنند که آن جهت تنقیهٔ معده و جلای آن از بلغم و تجفیف آن از رطوبت نازله و خوشبوئی دهن و ازالهٔ بخر متولد از بلغم فاسد مستعمل و اشتهای ساقط بسبب دخامت دسومت شبیه بمرابا نگیزد و جائز نیست که تنها بران در ناخوش اعتماد نمایند بلکه با چیزی دیگر که کسر سورت و عادیت آن نماید و چون ماهی هارنی را بسرکه طبخ نمایند اصحاب تب و گرم مزاجان و صاحبان صفرا را بسبب طفای حرارت نافع بود و صاحبان یرقان حادث از استعمال ادویهٔ حاره یا از مفرت سم هوام و جگرهای گرم را مفید چون با سرکه بخورند و کوچک آنرا هر روز تا سه روز بر ناشتا از حلق فرو برند و حوصلهٔ ماهی سیقیانوس طین شکم ست مع صعوبت انهضام آن و شور ماهای جمیع انواع ماهی تلیین شکم می کند و چون ماهی را بگندانند و شبت و نعناع طبخ نمایند و بآنگامه مطیب سازند شور ماهای آن تلیین شکم نماید و ماهی طریخ اطلاق شکم کند و تلطیف سودا و بلغم غلیظ نماید و اندک ازان تلطیف سودا در تب ربع کند و آن دو قسم است لینه می افتد و آبی که در آن ماهی نمک سود خصوصا جری جوش داده باشند چون بدان حقنه کنند شکم را تلیین شکم نماید و اگر اخقان بمطبوخ نمک سود نمایند قولنج را نهایت نفع کند و ثقل محتبس در شکم خارج کند و چون ماهی بحری و غیر آنرا بپزند و شور ماهای آن بپوشند قروح امعا را نفع بخشد و کوسج خاصه و سمک و مار ماهی و فرسیون و جری همه دریاه بیفزایند و همچنین پیه گردهٔ آنها و همچنین هر ماهی که گرم با پیاز بخورند و بهترین آن کباب کردهٔ آنست بر انگشت با اهلیز یر و چون تازه بریان کردهٔ آن بخورند منی زیاده نماید لاسیما طس ازان و چون با عسل اندک و پیاز و زنجبیل پخته بخورند منی را بسیار افزاید و برای کسی که مزاج اثیثین آن حار یابس باشد و گویند که ماهی بریان با پیاز سبز چون بخورند و بالای آن شراب معتدل القوام بنوشند مستحیل بمنی گردد و صماد کردن سر ماهی نمک سود خشک کرده دوای جید برای ورم و شقاق متعدست و چون با آب مطبوخ نمک سود مکرر حقنه نمایند درج لبشت و درک را نفع کند و چون ماهی بحری و غیره را پخته شور ماهی آن بپوشند عرق النسا را نفع بخشد و همچنین اخقان بدان و ضماد ماهی نمک سود اخراج بیکان نماید و سر ماهی سارقوس نمک سود سوخته قلع کم زائد از قروح و منع قروح خبیثه از سعی آن در بدن و قلع ثآلیل مسامیر و لحم زائد که آنرا توت گویند می نماید و آب ماهی نمک سود نفع بقروح عفنه و عنس و تنقیهٔ آن کند و صحنا جهت قروح مذکوره نیز نیکوست و جلد ماهی کوچک معروف بسیقیاس در ناحیهٔ بیت المقدس چون سوخته در چشم سواشی بپاشند بیاض آن قلع نماید و دیسقوریدوس در مقالهٔ ثانی کتاب خود گفته که خاکستر ماهی مذکور جلای بهق و کلف و دندان نماید و گاهی آنرا مغسول کرده در ادویهٔ چشم مخلوط می سازند و چون آنرا در چشم مواشی بدمند جهت بیاض عارض آن صالح باشد و چون از جلد آن شیاف سازند جهت حک اجفان خشنه و جرب آن نیکوست و نیز گفته که جگر سوختهٔ آن در ادویهٔ چشم داخل کرده می شود و اکتحال بدان با نمک نظره را ببرد و خوردن تازهٔ آن مورث غشاوهٔ بصرست بلکه اکثار از بودن بوی آن و در نسخهٔ دیگر خوردن طریفلا نوشته و این صحیح ست و شاهد آن قول دیسقوریدوس ست که گفته طریفلا که قسمی از ماهی بحری ست چون ادمان بخوردن آن نمایند مورث غشاوهٔ عین گردد و غلط کرده کسی که گفته در ایام اکتحال آن با نمک در نظره اطریفل استعمال باید کرد و اکتحال زهرهٔ ماهی و پیه آن جهت بصر نیکوست و گویند شحم آن نافع نزول آب در چشم و تیز کنندهٔ بصرست با عسل و زهرهٔ ماهی شبوط جلای بیاض چشم نماید و جهت ابتدای نزول انتشار و ظلمت چشم نفع کند و سوختهٔ آن نافع قلاع و مقوی لثه و اکلهٔ آنست خصوصا بحری آن و بقول گیلانی زهرهٔ شبوط بقدر یک نیم دانگ مقوی دل و منقی معده است و هم او گفته که زهرهٔ ماهیان حاد قوی ست خصوصا از شبوط که آن سم باشد و آن مضر مثانه است و مصلح آن کثیرا و سرکه و چون با بآنگامه متخذ از ماهی کوچک که نزد اهل شام و مصر معروف بصری ست مضمضه نماید دفع قلاع خبیثه نماید و در سر نمک سود خشک کرده سوده نافع ادرام لهاة ست و گویند ضماد آن بار و غنما و لعابها جهت ورم صلب لهاة نافع و جالینوس گفته که شخصی سر ماهی کوچک نمک سود خشک کرده می سوخت و بدان علاج شقاق مقعد و ورم صلب کمنه می کرد و شفا حاصل می شد و چون ماهی تازه

راشق کنند و همان وقت که حرکت داشته باشد گرما گرم بر عضو بندند جذب مواد و پیکان و خار و غیره بظاهر جلد نماید و در رفع اختلاط ذهن صاحب سرسام و ادرام بسیدیل و طلای استخوان سوختهٔ ماهی جهت برص نافع و سر نمک سود از سماروس سوخته چون بر گزیدگی سگ دیوانه و عقرب نهند بغایت نفع کند و کذا گوشت هر ماهی نمک سود و همچنین شور بای هر ماهی نمک سود نافع سموم مشروبه و منهوشه و گزیدگی سگ ست و شیخ الرئیس نوشته که ماهی مسمی اوطاروس البته اگر شور بای آن بنوشند و بر موضع گزیدگی متصل بریزند جمیع سموم را نفع کند خصوصا جهت گزیدن افعی و مار شاخ دار و سگ دیوانه و در کتاب دیسقوریدوس ست که اوطاروس آن اراماطرغس ست و آن نحو ماهی بحری نمک سود ست که آنرا اهل شام البنه نامند پس در کلام شیخ این قدر زیاده باید که ماهی مسمی اوطاروس کی آن البنه ست الخ و گویند که چون گوشت تازهٔ ماهی بر موضع گزیدگی ضماد کنند نفع نماید و افعال و خواص این بقول یونان در مجمی خواهد آمد و افعال ماهی شیوط در رو هو سطور شد الکتون بدانند که ادامت بخوردن ماهی مورث برص بسبب رطوبت و لزوجت و مولد امراض سوداوی است خصوصا دار الفیل مگر نمک سود ماکول بسر که و ماهی تازه مضر تر بصاحبان امزجهٔ بارد و رطب و دماغ رطب و عصب و معدهٔ بلغمی است و مولد اخلاط غریب و خام در عصب و دماغ در ایشان و در غیر ایشان و ادامت آن موجب امراض صعبهٔ مزمنه که اکثر آنها عصبانیه و دماغیه باشد و مصلح آن بکسی که مضطر باد مان تناول آن باشد تخین آن بار دغن گاو و یا روغن بادام و یا کنجد و خوردن بعد آن فلفل و صعتر یا نجبیل مربی و یا عسل و یا گلقند شکری کهنه یا عسلی و یا آبکامه و یا جوارشات و یا شراب کهنه و صبر کردن بر تشنگی و لیکن سزاوار آنست که بعد خوردن ماهی نمک سود جوارشات گرم نخورند که آن تلهب و تورم را زیاده کند بلکه اقتصار بر عسل و یا فانید نمایند و همچنین گرم مزاجان را خوردن آن با سر که و نوشیدن سکنجبین بعد آن مناسب و گاهی نمک سود مورث سهری گردد و منذر بیرقان می شود و اصلاح آن بریان کردن آن بر روغن و یا خوردن فانید و غیر آن از شیرینیها و گویند که مصلح آن فالوده است و برای تازهٔ آن نیز همین ست و ماهی تازه و نمک سود هر دو با نخاصیت مورث تشنگی ست و رافع آن سر که و آبکامه و در بعضی امزجه نمک سود آن موافق تر و تشنگی آن کمتر و در بعض امزجه غیر نمک سود آن و آشامیدن آب بسیار بعد از خوردن ماهی بغایت مضر بحدی که گویا آنرا زنده و خود را مرده گردانیدن ست و باعث امراض مزمنه است و اما شراب بعد از انحدار ماهی نافع و قبل ازان باعث سده بسبب نفوذ اجزای غیر منضمهٔ آن بعروق و جلد و مورث امراض رویه از جرب و حکه و وقوباد امثال اینها گویند که عسل نیز از مصلحات ماهی ست چون بعد آن نخورند و لاسیما چون با افادیه باشد الا آن از قبیل آنست که در تشنگی افزاید پس سر که ازان اوفق در اصلاح آن باشد و این بجهت کسی ست که تشنگی بران کثرت نماید و ماهی مضر صاحبان تپ صفراویست و مصلح آن سر که یا تفاحها و شیهای دیگر دمضر طحال و معده و مصلح آن بریان کردن آن بر روغن بسیار و برای انحدار آن از فم معده شراب یا لیسیدن عسل مشوی سوده آمیخته و گیلانی می نویسد که ماهی مولد سدد و در احتباست و با جمله عسل و جوارشات بهمله فساد آنست و سزاوار آنست که ماهی را با صعتر و کرویا و سیسنبر و فلفل بخورند و گرم مزاج بالای آن سکنجبین ترش یا سر که بنوشند و سزاوار نیست که معتاد بخوردن ماهی اهمال نماید از خوردن گلقند شکری کهنه و عسل بعد آن یک روز و یا دو روز و کسی را که از خوردن ماهی غثیان عارض شود باید که بعد آن رب به بلیسد و چون آب نقوع زیره کرمانی بران بنوشند انفع ازان باشد و بهتر اصلاح آن در گرم مزاجان سکنجبین شکری ترش یا تجرع سر که بران و جهت سرد مزاجان گلقند عسل دار بای زنجبیل و مانند آنست و شستن با هی با آب گرم و نمک تخمی و یا مالیدن گل با آب سرشته بران و زمانی گذاشتن پس نیکو شستن باعث رفع سهوکت آنست و بعضهٔ ماهی در تقویت باه قوی الاثر و مولد منی و منفط و جهت سرفه و زحیر حار نافع و غلیظ دیر هضم مصلح آن اشیای ملطفه و یا خوردن جوارشات بعد تناول آن و افعال و خواص بعض اقسام ماهی مثل جرب و ربعا دو رو بیان در ریگ ماهی و سقنقور و مار ماهی و جز آن در اسم هر یک مسطور شده و بقول اهل هند در مهلی خواهد آمد ماهیانه اسم فارسی صحناه ست ماهی بینی دراز

اسم فارسی دلفین ست **ماهی پرنده** اسم فارسی شقنین بحری ست **ماهی دندان** سرد وخشک وقابض وبرناصور وسبکندر طلا کردن نفع دارد **ماهی روبیان** اسم روبیانست **ماهیز هرج** بفتح میم والف وکسر ها وسکون یای تحتانی وفتح زای معجمه وسکون های ثانی وفتح رای مهمله وسکون جیم معرب از ماهی زهره فارسی ست ونیز بفارسی مرگ ماهی نامند یعنی سم سمک جهت آنکه کشندهٔ ماهی ست دربردی فرولیوس نامند صاحب جامع نوشته که حقیقت آن بمشرق ومغرب تفحص کردم ونیافتم لیکن اهل شام ومشرق را دیدم که بجای آن پوست بیخ دوای استعمال می کنند که معروف ببوصیر ست وبقول رازی بوصیر تلوس ست وکازرونی درشرح مفردات قانون نوشته که بوصیر آنست که آنرا درتبریز کوکنن گویند وآن مشهور بری ست وپوست بیخ آن بدل ماهیز هرج دراوجاع مفاصل مستعمل وبعضی آنرا از متوعات شمرده اند وگویند نوعی ازطوسست که پتر کی سقوبروبی نامند ونزد اکثر اطبا پوست گیاهی ست شبیه بشیرداراشبیه بشبرم ساق آن زیاده بریک ذراع وبرگ آن مفروش بررد ی زمین وگل آن زرد وحسن المنظر ودروسط آن اندک سرخی ودرآخر ساق آن انجذاب آن رسته بشکل سره وبیخ آن واحد ذی شعبهای بسیار دارد آن درکوهستان دیلم وطبرستان کثیر الوجود وپوست ساق آن مائل بزردی وباندک حدت شبیه بحدت پوست بیخ کبرو مستعمل همین ست نه سائر اجزای آن وقوت آن تاسه سال باقی می ماند وبهترین آن پوستهای باریک زرد رنگ تازهٔ آن باندک حدت وتندی آنست گرم وخشک درسوم ومسهل قوی اقسام بلغم واخلاط غلیظه ومحلل ریاح وجهت اوجاع مفاصل ونقرس ودعرق النسا ودردپشت ودرک نافع بجهت آنکه مخرج اخلاط غلیظه است ازعروق ومفاصل واز برای بارد ورطب بلغمی مزاج وقوی کثیر النفع چون ضمادات استعمال کنند مضر امعا مصلح آن کتیرا ونشاسته وانیسون وبارد غن بادام چرب نمودن مقدار شربت ازجرم آن تنها باشکر تا یک مثقال ودر مطبوخ از دو درم تا سه درم وضماد آن جهت استسقا وتحلیل ادرام بلغمی وریحی نافع ودلال آن تریست وچون آنرا کوبیده درآبی که دران ماهی باشد مدتی بنهند بعد بیجس گشته برروی آب آیند وبمیرند وگویند ماهیان سست گشته برروی آب آیند واز عجایب مشاهدات ست انچه مؤلف درملک گوندوانه باری شکار ماهی برد ودیاری مشاهده نموده که صیادان ماهی پوست خشک سفید درختی بقدر سه چهار آنار آورده بر سنگی کلان نهادند وکی ازایشان بران آب می پاشید ودوکس از چوب آنرا می کوفتند تا آنکه خوب تر ونرم شد پس آنرا درخرطیهٔ تشکه پر کرده درآب رودبردند ودران جا بجا آن خرطیه را ازدستها مالیدند وازان کفهای بسیار برروی آب ظاهر شد چون ماهیان آن کف راخوردند بعد ساعتی مست وبیجس گشته برروی آب آمدند وصیادان بعضی راازانها بدستها گرفتند واکثری راچوب دستیها کشته بیرون آوردند چون مؤلف ماهیت پوست مذکور دریافت نمود معلوم شد که آن پوست درختی صحرائی ست که ثمر آنرا بهندی هنگوٹ نامند پس عجبی نیست که همین پوست بعینه ماهیز هرج باشد ویا ازقسم آن والله اعلم بحقیقة الحال **ماهی شور** اسم فارسی کاریس ست **ماهی مرکب** اسم فارسی سیبیا ست **مائلو** اسم حماما ست **مائین** بفتح میم والف وکسر همزه وسکون یای تحتانی ونون اسم هندی کمرناج ست نزد هندیان ترش ونرخت وسرد وسبک وحابس اسهال ودافع فساد صفرا وخون وبلغم وامراض گلو سه **مالیسنج** بفتح میم والف وسکون یای تحتانی وفتح سین مهمله وسکون نون وجیم فارسی اسم آهن ست **مالیسی** بیم والف وسکون یای تحتانی وکسر سین مهمله وسکون یای تحتانی ثانی اسم هندی بملی وکرحاست **فصل میم** **متای فوقانی مبرلون** اسم بلیله است بقول الطبای انگریزی ملین ومقوی معده است ذرور آن باکات سفید بر قلاع می پاشند **متا** بفتح میم وتای فوقانی والف بهندی اسم ارهر ست **مثتامرا** اسم قسمی ازکنول ست **مطر** بفتح میم وتای فوقانی هندی وسکون رای مهمله اسم هندی کرسنه است وسه قسم ست یکی رامطر دوم را بٹلا وسوم را مالکه نامند قسم سوم خردتر می باشد واز جمله حبوب ماکولهٔ انسانی ست نزد هندیان گرم وگران ملین وافزاینده باد وصفرا وخون بول وشیر وسوزش شکم ودافع آماس اعضا وفساد بلغم وضعف نور چشم وکاهنده منی ودو قسم دیگر هنگام هضم شیرین سرد وسبک قابض دافع فساد بلغم وصفرا وچون گاو را بخورانند بسیار فربه گردد وانعالان خواص قسم دیگر آن درسنه مرگدشت وخواص آن بقول یونانیان درکرسنه

گذشت مثر **کابلی** اسم خلرست **متکه** اسم اترج ست **مکی** بفتح میم وسکون تای فوقانی هندی وکسر کاف وسکون یای تحتانی اسم گوارست
که از پسلی آن در هند ماخورش می سازند **مکسی** گریه بفتح میم وسکون تای فوقانی وکسر سین مهمله وسکون یای تحتانی وفتح کاف فارسی ودرای
مهمله وبای موحده وها اسم هیئهٔ ماهی ست **مثنال** بفتح میم وسکون تای فوقانی هندی وفتح نون والف ولام اسم بتانه است
متنی اسم نفناع ست **متوپلگ** بضم میم وسکون تای فوقانی وفتح واو وضم بای فارسی ولام وسکون کاف فارسی وبزیادتی میم در آخر
یعنی متوپلگم هم آمده وآن دو قسم ست خرد وبزرگ قسم بزرگ را در سنسکرت واجیالک ودر اجیاپشپی یعنی آنکه گلش سرخ می باشد درشیابر وگت
وپهل کهگایعنی دانایان می گویند که بر بار آن هفت خط می باشد وقسم خرد را واجیا یعنی والی بل ومهابل وبرهت بل معنی این هر چهار اسم
بسیار مقوی ست **بهاردوا** چایعنی سبزی باشد وبهاردوا هو یعنی قوت بخش وشیرینکا یعنی برگ او خوشنما وخوشبوی می شود ودرشن پشپی یعنی
گلش در برشکال می شود **وپتپاپشپی** یعنی گلش زرد ورنگ ست می گویند وآن نباتی ست قائم وشاخهای باریک بسیاری می کند وبرگ آن فی الجمله
مشابه ببرگ پونه اما ازان سبزتر ودراز وتنگ وکنگر هانمایان ونوک دار وبالعابیت لرزجه وگل او پنج برگی وزرد صندلی رنگ ودر میانش
ریشهای باریک وزرد وبار آن مانند دانهٔ خودبر گهابران پیچیده وبعد خشک شدن تخم مثلث مانند دانهای پهل از هر دانه برآید وبر
سر هر تخم دو خار باریک وچون تخمهای خام آنرا مالند وبشمند بوی خیار آید وفی الحال در دست آرد وپیچ او دراز وسفید وپرشعب وگویند
که این از قسم چرپچ ست وبجیرهٔ چوپچ بسیار مطابق وسرد وتر لیکن سردی در قسم خرد زیاده از کلان ومقوی ومسکن گرمی وصفرا وباد
وحرارت خونی دبرافروزندهٔ رنگ رو ودیدن وقسم کلان دافع عرق وتپ وقی الدم ست **مٹھائی** بکسر میم وفتح تای فوقانی هندی
وخفای ها والف وکسر همزه وسکون یای تحتانی اسم هندی شیرینی ست **مٹھه** بفتح میم وتای فوقانی هندی وها اسم هندی دوغ
است **مٹی** بکسر میم وتای فوقانی هندی مشدد وسکون یای تحتانی بهندی اسم گل وخاک ست **متی بر مها** بفتح میم وکسر تای
فوقانی وسکون یای تحتانی وکسر بای موحده وفتح رای مهمله ویم مشدد وخفای ها والف اسم مانڈوک برهمی ست **متی رو جیا**
بمیم وتای فوقانی ویای تحتانی وضم رای مهمله وسکون واو وفتح جیم فارسی مشدد وخفای ها والف اسم گوردست **فصل میم با ثای مثلثه**
مثک سوسن ست **مثلث العجم** زعرور ست **متلث** بضم میم وفتح تای مثلثه ولام مشدد وسکون ثای مثلثه در آخر
بفارسی سیکی گویند بقول اکثر آب انگور ست که آنرا بجوشانند چندانکه دو ثلث آن بسوزد ویک ثلث باقی ماند واز کلام شیخ وآملی معلوم میشود
که مثلث عبارت ست ازانکه آب انگور سه جزو وآب خالص یک جزو بجوشانند تا یک ثلث آن فانی گردد وبالجمله در مزاج ومنافع قریب بشراب
است وغلیظ ومولد خون صالح متین ومقوی هاضمه وموافق ذات الجنب وذات الصدر وسپچک وحصبه ومقوی باه سرد مزاجان وزیاده
کنندهٔ منی واکثار آن مضر گرم مزاجان مصلح آن آب بسیار بدان ممزوج کردن ست **مثنان** بفتح میم وسکون ثای مثلثه وفتح نون والف
وسکون نون ثانی اسم عربی ست وآن نباتی ست که تخم آنرا بفارسی کرم دانه وجرم دانه ودر زبان اهل دکن سیندوری نامند وآن
دو قسم ست قسم اول را نشاخهای بنوه ودرشت وبقدر دو ذراع وبرگ آن شبیه ببرگ ماذریون وازان نازک تر وبار بوته چسپنده
وگل آن سفید وازمیان گل تخم آن می روید شبیه بتخم مورد ومائل باستدارت وسبز وبعد ازرسیدن سرخ می گردد وپوست آن سخت
وسیاه ومغز آن سفید وکرم دانه بهمین ست وبرگ وتخم آن مستعمل وقسم دوم آن در مصر کثیر الوجود ونسبت آن قریب دریایادآبها ورنگ زار
ونبات آن بقدر دو وجب وچتر دار وبرگ آن مانند برگ اهبل واثل ودر پهلو بهم وگل آن زرد وبار باریک وازمیان برگها روئیده
وتخم آن بقدر انجره وسفید رنگ وبیخ آن درشت وبی فائده وگویند که کرم دانه تمر این قسم ست نه قسم اول ومستعمل تخم وبرگ آن بالجمله
طبع جمیع اجزای نبات قسم اول گرم وخشک تا سوم آشنا میدن یک درم آن با حریره یا دیگر بروان وانهای درست آن مسهل قوی

مکی
مکسی
متوپلگ
مٹھائی
مٹھه
متی
متی بر مها
متی رو جیا
مثلثه
متلث
مثنان

بلغم دماغ مصدع انجره بدماغ وتخرج اقسام کرم شکم ورافع استسقاست مقدار شربت ان ازده دانه تا یک درم وبقول گیلانی آنرا بجز غلیظ الطبع قوی المزاج نخورد ودر گرمی شدید وسردی شدید نیز نباید خورد وبهتر آنست کسی که ارادهٔ استعمال آن کند یک شبانه روز بسر که خیسانیده بعمل آرد وبرگ آن چون در سرکه تر کرده یک درم ازان باعسل ورد غن بادام آمیخته بخورند از استسقا خلاص یابند وکرم شکم برآرد واسهال مائیت کند وطلای کوبیدهٔ آن باعث ادرار عرق بسیار وضماد مطبوخ آن بازیت جهت جرب وقوبا ودبرص بغایت نافع وزنان دانهٔ آنرا در فرزجات مسخنه وناشف رطوبات وخوشبو کنندهٔ رحم ومعین برحمل وملذذ جماع مقدار ربع درم استعمال می نمایند وبرگ آن در افعال مانند تخم آن وبایدکه آنرا در فصل ربیع اخذ نمایند وخشک کرده نگاهدارند وعند الحاجه بکوبند وریشهای آنرا جدا کنند وآشامیدن دوازده قیراط آن باشراب ممزوج باآب مسهل رطوبات مائیه وجهت استسقا نافع وبدستور در سرکه خیسانیدهٔ آن جهت رفع ضرر آن که دارد وباطبیخ باقلا ویاعدس مسهل بر قی وحمول آن مخرج جنین وقاتل آن مقدار شربت برگ آن در مطبوخات تا سه درم وبایدکه یک شبانه روز در سرکه بخیسانند مانند برگ مازریون وباصمغ عربی وکتیرا استعمال نمایند واز تخم آن یک درم که بدستور در سرکه بخیسانند وبا روغن بادام وصمغ عربی وکتیرا استعمال نمایند تا دو درم آن کشنده ومورث جراحت حلق اگر بدان رسد سجع وخارش عظیم در بدن وورم حار بهم می رسد علاج آن علاج فرفیون خورده است که در فرفیون مذکور شد ومزاج قسم دوم نیز گرم وخشک در سوم وآشامیدن یک درم برگ خیسانیدهٔ آن در سرکه یک شبانه روز ویا با روغن بادام آشامیدن مسهل زرداب وبلغم خام واقسام کرم شکم واستسقا را نافع وچون پنج درم آنرا با یک اوقیه مویز بیدانه در یک رطل آب بجوشانند تا چهار اوقیه بماند صاف نموده یک درم روغن بادام وران ریخته ویک قیراط صمغ عربی افزوده بنوشند جهت اسهال بلغم خام وزرداب واستسقا واخراج اقسام کرم شکم مفید واستعمال قلیلهٔ آن در خنازیر وجراحات خورندهٔ گوشت فاسد ومنتی چرک وچاق کنندهٔ آنها وبدستور ضماد برگ آن با ادویهٔ مناسبه ویا تنها نافع **فصل میم با جیم** **مج** بضم میم وسکون جیم مخفف منج بنون ساکن بست وآن معرب سنگ فارسی که بهندی سونگ گویند وآن در ماش مسطور شد وبفتح میم آب دهن را نامند وآن در بزاق ذکر یافت **مجاسار** بفتح میم وجیم مشدد والف وفتح سین مهمله والف وسکون رای مهمله اسم جای پهل ست **مجالو** بکسر میم وفتح جیم عربی والف وضم لام وسکون واو میوهٔ کوهی ست مثل الایچی سرخ در پوست ومغز آن سفید مثل مغز بادام مستدیر وطعم آن مثل سنگهاڑهٔ خشک ودهنیت ندارد چون اورا همراه گندم بریان نموده بخورند ازان خوش ذائقه می گردد وظاهر امزاج آن سرد وخشک وقابض مفهوم می گردد والله اعلم مردم کوهی ومهنود آن را می خورند **مجاواسی** بفتح میم وجیم والف وفتح واو والف دوم وضم سین مهمله وکسر نون وسکون یای تحتانی اسم آبیاست **مجاوم** بفتح میم وجیم والف وفتح واو وسکون میم اسم سمندر پهن ست **مجری** اسم افستین ست **مچکا** بفتح میم وسکون جیم فارسی وفتح کاف والف اسم مچلی ست **مچکند** بضم میم وسکون جیم فارسی وفتح کاف وسکون نون ودال مهمله اسم درختی ست کوچک نسبت آن اکثر کوهستان هندست وگل آن مستعمل وگرم وخشک ومزهٔ آن تیز ترش تلخ وبلغم وصفرا وانواع یبسی وتپ وخارش دشتگی واستسقا را دفع نماید وضماد آن نافع صداع بارد واگر دو تولهٔ گل آنرا با ریک کوفته بخیته در روغن زرد وشکر که هر واحد برابر آن باشد مانند حلوا پخته بخورند در بند کردن خون بواسیر مجرب ست **مچ** بضم میم وسکون جیم وفتح نون وسکون حای مهمله اسم عربی است بفارسی گل خوش نظر نامند وآن نوعی از ریاحین ست سرد وخشک در دوم وقابض ورافع اسهال وسیلان خون مصلح وجهت زخمهای تازه وعصارهٔ آن جهت کرم گوشت وقرحه ودرد آن نافع ست **مچنن** اسم قسمی از عنب الثعلب ست **مچوقان** بفتح میم وضم جیم فارسی وسکون واو وفتح قاف والف وسکون نون ازادویهٔ جدیده که از ارض جدید از بلدی که مچوقان نامند بفارسی می آورند وآن بیخ نباتی ست سفید رنگ شبیه بغاشر انبات آن کثیر الاصول شاخهای مفروش برزمین وبرگ آن مدور ودران

گرهای بسیار و تمر آن شبیه بکشنیز و در خوشه مانند خوشهٔ عنب الثعلب و در وسط تابستان در تموز می رسد و بیخ آن سطبر و سفید و مانند بیخ فاشرا و بعضی آنرا بیخ فاشرا دانسته اند و نیست چنین جهت آنکه بیخ فاشرا حرانت و حدت بسیار ست بخلاف این بیخ و گرم و خشک در دوم باقوت مسهله و قالبقه مانند ریوند و ازین جهت بغلطی بعضی نوعی از ریوند دانسته اند و چنین نیست جهت آنکه درین دوا کیفیتی مستکرهٔ طبیعت نیست و نه بوی گران و طعم کریه چنانچه در ریوند ست و نافع نوازل و وجع مفاصل و گرده و قولنج و سلسلهٔ رطبه است بجهت آنکه مسهل و مخرج بلغم و مائیت فاسده از بدن ست و اکثر استعمال یک قیراط آن با شیرینی و یا معجونی موافق پنج شش بار اسهال بسهولت می نماید و درین دو اقوت انضاج نیز هست و لهذا اجائز ست استعمال آن بدون منضج و از خاصیت آن منع قی و غثیان ست بخلاف سائر ادویهٔ مسهله و بالجمله از مسهلات ملوکیه است که معالجه کرده می شود بآن مانند چوب چینی و عشبه و شجرة النبی و صاصفراس و عصارهٔ ریوند و امثال اینها در آتشک و حکه و جرب و وجع مفاصل و پشت و غیره و در رحمیات کهنهٔ مستمرهٔ عظیم النفع ست جهت آنکه مفتح سده است بقوت تمام از مجاری لطیفه و عروق شعریه و سواقی و غیر ها خواه در جگر باشد و خواه در سائر اعضا و جهت امراض رحم و اختناق آن و غیره از امراض مختلفهٔ مختصه بآن نافع و کیفیت استعمال آن بطرق بسیار ست از مربای آن مانند مربای بیهمای و دیگر معجون بیشتر سفوف آن با شکر و یا شربهٔ مناسبهٔ مرض با عرق بادیان یا انیسون یا دارچینی و یا مطبوخ هریک آنها و بهترین معاجین معجون ورد مسهل ست جهت آنکه مناسب و موافق آنست در غایت موافقت و همچنین آب مطبوخ آن مانند چوب چینی که قوت آن در آب در آید که یک شبانه روز در آب اول خیسانیده باشند با شکر تنها و یا با مقویات دوا و اعضای رئیسه چنانچه در آب استعمال ادویهٔ مسهلهٔ لطیفه و شدیده است نیز بعد استعمال آن اگر بقدر نیم ساعت خواب نمایند باعث تقویت عمل آن می گردد و بخلاف مسهلهٔ لطیفهٔ دیگر که خواب باعث ضعف و یا بطلان عمل آنهاست مقدار شربت آن در اطفال غیر بالغ نیم درم و در قوی مزاجان و بالغان یک درم بحسب قوت و ضعف مزاج و رب آن نیز مانند آب هلیله می سازند و مقدار یک قیراط آن با خوشابات و یا شربهٔ مناسبه چند مجلس کافی اجابت می نماید که نقاحاصل میگردد و بی تعب الحاصل این دو ادویهٔ ملوکیه است و اطفال و زنان حامله و مرضعات را سودمند و لی غائله است چنانچه گفته اند و باقی منوط بتجربه است **مچهاگندها** بفتح میم و جیم فارسی مشدد و خفای ها و الف و فتح کاف فارسی و سکون نون و فتح دال مهله و ها و الف **مچهاوینیا** بفتح دال مهله و خفای ها و سکون نون و فتح یای تحتانی و الف هر دو اسم بکن ست **مچهاچی** بفتح میم و جیم فارسی و خفای ها و الف و کسر جیم فارسی دوم و خفای های دوم و سکون یای تحتانی اسم مشترک میان لچمی و مچهچی ست و هر دو در مقام خود مسطور **مچهانونهان** بفتح میم و جیم فارسی مشدد و خفای ها و الف و نون و دو او و نون دوم و فتح ها و الف و خفای نون سوم اسم کلی ست **مچهاوُنی** اسم جل پیپل ست **مچهه تنکی** بضم میم و فتح جیم فارسی مشدد و خفای ها و ضم تای فوقانی و سکون نون و کسر کاف و سکون یای تحتانی اسم هندی درختی ست درشتی تا بقد آدم و با شاخها و برگ آن مانند برگ تمند و اما از ان تنک و نرم و در گل و بارهم مانند تمند و لیکن ازان کلان بلکه نزد بعضی قسمی از تمند و ست پوست درخت آنرا جهت استقا مفید دانسته اند **مچهر** بفتح میم و جیم فارسی مشدد و خفای ها و سکون رای مهله اسم هندی پشه است **مچهه گندهی** اسم جل پیپل ست **مچهری** بفتح میم و سکون جیم فارسی و خفای ها و کسر رای مهله و سکون یای تحتانی بلغت عوام هند مچهلی را گویند **مچهلی** بفتح میم و سکون جیم فارسی و خفای ها و کسر لام و سکون یای تحتانی اسم هندی ماهی ست و بزبان تلنگی چاپا و بسنسکرت مین گویند بقول هندیان ماهی گرم و تر و گران ست و منبهی و مقوی اعضا و پیدا کنندهٔ بلغم و صفرا و سود مند هفت دهات و دافع فساد باد و نزد بعضی مطلق ماهی کف دور می کند و مزاج را خوش می نماید و لذیذ است و مدر بول و انچه از شبکه بگیرند مولد کف و دافع باد و مقوی باه و رافع اوساخ معده و مجدر منی ست و گویند که در ششصد

ماهی که از دوبره یعنی جائی که آب باران در آن جمع می شود گرفته باشند باید خورد و در بسنت رت ماهی رودها و در گریشمارت ماهی چاهای کلان و در برکهارت ماهی تالاب و در شرد رت ماهی که همراه آب از کوه افتد و در ہمنونت رت ماهی چاهای تنگ دهان باید خورد و ماهی رودها که در ہندی ایٹ مین دقسمی از ماهی که آنرا کرگٹ می گویند دافع زہر و بسیار بامزه و چرب و شیرین و مقوی و مولد بادو کف و پرمیو و معین امراض چشم و بسیار بیبی ست و ماهی چاهای کلان و تالابهای دراز صاف می شود و مدر بول و مزاج را خوش گرداند و صفرای محی دور کند و ہاضم کم کند و کشٹ زیاده نماید و مولد استسقاء و کلمه یعنی قی که بعد طعام شود دفع کند و بعضی گویند که ماهی چاه بیبی و افزایندهٔ بلغم و پیدا کنندهٔ امراض شکم و جذام و فتح تشنگ ست و ماهی تالابهای کلان و خرد که آنرا چر دمین و پر نکیها گویند سرد و گران و چرب ست و فربہی آرد و بول را از ادرار منع کند و بعضی ماهی تالاب را بیبی و مقوی اعضاء و مدر بول نوشته اند و ماهی چاهای خرد که آب آنرا از دلو برآرند تیز و گرم و دافع زہر و کف و باد و تپهای باریک و قروح درگت پت و فزایندهٔ صفرا و مولد پرمیو و امراض جلدیه و مزه دار گفته اند و ماهی که از بالای کوه بآب افتد و یا از چشمهٔ آب روان یا غیر روان برآید امراض چشم را مفید و زندگی بخش و مقوی ست و ماهی آبهای عمیق حکم ماهی تالاب و ماهی آبهای کم عمیق بطعم شیرین و تر و مقوی اعضاء و دافع فساد و با دست و ماہیان دریای شور مگران و چرب و شیرین و گرم و فزایندهٔ صفرا و باد رامی زند و بر مزاج خوشوقتی آرد و رنگ برافروزد و کف پیدا کند و ماهی آب صاف قوی تر ست از دیگر اقسام و بہتر آنست که در اوائل سرما ماهی چاه بخورند و ماہیان ڈوه و دُبره که آنرا مگوین نامند از خوردن آن موہای سیاه سفید شود و ماهی ڈوه که از رودها باشد موی سفید سیاه کند و مقوی باه است و وینول ماهی که آنرا انگولائین گویند و بعینه مشابه بنیول می باشد از خوردن گوشت او موی سفید سیاه گردد و ماهی سرخ رنگ از خوردن او دشواری سینه که بوقت خوردن و نوشیدن باشد دور کند و فربہ سازد و شیرین ست و کف پیدا نماید و بیل گرال قسمی از ماهی ست و نیز قسمی از ماهی که بسیار خرد بود آنرا بوٹنی نامند گران و بلغم افزا است و بطعم شیرین قسمی که ریزه تر بود مقوی و مشہی و دافع فساد باد و سرفه و ماہیان تازه ہر روز صبح خوردن و روغن و شیر وقت شب خوردن و در آفتاب وقت عصر نشستن و با زن نوجوان صحبت کردن و گوشت حیوان دشتی خوردن باعث افزایش قوت ست و ماهی خشک خوردن و صحبت با زنان پیر کردن و در آفتاب صبح نشستن و مغزات حیوانات نوزائیده خوردن و وقت شب بقولات تناول نمودن و در روز جماع کردن قوت کم کند و پیری زود حاصل شود و بقیهٔ ماهی در ہضم گران تر و بیبی و مقوی اعضاء و سخن و مولد بلغم و پیه افزا و گران طبع و دافع پرمیو است و افعال و خواص این بقول یونانیان در ماهی گذشت

مچھی بفتح میم و کسر جیم فارسی و خفای ہا و سکون یای تحتانی مجہول و کسر چیم فارسی ثانی و خفای ہا و سکون یای تحتانی اسم سنسکرت ست و نیز بلغت مذکور کاندا پشپات یعنی گل او نشاخ چسپیده می باشد و پر یا بینی و پری اتپی معنی ہر دو اسم آنکه جهت پرہیز خوب ست و معنی اسم ثانی آنکه بمرضی که این دو داده شود حاجت بدوای دیگر نیفتد و تیور اکه اسم محض ست می نامند و بہندی پنانگنی گویند و آن رستنی ست در جاهای نمناک و شاخهای آن باریک بعضی مفروش و بعضی ایستاده و گروه گروه و میان گرہها خوشهای خرد و سفید مائل بگلابی رنگ بشاخها چسپیده و دران تخمها و برگش مانند برگ انار و ازان کوچک تر و از خائیدهٔ او بوی برگ حنا می آید و اکثر ہنود دو ہاتمین بدان ناخورش ہم می سازند و می خورند مزاج آن گرم و خشک مشہور و بعضی معتدل می دانند و در کتب ہندیه سرد ست و زمخت و قابض شکم و دافع جذام و فساد صفرا و خون و کرم شکم و گویند سبک و مزه دار ست ذاائقه دہن را درست می کند و سردی را که در بدن مستحکم شود دور کند و برای پرہیز خوب ست امراض چشم از بیخ برکنده بدسازد و سیلان منی و تقطیر بول و اقسام باد و اسہال خون را زود فائده دہد و رنگ رو برافروزد و مداومت خوردن او بادرا از بیخ برکند و منی بیفزاید و حافظ روشنائی چشم است و آب گیاه تازهٔ او با آب بہنگرهٔ تازه و آب بسکھیرهٔ تازه آمیخته قیفله دران تر و خشک نموده بر روغن گل یا کنجد روشن کرده دخان آن را

بر سفال گلی نوگرفته در چشم کشیدن باصره را قوی کند و رمد را مجرب و اگر ازین سه عصاره شیاف سازند جهت رمد و ورم و تیغ و جرب چشم و پلک و قوت باصره مجرب النفع ست و باید که مقدار هر سه عصاره مساوی گرفته در آفتاب نهند و از گرد و غبار محفوظ دارند تا آنکه منعقد گردد پس اندک صمغ عربی انزروده شیاف بسازند و چون روئیدگی اورا کوفته آب برآورده بر روغن زرد کهنه صاف نموده روغن مذکور بر شوری که ازان آبزرد یا سفید بکچد طلا نمایند در خشک کردن آن بسرعت مجرب افعال و خواص این بقول یونانیان در تیل گذشت **مچمیندی** بفتح میم و جیم فارسی مشدد و خفای ها و سکون یای تحتانی و نون و کسر دال مهملهٔ هندی و سکون یای تحتانی اسم پنداره است **مجیا کند** بفتح میم و سکون جیم و فتح یای تحتانی و الف و فتح کاف فارسی و سکون نون و دال مهمله اسم مولسری ست **مجیٹھ** بفتح میم و کسر جیم و سکون یای تحتانی و تای فوقانی هندی و در آخر ها و تنوین بیفزایند و نون بعد میم و منجشٹی خوانند و در سنسکرت وکسا یعنی جان بخش در کتا یعنی سرخ کنندهٔ بدن و تامرا بوجنا و لیکا یعنی نبات او بیاره دارد و بسیار دراز و سرخ می باشد و کالامیشی یعنی سیاه مانند بزمی شود و بقول بعضی رنگ سرخ و سیاه دارد و هر امراض بزهای سیاه مفید و کالا چنڈاوری یعنی بمرض سیاهی دست و پا مفید و آرونا یعنی سرخ نیز گویند یعنی ست سرخ که بعربی فوه نامند نزد هندیان بطعم شیرین و تیخ و زمخت و گران و گرم و مصفی آواز و بیرافروزندهٔ رنگ رود و دافع فساد زهر و بلغم و خون و آماس اعضا و رمد و خلط پهلو و درد فرج زنان و جذام و بثور و جوشیدگیها و دمامیل و بیرون و حابس اسهال خونی و خون بواسیر و افزایندهٔ هاضمه و دافع امراض چشم و برگ سبز آن بطعم شیرین و تیز و مشهی طعام و دافع فساد صفرا و بعضی درخت آل را نیز مجیٹھ گویند و آل مسطور شد افعال و خواص آن بقول یونانیان در نوه گذشت **فصل میم باجای مهملهٔ مح** بضم اول زردهٔ بیضهٔ مرغ ست خواص آن در بیض مذکور شد **محاجم** بلغت اهل اندلس نخلیصه است **محدبه** اسم پرنده است **محروش** بیخ انجدانست **محلب** در حب المحلب گذشت **محمودہ** اسم سقونیاست **فصل میم باخای معجمه مخ** بضم میم و خای معجمه مشدد و اسم عربی ست بفارسی مغز استخوان و بیونانی ماساخ و بترکی ملک مانند و شامل مغز سر نیز است و آن جسم نرم چرب ست که در جوف استخوان حیوان می باشد خواه بجمع مانند دماغ و مغز ساق پا و ساعد و عضد و یا متفرق در اجزای استخوان مانند قص و اطراف استخوانهای نرم باشد و از مطلق آن مراد مغز جوف استخوانست گرم و تر مسخن ملین جالی در مخی اعضا و کثیر الغذا و سمن بدن چون بمضغ گردد و آثار آن سفید معده و مورث غثیان خصوص بی نمک خوردن مصلح آن نمک و صعتر و دارچینی و زیره در سرد مزاجان و تر شهاد در گرم مزاجان و مالش آن طین صلابات مفاصل و اعصاب و رباطات و اوطار و عضلات و شقاق اطراف بمالیخولیس گفته که قوت مخ استخوان قوی تست که تحلیل و تلیین اعصاب و صلابات را تجربه نماید اگر آن در عضل و تر در رباط و احشا باشد و آنچه من تجربه کردم و منفعت آن بسیار یافتم آن مغز استخوان شتر ست و بعده مغز استخوان گوساله و اما مغز استخوان گاو لاغر پیر و بز تر لاغر شدید تر در حرافت و حدت و بیشتر در تجفیف ست فلهذا آن قادر بر تحلیل صلابت نباشد و از مغز استخوان شتر و گوساله گاهی مرکب کرده می شود با شیای ملینه که از اسفل بردارند پس منع امراض رحم می کند و ازان اضمده بر رحم از خارج می نهند و قوت آن قوت طین ست و گاهی در مثل این مواضع مخ استخوانها می گیرند که آن در حقیقت مخ ست و با آن مخ صلب نیز می نهند و آن نخاع ست که سلب تر از مخ ست و این بهر آنست که مخ ماخوذ از استخوان لین و سومت بیشتر از نخاع ست و بقول شیخ الرئیس موافق ترین اخماخ مخ گوساله و شتر ست پس نر گاو پس بز پس میش و مخ بز نر لاغر و نر گاو لاغر خشک تر ست و مخ اطراف چرب تر و جید جهت صلابات و تحجر انچنانان بمثل مخ گوساله باشد نه مثل مخ بز نر و غیل که آن خشک ست و دران خیر تیست و مخ مسلطح معده و منزل اشتاست و واجب ست که با بازیر و افادویه بخورند و حمول اخماخ مسموده بطور فرزجه در رحم نافع

صلابات رحم و محلل ادرام ست وچون مخ ابل بطبوع نمایند هوام را بگریزانند وگیلانی گوید بهترین آن سیاه ممتلی درراستخوان ازحیوان سلیم چرنده است وبهتر آنست که دراواخر تابستان گیرند ومغز ساق را برای دو معنی اختیار کرده اند یکی بجهت کثرت دهنیت آن ودوم بجهت قلت فضول آن بسبب دوام حرکات آن وکسی که اراده نگاهداشتن آن نماید مدتی بستان بگیرد و بظرف غیر نمناک که دران هوای تر داخل نشود و باآن برگ خار خشک بلشه بلارند وگویند گاهی مثل چربی کیان درظرف آبگینه نگاه می دارند وتازه آن بهتر ازکهنه آنست وقوت مخ نزگاو برمخ گوسفند مثل قوت گوشت آنست ومخ اگرچه در جوهر خود بارد ست لیکن چون بر بدن وارد شود آنرا گرم گرداند بهر آنکه بسبب دهنیت خود از حرارت بدن گرم شود پس بدن را گرم گرداند زیراکه چون در بدن گرم شود آنرا حرارت شبیه باشتعال روغنها حادث شود و مخ گاو بزرگ و بز نر بزرگ در حدت وکیفیت قوی ترست وآن در تحلیل کمتر ودر تجفیف بیشتر واگر اندک مخ باموم آمیخته بر صلابات ضماد کنند نرم کند وتحلیل کند وگویند بهترین آن مغز استخوان حیوان جوان صحیح المزاج فربه باشد که خوب چریده باشد چرب ولذیذ باشد خصوص ازحیوانی که رنگ آن سیاه و پر مغز باوصاف مذکوره باشد وچون مغز ساق گاو ویا آهو را مکرر بر ساق وبند پای اطفال بمالند زود راه رود **مخاطه** بخیلطاست که بفارسی پستان گویند **مخلب العقاب الابیض** اسطراغالیس ست **مخاصه** بضم میم و فتح خا ولام مشدد وصاد مهمله وباد وجه تسمیهٔ این بخلصه آنست که ازخورنش خلاص وامان می یابند ازسم افعی وشکایت آن وموت ومکرر تجربه کرده اند درسموم هوام دیگر نیز وآن نباتی ست مختلف الانواع وبحسب مکانها مختلف الشکل می باشد وتا هفت قسم دیده اند وهمه باتلخی وگل همه منحنی منکوس وشبیه بحمه زآنرا بلغست اندلس محاجم گویند وقسم اول آن بی ساق وشاخهای آن سبز املس اززمین رسته وبرگ آن شبیه ببرگ کرفس وازان نرم تر وهر برگ آن بسیار ازاول تا آخر شکافته وهرچند شاخهای آن بلندتر گردد برگ آن ریزه تر شود وتا بحد برگ کتان وگل آن کبود ومنکوس واین قسم دراواسط ربیع می روید ودراواسط گرما گل می کند وقسم دوم آن نیز شبیه بقسم اول مگر آنکه گل این مابین کبودی وسرخی ست وقسم سوم کوچک ودر ریگ زارها روید وآن را برگ شبیه بسر بدهد وریزه وگل آن سفید بازردی داندک سیاهی واین قسم را باسکندریه راس الحدیا مانند وقسم چهارم ساق دارد ودر ربیع می روید وساق آن باریک ومستدیر بقدر دو شبر تا سه شبر وشاخ وبرگ ندارد وگل آن بشکل عقرب وکبود نیم رنگ وقسم پنجم راساق مربع وبرگ مدور ومشقق و شبیه ببرگ بادرنجبویه بوی وطعم آن تلخ واین قسم درکوه طرابلس ونواح آن از بلاد شام بسیارست ونسبت آن کوهستان وزمینهای سخت وقسم ششم راشاخهای سخت وانبوه وبرگ بشکل وغیر مستقیم بلکه معوج وکم برگ وبرگهای آن باریک دراز شبیه برگ بابونه وبرسر شاخها قبهها شبیه بقبهٔ بابونه امابرگهای ریزه ندارد وبازغب کبود واین قسم بلاد شام کثیر الوجود ومعروف براه حمران ست وبهترین همه قسم اول و انچه درزمین صلب بی آب وسنگ لاخ روید وقوت آن بست سال باقی می ماند وصاحب اختیارات نوشته که آنرا محاجم وایواج گویند وسه نوع ست یک نوع آنرا بشیرازی کاریک نامند وبفارسی بلبل شامی ویک نوع راکشنیزکوهی ویک نوع راتریاق کوهی وتخم هر سه نوع باهم مشابه اما درنبات اندک تفاوت نبات کاریک خشن وتخم آن بسیارتخ وگل آن ازرق ودرکوه وسنگستانها روید ونبات کشنیز کوهی املس وبزرگ تر درقد وتخم آن نیز بزرگ تر وتخ نسبت آن مرغزارها ودامنهای کوه وگل آن مائل بسرخی ونوع تریاق کوهی درریگ روید ونبات آن کوچک تر وگل آن مائل بسفیدی وزردی وسیاهی وبهترین همه آنست که درشبانکاره روید واز کوهستان شبانکاره آورند جهت آنکه تریاقیت آن ازهمه زیاده است بالجمله مزاج آن گرم وخشک در اول سوم آشامیدن آن جهت رفع قولنج صعب وتحلیل اخلاط لزجه وتقویت معده وجگر وطحال واعضاب ودفع اوجاع مفاصل ونشست وسرین وامثال اینها نافع وآشامیدن یک درم تا دو درم آن جهت دفع سموم مشروبه ومنهوشه مانند افعی ومار شاخ دار وعقرب ورتیلا وغیرها خواه قبل ازان ویا بعد ازان نافع تاثیر ودافع ضرر آنهاست مقدار شربت آن یک مثقال بار وغن زیتون وگویند که چون شارب آن افعی یا عقرب بدست

بگیرد آن را بگذرد سم آنها ضرر نکند تا یکسال و دران ایام عجمیه خواص عظیمه هست و نیز چون در اول نزول آفتاب برج حمل تا سه روز هر روز یک مثقال تخم
انزا بخورند دران سال هیچ سم بخورنده آن ضرر نرساند و عرق مخلصه ملطف و محلل و مقوی اعضای رئیسه و موافق سرد مزاجان و رافع قولنج ست
ریبضی داخل کردن آنرا در تریاق کبیر قائم مقام شراب دانسته اند **مخلص اکبر** اسم مجونی ست که بیونانی سوطیرا نامند **مخیض** بفتح میم و کسر
خای معجمه و سکون یای تحتانی و ضاد معجمه اسم عربی دوغ ست **مخیطا** و مخاطا اسم عربی سپستان ست **فصل میم با دال مهمله مد**
بفتح میم و سکون دال مهمله در لغت هندی بمعنی مستی ست و مراد از ان شراب ست و آن دو قسم بود یکی آنکه آتش نه بیند آنرا آسونا مند
دوم آنکه بطریق عرق مقطر کرده باشند و نزد هندیان مطلق شراب بامزه است تشنگی می آرد و هاضمه و اشتها افزاید و بر مزاج خوشی
آرد و قوت هضم ترش می گرداند و تیز و تلخ و زمخت سه مزه دارد و آنرا زائل کند و خواب آرد و سبک ست بسیار فربه را خوب ست
باد سردی دور کند و بصاحب رگت پت مضر و شراب نوگرانی وکف و صفرا را بقوت دفع کند و باد ولغم پیدا نماید و شراب کهنه کف و صفرا بدر
کند و هست بنا آرد و قوت بدن بخشد و شراب که از غلهٔ ارد یعنی ماش ساخته باشند صفرا و ادرام دست و پا وغیره و باد وکف را نافع و شراب ثانی
سرخ گرانی و قصد را هضمه را مفید و بر سخن یاوری نماید و زهر و صفرا دفع کند و سردی دور سازد و از قسم برنج که کج می باشد سبک ست با دو صفرا
دور نماید و از برنج سیاه کرم شکم و کف و باد دور کند و از هر قسم برنج یا غلهٔ که باشد خواص آن دارد و از تاڑی و سیندی مدر بول و سمن بدن
و مقوی برای صحت زنان و دل را خوش کند سرد و گران و شیرین ست باد و صفرا دور کند و کف پیدا نماید و از سبزی تاڑمیه و کشت و زهر و باد و
پت دور کند و از منجل یعنی بار تاڑ گران و مسقط اشتها و بسیار سرد و مزه دار و دافع صفرا و مولد باد و کف و از خرما اندکی زمخت و شیرین و مشی
مزه دار و سردی و بادی و تپ باریک و کف و پت زائل کند و مدر بول ست و از نارجیل رنگ بیفروزد و اشتها بکشاید و مدر و دافع باد و
تپ و مقوی بود و از فوفل زمخت و سرد ست صفرا زائل کند و بادرا تحلیل برد و کف و کشت را نافع و از نیشکر مقوی ست و گران و مولد صفرا
و کف و از مصری بامزه و مشهی و دافع باد و صفرا و مولد کف و از قند و شکر بامزه و دافع باد و صفرا و مولد کف و از نیم خواه گل آن باشد خواه
تخم خواه پوست از همه شرابها بهتر سنگر هنی و پنڈ روگ و شوبهه و ارسها یعنی بواسیر و کشت و تپ و صفرا را مفید و خروج متعدد و کلما یعنی قی که
بعد طعام شود و کرم شکم و باد دفع نماید و زمخت بود و از انبه باد و منی افزاید و در دکر و تپ باریک و لاغری و کف و صفرا دفع نماید و از گل مهوه
بامزه و مقوی و دافع کف و افزاینده صفرا **مدا** و بکسر میم و فتح دال و الف و دال مهمله ثانی اسم عربی ست و در سیاهی مسطور شد
مدار بفتح اول و ثانی اسم آگ ست **مدام** اسم شراب ست **مدپیا** بفتح میم و دال مهمله و سکون یای فارسی و فتح یای تحتانی و الف اسم
پوئی ست **مدسونڈا** بفتح میم و دال مهمله و ضم سین مهمله و سکون واو و نون و فتح دال هندی و الف اسم جای پهل ست **مدگا** بضم
میم و سکون دال مهمله و فتح کاف فارسی و الف اسم مونگ ست **مدگ پرنی** بضم میم و سکون دال مهمله و فتح کاف فارسی و بای
فارسی و سکون رای مهمله و کسر نون و سکون یای تحتانی یعنی برگ مونگ چه مدگ در زبان هندی مونگ راگویند و پرن برگ را نامند و
چون برگ این روئیدگی مشابهت ببرگ مونگ دارد لهذا باین اسم مسمی گشته و آنرا چهدرسها نیز گویند سرد و خشک ست و جهت سرفه و
باد و خون و حرارت صفرا مفید و تپ دفع کند و منی و باصره را نافع بخشد و مدگ ترنی و ماکهنی و مرخواص یک اند **مدگم** بفتح میم و دال مهمله
و کاف و سکون میم دوم اسم تونیای دودهیه است **مدمالتی** بفتح میم و سکون دال مهمله و فتح میم دوم و الف و سکون
لام و کسر تای فوقانی و سکون یای تحتانی بیلی ست هندی کلان و ضخیم و دراز که بر درختان بزرگ می پیچد و برگ آن مانند
برگ گولر و غنچهٔ او گرد چون واگرد معکوس می شود دو سه برگ بهم پیوسته و یک برگ پیش آنها و بران ریشهای باریک فی الجمله
شبیه بتاج خروس و بسیار خوشبو و صندلی رنگ پس ازان تخم می کند از دانهٔ تخم دکلان و پوست بران محتوی و سه برگ مانند

سه گوشه دارد یک نوع مشابه به بیتری که در موسم برشکال پروازی کند مزهٔ آن تلخ و زمخت مزاج گل آن معتدل مائل بگرمی شنیدن گل و نوشیدن عرق آن مفرح دل و مقوی حواس ست و گلقند آن برای خفقان بسیار مفید **مدمل الجروح** اصابع فرعون ست **مدن** بفتح میم و دال مهمله و سکون نون اسم هندی موم ست بسنسکرت اسمگده کنتو یعنی چرب و نرم و مدهو جشتهم نزد هندیان چرب و نرم و هموار و دوا آن دافع شیاطین و جهت خارش و قروح و دمامیل و الم فربه و سقطه و استخوان شکسته و فساد باد و جذام مفید و انعال و خواص این بقول اطبای یونان در موم خواهد آمد **مدنا** بفتح میم و دال و فتح نون و الف اسم مین پهل ست **مدنکه** بفتح میم و دال مهمله و سکون نون و فتح کاف و ها اسم دهتورهٔ سفید ست **مدن مسدی** بفتح میم و دال مهمله و سکون نون و فتح میم دوم و سکون سین مهمله و تای فوقانی که آنرا بعضی بدارسن گند نیز گویند و آن بیخی ست هندی چین دار و سخت و زود شکن و بعد شکستن براق و درخائیدن مانند صمغ کتیرا باندک لزوجت و تلخی و گویند که نبات او بیاره دارمی باشد و برگش مانند برگ تنبول و گل او سفید و بار او مثل دانهٔ نخود می شود مزاج او گرم بار طوبت فضلیه و مقوی کمر و باه و مغلظ منی و ریزانندهٔ سنگ گرده و مثانه و مستعمل بیخ مذکور ست **مدنین** بمیم و دال مهمله و کسر نون و سکون یای تحتانی و نون اسم دهتورهٔ سیاه است و نیز مدنی بدون نون ثانی آمده اسم گل موتیا نوشته اند **مده** بفتح میم و سکون دال مهمله و های مختفی بهندی اسم شهد ست و آنرا بهندی پهپ رس نیز نامند و آن نزد هندیان چهار قسم ست اول ماهچک و آن برنگ تیل باشد دوم پوتک و آن برنگ روغن زرد بود سوم چهودر و آن برنگ آهن باشد چهارم بهرامر و آن سفید و صاف بود و تصحیح اعراب و خواص مخصوصهٔ هریک در محل خود با مذکور شد بالجمله شهد بطعم شیرین باشد و بطبع سرد و خشک و سبک و قابض شکم و مصلح و مقوی چشم و مشهی طعام و مصفی آواز گلو و جالی چرک از دو مامیل و افزاینده گوشت و برافروزندهٔ رنگ و بدن و افزون کنندهٔ عقل و باه و دافع جذام و فساد بلغم و صفرا و خون و سرفه و پرسیو و کرم شکم و مقعد و گدازندهٔ پیه و رافع غثیان و تشنگی و امراض قلب و سوزش سینه و مدل جراحات و دافع راج روگ و فی الجمله با دافزاید و بعضی نوشته اند که شهد بهمه امراض چشم نافع و بلغم لزج و بلهک ریحی و صفراوی و کشٹ و میه وتی و سرفه و ضیق و کرم قروح و باد و تپ را دور کند و حابس اسهال و زمخت و شیرین ست و شهد تازه بطبع تر باشد و ملین خرق و بلغم افزاید و کهنه خشک و قابض شکم و گدازندهٔ پیه و کاهندهٔ فربهی بقول بعضی شهد کهنه رنگ رو برافروزد و فربه کند و لیسیدن آن باد و کف و صفرا زائل سازد و نعوظ آرد و اشتها افزاید و مقوی ست و شهد ترش باد و کف و بلغم پیدا کند و چون مگس آن برانواع گلها می نشیند برخی ازان گلها سود مند و بعضی مضر پس عسل آن نیز مناسب همان گلها خاصیت بخشد بدین جهت فی الجمله سمیت در طبیعت او باشد و مضرست شهد گرم کرده و شهد آفتاب زده و آتش رسیده و در هوای گرم و ملک گرم بکار نبرند و نیز آنرا با ادویهٔ حاره نیامیزند لیکن در حقنها گرم کرده نیز جائز داشته اند و با آب آمیخته خوردن بغایت مضرست خاصة با آب باران و گویند که در فصل گرما گرم مزاجان و تپهای بسیمیه و سینه ی و شراب خوار و صاحب هیضه را شهد ممنوع ست و خواص آن بقول یونانیان در شهد مسطور شد **مدهجشٹی** بفتح میم و سکون دال مهمله و ها و فتح جیم و سکون شین معجمه و کسر تای فوقانی هندی و سکون یای تحتانی و با اضافهٔ واو یعنی مدهو جشٹی و عوض جیم بای فارسی و عوض تای هندی بای فارسی یعنی مهوپشی نیز نامند و آن اسم ملهٹی ست **مدهر** بفتح میم و سکون دال مهمله و خفای ها و فتح رای مهمله و الف اسم کاکولی ست **مده سروا** بفتح میم و ضم دال مهمله و سکون ها و فتح سین مهمله و سکون رای مهمله و فتح واو و الف اسم ملهٹی ست **مدهسمرهی** بفتح میم و ضم دال مهمله و خفای ها و سکون سین مهمله و ضم میم دوم و سکون رای مهمله و کسر های دوم و سکون یای تحتانی اسم رستنای بزرگ ست **مدهشتیلا** بفتح میم و ضم دال مهمله و خفای ها و سکون شین معجمه و کسر تای فوقانی هندی و سکون یای تحتانی و فتح لام و الف اسم مهوهٔ خرد ست **مده کرکٹی** بفتح میم و دال مهمله و سکون ها و فتح کاف و سکون رای مهمله و فتح کاف ثانی و کسر تای فوقانی هندی و سکون یای تحتانی از قسم بیخ ست که قبیض بود و سرد و ثقیل دخون و تخمه بیفزاید **مده**

بفتح میم وضم دال مهله وخفای ها وسکون واو اسم مطلق شیرین ست وبعرف خاص شهد را گویند **مدهوال** بفتح میم و دال مهله وخفای ها وسکون واو و مد همزه وسکون لام اسم رتالوست **مدهوپشپ** بضم بای فارسی وسکون شین معجمه و بای فارسی دوم اسم مهوهٔ کلان است **مدهوپشپک** اسم گل مدی وآنپاست **مدهوپرنی** بیم و دال مهله و ها و واو و فتح بای فارسی وسکون رای مهله وکسر نون وسکون یای تحتانی اسم گلوست **مدهوپرنیکا** بزیادتی کاف والف اسم کلکرونده است **مدهوپوا** بیم و دال و ها و واو و فتح بای فارسی وسکون کاف وفتح واو ودوم والف اسم بارکندوری تیغ نست **مدهوچتهم** بخفای ها وسکون بیم اسم موم ست **مدهوچتی** اسم مگسی ست **مدهوراوی** بکسر دال مهله دوم وفتح رای مهله والف وکسر او وسکون یای تحتانی اسم بارکندوریست **مدهورمهان** بضم دال ثانی وسکون رای مهله وفتح میم و ها والف خفای نون اسم مهوهٔ کلانست **مدهورا** بیم و دال مهله و ها وسکون واو وفتح رای مهله والف اسم بارکاکولی وزارم ست **مدهورآملاپهل** بمد الف وسکون بیم وفتح لام والف وفتح بای فارسی وخفای ها وسکون لام اسم بارچر ونجی دارم ست **مدهوراچس** بیم و دال مهله و ها و واو و رای مهله والف وفتح جیم فارسی وسکون سین مهله اسم کسیر وست **مدهورسواد** اسم گاجرست **مدهورکاکولی** بفتح میم وضم دال مهله وخفای ها وسکون واو وفتح رای مهله وکاف والف وضم کاف دوم وواو مجهول وکسر لام وسکون یای تحتانی اسم کاکولی شیرین ست **مدهورکتم** اسم قسمی ازکنول ست **مدهورینو** بیم و دال مهله و ها و واو وکسر رای مهله وسکون یای تحتانی مجهوله وضم نون وسکون واو اسم بیرنی ست **مدهوسروا** اسم ملیٹی ست **مدهوشکروکا** بیم و دال مهله و ها و واو وکسر شین معجمه وسکون کاف فارسی وضم رای مهله وسکون واو وفتح کاف والف اسم رواسن سفید ست **مدهوشیرینی** و **مدهوشروا** هر دو اسم مرهری ست **مدهوک** بیم و دال مهله و ها و واو وضم کاف اسم مهوهٔ کلان است **مدهوگند** بیم و دال مهله و ها و واو وفتح کاف فارسی وسکون نون و دال مهله دوم اسم گل مولسری ست **مدهوگودبهوے** بضم کاف وسکون واو و دال مهلهٔ دوم وفتح بای موحده وخفای ها وکسر واو وسکون یای تحتانی اسم راسنای بزرگ ست **مدهولکا** بفتح میم وضم دال مهله وخفای ها وسکون واو وکسر لام وفتح کاف والف قسمی از غله است شل کنه وخواص کنه خواهد آمد **مدهولیکا** بفتح میم وضم دال مهله وخفای ها وسکون واو وکسر لام وفتح کاف والف قسمی از غله است شل کنه وخواص کنه خواهد آمد **مدهومیت** بیم و دال مهله و ها و واو وکسر بای دوم وسکون یای تحتانی و بعد لام اسم مهوهٔ خردست ونیز اسم سداب **مدهومیسار** بفتح میم وسکون دال مهله وخفای ها وفتح یای تحتانی وکسر ثانی وفتح تحتانی ثانی وسکون یای تحتانی ثالث وفتح سین مهمله اسم گهاس نوقانی اسم گل آنپاست **مدهی** بفتح میم وکسر دال مهله وخفای ها وسکون یای تحتانی **مدهی کنچا** بفتح میم وکسر دال مهله وخفای ها وسکون یای تحتانی وفتح کاف وسکون نون وفتح جیم فارسی والف اسم چهاچ ست **مدی** بفتح میم وکسر دال مهله مشدده وسکون یای تحتانی درهندی اسم درختی ست کلان که بر اقسام می باشد یکی را مدی گویند ودر سنسکرت ندی نجست یعنی درخت او میان رودها ودر یگستان پیدا می شود وگلوبه بمعنی برگ او مانند منقار بگله می باشد ومدهوکرندهیکاپشپکا یعنی گل او شیرین ست وبرگ گره گره می باشد وجگهنیا یعنی دردیدن گل او خوبصورت معلوم نمی شود وشنهان بمعنی مزاج او معتدل است وپارتهو نام وپارتهوهم پادشاه ست واین را نیز باهم آن پادشاه مسمی ساختند وویرانت کسچن یعنی مقابل نام پادشاهی ست که آن را ارجن می نامند ودر کتب دیگر آمده که این درخت را ارجن هم می گویند لهذا مقابل نام پادشاه واقع شده ویا اینکه ارجن پادشاه چنانکه دشمنان ومقابلان را کشته همچنان این درخت هم مرض را که مقابل ودشمن بدن ست می کشد می نامند وقسم دوم را ایرودی یعنی سرخ مدوی آشوا کرنا بمعنی برگ او مانند گوش ست وکچوشوکرن وکلشهه یعنی هر دو اسم اینکه سجو بمعنی تمام واشو بمعنی اسپ وکرن بمعنی گوش وکلشهه بمعنی سبو بر سبو نهادن حاصل آنکه برگ او مانند تمام گوش اسپ ست واطراف برگ از دنباله تا نوک زوائد دارد لیکن آن زوائد بسوی دنباله کلان وبسوی نوک باریک گویا سبو بر سبو نهاده اند علی الترتیب وکشائی یعنی درخت ست اچر پتر کها یعنی دربرگش این مزه است وتیسا اسم وشیاسم یعنی مرض دمه دور کند وورون سار یعنی درخشش سرخ می شود وگوند را اسم یعنی صمغ او

سرخ رنگ شیرهٔ او هم سرخ میشود و دیر گمه پتریعنی برگش دراز میشود و دهید رمهان یعنی درخت اسپان هست معنی آنکه اسپان را قوی میگرداند و قسم سوم را بندی گویند گن یعنی سفیدی را میزند و پوتی شمن یعنی پرستندهٔ سفیدی تمام بدن را و سفیدی دواجاکرن یعنی برگ دانگل گوش بیمانند گوش موش بامرادف دندان سفید ست می گویند و تحقیق بعضی رسیده که این درختها از قسم کهیر و شیتم اند و قسم سوم را تلادی هم می گویند این قسم سیاه می باشد بالجمله مزاج آن سرد و خشک بهجت تپ و کثرت عرق و دمامیل و سوزش بدن و اسهال صفراوی مفید نوشته اند مدیرا بفتح میم و کسر دال و سکون یای تحتانی و فتح رای مهمله و الف و مدیم بفتح میم و سکون دال مهمله و فتح یای تحتانی و سکون میم دوم اسم تاڑی و شراب ست مدنیل بضم میم و کسر دال مهمله و یای تحتانی مجهول و فتح نون و سکون لام و بزیادتی یم در آخر کلمه نیز آمده و در سنسکرت ایسور یکا یعنی گلش مانند گل درخت آک ست و جهت پوجا نمودن سیوا بکاری آید و چار پشپکا یعنی مزهٔ گل او شوری باشد و تسوکهه یعنی هشت اقسام تپ را یعنی یک روزه و دو روزه و سه روزه و چهار روزه و پنج روزه و پانزده روزه و یک ماه درمیان و آنکه بوقت نیم شب آید دکنو مولا چا یعنی همه را از بیخ برکند وچهو کا یعنی اگر بسبب تپ خون هم خشک شده باشد این دوا مفید ست و باندروکا یعنی برای مرض سفیده مفید دهر سنهول یعنی فربهی مفرط را دور کند و استیول پشپ یعنی دراز گل نامند عوام آنرا سودنا و سودی و مدنی گویند بالجمله آن نباتی ست مفروش و مسطح بر روی زمین شاخهای آن پهلو دار و گره دار و تیره مائل بسرخی و بر هر گرهی برگهاشا به برگ خرفه و خرد تر ازان و نزدیک گرد ریشه ای باریک و سفید رنگ و تخمش دراز ظاهر آن تیره و باطن آن سفید مزاج آن گرم و خشک در دوم و تعلل بلغم و بهجت سرفه و ضیق و تپ بلغمی و استسقا و غیره در مطبوخات می دهند و هندیان نوشته اند که تخمش تیز ست مطبوخ او جهت پاندروک نافع و خاکستر او جهت مدد شکم باضه و هاضمه بغایت مفید و فربهی آرد

فصل میم بارای مهمله

مرو بضم میم و تشدید رای مهمله و فتح میم نیز آمده اسم عربی ست و بر دو می اعرو عولیطوس و بسریانی مراد کهاد بیونانی سمر ناد طانوبیش و در انگریزی مرحکو و هندی بول و ال بول گویند و آن صمغ درختی ست خاردار که در بلاد مغرب در دوم و جزیرهٔ مقطوره و هندی شود بسیار بلند و عناو نرم و گره دار و گرههای آن مانند بندهای نی و چوب آن محست یعنی میان آن پری باشد و ازان نیز میسازند مشهور نیز ذائی ست تلخ و بعضی آنرا درخت مران نشمارند و نزد بعضی مران اسیاکی ست گویند این قول اقرب بصه اب ست چه در افعال قریب باهم اند و نزد بعضی مران قرنیاست و این اصلی ندارد چه مران بر گ شبیه ببرگ توت ست و برگ قرنیا شبیه ببرگ ترنج و ازان کوچک و درخت آن بسیار بلند نمیشود و مقرر انیا لذیذ و ثمر مران شبیه بلا ایه ولیکن باعضوصت بسیار و غیر لذیذ و درخت آن خاردار شبیه بقرط بالجمله صمغ مذکور بسه نوع حاصل می شود یکی آنکه از تنه و درخت آن بشرط یعنی به تبر زدن و فرش نمودن بور یا یا ظرفی بزیر آن که دران جمع گردد و انجماد یابد حاصل گردد و این بهترین انواع اوست و قبل از انجماد سفید رنگ و بعد ازان زنگین می باشد و این را مصاف نامند دوم آنکه از تنه درخت آن مانند صمغ خود بخود تراوش کند و منجمد گردد و اخذ کنند و این در خوبی بعد از قسم اول ست و این نیز در رنگ می باشد و این را مرالبطارح نامند سوم آنکه پوست درخت آنرا که در زیر آن صمغ آنست کوفته افشرده و عصارهٔ آنرا خشک می نمایند و یا آنکه در آب جوش داده صاف نموده آب صاف آنرا با زلیخ می دهند تا منعقد و منجمد گردد و این را سیئه سائله و مرحبشی گویند و این بدترین همه و سیاه رنگ می باشد مختار و بهترین همه مر صافی خالص از چوب و سنگریزه و سبک وزن و زود شکن و خوشبو بسیار تلخ باشد علامت آنست که ظاهر آن مائل بسفیدی و سرخی و باطن آن از شکستن سفید برآید و بعد از شستن سفید شبیه بناخن چیده باشد و انچه با وصاف مذکور مضاف باشد زبون و غیر مستعمل و آنرا مغشوش بصمغ عربی می نمایند بجوشانیدن مر آب با مر اصلی و بعضی با بیوع می قائل که آنرا قاسیس و گویند را سیدوس نامند و آن در رنگ شبیه ببانست اما بحدت و کراهت بوی و زهومت ست مغشوش میتمایند پس قتال میشود و طبع آن بقول شیخ الرئیس گرم و خشک دوم ست و مفتح محلل مزاج و دران نبض الزاق و تلیین ست آن لیسف غیر لذاع و در ادویهٔ کبدی افتد بسبب کثرت منافع آن نام نبض است تا آنکه اسهال میت و حفظ آن از تغیر و بدبوئی می کند و مجفف فضول خام ست و انچه از اقلیطیا آورند قوت تسخین و انضاج و تلیین آن

شدید تر از غیر آنست و شارح گیلانی گفته که چون این دو امائل تلخی سه آن محاله از رخصیت شدید بحرارت و یبوست ست فلهذا آن محلل بسیار و مفتح و مجفف ست و ازین جهت ازالهٔ عفونت کند و جالینوس در مقالهٔ ثالثه از ادویه نوشته که مرد در درجهٔ سوم از درجات ادویهٔ مسخن و مجفف ست و لهذا چون بر جرح حادث در سر بپاشند ممکن ست که الزاق آن نماید و نیز در ان تلخی بسیار ست و بسبب این تلخی نیز قتل دیدان و جنین و اخراج آن نماید و دران از قبیل این جلاست و لهذا در اکحال که برای قروح و آثار غلیظ در چشم می سازند مخلوط می نمایند و نیز بدین سبب در ادویهٔ مشروبه سرفه کند و ربو قدیم می آمیزند و در قصبهٔ ریه خشونت حادث نمی کند چنانکه اشیای دیگر از ادویهٔ جالیه فعل می کنند بلکه دران جلا مقدار قصد ست و در ادویه مقابل ادویه گفته که مرد و قسم ست قسمی را مخلوط می سازند بشیر شجر فارفالس و آن شجرهٔ قتاله است پس آن مرا چون بپاشند قتال می شود لیکن آن عجیب ست در اکحال و آن تحلیل ریم از چشم بغیر لذع کند و لباست که نزول آب چشم را که رقیق باشد در ابتدا متفرق گرداند و در میامر نوشته که مرتبق اعضای رسد بهر آنکه بلبوعیت آن لطیف ست حتی که اعضای دامیه را باستقصا چاق می نماید و رازی گفته بدین جهت آن از ادویهٔ فتق ست و با قوابض مخلوط کرده می شود پس اثر آنها بعمق بدن می رساند و بقبضی نوشته اند که مرگرم و در آخر سوم و خشک در آخر دوم ست و خشک در آخر سوم نیز گفته اند و آن جالی و مجفف بی لذع و منضج و مسهل و محلل اورام بارد بلغمی و از جملهٔ ادویهٔ جلیله و عظیم النفع ست و حافظ و مانع تعفن اخلاط ست و لهذا حکمای سلف اجسام مردهٔ را برای تجفیف و نشف رطوبات و حفظ آنها از تعفن و فساد با بعض ادویهٔ مناسبه می مالیده اند و دیاسقوریدوس گفته که بوی مر مصدع صحیح مزاجان ست علاوه از صاحبان صداع و بوئیدن آن مسدر و منوم ست و ذرور آن بر قروح سر مجفف آنست و مطبوخ آن در منخرین حبس نوازل مزمنه کند و سعوط آن بوزن یک دانگ منقی دماغ ست و گیلانی گوید که طلای آن داخل بینی هر روز زمستان با آب مزنجوش جهت منع نزلات و قطور آن با آب نعناع جهت بدبوئی بینی و لیکن باید که گرم نموده باشند و آن در سرکه سرشته چندانکه محلل باشد بر سر مسح کردن جهت درد صدغین و صداعی که سبب آن معلوم نباشد و بالطبع آب مزنجوش در منخرین با پر مرغ حالبس نزلات کهنه و بایشیدن آن طرق شبیه ست ضماد آن با زیرهٔ سیاه بر رغن گاو سرشته جهت التیام قروح طبیه سر و بدستور ضماد آن با کندر جهت انواع قروح و بثور سر مجرب و سریع الاثر و بقول جالینوس استعمال آن با جندبیدستر و با میتا و افیون جهت کوفتگی قروح گوش و زناک و برای کم آن نافع و بعضی گویند که داشتن نفیلهٔ آلوده بدان با ادویهٔ مذکورهٔ مخلوط با هم در گوش جهت پاک کردن پرزریم و مجفف قروح التیام آنها و لیکن در تحلیل ریم رباح آن نافع و مضمضه بدان با شراب و زیت استحکام و تقویت دندان و منع تآکل آن و استواری لثه و دفع رطوبت آن مفید و بقول گیلانی مضمضهٔ محلول آن در آب شب محلول در سرکهٔ عنصل و با سرکهٔ ممزوج با آب مطبوخ دران بیخ بلیون و انه کی ز نگار جهت تحرک دندان از رطوبت و رفع قروح متقیحهٔ دهان و لثهٔ دامیه و مضمضهٔ آن با سرکهٔ عنصل آمیخته هر روز جهت قطع خون دندان و بدبوئی دهان و رفع بدبوئی آن و بقول شیخ آن خوشبو کنندهٔ بوی دهن و منزل بخر ست چون در دهن بگیرند و اکتحال و طلای آن جالی آثار قروح چشم و پرکنندهٔ قروح آن و جالی بیاض آن و ظلمت بصر و نافع خشونت پلک و محلل ریم چشم بغیر لذع ست و گاه آب نازل چشم را در ابتدا تحلیل کند اگر رقیق باشد و قوی ترین آن در اکحال مغشوش بتوتیا آنست و نیز اکتحال محلول آن در آب مطبوخ زعفران یا زرد چوبه و یا در آب اسطل یا پودینهٔ نهری جهت حدت بصر و ابتدای نزول آب نافع نوشته اند و با شیر زنان و با شیر خر و یا سفیدی بیضه جهت رمد و بیاض رقیق و یا فلفل مساوی شیاف ساخته در چشم کشیدن جهت جلای بیاض و ضعف بصر و با عسل جهت سلاق و با آب حلبه و گلاب جهت قرحه و با آب ورد جهت دمعه و جرب و با آب افشرده غوسج و با شقایق النعمان جهت جلای بیاض بقوت و با گلاب جهت شعیره و با آب ترب جهت کنهٔ الدم تحت چشم نافع و نیز بقول شیخ آن جید برای سینه ست و جهت سرفهٔ کهنهٔ رطوبی و ربو و نفث صفاب و اوجاع پهلو خلوست و مصفی آواز و این همه بسبب جلای لطیف بغیر تخشین ست و نگاهداشتن آن زیر زبان و فرو بردن آب آن جهت خشونت حلق و تصفیهٔ آواز نافع و بقول شارح گیلانی خوردن آن بقدر باقلا که آن دوازده قیراط ست نافع سرفهٔ کهنه و عسر النفس

و در دهلو و سینه است و گرفتن آن در دهان نیز نافع سرفه است و گاه در ادویهٔ سرفه و عسر نفس آمیخته می شود و شیخ نوشته که مر خالص نافع اسرعای معده و رطوبت آن دماغ را صفر و تنقیهٔ معده است شربا و ضمادا و آن مدخیش ست خصوصا حقنهٔ آن با آب سداب و یا آب نستین و یا آب ترمس و مخرج جنین و دیدان و حب القرع بسبب تلخی آنست و لعین انضمام فم رحم ست و آشامیدن آن بقدر با قلا جهت قروح امعا و سحج و اسهال نافع و بعضی نوشته اند که آشامیدن آن با شیاهای مناسبه جهت امراض سینه و ورد آن مفید و آشامیدن صافی خالص آن جهت نشف رطوبات معده و تنقیهٔ اعضای باطنی بتحلیل نفخ و ریاح و خون منجمد در رحم و تلیین شکم و اسهال صفرا و بلغم و مغص ریحی و بلغمی و رم طحال و ادرار بول و حیض موقوف شده و درد گرده و مثانه و تلیین صلابت آن نافع و شافی موصوف نوشته که استعمال آن با فستین و یا با راسن ادرار حیض و اخراج جنین بقوت نماید و زن سوده با آب برگ آس سرشته زن حمول نماید از الهٔ بدبوئی فرج کند و چون زن نیم درم از ان با بیضهٔ نیم برشت بخورد کثرت سیلان خون رحم را حبس نماید و آن نافع اوجاع گرده و مثانه و منزیل مغص و درد رحم ست طلاءا و آشامیدن آن نافع سحج کهنهٔ امعاست و حیض محتبس از سد و یا غلظ خون فرود آرد و چون با آب حلبه حل کرده حقنه نمایند صلابت رحم را نرم کند و خوردن آن بقدر با قلا نرمی خشونت رحم نماید و چون با آب نعناع حل کرده حقنه نمایند برای بدبوئی رحم نیکوست و بدستور جلوس و ران و حمول آن در قبل با شراب سقط جنین بسرعت و در دبر با کندر و زعفران و انیسون جهت زحیر طولی و چون با زیت فلسطین که زیت رکابی نامند حل نمایند و بر ابدام یابی راست بمالند مادام که آلوده باشد از اجماع فتور نیابند و ضماد آن با ادویهٔ مناسبه جهت نتق و با سرکه و آب چقندر جهت ادره و نفق و دورم طحال و خوردن آن مقدار یک با قلا با فلفل قبل از لرزهٔ تپها و دو ساعت مانع لرزه است و طلای آن جهت تحلیل ادرام بلغمی و خنازیر خصوصا با آب ترب و بقول گیلانی آن نافع ترین ادویه در علاج خنازیر ست و ضماد آن منقی و مدمل قروح متعفنه و روياننده گوشت صالح بر استخوان و مخفف بلهٔ قروح و جروح و مانع تعفن آنها و جالی آثار قروح و با گوشت حیوان صدف جهت قطع گوشت مردهٔ قروح و جروح اعصاب و غضاریف مثل گوش و غیره و روياننده گوشت استخوان بر هنه از گوشت شده و با سرکه جهت قوبا و با روغن گل جهت جرب متقرح و حکه و دزور و آن مخفف قروح و مانع تعفن خصوصا که اولا عضو را با آب با تنگ بشویند و بعد از ان بر ان بپاشند و ضماد آن با شراب و لادن و روغن مورد مانع ریختن موی و حفظ آن از افتادن و تقویت دا بنوی آن نماید و در نسخهٔ قانون شراب داخل نیست و با آب ترب جهت بهق و کلف و خون منجمد زیر جلد و با سلیخه و پیاز عنصل و عسل جهت تلخ ثالیل و کلف و طوح آن با شراب و شب یمانی جهت دفع بدبوئی زیر بغل و کش ران و با آب ترنج جهت سعفه و جرب و آشامیدن و ضماد کردن آن جهت اوجاع مفاصل و عرق النسا و نقرس و ضماد آن با آب کشنیز و یا آب کرفس تازه و یا زیت و سرکه جهت شدخ عنصل و تحلیل ورم و تسکین درد آن و تنها و یا با ادویهٔ مناسبه جهت شکستگی استخوان مؤثر و آشامیدن آن با شراب جهت سموم باردهٔ مثل سم عقرب و طلای آن جهت گزیدن هوام نافع و مضر گرم مزاجان و بوئیدن آن باعث سدر و صداع خصوص کسانی را که عادی بعروض صداع باشند و بقول صاحب تنخ مسلح آن بوئیدن کافور و یا مورد دست هر کدام ازین هر دو مسکن آن صداع ست بدل آن صبر و گویند مضر شانه مصلح آن عسل مقدار ثمریت آن از یک با قلا تا نیم درم بدل آن بوزن آن صمغ بادام تلخ و نزدجالینوس قصب الزیره و قسط تلخ بوزن آن و نزد بعضی مومیائی و جنسد و فلفل هریک از ینها هم وزن یا بحسب مناسب و مراعات امراض دا مادخان مر که ماستد دخان کندری گیرند در سائر افعال مانند مر بزیادتی لطف و نشف و لیکن قوت تجفیف آن زیاده تر و آن لطیف غیر لذاع و در اوصاف دخان کندر ست و برگ درخت آن مقوی معده و محلل ریاح و مدر فضلات و دافع سموم افعی و سائر هوام و ثمر آن مانع تخمه و کما دیاذر و سوختهٔ آن را نافع سوختگی آتش و طلای پوست سوختهٔ آن با آب را فع جرب متقرح و سقوط سائر اجزای آن قاطع رعاف و فرزجهٔ آن حابس حیض و ضماد سوختهٔ آن با پر سیاوشان سوخته جهت دراز کردن موی و آشامیدن براده چوب آن بقدر

و در رم کشنده و مالیا را نیز همین اثر ست و آن بمقام خود مسطور شد و خواص مر بقول اطبای هند در بول ذکر یافت و بقول اطبای انگریزی مر جکو
بیاید مر ابضم میم و فتح رای مهمله و الف برگ ست که از طرف لاهور می آید و شبیه بیرگ حنا سر دست و سبک و دافع آسیب جن و پری و جذام و
فساد باد و صفرا و خون و کرم شکم مر آتیه اسم هوم الجوس ست هرابا بالاسم غیر الثقیل ست هرار بضم میم و فتح رای مهمله مشدد و الف و سکون رای مهمله
ثانی اسم عربی نوعی از نبات خاردار ست که در آخر بهار و اول تابستان می روید و در مصر معروف بمریرست و اطبای آنجا بجای شکاعی استعمال
می کنند و در فعل قریب آنست و مردم دیار بکر آنرا از رود و به مانند گیلانی گویند که آن نوعی از شکاعی و بادا و ردست و آن نبات ربیعی ست
برگ آن شبیه برگ چقندر و بسیار سبز رنگ مائل بسیاهی و ملاصق زمین و در تابستان مانند درخت شعبها از یک بیخ ازان می روید و گل آن زرد
و در آخر هنگام خشکی خاردار می شود و شبیه بشکاعی و دوران تخمی مانند قرطم و بسیار تلخ می باشد و قوت آن تا چهار سال باقی می ماند و ساق آنرا
پوست جدا کرده می خورند و تلخی آن کمتر از برگ و تخم و پوست ست و بعضی با گوشت پخته نیز می خورند و نسبت آن میان زراعت در زمینهای
نمناک و چون شتر آنرا بچرد و فربه گردد و در فربه کردن آن چیزی بهتر ازان نیست و لهذا آنرا شوک الجمال مانند معتدل در گرمی و سردی و خشک
در رسوم و مفتح و ملطف فساد آن جهت در دچشم و آشامیدن برگ آن و یا آب برگ آن بقدر یک اوقیه مکرر جهت امراض قصبهٔ ریه و درد پهلو
کهنه و ضعف جگر و تفتیح سدد آن و ادرار بول و جرب و حکه و تسکین حدت و حرارت خون و تصفیهٔ آن و جهت تپهای کهنه و با با سخوا ه
با آبگینه سوده جهت شکستن سنگ شانه و عسر البول و آشامیدن سه دانهٔ آن با شراب جهت سموم نافع و مصدع ست مصلح آن کشنیز مقدار
شربت از جرم آن تا سه درم و از آب آن تا یک اوقیه است مرار الصخر و مرار الحجر خطل ست مراره بکسر میم و فتح رای مهمله و الف و فتح رای مهملهٔ ثانی در آخر با
اسم عربی ست جمع آن مرارات و مرائر نیز آمده بفارسی زهره و بهندی پتا گویند و آن عضوی ست از اعضای مرکبهٔ بدن حیوان و آن ظرف
جهت صفرای ستوله در جگر ست بقول شیخ قوی ترین زهرها از حیوانات چهارپایه زهرهٔ گاو پس زهرهٔ گلاو خرس پس زهرهٔ بزپس زهرهٔ گوسفند ست سالم ترین زهرها
از پرندگان زهرهٔ خروس ماکیان و مراج کبک صعار زهرهای طیور قوی تر اند از حیوانات چهارپایه و از زهرهای بسیار قوی و لذاع زهرهٔ حیوان شکاری ست خصوص بزرگ آن
و زهرهٔ شبوط و ماهی مسمی بعقرب بحری و سنگ پشت قوی اند از زهرهٔ حیوانات چهارپایه و ضعیف ترین زهرها زهرهٔ خنزیر ست و اسحاق گفته
که اقوی مرارات چهارپایان زهرهٔ شیر پس کفتار پس گاو پس گرگ پس خرس پس بز پس غزال پس جامرش ست و هر قدر که حیوان تشنه تر و در جای
گرم خشک باشد غالبا قوی تر بود و نیز هر یک از زهرها بحسب نری و ماده گی حیوان و اختلاف احوال از سیری و گرسنگی و سیرابی و تشنگی و وحشی و اهلی
و ریاضت و تعب و دوندگی و سرعت سیر و پرواز و راحت و آرام و یکجا بستن و در قفس بودن و تعلیف و غیرها با شیای حاره و باردهٔ مختلف می باشد
چه از حیوان سر مطلقا که در هنگام گرسنگی و تشنگی و دوندگی و غیرها از اسباب سخنه اخذ نمایند گرم تر و خشک تر و باحدت و قوی تر اند و از ماده خصی
و هنگام مخالف آن امور را از اسباب مبرده اخذ نمودن در گرمی و خشکی و حدت کمتر و ضعیف تری باشد و زهرهٔ انواع ماهیان حاد و قوی
می باشد خصوص زهرهٔ شبوط که سمی ست و زهرهٔ انواع مارها سم قاتل اند و بهترین زهرها مطلقا زر دمائل بسرخی بر نگ طبیعی آنست و بدترین
آن زنگاری و لاجوردی و سرخ ناصع و تیرهٔ آنست و دیسقوریدوس گفته واجب ست که سر زهره را به بندند و در آب جوشان اندازند تا
آنکه ثلث آن بماند پس بیرون آورده در سایه خشک نمایند بجائی که نمناک نباشد و نگاه دارند و گویند کسی که ارادهٔ حفظ آن نماید هنگام ذبح
حیوان آن بگیرد و اگر ممکن باشد از زنده گیرند بهتر باشد پس بر شته محکم بسته در ظرفی که دران عسل باشد اندازند و سر ظرف بندند و بر دارند
و طبیعی آن مطلقا گرم و خشک تا چهارم ست و گویند در سوم و حاد و جالی و مسدید النفوذ و گیلانی گوید که چون زهره ظرف مرهٔ صفرا ست و هر عضوی
که دران ماده بسیار باشد لا محاله بطبع خود مائل بطبیعت آن ماده باشد فلهذا جمیع مرارات حاد جلا اند اما چون مراره را با مراری که اندر انست
بگیرند پس این حرارت و حدت بغایت مفرط باشد بسبب قوت حرارت صفرا و حدت آن و اما چون جرم مراره بانفراده اخذ کنند

پس این حرارت بغایت آنکه باشد و همچنین حدت و این همه آنست که جوهر مراره فی نفسه عصبی ست و اجرام عصبیه بذاته خود بلغماند و حرارت و حدت در جرم مراره بسبب اکتساب آن از صفرا حادث می شود و مرارات در قوت حرارت و یبوست و مانند آن مختلف می شوند باختلاف حیوانی که ازان بگیرند و در مزاج آن و نوع آن و سن آن و غذای آن و تدبیر آن و غیر ذلک انچه واجب کند آن اختلاف حال صفرا پس هر مرارهٔ که از حیوان حار یابس مزاج باشد لامحاله صفرا در بدن آن بیشتر و حادتر باشد و لهذا از مرارهٔ آن شدیدتر و قوی تر بود خصوصا چون آن حیوان گرم خوار نیز باشد حار یابس غذا باشد بهر آنکه حیوانی انچنین باشد صفرا در بدن آن بیشتر و حادتر بود و حیوانی که انسی باشد آن در مزاج اقرب بمزاج انسان بود فلهذا از مرارهٔ آن قریبا از مرارهٔ انسان باشد و اقرب باعتدال بود پس در حرارت و حدت و یبوست ضعیف تر باشد فلهذا از مرارهٔ ماکیان چنین باشد و هر مرارهٔ خنزیر بسبب کثرت اکل که لازم آن کثرت بلغم ست و قلت صفرا ست در حدت کمتر و در حرارت و یبوست ضعیف تر بود و مرارات طیور جمله حادلذاع یابس می باشند و بعضی ازان بر بعض آن در قوت فضیلت میدارند و جمیع مرارات مفتح دهان رگهاست بلذع شدید و حرقت موجبهٔ خود و در مراهم حمره می افتد و آنرا منع می کند و حاجت قروح بسوی مرارات قوی و ضعیف مختلف می باشد بحسب اوقات آنها و بحسب نقای آنها و چرک آنها و زهرهٔ خروس و ماکیان و کبک و عقیان و نزاقب و طیور آبی و تعلق و غزال و حیوان مالکول و خوک و کفتار همه منقی قروح از چرک آنهاست و سعوط کل مرارات اخراج فضول ردی نماید و جمیع انواع مرارات جالی مخل غلظ در چشم و زهرهٔ طیور و اکثر حیوانات جالی بهایس و آثار چشم و انحال آن نافع ظلمت بصر و آب نافل در چشم بابتدا و همچنین جهت انتشار و بدستور زهرهٔ جوارح خصوصا خشک آنها جهت ابتدای نزول آب در چشم و انتشار و استعمال آنها جایز نیست مگر بعد تنقیهٔ بدن و سردنافع ترین زهرها برای چشم از همه چهار پایان غزال و رنگاست و از طیور کبک و از ماهی خیشوط زهرهٔ خروس و ماکیان و کلاغ و حداة و مرغان آبی و تعلق و کفتار و حیوانات ماکول اللحم و اشتال اینها جالی و جهت حدت و قوت قروح آن ازچرک نافع و زهرهٔ عقرب بحری و سنگ پشت بحری و کفتار و کبک و عقاب و ماکیان دیزو وحشی همه موافق ابتدا بآب نازل در چشم و قرحهٔ عارض برای چشم ست و زهرهٔ بزنر و گاو نیز جهت قروح تازه گوش نافع و نشوق جمیع مرارات نافع چشم و بغایت مفتح بصر و کبد و طحال ست لیسیدن زهرهٔ آهو و خرگوش و غن گاو تازه نافع حمام دافع بهر و ربودن زهرهٔ هر حیوانی مطلقا مسهل ست حتی زهرهٔ خنزیر چون بران طلا کند بمالند و یا پنبه بدان آلوده حمول نماید تلیین و اسهال نماید و فرزجهٔ زهرهٔ هر حیوان مدر حیض ست و طلای آن بانطرون و اتیخ و گل ارمنی جهت جرب متقرح نافع ست و بقول صاحب منهج شستن سر بزهرهٔ نافع تر از بدل آن چرک گوش و خواص زهرهٔ هر حیوان در ذیل ذکر آن مسطور ست و بقول هندیان افعال و خواص مراره در بیتا مسطور شد و **هراس** اسم ثانی ست **مرال** اسم ترکی آهو ست، **مران** بضم میم و فتح رای مشدد و الف و نون در ختی ست که در کوهستان و زمین عرب سیر دیده جمیع اجزای آن تلخ و چوب آن تلخ تر و در تر آن قبض شدید و عفوصت ست و صاحب جامع گفته که آنرا قرانیا نامند و آن ثمر شجری ست که در کوهستان میروید برگ آن مانند برگ آزاد و درخت و ثمر آن شبیه بزیتون دراز بتر رحالت خامی و بعد پختگی رنگ آن برنگ خون میشود و آنرا میخورند و موافق قرحهٔ امعاست و بعضی گفته اند که مران قرانیا نیست بلکه مران و مالیا یکی ست و بعضی آنرا درخت مروانسته اند چنانچه در مر تفصیل آن گذشت بالجمله مران گرم و خشک است و در ان قبض و تجفیف و آشامیدن برگ و یا عصارهٔ برگ آن بقدر یک درم تا دو درم با شراب و یا شیر جهت سم افعی گزیده نافع و ثمر خواص آن در مر ذکر یافت چه بعضی خود آنرا شجرة المر دانسته اند چنانچه مذکور شد و گویند که ثمر آن مدل جراحات کبار ست، در ابدان صلبه گاه ثمر آنرا میخورند هنگام ارادهٔ قبض طبع و آن نافع معده و احشا و مانع اسهال و سیلان خون ست اکلا و ضمادا و مدرا و محمولا و پوست رخت آنرا سوخته چون با آب بر جرب متقرح طلا نماید بسیار نفع کند و ضماد برگ آن بر موضع گزیدهٔ افعی نیز نفع بخشد و گویند که برادهٔ چوب آن سم قاتل ست مر بابنجات ست مرجایی، **کدو** که آنرا سیر نامند در کلد مسطور شد مر **باقلی** بضم میم و سکون رای مهمله و فتح بای موحده و الف

وفتح خا وضم لام وسکون نون اسم یونانی ست و بعربی ذو انف و ورقه است و آن خرنبل ست و بعضی نوشته اند که مرادف دو نوع ست یکی را خرنبل گویند و آن مذکور شد و دیگری را حوانه نامند و دیسقوریدوس گفته که آن نباتی ست ساق آن کوچک و آنرا شاخها نیست و نه شبیهاست و آنرا یک بیخ ست و بهمان برگ الس و بسیار شبیه ببرگ بادیان ست و در ساق اندک تجویف و زنگ آن مختلف و آن بازمین چسپیده و در بنی زارها می روید و چون خشک یا تر آن ضماد نمایند جهت خراجات در ابتدای ظهور آنها انچه از ورم آنرا عارض شده باشد باز دارد و گاهی با آب و نمک جهت سقطه می آشامند و جالینوس نوشته که قوت این دو اقوت مجففه است و از تجفیف خود بدان حد میرسد که اندمال جراحاتی نماید **مرتا** بکسر میم وسکون رای مهله و فتح تای فوقانی و الف اسم بلیله است **مرتک** بفتح میم و بکسر آن نیز و سکون رای مهله و فتح تای فوقانی و سکون کاف سرداسنگ سفید را نامند **مرتکدا** بضم میم و سکون رای مهله و فتح تای فوقانی و میم دوم و دال مهله و الف اسم رتن جوت ست **مرتودبهوتا** بضم میم و سکون رای مهله و ضم تای فوقانی و سکون دال و دال مهله و ضم بای موحده و خفای ها و سکون واو و دم و فتح تای فوقانی ثانی و الف اسم کاندا ست **مرتی** بفتح میم و رای مهله و کسر تای فوقانی هندی مشدد و سکون یای تحتانی اسم مرزبی ست **مرچ** بکسر میم و سکون رای مهله و جیم فارسی اسم هندی فلفل ست و آن سیاه و سرخ می باشد و سر دو نوع جدا مسطور می شود **مرچ سیاه** و آنرا کالی مرچ و گول مرچ و مریا و مریالی و در سنسکرت ویجم یعنی آنکه در روئیدگی بیاره دار پیدا می شود و بونیشم یعنی مسلمانان بدان بسیار رغبت می دارند و مرچ که اسم ست و کرشنا یعنی سیاه رنگ می دارد و اوشنم یعنی گرم مزاج و تیزی نامند و آن نزد هندیان تیز و تند و گرم و خشک و دافع فساد بلغم و باد و تنگی نفس و خلط و کرم شکم و ناضم و قلل و صفرا انگیز ست و بعضی گویند که آن برباد و صفرا غصه کند و وقت هضم هم تیز و تند ست و در روشکم و کهف برابید و قسمی از مرچ سیاه است که بزرگ تر از آن می باشد و آنرا در هندی بول مریا گویند و آن نیز تیز و تند و سبک و دافع بلغم لزج و باد و کرم شکم و در رد آن و ناضم ست و طبع ما خوش کند و خواص آن بقول اهل یونان در فلفل گذشت **مرچ سرخ** که آنرا لال مرچ و کاچ مرچ و مرچ کایا و بلاطینی پیپیکه و در انگریزی چلیز گویند و آن بار نباتی ست مابین شجر و گیاه و تا بدو ذراع در برگ آن شبیه برگ ریحان و از آن سبز تر و خرد تر و سخت و گلش سفید مثل یاسمین در ریزه و بار او طولانی تا بقدر انگشت مستدیر و صنوبری شکل و بطرف دنباله غلیظ و مخروطی و بطرف سر آن باریک صنوبری و مجوف پر از تخم سفید مائل بزردی و پهن شبیه بتخم تاتوره و از آن کوچک تر و تخم مذکور در خامی سبز و بعد رسیدن سرخ و براق می گردد و قسمی از آن گرد مثل گردهه و آنرا مرچ خراسانی نامند و نوعی برابر قرنفل می شود و آنرا کالا فری و لونگ مرچ گویند و این در تیزی شدید تر ست گرم و خشک در سوم و بقول بعضی در اول چهارم حاد محرق خون مولد صفرا و بوا سیر مصلح آن روغنها و شیرها بمثل آن دو و وزن آن دارفلفل و طلای رقیق آن با آب جل کرده دافع درد سر بلغمی ست لیکن باید که اول بر موضع در دروغن مالند تا حدت زیاده نکند و مجرب ست و بعضی گویند نوع کوچک آن نر بود و نوع بزرگ آن ماده و آن اصلاح آشامیده و تره ها نماید و لذیذ تر سازد و ناضم طعام بود و رطوبت دماغ و معده ببرد و اعضا را قوت دهد و با دها بشکند و نزله و سرفه را مفید بود و تریاق شر آبهای مختلف و ردی ست و در حق مرطوب مزاجان که بلغم در بدن ایشان بسیار بود حکم اکسیر دارد و فربهی مفرط بلغمی را تحلیل کند و یک عدد چون فرو برند بیضه رافی الفور قمع دهد و گرم و خشک مزاجان را مضر و در دو اصلاح او آنست که تازهٔ او با مدهٔ سرکه پرورده بستعمال آورند و از آشامیدن آن اجتناب اولی ست و طعام مصلح او ست و مقدار مستعمل آن در طعام بقدر ذائقه خورنده است و بعضی می نویسند که آن حابس حریف لذاع محرق زبان و حلق و دهن ست بحرافت خود و مشور و محرک صفرا و مجفف لیکن ملذ ذ طعام او ذائقه دهندهٔ زبان و مشهی طعام و در هند اعلی افاویه برای شوربا و بقول ست و باستعمال آن و اختلاط آن با مطعومات دفع فضلات آنها می شود و مفتح و مقطع و اکال و محرق و چون خشک آنرا مع تخم سائیده بر سر طان به بندند گوشت مرده را می خورد و گوشت صالح بر و یاند امادی قبری نماید و پوست خشک آن حابس اسهال صفراوی و ضد گرم مزاجان و مصلح صفرا و تر شیها و آب سرد ست **مرجان** بفتح میم و سکون رای مهله و فتح جیم و الف و نون اسم عربی ست

وبفارسی نیز مشهور بدان دکامه وخرومک نیز گویند وبهندی سونگریرد الادپال نیز نامند وآن جسمی حجری شبیه بساق وشاخ درخت ست وسمیخ وسفید وسیاه نیز می باشد که دربحرین ودرزیر آب از زمین می رویند تا بقدر یک ذراع وزیاده نیز و باشاخهای بی برگ وثمر وبهترین آن قطعهای بزرگ سرخ رنگین براق بی جرم دبی سوراخ کم گرها ست وبعد ازان سفید باوصاف مذکوره وسیاه آن زبون ومادهٔ تکون آن اجزای لطیفهٔ ارضیهٔ مختلطه باآب وهوای حادث اناانجرهٔ محتقنهٔ زیرزمین آن دریا ومیان احجار ست که بسبب تابش آفتاب وتاثیر کواکب بهم می رسد وهنگام زیادتی وقوت وغلبهٔ ابخره بروز انهار ازحلل وفروج ومنافذ احجار وزمین مرتفع ساخته برمی آورد وبعد از برآمدن منشعب می گردد بشکل نبات ودرخت واجزای بخاریه ازان مفارقت نموده متحجر می گردد وبصورت سنگ می شود وگویند که آن اول متولدات نباتیه وآخر متولدات حجریه است ودر بحر طولوس واندلس بهم می رسد وجائی که بسیار عمیق ست آلات سرب وغیره از اثقال بردام ماهی گیری بسته در دریا می اندازند وبراطراف جانب حرکت می دهند تا برآنها پیچیده گردد پس بزوری کشند تا شکسته وجدا گشته برآید وجائی که عمق آب آن کم ست غواصان در آب فرو رفته برسن بسته شکسته برمی آورند مزاج آن سرد وخشک در دوم وگویند سرد در اول ست وسیاه آن سرد وخشک در سوم آشامیدن نیم درم آن قابض و مجفف وحابس سیلانات ومقوی اجفان وشرب آن تا نیم درم بالکیر اقاطع نزف الدم وشرب یک درم آنرا با وزنه بهر جمیع سموم دانسته اند وتعلیق آن بر معده جهت جمیع امراض آن باخاصیت نافع وهمچنین تعلیق آن جهت ترسیدن اطفال در خواب مفید ودر سائر افعال مانند بیج آن یعنی لبسد ست که مذکور شد وکذا دستور احراق آن **مرچابی** بکسر میم وسکون رای مهمله وفتح جیم فارسی والف وکسر همزه وسکون یای تحتانی اسم هندی حب النیل ست **مرجدا** بکسر میم وسکون رای مهمله وفتح جیم ودال مهمله ولام والف بهندی اسم خرمای سلیمانی ست **مرجا** بضم میم اسم مرست بقول اطبای انگریزی محرک ومقوی ودافع بلغم ومدر حیض ست ومقوی باضمه وبادویهٔ فولادیه وکمنین آنرا ی خورانند ودر ربو وسل نیز می دهند **مرچوپیجا** بضم میم وسکون رای مهمله وضم جیم فارسی وسکون واو وکسر بای موحده وسکون یای تحتانی وفتح جیم والف اسم هندی بانس ست **مرچوتک** اسم عدس ست **مرچیاگنده** بکسر میم وسکون رای مهمله وکسر جیم فارسی وفتح یای تحتانی والف وفتح کاف فارسی وسکون نون ودال مهمله وخفای ها اسم هندی اوخر ست نزد هندیان گیاه اوذنارک وشیرین وپرمیو دفع کند وعصارهٔ آن در چشم اندا ختن ناخنه را دور سازد وخارش را نافع وصفرا بیفزاید **مردار اغاجی** اسم عنب الثعلب ست **مردارخوار** اسم زخمه است **مرداسنگ** بفتح میم وسکون رای مهمله وفتح دال مهمله والف وفتح سین مهمله وسکون نون وکاف فارسی اسم فارسی ست ومعرب آن مرداسنج ونیز در فارسی مرداسنگ وبهوتانی لیدوخورس گویند ودیسقوریدوس آنرا لینوخوس نامیده وآن جسمی حجریست مصنوع از اجساد معدنیه سواسلی آهن وبیشتر از سرب وقلعی بطریق احراق می سازند وگاهی از غیر اسرب بعمل می آورند چنانچه صاحب جامع گفته که بعضی ازان از رصاص می سازند وبعضی از نقره وگاه از طلا واین بهترین اقسام مرکب ست وبعد آن نقرئی ودر جوامع ادویه نوشته که مرداسنگ یعنی سنگ مرده است و بین اسم بهر استیلای سردی وخشکی برآن موسوم شده وآن معدنی ست وصنعت ما نیز دران اثر ست ونوعی ازان که آنرا تکسانند آن معمول و مصنوع ست وگویند طلائی آن سرخ ونقرئی کبود ورصاصی مائل بسرخی وزردی ست وبهترین آن اصفهانی صاف براق زرد رنگ مائل بسرخی سنگین سهل الانفراک آنست وسفید آنرا مرتک نامند چون خواهند که آنرا سفید گردانند باید که در پشم سفید پیچیده باآب وباقلا بجوشانند وبعد از مهراشدن باقلا وسیاه شدن پشم آب باقلا وپشم را تبدیل نماید وطبخ دهند وهمچنین کنند تا سفید گردد واین مستعمل در اطلیه وذروریات ست برای آنکه عضو را سیاه نگرداند ومغسول آن لطیف تر وحدت آن کمتر از غیر مغسول ست وطریق غسل آن انیست که مرداسنگ هر قدر که خواهند باریک بسایند وباآن نمک نیم وزن آن بیامیزند پس آب بران بریزند بمقداری که چهار انگشت بالای آن آید وهر روز سه مرتبه بهم زنند ودر هر هفته یک بار تبدیل آب آن نمایند وگویند که تا چهل وشش روز نگهدارند ودر هر روز دو مرتبه بر هم زنند ودر هر هفته یک مرتبه آب

تبدیل نمایند پس آب را ریخته خشک نموده نرم سوده بکار برند و بدین طریق غسل نیز سفیدی گردد بالجمله مزاج آن مائل بگرمی ست و در آخر دوم و تا سوم خشک و مغسول آن سرد در اول و خشک در سوم و سفید کردهٔ آن که مرتک نامند الطف و اقوی و گیلانی گوید که مرواسنگ مجفف و قریب از اعتدال در حرارت و برودت ست زیرا که حراق گرچه اندکی فایدهٔ حرارت نموده لیکن مادهٔ آن بسیار باردست و از مغسول کردن آن حرارت مستفاده باحراق لامحاله کم می شود چنانچه آبک بعد غسل سردی شود فلهذا مرواسنگ مغسول بارد مجفف ست و تجفیف آن لامحاله کمتر از تجفیف غیر مغسول ست و شیخ نوشته که طبع آن نزدیک جالینوس مائل بتجفیف ست لیکن ضعیف لاخان و ضعیف المتبریدین و غیر آن مائل ببرودت بسیار و مغسول آن لامحاله بارد ست و آن قابض مجفف ست و جلای اندک با قبض و تغریه نماید و تلطیف غلیظ کند و قبض و جلای آن بر رودانک ست و آن مادهٔ مراهم ست بجمع ادویه و تکسیر افراط تحلیل و تاکیل و قبض یعنی حدت ادویه که در مراهم جهت تحلیل و تاکیل افتد بشکند بهر آنکه ان ادویه شدید الحدت و خورنده و مشتمل زنگار بود و گویند که اقسام آن سم قاتل و از داخل غیر مستعمل و محلل و مغری و مسدد و حابس و جالی و دور کنندهٔ گوشت فاسد زاید و رویاننده گوشت صالح و التیام دهندهٔ زخمهای عمیق و جامع ادویه مراهم و کاسر شدت تحلیل ادویه محللهٔ قویه و خورندهٔ گوشت فاسد عفن دار خاصیت آنست که چون در سرکه اندازند آن را شیرین گرداند و شیخ گفته که آن خوشبو کنندهٔ بوی بدن و بغل و مانع خراش ران و جالی کلف و آثار سیاه و خون مرده است و خصوصاً مغسول آن و مزیل آثار جدری و مانع عرق و نبت لحم در قروح بالعرض ست لیکن جالینوس گفته که آن منقی نیست و نه موسخ و نه نبت بلکه آن مادهٔ مراهم ست و سخ مغابن و رانها را نفع کند و بعضی نوشته اند که طلای آن منشف قروح رطبه و منقی قروح بالعرض بمعاونت ادویهٔ مناسبه و طلای آن با مثل آن گوگرد زرد و سرکه و روغن مورد سوده جهت شری و جوشهای پر آب و طلای سفید کردهٔ آن رافع آثار جدری و جرب و نافع سوختگی آتش و آب گرم و مسکن حدت ادویهٔ حاده و جهت دفع بدبوی عرق و سخ جلد مؤثر خصوصاً با روغن گل و طلای آن با سرکه و زیبق جهت رفع قمل نافع و چون با روغن زیتون چهار وزن آن بسایند و بجوشانند تا غلیظ گردد طلای آن بهترین ادویهٔ استقاق مرس ست و طلای غیر سفید کردهٔ آن با آبک سیاه کنندهٔ جلد و موی و ذرور آن جهت قروح میان انگشتان با نافع و اختلاط آن با سائر ادویهٔ جرب و جدری نافع است و سفید کردهٔ مغسول آن در کحلها افتد و جلای چشم کند و جهت سلاق و جرب و ناخنه و قرحهٔ چشم نفع بخشد و چون سائیده با روغن آمیخته بر قروح بینی و لب طلا نمایند نفع کند و طلای آن با روغن گل بر حوالی قلب و زیر بغل مانع ریختن مواد بقلب ست و بقول شیخ آشامیدن آن حابس اسهال است و زنان بلاد ماوراء النهر اطفال را برای خلفه و قروح امعاء اسهال می خورانند و آن نافع سجع ست چون اندکی از آن در آب حل کرده بیاشامند و بقول حکیم مومن در بلاد دارالمرز جهت دفع کرم شکم با شیر می دهند و حرکت می فرمایند و تاکر مها دفع نگردند مانع سکون آنند و فی الواقع در دفع قاسم کرم بعید ست و بقول ابن تلمیذ نیم درم سفید کردهٔ آن با جلاب مخرج اقسام کرم معده است و جرب را داخل سفید کردهٔ آن در حقنها حابس اسهال قروحی و سجعی ست و بقول صاحب منهج مضر امعاء ست مصلح آن شیر تازه بدل آن سلیقون و خوردن دو درم آن سم قاتل و کشندهٔ انسان ست باحداث حبس بول و انتفاخ شکم و قولنج و مغص عظیم و ضیق النفس و کشیدگی زبان و سفیدی آن و اختناق و گاه گاه نجر بانشقاق امعاء گردد و علاج آن تنقیهٔ بدن ست بقی کردن از آب شبت و انجیر و خوراندن مرکی سه درم با آب نیم گرم و ملازمت آشامیدن شوربای گوشت خرفان و خرد سن و آب گوشتهای جرب و مالیدن لطوخات معرقه در دهنها بر بدن و خوردن زنجبیل مربی و افستین و زوفا و تخم کرفس و فلفل و گل حنا و نارد ین و طلا و بهتر آنست که با روغن گل آمیزند دو مثقال از تخم کرفس و افستین و مرکی با یک اوقیه طبیخ کرفس دا گر طبیعت قبض باشد حقنه نمایند بحقنهای لینه و مصلح آن بقول اطبای هند خاکستر کاه شالی ست **مروبهوا** بفتح میم و ضم رای مهمله و سکون دال مهمله و فتح بای موحده و خفای ها بفتح واو و الف یعنی آنکه با دازان پیدا می شود اسم قسمی از نهلهل ست که آنرا دیوار نهلهل می گویند و نیز اسم بیلی ست که آنرا در هندی بنگی تری نامند **مروا** بکسر میم و سکون رای مهمله و ضم دال مهمله و فتح کاف و الف اسم خرمای سلیمانی ست **مروم گیاه** اسم بهوم کیس ست بیوج الصنم را

مروبهوا
مروا
مروم گیاه

نیز گویند **مرد و پشپ** بضم سیم وسکون راو ضم دال مهملتین وسکون واو وضم بای فارسی وسکون شین معجمه و بای فارسی دوم بمعنی گل نازک و نرم اسم گل درخت گیسا است **مرد و پهل** بمعنی برنازک اسم بار درخت سیندی و تارست ونیز اسم آله و بار درخت ملو و لمار اگویند و بزیادتی میم در آخر کلمه اسم کنول و شاخ آنست **مرد و نوک** بضم تای فوقانی وخفای واو وضم کاف اسم بهوت پرست **مرد و در بها** بفتح دال دوم وسکون رای مهملتین وضم بای موحده وخفای ها والف اسم دوب ست **مرد و کانٹی** بضم میم وسکون رای مهمله وضم دال مهمله وسکون واو وفتح کاف والف وخفای نون وکسر تای فوقانی وسکون یای تحتانی اسم مهادرست ونیز اسم ملیم ست **مرد و کنٹک** بفتح کاف وخفای نون وفتح تای فوقانی هندی وسکون کاف دوم اسم خار درخت گل مهندی ست **مرز دیسقوریدوس** گفته که آن شرابی ست که از جوی سازند و بعضی مردم بدل خمر استعمال می کنند مصدع وردی برای اعصاب ست وگاهی از گندم می سازند **مرز نگوش** بفتح میم وسکون رای مهمله و فتح زای معجمه وسکون نون وضم جیم وسکون واو وشین معجمه معرب مرزنگوش فارسی ست و بعربی سمسق وحبق الفیل وعنقرد بیونانی مردقوس و اناغیلس وثاموس وطامیوس وبهندی مروا نامند و آن غیر از آذان الفار ست جهت آنکه برگ آن مثل هیچ مشابهتی بگوش موش ندارد بلکه بگوش خرگوش می ماند از جملهٔ ریاحین خوشبوست و در باغها زراعت آن می نمایند و نبات آن تا بدو سه ذراع یا شاخهای پرشیان و برگ آن طولانی اندک باریک کم عرض وگل آن سفید مائل بسرخی وتخم آن شبیه بتخم ریحان و شفاف وکسانی که آنرا آذان الفار دانسته اشتباه نموده اند و دیسقوریدوس گفته که آن نباتی ست باشاخهای بسیار و برزمین منبسط و برگ آن مستدیر و بران زغب و آن بسیار خوشبو و سخن و در اکلیلها استعمال می کنند طبع آن گرم در آخر دوم و خشک در اول آن چه بقول شیخ گرم و خشک در سوم و جالینوس گفته که قوت این نبات قوت لطیف ست و آن تسخین و تجفیف در درجهٔ سوم می کند بالجمله آن ملطف و محلل و مفتح و جالی و جاذب و قوتیرا از سینه پست و مفتح سد و دماغ و نافع شقیقه و صداع رطوبی و صداع سوداوی و ریاح غلیظه و در دگوش بطول و قطور را و گویند آشامیدن مطبوخ آن مفتح سدهٔ دماغ و خیاشیم و نافع امراض مذکوره و مالیخولیای مراقی و لقوه و حابس زکام جهت آنکه محلل رطوبات و ریاح موادی ست و بوئیدن آن جهت تقویت دماغ و سرعت مستی شراب و منع خمار و تفتیح سدهٔ منخرین و سعوط آب آن جهت تنقیهٔ دماغ از اخلاط بارده و سخن آن و نافع لقوه و صرع ست و طلای آن با خل در حمام جهت درد سر بارد و بجرب و انحال آب آن جهت ابتدای نزول آب در چشم و ضعف باصره و طلای خشک آن با عسل جهت رفع آثار سبز خون منجمد خصوص زیر چشم و خائیدن آن با نمک و فرو بردن آب آن نافع سیلان رطوبات و آب از دهان و تمسح نوشته که نافع اوجاع بارد و رطب است و چون جوشانده آب آن بر سر ریزند و یا برگ آن بپوشند مرض سوداوی و بلغمی را نفع کند و مرزنگوش مرض لقوه فعل نیک دارد و فعل آن اکثر از نام اندرانست و اسحق بن عمران گفته که مرزنگوش مفتح سد و بست که در سر باشد و گداز ندهٔ بلغم و قاطع صداع بارد و نافع رکام و اوجاع بارده و ریاح غلیظه است و چون بپزند ببوبند بزودی سکر آرد و گیلانی گوید که ضماد آن بر ادرام چشم می نمایند و چون برگ تازه یا خشک آن ترکرده بر تهیج ریحی و بلغمی نهند تسهیل آن نماید و شرب آن بقدر پنج درم مزیل شری بلغمی ست و ضماد آن با مثل آن معزه نافع درد کمر و کنج ران و در روغنهای مزیل اعیای مفرد نفع قوی می کند و نطول آب مطبوخ آن بر سر نافع اوجاع بارده و ریاحیهٔ غلیظه و رافع شقیقهٔ سوداوی و بلغمی ست و چون ادامت بوئیدن آن و انکباب بر بخار آن و استنشاق آن نماید در نفع قوی تر از سخنین آب آن بر سر ست و بوئیدن آن و نطول آب آن مزیل سد و منخرین و سرست و چون با ادویهٔ نافعه کثرت نزلات در مقدم دماغ بسر شند نفع بین نماید و چون تازهٔ آن با زیره بخورند وجع الفواد بارد و خفقان معدی را زائل کند و چون طبیخ آن هر روز یک اوقیه بنوشند جهت استسقاء و عسر البول و مغص نفع کند و چون تازهٔ آن با گوشت مویز فقط و یا با سرکه سوده بر نقوط خلیتین نهند ازالهٔ آن نماید اگر ملتهب نباشد و گویند آشامیدن مطبوخ آن مفرح و نافع قدد سینه و سرفه و ضیق النفس و خفقان و وجع فواد و سخن معده و معا

نفضای باطنی و دماغ و تحلل ریاح سپرز و رافع صفرا و مسهل بلغم و استسقا و عسر البول و احتباس حیض و قولنج ریحی ست و فربهٔ آن مدر حیض و طلای آن تحلل اورام بلغمی و بابزر القنج جهت ورم پستان و با حرمل و دخن جهت التوای عصب و درد کمر و کنج ران و با سنبل جهت رفع اعیا و با سرکه جهت رفع کلف و بهبودی عرق و مالیدن آن بر موضع جماعت بعد فراغ از ان رافع اثر سفید زخم آن و ضماد آن با سرکه جهت گزیدن عقرب و بخور آن گریزانندهٔ هوام و رافع مضرت هوای وبائی ست مقدار شربت از جرم آن تا دو مثقال و در مطبوخ تا هفت مثقال مضر گردد و مثانه مصلح آن کاسنی تخم خرفه بدل آن سیسنبر و گویند فستقین و مر ماخوذ دو وزن آن و نیم وزن آن فلفل دو وزن آن شاه بانک و برگ یاسمین نیز گفته اند و صاحب منهج نوشته که آنرا از داخل و خارج استعمال می کنند و مضر بدماغ عارست مصلح آن نیلوفر بدل آن نمام و روغن مرزنجوش را مثل روغن آس میسازند و بهتر آنست که رنگ آن سبز و بران بوی مرزنجوش غالب باشد طبع آن گرم و خشک و مفتح سدد دماغ و مسخن آن و مزیل ریاح غلیظه است و شیخ می فرماید که قوت روغن آن مسخن ملطف عارست مالیدن آن نافع فالجی که گردن را بسوی خلف مائل گرداند و بقالیج مطلق نیز و پنبه را بدان آلوده در گوش نهادن نافع سدهٔ گوش ست و نافع انضمام رحم مؤدی باختناق آن و گویند که آب آنرا با هم وزن آن روغن زیتون بجوشانند تا آب رفته روغن بماند پس مالش بدان جهت فالج و لقوه و کزاز و رعشه و شقیقه و درد سر بارد و اعیا و قطور آن جهت درد گوش و تفتیح سدهٔ آن و گرانی سامعه و تحلیل ریاح آن نافع ست انعال و خواص این بقول هندیان در مرواخواهد آمد **هرزه** اسم فارسی صعتر بستانی ست

مرسا بفتح میم و سکون رای مهله و فتح سین مهله و الف قصری از چولائی ست **مرسطس** بفتح میم و رای مهله و فتح سین مهله و ضم طای مهله و سکون سین مهلهٔ ثانی اسم نبطی درختی ست بقدر یک قامت برگ آن باریک مثل موی و با هم چیده و بارطوبت چسپنده مانند عسل و تند بوی و تلخ و رطوبت برگ آن زیاده از شاخ آن گرم و خشک در سوم طلای آن جهت گزیدن افعی و سائر هوام سمی و برگ و پوست آن سوخته با آرد و رحام سه مرتبه رافع جرب و قالع آن و سنون آن جهت تقویت لثه و جراحت آن و ذر و خشک آن جهت التیام زخمها و تعلیق آن جهت سرولادت مؤثر و آشامیدن دوا و قیه از آب آن کشنده ست بعد دو روز و صاحب فلاحت گفته چون برگ آنرا غرس نمایند درخت می روید و چون شاخ آنرا بریده دفن کنند و آب دهند بعد از چهل روز مانند اصل روید **مرسعا** میلا اسم خوخ ست **مرسنین** اسم آس ست **مرسیا** اغریا اسم آس ست **مرسیا ایمارس** آس بستانی ست **مرسیون** اشنانست **مرطلا** اسم دخن ست **مرطوس** نزد صاحب هادی الادویه مرادف خوز و نزد بعضی مرطوس ست **مرسلون** بلغت سریانی داچینی ست **مرسیا** بیونانی ریحانست **مرطیس** قسم سیاه مرسطیس ست **مرسیح** اسم دخن بلغت **مرعزی** بفتح میم و سکون رای مهله و فتح عین مهله و کسر زای معجمه و یای نسبت اسم سریانی ست بفارسی مرغز مانند و آن نوعی از پشم نرم تر از موی بسیار نرم ست و اکثر سفیدی باشد و از ان لباس می بافند بقول ابن رقیه جامهٔ آن گرم و تر و نرم تر از صوف و جامهٔ آن در گرمی گرم تر از ابریشم و آن دیر پوسیدن آن موافق طبیعت انسان و مشاکل جمیع اقسام امراض مزمنه مردم و ابدان را نرم می دارد بسبب کثرت نرمی که در ذاتست و مسخن گردد و مقوی کمر و محرک باه و مسمن بسرودین ست **مرغابی** بضم میم و سکون رای مهله و غین معجمه و الف ممدوده و کسر بای موحده و سکون یای تحتانی اسم فارسی ست و یونانی بروله و بعربی ابن الماء و ذرنامند و گویند که اوز اسم جنس مرغابی ست و مراد نوع کبیر آنست که قاز باشد و ماهیت آن معروف ست و اهلی و بری می باشد و اهلی آن پرواز نمی کند و بری آن پرواز می کند و ازین کلام مفهوم می شود که بط اهلی نیز شامل مرغابی ست بالجمله جمیع اقسام آن گرم تر تا دوم و تا آخر آن نیز گفته و غلیظ الغذا و دیر هضم و بازوی آن خفیف تر و گویند چون هضم شود مسمن بدن محرک باه است و لحم آن با مصالح گرم بهتر و مصلح آن آبکامه و آب انارست و گوشت آن قریب از گوشت میش ست و از اغذیهٔ نافعه برای سروی جگر و ادجاع بارد آنست جهت آنکه گوشت آن شدید الحرارة ست و چون باز هومت بسیارست باید که بعد ذبح دو سه ساعت آنرا در زمین دفن نمایند تا بوی زهومت آن کم گردد پس برآورده پرهای آنرا کنده شکم آنرا شگافته پاک شسته بپزند و این در

مرزه
مرسا
مسطس
مرسطس
مرسنین
مرسیا اغریا
مرسیا ایمارس
مرسیون
مرطلا
مرطوس
مرسلون
مرسیا
مرطیس
مرسیح
مرعزی
مرغابی

غذا قلیل تر از بکیان ست و مهما نچه آن جهت زیاده گردن پیه گرده و ریزانیدن سنگ گرده و شانه والتیام و فتق اکثار و ضماد مؤثر و آن سخن و روغن
است و محرورین را از خوردن آن بزودی تب حادث می گردد و بدستور بریان کرده بطون آن با مصالح گرم چون فلفل و دارچینی و زیره
و امثال اینها دستگدان آن لذیذ و غلیظ و دیر هضم و چون هضم گردد غذای بسیار از آن متولد شود و جگر آن لذیذ ترین جگر حیوانات است. امثال
آنست و غذائیت این از انها بیشتر و سریع الانحدار و بازدوهای آن صالح الهضم والغذا و آن سبک ست بسبب کثرت حرکت و ریاضت و
کثیر الغذا ست بسبب کثرت گوشت دران از بازوهای طیور دیگر و مغز سر آن طلا کردن جهت ورم مقعد مجرب و پیه آن عظیم المنفعت در تسکین اوجاع
ولذع و رعشق بدن و آن افضل شحوم طیر ست مالیدن آن جهت تمدد و کزاز و تشنج استلائی و تحلیل اورام بارده و صلابت مقعده و شقاق آن
و تقشر جلد و داء الثعلب و داء الحیه و شرب آن نیز برای تشنج و قطور آن نیم گرم در گوش مسکن درد و ضربان آنست و برای دفع اذیت آبی که
در گوش رفته باشد نافع و ضماد آن با آرد باقلا جهت ورم پستان بالخاصیه نافع و زرده تخم نیم برشت جهت افزونی عقل و تقویت قوت حافظه
و حفظ آن و زوال نسیان و سعوفه خشک و قطور آن با زنجبیل نیم گرم در رحم جهت احتباس حیض نافع و خون آن با آب نوشیدن جهت درد شانه
و شکستن سنگ بسیار نافع و خوردن پوست تخم آن سوده جهت اسهال دموی بهترین ادویه است و سرگین آن جهت سرفه خشک مفید و بعضی
خواص مشترکه مرغابی و بط و ربط مسطور شده **مرغ الهی** اسم در شان ست **مرغ حق گو** اسم فارسی قمری ست **مرغ سلیمانی** اسم هدهد ست
مرغ سنگ اشکنک اسم فارسی قطاة ست **مرغک** سقا اسم صفراغون ست **مرغی** بضم میم وسکون رای مهمله وکسر غین معجمه وسکون
یای تحتانی اسم هندی باکیانست و در آزار مرغان مندرج شده آزار مرغی کا اذا گویند **مریق** بکسر میم وسکون رای مهمله و فتح یا اضافه با اسم
مرغابی شناور است **مرقاعی** بضم میم و فتح قاف و سکون رای مهمله و فتح قاف و کسر شین معجمه
و سکون یای تحتانی و فتح عین معجمه ثانی و الف اسم یونانی ست و آزار آ قشیشا و تورطیون و تورطیون و بسریانی کیفا نورا نیز گویند و بعربی
حجر الدود و حجر الرود و شنانی و بالسی حجر روشنائی نامند بیخ آن برای روشنی چشم بسیار نافع ست و بهندی سوران مکھی و سونا مکھی و تاره ملی و سیران نیز
گویند و آن قسمی ست کثیر الزاق از نخیسا و از اقسام آن زنجفری و نحاسی و حدیدی و رصاصی ست و در مادون اینها پیدا می شود و هر یک بزنگ آن
فلز و منسوب بدان و مخلوط بمجموع آن معدن ست و آن بهتر از آن ست که بهر از استخراج می نمایند و قوی ترین همه نحاسی ست گرم و خشک در آخر
دوم و قیل شیخ الرئیس خشک در سوم و قال بعضهم مسخن و منضج و محلل و جالی و قال الغنون و قوت آن قوی ست و آن اراده یه اکاله و با
کیست ست استعمال آن از دا قتل جائز نیست مگر از خارج و هر قدر کز در حق آن مبالغه نمایند نافع تر باشد و گویند تا آزار یکسانیده
منفعت آن در اطلیه ظاهر می گردد و بقول رازی از خواص آنست که چون آنرا در گردن اطفال آویزند در خواب نترسد و اکتحال سوخته و غیر سوخته
آن جلای چشم و مقوی آن و محلل ریم زیرا آنست و طلای سوخته آن با روغن قیروطی زائد قروح و الثیام آنها نماید و تکمین و تحلیل اورام صلبه
کند و داخل مراهم محلله گردد می شود و بسبب تحلیل و انضاجی که دارد و گویند با سرکه منقی قروح و خورند گوشت زائد مساسد رویانیده
و شست صالح ست و طلای آن محلل رطوبات باقی که زیر جلد متعلق باشد و بقول ابن ماسویه بصری غلل ماده شجیه بریم که در اجزای عضل جمع شده
طلای آن با سرکه نافع بهق و برص و نمش و آثار ست و غسول بران نرم و باریک کننده موی و باعث تبعید آن و محرق و غسول آن
لطیف تر و گرمی آن کمتر و طریق احراق آن آنست که عسل آلوده در خرقه پیچیده در آتش اندازند تا سرخ گردد و بعضی تکرار این عمل
می نمایند و نزد بعضی چنانست که در ظرف گلی نو کرده سر آن بگل حکمت گرفته در تنور گرم دارند تا سوخته شود و طریق غسل آن آنست که با آب
دستی کرده با آب بشویند مکرر بحدی که سیاهی در آب ظاهر نشود و بعضی گویند که طریق غسل آن با نمک غسل اقلیمیاست و اهل مصر صفای
زاجهت استعمال بواسیر و اوجاع گرده و شانه و یرقان و جریان منی و دق شیخوخت استعمال می نمایند و جهت دفع سموم مشروبه

نیز بدل آن مغنیاست مصنوع ازمس یک آنار و روی تو تیا ربع آنار و سرب ثمن آنار و قلعی نصف ثمن آن و سنگریزه سرخ سوده نیم آنار
همه را یک جا گداخته دران ربع آنار سم الفار زرد سوده در هنگام گداز بپاشند و در جای ریزند شبیه بمرتشیشا در رنگ می شود افعال و خواص
این بقول اطبای هند در سون لکهی مسطور شد **مرگ** بکسر میم و سکون رای مهله و کاف فارسی بهندی اسم آهو ست و بهندی هرن نیز گویند
و بزبان تلنگی جنکا و بسنسکرت سارنگ نامند بقول هندیان گوشت اقسام آن شیرین و ترش و نمکین و تلخ و تیز و زخت یعنی هر شش طعوم که
نزد ایشان مقرر ست درین گوشت ست و سرد و سبک و مشهی طعام و نفاخ و دافع فساد اخلاط ثلثه و خون و مقوی اعضا و دل و دافع تپ
و گوشت این را از غذای دوائی شمرده اند و بعضی نوشته اند که گوشت او بامزه و شیرین در روشن کننده طبع و دافع باد و صفرا و مزیل لاغری
و مقوی باه و خواص آن بقول یونانیان در آهو مسطور شد **مرگ اندچها** بکسر میم و سکون رای مهله و فتح کاف فارسی و الف و نون
و فتح دال هندی و جیم و ها و الف اسم مشک ست **مرگ** اسم فارسی ماده دست **مرگتی** بفتح میم و سکون رای مهله و فتح کاف و کسر تای فوقانی
هندی و سکون یای تحتانی اسم بندر و کوبنج خرد دست **مرگ چڑا** بکسر میم و فتح رای مهله و سکون کاف فارسی و کسر جیم فارسی و فتح رای هندی
مهله و الف حیوانی ست که بکنار های آب یافته می شود و را دویه مبیهه بکار می آید و چون صرع اطفال را نافع می دانند لهذا بدین اسم
میخوانند و چڑا از ان جهت گویند که در شکل مشابهت بگنجشک سیاه دارد **مرگل** بکسر میم و سکون رای مهله و ضم کاف فارسی و سکون لام
بزبان تلنگی نام جگنو ست **مرگ مدا** بفتح میم و دوم و دال مهله و الف اسم کستوری ست **مرگ ماهی** بفتح میم بفارسی یای زهرج ست
مرگ موش کانی اسم فارسی سم الفار ست **مرگ موش عملی** اسم فارسی دیگر سم الفار ست **مرگ ناهلی** بکسر نون و سکون رای
مهله و کاف فارسی و فتح نون و الف و کسر های موحده و خفای ها و سکون یای تحتانی اسم کستوری ست **مرگ نینی** بکسر میم و سکون رای
مهله و کاف فارسی و فتح نون و سکون یای تحتانی و کسر نون ثانی و سکون یای تحتانی دوم اسم هندی قسمی از ماهی ست که دست و پا مثل
سام ابرص دارد و بزرگ آن تا دو شبر و کوچک آن بقدر یک شبر خوردن گوشت آن مقوی باه است نرآنرا مرگا نینی و مادهٔ آنرا مرگی نینی
پهلی نامند چون صیاد آنرا بگیرد و استخوان که در گردن نر آن مثل کوهان شتر ست از کار وجدا نموده او را باز در دریا رها می کند استخوان
مذکور مثل هلیله می باشد اگر آنرا در آب بر سنگ سوده قدری ازان باصاحب صرع تا هفت روز بدهند فائدهٔ کلی بخشیده تجربه ست **مرگپڑی**
اسم سیماب ست نزد اطبای انگریزی مرکبات این بسیار اند و گویند که از خوردن آن تا عرصه کیفیت سیمابی پیدا می شود و علامتش
آنست که نبض سریع و صلب می شود و در بدن حرارت مثل بخار محسوس می شود و در نفس یک گونه بوی می آید و لثه و رم می کنند بعده همه دهن
ورم می کند و در گلو دردی شود و در دهن و حلق زخمهای افتد و صحت اکثر امراض منحصر بهمین کیفیات می دانند مثلا سیماب دافع سوزش ست
بدین سبب که خون ضعیف می کند در امراض آتشک وغیره مرکبات این بسیار مفید اند و صفرا زیاده می کند و ملین نیز هستند اطفال بسیار
کوچک را مفید اند **مرگورا** بضم میم و سکون رای مهله و ضم کاف فارسی و سکون واو و رای مهله و فتح واو دوم و الف و رای مهله
ثانی اسم پاڑا ست **مرل** بفتح میم و رای مهله و سکون لام اسم قسمی از ماهی ست و آن دو نوع ست یکی آنکه پشت و باز و سیاه
دارد و زیر شکم اندک سفیدی بود آنرا مرل نامند فقط و دوم آنکه خطوط و نقط سفید باشد آنرا پهول مرل گویند و هر دو در لذت بشر و کم و بیش
و کم بوی باشد و پهول مرل افضل ست و خواص آن در مچهلی گذشت **مرلوماتنگی** بفتح میم و سکون رای مهله و ضم لام و سکون
واو و فتح میم و الف و فتح تای فوقانی و خفای نون و کسر کاف فارسی و سکون یای تحتانی نباتی ست هندی بی ساق و بسیار
در از و بیاره دار باریک تر مثل مومنبت او جائی که سایه می افتد و برگ او شقق بسه شقق مثل پای مرغ و سبز رنگ بعد خشک
شدن سیاه گردد و گل او ریزه و سفید و بار او شبیه بغربسته در صورت و سبزی اما ازان باریک و خرد و چون برسد سرخ

می شود پس سیاه گردد و دران دو تخم می باشد مانند تخم خیار و خرد تر از ان و گنده تر و روی یک تخم بسوی دنبالهٔ تخم دیگر می شود بقول هندیان بهر کسی که این نبات را بخورانند و بمالند مطیع و منقاد ش گردد حتی که بر حیوانات نیز این امر جاری می شود و گرفتن او مشروط است که در دوالی روز یکشنبه آمده باشد **مرلی** بفتح میم آسم چرونجی ست **مراحوز** بفتح میم وسکون رای مهمله و فتح میم والف وضم حای مهمله وسکون واو و زای معجمه برای مهمله نیز آمده بفارسی مروخوش نامند و آن قسمی از مروست و گویند مرو کوهی ست و گویند بهترین آن بستانی ست و غافقی از صاحب فلاحت نقل کرده که مرو هفت قسم ست یکی ازان مراحوز ست و آن بهترین آنهاست و انفع ازانها برای خوف و الکثر در ادویه داخل می شود و دوم بعد آن در منفعت مروست و سوم مراطوس و چهارم مرو ماهان و پنجم مرو مریدان و ششم مرو هرم و هفتم مرو کلائل و نبات این کوچک تر و دخول آن در ادویه کمتر و این همه در صورت تشابه و قریب یک دیگر اند الا آنکه مراحوز اشرف و انفع آنهاست و نبات آن از زمین بقدر یک شبر و نیم ازان مرتفع می شود و ساق آن خشبی و باختی و عروق آن قریب از مقدار فروع آن و شاخهای آن طولانی و برگ آن متفرع بر ساق آن و ملاصق بدان و مائل باسفل و مائل باستدارة و درازی و رنگ آن مائل بزرقت و تیرگی و خوشبو اندک و طعم آن تلخ و دران اندی بشاعت و اندکی تحدیر و تخم آن در غلافی شبیه تخم کتان و در تموز می رسد و گویند گل آن مائل به تیرگی و زردی و بقول شیخ اغبر مائل بسبزی و خوشبو باعطریت طبع آن گرم در سوم و خشک در دوم و بقول بعضی گرم در دوم و بقول دشقی مراحوز گرم زیاده از مزنجوش و قوی تر از انست و ملطف و محلل و مسکن ریاح و مفتح سدد بلغمی در هر جا که باشند و چون در شراب اندازند بزودی نفسه آور و بویدن آن سدهٔ دماغی بگشاید و صداع آور و لیکن بوئیدن آن و انکباب بر طبوخ آن تحلیل جمیع بخارات دماغی و صداع بارد نماید و مشابه بشیح ست و درین امر و اشمیرون آن نافع خفقان سوداوی و مقوی معده و امعا و احشای ضعیفه و ضعف جگر بارد ست و منع قی و غثیان و اعانت بر هضم نماید چون یک درم ازان بخورند و جهت تفتیح سدد احشا و نشف رطوبت معده نافع و شرب آن جهت درد رحم و اوجاع باطنی حوامل و بدستور فطول بطبیخ آن و جلوس و ران و چون برگ تازهٔ آنرا در حمام فرش کنند و بران صاحب اوجاع بارده و ریاح حائله در بدن و اعضای باطنی و ظاهری بخوابد زائل گردد و درین باب بهتر ازان دوائی نیست مقدار شربت از برگ و گل و تخم آن تا دو درم و از آب آن تا یک اوقیه و صمغ و عطش مصلح آن مورد و ریاحین بارد و بدل آن با دریجبویه و مزنجوش و بجهت سکر بوزن آن اشنه و دانگی زعفران و بدانند که مراحوز و مزنجوش و فرنجمشک و شاهسفرم و بادرنجبویه همه قریب بهم و قائم مقام و بدل یک دیگر اند و چون گفته که چون مراحوز را در شراب خیسانیده بنوشند سکر شدید آورد و قسمی ازان که مرو دارو نامند حار و مسکر شل حرمل ست و شدید تر آنکه چون در شراب جوش داده بیاشامند و قسمی که مسمی بمرو در مه است ازان صبیان را برای آوردن خواب معطوی نمایند و صاحب منهج نوشته که تخم آن بریان و غیر بریان استعمال می کنند و در گل و برگ آن تصدیع ست و صلح آن بنفشه و بدل تخم آن تخم ریحان و ابو جریج گوید که تخم آن در حرارت کمتر از بزرکتان ست و لیکن در انضاج خراجات قوی تر از انست و چون آنرا بریان نمایند قبض شکم و تقویت امعا کند و اگر بریان نکنند اسهال آورد و همچنین ست حال جمیع بزور لعابیه **مرمازاد** بفتح میم وسکون رای مهمله و فتح میم والف و فتح زای معجمه والف وسکون دال مهمله بفارسی مرو آزاد و بفرنگی اسطاکیس نامند و آن نباتی ست ساق آن یک عقده و بقدر یک شبر و شبیه بحبه لیکن زغب بحدی که گویا از ساق تا آخر درمیان پنبه ندف زده بسیار نرم پیچیده اند و گل آن کبود و مائل بسرخی و ریزه و از ساق تا آخر بابرگهای بسیار ریزه آمیخته بگل و بوی آن مثل بوی مرتند با اندک خوشبو دی صاحب تحفه در فیروزه کوه آنرا مشاهده کرده و سطر الیس گفته که طبیعت آن گرم ست و دران اندک خشکی و خاصیت آن نفع جهت صداع بلغمی ست و سعوط عصارهٔ آن با روغن بنفشه برای حرارت در سر نیکوست و دیگران می نویسند که آن گرم و خشک ست و گرمی آنرا زیاده از خشکی دانسته اند سعوط آن با روغن بنفشه جهت کشادن سدهٔ دماغی و تقویت دماغ و صداع بلغمی نافع و آن مقوی معده و جگر و اعضای باطنی و محلل رابع

ونافع امراض بارد جگر و رحم و مدر حیض ست **مرماطوس** بفتح میم و سکون رای مهله و فتح میم و الف و ضم طای مهله و سکون واو و سین مهله بفارسی درنگ نامند و آن مرد صحرائی ست و قسمی از مرو سفید که مرماهوس خوانند و برگ آن شبیه بیرگ خبازی و ازان کوچک تر و باتشریف و در همه افعال مانند مرماهوس ست **مرماهوس** بفتح میم و سکون را و فتح میم و الف و ضم ها و سکون واو و سین مهله بفارسی مرو سفید و مرو تلخ نامند و آن نباتی ست شبیه بمرماخوز و برگ آن مانند برگ لبلاب و ازان کوچک تر و گل آن مائل بسفیدی و تخم آن مدور بخلاف سائر اقسام آن که همه طولانی اند و گویند که مراد از مطلق تخم مرو تخم اینست گرم و خشک و نزد بعضی معتدل و مفرح و مخفف و در همه افضل مانند مرماخوز ست و شگوفهٔ آنرا امین الدوله سر دو تر دانسته **مرمر** بفتح هر دو میم و میان آن رای مهله ساکن و در سنگ مرمر مسطور شد **مرمره** بضم اول و سکون رای مهله و ضم میم ثانی و فتحهای مهله ثانی و سکون ها یعنی پنج بریان و آن انواع می باشد یکی آنکه بمرنج را بطریق چلاؤ که بهندی خشکه نامند پخته خشک نموده در ریگ بریان نمایند و درین قسم بعضی بعد بریان کردن قدری آب نمک بران پاشیده بر آتش خشک نموده نگاه می دارند و بعضی بی نمک و این را بهندی مرمره می نامند و نوع دیگر شلتوک را اندک جوش داده خشک نموده بار یگ ظرف سفالی بریان می نمایند و این را بهندی کهیلین گویند و این بسیار سبک و لطیف ست و از برای مریضان و تندرستان همه نافع خشک خوردن و یا در اندک شربت نبات مطیب بگلاب یا بید مشک یا عرق بهار یا کاذی و نوع سوم آنکه شلتوک در آب اندکی جوش داده باندک رطوبی قدری بریان نموده گرما گرم بملایمت می کوبند تا دانهای آن بهن و سبوس آن جدا گردد و این را بفارسی کمک و بهندی چڑوه نامند و این نوع اندک سنگین و نفاخ ست خیسانیده آن با آب که اندک گلاب بران زده و دانهٔ هیل کوفته و با قند یا نبات پاشیده بخورند مصلح نفخ آن و لذیذ ست و برنج بریان مضر مطبوعین و ازین جهت اهل هند در ترتیب بمر نصیان نمی دهند خصوص اطفال را **مرمری** بضم دو میم و میان آنها رای مهله ساکن و کسر رای مهله ثانی و سکون یای تحتانی اسم گل سکرن ست **مرنائی** بفتح میم و سکون رای مهله و فتح نون و الف و کسر کاف فارسی و سکون یای تحتانی گویند که اسم زبرجست که آنرا بهندی بجوبند گویند و هندیان گوشت او نرم و چرب و خوب و بامزه است و منی را زیاده کند و دافع زهر و امراض شکم و قی ست و افعال و خواص این بقول یونانیان در زبرجد مذکور شد **مرنال** بکسر میم و ضم آن نیز و سکون رای مهله و فتح نون و الف و لام اسم ساق گل کنول ست **مرنگی** بضم میم و فتح رای مهله و خفای نون و کسر کاف فارسی و سکون یای تحتانی اسم سجنه است **مروه** اسم هر نوه ست **مرو** بفتح میم و سکون رای مهله و واو اسم نبطی ست و گویند فارسی نیز بفارسی مرو رشک نامند و نیز بفارسی مرو رشک بمعنی تخم ست و بیونانی الثلوفن و بعربی ریحان الشیخ و بهندی کنوچه نامند و آن اسم جنس ست و انواع می باشد و هر یک بنامی مخصوص و بربری العالم و حزامی و اقحوان و گاؤزبان نیز اطلاق می نمایند و از مطلق آن مراد نوع خوشبوی آنست که مراخوز باشد و اقسام مرو بقول غافقی هفت ست چنانچه در مرماخوز مسطور شده و نزد بعضی پنج که یک نوع را مرماخوز نامند و دوم را مرماخوز و سوم را مرماطوس و چهارم را مرماهوس و قسم پنجم را بارد دانسته اند و ظاهرا حی العالم باشد و از نوع مرو نباشد و شیخ الرئیس از اهل هند نقل کرده که انواع آن چهار ست یک نوع آن خوشبوست و آن مرماخوز ست و آن گرم تر و خشک تر و نوع دیگر که خوشبو و آنرا شموسا گویند و آن گرم خشک ست و نوع سوم را مرو سفید نامند و آن معتدل ست و دران قوت مغرضه است و من گمان می کنم که آن گاؤزبان باشد و نوع چهارم را مرو ماهوس نامند و آن حاریا بس لطف ست و نوعی را ازان میشبهار نامند و آن بارد است بقول واصف آن ابن جمیع گفته که مراد از واصف آن ماسرجویه است زیرا که در حاوی ازان نقل کرده و گفته که آن قسمی باز مرو ست و آن سرد در دوم ست و در حواشی عراقیه نوشته که میشبهار در اصل همیشه بهار و لفظ فارسی ست معنی آن دائم بهار و آن از اسمای حی العالم است و کاذر و نی گوید که اگر اصل میشبهار همیشه بهار ست و آن بارد در دوم ست آن لامحاله از اقسام مرو که حاریا بس ست نخواهد بود بهر آنکه صنف را از نوع واجب ست که در ماهیت و کیفیت آن نوع داخل باشد و بقول گیلانی مراد از مطلق مرو مرماهوس ست

که مروسفید باشد وآن معتدل ست وبقول یمی مروهفت نوع ست چنانچه غافقی گفته وازان بستانی وبری ست ومنافع آنها یکی ست وآن دونوع ست یکی رازنگ سفید ودیگری سیاه وبرگ هردوشبیه برگ فراسیون مگر برگ مرو دراز تر وپهن تر وبرگ آن زغب بسیار ورنگ باطن برگ خلاف رنگ ظاهر وآن وشاخهای آن مربع وگل آن سفید مائل باندک زردی ودران قبض باکمله طبع آن بقول شیخ گرم و خشک دردوم ست پس بحسب انواع آن مختلف می باشد چنانچه هریک مذکور شد وجمیع انواع آن مفتی ریاح ست وملطف ومحلل نفخ وبلغم ومفتح سدد هرجاکه باشد وگیلانی می نویسد که چکانیدن آن باشیر زنان درگوش دردناک مسکن وردآنست ومیشبه مازنافع صداع حارست وسائر اقسام مرونافع صداع باردست لیکن قسم خوشبوازان مصدع ست خصوصاً چون برشراب بپوشند وچون بعصارهٔ آن تمحنک اطفال شیرخوار نمایند جهت ام الصبیان نفع کند وچون آب برگ آن بنوشند خفقان عارض ازسوداوی مزاج رانافع بود وآن محلل بلغم ازمعده و نافع دردآن ومقوی معده وامعاست واگرازتخم یاعصاره وآب مطبوخ آن بنوشند نافع اوجاع معده وجگر ومزیل رطوبت آنهاد مصلح فساد آنهاست وآن مزیل ریاح واوجاع جوف ومدربول وعرق ست وچون مستسقی مداومت آشامیدن برگ وتخم لولانی که آن شبیه تخم کتان ست نماید وهرروز دودرم آنرا بامثل آن شکر ناشتا بخورد تخفیف مائیت واخراج آن بهول وعرق نماید واما شرب عصارهٔ برگ آن نافع سوداوی خاصیت آن تطیب نفس ونشاط بدن وبرانگیختن اعضای باطنی برافعال آنست وشرب آن انفع اشیا جهت امراض صفراست وتخم آن راچون بریان نمایند وباتخم خماض بخورند رافع اسهال دموی وقرحهٔ امعاء وسحج ست وضماد آن منفتح اورام صلبهٔ دامیل وخراجات وگویند که تخم آنرا چون باعسل بسایند براورام صلبه نهند آنرانرم کند ونضج دهد ورازی تخم آنرا گرم دردوم وتردراول دانسته وگویند چون اندک اندک آب بران ریزند وبانگشت بمالند ولعاب آنرا باندکی روغن یاسمین سدد وزناشتا بنوشند شرای سوداوی رابالکل زائل گرداند ومجرب ست وگیلانی نوشته که بهترین تخم آن نوفر به ست که رنگ آن مائل بسرخی باشد وطبع آن گرم وتر باعتدال ست ودران انضاج وتغریه والحام وتقویت عضوی که آنرامقاسات روح ضعیف کرده باشد وچون آنرا بریان نمایند ذوسنطاریا وسحج را نفع کند وقبض شکم نماید وغیر بریان اسهال اندک بلغم کند وآن ازادویه ایست که بدان احوال امعاء را درامراض استحان کنند که آیا دران ثقل واجب الدفع هست یانه وازعادت ماست که چون حرارت وتشنگی باشد پس اکثر استحان باسپغول یاتخم ریحان کرده می شود وگرنه تخم مرو وتخم بارتنگ استحان کرده می شود وکیفیت استحان آن اینست که برین بزور گلاب گرم کرده اندازند وبمچنان بنوشند پس اگر بسرعت خارج شد ورمرتبهٔ اول دفع بداند که امعاخالی ست والافلا پس دران هنگام تدبیر آن بحسب واجب نمایند وشربت مشمل ازان دودرم ست ومضرطحال مصلح آن گلنار وبدل آن درانضاج بزرکتان وهم اوگوید که خاصیت تخم آنست که شرب آن قطع منی کند وقدر شربت آن سه درم است وچون باادویهٔ دیگر اضافه نمایند تایک مثقال وبعضی خواصی که درمرماخوذ مسطور شده ودرمرو نوشته اندهروا بفتح میم وسکون راے مهله وفتح واووالف اسم هندی سرت وبهندی مروم وبسنسکرت کهرتیر یعنی آنکه برگ آهوست باعتبار رنگش مانند رنگ آهو وکهرسرش یعنی آنکه برنگ موی آهومی باشد وکرندهی نین یعنی گره داری باشد تمرو مراژ هاکه اسم اوست نامند وآن نباتی ست جمیع اجزاے آن مشابه بدونه مگرآنکه برگ مرو اشبیه ببرگ سداب می باشد وخوشبودار وبرو دونوع ست سیاه وسفید مائل بسرخی وتیزکی وغلظ کرده کسی که آنرا مرزنجوش یاآفوان القار دانسته گرم وخشک دردوم وبعضی معتدل دانسته اند ومزه تلخ وتیزدارد وسبک ومحلل ومفتح سدد ومقوی دل وجگر وشهی ودافع زهرحیوانات وجذام وفساد باد وبلغم وکرم شکم وصلابت آن دریشها رانافع وقبض یکشاید ونفخ دردشکم راسود دهد اگرآنرا بسرکه پخته برسرنهند بقرانیطس فائده بخشد وضماد آن براثر بلا درمؤثر وصفرا انگیز ست وچون درآب بجوشانند که هشتم حصهٔ آب بماند وچند بارازان آب مبنی رابشویند واستنشاق کنند جهت دردسر سودا وی مفید وفرزجهٔ آن باعث خشکی رطوبات وتنگی فرج واعانت

برحمل باشد وافعال وخواص این بقول یونانیان در مرزنجوش مسطور شد مروارزاد مرازادست مروالتلال ومروبری اسم مرماطوس مروجبلی ومروشیرین مراخوزست مرورشک اسم مردست مروسیا اسم جگرست مروقوس اسم مرزنجوش ست مروماهوس مرماهوس ست مروالهرم ومرماجونه ومردنخ ومروسفید مراهوس ست مروارید بفتح میم وسکون رای مهمله وفتح واو والف وکسرای مهملهٔ ثانی وسکون یای تحتانی ودال مهمله اسم فارسی ست بعربی لؤلؤ وجمان وتبرکی انجی وانجو وبهندی موتی ومکتا وبسیر وبزرگ مقدار آنرا بعربی درواینچه درصدف یکتا باشد درمکنون ودرتیمم نامند وآن چیزی ست معروف که ازجوف نوعی صدف برمی آید کوچک وبزرگ کوچک آن ازتخم خشخاش ریزه تر وبزرگ آن تابقدر بیضهٔ انجشک ونادر تابقدر بیضهٔ کبوتر نیز وتابوزن سه مثقال گفته اند وبهترین آن سفید آبدار صاف براق مدور غلطان بزرگ بجربنی وهرموزی وعمانی آنست وبعضی هرموزی رابهتر ازبجرینی گفته وبعدازان صراحی شکل باوصاف مذکوره وسائراشکال آبدار سفید براق آن ازان پست تر وبدترین آن قلزمی وکذا سیاه وکذا کوچک مائل بسیاهی یازنوی وکذا طویل وفردد وسیاه بی آب وبسیار ریزه آن نیز زبون وسوراخ کردهٔ آن درطب استعمال نمی کنند ودردریای چزیرهٔ سیلان وجزائر دیگر مانند برازیل وزارض جدید عرض جنوبی وغیر آن نیز بهم می رسد ودرملک بنگاله درقدیر مسمی بموتی جیمل ودردریای سلهٹ نیز بهم میرسد لیکن بسیار ریزه و زرد رنگ ناصاف وگاهی دانهای بزرگ بقدر نخود نهایت چهارتی مائل بسرخی برمی آید بالجمله مروارید درحقیقت برزخی مابین حیوان ونبات و حجرست وحجریت برهمه غالب مانند فاوزهرات حیوانیه وصدف آن حیوانی ست که درزیردریا پیدا میشود ومانند نبات ریشه دارد وسیاه رنگ که درمیان احجار وسنگ ریزهای قعردریا بندمی نمایند وبتدریج بزرگ می شود وهنگام گرسنگی دهان یعنی دوصدفهٔ خود را میکشاید وماهیان ریزه وکرمها واشیای بحالی زیردریا انچه درجوف آن می آید غذای خودی نماید وهمچنین هرچند بزرگ ترمی شود وریشهٔ آن قوی تر وصدف آن بزرگ تر وسفید وبراق می گردد ودرمقعر هردو صدفه مروارید پیدای شود وانچه بعضی نوشته اند که مروارید درجوف آن قریب بقلب آن تکون می یابد وانچه مشهورست که هنگام باریدن باران نیسان صدفها بالای آب می آیند ودهن کشاده قطرات باران را درجوف می گیرند ومروارید می گردد این هردو قول اصلی ندارد بلکه انچه تحقیق رسیده ومؤلف بچشم خود دیده آنست که برحیوان صدف هردوطرف یمین ویسار دوصدف مثل دوبازو می باشد که محدب هردوطرف خارج ومقعر آنها بسوی باطن بود چون آن حیوان رازدریا بیرون آورده تازه بشگافند ازاندرون آن گوشت سفید رنگ که بانگنارهای هردوطرف صدف چسپیده بود برمی آید وچیزی مقعر هردو صدف خالی می باشد پس درجای خالی ازمقعر هردوصدف دانهای بسیار وکوچک تکون می یابند وبتدریج مثل بثور بلندی شوند وسطح زیرین آنها ملاصق صدف بلکه جزوصدف می باشد وهرقدر که بلندمی شوند تعلق آنها ازصدف کم میگردد حتی که چون بعضی دانهای بزرگ خواه کوچک بکمال خودمی رسند تعلق سطح زیرین آنها ازصدف بسیار کم میگردد که ازالیدن انگشت آن دانها جدامی شوند وآنهاکه بکمال نرسیده تعلق آنها باصدف بسیار بود بلکه سطح زیرین آن بجزجرم صدف نباشد وچون آنها راازصدف بچیزی نخراشند سطح بالائی آنها بقدر نصف یاربع یاثلث ازسطح مقعر صدف جدامی شود وگفته اند که کمال تکون ونموآنرا حدی معین ست اگربعدازنهایت کمال برنیاویزد ودرجوف آن بماند بازبتدریج تحلیل میرود ودرجاباکه زمین قعرآن خاک صرف باشد درانجامروارید خوب می شود وهرچند سنگلاخ تر باشد بهترمی شود بالجمله مروارید معتدل الکیفیت ست وآن ملطف غواص مقوی اعضاست واسحق بن عمران گفته که آن معتدل درگرمی وسردی وخشکی وتری ست وبزرگ آن بهترازکوچک آن ومشرقی آن بهترازکدرست وخاصیت آن نفع جهت خفقان قلب هرنوع که باشد ومزیل خوف وفزع وجزع حادث ازمرهٔ سوداست بهرآنکه مصفی خون قلب وملطف ومرقق ومزیل غلظ آنست ومخفف رطوبت چشم ست وبعضی نوشته اند که سرد وخشک دراول ست ومقوی قلب ونافع وسواس سوداوی ونفث الدم وچون ودانگ

اوارزاد
اوالتلال
اومرجان
اوبری
اوشکل
اوسیا
اوقوس
اوماهوس
اوالهرم
اوارید

سودهٔ آن با هموزن آن نبات سفوف ساخته ناشتا بخورند و بالایش عرق بید یا عرق گاوزبان بقدر کفایت بنوشند بهت ضعف قلب حار نفع بخشد
وقصاص تخمه وغیره مینویسند که آن مهره خشک در آخر دوم ست و در تفریح قوی تر از طلا و غوص کننده و تمام اجزای بدن و ملطف و مقوی کل اعضای باطنی و قوی
ارواح و اکتحال آن نافع رمد و سلاق و ظلمت بصر و بیاض چشم و بسل دکمنه بقرحه آنست و سنون آن مقوی لثه و پاک کنندهٔ چرک دندان و آبن ما سه گفته
که در لولو لوافت اندک ست و آن نافع ظلمت چشم و بیاض آن و منقی کثرت چرک ست و در ادویهٔ حابس داخل کرده میشود و دندان را جلای نیک نماید
وگیلانی گوید که اگر بدان اکتحال نمایند رطوبات چشم را خشک کنند و اگر از آب محلول آن بیمار انتشار عین سعوط نماید در اول مرتبه نفع بخشد و خاصیت آن
جلای چشم و تقویت آن و حفظ آنست و گویند خوردن سائیدهٔ آن حابس نفث الدم و نزف الدم و رافع بدبوی دهان و ربو و جنون و مزیل غم و ضعف
قلب و امراض آن و نافع انواع خفقان و ضعف معده حار و جگر و گرده و مفتح سدد احشا و مفتت سنگ گرده و مثانه و رافع یرقان سدی و حابس
اسهال مراری و دموی و خون بواسیر و حیض و رافع حرقة البول ست و فرزجهٔ آن در منع حمل مجرب دانسته اند و طلای سودهٔ آن جالی کلف و بهق و رافع آثار
جذام و غیرها ست و فرزه آن قاطع سیلان خون اعضای ظاهری و تقروح و القیام دهندهٔ آنها و آشامیدن آن با روغن گاو و طلا نمودن آن رافع سموم مشروبه
و ملدوغه و آزخواص آنست که چون تعلیق آن نمایند زائل الغم و حزن و ضعف قلب نماید و بقول ابن زهر آنرا سلم چون در دهان نگاهدارند تقویت قلب عموماً
نماید و گویند که بخور بد بوئی دهان ببرد و در رفع ضعف دل و جذام مؤثر و گویند مضمضه مثانه و مصلح آن بسد مقدار شربت آن تا نیم مثقال بدل آن صدف سفید
شفاف ست و بعضی طریق خوردن آن چنین نوشته اند که بگیرند مروارید چهارده تولد و در صلایه سنگ ساق با گلاب و عرق بید مشک تا دو ازده روز بسایند
تا آنکه اگر بر زبان نهند جرم آن محسوس نگردد پس بردارند و هر روز یک مثقال گرفته نصف آن صبح ناشتا بخورند و بعد یک نیم ساعت طعام تناول نمایند و
نصف آن قبل از غذا یک ساعت در شب بخورند و همچنین تا چهل روز بعمل آرند که قوت بدن و سائر اعضاء باضمه و باه بسیار پیدا کند و از معلم اول ارسطاطالیس
حکایت کرده اند که اگر مروارید کوچک یا بزرگ را محلول سازند حتی که مثل آب گردد بعد به بدان برسفیدی عارض در بدن از برص وغیره که معالجین درمانده باشند
طلا نمایند در سه طلا آنرا زائل کند و گاه در اول طلا آنرا ببرد و چون بدان آب سعوط نمایند جهت رطوبت چشم حادث از انتشار نفع کند و بقولی جهت صداع حادث
از انتشار رطوبات چشم سود دهد و غیر محلول آن نافع جذام ست بقول معلم موصوف و گویند که طلای مروارید محلول در یک بار جرب را ببرد و طریق حل آن
آنست که مروارید سائیده بآب ترشی ترنج لت کرده در شیشه کنند و بران آب ترنج آن قدر بریزند که آنرا خوب پوشد و سر شیشه را بسته در ظرفی که دران سرکه باشد
معلق بیاویزند و آن ظرف را در سرگین اسپ دفن کنند تا چارده روز پس برآورند که محلول خواهد شد و بعضی گفته اند که احتیاج باویختن در ظرف سرکه نیست
همین در سرگین دفن نمودن کافی ست و بعضی طریق حل آن چنین نوشته اند که بگیرند مروارید نا سفته و در خرقهٔ کتان به بندند و در آب لیمو بخیسانند تا آنکه خمیر گردد
پس صره را ازان برآورده در آب بالند تا مخل شود و از صره مثل شیره آرد برآید پس در کاسهٔ چینی بنهند حتی که ته نشین گردد پس آب آن باهستگی بریزند
و راسب آنرا در سایه خشک کنند و سائیده بحریره بپزند و وقت حاجت استعمال نمایند و طریق احراق مروارید آنست که مروارید نا سفته را باقدری شیر ظرف سفالین
کرده سر ظرف را محکم نموده دو آتش گذارند و بدمند و پس از زمانی برآورند که سوخته شده باشد و بدانند که مروارید از روغن و چربی و بوی بد و چرک دخان و عرق
و اشک بدرنگ و کم قیمت میگردد و شستن و مالیدن آن در آب برنج مطبوخ که اندک گرم باشد نه بسیار زیرا که بسیار گرم آنرا فاسد میگرداند و مالیدن آن در برنج
ترکرده بدان نیز آنرا صاف کنند و جلای آن از چرک و زردی گردانند و این از اسرار ست و خوراندن درست آن بکبوتر و یا مرغ و بعد از اندک مانی آنرا
ذبح کرده از شکم آن برآوردن نیز باعث تصفیه آنست و گفته اند در دو طرف روز یعنی صبح و شام رنگ آن متغیر میگردد و گویند در جوف بعضی ماران گرم
میباشد و گرم دار آن زبون و علامتش آنست که نسبت بمروارید های دیگر طبس آن گرم میباشد افعال و خواص این بقول اطبای هند در موتی بیاید

مروڑ پھلی بفتح میم و ضم رای مهمله دو واو مجهول و سکون رای نهایهندی و فتح های فارسی و تحتانی و سکون یای تحتانی بمعنی چیپ و خم
گویند که هندی اسم کشت بر کشت مست و آنرا بهندی تلیدڑا نیز گویند و بسنسکرت آوَرتی یعنی پیچ در پیچ میباشد و چون مرده بگاه یعنی پوست او رنگ بود

گویا که هست یا نیست و رکت پشی یعنی گل سرخ دارد و موهنی یعنی اسهال بند نماید و ضعف کمناز و حاصل گردد و ورکند و وینهاندی که هم ست و پنت کیلتا یعنی بیل او و دراز مثل بلدی ست تیگو سینه و آن ثمری ست دراز بقدر بند انگشت و زیاده ازان و مثل لیسان مفتول با پیچ پیچ و درخشش شابه بدرخت شاهبتوت در برگ و غیره و بعضی گویند که روئیدگی او مثل بیل مفروش برزمین و شاخهای آن باریک و دراز و انبوه تا بیک گز و زیاده ازان و در صحرا و سنگها میروید و برگ آن مانند دم گزدم و بعضی سرخ و خوشه خوشه در دنبالهٔ برگ چند عدد مجتمع و در تابستان میرسد و اکثر مستعمل با رخشک او ست و آن گرم و دافع فساد کفت و زهر و صفرا و کلانی شکم و درد آن و کرم و طلای او با سرکه جالی قوبا و استعمل در اسهال سودی و سدی ست **مروندئی** اسم پنجنگشت ست **مروس اوطا** یونانی آذان الفار ست **مروس** یعنی موش و اوطا یعنی گوش ست **مروسرخ** اسم رانج گیره ست **مرهٹی** بفتح میم و رای مهمله و سکون ها و کسر ای فوقانی هندی و سکون یای تحتانی هندی هم بابونه ست و نیز اسم روئیدگی هندی ست که مرئی نیز گویند که اکثر در کوهستان میروید و گاهی در باغها هم میشود برگ او مانند برگ ریحان و ازان عریض تر و کوچک تر و کنگره دار و گلش گرد مثل تکمه و زرد رنگ با اندک سفیدی و پس ازان تخم می کند گرم و خشک در دوم مزهٔ آن تیز و گزنده مانند عاقرقرحا جالی و منقی و جاذب و مقطع رطوبات لزجه و مفتح سده و مهزل بدن جهت فالج و لقوه و هستخاو قولنج و استسقا و قلاع بلغمی نافع و صرع و سکته و مفاصل هم و در نماید و چون بیخ او را با پهلی آس نموده و پخته ضماد نمایند آماس خصیه و قضیب هم دفع نماید و اگر بالگن و آب سفید و فلفل گرد سائیده حب سازند و وقت حاجت سوده طلا نمایند همین عمل کند و اگر گل او بخایند و لعاب آنرا با اندکی کاغوره چینی بر قضیب و قت جماع طلا کنند قدرت قوی دهد و گذاشتن گل او در دهن سیلان لعاب و دفع درد دندان میکند و اکثار او مضر جگر و قاطع شهوت و تصلح آن روغن پسته و بادام مقدار شربت او یک درم ست **مروسیمون** اسم فاقلی ست **مرهری** بضم میم و سکون رای مهمله و فتح ها و کسر رای مهملهٔ ثانی و سکون یای تحتانی هم هندی ست و آنرا شاگا و چاکا نیز نامند و در سنسکرت مُورو او مورِوا و مُدهیا تیسرا یعنی داغهای سفید دارد و غایط برانده و مدهو یعنی شیرین یعنی مزه شیرین دارد و از یک درخت درختهای بسیار پیدا میشود و مدهو شیرو انیز گویند و آن نباتی ست مانند روئیدگی گهیکوار و برگش مشابه بدان اما در عرض و ضخامت کمتر ازان و بی خار و بر پشت برگ خطوط طولانی و از یک بیخ بنهای بسیار میکند مثل شبو و مزاج او گرم و خشک در اول دوم و نزد هندیان مزهٔ آن شیرین و تلخ و گران و مسهل و دافع فساد صفرا و خون و بلغم و باد و تشنگی و امراض سینه و دل و کشت یعنی جرب و جذام و پیسه و بیماریهای آلات بول و تپهای سمی **مریه** اسم مرده ست **مریطس** بفتح میم و سکون رای مهمله و کسر یا و سکون یای تحتانی و ضم طای مهمله و سین مهمله سنگی ست سیاه مخطط و سبک و بعضی ازان لاجوردی رنگ و چون بسایند بوی شراب ازان آید و از مغرب آورند و آشامیدن سنگ شعیره آن جهت تجرع الفواد مجرب و نسخه اندوضماد آن جهت نفاسه ست **مری** بضم میم و کسر رای مهمله مشدده و سکون یای تحتانی لغت عربی ست مشتق از معنی مرارت و گویند که اصل آن مَمری بدو میم بوده که برای تخفیف یک میم را حذف نموده اند و بکثرت استعمال بیک میم قرار یافته و گفته اند اسم نبطی ست و در آبکامه مسطور شده و بدون تشدید رای مهمله بهندی اسم گل سکرن ست و بفتح میم اسم درخت برست **مریا** بکسر میم و سکون رای مهمله و فتح یای تحتانی و الف اسم مرچ ست خواه سرخ باشد خواه سیاه **مریچ** رازی در حاوی نوشته که آن دانهٔ هندی شبیه به و قوت گرم و خشک در دوم مدر حیض و مفتح سدهٔ جگر و شانه **مریم** بفتح میم و کسر رای مهمله و سکون یای تحتانی و فتح جیم فارسی و سکون میم دوم نیز اسم فلفل و تخم سعجه

فصل میم با زای معجمه

مزرج درخت بادام تلخ ست **مزرد** بلغت اصفهانی سوسن ست **مزرد** بدو زای معجمه قسمی از نبید ست که در مصر از جو و برنج میسازند و بفارسی بوزه نامند و در بوزه مسطور شد **مزرار** اسم توت ست **مزمار الراعی** بکسر میم و سکون زای معجمه و فتح میم و الف و ضم رای مهمله و الف و لام تعریف و فتح رای مهمله و الف و کسر عین مهمله و سکون یای تحتانی بیونانی طاموسونیون نامند و بروسی فنا طیلوس و بعربی آذان الفتر گویند نباتی ست برگ آن شبیه ببرگ بارتنگ و ازان باریک تر و منحنی بطرف زمین و ساق آن باریک بی گره و بقدر یک فرع و بارطوبت چسپنده و بر اطراف آن سری عمودی شکل و بران گل باریک بین سفیدی و زردی و خوشبو و بیخ آن سیاه شبیه بخرنوب سیاه و بسیار خوشبو و حریف و دوران رطوبت اندک که بدست چسپد منبت آن مکانهای رطب و جوزابهم میرسند تخم آن شبیه بتخم گل سرخ

وصاحب جوامع ادویه مفرده ومرکبه گفته که آن نباتی ست اجوف الساق مفتوح الراس چون هوا آنرا بزند ازان آواز برآید ولهذا آنرا مزمار الراعی نامند گرم در اول وخشک در دوم وبعضی گرم وتر دانسته اند خاصیت آن نفع جهت سنگ گرده ومثانه ست وشیخ میفرماید که تابع آن حار یابس ست میتواند که در آخر دوم باشد وجالینوس تجربه کرده که مطبوخ آن شکننده سنگ گرده ست ودوران قوت جلاره ست ومحلل ورام حاره وباردة ونافع اوجاع رحم وتسهیل حیض وشیخ آن نافع سحج وقروح امعاء ست وگویند که آن جالی ومحلل ورام ومفتح سدد ومدر حیض وقابض شکم ورافع سموم ست واشامیدن آن تنها ویا باهموزن آن دو قوه سکن فواق مفعی وجهت قرحهٔ امعاء وشیخ عضل واوجاع رحم نافع واشامیدن طبیخ بیخ آن در آب جهت تفتیح سدهٔ جگر وشکستن سنگ گرده ومثانه وتنقیهٔ آن ودرد رحم مفید واشامیدن نبات خشک آن حابس شکم ومدر حیض وضاد آن محلل ورم صلب احشا وضماد تازهٔ آن محلل ورام بلغمی وگداز ندهٔ اورام رخو وغسول آن جهت دراز کردن موی وطلای آن باسویز بج ودروغن زیتون مانع تولد قمل تا یکسال واشامیدن بیخ آن بقدر دو درم جهت سم غوک وخزگوش بحری وضرر افیون نافع مقدار شربت آن تا دو مثقال ودر مطبوخ تا بیخ درم دریک طل آب که تا بنصف رسد با شیرینی اگر اراده تلیین باشد وبی شیرینی اگر اراده حبس شکم بود واز آب آن یک اوقیه مضطجا ن مصلح آن باد آورد بدل آن اشنان ست **مزوه** اسم اهل السوس ست **مزوره** بضم میم وفتح زای معجمه دواو مشدد ورای مهمله وسکون ها نوعی از اغذیه ایست که با گوشت بپزند وگویند که آن غذای مریضان مطبوخ باکم کوفته است

فصل میم با سین مهمله

مس بکسر میم وسکون سین اسم فارسی ست بعربی نحاس وقلز وبیونانی ایدس وکلقوس وبانگریزی کاپر وبهندی تانبا گویند وآن از جملهٔ فلزات معدنیه ست ومعدن آن جزیرهٔ جپان وبعضی ممالک فرنگ وایران وبلاد دیگرست وبهترین همه جپانی اشت وآن اقسام میباشد انچه قلعها وشمعها ساخته می آورند آن سرخ رنگ نرم میباشد وبهترین اقسام ست وانچه تختهای بزرگ عریض طولانی ساخته می آورند درخوبی بعد ازان ست وانچه اقراص بزرگ ساخته می آورند بدان خوبی نیست وسخت ست وهمچنین انچه در ملک غرسیس وکرمان ازایران میشود سخت میباشد وانچه در مرزیان قریب سبزوار می شود ودر کاشان واطراف برده ازان ظروف میسازند نرم وقریب بجپانی ست ونوعی که در معدن آن متولد میشود در رنگ آن زرد ودرخشنده میباشد آن طالیقون ست که بجایش مسطور شد ونوعی از گله اخضر سنگ هم میرسد بعضی ازان مائل بزردی واکثر سرخ میباشد واز مطلق مس مراد این نوع ست وشیخ الرئیس نوشته که از مس بعضی سرخ مائل بزردی ست وآن فاضل ست بعضی سرخ خالص وبعضی سرخ مائل بسیاهی وقسمی از مس ست که آنرا طالیقون گویند واین همه گفته که آن از اقسام مس متکون بطبیعت نیست لیکن مصنوع مرکب باآن وشارح کازرونی گوید که در آذربیجان موضعی ست که آنرا اجنان گویند دران اقسام مس بکثرت میشود وازان بطرف اکثر بلاد می برند وگویند که چون مس سرخ را باعتر آن ردی تو تیا بگداز ند جسمی زرد رنگ حاصل میگردد که بفارسی برنج وبعربی صفر مصنوع وبهندی پیتل نامند وآن چکش گیرتر وسخت تر از مس ست وچون زردآنرا با مقدار خمس بار یج زن آن روی تو تیا بگداز ند ودر قالبها بشکل اوانی بریزند این را بفارسی ریخته وبهندی بهرت نامند واین قابل انطراق یعنی چکش گیر نیست وشکننده میباشد وچون صفر مخلوق قلیل الوجود ست بنا بر آن مصنوع آنرا باسم آن شائع گردانیده اند ومستعمل ست وچون مس را با قلعی بگداز ند بفارسی سفیدی نامند وچون با قلعی وروی تو تیا هر دو بگداز ند بفارسی جام وبهندی کانسی وکانسه نامند واین شکننده تر میباشد واز فرنگ ظروف ساخته برسم فرد آورده بسیار سفید براق شبیه بنقره می آورند وتا تازه ونوست وآب وچربی بدان نرسیده وباستعمال بسیار نیامده ونم در مطلوبت بسیار دران اثر نکرده بدان صفت میباشد پس میل باندک زردی می نماید وشکننده وقابل گداز نیست وگداخته نمیگردد وتا بجمله مادهٔ تولد مس سیماب وگوگرد غیر صاف ومتعلق بسعادت زهره با آفتاب وتوسط باهتاب ودریک سال بست وپنج روز تمام میرسد بقول بلیناس وبهترین آن زرد طلائی پس سرخ پس زرد نرم خالص آنست وانچه بغیر این رنگها واوصاف باشد همه ردی وهمچنین بسیار سخت آن وبقول شیخ مس سوخته حریف ودران قبض نیز هست وچون آنرا مغسول سازند بهترین دواجهت فتح جراحت در عضای لینه باشد وغیر مغسول آن برای ختم واجسام صلبه وزهرة النحاس لطف ازان ست وآن مسطور شد وطبع مس

گرم وخشک در سوم ست ومحلل مس سوخته تو بال ست ودران قبض وحدت ولد مال ست وموی را سیاه گرداند وادمال قروح خبیثه ساعیه ومنع آن را سعی نماید وگوشت زائد را بخورد ومغسول آن مدمل جراحات ست واگر با عسل طلا نمایند اصلاح قروح متصلهٔ متجوفه ودر ابدان صلبه نماید واکتحال آن بصر را تیز نماید وجهت صلابت پلک نقیع واسمال ملی صفرا نماید چون با مار العسل بخورند واگر بدان تحنک نمایند هیجان قی کند وشربت آن یک نیم مثقال ست واخراج مائیت بلاذیت نماید وواجب ست که حذر نمایند از خوردن چیزی که دران ملوحت یا مرارت یا دسومت مثل وغنها وگوشتها ویا حموضت ویا حلاوت باشد در ظرف مس وشرب ازان کان لامحاله ارسال زنگاریت میکند وزنگار سم ست واطبای دیگر نوشته اند که غسل مس سوخته باعث لطافت وکسر حدت وحرارت آنست وچون مس را در سرکه چند روز بگذارند وحنا را بآن سرکه خمیر نموده ضماد نمایند در رفع نزلات وسرفه ومنع ریختن موی مجرب النسخه اند وآشامیدن محلول آن با مار العسل مسهل ملی صفرا وسبادی استسقا وبستور طلای آبی وآشامیدن سائیدهٔ آن مبیج قی ونیم مثقال آن مخرج مائیت آن بغیر اذیت وحمول بحوالهٔ آن وبادودی که زیر دیگ وغیر آن مجتمع میگردد با آب لیمو جهت منع عمل مجرب گفته اند وطلای مس سوخته با عسل جهت جرب وحکه وتحلیل ادرام ورفع سستی ومانگی اعضا مفید وغسل کردن باب ظرف مسی که با آفتاب گرم شده باشد موریث برص ست خصوصا تکرار استعمال آن وآشامیدن سائیدهٔ آن تنها ویا با روغن گاو ویا شیر تازه وقی کردن مکرر باعث دفع ضرر افیون خورده ست وخوردن لبنیات وغیره اشیائی که سابق مذکور شد در ظرف مس بی قلعی خصوص زمانی که دران مانده باشد بسیار مضر ودر قلعی دار مدتی گذاشتن نیز مضر خصوصا که گرم باشد وسرآنرا گرم بسته باشند واز همه بدتر ماهی بریان ست که دران گرما گرم گذاشته سرآنرا پوشیده شب مانده باشد زیرا که اینها همه زنگاری می گردند وزنگار خود سم ست وعلاج آن با شیر تازه وروغنها قی کردن وبعد آن آب گوشتهای چرب آشامیدن واز خوردن براده آن عوارض گوناگون عارض گردد وعلاج آن مانند علاج آنست ومذکور شد مس سوخته را روسنجج نامند ودر اکحال مسطور شد وغافقی گفته که مس را چون بسوزانند آن روسنجج باشد وحکما حذر کرده اند از خوردن در ظرف مس یا شرب دران وخاصتهٔ آنچه ترش یا شیرین یا چرب باشد وگاهی از شرب در ظرف مس اگر اورام نمایند دا الفیل وسرطان ودر دجگر وطحال وفساد مزاج عارض میگردد وگویند که آنچه مس را سفید وبراق گرداند تا فتن اوراق باریک کردهٔ آنست ودر ترشیها مکرر انداختن خصوصا آب سماق ومسرکه وپاشیدن شوره بعد از گداز دران رافع اشیای مختلطه بدان واندا ختن تخم بادنجان بران در هنگام گداز باعث سرعت گداختن وافعال وخواص آن بقول هندیان در تمانا گذشت **مستار** شراب نارسیده ست **مستاراجی** بضم میم وسکون سین مهمله وفتح تای فوقانی والف وفتح رای مهمله والف ثانی وکسر جیم وسکون یای تحتانی اسم قسمی از موتهست **مسطرو** بفتح میم اسم خردل وسرشف ست بقول اطبای انگریزی مقی ومقوی معده ومدر بول وطمث جلدست ودر بدهضمی وبخار وغیره ودر شروع آن می نوشانند واز تخم کتان وسرشف پلستر میسازند **مستعجله** بضم میم وسکون سین وفتح تای فوقانی وسکون عین مهمله وفتح جیم ولام وها وبعربی عروق السفرجل نامند ودر ماهیت آن اختلاف ست نزد بعضی بوزیدان ونزد جمهور سورنجان وانطاکی وغیر آن گفته اند از فروع لعبت بربری ست وآن رشتهاست درهم پیچیده وسخت مربع شکل بنوعی که چون از هم باز کنند چوب آن مربع متساوی الاضلاع مشاهده گردد وبهترین آن شیرین وسخت وخوش جوهر آنست واز استعجله ازان جهت نامند که در تقویت باه مستعجل وسریع الاثرست وبکاذروني در شرح مفردات قانون نوشته که آن نبات بسیار مشهور در دیار مصرست وبظاهر از اسکندریه میرویده واز انجا بطرف سائر بلاد شام می برند برگ آن شبیه ببرگ طرخشقوق وحرشفی طعم ست بیخ آنرا زنان برای غرهبی استعمال میکنند وتعریف آن بسیار می نمایند وایضا با حریره ویا در شیر میخورند وفربهی ونیکوئی رنگ بغایت میکند واطبای مصر وشام آنرا بجای بوزیدان استعمال می نمایند طبع آن گرم در دوم وتر در اول وبقول گیلانی گرم وخشک در آخر دوم وبا طوبت فضلیه وباصندل مقوی قوتها واعصاب باه ومانع فساد اخلاط ومبیح باه بسرعت ومصلح کرد آشامیدن آن قبل از سم مانع تاثیر آن مضر حلق مصلح آن عسل **مستقار** شربت آن تا سه درم بدا آن خمیر مایه ست وزنان آنرا در فربهی بدن با حریره وفالوده ونیز کوفته بر شیر پاشیده تا سه درم در یک مرتبه میخورند **مستقار** مستقان ومستقود وبلغت عجم اندلس زراوند طویل ست **مستکرا** آبنوس ست **مستکی** بفتح میم وسکون سین مهمله وفتح تای فوقانی وکاف ویم دوم وسکون نون وفتح جیم وکسر رای مهمله وسکون یای تحتانی اسم سریانی ست **مستین** یونانی زاج سبز ست **مستیجی** مصطگی ست **مسجکهنده** بفتح میم

وسکون سین مهمله وفتح جیم فارسی وکاف وخفای ها ونون وسکون واو مهملهٔ هندی وفتح کاف والف قسمی از شکرست دفع رکت پت وپرمیو وبیوشی وغشیان وتشنگی ست **مسحوقونیا** بفتح میم وسکون سین وضم های حطی وسکون واو وضم قاف وسکون واو ثانی وکسر نون وفتح یای تحتانی والف وآنرا اسحقونیا نیز نامند وبعربی مارالزجاج ورزبدالقوارير وبفارسی کف آبگینه گویند اطلاق آن برسنگهای مطبوخ مصنوع ریشه شه سنگ سرمه واقلیمیا وراخت سائیده وتسقیه بآب آهک وقلمی نموده وصمغ بلاط اضافه کرده وجوشانیده تامنعقد گردد می کنند وبرکف شیشه که درهنگام گداز بالای آن پیدا میگردد نیز می نامیند وآن شبیه بوره میباشد گرم وخشک درحادد جالی وچون اندکی عسل بدان اضافه نمایند درتجفیف رطوبات بالغ تر باشد واکتحال آن رافع بیاض وظلمت ابصار ناخنه وسلاق وشترناق وسنون آن جالی ودندان وطلاوذر وران تنها وبامرام جالی وقاطع گوشت زائد فاسد زخمها ومجفف آنها دکشاینده دبیلات ورافع آثار جلبه وطلای آن درحمام وانفع خارش آن آشامیدن آن قتال بلغم آن آبگینه **سفیدست مسدلیف** درخت مقل ست **مس رست** اسم صفت ونیز اسم فارسی طالیقون ست **مسرون** بفتح میم وسکون سین مهمله وضم رای مهمله وسکون واو ونون اسم کبیرست **مس سوخته** روی پخته ست **مسقاطون** عود هندی ست **مسیقنون** اسم آلوبخارا ست **مسک** بکسر میم وسکون سین وکاف اسم عربی مشک ست ودرانگریزی بفتح میم گویند بقول اطبای انگریزی مقوی ودافع تشنج ست درمرض بدو مزمن وحمیات مزمنه میخورانند **مسک الجن** شامل شواصر اوجعدهٔ صغیرست **مسک الرمان** نارمشک ست **مسک القرود** اشنه ست **مسکه** بفتح میم وسکون سین مهمله وفتح کاف وها اسم فارسی ست وبکسر میم اسم مشک ست وبترکی دفارسی کره ونیز بفارسی روغن تازهٔ بی نمک وبعربی زبدهٔ خفیفة اللبن وبهندی مکهن وگهنو گویند واو آنست که ازشیر وماست اجزای چرب آن برآورند بعدازمخض وریختن آب بران وتحریک بخوبی چنانچه رسم ست وبهترین آن تازهٔ خوشبوست که ازشیر گاو پس میش پس بز پس گاومیش گیرند چه ازگاو لطیف ترین همه وازگاومیش غلیظ تر وچرب ترگرم دراول وتر درآخر آن وگویند گرم ودردوم ومعتدل درتری وگویند گرم باعتدال وتردردوم وگویند گرم دراول وتر دردوم بقول شیخ الرئیس گرم تردراول ودرجالینوس بر عکس آن اعلی ست ونزد بعضی طبیع آن طبع روغن ست وآن منضج ومحلل ومرخی ست وتحلیل آن درابدان متوسطه بهست سوای حمامیه ودرابدان ملایم بسهولت واکثر بهرآنکه تحلیل آن قوی نیست فلهذا جهت دبیلات طفلان وزنان واورام ایشان نافع ست وگاه انضاج اورام صلبه درابدان غیرصلبه می نماید وشیخ گفته که طلاکردن آن بربدن سمندی ومسمن ست مشارح کاذرونی اعتراض کرده که تغذیه بدن موقوف برهضوم اربعه ست پس چگونه تغذیه بمجرد طلا برظاهر بدن حاصل گردد وقائل وبعضی جواب داده اند که طلای آن بربدن باخاصیت تغذیه بدن میکند وتغذیه آن موقوف برورود در آلات غذا نیست وگویند خوردن آن باشکر وخشخاش بغایت مورث فربهی بدن ست وآن خان آن مجفف وقابض برفق ومسکن اوجاع حاصل دراعضا از مواد منصبه بسوی آنهاست ومالیدن مسکه بقوت نافع قوبا وسعفه خشک ودرشت ست وهمچنین مانع تولد حصف از بدن وهرگاه بتوز حصف آغاز کند بعد شستن بدن بآب سرد آنرا مالند وپس ازان لباس نرم بپوشند تاآنکه عرق سیلان نماید واگراین عمل مکرر نمایند حصف کهنه زائل کند وجهت جراحات عصب نفع بخشد وقروح رامگوشت پرنماید وتنقیهٔ آنها ازچرک سازد وچون ده درم یاکم وزیاده ازان هرروز ناشتا بخورند وبران مداومت نمایند جمیع قوتها وحواس راتقویت نماید واکثر فوائد آن بعدیک ماه ظاهر شود وبرین رای اطبای هندست وگاهی باآن ادویه موضوعه برای جراحات عجب دماغ میخورانند وچون بدان فتیلهٔ چراغ روشن کنند ودخان آن جمع نمایند ودراو دیه چشم استعمال کنند رطوبت بالهٔ آن خشک نماید وقبض برفق سازد وقطع سیلان مواد بسوی آن کند وقروح آنرا بسرعت پرنماید وچون آنرا بگلاب سه مرتبه بشویند وبرخرقه ضماد کرده برچشم گذارند ورم حار رشدید العروج آنرا نفع عجیب بخشد وضماد آن نافع اورام سیخ گوش وبن ران ومنضج آنهاست ومضمضهٔ تازهٔ آن گداخته نافع اورام دهان ولثه وقلاع وچون بشوربینی راازداخل بدان چرب نمایند صحت بخشد وچون باعسل آمیخته برموضع روئیدن دندان اطفال شیرخوار مالند دندان بسهولت برآیند وچون آنرا گداخته باآرد گندم مخلوط کرده بدان غرغره نمایند اورام باطن حلق رانفع کند وبدستور چون قدرسه اوقیه ازان بلعیده بتکرار عمل نفع عجیب بخشد وآن نافع سرفهٔ خشک وباردست خصوصا با مغز بادام وشکر وهمچنین درذات الریه تسهیل نفث ونفخ آن کند وبدستور باروغن بلادم پس انضاج این اکثر بود واکثر تنها بلیسند اعانت برنضج بیشتر نماید واخراج نفث بسهولت کمتر کند وباشکر تقیهٔ نفث دتلیین طبیع بیشتر نماید بهرآنکه مدر شکر جلا

وتیلین ست وباعسل و بادام قوی تر باشد ولهذا این لعوق بصاحبان امراض صدر کردران فضول مجتمعه محتاج بتنقیح وتنقیه باشند وباصحاب نفث الدم ونفث المده وخشونت حلق وسینه میخورانند وگویند که خوردن آن باعسل جهت ذات الجنب و ذات الریه و تنقیح مواد سینه و دفع آن و مالیدن آن بر بدن نیز و باغر بادام تلخ جهت دفع فضلات ریه نافع و بقول شیخ خوردن مسکه مانع نفث الدم ست و نافع قذف مده چون بقدر یک نیم اوقیه ازان باعسل بلیسند و گویند ادمان خوردن آن نافع سل و قروح ریه ست لاسیما چون در آب شیرین بارها نداز ند و بعد آن بخورند و چون برحریره اضافه کنند نفث اخلاط را زجه نماید و چون بزرده بیضه نیم بریشت لت کرده بخورند نفع اخلاط را نفع بخشد و آن ملین شکم ست و اکثار آن مسهل و چون با اشیای قابضه بخورند جهت اسهال و مجمع کراز اخلاط حاده باشند نافع بود و اطلاق شکم زیاده نماید اگر از ضعف معده و زلق الامعا باشد و چون با شربت گل بخورند قطع فعل دوای مسهل بافراط نماید و چون از تازه آن حقنه سازند جهت اورام حار و صلب عارض رحم و قرحه امعا و انثیین را نفع کند و آن در مراهم جراحات رحم و مثانه داخل میشود و چون با ادویه مفتحه مخلوط سازند فعل آن قوی گردد و خصوصا در خراجات مثانه و خوردن پانزده مثقال آن با هفت مثقال شکر جهت عسر البول مجرب و طلای آن مفرد و یا بازرده بیضه نیم بریشت جهت سوختگی آتش نافع و چون با ادویه ضماد آبخته بر شراسیف و اورام حالبین و ارحبین و دیگر مواضع دارمه و دبیلات نهند بغایت نفع کند و شربت طلای آن مقاوم سموم و نافع گزیدن افاعی و هزار پا خصوص گرم کرده آن و آن بر فم معده طافی گردد و گاه غثیان آرد و اشتهای طعام ساقط نماید و مضر معده و مرطی آنست و مصلح آن نمک یا عسل یا شکر یا اشیای قابضه و گاهی اصلاح ارخای معده خوردن اشیای حامضه در بوب ترش و یا حریف کند و بدل آن شیر گاو جوش کرده تا پنجم حصه آن بسوزد و بدل تازه آن در ادویه زیت و یا پیه و یا روغن گاو شسته مقدار شربت آن تا سی درم ست افعال و خواص این بقول اطبای هند در مکهن باید مسلقن زعورست مسلی بضم میم و سکون سین مهمله و کسر لام و سکون یای تحتانی اسم تمساح یعنی مگرست مستعمل در اسم زراوند ست مسن حجر اسن ست مسواک الجن اسم مغربی نوع صغیر جمده ست مسواک الراعی شامل و فراوشیطرج است و شیطرج اسم ست مسواک العیاس نوع بزرگ قتاد ست و راعی الابل اشامل ست و گویند دوائی ست که بیونانی لوارس نامند مسواک القرود اشنه ست مسواک المسیح نوعی بزرگ ارس ست مسوحان اوهان مرکب ست مسور بفتح میم و ضم سین مهمله و سکون واو و رای مهمله اسم هندی عدس ست و بقول بعضی در سنسکرت موبک نامند و آن غله مشهورست نزد هندیان تند سرد و سبک بالمره و قابض شکم و دافع ضمادا و بلغم و صفرا و خون و براو فرزنده رنگ بدن و هنگام هضم شیرین و مولد باد و خواص آن بقول یونانیان در عدس گذشت مسی بکسر میم و سین مهمله مشدده و سکون یای تحتانی گویند که بهندی سم کانج است و در بعضی بلاد هند آطریلال را باین اسم می نامند باجمله مسی را بهندی گیا و کاڑی و کانگ و نیلم سند هی نیز گویند و بسنسکرت گاگچی و گاگچلا و گاگچنگ و گاگچنکی همه بمعنی چگال زاغ دورا چھا چنکا بمعنی معتدل تو دا نچھا چنکا یعنی هزه را بد مزه کند و آداشی یعنی دافع قروح و دمامیل و چھا جیونی یعنی بچگان را زندگی می بخشد میگویند و آن نهالی ست هندی بلندی او بقدر یک ذرع و شاخهای آن باریک و مسدس و گره دار و برگش مشابه ببرگ شهدیو و با زغب خشن و چون درخت او میرسد بر گها میریزند و گلهای او خرد و کبود و برنگ بنفشه مشابه بنه گل گاو زبان لیکن ازان کوچک مائل بسرخی و بارآن غلافی خرد شبیه بتخم بادیان و دو تخم مثل تخم اجره و چون گره شاخ آنرا بشگافند کرم باریک از درون آن برآید و آن کرم را اگر به بلبل بخوراند مست میگردد و این نبات را غزالان بکمال رغبت میخورند و منبت آن خرابها و دشتهاست و آن سرد و ترست و نرد بعضی گرم و خشک و دافع کرم شکم و تپ و لرزه و امتلای بلغم و زهر و رکت پت و درد دمامیل و مجفف قروح و بثور و جراحات و مدمل زخمهای عمیق و خصوصا دواب لهذا آنرا گهاد کهاڑی نامند صاحب تذکره هندی نوشته که فقیر مرهم آنرا اکثر تجربه نموده بگیرند برگ آن و برگ تاتوره فرنگی و برگ کندوری و برگ پنا کنی همه برابر در روغن زرد یا کنجد بریان نمایند پس صاف کرده موم سفید دران روغن گداخته مرهم سازند و بکار برند و شخصی را خارد و جذام و تغیر رنگ بدن مانند رنگ مس یا در رشد بلود فقیر او را شیره برگ مسی نوشانیده از سه تولہ تا یک نیم پاؤ هر روز می نوشید و روغن تومڑی یعنی کدوی تلخ بر بدن می مالید شفا یافت و هیچ گرمی و سردی و او را قبض نشد و عمرش زیاده از چهل سال بود و پرهیز از لبنیات و حموضات و بقولات و شیرینی می نمود و حکیم ابو القاسم مینویسد که گاگ لبرنیز نامست

مسقن
مسلی
مسلقن
مسواک الجن
مسواک الراعی
مسواک الفیلس
مسواک القرود
مسواک المسیح
مسوحان
مسور
مسی

عجیب ترین نفع آن از تجربه کاری بسمع خاکسار رسیده که اگر کسی را کشتهٔ سیماب نیم خام ضرر رسانیده باشد بنوشانیدن شیرهٔ اوور آب کرنب هفت هشت مرج سیاه سوده صاف کرده باشند علاج توان کرد چنانچه دو کس زن و شوهر جائی در اثنای سفر نزد خاکسار بیان خسته حالی خود از خوردن کشتهٔ پاره برزبان راندند دیدم که تمام جسم سرخ گشته خصوصا چهرهٔ سرد و متورم شده دلب و دهن از آبلها آن قدر جوشش کرده که کلام کردن بلکه آواز برآوردن خیلی دشوار بود پس بخورد و نوش چه رسد مخوف شدم و باو شان تسکین دادم و گاگ چکبار از آوم خود طلبیده باو شان تا چهارده روز بلا ناغه نوشانیدم از فضل شافی بی همال صحت کاملهٔ نصیب هر دو مریض گردید بعد ازان بجا هی شدم و افعال و خواص این بقول یونانیان در آخر ملال مسطور شد **مسیر** بفتح میم و کسر سین مهمله و سکون یای تحتانی و رای مهمله اسم مربای کدو ست و بهترین مربا هاست و واضع آن بقراط اولا و آنرا باعسل ساخت پس توسع یافت و باشکر نیز ساختند و بهترین آن عسلی و عسلی آن مائل بگرمی و شکری آن معتدل مفتح سدد و ملطف اخلاط و مدر فضلات و مسکن بدن و محرک باه و مولد خون صالح و نافع صداع بارد و اجزه بدماغ و جهت مالیخولیا و سدر و د و ارواع جنون و در د سینه و سرفه و ضعف معده و جگر و حرقة البول و با معز باد ام جهت تسمین بدن و خشخاش جهت دفع بیخوابی مفید ست و بعض خواص آن در کدو گذشت **مسیق** اسم زاج خضرست **فصل میم با شین معجمه** - **مشتری** باصطلاح مهوسین قلمی ست **مشتی** بضم میم و سکون شین معجمه و کسر تای فوقانی و سکون یای تحتانی اسم کجاست **مشتبلین** اسم نوعی از زوعر و رست مشرگند بر هم بکسر میم و سکون شین معجمه و فتح رای مهمله و کاف فارسی و سکون نون و فتح دال مهمله و خفای ها و سکون میم اسم هر تال ست **مشریا** بکسر میم و سکون شین معجمه و کسر رای مهمله و سکون یای تحتانی مجهول و فتح یای تحتانی دوم و الف اسم سداب شتی ست **مشط الراعی** یونانی و بنیاقوس نامند و معنی آن دالم الحطش ست لهذا آنرا عطشان نیز گویند آنرا خس الکلب و جراسفه نیز گویند و نزد اهل مغرب معروف بشوک الذاجین ست و بشیرازی برسک نامند و آن نوعی از خارست ساق آن طویل خاره ار و برگ آن محیط بساق و شبیه ببرگ کاهو و بر هر گره از ساق آن دو برگ و از خار دار بارعب در داخل و خارج برگ آن شبیه بحباب برآمدگی و طرف برگ متصل ساق مجوف عمیق که دران آب باران جمع میشود و لهذا اسمی بنام مذکور شده گویا که آب را جمع میکند لسبب شدت عطش خود و بر سر هر شعبه که از شاخ آن رسته چیزی شبیه بسر خار پشت و خار دار و چون خشک میشود سفید میگردد و چون بشگافند در جوف آن کرمهای کوچک سفید شفاف برمی آید و قوت آن مدتها باقی می ماند گرم و خشک در دوم مجفف جلا و مقوی نفس و قوت ترا قیه و چون سر آن تر یا خشک گرفته در پارچه بسته در شیر بالمدت تا تمام حل گردد و چیزی ازان سر و پارچه باقی نماند و قدری ازین شیر در شیر دیگر آمیزند جماد آن کند و مائیت دران ظاهر نشود و چون این نبات را جوش داده بر موضعی که احتیاج قطع آن باشد ضماد کنند آن عضو را لی حس گردانند بحدی که احساس الم بر بدن و سوختن نکند و ضماد آن دافع تآلیل و قروح شهدیه سرست و چون در آب حل کرده آب آن سدد و زمتواتر نهار بنوشند تحلیل طحال و خلط غلیظ و تفتیح سدد دافع لرزه حیات کند و پختهٔ آن مقوی قعبهٔ ریه و محلل خناق و مخرج کرم معده و چون بیخ این نبات با شراب پخته بسایند تا مثل مرهم گردد و بمقعد ضماد کنند جهت شقاق آن و نواصیر نافع و چون سائیده بنوشند ادرار بول نماید و چون کرمهای جوف شکم آن در جلد حیوانی بسته برگردن و یا باز و بندند رفع تپ لرزه کند و چون سائیده بخورند لرزه ببرد و جمله آن چون بیز ند و بر موضع گزیدگی افعی و هر زدی سم بریزند و ضماد کنند شفا بخشد معصر گرده مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت آن تا سه درم **مسط الدوب** اسم حمار ست **مشط الغول** بفتح میم و سکون شین معجمه و ضم طای مهمله و الف و لام و ضم غین معجمه و سکون واو و لام انطاکی نوشته که الحال معروف بدیشاست و بهندی کنگهی نامند و آن نباتی ست شاخهای آن باریک و برگ آن شبیه ببرگ کشنیز و سخت و بی گل و تخم آن خوشبو نبت آن کوههای بلند گرم و خشک در دوم محلل قوی ریاح غلیظه و مفتح سدد آشامیدن سماق و قیه آب برگ آن جهت گزیدن سگ دیوانه مجرب نوشته **مشک** بکسر میم و مشهور بفتحه آن و سکون شین معجمه و کاف اسم فارسی است بعربی مسک شده و در بسریانی مسکا و بروی موردن و بترکی بیارد و در لاطینی موسکس و در انگریزی مسک و بهندی کستوری نامند و آن سهم خوانی بجدست در ناف حیوانی بجثهٔ آهوی کوچک که در دست و پای آن کوتاه و دست آن اندک دراز تر از پای آن و در جثه کوتاه تر از آهو و کریه المنظر بخلاف آهو و صورت آن شبیه برا سو با و دو دندان باریک بلند مثل خوک و برگشته بسوی بالا میباشد و بعضی گفته اند که نر آنرا دو شاخ و دو دندان میباشد و مادهٔ آنرا دو دندان و آن حیوان را آهوی ختائی و آهوی مشک نامند و مولف آن حیوان را مشاهده کرده جثه اش بقامت میش کوچکی و دست و پای آن کوتاه و سر آن نوک شبیه بمیش و دو دندان دراز و کج

وموی آن سفید و سیاه بهم و بالا هیچ مشابهتی ندارد و نافهٔ مشک دهجای نافِ آن موضوع و آن از کوهستان چین و ختا و تبت و کوٹ کانگڑا که در زمانهٔ سابق آنرا انکوت میگفته و نیپال و مورنگ و رنگپور می آورند و خالص آن بسیار کم می آید مگر بعنوان تحفه برای ملوک و حکام و اکثر در همان جا نافه را بریده مغشوش نموده بقسمی که معلوم نشود نافه درست ساخته می آورند که کم کسی آنرا شناخت می نماید و بهترین آن بقول شیخ الرئیس بحسب مکان آن تبتی ست و گویند چینی پس خوخیری پس هندی بحری و بحسب چرین حیوان آن انچه بهمین و سنبل و مرو بچرد و بحسب بو و رنگ تفاحی بو زرد رنگ ست و صاحب جامع نوشته زمینی که دران آهوی مشک میباشد زمین واحد متصل ست و فضیلت مشک تبتی بر چینی از دو جهت ست یکی آنکه آهوان تبت سنبل و انواع اقاویه از جبال هند بچرند و آهوان چین حشایش سوای اقاویه چرا میکنند دوم آنکه اهل تبت تعرض نمی کنند باخراج مشک از نافهای آن و همچنان آنرا میگذارند و اهل چین آنرا از نافها بری آورند و آنرا مغشوش بجون و غیره میسازند و چینی را بعد قطع مسافت طویل در بحری آورند و آن بسبب کثرت ابخره دریا و ندوات آن ضعیف میگردد و بعضی گویند که بهترین آن بحسب امکنه خطائی ست پس تبتی پس کوٹ کانگڑائی پس نیپالی پس از جاهای دیگر و بحسب بو تندبوی آنرا بحدی که گرم مزاج را عاف آورد و گفته اند که مشک دو نوع ست ترکی و هندی و هریک را صناف مختلفه و ترکی بهتر از هندی و خطائی آن بهتر از تتاری زیرا که تتاری باندک زمومیت پیدا شد بعد ازان اصناف دیگر ترکی و بهترین هندی آن نیپالی آن پس رنگپوری و بعد ازان سائر اصناف آن و بعضے نوشته اند که بهترین مشک نسبت که از اجتماع خون در حوالی نافِ حیوان آن بسبب غلبهٔ قوت و حرارت آن بهم میرسد و بزرگ میشود تا مقدار نصف لیمو و بعد از بزرگ شدن و پخته یافتن در وعای آن و رسیدن بکمال خود در نافِ آن و استحکام آن دران خارش بسیار دران موضع بهم میرسد و بسبب شدت خارش آنرا حیوان آن بر سنگها و درختها می مالد پس آن بالا پوستی که بالای نسبت جدا شده می افتد و این مشک بقیمت اعلی ست و تجار آنرا کمتر می یابند و بهدیه ملوک می آید و بعضی خون حیض و بوا سیر آن حیوان و خونی که از مالیدن موضع نافِ آن جمع شود و خونی که از ذبح آن حیوان بهم میرسد نیز از اقسام مشک دانسته اند و این اقوال اصلی ندارند بلکه مشک دو قسم میباشد اصلی خالص و جعلی مغشوش و علامت مغشوش آن از سیاهی مفرط و ثقل و قلت خوشبو و یا بدبوی آن معلوم میگردد و امتحان انچه در نافه باشد آنست که رشته را بسوزن انداخته اول از نافه بگذرانند پس آنرا از وسط : انه سیر گذرانیده بجویند هرگاه که آن رشته بوی نه دهد خالص ست والا فلا و امتحان انچه در غیر نافه باشد آنست که در کف دست قدری ازان بآب دهن مبلول کرده از سر انگشت بمالند اگر حل شود خالص ست و اگر فتیله گردد مغشوش و ارسطاطالیس گفته چون اراده دریافت این امر نمایند که آیا مشک خالص ست یا نه آنرا سائیده وزن نموده در ظرف نمناک بقدر یک ساعت گذارند پس هر تبه دیگر وزن کنند اگر وزنش زیاده گردد خالص ست والا فلا و دیگران گفته اند که رشته را بسوزن را بمشک ملوث کرده در وسط دانه سیر آنرا بیرون آرند پس اگر بوی مشک ازان آید خالص جید باشد و الا فلا و گویند ظرفی را بر آتش گذارند و مشک بران ریزند اگر ازان بوی نیکو آید خالص ست والا مغشوش و قوت آن مادام که در نافه ست تا سه سال باقی می ماند و از نافه بیرون آورده تا یک سال گرم در سوم و خشک در دوم و شیخ میفرماید که گرم خشک دوم ست و خشکی آن نزد بعضی ارجح ست یعنی گویا که خشکی آن در آخر دوم ست و بقول ما سرجویه گرم در دوم و خشک در سوم و بقول گیلانی هر قدر که کهنه گردد حرارت آن کم و ضعیف شود و یبوست آن زیاده گردد و لطیف مقوی اعضای ضعیفه ست و گویند مفطف و مفتح سدها و محلل اخلاط غلیظهٔ بارده و ریاح و مبالغا خاصیت مفرح و مقوی اعضای رئیسهٔ حرارت غریزی و اعضای ظاهری و باطنی و مذکی حواس باطنی و ظاهری از سامعه و باصره و شامه و ذائقه و باندک قوت سکر و جهت الخیلیا و صرع و ام الصبیان و سکته و بلادت و نسیان و فالج و لقوه و خدر و رعشه و سائر امراض عصبانی نافع و رسانندهٔ قوت ادویه باعماق بدن ست و پوشیدن آن جهت سرد مزاجان خصوصا برای دماغ بارد و منع نزله و صداع بارد و مفید وسط آن مسخن دماغ و مجفف و مقوی و مفتح سدهای آن و با روغن بادام تلخ و یا روغن سوسن نیز مفتح سدد و دماغ و نقشی دماغ غلیظ آنست و بقول شیخ چون مشک را با زعفران و اندکی کافور سعوط نمایند بصداع بارد نفع کند و تنها نیز زیرا که دران تحلیل و قوت ست و آن مقوی دماغ معتدل ست گیلانی گوید که فرق زکافور زیادت تقویت دماغ و کسر حرارت مشک ست و از زعفران اصلاح کافور گویند سعوط آن تنها و یا با جندبیدستر و فلفل و دارشیشعان و امثال اینها جهت سکته و جمیع امراض بارد

دماغی و مالیدن آن بار و غن بان بر مقدم دماغ و بار و غنهای گرم بر فقرات پشت جهت خدر و فالج دا ستر خا بتکرار و استدامت بران نافع و طلای آن نیز و اکتحال آن بقول ماسرجویه و شیخ مقوی چشم و منتشف رطوبات آن و جالی بیاض رقیق ست و جهت ظلمت ابصار و معه و ظفره مفید و رسانندهٔ قوای ادویه بطبقات چشم و نافع جهت ریاح در چشم ست و نفوخ آن نافع در و گوش بار دو آن مفرح و مقوی قلب و رافع خفقان بار دو سوداوی و توحش اصحاب سوداو حبن و غم ست و جهت غشی و سقوط قوت و ضعف دل از سوداو مزیل مرهٔ سوداو ادویهٔ مصلحه و رافع حدیث نفس و وجع فواد و علل بارده و مشایخ خصوص در بلاد و فصول بارده نیکوست و رافع اسهال و حابس شکم و گویند که ضعف مسهل ست بتقویت قلب و بعضی گویند که اختلاط آن با مسهل ابلغ در تنقیه ست و مزیل هیاج غلیظه متولد در امعاء و طلای آن نافع بواسیر ظاهری و فرزجهٔ آن معین بر حمل ست و آن مهیج باه و ممسک منی از سرعت نزال آن و طلای آن با روغن خیری نیز قوی و محرک باه ست و گیلانی گوید شک نیست که آن سرعت بانزال میکند و شرب و لطوخ آن نیکو کنندهٔ رنگ خسار و خوشبو کنندهٔ عرق ست و گفته اند که چون آنرا زیر سر مبتلای عرق که در شب بخواب آید آنرا دفع کند و در ان ترياقيت ست خوردن آن دافع ضرر سموم مشروبه و ملدوغه ست و اجل تریاق او دویه سمیه خصوصا برای بیش و قرون السنبل و هلاهل حتی که بعضی اطبا حکما تصریح کرده اند باذن دوار المسک که آن فائق از تریاق در نفع جهت سم بیش ست بهر آنکه مشک داخل اجزای آنست و تعدیل آن بکافور یکنند و آن موافق گرم مزاجان نیست بلکه ایشان را صداع و رعاف پیدا میکند خصوصا در بلاد حار و فصل گرما و آنکه آن باعث زردی رنگ خسار و بد بوئی دهان و پرسیدن آن منفرد ماغ حار و مورث سکر و مصلح آن کافور و گلاب و گویند تعدیل حرارت آن بکافور و بیوست آن بروغن بنفشه و روغن گل و سائر روغنهای رطب کنند و شیخ گفته که آن منبجست چون در طبیخ افتد و رازی گفته که چون در طبیخ حل کرده بنوشند ذهن بلید گردد و در کتاب منتخ نوشته که محدث بخذر ست در طعام اصلح آن خوردن کرفس بعد از ان ست و گویند مضر دندان ست و مصلح آن طباشیر یا صندل مقدار شربت آن یک قیراط و گویند تا نیم درم بدل آن دو چند آن عنبر و گویند یک نیم وزن آن سانج هندی و در سوط و طلا و مشروب امراض عصب دو ثلث وزن آن جند بیدستر و گویند بدل آن مرزنجوش ست **مشک بلائی** بضم میم و سکون شین معجمه و کاف و کسر بای موحده و فتح لام و الف و کسر همزه و سکون یای تحتانی در هندی اسم زبادست **مشک بید** اسم بید مشک ست **مشک الجن** و مشک چوبان و مشک داش هر سه اسم شواصرست **مشک دا** بضم میم و سکون شین معجمه و کاف و فتح دال مهمله و الف و فتح نون و با اسم دوائی ست هندی و در بنگاله کثیر الوجود آن دانه ایست کوچک بقدر عدس و ضخیم تر ازان و اغبر مائل بسیزگی دنی انگله شبیه بگوش ماهی و با خطوط باریک در رجوف آن مغز اندک چرب و بی طعم و بوی غالب مزاج آن سرد و خشک چشم را روشن گرداند و امراض دهان دبی مزگی و خشکی را زائل کند و ثقل معده و ریاح انزاد فع نماید و برص را مفید و سیلان منی را مؤثر و چون برگ و بیخ آنرا در آب بمالند و صاف کرده با شکر بخورند قروح مجاری بول را که سوزاک نامند نافع مقدار شربت آن تا یک درم ست **مشک بر زمین** اسم فارسی سعد ست **مشک هندی** اسم سعد هندی ست **مشک طرامشیع** بکسر میم و سکون شین و کسر کاف و فتح طای مهمله و رای مهمله و الف و فتح میم و کسر شین معجمه و سکون یای تحتانی و عین مهمله اسم نبطی ست و فهلوی نیز گویند و بسریانی غلیخن اعرابه قطامایون و یونانی و قیسون و یفطاتن و بروی فکلوس میخ و بشیرازی رنگ نامند و جرمی بقله الحمقا گویند بقول صاحب جامع آن قسمی از فوذنج بری ست و بعضی نوشته اند که آن قسمی از فوذنج جبلی ست و قوی ترین اقسام فوذنج ست برگ آن انبوه بزرگ تر از برگ فوذنج بری و مائل باستدارت و با خشونت و شبیه ببرگ قسمی از نعام که سوسنبر نامند و ساق آن بزرگ تر از شاخهای آن و سرخ رنگ و بی گل و بوی برگ آن شبیه ببوی سوسنبر و چون خشک گردد شبیه بریحان خشک شود و چون گوسفند چرا کند عوض شیر خون از پستان آن برآید یعنی شیر آن با شیر خون گردد و گیلانی نوشته که بعض عارفین بامراد و یعی گویند که مشکطرا شیع نوعی از فوذنج ست و آن نباتی ست ساق آن شبیه بساق فوذنج و برگ آن باریک شبیه ببرگ جب الخضرا منحنی لبسوی خارج و دران خشونت اندک و از ساق آن شعبهای بسیار روید و رنگ گل آن مائل بزردی و تخم آن مثل تخم شبت بلکه آن شبیه تر بتوابع خاصیت و بیخ این نبات دراز بقدر ذراع بسطبری انگشت سفید شیرین طعم و گاه ساق آن نیز مخورند چون تازه باشد و ازین نبات برگ و شاخها و ساق استعمال میکنند و مستعمل ازان در شام و عراق و غیره نوعی از هیوفاریقون ست و گفته که چون برگ هیوفاریقون را بیفشرند بازان آب سرخ برآید لهذا گویند که چون گوسفند مشکطرا شیع

بچرد عرض شیر خون بیاید و این بسر آنست که ایشان گمان میکنند که هو فاریقون مشکطرا شیع ست و شیخ میفرماید که مشکطرا شیع قصبان شبیه بنیشا هسفرم خشک ست
در اول خائیدن اندکی بسیار طعم و بوی یافته نمیشود پس عقب آن تلخی و تیزی در یافت میگردد و چون آنرا میش بچرد بجای شیر خون برآید و آن نائب مناب
فرو نخ ست بلکه آن قوی تر ازان بسیار و آن دو قسم ست یکی مشکطرا شیع صادق و دیگر زدروکاذب و این شبیه باو ست لیکن در احوال ضعیف تر ازان و بقول
اسحاق بن سلیمان آنرا گل و ثمر نیست و در طعم آن عوافت قوی ست و نوع ثانی آن در بوی شبیه ببوی آن مگر شاخهای آن بزرگتر و براطراف آن گل شبیه بگل نارم بستانی
واین در قوت ضعیف تر از اول باجمله بقول شیخ طبع آن گرم و خشک تا سوم و گویند گرم در آخر سوم و خشک در وسط آن آشامیدن آن مخرج رطوبات نوجه از سینه
دریه و رحم و نافع کرب و غشی و مقوی اشتها و مفتح قولنج و مدر حیض و نفاس بقوت و بول نیز حتی کرخون بول کند و شرب و بخور و خمول آن مخرج جنین بقول گیلانی
ضماد آن با عسل نافع اورام بارده و آن مسهل شعر ست و چون آنرا بخورند و بعد آن شیر بنوشند جهت داء الفیل نفع کند و چون بر سنان تیر کرده بدن مانده باشد
ضماد کنند آنرا از بدن بکشد و آن ملزق جراحات و قاطع خون آنهاست و چون آب افشرده آن در گوش چکانند ثقل کرم آن و اخراج رطوبات مرتبکه آن نماید و چون
آنرا سائیده بر سر بیاشند دماغ را گرم کند و آن سنگ را بشکند و چون آب افشرده آن بنوشند و یا بدان حقنه نمایند کرم شکم بکشد و آن نافع درد رحم ست و جالینوس
گفته که چون یک دانگ آنرا با یک دانگ سقمونیا دیک درم کتیرا سوده باده درم خمیره بقشه سرشته با آب گرم بخورند دفع قولنج نماید و اریاسوس گفته کسی که اشتهای او
منقطع شده باشد چون سه روز هر روز یک درم آنرا سوده با سه درم تخم خربزه و ده درم مسکه گاو میش و بست درم عسل بخورد اشتهای او زیاده گردد و فرزجه آن بقدر
یک دانگ با روغن بلسان مسکن درد رحم و نوشیدن آب طبیخ آن نافع گزیدن طریفلون بحری و بخور برگ آن گریزاننده هوام و مگس مضر مقعد و مصلح آن سرکه
و اگر از غایت قوت او را عوض بول خون آید مصلح آن رب آس و آرد بلوط مقدار شربت آن یک مثقال و در مطبوخ دو مثقال بدل آن بوزن آن
پودینه و قرمانا و دراز حیض بوزن آن عدس الملرست و صاحب منهج نوشته که آن مضر گرده و مثانه ست مصلح آن صمغ عربی بدل آن زیاده ترازان فوتنج

مشک بفتح اول اسم رق ست **مشکینچه** اسم نسرین ست **مشمش** بکسر دو میم و سکون دو شین معجمه یکی در میان آنها و دیگر در آخر در زرد آلو مسطور شد
مشنذی بضم میم و فتح شین معجمه و سکون نون و کسر دال هندی و سکون یای تحتانی اسم هندی درختی ست که آنرا در سنسکرت تیرجهنگ یعنی پیدا میکند
و میریزد و جهانشیا یعنی درخت آن بسیار سیاه میباشد و مشنذار اسم سم الفارست و وشنذار و کالینی داروی زهر سم الفارست و در بعض نسخ مشلا دهو و در وهابی
وارو کها و بعض عوام آنرا مشنی نیز گویند و آن مزه تیز و شیرین دارد و لعاب و بادو تپهای سمی را نافع و بلغم و صفرا زیاده کند **مشنگ** اسم کرسنه است
مشنگ دیوانه اسم خلرست **مشواسم** فارسی خلرست **مشی** بکسر میم و شین معجمه و سکون یای تحتانی اسم نعناع و سداب ست **مصل میم با صاد مهمله**
مصارع زعرور ست **مصارین** اسم امعاست و مصران واحد آن **مصباح الروم** کهرباست **مصبر** اسم صبر ست **مصطکی** بفتح میم و سکون صاد مهمله
و فتح طای مهمله و کسر کاف و سکون یای تحتانی و بضم میم و فتح کاف مشدده و الف مقصوره نیز آمده و آنباری گفته مصطکا بدالف بروزن فعلا معرب از مصطکی یونانی ست و یا مصطکی رومی و بعربی علک رومی و بسریانی کیا و نیز برومی و سندهی و بفرنگی الیکه و در انگریزی میشنگ و بفارسی کندر رومی و ایضا کیه نامند و بسینانی
سخفیتوس و سخینا نیز گویند و درخت آنرا سخیس و این ماسویه گفته که آن قطعهای صمغ مانند نخود و عدس برنگ زرد و سفید شبیه بکندر ست و در ان بعض شفافیت
فوق از کندر رسخ صفائی ست و گویند که آن صمغ درختی ست که در سباطه از بلاد شام و روم و ناحیه ارمنیه میشود و چوب و برگ آن لطیف و نازک مثل راک و ثمر آن
مائل بتلخی و آن صمغ در هنگام بودن آفتاب در برج جوزا و حوالی آن از درخت آن بری آید و قوت آن تا بست سال باقی می ماند و آن دو قسم میباشد یکی
رومی سفید زرد خوشبو صاف شفاف با اندک شیرینی و وقت خائیدن چسپنده بسیار بدندان و تازه آن بهی نرم ست که سائیده نمی شود و این را نبطی نیز
نامند و این قسم مثل صمغ دیگر از قوت طبیعت مزجوف درخت تراوش کرده بیرون می آید بدون اعانت از خارج بخراش درخت آن و ذخیره دوم قسم قبطی مائل
بسیاهی و با تلخی و در او صاف مذکوره ضد آن و قابل سحق ست و بعضی گویند که این قسم بزدن تیغ بر ساق و شاخهای درخت آن بتراوش رطوبت ازان
حاصل میگردد و دیگران گفته اند که چوب و شاخهای نازک و برگ تازه آنرا جوشش داده صاف نموده منعقد میسازند و این قسم در زمین صافن از اعمال روس

قریب بنرگستان اذا قطع بنجم یافته میشود و روی غیر جیدست و گیلانی مینویسد که مصطگی صمغ سفیدست درخت آن در بزرگی مثل درخت صنوبر و آن نوعی از درخت جبتا کخضراست و بیشتر در جزیرهٔ قبوس میشود و مردم آن جزیره آنرا شجر صنوبری نامند و اخراج آن باهن میکنند پس مائیت آن سیلان کرده بر ساق و شاخهای آن منجمد میشود و این در انجا معروف ست و آن دو نوع ست سفید و سیاه و آما زروآنرا قسم سوم شمار نکرده اند و شاید که آن مراد از سفید باشد و آما سفید معروف سفید نیست بلکه رنگ آن در مسلک سیاهی ست و ممکن ست که در وازا قسام سفید باشد و آن بعد گذشتن سالها بران زرد گردد و آما قسم سیاه آن شاید که در اصل بسیار سیاه باشد و آن بشاهده نرسیده و گویا که آن بسوی بلاد نوبی آورند و آنرا بستر نبی دانند و بقول شیخ درخت آن مرکب از مائیت قلیل و ارضیت کثیرست و آن لطیف تر و نافع تر از کندر ست و بهترین آن سفید بزرگ دانه صاف است و اصلاح آن در سرکه پروردن آن و گذاشتن آن در سرکه چند روز پس خشک کردن آنست این جمیع گفته که این قول در مازریون اولی ست بهر آنکه حدت آن بخیسانیدن آن در سرکه می شکند و گمان من آنست که این حاشیه بر مازریون بود پس نساخ از سهو در بنجا نوشته و گیلانی گوید که این قول آن در بنجا بهر آنست که آنرا مضمضانه گفته اند و اصلاح آن خیسانیدن آن یک شبانه روز در سرکه است طبع آن گرم و خشک در آخر دوم و تبعضی خشک در سوم و افسنه اند و شیخ الرئیس نوشته که گرم و خشک در دوم ست و آن در تجفیف و تسخین کمتر از کندر ست و در تبرید و تسخین شدید نیست و در ان تسخین بیشتر از ان ست که در درخت آن ست و آن قابض معتدل ست و جمیع اجزای درخت آن قابض و ترکیب مصطگی از جوهر مائی نیکرم و جوهر ارضی ست و جمیع آن و پوست بیخ آن قائم مقام اقاقیا و هیو فاقسطیداس و بدل آن ست و تبخین عصارهٔ برگ آن و از تخم آن بدوغن میسازند شدید القبض و آما جالینوس رای داده که در جمیع اجزای آن با قبض تلیین ست و همچنین روغنهای آن و قسم قبطی آن که مائل بسیاهی ست قبض آن کمتر و تجفیف آن بیشتر پس آن اوفق بدان ست که محتاج تحلیل قوی باشد و هر انچه در مصطگی از قبض و تحلیل و تلیین و تجفیف ست آن بلا آفت است و آن بنهایت لطیف و بسبب لطافت و تلیین و حرارت ملایم خود بلغم را میگدازد و آن با وجود این در حدت و کثافت کمتر از سائر صموغ ست و انچه صاحب مخزن از شیخ الرئیس نقل کرده که آن معتدل ست در سردی و گرمی این قول در مفردات قانون بنظر نیامده و جالینوس گفته که درخت مصطگی مرکب از جوهر مائی گرم اندک و از جواهر ارضی بارد غیر کثیر المقدار ست و بسبب آن قابض اندک و مجفف در درجهٔ دوم نزد آخر آن و در درجهٔ سوم نزد ابتدای آن گردیده و آما حال آن در برودت و حرارت حالت وسط معتدل المزاج ست و قبض در کل اجزای این درخت یعنی در بیخ و ساق و برگ و شاخها و در تخم نیز و در پوست آن یکسان ست و اگر خواهند که از برگ آن بادام که تازه باشد ضماد بسازند قوت آن مثل قوت اجزای مذکوره قابض اندک باشد و لهذا آنرا تنها و با ادویهٔ دیگر جهت قروح امعا و استطلاق شکم می آشامند و نیز آن نافع نفث الدم و سیلان خون از رحم زنان و بر وز رحم و خروج مقعدست و آن درین احوال بعد از عصارهٔ کهنه اقویست نیست و گیلانی نوشته که مصطگی سیاه در تجفیف قوی تر از سفیدست و آن گرم و خشک در آخر دوم ست و لابد ست که در مصطگی جزو حار باشد و الا ممکن نبود که محلل ملین میشد و لابد ست که ارضیت آن اندک باشد و الا قبض آن شدید بودی بهر آنکه از شان ارضیت قبض ست و چون در جوهر مصطگی ارضیت با حرارت ست لاجرم تقبض تجفیف ظاهر بود بهر آنکه حرارت معین بر تجفیف ست بدانچه فعل از تحلیل میکند باجمله مصطگی ملطف و محلل جالی و قابض و مقوی قوتها و اعضای رئیسه و معده بهت و دوران جلای عظیم ست و آن مفتح سدد و بقول شیخ مصطگی در سوهان و غمرها داخل میشود و رنگ احسین میگرداند و بعضی گویند که آشامیدن و طلا کردن آن جالی بشره و سرخ کنندهٔ رخسارست و نیز بقول شیخ قسم سیاه آن نافع اورام صلبه ست و عصارهٔ آن و طبیخ برگ آن قروح را از سعی بازدارد و روغن شجر آن نافع جرب حتی که جرب مواشی و سگان را در ریختن طبیخ برگ آن و عصارهٔ آن بر قروح روینده گوشت آنها ست و همچنین بر اتخوانهای شکسته درست کنندهٔ آنها و گیلانی مینویسد که آشامیدن مصطگی و ضماد آن جهت درستی استخوان شکسته و دوتی و کوفتگی اعضا و ضربه و صدمه و سقطه و نطول آن مقوی اعضای مستر خیه و حیل برودت مفصل و جابر استخوان شکسته و ضربه رسیده و سقطه و کوفتگی اعضا و باشیدن مصطگی باریک سوده بر اورام و اوجاع و اعضای بیجا شده و زخمها پس بستن آنها بپارچه باعث تحلیل اورام و تسکین اوجاع و بجا آمدن عضو بیجا شده و التحام زخمهاست خصوص که اول باب تجفیف اجزای آن عضو را مکرر شسته باشند و مالیدن آن بار و غنهای گرم بر اوجاع بارده و تعقد مفاصل مجلل و تنها جهت القیام قروح و بدستور چرب کردن بروغن و گل آن و بقول شیخ خائیدن مصطگی بلغم را از مرز و کشیده

وتنقیهٔ آن نماید وبقول گیلانی خائیدن آن باندک صبر جاذب رطوبات از دماغ وکام وزبان است وآبوجریح گفته که مصطگی را فعل ست در سر بجذب بلغم چون تخلیه
واز ین جهت باصبر مرکب ساخته اند تا اصلاح آن کند وباوجود آن جذب بلغم از سر نماید وگویند آشامیدن آن نافع صداع بارد ونزلهٔ بارد ست وبدستور نجور
آن وچکانیدن آن بار وغن زنبق در بینی وخوردن آن یا بالیلجات جهت وسواس وحدیث نفس ومبادی خولیا وتسکین نوازل وتصفیهٔ قصبهٔ ریه نافع بجهت
آنکه با آنها مسهل سودا ست وباکندر جهت حدت ذهن وتقویت حفظ وفهم وطلای آن بازیت بخته جهت گرازش وزخشه وضربان ومانندگی اعضا ولرزهٔ حمیات و
بدان الصاق شعر منقلب در چشم می نمایند وچون آنرا بر آتش اندازند وپارهٔ پنبه را در گلاب تر کرده بر دود آن داشته بر چشم صاحب رمد نهند درد آنرا تسکین دهد وچون
بار وغن کنجد جوش داده در گوش چکانند درد آنرا ساکن نماید وسدهٔ آن مدابکشاید وکری را نقض کند وچکانیدن روغن ثمر آن در گوش محلل ریاح ومسکن درد است
وچون مصطگی در زیت گداخته بر شقاق لب نهند صحت بخشد ومضمضه بدان محکم کنندهٔ لثه است وخائیدن ویا سنون آن تنها ویا با ادویهٔ مناسبه جهت استحکام
دندان ولثه وروئیدن گوشت وتسکین درد آن وخوشبوی دهان وجلب رطوبات از حوالی کام وزبان ودماغ وتقویت معده بمشارکت مفید ومضمضه بطبیخ
آن وبا بار وغن آن محکم کنندهٔ دندان متحرک نافع اوجاع دهان ومسواک بچوب شاخهای آن جالی دندان ومستحکم کنندهٔ آن ولثه مسترخیه وآشامیدن آن جهت
سرفه ونفث الدم وتصفیهٔ قصبهٔ ریه وبا ادویه قاطع خون حابس آن از هر عضو که باشد وبا سقورید وس گفته که مصطگی نافع نفث الدم وسرفهٔ مزمن ست چون
بیاشامند وآن جیدست برای معده ومحرک آروغ سوء وگاه در اجزای سنونات جالیهٔ دندان ودر اجزای غمره برای جلای بشره استعمال میکنند وخائیدن
آن خوشبو کنندهٔ دهان ومحکم کنندهٔ لثه است وشیخ میفرماید که نافع سعال ونفث الدم وخصوصاً طبیخ بیخ آن وپوست آن ومقوی معده وجگر بارد ومفتح انسدادها
وخوشبو کنندهٔ معده ومحرک حتا وگداز نده بلغم معده ونافع ادرام معده وجگر در دقت آن ومقوی امعا ونافع ادرام آن وطبیخ بیخ آن وپوست آن نافع اسهال
وذوسنطاریا وسحج وهمچنین نفس برگ آن وجهت سیلان خون از رحم وجمیع ادجاع آن وسیلان رطوبات رویهٔ آن وجهت نتوء رحم ومقعد وهمچنین دخن شجر آن
ومدر بول ست وهم او مینویسد که مصطگی بسبب آنکه دران قبض وتلیین ست جهت ادرام احشا نافع ست وسیاه قبطی موافق تر جهت صلابات باطنی ست وجالینوس
گفته مصطگی سفید که آن علک الروم ست پس آن مرکب از قوای متضاده ست یعنی از قوت قبض وتسخین واز قوت تلیین وآن بدین سبب نافع ادرام
معده ومقعد وامعا وجگر وسخن مجفف مدمج جید دوم ست وغافقی نوشته که مصطگی را چون با آب سرد بسیار بخورند بله در طوبت را از معده فرو آرد بعصر واگر
با آب گرم بخورند فرود نیارد وبسرعت انجیار کند ومسکن درد سخوان نافع وقی وقرض وفسخ ست ودیگران مینویسند که آشامیدن آن جهت تقویت گرده
وبرانگیختن اشتها ومطعام وشکستن ریاح وقطع سوء هضم وقراقر وخوانیق ریحی وتلیین ملیخ وورم احشا ومغص خصوص با آب گرم وچون با ضمادات آمیزند اوجاع
امعا را نفع کند وچون با ادویهٔ قابضهٔ خون نواحی ساز نده عمامت آنها نماید واگر در معده رطوبت بسیار باشد ومصطگی را با آب سرکه دران گلقند بالیده صاف
کرده باشند بیاشامند تلیین طبیعت بعصری نماید وهمو ست بران باعث حبس وقبض شکم ست وبا غاریقون مسهل بلغم وبا صبر مسهل صفرا وبا لیلجات
مسهل سودا واگر با قاطع نفث الدم وچون یک درم آنرا با دو درم شکر سوده با آب بخورانند تلیین طبیعت نماید وتقویت معده کند ورياح دفع سازد
واخلاط غلیظه بلغمیه التحلیل کند وفضول را منحدر سازد خواه شب وقت خواب باصبح وباشام ویا قبل از طعام ویا بعد از ان خورند وچون در آب جوش داده
بیاشامند جهت نفث الدم وحبس اسهال وتقویت معده واحشا نافع وچون یک درم آنرا در یک رطل آب در ظرف گلی آب ندیده جوش دهند تا دو ثلث آن
برود وبیاشامند وچون صرف گردد باز در ظرف تازهٔ دیگر تجدید آن نمایند جهت استسقای زقی وغشیان وزحیر وتقویت هضم مجرب بستور چون اجزای درخت
آنرا در آب جوشانیده صاف کرده بیاشامند ودروغنی که از ثمر آن ترتیب میدهند شدید القبض ولطیف وتلیین آشامیدن ومالیدن آن جهت اوجاع
رحم وسیلان رطوبات رویه از ان وبرآمدگی آن ومقعد ومالش آن بر موضع معده وگرده ومثانه جهت تحلیل ریاح آن وهیضه وفواق وسوء هضم نافع وبقول
گیلانی چون اجزای آن را با آب بجوشانند وکرر کنند یعنی آن آب را صاف نموده باز اجزای تازه داخل کرده جوش دهند وهمچنین تا آنکه غلیظ گردد وبیاشامند
جهت نزف الدم وقرحهٔ امعا واسهال مزمن وبرآمدگی ناف ورحم مفید وبرگ آن وثمر آن سودهٔ همین فعل کند وچون بر خورند مصطگی مقدار بندقی بکبیرد با آب گرم

اورمان نمایند تلیین شکم کند و تقویت احشا نماید وضماد برگ آن جهت برآمدگی مقعد رحم حادث از سردی نافع و مقدار شربت مصطگی تا یک مثقال بدل آن کند ربوزن آن و یک نیم وزن آن علک البطم و در تقویت معده و جگر بوزن آن اذخر و گفته اند که مصطگی مضر شانه بهت مصلح آن خیساندن آن ست در سرکهٔ انگوری یک شبانه روز پس خشک نموده استعمال کردن با کتیرا و یا تنها و صاحب تقویم گوید که انکار آن ردی برای ریه بهت مصلح آن قند و صمغ عربی ست و مغز گردکان و کشنیز نیز گفته اند و صاحب منهج نوشته که مصطگی مستحمل از داخل و از خارج ست و مضر شانه مصلح آن گل سرخ بدل آن نصف وزن آن کندرست **مصفی الرعاة** بلسکی ست و مذکور شد **مصل** بفتح میم و صاد مهمله و سکون لام اسم عربی ست و گویند عجمی و با صفهانی قارا و بفارسی قراقوروط و بترکی قروطا نامند و آن بقول شیخ از آب پنیر میسازند و آنرا خبین نیز نامند و خبین اسطورشد و گویند که آن مائیت دوغ ست که بعد جوش دادن و انفصال اجزای جبنیت و مائیت از هم اجزای مائیت را آن مقدار جوش دهند تا غلیظ و منعقد گردد و آن بسیار ترش میباشد و با جبنیت مخلوط بانمک و جبنیت را بوزنا نمند و نمک و شونیز و پوست زرد ترنج ریزه کرده و صعتر و اندک سرکه بآن سرشته چند روز میگذارند تا اندک مزاج گیرد پس بجای پنیر با نان میخورند بسیار لذیذ میباشد و تازهٔ آنرا نیز با مسکه ممزوج کرده با نان و یا رطب تازه میخورند لذیذ تر میباشد و چون دران جبنیت نمک اخل کنند و حبوب بزرگ و یا اقراص ساخته خشک نمایند بفارسی کشک و ترکی قروطه و بعربی اقط و **مصل** نیز نامند بالجمله طبع مصل سود و خشک در دوم و ابن ماسویه در سوم گفته و سکن حدت صفرا و خون و تشنگی و حرارت جهده و جگر و اسهال صفراوی و حمیات صفراوی حاده را نافع و ورادع اورام حاره و بدستور طلای آن را فع اورام زبان و مضمضه و غرغره بآن جهت قلاع حار دهان و لثه و حلق و اورام حارهٔ آنها نافع و ضماد آن جهت سعفهٔ رطبه و نار فارسی و نعوظ و ترنج شهریه و امثال اینها با سرکه نافع و سعفهٔ یابسه را نیز مفیدست و ردی الغذا و اکثار آن مولد نفخ و قولنج و صلح آن ادویهٔ سخنه و حوارشات حاره بهت و آن بقول شیخ برای صاحبان سوداء نهایت ردی ست و چون طبیخ آن با گوشت فربه نمایند اندک اصلاح آن مینماید و همچنین برای ارباب معدهٔ بارد و مقعد مضرست **مصوص** بفتح میم و ضم صاد مهمله و سکون واو و صاد مهمله باصطلاح اطبا عبارت از سیخ کباب چاشنی دار ست حقیقة و مجازا بر قلیهای چاشنی دار و مزورات نیز اطلاق می نمایند که از چوجه و یا مرغ جوان فربه یا گوشت برهٔ اطلاب و یا بزغاله هر کدام که خواهند با سبزیهای مناسبه مانند برگ خرفه و کاسنی و اسفاناخ و کشنیز تازه و برگ عنب الثعلب امثال اینها و مصلح گرم مناسبه واو و یه خوشبو بحسب احتیاج پخته با آب زرشک و یا انار ترش و یا سماق و امثال اینها ترش نموده و چاشنی از شکر گرفته تناول مینمایند اگر چاشنی دار منظور نباشد و اگر ساده مطلوب باشد بی ترشی و چاشنی و طبیعت آن بحسب ترکیب اجزای آن مختلف میگردد و صالح الغذا سریع الهضم جهت صاحبان مزاج گرم و معده و جگر حار و غلبهٔ صفرا و امراض حاره و صفراویه و اسهال حادث از حرارت و صفرا و حمیات حارهٔ حاده نافع ست **مصول** چیزی ست که دران حنظل را میخیسانند تا تلخی آن رفع گردد **فصل میم با ضاد معجمه و طای مهمله و معجمه**

مض بفتح میم و سکون ضاد معجمه اسم عربی ست و آن انار کوهی ست و گویند خمر آن حب القلقل ست و هر دو بمقام خود مسطور شد **مضع** بیدی ست که از آب میوها و انار ترتیب دهند **مضیره** طعامی ست که از جغرات پسازند **مطبوخ** آب انگوریست چون جوش دهند و هر گاه نصف آن برود آنرا منصف نامند و این سوای مثلث ست که دو ثلث آن برود و دو ثلثی آنرا مثلث گویند بسبب غلظ و سیاهی آن و آن همه چار سخن اند و شراب مطبوخ و طلا و مثلث هر یک بمقام خود مسطور شد **مطبثا** اسم نوره بهت و لعوق بادام را نیز باین اسم می نامند **مطر** بفتح میم و طای مهمله و رای مهمله بعربی آب باران ست **مطس** رجیون اسم دل ست **مطنجن** بهترین آن خوب پخته بهت و آن خشک زیاده از مطبوخ ست و با سرکه و گرم و نشاسته و امری بدون سرکه بغایت حار یابس و آن مقطع بلغم و منشف رطوبت معده و بالا برنده صفرا و مضرت تشنگی و همچنین مضرت تشنگی چون با سرکه جوش دهند پس بریان نمایند و همچنین اگر جوش دهند بدون سرکه پس بروغن بریان کنند و دران مری و دانچینی اضافه نمایند **مطر** اسم چیکیست سه قطره از **مطر** بای مهمله گذاشت **فصل میم با عین مهمله**

معاء جمع آن امعاست و در امعا مسطور شد **معاثیوس** بیونانی اسم بان ست **معدا** اسم جبنیة الضب ست **معده** بفتح اول و کسر ثانی در انسان و شبیه بدان مثل اسپ مانند کرش ست و در نیز آنها و آن از اعضای عصبانی ست و مثل آن مثل معاست لیکن این غلیظ تر و ثخین تر ست **معز** اسم بزست **معشوقا** شامل جست و ماهو داخل بهت **معصفر** بضم میم و فتح صاد و سکون عین مهمله و فتح فاء و سکون راء مهمله در مصفر مذکور شد

معفار صمغ آلوست معین مازریون ست **فصل میم با غین معجمه** مغاث بضم میم وفتح غین معجمه والف وسکون ثای مثلثه اسم عربی ست بروی فرانیوس وبسریانی عفایه نامند ماسرجویه گفته که آن بیخ اناربری ست وشیخ الرئیس ازان انکار دارد وبعضی مستعجله وبعضی بوزیدان دانسته اند وبعضی گفته اند بیخ بنانی ست که تخم آنرا حب القلقل نامند وگویند که این همه اسمای دوای واحد اند وبعضی متاخرین مینویسند که آن بیخی ست دراز وسطبر وپوست آن سیاه مائل بسرخی ومغز آن مائل بسفیدی وزردی وبهترین آن خوشبو تلخ مائل بشیرینی آنست واز کوهستان کرخ ونواح آن خیزد ودو نوع میباشد بغدادی وهندی بزرگ بغدادی باخشونت وعریض مانند برگ ترب وگل آن سفید وتخم آن مانند حب السمنه دانرا قلقل نامند ولهذا بعضی شبهه نموده اند که آن بیخ اناربری ست که حب القلقل تمر آن ست وبعضی گفته اند که نوعی از سورنجان ست واصل آنست که غیر این هر دو ست وقوت آن تا هفت سال باقی می ماند وانطاکی نوشته که نوعی از ان از عباوان ونواح شام می آورند وآن در مصر مستعمل وضعیف الفعل هستند درخت آن بسیار بزرگ وبرگ آن کوچک قریب ببرگ سیب وتمر آن فی الجمله شبیه بپستان وبالعاب چسپنده وسیاه وتلخ وآنرا بهندی میدالکڑی نامند وبعربی کلزه در فصل کاف بالام مذکور شد طبع آن گرم در دوم وخشک در اول محلل وقابض ومقوی اعصاب واعضای مستریحه ومسمن بدن وشیخ الرئیس نوشته که مغاث گرم تا دوم وتر در دوم ست ومقوی اعضا ومسمن وضماد آن نافع وتی وکسر وذهن عصفل ونافع نوتیس وتشنج وآن نیکوست برای دشنده وصلابت مفاصل وملین صلابات حلق وریه ست ومحرک باه وخصوصا تخم آن وجالینوس گفته که طبع آن گرم وخشک ست وخاصیت آن تقویت معده واضرار آن بمثانه واصلاح آن بعسل وبهترین آن آنست که رنگ آن زرد باشد ومنفعت آن یک درم وگیلانی گوید که محشن آداز ومستعمل در ضمادات قلب ست وبعضی مینویسند که آشامیدن آن با کمثیرین جهت تشریح وجنون ورفع خلط سوداوی وباعسل جهت امراض بلغمی ودرد کمر ومفاصل وعرق النسا ونقرس وتشنج وضعف عصب واستخوان وشکستگی استخوان وانواع اعسار وتحلیل صلابت آنها وصلابت حاقی ذریه ورحم وتنقیه سینه وریه وگرفتگی آواز وتحریک باه وبدستور ضماد آن باگل ارمنی بهت جبر کسر وتی ومضر بریه وسقطه والتوای عصب وتحلیل وتلیین صلابت آنها وشدید وادرام حلق ورحم وهمچنین باسرکه ومداومت آشامیدن آن باعناب وکتیرا جهت قرحه کردن بدن وتخم آن در تحریک وتقویت باه قوی تر از سائر اشیا مقدار شربت آن دو درم بدل آن سورنجان وعاقرقرحا ودر ضمادات قلب ست وصاحب منهج نوشته که آنرا بطریق شرب وضماد استعمال میکنند مضر مثانه ومصلح آن عسل بدل آن نصف وزن آن زراوند ست مغافیر غافقی گفته که آن چیزی شبیه بعسل مثل تر انگبین ست ودران چیزی از بدی هوم ست ومغافیر در رست ودر عشر ودر نام میباشد پس انچه ازان در رست باشد سفید شیرین بود وانچه در عشر باشد زرد ای گل آن برمی آید ومردم آنرا جمع میکنند وسکر العشر نامند ودران تلخی ست وشبیه بصمغ ست مردم آنرا میخورند وگویند مغافیر ومغفار سکر العشر ست مغالا اسم ترب ست معدنوس بادنجان ست وشرنب بری رانیز نامند مغره بفتح میم وغین معجمه وراى مهمله ها وآنرا طین مغره وطین احمر نیز نامند اسم عربی ست بیونانی میاطوس وبربری فلاعا مغری وبهندی گیرو گویند وگیلانی گوید که در بعض بلاد گل ارمنی نامند وآن خاکی ست سرخ تیره ومائل بزردی وباغرویت گویند که از روم آورند ودر هندوستان بنواح گوالیار ورائج محل بنگاله کثیر الوجود وبقول شیخ بهترین آن صاف ست که چون در آب اندازند منتفخ گردد وزیاد شود وآن سر در اول وخشک در دوم وبعضی سرد در دوم نیز نوشته اند ومغری وقابض ومجفف وحابس وروانع آشامیدن آن نافع اوجاع جگر ودر حبس شکم قوی تر از گل مختوم وقاتل کرم شکم وحابس سیلان خون جمیع اعضا وجنس وچون آنرا سوده بازرده تخم مرغ نیمبرشت آمیخته بلیسند قطع نزف الدم از هر موضع نماید وهمچنین بابارتنگ ودرین هنگام جهت اسهال الدم وقرحه امعا ومثانه وبواسیر ورحم وتسکین حرارت اعضاء وهمچنین حقنه کردن بدان امساک اسهالات وقطع سیلان خون از امعای سفلی وقرحه امعا نماید واحتقان آن باآب برگ بارتنگ در فرج جهت حبس حیض نافع وآشامیدن آن باشکر جهت فربه نمودن بدن وطلای آن بارو غن کنجد جهت نرمی بشره وبرانی آن وگفته اند چون دست رابدان خضاب نمایند وآنرا شسته حنا بندند تا بست روز رنگ حنای ماند وطلای آن باسرکه پی درپی جهت حمره وعلمه وجمیع ادرام حاره باتقرح ویا غیر تقرح ودسوختگی آتش وزخمها مفید وچون با بلیله زرد وسرکه سائیده طلا کنند تحلیل وادرام نماید وسوختگی آتش را بصحت بخشد ودرمع مراد کند وگاهی در مراهمی که بدان علاج ادرام رطبه کنند داخل کرده میشود وطلای آن با بابچی وگوگرد وبیخ خرزهره که بآب نجیل تازه

تا چند روز دکمتر تا پنج روز سائیده جوب سازند و هر گاه خواهند یک حب آنرا با آب نجمیل تازه سوده بر برص طلا کنند در چند مرتبه بعون الله تعالی زائل میگردد
و اگر زائل شدنی ست و لو قلیل المقدار بر بدن باشد و اکثار خوردن آن سبب دو مضر اسعال و باطن مصلح آن شیر و نیها و بقول صاحب منهج مضر طحال مصلح آن
عسل مثل آن شاهدنج گویند بجون آن گل رمنی و ربع آن کثیر است مقدار شربت آن دو درم تا دو مثقال تیر افعال و خواص این بقول بندیان نگیرد مسطوشیه معرب کاهنه گل خته و مرست و آنرا مغره یمانیه و
مغره لینه نیز گویند **مغز استخوان** اسم فارسی مخ ست **مغز حرام** اسم حرام مغز ست **مغز تخمها** اسم فارسی مغز خربا اسم جمارت **مغز سر**
اسم فارسی دماغ ست **مغلیثا** بلغت سریانی اسم حرف بابلی بریان ست **مغموما** قابله باد نجان ست **مغنا طیس** اسم قنطالیس ست **مغنیسا** بفتح میم و کسر
غین معجمه و کسر نون و سکون یای تحتانی و فتح سین مهمله و الف اسم نطولی ست و آن سنگی ست قریب بمرقشیشا و بفارسی رنگ کاسنامند و کاسه گران بدان ظروف را
رنگ میکنند و شیشه گران نیز بدازان که رنگ شیشه را گداخته آنرا کوفته بران میپاشند صاف میگردد لهذا گویند که عمل آن بمینه بدون آن تمام نمی شود و آن اقسام دست
یکی حدیدی سیاه رنگ و دوم فضی سفید رنگ سوم ذهبی زرد رنگ چهارم نحاسی سرخ رنگ و بعضی یک قسم بیرون آن زرد و اندرون آن سرخ عوض زرد و قسوه مخم مائل
بسیاهی نوشته اند و جمله مرجع قسم شمرده و گفته اند که از اکثر انواع آن سرب حاصل میگردد و در آری دو نوع گفته یکی را اشهبانا مند و این ماده و بانزی میباشد و دیگری سرخ
مائل بسیاهی و حدیدی دانین را نگر گویند و گیلانی گویند که آن سنگی ست نرم ذوی الوان و اکثر سیاه رنگ مائل بسرخی و بران نقطهای سفید و شیشه گران آنرا استعمال
میکنند و می شناسند و آن نزد ایشان شهریست و آنرا بشیراز منسوب دانند و بالجمله در جمیع اقسام نقطهای سفید و چشمهای هر یک باشد و قدری در خشنده
و گداز نده شیشه و صاف کننده آن و آنرا قابل رنگ گرفتن بسازد و با آهن نیز همین فعل می نماید سرخ در دوم خشک در سوم و آن نزد یک سرد و تحلیل
قوی و اما قبض آن و تجفیف آن قوی و سرد و تیز و گرسد که آن جالی و قابض و بضعف و تعقل دماغ کمال و آشامیدن آن مقوی معده و نشئی رطوبات رویه آن و دافع
سنگ و عسر البول و طلای آن با سرکه و عسل آفت کلف و قوابع آثار و دراز آلو پرک و روغن عجیب الفعل و پاشیدن آن القیام و هنده هر اجامات مضروا صلح آن سرکه
شربت آن نیم درم با عسل مثل آن مرقشیشا ست و شیخ الرئیس ندشته که آن در احوال مرقشیشا ست و جیدتر ازان **مغیلان** بضم میم و کسر غین معجمه و سکون یای
تحتانی و فتح لام و الف و نون اسم فارسی ست و دادغولان و بعربی اقم غیلان را غلب که غیلان مفرس ازام غیلان عربی باشد و عوام عرب آنرا طلح و اهل هند بدیه سمر گویند
و بسریانی قنیا نامند و بسبب بودن جمیع آن سرخ مثل رنگ خون جالینوس آنرا شجره حائنه نامیده ابو حنیفه دینوری گفته که عوام طلح ام غیلان را نامند و صاحب جامع
نوشته که عوام اهل بلاد طلح آنرا گویند که اگر از درخت سمر بزرگ باشد و اکثر آن در صحرا بزرگ میشود و معروف است بکوه مصریه و شوکه اعرابیست و بهندی ببول و کیکر
نیز نامند و آن درختی ست خاردار و نسبت آن اکثر شجرها باد و دامنهای کوه و دو قسم میباشد یکی بزرگ و دیگر کوچک و هر دو در شکل و برگ قریب بهم قسم اول درخت
آن کوچک تر از درخت سیب و پر خار و خارهای آن کج و ساق آن سطبر و اول سبز مائل بسفیدی و چون کهنه شود چوب آن مانند آبنوس سیاه مائل بسرخی میگردد و ثمر
این مانند خرنوب در غلاف طولانی و گره دار و پنج و شش تا نه عدد و زیاده و نیز و در هر گره یکی را نیز پهن بقدر ترمس و پهن تر ازان و ثمر این را باعتبار قرط و سنط و نبق و علف
و عفص و عصاة نیز گویند و عصارهٔ این را قاقیا و صمغ عربی نامند و بهر دو جا مسطور شدند قسم دوم درخت آن کم خار و بعضی بی خار و شاخهای آن
انبوه و این را بعربی سلم نامند و ساق این سیاه رنگ تر از اول و ثمر این را نیز قرنا گویند و در غلافی مانند با قلاست اما در درو بی گره و پوست آن کبود مائل بسیاهی و دران
دانهای کوچک اندک پهن سبز تیره مائل بزرد و در هر غلافی از نه تا یازده دانه تا سی و یک دانه با اختلاف بزرگ و کوچکی و میان هر دانه پرده سفید رنگ و محیط بر بالای آن
دانها نیز درمیان آن پرده سفید و پوست نقشی مائل بسیاهی و رطوبت لزج چسپنده و زرد رنگ و طعم هر دو قسم زرد مدور مانند تکمه و خوشبو و برگ هر دو با هم شبیه و طولانی
و بسیار ریزه انبوه و در شاخهای باریک تر از وی بهم در دو صف رسته و طعم آن مغص و تعقل مثانه آورد قسم کبیر آنست و نیز قسمی دیگر شبیه و در بعضی بنادر و شاخهای آن
گره دار و قسم دیگر نیز میباشد شبیه بقسم دوم در برگ و ثمر و رنگ پوست و لیکن بدو بود و پر گل تر ازان هر دو قسم دیگر ان این غیر مستعمل ست و این قسم اکثر مجتمع بنگل است
و ریشهٔ آنرا چون نزدیک مار بر بندسر را بزیر اندازد و اندک مست گردد و آنچه اکثر اطبا در کتب ادویه مفرده با سم قرظ و اهل غیلان و طلح ذکر کرده اند شاید هر یک قسمی باشد که
بطریق اشتباه بیان نموده اند و بعد تامل رفع شبهه میگردد باجمله جمیع اجزای آن سرد و خشک در دوم و بعضی گرم در دوم و انسته اند قابض مجفف نافع تورم خون

و نافع خون واقسام سیلان مواد مزمنهٔ بدن از هر جاکه باشد و بقول شیخ بسبب قبض خود نافع سیلان رطوبات وحید برای نفث الدم و نافع سیلان رحم و حابس فضلات و رافع قوی و گویند گل آن شبیه بگل بهرامج در فعل و دران حرارت با قبض اندک است و چون آنرا سائیده با سرکه سرشته بر قوبا طلا کنند قلع آن نماید و چون جسل سرشته بر زبان صبیان طلا نمایند قلاع و بثور دهن ایشان را نفع کند و آشامیدن عرق گل آن جهت خفقان حار و توحش و تقویت اعضای باطنی تنها و با ادویه واشربهٔ مناسبه مفید و برگ آن جهت قطع اسهال و تفتیح سدد و شیرهٔ آن جهت نفث الدم نیکوست و ضماد آن نافع ورم لهاة و نطول آن جهت تقویت اعضای مستریحه و نقوع برگ تازهٔ نورستهٔ آن که در آب خیسانیده شب زیر آسمان گذاشته صبح آب صاف آن گرفته بیاشامند جهت قروح مجاری بول و حرقت بول مفید و سفوف برگ و پوست و گل خشک و ضمع آن هر چهار مساوی صبح ناشتا با آب سرد چند روز متواتر هر روز تا یک درم جهت رفع رقت منی و سرعت انزال و کثرت احتلام و جریان منی و سیلان رحم نافع و خوراندن قدری از برگ نورستهٔ آن با اندکی زیرهٔ سفید و یک دو عدد غنچهٔ انار ناشگفته با آب سائیده صاف کرده سنگ تاب نموده که پنج یا هفت سنگریزه و یا پارهای خزف را در آتش سرخ کرده دران خاموش نمایند جهت حبس اسهال اطفال خصوصا در هنگام برآمدن دندان در آخر که بسیار کثرت نماید و ضعف آورد نه در ابتدا و غیر اطفال اینز نافع اما باید که بحسب سن و قوت مقدار اوزان ادویه بفزایند و ضماد برگ تازهٔ آن جهت التحام جراحات و رفع اورام و نشستن در طبیخ آن جهت بواسیر مقعد و نشف رطوبات رحم مفید و عصارهٔ برگ و ثمر تازهٔ آن قاطع نزف الدم و نفث الدم و فرزجهٔ ثمر آن که آنرا در آب جوش داده و پارچه کرپاس را بدان مکرر تر کرده خشک نموده قدری ازان زن بردارد در نشف رطوبات و تنگی فرج بحدی ست که بمرتبهٔ بکارت میرساند و چون ثمر خام آنرا گرفته تخمهای آنرا دور کرده طرف اندرون آنرا بپارچه کرپاس بقوت بمالند تا رطوبت آن بدان خوب آلوده گردد و بعد از خشک شدن مانند موم جامد شود پس ازان پارچه سینه بندزنی که پستان آن آویخته باشد سازند و تا مدتی بر سینه بندند پستان سخت گردد و پوست ساق و شاخ آن جهت قطع خون جرحت تازه بسیار نافع و عمده اجزای روغن شیخ صنعان ست و چون پوست درخت آنرا هر مقدار که خواهند نیم کوفته در دو چندان آب بخیسانند تا دو روز پس بحد شش تا نیم نصف رسد و بمالند و صاف کرده در ظرف چینی و یا شیشه نگاهدارند و در هر ایام حیض بعد از بول هر مرتبه بدان استنجا نمایند فرج آن مانند فرج بکر باشد و جالینوس گوید که نوشیدن طبیخ پنج آن با خاصیت جهت درد معده و رحم و ریاح غلیظه و سیلان رطوبت از رحم نافع و پنج آن جالی و سفون آن جهت استحکام لثه و مسواک آن مقوی دندان ست و نیز پوست و گل آن جزو اعظم و اصل عرق قندی و شراب انست و در هند بسیار مستعمل خصوص پوست آن و ثمر و برگ و پوست آن جهت دباغت پوست حیوانات قائم مقام مازو ست و از چوب آن بجهت سختی و استحکام پایهٔ ارابه وغیره بسازند مقدار شربت آن بقدر حاجت و گویند از طبیخ پنج آن از سه اوقیه تا چهار اوقیه و مضر بسینهٔ مصلح آن بنفشه ست و افعال و خواص این بقول هندیان در بول مسطور شد

فصل میم با قاف

وقاف مفرح اسم گاو زبان ست **مفرح قلب محزون** باد نجویه ست **مفردونس** نوعی از فرفست **مقدونس** بفتح میم و سکون قاف و ضم دال مهمله و سکون واو و ضم نون و سکون سین مهمله کرفس ماقدون ست که فطر اسالیون نامند آبن سجون گفته که مقدونس کرفس جبلی ست و قوت آن الطف از کرفس نبطی و ابن سلیمان گفته که مقدونس رومی فطر اسالیون ست و آن کرفس بری در بلاد مقدونیه ست و تخم آن مثل تخم خواه و اسحاق بن عمران گفته که مقدونس کرفس رومی ست و سبح نوشته که کرفس صخری مقدونس ست و بار دیگر نوشته که مقدونس کرفس رومی ست **مقل** اسم عربی نبات حمیر ست **مقل** بضم میم و سکون قاف و لام بسریانی مقللا و بروی بذالیون و بیونانی ماذیقون و افلاطن دفه یالیون و بتر کی قاره دکنه و بفارسی بوتی جهودان برای آنکه یهودان ازان بسیار تجارتی نمایند و بهندی گوگل نامند درآن ضمع درختی ست بقدر درخت کندر و بسیار عظیم و در سواحل بحر عمان و سنجر و بلاد هند کثیر الوجود و انواع بیاشد و همه تلخ و آنچه ضمغ آن مائل بسرخی و تلخی ست مقل ازرق نامند و آنچه مائل بزردی مقل الیهود و آنچه مائل به تیرگی و کثافت و سیاهی و نرمی در ملمس صقالبی و آنچه از نواحی یمن خیزد و با دبخانی رنگ میباشد مقل عربی گویند و شیخ الیس نوشته که مقل الیهود دو قسم ست یکی صقلبی و دیگری عربی غیر مقل الدوم و سرو و از دوادم و صمغ اندوآنا مقلی نی آن ثمر درخت دوم ست و گیلانی گوید که لفظ مقل اطلاق کرده میشود بر دو چیز یکی ثمر شجر دوم و آن نیست که مخصوص بمقل مکی ست زیرا که این شجر اکثر در بادمکه و اعمال آن یافته میشود و ثانی مخصوص باسم مقل الیهود و این صمغ ست و این دو قسم ست یکی صقلبی و دیگری عربی و بهترین آن ازرق ست و چون اطبا

مقل ازرق میگویند مراد از ان انچه مختار ازین نوع مقل ست میباشد و آن صمغ ست و گویند کرآن صمغ درخت دوم ست و بران کلام متقدمین دلالت نمی کند و آن اقسام ست چنانچه مسطور شد و بعضی گفته اند کرا ز مقل الیهود قسمی عربی و قسم دیگر هندی ست و هندی غیر رومی ست و آن صمغی ست شبیه بکندر خوشبو سهل الانحلال و درخت آن شبیه بدرخت بان ست و در کوهستان یمن میروید و بیشتر در بلاد عرب یافته میشود و این درخت را تمری ست کرمقل یکی نامند و آن بعد از ین جدا مسطور گردد و بالجمله بهترین آن صاف خالص عراق لزج چسپنده نرم خوشبو زرد مائل بتلخی آنست کرچون در آتش نهند از بوی غاز ازان آید و در آب زود گداخته گردد و آمیخته بچوب و خاشاک و ریگ و خاک وغیرها نباشد و انچه بخلاف این اوصاف باشد زبون و قوت آن تا البست سال باقی میماند و چون کهنه شود تلخی آن زیاده میشود و هرچند کهنه تر گردد میل به تیرگی می نماید و نرمی آن مبدل بخشکی و سختی میگردد و خصوصا عربی آن و شیخ میفرماید کرچون مقل الیهود کهنه گردد از تلیین بسبوی تجفیف مایل میشود و گیلانی گوید هر قدر کرتلخی آن اشتداد نماید حرارت تلیف گردد و گویند کرآنرا منقوش بمرمی نمایند و فرق بلزوجت مقل و براقی آنست بخلاف منقوش طبع آن گرم در اول سوم و خشک در دوم و گویند گرم و خشک در دوم و گویند گرم در آخر اول و خشک در دوم و شیخ نیز گرم در آخر اول نوشته و گفته کرملین ست و جالینوس و تجفیف عربی تا دوم ست و رازی گرم و تر در دوم گفته و گویند کرا ین اصلی ندارد و بقول شیخ محل سمت حتی کرخون جامد را و ملین منضج کاسر ریاح و صقیل و تلیین شدید تر ست و عربی خشک تر ازان مگر تازه آن و محلل سائر اورام باردهٔ و صلبه خصوصا با آب هن روزه دار گداخته تا مثل مرهم گردد و مقل عربی که آن مُرد دوم نیست و آن مقل الیهود ست مدل خناز یر و شرب مطبوخ آن نافع اورام باطنی صلب ست و طلاء آن با سرکه بر سعفه مفید و ضماد آن جهت فسخ عضل و تشنج و صلابت اعصاب و تعقد آنها و خون منجمد زیر جلد نافع و آن نافع چشم رطب ست و نافع درد قصبهٔ ریه و اورام آن و نافع سرفهٔ کهنه و درد پهلو و مقل عربی نافع اورام حنجره و حلق ست و شرب و حمول و بخور آن نافع بوا سیر و حابس خون نسا ست و نافع سنگ گرده و چون در سهلات افتد منع سحج نماید و مدر بول و حیض ست و مقل عربی صافی سرخ را چون بقدر دو مثقال سائیده با العسل بخورند بلغم را کم کند و منحدر سازد و هر دو قسم مقل محلل ادرة الماء و مفتح فم رحم منضم و مخرج جنین و منقی رحم و محلل ورام مقعد و انثیین اند و شرب و ضماد آن نافع گزیدن هوام و بقول گیلانی آن مفتح سدد ست و بخور آن نافع فساد هوا بسبب رطوبات و عفونت گشتها و مُردها و سمن و چون آنرا بسایند و با روغن با قلا مطبوخ بر سر شند و طلا نمایند ازالهٔ ثؤلیل متعلقه کند و اگر بدان اندکی زنگار آمیخته ضماد سازند اسقاط تألیل نماید و آن چون تازه باشد شدید التلیین برای اورام صلبه و اورام احشا و ورم عارض در حلق باشد و آن محلل اورام داخلی ست چون با مطبوخ بخورند و اورام خارجی چون با مطبوخ بران نهند و در مراهم معمول برای صلابت اعضا و تعقد آنها صرف میشود و آن مقوی معده هست و اکثر در ادویهٔ مسهله و در حقنها استعمال کرده میشود و غرض ازان تقویت مخرج ست بهر آنکه آنرا نافع بوا سیر یافته اند و چون مقل عربی نیم درم بخورند سنگ کرده را بشکند و اورا بول و اخراج ریاح غلیظه کند نضج نیافته باشد قطور آن نماید و چون مقل محلول در مفتح و سفید اب ضماد کنند جهت اورام حارهٔ انثیین و مذاکیر نفع نماید و خوردن یک مثقال آن حیض منعقد از سده فرود آرد و شرب و حمول و بخور آن تسهیل ولادت و اخراج مشیمه نماید دا گر بدان اندکی زنگار آمیخته ضماد کنند بواسیر را ساقط کند و خاصیت آن منفعت جهت او دیهٔ حاره و جهت سحج امعاء و قروح آنست و دیگران می نویسند کرآن جالی و با قوت تریاقیه هست و جهت کزاز و درد گلو و سرفهٔ رطوبی و تنقیهٔ سینه از اخلاط لزجه و ربو و ضعف جگر و تحلیل ریاح آن و ریاح بواسیر و خون منجمد را حشا و عسر و ناوت و احتباس حیض و عرق النسا و نقرس و درد کمر و ادرار شیر و تفتیح سدد و اسهال بلغم نافع و چون با او دیهٔ مسهله جاوه بیامیزند و فع حدت آن می نماید و خوردن یک درم آن با شیر تازهٔ دوشیده جهت تقویت باه نافع و بقدادی گفته چون اراده تلیین طبیعت نمایند مقل را بکوبند و آب گرم بران ریزند تا حل شود و بیاشامند اسهال بلغم نماید و ضماد مسحوق مطبوخ آن با سه وزن آن سبوس گندم کرمجای آب آب انگور و یا رُب آن باشد با قدری روغن گاو جهت تحلیل ورم نافع و مجرب و ضماد آن با آب دهن صائم جهت بروده پلک چشم و اورام صلبه جگر و با دقیق جهت قوبا مفید و با لبن کی اسرخ جهت اسقاط دانهٔ بواسیر و تألیل خصوص تازهٔ آن و نیز ضماد آن جهت اورام صلبه و تحلیل ریاح غلیظه و امراض رحم و مقعده و بواسیر خصوص با آب گندنا و تنها جهت تقویت باه و ضماد مقل الیهود در سرکه محل کرده تا مثل مرهم گردد جهت قیلة الماء الاطفال مجرب و فتق و قیلة الاعمار انیز بتخمیص مفید و انتقان آن جهت بواسیر و انتفاخ رحم و انهدام قوم آن

وانحدار جنین وحمول وبخور آن نیز جهت رفع انضمام فم رحم وجذب جنین وقطع بواسیر ورطوبات سائل از رحم ونشف آن مفید ومضر یرقان مصلح آن زعفران مقدار شربت آن یک درم وگویند تا دو مثقال بامارالعسل بدل آن دو ثلث آن مرکی وربع آن صبر ست وبقول گیلانی بوزن آن علک البطم ونیم وزن آن کندر بحری وصاحب منهج نوشته که مضر معده ست ومصلح آن کهربا بدل آن نصف وزن آن مر ونصف وزن آن میعه ست افعال وخواص این بقول هندیان درگوگل مسطور شد **مقل مکی** وآنرا مقل الدوم نیز نامند اسم تمر درخت دوم ست وباغوصت وخشونت وباحلاوت وتر آنرا نهش وخشک آنرا وقل نامند وماکول ست ودرخت آن در شکل وطعم شبیه بدرخت خرما وثمر آن مثل جوز بزرگ چون نضج می یابد آنرا میخورند واندرون آن تخم میباشد وآنرا واغذ گفته که آن بکلی نضج می یابد وخارج آنرا میخورند لذیذ میباشد واما در اندلس غیر مدرک وکثیر الغوصت بسیار خشن وقلیل المائیت وغیر ماکول ست طبع آن سرد وخشک در آخر اول ودوم ست ثمر آن قابض ومقوی معده وحابس اسهال وسیلان خون وطبیخ آن جهت تقطیر البول ونفث الدم ونشستن دران جهت دفع انفجار خون رگها وآشامیدن طبیخ درخت آن جهت قروح مزمنه وتنقیهٔ بلغم ولطوخ لیف سوختهٔ آن جهت جرب وحکه ومنع تولد قمل موثرست وتشنج می نویسد گمان می برم که مقل مکی نیز مدرست وخشک نیست که آن قابض ومفتت سنگ ست وگویند مقدار شربت آن از یک درم تا دو درم ست **مقلامینوس** بخور مریم ست **مقلقل** قسب ست **مقلونیا** ملیون ست که خربزهٔ گرمک باشد **مقلیا ثا** حرف بربان ست وبدین جهت سفوف مقلیا ثا بسیب وقوع بریان کردهٔ آن دران می نامند **مقناطیس** بکسر میم وسکون قاف وفتح نون والف وکسر طای مهمله وسکون یای تحتانی وسین مهمله ومغناطیس بضم میم وغین معجمه عوض قاف نیز آمده وبسریانی فلیکر یفا مقنیطس وبعربی حجر الحدید وبفارسی سنگ آهن رُبا وبهندی چمک پتھر نامند وآن سنگی ست سیاه مائل بسرخی تیره که آهن را بکشد واز انتهای عمان وحوالی بحر هند خیزد ودر کوهستان نواح گوالیار نیز می برآید وبهترین آن بقول دیسقوریدوس آنست که آهن را بقوت جذب نماید وبعد جذب آهن بآن خوب بچسپد ولاجوردی رنگ کثیف غیر مفرط الثقل باشد وبقول شیخ الرئیس اجود آن سیاه مائل بسرخی پاک از خلط ست وگویند بدترین آن سیاه ست که قوت جاذبهٔ آن آهن را ضعیف باشد وچون با آهن مدتی بنهند قوت جاذبهٔ آن کم میگردد واز مالیدن عرق ورطوبت بدان نیز رفع قوت آن میشود وچون درخون گاو گرم انداز ند اعادهٔ قوت آن میشود وهمچنین اگر درخون بز انداز ند وهر روز تبدیل نمایند وتازه کنند وگویند چون آنرا در سرکه یک شب بدارند نیز قوت آن عود کند بالجمله گرم در اول وخشک در سوم وبقول شیخ قوت آن بار دیا بس وجالی ومنقی وکسی که براده آهن خورده باشد وکسی که در شکم آن جبت الحدید محتبس گردد آنرا مقناطیس آشامیدن جذب آن نماید وهنگام خروج همراه آن باشد وبقول دیسقوریدوس اگر از ان سه اوبولوسات که نُه قیراط باشد بامارالقراطن که مارالعسل ست بنوشند اسهال خلط غلیظ نماید وگویند آشامیدن آن جهت قلاع واوجاع مفاصل وعرق النسا ونقرس وتقویت جگر وسپرز وازالهٔ سنگ وعسر ولادت نافع وباقوابض قاطع اسهال وپاشیدن آن جهت رفع مضرت جراحات آلات آهنی زهر دار عجیب لاثر وجهت قطع نزف الدم والتیام جراحات مفید ومحرق مغسول آن در جمیع افعال مانند شادنج ست وتیزنج میفرماید که چون آنرا بسوزانند شادنه گردد وقوت این مثل قوت شادنه ست واین جمیع گوید که این صحیح نیست بلکه چون آنرا محرق سازند شبیه بشادنه میگردد وبدان منقوش میسازند چنانچه دیسقوریدوس گفته که بعضی کسان این سنگ امیسوزانند وآنرا بجای شادنه میفروشند ومیان این هر دو قول بون وبُعد ست وگیلانی گفته که در قول شیخ واو تفسیری ست ای قوت آن قوت شاذنج شود واز خواص آن ست که چون آنرا در حریر سفید پیچیده باخود نگاهدارند باعث قبول در نظرها وجاه وهیبت وقضای حاجات ست ونگاهداشتن آن در دست رافع کزاز وتشنج در دست وپا وگرفتن آن بدست چپ جهت عسر ولادت ودر دزائیدن مجرب وبخور آن که باریک سوده اندک براخگر بپاشند وبا نبوبه برحم برسانند جهت رفع سیلان رحم هرچند مزمن باشد بغایت مفید ومجرب وگویند چون زن حائض مس آن کند این اثر از ان زائل گردد وگویند چون زحل در سنبله باشد آنرا با گلاب شسته سرمه مرتب ساخته ودیگری ازان اکتحال نماید وآن مدت مدید نظر نماید شخصی که با آهن اکتحال کند بمرتبه باعث محبت ثانی باو گردد که مافوق آن متصور نباشد واز مجربات شمرده اند مقدار شربت آن تا نُه قیراط وگویند تا یک درم ومصنف کتاب منهج نوشته که مستعمل محرق آنست مضر جگر وریه مصلح آن رب السوس بدل آن در تسهیل ولادت کف دریاست **مقنعه** بضم میم وسکون قاف وکسر نون وفتح عین مهمله وها عبارت از شیرگاؤست که گرم کرده عصارهٔ خرنوب شامی

مقل مکی

مقلامینوس مقلقل مقلونیا مقلیا ثا مقناطیس

مقنعه

اضافه نموده باشند و آن جهت مالیخولیا و خشونت سینه و تسکین تشنگی و تلخی دهان و دفع تپها و اخلاط سوداوی حاصل در معده و ضعف جگر و حرقة البول و جرب و حکه مفید است **مقیفرون** اسم کماذریوس ست **مقینون** اسم آلوبخارا است **فصل میم با کاف** **مکا** بفتح میم و کاف مشدده و الف و نیز بمعنی تحتانی عوض الف اسم هندی جوار کلان ست و در خندروس مسطور شد **مکتا** بضم میم و سکون کاف فارسی و فتح فوقانی و الف اسم موتی ست **ماک** اسم شب ست **مکتاپشپ** بضم میم و سکون کاف فارسی و فتح تای فوقانی و الف و ضم بای فارسی و سکون شین معجمه و بای فارسی دوم اسم گوندنی ست **مکتاپهل** بضم میم و سکون کاف و فتح تای فوقانی و الف و فتح بای فارسی و خفای ها و سکون لام اسم مروارید و نیز اسم ثمری ست که مثل مروارید باشد **مکتا سکت** بضم سین مهمله و سکون کاف دوم و تای فوقانی ثانی اسم سیپ ست **مگر** و مگرمچه بفتح میم و کاف فارسی و سکون را ی مهمله اسم هندی نهنگ ست و آنرا بهندی ناکه و سنسکرت شیشون شمار نامند هندیان گویند گوشت آنرا دافع چهیرگ و سمن و مقوی و چرب و گران و دافع فساد باد و مولد منی و بلغم افزا نوشته اند خواص این بقول یونانیان درنهنگ خواهد آمد **مگرٹ** بفتح میم و کاف مشدد و سکون را ی مهمله هندی اسم هندی عنکبوت بزرگ پای ست و در تیلار انیز نامند **مگرندا** بفتح میم و کاف و را ی مهمله و سکون نون و فتح دال مهمله و الف بمعنی غنچهٔ گل دراز و باریک و نازک و خرد و اندک شیرین اسم گل جائی جوئی یا ریونتی یا سوگره یا را ی بیل ست **مگرندکھا** بیم و کاف و را ی مهمله و نون و فتح دال مهمله و کاف دوم و ها و الف اسم آردست که در گل کنول باشد **مگروڑی** بفتح میم و سکون کاف فارسی و ضم را ی مهمله و واو مجهول و کسر را ی هندی و سکون یای تحتانی اسم نظیر ست **مکڑی** بفتح میم و سکون کاف و کسر را ی مهملهٔ هندی و سکون یای تحتانی اسم هندی عنکبوت ست **مکڑی کا جالا** نسج عنکبوت ست **مکس** بفتح میم و کاف فارسی و سکون سین مهمله اسم فارسی ست بعربی ذباب و بترکی شین و چین و بهندی مکھی و ماچھی نامند و آن از جمله حشرات الارض ست و از فضلات پیدا میشود و گویند که مگس از پلک چشم گرد صدقه پیدا نشده و ازشان پلکها ست که صیقل آئینهٔ صدقه از غبار دائم بحرکت آنها میشود پس آنرا دوست پیدا شده که بدان صیقل صدقه کند و لهذا مسح آن سنت می نماید و در خبر خیر الانام علیه التحیة والسلام ست که مگس اگر در طعام افتد جانب دیگر آنرا نیز غوطه دهند زیرا که در یک بازوی آن دارست و در دیگر دوا و لهذا نفض خود را دران می اندازد و بعضی ازان مگس شتر و گاؤ و شیر و سگ و خر و غیره ست و این همه در اصل کرمی ست که از ابدان آنها متولد میشود و بعد مرور ایام مگس میگردد و بعضی ازان مگس انسان ست که از زبل پیدا میشود و در ابتدای تکون سفید رنگ میباشد و دیگر از یک هفته پر بمی آورد و چون باد جنوب وزد دگر نیز پدید و در باد شمال منقلاشی و گم میگردد و آن در خلقت مثل پشه ست و آن کثیر السفاد اکثر نر آن بر ماده سوار میشود و آن پرواز میکند و این چنین از حیوانات یافته میشود و آنرا اشکال مختلف بحسب اختلاف نوع حیوان آن می باشد و لیکن از مطلق آن مراد مگس انسان ست و آن دو نوع ست بزرگ و کوچک بزرگ را خرمگس نامند الوان میباشد سیاه و ازرق و زرد و بهترین همه سیاه آنست و بعد ازان ازرق و بدترین همه زرد و آن خالی از سمیتی نیست باکله طبع آن گرم و تر در اول و خاکستر آن سرد و خشک و آن قوی تر در تحلیل و تلیین ست و جاذب و منهج و مقی و چون خاکستر آنرا با عسل بر داء الثعلب طلا نمایند موی بروید و همچنین اگر مگس را بشدت بران بمالند و چند روز او مان آن نمایند و چون مگس را بر موضع برص ضماد کنند و در آفتاب نشینند و ذکر این نمایند جلد را مقشر سازد و دران فعل اطریلال کند و صاحب جامع نوشته که حکایت کردند جماعت از عوام و زنان که آنها تجربه نموده اند فضلهٔ مگس را که از نشستن آن در شب ریسمان جمع میشود جهت ازالهٔ برص و بهق چون آنرا با شامند بعد پرهیز از چیزهای ناموافق و در آفتاب نشینند و موضع برص را مکشوف دارند آبله کند زائل گردد و فعل آن مانند اطریلال ست و چون مگسها بسیار جمع کرده بسرکه آمیخته بر قروح ساقین بمالند از ازالهٔ آن نماید و چون مگس بزرگ را بگیرند سر آنرا قلع کرده بر پلک بمالند بعد کندن موی زائد منع آن از روئیدن نماید لایسمادمان آن و بدستور در ازالهٔ شعیره مجرب نوشته و چون مگس را با زردهٔ بیضهٔ مرغ سائیده ضماد کنند جهت تسکین درد چشم و تحلیل گوشت زائد آن مادام که سخت نشده باشد نافع و تنها مالیدن آن جهت تحلیل و دم چشم مفید و چون بر پارچه کتان مالیده ضماد کنند و جاع چشم و ریختن موی پلک را نافع و همچنین اکتحال سوخته آن و کذا ضماد سائیدهٔ آن مطلا و رام چشم ست و محمد بن احمد گفته که خوردن پخته و خام آن را بنو وجهت تقویت باصره و منع جمیع آفات چشم مجرب میدانند و فضلهٔ مگس را چون با آب و عسل بنوشند جهت خناق و ازالهٔ محض و قولنج مجرب یافته اند و چون سرگین آن با قردت

وشکر سرخ شیاف ساخته حمول نمایند طبع را برفق نرم کنند و اسهال آورد و گویند آشامیدن آن با شراب جهت عسر الادت مجرب و گذاشتن سر مگس سبز در حلیل باعث نعوظ قوی ست و چون مگس ابسکه آمیخته بر قروح ساقین طلا نمایند نفع کند و چون سر آن دور کرده برگزیدگی زنبور و عقرب بماند در دآن ساکن کند و جذب سم نماید و روغن آن که مگر مگس را در روغن کنجد اندازند و در آفتاب بگذارند و هر مرتبه صاف نمایند جهت رویانیدن موی مجرب ست و بوی بیاز غصل کشندهٔ اقسام مگس ست و بدستور از بوهی کافور و روغن زیتون و زرنیخ و چون از زرنیخ و کندش صورت مگس سازند در جائی که مگس بسیار باشد گذارند مگس از انجا بگریزد و گویند چون از برگ که و بخور سازند مگس از ان موضع بگریزد و کذا پاشیدن آب مطبوخ برگ آن و بدستور کندش بشیر چون مگس میرود و بران جبث الحدید بپاشند باز زنده گردد مگس عسل که زنبور عسل نیز گویند و بعربی نحل و بهندی شهد کی مکهی نامند و ماهیت آن معروف ست و حق تعالی آنرا بر فطرت سلیم آفریده که بدان نظر میکند در عواقب امور از معرفت احوال فصول سال و اوقات باران و غیرها و اعتدامی نماید از رطوبات شیرین که از گلها و برگها ترشح میکند و ازان جمع میکند و ذخیرهٔ آن می نهد و ازان عسل و ادعیهٔ آن ظاهر میشود و موم ذلک چیزی چرب جمع میکند و آن موم ست آرسطو گفته که مگس عسل نه قسم ست شش قسم ازان بعضی موم میسازند و بعضی آب مینوشانند و بعضی خانه می سازند و سه قسم باقی عسل بعل می آرند و خانهای آنها از عجیب ترین اشیاست اکثر آن مسدس التشکل در صلابت گویا که قطعهٔ واحد ست و از عجائب امر آن انست که گرد نجاسات و قاذورات نمی گردد و بر گلهای خوشبوی نشیند و از ایشان انست که بعضی ازان از بعض میگریزد بسبب خوف گزیدن آن و چون بعضی ازان در خانه بمیرد آنرا از خانه بیرون میکنند تا خانه متعفن نگردد و در طبع آن لطافت ست فلهذا برای خود را بیرون میکند بسبب بدبوئی آن و قسم کوچک آن عسل بسیار بعل می آرد بخلاف قسم بزرگ آن که با وجود قلت ایجاد عسل بیشتر آن میخورد و چون مگس عسل مثل مار شلیخ میگردد و آوازهای لذیذه و نغمات مطربه آنرا موافق ست و بالجمله طبع آن گرم و خشک در سوم چون بچهٔ آنرا که هنوز پر برنیاورده باشد در سایه خشک نمایند یک درم آنرا با فالوده آرد گندم که آرد ده مثقال و شکر پنج مثقال باشد بنوشند در اندک مدت بدن را فربه میگرداند و مجرب گفته اند و طلای رطوبت آن را فع درد گزیدن زنبور و محل ورم آنست **مگلی** بضم میم و سکون کاف فارسی و کسر لام و سکون یای تحتانی اسم کیوڑه ست **منکاداک** اسم مویزست مکند بفتح میم و ضم کاف و خفای نون و سکون دال مهمله هندیان قسمی از غله نوشته اند و همچنین مدهونکارا و در خواص قریب انگویند بطعم شیرین و هنگام هضم تلخ و گرم و خشک و سبک و مصلح فربهی مفرط و قابض شکم و باه افزا ممکنه قریش اسم خلاصه ست مکوه بفتح میم و ضم کاف و واو مجهول و هاء عوض با بیای تحتانی نیز خوانند یعنی مکوی و بجذف یای تحتانی هم آمده اسم هندی عنب الثعلب ست و نیز بهندی مکیا و مکوی و کاموفی و کاجا و نلاکاجا و در سنسکرت کاگ ماچهی و کرشن پهل یعنی ثمر آن سیاه و سنکهاریچا یعنی دافع تمامی امراض و کاکل یعنی فزاینده کاشتهای نامند و این همه اسامی مکوی سیاه ست نه آن قسم سیاه که مخدر و با سمیت ست و قسمی را که با رآن سرخ باشد نیز باین اسامی خوانند و کاکنج نیز قسم ز بستانی آنست و آنرا بتو و کاچا نامند بالجمله سرد و تیز دافع جمیع امراض فساد بول و دافع باه و سخت و درد مثانه ست و با آن هم تیز و شکنندهٔ بلغم لزج و صفرا و سگ آن خوردن فی الفور اشتها آرد و دافع بیماریها و زهر و گویند که بیخ کاکنج بر بازوی راست صاحب تپ کهنه بستن دافع آنست **اقحال** و خواص این بقول یونانیان در عنب الثعلب گذشت **مکهاره** بفتح میم و کاف و خفای با و الف و فتح رای مهمله و با و آنرا مکهانه بنون عوض راء نیز گویند و این هم هندی تخمی ست که نبات آن در هندوستان در تالابها بسیار میروید و گل و برگ آن شبیه بگل و برگ نیلوفر و بعد از کم شدن آب بیخ آنرا که بقدر چند متوسط و پوست آن سیاه خشن میباشد بر می آورند و در جوف آن خانها در هر خانه تخمی مائل بتدویر و با پوست سیاه رنگ اندک سخت و مغز آن سفید اندک شیرین و با قدری لزوجت و کریه الطعم آنرا برآورده در خامی و نازکی میخورند و اکثر پخته خشک آنرا بریان نموده میفروشند مزاج آن گرم و تر و تازهٔ آن مقوی بدن و باه و افزایندهٔ منی در سرد مزاجان مضر گرم مزاجان و خشک بریان کردهٔ آن با غذائیت و حابس اسهال و بقول اطبای هند سرد و ثقیل و مقوی معده و مولد منی و مغلظ آن و زنان هند بعد زائیدن بچه بسیار استعمال میکنند و غلبهٔ کف و باد و خون را دفع گرداند و باه بیفزاید و اکثر در سفوفات مغلظ منی مستعمل و غلط کرده کسی آنرا تا مل کما ناداسته چه آن تخمی ریزهٔ انجیرست که در مقاماش مسطور شد **مکهه پریا** بضم میم و فتح کاف و خفای با و کسر بای فارسی و سکون رای مهمله و فتح یای تحتانی و الف اسم چکری نارنگی ست **مکهه بندهن** اسم درخت دیونل ست **مکهه پیپل** بضم میم و سکون کاف و با و کسر بای فارسی و سکون یای تحتانی و فتح بای فارسی دوم و سکون لام اسم هندی قسمی از پیپل ست **مکهه دوشن** بضم میم و سکون کاف و خفای با

وضم دال مهمله وسکون واو و فتح شین معجمه وسکون نون اسم کاندا ست **مکهه لیپ** بکسر لام وسکون یای تحتانی بای فارسی اسم سرل ست **مکهه منڈل** بفتح میم دوم وسکون نون وفتح دال هندی وسکون لام اسم تلک ست **مکهن** بفتح میم وکاف مشدده وخفای ها وسکون نون اسم هندی مسکه ست ونیز بزبان هنود وتاماکهن نامند بقول طبای ایشان مسکه تازه اندک سرد بود وسنگ بهنی وچهیروگ وتپ وپت وبواسیر وخارش قصد دور کند وطبع راخوش کند وقوت و روشنی دهد ودر اطفال قوت نامیه اقوی گرداند ومنشی وبچشم بهتر ست وهمه امراض انفع بخشد وسرفه وباد پیدا نماید ومسکه گاو روشنی دهد ومنی بیفزاید وباد وکف وپت دور کند واطفال راوهوای بزرگ ست ومسکه گاو میش سردی پیدا میکند وسوداء بلغم لزج وباد ومسقط اشتهاست صفرا وتشنگی وهول دل رفع کند وبرطبع هوشیاری آرد ومنی بیفزاید ومسکه بز چهچی بروگ وسرفه ومیه ورد شکم که وقت قی شود وبواسیر وخارش بدن وتپ وپانڈروگ رادفع کند ومسکه گوسپند باد برنده وبرنجن یاری دهد وخوشی وقوت بخشد وسردست وقوت شاهیره راضعف افزاید ومسکه کرکلا کشتیر برآرند اندک شود وتیز وترش ست صفرا وکشنیز پیدا کند وچشم راروشنی بخشد ومسکه شیر گاو تازه باد وپت واسهال زائل کند اندک سرد وشیرین ست ودرای پرهیز خوب بود ومزاج را نازک وخوش وقت گرداند امراض چشم ببرد افعال وخواص این بقول طبای یونانیان ومسکه مسطور شد **مکهی** بفتح میم وکسر کاف مشدده وخفای ها وسکون یای تحتانی اسم هندی مگس ست وبسنسکرت مکهٔ ک نامند **مکهی شهد** کی بهندی مگس عسل را نامند **مکیناس** بهنت سریانی اسم نفشه ست **فصل میم با لام** **مل** بفتح میم وکسر لام مشدده آم هندی شامل همه اقسام موگره ودیتیا وغیرهما ست **ملا** بضم میم وفتح لام مشدده والف نزد بعضی اسم هندی موگره ست ونزد بعضی جائی جوئی ست وبرخی اسم ریونتی دانسته اند **ملاح** بضم اول وتشدید ثانی والف وحای مهمله اندرو طالیس ست وبلغت مغربی قاقلی ست **ملاگیر** بفتح میم ولام والف وکسر کاف فارسی وسکون یای تحتانی وراء مهمله هندی اسم قسمی از صندل سفید ست که آنرا صندل زرد نیز نامند وآن چوبی ست مشهور سایده آن سرخی آمیزه دهد پارچه بآن رنگین مینمایند بوی خوش دارد سرد وخشک مقوی دل ودماغ وعطر عرق بدن ودافع یرقان وبوی آن نافع هوای بلغمی ودر گلبنک نیز مسطور شد **ملائی** بهندی سرشیر ست وآن دهنیت شیر ست که بوقت جوشیدن شیر برآتش بالا آید وآن رانیکوگداز واستنام هم نامند بالجمله اشتهاء کم کند واعضا استحکام کند وقوی باز ودصفرا وباد دفع نماید وقوت بخشد ومزه دهد واسهال صفراوی رانافع **ملتانی مٹی** بهندی گل ملتانی ست **الملحی** بضم میم وفتح لام وکسر حای مهمله وتشدید یای تحتانی نسبت بملح که نمک ست **ملح** بفتح اول وثانی وسکون حای مهمله اسم نمک فارسی ست عربی جراد نامند وکنیت آن ام غوث وهیونانی افریدن وبسریانی قصی وقمیص وبترکی چکوتکه وبلغت ترنڈ کجر وبهندی ٹڈی گویند وآن بری وبحری میباشد واز مطلق آن مراد بری ست که جراد البر نامند وآن حیوانی ست معروف بالوان مختلفه مرجع عظم جثه وصغر آن وهیئت آن این بعضی آنرا دنبالهٔ سیاه صدفی وبعضی راد نبالهٔ زرد وبعضی ازان بهازو های خود پرواز میکنند وبعضی طیران نمی کنند وبازو های آن نمیباشد وپا های آن دراز وگاهی از یک هفته بچه برمی آورد وبرنباتات واشجار میباشد وبیشتر از یک سال نمی ماند ودختی راکه بخورد فاسد سازد وقوع بزرگ آن در بعضی سالها بکثرت آن بسیار میشود وبرهر مزرعه که می نشیند آنرا میخورد وفاسد میسازد وبهترین آن بزرگ فربه وبی بازو وهمچنین کم پرواز آنست وردی ترین آن کوچک بالجمله غیر مالح آن گرم وخشک در دوم مگر خشکی آن بیشتر وملح آن گرم وخشک زیاده وآن مبهی وجالی اخلاط غلیظه وهضم آن نافع امراض قصبهٔ ریه ست وطلای آن با پاهای آن کوبیده جهت قلع ثآلیل وکلف وجرب مفید خصوصاً سوخته آن با سرکهٔ انگوری وطلای جوف وتخم آن بازالهٔ کلف باکما ست کنند

وخوردن لحم آن بالخاصیت نافع جذام چون هر روز هفت عدد بخورند وانچه پرواز نمی کند وسینه ای چرجوزا نامند چون بروغن بریان نمایند و در گوش چکانند درد آن ساکن شود و چون آزاد رحین طیران دوازده عدد بگیرند و سر دست و پای آن دور کرده با یک درم مور دخشک سائیده بخورند جهت استسقا بسیار نافع و لحمی که مازریون چریده باشد در استسقا نافع النفع ست که اسهال ماء الصفر قوت نماید و شرب آن نافع تقطیر البول ست و بخور آن مفید عسر البول و خصوصاً جهت زنان و بدستور جهت بواسیر و چون سالم آنرا بسوزانند و سائیده دو مثقال تا هفت روز متواتر با آب نخود سیاه بخورند سنگ گرده و مثانه را بشکند و دراز خواص آنست که چون نوع سبز گردن در از آن که در مزارع بهم میرسد بر صاحب تپ ربع تعلیق نمایند بالخاصیت نفع کند و خوردن قسم فربه آن که بازو نداشته باشد بریان کرده گزیدن عقرب را نافع و آن قلیل الغذا و ردی آنست و صاحب منهج نوشته که مولد جرب ست مصلح آن کاهو و خیار بدل آن در بخور خرزهره ست و ملح آن محدث تشنگی و محرق خون و اکثار آن مورث جرب و حکه و تقشر جلد و همچنین انچه پروازی کند و گویند که نمک سود آن قلیل الغذا و مولد خلط غیر صالح و محرق اخلاط و مجفف ست و مصلح آن سکنجبین و انار چاشنی دار یا انارین ست و شیرهٔ تخم خرفه و تخم خیار نیز گفته اند و ابن مؤلف گفته که چون ملخ را بسوزانند ملخهای دیگر از بوی آن بگریزند و اگر نگریزند بمیرند **ملخ دریائی** بحر بی جراد البحر نامند در ماهیت آن متقدمین نوشته اند که آن حیوانی ست آبی سر آن مربع و از سر آن تا نصف بدن صدف خرقی و بعد ازان خرف بران نیست و در هر دو طرف آن ده دست و پای دراز شبیه بپاهای عنکبوت قسم بزرگ آن بقدر رغیف و نوع کوچک آن کمتر ازان و بر سر آن دو شاخ باریک و چشمهای آن برآمده و ازرق و آن در ساحل بحر مغرب وغیر آن کثیر الوجود ست و متاخرین می نویسند که این ماهیت را که بیان نموده اند ماهیت روبیان ست و جراد البحر یعنی ملخ دریائی فی الجمله شبیه بکنجشک بزرگ ست و پرواز کرده از آب بری خیزد و باز در آب فرو میرود و این گرم زیاده و خشک یاده از ملخ بری ست و اکثر آنرا بریان کرده و طبخ داده میخورند و کسی که ارادهٔ پختن آن نماید اولا آنرا در آب گرم جوشاده صاف کند پس آنرا بخوی که خواهد بپزد و بریان کرده آن بهتر ست و بالجمله آن قریب الفعل بملح بری ست و بعضی نوشته اند که خوردن آن هر روز سه عدد بریان یا مطبوخ جهت منع زیادتی جذام مفید و خوردن سوخته آن بزنبور که در ملح گذاشته و تقویت و اخراج سنگ گرده و مثانه مجرب **ملخان** اسم سویق ست **ملدو** سابضم میم و سکون لام و ضم دال مهمله و سکون واو مجهول و فتح سین مهمله و الف اسم خیار بادرنگ ست **ملسم بهوت** بفتح میم و لام و سین مهمله و سکون میم دوم و ضم باء موحده و خفای ها و سکون واو و تای فوقانی اسم مولی خردست **ملطاط** مشط الغول ست **ملکا** بضم میم و سکون لام و فتح کاف و الف اسم بادنجان صحرائی ست **ملکا** بفتح میم و کسر لام مشدد و فتح کاف و الف اسم هندی قسمی از گل رای بیل ست گرم و سبک و مبهی دوافع فساد باد و قلاع و جوشش دهان و نجرو و جمیع امراض دهن و سر **ملک** اسم شیرست اطبای انگریزی در جمیع امراض برای تقویت با برنج میخورانند و برای دفع مضرت رطبه پدر و نیلا تهوتها مینوشانند **ملکان** الکلیل الملک ست و ملکا نیز گویند **ملک النحل** اسم یعسوب ست **ملکو** بضم میم و فتح لام و ضم کاف فارسی و سکون واو اسم درختی ست هندی که آنرا در سنسکرت پرساون **ملیو** یعنی بار آن سفید و از خوردنش بسیار خوشوقتی میشود و دیودی پهل یعنی بار او مزدوج و توام میشود و کلی بشیا یعنی دافع کرم شکم و رنگ بدست نیلا یشه کا یعنی رنگ چوب او سیاه پیدا شد میگویند و آن درخت بی ساق بقدر یک ذراع و کم و زیاده بلند میگردد و شاخها بسیار و انبوه میکند برگش بزرگ موتیا اما ازان بزرگ تر و گل او سفید و خوشبو و بار او مزدوج سه سه بود شبیه به سیتا پهل اما خرد تر ازان درخامی سبز مائل بسفیدی و بعد پختن سرخ میشود و وقتی که خام بود اچار هم میسازند و بیخش سرخ رنگ بود و آن تیز و گرم و بار او تب زنان را بعد ولادت بچه نافع و بیخ و پوست درخت بهمه بیماریها ز چگان و دمامیل مفید نوشته اند **ملی** بفتح میم و کسر لام مشدد و سکون یای تحتانی مجهول **ملکی** بفتح میم و سکون لام و کسر کاف فارسی و سکون یای تحتانی اسم روئیدگی هندی ست که در بیخ زراعت جوار و تبا کو پیدا میشود و هر دو را تباه و فاسد گرداند و بقدر یک وجب بلند میشود و برگش مانند برگ رتن جوت و بسیار نرم مثل ریشم و خوشهٔ او مانند خوشهٔ جو لیکن ازان خرد و بی دانه گرم و خشک در اول چهارم و از اد و یه سمیه ست اما جهت ضیق النفس با فلفل سیاه و دار فلفل مفید هند و نیم آثار روغن زرد بالای آن میخورانند **ملنگی** بضم میم و کسر لام مشدد و خفای نون و کسر کاف فارسی

ملخ دریائی
ملدو
ملسم بهوت
ملطاط
ملکا
ملکا
ملک
ملکان
ملک النحل
ملکو
ملی
ملنگی

وسکون یای تحتانی اسم مولی ست **ملنجا** بضم میم وکسر لام وسکون نون وفتح جیم فارسی والف اسم لسن ست **ملنکاری** اسم پیلوست **ملواح** دوای شامی ست ودر شام باین اسم معروف وآن چوبی ست مثل عقد منقط ومائل بسیاهی اندک وخوردن یک درهم ازان بار السل نافع شیخ عضل ست کازرونی در شرح مفردات قانون نوشته که این دوارا در کلام دیسقوریدوس وجالینوس وغیرهما نیافتم لیکن ملاح یافتم **ملوح** بلغت شامی قطف بحری ست **ملوخیا** و ملوخیه خبازی بستانی ست زیراکه اکثر در لب انهای ملوک زراعت آن می کنند ومعنی ملوخیا ملوکیا ست ومولف تحقیق نموده که آن نباتی ست که بهندی جونک نامند ورجائن نیز گویند وبقول گیلانی آنرا ملوکیه نیز گویند وبشیرازی خطمی کوچک ودرخت آن مثل شجر خطمی لیکن گل آن سرخ کوچک وگویند که آن بقله الحمقا ست شبیه نبات بقلهٔ یمانی وبرگ آن مشرف دبرساق آن چیزی شبیه برغب وگل آن زرد کوچک وتخم آن اشقر کوچک وبهترین آن انست که سبز وبزرگ وشاخهای آن مائل بسرخی باشد طبع آن سرد دراول وتردد دوم وگویند سرد وتر در سوم اگر آنرا بروغن گل سرشته بر ورام ضماد کنند تحلیل نماید وخوردن برگ آن بعقیدا نگور نافع قروح مثانه ست وضماد آن نافع صداع وبا آرد جو نافع درد چشم حار وچون با گوشت بپزند شوربای آن لزج مثل شوربای خبازی باشد وجهت سرفهٔ خشک وخشونت حلق نفع کند وتخم آن درین باب نیکوست وصالح برای خشونت صدر وریه آبن تلمیذ گفته که ملوکیه لین سینه وازالهٔ انواع آن اسهال آرد وچون آب آن سی درم بنوشند تفتیح سدد جگر وزهره کند بسبب آنکه دران غسل از جهت مائیت آنست وآن نافع ست جهت نشانه وجهت التهاب وجهت سیلان حیض چون برسینه ومعده ضماد کنند وجهت اسهال الدم مفید واگر برگ آن سائیده برگزیدگی زنبور نهند درد آنرا ببرد وگویند مضر مثانه ست مصلح آن گل سرخ یا آب آن وآن مصلح برای گرم مزاجان وبرای سرد مزاجان وجهت معدهٔ رطب ست ومصلح آن انیسون افعال وخواص این بقول هندیان درجونک گذشت **ملونیا** وآنرا ملقه نیز گویند آن خربزهٔ درازست مثل خیار رطبع آن سرد وتر یک درخم بار السل ساکن مفص ست **ملونی** بکسر میم وضم لام وسکون واو وکسر نون وسکون یای تحتانی اسم انجوره ست **ملوه لما** قسمی از ولاست **ملیحم** بفتح میم وکسر لام وسکون یای تحتانی وفتح جیم فارسی وسکون میم دوم اسم شمعی از چندین بسیار خشوست **ملیحم** بکسر میم ولام وسکون یای تحتانی مجهول وفتح جیم فارسی شده وخفای ها وسکون میم ثانی اسم مشترک ست میان تارو هلیون **ملیح** بفتح میم وکسر لام وسکون یای تحتانی وحای مهمله بعضی گویند که آن نوعی از خوبیج بزرگ برگ سرخ ست ونزد بعضی شبیه بزیره وشیخ وغیره مینویسند که آن نباتی ست مثل عرسع وبرگ آن مانند برگ زیتون وعریض تر انان وآنرا مثل بقول وخام می خورند ودران ملوحت ست ولهذا آنرا ملیح نامند زیراکه مشتق از ملح ست ونیز نفض وطوبت خام وبسبب آن رطوبت نفخ میکند وچون یک درهم از تخم آن بار السل بخورند وارشیر وبول وتسکین محض نماید وطلای آن جهت شوخ عضل بغایت نافع ست **ملیده** اسم چگال ست **ملیسون** قنطوریون دقیق ست **ملیطه یا** زاج سیاه ست **ملیطن** بقلهٔ یمانی ست **ملیطنی** سرسه ست **ملیکا** اسم فالسه ست در فالسه مسطور شد **ملیکا** لپشپ بفتح میم وکسر لام شده وسکون یای تحتانی وفتح کاف والف وضم های فارسی وسکون شین معجمه وبای فارسی دوم اسم گل کالاکرن ست **ملیم** بضم میم وکسر لام وسکون یای تحتانی ومیم ثانی بمعنی ست هندی ابنبر رنگ گرم وخشک وتیز اگر آنرا سائیده در سر اندازند تمام قملها بمیرند واگر زنده یا دُمل بیندازند کرمها کشته بیرون آیند وخواص آن بقول اطبای یونان در سرنس مسطور شد **ملیمچه** اسم تانباست **ملینون** شنگرف مخلوق ست **ملیون** وسیلونیا اسم خربزهٔ گرمک ست **فصل میم بامیم ونون** - **ممسک الارواح** معجون ست **ممسک الحوامل** دواء المسک ست **ممولة** بفتح اول وضم ثانی وواو مجهول وفتح لام وخفای ها اسم هندی صفراغون ست **من** بفتح میم ونون مشدد اسم عربی مجموع شبنمی ست که بر اشجار واحجار افتد وشیرین باشد ومثل عسل منعقد گردد ودر خشک شود بشکل صمغ است یعنی فرق میان من وصمغ آنست که صمغ طوبت ست که از درخت برمی آید ومنعقد میشود ومن اجزای لطیف ست که از هوا وجو بر درخت وغیره از سنگ ونبات می افتد وآن مثل شیرخشت وتر نجبین وگرنگبین است وعسل که از کوه قصران در بلدهٔ ری می آورند از طبیعت چیزی که بران می افتد قوت اخذ میکند واضافت قوت آن می نماید بسوی چیزی که موجب نهبت وحلاوت آن گردیده چنانچه گویند که انچه بر اشجار سمی منعقد گردد سم باشد مانند سکر العشر وانچه بر نباتات قابضه افتد قابض شود وانچه بر مسهله افتد مسهل باشد وبالجمله ازادویهٔ مسهله ست وهریک در اسم خود مذکور شد وگیلانی گوید که آن نه قسم ست وگوید که قسم از مطلق آن مراد شبنم معروف بگرنگبین ست وآن مسطور شد

مکارزه و ذاکره بعض بلاد دانق بر سنگ‌های [illegible] آزار گیرین نامی گویند و نافن بلدی ست از عراق و بسیار سفید میباشد و شیرین از ید بدل شکر در شربت و طلاب و غیرها استعمال کرده میشود رکن هرمز هر دو هم افتد و کسب رداوت کسب مزاج رخصی که بران می افتد میکند و مزاج آن مختلف می گردد و کسب سیست از رخت روی الورق میکند پس فی نایه کدا جتناب نمایند از آنچه برچنین شهار افتد و اما آنچه بر اشجار محمودی افتد پس مزاج آن گرم در اول و معتدل در ثانی و خشک ست در ثالث و [illegible] گفته اند معتدل مزاج غروی ست و طبع آن گفته اند و من هند بهم هر ها مارست **منبالا** بفتح میم و سکون نون و فتح باء موحده و فتح الف و لام و الف مقصوره اسم هندی ست **منبوست** بفتح میم و سکون نون و ضم باء موحده و واو مجهول و سکون تای فوقانی اسم هندی چاریایه است کرارویست آن بسیار بسیار مانند بچه گوسفند گوشت آن سبک و مزه دار و مقوی و دافع کفت و مفرح طبع **منتر سدهی** بفتح میم و سکون نون و فتح تای فوقانی و سکون رای مهمله و کسر سین مهمله و دال مهمله مشدده و خفای ها و سکون یای تحتانی هم پیوسته ست **منتشه غاغالس** ست مشهور خیری و خشخاش مشهور را شامل ست **منج** بفتح اول بیخ ست درگیاه دوائی ست که بعربی دبوید گویند و نیز اسم بقله یابنیه ست و بکسر اول درخت بادام تلخ و بضم اول و سکون نون زنبور عسل که از شان اوست که چون برگوشت نشیند و بران نیش زند گوشت متعفن گردد و دران کرم بزودی افتد **منج زراوشان** بفتح میم و سکون نون و جیم و فتح زای معجمه و رای مهمله و الف و فتح واو و شین معجمه و الف دونون اسم فارسی تخمی ست که شبیه بتخم خواهان و سرخ و کلان تر ازان و تره و بعضی تخم خیری بری ست **منجری پشپ** بفتح میم و سکون نون و فتح جیم و کسر رای مهمله و سکون یای تحتانی و ضم های فارسی و سکون شین معجمه و باء فارسی دوم اسم کرنج ست **منجیکا** بفتح میم و سکون نون و فتح جیم و کسر رای مهمله و سکون یای تحتانی و فتح کاف و الف اسم هندی درخت تلسی ست **منجل** بضم میم و سکون نون و فتح جیم و سکون لام اسم بار درخت تارست **منجوشه** نارد بن ست **منجیٹھ** بفتح میم و فتحای نون و کسر جیم و سکون یای تحتانی و فتح فوقانی و سکون سین و خفای ها در مجیطه سطر رشد و مشد بفتح میم و خفای نون و سکون دال مهمله بهندی بمعنی جوارت خرب زبسته افروزند اخلاط ثلثه ست **منداراسم** درخت آک ست **منداغورس** بیروج ست **مندرا** بفتح میم و سکون نون و فتح دال مهمله و رای مهمله و الف اسم هندی زال خرد ست و آن دو قسم بود یکی سرخ و تیز و گرم و مسهل بود و بلغم و بزرگی شکم که بسبب پیه باشد و ریشهای خارش و آماس بر طرف سازد **منڈرنام** بضم میم و خفای نون و کسر دال هندی و سکون رای مهمله و فتح نون دوم و الف و فتح میم دوم اسم رواس سفید ست **منڈروده** بفتح میم و سکون نون و فتح دال مهمله و ضم رای مهمله و سکون واو مجهول و فتح دال مهمله دوم و ها اسم سلاجیت ست **منڈلچھد** بفتح میم و سکون نون و فتح دال هندی و لام و جیم فارسی مشدد و خفای ها و سکون دال مهمله اسم قسمی از ٹھیکری و اسم گل درخت اروڈ ست **مندلی** اسم عود ست **منڈن** اسم سیندور ست **منڈو** بضم میم و سکون نون و ضم دال هندی و سکون واو اسم برّاست **منڈوا** بفتح میم و سکون نون و دال هندی و فتح واو و الف اسم هندی نوعی از درخن ست نبات او مثل نبات باجرا میشد و درخنه او مانند انگشتان پنجه دست دران تخمهای خرد سرخ رنگ مانند دانهٔ خردل هنود آنرا بجمنا و بندا و تودا و کوا دهوکا و کوجیونمان و کرشنیا گویند بالجمله آن غله خورش دهاقین و سرد و خشک قلیل الغذا باد انگیز و گران و قابض و دافع دیوانگی صفراوی حتی که بدان غصه کند و فربهی بدن و قوت بخشد و باد و بلغم افزاید و هاضمه را کم کند و مصلح آن شکر و روغن ست و اگر منڈوا را بآب سائیده جائی که عنکبوت مالیده شود و بشور شده باشد طلا سازند مفید ست و اگر آرد منڈوا خشک و نمک شور بر ورم صاحب استسقا بالند نافع و مجرب ست **منڈورم** بفتح میم و خفای نون و ضم دال هندی و سکون واو و فتح رای مهمله و سکون میم دوم اسم خبث الحدید مدبرست **منڈوک پرنی** بضم میم و سکون نون و ضم دال مهمله هندی و سکون واو و فتح کاف و باء فارسی و سکون رای مهمله و کسر نون و سکون یای تحتانی قسمی از برنجی یعنی از نبات ست **منڈئی** بضم میم و خفای نون و کسر دال هندی و سکون یای تحتانی و ضم همزه اسم ساگ چولائی ست **منڈی** بضم میم و سکون نون و کسر دال هندی و سکون یای تحتانی و نیز بهندی بوتڑ ترم گویند بسکرت قسم خرد آنرا پتر بھنگا یعنی برگ او برمی آید و می افتد و هپشا و وپشا بمعنی آنکه لاغر را فربه کند و سرا یعنی دافع لاغری ست و منڈنی و بوتڑ بھکا یعنی خوردن برگ و سرهای او بسیار افزایش عقل می کند و شرا و نی شات یعنی در ماه ساون بیشتر پیدا میشود و کول پھل یعنی بار او طبع را نرم کند و چرک شکم دور نماید و در تبها لمبا یعنی گرده دراز بود و لتا پسا و تا پس

یعنی عقل افزاید و اسرار الهی روشن کند و بادو بلغم دور سازد میگویند و قسم کلان آنرا مهامندی نامند و در سنسکرت پترودهنی یعنی صاحب ریاض هرکه بادامت کند در بعبادت و ریاضت مشغول شود و معاشر اوبیکا و تنیا یعنی خواص بوازمدن دور کرده خواص نیک می بخشد و در اعضاو کونتگی آنها دور نماید و بهنگا گرندهی یعنی صلابت شکم و دمامیل و گرههای تمامی بدن دور نماید و نکاچس یعنی بدرساز دمیگویند باجمله نباتی ست هندی از قبیل نخم و بیاره دار که در صحراها قریب آب و در کشت زارها میروید و دو قسم ست کوچک و بزرگ برگ کوچک آن شبیه ببرگ پودینه و ازان ضخیم تر و زغب دار و شاخهای آن باریک و گل آن سرخ مائل بکبودی و مدور شبیه به تنکه و خوشبوئی اجمالا شبیه ببوی گلاب و مزهٔ آن اندک تلخ و برگ قسم بزرگ آن خرد و گرد و کنکره دار و ضخیم و گل آن بزرگ تر از قسم اول و مشابه بگل کدم و همه اجزای او خوشبوی گوارنده مثل بوی انبهٔ خام و یا دونه و مرده و بهترین قسمین قسم کوچک اوست و در مزاج آن اختلاف ست قوی هر دو قسم آنرا گرم و تر نوشته اند و بعضی معتدل الحرارة و تر دانسته و جمعی سرد و خشک در درجهٔ اول شمرده و برخی گرم اول و خشک در دوم گفته و صاحب مخزن گوید که قسم کوچک آن گرم و تر در دوم و با قوت قابضه و مقوی اعضای رئیسه و قوی دارو ارواح و معده و محلل طبیعت و مفتح و در تلطیف و تفتیح قریب بچوب چینی بحدی که از عرق و بول و رایحهٔ شارب آن بوی آن می آید و جهت رفع خفقان و توحش و یرقان و امراض صفراوی و سوداوی و رحم و حرقة البول و ادرام و بثور مانند خنازیر و دمامیل و ادرام جمیع اعضا نافع و حکیم شریف خان بقول اطبای هندی مینویسد که دوای عظیم النفع ست شیرین با اندک تلخی و هنگام هضم بسیار تلخ و گرم و سبک و خردافزا و دافع خنازیر و کرم شکم و دمامیل و بثور که زود رود و به بهی نیارد و نیز دافع درد فرج زنان و زردی بدن و سوزاک و نفسا و صفرا و بعضی نوشته اند که دافع فساد خون و مقوی باه و نافع درد مفاصل و لقوه و بواسیر و نافع قی و هاضم طعام و مقوی ماسکه و مفرح دل و مجفف رطوبت جگر و مصلح فساد کیموس بردی و بهی و مقوی گرده و پشت و مولد منی و ملذذ طرفین و فرزجهٔ آن دافع ببوی فرج و باعث تنگی آن و هندیان مینویسند که ساگ او پخته خوردن باد و لاغری و قی که بعد طعام شود و بدبوی دهن و بدن و میده و رکند و اشتها و صفرا افزاید و منی پیدا کند و تیز تر تلخ ست او طیبا بانی و بلغم و بن مرگی دهن و یرقانها گوئی و دمامیل و درساز د و اهل هند این نبات را نامکه بانیار و آب حیات میدانند تا بحدی که اگر گل آن یک عدد بدرون آب خلق فرو برند تا یک سال آن آب تغیر نمی شود و از دو عدد تا دو سال و علی هذا القیاس و حکیم شریف خان نیز آنرا باستعمال نموده و مدتی بعد از آن از چشم محفوظ داشته و مولف هم مدتی این تجربه ست و از تجربات صاحب دارا شکوهی ست که بیخ منڈی در ظرف مسی بدسته چوب نیمه با آب بسایند چندانکه بسیاهی آید پس قدری پنبه دران تر کرده نگاهدارند و هنگام رمد و چشم قدری ازین در آب تر کرده بر چشم دارند تسکین و دهد و شفا بخشد و نوشیدن عرق منڈی نیز نافع امراض چشم ست و دافع خفقان و مقوی دل خاصه اگر با مساوی گاوزبان برآرند و نیز حکیم شریف خان مینویسد که عم مرحوم عرق منڈی را در خفقان و تقویت دل و مراق استعمال میفرمودند و گاهی نصف گاوزبان و نصف منڈی را باهم مخلوط کرده عرق کشیده برای امراض مذکوره میداد و گاه تنها و گاهی همراه ادویه و معاجین قلبیه و صاحب مخزن نوشته که آشامیدن عرق آن که بدستور گلاب عرق کشند جهت خفقان و وسواس سوداوی و صفراوی و تحلیل مواد بلغمی و تقویت قوی و ارواح و سائر امراض مذکوره و جوب رقوبا و حکه و اسهال یابس نافع بشرط مداومت بران که از سه مثقال تا پنج مثقال در ابتدا شروع نمایند و هر روز دو مثقال بیفزایند تا هر مقدار که موافقت نماید و مرض رو بتخفیف و انحطاط آورد پس بتدریج کم نمایند و در ایام آشامیدن از حمضات و لبنیات و بقول و اغذیهٔ غلیظه و آشامیدن آب بسیار سرد و یا بسیار گرم و امتلا و حرکات نفسانی و بدنی و جماع و حمام اجتناب نمایند و اگر تقلیل نمک نمایند بهتر ست و اقتصار بر اغذیهٔ لطیفه و آب نیمگرم نمایند و در امریهٔ قویه شروع از ده مثقال نمایند و بتدریج بیک مثقال یا دو مثقال بیفزایند و بعضی مینویسند که عرق او تا دو تولہ نوشیدن و مداومت بران نمودن مقوی هاضمه و دل و معده و مشهی و مهیی ست و اهل هند جرم آنرا نیز مستعمل دارند و نبات آنرا در هنگام تازگی با بیخ و برگ و گل کنده در سایه خشک مینمایند پس باریک سوده با آرد گندم و روغن و شکر بطریق حلوا پخته هر روز موافق برداشت مزاج میخورند جهت حفظ قوای حیوانی و بدنی و منع موی از سفیدی و سقوط و بعضی درین قید کرده اند که هنوز بهار نرسیده باشد بیخ و برگ در سایه

خشک کردہ بدستور بخورند جوانی نگاہ دارد و موی سفید نشود و نیز بطریق سعوط تنہا یا با اشربۂ مناسب مخورانند جہت امور مذکورہ و بسیار تقویت بخشد تخم از اگر باشیر پرورند مقدار یک کف بخورند قوت حیوانی افزاید و گل آنرا اگر تا چہل روز بخورند نیز ہمان خاصیت بخشد و نبات آنرا قبل از گل آمدن چون با بھنگرہ سائیدہ بروغن و عسل آمیختہ تا چہل روز بخورند موی را سفید شدن ندہد و تخم آنرا اگر تا یک سال متواتر بخورند نیز جہت سیاہ کردن موی نافع و فوائد کثیر بظہور رسد و بقول حکیم شریف خان اگر تخم منڈی با شکر متواتر یک کف بخورند بمزاج طبیعی برسند و آزمودی نقل میکنند کہ میگفت بسیار پیر ضعیف شدہ بودم دیک سال متواتر این دوا را خوردم از سر نو جوان شدم و دو بست و پنج سال ست کہ عمر من ست ہم بران حال ہستم و تجربہ کاران ہندی نویسند کہ درین دار و آب حیات ست کہ تا وقتی کہ بار نیاورده است اگر یک چا کرده بسایند و بر و غن و شہد آمیختہ بخورند در چہل روز قوت جوانی از سر نو بظہور رسد و این گیاہ از اسرار حکماست و اگر تخم و برگ خشک کرده سائیده با شیر گاؤ و شکر سہ روز متواتر بخورند قوت جماع افزاید و از بعضی اطبا منقول ست کہ بخوردن آن از جمیع اجزای آن کہ خشک کرده باشند دافع بواسیر و مجفف نائیل ست و بتجربہ آمده و ضماد برگ منڈی دور کنندۂ نار و یعنی عرق مدنی ست و در مفردات امامی ست کہ اگر بقدر دو دام در آب شب ترنشانند و صباح مالیده و بنوشند تا یک ماہ متواتر دفع خنازیر میکنند و اگر مریض کودک بود یک دام یا کم بدستور بعمل آرند و شربت منڈی را فع رطوبت دماغ و نافع استہماد و بخارات از دماغ باز دارد و در تقویت می بخشد بگیرند منڈی پاؤ آنار شکر سفید سہ پاؤ منڈی را در یک نیم آنار آب ترسازند و بجوشانند تا سوم حصہ باند صاف کرده با شکر بقوام آورند شربت تا چہار تولہ و در تالیف شریفی ست کہ اگر چہ منڈی را نیم ماشہ با برگ تنبول در سر با بخورند حرارتی در مزاج پیدا کند و برای امراض بارده و تقویت باہ مفید بود و طریق گرفتن چوہ این ست کہ بگیرند منڈی را و نیم کوفتہ با آب ترکنند بقدری کہ نم بردارد بسائند آن با روغن یا سمین یا با دیگر روغن خوشبو منڈی را از دست بمالند آن قدر کہ خوب چرب شود پس بطریق چوہ اگر چہ بگیرند اگر شش ماشک روغن منڈی ابرنا شتا تا چہل روز یک روز بخورند و درین مدت از جماع و دور باشند بعد ازان در قوت باہ قدرت ایزدی مشاہدہ نمایند و طریق ساختن روغن این ست کہ منڈی تازہ را با برگ و بیخ و گل بگیرند و اندکی آب بپاشند و کوفتہ بست سیر شیرۂ آن بگیرند و با پنج سیر روغن کنجد بجوشانند تا شیرہ فانی شود و روغن باقی ماند و بعضی قدر شربت این روغن ہر روز دو درم نوشتہ اند و پرہیز از ترشی و باد ی نیز دگر وہی منڈی را بدین طریق جہت مسالک مداومت می نمایند کہ دہ ماسا ون و بھادون با روغن گاؤ و دو چیت و بیسا کھ با شہد و در جیٹھ و اسارٹھ با شکر و در ماگھ و پھاگن با کانجی و در کوار و کاتک با شیر گاؤ و در اگہن و پوس با دوغ و قسم بزرگ آن یعنی مہا منڈی جہت تعدیل خلط بسیار نافع و در باقی خواص و افعال قریب بقسم اول ست و گویند کہ آن بر افعال مطابق بہ بہوم کدم ست **من رکت** اسم **منسل ست منس ر وہنی** بفتح میم و خفای نون و سکون سین مہملہ و ضم رای مہملہ و واو مجہول و کسر ہای دون و سکون تحتانی اسم مانس روہنی ست **منسل** بفتح میم و سکون نون و فتح سین مہملہ و سکون لام اسم ہندی زرنیخ سرخ ست و ہندیان مثلاً نیز گویند و بسنسکرت من رکت یعنی سرخی او دل را خوش میکند و منوہمان یعنی دل را خوشی میشود و کنٹی شلاکہ اسم ست و ناگماتاری گندھا چا یعنی مثل صندل سودہ او بر قروحات سرب ضماد نمودہ در آتش نہادن آنرا میکشد و ناگماتاری یعنی کشندۂ سرب و نیالی کہ اسم ست دگر وی رکا یعنی مرض شدید نافع ست و گر یجا نتر سم بھوتم یعنی اندرون کوہ پیدا میشود و گویند کہ آن فی الحقیقۃ غیر زرنیخ سرخ معلوم میشود و در شاہجہان آباد ہر دو یافتہ میشوند و از اقسام سمیات ہستند و آن گرم و تیز و تلخ و گران و ملین و دافع زہر و بلغم و خون و تنگی نفس و سرفہ و برافروزندۂ رنگ بدن و مصلح فربہی مفرط و دافع آسیب جن و دیو بضاد کردن و طیکہ بر پیشانی کردن افعال و خواص این بقول یونانیان در زرنیخ گذشت **منسم** دخت حب المنسم ست **منشفہ** اسم آسفنج ست **منطر** بطای مہملہ اسم بنگ آس ست **منقعار واس** اسم خشخاش مشورست **منقوسیون** اسم شوکران ست **منکا** بضم میم و سکون نون و فتح کاف فارسی و الف اسم سمجنہ ست و بفتح میم و خفای نون مین پھل را گویند **منکا داکھ** اسم مویز ست **منگستان** بضم میم و سکون نون و کسر کاف فارسی و سکون سین مہملہ و تای فوقانی با الف کشیدہ و در آخر نون ساکن نام میوۂ ست مخصوص ببلاد زیرباد و تخم نرنج بقدر سیب کوچک و رنگ آن کبود مائل بسیاہی و پوست آن بظاہر خشک و ضخیم نرم احتیاج ببریدن ندارد مثل نارنگی و کنولہ بدست از مغز جدا میشود بلکہ شاید از قسم آنہا باشد

منسل
منسم
منشفہ
منطر
منقعار واس
منقوسیون
منکا داکھ
منگستان

واز نارس آن مربی میسازند و در اندرون آن چند دانه میباشد و در هر دانه تخمی و طعم آن بسیار شیرین و قاش دارد و اندرون قاشهای آن مانند انگور سرخ مثل اندرون نارنگی و لیمو بی جرم و لطیف است و رطوبت و بر رودت بران غالب و مرد م آن بلاد پوست خشک آنرا با آب بر نیج سائیده بصاحب اسهال میدهند و آنرا دافع اسهال میدانند **منگ گونی** بضم میم و خفای نون و سکون کاف فارسی و فتح کاف فارسی دوم و سکون واو و کسر نون و سکون یای تحتانی و بحذف کاف اول نیز اسم مدک پرنی ست و این اسم بسبب مشابهت برگ مونگ ست **منگلا** بفتح میم و خفای نون و فتح کاف فارسی و لام و الف اسم پتروتی ست **منگنا** بفتح میم و خفای نون و کسر کاف و فتح نون دوم و الف اسم هندی درختی ست که آنرا در سنسکرت بندهوک یعنی گلش سرخ می باشد و بندهو جیو سیا یعنی چون درخت او در خانه باشد خویشان و اقارب بسیار آمد و رفت میدارند میگویند و آن گرم و خشک ست و مزهٔ آن زهرناک و تیز و گلش را جهت بدبوئی بینی و پیش و همه قسم امراض فساد بول و کلانی شکر و خارش را نافع نوشته اند **منگوتا مرا** بضم میم و سکون نون و ضم کاف فارسی و سکون واو و فتح فوقانی و الف و کسر میم و فتح رای مهمله و الف اسم مجالوست **منگی پنجاه راجکا** اسم بلوط ست **منوا** اسم مسل ست **منوها** کسر ست **منی بندهم** بفتح میم و کسر نون و سکون یای تحتانی و فتح بای موحده و سکون نون دوم و فتح دال مهمله و خفای ها و سکون میم اسم سینده لون ست **منیرا کونی** بفتح میم و کسر نون و سکون یای تحتانی و فتح رای مهمله و الف و ضم کاف و سکون واو مجهول و کسر تای فوقانی و سکون یای تحتانی اسم هنگلوست **منیکا** بفتح میم و کسر نون و سکون یای تحتانی و فتح کاف و الف اسم سرپهوکاست **منی کنچک** بضم میم و کسر نون و سکون یای تحتانی و ضم کاف و سکون نون دوم و فتح جیم فارسی و سکون کاف اسم تمال ست **منیوار بجم** بفتح میم و کسر نون و سکون یای تحتانی و فتح واو و الف و کسر رای مهمله و سکون یای تحتانی دوم و فتح جیم و سکون میم دوم اسم هنگلوست **منی هکش** بضم میم و کسر نون و سکون یای تحتانی و خفای ها و سکون کاف و شین معجمه اسم سانوه ست **منی**

فراءست **فصل میم با واو** ـ **موبضم میم دواو و بفتح میم و تشدید واو نیز آمده و بیونانی میسوه و بقول بعضی انا میطیقون و بفارسی بیخ سنبلو ریشهٔ الا** نامند و آن بیخ نباتی ست ساق آن شبیه بساق شیت و از ان عظیم تر و بقدر دو ذراع و برگ آن مانند برگ آن و بر اطراف آن اکلیل شبیه باکلیل آن و بالای آن زردی و تخم آن مثل بادیان و بیخ آن متفرق و باریک و دراز و مختلف الشکل یعنی کج و بهنجی راست خوشبو و برنگ خاریقون و مائل بزردی نمک و دران قبض و تلخی و تیزی کم زبان را اندک اسوزد و گرم کند در خائیدن مثبت آن بیشتر بالا و مقدمهٔ سیاست بهتر و آن بعضی راقی چاک انست و میسند استعمال آن بدون پروردن آن بسرکه جائز نیست و دستور پروردن آن آنست که در سرکه اندازند و چند روز بگذارند پس برآورده خشک نموده او آنرا ساخته بکار برند و آنرا طاکی یعنی سنبل هندی نامند و آبرن جنگل گفته که منوسیل کوهی ست و در کوهستان فلطیه و در ختان میبرد و بیخ آن مشعب مائل بسفیدی و تخم آن مانند زیره مزهٔ آن مثل طعم پسته و خوشبو و مستعمل از ان بیخ آن و دران حرافت طرفیه ست و بلیمانی من مسان نوشته آن سنبل جبلی ست بهر آنکه دیاسقوریدوس گفته که سنبل چهار قسم ست هندی و رومی و قبطی و جبلی که آن موسوم بقوتمانی است و سال باقی می ماند بقول جالینوس گرم در دوم و خشک در سوم و بقول شیخ گرم و خشک در دوم و گویند در سوم و دران رطوبت فضلیه غلیظه غیر لزجه نافعه و لطیفه محلل جلاء مفتح شبیه بسنبل در قوت آن لکن قابض تر و مسخن تر و منوم و آشامیدن آن جهت مغص نزلات و نزع ریختن آن لیسینه و تصفیهٔ آن از امراض خصب و اوجاع مفاصل و ضعف معده و جگر و طحال و گرده و مثانه و تحلیل ریاح و نفخ معده و رحم و موافق جگر بارد و ضعیف و محلل نفخ آن و مسکن تقاعی الجرده بدماغ و مغص و قراقر و درد گرده و مثانه از احتقان فضول و رافع بدبوی الجره و بلاغم و از و جات معده و مدر بول و حیض و مزید منی و مقوی و محرک باه و تسریب و جلوس در آب طبیخ آن نافع عسر البول و احتباس بول و حیض و اوجاع رحم ست و گیلانی نوشته که شرب و طلای آن نافع اوجاع مفاصل ست و چون آنرا سائیده بعسل آمیخته بخورند ازالهٔ وجع مفاصل و اوجاع سینه کند از انصباب مواد بسوی آن باشد و ریح معده و مغص و مدر رحم کند و شربت ضماد آن نافع ضعف معده و جگر و عسر البول و اوجاع مثانه از احتقان فضول دران و چون تقیع آن یا مطبوخ آن یا سحوق آن بخورند دردی که عارض از احتقان فضول در مثانه و گرده باشد ساکن شود و چون برعانهٔ طفل ضماد کنند اصابهٔ بول نامیده گذارد آن مصدع بسبب قوت رطوبت مجمده منجره و گویند مصدع تصلع آن خیساندن آن در سرکه چنانچه مذکور شد و بقول صاحب منهج

صندل وگل سرخ ست ومضر سپرز متصلح آن تخم کرفس وعسل مقدار شربت آن از نیم درم تا یک مثقال وگویند از غیر منقوع آن تا دو درم واز منقوع آن تا دو مثقال وبدل آن دراو ویهٔ جگر سنبل ودراد ربول فلفل سیاه وگویند بوزن آن قطر اسالیون وگویند بدل آن نصف وزن آن حرف سیاه وگویند بدل آن نیم وزن آن سنبل الطیب یا جوز بوا ویا اسارون ویا سلیخه ویا فلفل سیاه ویا افسنتین ست **موبنم** بضم میم وسکون واو وباضافهٔ یای تحتانی در آخر یعنی موی اسم فارسی ست وبعربی شعر وبترکی قبل وبهندی بال وکیس نیز نامند وتولد آن از بخره داوخنهٔ اخلاط محترقه ویا بسهٔ بدن ست وفرق میان آن و پشم وپر آنست که موی پیچیده نمی باشد بخلاف آن هر دو وپشم نرم ونازک وما بین موی وپر سه عام اند همه حیوانات را یعنی بعضی را موی وبر هر دو میباشد مانند بز وبعضی را پشم فقط مانند میش وبره وبعضی را موی فقط مانند اکثر حیوانات وانسان را موی فقط میباشد واز مطلق آن مراد موی انسان ست باجمله مزاج موی سرد وخشک وسوختهٔ آن سخن وبغایت مجفف وبی لزوج وگیلانی گوید که موبارد به نسبت اکثر اعضای حیوان نیست وجالینوس گفته که چون موی را بسوزند قوت آن مثل پشم باشد یعنی گرم وخشک در سوم وکیفیت سوختن آن آنست که آنرا در دیگ گلی پر کنند وبالای آن سرپوش گلی سوراخ دار نهند وزیر آن آتش کنند تا آنکه بسوزد وخاکستر گردد بردارند ودر پوشیدن جامه از موبافته مقوی بدن ومجفف ومسخن آن اکثر از پشم واعضا را سخت کند وبقول شیخ موی سوخته جالی دندان ست وآب مقطر موی مالیدن موی را بر ویاند وموی سوخته مجفف قروح وسخور ره است وباقی افعال وخواص موی انسان وهر حیوان در اسم آن مسطور شده میشود **موابادل** بضم میم وفتح واو والف وفتح بای موحده والف وفتح دال مهمله وسکون لام اسم هندی اسفیغست **موانست** اسم پلاس پیل ست **موت** بضم میم وسکون واو وتای فوقانی اسم هندی بول ست وبسنسکرت موتر گویند نزد هندیان بهترین ابوال بول ماده گاو ست واز بسنسکرت بلغتی سرد ست وپاچن یعنی هاضم وملین وبرهما مسو یعنی آب برهما گویند که نوشیدن وغسل کردن ازان دافع عذاب وگناه گشتن برهمان ست وگوموتر یعنی بول مادهٔ گاو ست وگوبوک وپاچن یعنی اسهال آور ست می نامند گویند بول مادهٔ گاو گاومیش واسپ وبز ومیش وشتر وآدمی وفیل شور وتلخ ست وخشک وسبک وملین ومقوی دل ومشهی وگوارندهٔ طعام ودافع آماس اعضا ومجلی مسام ومنافذ وصفرا انگیز ودافع فساد بادو بلغم وبادگوله وبواسیر واستسقا وکرم شکم وجذام وزردی بدن ونفخ وخلط وبی اشتهائی وبول مادهٔ گاو تیز وشور وبدبوست کف میشکند وبدن را گرم کند ومشهی وهاضم وفزایندهٔ صفرا ودافع کشط وکرم و امراض معده وجگر وکیموس فاسد نیک سازد وورم وسوزش اعضا وقی بعد طعام ودرد شکم وباد هائل سازد وحیات زیاده کند وسختی کناه برطرف نماید وهمه چرک شکم از برازبدر سازد وبول گاومیش اذک گرم ست ودافع ورم اعضا وکلائی شکم وبادگوله وبواسیر وزردی بدن وپرسیوست وصفرا افزا وگران ست وبول اسپ ملین ودافع فساد بلغم وقوباوبول بز مسکن عدد گوش ونافع سرفه وضیق النفس وکشط وکرم وکری گوش ومشهی ودافع فساد زهر ویرقان وبرص سفید وامراض جلدیه که ترشحه آب ازان روان گردد وبول میش دافع خشکی وآماس اعضا وجذام وبواسیر وپرسیو وقبض شکم وبول خر دافع سنگر بهنی وپرسیو وجذام وخبط وکرم شکم ومتعدد وحکه واستسقا وبول **انسان** شور وتیز وتلخ ومولد صفرا فی الغور وسنپات ومالیخولیای شیطانی را سود مند وشکم به بندد ودافع فساد زهر واگر بخورند بول آدمی مداومت کنند از جمله رسایین ست وگویند هر گاه که اثر هیضه دریافت شود همان زمان آدم از بول خود قدری بنوشد از ضرر هیضه محفوظ ماند وعوام اکثر این عمل میکنند وگویند زنان را بول مردان ومردان را بول زنان باید داد که باعث تعشق ودفع امراض ست وبول اسپ وفیل وشتر حکم بول انسان دارد وبول فیل وشتر وخر وآدمی واسپ از نر باید گرفت وبول گاو وبز وگاومیش باید که از ماده باشد وبعضی خواص این در بر مها بهیه مذکور گشت واعمال وخواص این بقول یونانیان در بول مسطور شد **موترالبجیا** بضم میم وسکون واو وتای فوقانی وفتح رای مهمله ولام والف وضم کاف وسکون های موحده وفتح جیم والف اسم پت پاپڑه ست **موترلنجیوا** بضم میم وسکون واو وتای فوقانی وفتح رای مهمله وفتح لام وسکون نون وکسر جیم فارسی وسکون یای تحتانی وفتح واو دوم والف اسم کهیرا ست **موٹھ** بضم میم وسکون واو ومجهل وتای فوقانی هندی وخای هاسم هندی غله ایست مشهور واز اینان آنرا قشر داده آرد میکنند وآن نوعی از ماش ست ودر کشتها میکارند ونبات آن مفروش برزمین وبرگ آن کوچک تر از ماش

وبیخ آن سفید وقسمی ازان دشتی میشود ومزاج آن سرد وخشک وبعضی معتدل نوشته اند ونزد بعضی گرم وخشک درزود از معده فرود آید واگر روغن گاؤ بسیار پخته شود غذا محمود دهد وخون صاف نماید وبطعم هنگام هضم شیرین وبادانگیز وقابض شکم وبعضی ملین نوشته اند ودافع بلغم وبرسام دق طبیعت ومسهل لیکن گرم شکم تولد کند ونفاخ ست وقلیل الغذا وصلح آن روغن گاؤ اگر در چهار دام آرد این قدری انگوزه انداخته بآب سرشته برعرق مدنی بندند فائده دهد وبعضی مینویسند که آن میبج باه وافزاینده منی ومقوی حواس دذهن ومسقط اشتهاست وچون درآب جوش داده آن آب را بریزند ودر آب دیگر خوب مهرا پخته وبروغن کثیر المقدار داغ کرده بخورند غذای نیک دهد وقوت بخشد وغایط برانداد وادار بول نماید وچشمها را خوب ست وبیخ موٹھ دشتی که آنرا باگر موٹھ گویند مسکر وخدر مثل بزر البنج وقریب بسم ونافع سرعت انزال وصورث بیوست حلق ومولد خناق ومصلح آن شیر گاؤ وروغن بادام شیرین واکثر در معاجین مسک وبیهی بکار می آید در شیر جوشداده بآب شسته خشک کرده سفوف سازند وتا هفته در گلاب تر وخشک نموده بکار برند **موتھا** بضم میم وسکون واو وفتح تای فوقانی وخفای ہا والف ہم ہندی سعدست ودر ہندی مستا نیز نامند وآن دو قسم ست یکی بھادر موٹھ وآن مسطور شد دوم ناگر موتھ وآن را پلوا ور نا یعنی سرخ نارنگ ودر ہندی ناگر مستا وکنم ونٹم وپری پیانوا وسیر نا پرن وداشیراو داش مکھا ومستک نگن نیز گویند ومذکور میگردد وبعضی قسم سوم آن نیز نوشته اند وآنرا نگا مستا وکردند وبداد کا نگلیا ومستا راجی ودراجا رکا وکیسر وکا نامند وبالجمله آن بیخ گیاہی ست که در کنار جویها وآبها پیدا میشود وسیاه وخوشبو وبرابر تخم کنار بود سرد وخشک وتیز وتلخ وزود هضم ودافع کف وسرفه وتب صفراوی مرکب بالکف واسهال وتشنگی وبی مزگی وگویند درخواص هر سه قریب بیکدیگر اند در تلخ وزود هضم وسرد وقابض شکم وہاضم ودافع فساد خون وبلغم وصفرا وتشنگی وتب وکرم شکم وافعال وخواص این بقول یونانیان در سعد مسطور شد **موتی** بضم میم وسکون واو وکسر تای فوقانی وسکون یای تحتانی اسم ہندی مروارید ست وبسنسکرت مکتا نامند سرد ومزه آن شیرین ومسمن بدن وفزاینده منی ومقوی ودافع زہر وبیماریها ودر خاصیت مطابق چندر کانت نوشته اند **موتیا** بضم میم وواو مجهول وکسر تای فوقانی وفتح یای تحتانی والف که آنرا بسنسکرت چندرولی گویند اسم گلی ست خوشبو مثل دانه مروارید کلان وسفید رنگ وقسمی از موگرا وبهتر ازان در صورت وخوشبو ونزاکت ولطافت وبوئیدن او مقوی دماغ ودل ومفرح وباقی خواص آن مثل رای بیل وموگره ست وعطر موتیا فائق ترین عطرہاست وعرق گل آن از گلاب وعرق بہار افضل نوشته اند اول عرق صندل بکشند وآن عرق را باز با تفل آن در دیگ انداز ند وگل موتیا سبزی ودنباله دور کرده انداخته سرپوش نهند ونیچه بر سرپوش محکم کرده قابله بطرف دیگر نیچه هم مضبوط نموده یک شب بدارند پس باتش نرم مقطر سازند وبعده گل مضمحل شده برآورده باز گل تازه انداز ند پس عرق مذکور را انداخته بدستور اول گل نامند وهمچنین ده دوازده مرتبه تجدید کنند که عرق بهتر فائق میشود ونیز مثل گلاب مقطر سازند هر قدر که در افراط گل وتجدید تقطیر کوشند بهتر ودیرپا وفائده آن بسیار وبهتر از گلاب میشود وگلقند گل موتیا بهت مگرا نیز فوائد عظیم دارد ومجرب ست وبرگ نوخاسته ونرم موتیا یک تلث وبرگ بید انجیر نوخاسته دو تلث باہم سوده در شیر گاؤ خام حل کرده بنوشانند وعقب آن بفاصله دو ساعت شیر وخشکه بی نمک بخورانند تا دو هفته وپس ازان یک هفته دیگر بهمین غذا اکتفا نمایند استسقای لحمی با اسهال وبی اسهال دور کند وسریع الاثرست وفائده عجیب میکند وباید که شیر را جوش داده سر شیر دور کرده باز از پارچه بگذرانند وهر بار پارچه تازه باشد تا آنکه دهنیت بالکل زائل گردد وشیر مثل ماء الجبن شود **موچا** بضم میم وسکون واو ومجهول وفتح جیم فارسی والف ہم مشترک ست میان درخت کیله واندگو وارزگولو سندا وبورگو **موچیرس** اسم ویرومل بالجمله ویرومل ست واندال وخواص این بقول اطبای یونان ودر مروارید مسطور شد **موچرس** بضم میم وسکون واو مجهول وجیم فارسی وفتح رای مهمله وسکون سین مهمله بقول مصنف دارا شکوہی صمغ درخت سنبل ست وبعضی گویند گل سپاری ست ومؤلف طب لغز امیرسید که آن دو قسم ست یکی سرخ رنگ سنگین وزن که آنرا در سنسکرت بورک بنگا وآن صمغ درخت سنبل ست ودوم مشهور بگل سپاری ودر تذکره الهند نوشته که صمغ سنبل را در سنسکرت نریاسها یعنی گوشد وپچها یعنی گرم وفزاینده صفرا وموچرس وموچ یعنی سنبل ورس یعنی شیره باین معنی که چون شیره درخت او را مستی که منعقد گردد صمغ میشود وعوام دکن آنرا بورک بنگا نامند چه بورک آه سنبل وبنگا اسم صمغ ست وآن ابصبر جنانی درخت

وزمخت تر است و تیز و گرم بیماری گلو را نافع و زهر اسهال را دفع کند و گویند که موچرس بالجمله سرد گران و قابض شکم و مولد منی و ممسک آن و حابس اسهال و حیض و دافع یرقان خام و فساد صفرا و خون و بلغم و سوزش اعضا و بقول بعضی گرم و فزاینده صفرا و دافع فساد باد و نافع جهت بول و افزاینده خلط شکم و پلید شدن معده و فساد و تیه باهیه بکار می آید و در مفردات امامی ست که سرد در دوم و خشک در سوم ممسک و مقوی و نافع سیلان منی و سلس البول و حیض بازدارد و در سنوتات استعمال آن نافع تحرک دندان و مضمضه باب جوش داده آن دافع جوشش دهن که از خوردن سیماب حاصل شود و محول آن ناشف رطوبات رحم ست مورث خشکی در بدن مصلح آن شکر و روغن بادام و بدل آن چینی گویند **موچک** اسم سوبرانجن ست **موچکی** بضم میم و سکون واو و فتح جیم فارسی و کسر کاف و سکون یای تحتانی اسم چهجناست **موچهک** بضم میم و سکون واو و فتح جیم فارسی و خفای ها و سکون کاف هم بمعنی موچه فنا پذیری ست **موود** گویند بضم میم و سکون واو و دال مهمله و ضم کاف فارسی و سکون واو دوم هم درخت پلاس ست **مودهک** بضم میم و سکون واو و فتح دال مهمله و کاف و ها هم عنبر یا کندر **مودها** بضم میم و سکون واو و فتح دال مهمله و خفای ها و الف اسم قسمی از کاه ست **مور** بضم میم و سکون واو مجهول و رای مهمله اسم هندی طاؤس ست و عوام هندوستان آنرا مکی گویند و در سنسکرت میور نامند و آنرا دو قسم نوشته اند بزرگ خرد که بر زمین می ماند و بر درختهای بلند پرواز نمی کند و آنرا آنیا آلا نمی و بهجوئین مور گویند گوشت آن گرم و مبهی و مقوی اعضا و دافع امراض گوش و سردی و خشکی بدن و اشتها آورد و خرد افزا و موی سر و نور چشم و افزونده رنگ و صفی آواز گلو و خوردن گوشت او در فصل بهار و زمستان نافع ست و در تابستان و بر شکال مضر و در بعض کتب هندیه نوشته که گوشت آن قوت باصره و سامعه تیز کند و قوت جوانی بخشد و در همه رت و سنت رت و سنشرت باید خورد که دافع زهر ست و در کریشم رت و ورشارت زهر پیدا می کند و در سرورت خوردن رونق چشم و دهنیت اندام پیدا کند و مزه مید هد و امراض گوش رفع سازد باین نوع خوردن او اولی ست و بهجوئین مور گوشت او مسمن بدن و دافع باد و سبک ست و مقوی باه و اندکی صفرا می افزاید و گوشت او بامزه ست و افعال و خواص آن بقول اهل یونان در طاؤس مسطور شد **مورامون** پرسیاوشان ست **مور با** بضم میم و سکون واو و رای مهمله و فتح های موحده و الف و عوض های موحده واو هم آمده اسم مرهری ست **مور پنکهی** بضم میم و واو و رای مهمله و فتح های فارسی و خفای نون و کسر کاف و خفای ها و سکون یای تحتانی اسم هندیست و میور سکهی نیز نامند و در سنسکرت پرهی پرنی بمعنی برگ مور زیرا که پر طاؤس ست و پرن بمعنی برگ و یای نسبت چونکه برگ او مانند پر مور چشمها و شکل دارد باین اسم مسمی گشته دیکهی شکها یعنی چون تاج طاؤس میباشد زیرا که دیکهی نام طاؤس ست و شکها کاکل را گویند و میورا نونهان دشکهری تتا یعنی چنانکه طاؤس بر کوهها و درختها میباشد همچنان این روئیدگی دران مواضع میروید و شکهری یعنی بر سر شاخ تخم مانند برنج تیز نوک می باشد و میور وئیدل یعنی برگهای او مانند ضخامت پر مور ست و آنرا بهشتا یعنی آب را خراب می کند و ساهسری یعنی داشتن او در خانه موجب دولت و آبادی و درازی عمر ست لیکن بدعوت و افسون باید گرفت و بهو مولیکا یعنی بهنجا یلش باریک باریک بسیار میشود میگویند و آن روئیدگی ست صحرائی منبت او کنار آبهای ایستاده و زمین هموار و نمناک و اکثر در رزه فصیل قلعه و دیوارها که از آب سبز مثل رنگاری شده باشد میشود و شاخهای باریک از بیخ یکجا مجتمع شبیه بتاج طاؤس میگردد و روئیدگی او از یک وجب کمتر و بسیار خوبصورت و نازک ست و چون او را از جای بکنند و بعد خشکی جای دیگر بنشانند و آب دهند سبز گردد مزاج آن سرد و خشک و طعم او مزه دار و اندک شیرین و تیز و تلخ و سبک و دافع فساد صفرا و بلغم و حابس اسهال و تب شیطانی و پیس و سرفه و سرسام طفلان را دور کند و اگر نبات آنرا تمامه باریک سائیده با روغن ستور آمیخته بر زن عاقره بخوانند حامله گردد و از مجربی منقول ست که چون شیره او گرفته اوراق نقره گرم نموده یک صد و بست و یک بار دران سرد نمایند سوخته گردد و اگر چیزی خامی در تحلل شیره روئیدگی مذکور نهاده در آتش پاچک دشتی بسوزانند سفید و براق گشته میشود و آن گشته بکار هایی آید و از بعضی نقل کرده اند که بروز دسهرا جامه اش را تصدق شهر یا محله نموده بگشند و در خون آن روئیدگی مذکور پیشه ترنموده در هر چهار گوشه خانه دفن نمایند در انجا سحر و آسیب اثر نمی کند **مورتا** بضم میم و سکون واو و رای مهمله و فتح تای فوقانی هندی و الف اسم چی کندی ست **مور چهیدی** بضم میم و سکون واو و رای مهمله و فتح جیم فارسی

وخفای ها و کسر بای موحده و خفای های دوم و سکون بای تحتانی مجهول و کسر دال مهمله و سکون بای تحتانی دوم یعنی دافع دوران سر و بیهوشی صفر اسم هندی آب شستهٔ پرسنج ست که ترشی پیدا کند **مورچه** بضم میم و سکون واو مجهول و رای مهمله و فتح جیم فارسی و ها اسم فارسی ست بعربی نمل و بترکی قاریجه و بهندی چیونٹی و بزرگ آن را چیونٹا مند و آن از جملهٔ حشرات ست و در خلقت آن گفته اند که آن تزاوج نمی کنند و بیضهٔ آن در زمین ازان ساقط میشود پس نمومی یابد تا آنکه ازان مورچه ظاهر میگردد و آن بزرگ ترست از روی حیله در طلب رزق و حبوب را از زمانهٔ تابستان تا زمستان جمع میکند و چون از تعفن چیزی که جمع کرده است خائف گردد آنرا بسوی ظاهر زمین خارج میکند و قوت شامهٔ آن شدید تر از حیوانات دیگر و عدیم البصرست و بدان فعل بصر میکنند و انرا اسباب هلاک آن خروج پرهای آنست و بدان طیران می نماید و کنجشک و غیره آنرا شکار میکنند و از عجائب امر آن اخذ کردن منازل زیر زمین بالکلیه متعدد ست که در بعضی از انها ذخیره میکنند و در بعض دیگر مسکن میسازد و آن اقسام ست بعضی را ازان ذرنامند و آن در موچیا بنغاله زنبور ها در مکس عسل ست و بعضی را نمل الاسد خوانند و بعضی ازان بری و بستانی و بلدی میباشد و مختلف میباشد در مقدار از بزرگ و متوسط و ریزه بزرگ سیاه رابری دوست و پای دراز آن نمل فارس و بفارسی مورچه سوار و کوچک را بلدی و بزرگ پرنده را طیار و بفارسی مورچه پردار نامند گفته اند که هر چند بزرگ ترشود پردار میشود و گویند بهترین آن بزرگ سیاه و پردار ست و همه اقسام آن گرم و خشک در سوم ست و باقوت سمیه خصوص رنگ آن و از خواص آنست که چون بیضهٔ آنرا در قومی افشانند متفرق گرداند و بقول نیاذوق مورچهٔ بزرگ سیاه مقارر را چون با سرکه سائیده بر برص لطوخ سازند بعد از تنقیه ازاله آن نماید و خنازیر را نیز دفع کند و مورچهٔ خانه را چون با آب سائیده بر بثل بعد کندن موی طلا سازند موی بدیر برآید و چون تکرار عمل نمایند از روئیدن آنرا باز دارد و بدستور بیضهٔ آن با همه روغنها مستقط مومیا نافع بر آمدن آنست و بقول مهریارس چون مورا در روغن زیتون جوش دهند و آن روغن صاف کرده در گوش بچکانند رافع کری و رباح و طنین آنست و چون بزرگ سیاه آنرا صد عدد بگیرند و در نیم اوقیه روغن یاسمین انداخته سه هفته در آفتاب بگذارند بعد ازان بر قضیب و حوالی آن طلا نمایند نعوظ بسرعت آورد و دوتر و عصب قضیب را سخت گرداند بعد یاس و خوردن یک درم آن مورست ابنه ست و چون مورچهای بسیار در مکانی ظاهر شوند و دران سرگین ماده گاو اندازند ازان مکان بگریزند و بدستور از گرد و چون پارچه بحیض گرده چیزی آویزند مورچه قریب آن نشود و اندخان کبریت و قطران و حلتیت و زهرهٔ زنگاو نیز بگریزند و گفته اند چون کسی خواهد که چیزی در جائی گذارد و مورچه دران نمرود باید که در وقت گذاشتن حبس نفس نماید و نفس نکشد مورچه دران نخواهد رفت مادام که هست دیگری بدان نرسد و از اسرار مکتومه ست و خوردن آن مورث تشنج ست و گاه قبض شکم نماید شربتی ازان ده عدد ست و مصلح آن روغن آمل و گویند خوردن آن موجب مغص و کرب و نفخ در رباح و قراقر و مصلح آن عسل و زیره و چون مورچه کسی را بگزد خصوص نوع بری آن سوزش و خارش عظیم و ورم بهم میرسد مصلح آن مالیدن آهن سوده با سرکه و روغن تلخ و ضماد چوب خیزران با آب ست و تخم آنرا چون بخورند تحریک رباح شکم بطارف اسفل بحدی نماید که ضبط آن دشوار و متعذر باشد مصلح و رافع آن زیره کرمانی **مورد** اسم فارسی آس ست **مورد اسفرم** آس بری ست و گویند اسم فارسی اذخرست **مورد دانه** اسم ب آس ست **مورسقی** اسم طرفاست **مورم** اسم آس ست **موروا** اسم مرہری ست **موروں** اسم مشک ست **موریون** نوعی از بیرنج ست که برگش سفید و شبیه ببرگ چقندر باشد **موریقا** اسم طرفاست **موز** بفتح میم و سکون واو و زای معجمه لغت عربی ست و نیز بعربی طلح و بفارسی بفرک و در انگریزی پلین تین و بنانا ٹری و بهندی کیله نامند ثمر درختی ست در هند کثیر الوجود و در سواحل اکثر بلاد عربستان و یمن و عمان و بصره و بنادر ایران نیز اندکی یافت میشود و گویند شیرینی و لطافت آنها زیاده از هندی ست و تمام میباشد و هر یک بنامی مشهور در هر بلدی خصوص در بنگاله و درخت آن بدوسه قامت و برگهای آن خارج از ساق آن و الماس عریض را زانبوه و فرع و بلا تشریف و از تنهٔ آن میروید و آنرا شاخهائیست منخط ملیح المنظر و تنهٔ آن پرده پرده و بار طوبت بسیار و در جوف آن مغز که بهندی کچیالی نامند و آنرا ورق ورق کرده با ماهی یا تنها پخته مانند بقول و اصول دیگر میخورند خصوص اهل بنگاله و ثمر آن در ابتدای ظهور در غلافی صنوبری شکل کپوا مائل

بسرخی میباشد و آن گل دست بیس آن تنگ افته و اوراق آن ریخته خوشه ظاهر میگردد و دران خوشه دانهای ثمر موز بسیار کوچک کثیر العدد می باشد و بتدریج بزرگ میشود و در ابتدا سبز و هنگام پختگی زرد میشود و بعد نضج تام سیاه میگردد و پوست بالای آنرا دور کرده مغز آنرا میخورند و در هفته که یک مرتبه ثمر آورد و دیگر ثمر نمی آورد لهذا آنرا بعد اخذ ثمری برند و در بنگاله ثمر آنرا اختصاص بفصلی و زمانی معین نیست در تمام سال ثمر میدهد الا آنکه در فصل بارش زیاده و از اطراف درخت آن درختهای کوچک بسیار میروید و انچه بلند و بزرگ ست بعد از اخذ ثمر و قطع تنه آن آنهارا بجایش برقرار میدارند و بعضی از انها برآورده جاهای دیگری نشانند و در جائی که سه چهار درخت آن باشد و زمین قوی بود در سه چهار سال تا صد درخت ورزیاده میشود و ثمر بعضی اقسام آن شیرین تر و لطیف و لذیذ بسیار و خوشبو میباشد و آنرا در بنگاله کیلهٔ مرتبانی نامند و سوای بنگاله خصوص جهانگیر نگر در تمام ملک هند و دکهن این نوع نمی شود و این بی تخم ست و بعد از ان اقسام دیگر با تخم بعضی بسیار نرم و ریزه مانند انوپان و صفری و چینیه و مال بهوک و چنپا و امثال اینها نیز و طعم آنها شیرین و با اندک بوی خوش و لیکن بلطافت و لذت و خوشبو و شیرینی مرتبانی نیست و بعضی از انها نیز با اندک عفوصت میباشد خصوص که خوب پخته و رسیده نباشد و اما قسمی که آنرا کچ کیله نامند و ثمر آن بزرگ تر از ثمرهای همه اقسام دیگر تا بیک شبر و اکثر مثلث شکل میباشد پخته و رسیدهٔ آنرا نمی خورند بجهت بی مزگی و لزوجت و عفوصت و کم شیرینی بلکه پوست آنرا در نیم خامی جدا کرده مثل بقول پخته میخورند و از همه بدتر قسمی ست که در بنگاله آنرا اتهیه نامند چون این بسیار بی مزه و بالزوجت و عفوصت و پر تخم ست اکثری نیم پخته آنرا نیز نمی خورند مگر مساکین و هریک از اقسام مذکوره در بعضی بلاد بهتر از بعض دیگر میشود بحسب اختلاف زمین و آب و هوا و هر جا بنامی مخصوص و همه اقسام مذکوره در بنگاله خصوص جهانگیر نگر جای دیگر نمی شود و در منبئ نیز بسیار اقسام آن از بنادر دکهن می آید و از ان جمله کوکنی لذیذتر و با خشکی میباشد و مغز آنرا خشک کرده هم میفروشند و ازان برگ و پوست درخت موز خشک کرده و سوزانیده نمک میسازند و خاکستر آنرا بسبب شوریت و جلاگاز ران بنگاله در شستن پارچهای بسیار چرب و چرک آلود استعمال میکنند بجای صابون و بالجمله مغز آن شیرین مثل شکر و در ان حرارت بقدر شیرینی آن میباشد و در مزاج آن اختلاف ست بقول گیلانی گرم در اول و تر در آخر آن واصح مائل باعتدال و گویند در گرمی معتدل و تر در دوم و با قوت قابضه و جالی و کثیر الغذا و دیر هضم بسبب غلظی که در ان ست و بعد انهضام غذای صالح میشود و خون و باه می افزاید و مولد خون غلیظ و مسمن بدن و مفرح و ملین خشونت حلق و سینه و نافع حرقت آنها و جهت حبس شکم و تحریک باه محرورین و دفع لاغری گرده نافع و مطبوخ نیم پخته کچ کیله حابس اسهال و بقول شیخ غذای آن اندک و آهن ملین ست و نافع سوزش حلق و سینه و مزید منی موافق گرده و مدر بول و آثار آن مورث سدد و مزید صفرا و بلغم بحسب مزاج ثقیل بر معده و آثار آن بر معده ثقل بسیاری آرد و واجب ست که بعد آن گرم مزاج سکنجبین بزوری و سرد مزاج عسل بخورد و گیلانی گوید که آن در جگر سدد پیدا میکند خصوصا در پیران و سرد مزاجان و لهذا بالای آن عسل و مربای زنجبیل میخورند و آن نافع سوزش ریه و ملین سینه و نافع خشونت حلق و دافع سرفهٔ خشک و آن مرطب معده است و اهل هند گمان میکنند که آنرا ثقل نیست بلکه باید که قبل از طعام بخورند و بعد آن سکنجبین بزوری بنوشند نه بعد از طعام تا از معده منحدر گردد و آن محرک باه گرم مزاجان و صاحبان امزجهٔ یابس ست و خصوصا اگر قدری شکر اضافه نمایند و برای سرد مزاجان با عسل مهیج منی ست و آن نافع سوزش مثانه و با تخم خبیث سم سگ ست و صاحب مخزن گفته که آن مرخی معده مع تبرید اندک ست و صاحب منهج نوشته که کثرت موز مورث ضعف معده است مصلح آن مسطگی بدل آن مسکه و عسل و گویند مداومت آن نفاخ و مولد ریاح و خون غلیظ بلغمی و موجب قولنج و زحیر و ضعف باهمه خصوص در سرد مزاج و مرطوب المزاج و بلاد مرطب و باعث نزول آب در اعضا و خصیه خصوصا چون آب بالای آن بنوشند مصلح آن نمک بالای آن خوردن و مصلح آن (در سه) و شربت سکنجبین بزوری و کسی که در معدهٔ آن رطوبت بالغه باشد از خوردن آن احتراز نماید و اگر بخوردن آن مضطر گردد تدارک آن بجوارش مصطگی معمول آب لیمو و بادرشک صادق الحموضت نماید و از اهل تجربه شنیده که اگر از خوردن آن در معده گرانی یا درد یافته شود حب الفیل صغار یک درم سوده با آب سرد بخورند که در ساعت نفع کند و خوردن آن ناشتا بسیار مضر و بالجمله در مزاجهای گرم خشک قوی و بلاد حار یابس موافق و نافع و قوی و مفرح و مسمن و در بدنهای سرد تر ضعیف و بلدان رطب مضر و محدث اکثر امراض مذکوره و امثال آنها

وطلای آن باسرکه در آب لیمو جهت سفعه وجرب دهکه وبا آب وتخم خربزه جهت کلف وکیدی ورنگ رخسار وضماد برگ آن محلل اورام وضماد قسمی کرد ربنگاله مال بهوگ میگویند جهت سوختگی آتش که چون آنرا بعد از سرخ شدن بران موضع بالفعل مانع آبله در دانست نیز نوع موزی که بولکه مسند جهت قرح بدن اطفال خصوص قروحی که بسبب آشک والدین ویا مرضعه بهم رسیده باشد مجرب است باید کرد رسیده آنرا بخته نرم شده برپارچه مالیده بران گذارند در پنج شش مرتبه زائل میگردد بعون الله تعالی وپاشیدن خاکستر پوست آن دپوست درخت آن جهت نشر سیلان خون بغایت مجرب والتیام فرمودن مؤثر وگویند چوب آن گرم ومنشک آشامیدن آن دافع کرم شکم واهل فلاحت نوشته جائی که موز نباشد نتواهند که بهم رسد باید که دانه خرما در قلاس گذاشته نوش نمایند ودر موضع غرس سرگین اسپ ریزند وآب میداده باشند درخت موز بهم میرسد افعال وخواص این بقول هندیان درکیلاسه مشهور موسیا اسم چوبات موسات ایضا موسا گنی بضم میم وسکون واو وفتح سین مهمله والف وفتح کاف وکسر نون وسکون یای تحتانی اسم هندی آن الف لام است وبعضی چوبهکنی نیز گویند وهنود کهن یلکا چوی یعنی گوش موش نامند ودر سنسکرت پکنی ناد گرو دهام یعنی مثل گوش موش شاید که در افعال مانند هم باشد واندک زهریتی یعنی در برگ او دانک سرخی بود وپیتر شیرنی یعنی از خوردن او اولاد بسیار میشود وتمر بضم تای فوقانی وفتح میم وتشدید راء بقیه باهای فارسی یعنی آنکه او را برگ بسیار ونزدیک نزدیک میشود وداشر یا یعنی دافع امراض وداشارندا یعنی زننده زهر وشمبری یعنی دافع زهر کرنده ست زیرا که شمبا اسم کرنده وازی زهر راگویند وشهراوتی یعنی اکثر در ماه ساون میشود وبعضی تلخ مزه هم آمده میگویند بالجمله روئیدگی ست ودو قسم میباشد یکی ایستاده بقدر دو گره ویا کم وزیاده ازان واز هر دو طرف در برگ مثل گوش موش دوم قسم دوم مفروش برزمین وبیاره دار وشاخهای آن گره دار ودر هر گره ریشه مانند بیخ در زمین رفته وآن شاخها بیخ مایل بسیاری واندک مجوف وبرگهای مایل بتدویر مثل برگ دو دهی وهر برگی برابر ناخن نر انگشت یا کم وزیاده وخوردنی خوش نیاگون وبار آن مانند دانه جوار دکلان تر ازان ودوران دو قسم اول کمیاب وهر دو قسم گرم وتلخ ومدر بول ودافع صفه اولغم وبیماری گرمی مزاج ومشهی بقوت دلکه وکرم وجذام وانواع بیت وبهگندر دو رکننده ودر دی کن نوشته که خوردن ساگ وسبک وبامزه ست اندک سردی میکند وتر دوش ادرکننده وباضمه میخزاید وقت هضم تیزی وده داری میکند ودر جمله اقسام کرم میکشند وبقول صاحب مخزن در بنگاله هر دو قسم آن پرشعبه شاخهای آن معدوش بر روی زمین وگرد دار وبارطوبت که چون بفشارند از اندک رطوبت لعابی لزج برمی آید وبرگ آن بر سر گرههای آن وگل آن نیز بر بیخ برگ آن پیوسته ودریده لاجوردی رنگ الا آنکه یک قسم آن یکپاره دیوارها وزمینهای نمناک میرویده برگ آن اندک عریض ودبیز گرد ومائل یعنی برگ نرم نازک تازه آن را اهل هند وبنگاله مانند سبزیهای میگیرند مینجنه جهت فساد منی وجریان آن وامراض گرده ومثانه وبهشتور گرههای هند آنرا نیز مقدار دو سه مثقال باقدری زنجبیل تازه که بهندی ادرک گویند جهت تقویت باه مفید میدانند وقسم دیگر که بر کنارها میروید برگ آن اندک باریک ودراز وهر دو قسم آن بکلی شبیه بگوش موش واین غیر ماکول ست واین را صعر وتر میدانند وآب هر دو قسم آن جهت اورام حاره چشم وناصور آن مفید وبدستور ضماد برگ سائیده آن موسل ساندا بضم میم وسکون واو وفتح سین مهمله وسکون لام وفتح سین مهمله ثانی والف وخفای نون وفتح دال هندی والف در ساندا مسطور شد موسلی بضم میم وسکون واو وسین مهمله وکسر لام وسکون یای تحتانی لغت هندی ست ونیز بهومی تاڑ ونیالا تاڑ یعنی بهوین تاڑ مانند وبسنسکرت واراهی که نام آنست وتسمکری یعنی خوب صورت میشود وتجر نگنی یعنی سیاه مثل زنبور میشود وشرنگنی یعنی مانند شاخ گاو راست پیدا شود وتالیکا یعنی در دشت پیدا میشود وپیتانگه رنگلو مالانی اندازند وهر نیا پشپ یعنی گلش زرد طلائی رنگ ست وکچوری یعنی مانند خرما ست فعل او وتالی پتری یعنی برگش بصورت برگ تاڑ میشود میگویند باآنکه بیخی ست معروف دو قسم میباشد یکی سیاه وآن مصمت ودراز بقدر ثلث شبر ظاهر آن هموار وسیاه وباطن اجوف وبعد خشک شدن لزوجت دارد ولعابیت آرد وبوی صبر ظاهر شود اما تلخ نیست وگویند نبات آن مانند درخت کچوری وتاڑ که در ابتدا از زمین برآید وبرگ آن نیز مانند برگ هر دو درخت مذکور که در ابتدا برآیند وگلش زرد طلائی رنگ ودر بیخ مانند ترنفل وبقدر انگشت ودراز وقسم دوم سفید وگویند این دو قسم ست یکی باریک فی الجمله شبیه باتاڑ وبیان وپرچین ودنگین براق واین را موسلی دکهنی گویند ودیگری اندک سفید باریک از سیاه دراز دکهنی گفته ونبات او بی ساق وبرگ او اندک مشابه ببرگ انگور

وبهر سه قسم در ترکیب قوت باه و تغلیظ منی و پرمیو و آتشک مستعمل و گویند که سیاه از سفید قوی ست و زرد بعضی سفید آن اقوی و انفع و گرم در اول و خشک
در دوم و بار طوبت فضلیه و مقوی میبی و هاضم طعام و حابس اسهال و دافع فساد صفرا و باد و جهت بواسیر و استسقا قوی و هیضه و یرقان و بد بوی بغل و
اقسام پرمیو و درد مفاصل و گزیدن سگ دیوانه و تب مؤثر و بعضی نوشته اند که شیرین و سرد بود و صفرا و حرارت دور کند و بلغم صالح بغزاید و اگر سیاه
آنرا با روغن کنجد بخورند نزله و زکام را سود دهد و در دفع بلاغم نماید و اگر با نمک سنگ خورند اشتها آورد و اگر با آب گرم بنوشند انواع درد شکم دفع کند و اگر بعد از
نیم دام همراه زیره کوفته بخورند یرقان دفع نماید و بمقدار مذکور با زنجبیل بی ریشه مساوی نافع هیضهٔ بلغمی و با برگ فنجنگشت مساوی اگر بخورند دافع
بوی بغل و با اطریفل دافع پرمیو و با دارفلفل دافع گزیدگی سگ دیوانه و همراه آماده دافع تب و لرزه و وجع مفاصل و سنون آن با نمک جالی دندان و خوردن
آن با آب پیاز جهت قولنج و با آب تلسی جهت تحلیل ریاح گرده و با انخواه جهت سرفهٔ بارد و با کندر جهت تب ربع و غب و بهدری و با شیر گاو دشکر جهت
ازدیاد منی و تقویت باه و فربه نمودن بدن نافع و گویند که اگر دو تولچه پتهر پهوری و دو تولچه کمرا پنڈی و نیم تولچه الایچی و دو تولچه موسلی و یک تولچه نبات سفید
سفوف ساخته در کوسه مسور اخ کرده پر نمایند و گل حکمت نموده با تش نرم بپزند و هر روز ناشتا مقدار نیم تولچه تا نه ماشه بخورند جهت گرانی شکم و تقویت
هاضمه و ریگ مثانه و غلظت بول و تب وقی مفید و هندیان گویند که شیر او مائل بتلخی ست برای امراض حادث از کف و اقسام غلظت بول و مهق و برص
و قوبا و دیگر امراض جلدیه و اخراج کرم شکم نافع و بسیار مقوی ست و قسم سفید آن مولد منی و مسمن بدن و نافع اوجاع عصب و مسلس البول ست و خاصیت
مخزن طریق خوردن موسلی سنبهل در موسلی نوشته و آن دو سنبهل مسطور شد **موسیر** اسم دلق ست **موسیر** اسم فارسی بصل الزیر ست نیز استعمال دیون **موسیس** اسم
زفت بالبس ست **موش** بضم سیم و سکون واو و شین معجمه و موشا و موگهک هر سه اسم فارسی ست و بعربی فار و بسریانی کوفقری و بروی بو بطیقدو و
بیونانی لیفطروس و بترکی سیچقان و بهندی چوہا و اوندر را گویند و آن حیوانی ست معروف ذی هوش و موذی گرم و خشک در سوم خوردن آن
مورث نسیان و غشیان و اخلاق ذمیمه و مفسد معده و چون آنرا بریان نموده خشک کرده اندکی از ان بطفل شیر خوار نهند لعاب سائل از دهن آن
قطع نماید و شستن در آب طبیخ آن دافع عسر البول و چون سرگین آن سائیده با کندر و ماء العسل بخورند سنگ مثانه را بشکند و گویند خوردن آن تنها
محلل اخلاط غلیظه و مثانه آن دافع عسر البول و بغایت ملین طبع اطفال و طلا و اکتحال سرگین آن موی مژگان ریخته بروید و جلای بیاض چشم
نماید و طلای خون آن جهت قلع ثالیل و مسامیر مجرب نوشته و ضماد سوخته سر آن و سرگین آن با سرکه و یا با عسل و یا با آب پیاز بعد خائیدن حتی که
جلد سرخ گردد جهت رویانیدن موی دالثعلب مؤثر و چون سرگین آن سائیده و بزیت آمیخته اندک جوش دهند و صاف کرده بر جراز با بالند نفع کند
مقدار شربت آن نیم درم و بخور آن گریزنده موشان و بول آن دافع سیاهی کتابت و چون موش از زنده گرفته گرفته گرمابه گرم بر موضع گزیدهٔ مار و عقرب
بندند دفع سمیت آن کند و بر عضوی که خار و پیکان در ان مانده باشد برآورد و بستن آن بر خناز یر محل آنست و بدستور بریان کردهٔ آن بر گزیدگی
عقرب و خوردن پس ماندهٔ آن مورث نسیان و آبن مؤلف گفته که میان موش و کژدم عداوت ست اگر هر دو را در شیشه کنند میان شان خصومتی
عجیب بود موش قصد قطع دنبالهٔ کژدم کند و کژدم نیش زند اگر موش دنبالهٔ کژدم را گرفت و بر بد از اذیت آن رست و الا از کثرت گزیدن عقرب
هلاک میگردد و چشم موش را اگر بر گاه دورند راه رفتن آسان شود و اگر بر صاحب تب آویزند تب او زائل گردد و اگر خصیهٔ آن بر زن بندند تا با او
باشد حامله نشود و افعال و خواص این بقول هندیان در چوہا مسطور شد **موش خرما** اسم را ست **موش دشتی** بفارسی اسم بربوع ست **موشکا**
اسم چوہا ست **موشک پران** اسم گلهری ست **موشکو** را اسم فارسی ست و بشیرازی انگشت برگ و با صفهانی دازه سیانگ و بعربی بے
فارة المسک و بدیلمی کابیش و بهندی چھچھوندر گویند و آن حیوانی ست کریه الرائحه و مانند موش و پاهای آن از موش کوچک تر و خاکستری رنگ
و چشم آن زیر پوست است و در روز نمی بیند و گویند که چشم آن نیست و در زمین نمناک میباشد و پیوسته زمین را سوراخ میکند و ریشهای اشجار را بخورد خصوصا
بیخ گندنا و پیاز و لهذا اکثر مسکن آن نزدیک بیخ پیاز و گندنا میباشد و چون گندنا و پیاز را بر در سوراخ آن نهند از بوی آن بیرون آید و از خوشبو میگریزد و بدبو نزدیک میشود

ام الصبیان

لوبیا سوده
دو درم
دو تولچه
موش

موش خرما
موش دشتی
موشکا
موشک پران
موشکو
فارة المسک
کابیش
چھچھوندر

دهندمین مثل ماهی بدریا سیر میکند سمع آن تیز میباشد حتی که آواز مرغان مرور چه ادراک میکند و دران حرارت قوی بارطوبت و سمیت قاتله است بدینجهت از داخل غیر مستعمل
دهان و مانع آن باروغن گل بررس دبهق و کلف و جرب و قوبا و هرانچه بظاهر بدن عارض شود طلا سازند زائل کند و نیز قطع رعاف و سیلان
خون از هر موضع و تحلیل ورام و خنازیر نماید و گویند خون آن نیز همین اثر دارد و چون خون آن از موضع دُم بگیرند و بر خنازیر طلا کنند تحلیل نماید
و چون آنرا در چشم بکشند از ابیاض چشم و اثر خون عارض آن کند و چون سرآن سوخته با قلقطار سائیده در بینی دیا در گوش دمند بوی آنها ببرد و اصلاح
ریم و بثور نماید و لب بالای آنرا چون بر صاحب تپ ربع و سرع و بر اطفال تعلیق نمایند شفا یابد و دندان اطفال بآسانی برآید و همچنین تعلیق سرآن رافع تپ ربع
است و طلای آن جهت درد سر و بخور آن جهت عسر البول و سعوط زهرهٔ آن با آب بیخ رطبه جهت رفع لقوه از مجربات شمرده اند و انداختن دندان آن بسیان عجائب
موذی باعث تفرقهٔ ایشان ست و همچنین در آتش انداختن پیهٔ آن و خاکی که موش کور از سوراخ خود بیرون اندازد چون با آب آمیخته بر نفرس طلا کنند
بغایت نفع کند و افعال و خواص این بقول هندیان در هیچ یک مسطور نشد **موشک** بضم میم و سکون واو و فتح شین معجمه و سکون کاف اسم کبیج ست
با ضافهٔ الف در آخر یعنی موشکا اسم هندی ڈانگری ست **موشگیر** اسم رخمه ست و حداة را نیز گویند **موشگیر وکت** بضم میم و سکون واو و شین معجمه و فتح کاف
و سکون بای فارسی و ضم رای مهمله و سکون واو و مجهول و کاف فارسی و تای فوقانی اسم ساگ تجهست **موشک کهن** بضم میم و سکون واو و فتح شین معجمه
و کاف فارسی و خفای ها و سکون نون اسم کیت ست **موغائی** اسم راسوست **موفیون** نوعی از سموم قریب به بیش ست **موقد النار** گوگرد ست
موقوطیس بلغت عبرانی فطرست **موگنا کاپهل** بضم میم و سکون واو و کاف فارسی و کسر ای فوقانی و فتح کاف و الف و فتح بای فارسی و خفای ها و سکون
لام اسم آبی سفید ست **موگره** بضم میم و واو مجهول و سکون کاف فارسی و فتح رای مهمله و خفای ها اسم هندی گلی ست مشهور و نیز بهندی نل و بپرسون گویند و بسنسکرت
و چکل یعنی خوب کشاده میشود و یو دهیکا یعنی گل در گل و سنت بهیر و یعنی سرو ست و دشت پتریکا یعنی برگ ضخیم دارد و مدنی یعنی بوی گل و آدمی را مست
میکند و خیال بسوی شهوت جماع می افزاید و گاو اچهی یعنی چشمهای او بینندهٔ آن مانند چشم گاو دست میشود و چندروئی یعنی بیل او هنگام شگفتگی گل شبیه آب
میشود و مادهوی یعنی در ماه بیساکه بهار میکند می نامند باجمله نبات موگره تا بعد و ذراع و زیاده ازان میشود و شاخهای آن مفروش بر زمین و بعضی غیر مفروش
و برگره و اکثر از بیخ آن روئیده و برگ او فی باجمله مانند برگ لیمو و قسمی ازان سیاره دار میشود و گل آن سفید بعضی خرد و بعضی بزرگ و بعضی مضاعف اما نبات
قسمی که در گل او برگها بسیار میباشد کوچک میشود و آنرا بهوٹ موگره نامند و رای بیل و موتیا هر دو اقسام این ست و مسطور شد و قسمی را ازان گل بسیار ریزه
و تند بو میباشد و اقسام او در موسم بهار تا تمام فصل تابستان بهار میکند و باید که هنگام قریب گل کردن چند روز آب دادن موقوف نمایند پس برگهای آن
دور کرده آتش ازگاه خشک برشاخهای آن زنند و بیخ آنرا کنده ریشهای باریک بریده گل زرد و سیاه دران پرنموده آب بدهند که گل آن خوشبو و بکثرت میشود
و اگر در موسم برشکال شاخ آنرا بر زمین نهاده از گل بپوشند و بعد ازان که بیخ بگیرد ببرند و بعد از چند روز بجای دیگر بنشانند می نشیند و ترقی میکند باجمله مزاج
گل آن گرم و تر و سرد و معتدل نیز گفته اند و گویند قول اعتدال آن اقرب بصواب ست بوئیدن گل او مفرح و مقوی ارواح و قوئی و حواس و دل و دماغ و گویند
و گلو انداختن هار گل آن منی سفید آید و گرم ست و هر روز روغن آن بر بدن مالیدن و هار آن پوشیدن پیری آدمی نمیدهد بها دفع شود و بدن قوی گردد و امراض
سر و چشم دوست و پا برود و عطر آن نیز بسیار فائق میشود و نافع در دسر و بعضی نوشته اند که گل آن شیرین دسرد و خوشبو بود و فرحت افزاید و بیماریهای دهن و چشم
و صفرا و باد و در کند و برگ آن بر هر بادی که به بندند سود دهد و از ان بلوکش ساختن و پوشیدن زیور آن دهر بار اثر قوی کند و امراض چشم برود و تجربه بعضی رسیده
که شمیدن گل آن مسکن تشنگی و دافع بیخوابی ست و طلای عطر آن منفظ بقوت ست و چون در شراب انداخته مقطر سازند در سکر اسرع میشود گویند که موگره
هفت قسم ست **موکل** بضم میم و سکون واو و فتح کاف و سکون لام اسم هندی ست قابض شکم و گران و مقوی اعضا و دافع صفرا و باد و مشهی طعام و بسیار
صبی موکو طیس اسم فطرست **موکھک** اسم موش ست **موکھا** اسم هندی ست کما زاچهارکری یعنی تیزی او بگلو نافع و در سنسکرت سکھری یعنی تواب بخش
و صفی دل و مزکی نفس و موصل بعالم روحانی و کیش مشتیک یعنی بار او گردمانند گرهای موی سر میباشد و سکھری مشکھا یعنی برد رخت و مگسها بسیاری چسپند نیز گویند

دآن دو نوع میباشد سفید و سیاه و هر دو تلخ و تند و ترش مشی طعام و ملین شکم و دافع درد طحال و قولنج و معده هست **موهن** بضم میم و سکون واو و مجهول و فتح کاف و خفای ها و سکون نون اسم درخت هندی ست گرم و قابض شکم و دافع فساد بلغم و باد و کرم معده و در دآن دو نوع مفاصل و استخوان و صمغ آن مبیعی و مسمن بدن و دافع فساد صفرا و باد نوشته اند **مول** بضم میم و سکون واو و لام هندی بیخ را گویند و نیز اسم بیخ خاص ست که دافع زهر مار و رافع رقت منی و مبیعی ست در موضع بجنور علاقهٔ کمنیو بفور **مولی** بضم میم و سکون واو و فتح لام و الف مقصوره بیونانی اسم جرمل ست **مول بهدرا** بضم میم و سکون واو و لام و فتح بای موحده و خفای ها و سکون دال و فتح رای مهمله و الف اسم کوه پالاست **مول پهل** اسم جنس یعنی میوهٔ بیخ **مول چنا** بضم میم و سکون واو و لام و کسر جیم فارسی و فتح نون مشدد و الف اسم راسنای بزرگ ست **مول ساوهن** اسم پرپندریک ست **مولسری** بضم میم و سکون واو و لام و کسر سین مهمله و کسر رای مهمله و سکون یای تحتانی و بول سری بجای موحده و ضم میم و پهول سری باضافهٔ های مختفی نیز نامند بسنسکرت کرپشپا یعنی گل خوبصورت دارنده و تلب کیسر یعنی مثل بساط نرم ذوی زعفران و تلب کیشپ یعنی مثل بساط نرم گل دارنده و بیده گندها یعنی همراه جلد خوشبوی پیچیده شونده و کلاوشٹ کیسر یعنی درحصهای گل خود مثل زعفران و بهوگندها یعنی عمده خوشبودار و ساردا یعنی درماه کنوار و کاتک خوشبو دهنده و وکل پکرا یعنی خوشبو دهنده از دور میگویند و آن درختی ست هندی عظیم بیک ساق ایستاده و شاخهای آن انبوه و موزون و خوش منظر و در باغات و بر مقابر بزرگان می نشانند و برگ آن متوسط در بزرگی و کوچکی و اندک عریض و طولانی و املس و فی الجمله شبیه ببرگ انبه و کوچک تر ازان و گل آن کوچک پهن مدور مشرف صندلی رنگ و بسیار خوشبو هم در تازگی و هم بعد از خشک شدن و در بوی آن شیرینی مانند گل مهوه و میان آن سوراخ مثل نقبهٔ عنبیه و در موسم گرما و بارش هنگام بهار آنست و ثمر آن بقدر عناب متوسط و سبز بزرگ خام آن سبز و پخته سرخ میگردد و خوشنما و مغز آن باعفوصت بسیار و اندک شیرینی و دران تخمی بزرگ در غلافی شبیه بصندق دارد اندک طولانی و مغز آن بدبو و تلخ طعم باندک دهنیت و در ملک ما لوه بعضی اشجار آن متوسط در قامت و ثمردار و بعضی بسیار عظیم و بی ثمر دیده شد و از تفحات آنجا مسموع گردید که شجر آن نر و ماده میباشد نر آن بی ثمر و ماده با ثمر بود و بالجمله مزاج گل آن گرم و خشک و گویند سرد و خشک دماغ اصح ست و ثمر آن سرد و خشک و قابض خصوص نارس آن و تخم آن بایبوست و آن محلل و مسکن درد دندان و دافع فساد صفرا و اسهال صفرادی و خائیدن ثمر نارس و بانیم رس آن بجهت تسکین وجع دندان و استکام آن و لثه و خوردن آن قابض شکم و نفاخ و ممسک منی و ثمر نارس خشک کرده آنرا در ادویهٔ حابس منی و جریان آن داخل می نمایند بجهت آنکه قابض و ممسک منی ست و حابس شکم و پوست ساق آن مقوی و قاطع نزف خون و سیلان رحم و مجفف رطوبات آن و دافع فساد صفرا و بلغم و حابس درد و عرق و برگ آن نیز بهمین اثر دارد و مقتضیه باب مطبوخ آن بجهت قلاع و قروح خبیثه و تقویت لثه و دندان متحرک و درد آن مجرب و آشامیدن مطبوخ پوست و درخت آن بجهت تسکین درد اعضا و مرض آبهوه و نوشیدن نقوع پوست و درخت آن بجهت حرقة البول و قروح مجاری آن و آتشک نافع و بیخ آن نیز بدستور و گل آن مقوی دل و مفرح بسبب عطریت و قبض خود و روح را لطیف و منور سازد و بسیاری عرق را دور کند و مسکر و نباتی که ازان برآید بسا شیرین و خوشبو لائق امرا و سلاطین و بسیار عزیز الوجود و سعوط گل خشک سودهٔ آن و یا عصارهٔ تازهٔ آن برای آبهوه و امراض دماغی و صداع بارد نافع و آب بسیار از دماغ بر می آورد و بدستور کشیدن گل خشک آن در سرفلیان بجای تنباکو و عرق گل آن بجهت صداع و تقویت دل و دماغ سر باد سعوطا نافع و مقوی حواس و ارواح و مفرح بسیار و دافع خفقان و بجهت امراض مذکوره بارد نافع و عطر آن گرم برابر دهنده معتدل مرتب مایند بسیار خوشبو و مقوی ست و نهادن گل آن بر بستر باعث دوری هزار پا و مارانان ست و لهذا بعضی خشک آنرا در تکیه پر کرده نزد خود میدارند و میگویند در جائی که آن باشد هزار پا و رانجانم آید و گویند مالیدن گل او تریاق زهر گزیدگی هزار پاست و بعضی نوشته اند که مولسری شیرین و در مخت و سرد و مسکر بوده و فرح آورد و علتهای زهر دفع کند و گل او خوشبو و سرد و شیرین و زمخت و قابض و منور بدن و دهن را خوش مزه سازد و ثمر آن نیز مقوی دل و مفرح ست و خالی از تقویت معده نیست و پوست بیخ او برای امساک منی و تغلیظ آن و تقویت کمر نیز استعمال میکنند و گویند ثمر آن مولد صفراست و مغز تخم او محلل و دافع درد دندان و گویند عصارهٔ پوست درخت و ثمر نیم پس آنرا در ابریشم بافتن جهت استحکام رنگ ابریشم بر تارهای آن می مالند

ورنگ آن سیاه میباشد و باثبات و پوست درخت و ثمر خام آن انیز کوفته در آب خیسانیده طبخ میدهند جهت رنگ نمودن ریشم **مول سمدرا بیم** و واو ولام وفتح سین مهمله وضم میم دوم وسکون دال مهمله وفتح رای مهمله والف اسم امر تبتی ست **مولکا** بضم میم وسکون واو مجهول ولام وفتح کاف والف اسم اول چیزی که از تخم بر روی زمین برآید **مولکم و مولک** اسم مولی ست **مولگو بیم** و واو ولام وضم کاف فارسی وسکون واو اسم مغرساق ست **مولنت** اسم پهکر مول ست **مولوندنا** مرواسنگ سفید کرده است و برومی ابارست **مولنکی** اسم مولی بهندی ترب راگویند و بزبان هنود و مولنکه و بسنسکرت مولاک و مولکم نامند و نیز هرچی در نا یعنی سبز رنگ ست و چهارک یعنی شوریت دارد و تهستی دنیک یعنی سفید مانند دندان فیل ست **نیلانگنه** یعنی گلوی او نیلگون ست و تهاسویت یعنی بسیار سفید و سوست و دسنوک چهارا یعنی تیز و شور ست و گرگوت و یعنی گرانی و نزله میکند و قسم خرآنرا پنا مولنکی و چاناکهی که هر دو سم ست و کلسم بهوت یعنی میل بسیار پیدا میکند و بالیا یعنی درخت او بسیار خرد خرد میباشد و چهدر مولک یعنی بیخ او هم بسیار خرد بود و سالاما و گرگت و و تسرا یعنی مولد خون و بلغم و درد شکم ست و دشنو گپتا یعنی کرم را بدر سازد می نامند و آن گرم و تیز و نارسیده او گرم و سبک و مشهی طعام و مصفی آواز و دافع امراض گلو و فساد قوت شامه و اخلاط ثلثه و خشک کرده آن سبک دافع آماس اعضا و بجهت بواسیر و سنگ گرده بسیار مفید و گویند قسم اول آن نزله آورد و دافع با دو تردوش و کف و بدهضمی و مورث لاغری و قسم دوم رافع رنگ گرده و دشانه و کف و نزله و فزاینده صفرا ست و ساگ او پخته مدام خوردن جهت تردوش مفید و از خوردن بال مولی خون بواسیر پادی و کلم روگ و استی صفه و سرفه و ضیق و دما میل دفع شود و اگر با نمک و مرچ سیاه خورند آواز را صاف کند و دندان را بهتر و امراض دهن را مفید و بدهضمی میشکند و نمک مولی که آنرا خشک کرده سوخته بطریق مخصوص مرتب میسازند مدر و رافع حبس بول و هاضم ست و نمک از خاکستر برگ آن که یک آثار و نیم یا و باشد بست قوله برمی آید و از خاکستر ترب پاؤ آثار و یک چهٹانک بود چهارده تولہ برآید و اعمال و خواص این بقول یونانیان در ترب مسطور ست **موم** بضم میم و واو مجهول و سکون میم ثانی اسم فارسی ست بعربی شمع و بیونانی قیروس و فارسی و بسریانی فیروسا و بردمی قرار نوش و هندی مدن و مین و در انگریزی آویکس گویند و آن مشهور ست که جرم خانه زنبور عسل ست که عسل را دران جمع میکنند و آن سه قسم ست یکی آنکه مگس عسل را دران جمع میکنند و این مائل بسرخی و زردی و نرم و چرب و خوشبو میباشد و بوی عسل از تازه آن می آید و دوم آنکه پرده های خانه خود ازان میسازد و دران عسل نمیباشد و این متوسط ست در خوبی و بدی و سوم معروف بتسلیط ست و آن سیاه رنگ ست که برکوائر یعنی خانه خودی مالد جهت حفظ آن و این زبون ست و بالجمله بهترین آن زرد مائل بسرخی سبک چسپنده چرب خالص از شوائب خوشبو که دران عسلیت و پاک از چرک و مطاوع برای شستن و ممتد بالاتفاق باشد و سفید کم ازین ست و سیاه در چسپیدن بهتر ست و سرخ میفزاید که موم صاف جدران خانهای مگس عسل ست که دران بیضه میدارد و بچه می برآرد و عسل می نهد و موم سیاه چرک خانهای آنست طبع آن معتدل ست در کیفیات اربعه چنانچه جالینوس گفته و گویند گرم در اول دوم و معتدل در رطوبت و گویند رطب در اول و بعضی گرم و تر در اول گفته اند و قوت آن تا سی سال باقی میماند و دران انضاج و تحلیل و تلیین ست و بقول شیخ ترتیب بدن بالعرض می نماید بهر آنکه بمسام می چسپد چون همان طلا نمایند پس تسدید آن کند و حبس رطوبات نماید و آن ماده جمیع مرایم و لطوخات باروده و حارهست و شک نیست که دران نضج اندک ست و اندکی تحلیل ازو بسیاری تحلیل عسل که مکتسب از عسل ست و گویند که آن مصلح ادویه مؤلمه و حافظ آنهاست و در ادویه مصلحه اگر دخیت را نپایند گوشت داخل کرده مشود و مخور آن دواهیات عرق می آورد و بوی آن مضرت دماغی دفع سازد عفونت مروبا و هوای موتی و قرب مقابر و هنگام تنگی و قحط دفع میکند بخور او و همچنین استنشاق آن قطع ریاح روده از دماغ و رفع بدبوی مینی کند و از بعضی مجربین منقول ست که بخور موم خام تشنجی را که بعد قی و اسهال و بائی عارض شود کمال مؤثر و اگر با سنبل الطیب مساوی وزن آمیخته صاحب درد مفاصل و تب سرخ و بائی را سراز چادر برآورده بخور دهند درد و سه مرتبه هر دو اعضا دور میشود و مجرب ست و چون با عود آمیخته با آتش نهند حفظ آن از آتش نماید تا بدت آن طول کند و بوی عود تا دیر گاه بدار د و از زود سوختن آنرا منع سازد و اگر از ان بروغن سوسن و یا زنبق قیروطی سازند بر بروی طلا نمایند رنگ آن نیک و صفا گرداند

وکلف آن ببرد وآن طین اورام صلبه وخشک ریشات واعصاب ست ومحلل صلابت عصب چون بقیروطی مذکور طلا نمایند واحام شقاق وجراحت وتقیح ومایل واورام نماید چون برو غن گل آمیخته طلا کنند وتقیهٔ قروح از درد اب نماید وقروح را بحرک پرکند ولهذا واجب ست که چیزی که آنرا ازان منع نماید مثل زنگار وغیر آن بران اضافه نمایند ویقول گیلانی موم با وجودی که موسخ قروح ومرخی آنهاست مادهٔ مراهم ست واین بهر آنست که ادویهٔ قروح مجفف بیابد چه حدت قروح از رطوبات زائده میباشد فلهذا علاج آن تجفیف ست وادویهٔ مجففه لابد ست که خشک باشند پس نفوذ آنها بجمیع قرحه سهل نیست وچون با موم آمیزند موم در قرحه سیلان کند نفوذ آن ونفوذ ادویه مخلوط بدان بجمیع اجزای قرحه لازم گردد پس موم بسبب رسانیدن ادویه بسوی جمیع اجزای قروح نافع قروح باشد ومع ذلک ادویهٔ مجففه بوجی انتزاع باشند وموم برطوبت ولینت خود حدت ولذع آنها بشکند پس بدین وجه نیز نافع قروح باشد وموم سیاه مائل بحرارت بسیار ست بخلاف موم جید صاف وبدین جهت آن جذاب ست وگویند که چون موم نرد ویاسنج را با روغن سوسن ویا روغن گل آمیخته تا سه هفته در آفتاب گذارند بعد ازان براورام پس گوش وبن ران طلا نمایند تحلیل کند ومنع ریختن مواد بسوی آنها نماید وطلای آن با روغنهای مناسبه خصوص روغن بنفشه جهت دفع خشونت سینه ومسکن خشونات بدن ونضج اورام وجهت حکه وجرب وفراخ کردن دهن زخمها بحرک آوردن آنها نافع وچون تنها ورق ساخته بر پستان گذارند مانع بسته شدن شیر ست ودران وبر تعقد مصب واورام محلل آنها وتکمید ریزه ریزه کردهٔ آن با زرد چوبه خشک سوده در صره بسته وبروغن کنجد گرم کرده محلل اورام ورياح ومسکن اوجاع ست وبقول شیخ موم سیاه جذب از عمق بدن بشدت ست پیکان وخار را بکشد ولطافت وتقیهٔ آن اندک وتلیین بالغ ست وموم جذب سموم بسوی خود بالخاصیت کند وچون بر جراحات سنان زهردار نهند نفع نماید وبوئیدن آن عطسه آورد وبقول شیخ سیاه آن بقوت بوی خود معطس ست طلای آن نافع شیره وبرده ست واگر زیر زبان گذارند سبک گرداند ولیسیدن وطلا کردن آن نافع خشونت سینه ست وخصوصًا چون بروغن بنفشه حل کنند وچکان با روغن کنجد آمیخته بخور ند از اله سرفه خشک ودرد حلق ولهات وسینه وتصفیهٔ آواز کنند وآن نافع قرحه ریه ست چون ازان قطعه مثل گندم ساخته از حلق فرو برند ویا دود ش نهانی مناسبه حل کرده بنوشند وشربت آن از ده درم تا نیم رطل شارب اورا تا ده روز صابر بر گرسنگی گرداند وبطوخ آن تحلیل شیر مخمور پستان کند وچون ازان حبوب کوچک مثل دانهٔ جاورس ویا برنج سازند وازان ده حب با لبعض حریر ه‌های معمول از جاورس ویا برنج بخورند شیر جامد در پستان بگدازد وبقول شیخ جهت قرحهٔ امعا نفع کند وهمچنین اگر ازان حبوب مثل فلفل سازند وهیچ عدد ازان فرو برند اسهال دوربّی را مفید بود وچون در روغن گل ویا زیت شیرین مساوی بگدارند وآنرا بیاشامند ویا بدان حقنه کنند جهت سحج وقروح باطن هر چونکه باشد نفع بخشد وبعضے گویند که خوردن وزن ده خرنوبه ازان که بقدر دانهٔ گندم ریزه ریزه کرده با حریره‌های مواظفه فرو برند ویا در روغنها خصوص روغن کنجد حل کرده بنوشند جهت قروح باطنی وسحج واسهال مزمن وجذب سموم مجرب وبقول شیخ خوردن آن زیاده کنندهٔ باه ومدر بول ست شارح گوید که این بالخاصیت باشد مقدار شربت آن نیم درم وگویند سه درم وآن مضر معده ومضعف اشتهای طعام ست مصلح آن زیره وشکر ومسده مسانم مصلح آن نان ومصلح آن عدس قروح رنگار وبدل آن رنف وزیت وباروغن گل ومرداسنگ وباآرد باقلا وگویند چون آشیان مگس عسل را بسوزانند ونظرفی بالنده ودر آب دیه یا ویا سایر آنها گذارند آب شیرین را بخود جذب می کنند وطریق سفید کردن موم آنست که موم را گداخته در آب سرد اندازند وچرک آن که در زیر آن جمع گردد جدا نمایند وهمچنین مکرر بعمل آرند پس در دیگ سفالی سرکشاده انداخته آب دریای شور واگر نباشد آب نمک واندک نطرون بران ریزند وبر آتش نهند تا بگدازد از آتش فرود آورده در دیگ سفالی دیگر که در دیگ اول داخل تواند شد تهٔ آن بآب تر کرده دران فرو برند تا موم در ته آن بچسبد وبیرون آورند وبعد سرد شدن موم را جدا کنند وهمچنین باز آن دیگ دوم را دران فرو برند ومکرر همچنین عمل کنند که هر مرتبه بگدازند با آب شور ونطرون واز ته دیگ سفالی دیگر تر کرده بردارند پس آن قرصها را در دور بر سیمان کشیده روزها در آفتاب بیاویزند وبروان آب سرد چند دفعه بیاشند وشبها با مهتاب تا آنکه خوب سفید گردد پس گداخته ازان شمع بسازند ویا در مراهم وغیر آن که مطلوب باشد بکار برند واین را موم کافوری گویند وافعال وخواص این بقول اطبای همه در بدن مسطور شد **مومیا** بضم میم وسکون واو وکسر میم وفتح یای تحتانی والف وسیم یونانی ست یعنی حافظ الاجساد وبقول دیسقوریدوس آنرا بیونانی طسفاطس گویند وبعربی عرق الجبال وبفارسی مومیائی آب اردنامند

وآن معدنی یعنی کانی وانسانی وشجری وکلی میباشد وهریک جدا مسطور گردد واز مطلق آن مراد کانی ست وآن چیزی ست شبیه بقیر از درزها وشگافهای بعض کوهها بیرون می آید وبهترین همه آنست که در کوه داراب که از توابع فارس ست بهم میرسد وبعد ازان در اسطبانات ونواح آن وبعد ازان در کوه کیلویه وانچه از جاهای دیگر اخذ مینمایند قیرست نه موميائی وضعیف الاثر وچندان خاصیتی ونفع ازان مترتب نمی گردد وکیفیت بدو اطلاع بر موميائی وبرخواص آن در زمان بادشاه فریدون در کتاب تاریخ الحکما مفصل مسطورست وگویند که در داراب دره کوهی ست که ازانجا موميائی دارابی اخذ مینمایند ودیگران دره از شگاف کوه قطره قطره موميائی میچکد وزیر آن قاشق بزرگ نصب کرده اند دران انچه مجتمع میگردد میگیرند وجمع نموده در هر سال بحضور سلاطین آنجا ارسال مینمایند وغیر دارابی نیز از شگافهای سنگ برمی آید ولیکن مکانی معین مانند دارابی ندارد وکسانی که ماهر این کار اند دران کوهستان رفته تجسس مینمایند وبروی بعضی سنگها که علامت دوام عتان معلوم میشود دوا نجا میخ کوبیده نشان میگذارند وبعد از چند مدت آمده ازانجا انچه جرشیده شده جمع نموده برمی دارند وهمچنان سال دیگر از همان سنگ وهمان جا نیز می برآید وگاهی برمی آید واز جای دیگر واز شگاف سنگهای دیگر که پرسیده بود برمی آید وبعضی گویند که بعض اهل آن دیار واسطبانات ودکوه کیلویه ونیز در بعضی نواح آنها جمع شده در بعضی مغارها وشگافهای کوه که میدانند که ازانها موميائی برمی آید هیمه بسیار دران مغارها وشگافها جمع کرده آتش میزنند ومیروند وبسبب گرمی آتش از شگافها ودرزهای سنگها چیزی بسیار برمی آید وبراطراف شگافها ودرزها منجمد میگردد وبعد سرد شدن آن مغارها آمده آنرا جمع کرده میان خود ها تقسیم میکنند ومیفروشند واین نوعی ست که نزد مردم وافر ارزان ست وخریدو فروخت آن میشود ودر نفع قریب بنوع دوم ست امانوع اول که دارابی وماخوذ از مکان خاص وخالص ست منافع بسیار دارد وقلیل الوجود ست وبدست همه کس نمی آید مگر قلیل از عمله محافظین آن دیار از بخشش وانعام سلاطین ویا از عمله کارخانجات بطریق سرقه بدست بعضی آید ونیز چیزی شبیه بموميائی بسیار ضعیف الاصل صاف از بعض کوهستان هندوستان برمی آید واز شگاف مغارات میچکد وآنرا بزبان اهل هند سلاجیت می نامند ودر حرف سین مسطور شده ویسقوریدوس گفته که موميائی از جبال صوا عقیه اخذ میکنند ومنجمد شده مثل زفت میشود وازان بوی زفت مخلوط بقطران بوی می آید وقوت موميائی مثل قوت زفت وقطرست چون هر دو را مخلوط سازند وشیخ الرئیس نوشته که آن در قوت زفت وقطران هر دو مخلوط است وبر طبیعت آن هر دو ست مگر موميائی بالغ واسع المنفعت است وصاحب جامع گوید که موميائی این دو را گویند ونیز دوائی را که معروف بقفة الیهود ست ونیز موميای قیوری را واین در مصر کثیر الوجود ست وآن چیزی ست که اهل روم در زمانه قدیم مُردهای خود را بدان طوخ میساختند تا جسد آنها بحال خود محفوظ ماند وتغیر نگردد ونیز سنگریزه را که بصنعای یمن میشود میگویند ومارسرچیه گفته که موميائی از عیون در سنگها میچکد مانند آنکه قیر وقطران برمی آید وآنرا معدنی مشهورست در زمین فارس طرف شیراز ومحمد بن احمد گفته که آنرا معدنی ست که در مغرب ظاهر شده وآن در فعل کم از فارسی نیست وآنرا معدن غیر ازین هر دو موضع نیز هست وآفریقی نوشته که موميائی از عیون کهف جبل می آورند ونوعی ازان چیزی ست که از قبور برمی آورند که معدان بر موتی می مالند تا کرم نیفتد واز ین قول واز قول صاحب جامع که عنقریب مسطور شد مفهوم میشود که موميائی دو قسم ست معدنی وانسانی وانسانی جدا مسطور گردد باجمله بهترین موميائی معدنی دارابی سیاه صاف براق نرم آنست که بوی بد نداشته وبانگ بوی نفطیت باشد وآرسطاطالیس گفته که چون اراده امتحان موميائی کنند که آیا آن خالص ست ویا نه پس آنرا بر دغن رازقی گداخته جگر پُر زرد حالی که بصدد ذبح هنوز گرم باشد یا چوب نی شق کنند وآنرا بر موضع شق بمالند اگر التیام یابد خالص ست والا فلاو نیز گفته که پای خردس را بهواری بشکنند وبقدر یک دانگ آنرا در روغن گل حل کرده بمالق اوریزند وقدری بران بمالند اگر در زمانه یک شبانه روز پای شکسته او درست گردید خوب واصلی ست والا ناقص وغیر اصلی وگاهی در مدت یک شب پای آنرا درست میگرداند چنانچه مؤلف نیز یک بار تجربه آن کرده وامتحان دیگر آنکه موميائی خوب را چون بدست بگیرند مثل موم خالص بزودی نرم میگردد وبدو منغشوش آن سختی بسیار دارد وبزودی باگرمی کم نرم نمیشود وگویند که بهترین امتحانات آن آنست که جهت درستی اعضای شکسته انسان ودردها وقطویت باه وسائر قوتها وغیره بر انسان تجربه نمایند انحاصل طبیعی آن بقول شیخ وخضر بن علی گرم در آخر دوم وخشک در اول ست وگویند گرم در اول سوم وخشک در دوم ونزد بعضی خشکی آن غالب بر گرمی آن ست

وقوت آن تا چهل سال باقی میماند وآن لطیف سریع النفوذ و باکاصیت مقوی ارواح وحافظ آنها و مقوی دل ومفرح ومحلل مواد بارد و نافع اورام بلغمی و مقوی اعضای باطنی وظاهری و مجفف رطوبات وسعین باه و مفتح سدد و جالی و مفید جمیع امراض بارده است وبقول شیخ خوردن ومالیدن آن جهت اوجاع خلع وکسر وتهتر به و سقطه و فالج ولقوه نیکوست وسعوط آن بقدر یک حبه با آب مرزنجوش نافع شقیقه وصداع بارد وصرع ورد وارست وچکانیدن یک حبه آن برغن زنبق ورگوش مسکن درد آنست وبرای سیلان ریم از گوش بقدر یک شعیره بر روغن گل و آب غوره بفتیله استعمال نمایند وبرای ثقل زبان یک قیراط بطبیخ صعتر فارسی خورانند وجهت بیضه وصداع کمنه یک حبه با یک حبه جندبیدستر بر روغن بان سعوط نمایند وآن منع نفث الدم از ریه کند و بقدر سه شعیره ازان در نبیذ جمودی آزموده است وبرای خناق یک قیراط بسکنجبین وجهت درد حلق یک قیراط بربت توت یا طبیخ عدس وبرای سرفه یک طسوج با آب عناب و ماء الشعیر و سپستان سه روز متواتر بر نهار وبهر خفقان یک قیراط با آب زیره دنانخواه وکروپا و بدستور برای ضعف معده وهمچنین برای تهوع بلغمی وبرای سقطه بر سینه ومعده وجگر قیراطی با دو دانگ گل ارمنی و یک دانگ زعفران با آب عنب الثعلب و یا خیار شنبر وبرای فواق یک حبه بطبیخ تخم کرفس وشنیز وبرای درد طحال یک قیراط با السکنجبین خورند وآن نیکوست برای قروح احلیل ومثانه بقدر قیراط ازان با شنبر بیاشامند واگر قدری ازان با آرد گندم آمیخته بخورند یا با لبنه جهت قلت صبر بر حبس بول نفع کند وبرای گزیدن عقرب یک قیراط بشراب صرف خورند و برگزیدگی آن قیراطی بر روغن گاو با لبنه وگیاهی مینویسد که برای سقطه تا نیم درم بخورند و برای وثی و فسخ نیکوست چون سه روز ازان در هر روز دو حبه در دو بیضه بخورند و برای صدمه جگر و معده یک قیراط بشراب سوسن و یا آب نعنع وگویند که جهت سقطه و صدمه با مغره و کندر بخورند و ابو جریح گوید که آن نافع سینه و ریه است و قریب باعتدال مگر آنرا خصوصیت در تسکین درد شکستگی استخوان ست چون بخورند یا با لبنه یا بدان حقنه کنند و طبری نوشته که مومیائی حار لطیف جید برای سقطه و ضربه و ریاح ست و شخصی را نفث الدم بود و بهیچ دوا منقطع نشد پس مومیائی سه شعیره با نبیذ خوانید ند ازان منقطع گردید و جوزانه گوید که آن ابلغ دواجهت نفث الدم ست و دیگران مینویسند که دو حبه آن با آب طبیخ صعتر فارسی وراسن جملی جهت سهات وسعوط یک حبه آن با یک حبه مشک وکافور وجندبیدستر محلول در روغن بان جهت درد سر بارد کمنه و ریاح و برودت دماغ و بار و غن زیتون وعسل جهت ریاح مجتمع در دماغ وخوردن یک حبه آن با آب طبیخ کرفس و زیره سیاه جهت لقوه و نیم دانگ آن با آب مطبوخ صعتر فارسی جهت ارتعاش اعضا عارض از سردی نافع و از سقاطالیس گفته که تطور محلول آن با پیه خوک غیر نمک سود جهت کری گوش نافع و با کافور تنها و یا با آب مرزنجوش جهت رعاف و امراض بلغمی ومالیدن آن بر زبان با عسل جهت لکنت زبان وثقل آن نافع و آشامیدن یک حبه آن با شنبر خز جهت نفث الدم و رعاف وهمچنین قطور آن جهت رعاف وغرغره مقدار دو حبه آن با آب اصل السوس مقشر سه روز جهت خناق و یک قیراط آن با آب نعناع و یا با عسوس جهت خفقان بارد مفید ست و آشامیدن یک قیراط آن با آب مطبوخ زیره سیاه و نانخواه و کرویا جهت غثیان و قراقر و نفخ وریح بلغمی معده وامعا و ازالهٔ رطوبات مجتمعه بر فم معده و سقطه و ضربه سینه ومعده وجهت وجع ونفخه و بزرگی طحال یک قیراط آن با آب کرفس تازه و یا با طبیخ تخم خبخاشت و یا با پوست بیخ کبر و برای ورم جنین با آب طبیخ خارخسک و طلای نیم دانگ آن با آب مطبوخ افتیمون بر شکم مستسقی و همچنین آشامیدن یک دانگ آن با آب مطبوخ انیسون نافع و آشامیدن یک ملسوج ازان با آب مطبوخ دو قوقو نقاح اذخر جهت دفع حبس بول و تقطیر و ادرار آن و خوردن هر هفته یک مرتبه دو حبه آن با روغن گاو جهت دفع باد بواسیر و اوجاع معده و دو حبه آن با آب مطبوخ سافرج هندی جهت اختناق رحم و امراض عارض برای زبان از سردی بغایت نافع و محلول آن با روغن زیتون جهت تقطیر بول و عدم صبر بر حبس آن و استرخای مقعد و عذیوطه و مالش آن با روغن نارجیل و مانند آن بر قضیب و انثیین و حوالی آن جهت تحریک جماع و همچنین خوردن دو حبه آن با آب با قلا یا یک حبه ازان با زده تخم مرغ نیم برشت سه روز متواتر در آغاز جماع قریب از ازال مومیائی بقدر دو جو در عسل سفید و بیخ خرد مرغ حل کرده بخورد و اگر گرم مزاج باشد بالشیره شده باشد و خواهد که بحالت اصلی بزودی برگردد در آخر جماع قریب از ازال مومیائی بقدر دو جو در عسل سفید و بیخ خرد مرغ حل کرده بخورد و اگر گرم مزاج باشد بالشیره باره مناسبه بنوشد مجرب ست و مالیدن محلول آن از یک دانگ تا یک نیم دانگ در روغنهای مناسبه مانند روغن گل و نیز خوردن آن با اشیای موافقه مانند آب با قلا و یا زردهٔ تخم مرغ دو سه عدد جهت مرد های مفاصل و خلع عضو و کوفتگی اعضا و عصب و جدا شدن و پاره شدن آن و شکستن استخوان و سقطه و ضربه صدمه

وامثال آن بی عدیل ست و بچنین خوردن آن با شراب صرف و برای جراحات کہنہ و ناصور و زن یک دانگ آن با یک درم پیہ خوک گداختہ مرزنجوش نیم درم مرہم ساختہ بالمند و جہت امراض باطنی و صدمات آن در روغن گل یا روغن کنجد حل کردہ طلا نمایند و اگر کسی را تیر زدہ باشند مالیدن بران موضع و خوردن آن بغایت نافع و خوردن نیم دانگ آن با طبیخ افسنتین و باد آورد و یا با اشربۂ مناسبہ و دیگر جہت دفع حیات کہنہ بطبخی و سودا و نافع و خوردن آن نیم دانگ با طبیخ افتیمون صرف و یا ادویۂ مناسبہ دیگر ہفت روز متواتر جہت ابتدای برص و جذام و داء الفیل و بچنین جہت ہر مرض باد و یۂ مناسبہ و معاون آن مفید ست و جہت گزیدن عقرب خوردن یک قیراط آن با آب تخم شنیز تازہ و یا آب بیخ کبر و مالیدن آن بر موضع گزیدگی او و جہت مطلق سموم خوردن آن بقدر دو جو با طبیخ خاکسک و یا با آب سداب و یا با آب پودینہ کوہی و یا با آب انجدان و یا با آب طبیخ آنہا مجرب نوشتہ و بقول صاحب منہج مضر طحال ست مصلح آن ماء الاصول بدل آن قفر الیہود **مومیائی انسانی** و آنرا مومیائی قبوی نیز نامند بدانکہ در زمانہ سابق و متوسط بود کہ حفظ جسد میت را تعفن بمالیدن مرہمی و مسل و مومیائی و قفر الیہود امثال اینہا می نمودند و چون اکثر زخمہای بلاد مغرب بے آب گرفتہ ہر چہ از اجساد و اعضای آن موتی رسیدہ بحر لباصل رسانیدہ و میرساند آنرا حال بجای مومیائی مصرف نمودہ و مینمایند و از حکیمی منقول ست کہ قبل ازین چہار صد و پانصد سال حکما و سلاطین مصر نواح آنرا دستور بود کہ مردۂ خود را در خمہ یا در قبر نمی گذاشتند و دفن نمی نمودند بلکہ با طیبا و جراحان می سپردند کہ بر ابدان ایشان روغنہا و ادویۂ چندے کہ حافظ آنہا باشد از فساد بمالند و ایشان بعد از مدتی کہ خوب روغن و ادویہ مالیدہ بودند در قالب چوب گذاشتہ بران نام میت و قوم و قبیلۂ آنرا نوشتہ در خزائن محفوظ میداشتند و بعد ازان سہ چہار صد سال بیشود کہ آنرا ترک نمودند احیانا اگر جسدی ازان اجساد بدست حکیمی از حکمای مصر و یا جراحی آید آنرا بجای مومیائی استعمال مینمایند خصوص از خارج چنانچہ نزد حکیمی از حکمای مصر جسدی بود و او قدری ازان بمرور بخرج آورده و قدری ازان بمن داده بود تمام گوشت و پوست و عروق و بعض استخوانہای نازک آن مضمحل و یکسان جسمی سیاہ براق چسپنده با بوی بسیار تند شده و بعض استخوانہای قوی و ران باقی بود و حکیم کہ مزاج آن از مومیائی کافی در گرمی و خشکی زیاده باشد و در اخمده و اطلیه و استعمال از خارج شاید کہ قریب بمومیائی باشد در نفع و لیکن از داخل غیر مجوز زیرا کہ مضرست چنانچہ گویند کہ اگرچہ در جبر استخوان شکستہ نفع میکند و لیکن بشرب آن حرام و مورث کوری و فساد اخلاط و مضر تہای بی غایت ست و اغلب کہ چنین باشد علاوہ حرمت آن **مومیائی سفید** اسم قاندست **مومیائی تجری** عصاره درختی ست کہ چوب آنرا جوش داده آب صاف آنرا غلیظ مثل رسوت میسازند چنانچہ میر سید علی مرحوم از ولایت تیراه آورده بودند و قدری ازان بمؤلف ہم داده بودند خوردن و مالیدن آن در ضربہ و سقطہ و جبر کسر قریب بنفع مومیائی کافی ست **مومیائی کلبی** یعنی مومیائی سگ بچہ کہ صاحب خلاصۃ التجارب نوشتہ و کیفیت صنعت آنرا ذکر نکرده شاید از قبیل مومیائی انسانی باشد کہ بعض ادویۂ حافظ تریاق قیدار قسم او بیرمذکور بر بدن بچہ سگ نوزائیده المیده زمانی متمدد خرم کرده زیر زمین دفن می نموده باشند یا آنکہ در بلاد گرم خشک بدون خم در پارچہ پیچیده زیر ریگ دفن میکرده باشند تا بسبب گرمی تابش آفتاب تعفین و تخمیر تمام یافتہ و صورت روحانی ترکیبی و مزاج ثانوی صناعی بہم رسانیده باشد پس برآورده استعمال می نموده باشند و یا بطور دیگر و اللہ اعلم بالصواب **مومیائی کوہی** قفر الیہود ست **مومن** و **میمون** اسم مرست **مومنج** بضم میم و سکون واو و خفای نون و سکون جیم اسم ہندی ست و آن پوست بیرون نوعی از نی غیر معروف ست کہ بہندی سرکنڈا نامند اطفال از قلم آن بر تخته مینویسند و اکثر از پوست آن ریسمان میسازند مزاج آن معتدل ست در گرمی و سردی و سرد و خشک نیز نوشتہ و دافع جوشیدگی و فساد خون و امراض مثانہ و بول و نافع امراض چشم ست و غرغره باب طبیخ آن جہت جوشش دہان و ورام لثہ و لہات و آشامیدن آن جہت ضعف اشتہای طعام و بواسیر خونی و ریحی و در رگ و مثانہ و آلات تناسل و کشیدن آن بطریق تنباکو در سرقلیان نہاده بجہت نواق مجرب و اگر قبل از کشیدن آن قدری برگ تنباکو خشک را در آتش انداخته دود آنرا بدہان بگیرند بہتر ست و اگر یک دفع زائل نگردد مکرر بعمل آرند و تجوز آن جہت بواسیر مفیدست و اگر بان مرہم کہنہ چارپائی سوخته با شکر مساوی بقدر کف دست خورانند در سہ روز خون استحاضہ بند میکند و بتجربہ رسیده و مرہم سرکنڈہ با زنجبیل سائیده طلا کردن نافع کلف و مہاسہ ست **مونڈی** در منڈی بسطور رشد **مونسر** بضم میم و سکون واو و خفای نون و فتح سین مہملہ و سکون رای مہملہ و ضم غین و تلخ و گران و اشتہا آورد و دافع بواسیر و فساد باد و مولد منی و از جملہ رسایین ست و حکیم شریف خان مینویسند کہ شقاقل باشد **مونس الہموم** اسم

ونگ بنگ ست **مونگ** بضم میم وسکون واو وخفای نون وسکون کاف فارسی اسم هندی ماش ست ونیز بهندی پسر و پسل بسنسکرت مسور یعنی صاحب پاره سخت وهرد یا یعنی خوش کنندهٔ قلب ومفرح آن ومدگا یعنی سرور آورنده وشاردا یعنی جهت پرهیز خوب ست وهری مستکانا مندوایں همه اسمای مونگ سبز پوست وقسم سیاه آنرا نیلا پرسر یعنی بیاره دار بر زمین وودستا یعنی در ماه چیت پیدا میشود وکرشن مد کا یعنی سیاه مونگ میگویند وآن دو نوعست مزروعی وصحرائی وصحرائی جدا مسطور گردد ومزروعی دو قسم ست سبز وسیاه وقسم سیاه آن در ملک مالوه کثیر الوجود ونبات هردو مطابق یکدیگر وشاخهای خرد از بیخ بسیار میکنند وبرگ آن سه سه عدد شبیه ببرگ پانگرا واز ان کوچک گلش سفید وبار آن غلافی واز جملهٔ اغذیهٔ مرضی ست نزد هندیان سرد و سبک وخشک وحابس شکم ودافع فساد بلغم وصفراواند کی بادآورد ومقوی نور باصره وموافق بیماران ست ومضعف معده ونیز مضعف باه نوشته اند وتزد حکیم شریف خان هم مضرت آن بمعده متحقق گردیده واز ینجاست که بعضی اشخاص ضعیف المعده را دانهٔ مونگ مسلم برمی آید ودیگر اغذیه بضم شده ودفع میشوند وتبعضی نوشته اند که دال مونگ پخته نافع پاندرروگ ودافع صفراو مفید سرفه وضیق وکف وبلغم وجوشاندهٔ او گری بدن را بسردی مبدل می نماید وخوشی می آرد وطبیعت را روشنی بخشد وتپ وسوزش شکم وتشنگی دور کند ومالیخولیا وتوحش را نافع وگویند آب جوش او سبک ست جهت تپهای صفراوی وکف وبلغم لزج وصفراوخون خوب ست وطلای او بر بشره رنگ بیفروزد باجمله از اغذیهٔ لطیفه ست وموافق ست بکسانی که کم ریاضت باشند ویا حرارت غریزی شان ضعیف باشد ونقیه بود ودر هند استعمال آن جهت بیماران نزد اطبا شائع ست وخواص آن بقول اطبای یونان در ماش مسطور شد وبر نبات مونگ مزروعه گرمی پردار دراز بقدر بند انگشت وسیاه باخطوط کج ونقطهٔ زرد مائل بسرخی میشود چون آن کرم زاکرتر باشد خواه خشک در روغن زرد حل کرده بر هر عضوی که نهند آبله می آرد واکثر برای آوردن زرداب قوبا وسفید آب برص مفید یافته وتبعضی چنین استعمال او میکنند که روغن زرد یک تولهٔ موم زرد نیم تولهٔ بر آتش گداخته مشکره کرده مذکور تا دو عدد باریک ساخته آمیزند وبر پارچهٔ صاف مالیده بر هر جائی که نهند درد او یا چمار پاس آبله می آرد وسوزش ودرد کمتری کند واگر همان پارچه را تا سه روز بدارند آبله تمام میشود پس پوست آبله را بمقراض بریده مرهم موم وروغن زرد ساده نهند به میگردد واگر اثرش زیاده منظور باشد بر آبله سودن خلانیده باز همان پها یه بدارند وبار روغن بیدانجیر پنبه آلوده بنهند که جذب مادهٔ واماله آن کما حقه میکند درین باب چیزی عجیب وغریب ست وبعد بریدن آبله وبر آمدن آب بستن برگ انگوربران بسیار مفید ست واین کرم را اهل دکهن کنلا جڈا نامند **مونگ صحرائی** وآنرا بهندی بلی پسر یعنی مونگ گربه وهرسو پتا یعنی باضم ودافع اقسام صفرا هم نامند وآن روئیدگی ست از بیخ آن شاخهای باریک میروید برگش سبز وخرد ودر یک برگ سه شقیق وسه نوک ودنوک میانش کلان از نسبت هر دو دیگر فی الجمله مشابه بپای گربه ولهذا آنرا مونگ گربه میگویند وگلش ریزه وخوشه دار وبار آن غلافی وباریک ودران دانها مانند دانهٔ مونگ اما خرد تر ازان واین را در غله استعمال نمی کنند وباد آور وشکنندهٔ صفراست **مونگه** بضم میم وسکون واو وخفای نون وفتح کاف فارسی وهاء هندی مرجان ست که آنرا بیره مالا نیز گویند مصلح آن شیرهٔ برگ تلسی که گل آن سفید باشد وهندیان در افعال مطابق یاقوت سرخ نوشته اند **مونگی** کی جڑ اسم هندی بسدست **موهاسم** هواست **موهک** بضم میم وواو مجهول وخفای هاء وسکون کاف گویند بجای موحده عوض میم نیز آمده وبحذف واو هم گفته اند اسم هندی ست تند ودافع فساد باد وبلغم وقدری صفرا افزاید وبقول بعضی اسم مسورست **موهنی** اسم مژه پهلی ست وگلرنده رانیز گویند **موهنی وگدهی** بضم میم وواو مجهول وکسر هاء ونون وسکون یای تحتانی وضم دال مهمله وسکون کاف فارسی وکسر دال مهملهٔ ثانی وخفای هاء دوم وسکون یای تحتانی اسم دهتورهٔ سیاه ست **مویز** بفتح میم وکسر او وسکون یای تحتانی وزای معجمه اسم فارسی ست بعربی زبیب وعرق الزبیب وبیونانی اسطافیوس وبرومی ریونانی قلندوس وبهندی منکا داکھ نامند وآن انگور خشک ست واقسام میباشد بحسب انواع انگور سفید وسرخ وسیاه وقسمی را ازان که درحجم کوچک وبی تخم باشد کشمش گویند وآن جا مسطور شد باجمله بهترین همه طائفی یا خراسانی بزرگ پرگوشت شیرین تازه کم دانهٔ آنست وبدترین همه خشک کم گوشت پردانهٔ آن وبمزاج گوشت آن گرم در اول درجهٔ اولی وتر در آخر آن وگویند گرم دوم در تر در اول وبعضی خشک در دوم دانسته اند وگویند اصح آنست که معتدل در گرمی وتری ست ودر شیرین گرمی بسیار وطبع آن بحسب انواع انگور مختلف میباشد

مونگ صحرائی

موهنی وگدهی

پس اگر بخیه دران تخم و شیرینی بسیار باشد گرم زیاده است از تخم شیرین و از مائل بترشی نیز از انچه از انگور سفید است گرمی آن کمتر از سیاه آن و معتدل ترین همه سفید و بعد ازان سرخ و بعد ازان سیاه آنست و خشک تخم گوشت پرواند مائل بخشکی و قابض آن سرد در اول و خشک در دوم و گویند خشک ماخوذ از انگور سفید و در گرمی کمتر و در قبض زیاده تر و از سیاه شیرین در گرمی زیاده تر و نسبت مزاج خشک آن بمزاج تازهٔ آن مثل نسبت انجیر خشک بتازهٔ آنست بالجمله جوهر آن غلیظ ارضی ست و در اکثر شیرین بیاشد و عفص قابض آن کمتر یافته میشود و دران قوت محلله منضجه باعتدال ست و جمیع آن جالی غسال ست و شیرین ملطف مفتح سدد جید برای حفظ و ذهن ست و گویند که مویز منقی کثیر الغذاست بسبب جوهر غلیظ ارضی که دارد و منضج خلط غلیظ و ملین شکم و محلل باعتدال و جالی معده و امعاء معین ادویهٔ مسهله و مقوی جگر و محرک باه سرد مزاجان و نافع قرحهٔ امعاست خوردن آن باحصی لبان جهت رفع نسیان نافع و نیز خوردن آن مسکن حدت خون و نافع اصحاب مرهٔ صفرا و مسمن بدن نحیف ست و کسی که هر صباح هفت مثقال مویز شیرین بخورد از هر مرض بلغمی ایمن گردد و ابن بختیشوع با مامون رشید گفت که اگر اراده کنی که خون در بدن زیاده شود و بلغم کم گردد شش مثقال از مویز بگیر و ناشتا در هر روز هر هفته بخور که آن جید و بالغ النفع ست و گویند گوشت آن چون با جاورس و زردهٔ بیضه سوده با عسل بریان کرده بخورند بلغم بسیار از ذهن برآرد و همچنین با فلفل و آن غذای صالح جهت امراجهٔ معتدله و اصحاب صدر و ریه و منقی رطوبت آنهاست و خوردن تخم آن موافق قصبهٔ ریه و نافع سرفهٔ بلغمی و مزمن ست و آب آن نافع خشونت صدر و سرفه و چون با انیسون بپزند تا مهر گردد و صاف نموده با روغن بادام بیاشامند جهت سرفهٔ بلغمی مجرب و چنین گفته که مویز شیرین منقی از تخم جالی ملطف و مفتح سدد و ملین حلق و حنجره و سینه و ریه ست و با گل گاؤزبان و خرمای سبز جهت خفقان مجرب و غذای آن مثل غذای انجیر ست و جلای آن کمتر از جلای انجیر و اولی آنست که تخم آن جدا کنند و آن موافق تر برای معده از انجیر ست و سدد نیست بنجوی که خرما مسددست الا آنکه خرما در غذائیت قوی تر ازان ست و تخم مویز در غذائیت زیاده و نافع تر از انگور تازه است و شیرین از قسم قابض و انچه دران تخم نباشد و آن کشمش ست نافع صاحبان رطوبات جیده الکیموس ست و اما مویز لاغر و قابض قلیل الغذاست آنرا نباید خورد لیکن آن هر دو حابس شکم و مقوی معدهٔ اند و شیخ الرئیس در حنب نوشته که مویز صدیق کبد و معدهٔ ست و مویز با تخم برای درد امعا نیکوست و نافع گرده و مثانه است و همچنین جالینوس گفته و نیز جالینوس نوشته که طبخ آن گرم و تر و خاصیت آن تلطیف حدت خون و تقویت ادویهٔ مسهله بر اسهال ست و اگر تخم آن دور کرده با قلیل نمک سائیده بر دمامیل بنهند نفع کند و گویند که آن با سرکه جهت یرقان مجرب و خیسانیدهٔ آن در سرکهٔ انگوری ناشتا هر روز چند دانه خوردن و بالای آن قدری ازان سرکه نوشیدن جهت تحلیل ورم طحال مجرب و آشامیدن آب نقوع و یا مطبوخ آن تنها و یا با ادویهٔ مناسبه ملین طبع ست و گیلانی گوید که خوردن آن بغیر تخم مطلق طبیعت ست و اطلاق آن کمتر از اطلاق انجیر ست و اعانت ادویهٔ مطبوخهٔ مسهله کند چون ده درم دران اضافه نمایند و خوردن تخم آن نافع قرحهٔ امعاء مفید گرده و مثانه است و چون در هر عدد آن بجای تخم فلفل نهاده بخوردن آن مداومت نمایند جهت سردی گرده و تقطیر البول و سنگ گرده و مثانه بی عدیل و شفاء آن با آرد باقلا و زیره جهت درم انثیین و باجاوشیر جهت نقرس نافع و طلای آن تنها منضج خراجات و صلابات ست و با پیه حیوانات جهت تحلیل ورام و انفجار دمامیل و قلع ناخن بیجا شده برآمده مفید و چون با شراب سوده ضماد کنند تحلیل شور و جذری و تسکین ثوران آن نماید و همچنین برای قروح خبیثه و شهدیه و غانغرایا و سرطانات و عفونات که در مفاصل باشد نفع بخشد و گویند نوعی ازان ست که آنرا سائل نامند آن تحلیل ورام و انضاج آنها نماید و چون بر ناخن متحرک چسپانند قلع آن کند و مویز مضر امعا مصلح آن کتیرا و اکثر مغص پیدا کند و آن مضر نیست مگر گرم مزاجان را و مصلح آن سکنجبین و مکیدن آب میوهای ترش و خشخاش و بارد مزاج محتاج باصلاح آن نیست لیکن گاهی دران نفخ سریع الخروج پیدا کند و گویند مضر گرده مصلح آن عناب و سکنجبین مقدار شربت آن تا سی درم بدل آن کشمش ست و تخم مویز سرد در اول و خشک در دوم و گویند سرد و خشک در اول و قابض و حابس شکم و مقوی معدهٔ رطب و امعاء و مویز لاغر گوشت محرق خون مصلح آن خیارشنبر و گویند تخم خرفه ست و سرکهٔ مویز معتدل در حرارت و برودت ست بهر آنکه دران شیرینی و قبض یافته میشود مویز ج معرب مویز ک فارسی ست و بعربی زبیب الجبل و زبیب البربر و یونانی اطافیوس اغریا

و بقول دیاسقوریدس اسطافیس و بقول اسطافید سا اغریا نامند یعنی مویز صحرائی نبات آن شبیه بنبات کرم دارزان کوچک و ضعیف بیخ و برگ آن مثل برگ کرم بری و شاخهای آن زبر و خشن مائل بسرخی و سیاهی مادام که تازه باشند و چون خشک شوند سفید گردند و گل آن مائل بسپیدی و ثمر آن در غلافی بسر مانند غلاف نخود و در ان دو سه دانه اندک بهن غیر مستدیر و با خشونت بعضی سفید و بعضی سیاه مائل بسرخی و مقرآن سفید و طعم آن تند و تیز چون بخایند و بهترین آن سیاه و مستعمل همین دانهٔ آنست فقط و گویند که آن دو نوع ست یکی مثلث شکل و آن معروف بمویز شامی ست و دوم طولانی و آنرا مویز مغربی و نیز عرب الاراسن نامند مزاج آن گرم و خشک در آخر سوم و گویند سرد و خشک در سوم و در ان جلای شدید و تقطیع و تحلیل و حرافت قوی و حدت ست و بقول شیخ آن حاد حریف محرق اکال ست و در شرب آن خطر عظیم که مقرح مثانه ست و چون با مصلحات و بقدر معتدل باشد تنقیهٔ آن کند و منفح و مقیح و مسقط جنین و چون بدان طلا نمایند تقشر جلد و دا الثعلب بلغمی را نفع کند لاسیما با عسل و یا سرکه و گاهی در اخلاط مراهم مسکن التهاب جراحات مقروح می افتد و گوشت زائد آنها میخورد و عضن را محرق میسازد و چون تنها و یا با زرنیخ طلا کنند چرب متقشر را نفع بخشد و با روغن زیتون و زرنیخ سرخ و زراوند طویل جهت چرب غیر متقرح و حکه و رفع آثار و منع تولد قمل و کشتن آن خواه در سر و خواه در بدن باشد و مطبوخ آن در روغن زیتون جهت کشادن دمل نافع و گویند ضماد آن بر دا الثعلب بلغمی موی بر و یاند و طلای آن با بعض روغنها موی اقوی و در اکثر دا ند و از اذافات باز دارد و بفعل قمل نماید و چون با زرنیخ سوده با سرکه انگوری آمیخته بر سر و بدن طلا نمایند نیز قمل را بکشد و لطوخ آن با زرنیخ سرخ و زیت حکه و جرب متقرح را زائل کند و خائیدن آن و کذا غرغره کردن بمطبوخ آن بلغم را از سر فرود آرد و تنقیهٔ بلغم بسیار از دماغ نماید و چون با مصطکی و کندر بخایند اخراج بلغم بسیار از سر و تنقیهٔ آن بغایت نماید و ازالهٔ ثقل زبان و کلام از بلغم کند و عسر نطق را نفع نماید و زبان را نرم گرداند و چون با سرکه جوشانده مضمضه نمایند جهت درد دندان نفع کند و رطوبت لثه ببرد و چون با قطران سائیده و سود اخ دندان در دناک پر نمایند درد آن ساکن کند و کرم آنرا بکشد و چون یک عدد آنرا در پنبه پاکیزه پیچیده اندک ترکرده بگویند که دانهٔ آن کوفته و شکسته گردد و گرم کرده در دندان گذارند در ساعت تسکین درد آن نماید و چون سوده بعسل آمیخته در دهن بگیرند دو یا طلا نمایند قلاع ردی را شفا بخشد و چون با زده عدد آن سائیده با مارالعسل بخورند بلغم لزج بقی برآرد و باید که بعد شرب آن مشی و حرکت کنند و مارالعسل با آب نیم گرم تکرار بنوشند و اگر بنشینند و یا خواب کنند خناق آورد و حلق را بسوزاند و با مصطکی و کندر جهت تصفیهٔ آواز و با او دیه مناسبه جهت رفع چسرز و کشتن کرم معده نافع و چون دو درم آن با سه درم شونیز گرفته با سرکه بسایند تا غلیظ گردد و هر روز یک بار بدان سعوط نمایند یرقان را ببرد و نطول آن با طبیخ سداب جهت درد کمر و ساق نافع و شرب آن بسبب سمیت آن جائز نیست و بر ین رای جمهور ست مقدار شربت آن یک درم و زیاده از یک مثقال آن کشنده است بخناق و تقریح حلق و احشاء و معالجهٔ آن مرکب از علاج ذرار یح و جبلمنک نمایند با مصلحات هر دو و مضر سپرز مصلح آن کشیز او مضر ثانه و مقرح آن و مصلح آن کثیرا مصنع عربی مع بعض لعابات مناسبه و بدل آن دو وزن آن عاقرقرحا **مویز ک کوهی** اسم فارسی مویز ست **مویز ک عسیلی** اسم فارسی دبق ست **موی بخوشه** فهنتین ست **فصل میم با های هوز** - **مها** بضم میم و فتح ها و الف و هی نیز آمده اسم نبطی سنگی ست و آن دو قسم میباشد قسمی سفید سخت شفاف شبیه بسنگ آتش زنه و از ان نیز آتش ظاهر میشود و از نواح روم و صعید مصر آورند و در معدن منغیسا بهم میرسد و در خون گرم بزر چون بسایند حل میگردد و قسم دیگر آن غیر شفاف و از ان سخت تر و شبیه بسنگ و این را سائیده ظروف میسازند و غیر سلوان ست طبع آن سرد و خشک در دوم و جالی و محلل اکحال آن با مرواریدو شکر قاطع بیاض چشم بی الم و بدستور چون در آب سائیده اندر چشم کشند و چون یک حبه از ان با نمک و نوشادر و زعفران و مر و سرکه و عسل حل کنند و بر زبان چند مرتبه بمالند در فع گرانی آن و لکنت و دشواری کلام نماید و مجرب نوشته اند و آشامیدن آن جهت شکستن سنگ و ادرار بول و ضماد آن بر پستان ماده شیر و ارفع انجاد آن در پستان ست و از خواص آن ست که تعلیق آن جهت رفع رعشه و لرزه و عسر ولادت و برا طفال را فع خوف و جستن ایشان از خواب و دیدن خوابهای پریشان و داشتن آن در دست راست جهت قضای حاجات مؤثر دانسته اند **مهها** بهندی هم همین است **مهها** بفتح میم و ها و الف در لغت هندی بمعنی بزرگ **مهاوشد** بفتح همزه و سکون واو و فتح شین معجمه و سکون دال مهملهٔ اسم سونتهٔ ست **مهاپترا** بهندی هم ساگون و کیوڑه ست **مهاپرشادنتا** اسم میداکلان ست **مهاپشپ** اسم هندی گل گرهل ست

مهابلهاسم بارکتهل ست مهابلا اسم وچیخ خرد و بیل پهل و درخت کمان ست مهاپهل اسم جامن و کدی شیرین ست مهاتالی اسم قسمی از درخت تاڑ ست مهاجال دمهاجالی اسم توتیائی ست مهادورو ابیم وہا والف وضم دال مهله وسکون واو ورای مهله وفتح باو دوم والف اسم دوب پیرست مهادیپتاپهل بیم وہا والف وکسر دال مهله وسکون یای تحتانی ودبای فارسی وفتح تای فوقانی والف وفتح بای فارسی دوم وخفای یا وسکون لام اسم لانگلی ست مهارکنی اسم آب شش شبرنج که ترش شود مهارتا بفتح رای مهله ونون والف اسم درخت اندکوست مهاستاوری اسم ستاور کلان ست مهاسرجها اسم وبکی ست مهاسوار و بضم سین مهله وخفای واو والف بضم دال مهله وسکون واو دوم اسم کٹهل ست که درو بیخ شود مهاسویت بکسر سین مهله وسکون واو دوم اسم پیرنی ست مهاسہا بفتح سین مهله وہا والف اسم بارکپیرنی ست مهاسیاما بکسر سین مهله وخفای یای تحتانی والف وفتح میم والف اسم نسوت ست وبشین معجمه اسم مشدی ست مهاسیتا بکسر سین مهما وسکون یای تحتانی وفتح تای فوقانی والف اسم پیرنی ست مهاشاکها اسم درخت ساگرن ست مهاکانٹی اسم پنیم ست مهاکپتا بفتح کاف و بای فارسی وتای فوقانی مشدد والف اسم کدوی بزرگ ست مهاکدنب اسم کدنب آبی ست مهاکپال اسم جنگل ست مهاکلی اسم قسمی از نرگس ست مهاکمبها بضم کاف وسکون میم وفتح بای موحده وخفای ہا والف اسم کمرکلان ست مهاکوشانگی بضم کاف وواو مجهول وفتح شین معجمه والف وتای فوقانی وکسر کاف دوم وسکون یای تحتانی اسم تورئی کلان ست مهاکهرشاکها بضم کاف وخفای ہا وواو مجهول وفتح شین معجمه والف اسم کاکڑاسنگی ست مهالنکا بفتح لام وکاف والف دوم اسم پوست الائچی ست مهامنڈی اسم منڈی کلان ست مهامنی بضم میم دوم وکسر نون وسکون یای تحتانی اسم کدوی تلخ کلان ست کہاران بین وتنبورہ میسازند مهامید بکسر میم دوم وواو مجهول وسکون دال مهله اسم میدا کلان ست مهانیب بکسر نون وسکون یای تحتانی وبای موحده یعنی نیب کلان ست بقول حکیم شریف خان اسم بکاین ست وبقول صاحب تذکرة الهند آنرا پدآمان وآنرا بودودیر کھورتا وکنولاک نامند وآن غیر بکاین ست درخت آن بزرگ باساق ضخیم وشاخهای بسیار وچوبش بسیار سبک وبرگش شبیه ببرگ نیم اما کلان تر از و یکسر طرف وبگر مائل بسفیدی وگل در ریزه وسفید یکنوع مشابه بگل نیم یا نبه وبار آن غلافی دراز بقدر دو بند انگشت وپهن در وسط وہر دو طرف باریک ولبیار تلخ ومیوه پوست پسیده مغزش سفید مائل بزردی وتلخ وبوی آن مثل بوی مغز سونٹھ وہمه اجزای این درخت تلخ مزه ومثل درخت نیب مگر در تلخ مبالغه دارد لهذا اطبای هند از قسم نیب گفته اند مزاج آن مرکب الحرارة والیبوسة گرم دانسته اند وقابض شکم ودافع فساد بلغم وصفرا وخون ودافع قی وغثیان واز اعظم ادویه جذام وتپ ست وتن راہشیار سازد وجهت تپ ربع وتپهای کہنه وغیب غیر خالصه سودمند ومحلل ریاح تمام بدن مهانیلا بکسر نون وسکون یای تحتانی وفتح لام والف اسم بهنگره است مهاور بفتح میم وہا والف وفتح واو وسکون رای مهله رنگ لاکه ست که بدیاران ترکرده خشک نموده نگاہارند کذا آنرا در سنسکرت مردکانتی یعنی نرم وروشن ست وهاسیتا یعنی بسیار سرد میگویند ودر خواص مثل لاکه ست مخصوص جهت کاف وقطهای سیاه ومانند آن وبعضی مینویسند که مزاج آن گرم وخشک درمرتبه آن تلخ ودافع خون صفراوی وہلک وکف صفراوی وبلغم وتپهای شیطانی ست مهاورچها بضم واو وسکون رای مهله وفتح جیم فارسی وخفای ہا والف اسم تهورسه وهاراست مهاوردهی بضم واو وسکون رای مهله وکسر دال مهله وہا وسکون یای تحتانی اسم وردهی کلان ست مهاورشتو بفتح واو ورای مهله وسکون شین معجمه وضم تای فوقانی وسکون واو دوم اسم بسکهپوره سرخ ست مهاولکا بفتح واو وسکون لام وفتح کاف والف اسم روہنی ست مهپر اسم شهد ست مهتاب پرست اسم چندر کهی ست مهدبفتح میم وسکون ہا ودال مهله وبلغت اہل شام عرطینشاست وبلغت کشمیری گیاہی را نامند که شاخهای آن بسیار وبکبود شکل ہمیشه بهار وبرگهای آن باریک ودر اول گل آن ہمیشه روبآفتاب آرد وبیخ آن بقدر جودار بزرگ وسفید رنگ ودر کہستان کشمیر بسیار اگر قدری ازان بیخ برزخم گذارند سوزش وخارش عظیم پیدا میکند وسرخ می نماید واگر علاج نکنند ہلاک میسازد واگر قدری ازان نخم را خوب بشویند وبرزخم چرب نمایند وبران تریاقات بالذات مضرت نمی رساند وعلاج دفع ضرر آن گذاشتن مجمره وچسپانیدن نمود بعد آن

مالیدن تریاق بران و در ابتدا شستن آن موضع ببول خیلی سود مند ست و در فهرست مخزن نوشته که مهدآذر بوست **مهدی آنول** بفتح میم و سکون ها و کسر دال مهمله و سکون یای تحتانی و الف ممدوده و خفای نون و فتح واو و سکون لام اسم هندی قسمی از آنول ست **مهره** اسم جواهر القرست **مهره** اسم بادزهر است **مهره گیاه** اسم فارسی بیرنج الصنم ست **مهرپتی** اسم جینوتی کن ست **مهره زهره** اسم حجر البقر ست **مهره مارا** اسم فارسی حجر الحیه ست **مهرلی** بضم اول و سکون ثانی و فتح رای مهمله و سکون یای تحتانی و کسر تای فوقانی هندی و سکون یای تحتانی دوم اسم هندی ملٹھی ست **مهلک** اسم اصل السوس ست **مهلی** بفتح میم و سکون ها و کسر لام و سکون یای تحتانی اسم بعضی ست **مهلیه** بضم میم و فتح ها و فتح لام مشدد و کسر یای موحده و فتح یای تحتانی و ها در فرنی مسطور شد **مهمودہ** بفتح میم و سکون ها و ضم میم دوم و سکون واو و فتح دال مهمله و وقف ها بزبان هنود پلسیر و گویند نباتی ست میان درخت گیاه و شاخهای آن انبوه و برگ آن مانند برگ حنا و گلش مثل گلشنیز و ثمر آن کوچک و گرد با دو حفره از هر دو جانب بر تمام شاخ متسلسل مانند دانهای مروارید اما اندک پهن و گرد بسیار خوشنما و اندرون آن دانه مانند حرمل دارد و قسم میباشد یکی سفید و همه اجزای آن سفید و دوم سیاه و همه اجزای آن سیاه و هر دو معتدل در گرمی و خشکی و ثمر آن مائل بتری و مزه اش با آن شیرین با اندک تلخی و بو شبیه بورگ آن چون سوزاک و پر میونا نافع و شرب و محمول پوست آن حابس سیلان رحم و ضماد آن رادع محلل صلابات با خاصیت مهندی بکسر میم و سکون ها و خفای نون و کسر دال مهمله و سکون یای تحتانی اسم هندی خماست **مهوا** بفتح میم و سکون ها و فتح واو و الف و ها بضم میم و مهوا رس و رسچهل نیز آمده و دو قسم ست کوچک و کلان و هر دو را بزبان سنسکرت آپا و کلان را ڈول پهل یعنی بار آن سه پهلو و زرد رنگ و تیچهن سارا یعنی تیز و دست آور و مدهوک یعنی شیرین و گرنا پشپ کا یعنی گل شیرین مانند قدر سیاه و مهوشپ یعنی گل مانند عسل شیرین بود هر پشپ یعنی گلش مثل گل لوده عیشود و آن پرستهو یعنی درخت کلان عیشود و مدهو درختان یعنی درخت شیرین گویند و قسم کوچک را پتا آپا و گوری داس یعنی بوی هلدی دارد و زرد و هر سو پشپی یعنی گل خرد و مدهشیلا و مدهولیکا یعنی شیرین میباشد می گویند بالجمله درختی ست هندی کلان شبیه بدرخت انبه و برگش کلان مانند برگ بالا در و تینڈو و برهل و ساق آن ضخیم و چوب آن در عمارت بکار می آید و گل آن در اول تکون سفید و بعد بختگی زرد رنگ میشود شبیه بشهر نیلیکن از آن دراز تر و کلان و مزه اش شیرین دارد و بعد خشک شدن مثل مویز دیگر دو از آن شراب میسازند و ثمر آنرا انگوزه نامند و گرد و دراز و نوک دار با دنباله میباشد و رابتدا سبز و قدرے پختگی زرد و شیرین گردد و دران یک دو تخم اعظم مغز آن تلخ و زحمت دار خسته آن روغن میکشند سفید رنگ برمی آید و در بعضی بلاد آنرا در روغن زرد آمیخته و پخته و صاف نموده بکار برند روغن آن دافع سدده و گل و ثمر و روغن آن همه بدبو و شراب گل آن نیز بوی بد دارد و دوران سر و درد سر و خمار بسیار آرد و مضرت بدماغ بیشتر دارد و مصلح آن کشنیز گویند مزاج درخت آن گرم و خشک در دوم و گل آن گرم در اول سوم و ثمر نزد هندیان درخت آن دافع بلغم و باد نماید و جراحات را باندمال آرد و گل آن سرد و گران و نیمینی مولد شیر و منی و بلغم افزاو دافع فساد صفرا و خون و باد و دق یعنی چهیروگ و بقول بعضی گل آن بسیار گرم و شیرین و مزه دار و کشنده کرم شکم و دافع اسهال صفراوی و باد و با آن شیرین و زحمت و گران و چرب و قابض شکم و مدر بول و دافع باد و صفرا و مصلح آن روغن زرد با قند و دوغ گویند که بستن برگ آن بر سر درد آنرا دور کند و مسعوط چوب آن سود دافع درد سر بلغمی و ضماد پوست درخت آن مفید و ماسیل و ورد دهن و اشتن دافع ورگلو کرا از سرد باشند و جوشانده آن با دوپت می شکند و درد پهلو را سود دهد و اگر گل آن با کنجد و دودهی و دهانگی و پوست ارجن و قند سفید برابر سائیده چوب بسته هر روز یک یک حب زن در ایام حیض بخورد و در روز هشتم مجامعت کند معین بر حمل ست و ضماد گل آن با کچله برگزیدگی مار عجیب ست و مسعوط تخم آن بجانب صحیح نافع درد شقیقه ست و چون نصف تخم مهوا و دو نیم دانه فلفل سیاه باریک سائیده بقوت در بینی دمند برای صرع مجرب ست و نیز مغز تخم آن با آب سائیده شیاف ساختن ملین شکم و محمول آن مسقط جنین ست و روغن تخم آن مالیدن نافع درد بارد و مهوا را در فارسی گل چکان نامند **مهورا** بستان افروز ست **مهوکا** بفتح میم و ضم ها و سکون واو و مجهول و فتح کاف و الف مرغی ست از کلاغ ابلق کوچک تر و در عقعق مسطور شد و گویند که گوشت او با مصالح پخته خوردن دافع سختی سپرز و بیهقی و نافع فالج ست **مهون** بفتح میم و ضم ها و سکون واو و نون هم تاڑی و سیندهی ست **مهونت** بفتح میم

وضم ہا وسکون واو و فتح نون وسکون تای فوقانی قسمی از کدو مست **مہی** بفتح میم و کسر ہای ہوز و سکون یای تحتانی ہم دوغ ست **مہیر** بفتح میم و کسر با وسکون یای تحتانی و فتح رای مہملہ و نون و الف اسم درخت اندکو کلان ست **مہیشاچی** بفتح میم و کسر ہای ہوز و سکون یای تحتانی و فتح شین معجمہ و الف و کسر جیم فارسی و سکون یای تحتانی ہم مقل الیہود دست **مہیک** اسم ہر بہ ست **مہیکا** اسم چلپا کموست **مہیلیون** ہم کبابہ ست **مہین گھا** بالفتح میم و کسر ہا و سکون یاے تحتانی و نون و ضم کاف فارسی و فتح ہا و الف اسم کولپنا ست و آن دوای مجہول الماہیت ست **فصل میم بایای تحتانی**

میاکپر سوکنڈہ بکسر میم و خفای تحتانی و الف و فتح کاف و ضم ہای فارسی و سکون راے ہندی و ضم سین مہملہ و سکون واو و فتح کاف و دال ہندے مشدد و قف ہا بلغت تلنگی دوائی ست برگ بہای کلان، مغروش و باسنگھاسش پنجہای دراز پیوستہ قریب سیلاب کوہہا پیدا میشود و از ہوا ے آب تازگی دارد و ظاہرش پوست سرخ مائل بسیاہی باشد مانند پشم مشترکہ بدان سنگ امیگیرد و آن بمنزلہ بیخ ست و دیگر بیخ ندارد و برگ و بار ہم ندارد و اندرونش مغز سفید و رخامی مانند مغز تم ہندی خام و اندک ریشہ دار و بعد خشکی بوی تیز و ست دارد و از اد و یہ جدیدہ ست مزاج آن معتدل و معین فعل آن شیر و شکر و ادرک و قرنفل و جوز بوا و بسباسہ قبض ندارد و مدر و رافع قبض و شہی و ہاضم ست اگر آنرا پارچہ کردہ در شیر گاؤ خوش دہند تا شیر دہان جذب شود پس خشک کردہ کوفتہ بیختہ بقدر نیم تولہ با ہموزن شکر سفید نہار بخورند در باب تقویت باہ و اعضا اعجاز سیحائی دارد **میاکمین** بکسر میم و خفای یای تحتانی الف و فتح کاف و کسر میم دوم و سکون یای تحتانی و نون بمعنی مکردہ تراسم روئیدگی ست بی ساق برگ او مثل برگ مو تیا و صورت او ایک طرف برگ سبز و طرف دیگر مغرب و غبار رنگ مائل بسفیدی و برزآنرا می چرد و در ملک تلنگان کثیر الوجود گرم و خشک برگ او در دہن داشتن ہمت دردندان مفید و چون دو نیم برگ آن باہفت برگ قبول با مصالح خائیدہ وقت صبح بخورند و بالای آن تا شام سیندھی ننوشند ادرار زیاد و تولید مین کند و وقت شام نان گندم با شوربای گوشت بخورند تا سہ روز متواتر سوزاک دفع شود و باہ زیاد کند و جماع اندک شیرین باقدری تیزی و زمختی و آخر ذوق و تعلی قوی ست **میمبہ** بالفتح میم و سکون یای تحتانی و کسر ہای موحدہ و ہا اسم فارسی شربت بہ ست کہ با شراب و یا با آب انگور و یا باد و شاب انگوری مرتب نمایند و آن مفرح و منشط و مقوی معدہ است و مطیب و خمیر مطیب باشد و شیخ آن در قرابادینات مسطر ست و اصلی آن شیرہ از تمبیل یا شہد ریشہ میمبٹ اسم یونانی ست **میمنی** بکسر میم و سکون یای تحتانی مجہول و کسر تای فوقانی و خفای ہا و سکون یای تحتانی اسم ہندی جلیہ ست و در زبان ہندو ہمنی یای تحتانی اول نون می آید بقول بعضے ہنگو تری ہمین ست نزد ہندیان گرم و خشک و با عزہ بدن را گرم کند و قوت ہضم و سینہ و کلف و باد و نابیدن لقمہ طعام در سینہ دفع کند و گویند مفرح دل و منشی طعام و حاذب شکم و قاتل کرم و قاتل منی ست و دانہ آن دافع سر درد و تشنج و فسادہا و دو بلغم و افعال خواص این بقول یونانیان در حلیہ مسطور شد **میٹھہ زہر** ہندی ہم بیش ست **میچک** بکسر میم و سکون یای تحتانی مجہول و فتح جیم فارسی و سکون کاف اسم نیلانجن ست **میچوش** اسم فارسی شرابی ست کہ با سنبل رومی و یا سنبل ہندی ترتیب دادہ باشند **میشک** اسم قرنفل ست **میدہ** بکسر میم و سکون یای تحتانی مجہول و دال ہملہ اسم ہندی زباد ست و آن مشہور بمشک بلائی است و در ہندی بلی پت و بلی کڈ یعنی نہایت مشک بلائی و مقصد آن وشالی جاتی یعنی سنتی گربہ دشتی و تمرو شاپوتی یعنی از دست مالیدن بسیار خوشبو میدہد و کوشش کنندہ یعنی کور خوشبو و بزبانک یعنی کوڑی گربہ کوہی ست میگویند افعال و خواص آن در ساکھہ مسطور شد و آن خوشبو و چرب و گرم و مفرح دل و دافع سردی باد و صفرا و گرانی و زہر و دار الحیہ کہ آنرا ہندی سیرپی کسٹ گویند و لوا سیر بادی و امراض سرد و نبل ست و در مزہ اندک شیرین میباشد در برگ پان خوردن و بر بدن مالیدن او بہتر ست و در پارچہا داشتن باعث خوشبوئی و کرم ناخوردن بود و گویند علامت جید آن آنست کہ سرخ رنگ کبودی بود و چون در آفتاب نہند زود بگدازد و افعال و خواص این بقول یونانیان در زباد مسطور شد و نیز **میدہ** اسم دوای ہندی ست و دو قسم میباشد خرد و بزرگ خرد را بسنسکرت شل پرنا یعنی برگش سفید مثل ستخوان میباشد و پھنی چھد یعنی بران تعلھا و نقوش مانند مار ارقم منقوش و **میدہ** بمعنی نرم مانند مغز سر میشود و قسم بزرگ اہمامید و پرانا و دیر کھا آیو یعنی دراز کنندۂ عمر و یومنی یعنی درخت او سرخ مانند لعل میشود و دیوان آن درخت را بجای لعل پیدا نمودہ و سوچھد را یعنی برگ او ہشت نقطہ میباشد و تھا پرشاد نتا یعنی رنگ و سفید مثل دندان اولیا میشود یا اینکہ باولیا بہم می رسد

ونظر آید یا اینکه این درخت مثل نیرگ ست و تسیور چه اینی آن درخت رُهاسمرا مثل امرت ست یعنی دفع امراض میکند و جوانی نگاهدارد و حیات افزاید
می نامند این هر دو قسم درین زمان بسیار کمیاب بل نایاب است سود و مزه شیرین و ثقیل و مقوی حواس و بدن و قوی و فزاینده منی و شیر و شهوت
و نشاننده تشنگی و مفرط و غالب تخم باد و تب و سرفه و صداوی و برانگیزنده کف و سرفه بلغمی میدا بفتح میم و سکون یای تحتانی و فتح دال مهمله و الف و بها حوض
الف نیز مینویسند و بهندی اسم میدا ست میدا ہتا بفتح میم و سکون تحتانی و فتح دال و الف و ضم ہا و فتح تای فوقانی و الف یعنی ذی قاتلات و مدا ہرتا
بضم میم یعنی مزه دار و شیرین هر دو اسم فارسی نارنگی ست میڈ رروٹ سیم فرنگ ست میدہ لکڑی بفتح میم و سکون یای تحتانی و فتح دال مهمله و خای ہا و فتح لام و سکون کاف و
کسر رای ہندی و سکون یای تحتانی اسم ہندی گلنرست و بزبان ہنود کنده اورگونا مند و شاید که مغات ہندی باشد جهت آنکه افعال و خواص این مشابه
آنست بانجله آن پوست درختی ہندی ست گرم و تر جهت شکستگی استخوان و بیجا شدن و بدر رفتن آن بشرب و ضماد نافع و در سائر افعال مانند مغات ست
میدیکم بفتح میم و سکون یای تحتانی و کسر دال مهمله و سکون یای تحتانی دوم و میم دوم مکسور زیره است میرگ کارانی اسم ہندست نوعی فراز نیز گویند میڈ و دھا بکسر میم و سکون یای تحتانی و ضم
رای ہندی و سکون واو و مجهول و فتح دال مهمله و ہا و الف اسم درد کانجی ست میڈری بکسر میم و سکون یای تحتانی مجهول در کسرای ہندی و سکون یای تحتانی دوم اسم گوارست میشاگ اسم
منطقی ست بقول طبای انگریزی مقوی معده و قابض و کم مستعمل ست میسن بفتح میم و سکون یای تحتانی و فتح سین و با نون در آخر نیز آمده و برادو یای نون نیز وده شد اسم عربی ست
و سینونانی لوسوس و لوطوس نیز گویند محمد بن احمد گفته که میسن تخم درخت عظیم در شام ست که تخم او چک مثل بندق صغیر دارد و بران چیزی اندک ست و گویند که آن
درختی ست بزرگ و برگ آن شبیه برگ کرفس و بازاو ابد بسیار و تخم آن شیرین خوش مزه بزرگ تر از فلفل و سیاه رنگ و مغز آن سفید شیرین تر گویند
خوشبو مثلث شکل مائل بزردی تر گویند بقدر کنار کوچک سیاه باندی ست و بقول گیلانی نوعی ازان بدیار بکر مثل کرکاس میباشد و گویا که نوعی ازا قحوان ست
و چوب درخت آن مائل بسیاہی و سرخی و سخت و خوشبو و بستانی میباشد گرم و خشک در دوم و بستانی آن معتدل و لطیف مجفف خوردن تخم آن
قابض شکم جهت برای معده ست و ملین اعضا که مخبر بفساد گردد و معین بر اعاده آن چون بدان تنها و یا باسبوس ضماد سازند و طبیخ آن محکم کننده بیخ موی و مانع از
سقوط آن و چون بیخ آن با آب پخته ضماد کنند او را زائل گرداند و در شام شیر تخم آن جهت سرفه استعمال میکنند و دانه آن نیز نافع سرفه ست و احتقان ببزاده
چوب آن جهت قروح امعا و سحج و رطوبات مزمنه رحم زنان و نافع سیلان خون زنان و ذرور چون شاخ و بیخ آنرا سوده بر آورده ضماد کنند و با ہای مریض
بلند باشند دو سه روز آنرا ببرد و ہر روز یک بار بعمل آرند و این او را مصابه نیز کلیل نامید و جالینوس در میسن نوشته که طبیعت آن گرم جاده و خاصیت آن نفع
جهت جگرست مضر بدماغ و سرو مصلح آن بلیله زرد بهترین آن مصری ست شربت آن دو درم میسنون بفتح میم و سکون یای تحتانی و فتح سین مهمله
و ضم نون و سکون واو و نون بفارسی کرم ابریشم نامند و آن جسمی ست حجری باریک دراز بقدر خسته خرما و ازان دراز تر نیز و سفید خاکستری رنگ اندک
نرم و گویند نوعی از کف دریاست گرم و خشک آشامیدن آن جهت استسقا و سپرز و شکستن سنگ در مرد و گرده و احتباس حیض نافع و پاشیدن آن
مجفف رطوبات قروح و مدمل آنها و خشک کننده قروح سرد و در سائر افعال مانند کف دریاست میسوسن ست شراب سوسن ست میش بکسر میم و سکون
یای تحتانی مجهول و شین معجمه اسم فارسی ست و بفارسی گوسفند و گوسپند نیز گویند و بعربی ضان و ترکی قوی گویند و ماده گوسفند را میش و بچه آنرا بره
نامند و بہندی بھیڑ گویند و بپشه گوسفند را در انگریزی سوٹ گویند و آن حیوانی معروف ست و از جمله حیوانات ماکول اللحم و نسبت بحیوانات دیگر بسیار بلید
و غیر قابل تعلیم و از کمال بلاوت حس و عدم شعور نزدیک خودی بایستد و وحشت و اضطراب نمی کند و بهترین آن یک ساله و دو ساله آنست که فربه باشد
و چهار ساله و زیاده ازان غلیظ و کثیف و مولد خلط فاسد و گوشت گردن و شانه و حوالی آن بهتر از گوشت سائر اعضای آنست و گوشت آن قریب باعتدال
نسبت بسائر لحوم و گویند گرم و تر در دوم و موافق ترین لحوم برای بدن انسانی و نافع آنست و سریع الهضم کثیر الغذا مولد خون محمود کم نه متین و نه ضعیف
باشد و مقوی و ممسن بدن و آن در غذا از گوشت بز بهتر و در اسخان و ترطیب اکثر و شیخ نوشته که گوشت گوسفند از لحوم فاضله است و آن با حرارت لطیف
و گویند که دل و جگر و گرده آن مقوی دل و جگر و معده و گرده و آب گوشت مزاج آن با سرکه و یا عسل بهادست و انحصار غذا بران نهایت مقوی بدن

میدا
میڈ رروٹ
میدہ لکڑی
میدیکم
میرگ کارانی
میڈ و دھا
میڈری
میشاگ
میسن
میسنون
میسوسن
میش

دنافع غشی ورافع خفقان وملاغری بدن وفربردن ازطبق پیه آن بعد ازذبح که هنوز سرد نشده باشد وهمچنین گداخته گرم آن جهت سرفه ودرد سینه وضیق النفس وحرقة البول بسیار مفید وگوشت گرم ذبح کرده آنرا چون براعضای ضربه وصدمه رسیده که تازه باشد ببندند وچون سرد گردد تبدیل نمایند بزودی زرد رارائل کند ومانع تورم وزخم شدن گردد وبدستور پوست گرم آن که اعضای مضروبه رابدان ببندند وبپیچند واکتحال خاکستر گوشت آن نافع بیاض چشم وآن تریاق برای قروح چشم ست وطلای آن باسرکه رافع بهق وضماد گوشت سوخته آن جهت گزیدن مار وعقرب وجراره وسگ دیوانه باشراب نافع وزهره آن گرم وخشک وجالی آثار واکتحال آن تنها وباعسل جهت بیاض ضعیف چشم وطلای آن جهت قوبا وغسل بسرد آن جهت جزاز وابریه خصوصا باعسل وطلای خون آن گرما گرم جهت حکه وجرب ومنع آبله اعضای سوخته درهمان ساعت وسرگین آن حار وقوی الاسخان ومبلس ضماد آن جهت تحلیل ورم دورم استسقا والتیام زخمها وباسرکه سرشته جهت تالیل ورم زائده که توتیا نامند وشحم مجرب آن نافع زهره خمس ست وباموم گداخته وروغن گل جهت سوختگی آتش وضماد آن درگلاب پخته برای کشادن خراج ودمل مجرب ست وخاکستر گوشت آن باسرکه ملائم کردن نافع داء الثعلب ومحرق مفسول آن حابس سهال وبخیزن خوردن آنخوان سوخته قاطع سهال وسیلان خون وگوشت کبد آن یرقان وبواسیر وامعاء آن جهت آنکه بسیار مسهل خون ست جایز نیست وآن غلیظ ترکثیر الفضول ودیر هضم تر از لحم نرست پس کسی که اراده تلطیف آن نماید باسرکه طبخ دهد هرکه اراده سرعت اخراج آن کند آنرا کامه باآن اضافه نماید واگر اراده تبرید آن کند آنرا باعسل وکشک وسماق بپزند وبقول گیلانی گوشت بیشه روی ضعیف الغذا رطب ست باید که آنرا بطبخ نهراسا زند افاویه وتوابل مقشعه نخورند وماءالشعیر نخوردن مگر ضرورت بالا شد ونسیان ست پس زیاده نخورند بلکه اندک اندک تا بآن کاسه وصفرا وبلغم اعتدال وخواص این بقول هندیان در بهیشر مسطور شد میشا بکسر میم وسکون یای تحتانی وفتح شین معجمه والف وکسر جیم فارسی ست ودوغنهای بافقرای معمول والف اسم فارسی میش یعنی گوسفندان ست میشور شا بکسر میم وسکون یای تحتانی مجهول وفتح شین معجمه وضم واو وسکون رای مهمله وفتح شین معجمه ودم والف یعنی گوسفندان بهتر قسمی از قباست میشوآ چین بکسر میم ویای مجهول وفتح شین معجمه وکسر واو وضم لام وسکون واو وفتح جیم فارسی ونون اسم بهنگره ست میطاوس بفتح میم وعین مهمله وطاء مهمله وسکون واو وفتح سین مهمله اسم دیوی ست میعه سائله بکسر میم وسکون یای تحتانی وفتح عین مهمله وهاء بینانی اسطراک وصطرق وطیفیون وبهندی سلارس ودرانگریزی اسطوركن یا عنبر نامند وآن صمغ وشیره درختی ست بسیار خوشبو درخت آنرا در بلاد شام عبهر گویند وگفته اند که آن صمغ درخت مران ست وگیلانی گوید که میعه اسم عربی شقیق رومیان ست واز مطلق آن مراد میعه سائله ست که آنرا بهندی سلارس گویند وظاهر آنست که درخت آن شجر مرو شبیه بیشه است وآنچه سائل بنفسه باشد سبک ست وزرد آن بغایت نیکو است وبعد ازان آنست که استخراج آن بطبخ نمایند وآن سیاه ست ونیز عسل لبنی گویند وشجیر آن وخشک آنرا میعه یابسه نامند وبیشتر گفته که میعه سائله در رسم مرتازه ست وازان استخراج می نمایند باین طریق که باندکی آب آنرا میکوبند پس بلوله می افشرند وازان این میعه برمی آید وآن بسیار خوشبوست واما اصطرک قسمی از میعه است وآن صمغ شجری ست مثل شجر سفرجل وشیخ الرئیس در لبنی نوشته آنرا میعه سائله ست وسائل آنرا عسل لبنی و اصطرک گویند وآن میعه درختی ست مانند سفرجل ودر باب اصطرک مذکور شد انچه گفتیم واما اخاذه آن قول یکتیم واگرچه ان تمراست وگویند که آن راس شجری دیگر رومی ست ودر کتاب مرشد نوشته که میعه دو نوع ست یکی سفید که آنرا عطاران میعه عنبری نامند ودوم سرخ ست وآنرا میعه مسکی گویند وهر دو صمغ درخت ست پس میعه انان سائل میشود وآن سفید ست وازپوست بیخ شجر میعه سرخ باآتش استخراج کرده میشود وایضا تمیمی نوشته که میعه دو قسم ست سائله یابسه آن هر دو از شجر واحد اند واین شجر را قمر سفید ست بزرگ تر از جلوز شبیه بجمز آلو وبالای آن پرست وازان ظاهر آن بیرون دمد ودران تلخی ست داخل آن مغز مثل مغز جوز رنگ که ازان روغن برمی آرند وصمغ این شجر بیان ست وآن میعه الرهبان ست وآن صمغ سفید بسیار بغایت خوشبوست که در خوشبویها داخل میکنند وقسمی ازان مغشوش میسازند ودر غربال صاف کرده پس قطاع دودی میشوند وآنرا باصطرک خشک میفروشند وآن ردی مغشوش ست آبو مریح راهب وصاحب مخصص الدرر مینویسند که میعه صمغ شجری ست عظیم که در بلاد روم میباشد پس انچه از درخت خود بخود سیلان میکند آن میعه سائله ولبنی ست وانچه

از پوست آن درخت بفشرند پس رقیق آن نیز میعهٔ سائله است و تخمین آن میعهٔ یابسهٔ این مثل بلوط زرد رنگ اثل بسفیدی ست و قسمی از میعهٔ سائله است
که صاف آن می برآید و آن لطیف خوشبو مائل بزردی ست و در طیوب صرف میشود و مسی بصفرست و تشیخ میفرماید اطبا گفته اند که از میعهٔ رطب قسمی نیست که بنفسها
مثل صمغ آید و این زرد بود و چون کهنه شود مائل بزهبیت گردد و آن عزیزست و قسمی ازان آنست که بطبخ پوست درخت آن استخراج نمایند و این سیاه ست پس
انچه ازین بگیرند و آن میعهٔ رطب ست و مابقی مثل ثفل و شجر میعهٔ یابسه است و بعض متاخرین مینویسند که میعه سه نوع ست انچه خود بخود از درخت تراوش نماید
مانند صمغهای دیگر بهترین اقسام ست و رنگ آن اشقر مائل بزردی و بقوام عسل میباشد و انچه از فشردن اجزای شجر آن میگیرند مائل بسرخی و غلیظ تر میباشد و
این متوسط ست و انچه اجزای درخت آنرا در آب جوش داده مالیده صاف میکنند پس آنرا میجوشانند تا غلیظ گردد سیاه و ثقیل میباشد و این را میعهٔ یابسه
نامند و این جدا مسطور گردد و بالجمله بهترین آن اشقر چرب خوشبو شبیه بصمغ صنوبر ست و بسولت منفرک و گداخته گردد و بقول شیخ اجود اقسام میعه سائل نفیسه
شهدی صمغی خوشبو مائل بزردی ست که سیاه نخالی نباشد و گاهی ازان سیال شبیه بربافته میشود و کاهی مغز طرین بهم وغما میکنند که دران مرهٔ با آفتاب می نمایند
پس میفشارند قوت آن تا ده سال باقی می ماند و آن گرم و رسوم و خشک در دوم ست و این جمیع گفته که شیخ الرئیس در اینجا نوشته که آن گرم و در اول خشک
در دوم ست و در اصطرک گفته که آن گرم در دوم و خشک در اول ست و اقوال اطبای مقدم الزمان نیز در میعه مختلف اند پس بعضے از ایشان گفته که آن گرم
و خشک در دوم ست و بعضی نوشته که آن گرم در اول دوم ست و خشکی آن کمتر از گرمی آنست و بقول شیخ آنرا قوت منضجهٔ ملینه بغایت و مسخنهٔ محلله است
و دخان آن شبیه بدخان کندر ست و دران تخدیر بالطبع ست شارح کازرونی گوید اولی آنست که چنین باشد که دران تخدیر بالخاصیت و صورت ست
و این بهر آنست که طبع آن گرم ست و رغنی که ازان در شام میگیرند ملین شدید ست و دیگر اطبا مینویسند که آن مقوی و محلل ریاح و منضج و ملین و جهت حذر و کزاز
و رعشه و زکام و سرفه و درد سینه و ریه و گرفتگی آواز و تقویت اعضای باطنی و استسقا و سپرز و گرده و مثانه و ادرار بول و حیض مدر و کمر و سرین نافع و شیخ میفرماید که مدد
قوای میعهٔ رطبه و یابسه گفته ایم که دران قبض و تخفیف ست شارح کازرونی گوید که ذکر میعهٔ رطب یابس مع قوای آنها و منافع آنها در حرف الف در اصطرک گذشت
و نیز بشیخ در اینجا مینویسد که آن رطوبت از دماغ تازل کند و تنقیهٔ آن نماید و این خلاف معتقد در انست بهر آنکه مصدع ست شارح موصوف گوید که بودن میعه
مصدع منافی نزول رطوبت از دماغ و تنقیه نیست و مع ذالک صداع به تخدیر و یا بالخاصیت آرد و شارح گیلانی مینویسد که آن نافع ریاح غلیظه و محکم کنندهٔ اعضا
است چون بنوشند و یا طلا از خارج بر بدن نمایند و لطوخ آن از خارج و شرب آن از داخل بوزن سه درم با آب گرم نافع جذام ست اگر از احتراق بلغم باشد
و اگر باشل آن اشق آمیخته بر آتش با روغن بابونه حل کنند و براورام صلبهٔ اعضای صلبه ضماد کنند نرم گرداند و طلای آن نافع قروح و جرب رطب و یابس و
چون با روغن گل طلا کنند قروح رطب سر را نفع کند و در مراهم محلله داخل میشود و بخور آن نافع زکام ست اکثار تبخیر آن مسدر راس ست و ثقل سر آرد مثل
آنکه مرد زعفران فعل کند و فتیلهٔ آن نافع در گوش و منقی ریم آنست و چون میعهٔ سائله بر نهار هفت روز متواتر در هر روز بوزن دو درم بخورند جهت
سرفهٔ کهنه خشک نفع کند و بخور و نشوق و شرب و طلای آن از خارج نافع در وسینه و ریه است و چون زن حمول آن نماید او را حیض کند و چون بنوشند
انضمام فم رحم و صلابت آنرا موافق بود و چون اندک ازان با مثل آن صمغ بطرم بخورند تلئین خفیف شکم نماید و چون سه مثقال با آب گرم چهار اوقیه بنوشند
اسهال بلغم بقوت کند و گویند که طلای مطبوخ آن با روغن زیتون جهت خدر و کزاز و رعشه و ماندگی اعضا نافع و نیز در اطلیهٔ اعیا مستعمل و بخور آن نیز نافع
نزلات و کزازست و جهت سرفهٔ رطب و کهنه مفید و ضمادات آنها مقوی فعل آنهاست و صاحب منهج گفته
که میعه مصدع ست و مصلح آن کافور و بوئیدن نیلوفر مبدل آن زیت و لادن و گویند بدل آن دو وزن آن روغن یاسمین ست و یا جند بیدستر و نزد بعضی
بوزن آن قطران و هشتم حصهٔ آن رفت رطب ست و آن از اجزای غالیه ست مقدار شربت آن از یکمثقال تا سه درم و گیلانی گوید که میعهٔ سائله و یابسه
هر کدام که باشد زیاده از دو درم نباید خورد و افعال و خواص آن بقول اطبای هند و سلارس مسطور شد میعهٔ یابسه که آنرا بزبان سریانی و یونانی یا رومی
مسطرکا نامند و آن نزد بعضی ثفل قسم دوم میعهٔ سائله است که اجزای درخت آنرا افشرده رقیق و صافی آن گرفته باشند بقول شیخ ثفل مطبوخ پوست درخت

آنست و نزد بعضی قسم سوم میعه سائله است که مذکور شد و بقول ابن ماسویه بهترین میعهٔ یابسه آنست که مثل صمغ باشد و اگر چنین نباشد آن نقوش ست آن گرمی و خشکی و حدت زیاده از میعهٔ سائله ست و با قوت قابضه و حابس طعم و بقول گیلانی از خواص آنست که بخور آن قطع بوی عفن کند و دوبار انفع بخشد و دخان آن شبیه بدخان کندر ست و بخور آن بلغه سرفرو آرد و لقوه را نفع کند و آن نافع بلغه معده و مقوی آنست و چون نیم مثقال از ان با موزن آن صنع با دام بخور مذاسهال بلغم لزج بسیار نماید و قول آن مستقط چنین ست و خوردن آن با سرکه ممسک طعم ست گویند حمول آن نافع خون بواسیر و مجلع فعال قریب بمیعهٔ سائله و مصدع بمصلح آن بادیان و اسحاق گفته که میعهٔ یابسه مضر ریه است و مصلح آن مصطکی مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن جاوشیر ست

میفتح بفتح میم و سکون یای تحتانی و ضم فا و سکون خای معجمه و فتح تای فوقانی و سکون جیم معرب می پخته فارسی ست و آنرا با بای موحده عوض فا نیز مینویسند یعنی بیخ چنانچه در شرح گیلانی ست و بهونانی علوفن و انگلیسی نامند یعنی عقید العنب و آن آب انگور ست که در جوش کردن زیاده از دو ثلث آن نشود و غلیظ گردد و مائل بتریشی باشد و در گیلان آنرا دوشاب ترش نامند و گاهی در ان بیل و جوز بوا و قرنفل و امثال اینها اضافه می نمایند و بین نزهه در منهاج صفت ساختن آن چنین نوشته که آب انگور را بجوشانند تا آنکه دو ثلث آن برود و یک ثلث باقی ماند پس بر هر ده رطل آن یک رطل عسل بشکر انداخته بپزند تا بقوام آید گویند طبیعت آن گرم در دوم و خشک در اول ست موافق سینه و ریه و چیچک و حصبه و ملین طبع و محرک باه و بقول شیخ آن معین نفقت است و در شربت خشخاش معروف بیاقوذا بدین جهت داخل میشود یعنی برای اعانت بر نفقت و نافع در دگرده و مثانه است و صاحب تحفه در رونشته بعضے گویند که آن مثلث ست و انچه در ادویه سرفه می افتد باین طریق میسازند که انگور پخته و باین طور بفشرند که از خوشه جدا کنند تا در ان نفوذ نکند و شب بگذارند تا صاف گردد پس بآتش ملایم در دیگ سنگی بجوشانند تا ثلث آن باقی ماند و این نوعی از شراب شیرین غیر مسکر است اکثر مردم آنرا استعمال میکنند و گاه آنرا از انگور رافشرده و گاهی از موز میگیرند و هر دو یا سافج بود و یا مضاف با فاویه و آن نافع خشونت سینه و مثانه و تقطیر بول و سلس البول ست مگر منفخ ست و مؤلف گوید که انچه صاحب محزن نوشته که آن مائل بتریشی باشد چنانچه مسطور شد آن موافق سینه و ریه و سرفه وغیره امراض مذکوره نخواهد شد اکثار آن در گرم مزاجان مولد صفرای غلیظ مصلح آن میوهای سرد و ترش بدل آن دوشاب انگور ست

میفونیون شوکران ست

میگهنا بکسر میم و سکون یای تحتانی مجهول و کاف فارسی و خفای هاوفتح نون و الف و سکون دال مهمله چوبانی نامگویند

میل بفتح میم و سکون یای تحتانی و لام اسم هندی چرک ست

میل چاندیکا اقلیمیای فضی ست

میل سونیکا اقلیمیای ذهبی ست

میلاتدها بفتح میم و سکون یای تحتانی و فتح لام و الف و ضم تای فوقانی و فتح دال مشدده و ها و الف اسم نیلا تهوتهه است

میلطوس اسم معزه است

میملی بفتح میم و سکون یای تحتانی و میم ثانی و کسر لام و سکون یای تحتانی اسم گیاهی ست هندی که در فصل ربیع در کشت زارگندم میروید و برگ و اثر برگ حلبه کلان تر و گل او کبود غرغره آن برای خناق مفید و طلای سائیدهٔ آن بر ورم و دمل نافع و مجرب ست

میمون اسم بوزینه ست و فاشر ستین را نیز گویند

مین بکسر میم و سکون یای تحتانی و نون اسم ماهی ست و بفتح میم اسم موم

مینا بفتح میم و سکون یای تحتانی و فتح نون و الف طائریست معروف در هند و از فاخته کوچک از حجل بزرگ عنباری رنگ مائل بسیاهی خصوصا سر و دم آن و منقار و اطراف چشم و پا بیحد زرد رنگ و هر باز و بالیق و خوشگوی و خوش آواز و قابل تعلیم تکلم انسان و نقل اصوات حیوان و قسم کوچک آن مشهور بگرجیاست و قسمی که از ان اندکی بزرگ ست آنرا ڈهه گویند و آنکه از طرف بنگاله و کوه شمالی هند می آید بزرگتر و سیاه رنگ و بسرعت کلام زبان انسان یا دیگر دابها گوشت آن گرم و خشک و لذیذ بی ریشه و مولد خون متین و مقوی دماغ و معدل مزاج بارد و مفتت سنگ گرده و مثانه و شارون بتر قسم میناست و هندیان آنرا کویرینگ و شارو را شاریک نامند گوشت هر دو را بادی و گران و حابس بول نوشته اند

مینا آف دی ڈزرٹ اسم ترکین ست

مین پهل بفتح میم و سکون یای تحتانی و نون و فتح بای فارسی و خفای اول و سکون لام اسم هندی جوز القی ست و مدن پهل عوض یای تحتانی دال مهمله مفتوح نیز آمده و مینه پهل با نقطه دال هندی ساکن بعد نون نیز گویند و بعضے منگانامند و بسنسکرت تمالو شلیک یعنی استخوان چه رنگ درخت او مثل استخوان سوخته میباشد و شلیه پر تا یعنی برگ او سفید مثل استخوان بود

ورالا یعنی خاکستر و کرماتک یعنی تمر او سرخ مانند آفتاب و گل او طلائی رنگ ست و بهو لاپوا یعنی برگ انبوه دارد و هاگا یعنی گل او طلائی رنگ و منهان یعنی تی آورست و چهردی نهان یعنی تی بسیار می آورد و شیشی نه پیل یعنی خوردن میوهٔ او این اثر دارد میگویند و آن ثمر درختی ست خاردار و چوب آن سفیدی مائل و برگ آن شبیه برگ کنار گرم و خشک و تلخ و زمخت دافع فساد بلغم و خشکی هفت دهات و بادگولهٔ است و مصلح آن ترنج ست و افعال و خواص این بقول اطبای یونان در جذر القی مسطور شد **مینجیت** بفتح میم و سکون یای تحتانی و نون و فتح جیم فارسی و سکون تای فوقانی اسم خبشه الحدیدست **مینڈک** بکسر میم و سکون یای تحتانی و خفای نون و فتح دال هندی و سکون کاف هندی اسم غوک ست و در سنسکرت آنرا ونوک گویند یعنی بستن آن زنده زیر پاشنه دافع درد اُنست **مینڈها** بکسر میم و سکون یای تحتانی مجهول و خفای نون و فتح دال هندی و خفای ها و الف اسم نر میش است و ماده آنرا مینڈهی و بهیڑ گویند و افعال و خواص این در بهیر مسطور شد **مینڈهاسنگی** بکسر سین مهمله و خفای نون و کسر کاف فارسی و سکون یای تحتانی و آنرا مینڈهی و بهیڑ نیز گویند و در سنسکرت کرسپا و کرکشا و یکپاپل و اتم دارنی نامند و آن نباتی ست بی ساق و بسیار دراز بالای درخت و دیوار می پیچد و شاخهای او انبوه و برگش مشابه ببرگ گلوازان سخت و سبز مائل تیرگی و گلش زرد و تمرا و جفت از یک زنباله مانند و شاخه پر از پنبه و ریش. رسیدن میشگا فند و پنبه مانند موی سفید ازان در هوا می پرد و تخم او مثل تخم اگ و از همه اجزای او شیر برمی آید و قسمی امزدود هی ست گرم و خشک در سوم چون رگ آنرا بر وغن گاؤ بریان کرده بخورند هاضم و مشهی و دافع کرم شکم انسان و اسپ و ضماد کوفتهٔ آن و را زالهٔ قوباسر یع الاثر لیکن اول خراش می نماید و لباس پنبهٔ آن بصاحب فالج و حذر و عشه و امراض بارد و ماغی شدید النفع چون پنبهٔ آن بر دانهٔ اسیر بندند نافع بود و چون آنرا از بار برآرند فی الفور بر جراحت بندند قطع خون کند و گوشت تازه بسرعت بروياند و شیر آن جانوب مواد از عمق بدن و محدث آبله بر جلد و بجهت وضع الورک و عرق النسا مجرب و نزد اهل کیمیا قائم کنندهٔ سیماب ست و بقول هندیان تیز و تلخ و دافع رمها و باد و تپ سردی و مزید اندک صفرا و امراض فساد بول و سرفه و ضیق دور کند و طوق کردن بشاخ آن در گردن طفل دافع تی و اسهال و اغرمی آنهاست و عمل زنان ست **مینگنی** بکسر میم و سکون یای تحتانی مجهول و خفای نون و کاف فارسی و کسر نون دوم و سکون یای تحتانی در هندی اسم پشک ست **مین ورجیت** بکسر میم و سکون یای تحتانی و نون و فتح واو و سکون رای مهمله و کسر جیم و فتح تای فوقانی اسم سانبار بزرگ ست **مینیا** اسم شیر خشت ست بقول اطبای انگریزی برای تلیین اطفال مفید بند و در بعض او قات آنرا بدرقهٔ مسهل میکنند قدر شربت از یک اونس تا دو اونس **میورا** بفتح میم و ضم رای مهمله و الف اسم نیلا توته است **میورچکه** بفتح میم و ضم یای تحتانی و سکون واو و رای مهمله و فتح جیم و خفای نون و تشدید کاف فارسی و فتح آن و سکون ها اشمار او ست و معنی آن ساق طاؤس ست بسبب مشابهت ساق آن بساق طاؤس باین اسم مسمی گشته **میورسکها** حلیه میور بدستور و کسر سین مهمله و فتح کاف و خفای ها و الف و میور سکهی بکسر کاف و خفای ها و سکون یای تحتانی عوض الف نیز آمده یعنی آنکه شاخ این نبات مثل تاج طاؤس ست و میورپنکهی نیز گویند و آن در مورپنکهی مسطور شد **میورسینه** اسم طرخون ست **میورکه** بفتح میم و ضم یای تحتانی و سکون واو و فتح رای مهمله و کاف و وقف هر دو ها اسم چرچیه است **میوس او طا** اسم آذان الفارت **میوان** اسم موست

باب نون مشتمل بر بیست و شش فصل

فصل نون با الف - **ناجهی** بفتح نون و الف و کسر های موحده و خفای ها و سکون یای تحتانی اسم بچهناگ ست و با ضافهٔ جیم و الف در آخر یعنی ناجیجها اسم کستوری ست **ناخن پریان** ناخن دیو و ناخن خرس و ناخن بوبا و ناخن صدف هر سه اسم اظفار الطیب ست **نادیمی** بفتح نون و الف و کسر دال مهمله و سکون یای تحتانی و کسر همزه و سکون یای تحتانی دوم اسم قسمی از جاسن ست و نیز اسم تمال و جهادو نیلا جن **نادیم** اسم سیندهٔ لون ست **نار اسم آتش ست نار بارج** طعامی ست متخذ از گوشت و پیاز و انار دانه و مویز و آن نافع خلفه از ضعف معده و سوء هضم ست صفت آن بگیرند ماکیان دو برمفاصل آن قطع دده رطل گوشت فربه و بران پیاز و کشنیز در روغن کنجد انداخته بپزند پس انار دانه و مویز ده رطل بآب مالیده صاف نموده و چند طاقه نعناع تازه و سه اوقیه بادام مقشر در ان اندازند و بعد پختن جوانب دیگ را بگلاب مسح کرده از آتش فرود آرند **نارجیل** بفتح نون و الف و کسر رای مهمله

وجیم وسکون یای تحتانی ولام معرب نارجیل هندی ست یا نارگیل فارسی که مغز خشک نارجیل باشد زیرا که در هند نارجیل آنرا ونیز ثمر خشک آنرا که مع پوست صلب آن باشد نارجیل گویند ومغز خشک آنرا کهو پره نامند وبعربی جوز هندی ولغوزگی اگر کبس واگر آن ثمر درختی ست که در اکثر بنادر وکنارهای دریای محیط هند ودکهن وبنگاله وملیبار کثیر الوجود وهر چند قریب دریای شور باشد وآب شور دریای آن رسد ثمر آن بهتر ولذیذتر وشیرین تر وچرب تر می باشد وباختلاف زمین از هفت هشت سال بعد نشاندن درخت تا قریب صد سال ثمر میدهد وثمر آن در خوشهای بزرگ ودر هر خوشه هفت هشت تا ده پانزده عدد میباشد ودرخت آن بزرگ وشاخهای آن وبرگ آن شبیه بدرخت ونشاخها وبرگ خرما مگر زوائد تنه آن کمتر وبرگهای آن دراز تر وچوب وسط آن نیز بلند تر وسخت تر وثمر آن سه پوست دارد یکی لیفی ودرخت ضخیم ودرخامی سبز ورشیهای آن نرم وصلب بعد خشک شدن اغبر میگردد وازان رسن میسازند وپوست دوم آن سخت چوبی سیاه رنگ وبر سر آن سه نشان دو کوچک تر شبیه بدو چشم وسوم اندک بزرگ تر ونرم فی الجمله شبیه بهمن واز همانجا بعد از کمال رسیدگی شروع بروئیدن درخت مینماید ودر هنگام نیمرس بودن آن موضع راسو را خ کرده آب آنرا برمی آرند وبعضی سر آنرا سوراخ کرده وبران آب نی نصب نموده قلیان میسازند واکثری شکسته مغز آنرا برآورده میخورند وپوست سوم آن باریک جوزی رنگ بغز آن پیوسته واین را هنگام استعمال جدا می نمایند ومغز آن که سفید وشیرین ولذیذ وچرب ست میخورند ودر حالت نیمرس بودن ثمر در جوف آن آب سفید مثل شیر میباشد ودریا دملیبار خوراک مردم آنجا وحیوانات اوشان منحصر براین ست چه خام وچه بطریق شیرینی پخته ودر روغن آن نیز در طعام وچراغ استعمال میکنند واز آب آن سرکه نیز میسازند وچون آب آنرا برآورده بگذارند که بجوش آید مشکی ومسکر میگردد وبعد کمال رسیدن وخشک شدن آن آب خشک میشود واز ان مغز آن بسته میگردد وخشک آنرا در اکثر بلاد بعیده می برند وبهترین مغز آن تازه سفید بسیار خوش بو شیرین پر چرب که بشیه آنست وبهترین آب آن آنکه شوریت نداشته باشد وشیرین لذیذ بود وبقول صاحب صیدنه آب آن بعد برآوردن آن تا نیم روز شیرینی باقی می ماند وبعد نیم روز خمر میشود وبعد ازان بسیار ترش میگردد وبالجمله مغز آن بقول شیخ گرم وراول دوم وگویند در وسط دوم وخشک دراول یا کرات یعنی تازه آن تر دراول ویابس آن خشک دراول وبقول بعضی طبیعت خشک آن گرم در آخر دوم وخشک دراول دوم ولکنه متکرج آن گرم در وسط دوم وخشک در آخر دوم وآب آن گرم وتر دراول وهمه اجزای آن بار طوبت فضلیه وآن کثیر الغذا اصلح الکیموس الا بطی الانهضام والخمار ومولد خلط غلیظ گویند مقوی حرارت غریزی ومسمن بدن ومولد خلط صالح وجهت دفع مواد بارد بلغمی وسوداوی مانند استرخا وفالج وجنون ومالیخولیا وامثال اینها وهضم شدن وی وجهت ضعف جگر وقرحه باطنی وبواسیر نافع وآن مزید خوبی هر منی ومعین بر باه ومسخن بدن وگرده ونواحی آن ونافع تقطیر البول داور ارآن بسمری وهتانه ودرد کمر کهنه وباشکر مولد خون نیک ومقوی حرارت غریزی وشیخ میفرماید که آن ثقیل غیر ردی الغذاست وثقیل بر معده باوجود قلت مضرت آن جید الغذا وپوست مغز آن منهضم نمی شود پس ازان جدا کننده باید که بالای آن طعام نخورند مگر بعد ساعتی وخوردن کهنه آن بوزن یک درم قاتل حب القرع ومخرج آن ودیدان ست وشیخ گیلانی گوید که آن نافع بسیار جهت امراض بلغمی ومقوی اعضای ضعیف ومسخن جمیع بدن ومذهل بخور ونافع دماغ ومزید حفظ وجرم آن مخشن سینه ومفید آواز ومسدد وبر هضم مصلح آن شکر وفانید واکثار آن ونیز کهنه آن مورث نخالیان وکرب وغشی وعلاج آن بقی پس برب فواکه ترش نمایند وبارد مزاج وشیخ در خوردن آن محتاج باصلاح نیست وگرم مزاج وجوان بالای آن فواکه مسخوش دریا هندی را بخورد ترش بخورد واین جز کثیر الاغذیت ست ولهذا غلیظ تر ولذیذ تر در طعم از جوزی ست که نزد ماست وآن بدین جهت عسر الهضم ثقیل ست ولهذا باید که عقب خوردن آن طعام نخورند زیرا که درین صورت باطعام خارج نمی شود وهنوز هضم آن کامل نگردد وپوست مغز آن در اغلبیت بیشتر وبدین جهت یابس ست واین سبب تاخر هضم آن بغایت ست ولهذا اسراع دارست که آنرا دور نمایند وبقول شیخ روغن تازه آن بهتر از روغن گاؤ وگوسفند ست بهر آنکه لین میدهد وارخای آن نمی کند وکیموس آن افضل ست وبقول گیلانی روغن کهنه آن نافع حرقت معده ست وبقول شیخ روغن کهنه آن نافع ورد کمر زانو کرده است وبرای بواسیر بهتر ست لاسیما با روغن بنفشه هر دو را حدیک مثقال نوشیدن وگویند روغن آن نافع ریاح اغبره دیوانیه ست وروغن کهنه آن

تا فیه در دواهره و سرین و اتیه متعلق آن باشد و مالش آن نافع استسقای رطوبی ست و ناریجیل مضر معده است ولاسیما پوست مغز آن سیاه که آن البته بعضم نمیشود و بعضی بینوسیند که مصلح و معین بر هضم آن مطلقا خوردن برنج خام شسته سه چار مثقال بالای آنست و گویند چون قدری برنج را در جائی که ناریجیل بسیار باشد پاشند آن همه را فاسد میگرداند و اگر آب برنج پخته و بیخ درخت آن اندازند همه ثمر آن برزمین می افتد مقدار شربت از جرم آن غیر معتادین آنرا سه مثقال و از آب آن سه اوقیه بدل آن مغز گردگان و پسته و چلغوزه و شراب آن جهت مالیخولیا و جنون و تقویت باه نافع و صاحب منهج نوشته که ناریجیل در معالجین مستعمل ست شربت آن مثقال و تقیل بر معدهٔ مصلح آن فانید بدل آن دو وزن آن نبخیل و گویند سرکهٔ آن گرم و اول وخشک در سوم و گویند در دوم آشامیدن آن مسهل و مخرج اقسام کرم شکم و جهت تقویت باضمه و مهر کردن گوشت چون هنگام طبخ دران اندازند و سنون خاکستر پوست آن جالی دندان و طلای آن رافع کلف و نمش و جرب و حکهٔ و نیکو کنندهٔ رنگ خسار و باحنا مقوی موی و روغن آن جهت تقویت فهم و تولید پیه گروه و رفع دردشانه و تحلیل ریاح آن و اخراج دیدان و حب القرع و تحریک باه مفید شربا و تمر هینا و تازهٔ آن جهت آشامیدن و کهنهٔ آن جهت مالیدن انفع ست و دوا مرهٔ مبرودین و مرطوبین از روغن گاؤ و گویند بهتر ست و روغن پوست دو صلب خشبی آن جهت جرب و قوبا و قروح خبیثه نافع و مجرب ست و افعال و خواص این بقول هندیان در نایل خواهد آمد **ناریجیل دریائی** ثمر درختی ست که در جزیرهٔ قریب بخط استوا میشود و در جای دیگر نمی باشد و درخت آن بسیار مشابه درخت ناریجیل هندی و ثمر آن طولانی دو عدد بهم پیوسته و آنرا نیز سه پوست میباشد مگر پوست دوم این سخت تر و الماس و پوست سوم متصل بمغز این اندک ضخیم تر و مغز این نیز ضخیم تر و صلب و کم ریشه بعضی بضخامت عرض و انگشت و زیاده هم دیده شده و وهنیت این کمتر از ناریجیل هندی و در تری و تازگی اندک چرب و بسیار مفید و لذیذ تر از مغز ناریجیل هندی ست و مغز خشک آن بسیار سخت قریب بسختی دندان فیل و چون کهنه شود مائل بزردی و سرخی و تیرگی و تلخی میباشد و هر چند کهنه تر میگردد و تیرگی و تلخی آن زیاده میشود و از دو پیچیده راست و از یک نیم صد سال پی بنفعت آن برده اند و قبل ازین مستعمل بود لهذا در کتب قدیم اطبا ذکر نکرده اند مزاج آن مرکب الحمیوی و بعضی گرم و مرطوب اول و بعضی در دوم و نهسته اند و نزد بعضی گرم و خشک و بعضی معتدل میدانند و هر چند کهنه تر شود و گرمی و خشکی آن زیاده میگردد و با قوت تر یا قویه حافظ قوت ست و بقول حکیم مومن چون در هر هفته یک مرتبه یا دو مرتبه بقدر یک سرخ تا دو سرخ آنرا با گلاب بر سنگ ساق سائیده بخورند حافظ صحت بدن بود از اکثر امراض مانند تپ ریح و حیات مرکبهٔ امراض مانند روده مثل فالج و لقوه و رعشه و اوجاع مفاصل و امثال اینها محافظت مینماید و دو فایدهٔ بسیست هوای وبائی و ضرر اختلاف آبهاست و جاذب اخلاط ردیهٔ فاسده و سمیه از عمق بدن و دافع آن بتکرار تی آوردن ست و چون در بدن خلطی بد نباشد تحریک قی نمیکند و چون بقدر چهار و پنج سرخ آنرا سوده بصاحب هیضه و یا سم خورده بخوراند و قی کنانند مادام که سمیت در بدن او باقی ماند قی آورد و اخلاط فاسدهٔ سمیه را دفع نماید و چون تمام دفع گردد بار دیگر قی نیاورد زیرا که از خواص آنست که چون در بدن اخلاط فاسده نیابد تحریک قی نمی نماید و بدستور آشامیدن آن با شیر گاؤ تازه دو شیده جهت افیون خورده و یا بیش و امتال ایشان و چون بصاحب تپ ملبمی در ابتدای احساس بقشعریره مقدار یکسرخ تا دو سرخ آنرا سائیده بخوراند و قی کنانند در عوارض آن تخفیف بسیار حاصل میگردد و نفع می بخشد و طلای آن برجای گزیدهٔ عقرب و زنبور و تیلا و افعی و سائر هوام زهردار دافع الم و نکایت آنست و صاحب تحفه و مصطفوی نوشته اند که آن مقی قوی ست و یک قیراط آن که بر روی سنگ سائیده باشند در رفع سموم هوام و افعی و افیون و مانند آن آزموده و قوی از تریاق کبیر و علامت خلاصی از سم رفع قی ست تا که قی آید مکرر باید دوا و اکثار آن کشنده است و حکیم غلام امام مینویسد که برای هیضهٔ قی و تهوع بگلاب سائیده و اون نفع کلی دارد و چون خالی از برباقیت نیست تقویت و انتعاش حرارت عزیزی و مقاومت سموم و اخلاط فاسده که بر معده زیز دنافع ست و تشنگی بنشاند و حیات کهنهٔ مرکب و امراض بارده را مفید ست و دافع ضرر هوای وبائی و رافع سمیت هوام و زهر افیون ست و با بید مشک مقوی دل ست و با آب انار مقوی جگر و با سماق نافع اسهال صفراوی شربت آن یکدانگ و گویند یک قیراط غرضکه شربت این بحسب اعراض و ضعف و قوت مریض ست و راقم تا نیم درم در یک روز بدفعات داده و ناریجیل دریائی اصیل نمیباشد و مفید امراض دماغی بار دست و داخل میشود در نسخهٔ جواهر مهره و صاحب مخزن گفته که مقدار شربت آن از یک قیراط تا دو قیراط گفته اند مؤلف گوید شاید این بحسب اختلاف امزجه و بلدان و اهویه و کمنی و قوی آن باشد زیرا که در وقتا نه از اکثری مقدار بسیار تا یک درم خورند و مطلق تفاوتی در امزجهٔ ایشان بهم نرسیده و همچنین جهت اکثر امراض مذکوره فائده بران مترتب نگشت بتحمل که خواص مذکور متعلق بکهنهٔ آن باشد یا نقدر

ناریجیل دریائی

بتجربه رسیده که کنار تازهٔ آن در امر جوبهٔ حارهٔ یابسه باعث هیجان وتوران حرارت ست واندک تقویت باه می بخشد والله اعلم وگفته اند آشامیدن آب در پوست آن نیز باتر یاقیت دوافع سموم ست وپوست نازک بالای مغز آن نیز درخواص قریب بمغز آمنست وقائم مقام آن وتصنیف مصطفوی مینویسد که تخمه منافع موافق کتب ست اما این همه خواص درین نارجیل مشهود نمیشود وبلکه این را کثیر رسم وزیاده خورده اند هیچ ضرر باهل بلغم نیاورده پس اغلب ست که مراد ازین نارجیل سمندر پهل باشد که صغیر ترمیشود **نارد** بروزن بارد آلهٔ موسیقی صنوبری شکل ست **ناردس** بفرنگی اسم سنبل الطیب ست **ناردن** بفتح رای مهمله وختی ست دراز بلا وسخت چوب که دسته آلات آهنی ازان سازند ودر طب نفع آن نیست وصاحب مخزن گوید که بفارسی پشکال را مانند **ناردین** بفتح نون والف وکسر رای مهمله ودال مهمله وسکون یای تحتانی ونون بعضی گویند که آن اسم یونانی مطلق سنبل ست وشیخ گفته که آن سنبل رومی ست ونیز شارح گیلانی نوشته که مراد از ناردین ویاناردین اقلیطی سنبل رومی ست وآن ناروین ست وامامیان سنبل الطیب ومیان ناردین چیزی مشابهت درحس نیست وجزاین نیست که آن بمحض اطلاق واشتراک اسم ست وگاه پرسیاوشان واسارون را سنبل بری گویند چنانکه درمنبلاند وناردین هجی ست در رنگ شبیه بامیان وزرد چوب وتقبل اسارون بارنشهای بسیار وریشهٔ این باریک تر از ریشهٔ اسارون وبهترین آن فربه تازه خوشبوی آنست واینچه مائل بسفیدی باشد زبون گرم در دوم خشک سوم آنانرا که یرقان از آن جهت عارض شده باشد مفید ست وبرقان منع انصباب مواد ومعده وجهت اورا ربول جوشیده وطبیل اورام حم نافع واکتحال آن تنها ویا بالکحال مناسب بوی مژگان بروید وشستن دهن بطبیخ آن نیز جهت دردگرفته وامراض رحم مفید مضر یره مصلح آن کثیرا وکسل مزاج شربت آن یکدرم وبدل آن سنبل هندی ست **ناردین اقلیطی** سنبل رومی ست **ناردین برمی** شامل اسارون وفواست **نارغیت** اسم بربری نارمشک ست گویند اسم یونانی آنست **نارفارس** بفتح نون والف وکسر رای مهمله وفتح فا والف وکسر رای مهمله بسین مهمله صاحب منهاج گفته نوعی از مرمقوشیا ست که از نواحی فارس می آورند وبا یتوعات دیگر مقوشیا می نمایند وصاحب تحفه نوشته که بغدادی اشتباه نموده نار را بمعنی انار فارسی که رمان ست حمل نموده وجه تسمیه آنرا نفهمیده ومکن ست که بعنی آتش باشد جهت آنکه مرمقوشیا بهتوعات سمی از جمله سموم ودر احراق اخلاط مانند آتش چنانچه نار فارسی اسم مرض حمار حادست **نارقیصر** بفتح نون والف وکسر رای مهمله وفتح قاف وسکون یای تحتانی وفتح صاد مهمله وسکون رای مهمله بقول صاحب مخزن هندی نانگیسر کلان گجراتی نامند ودر ماهیت آن اختلاف ست انطاکی گفته نباتی ست بایک ساق باریک سرخ مائل بزردی وگل آن نیز مائل بزردی وخوشبو دارد روم آورند ودر مصر آنرا ساق الحلم گویند گویند شقائق النعمان ست وگیلانی نوشته که آن معرب ناگ کیسر هندی ست وآن نارمشک ست وابن بیطار وشیخ الرئیس آنرا ذکر کرده اند وصاحب منهاج گفته که آن نباتی ست جید برای معدهٔ بارد والی الآن مجهول ست وباشد که بغیر این اسم مستعمل بود وآنرا نمی شناسم بالجمله گویند که طبیعت آن گرم خشک در دوم ومفرح وآشامیدن آن جهت تقویت معدهٔ بارد والی تحلیل ریاح ونفخ وتفتیح سدد وادرار بول وحیض وطلای آن جهت تحلیل صلابات اوجاع مفاصل نافع مقدار شربت آن یکمثقال ست **نارکیو** بفتح نون والف وکسر رای مهمله وفتح کاف وسکون یای تحتانی وفتح واو والف اسم فارسی ست ومعنی آن انار روباه ست وآن را مارکیو نیز گویند وفصل میم بالف مسطور شد وبعضی خشخاش زدی وبعضی گویند خشخاش باقسام آنست وبعضی گویند که آن خشخاش سیاه ست خاصته وبعضی فاضل الماء دانسته اند **نارمشک** بفتح نون والف وکسر رای مهمله وضم میم وسکون شین معجمه وکاف اسم فارسی ست یعنی مسک الرمان وآنرا در بربری گویند که در زبانی نارغیت نامند ودر قفطار غان ودر قانون باسم سویا یاد مذکور ست وبغراسانی گرم موصوف گویند تاویل آن بفارسی مشک انار ست وبعضی رومین پمپینه نیز گویند وبهندی نانگیسر خوانند وبعضی آنرا انار قیصر دانسته اند واصلی ندارد وجهت آنکه در ترکیب قدما مثل سفوف ارسطاطالیس بردود خل ست ودر ماهیت آن اختلاف ست رازی گفته که آن شکوفه درختی ست که آنرا نارفاسیس گویند وشیخ الرئیس نوشته که آن شکوفه وقشور واقماع شبیه به بسباسه است بلکه کمتر در سرخی مائل بزردی وخوشبو با اندک تلخی وقریب ناروین در قوت وآنرا نارغیت گویند وصاحب جامع اسحاق بن عمران نقل کرده که تاویل آن مسک الرمان ست وآن مثل مانه کوچک گویا که گل آنست ودر رنگ آن از سفیدی در سرخی وزردی ودر وسط آن انوار ست که رنگ آن همچنین ست وطعم آن غصص بوی آن خوش دار خراسان آورند وبعضی گویند که آن اقماع رمان هندی ست وتمیمی گفته که دیاسقوریدوس ازان غفلت کرده وآن از نبات هندست ودر خراسان درکوههامیروید شبیه به نبات انار کوچک شاخها وانار کوچک وی هندو مثل جلنار

میکشاید مگر آنکه بچوشانند آن وگل آن نرم ست در طعم آن قبض و در بوی آن عطریت و ازان گل آن و پوست آن استعمال کرده میشود و آبش سجون گویند کنایه مشک دانه صفیر ست رنگ آن مابین سفیدی و سرخی و زردی و در وسط نواة ست طعم آن زمخت و با خوشبودی دیگری گفته که آن با ناربری ست و بوی آن تند و حرارت آن قوی و گویند بعید نیست که آن شنگوفه شبیه بتخم مرخ رنگ و در وسط آن اوراق باندک ست و اسحاق نوشته که آن از خراسان می آورند و آن در هند کثیر الوجود ست و آنرا در عرف ایشان ناگیسر گویند و آنرا در شراب شکری که آنرا عوض خمر مینوشند داخل میکنند و اطبای صنعت آن تمام نمیشود مگر آن و بعضی گویند شنگوفه نباتی ست و سرخ مائل بزردی و از نخود بزرگتر و در شکل شبیه به انار کوچک که گل آن نشگفته باشد و درخت آن بقدر درخت انار و چتری ست باجمله بهترین آن هندی تازه خوشبو ست که رنگ آن میان سفیدی و زردی و مزه آن زمخت باشد طبع آن بقول شیخ گرم و خشک در دوم و بقول رازی در سوم و گویند گرم در اول و خشک در آخر دوم ملطف محلل جید برای معده و جگر بارد مین و منفعت آن مثل سنبل در ترقیق و تلطیف و مقوی قلب و مانع از تحلل ارواح و قوای آن و قاطع البخره و نافع مالیخولیای مزاجی بسبب صعود ابخره معده بسوی سر و فرمل و سداس و در اخلاط مفرحات داخل میشود و از شرب و طلای آن رنگ مائل بزردی میشود و حنا آن باب محلل اورام بلغمی و شرب آن بوزن مثقال نافع سردی معده و جگر و تسخین آنها نماید لیکن از اکثار آن احتراز نمایند بسبب سمیتی که ندرانست و گویند مقوی اعصای بارد و حابس سیلان خون و استعمال در افراحات ست و نیم درم آن زیاده کشنده باد و حنا و آن مجفف قروح در رافع عرق و بدستور ذرور آن و گاه در بعض ضرر کند و مصلح آن طباشیر و گویند مضر مثانه و مورث زردی رخسار مصلح آن روغن بادام و مضر زهره مصلح آن کاسنی مقدار شربت آن نیم درم و گویند دو درم تا دو مثقال و بدل آن بقول شیخ ربع وزن آن زنجبیل و نصف وزن آن پوست پسته و سدس وزن آن سنبل و صاحب منهج گفته که نارمشک مستعمل در معاجین ست مضر جگر مصلح آن طباشیر بدل آن پوست داخلی پسته و سنبل و ابن عمران نوشته که اگر آن نباشد بدل آن بوزن آن زیره سیاه و ثلث وزن آن قسط بحری و بقول گیلانی اول بهترست و گویند بدل آن نیم وزن آن زنجبیل و نیم وزن آن قسط نارنج بفتح نون و الف و رای مهمله و سکون نون و جیم معرب نارنگ فارسی ست و بهندی کرنا نامند و غلط کرده کسی که آنرا نارنگی دانسته و آن ثمر درختیست بزرگ خوش منظر و اندک خاردار و مثل درخت ترنج بلکه لطیف تر از ان و فعل آن قریب از ان و چوب آن سخت و سفید مائل بزردی بر نگ صندل سفید نرم در طبس و کریشه مستوی الاجزا و برگ آن از برگ لیمو بزرگتر و از ترنج کوچکتر و خوشبو و گویند برگ درخت آن در بستان زمستان ساقط نمیشود و آن املس ست و بسیار سبز نمیت و گل آن سفید اندک طولانی و بسیار خوشبو و اندک تند طعم و با تلخی کم و ثمر آن در خامی سبز و مدور و بعد رسیدن زرد مائل بسرخی میگردد و مغز آن ترش آبدار و قاش قاش و پر دها و تخم آن اندک طولانی شبیه بتخم ترنج و از ان کوچکتر و تلخ و پوست ثمر آن نیز تلخ و در بلاد گرم سیر کثیر الوجود و در بعض بلاد ثمر آن همیشه بر درخت میباشد ثمر سال گذشته زرد سرخ رنگ و سال حال سبز نمیرس و هنگام شکوفه آن فصل بهار و خریف ست و معتبرین ثمر آن بزرگ بالیده رنگین شاداب پوست نازک املس آنست بقول گیلانی این درخت بکچیک جزای خود گرم و خشک ست و خشکی صریح آن و جرم آن و پوست آن ظاهر ترست و گویند گرم در دوم و خشک در اول و مغز تخم آن گرم و خشک در دوم و گرمی آن بیشتر از خشکی آن و پوست تخم آن سرد و خشک در دوم و لطیف ست و ترشی آن سرد و خشک در آخر دوم ست و گویند خشک در اول و خشکی آن کمتر از سردی آنست و گویند کآن و حکم ترشی ترنج نست و شریف گفته که ثمر آن مرکب از قوای مختلفه است و پوست آنرا بهندی توک سکند یعنی پوست خوشبو نامند و صاحب تحفه و غیره نوشته که پوست زرد و شنگوفه آن گرم و خشک در دوم ست و جمیع اجزای آن سوای ترشی آن از ترنج بهترست شمین پوست آن مسخن محلل رطوبات دماغی و مفرح قلب و نافع غشی و حنا و آن با سرکه جهت درد سر بارد و حار و بوئیدن گل آن مقوی دماغ و دافع ریاح بارده و دران و محلل زکام و خوردن پوست خشک آن بکنیم درم با آب گرم ازالهٔ وجع الفواد کند و رفع قی و غثیان و مغص و اخراج کرم شکم در ساعت نماید و بور ترشی آن لازم وحی است که موافق نزلات سینه و سرفه مداومت خصوص که با پوست از میان و وبا ردکرده تخمهای آنرا برآورده قدری نبات کوبیده بران پاشیده برآتش گداز ند کرده سه جوش بخورد پس برداشته نیکو مکند کآب آنرا صبح ناشتا و آن جهت خفقان حار و سر فه صفراوی و التهاب معده حار نافع و چون تخم آن با شکر بخورند قمع صفرا و اسهال آن و ادرار آن و تسکین التهاب معده کند و اشتهای طعام آورد و قطع قی نماید و آشامیدن آب آن با شکر مسهل صفرا و مسکن حدت آن و خون بدمد صفرا و رافع خمار و امراض حار صفراوی ست و بدستور شربت مطبوخ آن با فکر صاف و آن موافق گرم مزاجان ست و ضرر آن با مصاب کمتر از سائر ترشیهاست و مضر عصب غیر صحیح و چون پوست آن مرده

بازیت وآب گرم بخورند اخراج کرم وبازاد معاکند وچون زن حامل آن نامید وازحیض خوب کند وچون آب تقوع آن بخوشند ولادت آسان نماید وضماد پخته مرهای آن تحلیل
انه پوست وتخم وتخم خبث جرب وحکه وجوشش سر وزخم کردن جلبد بدن موی سیدر وبوسیدن تبریخ وبرگ آن مفرح ودافع طاعون وسوای وبائی وفساد هوا وتخم آن
باتمر یا قیت خوردن دو درم مقشر آن تمر یا قی گزیدن هوام سمی در رشتهای باریک سبز وخشت آن با اکسر وبوئیدن سوم قتال باره دانست چون خشک کرده دو درم با نشاسته بخیر بند
وپوست آن دو مثقال با شراب خوردن وضماد کردن نافع گزیدن عقرب ست وچون روغن آن دو مثقال بنوشند جهت گزیدگی عقرب وسائر گزیدگی هوام ذوات
سم بار دنافع ومالش آن نیز وعرق گل آن که بعربی ماء التفاح وبفارسی عرق بارانا مند گرم وخشک در دوم مفرح ومقوی ارواح وتهیج نشاط وتقویت سدد
مصفات ونزلات ودرد سینه وخفقان وغشی وقولنج ریحی وتقویت اشتها وباه ودافع آروغ وبار اخل مداومت آن نافع ست روز بهر نهار دو درم با شکر سرخ دو درم
مرجان سوده جهت طحال از بجربات وبا آب کرفس جهت اخراج سنگ گرده ومثانه وآشامیدن آن با شکر جهت قلع سهال عامی وسهول آن با قند جهت اسهال
حیض واصلاح حال رحم وباشیر بادیان جهت اعانت برحمل از بجربات دانسته اند وگیلانی وغیره نویسند که ماء التفاح که ماء از عرق گل تفاوتی نیست که مانند گلاب
عرق کشند مشهور بعرق بهار گرم وخشک ست وآن لطف ومحلل ومفتح سدد حیاشیم ونافع گزاز وسائر برده وزلات ونافع صداع بارد وبا ست بوئیدن آن سودت سهر
مصلح آن گلاب وچون در شیشه انداخته بخار آن استنشاق نمایند نافع سائر امراض بارد سر وتفتیح عارضات در عضل محرکه گردن وسرست آن منقش نفس بسبب عطسه
خود ونزول خفقان بارد وتقوی معده وحضر جگر وگویند هوا حضر آنست وقوت آن در ظرف چینی ویا سی تا هفت سال باقی میماند ودر شیشه تا یکسال ودر روغن تا پنج
که پوست زرد تازه آن با شکر وآن در روغن کنجد انداز ند وسه هفته در آفتاب نهند وهر هفته یکبار تجدید پوست وگل نمایند پس استعمال کنند نافع ست جمیع امراضی که
روغن نارد بن آنرا نفع کند بلکه این قائم مقام آن در جمیع افعال آنست وگویند بهتر از آن وهنادان پوست وگل خشک آن در لباس مانع کرم زدن ست بالطبع
دپوست زرد آن در سرکه پرورده ومرهای آن هر دو لذیذ وتقوی معده وخوردن ترشی تبریخ نمایند ضعف جگر وموهن معده بارد ومصلح آن شکر وعاسل مقدار شربت تخم آن
نیم مثقال بعسل یا بخرزهرهٔ بل آن تبریخ وآن اسطف از تبریخ وشکل آن وفعل ست نارنگی بفتح نون والف وفتح رای مهمله وسکون نون وکسر کاف فارسی و
سکون یای تحتانی وغارنگ نیز آمده است یعنی عوض یای تحتانی کاف فارسی ثانی آنرا در انگریزی ترنج گویند آن میوه ایست مشهور در هند کوچکتر از سنگتره
وگویند حکیم شریف خان هندی نوشته اند که بعضی نوشته اند که نارنگی اسم نارنج ست لیکن تاریخ چیزی دیگر ست ونارنگی مخصوص بدیار هند ست درخاص کشمیر از کوه ملو سنگتره
ست ودر ترشی وتحریک نزله زیاده ازان هر دو ومقر اعصاب وسینه فصلی آن نمک یا شکر وتعاهب مصطفوی گوید که نارنگی قسمی خرده از نارنج شهوست ودر سنگتره
مذکور ست ومصنف تذکره هندی نوشته که میوه ایست بشکل کونله ونارنج اما ازان ترش تر ودر زبان تلخی ایراد نخچیر میگویند یعنی آنکه نخچیر ولیس پیدا شده ودر ترش
مثل کلیخ ازاروه در سنسکرت پارادت یعنی گویند که مادر دیوتا که کرا در چشم خود کند زوپارو قی زن پیدا شد پس از میوه نزد پارو قی پیدا شد او بسیار دوست میدارد ست ودر اچا یعنی از چشم مادر پیدا شده
نارنگی ترش وگرم ودافع ضماد صفرا وسهل ست وشیرین وکوچک آن مقوی جگر ودیر هضم ودافع بادست نارد کی بوتی بفتح نون والف وضم رای مهمله
وسکون واو وکسر کاف وسکون یای تحتانی وضم یای موحده وسکون واو وکسر تای فوقانی هندی وسکون یای تحتانی درین اسم لفظ کی برای اضافت ست
یعنی بوتی نارد وبوتی اسم رویدگی ونارد بهندی رشته یعنی عرق مدنی راگویند چون نبات مذکور مفید رشته است لهذا باین اسم موسوم گشته وآن نباتی ست اندرین
تقدیر چهار انگشت بلند شده شاخها باریک مثل تار د انبوه میکند مانند مجموعهٔ رشته یا کامل وبهر دو طرف رشتهای مذکور ریشهای باریک مثل موشود وگلش پنج برگی وخوشنما
وخوش رنگ گلابی وخرد وبعد ازان ظرف میکند خرد از دانه کشیز وشبیه بدان ودران تخمهای باریک اکثر مجموع این نبات راگوفته بر نارد ونبذ ندنی اکحال آنرا میگذارند
وازاد ویهٔ جدیده است نارد وآمسنبل الطیب ست وکنه نارد ونه خرما اسم نفری ست نارنگی بفتح نون والف وکسر رای مهمله وسکون یای تحتانی بقول
صاحب تذکرة السند آنرا نتهٔ ی نیز گویند وهندیان ساک آنرا توت کوره ودر سنسکرت تارلی شاکه میگویند وآن روئیدگی ست ساق که در چاههای آب میشود

وبالای آن مفروش میشود و بخیش درته چاه میشود و شاخهای آن مجوف برگ آن شبیه ببرگ چکوره اما دراز طول و عرض بمقدار انگشت سیاه و کم و زیاده ازان و گلش گلان و سرخ مائل ببیاهی و قسمی ازناری ست که آنرا اهل دکهن پرل توئی گوره نامند که ساق او هم مجوف و درون او آب میباشد و هردو قسم سر ازبرگ و شاخ برآورده پخته نانخورش مساختن مصفی خون ست و گران و امراض صفراوی را نافع و چون برگهای او را پخته بردل ببندند تفریح میدهد و دستور پختن او اینکه دیگ گلی را پر از آب نموده بر دهن او پارچه بسته بران برگهای او نهاده سر پوش بالای آن محکم ساخته زیر دیگ آتش کنند که تا از بخار آب پخته نرم گردد پس آنرا بکار برند و اکثر برگهای او بادال مونگ پخته نانخورش میسازند و نوع دوم گران و مزه دار و مولد کرم و قروح و خارش و امراض ست و ناری نیز اسم نالی ست و آن عنقریب جدا مسطور گردد

ناریل بفتح نون و الف و سکون رای مهمله و فتح یای تحتانی و سکون لام اسم هندی نارجیل ست و بسنسکرت چوچن که اسم مشترک میان قرنفل و نارجیل ست و درختی ایچهو یعنی سه چشم دارد و نار کیلا که اسم ست و سگوگند یعنی خوشبوست و گوریچ کیسر یعنی برسر او مانند کاکل بهم پیوسته میباشد و نیز زندهر یعنی اندرونش آب میباشد و دردها پهل یعنی تمر بسیار سخت و گران ست و کریر پهل یعنی چشمهای میوه مانند چشم فیل ست میگویند و آن ثمری ست گرد مائل بدرازی و بر پوست بیرون او مویهای باریک و در وزن نیم رطل و کم و زیاده ازان و در خت آن مشابه درخت تاڑ و فوفل نزد هندیان سرد و تر و دافع صفرا و خوش کننده طبع و پاک کننده و مثانه را نیک و مقوی اعضا و مبهی و دافع فساد خون و سوزش اعضا و گران و دشوار هضم و مولد بلغم و خوشبو و رافع تشنگی و خلاصه کننده مزاج و دافع زیادتی سردی بدن و پاندروگ و گولد و صفرای مرکب از کلف و باد و رافع سوزش و خالص کنندهٔ بدن و روشن کنندهٔ طبع و یاوری دهنده برسخن و تحنده مزغذیان و مشهی و شیرین و نافع استحاضه و حابس شکم و آب نیم پخته او باد و صفرا می شکند و آب خام او کف میشکند و مسقط اشتها و مولد صفرا و کهیر و گ باد و مضر تها دارد و مصلح آن نمک و یا بیخ و گویند آبی که از تازه اش برآید سرد و سبک و مقوی دل و مشهی طعام و مولد منی ست و چون یک دو روز گذارند سرکا و تفریح و تقویت زیاده از خمر بود و از درخت او آب بعمل مخصوص مثل تاڑی و سیندی میگیرند و آنرا ناریلی میگویند بسیار مسکر و شیرین و لذیذ و سمن بدن و باقی افعال و مثل تاڑی و ازان الطف ست و افعال و خواص این بقول یونانیان در نارجیل مسطور شد

نازبو اسم فارسی ریحان ست

نازجو اسم فارسی خیارست

نازبو بروزن بازو اسم فارسی درخت دیودار ست و آن صنوبر بری یا سندی ست

ناسان بفتح نون و الف و فتح سین مهمله و الف دوم و نون اسم رائی ست

ناشپاتی اسم هندی کشمری ست

ناشف اسم بدست

ناطف بفتح نون و الف و کسر طای مهمله و فا بفارسی قبیده و قبیطه نامند و هندی برنی گویند و آن حلوای معروف و در چهارم گرم و خشک و موافق سینه و ریه و سرفه و خلط بلغمی و مسن بدن و بجهت منع انصباب مواد بمعده نافع مقرح مزاج ان مصلح آن اشیای ترش گیلانی نوشته که انچه از شکر بسازند معتدل و موافق جوانان و کهول و مشایخ و امزجهٔ حاره و باردهٔ و سر و گرم مست و انچه با نشاسته بسازند نافع صاحبان تر و زکام و حرقة البول و انچه از عسل بسازند در حرارت شدید تر و مضر گرم مزاجان و موافق امزجهٔ باردهٔ و پیران ست لیکن مصلح و مولد صفرا و خصوصاً در جوانان و انچه با پسته و عسل باشد نافع کسی که در سینه و ریه آن سده و بلغمی باشد لیکن آسخان قوی زاید و انچه با کنجد بود نافع سرفه و قرحهٔ سینه و ریه و غذای آن بسیار لیکن ثقیل مرخی معده و آنچه با گردگان بسازند بسیار گرم نافع معده و بلغمی و گرد و باد و لیکن مصلح آن خشخاش و کاهو و آنچه از بادام و شکر بسازند آن قلیل الحرارة نافع سرفهٔ رطوبی و موافق گرم مزاجان و جوانان و کهل و صاحب شمس الدرر مینویسد که ناطف معمول بعسید انگور کثیر الاسخان نیست و معمول از مغز چلغوزه در غنائیت بیشتر و چون انهضام آن خوب گردد خون محمود پیدا کند و جمیع اقسام آن در نزد اکثر از معده سریع تر و در غذا کمتر از سائر اقسام حلویات که دران روغن و آرد یا نان باشد اصلاح آن نمایند برای کسی که محتاج بغذای کثیر باشد و الاحتیاج باصلاح نیست و قسمی از ناطف مفروست و او آنست که شکر محلول بآب یا غیر آنرا از شیر بفیها برآتش ملایم منعقد سازند و بقوام آرند تا آن چنان گردد که چون ازان بگیرند بدست برداشته نشود پس سرد کرده بشکنند و ناطف بسازند و قسمی ازان مرکب ست و او آنست که بعد برداشتن آن از آتش چیزی که اراده کرده شود تقل آن باشد مثل پسته و جوز و مانند آن که مذکور شد و ران بسر شند و منبسط سازند و بگذارند تا آنکه سرد گردد و این را بفارسی حلوای سوهن گویند و قسمی ازان معروست و او آنست که دران ابازیره و عقید و شیر نیز افتد و قسمی ازان مسهل ست و او آنست که بگیرند تربخبین محلول مصفی مقوم بفتح نیم من و دران سقمونیای منشوی یک مثقال اضافه کرده در طبخیر با آتش ملایم ناطف بسازند و دران سفیدی بیضه انداخته و شربت این یک وقیه ست

واگر معده ضعیف باشد ترنجبین را در گلاب و آب بهی حل کنند و گرارا دهند تا ترش کردن آن باشد آب تهره کنند ناغمه بلغت اندلس لسان الاولی ست **نانخونس** اسم گرسنه ست **نافجه** بکسر فا و فتح آن نافهٔ مشک ست **ناقد** بلغت اکسیریان سیماب ست **ناقس** اسم خربزه ست **نافن** بسانسیریت **نافوخ** بلغت بغداد اسم بیخ دلبوس ست **ناقه** اسم مادهٔ شتر ست **ناگ** بفتح نون والف و کاف فارسی بهندی اسم فیل ست و نیز اسم مار سیاه و بر اسریت و قرغل نیز اطلاق میکنند و اسم ابرک سیاه نیز ست **ناگا** اسم لونگ ست **ناگارجنی** بنون والف و کاف فارسی والف و سکون رای مهمله و ضم جیم و کسر نون و سکون یای تحتانی قسمی از دود دهی ست **ناگ پتر** اسم تربد ست **ناگ بلا** بنون والف و سکون کاف فارسی و فتح بای موحده و الف اسم جبلگی ست بمعنی مقوی مانند قوت فیل گرم و مزهٔ آن شیرین و ترش و نخت دیر هضم و دافع خارش و پیسی و ریشها و علتهای صفراوی بدنی ست **ناگ پھن** لفظا ناگ بدستور و فتح بای فارسی و خفای ها و سکون نون و خی ست خاردار مثل قدوم و برگ آن مثل کفچهٔ مار و ضخیم و اندرون او ملواز لعابیت و لزوجت اندک مشابه ببرگ صبر و بر برگ آن نیز خار ریزه و نوکدار و فرآن مثل کندوری لیکن پرخار باریک و سرخ رنگ و چون پخته شود تحش میشود و اکثر باقین آنرا میخورند و چون برگ آن بر زمین افتد میروید و در خشش کلان مثل تهور و غیره میشود و از بیخ آن شاخهای بسیار روئیده زمین بسیار فرا میگیرد و چون برگ آنرا از پوست و خار پاک کرده پارچه پارچه نموده در آب تر کرده و قت شب در شبنم بدارند و صبح مالیده از قدری نبات شیرین کرده بنوشند برای احتراق خون بسیار مفید و نیز چون برگ آنرا از سر رو طرف از خار و از یک طرف از پوست آن پاک کرده بلدی خوب باریک سوده بران پاشیده بگیرم نموده بر مسهای بواسیر بندند و تا سه روز بسته دارند و وقت اجابت آنرا کشاده استنجا نموده باز گرم کرده ببرند سوزش و ورم بواسیر دفع کند و جریان خون را بند سازد مجرب ست و نزد بعضی سرد و خشک ست **ناگم** اسم سیندور ست **ناگ جبوگ** بفتح نون والف و کاف فارسی و فتح جیم و سکون میم و ضم بای موحده و سکون واو و کاف اسم درخت و ندله ست **ناگدمنی** بنون والف و کاف فارسی و فتح دال مهمله و سکون میم و کسر نون و سکون یای تحتانی چوبی ست شبیه بمار و پیچیا و حلقها مثل دارد و پیچیدهٔ او بعینه مثل چیرهٔ مارست لهذا باین اسم مسمی گشته گرم و تر و سبک و قابض و مسمن بدن و مقوی آن و دافع فساد صفرا و بلغم و سوزاک و بثور و آتشک و زهر و از بعض کتب هندیه ثابت میشود که ناگ دمنی اسم بیخ درخت الندست از دیدن آن مار کفچه خود را بر زمین می اندازد و لهذا باین اسم موسوم گشت و نیز اسم بیخ اسری ست **ناگدونتی** بفتح نون والف و سکون کاف فارسی و فتح دال مهمله و سکون نون دوم و کسر تای فوقانی و سکون یای تحتانی اسم قسمی مکل ست **ناگدون** بنون والف و کاف فارسی و فتح دال مهمله و سکون واو و نون نزد اکثر اطبای یونانی اسم فارسی و بقولی هندی بلیون ست که بفارسی مارچوبه گویند و بقول صاحب مصطفوی هم هندی عود الحیه ست و بقولی اسم هندی مارگیاه ست و مخفف تذکرهٔ الهند نوشته که منجملهٔ البلاب ست برا شجاری پیچیده برگ او شبیه ببرگ گردگان و از مان کوچک تر و در سبزی شبیه ببانج و نه برگ بر سر او باریک و بخش مائل بزردی برگ او گرم و خشک در دوم و بیخ او در اول سوم مزهٔ برگ اندک تلخ و بیخ بسیار تلخ عصارهٔ برگ آن جهت سوم حیوانی و غیر آن نافع و غرس آن در خانه باعث گریختن مار و طبخ غبد در عصارهٔ آن و سحق بدان موجب انقطاع آن بحریت و بیخ آن یک ماشه تا پنج دانه فلفل سیاه جهت هیضهٔ شدید و سموم متناله و اگر غشی باشد با یک دانه گهو نگچی سفید قوی الاثر و بجهت سم مار و تپهای بارد و فالج و لقوه و رعشه و امراض نفسانی و عرق بسیار و غشی و تقویت حرارت غریزی نافع و بسرد مزاجان بسیار موافق و نزد هندیان دافع دماميل و بثور و فساد زهر عنکبوت و مارست افعال و خواص این بقول یونانیان در بلیون خواهد آمد **ناگرگ** بنون والف و فتح کاف فارسی و رای مهمله و سکون کاف یعنی دافع دوران سر اسم گاجرست **ناگرم** بنون والف و فتح کاف فارسی و رای مهمله و سکون میم یعنی چیز بهتر اسم سونٹھ ست **ناگرموتھ** بنون والف و فتح کاف فارسی و سکون یای مهمله و ضم میم و واو مجهول و فتح تای فوقانی و خفای هر دو ها اسم قسمی از موتھ ست که مذکور شد **ناگسر** گل ختمی **ناگفن** بنون والف و سکون کاف فارسی و فتح سین و سکون رای مهملتین و فتح کاف فارسی و دال هندی مشدد و خفای ها که آهنگل گندا نیز گویند درختچگی ست بی ساق و مفروش برزمین و بین بقدر یک ذراع و زیاده از آن برگش مانند برگ کندوری و بخش مانند بیخ لکوڑی اما خیر هموار گرم و خشک و بیخ آن بالتر یاقیت ست جهت زهر مار مشهور و برای جذام و سوزاک و آتشک و خناق مفید و رافع سرفه و افزاینده منی و مقوی باه و مستاصل و جع مفاصل

باید کرد در روغن گاؤ پخته بجوشانند معتدل سه ماشه غذا اول تا سوم روز خشکه بروغن بسیار و بی نمک بعضی بعد رای مهلهه هم افزوده ناگسرم گذهه نیز گویند
و از مجربی منقول ست که بقدر دو ماشه ازان در پان نهاده وقت خفتن صاحب ضیق النفس را اگر سه روز بدهند از الم آن مرض میکند و اگر موشک کور کسی
را گزیده باشد یک ماشه ازان یازده روز مجورانند زهر آن دفع کند و اگر این نبات سالم را تراشیده خشک کرده سفوف آن ساخته جاوتری و جاپهل
دران آمیخته بروغن گاؤ همواری آن سازند و سه حصه آن کرده هر حصه را روز تا سه روز بخورند و غذا خشکه ساده بی نمک خواه آب را الا بهر بی نمک

ناگیسر بفتح نون والف وکاف فارسی وکسر کاف فارسی دوم وسکون یای تحتانی مجهول وفتح سین
مهمله وسکون آخر مهمله بنده کاف اول یعنی ناگیسر نیز مشهور ست و بقول حکیم غلام مصطفی و حکیم غلام امام اسم هندی نار مشک ست و بعضی گمان کرده اند
که قسم اخیر هو فاریقون را گفته و ادی رومی نامند ناگیسر دانسته دور نیست در بدیع النوادر مرقوم ست که ناگیسر دهنی مائل بسرخی و خوشبو در طعم قریب
ببابسه با ندک غصوصت و قائم مقام نار مشک ست و در تالیف شریفی ست که ناگیسر دانه ایست کوچک از کباب چینی و زائده باریک و طویل دارد که
قمع او ست و رنگ سرخ بود و گرم و خشک ست و سبک و گوارنده مادهٔ خام و دافع بوی عرق و جذام و جشیدگی و فساد طعم و صفراء زهر و گویند نار مشک ست
و در مؤلف تذکرة الهند نوشته که ناگیسر را در سنسکرت ہیمی جهسم یعنی برافروزنده رنگ بدن و تشنگی و گیاتا ناهمان یعنی فرزاینده عقل و
گیسرم ناگیسرم یعنی ناگیسر قوت شرزه میدهد میگویند درخت آن کلان باشاخهای متفرق و چوب آن سبک و سفید و نرم و شکن و برگش مانند سرو گوش
هم بشکل سر او نرد و سیاه و بسیار خوشبو که مارها ازان مست میگردند و بار آن برابر دانه فلفل مزه تلخ و نرمخت دارد و دافع زهر استخوانی و خارش و ملین طبع
و رافع باد و پیت و بلغم لزج ست و صاحب مخزن مینویسد که درخت آن عظیم القدر درخت گردکان و برگ آن پهن بقدر برگ امرود و گل آن بسیار خوشبو
و در پوره بینیه و رنگ پوره دیگر نواح بنگاله کثیر الوجود و عطر گل آن خصوص زردی که درمیان گل میباشد میگیرند بسیار تند بو میباشد و در صندوقی که عطر آن
باشد عطرهای دیگر را فاسد و بسوسی خود میگرداند از حدت بوئی که دارد و آن گرم و خشک تا آخر دوم و عطر آن تا چهار رهر و گل آن دافع صفراء و بلغم و غائله سوم و ریاح
و بواسیر را هر نوع که باشد و کرم شکم و قی را دافع نماید و رنگ روی را صاف و نیکو و خون را صاف و مجراحات را پاک و یا اصلاح آورده و حبس خون بواسیر استیصال
دانهٔ آن بدین طور کنند که سه مثقال زیره که درمیان گل آن میباشد شب در آب بخیسانند و صبح صاف کرده قدری تند و یا شهد اضافه نموده بنوشند
چند روز بهم تا آنکه دانها زائل گردند و حکیم عبد الحمید در حاشیهٔ تحفه نوشته که در چیل روز تجربه رسیده که زائل گشت و چون زردی آنرا شب در آب بخیسانند
و صبح آب آنرا صاف کرده بیاشامند بانک نبات تا چهل روز دانهٔ بواسیر را زائل گرداند و آشامیدن مقدار یک حبه از عطر آن با برگ تنبول مقوی
باه و لیکن چون بسیار گرم ست خطرناک اوکی آنست که گرم مزاج مرتکب آن نگردد و طلای عطر آن نیز مقوی باه و منعظ ست و چون مغز تخم آنرا کوفته
اندکی آب بران پاشیده در صره بسته بر جرب یا لبس شب خوابانند تا اندک روغن ازان برآید و چون روغن آن کم گردد باز اندک آب بران پاشیده
برهم زده صره بسته باز بمالند و روز با آب گرم بشویند در چند روز متواتر زائل گرداند و جرب رطب را نیز مفید خصوص که روغن آنرا بران بچکانند که آن صره
را لفشارند تا روغن ازان برآید و یا بطرز روغن بادام روغن از تخم آن گرفته بر جرب رطب بچکانند و قبیل را باریک سوده بران بپاشند در چند مرتبه
زائل سازد **ناکلی** بفتح نون والف وضم کاف فارسی وکسر لام وسکون یای تحتانی اسم قسم خرد راسناست و آنرا چیم نیز گویند و نیز اسم سرپا چهی ست
و بقول حکیم شریف خان اسم نولی ست و نولی سال پرنی را گویند و صاحب مدن هنود نوشته که نار را زبان سنسکرت ناگلی نامند **ناگماتا** بنون
والف وسکون کاف فارسی وفتح میم والف و تای فوقانی والف اسم تلسی ست **ناگماتاری** بدستور و بکسر رای مهمله وسکون یای تحتانی اسم نسل ست
ناگمایا بنون والف وکاف فارسی وفتح میم ولام ویای تحتانی والف اسم درخت گل چڑیاست **ناگن** بفتح نون والف وکسر کاف فارسی وسکون نون
دوم بزبان تلنگان بیچ آنرا بچر گڈهه نامند و گویند بچر نام بای ست که از گزیدنش خون از دهن جاری میگردد و چونکه این دافع سم اوست لهذا اسمی باین
اسم گشته و آن نباتی ست که اکثر در باغهای ملک مدراس میکارند تا بیک قامت بلند میشود بخش بالای زمین تا نیم گز نمایان گویا که تنهٔ اوست و برگهای آن

ناگیسر

ناگکی

ناگماتا

ناگماتاری

ناگمایا

ناگن

انبوه و دراز تا یک گز و زیاده از آن و عرض بقدر دو تسوه بتدریج تا سر برگ عرض کمتر شده نوک برآید فی الجمله مشابه باده مار و سنبل بزدی و سمو نارونا
کاسم او نوناگ یعنی مار ست بسبب مشابهت برگ او بدان قسمی باین اسم گشته و از میان برگها شاخی گردد و پهنا و گنده بر آید بر سر آن شاخ گلها میکنند سفید
و سفید و دراز و نباله و منشش برگی مثل گل نرگس و هر برگی نازک و تنک بدرازی یک انگشت و پهنائی نیم انگشت و خمیده و بسوی زمین و بالایش بیشه و ریشه و سطح
نصف سفید و نصف سرخ مائل بسفیدی و سیاهی و بر سر هر ریشه دیگر میاه مقرح آن گرم و خشک نسبتش برگ او برادو اجاع محلل ماده و ریاح و قطور عصارهٔ او
در گوش باعث تسکین درد و گل آن مفرح و مقوی حواس و چون روغن آن مثل روغن گل ساخته بر عضوی که موی ندارد مثل موی بر دیده باشد بالبدن موی بر دیده و طلاء
آن بر ذکر منظ بقوت ست نالکنی بنون و الف و کسر کاف فارسی و نون دوم و سکون یای تحتانی اسم کلا چه دست نالکور بفتح نون و الف و ضم کاف
فارسی و سکون و او و رای مهمله در سنسکرت دربر گهادر چهالی یعنی درخت دراز میشود و تجمه شاخها یعنی بسیار شاخها دارد و هر شاخ بجایی یعنی سبز پیدا شده و بتدارهٔ پران
یعنی برگ عریض دارد و شرنگا چا یعنی دراز و نوک دار میشود و پچل و چتا کو لکا یعنی بار او مثل بار درخت و چتاد ازان گرد مائل بدرازی میشود میگویند و آن درختی
است کلان با شاخهای بسیار و برگش عریض و دراز و نوک دار فی الجمله شبیه ببرگ تمباکو و پر زغب و گلش خوشه دار و ثمرش گرد مزاج آن گرم و خشک جهت دود سر
و کمر و اعضای بول سود مند و دافع دمامیل و کشندهٔ کرم و نافع پرسیو د چون سیاب در دهن بماند و ازان چیزی فساد ظاهر شود آنرا برآرد و فائده دهد نالکه بنون و الف
بفتح کاف و سکون با اسم هندی نهنگ ست نالی بنون و الف و کسر لام و سکون یای تحتانی و تاری برای مهمله عوض لام نیز گویند روئیدگی ست بر روی زمین
افتاده و برگ آن نوعی مشابهت ببرگ اللی دارد و در فرنج گرم محلل رياح مسهل دافع تخمه و حکیم شریف خان مینویسد که در بعضی کتب هندی ناری را جدا نوشته اند مزاج آن گرم و نشکه آنم
و محلل رياح سود مند و مسهل و دافع صفراست و بادرا پید اکند و حکیم ابوالقاسم تلمیذ رشید حکیم موصوف میگویند که نیز نالی اسم شاخهای گندم و جوست که میانه کاه باک بود و خوشه اش
بزودی باشد و بقول بعضی چون نالی راجوشانیده مضمضه نمایند درد دندان را دافع تاید و دندان را مستحکم کند و صاحب تذکرهٔ الهند نوشته که مزاج آن گرم ست و سبک و محلل رياح و سنگ
و مسهل و دافع تخمه و محرث رياح و ناری جدا بهم مسطور شده نالیک بنون و الف و کسر لام و سکون یای تحتانی و کاف اسم کلیاست ذیلی الف و آخر هم ساگ ناری ست بذوق کاف بعد نالی
نالی هم آمده نالیکا هیدکا بفتح نون و الف و کسر لام و سکون یای تحتانی و فتح کاف و الف و فتح میم و کسر ها و سکون یای تحتانی و فتح کاف دوم و الف
اسم چلکا ماست ناموس اسم پشه ست نان بفتح نون و الف و سکون نون ثانی اسم فارسی ست بعربی خبز و ابن حبه و بترکی چرک با نگریزی بریت
و بهندی روٹی گویند و ماهیت آن معروف ست و آن از آرد حبوب ماکولهٔ معروف ترتیب میدهند که هر واحد را از حبوب ماکوله که میخواهند سائیده بیخته
با آب سرشته در تنور یا بر تابه یا بر خرف پخته تناول می نمایند و مزاج آن تابع مزاج حب آن که ازان بسازند میباشد لیکن از تخمیر قوت محلله و از تحمیض قوت
حرارت اکتساب می نماید و اما بطیخ بر انگشت بغیر تابه و باشیر سرشته و نیز بار و غن آمیخته پس درین صورت قوت دیگر کسب میکند و گیلانی نوشته که عادت
باخذ نان گندم بسبب کثرت موافقت آن ببدن انسانی جاری شده پس می باید که انسان عدول بسوی غیر آن نکنند مگر بسبب تعذر آن در زمانه قحط یا عدم
وجدان آن در بعض بلاد و بهترین نان آنست که از گندم نرم قلب پاک نابت در زمین جید نظیف از شوائب و بدست خوب مرسشته معتدل تنک و خمیر
و خوب پخته تنوری باشد و گویند بهترین آن آنست که از آرد سفید خمیری معتدل در غلظت و رقت مفسول سبوس آن با عتدال جدا کرده باشد و آن اقسام
بسیطه نان آنست که با سبوس آن بسازند و بعضی بغیر سبوس و آنکه خمیری و نه خمیر که نظیری نامند و آنکه نرم و آنکه کمنه و آنکه از گندم مغسول و غیر مغسول باشد
و آنکه در تنور و بر خرف و بر تابهٔ آهنی و بر انگشت و بر سنگ و مدغون در ریگ گرم پزند و آنکه تخمین یا بر قیق یا نضیج یا خام باشد و درین صورت مختلف میشود
احوال نان در جودت و رداءت و خفت و ثقل پس بسیار سبوس دار سریع الخروج قلیل الغذاست و بی سبوس با لصده و آن محتاج زیاده تخمیر است
و کم سبوس دار بسبب کثرت جودت و علاکت آن و محتاج به تخمین زیاده تر از سبوس دار ست و نان بسیار خمیر نضیج صالح برای مشایخ و تارک ریاضت بست
و کم خمیر کم نضیج صالح جهت مرتاضین و قوی مزاجان چه قلت نضج آن ایشان را ضرر نکند و در غلیری تخمیر زائد ست و احدی را موافق نبود و هم نشود
گرم خوردن نان و اخمیر خرف پیه مضر تر از همه ست که بر تابهٔ آهنی پزند و مطبوخ که آن تنوری ست بهتر از ان ست که بر انگشت و یا سنگ بسازند و این هر دو را

نیز خبز الملة نامند و هر قدر که گردهٔ نان در ساختن آن بزرگ باشد سبک تر از کوچک و در غذا بیشتر باشد و خرفی جواذر باید و شیخ میفرماید که نان گرم غیر مقبول نزد یک طبیعت ست و قریب تنوری فرنی ست باقی سائر آن روی و نان سطبر افضل از رقیق ست و هر قدر که آرد پاک تر باشد پس واجب ست که خمیر کفته و بگذارند تا آنکه خوب برسد و چنین آن در مالیدن و سرشتن بدست زیاده تر باشد و نان قرن مثل نان تنور و احداث نفخ از هر دو جانب نیست و نان ملة یعنی بر خاکستر گرم ساخته از اندرون خام بود و نان مغسول مبرد قلیل الغذا طافی بر معدهٔ صالح جهت گرم مزاجان ست و سدد پیدا نکند و گرمی نیارد و صفت غسل آن این ست که بگیرند نان شبینه و مغز آن در آب گرم بخیسانند پس آبیکه بالای آن باشد بریزند و تجدید آب بران نمایند تا آنکه از آن قوت خمیر و غیره برود و بنهایت انتفاخ برسد و نان سمید و جواری و خشکار بعد ازین جا مسطور گردد و نان که خوب پخته نباشد در غذا بیشتر و چنین کم خمیر لیکن غذای این لزج و مسدد و صالح نیست مگر برای بسیار ریاضت کنندگان و نان ملة ازین قبیل ست زیرا که باطن آن کم پخته میشود و مغسول و در غذا کم بعید از تسدد خفیف النفخ و وزن نان گندم سخیف و حکم خشکار ست و قطائف و فتیت بمقام خود با مسطور شد و نان محول بشیر کثیر الغذا بطی الانحدار مسدد ست و خمار نان گرم زیاده از خمار گندم ست بسبب نمک و نان که از گندم نو باشد بسرعت فربه کند و خمار نان گندم با ما العسل و عصارات موافقه جهت اورام حارهٔ جیده ملین و مبرد آنهاست و چون نان با آب و نمک آمیزند و بر قوبا بنهند نفع کند و نان گرم تشنگی آورد و بسبب حرارت خود و بر معده طافی گردد بسبب طوفت بخاریه و بسرعت شکم پر کند بسبب مذکوره نان گرم در انهضام سریع تر و در انحدار بطی تر و نان خمیری ملین و فطیری قابض و ملة نیز قابض و نان کهنه خشک حابس شکم و اگر چه بدان چیزی از قابضات نیامیزند نان تنک قبض زیاده تر از فربه کند و شارح گیلانی گوید که نان تازه در غذا زیاده رو در انحدار سریع تر و سمن بدن و مقوی آن و خشک آن با صفه و اینچه آرد آن با شیر و روغن سرشته باشند غلیظ و دیر هضم و خم و چون از مغز نان خمیری گندم حریره سازند غذای نیک موافق باشد و همچنین اگر نان با مسکه یا روغن یا شیر و شیرینی بخورند غذائیت آن زیاده گردد و روغنها اصلاح قشف و یبوست آن کنند و بسیار خمیری ضعیف الغذا قلیل اللعب ست پس برای تناول کننده آن می باید که اگر شدید الکد باشد با اشیای غلیظه مثل لحوم حملان و گوساله و هر الوس بخورد و با آن تو ابل گرم یا اشیای حریفه استعمال نکند و شراب حلو غلیظ باک ندارد و اگر صاحب کد نباشد بلکه ذی ذعت باشد محتاج باصلاح ملیست دنان بسیار نمک یا بورقی ردی کریع الانحدار قلیل الغذاست و تدبیر آن بتدبیر خشکار سازند و چون در نان بعض بزور اضافه نمایند فعل آنها کنند پس اگر خشونتش باشد خواب آورد و قابض بود و اگر شونیز یا زیره یا حلبه با ایشان باشد اشتها آورد و تفتیح و تخفیف و دفع ریاح و تحلیل نفخ کند و نان نفسه معطش ست طب باشد خواه خشک و نان گرم تسخین و تخفیف یا تطیب بقدر نفخ آن نماید و نان سرد مرطب بدن و اصلاح نان فطیری مثل اصلاح نان حواری ست گویند که نان تنک فطیری ردی ست و اینچه با شیر و روغن ترتیب میدهند از شیرمال می نامند و بهترین همه اقسام ست و انواع آن بسیار ست و اگر شیرین می خواهند با شیر و شکر و دوشاب نیز ترتیب میدهند و بران زردهٔ تخم مرغ می مالند برای رونق آن و با بزیر مانند کنجد مقشر و نانخواه و غیر آن که مسطور شد بران بپاشند و یا در خمیر داخل نمایند و لیکن غیر نان آبی همه دیر هضم و غلیظ ست اما مقوی گرده و نیکو خوردن نان با شیر و روغن و زردهٔ تخم مرغ پخته غلیظ و دیر هضم لیکن مقوی گرده و تازه آن سریع الانحدار و خشک آن دیر هضم و مخفف و نان گرده مغن بمخفف رطوبات معده و خائیدن آن را فع کندی دندان و نان فطیر اگر چه از آرد آرزن بیخته و بسبوس آن را تمام گرفته باشند دیر هضم و مسدد و نفاخ خصوصا که با شیر و یا روغن و شیرینی خمیر نموده باشند در اکثر امزجه گرم نه عمل بخلاف سبوس دار آن که همه امراض نفخ ست و صاحب منهج نوشته که نان مضر بریضان تب است و اهل حمام غسل آن بآب ست بدل آن هنگام عدم آن برنج با شیر و نفتیت و و تطائف دیگر که از اقسام نان ست هر یک در مقام خود با مسطور شد **نان حواری** بفتح حای مهمله و واو و الف و کسر رای مهمله و سکون یای نسبت بهری خبز الحواری نامند و آن نانی ست که در گرفتن سبوس آرد آن بسیار مبالغه کرده باشند و گندم آن سفید بالیده باشد کنان آن سفید گردد و بهترین اقسام نان ماست حواری یعنی سفید ست و در روم و فرنگ نان را خوب سفید مرتب می نمایند بهتر از جاهای دیگر و این برای اقویا و مترفین نیکو ست و نان بهترین همه اوال آنست و اینچه منرآن دفع کند روغنها و شیرینیها و شیرست و حذر کنند که با آن یا بالای آن چیزی از ثقلها و کوابح و مضیقات نخورند

نان خشکار

بگذرند و بالای آن تشنه نشوند و چون عقب آن امرود و خربزه باشد و نان حواری و همچنین نان سمید بسرعت فربه کند و قابض شکم ست **نان خشکار** بضم خای معجمه و سکون شین معجمه و فتح کاف و الف و رای مهمله بعربی خبز الخشکار و نخالی و بهندی بھوسی والے آٹے کی روٹی گویند و آن نانی ست که گندم آنرا نشسته و سبوس آنرا نگرفته ترتیب سمید هند و غذائیت کمتر و برای پیران و ضعیفان و اهل آرام و سکون نیکو ست سریع الانحدار و غیر مسدد و در بعضی مزاجها طبع نافع صاحبان قولنج و ردی تر بسبب کثرت سبوس و قلت مغز و مولد خون سوداوی و محدث امراض آن و بسرعت آورنده پیری و مغلظ طحال و ضعف بدن و صاحب بواسیر و حکه و جرب و مصلح آن شیر تنها ست و روغن و شیر تازه

نان سمید

نان سمید بفتح سین مهمله و کسر میم و سکون یای تحتانی و دال مهمله بعربی خبز السمید و بفارسی مشهور بنان میده و بهندی میدے کی روٹی نامند و آن نانی ست که در گرفتن سبوس آرد آن مبالغه کرده باشند بقول گیلانی معتدل در حرارت و شیخ میفرماید که نان سمید در غذائیت زیاده از غیر نیست و بهترین غذا ست لیکن در نفوذ بطی تر و نان حواری تابع این در احوال این ست و ابن ماسویه گفته که افضل نان و اکثر غذا نان سمید ست و آن در هضم دیر تر بسبب قلت سبوس آن و قریب آن نان حواری درین امر ست بعد آن نان خشکار و گیلانی گوید که نان سمید و حواری هر دو مولد نفخ و تدو و سدد جگر و خصوصا در مستدرین آن و بدین همت می باید که از ان هر دو اجتناب نماید کسی که معتاد آنها باشد و پرنان خشکار قناعت کند و دفع ضرر آنها و خصوصا قرنی آن هر دو و رقاق بسیار خمیر و نمک بورتی که متعاد بخوردن آن باشد بشرب سکنجبین بزوری و خوردن تخم خربزه و تخم کرفس باشکر طبرزد نمایند و خصوصا چون احساس ثقل زیر اضلاع از جانب چپ کنند و اگر در ظرف راست باشد پس انیسون عوض تخم کرفس گیرند و گویند مورث سدهٔ جگر و سنگ گرده ست و مصلح آن انیسون و بادیان و شکر و سکنجبین بزوری

نان طابق

نان طابق بعربی خبز الطابق نامند بطای مهمله و الف و فتح بای موحده و سکون قاف معرب تابه فارسی ست که بفارسی ساج نیز گویند و آن نانی است که از آرد فطیر باریک ساخته بر روی تابه آهنی پخته باشند و این را نان ساجی نیز نامند و بهندی چپاتی گویند و آن خشک زیاده از غیر ست و کمتر از تنوری ست و قابض و موافق اسهال بواسیری ست

نان طابون

نان طابون بفتح طای مهمله و الف و ضم بای موحده و سکون واو و نون نانی است که در گرفتن سبوس آن مبالغه کرده باشند و با روغن ترتیب بهند و باریک باشد مشهور بکمماست و گویند که آنرا بهندی پراٹھه نامند کثیر الغذا و مولد خلط متین و دیر هضم و مسدد و مضر گرم مزاجان

نان فرنی

نان فرنی بضم فا و سکون رای مهمله و کسر نون و سکون یای تحتانی بعربی خبز الفرنی نامند و آن نانی ست که در فرن پزند و فرن مکانی معروف ست که از سنگ ترکی و یا از خشت انگ وسیع میسازند و بران دود کش مانند تون حمام قرار میدهند و در ان سنگ ریزه بضخامت چهار انگشت و زیاده فرش میکنند و در یک کنار آن آتش می افروزند و در حوالهٔ آنرا بند میکنند تا خوب گرم شود و دود آن زائل گردد پس در ان اقسام نان که از ان جمله کماج ست و دیگر بکمات و دیگر نان سنگک می پزند بالجمله نان فرنی ردی ست بسیار سوخته ظاهر آن و خامی باطن آن و آن جهت مرتاضین و صاحبان اعمال شاقه موافق ست

نان پنج

نان پنج بعربی خبز الشعیر و بهندی جوکی روٹی نامند سرد و خشک ست قابض و دیر هضم ست و سریع المضر تر از نان پنج و قلیل الغذا و جهت اسهال و تپهای حار نکو بی ضعف معده با فضله نافع و قراری نوشته که آن منفع سرد بدن ست برای سرد مزاجان و صاحب بلغم نیست لهذا سزاوار است که آنرا نخورد مگر کسی که بتشدید بدن آن اراده کرده باشد بلکه اگر با دمان خورد ان آن مضطر گردد باشد همه وخیما و الیه دوا سفید باجات کشم التوالی استعمال کنند و بالای آن ماء الاصل بنوشند از شکایت مفاصل و تولید قولنج صعب شدید ایمن باشند

نان نخودی

نان نخودی بعربی خبز الحمص و بهندی چنے کی روٹی گویند و آن دیر هضم بسیار و مخم ست و باشد که نزول نکند و لهذا می باید که نمک دران زیاده کنند و یا نمک بخورند و هر گاه بدان مضطر شوند

نان باقلا

بایدکه در شوربای نمکین بسیار چرب بیاندازند و اگر چنین نکنند او جاع صعب در معده پیدا کند و قفل را بند قه سازد و خروج آن از شکم دشوار گردد و در گرده و امعا آورده قولنج نفلی و ریحی و تمدد در معده احداث نماید **نان باقلا بعربی** خبز الباقلی و خبز الفول نیز گویند چه فول باقلا را نامند و آن منفتح ست و در نفخ مثل آن خمیر آن نیست و گران کنندهٔ سر و مصدع و کسی که ریاح در شکم آن عارض شود بهتر آنست که نزدیک آن نشود و اگر بخورند آن مضطر شوند باشور باهای چرب خورند و بعد آن اندک فودنجی یا فلافلی یا کمونی بخورند و این برای کسی ست که معتاد نفخ باشد و سرد مزاج ضعیف الحرارة گرمیاضت بود و اگر غیر آن باشد سر که از اکفایت کند و اگر خوف صداع آن بسوی سر باشد آبکامه استعمال کنند و بدانند که افعال و خواص نان ارزن و جاورس و خندروس و ذره و غیرها در اصل آنها مسطور ست و نانهای مسطوره از حبوب معتاده ست که غالبا از انها نان میسازند و آنانانهائی که در اطراف زمین از بلوط و بشتین و بیخ بروس و شیلم و غیره میسازند فساد آنها از فساد طبیعت اصل آنها و اصلاح آنها که هریک مسطور شد دریافت شود **نان بکسماث** بهم فارسی معک ست **نان روغنی** قطائف ست **نان ساجی** نان طابق ست **نان سنگک** اسم فارسی خبز المدمة ست **نان کسمه** نان طابوق ست **نان کعک** و کعک مسطور شد **نان کماج** نان فرنی ست **نان کلاغ** اسم فارسی خبازی ست **نانخواه** بفتح نون و الف و سکون نون ثانی و فتح خای معجمه و واو و الف و با اسم فارسی ست یعنی طالب نان بهر آنکه اشتهای طعام بسیار آورد و بقول ابن تلمیذ بهر آنکه مشهی طعام ست چون بر قرصهای نان قبل از پختن آن انداز ند و بشیرازی زنیان و بیونانی البنی و قرمینون و اخیلوس و با سلیقون نیز و معنی آن کمون الملک و کمون الکلیش ست و بعربی کمون ملوکی و در انگریزی پتی کومن و نیز او نیم سیتس و بهندی اجوا این گویند و وجه تسمیهٔ آن بدین اسم و اجوا این مسطور شد باجمله تخمی ست شبیه بانیسون و ازان کوچک تر و اشقر مائل بزردی و تند بو و تند طعم و با اندک تلخی و نبات آن در هر سال بنفسه بغیر زراعت در مواضع ویرانه و کوهها و صحرا میروید و زراعت آن نیز میکنند و نبات آن شبیه بنبات شبت مگر باریک تر از ان مائل بسفیدی و در برگ آن چیزی مشابهت ببرگ کشنیز نیز پیدا شود و ران تلخی و تندی اندک بود و انتفع اجزای آن و اکثر مستعمل از ان تخم ست و قوت آن تا چهار سال باقی می ماند و بهترین آن زرد مائل بسرخی و سفیدی و گران و زن تازه تیز بو و تند مزه آنست بقول شیخ گرم و خشک در سوم و گویند در دوم و بقول کازرونی در اول سوم و گویند در آخر دوم و جالینوس گفته که اکثر انچه از ین نبات مستعمل میشود تخم آنست خاصته و قوت آن مخفف مسخنهٔ لطیفه ست و در طعم آن نیز تلخی اندک و حرافت ست و چون همچنین باشد و ران اهر ظاهر ست که آن مدر بول و محلل ست بفعل خویش و تجفیف آن در درجهٔ سوم نهاده شود و در قانون و شروح آنست که ران قوت مسخنهٔ مجففهٔ ترياقيهٔ مطلقهٔ ملينهٔ مفتحه ست و آن تفتیح سدد نماید بسبب حرافت و مرارت که اندر ان ست و بدین جهت جلا نیز کند و تلطیخ آن بمحل نفخ ست و ران با وجود تجفیف تلیین بسبب تسهیل حرارت آنست و شرب و طلای آن با خاصیت تحلیل لون بشره بسوی زردی ست مثل زیره و لاسیما اکثار آن و آن دراد و یهٔ بهق و برص می افتد و فعل آنها قوی و تاثیر آنها زیاده میگردد و ضماد آن بعسل سر شتهٔ قلع آثار کبودی خون منجمد نماید بهر نحوی که باشد و چون با بعضی روغنها بر چهره طلا کنند یا بمالند بثور لمنیه را ببرد و آب آن چون در چشم چکانند خون منجمد را ن بگدازد و آن نافع ریم سینه و بلهٔ معده و آلام آن و هاضم طعام و مفتش ریاح از شکم و منزل بطلان ذائقه کمزهٔ طعام و آب دران یافته نشود و مفید وجع الوالدة و مسکن غثیان و تقلب نفس و سخن معده و جگر باردین و مضر حارین مگر آنکه تقلیل آن کنند در سرکه تر کرده و یا بالای آن سکنجبین ساده بیاشامند و با شراب خوردن مدر بول و حیض و مزیل عسر آنها و مخرج سنگ ست و گاه دراد و یهٔ مدره برای عسر بول و سنگ گرده و مثانه افتد و باجمله آن تفتیح گرده و مثانه و نفع بریاح جوف و مغص ریحی و بلغمی کند و تغیر آن با تلیخ در رحم منقی آنست و خوردن آن او جاع شکم را ببرد و لیسیدن آن با عسل اخراج کرم و حب القرع کند و چون با عسل سوده بر موضع در دهر کجا که باشد طلا نمایند تسکین آن و تحلیل ورم آن کند و اگر گل قیمولیا اضافه کنند نافع تر باشد و چون بدان حقنه نمایند تنقیهٔ رحم و تجفیف رطوبت عفنه و ازالهٔ بدبوی آن نماید و چون دراد و یهٔ مسهله داخل کنند کسانی را که مغص عارض گردد نفع کند و خوردن آن نافع زحیر و مدر حیض ست و با سداب مدر بول و طبیخ آن نافع حمیات عفنه و ملیله و کهنهٔ بارده ست و ریختن آب طبیخ آن بر گزیدگی عقرب مسکن درد آنست و گاه جهت گزیدن هوام میخوانند و چون از سائیده با سفیدی بیضه بر ناف بلند شدهٔ طفل گذارند در فرو نشاندن آن مجرب ست و بعضی می نویسند

نان بکسماث
نان روغنی
نان ساجی
نان سنگک
نان کسمه
نان کعک
نان کماج
نان کلاغ
نانخواه

که آشامیدن ناشتاخواه جهت فالج و رعشه و استرخا و چکانیدن آن در گوش جهت ثقل سامعه نافع [illegible] ه و دفع رطوبات و تنقیه چرک و لزوجات
آن و تحلیل صلابت جگر و طحال و جهت خوانق دقی و آن رفع بدبو و تخمه و قراقره و دفع فساد و استسقا و برو[illegible] ن گرده و مثانه و متوی و معده و مدر شیر
و عرق ست و نافع استسقا ناشتا خوردن آن و دوران نیز داخل کردن و باعسل جهت احتباس [illegible] آن با [illegible] گاه سوختگی زنبور
و ناشتا خوردن آن در رفع سنگ گرده و مثانه از مجربات شمرده اند و چون در آب لیمو تهماری که آ[illegible] ه بالای آن آویخته باشند خشک نکند
و هفت مرتبه تکرار نمایند جهت اعادهٔ انتعاش مایوسین مجرب گفته اند و نوشیدن سه مثقال آن [illegible] بده تا نصف در سه ساعت مرتب شفید
و بالای آن گوشت خوردن باعث قرحی با فرط شود و طول آن دافع لرزه و آشامیدن آن تریاق سموم و مضرت افیون و بهجت نرک عادت آن نافع
بانگ و ترمس و زعفران جهت دردهٔ مقعدی گرم مزاجان و اکثار آن موجب ظلمت بصر و زردی بدن مصلح آن کشنیز و مقل شیر مرضعه و منی جهت آنکه مخفف این
هر دو ست مصلح آن ترمس مقدار شربت آن یک مثقال تا دو درم و گویند تا سه درم بابل آن و در غیر تسمین بدان شونیز بوزن آن و گویند بدل آن زیرهٔ سیاه
و گاه تحلیل ضرر آن عذاب کند و ناخواه مدر آنست که دسکرکرده بریان مانند و عرق آن که بهدستور تعارف کنند گرم و خشک و جهت فالج و رعشه و امراض [illegible]
و عسر نفس و قلیل رطوبت و تقویت اشتها و رفع یرقان مفید و چون با ارمنی بگاذ زبان عرق کشند در تفریح قائم مقام خمر و استعمال او و روغن آن نافع
دانیق مقطر نافع و جهت تحلیل ریاح و دردهای کهنه و اورام بارده بهترین ادویه ست و آنچه از اصل و خواص این بقول اطبای هند دارا جوابن گذشت نای بفتح
نون و الف و بای تحتانی مجهول و تای بهده و حوض بای تحتانی نیز گویند و آن گیاهی ست معروف دهنه و بسیار گرمه و سه قسم بود کلان و خرد و میانه و هر سه قسم
گرم و خشک و کلان آن بسیار تلخ و اقوی بارهٔ طبیعی و مشهور و مأخوذ و قاتل گرمه شکر بعضی بر آنند که از ایران بهندوستان آورده اند و بعضی گویند آن نخصوص بای تحتانی مذکور شده و آن روئیدگی ست که [illegible] ه از تخم و جمال او مکان ویرانه پیدا شود و از یک وجب زیاده نمی شود و شاخهای آن باریک و گرد دار
و برگش مانند برگ گرمها دراز بقدر سه انگشت و عریض دو برابر برگ تمرهندی و درمیان آن گلی باریک و سفید و ثمر او بقدر دانهٔ جوار پر از تخمهای ریز مثل خشخاش
و قسمی را ازان دیوانه نای میگویند برگ او از برگ قسم اول باریک و باریک و گلش زرد و تخمش مانند کشنیز خشک و بوئی او بقدر یک و جب بیشتر و جهت بول ال
بکار آید بالجمله گرم و خشک در سوم مزاج او تلخ با اندک عفوصت باد و خلط سبرد و اخلاط را آورد و هضم طعام کند و بسزی آن پخته بخورند و خشک آن سفوف کرده بیز استعمال
میکنند شیرهٔ برگ او با زیره و فلفل سیاه دیک دانهٔ لبن مدر حیض و بول و قناجهت پتهای بامیه متقاول نافع و هندوان ازان اچار هم میسازند لذیذ میشود و جهت
صاحبان فالج دورد مفاصل بارد و دمندست و بعضی گویند که برای تشنگی اطفال چون برگ وی در آب ترکرده آب زلال او بهندمفیدست و مصلح آن مکوه است
فصل نون با بای موحده - **نبات** بروزن حیات بقول صاحب مخزن هم فارسی فانیذست و مصنف شمس الدر رگفته که شکر طبرزد ست
و در نبات الحلاب نوشته که اسم عربی آن از هندی مصری گویند و گیلانی در نبات مینویسد که بهترین آن سفید شفاف پاک خفیف ست طبع آن معتدل
و آن لطیف جالی موافق سینه و ریه و قصبهٔ آن و معنی آواز و حلق و دافع اخذار رطوبات از سر لهوی حلق و نافع گرفتگی آواز و سرفه و اگر دران لاجورد حل سازند جهت
سودا نافع کند و صحت آن بشکند و آن مضر معدهٔ حمار و صفرا ست و مصلح آن خرنوب و فواکه ترش و بدل آن شکر طبرزد نوشته اند **نبات لاشیب** شبه ست
نبات الرعد نظر ست **نبات الملائکه** اسن ست **نبت** مکس بفتح نون و کسر بای موحده و سکون تای فوقانی هندی بر وزن مهم و سکون کاف
فارسی و سین مهملهٔ جوز بوا **نبطا فلن** این دوا را شیخ الرئیس در حرف نون ذکر نموده و شارح کازرونی نوشته که این تصحیف ست و صواب بنطافلن
بای موحده قبل از نون ست بهر آنکه این اسم مرکب از بنطا یعنی پنج و از فیلن یعنی برگ ست یعنی خمسهٔ اوراق و این مشهور ست و لهذا این اغلاط در بعض نسخ
یافته میشود و شارح گیلانی مینویسد که این در باب بای موحده ذکر کرده شود زیرا که باوزین دوا مقدم بر نون ست و از بنطا فلن گویند و معنی آن
نو خسته الاوراق ست و ایضا بنطا ناطیس گویند معنی آن نو خسته الاجنحه ست و ایضا بنطاطوس نامند و معنی آن منقسم اقسام ست و ایضا بنطا قطوان خوانند
و معنی آن نو اخسته الاصابع ست و ازین جاست که غلط کرده کسی که از آنرا فنجنگشت گردانیده و بالعکس و ماهیت و طبیعت و افعال و خواص آن در فصل بای موحده

بانون مسطور شده سکنجبین اسم شربتی سرد و در کنار گذاشت نبیذ بر وزن لذیذ در لغت عربی بمعنی مبنوذ یعنی متروک است و بدین اسم بهر آن مسمی گشته که در اهل عرب بود که خرما را در آب چند روز تر میکردند تا آنکه میرسید و آن عبارت از نقوع نبید مسکریست و کیفیت آن اعم الاسود است بالجمله اسم جنس جمیع مسکرات مائعه غیر از عصیر و آن بر انواع مست و مشهور از ان مصنوع از اشیائی مست که ذکری یابد و اما انچه از آب افشرده انگور تازه میسازند آنرا خمر گویند و شراب مطلق عبارت از ان مست و آن در شراب مسطور شده و نبیذ گاه از خرما و مویز و عسل و شکر و فانیذ و از فواکه ذی رطوبت مثل انار شیرین و انجیر وامرود و غیره و گاهی از جوب مثل گندم و برنج و جو و ذرت و جاورس میسازند پس انچه از ین جوب ترتیب و هند آنرا انتفاع نامند و در بوزه مسطور شد و انچه از آب انار و سائر میوها مرتب سازند آنرا مضع گویند و از جمله انبذه است و بالجمله آن بجمیع اقسام خود گرم است مگر بعض آن در حرارت قوی تر از بعض بحسب اراضی و بلدان و گویند گرم و خشک حدیث آن در اول و عتیق آن در دوم و آن صالح ترین اشیا در حفظ صحت است چون بمقدار معتدل بنوشند پس آن منعش حرارت غریزی و محدث سرور و شجاعت و مزید قوت و معدل اخلاط صفراویه و مستفرغ آن بادرار و مره سودا باسخان و ترطیب و تلیین طبع و مرتب اعضای اصلیه و ابدان یابسه از تعب مفرط و فربه کننده ابدان ناقهین و منعش حرارت آنها و مهیج اشتها و معین بر هضم و نفوذ غذا بسوی اعضا و محلل نفخ در ریاح چون بمقداری نوشند که سکر نیارد و اکثار آن محدث فساد ذهن و ذهاب عقل و استرخای قوتهای نفسانیه و غمر حرارت غریزی در اعماق و سکته و فالج و سبات و صرع و رعشه و تشنج گویند جمله آن محرق خون و مضعف و ملاغ و مکدر حدس و مولد سودا و مضر سودا وی مزاجان و صاحبان ارام سودا ویه و طحال و طریق ساختن آن نزد متقدمین آنست که هر چه از مویز و خرما و سنجد و دیگر میوها و باغوره خرما سازند باید که آنرا در روی چند آن آب یک شبانه روز خیسانیده بجوشانند تا سوم حصه آن برود پس در ظرفی کرده سر آنرا محکم بسته تا پنج شش ماه بگذارند تا برسد پس استعمال نمایند و تند و متاخرین آنست که با پنج مثل آن آب بجوشانند تا به نیمه آید پس بدستور مرتب نمایند و انچه از جوب سازند باید که آن قدر بجوشانند که گداز گردد و با آب یکسان شود و سه وزن آن شیرینی از شکر یا عسل یا دوشاب و مانند آن آمیخته بگذارند و بعد از یک هفته صاف کرده بکار برند و بجهت تقویت و اصلاح آن بعضی ازادویه مفرحه و مقویه مثل جوز بوا و قرنفل و دارچینی و زعفران و عود هندی و مانند اینها از هر یک بمقابل سه درم نیم کوفته و پارچه بسته در طبخ آن اندازند و انچه از عسل و شکر و دوشاب و امثال اینها سازند باید که با سه مثل آن آب بجوشانند تا دو ثلث بماند و اگر خواهند برای تقویت ادویه مسطور بوزن مذکور داخل نمایند و گفته اند نبیذی که در ان ادویه اندازند آن در اسخان شدیدتر و در آوردن صداع سریع تر الا آنکه در تقویت معده و تخفیف آن زیاده میشود لاسیما انچه از ان قوی القبض باشند مثل سعد و سنبل و عود و مصطکی و اما زعفران صداع آورد لیکن در نشاط و تفریح می افزاید و نبیذی که در ان بادام تلخ طبخ نمایند آن در اسخان و الطافت و نفوذ زیاده تر است و برای صاحبان قولنج و سنگ گرده و مثانه و سدد جگر و صلابت طحال نیکو ست غیر آنکه سریع الاستحاله بصفرا و مصدع و مورث رمد و غشاوه است و بقول رازی مطبوخ آن در اسخان بدن شدیدتر از شراب مطلق و در تخفیف شدیدتر از ان و بدین جهت آن موافق تر برای ابدانی ست که محتاج باسخان از شراب اند و اما مس آن در اسخان و تخفیف شدیدتر ست و آن ضار بصاحبان ابدان ملتهبه ست و ایشان را بسرعت در حیات می اندازد و خون را سریع تر بعفونت میگرداند و صداع می آرد و بسبب بخار متصاعد لیکن آن کاسر ترین اشربه برای ریاح و نفخ و قراقرست و سخونت باعضای بعیده میرساند و آنرا عوض ابسیار ست و طیب بوی عرق و بول ست و بوی دهن مضر نیست چنانکه شراب مطلق آنرا ضرر رساند و مصنف شمس الدین در نوشته که فعل نبیذ با ختلاف طبع آن و حالات بدن مختلف میباشد اما اختلاف بطبع آن بنفسه از پنج اشیا میشود یعنی رنگ و قوام و بوی و مزه و زمان پس رنگ آن یا احمر صاف باشد این قوی الحرارة و بیوست سریع الانحدار از معده مولد خون مائل بحدت کثیر الغذا جید مقوی ست و گویند که احمر و اصفر خوشبو آن ریحانی عظیم المنفعة در تقویت قلب ست بدان بمقدار معتدل اخذ کنند و آیا زرد باشد و آن در حرارت و حدت قوی تر و در نفوذ سریع تر بسوی سائر اعضا و صالح برای سرد و تر مزاجان و مولد صفرا و مصدع و برای جوانان صالح نیست و اصلاح آن بتنقل انار و یا خوردن حصرمیه و سماقیه کنند و یا سیاه باشد و آن در غذا بیشتر و حرارت آن کم از حرارت زرد و بطی النفوذ لیکن بسمن بدن و یا سفید شبیه بآب باشد و این در حرارت کمتر از سائر اقسام نبیذست و در غذا کمتر و در نفوذ سریع تر از معده بسوی سائر بدن و موافق تر برای گروه مزاجان و اما اختلاف بحسب قوام پس آن یا غلیظ باشد و آن در غذا بیشتر و در نفوذ از معده بسوی سائر اعضا بطی تر ست و مصلح آن تنقل

بزنج گرفس مربی ست و یار رقیق باشد و آن در غذا کمتر بود و لهذا دیر هضم و دیر ریع تر و فربه کنند و بدن زیاده تر و در صعود بسوی دماغ کمتر و سکمن و سایر اخلاط مجتمعه در معده و مدر بول و با معتدل باشد و آن متوسط باشد در کثرت غذا و قلت آن و میان سرعت هضم و بطوی آن و اما اختلاف بحسب بوی پس آن تند بو چون شیرین مزه که تلخی آن منتفی بود موافق صاحبان ضعف قلب مقوی معده و موجد هضم و بسیار صعد بسوی سر و اکثر محدث صداع و لیکن موافق تر امرجه و با باشد و خاصه چون روی کیفیته بود در شرب آن خیر نیست و اما اختلاف بحسب مزه پس آن یا شیرین باشد و آن معتدل الحرارة بسیار غذا دهنده و مولد اخلاط غلیظ و سمن بدن و مصلح سینه و طحال لیکن مسدد جهاد اول جگر و ملین طبع بطی الانحدار و انهضام و معطش و یا بی مزه پس مائی آن زائل باسمان صالح برای گرم مزاجان و یار مخت باشد و آن در صعود بسوی سر کمتر و مفید جهت غذا و بهتر از تلخ مقوی معده و سمن بدن و قابض شکم و مدر قبول مگر مضر بسینه و اینجا تحمل آنست و غیر مخدر از معده بسرعت و موافق امراض امعا و یا تلخ باشد و آن قوی الحرارة و اسمان جنی که فی الحال صداع آورد مگر آنکه فتح سدد و با لطف اخلاط غلیظه و موافق صاحبان بلغم و پیران ست و مصلح آن تنقل به پسته و بادام مقشر و مانند آن و یا میخوش باشد و آن در حرارت بغایت کمتر بلکه آن بارد ترین انواع آنست و مسمی بقهوه ست مضعف اشتهای طعام و صالح برای گرم مزاج و غیر موافق پیران و یا حرارت باشد و آن در غایت حرارت قوی الصعود بسوی سر موافق سرد مزاجان و صاحبان ریاح و اما اختلاف بحسب زمان پس هر قدر که قریب العهد از نضجت باشد در حرارت کمتر و در رطوبت بیشتر سمن بدن مولد خون سمین موافق صاحبان امزجه حاره یا بسه بود و هر قدر که عهد آن بعید از زمان باشد و کهنه بود حادتر و مجفف تر و موافق تر مرامزجه باردة و سرد تر مزاجان و پیران و صاحبان قولنج و معده و جگر و دماغ قوی بود این بود جمله اقسام مفرد آن و اما چون ترکیب بعض آن ببعض غایند امکان آن بحسب ترکیب مختلف باشد و اقسام آن بسیار گردد و بدانند که مفردات نبیذ که مذکور شد هفتده قسم ست پس چون بترکیب ثنائی مرکب سازند یکصد و سیزده قسم حاصل شود و چون ترکیب ثلاثی دهند سه صد و سی و هفت قسم حاصل گردد و چون ترکیب رباعی کنند پانصد و هشتاد و دو قسم حاصل شود و چون بترکیب خماسی ترکیب سازند نه صد و شصت قسم حاصل شود و جمله یک هزار و چهار صد و نه سد پس بهترین اقسام آن و موافق ترین آن در تولید خون جید و اقویت حرارت غریزی آنست که احمر ناصع معتدل خوشبو متوسط میان کهنه و نو باشد پس احمر قانی غلیظ خوشبو که آن کثیر الغذا و مولد خون بسیار ست قلما سرخ غلیظ قابض قلیل الجودة از بهر دست و سرخ غلیظ شیرین عسر الانهضام بطی الانحدار مگر آن غذای بسیار دهد و آمازرد پس رقیق آن قلیل الغذا قوی الحرارة و غلیظ آن حاد تر و سریع تر در صعود بسوی سر و محدث خمار صعب تا سیا کهنه آن غیر موافق گرم مزاجان و کسی که بران صفرا غالب باشد و اما سیاه غلیظ شیرین قریب بسرخ غلیظ شیرین ست و سیاه غلیظ قابض عسر الانهضام بطی الانحدار ست و چون هضم شود غذای بسیار دهد و مولد خون غلیظ ست و سیاه رقیق قریب بزرد رقیق و اما سفید رقیق مدر بول و صالح برای گرم مزاجان و مصدع ایشان نیست بلکه مسکن صداع حادث از عفونت خلط اردی و معده ست و سبب ضرر نکند و ابدان گرم مزاجان را فربه نماید و زرد و احمر ناصع صاحبان صفرا خون نیست بهر آنکه مورث صداع و تب و ضربان گوش و لیب و حرارت شدید عسر التحلل در ایشان ست و زرد سرخ کهنه مصرف موافق سرد مزاجان و کسی که بران بلغم غالب باشد و در ایشان مولد خون محمود و سفید رقیق و کثیر المزاج و نو موافق ایشان نیست و در ایشان ریاح و نفخ پیدا کند و معده ایشان ضعیف کند و آنرا بدان معتدل المزاج را اردی و احمر ناصع متوسط چون آب معتدل آمیزند موافق بود بسبب تولید خون محمود و شرب آن بقدر معتدل ایشان را نافع بود کند و سایر آن صفرا ایشان ست و اما کسی که بدن آن خلاف این باشد و کسی که در معده و امعای آن صفرا بسیار باشد خراش آن بر بن گرم گردد و یا آنرا صداع یا حرارت و در گرد آنرا پیدا گردد پس احمر ناصع و زرد کهنه آنرا بغایت ردی ست و لیکن مفید رقیق مائی آنرا مضر نیست و آنچنین در بلاد حاره و تابستان و کسی که قریب آن تعب غم باشد و اما کسی که در معده آن بلغم و ریاح یا جگر و احشای آن بارد یا دران سدد باشد پس شیرین غلیظ و قوی آنرا موافق نیست و نضجت و انهضام بسرعت نشود و از معده بسرعت مخدر نگردد الا سیاه شیرین غلیظ که آن در معده صحیح الهضم نشود مگر بعد زمانی دراز چه جائی که در معده مریض لیکن سرخ و زرد آنرا خاموش و اما کسی که عصب آن ضعیف باشد و یا دران مرض بود پس اقسام نبیذ آنرا ردی ست بهر آنکه با نخاصیت مضر دماغ و اعصاب ست بسبب تحذیر و ابخای آن و بجهت جهت کسی

که صداع آنرا بسرعت عارض شود و یا در دماغ آن مرض دیگر باشد چنانچه بقراط گفته که نبید مطلقا مضر امراض سرست و مائی کثیر المزاج مرطب معدهٔ
باشد و مولد نفخ و ریاح در معدهٔ طبست و صرف مدرث نقل بر سر و عطش و اختلاج در صدغین بسبب حرارت موذیه است **نبید الزبیب**
یعنی نبیذ کشمش از مویز بسازند و آنرا بفارسی مویز آب گویند گرم در دوم و تر در اول و گرمی آن از گرمی شراب مشمس و مطبوخ و اسود غلیظ کمتر و گویند
قوت آن قریب بقوت خمر لکن آن در حرارت و سخونت کمتر و در تخفیف شدید تر از خمرست و ایضا مولد صفرا و سخن قوی و نافع صاحبان مزاج بارد و اگر دران
اغاویه اندازند فعل آن قوی گردد و رطوبت معده را نافع کند و گاه اسهال آورد و ایضا دران اندک قبض ست و خصوصا اگر از مویز مع تخم بسازند معده را بغایت قوی
کند و شکم را قبض نماید و آن در غذا زیاده تر در خون متولد از ان متین قوی و غلیظ تر از خون متولد از شراب و قریب تر در استحاله بسوی سودا مسمی بملکر دم و لهذا کسی که از امراض
سوداوی مثل ابتدای سرطان و مالیخولیا و توحش و ادرام طحال و مانند اینها باشد از ان اجتناب نماید و موافق صاحبان زرب بسبب ضعف معده است و کسی
که از شرب شراب و مطبوخ بسرعت ملتهب گردد و چون دران عسل اضافه کرده بسازند پس از عسل زیاده غشیان و سخان آن و نفوذ آن بسوی اقطار بدن و تقویت
آن و ادرار بول نماید و بسوی دماغ سرعت کند و برای کسی که غذای آن بسوی اقطار بدن آن نفوذ نکند نیکوست و باید که تدارک ضرر آن باخراج سواد و اخلاط
غلیظه و قصد نمایند و گیلانی گفته نبید مویز موافق ست جهت کسی که آنرا ضعف عصب و امراض بارد باشد و مدر بول و کاسر ریاح و سخن گرده و مشانه مفتح فضول
و سنگ آنها بهیچ باه و دیر هضم و مولد استسقای لحمی و صلح آن افاویه و مدرات بقول کازرونی و صاحب جامع نبید زبیب تنها بهتر جهت تقویت معده و
قابض تر برای شکم از شراب مطلق ست و اما نبید زبیب معمل پس عسل اسخان و قوت و سورت آن در صعود بسوی سر و نفوذ در جمیع بدن زیاده کند و قبض آن
کمتر زیاده و دیر ضعف تقویت آن برای معده کمتر گردد لیکن ادرار بول و کسر ریاح زیاده کند و صالح تر جهت سینه و ریه گردد و تعضی متاخرین مینویسند که نبید مویز
مفتح سدد و با هضم و چون قدری عسل اضافه نمایند منقی سینه و ریه از اخلاط لزجیه میباشد و چون حما هنگام جوش اضافه کنند برای جمع البقه و تقویت هاضمه
و بدن نافع و آن سریع الفساد و مفسد دماغ و مغلظ اخلاط و محرق خون و مولد امراض سوداوی و احتراقات و ادرام سوداوی ست و صنعت معمل آن اینست
که گیرند مویز منقی لحیم ده رطل و شسته در آب صاف شیرین چهل رطل اگر سرما باشد سه شبانه روز بگذارند پس دیگ صاف کرده جوش دهند تا مویز مطبوخ گردد و خوب
پخته شود پس مالیده صاف نموده در دیگ شسته بجوشانند تا دو ثلث برود پس عسل مصفی کف گرفته یک رطل بران انداخته جوش دهند تا بقدر عسل برود
و زعفران از انجمیل و قرنفل و دارچینی و عود هندی و مصطگی و زعفران و سنبل الطیب هر یک نیم مثقال یا یکدرم جوز بوا ده عدد سائیده صره بسته در دیگ
از ابتدای طبخ آن اندازند و ساعت بساعت آن صره را بمالند تا از افاویه سوده اندک بیرون آید پس بردارند و صاف کرده در ظرفی سه ماه سر آن بسته
بگذارند شربت آن ربع رطل باشل آن آب **نبید العسل** و آن از شراب عسلی نامند گرم در سوم و خشک در دوم و بسیار گرم از مخمر و بهست آن بیشتر زنان و محل
اخلاط غلیظه و ضعیف و طبایع ضعیف و حافظ صحت سردمزاجان و پیران و تقوی حواس و جهت امراض باردهٔ ضعف و اعصاب مانند فالج و لقوه و رعشه و استرخا نافع
و استعمال آن در فصل و بلد بارد و نسبت بقوا صاحبه جانع نبید عسل بنفسه قوی الاسخان سریع الاستحاله بصفرا مضر بصاحبان مزاج گرم و صالح بپیران و بلغمی مزاجان
و آن موافق ترین نبیذ با کسانی ست که ایشان را ضعف عصب و امراض بارده باشد و بقول گیلانی شرب آن بزمان مولد صفرا و محدث خمار بیشتر از مخمر و مصدع
و ادرای آنست که ثقل با نام بیخوش و بهی سازند و اگر از ان خمار عارض شود علاج آن مخمرات فی آگرش مثل حصرم و ترنج و امثال اینهاست و آن مضر اصحاب جگر چه یرقان
و کسانی که خون در بدن ایشان کم باشد و گویند که آن مشف رطوبت معده است خصوصا با ادویه مرطبین و صاحبان امراض بلغمی نافع بین کند **نبید السکر** که از شکر
یا آب نیشکر یا قند و فانید بسازند گرم و خشک در رقیق و لطیف تر از نبیذ زبیبی و گویند رقیق تر از نبیذ و شاب و نافذ تر و بعضی گویند که از اقرب به نبیذ و شاب افعال رقیق و آن صالح
برای صفراوی مزاج و جهت سینه و ریه و آلات تنفس و سمن بدن و سخن آن نافع گرده و مشانه و حرقت البول و عسر آن و مسهل شکم و مانع قولنج غیر از آنکه نبیذ شکر
سریع التصدیع و نبیذ فانید جید برای صدر و ریه و اوجاع گرحاوت از اخلاط خام و موافق نافعین و صاحبان سودا و مولد حکه و جرب و صالح آن برای گرم
مزاجان بحیز یکه مرطب و مبرد باشد باید کرد و گویند که محرق اخلاط صفراوی کرانی و زنجاری و باعث صداع مصلح آن کمیدن بهی انار با تخم آن **نبید الفواکه** که از آب

میوها مثل آوزند مانند آب بهترین وسیب وامرود وتوت وامثال اینها واین بهتر از نبیذ خوب ست وبسرعت مسکر وسریع الفساد ومصلح نفخ وقراقر مصلح آن ادویه بسیار دارد وخشبو وعسل وگویند که نبیذ مرتب از انار شیرین وفواکه دیگر لطیف مگر آنکه سکر آن قلیل وتفریح آن کثیر وموافق صاحبان دماغ وجگر ضعیف ومعمول زآب فواکه شیرین درسیده مسکر بسکر بعض شراب غیر آنکه سریع الفساد ست وآنرا قوت نیست **نبیذ التمر** که ازخرما سازند وآنرا شراب خرمائی نامند گرم وخشک تر از زبیبی وموافق پیران وبلغمی مزاجان وثقیل ومولد جذام وخنازیر وسرطان وامثال اینها زیرا که محرق خون واختلاط ست وگویند بهترین آن ماخوذ از رطب ست گرم وتر وغذای بسیار دهد وبدن را فربه کند ومصلح برای معدهٔ قوی وآن غلیظ از سائر نبیذ هاست لاادوشابی وانچه ازان کهنه باشد آن در غلظ کمتر ودر اسخان بیشتر ولاسیما دوشابی ومحدث سدد ومولد خون کدر سودا وی مضر دماغ وحواس وعصب ومعده ومصلح آن کمیدن انار میخوش وشیرین وآن بسرعت صداع آور خصوصا در امرجذام وصلح آن کمین سفرجل وگویند که نبیذ خرما وودشاب غلیظ مولد نفخ وریاح وقراقر گرآن موافق صاحبان قولنج ست وبرای کسی که معتاد آن باشد واسهال شکم نماید وتابستانی آن بهتر از زمستانی ست ودستور صنعت آن چنین نوشته اند که بگیرند رطب یاتمر در هر بست رطل آن پنجاه رطل آب انداز نه قاب را اولاً خوب جوش دهند پس خرما دران انداخته برهم زنند تا محلل گردد وصاف نموده در دیگ شسته مرتبه دوم بجوشانند تا آنکه سی رطل بماند پس داذی سداب وقیه دران انداخته خوب دران بمالند ودر ظرف گلی مقفر کنند ودران جوز بوا وقرنفل وقرفه وزنجبیل وقاقله وزعفران انداز نه دو روز صبر کنند پس گل حکمت نموده تا ده یا پانزده روز بگذارند **نبیذ البسر والبلح** گرم دراول وخشک در دوم وبهتر از خرمائی وبعد از زبیبی خوشبوتر وبهتر از سائر نبیذ هاست ومقوی فم معده بسبب عطریتی که اندرانست وحابس قی واسهال ومدر بول وذخیر از معده وبسرعت الاآن شد یا تمار ودر سکر بطی ترست وچون سکر آرد زوال آن بدیر گردد **نبیذ الدبس والسیلان** که شراب دوشابی نامند در طبیعت وافعال مانند شراب خرمائی ست. وگویند که نبیذ دوشاب پس بهتر آن آنست که از سیلان رطب بسازند وآن گرم وتر ست حرارت آن کمتر از تمری ودر انحاء ارطبی تر از زان ومولد ریاح بسیار ردی برای معده خصوصا حدیث آن وبعضی مینویسند که انچه از دوشاب سازند آن موافق سینه وریه از نبیذ تمر ست ومولد سدد واختناق ولاسیما نوذ معذلک مولد نفخ وریاح الاآن ملین ملیح وچون هضم شود غذا بسیار دهد قوت آن انست که بگیرند ده رطل دبس وبابست رطل آب جوش دهند در دیگ یا کیزه تا بست وپنج رطل باقی ماند وکف آن بردارند بعد ده داذی سداب وقیه دران انداخته بمالند ودو روز صبر کنند تا محلل گردد وقوت داذی برآید پس در دیگ گلی دیگر انداخته بگل حکمت گرفته بگذارند تا در هفته یا ده روز برسد ومعلوم ست که نبیذ خرما ودوشاب وفانیذ وامثال آن خیم ثقیل مولد نفخ وقراقر اند خصوصا بگاه که رطب سرمائی قلیل النضج باشد واما چون نضج شمس باشد ونفخ اندک بود وغذا بسیار دهد واسهال آورد وتسخین نماید وآن مضر معده واعصاب بسبب غلظ آن مگر آنکه اصلاح آن بمصلح نبیذ تمر سازند وبالجمله افعال این نبیذ ها مختلف بیشتر وبحسب اختلاف مواد آنها از جودت خرما ودوشاب ودبس وسیلان ورداءت آنها وبهترین آنها بدن را فربه کند دران اندک افزاید که در خرما یافته نشود وخصوصا شیرین تازهٔ آن وبران تنقل بانار میخوش کنند ردی آن ودلخون عکر ست **نبیذ التین** که شراب انجیر ست سخن بدن ومسمن آن موافق سینه وریه وگرده ومثانه ودافع فضول از بدن بادرار ومحلل ریاح قولنج ودوران شراب آن بسبب کثرت دفع فضول بسوی خارج ومولد سپش وحکه وجرب واصلاح آن در گرم مزاج بمبرده ومطیب ساز ند **نبیذ الخیل** بقول صاحب جامع انچه از درخت نا جیل بشرط یا قطع آن سیلان کند شراب مسکر ست پس قیاس واجب میکند که سخن ملین نافع درد گرده وحادث از اخلاط باشد وبعضی گویند که آن جالی صدر وریه وجید تر در اسکار ست ومعترا جیل غیر رسیده مثل شیر میباشد دران اندکی سکر وتفریح ست وهمچنین آنچه از شجر آن سائل کنند وآنرا بهندی تاڑی گویند بهترین آن تازه ومشمس بشکر شیرین کرده قریب بعسل خمر ست **نبیذ داذی** مصدع خمر موافق پیران وصالح برای صاحبان بواسیر ست **نبیذ ارز** که بفارسی بوزه تامند ودر مصر مذروان نامند نبیذ فرقه وبرنج وجودگندم وسیار خوب ماکوله است گرمی آن از سائر نبیذ ها کمتر ومسهل شکم ومولد بول وسکر آن اندک وضعف باه وانهضم وسقوط شهوت متصلح آن تروبق آن باعسل وطبخ آن باافاویه ومصطکی وحدت بسبل غلظه وضرار بان ضعیف مصلح آن ماهی تازه وبقول گیلانی نبیذ معمول از برنج شدید السکر قابض شکم محرک شهوت ملائم مورث بسبل وقاطع جماع واگر باعسل سازند تحریک جماع ودر مزمن بهبود کند ومضر برای کسی که بر طبیعت آن خشکی غالب باشد ومصلح آن آنست که باداذی ماهی

و رطوبت سرطانات برنشانند بنبید حنظه و شعیر یعنی نبید مرتب از گندم و جو دانند آن را زجوب ضعیف ست بهضم را قوی کند و نفاخ را پراگنده نماید و نه بکدام اشربه و تطیب نفس رسد گران اسهال شکم نماید آن مفسد باه و مسقط اشهوت و مدر بول و مولد نفخ و ثقیل بر معده ست و کمتر سکر آرد و گاه سکر دوی آورد و اصلاح آن تروین بعسل و تطیب باقاریه علی قدر حاجت ست و کار رونی نوشته که نبید معمول از گندم وجو دانچه شبیه بآنهاست بعید تر از قوت شراب ست باوجود یکه قدری اسکار و تطیب نفس مینماید لیکن سزاوار نیست کازان طمع در حل نفخ و دفع غذا نمایند بلکه حل شکم و اد ار بول کند پس بعض نفخ کند و گیلانی مینویسد که نبید گندم و یا جو کثیر النفخ مثقل و گویند سکر نیارد و بالجمله آن روی ست بمعنی گویند که انچه از گندم و جو سازند محرک اشتها و سرخ کننده رخسار و مسکر قوی و باعسل محرک باه و انچه از جو میسازند نفاخ و بی تفریح و مضر باه و باضماست **نبیذ الدخن** سکر قوی آورد و اشتها و هضم را فاسد کند لامقوی معده و منقی آن از رطوبت و قابض شکم و قاطع باه ست و آن روی موخم مثقل مصلح آن عسل بعد از انکه مروق کنند و ترب آن هنگام انضمام طعام **نبیذ متخذ از جو** نبیذ معمول بالعسل مولد نفخ و ریاح و مضر جگر و ریه باید که کمتر آن بیاشامند **فصل نون با تای فوقانی** ساکنه فتح نون و تای فوقانی هندی و الف اسم پنوان ست **نتر بالا** بکسر نون و فتح تای فوقانی و سکون رای مهمله و فتح باء موحده و الف و لام و الف و با اضافهٔ یای تحتانی مجهول بعد نون یعنی نیتر بالا نیز آمده و آن گیاهی ست که از طرف گجرات می آرند حکیم شریف خان مینویسد بعضی گویند که نالی هم اسم همین ست لیکن انچه معلوم شد نالی از اسمای مشترکه است که بر نتر بالا هم و بر دوالی که مذکور شد هم اطلاق میکنند و نتر بالا گیاهی ست و عوض او شاخهای نیلوفر را خشک کرده سیدهند بالجمله گرم و خشک و نزد بعضی سرد و خشک و سبک ست و مشهی و هاضم طعام و دافع کرمها و صفرا و مقوم و سوزش اعضا و دمامیل و خمور و فساد خون و وقوع آن برای تپ بلغمی مفید و اهل هند بقدر دو دام در سه پاؤ آب خیسانند هر گاه نیم پاؤ آب بماند صاف نموده مینوشند و شام باز همان جوشیده را در یک نیم پاؤ آب جرش میدهند که نیم پاؤ بماند صاف نموده می آشامند در مدت یک هفته ضرب سنگر آسی بر طرف میسازد و غذا بکچری و دوال خشک **نخم** بفتح نون و تای فوقانی هندی و سکون میم اسم بزرین بزلست که در جلد مسطور شد و نیز اسم ناگرموتهٔ ست **فصل نون با جیم** **نج بشک** اسم گل کمنا گریندی ست **بنجره** شیر تازه که دران روغن گاؤ انگنند و آب گرم وطعامی که میان وتیره وعصیده بود **بنجلا** بکسر نون و ضم جیم فارسی و فتح لام و الف اسم گلیست **بنجلانا ملا** بنون و جیم فارسی و لام و الف و فتح نون و الف دوم و سکون میم و فتح لام دوم و الف اسم سرو ست **بنجمتر** اسم چوکاست **بنجم** بجیم اسم هیل ست و هر گیاهی که بی ساق باشد بفارسی بیاره و بسندی پیل و بعربی نجم نامند **بنجیب** اسم جنس پوست نباتات ست و بخصوص سلیخه است **بنجیر** اسم هیل ست **فصل نون با حای مهمله و خای معجمه** **نحاس** بفتح نون و فتح حای مهمله و الف و سین مهمله اسم عربی مس ست **نحاس صینی** طایقون مصنوع ست **نحاس قبرسی** مس سرخ مایل بزردی ست **نحاس محرق** رو سنجح را نامند **نحام** بضم نون و فتح حای مهمله و الف و میم تبرکی و فارسی النقود و بروی فیوماطین گویند و آن قسمی از پرند گان آبی ست از قاز کوچکتر و از بط خرد بزرگتر و ابلق از سفیدی و سیاهی و سرخی و مایل بزردی بسیار فربه و اکثر در کنار آبها و دریاها میباشد **نحت** بعضی طبا تعریف گوشت آن بسیار میکنند شارح گوید که از ایشان ابن ماسویه ست که گفته گوشت نحام اکرم لحوم طیر و افضل آنهاست گرم و رطب مقوی جسم منشط برای طعام مرئی و مصلح جسیم ست و گویند تخم او را بخورند تغیر هضم و بعضی مینویسند مزاج آن گرم تر و رطوبتش بران غالب و بسیار ببول و مولد خون متین و منی چون هضم یابد مقوی چشم و محرک باه و مضر مزاج دیر هضم و ببول کننده بول و عرق و برازر مصلح آن در سرکه خفتن و یا کشک جو و فانیذ بعد از ان نیز تناول نمودن متین بها خدا را آنست حجت سرد مزاجان و پیران مفید **نخل** بفتح نون و سکون حای مهمله و لام در مکس عسل گذشت **نخاع** بضم نون و فتح خای معجمه و الف و سین مهمله در حرام مخز مذکور شد **نخاله** بضم نون و خای معجمه مفتوحه و الف و فتح لام و سکون حا در سبوس مسطور گشت **نخل** بفتح نون و سکون خای معجمه و لام و آخر خیل بر بای تحتانی بعلمی معجمه نیز گویند و بعربی شجرهٔ طیبه نیز خوانند آن درخت خرماست و دو اقلیم اول و دوم و سوم و چهارم نیز میروید و جمیع اجزای آن قابض ست و قوت نخل منقسم بر اجزای آنست و اما جوهر عصاره و شاخهای آن و جمانان و طلع آن مرکب از جوهر ائی فاتر و جوهر ارضی بارد است و پوست طلع آن مسی بعفری و قفری قبض شدید تر دارد و طعم اجزای نخل قوت قبض و تجفیف ست و سیخ آن تجفیف بی لذع کند و تسدید و جمع نماید و جمانز طلع و خرما حا تمام آن هر یک بمقام خود با تفصیل مسطور شده **نخود** اسم فارسی ست و بعربی حمص و ترکی بوبچاق و بزبانی وار بابیس و ار کفن و بهندی چنه و سبز آنرا ونوش گویند

نبیذ حنظه و شعیر

نبیذ الدخن

نبیذ متخذ از جو

نتر بالا

نخم

نخاله

وان بری و بستانی میباشد گیاه بستانی آن تا یک ذراع و شاخهای بسیار باریک و بران برگ ریزه و مشرف و تمر آن در غلافی بقدر پسته و در سر غلافها از یک تا ده عدد بهتر آن سفید بزرگ و دانه تازه تر است و گویند که در کشت آن با روحیوانی دیگر داخل نمیشود و بسبب شدت تکمینی برگ آن و بری آن نیز شبیه ببستانی و تیره رنگ که چاک و شکاف آن با اندک تفاوتی مسرخی دوراز و تمر بستانی چند قسم میباشد چنانچه سفید اسخ و سیاه و کرسنی قسم سفید آن بزرگ دانه طلائی قسم سرخ سخت و کوچک دانه و قسم سیاه متقل میان سرخ و بقول کازرونی کرسنی شبیه بکرمنه و مقدار و رنگ ست و تحقیقی گویند بری را کرسنی نامند و گیلانی نوشته که نخود مرکب از جواهر مختلفه ست بهر آنکه دران جزو بورقی ست که بان تلیین قسم کند و آن جدا میشود بطبع زیرا که امتزاج آن بباقی اجزا ضعیف ست و ایضا دران جزو تلخ ست که تفتیح عسده کند و این نیز اگر جدا میگردد بطبع و دران طوبت فضلیه ست چنانچه در سایر حبوب و این در نخود بسیار ست لهذا آن نفخ بسیار میکند و این طوبت غلیظ ست بحیل نمیشود بلکه باقی میماند تا آنکه در حروق نافذ شود و لهذا در الغاظ فائده میکند و ازان منی و شیر پیدا میشود و به بخصوصیت نخود از اغذیه مقویه براه باه نهایت ست بالجمله بقول شیخ الرئیس نخود سفید گرم و خشک در اول ست و سیاه قوی تر و حار تر بقول صاحب کامل و صیدنه منضج سفید آن گرم و تر در اول و بقول شارح گیلانی نخود گرم و خشک در آخر اول ست چون خشک باشد و دران رطوبت فضلیه است چون تازه باشد پس آن گرم و تر ست و دران اندک خشکی ست و بری آن گرم تر و خشک تر ازانست گویند که بری گرم تر و دران اندک تحمی ست و تحمی گویند که بری آن گرم و خشک در آخر اول و نزدیک اعتدال گرم در دوم و خشک اول و سبز تازه آن تر در اول و قوت آن تا سه سال باقی میماند و بالجمله بقول شیخ و شراح قانون نخود بری حاد تر و تلخ تر و در تخمین شدید تر و در قوت فعل بستانی کند لیکن غذای بستانی جید تر از غذای بری ست و هر دو قسم آن یعنی بستانی و بری مفتح تلیین منضج ست یعنی آب آنها و نیز دران تقطیع ست و غذا قوی تر از غذای باقلا دهد و در لذت شدید تر و بستانی غذای نیک دهد و چیزی در امثال و اشکال آن نیست بجز مشاکل آن از حبوب ست ازان غذا بسیار جهت ریه نه دهد و بسبب تفتیح آن و جلای آن و تلیین آن که دران اخراج ست لطیفه است موافق ریه است و لذا از آثار غذای بسیار دهد یعنی چون انسان حریره ساخته بنوشند و تر و تازه آن در تولید فضول زیاده تر از خشک آنست و کثیر الریاح و طلای آن جالی منقش و محسن رنگ و کذا خوردن آن زیرا که استعمال آن از داخل بسبب تفتیح و نفوذ آن اعانت بر حرکت خون بسوی ظاهر بدن رنگ را نیک گرداند و از خارج بجای آن رنگ و نقش فعل کند و گویند از خاصیت نخود سیاه ست که چون در اول ماه بعدد تا کیل نخود گرفته و هر یک نخود بر سر هر تولی مالیده مجموع را در لته بسته از میان هر دو پای خود و یا از بالای شانه آن لته را ببوی پس پشت خود اندازند در آخر آن ماه آن تا کیل بطرف پشت و آن جهت اورام حاره و صلبه و سایر اورام و آنچه در غدد افتد نافع و اگر آب پخته یا عسل ضماد کنند و رم خصیتین را نفع کند و روغن آن نافع قوبا و آرد آن جهت قروح خبیثه و سرطانیه و حکه مفید و غسول نخود کرسنی جالی زیرا که منضج و قوباست و چون آرد آن بعسل سرشته نامند تنقیه جراحات قوبا و قروح سرطانی کند و چون ازان غسول سازند حکه سر و بدن را ببرد و قروح سر را پاک گرداند و نافع رودکیست و رختن طبیخ آن بر موضع خدر و شرف و نطول آن جهت امراض بارده و رطبه در مفاصل نافع و آن جهت بثور رطبه سر نافع و شربه و نقوع آن جهت دردضرس مفید و نافع اورام لثه حماره و صلبه و اورام زیر گوش ست و چون نخود را بجایند و در چشم چکانند نافع نظره چشم ست چون بدان مداومت نمایند و آن مصفی آواز ست و بیدا غذا بهتر از هر چیز دهد و برای آن حریره ازان میسازند و آن نافع ست چون دران قروح باشند و ازان حریره ساخته با شیر بدهند اگر تب نباشد و با تب باشد و کسی که آواز آن بسبب خشکی ریه گرفته باشد از نخود سیاه با شیر حریره ساخته بنوشند که آن فی الحال اعاده او کند و چون نخود را بخیر نخود بخورند جهت سرفه نافع گردد و طبیخ آن نافع استسقا و یرقان سدی و کبدی ست و باید که دیر پخته تر از بسیار حرکت ندهند بهر آنکه دران دو جوهر اند که هنگام طبخ مفارقت میکنند یعنی پخته و قول بقراطی آید و لذا آنکه دران نخود پیز ند بهتر از جرم مطبوخ آنست و آنچه خواص آنست که آن اعانت بر نضج لحم کند چون با آن پیز ند آن منفتح ست خصوصا سالرسی آن و سیاه مسدد جگر و طحال ست و باید که نخود را نه در اول طعام نه در آخر آن خورند بلکه در وسط آن و چون نخود میان دو طعام یا در اثنای طعام بخورند بسبب آنکه در نیک هضم یابد و فعل نیک سازد و بعد طعام طحالی گردد و مزاحمت چنین نماید و بر فم معده گرانی آرد و باید که تناول کننده آن با لایش اندک شراب نوشد تا گرد مزاج خورده و بران گرانی آرد و مزاحمت کند عقب آن چوارش کمونی یا فلافلی بخورد و اگر گرم مزاج باشد با لایش سکنجبین یا نخشناش بخورد و آشامیدن آب طبیخ نخود سیاه با روغن بادام تلخ در روغن ترب و کرفس سنگ گرده و مثانه بشکند و اخراج چنین نماید و آن جهت قروح مثانه و گرده ردی ست و در منی باه افزاید و خصوصا چون طبیخ آن با گوشت بره بخورند و لذا علف فحول دواب و شتران را نخود میسازند و نقوع آن بقوت نفوظی آرد چون نشارنوشند چون نخود با انیسانند و خام تر از نخود بالای آن آب منقوع

آن با قدری عسل بیاشامند برنا مشتاد را مغاظ زیاده کند و ذکر را قوی گرداند و برای سرد مزاج و سرفاب خیسانند و الغاظ بسبب غذائیت حمارة و تولید ریاح و نفخ محفوظ میکند و تقویت حرارت غریزی و تنبیه شهوت می نماید پس آن افضل اغذیه درین باب ست و ادویه بجماع محتاج بر شش خصال ست اول آنکه طبیعت مائی باشد دوم آنکه کثیر الغذا باشد سوم آنکه ریاح و نفخ پیدا کند پس سزاوار ست که غذا برای هیاج جماع این خصال باشد و آن موجود در نخود و زرده تخم مرغ ست و خوردن آب مطبوخ کل اقسام آن ملین شکم و مفتح سدد گرده است خصوصاً سیاه و کرسنی و همچنین نفس نخود و بعضی گفته اند اگر بکشت آنرا و سرکه بخیسانند و تا خورده تا نیم روز بران صبر نمایند گرم شکم را بکشد و خصوصاً نخود بری و بقراط گفته که در نخود دو جوهر اند که هر دو جدا میشوند بطبخ یکی از ان هر دو ملین که تلیین شکم کند و دوم شیرین کادر ارباول حیض نماید و سیاه در ادرار قوی ست و در شیرین نفخ ست که بسبب آن نفخ که در ششم ثانی هیاشود هیجان یاه کند و دیگر بتاخرین مینویسند که بستانی آن مقوی ریه و مکرم و مولد خون صالح و کثیر الغذا و منبه اشتهاست و آشامیدن آب طبیخ آن با قدری نمک مقطع لزوجات و مفتح سدد بسبب کسب ملوحت و مدر بول بسبب حرارت ست و با خاصیت هجت در سینه و فرج ریه نافع چون هر سه آنان مرتب ساخته با سرکه بنوشند و در طبیخ آن بنشینند جهت اصلاح امراض مقعد و تنقیهٔ حرم و اخراج کرم شکم و مقعد بترین ادویه است خوردن رشتهٔ آن که سرد نشده باشد جهت بواسیر و موی آزموده و طبیخ نخود سیاه مستفاجنین و مدر فضلات و در جمیع افعال قوی تر از سفید آن و با قوت تر بافیه و جهت تحلیل ریاح و جذام نافع و طلای اقسام آن جهت رفع صداع و زردی رخسار و سعفه و بهقی اعضاء و امراض مفاصل و تقویت موی نافع ست و شرب نخود بری منقی و مفتح سدهٔ جگر و سپرز و گرده است و ضماد آن جالی جرب متقرح و قوباء و ملین اورام بناگوش و خصیتین و نخود مضر قرحه مثانه مصلح آن خشخاش و مولد ریاح و نفخ و ثقیل خصوصاً تازهٔ آن مصلح آن جمیع مذکوره و زیره و شبت و گلقند و بدل آن در قوت باه لوبیا و در سائر افعال ترمس و نوشیدن آب بعد از تناول نخود نهایت مضرست و ریحان نخود گرم و خشک در سوم تند و با قوت نافذه و مقوی موی و باه و جهت قسکین درد دندان و لثه و درد های بارد و جذام و امثال اینها نهایت مؤثر و آشامیدن آن جهت امراض مذکوره و تصفیهٔ رنگ رخسار و آواز و طلای آن جهت تقویت باه و رفع بخش و کلف و امثال اینها نهایت مفید و منافع و مضار نان آن در نان نخود مسطور شد و خواص نخود بقول اهل هند در چنه ذکر یافت

نخود الوندی و نخود مریم زراوند مدرج ست **نخوسی** اسم فاشراست **فصل نون با دال مهمله** مذ بفتح نون و سکون دال بفارسی گفته گویند آن دوائی ست مصنوع از قبیل بخور و مانند غالیه خوشبو و مفرح آن نجاشه اند و برای خلفای عباسیه ترتیب داده اند اجزای آن عود و بندی عنبر اشهب صندل سفید حصی البان پوست ترنج با برگ آن باجزای مساوی کوفته بیخته با هموزن تمام او دیه و بقول بعضی با دو وزن آن نبات سفید بگلاب یا آب مرزنجوش سرشته اقراص سازند و بعضی مانند شمع فتیله دراز میسازند و در مجالس برای خوشبو میسوزانند و نیز از عود خرقی با گلاب سوده چهل مثقال و عنبر اشهب چهار مثقال و مشک یک مثقال و نبات سفید یک صد مثقال میسازند و بعضی مصطگی نیز داخل مینمایند و آب صمغ محلول سرشته اقراص یا فتیلها مانند شمع میسازند مزاج آن گرم و خشک و مقوی قلب و دماغ و حواس و منعش ارواح و محرک شهوت مقوی معده و جگر و باه و دافع سمیت هوای وبائی و طاعون و دافع زکام ست **ندغ** بهاء و بخراند و اسم نبات در دان ست **ندغ صعتر** بری ست **ندقد** هنگ بکسر نون و دال مهمله و سکون کاف فارسی و کسر دال مهملهٔ دوم و فتحهٔ قاف و الف اسم بیخ کنائی ست **ندکنیک** بکسر نون و دال مهمله و سکون کاف فارسی و کسر نون دوم و سکون یای تحتانی و کاف اسم و الکر کایه ست **ندیجست** بفتح نون و کسر دال مهمله و سکون یای تحتانی و فتح نون دوم و جیم و سکون سین مهمله و ضم تای فوقانی اسم درخت مدست

فصل نون با رای مهمله نرسی بکسر نون و سکون رای مهمله و کسر رای وحده و سین مهمله و سکون یای تحتانی اسم هندی جدوار ست و بلغت هندیان نرسمنی دافع و خالص کننده و بس یعنی زهر ست و چون دوای مذکور دافع سم و خالص کنندهٔ بدن از غلظت سمیت زهر ست لهذا باین اسم مسمی گشته و در سنسکرت کنیر یا یعنی برای خون خوب ست و نرد شم یعنی جدا کننده از زهر و بهتر پرشو یعنی برای قطع بن مرض مثل تبر ست و رپوشا یعنی خشک کنندهٔ مرض و این قسم دوم زهر بهیانک ست و سه قسم نوشته اند سفید و سرخ و سیاه و سفید را سنویت و شن یعنی هنگام شکستن چوب او مثل تار عنکبوت ظاهر شونده و سرخ آنرا رگت و شونی یعنی از هر جا طرف رنگ سرخ دارنده و سیاه آنرا ز هاوش یعنی پر از شیر و این همه را از قسم بهیانک میگویند و بعضی گویند که دو نوعیگی ست باهم متصل که یکی را نرد دیگری را بس نامند اول شیرین مزه و تریاقیت دار و دوم مقطع و زهر ست و بخش سفید دیسا به بود دیگر طرف باریک و طرف دیگر گنده و گویند که سفید زبون و سیاه خوب بالجمله تیز و سرد بوده و بادو بلغم و علتهای خونی و انواع زهر رفع نماید و گوشت خنجر بریاند و بقول بعضی جهت دُملها و سیه و مرض شکم نافع و بقول مجربی سعط او در شیر مادر طفل مرده جهت ام الصبیان سود مند ست حکیم بالقاسم

نوشته که نرمسی از بیخهای رستنی کوهستان هندست و اینچه مشتاهه نامگذار دوا مگر بیست خشن مستطیل بعضی بقدر سه گشت و طول و بر بریک سیاه نیم انگشت در عرض که از طرف کوهستان می آرند و اگر آن بسیار خورده شود بیست بیاورند بخلاف جدوار که آن دو قسم باشد یکی آنکه هنگام سائیدن رنگ بنفسجی میدهد و دوم مائل بزردی و این هر دو قسم تریاقیت دارند و در نرمسی منافع جدوار معدوم لیکن در دفع رد گروه و تقویت آن تاثیر بلیغ دارد و مشهور همین ست که اسم هندی جدوار نرمسی ست لیکن الفرق بینها غیر مشاهد تماما علی المحقق المجرب و کان ظاهر کلا منافی المشهور و المشهور مقدم و آن نزد هندیان دافع کف و صفرا و تب دهمال یعنی و سرفه دق ست و افعال الخواص

این بقول یونانیان در جدوار مسطور شد نرشتاه بضم نون و سکون راء مهمله و فتح باء فارسی و کسر شین معجمه و سکون راء مهمله و فتح تاء فوقانی و الف و ها اسم لوفولاد است نرتیقس بفتح نون و سکون راء مهمله و کسر تاء فوقانی و سکون یاء تحتانی و ضم تاء و سکون سین مهمله بقول بولس نباتی ست شبیه بخطمی چون آن شحم و تخم آن بالخصوص گرم و باشکی بسیار و سقوط آن جهت دفع بدبوئی بینی و قطع رعاف و ضماد آن با روغن مدر عرق و با شراب جهت گزیدن عقرب نافع و بعضی از بولس نقل کرده اند که درین دو اسرارست اندک ست و بیوست بسیار مع خصوصت و خاصیت آن نفع رعاف بدرجهٔ غایت ست و منقث خون مجتمع و سینه ست و منقی آن قاطع اسهال کهنه است و شیخ نوشته که این دو احادست و انجوف آن شحم سبز قابض و چون بازیت بر بدن بمالند و از عرق کند و نهادن آن در بینی قطع رعاف نماید و مغز رطب آن منقث خون مجتمع در صدر و مانع اسهال نرم و طلای آن با شراب نافع گزیدگی افعی ست نرجاچیری بکسر نون و سکون راء مهمله و فتح جیم و الف و کسر چیم فارسی و خفای ها و سکون یاء تحتانی و کسر رای مهمله دوم و سکون یاء تحتانی اسم دوب سفید ست نرچهرم اسم ویروزل ست نرمیس معرب نرگس ست نرویروزن فرویزی مرکب ست که بشکل نرد میاز مذرد در یابعات مناسبه موده بطریق طلا استعمال میکنند و معروف بطلای نردست و منفعت آن امنیست که بگیرند صندل سرخ و گل ارمنی و فوفل و دقاقیا و حضض و سفیدآب و غرا سنگ اجزای مساوی و کوفته بخته بآب شیاف بزرگ بشکل نرد سازند طلای این نافع اورام حاره ست و نیز نرد سم خفقانست و کسر اول آنچه درخت نرد شتر بکسر نون و سکون رای مهمله و کسر دال مهمله و سکون شین معجمه و فتح تاء فوقانی هندی و ها اسم گیاهست نرسک اسم فارسی حدس ست نرسیاه دار و شیخ میفرمایند که دران تصحیف عرب ست و آن برسیان دار و بیای موحده است نبون و آن عصی الراعی ست و آبن جریج در شرح این قول گفته اکثر کسی که انان دراو به کلام کرده آنرا در حروف باءِ موحده وارد نموده و جز این نیست که رازی آنرا در کتاب استنباط الاسماء از حاوی در باب نون وارد کرد پس شیخ الرئیس توهم نموده که عرب سمت ابیاء برین متفق اند و شارح کازرونی نوشته که اگر شیخ لفظ عرب ذکر نکردی اولی بودی بهر آنکه این تصحیف شامل ست اطباء غیر هم را از کسانی که نون ذکر کرده اند نه بای موحده و در حواشی عراقیست که برشبان دار و لفظ فارسی ست معنی آن شبان دار و شبان راعی ست و دار و یعنی دراو آن عصی الراعی ست و شارح گیلانی مینویسد که ما تفسیر این اسم پس بر تقدیر اول یعنی نون و ای منسوب ببابوشاهی ست از بادشاهان فارس که اسم او نرسی بود و آن از ملوک الطوائف بوده و بر تقدیر ثانی یعنی بای موحده و ای راعی ست زیرا که شبان بفارسی راعی ست و اصل آن چوپان و این مناسب اسم عصی الراعی ست و شاید که وجه ظن تصحیف ازین جهت باشد نرگاو درگاو مسطور شد نرکچور بفتح نون و سکون راء مهمله و فتح کاف و ضم چیم فارسی و سکون واو و رای مهمله قسمی از کچور ست که مسطور شد نرگس بفتح نون و سکون راء مهمله و کسر کاف فارسی و سکون سین مهمله اسم فارسی ست و معرب آن نرجس و آنرا عنبر نیز گویند و یونانی نارکیسوس نامند و آن گلی ست معروف بسیار خوشبو و دو نوع میباشد یکی قدحی که در میان آن بشکل قدح و پیاله کوچک زرد رنگ و اطراف آن شش عدد برگ سفید مائل بتدویر اینرا نرگس نیز گویند و دوم مضاعف برگهای این زیاده و این را نافذه و بشیرازی هفت زرده نامند و برگهای دیگر نیز میباشد مانند نفش و نبات آن بساق و برگ و تخم بیخ شبیه بپیاز و گوچک تر از آن و گویند بیخ قدحی را چون بشکل صلیبی شق کرده بکارند مضاعف میگردد و در قانون و شروح آنست که نرگس دو قسم ست بستانی و بری و برگ آن شبیه برگ گندنا و ساق آن مجوف الجس که بران برگ نباشد و برگ آن مائل بزمین و بیخ آن بصلی مستدیر مثل پیاز لبوس و مستعمل بیخ آن و گل آنست و گل آن مضاعف و غیر مضاعف میباشد و غیر مضاعف بری ست و آنرا نرنامند بهترین آن مضاعف ست و آن نرم و اول و معتدل در رطوبت و یبوست ست و گویند معتدل در گرمی و خشکی بقول ابهری گرم و خشک در درجهٔ خشکی و گرمی در پیاز آن قوی ترست و تخم آن گرم الحرارت و الرطوبت باشد که تا سوم برسد و بقول یعنی گرم و خشک در سوم و تخم آن گرم و خشک در دوم و گویند تا اول بیخ آن جاذب از قعر بدن مخلب

وجالی و غاسل و محلل قوی و آن باز اصول غلاظت پس و دران لامحالہ رطوبت فضلیہ باشد چون مستدیر ست جوہر آن لامحالہ ارضی قلیل المائیت باشد و ہر چیز کہ چنین باشد آن مجفف بود و چون حارست پس آن لامحالہ محلل باشد و ہر مجفف محلل ست و تصفیف آن لامحالہ قوی ست و مائیت درین پیازاندک و آن گرم ست بسرانگبوی آن قوی ست و حرارت چون درجہ ہرارضی عمل میکند شدت می نماید فلہذا حرارت درینج نرگس شدید باشد و بدین جہت آن قوی الجذب و قوی الجلاست و بدین سبب جذب خار و پیکان و جلای بہق و مانند آن میکند و بسبب رطوبت فضلیہ کہ اندرانست آن غسل بقوت نماید و ضماد ینج آن مخرج خار و پیکان ست و خصوصا با آرد جلبہ و شہد و جلای کلف و بہق کند و خصوصا با سرکہ و ہمچنین طلای آن با سرکہ دافع ثعلب نفع بخشد و ضماد ینج آن با عسل و کرسنہ سرشتہ و بیلات اگر تنفیح آنہا د شوار باشد بگشاید و ضماد ینج آن جہت تحلیل اورام عصب نافع و چون بر ورم چمرہ لطوخ سازند از الہ سرخی و تسکین درد آن کند و آن جراحات را اخشک نماید و الزاق شدید آنہا کند حتی کہ قطع مترا و آن ملحم جراحات عظیمہ ست الحاصل آن مرہم جدید کہ دترات مقطوعہ را ملحم سازد و باشہد سودہ جہت سوختگی آتش و جراحات عصب و قروح خائرہ نافع و چون با کرسنہ و شہد آمیزند چرک قروح را پاک نماید و ضماد پیاز آن بر قروح اخراج ریم آنہا نماید و ہمچنین ضماد ینج آن اورام عصب و کہای آن و اوجاع مفاصل را نفع کند و چون ینج آن با عسل سودہ ضماد کنند جہت امتداد اوتار مفاصل و عصبین و جہت تشنج اعصاب چشم و اوجاع مزمنہ عارض آن مفید بود و بعضے گویند کہ دزدیدن ینج آن قاطع خون جراحات و القیام دہندۂ آنہا و با آرد گندم و شہد اخراج پیکان و خار و امثال آن کند و با صندل سرخ و گل ارمنی و فوفل و اقاقیا و حضض و سنبداب و مروارسنگ جہت اورام حاسیہ و ضماد آن با عسل جہت ورہای مزمنہ عصاب و مفاصل و نقرس و شکستگی اعضا و ضماد آن با سرکہ جہت آثار جلبہ نافع و آن مفتح سدد دماغ و نافع صداع رطب و سودا وی ست و مصدع صاحب سرگرم و چون گل آن بپوشند جہت دردسر حادث از بلغم و مرہ سودا نفع کند و سدد سر بگشاید و نزلات بارد رہا برد جہت آنکہ محلل قوی ست و بخشونت گفتہ ہر کہ خواہد در زمستان آنرا زکام نشود مداومت بپوئیدن گل نرگس نماید و ضماد آن جہت سقمہ و منع نزلات و زرور ینج خشک آن رافع سبل و ناخنہ را مفید و خوردن ینج آن خام با بریان کردہ یا جوش دادہ مہیج قی ست و ہمچنین آب مطبوخ آن و چون ینج آن در شیر یکشبانہ روز تر کردہ خشک نمایند ہیجان قی نماید و ہمچنین اگر از آب طبیخ آن نیم رطل یا زیادہ با دو اوقیہ عسل بنوشند بلا منغص قی آورد و ابو سہل مسیحی گفتہ کہ ینج نرگس چون دو یا سہ عدد در طعام استعمال کنند ہیجان قی بسہولت نماید و آن نافع اوجاع رحم و مثانہ است و چون چہار درم ازان با ماء العسل بخورند اسقاط جنین زندہ و مردہ نماید و شرب آن قاتل کرم شکم و مخرج آنست و بقول شریف چون ینج آن سہ عدد در تیر تازہ یکشبانہ روز تر کردہ بیرون آرند و ساییدہ بر ذکر عنین سوے حشفہ طلا نمایند قائم گرداند و فعل عجیب نماید و اگر با ینج سادۂ آن مالش قضیب نمایند بطری آن زیادہ تر کند و در ان رطوبت فضلیہ محرک باہ ست و مضر گرم مزاجان و صدرع و تصلع آن بنفشہ و کافور و بقول صاحب منہج مضر دماغ حار مصلح آن نیلوفر و گل آن در ہمہ افعال مانند ینج آن مقدار شربت آن یکنیم مثقال بدل آن خیری و روغن گل آن کہ مانند روغن گل چہل روز در آفتاب داشتہ و در میان این مدت چند بار تبدیل گل آن کردہ باشند بقول شیخ در احوال روغن یاسمین ست لیکن ازان ضعیف تر بہر آنکہ قوت گل این ضعیف ست و اما اگر روغن از ینج نرگس گرفتہ باشند قوی تر باشد در افعال منسوب بسوی آن ینج و در روغن گل آن نافع عصب و صداع رطب و سودا وی ست و محلل اورام صلبہ و بارد در حجاب چون بر سینہ بمالند و آن مفتح انفہام فہم رحم و نافع اوجاع آنست و گویند کہ محلل و مسکن دردہای سودا وی و ریحی و رافع صداع ریحی و دافع اوجاع بارد و موافق امراض عصب و مصدع گرم مزاجان و تخم آن تا سوم گرم و خشک و بارطوبت فضلیہ خورون نیم درم آن با شیر تازہ بغایت محرک باہ و ضماد آن با سرکہ جہت کلف و بہق و نمش مؤثر ست

ترکسیہ طعامی ست گرم در صالح براے صحاں کہ در ریاضت و مزید باہ و مضر گرم مزاج و محلش صاحبان معدۂ گرم و مصلح آن ترشیہا و صنعت آن آنیست کہ شوربا مرتب ساختہ بالاے آن زردۂ بیضۂ مرغ می اندازند و با پستہ و بادام مقشر مزین میسازند ترکندی بکسر نون و سکون رای مہملہ و ضم کاف فارسی و سکون نون و کسر دال ہندی و سکون یاے تحتانی حکیم شریف خان و حکیم غلام امام مینویسند کہ دوایی ہندی ست مانند کنگھی لیکن سیاہ و خرد تر ازان گرم و خشک دافع باد بلغم و امراض مادہ و صاحب الفاظ الادویہ بنابر عدم تحقیق سنبلہا الو ننوشتہ حال آنکہ غیر اوست حکیم ابو القاسم نوشتہ کہ ہر چند استاد علیہ الرحمۃ و الغفران یعنی حکیم شریف خان ترکندی را غیر سنبلہا الو رقم فرمودہ اند لیکن خاکسار در ترجمۂ مدن ہنود و غیرہ سہ چہار کتب مفردات ہندی مطابق قول صاحب الفاظ الادویہ مرقوم یافتہ و مصنف مصطفوی گفتہ کہ ترکندی تیز و زنخت و سبک و مقوی حافظہ و مقوی موی و دافع بیماری چشم و قوتیج و آماس دجذام و کرم شکم و مشی ست و قسم دوم وی ہمچنین ست

مؤلف گوید کہ این افعال وخواص نیلا سندک ست کہ آن قسمی از سنبہالوست **نرمگٹ** بکسر نون وسکون رای مہلہ وضم میم وسکون کاف فارسی وتای فوقانی اسم ابرک ست **نرملا کاریت** بکسر نون وسکون رای مہلہ وفتح میم ولام والف وفتح کاف والف وکسر رای مہلہ وسکون یای تحتانی مجہول وتای فوقانی اسم کہربا است **نرملی** بکسر نون وسکون رای مہلہ وفتح میم وکسر لام وسکون یای تحتانی آنرا کشک پھل نیز گویند تخم درختی ست سیاہ برابر درخت بکائن وکم وزیادہ برگ او مانند برگ کریخ وازان کوچک وسبز وتیرہ رنگ وتمر آن مثل جامن ودران تخم شبیہ بہ کچلہ وازان کوچک تر وگویند کہ از قسم اوست لیکن فرق آنست کہ قمر نرملی سیاہ وتمر کچلہ سرخ میباشد ونیز نرملی ترياقيت ودر کچلہ سمیت ست سرد وخشک در دوم وتعجبی گویند معتدل ست اگر آنرا سائیدہ ودر آب تیرہ انداز ند بعد ساعتی صاف نماید وطلای آن با آب نیگرم گرد ناف ودر شکم دفع نماید اگر سائیدہ در چشم کشند بصارت افزاید وباعسل در چشم کشیدن نافع نزول الماء ست واگر سائیدہ بمالگرفتہ دہند فائدہ کند وچہار دانہ آن با آب تر کردہ صاف نمودہ با قدری نبات شیرین کردہ نوشیدن سوزاک را نافع کند وبستگی بول بگشاید وسوزش رفع نماید وقاہشت عدد نیز نوشتہ اند لیکن چہار عدد اولی ست لیکن تا یکہفتہ خورند وسوختہ آن سفوف کردہ خوردن حابس خون بواسیر ست واگر چہار دانہ آنرا در آب سائیدہ در جفرات آمیختہ وپیالہ چینی کردہ پارچہ بستہ در شب گذاشتہ صبح بخورانند بستگی بول وسوزاک وسوزش وخون آمدن از مجرای بول دفع کند باید کہ تا یک ہفتہ بخورند وبعضے گویند کہ غذا جفرات وخشکی نمک مبر ہند فائدہ آن بتجربہ رسیدہ ودر کتب ہند یہ نوشتہ اند کہ نرملی را چلا وچھو شتہ یعنی بچشم خوب ست وگفتہ کہ نافع روشنی یعنی روشنی بخشندہ وگرتوتیا سود پرساد کا معنی این ہر دو ہم اینکہ آب غلیظ را صاف میکنند میگویند کہ آن صفرا وکف وزہر صفرا وتشنگی وبیماری آنرا زود فائدہ بخشد واضمہ زیادہ کند وآنرا حاصل دست تصفیۂ آب غلیظ وتمر آن سیلان منی وچہرہ وگ وپرنیہ وزہر ودرکند وتشنگی بنشاند وبیماریہای چشم ودرد شنائی آنرا سود مند بود وبا دودرگت پت پیدا کند **نرمہ** اسم قسمی از پنبہ است **نرو شم** اسم زیسی ست **نروک** بفتح نون وضم رای مہلہ وسکون واو وکاف اسم فارسی ست صاحب جامع نوشتہ کہ آن بیخی ست از بیخہای معروفہ در حدود کرمان وخشیشۂ آن در کوہہای کرمان میروید ولاسیما در جائی کہ پلنگ در آن ماوای خود دارد ودر آن بیخ سفید رنگ بشکل لعبت بربری ست وازان بزرگ تر وبنات آن اول در ربیع کہ میروید برگ آن شبیہ بہ برگ خربزہ میباشد وچون بقدر یکشبر رسد شکل برگ آن متغیر گردد ومثل برگ کشنیز میشود پس کسی کہ ارادۂ گرفتن آن نماید باید کہ در ابتدای روئیدن آن ہنگام بون برگ آن شبیہ بہ برگ خربزہ نشانی قریب آن وحوالی آن نماید تا بعد تغیر آن از شکل اول بروی اشتباہ مکان آن نگردد وبعد ازان چون زرد گردد وبسنری آن منقضے شود وبیخ آن کامل گردد واز بیخ آنرا قلع نمایند وبیخ آنرا گرفتہ نگاہ دارند وتجربہ گفتہ کہ چون ارادۂ علم این امر نمایند کہ آن بیخ مقصود دست یا نہ قطعۂ آنرا بر سر دیگ جوشان نہند پس اگر جوش آن فی الحال ساکن شود پس ہمان بیخ باشد واگر ساکن نشد آن نباشد وبعضی از علامت خوبی آن این ہم نوشتہ اند کہ چون آنرا در تنور انداز ند تا نہا از تنور بریزند وچون در شیر اندازند شیر بریدہ گردد ورنگ آن بر رنگ پلنگ ابلق میباشد وخاصیت این بیخ ست کہ اگر زنی آنرا بقدر دو شعیرہ وتا یک طسوج بخورد ویا ندکی ازان بحمل سازد حمل باران ویا بازوی خود تعلیق آن نماید ہرگز حاملہ نگردد وعاقر شود وچون قدری ازان بر ناصور نہند ناصور کم شود ودر عظم دواو جمع آن افزاید وہر روز آنرا جدا کنند وبشویند وتبدیل نمایند وتکرار سہ چہار بار بر ناصور گذارند تا آنکہ تمامہ زائل شود وکسی کہ آنرا زیادہ تر از طسوج بخورد آنرا ذبول پیدا کند وتناول کنندۂ آن مرد باشد خواہ زن باوجود آنکہ بقدر مذکور نیز خالی از ہنرانی نیست وگویند کہ پلنگ مادہ بسیار عسر الولادت ست پس آنرا حق تعالی بالہام بہ تناول این بیخ دادہ تا حاملہ نگردد پس نر وآن می آید وآنرا بلع می نماید واز خوردن آن بارنگیرد واز شکم آن صحیح برمی آید لیکن رنگ آن بسنری تغیر میکند پس اپنہ در سر کمین آن با بند مثل آن چیزی در بن خاصیت نیست ودر فصل قوتی از سائر آنست پس می باید کہ در مواضع پلنگ در سر کمین آنہا بجویند وگاہ در اکثر نواحی یافتہ میشود وگاہ زرونی در شرح مفردات قانون نوشتہ کہ این دوا در کوہستان کاذرون نیز یافتہ میشود وآن درین افعال در اینجا معروف ست ونیز از خاصیت آن گفتہ اند کہ اگر آنرا زن در دست خود وقت ولادت بگیرد بران ولادت سہل گردد بازن اللہ تعالی فی الحال بچہ بزاید واگر مرد قدری ازان بر ران خود بستہ باشد زن کہ جماعت نماید ہرگز حاملہ نگردد وبعضی گویند کہ زرورتعلیق آن جہت دفع خنازیر وریح الشوکہ مجرب دانستہ اند وطلای آن جہت دفع حصور مجرب مقدار شربت آن یک طسوج ست **نروستا** بکسر نون وضم رای مہلہ وسکون واو ومجہول وفتح تای فوقانی والف اسم نلی کورہ است **نروندا** بکسر نون وسکون دال مہلہ وکسر واو وسکون نون دوم وفتح دال مہلہ والف اسم بہوت انکس ست نریا سا بکسر نون و

سکون رای مهمله وفتح یای تحتانی والف وفتح سین مهمله والف اسم بُول وضم سین مهمله ونون ساکن وسین مهمله اسم پرنیانست نرپاس دهوپاسم صنعٔ برنیانست فتحل نون باسین مهمله نساره وبکسر نون وفتح سین مهمله والف وضم رای مهمله وسکون واو اسم برگ کیلهاست نسان بفتح وتشدید طائری ست بزرگ منقار ودر طب آنرا منفعت نیست نسترن بفتح نون وسکون سین مهمله وفتح تای فوقانی ورای مهمله وسکون نون اسم نسرین ست نسترن رزد نسرین بری ست نسترن سفید فارسی گلرخ سفیدبری ست ودر افعال بیمار تفریح وتقویت دل مانند نسرین ست نسنج العنکبوت بفارسی دام عنکبوت نامند ودر عنکبوت گذشت نسرین بفتح نون وسکون سین مهمله وبای مهمله اسم گرگست نسرین بفتح نون گویند بکسر آن وسکون سین مهمله وکسر رای مهمله وسکون یای تحتانی ونون آخر عرب آنرا ورد مینی گویند وبفارسی گل مشکین ودر بعضی بلاد نیشابور خبزن ودر اصفهان مشکینه وبهندی ترن وسیوتی نامند وآن گلی ست معروف سفید رنگ وبعضی اوراق آن مائل بزردی وکثیر الورق شبیه بگل سرخ وازان کوچک تر وخوشبو وبری وبستانی میباشد ودرخت آن شبیه بدرخت گل سرخ در برگ وگل گرشاخهای آن دراز مثل طویق مربع خاردار وگل آن سریع السقوط ومنبت آن بلاد گرم وبیشتر در دشتها وکوهپایه زمینهای سخت میروید وموسم گل آن فصل گل سرخ ودر بعضی بلاد مانند بنگاله وغیر آن از اقلیم دوم تمام سال گل میدهد ولیکن در ایام بهار وتابستان بیشتر ودر موسمهای دیگر کمتر وچون عرق آن بگشند بوی آن مثل بوی گل آن نباشد بلکه بسیار کم بوازان گردد بجهت آنکه چون بسیار لطیف ست بوی آن هنگام کشیدن عرق تحلیل میگردد وضعیف میشود وازان عطر میسازند وگلقند نیز وبقول گیلانی آن دو نوع ست یکی را بفارسی گل مشکین ودیگری را گل نسرین نامند واین که آن مثل یاسمین زرد گرس ودر افعال ست وچنین روغن آن وشیخ الرئیس گفته که آن مثل یاسمین در قوت ست وضعیف تر ازان ومثل نرگس ست وروغن آن قریب القوت از روغن یاسمین وضعیف تر ازان طبع آن گرم وخشک در دوم گیلانی گوید که نسرین تند بوست لهذا گرم ست ودر یابس ست که گرمی آن کمتر از گرمی یاسمین وشدید تر از گرمی نرگس باشد زیرا که بوی آن تند تر از بوی یاسمین در حدت ست فلذا در افعال اشد ضعیف تر از فعل یاسمین ست وآن مثل نرگس ست ودانکی قوی تر در تبخیر ودماوی نوشته که آن معتدل الحرارت بغایت لطیف ست وگویند جمیع آن گرم وخشک در اول ست گویند در سوم وزعفی گرم در دوم وخشک در اول وگویند بری آن گرم زیاده است بالجمله بقول شیخ گل اقسام آن یعنی از بری وبستانی مقوی ملطف ست وگل آن مخصوص تر بدان ست نافع جهت سردی جگر وبقول شارح گیلانی بوی آن مطیب نفس مفرح باعث بر التذاذ وانبساط نفس وچون سوده آن در لخلخ داخل کنند خوشبو گرداند واجزای شجر آن جلاء قابض ست واسحاق بن عمران نوشته که آن نافع صاحبان بلغم ست وکسی که سرد مزاج باشد وچون اندکی ازان سوده بر لباس وبدن پاشند خوشبو گرداند وغافقی گوید که چون گوفته بر آتاره کلف روی طلا نمایند قلع آن نماید چون خشک کرده نیم مثقال ایام متوالی بخورند منع سرعت پیری نماید ویعضی قید خوردن آن از نیم مثقال تا یک مثقال از اول محل تا یکسال برای منع سفید شدن موی نوشته اند وانطاکی بجهت این امر هر روز خوردن دو مثقال گلقند شکری آنرا در کتاب تجربهٔ خود بیان نموده وبقول گیلانی مالیدن خشک آن در حمام بدن وشره وعرق راخوشبو گرداند وبوی نوره را ببوی خود گویند که ضماد آن با سرکه خصوصا صایخ آن جهت تحلیل اورام نیکوست وچون لطوخ گل آن بر اورام بلغمی نماینده تحلیل کند وتسکین گفته که آن نافع صاحبان مرة سوداوی از خفقان بلغم ست ومخ ومغ ومقوی آن ومقوی قلب وچون ادامت بوی آن نمایند ومحل ریاح حادث در سر وسینه ومخرج آن بعطاس ست وگویند که دوام شمیدن آن نافع مشایخ ومرطوبین ومقوی قلب وحواس ورافع سرعت عصاب ونزلات وزکام وحدت عطاس ومنزل رطوبات بمنخف دماغ انسان دازریاح وابخره است وتطوخ بری آن بر پیشانی مسکن صداع بارد وچون باریک بوده با صل پخته بر چشم طلا کنند ورم حار آنرا نفع کند وجمیع اقسام آن منفتح سدد منخرین ست وچون باروغن زیتون در گوش چکانند کرم آن بکشند وتحلیل ریاح آن نماید وجهت طنین ودوی نفع کند وسنون ومضمضه باب طبیخ آن جهت ورد دندان واورام حلق ولوزتین نافع وبقول شیخ اگر چهار درخی ازان بنوشند قی راسکن کند وتسکین فواق نماید خصوصا بری آن وبتضعید گویند آشامیدن نسرین بمقدار مذکور منقی سینه وجهت اورام لثه وحلق ولوزتین وخفقان بارد ومقوی معده وجگر وموافق امراض جگر وجهت فواق دقی وغثیان وبرقان وقولنج وتحلیل ریاح ویکدرم تا چهار درم برگ گل آن مسهل قوی وگویند ضماد آن نافع معده وجگر بارد بوده وآنرا قی گفته ودر خراسان قوی را دیده که از برگ آن سه درم تا چهار درم بخورند واسهال ذریع می آورد وگویند که آن مسهل بلغم وسوداست وخشک آن محیض وقاتل جنین ومخرج آن ونافع اورام رحم ست وضماد آن مستوطنهٔ بواسیر ونافع اشتداد واژدیاد فعل وباختناق بوی مقدار شربت آن از یکدرم

نرپاس دهوپا نساره نسان نسترن نسترن زرد نسرین نسترن سفید فارسی گلرخ نسنج العنکبوت

تا سه درم و بی آن مضر سر گرم مزاج و مصلح آن کافور و بدل آن نرگس و یا یاسمین و از آن گلقند مثل گلقند گل سرخ میسازند گرم زیاده از آن و مفرح و مقوی دل و دیر و نافع خفقان مارد و با وجود تقویت دل و تفریح مسهل نیز مقدار شربت آن تا یک اوقیه و روغن آن که مانند روغن گل میسازند نافع بجمیع امراضی که از آن روغن نرگس مفید و مسخن باعتدال و مقوی دماغ و با نخاصیت انفع ذات الجنب و شوصهٔ سوداوی و نافع او جاع رحم دانسته اند و خواص گل نسرین بقول هندیان در سیوتی مسطور شد **نسرین السباخ** اسم علق الکلب ست **نسکب** بفتح اول از جوب ماکولیست که از بلاد هند آورند در فصل تشبیه به لوبیاست **نسم پشپ** اسم پچکری ست **نسوت** بکسر نون و ضم سین مهمله و واو مجهول و سکون تای فوقانی اسم هندی تربدست و آنرا تگر انیز گویند و دو قسم ست سفید و سیاه سفید را بزبان هنود تلا تگرا و کبکها تریوٹ و شتر او چاگرا و کرن و تری برت و سیاه را نلا تگرا و شامام و سرجهی دل و پاسنڈی و کال میشی و آرد ها چند را و سوشتریمن و مالوی و در بعضی نسخ ماشوی و تری هر تاش نامند و در ماهیت سفید نوشته اند که نبات او بی ساق یعنی بیل ست سفید رنگ و گل او آسمانجونی و سه برگه و بار او بصورت سبو و بر و سه زوائد مانند حباب و در ماهیت سیاه گویند که برگ او سیاه مثل گاؤ زبان و گل او برابر دو صف مثل نصف ماهتاب و سیاه مانند دانهٔ ماش و چوب درخت او سه پهلو میشود و مزاج هر دو گرم و خشک و تیز و سفید در دو باد و در کند و هاضمه آرد و برازبرازند و جلندر دفع کند و سیاه کرم بکشد و کلانی شکم از هر چیز که باشد و یرقان و بلغم و کف و خروج مقعد و در کند و اسهال آرد و در تالیف شربتی و معطوفی ست که سفید اندک تلخ و شیرین و هنگام هضم تلخ و گرم و خشک و مسهل و باد انگیز و دافع تپ و فساد صفرا و بلغم و آماس اعضا و استسقا و صوت سیاه داخل سم ست و ردی و در اسهال قوی تر و محدث بیهوشی و سوزش و گردش سر و بد کننده آواز گلو و هندیان مصلح آن پوست ببول نوشته اند و حکیم ابو القاسم نوشته که نسوت در شیر زقوم پرورده بدفع انواع استسقا خاصیتی دارد و مؤلف بعضی دواتین قوی القوت را در استسقا داده و در دفع مرض آنها گرویده و رب تربد یعنی ست نسوت که هندوان در او دیهٔ مسهله آمیخته میدهند و عمل قوی تر میکند طریقش اینست که تربد مجوف خراشیده یک آثار نیکو فته در هشت آثار آب بجوشانند و قتیکه یک آثار آب بماند صاف نموده آن آب را باز بجوشانند چون آب تمام سوخته گردد انچه رو آن ته نشین مجموعه باقی ماند گرفته نگهدارند و در او دیهٔ مسهله آمیزند و افعال و خواص بقول یونیان در تربد مسطور شد **نسوغ** بفتح نون و ضم سین مهمله و سکون واو و غین معجمه انچه از آبهای ادویه در چشم چکانند **نسیل** اسم عسل گداخته موم کشیده است و گویند کنان اسم نخود آب و یا مطبوخ تو ابل ست **فصل نون با شین معجمه نشا** بفتح نون و شین و الف اسم نشاسته است و بکسر نون اسم هندی پلے است **نشا بدا** بکسر نون و فتح شین معجمه و الف و کسر بای موحده و فتح دال مهمله و الف اسم دار بلد ست **نشا چار** بنون و شین معجمه و الف و فتح جیم فارسی و الف و رای مهمله اسم مقل الیهود ست **نشاره** بضم نون و فتح شین و الف و فتح رای مهمله تراشیده و برادهٔ هر چیز از زنده و دارّه و سوهان و تیشه گویند که اسم اجزائیست که از چوبها بسوهان در هنگام سائیدن جدا گردد و تعریف اول عام ست و ثانی مخصوص ببرادهٔ چوب و بقول شیخ طبع آن بحسب شجر است و گویند نشارهٔ هر چیز بنسبت باصل آن گرم تر و خشک تر ست و گیلانی گوید که نشارهٔ هر چوب گرم زیاده از چوب آنست و خشک تر مگر آنکه چون متاکل و بوسیده شود گمان خشک زیاده است و لیکن ممکن ست که گرم زیاده شود و ممکن ست که سرد زیاده گردد و جمله نشاره خالی از قبض و جلا نیست و شیخ میفرماید که نشارهٔ چوب متاکل منقی ست و آنرا تحلیل و تجفیف ست اگر در شجر آن باشد مثل شجر صنوبر و آن مدل ست خصوصاً آنکه از اشجار قابضه باشد مثل بعض اجناس خار ها مثل خار اشق و جاوشیر پس با مثل آن انیسون با شراب جمع کنند و بسایند که چون این بر قروح نایه بپاشند نفع کند و جالینوس گفته که از نشان نشارهٔ چوب ست و خاصه انچه از چوبی باشد که در آن قبض و جلاست بمنزلهٔ بعض اقسام خار تقیهٔ قروح رطبه و جلای آنها و دیسقوریدوس نوشته که متاکل چوب کنسه که آن شبیه بآرد بلبشه چون آنرا بر قروح رطبه ضماد کنند جلای آنها و اد مال آنها نماید و چون بمقدار مساوی آن انیسون آمیزند و هر دو بسر که سرشته در پارچهٔ کتان صره بسته بسوزند و سائیده بر قروح خلیه ذرور سازند منع از سعی آن و رجسم نماید و گویند که ضماد چوب متاکل یعنی کرم خورده که شبیه بآرد باشد جلای قروح متاکله و اد مال آنها کند و خاصه انچه از درختهای قابض باشد و منافع برادهٔ هر چیز در ذیل ذکر آن مفصل مسطور ست **نشاسته** بفتح و کسر دو نیز بفتح نون معجمه و الف و سکون سین مهمله و فتح تای فوقانی و ها اسم فارسی ست و نیز بفارسی آب گون نامند و بعربی نشا و معرب آن نشاسج و نیز بعربی لباب البر لباب الحنطه و لباب القوام و لباب الفتح و بیونانی آمولون و امولونس نیز گویند و در انگلیزی استاریچ نامند و آن مغز گندم منحول کوفته است و گاه دارند دیگر چوب

ماکولهٔ غیر گندم نیز میسازند که گندم را در آب بخیسانند تا بحد نضج رسد و پوست آن بشگافد که چون بدست بمالند بآسانی پاز مغز آن جدا گردد و مغز آن نرم شود و پس کوبیده افشرده از صافی گذرانیده فضل آن را دور نمایند و صاف آنرا بگذارند تا ته نشین گردد و پس آب بالای آن بریزند و ته نشین را ترصیا ساخته در آفتاب خشک کنند و استعمال نمایند بهترین آن مرتب از گندم معمول در تابستان و سفید تازهٔ ملایم غیر متکرج و غیر سیاه ست بقول شیخ سرد خشک در اول و بعضے سرد در دوم و تر در اول گفته و صاحب منهج معتدل در گرمی و سردی نوشته و جالینوس گفته که نشاسته متخذ از گندم سرد ست و خشک زیاده از گندم شارح حکا زرونی نوشته که سردی آن مکتسب از مجاورت آب تا متی ست و خشکی آن بسبب غلیان و حرارت غریزیهٔ محلله و شارح گیلانی مینویسد که چون نشاسته بروجه مذکور حاصل میشود آن لامحاله بارد و یابس است زیرا که ماهیت هر دو آنست که رطب نباشد بحیث رطوبت آب لیکن اجزای مخالطه از حیثی که از ان نشاسته گرفته میشود آن اجزای مرضیه قریب بیوست ست و لهذا نشاسته یابس باشد بالجمله آن رادع و قابض و مغری ست و دران لزوجت و تقویت ست که بدان مغری و لین ست پس واجب ست که نشاسته یکجو را با سه چند آن آب طبخ دهند و غرض ازین آنست که آب مکتسب از سه وزن آن نباشد و الا در فالوذجات آب ده چندان میباشد و اگر منهت وزن آن باشد نیز جائز ست و ضماد آن با زعفران کلف و نمش را ببرد و آن مدمل قروح کهنه و مصلح آنهاست و آن مانع انصباب مواد بسوی چشم ست و لهذا در اکحال داخل میشود و همچنین جهت قروح آن و منشف دمعه است و مجفف قروح آن و دافع جرب و طلا و اکتحال آن در شیر زنان و یاسفیدهٔ بیضهٔ مرغ مسکن سوزش چشم و مرد لین خشونت پلک و حریرهٔ متخذ از ان لین سینه و مانع نوازل از دماغ بسوی آن و قاطع نفث الدم از ان و لین خشونت حلق و گاهی با شیر آمیخته حریره مرتب میسازند برای آن و گاهی در بعض اطعمه از حلویات وغیره آنرا صرف می نمایند و چون با آب مع شکر پاقند در دهن بادام پزند جهت سرفهٔ گرم و خشونت حلق و سینه و ریه و درد سینه و نفث الدم و سل و قطع عطش بواسیر و حیض و منع زکام و نزلات نافع و ایضا جهت اسهال مزمن نفع کند و حریرهٔ آن با پیه بز نافع سحج و اسهال صفراوی و فتیل خایله دوای مسهل ست و همچنین اگر بریان کرده آن حقنه کنند جهت سحج و قرحهٔ امعا نفع کند و همچنین حریرهٔ بریان کرده آن تنها و یا با عدس قبض شکم کند و اختلاف مراری و زهیر کاذب را نفع بخشد و طلای آن با شراب برگزیدگی اعضا نفع کند و گویند که نشاسته مرتب از خیر گندم در غذا کمتر از ان و بطی الانحدار و عسر الهضم و مولد سدد و مصلح آن اگر اخذ آن سل گردانده شده بکشایند از بازیر دافا دیه و گاه او دار بول کند و مصلح آن شکر یا عسل یا خیر آنها از شیر بنیا و گویند که نشاسته قلیل الغذاست و اکثار آن مقلل منی و مسدد و دیر هضم و مولد سوداست مصلح آن شیر بنیا و کرفس و تمر فضل دل آن عنبار آمیا و برنج مغسول مقدار شربت آن از یک مثقال تا پانزده مثقال و گویند اصل شربت آن دو درم ست و گفته اند که نشاسته مرتب از بادام ابرد و الطف از نفس بادام و از نشاسته گندم و گاه ازان دو جزو و از نشاسته گندم یک جزو استعمال میکنند و صنعت آن اینست که بادام شیرین را مقشر کرده باریک بسایند و در آب حل کرده بگذارند تا ته نشین گردد پس آب ازان بریزند و خشک نمایند **نشاط افزا** اسم بنگ ست **نشافه و نشاف الماء** هر دو هم بصفت **نشانو نهیما** اسم بلدی ست **نشانکش** بکسر نون و فتح شین معجمه و الف و خفای نون و ضم کاف و سکون شین معجمهٔ دوم اسم جیلک ست **نشپا** بکسر نون و سکون شین معجمه و فتح بای فارسی و الف و زیادتی واو و الف نیز آمده یعنی نشپاو و بزیادتی فوقانی یعنی نشپات هم نوشته اسم باقلا یعنی بقرست **نشف** بفتح نون و شین معجمه و فا اسم عربی سنگ پای شویه است که بهندی جهانوه نامند و گویند که تعلهای حجری ست سبک پر سوراخ مثل خانهٔ زنبور که از ساحل جده از نواحی مکه منظر آورند و زیر آب پیدا میشود و آن شدید الیبس قریب بطبع بعد ست و قاطع خون و ملتئم کنندهٔ زخمها خصوصا با شب یمانی و آن مثل اسم خود منشف قروح و بلغه آنهاست و در سائر افعال مانند بعد ست و گویند که بسد همین ست **نشنگ** اسم عدس ست **نشنگ کاران** اسم بقم ست **فصل نون با صاد معجمه و طاء و عین مهملتین**
نضر و بفار اسم طلا یعنی زرست و نیز اسم نیل کوهی **نضوح** بفتح اول عسل خالص ست و یعنی پاک **نطرون** که آنرا بفارسی بورهٔ سلیمانی گویند و آن بورهٔ مارمنی ست چنانچه شیخ در مفردات قانون نوشته و ابن جمیع گوید که شیخ الرئیس در لفظ ارمنی سهو کرده بلکه نطرون بورهٔ افرنجی ست چنانچه در بوری گفته **نغاب** بضم نون و فتح عین مهمله و الف و باء موحده اسم تعلق ست **نغام** بضم نون و فتح عین و الف و میم اسم شتر مرغ ست **نغبه** بفتح و کسر هاء و ده میش

نشاط افزا نشافه و نشاف الماء نشانو نهیما نشانکش نشپا نشنگ کاران نضر و بفار نضوح نطرون نغاب نغام نغبه

نعنل بفتح اول وسکون ثانی وثالثه کفتار نعناع بفتح نون وسکون عین مهمله وفتح نون والف وعین مهمله وآخر نعنع بحذف الف نیز گویند وبیونانی مشی وبسریانی حشرا وبقارسی سپرارا پودینه وبشیرازی راتوته نامند گیلانی نوشته که این نبات ازبقول ست که جهت تقویت هضم وتحلیل ریاح میخورند وآن در افعال وطبیعت خود شبیه بدونبات ست یکی فودنج ولهذا فودنج رانیز نعنع نامند ودوم نام لهذا نام تحلیل بنعناع میشود وآن مخالف فودنج بدوامر یکی آنکه درحوت قوی تراز انست ودیگر جهت فودنج نهری مساوی نعنع بری ست یعنی بدین سبب مساوی آن در افعال تابع حرارت مثل تحلیل ریاح و نشف ریاح وتسخین معده ومانند آن وبدین سبب آن قوی تراز آن در افعال تابع یبوست ست دوم آنکه فودنج خالی از رطوبات فضلیه است لهذا آن خشک تر از نعنع ست وجلای معده از رطوبات فضلیه کند واین بسبب شدت یبوست آن از نعنع ست وآنرا احانت برباه بلیعت وبغدادی گفته که نعنع معروف است وگویا که آن فودنج بستانی ست باآنکه شک نیست دیانکه فودنج راچون ازانهار وصحرا انقل کنند ودربستانها بکارند واداست بدادن آب نماند دریک سال یادوسال نعناع گردد وگویند که این نبات دوقسم ست بری وبستانی برگ بری بازغب وکوچک تر وبویی آن چیزی از کراهت وزهومت برای خوردن درحالت صحت کمتر صلاحیت دارد وبستانی معتدل درسبزی وبرگ آن در ملاست زیاده تر وشبیه ببرگ فودنج جبلی مگر آن سبز مائل بسیاهی است ومستعمل ازان برگ وشاخهای آنست وآن خوشبو ودرتوابل داخل میشود ومعتدل المطبع ست وتمیزین آن تازه بستانی ست وهمچنین درسایه خشک کرده ودوران لطافتی ست که درغیر آن یافته نمیشود وچنانچه گیلانی نوشته که چون ارادهٔ خشک کردن آن باشد درسایه خشک نمایند که آن حفظ عطریت وبقای قوت او نماید ودرنعناع لطف قوی ست که مثل آن درنبات مشارک آن نیست بالجمله مزاج آن بقول شیخ گرم وخشک در دوم وخشکی آن بیشتر از گرمی آن ودوران رطوبت فضلیه است خصوصا در بستانی آن بهرآنکه آب بسیار میدهند وگویند گرمی آن زیاده ترست ودرطعم آن حدت ست وگویند گرم و خشک درسوم ونزد بعضی گرم درسوم وخشک دراول وبقولی گرم درآخر اول وخشک دراول دوم وگرمی آن کمتر از گرمی فوتنج نهری ست وهمچنین خشکی آن وبسیار نفخ ندارد وگویند که درهیچ افعال قوی تراز پودینه وباقوت مسخنه ومفرح ومقوی دل ومرقق خون غلیظ ومحلل مواد بارد ست شیخ میفرماید که دوران قوت مسخنهٔ قابضه است وآن لطف بقول ماکوله درجوهرست وچون طاقات آن درشیر گذارند متجبن نشود وچون عصارهٔ آن باسرکه بنوشند قطع سیلان خون ازمثلکم کند وشبیه بفودنج نیست زیرا که درفودنج عفوصت نیست ودرفودنج وخصوصا بری آن تحلیل وتسخین وتجفیف مفرط موجود ست بخلاف نعناع وجالینوس گفته که این هردو نبات درمذاق حار وقوت آنها گرم درجهٔ دوم ست الا آنکه نعنع ضعیف تراز فودنج نهری ست ودراسفاخان کمتر ازان ونفع ازین جهت که دربستانها میگارند وآب مینوشانند درامان رطوبت بهرسیده فلهذا اندک تحریک جماع میکند واین شی عام مشترک بجمیع اشیاست که دوران رطوبت فضلیه بود که نضج تام نیافته باشد ولهذا مزاج نعنع چنان بهرسیده که بعض مردم آنرا کوفته باآرد جو برخراجات ودبیلات می نهند ونفع میکند وآن چیزی ست که فودنج نهری قدرت این فعل ندارد زیرا که آن تسخین وتجفیف بیشتر از نعناع دارد ونعنع باوجود این چیزی از تلخی وچیزی از زفتی ست پس آن بسبب تلخی خود قتل دیدان نماید وبسبب زفتی خود قطع نفث الدم کند مادام که کهنه نشود وچون باسرکه ممزوج بیاشامند وشیخ درادویهٔ قلبیه نوشته که درنعنع عطریت لطیفه وحلاوت مخلوط بمرارت وعفوصت باختلاط لذیذست ودوران قبض صالح ست واین معنی چنانچه بارها ذکر کردیم معین بخاصیت بسیار درتفریح ست وامامزاج آن پس اغلب که حرارت آن درآخر اول باشد ویا دراول دوم وجالینوس وغیره مینویسند که ضماد آن باآرد جو وماء العسل جهت دبیلات وخراجات بالغ النفع ست وچون برگ آن بانمک اندرانی سوده بزیت آمیخته بردمامیل حادث از خلط غلیظ نهند دفع کند وچون بآب افشردهٔ آن باروغن گل سه بار سه بار بروزن یک دانگ درمینی چکانند خنازیر گردن رافائده بخشد وچون برپیشانی ضماد کنند صداع باردومزمن راساکن کند خصوصا باآرد جو واگر عصاره بماء العسل آمیخته درگوش چکانند درد وورم آنرا نفع دهد ومالیدن آن برزبان الثاثه خشونت آن نماید وخائیدن آن نافع درواخراس ست وضماد آن برپستان جهت بستگی شیر وتسکین ورم آن نافع وهمچنین خوردن آن وچون برگ نرم آن باطعامهای شیرآمیزند جهت ضرر آنها وفساد آنها درمعده نفع کند چون درادویهٔ سینه آمیزند جهت دردآن ودرد پهلو نفع بخشد ونفث السهل

گرداند وخصوصا چون با پرسیاوشان جوش داده بنوشند نفع بلیغ نماید ونفخ رطوبات قصبهٔ ریه وسینه وتنقیهٔ آن کند وآن ازادویهٔ مقوی قلب واز مفرحات ست واگر با اندکی عود ومصطگی بخایند خفقان را نفع کند وشربت آن نافع خفقان ست وآن بقول شیخ مقوی معده ومسخن آن ومسکن فواق وهاضم طعام ومانع قی بلغمی ودموی ست ویرقان را نفع کند وخصوصا شربت آن وچون طاقات آن با انار دانه بنوشند هیضه را ساکن کند بهر آنکه هر دو مقوی معده اند وبقول گیلانی نقناع بسبب تقویت وتحلیل خود مسکن فواق وغثیان وقی ونافع هیضه است چون طاقات آن با آب انار ترش بیاشامند وچون با سرکه خورند جهت ضعف فم معده نفع کند وتحلیل نفخ معده وتقویت آن کند بهر آنکه در آن قبض ست وتسکین اوجاع آن وانبعاث شهوتهای آن کند وخوردن وضماد کردن آن موافق معده است ومسکن فواق چون از ریح غلیظ وازا خلاط سوداوی فم معده باشد وچون سرکه آمیزند بینباب نافع تر باشد وقطع قی بلغمی وحادث از ضعف فم معده کند واگر با اندک عود ومصطگی بخایند فواق را نفع کند واگر طبیخ آن بنوشند شیر منجمد در معده منحل گرداند وآن معین بر هضم وآروغ ست وگویند که آن مقوی معده وجگر بارد ین ست ومشی طعام ونافع وجع الفواد وخفقان معدی وتقویت ماسکه وهاضمه ودافع قولنج ریحی ونفس وآن قاتل کرم شکم ست بسبب حدت خود وچون دو سه شاخ آن در شیر بمالند نافع انجاعا آنست وباسرکه وترشیها رافع ضرر آنها باعصاب ست وبدستور بالبنیات ولهذا در سکنجبینات وودوغ داخل می نمایند وبا پنیر نیز میخورند خصوصا شربت آن وضماد برگ آن نافع بواسیر وازا نجو البلغ ادویه در ینباب ست وحضرت ابراهیم علی نبینا وعلیه السلام این نبات را اصحابان خنازیر وبواسیر ریحی که ازان خون سائل نباشد میدادند وایشان را نفع میکرد وخوردن آن هیج انعاظ وشهوت جماع ست وبقول شیخ اعانت بر باه کند بنا بر نفخی که اندر انست بسبب رطوبت بستانیه که در فوذنج نیست وادویهٔ منی را محکم کند وآن بسبب حرارت خود سخن اوعیهٔ منی وقبض او بقوت نماید وچون زن قبل از جماع حمول آن نماید حامله نگردد وچون بالم مویز کوفته بر صلابت خصیتین نهند تحلیل نماید وتسکین درد آن کند وچون با آب آن ادویه اضمدهٔ ماسکهٔ طبیعت بسر شند فعل آنها بسیار قوی گردد وعصارهٔ آن با سفنج نافع عسر ولادت ست وآن نافع گزیدن سگ دیوانه است وخصوصا تخم آن وچون با نمک ضماد کنند گزیدن سگ دیوانه را نفع کند وچون برگزیدگی عقرب نهند نفع عجیب نماید واکثار آن خارش در حلق پیدا کند وگاه تازهٔ آن تولید ریح نماید ومصلح آن عسل ست وگاهی ضرر باسفل کند مصلح آن کرفس یا بهدانه وبدل آن فودنج نهری ودو وزن آن صعتر مقدار شربت آن تا دو مثقال **نغنول** بضم دونون ومیان آنها عین ساکن اسم طائرست **فصل نون باغین معجمه و فانغر** بفتح نون وغین معجمه وسکون رای مهمله بعربی اسم جنس کبشک ست وگزم نیز گویند وگویند که طائری ست کوچک شبیه بکبشک سرخ منقار واهل مدینه آنرا بلبل نامند وبقول گیلانی بعضے گفته اند که آن اسم نوعی از کبشک ست وآن ابوتمرون بغایت کوچک ست وآن گرم وخشک خوردن آن نافع سنگ مدر بول وبقول صاحب مخزن نزد بعضی مخصوص بکبشک سیاه کوچک ست که دنبالهٔ آن کوتاه ودائم الحرکت وکثیر الصوت ست وبعربی آنرا ابوتمرون وابوالملیح وبفارسی چکاوک وبهندی مموله ودر تنکابن حجرنامند گرم وخشک گوشت خشک نمکسود آن جهت اسهال وغیر نمکسود آن جهت عسر البول وشکستن سنگ گرده ومثانه بغایت نافع ست وصاحب مصطفوی مینویسد اغلب که بهندی سیا باشد مؤلف گوید که بلبل در عند لیب گذشت وابوالملیح وچکاوک قنبره است ومموله در صفراغون نیز نوشته **نغنک** آنبه است نغن بفتح اول وضم غین معجمه ناخواه است **نفاز** بفتح نون وفا والف وزای معجمه طائری کوچک از کبشک ست وگویند بغین معجمه ست وکذا نغر آن نوعی ازان ست وگویند که آن دیگرست الا آنکه شبیه تر بدان ست وطبع وخواص این مثل نغر نوشته **نفط** بکسر نون وسکون فا وطای مهمله ونزد بعضے بفتح نون اسم عربی ست بلغت مصر زیت الجبل وبیونانی ارلیفیس وبلطر الاون نامند گویند روغنی ست که از چاه مثل آب میکشند وآن معدنی ست ودو نوع میباشد سفید وسیاه وسفید اللطف واجود وبسبب لطافت زود مستحیل بهوا میگردد وآن قلیل الوجود ست وسیاه بآن لطافت نیست وقسمی از قار بابلی ست وگویند که مومیائی نیز قسمے از قارست که از چشمها بری آید وگیلانی وغیره مینویسند که آن رطوبت دهنیه تند بوست که از زمینهای نمناک بری آید وگویند که آن یک قسم ست مگر چون بآتش تصعید آن نمایند سفید گردد وغیر متصعد سیاه میباشد وتصعید آن بقرع وانبیق می نمایند وشارح کازرونی نوشته که در نواحی شیراز بلدی ست

کرآنرا باگو یند دران بسیار از اقسام نفط و قار میشود ازان بسوی اکثر بلادی برند و گویند که از بعضی زمینها مانند زفت و قیر بجوشد و از اقصای عراق غیر و تقطیر سفید میگردد و آنرا منقوش بر وخم خزامیان می نمایند و فرق نیست که نفط متصاعد میگردد بخلاف آن دانوشابر مصر از کنار دریا نوعی نفط می آورند و آنرا زیت البحر می نامند باجمله بقول شیخ گرم و خشک تا چهارم ست و بقول شارح گیلانی سفید آن گرم زیاده از سیاه و گویند که سفید آن گرم و خشک در چهارم و بقولی در دوم و سیاه آن در حرارت کمتر از سفید و آن لطیف محلل گدازنده منفتح سدد ملین طبیعت خصوصا سفید آن و گویند که هر دو گرم خشک ملطف محلل نافع سردی اعضا در ریاح آنهاست و آن صالح جهت شقیقه خصوصا سفید آن و نافع فالج و ازان نوعی ازرق ست که آن نافع لقوه است و دخان آن نافع صرع و کذا شرب آن و بقول گیلانی آزا قوتی ست که بدان آتش ملتهب میگردد و چون با سرکه بنوشند شیر منعقد را حل کند و لیکن در شرب آن خطرست و آن الصاق جراحات دامیه کند و نفطرا قوت مانده از تورم جراحات ست و چون بدان حمول سازند و یا تدخین نمایند و یا بپوشانند بدان صرع کند کسی که آنرا صرع باشد و گویند که نفط قوی ترازانکثیر روغنهاست و سریع النفوذ و گدازندهٔ صلابات و تریاق جمیع امراض بارده شرباً و ضماداً و طلایی آن جهت فالج و لقوه و رعشه و کزاز و خدر و استرخا و اکثر امراض و اوجاع بارده رطبه و تخلیل ریاح و اوجاع مفاصل و امثال اینها مفید و اکتحال آن قلع بیاض چشم و نفث جهت نزول الماء کنند چون با مسل سوده بر پلک که موی آن بریزد طلا کنند موی آن بروید و نظر ازرق آن نافع و در گوش بارد کری و ریح آنست و تبخیر و دخان آن نافع نزله زکام و آشامیدن نیم مثقال آن با آب گرم جهت ربو و سرفه کهنه و بهر ولست لاسیما بلغمی را نافع و شرب آن مسکن مغص و کاسر ریاح ست و چون فتیله بدان آلوده حمول سازند قتل کرم مقعد نماید و آشامیدن و مالیدن آن خصوصا سفید آن جهت دردمفاصل نیکوست و نافع وجع الورک بارد و چون با آرد جو دوم و نطرون اجزای مساوی ضماد کنند نقرس بارد را نفع کند و آن مدر بول و حیض و کاسر ریاح متانه و بر درحم نافع سپرز و با اسپرز نوا صیر و مغث سنگ و مخرج جنین مرده و دخان آن نافع اختناق رحم بارد ست و طلای آن هر دو نافع ریاح بارده و شرب و طلای آن جهت گزیدن هوام و دفع سموم قوی الاثر و مقدار مستعمل آن دو دانگ ست و گویند از سفید آن تا نیم مثقال و از سیاه آن تا یک مثقال و صاحب منهج گوید که نفط مستعمل از خارج ست و گاه تا دو درم مینوشانند خصوص سیاه آن و مضر جگر و صلح آن لعاب اسبغول بدل آن قطران و گویند آن مضر یرقه و مصلح آن کتیرا و منفعه گرم مزمنهای منفعه مصلح آن خشخاش و سرکه و بدل آن بوزن آن بیوسا نافع قطع یرقه نگفته اند و بقول ابن بیطار جاوشیر و ثلث آن حب صنوبر **نفل** بفتح نون و فا و لام نباتی ست از جنس بقول و گویند که آن دوای عربی ست و آن اصل بقول ست که تقطا آزا میخورد و آن مثل اسپست ست و گل آن زرد خوشبو و آنرا اسپست بری گویند که اسپان آنرا میخورند و فربه میشوند و گوشت آنها بدان غلیظ میگردد و ثمر آن صلب بعض آن بعضی پیچیده چون بکشته شود و چون بگذارند عود کنند دران تخم ست و گویند که این نبات شبیه برطبه است و رنگ آن فرفیری و بوی آن مثل گل بید و شاخهای آن نیز ساق معتدبه شبیه باسپ ست که آن رطبه است و تخم آن مثل تخم گزر و گویند که نبات آن بیخار مائل بسرخی و بنفسجی و شاخهای آن گرد مانند خاشک و در عربستان کثیر الوجود گرم و خشک در سوم آشامیدن تخم و گل آن طحال را بغایت نافع و همچنین طبیخ برگ آن صلابت طحال را الاخیر گردانند و آنرا تجربه کرده اند جهت که ضمد صلابت طحال بهر نوع که استعمال نمایند و طبیخ برگ آن مدر بول ست و گل آن قوی تر از برگ آنست **فسل** نون با قاف **نقد** بفتح نون و سکون قاف و دال مهمله اسم پرنده گویند که قسمی از بزنوچیک پای ست و نیز عصفر را گویند **نقر** بکسر نون و سکون قاف و راء مهمله اسم هر استخوان ذی مغز ست **نقرة** بضم نون و سکون قاف و فتح راء مهمله و هاء نزد عوام مشهور باین اسم ست و بفارسی سیم و بعربی فضه و شوليج و شالم و بسریانی سیما و بروی از ابجا و بیونانی الکترو بلاتین کرمس و کیشش و بفرنگی ویراط و در انگریزی سلور و بهندی چاندی و در پانیز نامند و آن از فلزات معروفه مشهوره میان مردم و کثیر النفع ست و ماه کواکب آن سیماب خالص چیده و گوگرد خالص ست و گوگرد در حدیث سیماب بود بدلیل آنکه چون نقره را گوگرد مشش گردد و بسوزن خورد سیماب بیرون آید و با مساعدت مشتری در سه سال تکون آن در معدن خود تمام میشود و فاضل انعقاد آن بزودت حدوث باطن آن و بهیت ست چنانچه در باطن فلز سیماب فضیت ست سرد و خشک در اول و بقول صاحب منهج در دوم و بقول ابن ماسویه برادهٔ آن سرد و خشک باعتدال و گویند معتدل در حرارت و برودت

گویند قریب باعتدال و شیخ در قانون گفته که طبع آن سرد ضعیف ست و در کتاب ادویهٔ قلبیه نوشته که نقره بارد و یابس سست باندک احکام یاقوت بعینه احکام نقره است مگر آنکه در نقره ضعیف تر از انست که در یاقوت ست و بعضی گویند که نقره باقوت قابضه و مجففه ست برادهٔ آن خشک و قوت قابضهٔ آن زیاده از محلول آن و فعل آن در تفریح و تقویت قریب بیاقوت و جهت مالیخولیا و جنون و وسواس نافع و اکتحال آن با میل نقره جهت جلای بیاض رقیق و تقویت بصر و طبقات چشم و خوردن برادهٔ آن با ادویهٔ مناسبه آمیخته جهت رفع بخر و جذب رطوبات لزجهٔ متعفنه و بلاغم و خوردن محلول آن و بدستور برادهٔ آن جهت ربو و سرفه و خفقان و تو حش و سائر امراض قلبیه با ادویهٔ مناسبه و گویند که آن مقوی قلب و نافع خفقان حار و بارد و نافع صعود ابخرهٔ حاره از معده بسوی سر ست و مقوی معده و جگر و جاذب رطوبات آنها و نافع استسقا و سپرز و مفتت سنگ گرده و مثانه و مفید عسر البول و طلای برادهٔ آن محلول با سیاب مقتول جهت بواسیر و بدستور جهت جرب و حکه و ضماد سخالهٔ آن محلل اورام و خوردن مقتول آن نافع برص و در آن قبض ست و از خواص آنست که مازبوی گوگرد خام و مجاورت آن سیاه میگردد و غسل آن با نمک رافع سیاهی و جالی آنست و خوردن طعام و آب در ظرف نقره باعث تفریح و آشامیدن شراب در جام آن سکر زود آور و وسکر آن باعث لذت گردد و چون نقرهٔ خالص در دهان گیرند تشنگی کم نماید شربت آن یک دانگ و گویند تا نیم درم مضر مثانه مصلح آن مقل و مضر امعا مصلح آن کتیرا بدل آن فیروزه بلکه یاقوت و گویند نقرهٔ محلول که اطبای فرنگ اختراع نموده اند و آنرا تن تور و پنورانامند و لاجوردی رنگ شفاف مانند یاقوت کبود ست که نیلم نامند و ازین جهت آنرا نیلم آب نیز نامند در جمیع افعال و خواص بهتر از نقرهٔ غیر محلول ست بجهت خفقان و حشی و مالیخولیای مراتی بیدلیل که دو قطرهٔ آنرا با اشربهٔ مناسبه بیاشامند و افعال و خواص این بقول هندیان در چاندی مسطور شد **تقعایین** حب کاکنج ست **نقل** بضم نون و سکون قاف و لام آنچه از فقاکه و غیر آن بر شراب بدان تنقل نمایند و نیز اسم عصفرست **نقل خم** اسم حب السمنه ست **فصل نون با کاف نکا** بفتح نون و کاف مشدد و الف اسم سیاریا لوطری ست **نکاچیں** بکسر نون و فتح کاف و الف و فتح جیم فارسی و سکون سین مهمله اسم انبکول ست **نگارچونی** بکسر نون و فتح کاف فارسی و الف و سکون رای مهمله و ضم جیم و سکون واو و کسر نون دوم و سکون یای تحتانی اسم دوزی خردست و مؤلف مخزن بدون رای مهمله و با جیم فارسی نوشته و صاحب خلاصة التجارب گفته که بزبان هندی نوعی ستوع را نامند که نبات آن بر روی زمین پهن میباشد و ساق نبات آن بسیار ضعیف و برگهای آن از دو جانب رسته مقابل یکدیگر و بمقدار نصف عدس و در بعض ممالک یعنی مرو و نواح آن کثیر الوجود ست و در زمینهای ریگ بوم دور از آب و نزدیک آن بوید و قوی تر آنست که دور از آب باشد و نبات آن مائل بسرخی جمیع اجزای آن گرم و خشک معدل سوم و آشامیدن آب افشرده و یا برگ آن کوفته با شراب جهت اکثر سموم گزیدگی هوام و بدستور طلای آن مفید و با شیر مسهل اخلاط فاسده و اخراج سموم از بدن نافع ست **نکامتا** بکسر نون و فتح کاف و الف و فتح میم و تای فوقانی و الف اسم سالپرنی ست **نکیکاگڈھ** بفتح نون و کاف مشدد و کسر های فارسی و فتح تای فوقانی هندی و الف اسم بجبوتی ست **نکیکاگڈھ** بفتح نون و کاف مشدد و کسر های فارسی و فتح کاف دوم مشدد و الف و فتح کاف فارسی و دال هندی مشدد و وقف ها اسم بجبوتی ست **نکتمال** بفتح نون و سکون کاف و فتح تای فوقانی و میم و الف و لام اسم کرنج است **نگنجک** بفتح نون و سکون کاف فارسی و فتح جیم و سکون کاف اسم انبه بهت **نگھنی** بفتح نون و سکون کاف و کسر جیم فارسی و خفای های و سکون کاف دوم و کسر نون دوم و سکون یای تحتانی و های هندی ست نبات آن بی ساق بر روی زمین افتاده برگش شبیه ببرگ ترتیزک و گلش شبیه گل نیلوفر چون خشک آنرا سائیده در بینی کشند عطسه می آرد و لهذا بدین اسم مسمی گشته و آنرا افکار نیز گویند گرم در خشک و منقی دماغ و مجلب رطوبات محرک رطوبات دماغی و آن نافع غلبهٔ کف و باد و کرم و تلخه انگیز و نافع فالج و لقوه و عشه و امراض مفاصل و روغن این نیز با برگ تنبول قدری خوردن نافع امراض دماغی ست و عطوس آن مطبس قوی نافع امراض دماغی بارد و پوئیدن آن نافع فواق ست و خوردن یک ماشه آن با قند سیاه برای بیجا شدن ناف فائده دارد و برای صلابت طحال محلول و سفوف برگ آن خشک کرده کوفته بیخته از یک ماشه شروع کردن تا سه ماشه رسانیدن در یک هفته طحال گلان را تحلیل کند و غذا دوغ و برنج خورند و یک آثار آن با یک پاؤ روغن کنجد سیاه در پتال جنتر روغن کشند و چهار سرخ از ان با برگ پان خورند نافع تر آید برای امراض مذکوره و

نقعایین
نقل
نقل خم
نکا
نکاچیں
نکاچونی
نکامتا
نکتمال
نگنجک
نگھنی

استعمال این در موسم سرما بهتر است که بسیار حاد دست و مورث درد جگر مصلح آن روغن گاو و نباتی این روغن کچلکنی نافع انتهاوبا دست کچلکنی خشک کوفته
جثه چهار سیر شاهی در ده سیر شاهی ادرک سائیده قرص بندند در ده سیر شاهی روغن زرد بریان کنند تا قریب بسوختن رسد از پارچه گذرانیده نگهدارند و
بقدر نخود بخورند بهای استنبانی نظیر ست وضماد آن بار و غن رافع قوباست و بقصے این را کنند نوشته و تحقیق آنست که کندش بیخ ست **نگر** اهیدم بفتح
نون وسکون کاف قرشتی فتح رای مهله والف وکسر ها وسکون یای تحتانی و فتح دال مهله وسکون میم اسم تنبا کو ست **نگرتو** اسم چهاچ ست **نگرو دها** بکسر نون
وسکون کاف فارسی وضم رای مهله وسکون واو مجهول فتح دال مهله وخفای ها والف اسم درخت بڑ ست **نگرو دهام** بامیم اسم موساکنی ست **نکره**
بفتح نون وکسر کاف مشدد وفتح رای مهله وخفای ها درختی ست هندی بلند تر از قد آدم و با شاخهای انبوه از بیخ آن رسته و باخار خرد پوست شاخها
سرخ مائل ببیاهی و برگش محدب فی الجمله مشابه ببرگ لیمو و برگ کنار و بی کنگره و اطراف آن سرخ مائل بزری و قدر آن گرد مائل بدرازی مثل بادنجان
خراسانی و خوب صورت و بعد رسیدن رنگ آن نارنجی مائل بزردی و پوست آن صاف و هموار و کم گوشت و دران یک تخم گرد اندکی دراز مثل بیضه
گنجشک و بار آن مشهور ست و در ملک مدراس آنرا نخری کی پنڈ و میگویند در اوائل برشکال میرسد مزاج آن مائل بگرمی و مزهٔ آن تلخ و شیرین و ترش
و مغز تخم او اندک شیرین و لذیذ و چرب بریان کرده میخورند مقوی باه و مولد منی و مسمن ست **نکل** اسپ قوی جری را گویند **نکس وامینکا** بکسر نون فتح
کاف وسکون سین مهله و فتح واو و الف وکسر میم و نون وسکون یای تحتانی و فتح کاف والف اسم انگریزی انواراتی ست **نکلا پرتا** بفتح نون و تخم کاف
و فتح لام والف وکسرهای فارسی وسکون رای مهله و فتح تای فوقانی و الف اسم سرهچی خرد ست **نکم بهسکهری** بکسر نون و فتح کاف وسکون میم و فتح های
موحده و خفای ها و کسر سین مهله و فتح کاف دوم و خفای های دوم و کسر رای مهله و سکون یای تحتانی اسم درخت بیل ست **نگند** بکسر نون و فتح کاف
فارسی و خفای نون دوم وسکون دال مهله نبات هندی ست و آنرا آگ بلیا نیز گویند نهال او بقدر یک وجب و برگش خرد و بقدر برگ پودینه و آنرا بزبان
هندی آگ بلیا نیز گویند و دو قسم بود یکی را نگند بابری برگ اول بنسبت ثانی اندکی دراز بود و قسم دوم را گل پد و شکل گل تلسی و این قوی تر
است بنسبت بادل بقول حکیم شریف خان سرد و تلخ و مفرح تشنگی و دافع تخمه و باد و نافع ضرر سم حیوانی و نباتی چون آنرا در آب سائیده بنوشانند و بقول حکیم غلام امام
گرم ترست و دو درم با جغرات چند روز خوردن مفید سوزاک و آن برای تپ ربع و فساد خون و خارش نافع ست و چون یک تولہ با آب سائیده شیره بر
آورده با ده عدد فلفل گرد سوده سه روز بنوشند نافع و رم بواسیری بست که در مقعد باشد باید که سه روز بیا شامند و صاحب بدیع النوار نوشته که چون
او را مقدار یک دست هر روز تا یک سال بخورند ضرر سم و زهر مار و غیر آن اثر نکند و اگر با دو وزن یا هموزن نا نخواه شش ماه بخورند موی سفید
نشود و اگر چهار ماشه آن با برگ لیمو و فلفل سیاه بخورند تپ کهنه رفع شود و جهت تپ ربع با شیر نر و جهت رفع برص تا سه ماه با فلفل دهجت فساد
خون و جذام و دمامیل و خارش با آب شاهتره مفید ست و بقصے گویند که اگر نه ماشه آن با پانزده عدد فلفل گرد در آب سائیده تا چهل روز بنوشند در
ازالهٔ برص مجرب ست لیکن بتدریج تا نه ماشه رسانیدن بهتر ست افعال و خواص این بقول یونانیان در رکان مسطور شد **نکوجا** انبکول ست **نکوچیک**
بفتح نون و ضم کاف وسکون واو و فتح جیم فارسی و سکون کاف ثانی نام چلغوزه است **نکهه** بفتح نون و سکون کاف وخفای ها اسم هندی انفطار الطیب
است و هندیان باضافهٔ میم نکهم گویند و بسنسکرت کهورا مانند صد فهای خرد میشود در شکر کی یعنی برای تپ و مرتهاشل حیوانات ست جهت دفع شمن
بدری پترکا کمرا یعنی برابر پرو مانند ناخن دست میشود میگویند دو قسم ست هر دو بطعم شیرین گرم و سبک دافع آسیب جن و پری مانع فساد بامغز با دودخوان
و زهر و مقوی دل و افزونندهٔ رنگ رو و جهت جذام و امراض بلغمی و سوداوی و جریان منی و خارش و انواع زخمها نافع و چون با سرکه بیا شامند تحریک
اسهال نماید و افعال و خواص این بقول یونانیان در انفطار الطیب مسطور شد **نکهه کاری** بفتح نون و سکون کاف و ها و فتح کاف دوم و الف و کسر
رای مهله و سکون یای تحتانی اسم تنکه نکهه است **فصل نون با لام نل** بفتح نون و سکون لام و نلی بزیادتی یای تحتانی نیز آمده نباتی ست که در کنار
آب و جاهای نمناک میروید سرد ست و نزد بعضی گرم و چشم را فائده میدهد و غلبهٔ صفرا دفع سازد و خون را صاف نماید و فرج را از رطوبات پاک کند

ومدهست وبعضی تلوا باضافهٔ واو والف نوشته اند مقوی باصره ودافع فساد صفرا وخون وجذام ودشواری بول وسوزش اعضا وجوشیدگی بیان کرده وقسمی است ازان که آنرا ذیونل وبنگال وتیرلو وکلپ ڈنٹو نیز گویند در سنسکرت اردسی چھوٹی یعنی درگندگی برابر نیم یعنی وصف نیشکر میباشد وقسم بان یعنی گلش مانند تیر میباشد وشاخات کاملا یعنی چوب شاخ او سفیدست وشر اچھور ا یعنی برگ راست مانند تیر مشابه ببرگ نیشکر میباشد وآن گرم وملین شکم ومزه بینی ودافع بول شیرین ست **نلا اپی** بفتح نون ولام مشدد والف وضم همزه وکسر پای فارسی مشدد وسکون یای تحتانی اسم اپی سیاه ست **نلا اسری** بکسر همزه وسکون سین مهله وکسر رای مهله وسکون یای تحتانی نباتی ست بری برگش شبیه ببرگ کمی لیکن ازان نرم وبی گنگره واندک طولانی بخیش برای زهار بسیار مفیدست **نلا امتا** بضم همزه وکسر میم مشدد وسکون نون وفتح تای فوقانی والف اسم دهتوره سیاه است **نلا پسل** بکسر پای فارسی وفتح سین مهله وسکون لام اسم مونگ سیاه است **نلا تکڑا** بکسر تای فوقانی وسکون کاف فارسی وفتح رای هندی والف اسم نسوت سیاه ست **نلا تیکی** بکسر تای فوقانی وسکون یای تحتانی وکسر کاف فارسی وسکون یای تحتانی دوم مجهول اسم بیلی ست سیاه که آنرا بسنسکرت کالا آسنام یعنی سیاه سیاه ست وکرشن ولی یعنی بیل سیاه واتنگده وُرُنتا وپھلادنی معنی این دو اسم اینکه بار او چرب وگرد وخرد میشود وگاگ لیشپ یعنی گلش سیاه وگرم ست وبچھا پشپا یعنی گلش خوشها دارد وتانبول ولی یعنی بیل او مانند بیل برگ تنبول میشود میگویند ماهیت آن ازاسامی مذکوره معلوم ومزاج آن گرم وتیزو باد شکن ومطبوخ پوست او جهت بیرو درمیه که قسمی از فساد بول ست نافع نوشته اند **نلا جیلکرا** بکسر جیم وسکون یای تحتانی وفتح لام وبعوض لام رای مهله نیز آمده وکاف ورای مهله دوم مشدد والف اسم زیرهٔ سیاه است **نلا کاچا** بفتح کاف فارسی والف وفتح چیم فارسی والف اسم مکوی سیاه است **نلا گرکا** بفتح نون ولام والف وفتح کاف فارسی وسکون رای مهله وفتح کاف والف اسم قسمی از اقسام دوب سیاه است **نلا گرونده** بضم کاف فارسی ورای مهله وکسر واو وسکون نون وفتح دال مهله والف اسم گھنگچی سیاه ست **نلا گگرا** بفتح کاف فارسی اول وکسر دوم مشدد وفتح رای مهله والف اسم سبزهٔ سیاه ست که حبشی نامند **نلا گلا** بفتح کاف وسکون لام وفتح واو والف اسم نیلوفر سیاه ست **نلا گندلا** بفتح کاف فارسی وسکون نون وکسر تای فوقانی هندی وفتح نون والف اسم پتکی سیاه ست **نلا لدی** بفتح میم وکسر دال مهله مشدده وسکون یای تحتانی اسم هلدی سیاه ست **نلا مندو** بفتح میم وسکون نون وضم دال مهله وسکون واو اسم انبوی ست **نلا واولی** بفتح واو والف وکسر واو دوم ولام وسکون یای تحتانی اسم سنبھالو سیاه ست **نلشک** بفتح نون وسکون لام وکسر شین معجمه وسکون کاف وگویند نلیک بیای تحتانی عوض شین آن اقراص معمول ازادویه سیاه است **نلک** بکسر وضم اول زنجبیل تازه است که بهندی ادرک نامند وگویند که آن حلیه یا عسل ست وبضم اول درخت زعرور زرد وآنرا شجر الدب گویند وبعضی گویند که آن قرا ضیا ست **نلمدی** بفتح نون وسکون لام وفتح میم وکسر دال مهله وسکون یای تحتانی نباتی ست هندی مفروش برزمین ودیاره دار که بر مجاور خود می پیچد برگ او مثل برگ حناوازان درطول وعرض زیاده وگلهای او سیاه وبار او مانند بار صندل درشکل ورنگ ومقدار وهمه اجزای او سیاه واین قسم غیر نلامدی ست **نلی** دڑا بضم نون وکسر لام وسکون یای تحتانی وفتح دال مهله ورای هندی والف اسم مروڑ پھلی ست **نلیر** بفتح نون وکسر لام وسکون یای تحتانی مجهول ورای مهله وعوام آنرا نڑلا گویند وبربان هنود نلیر وبضم رای مهله وزیادتی واو میگویند ودر سنسکرت شرکال گفتها یعنی قطعه قطعه وبند بند مثل زنجیر میشود ودافع خرخرهٔ گاو وازکف پیدا میکرد ودوجراچھی یعنی چشم الماس ست چهار پهلو دارد ودوجراولی یعنی مثل الماس ست غرض اینکه مثل الماس پهلو دار دوتراچھی اینکه مثل الماس ست وشر کھلا یعنی دوطرف گنده ومیانش باریک میباشد وجرانگ کرا میگویند آن نباتی ست بیاره دار بی ساق وبرد رخشها بالا میرود وبند اوار دهر دو بند بریک قطعه پهلو دار که اضلاع او متعدد او تارا و بلند وتیز میباشد ونزد هر بند برگ خرد دوخت میشود دوآن سه چهار قسم ست گرم وخشک لذاع خراشنده زبان دهان وحلق ست جوشانده آن مجهول ملین وجوشانده آن مدر بول وحیض وتیز کرش فرحت دانشتهار انگیزد معده راقوت باخشت وهضم وسرفه وطبیق وباد ولاغری وقی طعام وکرم شکم ببالا میرون کند وبخشش جست درد گوش سود مند وچشمی واچار از میسازند وبخشن بریان کردن درخاکستر گرم وتمر هندی ست **نلیک** بفتح نون وکسر لام وسکون یای تحتانی وضم کاف اسم کل لگپسا ست **نلی کورو** بکسر نون ولام مشدد وسکون یای تحتانی وضم کاف وسکون واو وفتح رای مهله دهاتی از بقولات ست که بسنسکرت چھدا یعنی در سانگھا بد ساگ ست

نلا اپی
نلا اسری
نلا امتا
نلا پسل
نلا تکڑا
نلا تیکی
نلا جیلکرا
نلا کاچا
نلا گرکا
نلا گرونده
نلا گگرا
نلا گلا
نلا گندلا
نلا لدی
نلا مندو
نلا واولی
نلشک
نلک
نلمدی
نلی دڑا
نلیر
نلیک
نلی کورو

دانگی مندایعنی مسقط اشتهاست وگنیکا یعنی این چنین نام ست وگنده پترا یعنی برگ او بودار و نرم و متایعنی خورش آدمیان ست میگویند و آن روئیدگی ست که در سنگها میشود و شاخهای مفروش و ایستاده هم دارد و برگ او نیز مشابه برگ مرچ سرخ اما ازان خرد تر و نرم و هموار و تنک و ریو مانند بوی برگ تلسی و دمزه شیرین و لزوجتی دارد و ساگ او پخته میخورند بعضی سرد و بعضی گرم نوشته اند طعام ناگوار و شکنندهٔ صفرا و ملین طبع و در کتابی نوشته که مزه دارو اندک تلخ و امراض دندان و دهن را مفید و صفرا و کف و با و دود کند و آتش گرسنگی برافروزد و بسیار گرم ست و آتش ضیق را این دو مانند آب ست **فصل نون با سیم** نما بکسر نون و فتح میم مشدد و الف و نمک هر دو اسم نیبوست **نماٹیلو** بکسر تای فوقانی هندی و سکون یای تحتانی مجهول و ضم لام و سکون واو اسم هندی ست **نمارق** تمیمی در کتاب مرشد گفته که آن گلی ست که بزمین فارس و در عراق میباشد و شبیه بیاسمین سفید ست و در شکل آن غیر آنکه در حرارت تا قوی تر از یاسمین ست و آن گرم در دوم و خشک در اول بوئیدن آن مضر گرم مزاجان و صلاح برای سرد مزاج ست **نام** عربی ست مشتق از منم و آن بمعنی تیر بوست و آنرا نام الملک و نامانیز گویند و بهندی کالی تلسی نامند و بیونانی هر فولیون و بتکلم زراداش گویند بقول شیخ آن سیسبز را غیر نام دانسته و ابن جلجل گفته که سیسبز بیونانی نام نامگویند و برگ آن در اول طلوع آفتاب مرد و ریا شد و چون برگ گردد زمردان تشریف مثل برگ جرجیر میشود و گویند که سیسبز نام هری ست بالجمله آن نباتی ست از قبیل ریحان و ما بین نفناع و فودنج و بقول صاحب جامع آن از جنس احماق ست و آن دو نوع میباشد بری و بستانی و بقول گیلانی بستانی آنرا دباب نامند بر آنکه بر شاخ آن که مجاور زمین گردد و ران بخی روید و پیش رود و بر زمین ممتد گردد و برگ آن شبیه ببرگ جرجیر لکن کوچک تر از ان و نوع بری آن قائم النبات و شاخها و برگ آن شبیه ببرگ سداب و آن مذاق ست و ذیسقوریدوس گفته که قسمی ازان بستانی ست در بوی آن چیزی از بوی مرزنجوش ست و مردم آنرا برخودن استعمال میکنند و آنرا بیونانی ارقلس نامند ازاراقی یعنی دبیب بهر آنکه دبیب میکند هر شی ازان که مس زمین نماید دران بیخ روید و قسم دیگر ازان غیر بستانی ست و آنرا ریقالس گویند و در نبات آن دبیب نیست بلکه آن قائم ست و گل آن حریف المذاق و بوی آن خوش و در زمین سنگریزه روید و این قوی تر و گرم زیاده از بستانی ست و صاحب تذکره در اعمال طب و تمیمی از حکیم مهذب این قدر زیاده نقل کرده که بیخ و برگ و شاخهای بستانی شبیه بصعتر بری ست و گل و تخم ست و آنچه میان زمین بعمق روید نبات آنرا قوت ماطنه محلله ست و نبات قائم و شاخهای آن باریک و ملو و برگ آن شبیه ببرگ سداب مائل بزردی و وقت نگرآن و از تر سخت تر و در بیخ آن بانتفاع نیست و صاحب مخزن در سیسبز خلاف اقوال مذکوره نوشته که بری آنرا دباب نامند و گفته که بستانی آن شبیه بنفناع و از ان سفید تر و خوشبو تر و برگ آن عریض تر و گل آن سفید مائل بسرخی و تخم آن کوچک تر از تخم ریحان و مناسبت آن اراضی مکشوفه که بران آفتاب بسیار تابد آلی حصل بهترین آن سبز رنگ طعم و گویند بهترین آن بستانی سیاه ست بقول شیخ گرم و در سوم و خشک، تا سوم و گویند گرم و خشک در دوم و بعضی گرم در آخر دوم و خشک در اول آن گفته اند و شارح کازرونی گفته که گرم در اول سوم و یا آخر دوم و خشک در انهاست و مفرح و منفع و مقوی اعضا و ریح و مانع دقلبی و با قوت تریاقیه و مدر و محلل ریاح و جهت امراض بلغمی و در دسینه و معده و با شراب جهت تسکین قی و غثیان و در رحم و عرق بدبو ضرر با و ضماد انافع و در قانون و شروح آن ست که نام مقاوم عفونات و قاتل قمل و منقی بشره و نافع اورام بارده و قلنجوی شدید و داخع اوجاع مفاصل چون بسر کوبند و بندو چون در سرکه پخته روغن گل آمیخته بر سر ضماد کنند نیک اتفاق دهن و ایثرغس و قرانیطس و صداع را نافع و ضماد برگ بری آن بر سر و پیشانی نیز نافع صداع و چون تعدیل گرمی و خشکی آن از بنفشه نمایند معدل ارواح دماغ باشد و خصوصا بلغمیان و سرد مزاجان را و نافع سدد دماغ و سدد منخرین ست و چون بسرکه جوش داده بر سر ریزند منع بخار قصاعد نیسوی آن کند و صداع را ساکن کند و بوئیدن آن نیز نافع صداع بارده و محلل فضول بلغمی باز دماغ ست و چون با روغن گل آمیخته بر سر ضماد کنند جهت اوجاع بارده نفع کند و چون تعدیل حرارت و یبوست آن بر بنفشه کنند مقوی قلب و معدل ارواح باشد و چون با شراب بخورند جهت فواق نفع کند و بسبب تحلیل و تقویت آن با عطریت نافع فواق استلائی نیز هست و تخم آن قوی تر ست و شرب و ضماد آن نافع اورام جگر بارده و سپرز و چون بسر که بپزند داوجاع جگر را

دفع کند ونافع نوازل رویه در معده است وچون بقدر دو درم با سرکه خورند قی الدم را ساکن کند وآن نافع دیدان وحب القرع ومخرج جنین مرده ومدر بول وحیض ست شرباً وجلوساً در تلیخ آن وخصوصاً صحری وبری آن چون با شراب خورند منع تقطیر البول واخراج سنگ ونفع بنض کند وریاح شکم را نافع وآن نافع سموم ست برگزیدگی زنبور ضماد کنند وگزیدن آنرا بقدر دو درم در سکنجبین بخورند وموافق مضر بهوام بارد بشرب ست وحار بضماد وآنرا خاصیت عظیم در نفع گزیدن زنبور ست چون یک مثقال آنرا با سکنجبین خورند وجهت گزیدن عقرب با العسل وقدر شربت آن سه درم مضر یه مصلح آن کتیرا وبدل آن بوزن آن برگ غار وگویند که تخم آن نافع امراض مذکوره است وبقول ابن جزله تخم تمام اورا حیض وتسهیل ولادت کند وحمول آن سیکوکنندهٔ بوی رحم وبوئیدن آن محرک باه وشربت خشک آن یک مثقال بدل آن مزرنجوش وبادروج وصاحب منهج نوشته که تمام مستعمل از داخل وخارج ست مضه گردهٔ مصلح آن بنفشه بدل آن فنعنع وبقول ابن سقویدوس می آن مدر حیض بحون بیانا مند ومدر بول ونافع مغص واوجاع عضلات و کوفتن اطراف آنها وچون چهار درحیات ازان با سرکه بنوشند قی الدم را ساکن کند وغیر آن گفته اند که آن خوشبو کنندهٔ بوی موی سر وریش ست چون بعد خروج از حمام آنرا بمالند ونافع سدد حادث از اخلاط رویه غلیظه در دماغ وسدد منخرین ست وروغن آن که آب آنرا با روغن کنجد بپزند تا آب رفته روغن بماند ویا آنکه گل آنرا در روغن انداخته در آفتاب گذارند مانند روغن گل بابونه وتبدیل گل نمایند مکرر جهت تفتیح سدهٔ دماغی ومنخرین وتحلیل مواد وتقویت اعضا وموی سر وخوشبوی آن مؤثر وبی عدیل ست **نسب پشپ** بکسر نون وسکون میم وفتح بای موحده وضم بای فارسی وسکون شین معجمه وبای فارسی دوم اسم گل مولسری **نسپتهدا** بکسر نون وسکون میم وفتح بای موحده وجیم فارسی مشدد وخفای ها وفتح دال مهمله والف آخر بار الندست **نمبست** بکسر نون وسکون میم وفتح بای موحده وسکون سین مهمله وتای فوقانی اسم نبیذ ست **نمسب کیسر** بکسر نون وبیم وبای موحده وکسر کاف وسکون یای تحتانی وفتح سین مهمله وسکون رای مهمله اسم گل مولسری ست **نمر** بفتح نون وکسر میم وسکون رای مهمله در پلنگ مسطور شد **نمسکاری** بفتح نون وبیم وسکون سین مهمله وفتح کاف والف وکسر رای مهمله وسکون یای تحتانی اسم لجاوست **نمشک** بلغت اصفهان روغن تازه ست **نمقوطس** ونقولس بیونانی قسمی از قوتیای مصنوع ست **نمک** بفتح نون وبیم وسکون کاف آخر فارسی ست بعربی ملح وابوالحبیب وبیونانی انستین وفنفوسور وبترکی دوزو ودر انگریزیے کلورائڈ آف سوڈیم وبهندی لون گویند وآن جسمی سفید ست که در آب گداخته میگردد ودر داخل جمیع اندیه سودای شیرین کرده میشود وبقول گیلانی نمک دو نوع ست معدنی ومائی وگویند بری وبحری وگویند کوهی ومائی وتمائی را اندرانی نامند وگویند که معدنی اندرانی ست باجمله نمک اقسام بیاشد از معدنی وغیر معدنی ومعدنی آن حجری وغیر حجری ست حجری آن رطوبتیست که از شگافهای بعضے کوهها وغارها وقعر آنها تراوش نموده منعقد وتحجر مے گردد وبهتر بدن آن سفید تخت صاف شفاف ست که اندرانی نامند ونمک لاهوری نیز ازین قبیل ست ونیز ازین قبیل آنست آبی که از بعض زمینها میجوشد ویا بعنوان ترشح از رگهای زمین تراوش می نماید وما دام که درجای خود ست غیر منجمد ومتحجر نیست وچون از انجا حرکت دهند وبجای دیگر برند مانند آنکه قریب آنجا حوضی کنند وآن آب را دران بندند وچون زمانی بران بگذرد وهوای سرد بران وزد منجمد ومتحجر گردد مانند نمک هرموزی وسانبهر وامثال اینها ولیکن اینها بسفیدی وصفائی وشفافی لاهوری واندرانی نیستند ونمک سانبهر اندک سرخ رنگ ست وقسم غیر حجری آن آب بعض چشمهاے بعضے اماکن ست وآنرا در جای نمک نامند که بسبب تابش آفتاب وتاثیر کواکب دیگر اطراف آن انجا دمی یابد وما نند قند میباشد وانجا دو سختے ووسط آن غیر منجمد مائع ست وهرچه دران افتد بمرور ایام بسبب حرارت وحدت مستحیل بنمک میگردد وهریک انانواع نمکها را بنامی مخصوص میخوانند چنانچه اکثری جدا جدا مذکور گردد وحجری آن در آب دیر تر گداخته میگردد واز غیر حجری ونمک مصنوعی نیز اقسام ست قسمی انست که در سواحل بحر شور از سنده تا بنگاله جا بجا بعمل می آورند ودر مطعومات وماکولات مدار اهل آن بلاد ونواح آنها تمام بران ست وآن چنان میسازند که آب دریا را بر زمینهاے شوره زار بسته میگزارند تا دران منجمد وخشک گردد پس خاک آن موضع را بر داشته در آب حل کرده تصفیه نموده طبخ میدهند تا منعقد گردد واگر آنرا مرتبه دیگر تصفیه نموده باز طبخ نمایند سفید شبیه بقند ومانند غیر حجری ما خوذ از دریای نمک میگردد ونیز از بعضی از خاکستر اکثر نباتات

نسب پشپ نسپتهدا نسب کیسر نمسکاری نمقوطس

مانند برگ وساق تنباکو و ترب و منزو و چرچیشه و امثال اینها و از بول حیوانات و انسان نیز بطریق ترویق و تصفیه ملح نمک میسازند و هر یک از اینها موسوم بچیزی ست که از آن میسازند و اهل صناعت از بول انسان جوان گرم مزاج شارب خمر نمک میسازند برای اعمال خود و بدانکه نمکها را اقسام زاج و شب و بوره و اشخار و نوشادر نیز از جمله نمکها اند و هر یک در مقام خود مسطور و از کلام شیخ مستفاد میشود که از اقسام نمک نمک تلخ و هش و محتفر و دراني مثل بلور و نفطی و هندی سیاه و بحری ست و بحری بمجرد رسیدن آب گداخته میشود و بیری چنین نیست و گیلانی گوید که از نمک بعضی سیاه ست بغیر خلیط محتفر یعنی کنده شده از معدن آن و مسمی بملح العجین ست و بعضی سیاه نفطی و بعضی تلخ و آن مائل بزردی ست و بعضی سرخ و آن هندی ست و تلخ حارترین نمکهاست و اندرانی انفع آنها و هندی اسهل آنها و گویند که اقسام آن بسیار ست بعضی از آن نمک هندی و بعضی دراني و آن معدنی ست و بعضی اشنانی و بعضی بحری و بعضی سبخی و نمک در صناعت از هر خاکستر حار میگیرند که بران آب اضافه نموده صاف میکنند و آن آب را بعد تصفیه تبخیر میدهند و اشنانی از این قبیل ست و آن نمک اشنارست و نمک خاکستر معروف و مشهورست الحاصل جوهر نمک مرکب از اجزای مائیه و اجزای ارضیه تلخ سوخته است و ارضیت دران قلیل المقدارست و بدین چون بگداز و حار نباشد و این ارضیت با وجود قلت خود شدید الیبوست قوی القوة بقوت یبوست ارضیه است و لهذا چون دران رطوبت پیدا شود چنانچه از مداوات و ماندن آن بگداز و این نیست مگر آنکه چون ترمیشود غلبه میکند مائیتی که بر ارضیت ست و احاله آن میکند بسوی طبیعت مائیت و هر قدر که در نمک ارضیت بیشتر باشد طعم آن قریب تر بتلخی باشد و طبع آن در حرارت شدید تر بود بهر آنکه این ارضیت شدید الحرارت ست بسبب احتراق آن و لهذا نمک تلخ قوی الحرارت قریب از طعم بورق ست و نمک دراني در سفیدی و صفائی شدید ست و نمک بحری الجزیره سیدان آب میگداز د و نمک بری و جبلی چنین نیست و این بهر آنست که در بری ارضیت بیشتر از انست که در بحری و گاهی بر سنگریزهای قریب بحر نمک رقیق سفید روی یافته میشود و بعضی مینویسند که فاعل انعقاد اول حرارت ست و ماده آن رطوبت و اجزای لطیفه ترابیه طینیه ست و بسبب اختلاف تاثیر حرارت و لطافت مواد اقسام نمک مختلف میگردد مثلا اگر حرارت باعتدال باشد و ماده لطیف و ارض طیب اقسام نمکهای خوب ازان حاصل میگردد و درین صورت اگر یبوست بران غالب باشد قطعهای آن بزرگ سفید و شفاف میشود و اگر بران غالب نباشد قطعهای آن کوچک یا ریزه نرم بود و اگر حرارت قوی باشد و ماده و ارض نفطی قطعهای آن بزرگ سرخ رنگ که بوی نفط ازان آید مکون می یابد و اگر حرارت قوی باشد و ماده لطیف و زمین بد بو نمک بد بو حاصل میگردد و رنگ آن سیاه میباشد و هم برین قیاس اقسام دیگر بتفصیلی که در کتب معاون مذکورست باکجا بهترین همه نمکها آنی ست که در هندوستان نمک لاهوری ست پس اقسام دیگر بحری پس غیر بحری که نمک طعام و نان نامند و بدترین همه نمک مصنوع از آب بورست و این با اندک تلخی و حدت میباشد زیاده ازنمکهای دیگر و گویند بهترین آن سفید ملایم بزرگ قطعات ست فاضل زان اینچه زرد مثل زعفران باشد و در رایحه آن بوی بد نباشد و از مطلق آن مراد نمک طعام ست و آن بقول شیخ گرم و خشک در دوم و هر قدر که تلخ تر باشد گرم زیاده بود و گویند طبیعت مطلق آن در آخر دوم گرم و خشک و گویند که نفطی و هندی سیاه گرم و خشک در آخر دوم ست و اندرانی در دوم و یحیی بن ماسویه گفته که ملح العجین گرم در دوم و خشک اندرانست و نفطی و منتن گرم و خشک در سوم و باقی همچنین و شیخ میفرماید که در نمک تلخی و قبض است و جلای منقی محلل قابض مجفف بسبب تحلیل آن و قبض آن شدید ترین افعال آنست و ریاح را بشکند و سوخته آن در تجفیف و تحلیل شدید تر و آن مانع از عفونت ست و نافع غلظ اخلاط و زهر آن لطف از نمک ست و سوخته آن و غبار آن قریب آنست و هر دو تحلیل بیشتر از نمک و قبض کمتر کنند و آن و محتفر در تحلیل و لطف کمتر مگر آنکه قلیل الطعم مثل کشتی باشد که آن قباض محلل بسبب لطافت خود ست و محتفر را چون بمرارت عسل و هند بلا نیخ تجفیف کند و نمک هش جلای ترست و چون با طعمه بارده آمیزند احاله آنها از طبیعت آنها کند حتی که گرم و خشک شود و نمک دراني طرد ریاح کند و نمک بسیار تلخ در تحلیل و اسخان شدید ترست و این همه مذیب اخلاط جامده اند شارح کازرونی مینویسد که مراد از قبض در نیجا و امثال این قبض اعضا و نشف طوبات آنهاست نه قبضی که بمعنی حبس شکم ست بهر آنکه بعد ازین خواهد آمد که نمک مطلق شکم ملین آنست و گیلانی گوید که مراد از عفونت عفونت اجسامی ست که جوهر آنها از رطوبت آنها تحلیل شود و زهر آن رغوة الملح ست و محتفر یعنی انچه بکندیدن معدن برآید و کشی از کش ست و آن ناحیه ایست از نواحی سمرقند و گویند که کش بلد کوهی ست میان سمرقند و جغانیان و دراني تبشید برای محلل و تخفیف آن نمک بسیار سفید ست و آن ماخوذ از دوست و طریق منقوش نمک

آنست که آنرا در ظرف گلی کرده سر ظرف بند نمایند و در آتش نهند تا آنکه نمک از جستن و حرکت باز ماند و بگذارند تا آنکه سرد شود و استعمال کنند در انچه محتاج الیه تحلیل باشد و بعضی با شراب آمیخته در آتش می نهند تا آنکه شراب بسوزد و پس نمک برمی آرند و بعضی با عسل سرشته میدوانند و ایضا در قانون و شروح آن مرقوم ست که نمک سوخته منقی دندان از حفرست و ضماد آن با عسل مزیل آثار خون مرده است هر جا که باشد و استعمال طلای آن بعسل محسن رنگ ست و چون بزیت و سرکه آمیخته در حمام یا قریب آتش بدان لطوخ سازند جهت جذام نفع کند و ضماد آن با عسل و مویز جهت نفخ دمامیل و خنازیر و بابونه و شمد و مویز جهت اورام بلغمی نافع مطلقا از انتشارست و آن جهت اورام بلغمی عارض بکسانی که استسقا بود نیکوست و چون با نمک و سرکه نمله ساعیه و بثور اعضا اکله را بشویند و بران ادامت نمایند صحت بخشد و نمک اکال گوشت زائد و تونه و نافع جرب متقرح بغیر متقرح و قوباست و طلوخ آن با زیت و سرکه در حمام یا قریب آتش تا عرق آید مسکن حکه خصوصا بلغمی ست و طلای آن با زیت بر سوختگی آتش مانع آبله شدن ست و خصوصا با بورق و افربقی و بورقا ملحق نمیشود چیزی از نمک در جمع و تجفیف بهر آنکه نمک شدید ترست از روی تحلیل برای چیزی که از رطوبت باشد پس شدید ترست از روی جمع و قبض برای چیزی که باقی ماند در اجزای عضو آن جمع گفته که از این قول رئیس معنی مقصود ظاهر نمی شود و در کلام فاضل لاطینوس جالینوس آمده که نمک فنا میکند از جسمی که بدان ملاقی میشود انچه از ان جسم رطب باشد حتی که چیزی نمی گذارد و جمع میکند چیزی را که در جوهر آن جسم است بقبض خود پس اگر شیخ میگفت که نمک شدید ترست از روی تحلیل برای چیزی که در جوهر خود رطب باشد پس از روی جمع و قبض برای چیزی که باقی ماند از اجزای جسم آن هر آینه اولی بودی کاز روی گوید که احتیاج باین تطویل و تشنیع نیست و کلام شیخ کلام مفیدست برای آنکه جالینوس گفته بعبارت مختصر یعنی نمک تحلیل رطوبت عضو کند از روی تحلیل شدید و جمع و قبض کند برای چیزی که در اجزای عضو باقی ماند پس از ان قبض عضو جمع آن کند و چون با آرد جو سوخته با عسل ضماد کنند اکله را نفع کند و در ادویهٔ جرب استعمال میکنند و اکثار آن مورث حکه و جرب ست و چون با سفیده بیضه و صمغ عربی آمیخته بر سوختگی آتش ضماد کنند نفع دهد و چون با زیت آمیخته بر سوختگی آب گرم و آتش گذارند مفید بود و منع از آبله کردن نماید و ضماد آن با آرد گندم و عسل بر التهای عصب و تقرس بلدو نافع و مالش آن با زیت اعیا را ببرد و طلای آن با شحم حنظل نافع بثور سرست و نمک محکم کنند لثه مسترخیه بهت خصوصا اندرانی و ضماد آن با سرکه جهت درد گوش و چون نمک را در سرکه حل کرده مضمضه نمایند تفث الدم حادث از لثه و از سوضع ضرس کنند یه قطع کند و چون هر دو گرم کرده در دهن گیرند در دضرس را نفع کند و چون بدان هر دو غرغره کنند بلغم ببرد و تنقیهٔ دماغ نماید و چون با نمک و جو ضماد کنند جهت لثه مسترخی از قلاع نفع کند و چون در سرکه حل کرده بگوش چکانند درد آنرا نافع بود و اکتحال آن گوشت زائد اجفان و ظفره را ببرد و نمک با مویز و عسل بر چشم ضماد کردن محل آثار خون منعقد در چشم ست و اکثار نمک کم کنندهٔ تیزی بصرست و سائر انواع نمک قاطع بلغم لزج و خصوصا در سینه ست و نمک معین برقی ست نافع اوجاع بارد معده و آمیختن نمک با غذیهٔ بارده مثل نان و ماهی را کم کند و ابتیاع مملح آنست و معین بر اخراج آن و منزل و خاصت مطبوخات و مجوع است و ماء محمد آن و خوردن آن در طبایخ مانع استسقا و مانع سریان عفونت بسوی خون و خوردن آن با صبر مخرج سائر عفونات و چون با آب و زیت آمیخته بعد استیلای طعام بنوشند قی خوب آورد و جلا قسام نمک خروج ثقل و انحدار طعام را سهل گرداند و نفس نمک جهت ذوسنطاریا بغایت نافع و معین بر ادویه مسهله بر قلع بلغم و سودا در طبوبات لزجه از اجزای اعضا و چون با ادویهٔ مسهله آمیزند قطع اخلاط و سهولت اندفاع آن نماید و چون یک درم با مثل آن حرف آمیخته حمول سازند اطلاق طبیعت نماید و ضماد آن با بابونه کوهی و روغن گاو و خمیر آرد جهت اورام خصیتین بلغمی نافع و همچنین با بابونه و عسل و نافع قروح ذکر اکثار آن محرق خون و مجفف منی و جمیع نمکها چون بآب آمیزند مثل فعل نمک گرفاند و جهت قروح خبیثهٔ امعا و عرق النسای مزمن بدان حقنه می نمایند و جهت ریختن بر اعضا عوض آب دریای شور نیکوست و ضماد آن با بزر کتان جهت گزیدن عقرب و با بابونه کوهی و زوفا و عسل جهت گزیدن مار شاخدار و افعی و بازفت و قطران نیز برای مار شاخدار و نافع گزیدن ننگ ست و با سرکه و عسل از برای گزیدن هنزار پا و زنبور و شرب آن با کمون جهت مضرت افیون و فطر قال نافع و چون نمک اسوده در پارچه کتان کرده در سرکه جاد فرو برده

بر عضو گزیده باشد مقدار شربت آن تا دو درم و گویند نیم درم و نمک مضر دماغ و بصر و ریه است و مصلح آن غسل آن و اضافه کردن صعتر بیان و آن برای ابدان کثیر الرطوبت موافق ست و مضر جهت نحیفان و مصلح آن اشیای رطبه و دسمه بدل آن نصف وزن آن نوشادر و گویند نیم وزن آن بورق و قبضی نوشته اند که نمک ملطف و مسدد است و قوت تحلیل و تلطیف و شوری نمک بریان کمتر و چون این را چند مرتبه فسل دهند مجفف بی لذع گردد و قوت اسهال آن ضعیف شود و طلای آن با سرکه بجهت سعفه و قوبا و مجموع نمکها مسهل بلغم و سوداوی و اصفر و دافع رطوبات لزجه و سدد و تخمه و فساد طعام و نیکو کننده طعم اغذیه و بقول و حبوب و حموضات و کموم و امثال اینها و بعض اقسام آن هر اخراج خلط خاص قوی تر از غیر آنست چنانچه عنقریب مذکور گردد و همه غاسل معاء و معین بر قلع مواد از اقاصی بدن و دافع بدمزگی اطعمه و مانع حدوث جذام اند نمک بریان کرده مجفف و قابض و سوخته آن الطف و با مشک طری بجهت گزیدن افعی و با پودینه کوهی و روغن گاو بدستور و ضماد آن با کف صابون جهت ورم ریحی و بلغمی و تبخیر و با گل و گلدان و غسل جهت خون منجمد زیر جلد و تحلیل بهوام بلغمی و تزویل آبله و خصیه و با خمیر جهت تنفیح دمامیل و با عسل و زیت جهت انفجار دمامیل مؤثر و طلای آن با روغن زیتون جهت حکه و جرب و زخم چیچک و جذام و با سنا جهت ذهاب استسقای آن با پشم بز نمک قالع خون آن و افتصال بدان نیکو کننده رنگ رخسار و چون نمک را با ریگ سوده با روغن یاسمین آمیخته یا رچه بدان تر کرده بر جای فصد و یا خته و یا خیر آن گذارند خون را بزودی بند نماید و ضماد آن با روغن زیتون و غیر آن و زفت و عسل جهت فسخ عضل و کوفتگی اعضا و دق و لیستن گرم کرده آن بر عضو جهت رفع اوجاع بارده و بلغمی و تبخیر و بدستور تکمید آن تنها و یا با حرمل نرم کوفته با هم و یا با سبوس گندم که معمول ست و آن مضر غایرش بدن و مجفف اخلاط بدن و مقلل منی خصوص اشتار آن مصلح آن صعتر و چیزیهای و اشیای بارد رطب و گویند از خواص مجربه نمک است که چون سه درم آنرا در هنگامی که عقرب یا سفران طلوع باشد در خانه مریض بر آتش گذارند اگر بعد از جستن میل بیرون خانه کند آن مریض شفای یابد و الا فلا و چون در خانه بسوزانند و سوخته آن را بر طرف پیچیده زنان تعلیق نمایند باعث سرعت ولادت گردد و غرق نمک که بقرع و انبیق تقطیر نمایند ترش و خوش مزه می باشد مجفف رطوبات معده و امعاء و مقوی سده و نافع استسقا و سپرز ست **نمک اندرانی** که بعربی ملح اندرانی و بفارسی نمک سنگ بلوری و بهندی نمک ماهوری و سیندهه لون نامند بجهت آنکه از لاهوری آورند و صاحب مخزن گوید که از املاح اندرانی بفتح ذال معجمه و سکون نون و یای نسبت نامند مشتق و منسوب بدر اندر بمعنی شدت سفیدی ست بجهت آنکه رنگ آن نسبت به نمکهای دیگر بسیار سفید صاف شفاف ست اتمد بارود و در صحاح عربی ملح درانی ست چنانچه در نمک گذشت و در کتاب لادویه مفرده ابن سمجون ست که نمک اندرانی منسوب بقریه ایست در نمک شام که اندر انامند و در لن معدنی ست که از ان این نمک حاصل میشود و لاهوری از قبیل آنست که هنگام برآوردن از معدن قطعهای آن اندک نرم میباشد و بعد از رسیدن هوا بدان متحجر میگردد و این بهترین اقسام نمکهاست و بهترین آن صاف شفاف آن گرم و خشک در آخر دوم و بقول شیخ نمک درانی دافع ریاح کند و اندرانی ذهن را تیز نماید و اعانت برقی کند و بقول گیلانی نمک اندرانی چون سرکه و کف صابون حل کنند جهت ورم رخو و تبخیر اطراف نفع کند چون بدان گرم کرده تکمید نمایند و چون مسحوق آن با زیت و یا عسل بر فسخ عضل و کوفتگی در اول حدوث آن بمالند و بهن آن بنهند و بعصابه ببندند تسکین در وقت دهد و چون با سرکه آمیخته بر مقدم دماغ نهند جهت نزلات نافع کند و آن صالح برای ادویه چشم ست و غیر آن بهر چشم صالح نیست و آن بصر را تیز کند و جلای حدقه نماید و بیاض حادث آن رقیق گرداند و جهت سبل نفع دهد و آن قمر را ببرد و طعام را هضم نماید و اسهال بلغم تمام بقوت کند و اسهال سوداوی نماید و اخراج بلغم باقی نیز کند و گویند تمسون آن جهت پاک کردن چرک و جلای دندان و مضمضه بدان جهت تقویت لثه و دندان کرم خورده و کندیده و خصوص سوخته آن برای زیادتی تنقیف آن و بدستور مضمضه آن با سرکه جهت افعال مذکوره نافع جهت قطع بلغم لزج از سینه و اوجاع معده و بارد و با سکنجبین جهت استسقا و امراض سوداوی و بلغمی و تفتیح سده و افعال و خواص این بقول هندیان در سیندهه لون مسطور شد **نمک تلخ** که بعربی ملح المر و بهندی پادانون نامند و آن نمکی ست مائل ببیاهی و سفیدی و زردی و مصنوع ست معدنی نیست و گویند نمک نفطی همین ست و نوشته که نمک تلخ قریب الفعل ببورق ست و در تحلیل و اسخان شدیدتر ست و گیلانی مینویسد که آن گرم زیاده و مائل بزردی ست

واگر با نمک تلخ مصنع زیتون اضافه نمایند و بدان جراحت عفن پر کنند بزودی گوشت آن بر و یاند و پاک کند و آن اسهال سودا بقوت نماید مقدار شربت آن کمتر از یک درم **نمک رشیدی** نمک طعام ست که مائل بسرخی ست **نمک سانبحر** بفتح سین مهمله والف وسکون نون و فتح باء موحده وحای هاوسکون راء مهمله واین غیر نمک اندرانی ست زیرا که بسفیدی وشفافی آن نیست وقطعهای این کوچک ست وقریب بلده سانبحر زمین راقدری کنده آبی که ازان جاری میشود در تالاب جمع میگردد و برسیدن هوا منجمد میشود واین در لطافت از نمک لاهوری کمتر و در مزاج وافعال وخواص قریب بدان ست **نمک سنگ** اسم نمک اندرانی **نمک سیاه** بعربی ملح اسود و بهندی کالالون گویند بعضی گویند کهاز اقسام ملح العین است وسیاه رنگ وبا اندک تلخی وبی نفطیت رائحه وشیخ گفته که سیاهی نمک هندی سیاه بسبب نفطیت دران نیست بلکه در جوهر انست وگیلانی گوید که نمک سیاه شدید السواد که نفطی نباشد اسهال بلغم وسودا نماید وگویند که بطبیعت آن درگری وخشکی زیاده از نمک اندرانی وقوت تلیین واسهال وجلای این زیاده ازاندرانی وقریب بنمک نفطی ست وچون نرم سوده باقدری تخم انبه خشک سائیده آمیخته اند کی بخورند فواق را زائل گرداند افعال وخواص این بقول هندیان درسونچر لون مسطور شد **نمک شور** اسم ریه است **نمک شیشه** کاچ لون ست **نمک طبرزد** بفتح طای مهمله وبای موحده وسکون رای مهمله وفتح زای معجمه وسکون دال مهمله نمک کوهی حجری ست بهترین آن سفید صاف شفاف مسمی باندرانی ولاهوری ست، ومزاج وافعال وخواص آن مذکور شد **نمک نان و طعام** یعنی نمکی که در آردنان وطعام داخل مینمایند وآنرا العربی ملح العین نامند وآن اقسام میباشد از حجری غیر اندرانی واز غیر حجری مذکور یعنی نمک دریاکه نمک در فارس وایران میباشد ونمک مصنوع از آب بحر و در هر بلدی قسمی ازان مستعمل چنانچه در عراق عرب وعربستان وروم وحجاز ونواح آنها حجری مذکور در فارس وایران غیر حجری ماخوذ از دریاو در سواحل سند ودکهن وبنگاله همه مصنوع از آب دریای شور و در گورکهپور وجونپور وبنارس ونواح آنها نمک مصنوع از خاک زمینهای شوره زار که خاک آن اگر نه راجع نموده در آب حل مینمایند وآب صاف آنرا گرفته طبخ مید هند تا نمک میگردد و در دیگر بلاد هندوستان نمک سانبحر واین نیز اقسام میباشد از سفید مائل بزردی ومائل بسرخی ومائل بسیاهی وبهترین همه سفید صاف انست وآن گرم در خشک در دوم مگر مصنوع از آب بحر که گرمی وخشکی آن زیاده است ودر افعال قریب بنمک اندرانی ست الا مصنوع آن که قوت اسهال وحدت آن زیاده ومائل بتلخی ست **نمک نفطی** بکسر نون وسکون خاو کسر طای مهمله ویای نسبت از جمله نمکهای معدنی ست سیاه رنگ بدبو با نفطیت وسیاهی آن از جهت نفطیت اندران ست واز بریان نمودن وسوختن باتش نفطیت آن کم وزائل گشته سفیدی مثل درانی میگردد وچشی تحفه نوشته که نمک نفطی اکثر مصنوع از شبی ست مشهور بسبجی که قلی نامند واز سمت غازی پوری آورند و در پتنه مشهور بعظیم آباد آنرا میسازند و باطراف می برند و دستور ساختن آن آنست که اول قلی را مکلس می نمایند پس کوفته در آب بیجوشانند و آن آب را منعقد میسازند ملح نفطی حاصل میگردد و چنین که آن غیر مصنوع و هم مصنوع باشد وحکیم غلام امام در مفردات خود گفته که نمک نفطی را بهندی پونگالون نامند وآن دراز و میانه خالی بود و بعضی بدلون وسونچر لون دانسته باجمله گرم وخشک در سوم وقوت مسهله ومقیئه آن زیاده از سائر نمکها و در اخراج بلغم وسودا قوی تر از سائر اقسام بقول شیخ تحفه نمک نفطی باعسل وسرکه نافع خناق ودرم لهات ولغا نافع ست وآن قاطع بلغم لزج ست ومعین برقی وبقول گیلانی چون برو غن گل حل کرده طلا نمایند بثور رطب وجرب وجرکش بدن را دفع کند مقدار شربت آن تا یک درم افعال وخواص این بقول هندیان در بیدالون مسطور شد **نمک هندی** نمکی ست شفاف سرخ رنگ مائل بسیاهی که کبود نامند وقطعهای آن اندک بزرگ وآنرا بهندی سیندهه لون نامند گرم وخشک در اول سوم بعضی گویند که نمک هندی خارتر ولطیف تر از انواع نمک ست ورازی گفته که نمک هندی در ادویه مسهله جهت انحدار ستعمل نیاز معده وقطع فضول غلیظه استعمال میکنند وبعد آن نفطی ومعدنی ست وبقول گیلانی نمک هندی ریاح دفع کند ومسهل بلغم واصفر وسودی ست واسهال اخلاط مختلفه کند وبریان کردن آن منع اسهال او کند ومقدار شربت این تا یک نیم درم وگویند که آن در سائر افعال مانند سائر اقسام مذکور ست وبدانند که اقسام نمک هندی بسیار ست مثل نمک لاهوری که از قبیل نمک اندرانی ست وپادالون یعنی نمک تلخ وسانبحر لون یعنی نمک سانبحر وکالالون یعنی نمک سیاه وپونگالون یعنی نمک نفطی

نمک اندرانی
نمک سانبحر
نمک سنگ
نمک سیاه
نمک شور
نمک شیشه
نمک طبرزد
نمک نان و طعام
نمک نفطی
نمک هندی

که در اینجا مسطور شده و غیر اینها که در لون مذکور شد و افعال و خواص هر یک بقول اطبای هند در اسم هر یک مبسوط **نمک فرنگی** نمکیست مصنوع مصاعد قلها و قطعهای بزرگ و کوچک سفید و شفاف که از ملک فرنگ می آورند مزهٔ آن با اندک شوریت و بو رقیت مسهل بلغم و سوداء و ماء اصفر و حمیات عفنه را مزمنه را نافع چون مقدار دو تولهٔ تا چار تولهٔ آنرا در آب گرم یا عرق بادیان حل نمایند و قدرے شکر داخل کرده بیاشامند چند مجلس خوب عمل نماید و اگر ازان قوی تر خواهند دو تولهٔ تا چار تولهٔ آنرا بجسب قوت مزاج و حاجت با چار تولهٔ شیر خشت و چار ماشهٔ گل سرخ و شش ماشهٔ بادیان نیم کوفته شب در آب گرم بخیساند و صبح صاف کرده نیم گرم نموده بنوشند و از برای اعانت عمل آن گاه گاهے عرق بادیان نیم گرم بیاشامند **نمک سودا** اسم فارسے گوشت خشک ملح مبرست بقول جالینوس آن گرم مجفف بغایت نسبت بگوشت حیوان یابس المزاج و خشک کرده بغیر نمک است و بچنین گوشت بریان خشک زیاده از گوشت مطبوخ بآب است و بهترین آن فربه رطب است و نافع کشتی گیران و صاحبان بلغم و رطوبت و آن قلیس الغذا صالح برای کسی که ارادهٔ خشک کردن بدن او باشد و بچنین جهت صاحبان استسقا اگر کثیر الملح نباشد و منقوع در سرکهٔ میز بابا زیر مدر بول باشد و آن برای کسی که قولنج عارض شود صالح نیست و ادمان تناول آن مورث جرب و حکه و مولد خون سودا وی در دی و لاسیما چون معمول از گوشت نمکسار باشد که آن مخشن سینه و ریه است و اصلاح آن بروغن و شیر پختن است و گاه و دفع ضرر آن بخیساندن آن در آب زمان دراز و پختن آن با بقول لزجه مثل سفاناخ و سرمق و انداختن در ان پیه تازه در وشنهای رطبه مثل روغن بادام و کنجد و مسکه و بعد آن نوشیدن طلای شیرین و برای خشک مزاج بنبذ مفروج بآب بسیار اولی ست و کسی که ارادهٔ تخفیف بدن او باشد محتاج باصلاح آن نیست مگر در مستسقے بسر که ترکنند تا از تشنگی و اسخان او منع کند و اکثار آن مورث امراض صعبه

نمک لاهوری اسم نمک هندی اندرانی ست **نمل** بفتح نون و سکون میم و لام بعربی اسم مورچه است **نملی** بفتح نون و سکون میم و کسر لام و سکون یای تحتانی اسم مور یعنی طاؤس ست **نملی نارا** بفتح نون و سکون میم و کسر لام و سکون یای تحتانی و فتح نون دوم و الف و فتح رائے مهمله و الف دوم اسم درختی ست هندی در سنسکرت بوئی گرنجا و توتکا یعنی با دراباد رسازه و چرّ بلو یعنی تپی که از مدت مدید در بدن باشد آزاد و رنماید نیگویند و آن درخت مشابه بدرخت سپستان اما ازان خرد و برگ این نیز مانند برگ آن لیکن اندک نوکدار و خشن گرم و خشک در سوم کرمهای قروح میکشد و کرهنی و بواسیر و پیسوراز و د فائده دهد و منی را خلل کند و چون پوست درخت آنرا بر عضوی به بندند و یک شب بدارند تا صبح آبله می آرد و برگ آن چون بر پهلو بندند در د آنرا دور نماید **نموز** اسم عربی خرگوش ست **نموس** بضم نون و میم و سکون واو و سین مهمله جمع نمس ست و آن حیوانی ست مقدار شغال و صورت آن شبیه بدان و رنگ آن مائل بزردی با خطوط سبز و سرآن کم و موی آن بسیار چرب و چون نموست عرضی ست که موی سر چرب میشود لهذا بنا بر مشارکت درین و صف حیوان مذکور مسمی باین اسم گشته و مرغ و موش را شکار کند و هنگام مستی صدای آن شبیه بآواز گربه گردد و در وقت غیر مستی بنحوی دیگر و ترکان ماوراء النهر آنرا کنچه گویند و در بلاد مرو نیز یافت میشود و خون آن بقدر یک قیراط با شیر زنان و پیش چکانیدن رافع جنون ست و زهرهٔ آن با سفیدی بیضه در چشم کشیدن دافع کثرت اشک آمدن از چشم ست و طلای سرگین آن با خردل مزیل دار الثعلب و طلای پیه آن و بدستور موی سوخته آن با روغن رافع بهق سیاه و جرب و بقول ارسطو چون آفتاب در خانهٔ خود باشرف باشد چشم راست آن اگر گرفته و پارچهٔ کتان بسته بر صاحب تپ ربع تعلیق نمایند رفع تپ او کند و چون چشم چپ آنرا بندند تپ باز عود نماید و مفارقت نکند **نموشک** بفتح اول اسم تیهوست **نمی** بکسر نون و میم مشدد و سکون یای تحتانی و نیمی باضافهٔ یای تحتانی بعد نون نیز اسم درختی ست هندی که در سنسکرت نیشه یعنی تمام روز با را و خوردن خوب ست و شنند نهان یعنی معتدل مائل بسردی ست و زرکاها در سنسکرت نیمرو سارنگ یعنی هر دو اسم اینکه برای روشنی چشم و امراض همه کار مثل رتهه میدود و رتی نگتکها یعنی برای مباشرت زنان خوب ست و نگتکاها یعنی برای سخن با شرت زنان خوب ست و چنتر کرت یعنی افزایش عقل با نواع و اقسام میکند نیگویند معتدل مائل بسردی و مزه دار و تیز و دافع غرب چشم و بد بوی دهن و خارش بدن ست **نمیر** بفتح نون و کسر میم

وسکون یای تحتانی وضم رای مهمله وسکون واو اسم سریانیست **نیمقا** بکسر اول اسم یونانی نیلوفر است **نیمقن** کرسنه است **فصل نون با نون تنها** بلد

بفتح نون وتشدید نون ثانی والف وفتح ها وسکون لام ودال مهمله یعنی زرد چوب کوچک اسم ماسیران ست **نجبیور** بضم نون وسکون نون دوم وضم جیم وفتح یای تحتانی وواو وسکون رای مهمله وفتح تای فوقانی وسکون میم اسم گل مهتاب پرست ودر چندر مکھی گذشت **نحا** بفتح نون اول وسکون نون ثانی وفتح حای مهمله والف اسم فتوح است **نندی برچھن** بفتح نون وخفای نون ثانی وکسر دال مهمله وسکون یای تحتانی وکسر یای موحده ورای مهمله وفتح جیم فارسی وخفای ها وسکون نون ثالث ونندی برکه یعنی بکاف وها عوض جیم وها ولون نیز ونندی ورچھه بضم واو عوض یای موحده وخفای ها عوض نون نیز گویند وبسنسکرت پرپلینج یعنی دافع قسم از اقسام سنیات واچھیہ بچا یعنی سیلان آب چشم راوور کند وجیدر رمهان یعنی دور کنندهٔ امراض چشم میگویند بعضی آنرا از اقسام درخت بیل شمرده اند ودر افعال موافق او نوشته اند وبعضی غیر آن دانسته اند وگویند که برگ آن مانند صورت پای گاؤ میشود وتپ سختی وتردوش وکشٹ وکروتپ را نافع ست وگویند که گرم وسبک ودافع فساد بلغم وخون ودهر ودمامیل وبثور ست **فصل نون با واو** **نوا** بضم نون وفتح واو مشدده والف اسم کنجد ست **نوات ونوا** بعربی دانهٔ میوه است وبهندی گٹھلی گویند واز مطلق آن مراد دانهٔ خرما است خصوصا دراوزان **نوارس** بفتح نون وواو والف وکسر رای مهمله وسین مهمله اسم یونانی ست بعربی شجرة القدس گویند ودر روم معروف بمسواک المسیح ومسواک العباس ست وشک نیست که آن قسم بزرگ قناد ست وصمغ آن قریب کتیرا ودر افعال دست مگر این مجفف قابض ست ونفع آن در التحام عصب تجربه کرده شده وخصوصا بیخ آن وفرق میان این وبیان درخت کتیرا که آن قناد خرد ست آنست که شاخهای این باریک دراز تا بسه فرع وبرگ این کوچک مستدیر وبر همه اجزای این نبات زغب مثل پشم وگلش زرد وخوشبو ودر طعم تند وخار آن تیز مانند سوزن وصمغ آن مایل سفیدی وسرخی ودر روم دلعب کثیر الوجود ومثبت آن اجام تخم آن گرم وخشک در دوم وبیخ آن در سوم واین قوی ترین اجزای آنست جالینوس گفته که قوت این قوت مجفف بالاذع است حتی که مردم وثاقت ازان نموده اند که آن اجام عصب نماید چون منقطع گردد وبیخ آن خاصهٔ در فعل زیاده تر ست وهمچنین آب مطبوخ آن کسی را که در عصب او علتی باشد خوشانند ودیسقوریدوس نوشته که چون صمغ آنرا سائیده ضماد کنند الزاق جراحات واعصاب نماید وشرب مطبوخ آن موافق اوجاع اعصاب ست بالجمله ضماد بیخ آن در القیام جراحات اعصاب مجرب گفته اند ولهذا آنرا شجرة العصب نامند ومطبوخ شکوفهٔ سائیده جرم آن وهمچنین صمغ آن در القیام عصب ضعیف تر از بیخ آن وآشامیدن وضماد کردن آن نیز جهت درد عصب وکوفتگی اعضا وپیچا شدن وشکستن آن وقطع سیلان خون موثر وطبوخ نبات او **گل** آن قائم مقام صمغ آنست وآشامیدن عصارهٔ آن جهت قرحهٔ ریه وذات الجنب بے عدیل وتخم آن رافع سموم قتاله ومقاوم آنها معتبر گرده مصلح آن تمند وگویند مصلح آن بندق ست معتدل شربت آن یک مثقال **نواڑی** بکسر نون وفتح واو والف وکسر رای مهمله وسکون یای تحتانی گل ہندی ست مانند گل چنبیلی خوشبو وبعد از نون یای تحتانی ولام عوض رای مهمله یعنی نیالی هم آمده وآن دو قسم بود یکی آنکه در موسم گرما شکوفه آرد ودوم آنکه در فصل برشکال گل کند وهر دو سرده سبک ودافع فساد اخلاط ثلثه وخون **نوح** اسم لبلاب ست **نود** بفتح اول وثانی وسکون دال مهمله خرمای تر را گویند **نور** بضم نون بلغت اکسیریان سیماب ست وبفتح اول وسکون واو اسم جنس شکوفه وگلهاست **نورتن** بفتح نون وسکون واو وفتح رای مهمله قتای فوقانی وسکون نون ثانی در انجمنوره مذکور شده **نور عالم** اسم انگبین ست **نورنگ** بنون ودواو ورای مهمله وخفای نون وکاف فارسی پرنده ایست میان کنجشک وکبوتر پرهای بالای او اغبر پائین سیاه وسرخ پس زیر آن زرد پس سبز پس نیله پس ارغوانی پس ملخی پس ذهبی وچونکه این رنگ دارد باسم نورنگ موسوم شده وچون بغضب می آید مستی میکند ورقص میکند ورنگهای خود نمایان میسازد گرم وخشک ست وگوشت آن برانگیزنده سوداست **نوروزاوق** باصطلاح اکسیریان سیماب ست **نوره** بضم نون وسکون واو وفتح رای مهمله وسکون ها اسم آهک ست **نوسادر** بفتح نون وسکون واو وفتح سین مهمله والف ودال مهمله وسکون رای مهمله آزانوساگر بکاف فارسی عوض دال نیز گویند بهندی اسم نوشادر ست نزد هندیان بسیار تیز وشور مزه وسریع التاثیر وملین ودافع قولنج واستسقا وقبض ودرد شکم افعال وخواص این بقول یونانیان در نوشادر بیاید

نیمقا نیمقن نجبیور نحا نندی برچھن

نوات ونوا نوارس

نواڑی نور نورتن نورنگ نوروزاوق نوره نوسادر

نوشتهصه اسم یونانیست **نوشادر** بضم نون و سکون واو و فتح شین معجمه و الف و ضم دال مهمله و سکون رای مهمله اسم فارسی ست و عربی نیز بدین نام مشهور
و بلغت حجاز و مین غنش و بیونانی اذرار و ارینا و طیا و بهندی نوسادر و نوساگر و بفرنگی سال ارمونیک و در انگریزی ایمونیا نامند و باصطلاح اهل اکسیر
عقاب و کبریت الدخان و ملح النار و سلسالیوس گویند و آن چیزیست سفید شبیه بشورهٔ قلمی و آن معدنی و مائی و مصنوعی میباشد معدنی آن قسمی
از نمک معدنی ست که از کنار معدن معدن آن مثل سنگریزه سخت بر می آید و معدن آن در بلاد گرم مانند حبشه و زنج ست و قطعهای آن مانند شوره بود
و مائی آن آب چشمه ایست که چون دست بدان زنند کف کند و از جوشانیدن آن قطعهای سفید بر روی آن بسته گردد و انطاکی گفته که رای جعفر آن
آن چشمه موجود ست و ابن تلمیذ گوید که آن از چشمهای حمات که آب آنها خود بخود جوش میکند بر می آید در کوهستان خراسان و مسعودی گفته در بلاد
ما بین بخارا و سمرقند ست یافته میشود و از انجا بسائر بلاد می برند و مصنوعی آن دخانی مخصوصیست که مجتمع میشود از بخار حمامات که زیر آنها سرگین و زبل
میسوزانند و گاهی این دخان در دیگها میگیرند و در بناء خشت که از قاذورات آنرا می بزند نیز بهم میرسد و این قبل از تصفیه و تصعید اکثر رنگ آن اغبر
میباشد و بعد از تصعید سفید شفاف مانند شورهٔ قلمی میگردد و گویند که در مصر و روم و ملتان قاذورات و کثافات و سرگین حیوانات را جمع نموده مانند
خشت خام اقراص ساخته خشک میکنند و در کوره برهم چیده بالای آنها خشتهای پخته را دو دو ایستاده سر آنها را برهم تکیه زده آتش میدهند و آنچه بران
خشتها و بر اطراف و بالای کوره صعود نموده منعقد میگردد بعد از سرد شدن میگیرند و بالجمله بعضی از آن مائل بسیاهی و سفیدی و بعضی اغبر و بعضی سفید صاف
پیکانی میباشد و بهترین آن پیکانیست که در ان نوعی استدارت مخروطی شبیه به پیکان تیر باشد و لهذا به پیکانی مسمی گشته و صاف بلوری شفاف بود
و آن در جبال خراسان و بلاد سغد و فرغانه نیز صاف مثل بلور میباشد و ابن جمیع نوشته که شیخ الرئیس گفته که بهترین آن فیکانی بفای مفتوحه است و
آن قسمی از نوشادر معدنی ست و معدن آن بیان چین نزد کاشغر در موضعی معروف بکواست و در باطن کوه که زیر آن مستنقع آبست پیدا میشود
و شخصی از اهل شرق که آنرا اشتغال از احوال اجسام معدنی بود مرا خبر این داده و آن بمعدن مذکور آن رسیده و مشاهدهٔ آن کرده بود و طبع آن قریب بنهایت
گرم و خشک در آخر دوم و بقول شیخ و گیلانی در سوم و گویند گرم در آخر سوم و خشک در اول آن ملطف مذیب و مفتح و قاطع سیلان خون جمیع اعضا و خاصیت
آن جذب اخلاط از عمق بدن بسوی ظاهر ست و بدین جهت ظاهر بدن را نقع میکند و جلای تام می نماید و چون بروغن بیضه مرغ آمیخته بر برص بعد از تنقیه بمالند
نفع بلیغ نماید و ازالهٔ آن کند و لا سیما اد مان آن و چون بروغن کنجد و یا بروغن ... سرکه حل کرده و بر جرب در حمام بمالند خصوصا سوداوی آن زائل کند و طلای آن
با عسل جهت داء الثعلب و داء الحیه و سعفه و نملهٔ و ذرور آن مجفف قروح و حابس خون جراحات و رافع چرک آنهاست و اکتحال آن نافع بیاض چشم و ابتدای
نزول الماء و ظلمت و غشاوه و سبل و التیام قرحه و دمعه بارد ست و چون در حلق و مندبات ساقطه را بر دارد و طلای آن از خارج نافع خناق بلغمی و ... بادیان
بالادویه و چون با آب سداب غرغره سازند زلوی متعلق بحلق را اخراج و قتل نماید و آشامیدن آن رافع چرک سینه و صلابت طحال ست و چون با آب حل کرده
در مکانی بپاشند مار و ذباب قریب آن نیاید و چون محلول آنرا بر کاغذ نقش کنند و در اطراف خود گذارند هوام قریب آن نگردند و چون آب محلول آنرا در
سوراخ مار اندازند بمیرد و چون خائیده آب دهن در دهان مار واقعی اندازند قتل آن کند و گویند چون آنرا با مثل آن فضلهٔ انسان تصعید کنند خوردن یک
مثقال آن در رفع سم مطلق سمیات مجرب دانسته اند و از اسرار مکتومه است و چون انسان سه درم نوشادر بخورد قتل نماید بتقطیع احشاء علاج آن قی کردن
بشیر و روغن بمرات و آشامیدن مبردات و مطفیات و شوربای چرب و خوردن اطعمهٔ دسمه و سائر تدابیر شنگرف و زرنیخ خورده است و بدل آن بوزن آن
شب و یا بورق و یا نمک اندرانی و یا اشخار و گویند که آن مجفف اعصاب مضر امعاء و جگر و اکال ست مصلح آن شیر تازه با روغن گاو و یا روغن گل و یا روغن بادام
شربت آن بقول صاحب حاوی نیم درم و بدل آن اشخار ست و از بعضی مجربین منقول ست که نوشادر دوازده توله ... سفید نیم کوفته ... ماشه ... بادام
نیم کوفته یک توله همه را آمیخته تصعید نمایند و سائیده در شیشه بدارند اگر از ان بچشم کشند ضعف بصر را فائده دهد و اگر از ان در آب لیموی کاغذی حبوب
بقدر نخود بسته نگاه دارند یک حب از ان اگر بخورند هضم طعام کند و دفع ریاح نماید **نوش** اسم خبث الحدید ست **نوشدارو** اسم فارسی فاد زهر ست

ونیز اسم معجون معروف ست. **نوفلن** اسم یونانی زنبورست. **نوق** شتر ماده ست **نوکرک** اسم گرده ست **نول** بکسر نون وفتح واو وسکون لام ولوزا باضافه الف در آخر اسم هندی راسوست نزد هندیان خواص بلی دارد **نولالی** بفتح نون وسکون واو وفتح لام والف وکسر همزه وسکون یای تحتانی اسم برگ لیموست که هنوز تازه باشند وداخل خوشبو مینمایند **نومکت چکانون** بضم اول وواو ومجهول اسم معروف نون ست وبواو معروف اسم ماهی عظیم الجثه ست **نونی** بضم نون وسکون واو وکسر نون دوم وسکون یای تحتانی مجهول اسم روغن کنجد ومثل آنست **نونی منتا** اعراب نونی موافق سابق وضم میم وسکون نون سوم وفتح تای فوقانی والف تباتی ست ازیک گز کم وبیش بلند میشود وشاخهای او باریک وبرگ او مانند برگ نخود وکلان تر ودرشت ازان وگلش سفید وخرد ومیوه او بزرگ ازدانه نخود وپیچ نانشه ودران تخمهای خرد دگویند که زمین زیراو ترو چرب میباشد گرم وخشک مزه آن تلخ وزنخت جهت تپ وخشکی وگرفتگی زبان مفید واندک لزوجت دارد وگویند که بعد سوختن نمک ازو میسازند چنانچه معروف است آن نمک تبدیل رنگ بس میکند **نوبچ** بروزن عریج ونوج بروزن عوج اسم لبلاب معروف بغشته ست **نوی کران** اسم آگ ست

فصل نون با ها - **نهار** بفتح اول وثانی بچه حیاراست **نهش** اسم عربی ثقاقل ست **نهشل** بفتح اول اسم گرگ ست ونیز صقر وایضا اسم گزر بری وآن ثقاقل ست **نهق** قرة العین ست ونزو بعضے جرجیر بری **نهما** بفتح نون وسکون ها وفتح میم والف وایضی زمانه وبفتحات ثلثه نوشته اند بقول گیلانی اسم نبطی درختے ست سطبر طول آن بقدر قامت برگ آن مدور ودران اندک زغب نرم ودگل آن سرخ تشبیه بگل خطمی ومانند کاسه عمیق کشاده رو واکثر در زمین بابل میروید وازان قسمی دیگر ست برگ آن مدور وگل آن سفید وآن هردو خوشبو وخصوصا گل آن هردو تسخین کنند وگل هردو گرم وخشک در دوم ومقوی ومفرح ضماد آن محلل ورم بارده وشمیدن گل آن وخوردن آن نافع زکام وگویند که آشامیدن آن با تفریح ومقوی قوی ورافع خفقان ومدر خون وفرزجه آن منقی رحم وخوشبو کنان آن باشکر وروغن هردو سموم وآشامیدن آن با سپستان ساییده وبعد آن خوردن باوام سمن بدن ست وچون یک درم آزا با هفت عدد دانه کشنیز در پارچه کهنه بسته در چاه اندازند در تابستان باد سرد وزیدن گیرد وچون در حریر سرخ بپیچند وبر بازوی چپ بندند دفع سحر وچشم بد کند نهشک بکسر نون وفتح ها وخفای نون وسکون کاف فارسی اسم فارسی ست بعربی تمساح وبهندی مگرمچه ونا گا گویند وآن حیوانی ست دریائی دارای چهار پای ودم دراز دارد ودو دندان بالای دهن او بزرگ وتیز وبلند وآن حیوان در آب بسیار قوی بحدی که در آب شیر وفیل را بخود میکشد وهلاک میگرداند واکثر در نیل مصر بطول ده ذراع وبعرض دو ذراع وبزرگتر ازان یافته میشود وتخم در صحرا خشکی میدهد پس هرگاه بچای آن برآیند انچه از انها در آب در آیند نهنگ میشوند وانچه در خشکی بمانند سقنقور میگردند ونوع کوچک آن که در ریگ می ماند درل مائی نامند وگویند همین سقنقور ست وگویند از عجائب خلقت آن این ست که دُبر آن نیست که ازان ثفل خارج شود پس هرگاه احتیاج برازکردن میشود دهن خود را میکشاید پس طائرے که آنرا قطقاط میگویند می آید وطلب غذا میکند ودر دهن آن داخل میشود وانچه در جوف آن از ثفل میباشد میخورد ونهنگ دران وقت استطاعت بندکردن هر دو فک خود ندارد بهر آنکه در سر این طائر چیزی سخت مانند خار ست در حلق آن میخلد فلاجرم هر دو فک خود کشاده میدارد تا آنکه چیزی از غذا در جوف آن باقی نماند وطائر مذکور خارج شود ونهنگ تا شصت سال زندگانی میکند وشصت بار حفتی میکند مادهٔ آن شصت بیضه میدهد وآن در باطن دریا چهار ماه غائب میشود در تمام زمستان یکبار وبعد ظاهر میشود وسگ بحری دشمن آنست هرگاه آن بجانب دهن بکشاید سگ در شکم آن داخل میشود وامعای آنرا میخورد وپوست شکم آن دریده برمی آید وآن در ساعت می میرد وهمچنین راسوا این کار میکند مزاج آن گرم در دوم وخشک در سوم وگویند شدید الحرارة ست وگوشت آن غلیظ اردی الکیموس ومحرک باه واسفیدباج آن اسهال شکم در نخیفان کند وگویند که

خوردن اسفیدباج گوشت آن مسمن بدن نحیفان ورافع قولنج ست وچون پیه آن برروغن زرد سرشته فتیله ساخته وچراغ برکناره نهر روشن کنند غوکان آن نهر آواز نکنند مادام که مشتعل باشد وچون پیه آن بر پیشانی گوسفند زشاخ زن یعنی جنگ کننده بالند هرگوسفند که مقابله آن کند ازان بگریزد وهمچنین هرانسان وحیوان واگر پوست آن بردر قریه آویزند دران قریه ژاله نیفتد گویند که اولابرد ودر قریه گردنیده برسقف دهلیز آن بیاویزند دران قریه تگرگ نبارد وچون درخوان آن بلیله یا آمله مفرد یا مجموع آمیخته برسبق سفید طلا کنند تغیر رنگ آن نماید واعاده رنگ اصلی کند وچون چشم آن درحالت زندگی آن قلع نمایند وتعلیق آن برصاحب جذام کنند نفع دهد واز زیادتی بازدارد وبجز بگیرآن رافع جنون ست وهمچنین خوردن جگر آن ولبوئیدن جگرآن مزیل صرع ست وطلای پیه آن بر پیشانی وصدغین ازالهٔ درد شقیقه وصداع کند واگر چشم راست آن برجانب راست تعلیق نمایند تسکین در چشم راست کند وبالعکس واکتحال سرگین آن رافع بیاض چشم نو وکهنه ست وهمچنین زهرهٔ آن قالع بیاض وتیز کنندهٔ بصر ست وچون پیه آن گداخته درگوش چکانند تسکین درد آن نماید وادمان آن طرش وصمم را دفع کند وطلاش پیه آن در زیت یاروغن گل گداخته جهت دروگرده وکزاز نافع ومزید باه وچون دندان آن یا استخوان کمر آن در دست راست بگیرند ویا ناب جانب راست آن بربازوی راست تعلیق نمایند قوت باه زیاده کند حتی کرامساک منی کند وچون پیه آن گداخته بربدن صاحب تپ ربع کنند نفع کند وضاد پیه آن نافع گزیدگی آن وهوام دیگر ست وگویند چون نهنگ کسی را بگزد وبرگزیدگی آن پیه متفقوره بگذارند وبرگزیدگی متفقوره پیه نهنگ نهند فی الحال صحت یابد وافعال وخواص این بقول هندیان درگرشت [illegible] نامکا اسم چیاست

فصل نون با یای تحتانی - نی بفتح نون وسکون یای تحتانی اسم فارسی ست بعربی قصب ولبسر یانی قنی ودیونانی اقونیون وآیدقون وقلالاس نیز وبرومی قلاماوس وبترکی قامیش وبهندی قسمی کوچک آنرا نل ونوع بزرگ آنرا بانس گویند وگویند که قصب اسم جنس ست گره دارست وآن اقسام ست از مجوف وغیر مجوف واجامی وغیر اجامی که کنار آبها وزمینهای نمناک بسیروید وبهترین اقسام او آنست که بندهای آن بعد وگره هایش آن دور باشد واین رانی هندی نامند ونوع قلمی آن که ازان قلم میسازند نیز نوع ازانی مجوف ست وآن بارنگ سرخ وسیاه رنگ میباشد وبهترین آن واسطی ست که در قریهٔ واسط از قریبات شوستر بهم میرسد واز نوع زبون فی بور یا وغیر آن فی بانسه فی نیز اقسام صعبت نیست بیدانکور گردد ونوع انابیلی که نی فارسی ست وآن فی سبز رنگ ست که در آبها میروید ونوع نیلی آن نی بن میگیرد در آبهای ایستاده وقلم اجنی فی نیشه دتیر که بعربی مران وبهندی سرکنڈه نامند نیز بهر دو از اقسام بانس که در ملک هند بسیار ست نیز از اقسام قنی مجوف ست وخیزران نیز از اقسام نی غیر مجوف ست وآن مسطور شد وتمیمی گفته که قصب شامی قصب سفید ست بعضی ازان در انار قصب گوتاه وغلیظ ودر قیق میباشد وطبیعت مطلق آن سرد وخشک ومحرق آن گرم وخشک وشیخ وشراح قانون مینویسند که فی شدید التبرید ست وخاکستر آن گرم وجملهٔ اقسام فی بارد وازنمایت که دران حدت یافته شود خالی نیست وخصوصا بیخ آن وپوست آنرا چون بسوزانند گرم وخشک در آخر اول باشد ودر بیخ آن جلای اندک بلاحدت است ودر برگ آن نیز وپوست وبیخ آن سوخته باسرکه نافع داء الثعلب وپوست آن وبیخ آن جلی جرب وبیخ آن با پیاز دشتی جاذب پیکان واستخوان ودسنون پوست فی سوخته جالی دندان وچون بیخ آن با پوست آن سوخته با مثل آن حنا آمیخته برموی خضاب نماینده موی را قوی کند وبرو یا ندوراز گرداند وبشره پاک نماید وضماد برگ تازهٔ آن سوده نافع حمره واورام حاره وچون فی هندی با برگ آن سوخته براورام ضماد کنند نفع کند وفی شامی را چون بسوزند تا آنکه نگشت گردد وسائیده برجراحات پاشند قطع خون والحام آنها ومنع تورم آنها کند وبغیر آن حاجت نیفتد وخرفع بجای مجمهٔ مضموم ودای حمله وفای مضموم وعین مجمهٔ بروزن قنفذ ودرهم وزبرج نیز که دریخا مراد از کل نی ست چون درگوش افتد کری پیدا کند وبجهید وبیرون نیاید پس می باید که ازدا خل شدن گل آن درگوش احتراز نمایند که خروج آن دشوار گردد وکری گوش حادث نماید ونی مسکن انفتال عصب ست وچون با سرکه ضماد نمایند ورعصب کرده ورک ساکن کند ورطوبتی که برنی وبرگ آن جمع شود الکحال آن نافع بیاض چشم ست وچون بیخ فی هندی سوخته درآب خیانیده

بیاشامند معدهٔ حار و جگر ملتهب انفع کند دنی مدر بول و حیض ست و طلای آن نافع گزیدن عقرب و چون برگ فی فارسی فرش کرده بران آب بپاشند تعدیل انفاس صاحبان تپ حار و کرب نماید و ایشان را نفع کند و اصلاح فساد هوای متغیر از گرمی و خشکی نماید و تبضی مینویسند که بیخ آن از سائر اجزای آن قوی تر و پاشیدن فی سوخته جهت سعفه و قوبای حادث در سر و سنون سوخته آن جالی دندان و مانع سیلان خون از لثه و آشامیدن سائیدهٔ برگ آن با عسل جهت سرفه و سوخته آن بقدر یک دانگ با آب بادیان جهت کشادن سدهٔ زهره و ادرار بول و حیض و چون برگ نورسته آنرا در آب خوب بالند و صاف کرده بنوشند نفث الدم را مفید ست و ضماد سوخته آن جهت جرب و حکه و زخمهای چرکناک و ضماد بیخ تازهٔ کوبیدهٔ آن جاذب آتخوان و پیکان و چون پوست بانس نیم رس تراشیده باریک سوده بپاشند حابس خون همه اعضا ست و ضماد شکوفهٔ آن جهت گزیدن عقرب نافع و مضر یه و صلع آن کتیرا و فندق ست و خواص این درنل و بانس مسطور شد **نیال** اسم بهوئین نیب ست **نیال اشرکی** بکسر نون و خفای یای تحتانی و الف و لام و ضم همزه و سکون شین معجمه و کسر رای مهمله مشدد و سکون یای تحتانی اسم بهوئین آملهٔ ست **نیال تاڑ** بفتح تای فوقانی و الف و رای هندی اسم بهوئین تاڑ یعنی موسلی سیاه ست **نیا لتامرا** بکسر نون و خفای یای تحتانی و الف و فتح لام و تای فوقانی و الف و کسر میم و فتح رای مهمله و الف دوم و عوض تای فوقانی دال مهمله نیز آمده یعنی نیال دامرا اسم انتر تامڑاست **نیال تنگیڑ** بفتح تای فوقانی و خفای نون و کسر کاف فارسی و سکون یای تحتانی مجهول و رای هندی اسم بهوئین ترور است **نیال جمی** بفتح جیم و کسر میم مشدد و سکون یای تحتانی اسم بهوئین جمی ست **نیال گمڑی** بضم کاف فارسی و فتح میم مشدد و کسر رای هندی و سکون یای تحتانی اسم بهوئین گمڑی ست **نیال مری** بفتح میم و کسر رای مهمله مشدد و سکون یای تحتانی اسم بهوئین برست **نیال ملکا** بضم میم و سکون لام و فتح کاف و الف اسم بهوئین کٹائی ست **نیال ونیو** بکسر واو و یای تحتانی مجهول و ضم میم و سکون واو دوم اسم بهوئین نیب ست **نیب** بکسر نون و سکون یای تحتانی و بای موحده و مشهور باسم نیم یعنی بمیم عوض بای موحده هست و در انگریزی مارگوسا گویند و هندیان آنرا و نیمو و ویپا و پر پھدرا سر گویند و بسنسکرت نم بست که اسم ست و هنگو تریلس یعنی مغز تخم و صمغ او دافع بدبها و امراض ست و یون پر یعنی مسلمانان را بآن بسیار محبت ست و آرشتاد سنروث بهدرا معنی هر دو اسم اینکه با مراض همه قسم مفید و پچو مندا یعنی نیم ملایم آمده و شک پر یا یعنی محبوب طوطی ست مراد ازین دو اسم انست که برگهای نرم او یا بارکچته و نرم شدهٔ او را طوطی بسیار دوست میدارد و میخورد همگویند و آن درختی ست عظیم مشهور در بلاد هندسانی آن ضخیم و شاخهای آن بزرگ و بشاخها میش سیخهای باریک بدرازی یک شبر و بران هر گاه دو صف و محرف و مشرف و از هر دو طرف منشاری تا ندک و اندک از برگ انار بزرگ و گل آن در خوشه و سفید و ریزه و وسط آن زرد و اندک خوش بو و خوش منظر و در فصل بهاری آید و ثمر آن بقدر سنجد و کوچک ترازان و مدور مائل بدرازی در خامی سبز و بعد پختگی زرد رنگ پر از رطوبت تلخ با اندک شیرینی و دران تخم بشکل پسته و دران مغز تلخ و بار مذکور را در زبان هندی نبولی نامند و در فصل تابستان میرسد و حکیم مومن نوشته که آنرا در اصفهان سنجد کرخی و در مازندران کنار نامند و در بعضی بلاد معروف بدرخت توزست صاحب مخزن گوید بحتمل که این قول چندان اصلی ندارد زیرا که درخت نیم در غیر بلاد هند نمی شود و گیلانی در شرح مفردات قانون ذکر کرده که آن شجرهٔ مبارک عظیم النفع ست و گفته اند که آن شدید الشبه بشجر بان ست و بعید نیست زیرا که تخم این درخت مشابه حب البان ست و گویند که درخت او تا هزار سال می ماند و چوب این چنین درخت خوشبو ماند صندل میشود و اهل هند نوشته اند که نیب نر و ماده بود و نشان نر آنست که در وقت مستی میچکد و آب اثمان تراوش میکند و آب چکیده را مادهٔ نیم کاگویند و رُ دوم نیز نامند و صمغ آن مانند صمغ عربی می شود آما لزوجت کم دارد و نیز اهل هند اعتقاد وافر برین درخت دارند و چهار قسم نوشته اند و در خواص قریب باهم اند و گویند که قسم دوم آن مهانیب ست که مذکور شد و قسم سوم بهوئین نیب که آن هم گذشت و قسم چهارم را کریا پا گویند و در حرف کاف مسطور شد و بکاین را نیز از اقسام آن میدانند و درین صورت اقسام آن پنج باشد و مستعمل اکثر برگ تازهٔ آنست و گویند مزاج آن متفق الاجزاست یعنی برگ و چوب و پوست و گل و بار آن گرم و خشک در اول و معدل و ملطف و مقطع و ملین و منضج و نزد هندیان سرد در اول و خشک در دوم و نزد بعضے گرم و تر در اول و بعضے معتدل دانسته اند و زخمت و تلخ و تیز و سریع الهضم دافع صفرا و باد و بلغم و جمیع امراض بادی و بلغمی و خونی و صفراوی را

نیال
نیال اشرکی
نیال تاڑ
نیا لتامرا
نیال تنگیڑ
نیال جمی
نیال گمڑی
نیال مری
نیال ملکا
نیال ونیو
نیب

نفع بخشد حتی که جذام و برص را و حکیم شریف خان مینویسد که راقم هم در شور و جرب نفع یافته و گویند دافع فساد هر چهار خلط و باد یا د هوای وبائی و جذام و قوبا و سوزش گرمی و کرکشت و دمامیل و تپهای سمیه و قی و آماس و آب که از بینی همیشه روان باشد و زهر و امراض صفراوی و سودا وی و سوزش بدن و بهق سفید و کلف و نمش و برص سفید و سیاه و بهق سیاه و جمیع امراض جلدیه و غیر جلدیه و اعتقاد اهل هند آنست که سایهٔ آن نیز دافع بیماریهاست و صاحب معدن الشفا گوید که نیم مزهٔ تلخ دارد و وقت هضم تیز شود و سبک و سرد دست و قابض دل را مفید طبیعت و تلخ و لطیف و پر میوه و تپ گرم دمیه و نا آرزوی طعام و قی و زیادتی آب دهن و تشنگی و ماندگی و جراحت را دفع کند و حکیم علی یار خان و حکیم غلام امام در مفردات خود مینویسند که نیم مرکب القوی مائل ببرودت و محلل و دافع و بقول اهل هند آب چکیدهٔ او اگرچه بد بو میباشد لیکن نوشیدن آن برای فساد خون و خارش و جذام و بثور صفراوی سودمند است و برای اکثر بیماری مفید میدانند چنانچه اگر آب مذکور را بر بدن مجذوم بمالند در چند روز شفا می یابد و نیم برای علاج قروح عسر الاندمال بهترین دواست ضماد برگ او پخته منضج و مفجر او رام است و محلل مواد و برگ خشک سائیدهٔ آن بذور را نیز استعمال میکنند و نیز بخور از طبیخ برگ او نمودن محلل و رام است و سکن درد گوش و اگر برگ نرم که آنرا کونپل گویند کوفته در پارچه بفشرند و قطرهٔ آب او در گوش مخالف صاحب رمد بچکانند رمد را به سازد و اگر بندد در هر دو چشم بوده در هر دو گوش چکانند و اگر آب برگ نیم در چشم کشند دافع شبکوری ست و محرق گل نیم دافع فساد خون و جذام ست و شستن موا از آب برگ او سیاه و دراز کند و شیرهٔ برگ نورسهٔ او در آب برآورده نوشیدن نافع خارش و جوشش خون و بثور ست و قاتل کرم و نافع برص باغی صیت و اگر برگ نیم را دراوند سوخته خاکستر نموده با آب لیمو خوب بسایند و بعد کهرل نمودن چون خشک شود در چشم کشند نافع جرب و خارش و بیاض ست و اگر برگ آن کوفته در خاک خالص غلوله بندند و در آتش اندازند و چون خوب گرم شود در آب سرد نمایند و این آب را بصاحب عطش نوشانند در رفع تشنگی بی نظیر ست و اگر برگ نیم نیگرم کرده زیر لحاف بندند در ویکه را یام حیض یا بعد جماع یا بعد تقاس شود دفع نماید و اگر شاخهای باریک که در آن برگ میباشد در خاکستر گرم گذارند تا گرم شوند بعده در آب سائیده بنوشانند هوک یعنی درد پهلو را فائده و بهدو برگ نیم اگر بسایند و شیرهٔ او گرفته قدری شهد انداخته نیگرم تا سه روز غرغره کنند درد گلو به شود و روغن کنجد که در آن برگ نیم سائیده سوخته باشند در سنافع قائم مقام روغن شیخ صنعان ست و اگر پوست درخت نیم دو تولهٔ با زنجبیل چار ماشه قند سیاه دو تولهٔ نیم کوفته در آب جوش داده بنوشند مدر حیض ست و تخم آن که نبولی نام دارد گرم و تر و سبک و ملین شکم و نافع جذام و بواسیر و گویند مغز تخم آن قابض نافع اسهال مزمن و بواسیر و طلای سائیدهٔ آن نافع صداع و نیز با فلفل گرد سائیده در چشم کشیدن مفید صداع باشد و مار گزیده را که بعد دفع زهر درد سر باقی ماند مغز تخم نیم سائیده نوشانیدن شفا می ست و پوست بیخ آن با آب سائیده و بر لثه مالیدن چهره را صاف نماید و چوب نیم با آب سائیده بر بثور و جوشش بدن طلا نمودن دافع سوزش و درد و ورادع است و سفوف تخم و گل و پوست درخت نیم و برگ آن مساوی کوفته بیخته از دو ماشه شروع کرده تا شش ماشه رسانیدن و تا دو هفته خوردن نافع برص و بهق ست و معجون نیم که نافع خدر و دافع فساد خون و آتشک ست در کتاب اکسیر اعظم مسطور شده و حکیم علی گیلانی در شرح قانون نوشته که منافع آن در همه امراض بارد بیسار ست و همچنین در جمیع قروح و اهل هند علاج قروح عسر الاندمال و نواصیر دویه ازین میکنند و طریق استعمال متعدد ست گاهی استعمال برگهای تازهٔ او میکنند و گاهی برگ خشک آن سائیده استعمال می نمایند و گاهی استعمال عصارهٔ او میکنند گاهی عصارهٔ برگ و شاخ تازه و نرم و گاهی از پوست بیخ آن و گاهی از پوست آن و گاهی سخت کرده میشود بر برگ خشک آن و آمیخته میشود با آهک آب نارسیده و لت کرده میشود در آب برگ سبز آن اگر یافته شود والا با آب آمیخته در میان ناصور و قروح خبیثه پر کرده میشود پس عفونت و گوشت فاسد میبرد و گوشت صالح می روياند و در اندک زمان شفا حاصل می شود باذن الله تعالی بخوی که از اندام آن تعجب میشود اما مقدار آهک ربع یا نصف آن و حسب اقتضای نظر و حدس صناعی باید و نیز حکیم موصوف گفته که دیده ام من از اطبا این که فوق ست بر فوائد سائر مرا هم کبار حکیم شریف خان مینویسند که نیز راقم برگ سبز او را گرم ساخته بر بثور ده او را می بندد بعضی را نضج داده منفجر میسازد و بعضی را تحلیل میدهد و گاهی برگ را سائیده گرم ساخته برای فوائد مذکوره استعمال کرده میشود و گاهی سائیده نمک سوده آمیخته استعمال کرده می آید و نفجات قوی میگردد و نیز برگ نیم را در آب جوشانیده بخار آن بالا را م میدهند تحلیل او را م می نماید و گاهی همراه او برگ سنبهالو جوشانیده استعمال می نمایند تحلیل قوی میگردد

وچوں مادہ بسیار گرم بود عوض سنبھالو برگ عنب الثعلب نمایند و از آب جوشانیدهٔ برگ نیم بشورد رشستن سبب تحلیل آن و رفع سمیت مواد آن ست و باعث عدم مضرت ست بخلاف آنکہ اگر از آب صرف بشویند خصوص از سر و مگر آنکہ بشورد رغایت حدت و گرمی باشد و صاحب مخزن گوید کہ بخورد برگ مطبوخ آن در آب جہت اوجاع مفاصل و چکانیدن آب برگ تازهٔ آن تنہا و یا با عسل در بینی مسکن صداع و در گوش مسکن درد آن و مصلح جراحات و مانع آب رفتن ازان و مضمضہ بآب برگ تازهٔ آن و یا بآب مطبوخ آن جہت تقویت لثہ و درد دندان نافع و آشامیدن آب برگ تازهٔ مطبوخ آن و یا آنکہ برگ آن را سائیدہ و گردهٔ نان پختہ در آب اندازند و آب آن را سہ شبانہ روز بیاشامند جہت تحلیل ریاح و رطوبات معدہ و التیام قرحهٔ مجاری بول و تصفیهٔ آنہا و نوشیدن آب مطبوخ پوست بیخ آن بقدر دوازده مثقال مدر حیض بستہ شدہ و خوردن تمر آن یک مثقال حابس اسہال کہنہ و ضماد برگ پختہ آن بدین طور کہ در ظرف سفالی کردہ و ظرف بر سر آن گذاشتہ و اطراف آن را بستہ بر آتش نرم گذارند کہ بخار طبخ یابد و یا آنکہ در برگ بید انجیر و یا برگ موز بستہ زیر خاکستر گرم بپزند جہت تحلیل اورام حارهٔ رطبہ و بار دہ و نضج و مامیل و تنقیهٔ قروح و التیام آنہا و تسکین اوجاع نافع و ضماد سائیدهٔ آن با اندک نمک منقی قروح خبیثہ و خوردن گوشت قاصد و بدستور با قند سیاہ اکال قروح و جروح ست و چوں بفتیلہ آلودہ در دہن زخم گذارند کشادہ گرداند و چوں در جوف آن فرستند تنقیهٔ آن نماید خصوص کہ بر بالای آن زخم برگ سائیدہ گرم کردہ و یا مطبوخ بطریق مذکور بستہ باشند و چوں قروح و جروح تنقیهٔ تام یابند و خواہند کہ التیام دہند باید کہ بی نمک استعمال نمایند و عرق پوست درخت بسیار کہنهٔ آن کہ نیم کوفتہ ہر مقداری کہ خواہند باربع وزن آن قند سیاہ دہ وزن آن آب بخیسانند و در روزہا بآفتاب و شبہا در سایہ گذارند تا بست و یک روز پس بدستور مقرر عرق کشند و ہر روز دو تولہ تا چہار تولہ بنوشند و عقب آن بفاصلهٔ یک دو ساعت نان با روغن گاؤ تازه بخورند تا بست و یک روز یا زیادہ حسب حاجت و مرض و از نمک و ترشی و ماہی و شیر و شیرینی و بادی پرہیز نمایند جہت اکثر امراض مانند لقوہ و فالج و استرخا و اوجاع مفاصل و غیرہا و استسقا و نزول آب در ہر عضوی کہ باشد و قروح مجاری بول و جذام و قروح خبیثہ و ساعیہ و جرب متقرح و قوبا و امثال اینہا نافع و بدستور آشامیدن نقوع مذکور جہت امراض مذکورہ ہر روز دو تولہ بدستور و مراعات پرہیز و مصنف تذکرهٔ الہند مینویسد کہ آب برگ او بارغوهٔ بورهٔ ارمنی و عسل منقی چرگ گوش و مانع صمم و بخور برگ مطبوخ آن در آب جہت اورام قروح و دمامیل و ضربہ و سقطہ و بواسیر و دیدہ نافع خواہ برگ تازه باشد یا خشک و دانہای گرمی کہ کہنہ و اکثر نزد اطفال در چیچک پیدا ارند و بعد بہ شدن قروح چیچک بشورد برای قلع آثار بدن طلا میکنند و جراحان بیشتر بانخای شتی بعل می آرند و برگ نورستہ آزاد را یام بہار ہفت ہشت ماشہ با ہفت ہشت دانہ مرچ سیاہ در آب شیرہ گرفتہ بنوشند و بالای آن قدرے نان مخمود با روغن بسیار بخورند تا ہفت روز تصفیهٔ خون نماید و از جرب و قوبا و اکثر امراض دموی تمام سال محفوظ ماند و از نمک و ترشی و شیرینی مطلقاً پرہیز نمایند و روغن ہر قدر کہ زیادہ خورند بہتر بود و تیز بتجربہ آمدہ کہ برگ نورستهٔ آن دافع رکت پت و قابض و کف و کرم پت و امراض چشم و در کندن باز زیادہ نماید و برگ رسیدہ ہمین اثر دارد خصوصاً جراحت زود بہ کند و عقیدهٔ اہل ہند ست کہ شیرهٔ برگ او یک قدح بازیرهٔ سفید یک درم سہ روز بنوشند و طعام بی نمک مانند مخمود بخورند و شروع کنند از روز اول نزول آفتاب در برج حمل و ہر سال ہمچنین کنند مریض نشود و بعمر طبیعی برسد و حواس و قامت حیات صحیح بماند و کرم شکم بکشد و چوں ضماد او بر شکم و ناف بکنند و نزد تشش بنشینند کرمہا قتل میکند و ضماد پختہ و خام و بستن برگ سالم و سائیدہ با نمک و بی نمک محلل و منضج و مفجر اورام و دمامیل و خنازیر و سنخ باده و باعث خوردن گوشت فاسد و انبات لحم صالح ست کہ ہیچ مرہم بزرگ باو نمیرسد اگر با چوب کہیر و برگ کنگن و پوست کلرو برگ نیم سائیدہ بر آماس و سرخی و خارش خصیہ ضماد نمایند بہ کند و چکانیدن آب برگ او با صبر در بینی قاتل کرم دماغ و دافع درد سر آنست و چوں برگ نیم یک مشت و کالی زیری نیم تولہ شب در ظرف گلی نو تر کردہ صبح خمیرہ گرفتہ بصاحب تپ کہنہ بدہند در سہ روز دفع گردد و با زیرهٔ سفید التیام قروح مجاری بول و سوزاک و دفع پرمیو کند و کالی نیم کہ بر ان برگ میبا شد دمہ و سرفہ و کرم پت و تپ را دفع کند و ناخورش از برگ نیم و بڑ بہا کہ از گل آن میسازند در روغن بریان کردہ خوردن کرم و صفرا و کف و دملہا و تپ صفراوی و میہ دور کند و پوست درخت آن نیز ہمین اثر دارد و پوست تنک و کم زیر پوست سطبر قریب چوب او مانند بھوج پتر میبا شد گرفتہ بسایہ خشک نمودہ کوفتہ بیختہ استعمال نمودن قائم مقام با رک ست کہ در برگ

ال کھوڑ
کالی زیری
بسیل بھوج

مسطور شد خصوصاً در تپهای کهنه ولیکن از درخت بسیار کهنه و بعید از آب بلکه کوهی بگیرند و مسکن تشنگی و دافع یرقان هم ست و محمول آن قروح را خشک کند و بدبوئی فرج ببرد و آب او که خود بخود از درخت تراوش کند جذام و آتشک را که هیچ علاج بهم نشده باشد ازان زائل گردد و گل آن دافع کف و پت و اکثر باتم هندی و شکر مفرح باستعمال آمده و روغن آن نیز قوی قروح چون گل آنرا جوش داده شده آمیخته یک جبه سیماب داخل کرده بنوشانند کرم شکم را دفع کند و برای پیتم نیکوست و کرم و تلخه و زهر دفع نماید و با فزاید و وقت هضم تیز میشود و ناآرزوی طعام را بهر گونه که باشد در کند و بار خام آن تلخ و وقت هضم تیز و مسهل و گرم و سبک و خشک نیست و پرمیو و پت و بواسیر و گولہ و کرم را دفع کند و بار پخته آن تلخ و شیرین و چرب و گران و چسپنده و دافع کت پت و کف و علتهای شکم و جگر و گ که بسبب زخم شده باشد و صاحب معدن الشفا گوید که مغز تخم نیم گرم و دافع تپ ست و روغن او بسیار گرم و تیز ست و با قسام دمامیل و ناسور و خارش اد پاتا کلو و امراض جلدیه و بواسیر مفید و قاتل کرم شکم و قمل و کرمهای دمامیل و نواصیر و قطور او در گوش متقی قروح آن و مالیدن او دافع درد و با خصوصاً از مقاصل و مفتح سدد جگر و طحال و صمغ او نیز بهمین فوائد دارد و گل او پخته خوردن تلخ ست و بلغم لزج دیرمیو و کرم شکم و صفرا را قسام کشت زائل کند و پرهیزی ست و حکیم وارث علیخان میگفتند که اگر مغز تخم نیم روز اول یک عدد بروغن زرد چرب کرده از حلق فرو برند و هر روز یک عدد اضافه کنند تا در چهل روز بچهل عدد رسد و از روز چهل و یکم یک یک کم کرده تا بیک رسانند جهت بواسیر مجرب ست و مؤلف نیز تجربه مفید یافته و بعضی خوردن آن نیمکوفته بطریق مذکور تا صد عدد مجرب نوشته و پوست درخت نیم و عنب الثعلب خشک در آب جوش داده بخار آن دهن را کرده در حلق رسانیدن برای تحلیل و تغیر و رم خناق تجربه رسیده و گویند که اگر از برگ نیم عرق کشند برای استسقا و اسهال بسیار مجرب ست و افعال و خواص این بقول اطبای انگریزی در مارگوسا مسطور شد **نیپال** بفتح نون و سکون یای تحتانی و فتح بای فارسی و الف و لام قسمی از پرایته ست و بعضی در آخر نیپال لفظ نیب اضافه نمایند و نیپال نیب خوانند **نیبو** بکسر نون و سکون یای تحتانی و ضم بای موحده و سکون واو اسم هندی لیموست و نیز هندیان آنرا نیما نامند و در سنسکرت لکچ یعنی درسبزی و زردی رونق و چمک مانند پستان زنان نوخاسته میشود و گڑھ جمیر یعنی در دست گرفتن دست را پر میکند این هر دو نام قسم کلان اوست و قسم خرد را شر اجمبیرا و دشت شتها یعنی از زندان سفید تر باشد و یا اینکه از ترشی او دندان کند میشود و جمبو جمبیرا یعنی این جمبیرا اولاد رجمبو دیپ پیدا شده و جمبلها اسم ست و قسم دیگر سفید مانند دندان فیل **نیچ** و در سنسکرت انچا یعنی دراز میشود و وچ گچا یعنی زردی و سفیدی غالب دارد و وگھو یعنی نرم میباشد میگویند و گهنه نیز از قسم نیبو ست که در طلانی برابر نارنج و پوست ضخیم میدارد و بالجمله نزد هندیان سرد و تیز و خوشبو ست خام او مؤلد کف و باعث بعضی مصلح آن خرما و پخته او صفرا شکن و مقوی اشتها و هاضمه و دافع بعضی و بلغم لزج باد و ضیق و بیمزگی دهن و قی و درد و سوزش شکم و تشنگی بنشاند و دهن را با مزه کند و هیجان صفرا و زیادتی آن دور نماید و کرم شکم می کشد و بعضی نوشته که لیموی پخته بر صفرا و بلغم لزج غصه میکند و با دباد و رکند و اذک اضطراب و قصور هضم می نماید و بپرهیز خوب ست و اسهال هندیان افعال و خواص این بقول اهل یونان در لیمو مسطور شد **نیت بت** بکسر نون و سکون یای تحتانی و تای فوقانی و ضم بای موحده و سکون تای فوقانی اسم گلی یعنی روغن زرد ست **نیتر** بکسر نون و یای تحتانی مجهول و فتح تای فوقانی هندی و سکون رای مهمله اسم انگریزی شوره ست **نیتر بالا** بکسر نون و سکون یای تحتانی مجهول و فتح تای فوقانی و سکون رای مهمله و بالا در نتر بالا مذکور شد **نیتر پشپی** اعراب نیتر بدستور سابق و ضم بای فارسی و سکون شین معجمه و کسر بای فارسی دوم و سکون یای تحتانی اسم پنڈیل ست **نیتر بھوشن** بکسر نون و یای تحتانی مجهول و تای فوقانی و ضم رای مهمله و بای موحده و خفای ها و سکون واو و فتح خین معجمه و سکون نون اسم پشکری ست **نیتی بیرا** بکسر نون و سکون یای تحتانی کسر تای فوقانی و سکون یای تحتانی دوم و کسر بای موحده و سکون یای تحتانی سوم و فتح رای مهمله و الف اسم گھیا تورئی ست **نیر** بکسر نون و سکون یای تحتانی و رای مهمله اسم هندی آب ست و خواص آن بقول یونانیان در آب و بقول هندیان در پانی مسطور شد **نیر پیا** بفتح بای فارسی و بای موحده و الف اسم جھاؤست **نیر پیپلی** اسم جل پیپل ست **نیر چنچلم** بفتح جیم فارسی و خفای نون و فتح جیم فارسی دوم و لام و سکون میم قسمی از چنچل کوڑہ ست **نیر گڑمڑی** بضم کاف فارسی و سکون رای مهمله و کسر میم و فتح هندی و سکون یای تحتانی اسم نال کھانہ ست **نیر کنمین** اسم قسمی از کدنب ست **نیرلی** بکسر نون و سکون یای تحتانی و ضم رای مهمله و کسر لام مشدد

وسکون یای تحتانی دوم اسم پیاز ست نیر رند مظهر اسم ناریل ست نیرنیر بکسر نون وسکون یای تحتانی ورای مهمله وکسر نون دوم وسکون یای تحتانی مجهول دوم ورای مهمله دوم وسکون یای تحتانی سوم مجهول ورای هندی اسم جل جامن ست نیشکر بفتح نون وسکون یای تحتانی وفتح شین معجمه وکاف وسکون رای مهمله اسم فارسی ست بعربی قصب السکر وبهندی گنه وکانڈه واوکهه وسانٹھ وپونڈا نیز گویند وآن نباتی ست معروف مزروع که بر روی زمین بلند شود وساق آن دانست نابیب مصمت برگ آن مثل برگ نی وانابیب آن متقارب العقد وهمه مملو بر طوبت شیرین وانبوبهای آن قطع کرده باتصاص مخورند آب آن مینوشند وتفل آن از دهن می اندازند وعصیر آنرا بعربی عسل القصب نامند وطبخ داده ازان شکر باقسام میسازند وآن سه نوع دیده شده یکی سرخ باریک صلب که آنرا بهندی پن بکسر جیم فارسی گویند ودوم سیاه سطبر که کالا پونڈا نامند وسوم سفید واین اقسام میباشد از نرم نازک شاداب شیرین وصلب کم آب که شیرین وبهترین نیشکر آنست که بسیار شیرین وآبدار لدید بار لیشهای کم ونرم ونازک باشد که در خائیدن دندان وزبان را آسیبی نرسد باجمله گرم در اول وتر در دوم ومطفی خون وحابس مفتح سدد وگویند تر در اول وگویند معتدل در حرارت ونیز رازی گفته که آن گرم باعتدال ست ومدر بول ومزیل حرقت حادث هنگام خروج آن ونافع سرفه وتمسیح دشقی نوشته که نیشکر لطیف ملایم بدن نافع خشونت عارض در سینه وریه وحلق ست وجالی رطوبت متولده درانها ومدر بول ومولد نفخ لاسیما چون بعد آن طعام بخورند وملین طبع واستعمال آن برای آوردن قی نیکوست چون عقب آن آب نیگرم بنوشند وبا پر مرغ که در روغن کنجد غرو برده باشند در حلق تحریک نمایند وگیلانی در شرح قانون مینویسد بعضی گویند که نیشکر قبض میکند واین باطل ست بلکه ملین ست ومقی وازان خون معتدل پیدا شود ومولد نفخ وریاح ست لاسیما چون بعد از طعام بخورند وچون آنرا بریان کرده بخورند نفخ ورياح آن کم گردد واولی آنست که آنرا آب گرم بنوشنیه بعد ازان مفتر کنند تا نفخ ازان زائل گردد وبعضی لطبخ آن در آب رای میدهند ونافع جهت سرفه که سبب آن گرمی یا خشکی یا سردی باشد چون آنرا بریان نمایند ومقی شانه ومهیج باه وآن مرخی معده ست واکثار آن مضر اعصاب ومضر مشایخ غیر بریان کرده آن ومصلح آن مصنگی وآمله وبعضی گویند که آنرا بریان در آتش یا زیر خاکستر گرم نمایند ویا آنکه مقشر کنند آنرا با آب گرم بنوشند وآن مسخن بدن ورافع التهاب معده واکثار آن مضر معده ومضر ریه پیران وبلغمی مزاجان مصلح آن طبخ آن بدوسه جوش وخوردن نیمبون بعد ازان وافعال وخواص این بقول هندیان در پونڈا وسانٹھ وگنه مسطور شد نیشوق بفتح اول آلوچه ست ونزد بعضے آلو بالو دهرد ومسطور شد نیطافلی بکسر نون وسکون یای تحتانی وفتح طای مهمله والف وفتح فا وکسر لام وسکون یای تحتانی بقول صاحب مغنی از جمله توابع وغیر نیطافلن ست وبرشاخهای آن پنج عدد برگ میباشد وبرگ آن شیرازه بنهایت مجلف بی لذع وبی حدت طبیخ آن جهت درد جگر واسهال لواسیری وضماد آن جهت خنازیر وعرق النسا ومفاصل وتحلیل صلابات وداخس مفید وعصاره پنج آن سم قاتل مقدار شربت آن سه اوقیه ست نیلگڑ بکسر نون ویای تحتانی مجهول وفتح کاف فارسی وسکون رای مهمله هندی اسم پنجنگشت ست وبعضی در ملک مالوه درخت بید را نیز گویند نیلوکانس اسم لسان الثور ست نیل بکسر نون وسکون یای تحتانی ولام اسم هندی ست وآنرا بعربی نیلج وهندی جنون نیز نامند گویند که نیل اسم فارسی حشیشه معروف ست وعصاره آن نیلج ست که رنگریزان آنرا استعمال میکنند ونیلج را یونانی ایساطس نامند وبرگ آنرا بسر پانی در ردی قلیا دنیلا وقنیاطس گویند وشارح کازرونی گفته که آن حشیش بستانی وبری ست وعصاره آن مسمی بنیلج است وبرگ آن دسمه ست وشارح گیلانی نوشته که لفظ نیل بر دو معنی اطلاق میکنند بغیر سه معانی یکی بر نباتی که برگ آن دسمه ست واو آنست که برگ آن در خضاب استعمال میکنند ودوم نباتے که آن را در صبغ استعمال میکنند وآن عظیم ست وآن نباتی ست که ساق آن بقدر یک ذراع طول میکند وبرگ آن عریض مثل برگ بارتنگ وکلام شیخ الرئیس در نیخا در نیل بمعنی اول ست وآن نباتی ست ساق آنرا سه شعبه باریک دبران برگ کوچک از هر دو جانب روئیده شبیه ببرگ کبر الا آن در استدارت ازان بیشتر ورنگ آن مائل بغبرت وکبودی ونیل از برگ نیلج اخذ میکنند وطریق اخذ نیل معمول در هندست ونیل بری مثل بستانی ست مگر برگ آن کوچک ونشونت وسیاهی آن زیاده وآما آنچه دیسقوریدوس وجالینوس ذکر کرده اند که آن نبات شبیه ببارتنگ ست مگر آن در سیاهے شدیدتر وساق آن دراز تر از یک ذراع در اعلای آن راس کوچک ودران تخم آن وگل آن زرد باریک وسنبل برگ آنست وشاخهای آن باشعبهای بسیار مائل بسرخی ودر اطراف آن غلافها شبیه بلسان ودران تخم باریک واین غیر نیلج معروف ست وبعضی گویند جالینوس گفته نباتی که شبیه لسان الثور ست آن غیر نیلجے ست

که دیسقوریدوس آنرا ذکر کرده و اهل اندلس آنرا سماق نامند و بعضی نوشته اند که نیل اقراص وحبوبی ست آسمانجونی تیره رنگ مصنوع از عصارهٔ نباتی و اکثر از هند باطراف می برند و آنرا از درخت نیل که آنرا اعظم نامند بعمل می آورند و نبات آن در کتم مذکور شد و آن بری و بستانی میباشد نبات بستانی شبیه بکتان و ساق و برگ آن چنانکه مذکور شد و تخم آن ریزه مائل بسرخی شبیه بتخم خرنوب و از ریزه تر و جرمی آن مانند بستانی و خشونت آن زیاده و سیاه تر و بی تخم و بهترین آن صاف تیره رنگ لاجوردی ست که بهندی نیل بیانه نامند و قصبهٔ بیانه میسازند و نیل که انگریزان تیار میکنند بسیار خوب و رنگین مثل لاجورد میشود و اوراق برگ همین که خشک کرده مردمان خضاب میکنند همین وسمه ست خوب سیاه میشود و الحاصل شیخ الرئیس در وسمه نوشته که آن برگ نیل ست طبع آن حار در آخر اول و خشک در دوم و صاحب کامل گفته که سوی را سیاه میکند و دران قوت محللیه ست و آن معتدل ست مگر بسوی حرارت مائل تر و آیضا در قانون مشروح آنست که نیل گرم در اول و خشک در دوم ست و گویند سرد در اول و خالی از حقیت نیست و خاصته در برگ آن و گویند سرد باعتدال و متوسط در تری و خشکی و آمانیل معروف که عصارهٔ آن را از هندی آورند آن جیدتر ست پس گمان کرده میشود که آن معتدل در حرارت و برودت و خشک در دوم ست و دران تجفیف قوی بلا لذع ست خاصته در برگ آن و بری در تجفیف بمدت شدید تر و آن خالص ست منع سیلان و قطع انفجار خون و حیض نماید و بستانی آن تجفیف کند و لهذا نافع طحال ست و جذب مواد از عمق نماید و جلای کلف و نمش و بهق کند و سوختهٔ آن را ولا التغلب انفع و بدو نیل الاغر کنندهٔ اورام متر اکم ست و نافع جراحات رديه اعضای صلبه گویند که چون اندکی از آن بقدر چهار شعیره با آب سرد بیاشامند تسکین هیجان خون و اورام و خروج دمامیل نماید و در ابتدا عشق ایرو با بکله نافع و محلل هر ورم ست و نافع از تزیید در رابتاوه و تبخر و غرغره با آرد جو بران استعمال کنند ریوند برگ آن ضماد کنند تحلیل اورام و خراجات نماید و مقاومت جمیع جراحات قدیمه و جدیده کند خواه متعفن باشد یا متاکل و در بری حدت ست بهای اورام صلبه نیست بهر آنکه هیجان آنها کند و چون برخنازیر متقرحه بدان ضماد کنند و مداومت نمایند بصلابت آن تحلیل کند و اورام آن نماید و اورام جراحات حادثه را بدان ضمیمه نماید و اگرچه در عضلات باشد بسبب قوت تجفیف آن و در بری حدت ست و آن جهت قروح عضله جید و خصوصا افضل دران ست و بستانی بهتر در علاج قروح ست بسبب قلت حدت آن و نافع قروح کهنه و باعسل سوده بر سوختگی آتش و جراحات عصب و خار خلیده و راحرکت و بالخصوص اگر با آرد شعیر و چون با هموزن آن مرداسنگ و اندک روغن گل و موم آمیزند و بر اکله طلا نمایند نفع تمام شد و باید که پیش از طلا موضع را با آب با تنگ و عسل بشویند مجرب ست و اگر با مثل آن برانسان آمیخته با کله شطلا نمایند وضع دور کرده تکرار طلا نمایند اکله باز زائل کند و منع اتساع نماید و چون بسرکه حل کرده بر قروح سرطان نمایند نفع کند و پاشیدن آن ملحق جراحات و مدمل آنهاست آن نافع سرزهٔ صبیان ست که از بخور و طرابت بسیار باشد و جهت قروح ریح یا آنرا تی عارض شود و نیز عصارهٔ آن نافع شعشعهٔ سودا وی ست و چون از نیل هندی یا کرمانی دو درم در یک اوقیه گلقند بخورند جهت وحشت و هم نفع کند و خفقان ببرد و آن نافع طحال ست و خصوصا بری آن و شرب آن با فلوس خیار شنبر نافع صاحبان استسقاست و بدل آن بوزن آن آرد جو و ثلث وزن آن مایتا و گویند بدل آن صندل سرخ و مقل ازرق ست و بعضی مینویسند که نیل محلل و مجفف مراوع و قاطع نفث الدم و آشامیدن آن بقدر چهار شعیره تنها و با ادویهٔ مناسبه جهت سرفه شدید یا طفال که از شدت آن قی کنند و در دسینه و گرده و ریاح غلیظه و نیز با ادویهٔ مناسبه جهت قرحهٔ ریه و شوصهٔ سوداویه و با سکنجبین جهت سپرز مخصوص بری آن و عصارهٔ آن نیز جهت سرفه و چون نیل را با آب بسایند و بر ناف اطفال بمالند سهال آورد و چون بر زهار ایشان بمالند بول بسته را بگشاید و طلای محلول آن در آب که گرم نموده باشند جهت تسکین درد لواسیر مؤثر تمام ست ربه متصلح آن عسل مقدار شربت آن نا دو درم و خواص نیل بقول اهل هند در نیلی بتر کریا بدنیلا الخن بکسر نون و سکون یای تحتانی و فتح لام و الف و فتح همزه و سکون نون و فتح جیم و سکون نون دوم و الف و آخر الخن و با تمن و کرشن و نادیی یعنی بازنا دهنده و مسیک نامند آن دوائی ست سیاه رنگ که در چشم میکشند و از داخل استعمال او منع ست بیماریهای درد چشم و باز چشم دور کنند و مصلح آن گل چنبیلی نوشته اند نیلا با نا بکسر نون و سکون یای تحتانی و فتح لام و الف و فتح یای معدوله و الف و فتح نون دوم و الف و عوض الف سوم با نیز آمده اسم گل مهندی ست نیلا پشپکا اسم گلوست نیلا پشپی بنون و یای تحتانی و لام و الف و فتح پای فارسی و سکون شین معجمه و کسر پای فارسی دوم و سکون یای تحتانی آخر لشنکر انتاست نیلا تھوتھه بضم تای فوقانی و خفای ها و سکون

واو مجہول و فتح تای فوقانی دوم و خفای ہا اسم ہندی توتیای سبز ست نزد ہندیان دو قسم بود ہر دو ملین دافع جرب و جذام و فساد زہر و بلغم و قاتل کرم شکم و مصلح ذہبی مفرط و نافع بعضے امراض چشم و مصلح آن کتائی و نیز آب جوشاندۂ کلتھی و افعال و خواص این بقول یونانیان در توتیای مختصر مسطور شد

نیلاجی گری کرنیک اسم پھیکی ست

نیلاوروات بضم دال مہملہ و سکون واو و رای مہملہ و فتح دال و الف و تای فوقانی اسم قسم دوم سیاہ رنگ ست

نیلاسند ہک بکسر سین مہملہ و خفای نون و ضم دال مہملہ و خفای ہا و سکون کاف قسمی از سنبھالو ست و ہر دو بطعم تلخ و زخت و تیز و سبک و خرو نغز او متقوی موی سر و چشم و دافع خلہ شکم و آماس اعضا و جذام و دمامیل و بثور و فساد بلغم و کرم می کشد و اشتہا آرد

نیلاشانکھ و **نیلاشرینی** ہر دو اسم پھیکی ست

نیلاکنٹھہ اسم مولی ست

نیلاولیکا اسم بنداست

نیل سپند بکسر نون و سکون یای تحتانی و لام و فتح ہمزہ و سکون سین مہملہ و فتح بای فارسی و خفای نون و سکون دال مہملہ اسم قسمی از ابراجتاست

نیلج بکسر نون و سکون یای تحتانی و فتح لام و سکون جیم اسم عربی نیل ست کہ مذکور شد و ابساطس انیز گویند و بقول بعضی نباتی ست برگ آن شبیہ ببرگ صعتر و بر روی زمین مفروش و در جوالی در بندشیر و ان کثیر الوجود و اقراص مسمول آنرا جہت بیاض چشم بعدین الفسنہ

نیلدار و ہم جند بیدستر ست

نیلراج بکسر نون و سکون یای تحتانی و فتح لام و رای مہملہ و الف و جیم اسم تخم گل سندی ست

نیل ساراج بفتح سین مہملہ و الف و فتح رای مہملہ و الف دوم و جیم اسم تیندے و کلان ست

نیل شٹیک اسم درخت ملکوست

نیل کارس اسم قسمی از مزگنڈی ست

نیل گاؤ بفتح کاف فارسی و الف دو او اسم فارسی ست و نیلہ گاؤ و گاؤ وحشی نیز گویند بعربی بقر الوحش و بہندی روجہ نامندنی انکہ شبیہ بگاؤ ست و شاخہای آن بی شبیہ و مشابہت بگاؤ زن ندارد و در خواص قریب بدان ست و خواص آن بقول اہل ہند در روجہ مذکور شد

نیل کنٹھہ بفتح کاف و خفای نون و سکون تای فوقانی ہندی و خفای ہا اسم ہندی سبز رنگ و بقولی شقراق ست و در زبان تلنگ پالا پٹانا گویند و آن پرندہ ایست برابر فاختہ و سبز رنگ بلکہ مرکب از رنگ زنگاری و در بعضی پر باز و دم مانند چشم میباشد کہ آن پر برای چشم بد و چھوت بکار می آید و زیر گلوی آن نیلگون و المنا نیل کنٹھہ میگویند زیرا کہ کنٹھہ یعنی گلو ست بقول اہل ہند گوشت آن گرم و تر و دافع فساد باد و بلغم و خون ست و نیز نیل کنٹھ اسم ترب ست

نیل کنٹھی بکاف و خفای نون و سکون تای فوقانی ہندی و خفای ہا اسم ہندی سبزک و بقولی شقراق ست و در زبان تلنگ پالا پٹانا گویند و آن پرندہ ایست برابر فاختہ و سبز رنگ بلکہ مرکب از رنگ زنگاری و در بعضی پر باز و دم مانند چشم میباشد کہ آن پر برای چشم بد و چھوت بکار می آید و زیر گلوی آن نیلگون و المنا نیل کنٹھہ میگویند زیرا کہ کنٹھہ یعنی گلو ست بقول اہل ہند گوشت آن گرم و تر و دافع فساد باد و بلغم و خون ست و نیز نیل کنٹھ اسم ترب ست

نیل کنٹھی بکاف و خفای نون و سکون تای فوقانی ہندی و خفای ہا اسم نہال خرد ہندی ست برگ آن خشن و متوسط در خردی و بزرگی و تخم آن نیلی رنگ و گل نیلگون نیز دارد و نہال دیگر ست کہ در باغہا بود گل او را گل نیل کنٹھی گویند برگ آن کلان و بران خطہا بود مثل آنکہ در ہندوستان آستین را می چینند و نیل کنٹھی برای فساد خون و سرخ باد و خارش وغیرہ بکار آید و ضماد و نوشیدن آن برای طاعون مفید ست و بقول صاحب تذکرۃ المہند مزاج آن گرم و خشک در دوم و بہت مفاصل و تپہای مزمنہ بکار می آید و طبیخ آن مغث شانہ و غذابی نمک میہ

نیلم ہند بکسر نون و سکون یای تحتانی و فتح لام و سکون میم کہ نیلمن بنون و یا و سکون لام و فتح میم و سکون نون نیز گویند ہر دو اسم ہندی یاقوت کبود ست شیرین و زخت و مطابق یاقوت سرخ نوشتہ

نیلمندیور اسم سیاہ کلواست

نیلنی بکسر نون و سکون یای تحتانی و کسر لام و نون دوم و سکون یای تحتانی اسم پھیکی سیاہ ست

نیلوپ بکسر نون و سکون یای تحتانی و ضم لام و سکون واو و ہای موحدہ اسم سارس ست

نیلوپتل قسمی از نیلوفر ست

نیلوفر بکسر نون و سکون یای تحتانی و ضم لام و سکون واو و فتح فا و سکون رای مہملہ معرب از نیلوپتر ہندی ست بہر آنکہ نیلو بزبان ہنود بمعنی کبود و پتر بمعنی برگ ست چون بعض برگ گل آن مائل بکبودی میباشد لہذا مسمی باین اسم کردہ اند و انچہ بعضے اصل اسم آن از نیل بمعنی آب و پھل بمعنی ثمر در وجہ تسمیۂ آن گفتہ اند بعیدی نماید و انچہ صاحب منہاج گفتہ کہ نیلوفر بلام عوض نون نیز گویند پس لفظ نیلو نیز بمعنی کبود ست و این مؤید قول مؤلف ست و بعضی نانی نیقا گویند و بقول گیلانی نیقا و معنی این ہم عروس بحلیہ است و بسریانی کرنبادمایا و بہندی کمود و پیلا و کویل گٹری نیز گویند و بزبان بنگلہ سپلا و کوئین نامند و شیخ الرئیس نوشتہ کہ جالینوس آنرا کرنب الماء نامیدہ و حب آنرا حب العروس مسمی ساختہ و درین خلاف ست صاحب جامع گفتہ کہ حب العروس کبابہ ست و این الدو لابن تلمیذ ذکر کردہ کہ نیلوفر را بسریانی انامند یعنی آن کرنب الماء ست و آن گلی ست معروف و نہایت آن در آبہای ایستادہ کہ بہندی جھیل و تالاب نامند میروید برگ آن عریض شبیہ ببرگ لوف و بر روی آب مفروش و ساق آن نرم و سیر المس اندرون آن سوراخہای باریک و صاف بقدر عرق آب و بر سر آن گل میروید از آب در رنگ گل آن سفید و نیلی از ازرق و سرخ ارغوانی مذرہ لیکن زرد رنگ کمیاب و سفید آن کثیر الوجود و بعد آن نیلی و بعد ازان ارغوانی و او مطلق نیلوفر را

ازرق است و سفید که وسیخ برگ و خارج آن سبز و در داخل آن برگهای بسیار سفید رنگ و در غایت صفا باشند آن بهترین اقسام نیلوفر است و چون گل آن بریزد تخم آن بقدر سیب و کوزهٔ خشخاش در ظاهر میشود و در جوف آن تخمهای کوچک باریک سیاه که بالذوجت باشد بهم میرسد و هندی آن مائل بسرخی و بیخ آن سیاه رنگ خشن شبیه بگز که در خریف قطع میکنند و بعضی مردم آنرا پخته میخورند و بقول گیلانی گیاه نیلوفر نباتی رانامند که مقوی و بنفیس المادت و برگ آن عریض سبز مائل بزردی و گل آن زرد و بعد ریختن آن ثمر فستقی شبیه صنوبر المطوک ظاهر میشود آنرا شکسته میخورند و بعضی گفته اند که نیلوفر بری نیز میباشد که آنرا بمصر عرائس النیل گویند و آن بنشنین بست و نوعی ازان ست که در روز بشگفد و در شب منضم میگردد و در آب فرو میرود و تا صبح و آنرا قاتل النحل نامند بهر آنکه گاهی نحل در وسط گل آن درمی آید و بر گهای گل منطبق میشود و اندرلان می میرد در رنگ آن مائل بسرخی و خوشبو میباشد و ساق آن الملس و بغلظ انگشت سفید مائل بسبزی و این را بهندی کنول نامند و مراد ما مطلق آن گل نیست و اکثر مستعمل و قوت آن تا یک سال باقی میماند و شیخ میفرماید که بیخ نیلوفر هندی در حکم بیروج ست و قوی ترین نیلوفر آنست که بیخ آن سفید باشد که آن قوی تر ازان ست که بیخ آن سیاه بود و تخم آن قوی تر از حب آنست بعضی گویند که تخم آن سرپای کوچک مت که در جوف گل آن باشد شبیه بانگه در وسط گل سرخ میباشد و حب نیلوفر حب بزرگ ست که بعد سقوط گل آن در بیخ آن حاصل شود و در نسخهٔ دیگر حوض حب آن لفظ گل آنست و بهترین آن بغدادی ست که رنگ گل آن آسمانجونی و تازهٔ خوشبو باشد و بقول صاحب منهج نیلوفر سه قسم ست و بهترین آن نوذکی الرائحه گویند جمیع اجزای آن در دوم سرد و تر و گل آن از همه لطیف تر و بقول اسحاق بن عمران قوت آن شبیه بقوت بنفشه ولیکن آن در سردی و تری شدید تر از بنفشه ست و بیخ آن گرم و خشک و تخم آن سرد و خشک و شیخ در قانون گفته که گل نیلوفر سرد و تر در دوم ست و شربت آن شدید التطفیه و طبع هندی طبع بیروج ست شارح گیلانی گوید که جوهر آن مائی است پس بدین جهت آن سرد و تر ست و دران با ختلاف کرده اند بعضی سرد و خشک در دوم و بعضی سرد و رسوم و تر در دوم و سردی آن بیشتر از تری آن نوشته و بعضی خشک در اول گفته اند و ظاهر انشای اختلاف آن اختلاف نیلوفر مرکب ارا ضی مختلفه ست زیرا که آنچه در طبرستان میروید سردی آن بسیار ست و آنچه در هند میشود سردی آن بغایت اندک ست و علی هذا القیاس و دران جزو حار اندک ست بهمان جزو مصعد اجزای لطیفه بطریق بخار ست که ازان بوی آن پیدا میشود پس تصعد بوی و تشمم آن بسبب حرارت ست و این حرارت در بیخ آن بسیار کم ست و لهذا در بیخ آن بوی مثل گل آن نیست و بدین جهت بیخ آن در سردی شدید تر است حتی که بهندی آن در حکم بیروج ست و بسبب سردی نیلوفر شربت آن شدید التطفیه است و گویند قسمی از نیلوفر ست که آن تلخ مزه و زرد گل ست و آن حار لطیف و ضد نیست در مزاج و نیلوفر در ترطیب و تبرید زیاده تر از بنفشه است و در ضرر معده مکتران و این نبات و شربت آن در روغن آن و هر چه ازان بسازند بارد رطب ست و تنبیر شیخ گفته که شربت آن ملطف جدا یعنی بغایت ست شارح گوید که شیخ در ابتدای کتاب قانون در دوای ملطف شرط نموده که آن حار باشد و مثال آن بزوفا و مانند آن داده و نیلوفر بارد در دوم ست پس چگونه در اینجا میگوید که شربت آن ملطف بغایت ست گوئیم که آنچه شیخ در انجا گفته و شرط حار بجوان نموده آن بصورتی ست که دوا ملطف بکیفیت باشد و اما چون دوا ملطف بخاصیت باشد پس از شرط آن نیست که حار باشد و شربت نیلوفر که ملطف ست و در اینجا در لوح خواص وارد کرده و ازین معلوم شد که آن ملطف بغایت بالخاصیت محض بالاشتراک از کیفیت ست و علاوه برین شربت نیلوفر مرکب از قوت نیلوفر و شکر ست و شرطی که شیخ در انجا نموده در دوای مفرد ست نه در مرکب و شارح گیلانی مینویسد که بسبب آنکه دران حرارتی ست آن ملطف ست با وجود سردی آن بهر آنکه آنچه دران برودت ست فعل آن زیاده تر از فعل حرارت ظاهر میشود و گمان میکنم که لفظ ملطف در اصل نسخه مطفی بوده و تائید این لفظ جدا ست که عقب آنست زیرا که شربت نیلوفر اگر تسلیم کرده شود که ملطف ست پس لامحاله ملطف جدا یعنی بغایت نخواهد بود و آما بیخ آن مجفف ست و دران حرارت اندک و در تخم آن تجفیف کمتر از بیخ ست و در هر دو لزوع نیست و چون شربت آن گرم مزاج بنوشند ازالهٔ حدت مزاج آن و تبرید جسم آن نماید و بقول شیخ گل نیلوفر منوم مسکن صداع حار صفراوی ست لیکن آن مضعف دماغ ست بهر آنکه سرد و تر در دوم ست و بقول گیلانی روغن آن درین باب بالغ از روغن بنفشه ست و بوئیدن گل آن منوم ست و چون ادامت آن نمایند دماغ گرم را فاسد کند و آن در نقوعات بغایت نافع ست برای کسی که حرارت در دماغ آن یا سینهٔ آن باشد و آن لطیف القوه است و بوئیدن آن ازالهٔ سهر حار نماید و همچنین نشستن مطبوخ آن چون بیخ عدد گل آن در یک رطل آب بجوشانند تا سوم حصهٔ آن

باقی ماند صاف کرده بقدر حاجت شکر افزوده بنوشند و چون طبیخ آن بر سر صاحب صرع که از حرارت باشد بریزند قطع کند و گویند که صاحب صداع حار را مفید بود و بوئیدن و نوشیدن و طلا کردن آن موافق صداع حارست و شربت آن جهت سر سام حار و شوصه و حرارت و ملغ بغایت نافع و ضماد تازهٔ آن نافع رمد حار و نهادن قدری از بیخ آن در دهان محلل اورام حلق و رافع خناق و بقول شیخ شربت آن جهت سرفه و شوصه نیکوست بهر آنکه مطفی حرارت بکیفیت و لطف ماده با لخاصیت ست و بوئیدن آن مفرح و مقوی قلب و مسکن لهیب آن و خفقان حارست و شیخ در کتاب او دیه قلبیه نوشته که نیلوفر در احکام خود قریب بکافور ست مگر آن مرطب ست و رطوبت آن بسبب قوت خود و کثرت برودت که مقارن آنست مدخوب روح دماغی کلال و فتور پیدا کند مگر آنکه اصلاح بتدبیر طبیب و تدبیر آن جهت تعدیل باشد و آثار روح قلبی منفعل نشود از ضرری که در ان افعال روح دماغی ست حتی که منفعت آن فوت شود بلکه خاصیتی که در عطریت آنست مقوی روح قلبی ست و ضرر بر برودت و رطوبت آن بحدی باشد که تعدیل بزعفران و دارچینی کرده شود و از نیجاست که گیلانی گفته نیلوفر لذا و دیه قلبیه است چون تعدیل آن بزعفران و دارچینی کنند و عرق برگ سفید نیلوفر کثیر الفوائدست بعضی ازان این ست که در ضیق النفس نفعی نماید که مثل آن در غیر آن نیست و بعضی ازان آنست که تسکین لهیب عطش کند و در قوانین و شروح آنست که شرب دنماد بیخ آن نافع اورام طحال ست و احتلام را کم کند و شهوت باه بشکند چون یک درم ازان بشربت خشخاش بخورند و اجماد منی بحاصیتی نماید که از ان ست بلکه بکیفیت نیز و خصوصا بیخ آن و بیخ آن جهت اسهال مزمن مقرح امعا نافع و ضماد بیخ آن اوجاع مثانه را مفید و خصوصا چون این اوجاع بسبب سوء مزاج حاری باشد و تخم آن قوی تر در هر شئی ست حتی که آن منع سیلان حیض کند و بیخ و تخم قسم زرد آن چون با شیر بخورند سیلان رطوبت مزمنهٔ رحم را قطع کند و چون بیخ نیلوفر با شراب بخورند اسهال کهنه را سود دهد و قرحهٔ امعا را صحت بخشد و گاه جهت اوجاع متعدده مثانه بدان ضماد میکنند و شرب آن مسکن اختلاج ست و چون ادمان شرب آن یا تخم آن نمایند ذکر را ضعیف گرداند و هر دو جنس شکم و قطع سیلان منی کنند و خصوصا سفید بیخ و نافع سیلان خون حادث زنان ست چون با شراب قابض بیاشامند و غلش روغن آن همین فعل کند و تخم این نبات با شراب خوردن نافع سیلان رطوبت کهنه از رحم ست و نماد بیخ آن با آب جهت بهق و برص خصوصا بیخ سیاه آن و با زفت دیاعسل جهت داء الثعلب نافع و طلای آن با سرکه جهت اورام حاره مفید و تخم آن و بیخ آن نافع قروح ست و شربت نیلوفر ملین شکم ست و نافع حمیات حاده و شدید التلفیف و مطفی حرارت صفرا و نافع تپ مطبقه و عرق آن مطفی لهیب حمیات ست و بعضی مینویسند که آشامیدن گل آن تنها و یا با مطبوخات مناسب با عرق آن جهت جدری و حصبه نافع لیکن بعد از بروز نه قبل ازان جهت آنکه مانع بروز آنست و نیز مسکن چرارت قلب و جگر و تپ حارست و شربت نیلوفر جهت صداع حار و تپهای صفراوی و ذات الجنب و ذات الریه و خفقان حار را نافع مقدار شربت از گل آن هفت عدد و گویند از جرم آن تا سه درم و در مورد مطبوخات تا هفت مثقال بدل آن بنفشه و یا بید و یا خطمی سفید و مضرشان و باه و مصلح آن شکر طبرزد و یا گز و یا مویز و بقولی مضر باه مصلح آن لبوب و حسل و مقدار شربت بیخ آن از یک درم تا سه درم و تخم آن نیز تا سه درم افعال و خواص آن بقول هندیان در کود مسطور شد **نیل و لیک** بکسر نون و سکون یای تحتانی و لام و فتح واو و کسر لام مشدد و فتح یای تحتانی و سکون کاف اسم هندیست **نیلی پتر** بکسر نون و سکون یای تحتانی و کسر لام و سکون یای تحتانی دوم و فتح باء فارسی و سکون تای فوقانی و فتح رای مهمله در سنسکرت اسم درخت نیل ست یعنی آنکه برگش نیلگون ست و نیز در لغت مذکور اسم آن گیری نیلی یعنی مانند بر نیلگون میباشد و نیلندی که نام ست و **نیلی پشپکا** یعنی بهار دار او هم نیلگون ست و **چنچ نالی** که نام ست و **سمر شکالی** یعنی خضاب سیاه میکند و **شکهنی** و **شوهنی** معنی این هر دو هم اینکه مواد ستیه و ماسیل را از اندرون آنها جسته بری آرد میگویند و آن نباتی ست باشاخهای باریک تا یک گز بلند و برگش شبیه ببرگ طلبه و گلش باریک و گلابی رنگ و بارش غلافی باریک و خرد و قسمی ازان بسطح بر زمین میشود و این بکیاب ست با لجاظ مذکر تلخ و گرم و ملین و دافع درد سپرز و سرخ باد و دفع بلغم و باد و مستدعا و مقوی موی اما لین نسیان در گرشتگی آرد و بعضی نوشته اند که ضیق دکف را میشکند و موی را دور از کند و کرم میکشد و باد و صفرا و دنا یه چون عمارهٔ درخت آزاد منعقد ساز ند از نیل بڑی نامندادان رنگ پلدچوه و غیره میکنند افعال و خواص این جنس یونانیان در نیل مذکور شد **نیلی قیسا** اسم کاشرت **نیم** بکسر نون

نیل ورل
نیلی بر
نیلی بر
نیم

وسکون یای تحتانی ومیم ورنیب مسطور شد **نیمالی** بفتح نون وسکون یای تحتانی وفتح میم والف وکسر لام وسکون یای تحتانی دوم اسم سنسل ست و برگل چنبیلے و موتیا و موگرہ ہم اطلاق میکنند **نیمقا** اسم یونانی نیلوفرست **نینا** اسم نانخواہ ست **نین جوت** اسم امیران ست **نیندی** بکسر نون وسکون یاے تحتانی وفتح نون دوم وکسر دال مہملہ وسکون یای تحتانی اسم سنبھالوست **نینک** بکسر نون وفتح یای تحتانی وخفای نون دوم وسکون کاف اسم قسمے از بارہ سنگھاست گوشت آن بطعم شیرین وسبک ومقوی اعضا وبہی دوافع فساد اخلاط ثلثہ **نینکر** بکسر نون وسکون یای تحتانی وخفای نون ثانی وضم کاف فارسی وسکون رای مہملہ اسم نرگنڈی معروف بہ سنبھالوست وقسمی ازان نیلا سند ہک ست **نیوارا** بکسر نون وسکون یای تحتانی وفتح واو والف وفتح رای مہملہ والف دوم اسم شالی سیاہ است وسرشبدی رانیز گویند **نینو** اسم مسکہ ست **نینہان وندی** اسم قصب الزریرہ ست **نیول** بکسر نون وواو مجہول وفتح واو وسکون لام ونیولہ باضافۂ ہا در آخر در نول مسطور شد **نیئے** بکسر نون وسکون یای تحتانی مجہول و یای تحتانی دوم اسم گھی یعنے روغن زرد ست **نیین** بفتح نون وکسر یای تحتانی اول وسکون ثانی پیہ وگوشت غیر پختہ است و بتشدید شراب انگوری ست

باب واو محتوے بر ہفتدہ فصل

فصل واو با الف - **وابلیہم** بلغت تنکابن کرفس بری ست **واتامل** بفتح واو والف وفتح تای فوقانی والف وسکون میم وفتح لام زدہ یعنی اسم امل بید ست وبقول بعضی اسم کمرکھ **واٹر** بفتح واو والف وفتح تای فوقانی ہندی ورای مہملہ در انگریزی ہم آب ست **واتاگر** بفتح واو والف وفتح تاے فوقانی وجیم والف وفتح کاف فارسی ورای مہملہ اسم گاجرست **واتکھن** بفتح واو والف وتای فوقانی وکاف فارسی وخفای ہا وسکون نون آہم ارند ست **واٹیانی** بفتح واو والف وکسر تاے فوقانی ہندی مشدد وخفای یای تحتانی والف وکسر ہمزہ ونون وسکون یای تحتانی اسم چوبچہ خرد است **واٹیاپشپی** بضم بای فارسی وسکون شین معجمہ وکسر بای فارسی دوم وسکون یای تحتانی **واٹیالک** بفتح لام وضم کاف ہر دو اسم چوبچ تھولپلگ ست **واٹیاکارپاس** اسم کپاس ست **واحد** اسم لبلاب ست **واراہی** بفتح واو والف ورای مہملہ والف دوم وکسر ہا وسکون یای تحتانی اسم موسلی سیاہ ست **واراہیشا** بکسر ہا وسکون یای تحتانی وفتح شین معجمہ والف سوم اسم برھما ڈنڈی ست کہ قسمی از برم ڈنڈی پیدا شد **وارتاکا** بفتح واو والف وسکون رای مہملہ وفتح تای فوقانی والف وفتح کاف والف آہم بیگن سبز ست **وارتاکی** بکسر کاف وسکون یای تحتانی اسم کٹائی بزرگ ست **وارتک** بواو والف ورای مہملہ وتای فوقانی وکاف آہم کسوندی ہست **وارجم** بواو والف وکسر رای مہملہ وفتح جیم وسکون میم اسم پانگرہ است **وارع** اسم سگ ست **وارموک** بلغت تنکابن کرفس بری ست **وارنی** بفتح واو والف وضم رای مہملہ وکسر نون وسکون یای تحتانی اسم مشترک ست میان دوب بیلپہ سیندھی و درخت پاپڑا و درخت اترن و تاڑی ومعنی سفری ہم آمدہ **وارشتیم** بفتح واو والف وضم رای مہملہ وسکون واو دوم وکسر شین معجمہ وسکون یای تحتانی وفتح تای فوقانی وسکون میم اسم ترایمان ست **واری بجوا** بواو والف وکسر رای مہملہ وسکون یاے تحتانی وفتح بای موحدہ وخفای ہا وفتح واو والف ودر بعضی نسخ عوض بای موحدہ دال مہملہ آمدہ یعنی واری دھوا اسم سنکھ ست **واریجم** بواو والف وکسر رای مہملہ وسکون یای تحتانی وفتح جیم وسکون میم اسم کنول ست **واستگ** بواو والف وسکون سین مہملہ وضم تای فوقانی وسکون کاف وواو استوک بہ اضافۂ واو ہر دو اسم چندن بھوا ست **واستکا** بزیادتی الف آہم بیگن ست **واسن** بفتح واو والف وفتح سین مہملہ وسکون نون اسم پاتاست کہ آنرا بوٹے شیخ فرید نیز گویند قدس اللہ سرہ العزیز **واستی** بفتح واو والف وفتح سین مہملہ وسکون نون وکسر تای فوقانی وسکون یای تحتانی اسم گل چنبیلی ست **واستا** بواو والف وفتح شین معجمہ والف اسم اڈلسہ ست **واشہ** دولیشہ ہر دو اسم صعتر ست **واقیمن** بیونانی کنکر زدست **واق** بفتح واو والف وسکون قاف اسم طائری ست از طیور آبی کہ در کنارۂ آب میباشد خاکستری رنگ مائل بسیاہی ومخلوط بسفیدی وسر آن سیاہ ودر قعف آن سہ چہار پانچ عدد پشم سوی بشکل کاکل رستہ بسیار سفید ونرم ودر غایت ملاست ولطافت وحسن ودراز قریب بیک شبر ومردم ترک بر کلاہ می آویزند وگویند کہ این مرغ را در تنکابن ادمن نامند واز خارکو چک تر واکثر صید آن ماہی ست وچون بکمال خود رسد آواز آن واق واق باشد وگویند کہ بصورت بوتیمار میباشد وبعضی گویند برابر کبوتر و تیز پرست گرم مشک

مزاج ست دگرمی آن قوی تر از خشکی آن و گویند گرم و دوم و خشک در اول و دران سهوکت از طبیور آبی دیگر کمتر و برای سرد مزاجان و پیران و کسانی را که رطوبت بارد خصوصا در سرین و زانوی ایشان باشد نافع و گویند گوشت آن محلل ریاح و رافع لقوه و فالج ست مطلقا حتی که بخور پر آن در دندان درد را نافع و کمر را مفید و روغن آن جهت قالج و امراض عصب نافع و گوشت نمکسود آن خار پیکان را از بدن بکشد و زهو آن در چشم کشیدن رافع بیاض چشم و باعسل طلا کردن دافع بهق ست و خوردن گوشت آن مضر گرم مزاجان و مکرب ایشان و مصلح آن کمیدن میوه های ترش و نوشیدن سکنجبین ساده بران و پختن آن در آب و بریان کردن بر روغن بادام و کنجد و خوشبو نمودن بکشنیز و نانخواه نیکوست و بعضی مجربین میگویند که اگر کباب آن بطفلی که چیچک برنیامده باشد بخورانند اور اگاهی بدری برنیاید **والا** بفتح واو و الف و لام و الف دوم اسم بالا یعنی خس ست **والان** باضافهٔ نون برد و قسم ست بزرگ و خرد والان بزرگ اسم سنوف ست و والان خرد اسم سویه **والو** اسم ریت ست **والوک** بر او و الف و ضم لام و سکون او دوم و کاف اسم کپور ست و بزیادتی میم در آخر نیز آمده **والوکا** باضافهٔ الف اسم کوتر و بر ماست **والونجل** بفتح کاف و سکون نون و فتح جیم و سکون لام **والوکیشا** بکسر کاف و سکون یای تحتانی مجهول و فتح شین معجمه و الف هر دو اسم چهڑیلا ست **واله** اسم پشک شتر ست **واسپ** بفتح او و الف و فتح میم و سکون بای فارسی اسم اجوین یا آجودست **وامنیا سبا** بر او و الف و فتح میم و کسر نون مشدد و خفای یای تحتانی و الف و فتح سین مهمله و الف اسم کپاس ست و بکسر سین مهمله و زیادتی یای تحتانی بعد آن نیز آمده **وامکی** اسم بگین ست **وانیر ستھو** بفتح او و الف و نون و بای فارسی و های مهمله و سکون سین مهمله و ضم تای فوقانی و خفای ها و سکون او دوم اسم درخت مهوه است **وانر یشما** بر او و الف و فتح نون و کسر رای مهمله و سکون یای تحتانی مجهول و شین معجمه و فتح تای فوقانی هندی و الف اسم ثمر یا لمران ست **وانکٹ کایہ** بفتح او و الف و خفای نون و ضم کاف فارسی و سکون رای هندی و کاف و الف و بای تحتانی و ها اسم مذکینک ست **وانیکا** بر او و الف و خفای نون و کسر کاف فارسی و سکون یای تحتانی و کاف و الف اسم بگین سیاه ست **واولی** بفتح او و الف و کسر او دوم و لام و سکون یای تحتانی اسم سنبهالو ست **وانیمور** اسم عارست **واوشا** بر او و الف و کسر او دوم و سکون نون و فتح های فوقانی هندی و الف اسم ململ ست **واوی لونک** بر او و الف و کسر او دوم و سکون یای تحتانی و فتح لام و او سوم و خفای نون و سکون کاف فارسی اسم بای برنگ ست **واہستک** بفتح او و الف و فتح ها و سکون سین مهمله و فتح تای فوقانی و سکون کاف اسم ارنڈ ست **وای** اسم سگ بری ست **وایچھیو** بر او و الف و کسر یای تحتانی و فتح جیم فارسی و ضم جیم فارسی دوم مشدد و خفای ها و سکون او دوم اسم زلوست **وایسا** بر او و الف و کسر یای تحتانی و فتح سین مهمله و الف دوم اسم کاکولی ست **وایسک** بر او و الف و کسر یای تحتانی و فتح سین مهمله و ضم کاف اسم سر بونیشک ست **وایشے** بفتح او و الف و یای تحتانی و کسر شین معجمه و سکون یای تحتانی دوم اسم کریاره دشتی ست **فصل واو با بای موحده** - **وبرا** اسم عربی پشم نرم ست و گویند که مخصوص پشم شتر ست **وبرالارض** فطرست **وپرجاتی** بکسر او و سکون بای فارسی و فتح رای مهمله و جیم و الف و کسر تای فوقانی و سکون یای تحتانی اسم پاره ست **وپشا** بفتح او و ضم بای فارسی و فتح شین معجمه و الف اسم مینڈھی خرد ست **وبھیتک** بکسر او و بای موحده و خفای ها و سکون یای تحتانی و فتح تای فوقانی و سکون کاف اسم بھیڑ ست **فصل واو با تای فوقانی** - **وٹا** بفتح او و تای فوقانی هندی و الف و عوض الف او دوم با ضم فوقانی هندی هم آمده یعنی وٹو اسم درخت بڑ ست **وٹاپرنا** بر او و تای فوقانی هندی و الف و فتح بای فارسی و سکون رای مهمله و فتح نون و الف اسم بھٹ تلسی ست **وتبرہ** بفتح او و کسر تای فوقانی گل سفید که بهندی کوجا گویند **وٹ پتر یکا** بفتح او و تای فوقانی هندی و بای فارسی و سکون تای فوقانی و کسر رای مهمله و سکون یای تحتانی و کاف و الف هم گلرونده ست **وٹیلوا** بفتح او و تای فوقانی هندی و بای فارسی و لام مشدد و او و الف اسم درخت جوئی ست **وتسا** بکسر او و فتح تای فوقانی و سین مهمله و الف اسم تمال ست **وٹسچتر** بفتح او و تای فوقانی هندی و سکون سین مهمله و فتح چیم فارسی و سکون تای فوقانی و ضم رای مهمله اسم ملک ست **ونورنگ** بکسر او و ضم تای فوقانی و سکون او دوم و رای مهمله و فتح نون و کاف و بزیادتی میم هم آمده اسم جوین آملست **وتورنم** بکسر او و ضم تای فوقانی و سکون او دوم و رای مهمله و فتح نون و سکون میم اسم تخم کشنیز و ناگرموتھ و کچری ست و نیز اسم مطلق تخم ست **وٹوہو** بفتح او و ضم تای فوقانی هندی و سکون او دوم و ضم ها و سکون او سوم اسم مشترک ست میان درخت پلاس و برڑ

وثویہ بفتح واو وتای فوقانی ہندی وکسر واو دوم وسکون یای تحتانی مجہول ورای ہندی وغیر ہندی اسم خص ست **فصل واو باجیم**
وج بفتح واو وتشدید جیم وآنرا عود الوج وعود الزنج وزنجبیل العجم نیز گویند ویونانی اقورون وبقول دیسقوریدوس اوردون کہ آن
اوردان ست وبلاطینی ایکرس وبترکی ایکرو بفارسی برج وکارونک وبروی اقارون واگر ترکی ودرکشمیری وَائی ودر پنجابی دَدک ودر گجراتی
لَئینی ولَنبی وبہندی بچ نامند وآن بیخ نباتی ست کہ مانند بردی اکثر در حوضہا وآبہاے ایستادہ میروید وبران بیخ گرہہا مائل بسفیدے
ودران بوے کریہ واند کی خوشبو وبرگ آن مثل برگ سوسن آسمانجونی مگر باریک تر ودراز تر ازان وباخشونت وانبوہ وساق آن بلند
وگل آن آسمانجونی وذی الوان کثیر مثل رنگ گل ایرسا گویند گل آن شبیہ بسوسن آزاد کہ زنبق باشد وزرد مائل بسرخی ودانۂ آن در غلافہا مثل کلنج سرخ
رنگ ودر ہر دانہ آن تخم وبیخ آن نیز شبیہ بہ بیخ سوسن مگر بعضی بر بعضی اندک پیچیدہ ودران تعریج ودر ظاہر آن گرہہا ورنگ آن مائل بسفیدی وسرخی
وطعم آن حاد حریف وتلخ وجالینوس گفتہ کہ مستعمل زین نبات بیخ آن ست نہ غیر آن وقوت آن قریب بقوت زراوند وایرسا واسارون ست ودر اکثر
ادویۂ کبار ومعاجین صرف میشود وقوت آن تا دو سال باقی می ماند وبعد آن ضعیف میگردد وآن اقسام میباشد وبہترین ہمہ سفید کثیف مستی خوشبو غیر متخلخل
وکرم ناخوردہ ست واز مطلق بوج مراد این بیخ آنست بقول شیخ وگیلانی گرم وخشک دراول دوم وتا وسط آن وگویند گرم وخشک در سوم وبعضے گرم در
سوم وخشک در وسط دوم نوشتہ اند وطعم آن حرافت ومرارت ست وجوہر آن لطیف محلل نفخ ورياح ملطف اخلاط غلیظہ جالی بلا لذع مفتح سدد ومجفف
خون وجالینوس گفتہ کہ آن حاد حریف ست ودر طعم آن تلخی اندک وبوی آن ردی نیست واگرچہ بحسب احساس ما غیر خوشبو ست وہمچنین فعل آن ازین
معلوم میشود کہ قوت آن حادۂ حریفہ وجوہر آن جوہر لطیف ست وآنچہ برین گواہی میدہد آنست کہ مدر بول ست ونافع صلابت طحال وجالی وملطف غلظ
حادث در طبقۂ قرنیہ ونافع ترازین بیخ عصارۂ آن ست وظاہر ست کہ آن تجفیف قوی میکند پس در درجۂ دوم از ہر دو امر نہادہ شود اعنی از اسخان وتجفیف
ودر قانون وشرح آنست کہ وج مصفے رنگ ست وطلای آن جہت بہی وبرص نافع وجہت تشنج وطب وشدخ عضل نیز بطور طلا ونطول طبیخ آن وشرب آن
ومجفف رطوبات مفاصل ودراوست آن مسخن اعصاب پیران وسرد مزاجان ونافع فالج وخدرست وچون باعسل بنوشند جہت نسیان ودر سعوط کنند نفع کنند
واکتحال آن مرقق غلظ قرنیہ وقالع بیاض چشم ست وخصوصا عصارۂ آن واگر عصارۂ تازۂ آن در چشم کشند جلای ظلمت بصر طوبی کند وہمچنین اگر مثل غبار
سودہ در چشم کشند ومع ذالک جہت نزول الماء نافع وخایہ ہندی آن وہمچنین مضمضہ بآب طبیخ آن نافع درد دندان بارد وریحی ومفید ثقل زبان ست وطبیخ
آن جہت درد پہلو وسینہ وکمر نیکوست وجہت درد جگر بارد وتقویت آن نافع ومفید معدہ ونافع صلابت طحال ودرد آنست وضماد آن محلل ورم ولذع کہ
زیر طحال محسوس شود بلکہ طحال را بسیار لاغر کند از جساوت وآن منقی معدہ ومسخن معدۂ بارد وآب آن جالی آن از بلاغم ست وچون ربع درم آنرا بجایند وآب آن
فرو برند جہت درد امعاء ومعدہ وتنقیۂ آنہا نافع وچون تازۂ آنرا بقشر نموده در آب بجوشانند تا مہرا شود وپس در عسل بپزند جہت درد معدہ وتشنج بارد آن وتحلیل بلغم و
ریاح آن نافع بود وشرب آن نافع سہج سودا وی بارد ومنغص وزحیر ست ویک درم آن اسہال صفرا وبلغم وسودا نماید ودر طبیخ آن نشستن نافع درد رحم ست وآن
ادرار بول کند وچون جوش کردہ آب آن بنوشند ادرار بول وحیض ونماید وہمچنین حمول آن مدر حیض ست وآن مانع تقطیر البول رطوبی ونافع قتق ومزید باہ جہیج
شہوت جماع ست وآن نافع سم گزیدن ہوام خصوصا بارد ست وآن مضر سر مصلع آن بادیان بدل آن ودر طرد ریاح ومنفعت جگر وطحال بوزن آن زیرۂ کرمانی
مع ثلث وزن آن ریوند چینے ونزد بعضے نصف وزن آن وگویند بدل آن بوزن آن وربع وزن آن چوب درخت قرنفل شربت آن یک درم وتصاحب جامع
از کتاب تجربتین نقل کردہ کہ آن محلل بلغم متولد در معدہ ومسخن خون بلغمی وگرفتن آن در دہان نافع لکنت زبان متولد از بلغم وبدیغورس گفتہ کہ خاصیت این دوا
طرد ریاح وتنقیۂ معدہ وتقویت جگر ست وتصاحب منجم نوشتہ کہ مستعمل در معاجین ست ومضر گردہ مصلح آن بطباطبدل آن قسط وبعضی مینویسند کہ قاطع بلغم وتریاق
سموم وآشامیدن آن خصوص با مصطگی جہت تنقیۂ دماغ از سائر فضلات وباعث سرعت تکلم اطفال چون بایشان اندک اندک بخورانند ونیز آشامیدن
آن جہت تقویت قوت حافظہ وتجفیف رطوبات اعصاب ودماغ ومعدہ وتصفیۂ خون وصفرا وسرفۂ بارد وتقویت معدہ وہاضمہ وتحلیل ریاح معدہ وامعا

وشکستن سنگ وتسخین گرده وضماد آن جهت فالج وتشنج بلغمی وخدر واوجاع مفاصل وورک ورحم وتحلیل ریاح نافع وفرزجهٔ آن باشیر مادیان وزعفران جهت اعانت برحمل وآشامیدن آن جهت سموم مشروبه وضماد آن جهت سموم ملدوغه وبالجمله جهت امراض باردهٔ وسردمزاجان ومشایخ رامفید ومحرق خون گرم مزاجان مصلح آن سکنجبین مقدار شربت آن یک مثقال بدل آن درامرباه واوجاع وغیرها زراوند طویل ونیز شیخ ارمنی گفته اند وایضا ربع وزن آن قرنفل وعود هندی وضماد آن جهت تحلیل اورام بلغمی وفتق نافع ومرباى آن جهت فالج وصرع وضعف معده ودوردان ونفخ وقراقرشکم وقولنج نافع ومعجون آن جهت نشف رطوبات دماغ ونزلات ومقدمهٔ نزول الماء ورفع خیالات باطله وبلغمی مزاجان وتقویت معده وتجفیف رطوبات آن مفید ونسخهٔ آن درانوار اعظم مسطور شد وافعال وخواص آن بقول هندیان در پنج مسطور شد **وچا** بفتح واو وجیم فارسی والف اسم بیدست **وچتا** بضم واو وکسر جیم فارسی مشدد وفتح تای فوقانی والف درچوراکهی مسطور شد **وجیر** بضم واو وجیم مشدد ورای مهمله اسم سیراست **وجرابهرک** بفتح واو وسکون جیم هرای مهمله وفتح همزه وسکون باى موحده وخفای باو فتح رای مهمله وسکون کاف **وجرمتی** بواو وجیم وفتح رای مهمله وکسر میم وتای فوقانی وسکون یای تحتانی هردو اسم ابهرک سفید که مثل الماس بود **وجراچهی** بواو وجیم ورای مهمله والف وکسر جیم فارسی وخفای باو سکون یای تحتانی الماس ست **وجرم** اسم تهورتد ناره است **وجیرو** بواو عوض میم اسم تهورگردست **وجرولی** بفتح واو دوم وکسر لام مشدد وسکون یای تحتانی اسم تلیرست **وچکلا** بکسر اوو فتح جیم فارسی وسکون کاف وفتح لام والف اسم گل موتیا است **وجنگا** بفتح واو وسکون جیم وکسر کاف یا بفتح آن نیز وکسر نون یا سکون آن وفتح کاف والف اسم بندست **وچها** بفتح واو وجیم فارسی مشدد وهاوالف **وچهو** بواو عوض الف هردو اسم پچهست **وچهاجیونی** بکسر جیم وسکون یای تحتانی وفتح واو وکسر نون وسکون یای تحتانی اسم مسی ست **وچهادنی** بفتح دال مهمله وکسر نون وسکون یای تحتانی اسم مشترک ست میان چولائی وگلو ودوئی تیکی **وچهرها** بفتح واو وتشدید جیم وخفای هاو سکون رای مهمله وفتح کاف وخفای هاوالف وسکون رای مهمله بعضی اسم نوساد نوشته اند واز بعضی نسخ معلوم میشود که نمک توم ست شاخهای خشک آنرا سوخته میسازند **وچهک** بفتح واو وجیم فارسی مشدد وخفای هاو ضم کاف اسم پوست درخت کرّاست **وحیا** بکسر اوو فتح یای تحتانی والف اسم کاجنا وهرست ونیز آتم کلی وجیمه طعامی که از خرما وشیر پزند **وحبیه** ملخی که بروغن چرب کرده وبریان ساخته بخورند **فصل واو با جای مهمله وخای معجمه** **وحاف** بکسر اوو فتح حای مهمله والف وفا اسم سنگهای سیاه است **وحید** بلغت مغربی مازریون ست **وخشیرک** بفتح اول وسکون خای معجمه وکسر شین معجمه وسکون یای تحتانی وفتح رای معجمه معرب آن وخشیرق ست وآن تخم بیدتاج ست که درمنهٔ ترکی عبارت ازان ست ونزد بعضی درمنهٔ خراسانی ست **وخیف** بروزن رغیف آنست که خطبی ربا بالند تا آنکه لعاب آن برآید **فصل واو با دال مهمله** **وواف** بکسر اول پیه سائل هنگام گداختن از گرمی آتش وغیره **ووداله** بضم واو وفتح دال مهمله مشدد والف وفتح لام وهاسم کچنال ست **ووج** بضم واو ودال مهمله وحای مهمله اسم عام چیزی ست که با پشم حیوان متعلق گردد از چرگ ومراد ازان زوفای رطب ست **وورا** بفتح واو وسکون دال مهمله وفتح رای مهمله والف اسم تورئی وکدوست **وورم** بکسر اوو ضم دال مهمله مشدد وسکون رای مهمله ومیم اسم باروردخت برست **وورو** بکسر اوو سکون دال مهمله وضم رای مهمله وسکون واو ودوم اسم بانس ست **ووروملتا** بفتح میم ولام وتای فوقانی والف اسم درختی ست هندی که آنرا توئی گویند **ووع** بفتح واو وسکون دال مهمله وعین مهمله بلغت تنکابن آنرا گاچ نامند بقول شیخ الرئیس آن صدف ست وکازرونی در شرح این قول مینویسد یعنی از اقسام صدف ست گیلانی میگوید که بزرگ آن سفیدست وآن نزد ما اسم قسمی ازصدفهای کوچک ست وصاحب صیدنه گفته که ووع انواع بسیارست باری تعالی آنرا سپر برای حیوانی ساخته که درجوف آنست وطرزن یکی ازین انواع ست وایضا بعضی گویند که آن نوعی از طرزون ست وطرزون شیخ ست وآن پهن وپیچیده است بخلاف ووع که آن درازه وپیچیده است ودرقوت مثل صدف وبخاصیت مثل شنج ودربر وبحر یافته میشود وخف الغراب نوعی ازان درازست وچون این ووع را بسوزانند درحلا وحرارت وسوست شدید باشد بعضی نوشته اند که آن حیوان بحری ست چون دربر اندازند زود رساعت بمیرد وآن درخنده ورنگ آن نیکوست وسخی آن مثل سختی سنگ ست وگاه دران سوراخ کرده ازان حمائل میسازند وزنان عوام زیور آن میکنند وصبیان وبعض جوان رامی پوشانند وآن از قسم صدف سفیدست وآن دربلاد هند وفارس وغیره مشهورست وبفارسی آنرا کچک ودردیلم کلاچک وباصفهانی کس گربه بندی کوژمی گویند

وقسم بزرگ آنرا بفارسی سفید مهره و باد مهره و بهندی سنکهه نامند و نوع کوچک آنرا بشیرازی گوش ماهی و بهندی گهونگا خوانند و این در دریا و نهرهای نمناک نیز هم میرسد و بهترین آن بحری آنست و عریض ملتوی و هم در طبخ مستعمل سوخته و غیر سوخته مزاج آن گرم و خشک در دوم و گویند سرد و خشک و خشکی آن زیاده از سائر صدفها و خاکستر آن مجفف بقوت و مسخن و گویند سوختهٔ آن در همه افعال مانند شنج و جالی و گرمی و خشکی آن زیاده و در رابع و بقول شیخ ضماد گوشت آن جاذب پیکان و خار و طلای سودهٔ آن با سرکه قاطع قایل منکوسه متعلقه و کذا جهت بهق و قوبا و نافع سوختگی آتش و چون گوشت خشک آن با ریک سوده بخورند تنشف رطوبات حادث در اعضای مترشحه کند و گویند ضماد آن ناشف رطوبات اعضا و محلل اورام رخوست و مالیدن سفوف سوختهٔ خشک آن مسکن اوجاع بارده و محلل اورام بلغمی و ضماد محلول آن در آب لیمو محلل اورام دبا اند کی نوشادر رافع جمیع آثار جلده و بقول گیلانی اکتحال آن جالی بیاض چشم و تیز کنندهٔ بصر و نافع خشونت پلک و قروح چشم ست و ضماد آن جهت صاحبان جبن نیکوست و چون خمیر سوختهٔ آن سوده ربع درم با شراب ابیض بجر زجهت قروح امعاء منع تعفن آن نافع و گوشت آن سخت عسر الانهضام بغایت ردی بلغم طبع ست و طلای سودهٔ آن با سرکه نافع نقرس و طلای خاکستر آن مجفف بلا آنست و بقضی مینویسد که آن مدر مائیت و جالی و جهت عسر البول و سنگ گرده و مثانه نافع و طلای سائیدهٔ کوڑی زرد بر پشت زنبار باعث ادرار بول و رافع احتباس آن کوڑی زرد را سوخته سائیده بقدر نیم ماشه در گوش انداخته بعد آن قدری آب لیمو انداز ند جوش میخورد و در گوش دگرانی درد سنه فهٔ زنبیگرد و مضر ریه مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا نیم درم ست و افعال و خواص این بقول هندیان کوڑی مسطور شد

ودعیه بفتح اول یا بفتحتین مهرهٔ سفید که آنرا بهندی کوڑی خوانند و آنرا ودع گویند **ودف** بفتح واو و سکون دال مهمله و ان شدن چیزی رقیق از نبات و جز آن و رطوبت لعابیه است که بعض آن صمغ گردد **ودل** بکسر واو و ضم دال مهمله و فتح لام و الف اسم برگ جهاؤ ست **ودود** اسم مغربی بلسکی ست **ودورکا** بکسر اول و ضم دال مهمله و سکون دال دوم و فتح راء مهمله و کاف و الف اسم گرهل سفید ست **ودی** بضم واو و کسر دال مهمله مشدد و سکون یای تحتانی درختی ست هندی که آنرا در سنسکرت اجاشرنگی یعنی بارا و بشاخ بز مشابهت دارد و وشاکال یعنی دافع زهر و مچهو شیا یعنی دافع امراض چشم و بهومیا موچک یعنی بسیار امراض را مجرب ست و بهوشرنگیکا یعنی شاخها بسیار میشود و وزنیکا یعنی برگ او گرد و رنگ دار میشود و وچهنورنا یعنی برگ او یا بارا و با خطوط گرد و سفید مائل بچپ میباشد و تلخ گندهایعنی بوی تلخ دارد و وشانیکا یعنی دافع سم ست میگویند و گفته اند که درخت آن بسیار کلان و ساق آن ضخیم و برگ آن شبیه ببرگ آپٹا دبارا آن دراز مانند بارسوجنا اما از ان باریک میشود و ازان اچار و رآب و نمک و خردل میسازند دافع امراض چشم و امراض سمی و دافع دردهای استخوان ست **ودین** بیونانی کمات ست **وذال** او با ذال معجمه - وذالنه بفتح و کسره ذرت ست **وذره** بذال معجمه ساکن بعد واو پارهٔ گوشت **وذمه** بفتح اول پارهٔ جگر و جمع آن وذم و کذا وذنه بنون **وراتک** بفتح واو و رای مهمله - و رای مهمله و الف و تای فوقانی و کاف اسم کوڑی زرد رنگ ست که بر پشت گره دارد **وراجا** نور نا تراست **وراجت** بواو و رای مهمله و الف و کسر جیم و سکون تای فوقانی اسم سومند است **وراک** بفتحتین طائریست درنده که او را شیر گوشک نامند **وراں** بفتح واو و رای مهمله و الف و لام اسم لونگ پشپ و دار چینی ست **ورانگک** بفتح واو و رای مهمله و الف و خفای نون و فتح کاف فارسی و سکون کاف اسم مشترک میان قرنفل و دار چینی **وراوایدو** بواو و رای مهمله و الف و با و فتح همزه و سکون یای موحده و ضم دال مهمله و سکون واو و دوم اسم بجلا در موتهه ست **وراه کرنی** بفتح کاف و سکون رای مهمله و کسر نون و سکون یای تحتانی اسم اشوا کندهی ست **ورتا** بفتح واو و سکون رای مهمله و فتح تای فوقانی و الف اسم انتر کنکا ست و بضم واو اسم بادنجان **ورتچتان** بضم واو و سکون رای مهمله و فتح تای فوقانی و ضم جیم فارسی و فتح تای فوقانی و الف و نون اسم بجلا نوه است **ورتک** اسم بند ست **ورتلمبا** بفتح واو و سکون رای مهمله و فتح تاے فوقانی و لام و سکون میم و فتح باے موحده و الف اسم منڈی ست **ورتلوه** بواو و رای مهمله و فتح تای فوقانی و ضم لام و سکون واو و ہا چونکه یک جزو طلا و دو جزو کانسه و سه جزو مس جمع نمایند باین اسم خوانند **ورتلها** بواو و سکون رای مهمله و فتح تای فوقانی و لام و ہا و الف اسم چندن بتھواست **ورتیکا** بفتح واو و سکون راے مهمله و کسر تای فوقانی و سکون یاے تحتانی و فتح کاف و الف اسم برگ درخت دودهی ست **ورجاجی** بکسر واو و فتح رای مهمله و جیم و الف و کسر جیم دوم و سکون یای تحتانی اسم جنبیلی ست

ورچهامل بضم واو وسکون رای مهمله وفتح جیم فارسی وخفای ها والف وسکون میم وفتح لام اسم اصلی ست **ورچهاشو** بواو ورای مهمله وجیم فارسی وها والف وضم شین معجمه وسکون واو اسم درخت دندیلم ست **ورچه وهومک** بضم دال مهمله وخفای ها وسکون واو وفتح میم وکاف آخر درخت پاپرست **ورچهر** بواو ورای مهمله وفتح جیم فارسی وخفای ها وفتح رای مهملهٔ دوم وها والف اسم بنداست **ورچهم سیا** بواو ورای مهمله وجیم فارسی وها وسکون میم وکسر سین مهمله وخفای یای تحتانی والف اسم درخت انجیرست **ورچیچهو** بضم واو ورای مهمله وکسر چیم فارسی مشدد مجهول وخفای ها وسکون یای تحتانی وضم چیم فارسی دوم وخفای های دوم وسکون واو دوم اسم بیل بداری کندست **ورو** بفتح واو وسکون رای مهمله ودال مهمله بعربی گل هر شجر وهر نبات راگویند وبعضے اسم جنس گلهای خوشبو نوشته اند واز مطلق آن مراد ورد احمر بستانی ست که بفارسی گل سرخ نامند وآن مسطور شد **ورد احمر بری** گل سرخ صحرائی ست **ورد ابیض** نسرین ست **ورد ابیض بری** گل سفید صحرائی ست **ورد اصفر** نسرین زرد صحرائی ست **ورد اصفر بستانی** نسرین بستانی زرد ست **ورد ارباج** علیق الکلب ست **ورد بهرامج** بید مشک ست **ورد التاج** نیلوفرست **ورد التفاح** درسیب گذشت **ورد الجب** کبیکج ست **ورد الحمار** بقول گیلانی ورد الحمیرست وبعضی ورد الحماق نوشته اند **ورد الحماق** بفتح حای مهمله ومیم والف وقاف **ورد الضجار** **ورد الحمار** **ورد العقاب** درگل رعنا مسطور شد **ورد الحمیر** گل خطمی ست وبلغت مغرب گل فادنیا وبعضی نوشته اند که ورد احمر اسم قسم نرفادنیا ست نزد عامهٔ اندلس وآن عود الصلیب ست **ورد الخلاف** گل بیدست **ورد ذفر** اشتقاق النعان ست **ورد الزراقی** بلغت مغربی گل خطمی ست **ورد الزینة** گل درخت خطمی ست واهل مغرب آنرا ورد الزوانی گویند **ورد السیاخ** گل علیق الکلب ست **ورد السفرجل** گل بهست **ورد صینی** نسرین ست **ورد مضاعف** بفارسی گل صدبرگ نامند **ورد منتن** بضم میم وسکون نون وکسر تای فوقانی وسکون نون ثانی اسم عربی قسمی از گل سرخ ست که دران بو نباشد وآنرا بیونانی انفون گویند وبهندی بهانسل وسدا گلاب گرم وخشک ست وبیخ آن محرق زبان مثل عاقرقرحا وکازرونی گفته که این نوع دیگر گل سرخ ست درین منافع وخواص که در گل سرخ مشهورست نمی باشد وبعض افعال وخواص این در سدا گلاب وگوجا مسطور شد **ورد رمها** بفتح واو وسکون رای مهمله وفتح دال مهمله وسکون رای دوم وفتح میم وها والف اسم اگر سیاه ست **ورده** بلغت مازندران سمانی ست **ورڈگریر** بفتح واو وسکون رای مهمله وکسر دال مهملهٔ هندی وسکون کاف فارسی وکسر رای مهمله وسکون یای تحتانی مورای مهملهٔ دوم اسم زنگارست اطبای انگریزی برزخمها استعمال میکنند **ورد ها کبهالی** ست **ورد هیرنی** بواو ودها ودال مهمله وخفای ها وفتح های فارسی وسکون رای دوم وکسر نون وسکون یای تحتانی اسم سرشبدی ست **ورد همان** بفتح واو ورای مهمله وفتح دال مهمله وخفای ها وفتح میم والف ونون اسم ارزنست **ورد هی** بضم واو وسکون رای مهمله وکسر دال مهمله وخفای ها وسکون یای تحتانی که آنرا شراونی ورد هی یعنی درماه سادن پیدا میشود نیز میگویند وقسم کلان آنرا مهاورد هی نامند سرد ولیسار شیرین ودافع کهیر وگ وباد وپت وگرمی تپ خونی وفزایندهٔ منی ومولد سرفه نوشته اند **ورد هیکا** بضم واو وسکون رای مهمله وکسر دال مهمله وخفای ها وسکون یای تحتانی وفتح کاف والف اسم الایچی خردست **ورس** بفتح واو وسکون رای مهمله وسین مهمله بفارسی کرکما وبعربی حص گویند وآن چیزی ست سرخ خالص شبیه بزعفران سوده وآنرا از یمن می آورند وآن از درختی حاصل میشود که در باغهای یمن زراعت آن میکنند وآن بری نمیباشد ونبات آن مشابه تر به نبات پنبه ویک سال آنرا میکارند وتا ده سال شجر آن در زمین باقی میماند ودر هر سال برگ میروید وگل وثمر میدهد وبعد از رسیدن آن ثمر آن مشقق میگردد واز ان چیزی مثل مو زرد مائل بسرخی شبیه بزعفران برمی آید وآنرا سائیده از یمن می آورند وپارچها بدان رنگ میکنند واز مطلق ورس مراد همین ست وآنرا منافع بسیارست وگویند که نبات آن مثل نبات کنجد میباشد وچون خشک میشود هنگام رسیدن آن خرائط آن میشکافد واز ان ورس ظاهر میشود وبعضے منویسند که تخم آن مانند کنجد بود ودر رس دو قسم ست یکی سیاه وآنرا حبشی نامند ودوم زرد مائل بسرخی که بدان پارچهٔ مثل زعفران رنگ میکنند وبقول بعضی قسم دوم آن سرخ تیره وآنرا هندی گویند وبهترین آن نوسرخ مائل بزردی مثل رنگ مصفر زعفران ست وقوت آن تا چهار سال باقی می ماند وآنرا واز ایلیست مانند ماش بالکله بقول شیخ جمیع آن گرم وخشک در دوم وقابض لطیف وطلای آن نافع کلف ونمش وشرب آن نافع وضع وگویند که آن مقوی ومفرح عظیم ورافع خفقان ومثل ریاح غلیظ وجالی ست وگویند که آن در اجزای خوشبو مثل خلوق می افتد وطلای آن نافع بثور بدن وحکه وجرب وسعفه

وقویا مقرح ست وآن مقوی باه وگویند کرلباس رنگین بورس مهیج باه ومعین برجماع ست وآن سنگ را شکنند وگرده ومثانه را بردارگرم کند ومقاوم جمیع سموم مقدار مستعمل آن تا یک مثقال مضر ربه مصلح آن عسل وگویند مصطگی دکتیرا بدل آن بوزن آن زعفران ونصف آن سانج ورسیچک بکسر اول وبای مهمله وسکون سین مهمله وکسر جیم فارسی وکاف اسم مشترک ست میان کزدم وبرگ تنباکو وخرول وبسکپره ورسیچکا اسم راجاست ورسین اسم حجر البقرست وآن سنگی ست زرد رنگ که درجگرگاوی که ریحان چرا کنند یافته میشود واصح آنست که درزهره گاو یافت میگردد وگویند که آن چیزی ست که درزهره آن مثل رطوبت چسپنده بچسپندگی زرده بیضه مطبوخ یافته میشود پس بتفسیر قوام نرده نکلس سخت میگردد وبزودی می شکند وآنرا منافع جلیله است چنانچه اگر سائیده بر جای موی سفید بعد کندن آن طلا نمایند موی سیاه بروید ودرالثعلب ابریدو چون بآب چقندر سعوط آن نمایند صرع صبیان را دفع کند وبدستور چون صاحب آن مقدار سه ربع درم درگلاب حل کرده بنوشند درین باب بی نظیرست وهمچنین اگر تا سه روز متواتر بیاشامند در بقیه عمر آن عود نکند ورشا بضم واو وسکون رای مهمله وفتح شین معجمه والف اسم دلسه ست ورشان بفتح واو وسکون رای مهمله وفتح شین معجمه والف ونون بعربی ابوالاخضر وبفارسی کناد گویند وآن طائری ست معروف تیهو رنگ بزرگ تر از فاخته وکبوتر صحرائی وکوچک تر از ماکیان مائل ببسیاهی شبیه بکبوتر الا فرق میان هر دو برنگ وآواز آن هر دو ست بهر آنکه رنگ همه درشان یک رنگ ست وصفیر آن زیاده از کبوتر وآنرا بفارسی مرغ الهی وکبوتر کوهی وبترکی الافاخته گویند وبعضی گفته اند که آن طائری ست که از کبوتر وفاخته پیدا میشود وبعضی گویند که آن نر قمری ست وکنیت آن ابوالاخضر وابوعمران وابوالفواخت ست وآن کوفی ودو حجازی ست وحجازی در آواز از شجیع از غیر آنست باجمله گوشت آن گرم وخشک مگر سبک تر از گوشت کبوتر وخشک تر ودر الباب کمتر آزاری گویند که گوشت ورشان شبیه بطائر عظیم الجثه ست ودرحکم گوشت کبوتر صحرائی بلکه خفیف تر از آن وگویند بار در طب وگویند معتدل الحرارة وگویند بهت فالج وبرودت گرده ومثانه وپشت وتحلیل ریاح نافع وچون در روغن زیتون مهرا پخته طلا نمایند ورما فعال مانند پیه شتر مرغ باشد وبقول شیخ خون آن جهت جراحات چشم وآتا خون منجمد دران بغایت نافع وچون گرم تازه آن درجراحت وآثار خون درچشم چکانند نفع بحتد وظفره وضربه آنرا نافع بود وهمچنین اگر خون تازه ازنیخ برآن بگیرند وظفره چکانند قلع آن کند وگیلانی گوید که چون این طائر بایلس لمزاج ست لهذا گوشت آن سخت ودیر هضم ست ومصلح آن براے گرم مزاج ادحال سرکه در طبخ آنست وبرای سرد مزاج پختن آن بنمک وقدری نخود درین هنگام بخار آن ازمعده بسرعت گردد ونیز گوشت آن قابض شکم ست وادمان بر خوردن بیضه آن در قوت جماع افزاید حتی که زنان بران عاشق گردد وگویند مداومت خوردن گوشت آن بورث سوداخلق وعبس شکم مصلح آن همان ست که گذشت ورشانی بضم واو وسکون رای مهمله وفتح شین معجمه والف وکسر نون وسکون یای تحتانی و ورشبو بضم باى موحده وخفای هاو سکون واو وورشناهکه بنون والف وفتح میم وکاف وخفای هاهر سه اسم دیگر آنرا گلوبهار شریان گویند نباتی ست هندی برگ او شبیه بپای گاو وسبز تیره واز میان آن شاخی مجوف برآید بر سر آن گلهای ریز مثل گل کاهو روید وبیا خوشه دار در قبه آن تخمها شبیه بتخم کاهو وچون برگ وشاخ آنرا بشکنند شیر بسیار آید ومنبت او کنار آبها ودیوارها وخرابها واکثر در بنگال پیدا شود تا انتهای زمستان می ماند مزاج آن معتدل دافع عفراء برآمدن خون ادبار وچهی وگرمی وتب وفزاینده گف ومنی نوشته اند ورشر پشی بفتح واو وسکون رای مهمله وفتح شین معجمه وضم باى فارسی وسکون شین معجمه ودوم وکسر باى فارسی دوم وسکون یای تحتانی اسم کبوتره ست ومتوسط بگ را نیز گویند ورشیمه بفتح واو وسکون رای مهمله وفتح شین معجمه وضم باى موحده وخفای هاو سکون واو وورشکیت بکسر کاف وسکون یای تحتانی مجهول وضم تای فوقانی اسم بسکپره ست وهم اسم روئیدگی ٹھیکری ست ورشن پیا اسم سرپوشتک ست ورش کولی بضم واو ورای مهمله وسکون شین معجمه وفتح کاف وواو وکسر لام مشدده وسکون یای تحتانی اسم نبات بازاری کندست ورشیدیوی بضم واو ورای مهمله وسکون شین معجمه وفتح یای تحتانی وکسر دال مهمله وسکون یای تحتانی دوم مجهول واو وفتح یای تحتانی سوم هم آنرا ست ورطا بفتح اول اسم زاوندست ورطنیشا غم ست ورطوری شاخیس ست ورغست دربغست گذشت ورق بفتح اول وثانی برگ نباتات ست جمع آن اوراق وبضم اول وسکون ثانی هم آمده ست وبفتح واو وکسر رای مهمله اسم نقره ست ورقا بفتح اول کبوتر مائل ببسرخی

ورق جبۃ الخضر ابرگ بلم ست ورق الخیال اسم بنگ ست ورق الدلب برگ چنار ست ورق زیتون ہندی طالیسفرست ورقان اسم حنا
ست ورق البنق برگ کنار ست و ورق النیل دسمہ ست ورک بلغت قزوین نبات خرنوب نبطی ست ورکا بضم واو ورای مہملہ وفتح کاف
والف اسم بھیڑیاست ورگما بفتح واو وسکون رای مہملہ وفتح کاف فارسی ومیم مشدد والف اسم درخت پیلوست وبقول بعضی ورگما غیر پیلوست و دو قسم
میشود سفید دسیاہ برگ آن بادامی شکل فی الجملہ بصورت دل گرم در دوم ومعتدل در تری وخشکی وقسمی ازان کہ آنرا جٹاورگما گویند در رنگل میشود پوست او تیز
وتلخ ومخدر جہت درد شکم کودک وبزرگ مفید وپوست قسم سیاہ جہت سرفہ واستسقا مجرب منضج اخلاط سینہ وخشت ست ورگو بفتح واو وسکون رای مہملہ وضم
کاف فارسی وسکون واو دوم اسم کنگنی کلان ست ورگو گو بفتح واو ورای مہملہ وضم کاف فارسی وسکون واو ومجہول وضم کاف فارسی دوم وسکون واو سوم
اسم درخت پیلوست ورکیہ بسباسہ ست ورکی بکسر اول وسکون رای مہملہ وکسر کاف فارسی وسکون یای تحتانی اسم گوندنی ست ورل بفتح واو ورای مہملہ
ولام بفارسی وترکی بزمچہ وبہ یونانی قودوسن وقوردوسن دہندی گوی نامند وآن حیوانی ست برخلقت سوسمار غلیظ سر سریع الحرکۃ وپوست آن خاکستری وخشن
وابلق بخطوط زرد شیخ الرئیس نوشتہ کہ آن بزرگ تا شکال ورنع وسام ابرص دراز دم کوچک سرست وآن غیر سوسمار ست وسوسمار نمیباشد یا کم می باشد مگر
دریا دیہ وسر ودم وبدن آن بخلاف ورل ست ودر طبع قریب آنست وبعضی گفتہ اند کہ آن نوعی از تمقصور ست وگویند کہ ورل وسوسمار وحربا وشحمۃ الارض
وورنع ہمہ در خلقت متناسب اند وورل حردون ست وکدام حیوان در تساقد زیادہ تر ازان نیست ومیان آن وسوسمار عداوت ست لیکن ورل بران غالب
می آید وآنرا میکشد وبرای خود خانہ نمی سازد وحق آنست کہ آن غیر حردون وبزرگ تر ازان ست ودر نواحی مصر پرنگہای بسیار یافتہ میشود وگفتہ آن مثل گفت
انسان مقسوم الاصابع میباشد باجملہ گوشت آن گرم وخشک بغایت وقوی از گوشت مار وگویند گرم ودر دوم وسرگین آن بسیار گرم وخشک وآن در جمیع افعال قائم مقام تمقصور ست ومیبی ومحلل ریاح وگوشت وپیہ آن ہر دو سمن بقوت خصوصا زنان راچون بطور زیر باج خورند
بغایت فربہ گرداند وچون گوشت آن برعضو طلا کنند یا آنرا شق نمودہ برظاہر جلد بندند باعث فربہی آن عضو گردد بسبب کثرت جذب وقوت آن وضماد
گوشت آن جذب پیکان وخار از بدن وزہر گزیدگی ہوام بخود کند وچون انسان پیہ آن بر بدن خود بالد آنرا خوف نہنگ نباشد واز ضرر آن ولمان باشد
وچون شق کردہ برخناز یر ببندند نفع کند وچون بدان ضماد کنند تشفف رطوبات اورام متر ہلہ کند وچون ذبح نمودہ باخون آن در دیگ کنند وبالای آن روغن
انداختہ بپزند تا مہر اگردد بردارند وآن روغن برسفۂ صبیان طلا کنند در منفعت آن دوائی دیگر مثل آن نیست وخوردن گوشت بریان کردۂ آن جہت سرفہ
کہنہ نفع بین نماید وخوردن گوشت مطبوخ آن سنگ گردہ ومثانہ بشکند وچون پیہ آن بزدکر خوب بمالند موجب غلظ وعظم آن گردد وطلای خاکستر جلد آن بادرد
زیت آمیختہ ازالۂ خدر عضو کند وصاحب مخزن گوید کہ طلای خاکستر آن باعث بی حسی عضو وطلای سرگین آن لاسیما از بری آن ازالۂ کلف ونمش وقوبا
ووضح کند ودر دار الشعلب موی بروياند وقلع تآلیل نماید وسرگین آن مثل سرگین سوسمار در نفع جہت بیاض چشم ست اگر آنرا تنہا وقت خواب
در چشم کشند نفع کند وبدل پیہ آن پیہ تمقصور ست وصاحب منہج نوشتہ کہ ورل مضر مزاج گرم خشک مصلح آن مبردات بدل سرگین آن سرگین خفاش ورم
بضم واو ورای ہندی وسکون میم اسم گھوڑ پچھوڑ ست ورنالک بضم واو ورای مہملہ وفتح نون والف وفتح لام وسکون کاف اسم قسم پیرست کہ خربوزہ باشد
ورنالوک باضافۂ واو دوم بعد لام اسم خس ست ورنپیا بفتح واو ورای مہملہ وسکون نون وکسر بای فارسی وسکون رای مہملہ دوم وفتح یای تحتانی
والف ہم خس ست ورنتا بسکون نون وفتح تای فوقانی والف اسم لوبیہ سفید وونديلیب کلان ست ورنتاکی بکسر کاف وسکون یای تحتانی
اسم بینگن ست ورنت لپشپ بفتح واو ورای مہملہ وسکون نون وضم بای فارسی وسکون شین معجمہ وبای فارسی دوم اسم گل کدو ورنت پھل
بضم واو ورای مہملہ وسکون نون وفتح تای فوقانی وبای فارسی وخفای ہا ولام اسم کیلہ ست ورنتم بدستور بامیم سائن عوض پھل اسم دانہ کنجد ست
ورنم بفتح نون وسکون میم اسم ناگر موتھ ست ورنسیا بکسر سین مہملہ وخفای یای تحتانی والف اسم انجیر ست ورواری بضم واو وسکون رای
مہملہ وفتح واو دوم والف وضم رای مہملہ دوم وکسر کاف وسکون یای تحتانی اسم ترنجبین ست ورویک بکسر اول وضم رای مہملہ وسکون واو دوم وفتح

ورق جبۃ الخضر
ورق الخیال
ورق الدلب
ورق زیتون ہندی
ورقان
ورق البنق
ورق النیل
ورک
ورکا
ورگ
ورگو
ورگو گو
ورکیہ
ورکی
ورل
ورم
ورنالک
ورنالوک
ورنپیا
ورنتا
ورنتاکی
ورنت پشپ
ورنت پھل
ورنتم
ورنسیا
ورواری

بای فارسی وسکون کاف اسم پیسلا مول ست **ورو چھک** بضم واو ورای مہملہ وسکون واو دوم وفتح جیم فارسی وخفای ہا وفتح کاف اسم درخت کالاکورہ
است **ورو شمتی** بفتح واو ورای مہملہ وسکون واو دوم وفتح شین معجمہ وکسر تای فوقانی وسکون یای تحتانی اسم مانڈوک بہ ہی ست **ورو کا**
بضم واو ورای مہملہ وسکون واو دوم وفتح کاف والف اسم بھیڑیا ست **ورو نا** بفتح واو ونم ورای مہملہ وسکون واو دوم وفتح نون والف اسم برسات
وبارآنرا ورونا پھل گویند **ورو نا سار** بفتح سین مہملہ والف ورای مہملہ اسم درخت وگوندیدی سرخ ست **وریجا حی** بفتح واو وکسر ای مہملہ وسکون
یای تحتانی وفتح جیم والف وکسر جیم دوم وسکون یای تحتانی اسم چنبیلی ست **وریچن** بکسر واو ورای مہملہ وسکون یای تحتانی مجہول وفتح جیم فارسی
وسکون نون اسم پیلو کینر کا وست **وریوا و نٹا** بفتح واو وکسر ای مہملہ وسکون یای تحتانی وفتح واو دوم والف وکسر واو سوم وسکون نون وفتح
تای ہندی والف اسم ہلہل دیوانہ ست **وریوری** بکسر ای مہملہ دوم وسکون یای تحتانی دوم اسم شاورست **وریبا یو** بواو ورای مہملہ وسکون
یای تحتانی اول وفتح ثانی والف وضم یای تحتانی سوم وسکون واو اسم درخت تمبر جھم ست **فصل واو با زای معجمہ وسین مہملہ**
وز بفتح واو وتشدید زای معجمہ اسم بطا بی ست **وزغ و وزغہ** بفتح واو وزای معجمہ اسم عربی سام ابرص ست ونیز بعربی قصابہ وبفارسی وزغ صفدع
راگویند ودر شرح گیلانی ست کہ وزغہ نوعی از سالامندر ا وکوچک تر ازان ست ووزغہ بتخفیف حرباست واز خواص وزغہ ست کہ عقرب را بلع مینماید
وگوشت آن مہلک ست واگر در شراب افتد ودران بمیرد آن شراب ہم قاتل ست **وزنگ** اسم غرب ست **وزیر** بفتح واو وکسر زای معجمہ ہم زرد چوبہ
است **وسا** بفتح واو وسین مہملہ والف وبزای معجمہ عوض سین والف نیز اسم پچھ ست **وستا** اسم چوڑا کھی ست **وست پھور جنی** بکسر اول وسکون
سین مہملہ وتای فوقانی وضم ہای فارسی وخفای ہا وسکون واو دوم ورای مہملہ وفتح جیم وکسر نون وسکون یای تحتانی اسم ہیندوے کا ہاست **وست پھوری** نیز آمدہ
بحذف جیم ونون **وستید وشن** بفتح واو وسکون سین مہملہ وکسر تای فوقانی وسکون یای تحتانی وضم دال مہملہ وسکون واو دوم وفتح شین معجمہ ونون اسم کریلاست
وستیمانچا بفتح واو وسین مہملہ وسکون خای معجمہ درچرک مسطور شدہ **وسخ کور** بالنجل برموم ست ودرچرک خانۂ زنبور عسل مذکور گشت **وسخ** بفتح اول نباتی ست معروف
نزد عرب ابین اسم وبفارسی لیسوداردگویند وآن نبات کوہی ست واز شگافہای سنگ روید ودر بوشیبہ سبوی لیسو وچوب آن بسیار سخت وازان نیزہ سازند
برگ آن شبیہ برگ کشنیز وشاخہای آن باریک وبیخ آن گرہ دار شبیہ بسعد وزمخت طعام مزہ دشمک دوم ورادع وقوی اعضا مستعمل بیخ آنست وچون خشک
کردہ سائیدہ نیم مثقال بازردہ بیضہ نیم برشت ناشتا بخورند جہر سینہ شکستہ نماید ونفع بفسخ عضل ودہن ووثی عارض از ضربہ وسقطہ کند وچون در آب
باندک اذخر جوشش دہند ودران زنان بنشینند سیلان رطوبات رحم ونزف الدم وبواسیر را نفع بخشد **وسرا** بکسر واو وسکون سین مہملہ وفتح ای مہملہ والف
اسم ہنڈی خرد ست **وسرم** بیم ساکن عوض الف اسم مولی خرد ست **وسطینے** اسم سرسر ست **وسمہ** بفتح اول برگ نیل ست وبادۂ مدرانی شال ختمی گویند کہ
وسنتا بفتح واو وسکون سین مہملہ وسکون نون وفتح تای فوقانی والف اسم مشترک ست میان مونگ سیاہ وکلی کٹ وگل کبیک **وسنطو** اسم پلاسطو رست
وسنک یا کنک اسم بتاست **وسو چھدرا** بفتح واو ونم سین مہملہ وسکون واو دوم وکسر جیم فارسی وخفای ہا وسکون دال مہملہ وفتح ای مہملہ
والف اسم مہامیدست **وسو کچھار** بفتح کاف وجیم فارسی وخفای ہا والف ورای مہملہ اسم مولی کلان ست **وسو کلار کا** بفتح کاف ولام والف ورای مہملہ
وفتح کاف دوم والف اسم درخت آک ست **وسوکھ بوتف** ہروہا اسم دنبل ست **وسیرہ** بفتح واو وکسر سین مہملہ وسکون یای تحتانی وفتح ای مہملہ
ووقف ہا اسم پیل دندستی ست **فصل واو با شین معجمہ** **وشابہ** بکسر واو وفتح شین معجمہ والف وفتح بای فارسی وہا اسم راکرد وانخر دست **وشاردا**
بفتح ای مہملہ ودال مہملہ والف دوم اسم گل سولسری ست **وشارنڈا** بکسر واو وفتح شین معجمہ والف وفتح ای مہملہ وسکون نون وفتح دال مہملہ والف دوم
اسم سوسانکی ست **وشاکال** بفتح کاف والف ولام اسم دوی ست **وشاکھ** بکسر واو وفتح شین معجمہ والف وفتح کاف وخفای ہا اسم قسمی
از دوئیدگی ٹھیکری ست **وشالا** بفتح لام والف دوم اسم پاپڑہ است **وشانیک** بکسر نون وسکون یای تحتانی وفتح کاف اسم دوی ست

وشیخ اشق است وشداچس بکسر اول وشین معجمه وفتح دال مهمله والف وفتح جیم فارسی وسین مهمله اسم کتائی بزرگ ست وشدار وک بسکون رای مهمله وکسر دال دوم وفتح کاف اسم مشنڈی ست وشدرمهان بکسر دال دوم وفتح شین معجمه وفتح دال مهمله وسکون رای مهمله وفتح میم وها والف وخفای نون اسم کنیز مبدست وششترنگی بواو وشین معجمه دوم وفتح رای مهمله وخفای نون وکسر کاف فارسی وسکون یای تحتانی اسم جدوارست وشق بفتح واو وشین وسکون قاف اسم فارسی وبلغت مصر اشق پوستین حیوانی ست از سگ بزرگتر واز پلنگ کوچک تر ودر رنگ وشکل مانند آن وفربه دوم آن از یک جیب کمتر ودر تنکابن آنرا پلنگ تومول نامند وگویند شبیه برو باه ست ودر ترکستان میباشد وبری ست گرم وخشک در آخر سوم ومحلل ریاح وجهت فالج وکزاز وعرشه نافع ودوشیدن پوستین آن جهت امراض مذکوره عظیم النفع ومسخن بسیار ومزیل بلغم ومقوی گرده وباه ومعین بران ومصلح حال گرده ومثانه وپشت بارد ومداومت لباس وفرش وشستن بران جهت بواسیر ونفرس مجرب نوشته وجهت سرد مزاجان وپیران نافع ومضر گرم مزاجان ونوشندگان شراب وباریک کننده جلده وهیا گرداننده آن ازبرای قبول آفات از سرما وپاشیدن موی سوخته آن نافع جراحات کهنه وشک اسم عرب ست وشکهنی بکسر کاف فارسی وخفای ها وکسر نون وسکون یای تحتانی اسم مشترک ست میان نیل پر وتنباکو وشق اشق ست وشلیا بکسر اول وفتح شین معجمه وسکون لام وفتح یای تحتانی والف اسم مشترک میان پاپڑه ولانگلی ست وشلیاپرنا بفتح بای فارسی وسکون رای مهمله وفتح نون والف اسم میدست وشلیوشٹھا بکسر اول وفتح شین معجمه وسکون لام وضم یای تحتانی وسکون واو مجهول وشین معجمه دوم وفتح تای فوقانی هندی وخفای ها والف اسم برگ تنباکوست وشم بضم اول وثانی بلغت تنکابن ودیلم اسم سمانی ست وششے بکسر اول وفتح شین معجمه وضم میم وسکون شین معجمه دوم وکسر تای فوقانی هندی وسکون یای تحتانی اسم کچلاست وشناشی بکسر اول وفتح شین معجمه ونون والف وفتح شین معجمه دوم وکسر نون دوم وسکون یای تحتانی اسم مشترک ست میان ڈانکری وچترالچی وشنکرانٹ بکسر اول وسکون شین معجمه وضم نون وفتح کاف را ی مهمله والف وسکون نون وفتح تای فوقانی هندی وبسنسکرت نیل پشپی وشتی پشپی میگویند وآن نباتی ست صحرائی اکثر در برشکال میشود از یک جیب زیاده تر بلند میگردد برگ او بقدر برگ نخود وگل او خرد وچهار برگی ونیل گون مائل بانگ سرخی ودر وسط او چیزی زردی وسفیدی آمیزه واین بسیار خوشنما وخوش رنگ میشود وچون خشک گردد آسمانجنی میگردد وثمر او بقدر جوار انگ مربع سرد در اول ونزدیکتر گرم در اول اولی وخشک دافع تپ ولرزه ودندروگ یعنی مرضی که بسبب اجتماع باد ومیه ویبت وتپ حادث میشود وپر میود وبعضی مطبوخ آنرا جهت تپهای نوکهن تجربه کرده ومضمضه آن دافع قلاع وآن مجربی منقول ست که چون آنرا مع بیخ وبرگ وگل وغیره گرفته در پاؤ آتار شیر گاؤ مالیده صاف کرده بصاحب ضیق النفس هندی الفور نفع میکند وخوردن ناخورش او مقوی ودافع لاغری وسنگر هنے وجریان لعاب دهن وآب چشم ومزه دار وخوشبو ومصلح برگ تنبول ست وشنگیتم بکسر اول وسکون شین معجمه وضم نون وکاف فارسی وسکون یای فارسی وفتح تای فوقانی وسکون میم اسم مولی خردست وشنگنتکے بفتح کاف وسکون نون دوم وفتح تای فوقانی وکسر کاف دوم وسکون یای تحتانی اسم الندست وشوبھی سجم بکسر اول وسکون شین معجمه وفتح واو دوم وبای موحده وخفای ها وسکون یای تحتانی وفتح شین معجمه دوم وجیم وسکون میم اسم سونٹھ ست وشودھنی بکسر اول وضم شین معجمه وسکون واو مجهول دوم وفتح دال مهمله وخفای ها وکسر نون وسکون یای تحتانی اسم نیل ست وشورویی بکسر اول وسکون ثین معجمه وکسر دال دوم وضم رای مهمله وسکون واو سوم وبای فارسی وفتح یای تحتانی اسم گهی ست وشوم بکسر اول وسکون شین معجمه وفتح واو دوم وسکون میم اسم سونٹھ ست وشوهو بکسر اول وضم شین معجمه وسکون واو دوم وضم ها وسکون واو سوم اسم بهوتانکن ست وشویدیوی بکسر اول وسکون شین معجمه وکسر دال دوم وسکون یای تحتانی مجهول وکسر دال مهمله وسکون یای تحتانی مجهول دوم وکسر واو سوم وسکون یای تحتانی سوم اسم دوای هندی ست که آنرا جهلیک نامند وشیخ بفتح واو وکسر شین معجمه وسکون یای تحتانی وجیم بقول صاحب مخزن نباتی ست که در وخ مسطور شد وششپتها بکسر اول وشین معجمه وسکون یای تحتانی مجهول وفتح شین معجمه دوم وتای فوقانی وها والف اسم تنباکو ست

فصل واو با صاد مهمله وضاد معجمه وطای مهمله - وصیف الاسود پرسیاوشان ست وضر بفتح واو وضاد معجمه چرک وریم بوی ناخوش

از طعام و گویند که آن درمن ست و گویند که آن ترمی شیر و مسکه و غیر همانز دفساد آنها ست و ضع بفتح اول و ثانی جانوری ست خرد و مثل کنجشک و گویند که آن صعوه ست و ضع خرمای ترکه در ظرف گذارند و طح بفتح واو و طای مهمله سرگین ست و طم غافقی نوشته که آن نباتی ست شبیه باذخر بقدر ذراع بلندکه شتر و بیج آن سیاه داخل آن سفید بغایت مقوی جماع و خصوصا چون بیج آن با شیر بکوبند و چون بزنا آرا بچرخ و تاج آن کثرت پذیرد واین دوا مشهور ببلادبربرست و طواط بفتح اول خفاش ست **فصل واو با عین مهمله** - وعاط گل زرد و عل بفتح واو و کسر عین و لام بقول گیلانی وغیره اسم تیس جبلی یعنی بز نر کوهی ست و گویند اسم بقر جبلی ست مطلقا یعنی گاو کوهی و جمع آن وعول و او عال آمده و بعضی گفته اند که بهتر از اهلی ست وآن حیوانی ست بسیار سیاه رنگ بقدر جاموس و کوچکی و نوعی از ایل یعنی گوزن ست و برکی جوبرود و دیلم شوکا نامند گرم و خشک در سوم جید الغذا و سقوطی اعضای سر و مزاجان و پیران و نافع صاحبان فراج سرد و تر و مقوی ادمان و طلای پیه آن جهت فالج و کزاز و مفاصل و نقرس مفید و گرشت آن مولد خلط عایظ سوداوی و جذام و محرق خون مصلح آن مهراختن آن و استعمال آن با ملطفات و سکه که درین اصل عظیم ست و آبکامه و لعابها باخراج سودا از بدن و ملازمت حمام آب شیرین و محمول شاخ آن مورث عقر زن و بخور موی آن گریزاننده هوام و چون شخصی را تبا زیانه زده باشند و یا ضربه و سقطه و یا صدمه بدان رسیده باشد و در پوست آن کرگ را گرم جا کرده باشند به پیچند در آن زائل گردد و ورم نکند و عنان اسم عرق ست و عوارع بدو واو و دو عین مهمله اسم ایل ست که بفارسی بزکوهی گویند و در گوزن مسطور شد و عوع بحذف الف رو باه و مرد دانا **فصل واو با غین معجمه و فا و قاف** - وغد اسم عربی بادنجان ست و فیری اسم گندم ست و قاع بضم اول و فتح قاف و الف و عین مهمله اسم عربی نقل خشک ست و گاه بر درخت آن اطلاق مینمایند و آن دوم ست که مذکور شد و بکسر اول بمعنی جماع ست و قل بقول صاحب شمس المدرر بزکوهی ست و آن ایل یعنی گوزن ست و بقول صاحب مخزن اسم عربی تمر خشک درخت نقل ست و قنا اسم اشق ست و قیعه بفتح واو و کسر قاف آب باران ست و قیون اسم ترب ست **فصل واو با کاف** و کاچیل بکسر واو و فتح کاف و الف و فتح یای فارسی و خفای ها و سکون لام اسم کج بیل ست و کترم بفتح واو و سکون کاف و فتح تای فوقانی و رای مهمله و سکون میم اسم بهجوین بزرگ ست و کچا بکسر واو و ضم کاف و فتح جیم فارسی و الف اسم کج نیبوست و کرشان بیرست و کرانتا بکسر واو و سکون کاف و فتح رای مهمله و الف و سکون نون و فتح تای فوقانی و الف اسم ماندوک برمی ست و کرشلیپی بفتح واو و سکون کاف و فتح رای مهمله و شین معجمه و سکون لام و فتح یای تحتانی و کسر یای فارسی و سکون یای تحتانی دوم اسم درخت اُپّی سفید ست و کرنے بکسر واو و فتح کاف و سکون رای مهمله و کسر نون و سکون یای تحتانی اسم تیندوی کلان ست و کرو بکسر واو و ضم کاف و رای هندی و سکون واو دوم اسم سنگی تیلا و آن از قسم پتوال ست و کسارگت بکسر واو و فتح کاف و سین مهمله و الف و فتح رای مهمله و سکون کاف فارسی و فتح تای فوقانی اسم مشترک میان بسکپیره و مینهه ست و کستو بکسر واو و فتح کاف و سین مهمله سکون سین مهمله دوم و ضم تای فوقانی و سکون واو دوم اسم بسکپیره ست و کسم بکسر واو و فتح کاف و سین مهمله و سکون میم اسم مدن ست و کف بفتح بزکوهی و آن ایل یعنی گوزن ست و کلا بفتح واو و ضم کاف و فتح لام و الف اسم درخت مولسری و درخت کرا است و کل کاری بفتح واو و ضم کاف و فتح لام و فتح کاف دوم و الف و کسر رای مهمله و سکون یای تحتانی اسم تمبر حجم ست و کنکتا بکسر واو و فتح کاف و سکون نون و فتح کاف دوم و تای فوقانی و الف اسم قسم ولا خار دارست و کو بضم واو و کاف مشدد و سکون واو دوم اسم فولاد ست **فصل واو با لام** ولا آوا بفتح واو و لام مشدد و الف و همزه و واو دوم و الف اسم رائی سفید مائل بزردی ست و لبها جنی بکسر واو و فتح لام مشدد و بای موحده و حفای ها و الف و کسر جیم و نون و سکون یای تحتانی اسم گل عباسی ست و صرف لفظ و لبها اسم درخت پیلو و اسم گندست و لب بفتح واو و لام و سکون بای موحده بعربی نام نوعی از زیتونات ست و آزا بیونانی باماض گویند و بعضی گفته اند که آن خرفه ست و گویند ابوحلیسا و غلط کرده کسی که آنرا الب دانسته و آن غیر الب ست که شجرة الراهب نامند و غیر ما هو دانه ست باجمله نباتی ست که بقدر یک ذراع بلند میشود و برگ آن مثل برگ زیتون و بسیار سبز مائل بسیری و با خشونت و شیردار و چون قطع نمایند شیر ازان جاری گردد و در بعضی جایها شبیه ببرگ مورد و گرم و خشک در دوم مفتی و مقوی قوی و با قوت مسهل شدید

و مخرج اخلاط بشدت و منقی بدن و گویند که از عجائب خواص آن آنست که چون آنرا از طرف بالا قطع نمایند برگ و شیر و تخم آن قی صرف آرد بدین اسهال واگر از جانب پائین قطع کنند اسهال نماید بدون قی و اگر از هر دو قسم ترکیب داده بخورند قی و اسهال هر دو می آرد و مخرج کرم شکم ست و آن قی مسهل ست اگر نیم درم با عسل و آبی که در آن بنفسه جوشانیده باشند بخورند و ازین مقدار زیاده نکنند که کشنده ست و مورث غشی بدل آن لالا ست و اجتناب از استعمال آن مطلقا اولی ست **ولترو** بکسر واو و سکون لام و ضم تای فوقانی در رای مهمله و سکون واو دوم بسنسکرت ترپ یعنے درخت او و تیم در چھاد و پیر و یلا معنی هر دو هم آنکه آن درخت با دیگر اجزا با در از بیخ برکنند و آنچنانسارگ یعنی بسیار کمان اسمال را مفید میگویند و آن درختی ست پر خار برگ آن ریزه مانند برگ بھوئین آنوله بلکه از ان هم خرد تر سبک و گرم و دافع تپ بعد ولادت نوشته اند **ولرو** بفتح واو و لام مشدد و ضم راے مهمله و سکون واو دوم اسم چیتاست و نزد بعضے اسم او لرو دونین ست بفتح واو سوم و کسر نون مشدد و خفای ها و سکون یای تحتانی و نون دوم **ولگا** بکسر واو و سکون لام و فتح کاف فارسی و الف هم گیت ست **ولکام** جسفرم ست **ولی** بکسر واو و سکون لام و کسر کاف و سکون یای تحتانی هم کمل ست که روئیدگی هندی ست و گذشت **ولما** بکسر او و سکون لام و فتح میم و الف و آنرا جلوا نیز گویند اسم درختی ست و بردو قسم یکی بی خار و دوم خاردار قسم اول را ولما و در سنسکرت شلمل و بچھایعنی درخت آن سفید میباشد و دنبھوا که هم ست و گوکرنا یعنی لاغری و بدرنگی و زردی بدن بسبب خشک شدن خون بدن دور کند و یا نطور ها یعنی سفید که عبارت از سوء القنیه و استسقا ست و زرد که عبارت از یرقان ست دور کند و **شلمل** و **شلکه** یعنی سیلان منی را بقوت قویهٔ خود دور میکند و تھاکارڈواه یعنی مقوی ست و دردڈه تروه یعنی از خوردن این درخت بدن فربه میگردد و گشنائی یعنے مزه زعفت دارد و ویرپتره یکھا یعنی برگش خرما زبرگ تمر ہندی میباشد و قسم دوم را ناگو ولما و در سنسکرت و گنگاٹا یعنی سنگ مشانه و گرده را مفید و تنترک تروه یعنے درختش مقوی قوت سامعه ست و گنگلی یعنی خاردار و سواد و گنگلی یعنی خارا و خوب و مزه دار ست و وایا گھر پا یعنی مانند پنجهٔ شیر میباشد و مردو پھل یعنی بارا و نازک و نرم میباشد و گرندھلا یعنی دافع گرهای پس گوش و کرن روشن یعنی گرهای پس گوش و دیگر امراض آن ازین دوا و در میشود و شان دردمهان یعنی درخت سکان ست شاید که دافع امراض سکان و بادا فع زهر سکان ست و گاگ تروه یعنی مزاج این درخت گرم ست و آویگیا نگاک یعنی این درخت در آتش هوم بکار می آید و وایا گھر کنچپی یعنی مانند کمر شیر قوت مید هد و بعضی نسخ و یا کھر کاپ راجپتی یعنی برای گزیدن شیر و بندر دوای مفید ست میگویند آن درختی ست میان خرد و بزرگ و پر خار برگش مشابه به برگ بیر لیکن از ان خرد و گلش زرد کوچک و بار آن برابر فالسه و دران تخمها زیاده از فالسه و مزهٔ او بعد رسیدگی شیرین گردد و گویند بی خار تا ذک و با مزه ست دامیل و فساد اقسام بول و دملهای کهنه دور کند و با ضمه بغرایه و خاردار تیز و تلخ ست از دامیل دفع نماید و چون بیخ او در سایه خشک کرده سفوف نموده بصاحب بول شیرین دهند زود فائده دهد **ولمسندھی** بکسر او و سکون لام و فتح میم و سین مهمله و سکون نون و کسر دال مهمله و خفای ها و سکون یای تحتانی اسم مسی ست **ولمیتو** بفتح واو و سکون لام و کسر میم و سکون یای تحتانی مجهول و ضم تای فوقانی و سکون واو و دوم اسم گینگنٹی ست **ولنگ** بکسر واو و فتح لام و خفای نون و سکون کاف فارسی اسم پای برنگ ست **ولولین** بارخرا و جز آن و گویند غورهٔ خرما و آن طلع ست **ولی** بکسر واو و لام مشدد و سکون یای تحتانی **وللی** بکسر واو و ضم لام اول و کسر لام دوم مشدد و سکون یای تحتانی اسم لمس ست **ولی پھل** بفتح واو و کسر لام مشدد و سکون یای تحتانی و فتح بای فارسی و خفای ها و لام اسم بار پیشونی ست **ولیجم** بفتح جیم و سکون میم اسم مرچ سیاه ست **ولی سشو یک پھل** بضم سین مهمله و فتح شین معجمه و کسر واو و سکون یای تحتانی و فتح کاف و بای فارسی و خفای ها و لام اسم بیل پتری ست **ولیع** بفتح واو و کسر لام و سکون یای تحتانی و عین مهمله غنچهٔ ناشگفته و گویند بعین معجمه طلع ست **ولیقه** بروزن سلیقه طعامی که از آرد گندم و روغن سازند **ولیکا** بفتح واو و کسر لام مشدد و سکون یای تحتانی و فتح کاف و الف اسم مشترک ست میان بنت و ممیثه **ولیگارم** بکسر واو و لام و سکون یای تحتانی و فتح کاف فارسی و الف و فتح رای مهمله و سکون میم اسم سهاگه ست **ولیکندھانیا** بفتح واو و کسر لام مشدد و سکون یای تحتانی و فتح کاف و سکون نون و فتح دال مهمله و خفای ها و الف

وکسر نون مشدد وسکون یای تحتانی والف اسم بداری کنندست **فصل واو با میم و نون** - **وملم** بکسر واو وفتح میم ولام وسکون میم دوم اسم ابرکست **ومنهان** بفتح واو ومیم ونون وہا والف وخفای نون دوم اسم مین پھل ست **ونا** بکسر واو وفتح نون مشدد والف اسم مسکہ ہت ونیز اسم پرد ہاک پرنی ست **ونپیلی** بفتح واو ونون وکسر یای فارسی وفتح بای فارسی دوم مشدد وکسر لام وسکون یای تحتانی اسم پھل دستی ست **ونتکت** بفتح واو ونون وکسر تای فوقانی وسکون کاف وفتح تای فوقانی دوم اسم ہزار دانہ وورخت کالا کڑا است **ونجا** بر واو وسکون نون وفتح جیم والف اسم کردست کہ از دہین وطنبورہ بسازند **ونجلا** بفتح واو وخفای نون وضم جیم وفتح لام والف اسم سرودست **ونجلا ہا** بفتح جیم ولام الف وزیادتی ہا والف اسم نئی درخت ست **ونجھاجات** بخفای ہا والف وفتح جیم دوم والف وتای فوقانی **ووندلک** بکسر واو وسکون نون وفتح دال مہملہ والف وضم کاف اسم بندا ست **وندی** بکسر واو وخفای نون وکسر دال ہندی وسکون یای تحتانی اسم چاندی ست **وسپتیہی** بفتح واو ونون وسین مہملہ وفتح بای فارسی وکسر تای فوقانی وسکون یای تحتانی وکسر ہا وسکون یای تحتانی دوم اسم برگست **ونگ** بفتح واو وخفای نون وسکون کاف فارسی **وونگم** بزیادتی میم نیز آمدہ اسم پنگ یعنی قلی کشتہ ست **ونگا** بفتح واو وخفای نون وفتح کاف فارسی والف اسم بیگن ست **ودنگایا** باضافۂ یای تحتانی والف دوم نیز گویند **ونمالیکا** بفتح واو ونون وسکون یای تحتانی وکسر لام وسکون یای تحتانی وفتح کاف والف اسم بھوئین تارست یعنی موسلی ونیز اسم گل گڑھل ست **ونوشدھی** بفتح واو ونون وسکون واو دوم وفتح شین معجمہ وکسر دال مہملہ وخفای ہا وسکون یای تحتانی اسم ماندلوک برہمی وسہروای دشتی ست **ونہی** بفتح واو وکسر نون مشدد وخفای ہا وسکون یای تحتانی اسم آتش ست ونیز اسم کارتک **ونھی چوڑا** بضم جیم فارسی وسکون واو ودوم وفتح رای ہندی والف اسم ملاح پتری ست **ونھی واروی** بفتح دال مہملہ والف وسکون رای مہملہ وکسر واو وسکون یای تحتانی اسم رسوت وصنع سیندی ست **ونھی نامک** بفتح نون والف وفتح میم وکاف اسم چترسول ست **ونہیم** بزیادتی میم بر نھی اسم رسوت ست **ونیتہ** بکسر واو ونون وسکون یای تحتانی وفتح تای فوقانی وخفای ہا اسم دونہ ست **ونیتکت** اسم ہزار دانہ است **ونیمبا بی** بفتح واو وکسر نون مشدد وخفای یای تحتانی وفتح میم والف وکسر لام وسکون یای تحتانی اسم پھلگری ست **فصل واو با واو و یای تحتانی** - **ووبا** بضم واو اول وسکون دوم وفتح میم والف اسم اجوائن واجمود ست **ووشنہا** بفتح واو اول وسکون دوم وخفای نون وفتح شین معجمہ وہا والف **ووشنم** بمیم عوض ہا ہر دو اسم بانست **ووشاکھیا** بکسر کاف وخفای ہا ویای تحتانی والف دوم **ووشنلوچن** بضم لام وسکون واو وفتح جیم فارسی وسکون نون ہر دو اسم بنسلوچن ست **ویاپا** بکسر واو وخفای یای تحتانی والف وفتح بای فارسی والف دوم اسم درخت نیب ست **ویاڑونشتہ** بفتح رای ہندی وضم واو وخفای نون وسکون شین معجمہ وفتح تای فوقانی ورای مہملہ اسم گوکھرو خرد ست **ویاگھر** بکسر واو وخفای یای تحتانی والف وفتح کاف فارسی وخفای ہا وسکون رای مہملہ اسم باگھ ست **ویاگھری** باضافۂ یای تحتانی اسم مشترک میان پھکر بندہ وبھٹ کٹائی ست **ویاگھرپاد** بفتح بای فارسی والف ودال مہملہ اسم ولماخار دارست **ویاگھرتلوپا** بفتح تای فوقانی وضم لام وسکون واو دوم مجہول وفتح بای فارسی وسیم والف اسم پھکر بندہ ہت **ویاگھرچرنی** بفتح جیم فارسی ورای مہملہ وکسر نون وسکون یای تحتانی اسم گھیکوار است **ویاگھرکسپچے** بفتح کاف وسکون سین مہملہ وفتح جیم فارسی وکسر یای فارسی وسکون یای تحتانی ودر بعضی نسخ بای فارسی عوض سین مہملہ آمدہ یعنی کپچی ہر دو اسم ولماخار دارست **ویاگھرنکھم** بفتح نون وکاف وخفای ہا وسکون میم اسم باگ نگھرست **ویالاوھومک** بکسر واو وخفای یای تحتانی والف وفتح لام والف دوم وضم دال مہملہ وخفای ہا وسکون واو وفتح میم وسکون کاف اسم تنباکوست **ویالپتریک** بفتح لام وضم بای فارسی وسکون تای فوقانی وکسر رای مہملہ وسکون یای تحتانی دوم وفتح کاف اسم قسمی از گلگڑی ست **ویادیکھات** بکسر دال مہملہ وسکون یای تحتانی دوم وفتح کاف فارسی وخفای ہا والف وتای فوقانی اسم املتاس ست **ویبھانڈی** بکسر واو وسکون یای تحتانی وفتح ہای موحدہ وخفای ہا وسکون الف ونون وکسر دال ہندی وسکون یای تحتانی دوم اسم مٹروڑ پھلی ست **ویتر** بکسر واو وسکون یای تحتانی مجہول وتای فوقانی وضم رای مہملہ وسکون واو دوم اسم بینت ست **ویجنتو** بفتح واو وسکون یای تحتانی وفتح جیم وسکون نون

وضم تای فوقانی وسکون واو دوم وبکسر جیم واضافۂ یای تحتانی بعد جیم وسکون تای فوقانی وحذف واو یعنی دیجینت نیز آمدہ ہم ماننکلست **ویدلی** بفتح واو وسکون یای تحتانی وفتح دال مہملہ وکسر لام وسکون یای تحتانی دوم اسم جامن خردست **ویدنم** بکسر واو وسکون یای تحتانی وفتح دال مہملہ ونون و سکون میم اسم تورئی تلخست **ویڈوری** بفتح واو وسکون یای تحتانی وضم دال ہندی وسکون واو وکسر رای مہملہ وسکون یای تحتانی وعوض واو اول بای موحدہ نیز آمدہ یعنی بیدوری اسم لسنیہ ہست **ویدیہی** بفتح واو وسکون یای تحتانی وکسر دال مہملہ وسکون یای تحتانی دوم مجہول وکسر ہا وسکون یای تحتانی سوم اسم پیپل ست **ویراط** اسم نقراست **ویرانت کسپس** بفتح واو وسکون یای تحتانی وفتح رای مہملہ والف وسکون نون وتای فوقانی وفتح کاف وسکون سین مہملہ وفتح جیم فارسی وسکون سین مہملہ دوم اسم مدی ست **ویرپیکھا** بکسر واو وسکون یای تحتانی وفتح رای مہملہ وبای فارسی وسکون تای فوقانی وکسر رای مہملہ دوم وسکون یای تحتانی دوم وفتح کاف وخفای ہا والف اسم ولماست **ویرپنس** بکسر واو وسکون یای تحتانی مجہول رای مہملہ وفتح بای فارسی وسکون نون وسین مہملہ اسم بارکھل ست کہ درہیچ میشود **ویرلا** بکسر واو وسکون یای تحتانی وفتح رای مہملہ ولام والف اسم آبی سفید ست **ویرلاسمرت** بکسر واو وسکون یای تحتانی ورای مہملہ وفتح لام والف وسکون سین مہملہ وضم میم وسکون رای مہملہ دوم وتای فوقانی اسم تیندوی کلان ست **ویرم** بکسر واو وسکون یای تحتانی مجہول وفتح رای مہملہ وسکون میم **ویرنونچا** بفتح نون وضم میم وسکون واو ودوم وفتح لام وسکون نون دوم وفتح جیم فارسی والف **ویرنیا** بکسر نون مشدد وخفای یای تحتانی والف ہر سہ ہم خس ست **ویروچن** بکسر واو وسکون یای تحتانی وضم رای مہملہ وسکون واو وفتح جیم فارسی وسکون نون وعوض واو اول بای موحدہ نیز آمدہ یعنی بیروچن بقول صاحب قاموس اسم سنگریزہ ست وبعضی گویند اسم بیضہ اقسام جواہر ست **ویرورچھا** بکسر واو وسکون یای تحتانی ورای مہملہ وضم واو ودوم وسکون رای مہملہ دوم وفتح جیم فارسی وخفای ہا والف اسم درخت دلترو ست ونیز آنرا ویرویلا بکسر واو دوم وسکون یای تحتانی دوم وفتح لام مشدد والف میگویند **ویرومل** بفتح میم وکسر لام مشدد درختی ست کہ آنرا در سنسکرت جرُ عجھرم یعنی بول را صاف کند ومدرست ودر بعضے نسخ بزچھرم یعنی حافظ شباب ست وجزگم یعنی ضعف وپیری آمدن نمی دہد وموچٹیا یعنی برگ و خرد گندہ ورخت میشود وآسپھوٹا یعنی برای ہیچک سفید وشیر نمدی یعنی آن درخت را در خانہ داشتن بسیار خوب ست ودولت زیادہ میکند وسٹیدانندا یعنی زنبور ازان بسیار خوش میشود ودوست میدارد وسشورش یعنی در بارش خوب میشود وگھ بندھن یعنی با مراض دہن بہتر وکسے کہ دہن او از بیماری بستہ میشود آنرا دور کند میگویند وماہیت آن نوشتہ اند بجز اینکہ شیرۂ او ترش وزرخت بود قلاع دہن را مفید ومضمضہ باب برگ مطبوخ او دافع امراض دہن صاحب تذکرۃ الہند نوشتہ کہ ظاہرا از قسم چنبیلی باشد **ویریا** بکسر واو وسکون یای تحتانی ورای مہملہ فتح یای تحتانی دوم والف اسم چلکوست وبستہ بفتح واو ویای تحتانی وسکون سین مہملہ وفتح تای فوقانی وخفای ہا اسم کلو وآملہ ست **ویشاکھہ** بفتح واو وسکون یای تحتانی وفتح شین معجمہ والف وفتح کاف وخفای دو ہا اسم ساگ ٹھیکری ست **ویطس** پنجنگشت ست **ویکرانت** بفتح واو وسکون یای تحتانی وکاف وفتح رای مہملہ والف وسکون نون وتای فوقانی اسم سنگ بلورست **ویکاکنٹک ویکنٹھ** بفتح کاف وسکون نون وفتح تای فوقانی ہندی وخفای ہا اسم بھوئین تلسی ست **ویکنٹھما** بفتح میم وہا والف اسم دیوتی ست **ویگندھکا** بفتح واو وسکون یای تحتانی وفتح کاف فارسی وخفای نون وفتح دال مہملہ وخفای ہا وفتح کاف والف اسم گندھک ست **ویگی** بکسر واو وسکون یای تحتانی مجہول وکسر کاف فارسی وسکون یای تحتانی دوم در سنسکرت اسنہان کہ اسم ست **وپریکھ پریت** یعنی از دیدن گل او زن ومرد را خوشی میشود وپریت سار یعنی زرد رنگ دارد وزردی عصارۂ او دوست ولما میشود ودر بعضی نسخ پیت سار آمدہ وبندھوک پشپ یعنی گلش سرخی ہم دارد ومحبوب ست وتھامرچھا یعنی آدمیان کلان این گل را میگیرند وکار سیا یعنے از دیدنش خوشی دل میشود وجیوکھا یعنی حیات افزاست وپنچی سادکھا یعنی این گل را چون در آب بیندد رغبت نمودہ بہر طور آنرا کشیدہ ہم ست میکند میگویند قیاس مقتضے آنست کہ این گل نیز از قسم کنول باشد معتدل وتیز ومزہ دارد ودافع درد شکم واسہال وقی ودل وجان را خوشی دہد **وپلی رتن** بکسر واو وسکون یای تحتانی وکسر لام وسکون یای تحتانی ثانی وکسر رای مہملہ وفتح ہمزہ وسکون نون ہم بیج سنبل الطیب ست بقول اطبای انگریزی دافع تشنج

ویرکی
ویرم
ویلادری
ویلچی
ویرانا
ویرکنس کپس
ویرپیکھا
ویرپنس
ویرلا
ویرلاسمرت
ویرم
ویرونچی
ویرنیا
ویروچن
ویرورچھا
ویرویلا
ویرومل
ویریا
ویشاکھہ
ویطس
ویکرانت
ویکاکنٹک
ویکنٹھ
ویکنٹھما
ویگندھکا
ویگی
ویگی رتن

ومحرک ومقوی ست ودر قولنج ریحی وصرع مفید ہندو مرکبات این نیز باادویۂ دیگر میسازند **ویلم** بکسر واو وسکون یای تحتانی وفتح لام مشدد وسکون میم اسم بای بڑنگ ست **ویمو** بکسر واو وسکون یای تحتانی مجہول وضم میم وسکون واو ودوم اسم درخت نیب ست **ویندیون** قلعہ اسم صنع اللوز ست **وین** بکسر واو وسکون یای تحتانی ونون انگور سیاہ ست **وینگر** بکسر واو وسکون یای تحتانی وکسر نون وفتح کاف فارسی وسکون رای مہملہ اسم سرکہ ست اطبای انگریزی آنرا اکثر از شراب میسازند وگویند کہ آن مفرح وہاضم ست وتیزاب آن نیز میسازند وآنرا در شہد آمیختہ بر منشہا وآبلہا وزخمہای حلق استعمال میکنند **وینمی مشرا** بفتح واو وسکون یای تحتانی وفتح نون وکسر میم وسکون یای تحتانی دوم وسکون میم دوم وفتح شین معجمہ ورای مہملہ والف اسم توا کیرست **وینو** بکسر واو وسکون یای تحتانی مجہول وضم نون وسکون واو ودوم اسم بانس ست **وینی** بکسر واو وسکون یای تحتانی وکسر نون وسکون یای تحتانی دوم اسم ڈانگری ست **ویواک پشپی** بکسر واو وسکون یای تحتانی وفتح واو ودوم والف وسکون کاف وضم بای فارسی وسکون شین معجمہ وکسر بای فارسی دوم وسکون یای تحتانی اسم سانول ست **ویوشا** بکسر واو وضم یای تحتانی مجہول وسکون واو ودوم وفتح شین معجمہ والف اسم ترکہ ست

باب ہائے ہوز متضمن بر سیزدہ فصل

فصل ہا با الف - **ہاتا جوڑی** در ہتا جوڑی مذکور گردد **ہاٹکا** بفتح ہا والف وتای فوقانی ہندی وکاف والف ودوم اسم مین پھل ست **ہاٹکم** بفتح کاف وسکون میم اسم سونا ست **ہاتی** بفتح ہا والف وکسر تای فوقانی وسکون یای تحتانی ہندی اسم فیل ست نزد ہندیان گوشت آن شیرین وہنگام ہضم تلخ وبطیع گرم وسبک ودافع فساد باد ومنی ومقوی اعضا ونور چشم وافزاینده صفرا وبلغم باشد **ہادی** اسم تریاق فاروق ست **ہادیا** اسم یونانی افعی ست **ہاڑ** اسم استخوان ست **ہاڑ جوڑی** بفتح ہا والف وسکون رای ہندی وفتح جیم وسکون واو مجہول وکسر رای ہندی وسکون یای تحتانی روئیدگی ہندی ست در ملک کٹھ کثیر الوجود برگ آن مثل برگ مرچ سرخ ونوکدار وشاخہای او پریشان مثل بیلہ وموگرہ وتخم آن مثل تخم مرچ سرخ از خوردن آن استخوان شکستہ بسرعت پیوندی یابد واہل تجربہ میگویند کہ بجرد فرو رفتن آن از حلق صاحب استخوان شکستہ حرکت سرایت دہای مذکور بجانب استخوان شکستہ درمی یابد حلقۂ سبز برنگ ہمان گیاہ گرداگرد معظم مکسور میگردد وبالای گرہ گوشت پیدا میشود وآنرا ہڑجوڑی نیز گویند **ہارسنگھار** بفتح ہا والف وسکون رای مہملہ وکسر سین مہملہ وخفای نون وفتح کاف فارسی وخفای ہای دوم والف وسکون رای مہملہ دوم وہر سنگھار بدون الف اول نیز آمدہ وآن درخت ہندی ست شہور تا دو سہ قامت انسان ونزیادہ ازان نیز دیدہ شدہ وساق آن مربع شکل از بیخ تا انتہا ودر چہار ضلع آن زیر پوست چہار برگ سفید سخت اندک پہن رستہ وہمچنین در شاخہای آن وبر پوست ساق وشاخ آن نقطہای سفید رنگ شبیہ بگاؤزبان وبرگ او متوسط در بزرگی وکوچکی ودو کنار خشن وسطیر شکستہ بارگہای بسیار وسبز تیرہ پائین آن عریض وبالای آن باریک وگلش کوچک سفید رنگ خوشبو انبوبی شکل باریک اندک طولانی بقدر نیم بند انگشت وبر سر آن برگہای سفید وچ شش عدد وشبیہ بگل یاسمین وقمع گل یعنی دنبالہ او کہ بہندی ڈنڈی نامند سرخ رنگ زعفرانی وبرگہای سفید گل آن را از دنبالہ سرخ آن جدا می نمایند وافشردہ آب آنرا خشک میکنند وآنرا گل کامہ میگویند خوشبو میباشد وازآب تازۂ دنبالہ آن لباس مارنگ می نمایند اگری رنگ خوشبو میگردد ودیر دنبالہ آنرا خشک نمودہ درآب جوشادہ لباس رابدان رنگ سپید ہندزرد رنگ می گردد وتخم آن در غلاف خشبی نازک وپہن مائل بتدویر از میان اندک منحنی ومائل بزردی وتیرگی ودر اوائل تابستان پختہ میگردد ومستعمل مداد ویہ بیشتر برگ وتخم آنست طبیعتش آن سرد وخشک وباقوت قابضہ دگویند مزاج گل آن گرم وخشک در دوم ومفرح ومقوی حواس وقاتل کرم شکم واگر در شراب وخل کنند مستے می آرد وبقول حکیم غلام امام برگ او گرم ومالیدن آن بر قوبا نفع دہد لیکن اندکی سوزش آرد واگر ہفت برگ خود آن با ہفت عدد فلفل سیاہ در آب سائیدہ از پارچہ پختہ ہفت روز بنوشند خون حیض وبواسیر بند کند وسفیدی گل او در مزاج بارد مقوی دل ودافع حرارت واگر از سفیدی گل او با قند مثل گلقند نسرین سازند در تقویت قلب بی عدیل ست ودنبالہ آن کہ سرخ رنگ ست گرم مفرح مقوی باہ گویند کہ پوشیدن لباس رنگ او دافع یرقان ست وچون تخم آنرا بفشرند کہ سفید رنگ برآید وبقدر یک تولہ با فلفل گرد سہ ماشہ سائیدہ جہا سازند وسہ ماشہ با آب سرد بخورند نافع بواسیر بادی ست واگر تخم آنرا با آب سائیدہ

سر ابدان بشویند جهت دفع سبوس سر نی نظیر ست و اهل هند برگ نازک نورسته آن را بقدر شش هفت برگ با آب سائیده با اندکی زنجبیل ترکه بهندی ادرک نامند جهت تپهای کهنه مخورانند و میگویند در استعمال آن شرط ست اجتناب از ماست و سائر لبنیات و ماهی و گوشت و گویند روغن گل او دافع امراض آلات تنفس و حلق ست و حکیم شریف خان مینویسد که آن سرد و سبک و دافع باد و بلغم و صفرا و پیوند استخوان شکسته کند و همچنین بسیار ست آنرا ہڑ جوڑ بفتح با و سکون دال هندی و ضم جیم و سکون واو و فتح رای مهمله و عین نیز گویند و حکیم ابو القاسم در ہڑ جوڑ نوشته که آنرا ہڑ سنگهارا بحذف الف آخر یعنی ہڑ سنگهار نیز گویند و آن بار سنگهار ست و بخاصیت پیوند استخوان شکسته نماید و دفع فساد باد کند و قبضی میگویند که اهل هند غنچهای نیم شگفتهٔ آنرا بریسمان کشیده بار میسازند و بار سنگهار ازین جهت گویند زیرا که بار بلغت هندی گل را که برشته کشیده و گردون انداز ند می نامند و سنگهار زینت و آرایش را گویند **هارون** بروزن قارون طائری ست که بشب خواب نکند و شکم سیر نشود و آن تمام شب آواز کند بحیث تلذذ از آواز خود و در روز بطلب معاش خود مصروف گردد و خوردن گوشت آن گوشت زنان افزاید و حسن آنها زیاده کند و همچنین بدن کشتی گیران سخت نماید و چون دماغ آن در سایه خشک نموده بقدر ربع درم گرفته با روغن بادام سعوط نمایند در شب خواب نکند و دماغ آن مثل شارب خمر خدر گردد و طرب و فعل آن مثل فعل شارب شراب شود و کسی را که سودا هضم باشد و جگر آن بخور و انتهای طعام آن را بسیار پیدا شود **هانس** اسم او زنست **هاسیمونا** بفتح با و الف و کسر سین مهمله و سکون یای تحتانی و ضم میم و سکون واو و فتح نون و الف و با یمونا نیز گویند لغت تبتی ست گویند که آن فلفل الذکر ست و گویند بخور مریم و گویند عرطنیشا و ابو بکر بن وحشیه در کتاب خود گفته که آن نباتی ست بی برگ و بر زمین بقدر ذراع قائم میشود و سر آن بکشیده و بلند و بر شتا خهای آن نر و جهت زنبی و بیخ آن مثل خربزه مدور و مجوف و زیر آن رگی در زمین بقدر یک تسبر کشیده و انچه از ان متصل زمین ست سطبر و هر قدر که در زمین فرو میرود باریک تر میگردد تا آنکه در آخر مثل موی میشود و بیخ آنرا غیر این برگ سیاه رنگ نیست و پوست بیخ آن خاکستری رنگ مائل بسیاهی غلیظ خشن و چون بشکنند در داخل آن مغز سفید برآید و بعضے نوشته اند که ساق آن بلند و بار طوبت لزج چسپنده و مرغب و شاخهای آن باریک و برگهای آن ریزه شبیه بخار کوچک و بیخ آن شبیه بشلغم و سیاه و خام و پخته آنرا میخورند و لذیذ میباشد و مائل به تیزی و بیخ آن گرم در دوم خشک در اول و بعضے گرم و تر و نهسته اند و مطعف اخلاط غلیظه و خوردن آن مقوی قلب و حافظ صحت بدن و جهت سر فرد و درد سینه و سپرز و گرده و شانه نافع و بیشتر این صفات بر بلادینی میشود و اهل آنها بیخ آن را و شاخ آن را مطبوخ مطیب به زیت و سرکه و آبگامه میخورند و گاه شاخهای آن با بیخ آن اضافه کرده با آب و نمک یک بار و دو بار دیگر با آب تنها جوش میدهند پس خشک نموده سائیده با آن اندک آرد جو آمیخته نان برتابه می پزند و ازافعال این نان ست که هیچگاه انسانی هفت روز متواتر آنرا بخورد حفظ قوت بدن آن تا آخر سن نماید و تقویت قلب و پشت و استحکام آنها کند و چون خام یا پخته خورند جهت سر فرو نشستن و چون در آب طبخ آن طفلے را که بر رفتار قادر نباشد بشانند بسرعت بران قادر گردد و نشستن بدن تقویت اعضای صبیان نماید و خوردن آن با شیر طعام موعین بر جماع ست و گویند از خواص نان آنست که چون انسان آنرا با پیه بخورد و بازن جماع نماید با پسر حامله گردد با ذن خالق آن و این مجرب ست و گیلانی گوید که آنرا منافع عظیمه با نخاصیت ست بزعم بعضے خوردن بیخ آن قبل از جماع مولد پسر ست و گویند که با نخاصیت زائله منعقد از ان قبول صورت انوثیت نمی کند و بخور آن جهت سرعت حرکت اطفال مؤثر و بگمان بعضے تعلیق آن در پارچه بسته در روز چهارشنبه قبل از طلوع آفتاب دافع صرع و چشم بد ست **هال بوا** قاقلهٔ صغار ست **هالع** شتر مرغ ست **هالوک** گویند اسد العدس ست و بلغت مصر حبق فیل ست و ابن بیطار گفته که آن نزد اهل مصر و افریقیه نیز اسم نوعی از طرائیث ست و آنرا در عراق آن تراب الهالک ست و اهل مغرب آنرا و بیخ الفار نامند آن شک ست یعنی سم الفار ست **هالون** بفتح با و ملحق بضم لام و سکون واو مجهول و خفای نون و نیز **هالم** بفتح لام و سکون میم و با اسم اسم هندی حرف ست که حب الرشاد نیز گویند بقول هندیان مبیعی و مقوی بدن و دفع فواق و باد و بلغم و ایتسار و فساد خون ست و انعال و خواص این بقول یونانیان در حرف مسطور شد **هالینوس** و **هالینوطس** الکلیل الملک ست **هامه** چند ست و سر و پیشانی و گویند میانهٔ سر و تخفیف سر هر شی و گویند همه سر و گویند استخوان سر از تن مرده و گویند کلنگ مادهٔ دو مو و تشدید میم عقارب و حشرات الارض جمع آن **هوام** **هانس** اسم مرغابی ست **هاؤبیر** بفتح با و الف

آروں
آرون
ہارون
ہانس
ہاسیمونا
ہاؤبیر

وضم همزه وسکون واو وکسر بای موحده وسکون یای تحتانی مجهولی ورای مهمله در هوبر خواهد آمد **فصل با بای موحده** - **هپشا** بفتح هاو ضم بای فارسی وفتح شین معجمه والف اسم بحیره پاست وباضافهٔ واو بعد بای فارسی نیز آمده **هبل** بفتح هاو بای موحده ولام اسم هوبر پرست **هپوکها** بفتح هاو ضم بای فارسی وسکون واو وفتح کاف وهای دوم والف نیز اسم هوبر پرست **هبید** بروزن عبید تخم خطل ست **هبط** بفتح هاو سکون بای موحده یا فتح آن طلوای آرد برنج یا شیر وشکر ست **فصل با باتای فوقانی وجیم** - **هتا جوڑی** بفتح هاو تای فوقانی مشدد والف وضم جیم وسکون واو مجهول وکسر رای مهمله هندی وسکون یای تحتانی اسم هندی بخور مریم ست **هتالیشٹیک** بکسر هاو فتح تای فوقانی والف وفتح یای تحتانی وسکون شین معجمه وکسر تای فوقانی هندی وسکون یای تحتانی دوم وکاف اسم بکالو ست **هتی** اسم فیل ست **هتی تمی** بفتح هاو سکون تای فوقانی و فتح یای تحتانی وضم تای فوقانی دوم وکسر میم مشدد وسکون یای تحتانی دوم قسمی از بخور مریم ست **هتیاتمی** اسم درونا پشپی ست **هتیھن** بفتح هاو کسر تای فوقانی مشدد وسکون یای تحتانی وفتح های دوم وسکون نون اسم کڑوی کورست **هجامت** بکسر اول ذرت ست **هجلین** اسپ عربی النسل وکذا انسان دشتر **هجف** بکسر هاو فتح جیم مشدد شتر مرغ **هجل** بکسر هاو تشدید جیم مفتوح وسکون لام اسم لکج ست **فصل با بادال مهمله** - **هدبه** بفتح هاو سکون دال مهمله وفتح بای موحده وهاء در اصفهان آنرا خرخد او بشیراز ی مهیک وپرپاد بعربی حمار الهیت وحمار قیان و نبات الشیح وبهندی سرمانی نامند وآن حیوانی ست بقدر باقلا خاکستری رنگ وزیر شکم آن سفید وپاپایهای بسیار بقدر سوزن ودر زیر نهای آب وجاهای نمناک بهم میرسد سه دو تر دوم وتیغی نوشته اند که هدبه لغت عربی ست وآن کرمی ست کوچک سرخ مائل ببیاهی وپای بسیار دارد ودر موسم باران بهم رسد وبهندی گجائی خوانند وآنرا حمار قیان وعیر قیان وحمار الهیت گویند وبقول بعضے آن کرم کوچک بسیار پای موجود زیر خرار آب ست وهنگام لمس بدست مستدیر میشود وچون آنرا سائیده در پوست انار با عسل در دغن گل انداخته بر خاکستر گرم جوش دهند ونیگرم در گوش چکانند درد آنرا ساکن کند و همچنین اگر در زیت جوش داده در گوش چکانند وچون تمنک بدان با عسل نمایند ویا بر مرغ طلا کنند جهت خناق وسقوط لهات نافع وچون در کوزهٔ گلے سوختهٔ خاکستر آن بعسل مخلوط کرده هر روز یک لعقه ازان بخورند جهت عسر النفس مفید وچون غیر سوختهٔ آن با شراب بیاشامند برای یرقان خیلی سود مند ونیز جهت عسر البول نافع وچکانیدن رطوبت آن در سوراخ ذکر ویا نهادن فتیلهٔ آلوده بدان رافع حرقة البول ست وآز خواص آن ست که چون در پارچهٔ بسته بر مریض آویزند رافع حمای مشلثه وحمای ربع ست وچون سوده بعسل سرشته شخصے که او را جدانی سمی گزیده باشد بخورد وبر جای گزیدگی بالصحت یابد **هڈجوڑ** بفتح هاو سکون دال هندی وضم جیم وسکون واو ورای هندی بقول صاحب تذکرة الهند اسم هر هر است که عنقریب بیاید بقول حکیم شریف خان وحکیم ابوالقاسم **هڈجوڑا** باضافهٔ الف در آخر اسم هار سنگها رست **هدل** بروزن عدل قمری ست ونیز اسم خردل وبقول بعضی خضف **هدهد** بضم هاو سکون دال مهمله وضم های ثانی وسکون واو مهملهٔ دوم بعربی ویک الکرم وکنیت آن ابوالاخبار وابو نامه وابوالریع ست وبفارسی مرغ سلیمانی وپوپو وپوپ وپوپک وشانه سرک وبهندی کھٹک بڑھیا وکھٹکھنہ بڑھئی گویند وآن طائر معروف ست منقش پر وخطوط آن بر نگهای بسیار ونقطهای زرد وسیاه وبر سر آن تاج از پر آن بدو میباشد وگرم وخشک در دوم وگویند کاطع گوشت آن بسیار گرم وخشک ودر کیفیت قوی تر از اکثر طیور بر سے چون گوشت آنرا با شبت مهرا پخته شور بای آن بنوشند گوشت آن بخورند قولنج وانقصاب النفس را نافع ونیز جهت تفتیح سدد ورفع پیچش وتحلیل خون منجمد در گرده وشانه مفید وچون زهرهٔ آن بعد کندیدن موی زائد پلک در چشم کشند منع روئیدن آن نماید ونیز اکتحال زهره ویا خون آن جهت بیاض چشم نافع وضماد زهره وخون آن جهت بهق وسفعه وضماد زهرهٔ آن در جای تاریک تا سه روز بصاحب لقوه مفید ودل آن از حلق فرو بردن گرمکرم بصداز ذبح باعث قوت حافظه وبدستور سعوط دماغ آن با روغن کنجد تازه وچون دل آن خشک نمایند وبا ریک سوده با طلا بنوشند تقویت باه نماید واز خواص آن ست که چون چشم آن بر سر صاحب نسیان بیاویزند تقویت حافظه نماید واموری که فراموش کرده باشد بیاد آرد وبر صاحب جذام در ابتدا جذام ناموقف گرداند وکسی که اراده غلبه بر دشمن نماید نیز مؤثر وبر حاج ظفر یابد وتعلیق پر وزبان آن باعث جاه ودوستی با مردم وظفر بر خصم وهمچنین تعلیق منقار

زیرین آن و تعلیق استخوان فک زیرین آن جهت بستن زبان بدلویان و دوستی دشمنان دهد بهذرخ کرده بتاسه بر در خانه آویختن باعث امن اهل آن خانه
از جمله بلیه و سحر و چشم بد و ام الصبیان دسارق و طارق و بخور گوشت کان بجنون و مسحوره مفقود العقل صحت بخشد و در استخوان بازوی آن سر علیم ست تعلیق
آن جهت تب بلیغ نافع و اگر بمغز آن در برج کبوتران بخور سازند بیچ موذی گرد آن نگردد و چون خون آنرا خشک نموده با سوسن بسایند و بروغن کنجد تازه بیخته
بر موی مالند و ساعتی بگذارند پس بشویند سیاه و مجعد گرداند و بخور بر آن در مکان جهت گریزانیدن هوام و مور چه و کیک مفیده و بستور بخور آن جهت زخمها
و سحر و جنون مؤثر و گویند که گذاشتن تاخن و پر آن در حریر زرد بسته زیر سر دو دشمن جهت الفت میان ایشان خصوصا وقتی که قمر در سنبله و نظر دوستی با زهره
داشته باشند و نگاهداشتن آن با خود جهت نصرت بر خصم و خوردن گوشت آن جهت رفع سحر و کسانی را که بسته باشند و چون دراز ترین پر از پرهای بادوی آن را
در پوست بسته بر ران راست تعلیق نمایند در هنگام مجامعت تقویت بخشد هڑی بفتح با و کسر دال هندی مشدد و سکون یای تحتانی اسم هندی استخوان ست
هدید بضم اول شبیه غلیظ هدیل بروزن عدیل اسم کبوتر نرست فصل با بارای مهمله - هر بفتح با و سکون رای مهمله و هر ا بفتح رای مهمله مشدد و اضافه الف
در آخر و هرٹ بسکون رای هندی هر سه اسم هندی هلیله ست و هنود آنرا کرکا گویند و بزبان سنسکرت پچمیا یعنی پرهیزی ست و انچمیا یعنی بانچیج نه شیست
وجیا و وجیا یعنی بهر مرض که دهند فائده دهد و امرتوکها یعنی زحمت ست و پوتنا یعنی زرد ست و شوا یعنی بصورت ست میشود و پرانداری یعنی حیات بخشد
وجان را قوت میدهد و آیشریا یعنی باین دو اباین چیزها فائده مندست و پتمیا یعنی چتر برسرست و شامتسا یعنی خوردن او یک سالی بترازیاق
دامرت ست و اچھو گھی یعنی روشنی بخش و دولت افزای چشم و کلید رسر یعنی سردی مشکن و بهری مکی که هم اوست میگویند نزد هندیان گرم و مزه او تیز
و تلخ و زحمت و جهت ضیق النفس و اسهال و در دشکم و کلانی آن و سنگر هنی و کشت و در د سینه و پرقان و تپهای کهنه و قی سود مندست و چٹنی و اچار او که
از خام آن سازند مزه دار ست طبع را تیز کند و سینه و ضیق و امراض سمی و بدنی را میبرد چنانکه دزد را میبرند و با و را بدر کند و بول صاف نماید نیز نوشته اند
که وقت هضم زحمت و شیرین ست تپهای کهنه و لک دور کند و اگر با نمک بخورند سبک بود آتش هضم تیز کند و براز بفراغت کند و عمر دراز نماید و شباب
و صحت را نگاهدارد و منی و عقل و قوت و حفظ زیاده کند و دارو او رام و اسهال و سیه و کرم شکم و خروج متعدد و استسقا و تشنگی مفرط را سود دهد و در همه انار این ثمرها
فائق ست و افعال و خواص آن بقول یونانیان در هلیله ذکر یابد هر پاریوٹی بفتح با و سکون رای مهمله و فتح یای فارسی و الف و کسر رای مهمله دوم و سکون
یای تحتانی مجهول و واو و کسر رای هندی و سکون یای تحتانی و دم و شور بضاد عوض بای فارسی ست یعنی هر فاریوٹی و در سنسکرت پراچینی آملک میگویند
ثمر درخت هندی ست مدور با پنج شش پهلو و در خامی سبز و بعد رسیدن زرد برنگ آمله میشود و آنرا خام و پخته میخورند و در سرکه نیز پرورده میکنند و تخم آن
نیز پهلو دار و درخت آن بزرگ با تنه و بر پوست او زرد و اندک و شاخ آن انبوه و برگ آن طولانی اندک عریض الطرفین نیز مشرف و سبز شکفته در شاخهای باریک در
دو صف مقابل یکدیگر و گل آن بسیار ریزه صندلی رنگ اندکی سفید و خوشه دار و ثمر آن در خامی زحمت و ترش و بعد رسیدن ترش با اندکی شیرینی برگ
آنرا طعم غالب نبود مگر اندکی شیرینی و پوست آن اندک زحمت و از ثمر آن اچار و قلیه بسیار سازند بقول صاحب مخزن سرد و تر در سوم قامع صفرا و مسکن غلیان
خون و حرارت و مولد بلغم ست و بقول مؤلف تذکرة الهند سرد و خشک در دوم و مقوی دل و معده و مشهی و تیز کننده فهم و ذکا و نافع بواسیر و مقوی چشم
و عصب را چندان ضرر نرساند و مرباى آن با مزجه صفراوی بسیار موافق و مضر سینه و حلق سرد مزاجان و مؤلد بلغم مصلح آن شکر و نبخبیل و نمک ست
و پوست درخت آن مقی و گلاب معین او ست و مصلحش بیخ کاکنج و حکیم غلام امام نوشته که گرم و خشک مسهل دافع باد فرنگ ست باین نمط که
پوست درخت آن پنج درم و فلفل گرد یک درم با پنجاه درم آب سحق نموده چهار ده روز خورند و اگر قدری سیماب در شیره برگ هر پاریوٹی یک پاس
حل نمایند و بوست و پامالند چون خشک شود مشغول بجاع شوند امساک نماید هر پی بکسر ها و سکون رای مهمله و کسر بای موحده و سکون یای تحتانی
بقول حکیم شریف خان و غیره هم بیخی ست زرد رنگ گرم و خشک مسهل مره صفراء بلغم و اخلاط غلیظ و مواد فاسده شریتی از دانگی تا نیم درم و هر پی بفتح ها بقول
میر بها الدین اهم هندی بیخ نوعی از سقمونیا ست و در کوهستان کشمیر کثیر الوجود و دو قسم میباشد یکی مائل بسیاهی و دوم سفید شکری رنگ دراز غیر مخروطی

بمقدار سه جدوار قسم سیاه آن گرم و خشک در چهارم و از سموم قتاله مقدار نیم نخود آن کشنده با سهال مفرط و قی و سیخ و سوزش و گرمی باطن و تشنج با بس تدبیر آن تدبیر پیش خورده است و بسبب شدت قوت این را حکمای هند استعمال نمی کنند و قسم سفید شکری رنگ آن گرم و خشک در آخر سوم و دانگی از آن کشنده است بعوارض مذکوره و تدبیر این نیز بدستور و این را در اکثر سموم مستعمل دارند و آنها را بقی و اسهال دفع میکنند و مقاومت با همه سموم مینماید و با خاصیت ضرر همه را دفع میکند و گفته اند که در هنگام برآوردن بیخ آن باید که چهره و دماغ را محافظت نمایند که بخار آن بدانها نرسد والا ورم پیدا میگردد

هر بیجا بفتح ها و رای مهله و کسر بای موحده و سکون یای تحتانی و فتح جیم و الف اسم پارا ست هر تال بفتح ها و سکون رای مهله و فتح تای فوقانی و الف و لام و برای مهله در آخر عوض لام یعنی هرتار نیز گویند و با ضافهٔ یای تحتانی بعد رای مهله یعنی هری تال هم خوانند و در سنسکرت آنتالک یعنی ورقهای مبسوط میدارد و انجهوشم یعنی کوه را گوش میدهد و مثل زیورست آنرا و پنڈالوکم یعنی گره گره میباشد و در شرکند هم یعنی اقسام او مثل قسام گندهک ست و پنچم و کنگیر پنجم یعنی بهترین انواع او زرد و طلائی رنگ و درخشنده و قدری تلخ ست میگویند و آن دو قسم ست یکی زرد و دیگری سفیدی مائل گو آنرا گو دنتی نامند یعنی مثل دندان گاو و بالجمله بقول اهل هند تیز و تمخت و گرم و تر و دافع فساد زهر و جرب و جذام و امراض دهن و فساد خون و بلغم و صفرا و تپ دافع آسیب دیو و جن و بعضی نوشته اند که تیز و گرم ست و صورت خوب دارد و با سهال خونی و امراض سمی را نافع و لیکن بی اصلاح و تدبیر خوردن او منع است و گویند که هر تال مدبر مصفی جرب و گرم و تلخ و هاضم و زنندهٔ کف و صفرا و باد و زهر و کشت ست و مصلح هر تال گو دنتی چام کوره نوشته اند ذا فعال و خواص آن بقول اهل یونان در زرنیخ گذشت هر جان بادام بربری ست هڑ جوڑی اسم هر بهاست هر دو بروزن فرد در هندی گویند بهڑی اسم هلیلهٔ ست با ضافهٔ رای مهله در آخر یعنی هر در نیز گویند هر در کنده بضم ها و رای مهله و سکون دال و ضم رای دوم و کاف فارسی و نون و دال دوم و ها اسم بیل پهل ست هر و وید کند هک بضم ها و رها و سکون دال و کسر واو و سکون یای تحتانی مجهول و سکون دال مهلهٔ دوم و فتح کاف فارسی و سکون نون و فتح دال مهلهٔ سوم و خفای ها و سکون کاف اسم دهیامک ست هروی گند ها بضم ها و رای مهله و سکون دال مهله و فتح یای تحتانی و کاف فارسی و سکون نون و فتح دال مهلهٔ دوم و خفای ها و الف اسم گل عباسی و نزد بعضی گل چنبیلی ست هرستهول بفتح ها و رای مهله و سکون سین مهله و ضم تای فوقانی و خفای های دوم و سکون واو و لام اسم مدنیل ست هرسوانکا بفتح ها و رای مهله و سکون سین مهله و فتح واو و الف و نون و فتح کاف فارسی و الف دوم اسم جیوک ست و بیم عوض الف دوم یعنی هرسوانکم اسم قسم کلو است هرسوانکا ویدیکا اعراب هرسوانکا بدستور و کسر واو و سکون یای تحتانی و کسر دال مهله و سکون یای تحتانی دوم و کاف و الف اسم جیلک ست هرسوانکی بکسر کاف فارسی و سکون یای تحتانی اسم شنگه در چه یعنی سنگها هولی ست هرسوپشپی بضم های فارسی و سکون شین معجمه و کسر های فارسی دوم و سکون یای تحتانی اسم سوه خرد ست هرسوپشپکا بفتح های فارسی دوم و کاف و الف اسم پنڈیل ست هرسپیتا بکسر های فارسی و سکون یای تحتانی و فتح تای فوقانی و الف اسم مونگ صحرائی ست هرسه اسم بلساب ست هرشفه اسفنج ست هرشتولی بفتح ها و سکون رای مهله و ضم شین معجمه و سکون واو و کسر لام و سکون یای تحتانی اسم سیاب ست هرطمان بضم ها و سکون رای مهله و فتح طای مهله و میم و الف و نون بعربی قرطمان نامند و گویند بفتح ها و آن معرب هرتار طمان فارسی ست قصاب جامع گفته که آن قسمی از جو بود مانند اوله است و آن خرطال ست آن نزد اهل عراق جلبان ست و شرح آن قانون می نویسد که چنین نیست بیاید که در هرطمان سرخی مع سیاهی ست مثل گندم و قمر آن در غلافها منقسم هر نصف جلبان خلاف آن ست و سیاه مائل بغبرت و نبات هرطمان شبیه بگندم ست و مشهور آنست که آن دانه ایست میان گندم و جو و بعضی گویند که جنسی ست شبیه بجلبان که غلاف مانند در میان جو و گندم بهم میرسد و بقول شیخ جنسی ست قوت آن مثل قوت جو بلکه آن متوسط میان گندم و جو است و سویق آن و دشیش آن قابض تر از سویق جو و دشیش آن ست معتدل مائل بحرارت و بعضی نسخ قانون معتدل در برودت و حرارت مائل بحرارت ست و گویند بارد و گویند حار بسیار مائل برطوبت و بعضی سردی معتدل و مائل بخشکی و باقوت قابضه نوشته اند و آن مجفف بالذع و مطلق قابض ست طعام آرد آن جهت دیر هضم و تحلیل و ارام حاره در ابتدا نافع و بقول گیلانی چون بریان و بخار دام بسیار چرب کنند جهت سرفه نیکوست و گویند که چون بارد و غن بادام مخلوط سازند و بدان تدهین صدر نمایند جهت سرفه بسیار نفع کند و بعضی می نویسند که آشامیدن مطبوخ آن با روغن غیر قابض و موافق سینه و جهت سرفه نافع و مطبوخ آن بدون روغن حابس شکم و خوردن دشیش آن قابض شکم اگرچه بشبا

آرشیو

واهل سودان آنرا بسیار مخورند وآن ثقیل دیرهضم محدث ریاح ست ومصلح آن خوردن آن باسکر وزیرهٔ سیاه در روغن بسیار وملکیدن لیمو وبه اگر بسوی فم معده قصاعد کند وایذا رساند وجلهٔ شیرینیها بدرقه واصلاح آن نمایند **هرطه** بفتح ها وسکون رای مهمله میش نر هرعه تحریک اسم قلت **هرفولیون** نام ست دگیلانی هرقولیدون وبعضے هرفلیون بضم اول اسم یونانی نام نوشته **هرقلوه** وهرقلوس وهرقلوی نزد بعضے ابوخلاست ونزد بعضے قرصنه وقصاحب جامع گفته که هرنولوس را بعضے اطبا بقلهٔ یهودیه نامیده اند وبعضی بارایشان حسن اختیار گفته اند وآن نوعی از کاسنی دشتی ست وآن از انواع خشخاش نیست چنانچه بعضی گمان کرده اند وبقول شیخ قسمی از بقلهٔ دشتی ست بارد ورطب وگویند حار رطب وگویند معتدل ست ودران تجفیف وتسخین اندک وقبض ست وآن مرکب القوی ست **هرکیله** اسم رخمه ست **هرلالو** اسم شیرخشت ست **هرمه** بتحریک بقول برلس نباتی است وبقول مشقی حبی ست دگیلانی گفته که این وهوالآن غیر معروف ست وگرم وخشک در دوم ومحلل ریاح ومنقی اخلاط از ابدان بلغمیه وطلای آن بازیت نافع اورام صلبیه ومقدار مستعمل آن تا سه درم مضر جگر واجزای آن ناردین دوج نوشته اند **هرن** بفتح ها وکسر آن نیز وفتح رای مهمله وسکون نون اسم هندی ست ومرگ نیز گویند وخواص آن مجنول یونانیان در آهو وبقول هندیان در مرگ مسطور شد **هرن کهری** بضم کاف وخفای ها دوم وکسر رای مهملهٔ ثانی وسکون یای تحتانی نباتی ست خرد که ڈانگری نامند برگ او بصورت سُم آهو وهمین وجه تسمیهٔ اوست واکثر در زراعت می باشد گرم وتر ونزد بعضے معتدل دافع جرب وجذام وچون یک درم تازه او را باد درم فلفل سیاه سائیده هر روز بنوشند منی وباه افزاید ونافع انواع پرمیو ومفید بچشم ست وبقدر نیم دام خوردن آن بآب جغرات مفید ذرب ست **هرنوه** بفتح ها وسکون رای مهمله وضم نون واو وها که آنرا قونه ومرغوه وبلغت اهل عمان قلیک نیز گویند اسم معرب ست بقول شیخ عین ست شبیه بفلفل مگر آن نازل بزردی خوشبو شبیه ببو دست واز بلاد صفالمه می آید وگویند که آن ثمر درخت عود ست وآن دانه ایست کوچک خرد تر از فلفل وازان بوی خوش مثل عود می آید وطعم آن تند واز حوالی سنجو وعمان آورند وآن معتدل القوی مائل بحرارت ست وگویند گرم وتر ودران جلای اندک ست وگویند که دران دو قوت متضاده از حرارت وبرودت ست وبعضی مرکب القوی گرم در دوم ودر خشکی معتدل نوشته اند وآن مفرح ومحلل مطیب نکهت وبجالی وملطف ودران قبض ست وخائیدن آن نافع تر از سائر وجوه استعمال آنست وبخور آن مانع زکام ونزله وخوردن آن جهت درد حلق وتفریح قلب وتقویت معده واعانت برهضم وتلیین شکم وتسخین گرده ومثانه وتحریک باه مفید وآشامیدن طبیخ آن مدر بول وشکنندهٔ سنگ گویند نهادن آن میان متاع وجامه از کرم خوردن مست ودر بیخ آنرا چون چهل روز بسیان شراب یا سرکهٔ نارس بگذارند بسیار سیاه میگردد بحدی که از عود هندی تفرقه نتوان کرد مقدار شربت آن تا دو درم گویند تا سه درم جلل آن یونانی آن قاقله وصغار یا کبار **هرنیاپشپا** بکسر ها وفتح رای مهمله وکسر نون مشدد وخفای یای تحتانی والف وضم های فارسی وسکون شین معجمه وفتح های فارسی دوم والف اسم گل موسلی ست **هرنیم** بکسر ها وفتح رای مهمله وکسر نون مشدد وخفای یای تحتانی وسکون میم اسم زر خالص ست **هروا** بفتح ها وسکون رای مهمله وفتح واو والف اسم هرنوا دخار خشک ست **هرویریم** بفتح ها ورای مهمله وکسر او وسکون یای تحتانی ورای مهملهٔ دوم وفتح یای تحتانی دوم وسکون میم اسم پارا ست **هره** بکسر ها وفتح رای مهملهٔ مشدد وسکون ها اسم گربه ست **هرهرا** بضم ها وسکون رای مهمله وضم های ثانی وفتح رای مهملهٔ دوم والف آنرا هرهرجوڑی نیز گویند وقسی را ازان برنبه شیر جلا نامند نهال خردست گل سفید بسیار کوچک ارووگویند نباتی ست بیاره دار ومفروش بر زمین وشاخهای گره دار از یک بیخ برآید ونسبت آن در جاهای کوهی برگش مثل برگ حنا ولزج چون لسک کند وبازپیوندی پیوندد ودر هر گره شاخ وگل سیکندی اکامر دمیان آن دو برگ باریک وملاصق یکدیگر مثل دو زبان عضار میشود وبر اطراف کمرهٔ موهای باریک دراست مثل یک چشم میشود ودر کمرهٔ مذکور تخم میشود مثل ازاحب بحلب گلابی رنگ مزاج قسم اول سرد ست وگران ومدر بول ودافع فساد بلغم بوادو گویند صفرا ومقوی گرده ومجمد منی ومهیج باه وسفوف برگ خشک او بر استخوان شکسته پاشیدن نافع ودر جغرات خوردن جهت حبس اسهال عسر العلاج مجرب وقسم دوم گرم ست وسکنج دافع پرمیو بلغم وباد وشکنندهٔ سنگ مثانه ودافع دشواری بول وتب ست **هری پریا** بفتح ها وکسر رای مهمله وسکون یای تحتانی وکسر های فارسی وسکون یای مهملهٔ دوم وفتح

یای تحتانی دوم والف اسم کدمیاست **هری بیرم** بکسر بای موحده وسکون یای تحتانی مجهول وفتح رای مهمله ودوم وسکون میم اسم جانوریست **هریتا** بفتح ها وکسر رای مهمله وسکون یای تحتانی وفتح تای فوقانی والف اسم مشترک ست میان دوب که بسیار سبز نائل بکبودی باشد ومیان مونگ سبز **هری تال** بر وزن ست **هری تجدا** بفتح ها وکسر رای مهمله وسکون یای تحتانی وفتح تای فوقانی وجیم فارسی مشدد وخفای با وفتح دال مهمله والف اسم سبزه سرخ ست **هری تکی** بفتح تای فوقانی وکسر کاف وسکون یای تحتانی اسم هر ست **هری چندن** بفتح چیم فارسی وخفای نون وفتح دال مهمله وسکون نون دوم اسم چندن ست **هریسه** بفتح ها وکسر رای مهمله وسکون یای تحتانی وفتح سین مهمله وها طعامی ست معروف معمول از گوشتها وغلها باهم پخته وبهترین آن ماخوذ از گندم سفید صاف وگوشت لطیف مرغ جوان فربه یا گوشت گوسفند جوان فربه باز استخوان جدا کرده است مزاج آن گرم وتر قان احدل افضیه بحبت بدن انسان متدل المزاج ست وجید الهضم بغایت کثیر الغذا وفربه کننده بدن وگرده ومقوی عصب وباه وزیاده کننده منی وموافق امراض سینه وخشونت آن وسرفه یابس مزاج وگویند کدازان خون متین پیدا شود وهبت کسی کداراده فربهی بدن داشته باشد نیکوست ومقوی آن لاسیما چون باشیر بسازند وبرای صاحبان محنت وریاضت ودراوقات باردهٔ نیکوست ودیر انهاضم ومضر معده ضعیف وادمان آن مولد فضول بسیار غلیظ وسنگ کرده ومثانه وحمیات واوجاع مفاصل وخراجات واورام وسدد وکرم شکم گویند که آن دیر هضم ومصلح آن ودرگرم مزاجان ودر سرد مزاجان انگور وبای صیت اند خلی قدری انگور ودر دیگ هریسه قوام آنرا رقیق کند وخوردن انار بالای هریسه مضرست وگویند هریسه که با برنج پزند آن در غذائیت کمتر از هریسه گندم ودر انهضام سریعتر وصالح برای سینه وریه وافزاینده منی وباه خصوصا چون باتوابل وادویه گرم ملطف محلل یا آنکه سه وزیره وفانیذ وامثال آنها تناول نمایند که انیها اصلاح آن نماید وبهترین آن آنست که از گوشت لطیف وبرنج اعلی بسازند وآن معتدل الحرارت رطوبت است وطریق ساختن هریسه آنست که گندم پاک را مقشر کرده آب شسته وآب بپزند وگوشت را نیز جدا طبخ نمایند بعده استخوان آن جدا کرده با روغن بریان کرده دران داخل نمایند وباهم بپزند وبا کفچه برهم می زده باشند تا یکسان گردد ودواچینی وهیل درست دران اندازند وباید که وزن گوشت دوچند گندم باشد وزیاده بران نباشد ودر سیگردد اگر خواهند که بادا چینی وقند تناول نمایند نمک ودر هریسه کمتر داخل کنند وبعد تخمین وظرف برآورده روغن تازه داغ کرده بران ریخته قند ودواچینی باریک سوده بران پاشیده با نان یا بی نان بخورند اگر خواهند که باقورمه کردران فحو پخته باشند تناول نمایند نمک لایق داخل نمایند واز عدس پاپوست وباگوشت نیز بدین قسم ترتیب میدهند وآنرا بارروغن داغ کرده باآب لیمو ویا سرکه ویا آب نارنج وهمچنین کوبیده تناول می نمایند وبعضی نوشته اند که بگیرند گندم مقشر پنج رطل وگوشت بست رطل وهر دو را دیگ پاکیزه پانصد رطل آب شیرین طبخ وهندوکف آن برمالند وبالای آن سه رطل شیر وهفت درم نمک اندازند وچهل مثقال دواچینی اندخته بپزند تا بکف برود از کف بردارند بعده دو تنور گرم نهند وبرهم زنند تا هموار گردد وبردارند ودیگر نسخ هریسه مقوی باه نیز در کتب مرقوم ست **هرمل** بفتح ها وسکون رای مهمله وفتح یای تحتانی وسکون لام بزبان تلنگی بمعنی گل ومبدل لام نیز گویند وآن پرنده ایست از کبوتر کوچک از فاخته کلان پرهای هردو بازوی او سبز باندکی سفیدی وزیر شکم او فاختائی ورنگ سر او مانند رنگ گل کاسنی ویا بای او خرد وپر از پر دوم آن کوتاه وبر زمین کمتر فرود می آید ومیوه خشان میخورد وگوشت آن بی ریشه ومعتدل وسبک زود هضم ومقوی دسیجی وبسیار لذیذ **هرمل** بفتح ها وکسر رای مهمله وسکون یای تحتانی وفتح لام وسکون لام دوم اسم هر تال ست **هرمیتکا** بهاو کسر رای مهمله ویای تحتانی وفتح میم وسکون سین مهمله وفتح تای فوقانی وکاف والف اسم مونگ سبز ست **هری منجری** بفتح میم وخفای نون وفتح چیم وکسر رای مهمله وسکون یای تحتانی ودر بعضی نسخ هریت منجری باضافه تای فوقانی بعد یای تحتانی اول آمده اسم کپی ست **هرینا** بفتح ها وکسر را وسکون یای تحتانی مجهول وفتح نون والف اسم چنیاست **هریتا پشپ** اسم موصلی ست **هرینکا** بضم نون وفتح کاف والف اسم دیگاست **هریوا** بفتح ها وکسر رای مهمله وسکون یای تحتانی مجهول وفتح واو والف اسم هندی پرنده ایست برابر بلبل وسبز رنگ وخوشنما وخوش آواز میباشد گوشت آن گرم وخشک دسمک بود **هری ورن** بهاو راو یای تحتانی وواو ورای مهمله دوم وسکون نون اسم مولی ست **هری هوا** بفتح های دوم وسکون رای مهمله ودوم وفتح یای تحتانی ثانی والف وسکون لام وضم های سوم وفتح واو والف اسم کرمی گل بانگرکه سفیدست **فصل ها بازای معجمه** **هزار پایه** ارباب بین اصح بفتح زاء گویند هزار پا فوخ را نیز نامند **هزار اسفندحرل** ست **هزار بند** اسم عصی الراعی ست **هزار جشتان** معرب هزار خشان فارسی ست یعنی

هزار شاخ و گویند معرب هزارگران که معنی آن بعربی الف ذراع ست و آن نفع ست و نزد اکثر فاشرا **هزارخانه** اسم فارسی گرش ست **هزارداستان** اسم بلبل ست **هزاردانه** بهندی پر پاتک و پر پاگم و در سنسکرت پرتیک و تشناو گوچ که هر سه اسم محض اند و سیت پریا یعنی محبوب سردی و ترشکمن یعنی شاخهای بسیار دارد و سوچیم تیر یعنی باریک و تنک برگ و تنک یعنی در دشت پیدا میشود و مزه تلخ دارد و ریتورا یا یعنی سفوف او شمشی ست و ریتو کشک یعنی خارهای او مثل غبار ست می گویند و آن گیاهی ست و شتی که از بیخ او شاخهای بسیار و باریک مثل موی گره دار پیدا میشود و کم از بالشت از زمین بلند میگردد و بر پوست آن زغب مثل غبار و برگ آن ریزه و شاخهای آن پر از دانهای خرد شبیه ببدانهٔ کنگنی و هزار ها میباشد و لهذا آنرا هزاردانه نامند چون دانها را مالید و بسوس آن دور نمایند تخمها بسیار ریزه باریک تر از مشخاش برآید و در رنگ مائل تیرگی و آن دو قسم ست قسمی سفید در همه اجزا و قسمی سیاه مگر دانهای قسم اول در علاج بیشتر مستعمل مزاج آن معتدل مائل بسردی و مرهٔ آن مائل به تلخی و بالعابیت و مسکن تشنگی و دافع صفرا و تپهای گرم و تی الدم و تیزی ذهن و مستی و دیوانگی و هذیان و درشتی زبان که مثل خار ها از خشکی شده باشد و تجربه رسیده که جوش اخلاط می نشاند جهت تپها صداع و سرسام و هذیان و اخراج دیدان دوای اعظم ست و قوتها و اعضای رئیسه و معده را قوت دهد و انچه از انها جذب نماید و قی خونی بند کند و برای اطفال دوای خوب است مقدار شربت آن تا سه مثقال ست **هزبر** بضم اول اسمی از اسماء شیر ست **هزرق** بکسر ها و فتح زای معجمه مشدد و شتر مرغ ست **هزاج** بکسر ها و سکون زای معجمه اسم گرگ ست **فصل ها با سین مهمله هستالو** بفتح ها و سکون سین مهمله و فتح تای فوقانی و الف و ضم لام و سکون واو اسم قسمی باز پند الوست **هستجنگهار** بفتح ها و سکون سین مهمله و تای فوقانی و کسر جیم فارسی و خفای نون و فتح کاف فارسی و خفای ها و الف و سکون رای مهمله اسم گوکهرو کلان ست **هست کند** اسم دوای هندی ست درشت کندی آید **هستک** بفتح ها و سکون سین مهمله و فتح تای فوقانی و سکون کاف اسم از دست **هستکول** بضم کاف و سکون واو و لام اسم کنار تمو سطر و بزرگی و خردی ست **هستی پیلی** بها و سین مهمله و کسر تای فوقانی و سکون یای تحتانی و کسر پای فارسی اول و فتح پای فارسی دوم مشدد و کسر لام و سکون یای تحتانی اسم فیل ست **هستی چهتر** بالفتح جیم فارسی خفای ها و سکون تای فوقانی و فتح رای مهمله و الف هم بمعنی است **هستی دنتک** بفتح دال مهمله و سکون نون و فتح تای فوقانی و سکون کاف اسم مولی ست **هستی سیونهک** بکسر سین مهمله دوم و خفای یای تحتانی و واو و نون و فتح ها و سکون کاف اسم هنگ ست **هسلو** بضم ها و فتح سین مهمله و ضم لام مشدد و سکون واو و کسر لو نیز گویند گرمی ست که در فرابل پیدا میشود در اول سکون بقدر جو و سفید مائل بسرخی و سراو سرخ میشود و هنگام برشگال برمی آید و می پرد و بروشنی چراغ هجوم میکند و آن گرم و تر و گویند خشک اما هیئت دران غالب و هنود مدراس اکثر پخته میخورند و تقوی باه و پشت میگویند **فصل ها با میم و فا و کاف هشت و هان** اسم فارسی نوعی از عود هندی ست جهت نقرس نافع **هشت کند** اسم هندی لوف ست نزد هندیان گرم در تیز و دافع بلغم و امراض ریحی و منول آثار عارض بظاهر جلد و منفخ قروح و شرًا و طلاً و اقعال و خواص این بقول یونانیان در لوف مسطور شد **هشتقیل** اسم ثقالت **هفوفا** اسم کاسنی ست **هف** بفتح ها و کسر آن و تشدید فا قسمی از ماهی کوچک ست و نیز خانهٔ زنبور که دران عسل بود **هفت برج** و انرا هشت برج نیز گویند اسم فارسی ماذریون ست **هفت پهلو** در بعض نسخ قدیمهٔ قانون مسطور ست که معنی آن ذو سبعة اضلاع ست و آن خشیشه ایست و شاید که بر سر هر باشد زیرا که در پشت هر برگ آن هفت عروق بزرگ ست **طبع** آن سرد و خشک در دوم و حابس **شکم هفت رنگ** اسم فارسی نبات الصعتر **هفتلیمون** اسم نوعی زهر و راست **هفور نور** اسم فیل ست **هکل** بفارسی فقاع ست **فصل ها با لام هلاغ** بضم ها اسم گرگ و مر در بعض نسخ خوزن **هلال** بکسر اول مار نر و یا اصل کما آنرا جرب بهم سد تا آنکه مودی بزوال گردد **هلام** بضم ها و فتح لام و الف و میم غذائی ست که از گوشت گاو و گوسالهٔ دو ساله و امثال آن بعد از پختن در آب و نمک در جائی میگذارند تا آب آن چکیده گردد و بحسب احتیاج بقول گرم و یا سرد را با سرکه پخته گوشت مذکور را در ان می اندازند و بقول را بعد از اندک زمانی از آتش برمی دارند و اگر بقول را بجوشانند قسمی از قریص خواهد بود و مزاج و افعال او تابع بقول و گوشتهاست که ازان مرتب میسازند **هلد** و بفتح ها و سکون لام و ضم دال مهمله و سکون واو نام درختی ست عظیم که چوب آن زرد بسیار باشد و ازان سقف سازند و دیگر خواص آن در وارد خواهد شد

هلدی بفتح ها وسکون لام وکسر دال مهمله وسکون یای تحتانی اسم هندی زرد چوب ست و قربان هنود آنرا هلد و هردو سپیونیز گویند و بسنسکرت هرد را و پتی یعنی زرد رنگ ست و پنڈ یعنی گرد و اره گوری یعنی زنان بر بدن و رومی مالند برای خوب صورتی و نشانو نهیما یعنی ظلمت بصر و رنجش قرنگان را سفید و رشته اسم ست و پرنی یرنما یعنی برگ و رازدارد و را گا یعنی آواز را تیز وصاف کند و رژنشا یعنی مورا قوی کند و بال خورده را نافع نامند زدهندیان تیز و تلخ و گرم و خشک و دافع بلغم و صفرا و خون جوشیدگی و پرمیو و آماس اعضا و زردی بدن و دامیل و بثور و قروح و مقوی قلب و خوردن و طلا کردن آن از خارج رنگین کنندهٔ خون و گویند پارهای بسیار کوچک او همراه آب از حلق فرو بردن باعث زوال درد ضربه و سقط است و بقول بعضی اگر هلدی مقشر بقدر یک مثقال گرفته نیم کوفته در روغن زرد همورن آمیخته بخورند و هر روز اضافه نموده تا یکتولد سانند برای نفث الدم و تب کهنه مجرب و چند جا آزموده است و بعضی مینویسند که آن بدن را رنگ خوبی دهد و کرم میکشد و خارش و تب باریک استخوانی دور کند خوب صورتی آرد و دولت و منی بیفزاید و مصلح آن هینگ نوشته و چون آنرا کیفته و شیر میشند تر کرده و سایه خشک نموده با بول مادهٔ گاو سوده بر بهق بمالند سود و فائده دهد افعال و خواص این بقول یونیان در زرد چوب مسطور شد **هلدی** یا بفتح ها وسکون لام و کسر دال مهمله و فتح یای تحتانی و الف و آن اسم زهر زرد ست **هلفیفا** کاسنی ست **هلک قیرون** اسپنبل ست و نزد انطاکی سم الاراست **هلکم** بفتح ها و لام مشدد و کاف و میم اسم قسم کنول ست **هلل** بفتح اول و ثانی نبع عنکبوت **هلیلج** معرب هلیله ست **هلمون** بفتح ها لون ست و آنرا حلیون نیز گویند و آن سلق جبلی ست و در حماص مسطور شد **هلل** بفتح هر دو ها زهر سخت قاتل و آن نوعی از بیش ست قاتل انسان حتی که بوئیدن آن و بعضی صاف بغایت آمده **هلهل** بضم ها وسکون لام و ضم های دوم و سکون لام ثانی و زبان عوام هنود تلاشر و تلاوٹ و تلاوٹ و نزد خواص هنود چهار قسم ست قسمی را داونٹا گویند و بسنسکرت سوگندهیسیا یعنی دشمن دوائی ست که آنرا کوتر پالا گویند و بربریکا و سربریکا که هر دو اسم ست و سربریکا یعنی برگ سرچون بستن برگ او بر سر آب از سر و در آن میکشد لهذا موسوم باین رسم گشته و قسم دوم را کاکا دانٹا و شوان بربریکا یعنی هلهل سگ و پوتی میور یا یعنی مانند مور میباشد و بعضی گویند پوتی معنی شالی سرخ ست و میور یعنی برگ او گرد و دراز مانند پر میور میباشد و پشو گندهیکا یعنی گاو ان نر و ماده رایوی آن خوش می آید و بر بعث میخورند و بر براکه اسم ست و شکها پشپا یعنی گلش بصورت و رنگ خرمهره کلان میباشد قسم سوم را دریوانٹا یعنی دیوانه هلهل و سوربریکا یعنی ازان دوران سر میشود و پوتی هم میکویند و بهشاگنده یعنی از بوی او خدپید میشود و مور و بهوا یعنی باد از و پیدا میشود و گهرپشپا یعنی گل او سیاهی دار و بزنگ سیاهی خرد قسم چهارم زرد ست باکه با هلهل شمالی ست بقدر گز و کم و زیاده ازان و باز غنب و پرشعبهای غیر موزون و بهر شعبه شاخهای باریک و مجوف و بر سر هر شاخی برگی مشقق بسه یا پنج تشقق و منبع شاخهای باریک یکیک دو و شاخ باریک تر میروید و بر سر آن برگ کوچک و از طرف شاخ باریک طرف دوم گنده و در اکثر شاخ پنج عدد میشود و ازان ساگ پخته میخورند و رنگ شاخهایش سیاه مائل بسرخی و از اطراف شاخهای مذکوره دیگر شاخهای باریک با فتیله بلند باریک میروید مدور ان گل میشود و سوداروبعد ازان بارغنائی میکند مثل غلاف ماش و باریک کوچک پر از تخمهای بسیار ریزه مانند خردل و بعد رسیدن سیاه میگردد و بدور و در وسط تخم اندکی کاوائی دارد و صاحب تذکره الهند نوشته که شش قسم آن دیده ام یکی را برگ بدون تشقق و دوم را سه تشقق و سوم را چهار و چهارم را پنج برای او زروپنجم را برگ با تشققات بسیار و ششم گل سرخ دارد و قسم زرد و آنکه گلش سرخ بود کباب ست و هر دو نوع قاعد قرار و قائم کنندهٔ آنست و قسمی که آنرا ساگ هلهل گویند نبات او تا نیم گز بلند میشود و شاخهایش مورون و باریک و مربع و گرد و دارد بر هر گره دو برگ صنوبری تنک و دراز و نرم و باریک و هموار سبز مائل بزردی و دران پهلیها باریک که چون در خامی میشکنند شیر برآید و دران تخم بسیار برابر دانهٔ انیسون الاخضل تردهندیان هلهل بوی فیل دارد و تلخ تیز و بسیار گرم و کف و باد و کهنک و بلغم سرفی دهن و کرم شکم دور کند و اشتهاء را هضم زیاده کند و آنکه گل او زرد بود جهت بواسیر خونی و سیه و کف و انبله بائی نافع و هاضم و قاتل کرم شکم و خوردن ساگ پخته او زهر باد و بلغم را بزرگ و گرم و ملهاء و کشنده و کلهارو گ دور کند و گرمی اشتها افزاید و بالذت میشود مزاج را خوش کند بقول اهل تجارب جمیع اقسام آن گرم در سوم و خشک در بوی بعضی بدو تند و کریه و محلل و جاذب قوی شرب وسعوط آن جهت صرع و کابوس و شقیقه نافع و در دیلو بار و استسقاء قوی لبنهور یش و ریم و درد گوش دور کند و نافع ورم و برص و جذام و مقاعیل ست چون برگ آنرا کوبیده بر تارک سر شدید سوزش میکند و آب از اندرون سر میکشد و در زیادتی نزله و درد سر کهنه از سردی بعل می آید آب برگ او گرم در بینی چکانیدن برای درد سر مجرب و در گوش چکانیدن در د آن زائل کند و در اندرون گوش را منقبض سازد و

چون برگ تازه گرفته آرد دار فلفل بران انداخته فتیله ساخته در سوراخ گوش نهاده محکم نبندد و گوش را گرم کند و بستگی بکشاید اما بعد ازان سر را بشیر زن بمالند و بگاه براوهٔ آهن صاف را در آب برگ او در روزی دو پاس سخت نموده آن قدر آب او بر سر آن بریزند که چهار انگشت بالای آن ایستد و در آفتاب نهند در چهل روز بدون آتش گشته میشود انگاه خشک نموده باریک سائیده از پارچهٔ حریر گذرانیده با آب برگ تنبول جوب بقدر کنار کوچک سازند شربت یکجهت نفع وجع شکم و باد و گولهٔ و صلابت طحال و مراق را نافع و دافع و گرفتن آبدست از آب برگ هلیل جوشانده حابس خون بواسیر ست و خوردن ساک همان برگ جوشیده پخته با شکر نیز قاطع خون آنست و چون برگ او یک عدد با یک برگ دهتوره سائیده حب بسته بصاحب تپ بلغمی خورانند یک دفعه زائل میگردد و از خواص آنست که در وقت شروع سرما و تپ اگر برگ آنرا کوبیده بر دست راست طرف خارج بازو نزدیک بند رسغ نهاده بالایش یک خرقه پاره گذاشته از پارچه محکم بندند در انجا آبله پیدا میشود و دیگر بار روز نوبت سرما و لرزه نمی آید و تپ رفع میگردد و اگر برگ هلیل و فلفل گرد هر دو برابر سائیده بقدر فلفل حب بسته یک یک حب تا سه روز خورند تپ رفع گردد و چون فلفل گرد را در آب جمیع اجزای او حل کرده بقدر دانهٔ فلفل جوب ساخته هر روز یک عدد بدهند جهت جرب و حکه و قروح خبیثه مثل آتشک و غیره نافع و بقول بعضی اگر هلیل مع شاخ و برگ و بیخ و گل مثل بنگ سائیده بنوشند و فلفل آن بر زخم طلا کنند آتشک دفع کند و چون برگ آنرا بقدر یک تولچه گرفته با سه ماشه سیر بسه دانه فلفل گرد کوفته بخورانند جهت سنگ گزیده که بمرتبهٔ هلاکت رسیده باشد در سه روز صحت بخشد و بتجربه بعضی رسیده و تخم هلیل گرد آب سائیده و نیم گرم بر درد شقیقه طلا سازند دفع درد او نماید و چون یکدرم تخم او با همون آن نانخواه بصاحب استسقا بخورانند فائدهٔ عظیم بخشد و سفوف تخم هلیل با دو چند آن شکر آمیخته بمزاج از یکدرم تا پنجدرم خوردن دفع اکثر امراض مزمن تناول نمودن بدا دومت چهل روز بواسیر دفع شود و نیز تخم آن در بعضی سفوفات برای منع سیلان مبنی مهلک مستعمل ست و روغن تخم هلیل بقول اهل هند مزه تیز دارد و وقت مضمضه نیز تیز و سبک و گرم و مسهل ست باد و کف و گرم و بیت و سیلان منی و علت سر را دفع گرداند و گویند که طلای روغن تخم او مرکب با پلاس پارچه مسک انزال و قوی قضیب ست و در خیر التجارب مرقوم ست که تخم هلیل پنج درم با آب سائیده خوردن دافع انواع سهم ست و بیخ هلیل با برگ تنبول خوردن در روز نوبت تپ دافع تپ بلغمی ست خصوصاً اگر تا سه چهار مرتبه بدهند و بعضی گویند که هلیل بنطا فلن هست و آن مسطور شد و افعال و خواص هلیل دشتی در کنکوئی نیز مذکور شد **هلملون** زعرورست **هلیلانه** بضم اول شاهتره است **هلیلج** بکسر اول تشدید مرغ نر **هلیله** بفتح ها و لام و سکون یای تحتانی و فتح لام ثانی و ها اسم فارسی ست معرب آن هلیلج و اهلیلج ست و بندی هرهرا و ابهیا و اچهو بچهی نیز گویند و در انگریزی مُرُو بلن و چیبولک نیز نامند و آن ثمر درخت هندی ست درخت آن بزرگ و برگ آن سطبر و دراز و تمر آن خوشه دار و درخت آن در عظم و برگ شبیه بدرخت بلیله و بقول گیلانی درخت آن در اقلیم اول و ثانی میشود شبیه بدرخت شاهلوج در برگ و شاخ لیکن باریک تر از برگ شاهلوج باجمله نبت آن اکثر بلاد هند و مالوه و دکهن و گجرات و بنارس و بنگاله اما انچه در گجرات میشود بهتر از همه و بعد ازان بنارسی و پس پیرهم که در بنگاله است و بی ریشه و بالیده و بزرگ و با قوت و بیا شد و باقی جا ها ریشه دار و کوچک و ضعیف العمل و گویند که هلیله چهار نوع میباشد چنانچه شیخ الرئیس نوشته که بعضی ازان زرد خام ست و بعضی سیاه هندی و آن رسیده پخته و فربه ازان ست و بعضی کابلی و آن بزرگ ترین همه ست و بعضی چینی آن باریک سبک وزن ست و گیلانی مینویسد که آن چهار قسم ست زرد و هندی و کابلی و چینی و قسم اول کوچک و دوم کوچک تر از همه و سوم بزرگ تر ازان و چهارم ذی مقدار و مشهور در زمانه و معروف نزد ما آنست که هلیله سه نوع ست زرد و آن کثیر الوجود و کابلی و آن بزرگ تر ازان رائل بسیاهی و دراز و هندی و آنرا هلیلهٔ زنگی نیز گویند و آن کوچک و رنگ آن سیاه ست و آنرا هلیلهٔ چینی تا حال ندیده ام و گویند که آن باریک و دراز ست و اما آنکه هلیلهٔ زرد خام ست و چون پخته شود آن هندی ست این کذب ست بهر آنکه هلیلهٔ زرد بزرگ با تخم کلان ست و نیز در اکثر بلاد هلیلهٔ زرد میبوید و هندی دران بلاد یافت نمی شود البته و هلیلهٔ زرد در معرب بسیار میشود و اما هندی در هند فقط میروید و ایضاً گویند که هر یک ازین اقسام ثمر درختی ست علحده شبیه بدیگر و صاحب مخزن می نویسد که انچه بتحقیق پیوسته همه ثمر یک درخت ست که از ابتدای ظهور شکوفه تا انتهای کمال بالیدگی و نضج هر مرتبه را نامی نهاده اند و نوعی علحده دانسته مثلاً شکوفهٔ خشک آنرا که مانند زیره ست هلیلهٔ زیره و ازان بزرگ تر که بقدر جوست هلیلهٔ جوی و ازان بزرگ تر که سیاه بمقدار مویز سیاه ست مویزک

هلیلان هلیلانه هلیلج هلیله

و بلیلهٔ زنگی و بلیلهٔ هندی و بلیلهٔ اسود نامند و اینها همه تخم ندارند و ازان بزرگ ترنیمرس سبز مائل بزردی را بلیلهٔ چینی و ازان رسیده ترزرد را بلیلهٔ زرد و بکمال رسیدهٔ زرد مائل بسرخی را بلیلهٔ کابلی گویند و کابلی جهت آن نامند که ازراه خشکی از سمت کابل ببلاد توران و خراسان و ایران می برند نه آنکه در کابل بسم سیر و همچنین از هر سمتی که ببلدی می برند مانند بصره و غیره بصری نامند و آما چینی جهت آن گویند که در قدیم الایام اشیائی را که از سواحل دریای هند ببلاد ایران و روم و غیرها می برند همه را چینی نامیده اند مانند دار چینی که در سیلان و نواح آن بهم میرسد و بلیله و زنجبیل که در گجرات و نواح آن علی هذا القیاس بالجمله مزاج و افعال مخصوصهٔ هریک از انواع آن بعد ازین جدا جدا مسطور گردد و آلان مزاج و افعال کلی اقسام آن مرقوم میشود بدان که بقول شیخ مزاج جمیع اقسام آن سود راول و خشک در دوم ست و همه مطفی صفرا و نافع آن و شرب جمیع هلیلجات نافع جذام و خفقان و توحش و در وطحال و نافع معده و همه آلات غذا و هاضم غذا و مقوی فم معده ببدیغ و تنقیه و تنشف و بقول شارح گیلانی همه هلیلجات مزیل ضرر آب و کثرت شرب آنست و نافع وجع مفاصل و بباید که استعمال آن در مفاصل زیاده از استعمال آن در حیات کنند و آن نافع استرخای اوتار و اعصاب ست و شرب چیزی از لعابات بعد استعمال هلیله جهت صاحبان مزاج یابس و گرم مزاجان نیکوست و در طبیعت هلیله قبض ست و عفوصت آن دلالت میکند بران و اسهال بخاصیت می نماید و هلیلهٔ غیر بریان نافع بواسیر و ریح آنست و اگر بریان کنند قبض شکم نماید و سائر اقسام آن جهت تپهای کهنه نافع و بعضی برای شرب هلیله در حیات مطلقا رای نمیدهند بهر آنکه مکلف ست صواب نیست مطلقا و بدل هلیلجات بعض آن بعض ست و بعضی مینویسند که مجموع آن جهت تقویت معده و دماغ و ذهن و حفظ و حواس و تفتیح سدد و صداع و مالیخولیا و تصفیهٔ ارواح و وسواس سوداوی و خفقان و غشیان و منع صعود بخارات بدماغ و اطفای نائرهٔ سودا که از احتراق صفرا باشد و تصفیهٔ رنگ رخسار و استسقا و بواسیر بلغمی و خونی و حیات مرکبه در اواسط و اواخر نافع و مسهل رقیق بلغم و صفرا العصر و بعضی استعمال هلیلجات را در حیات مطلقا منع کرده اند و این قول کلی نیست در همه حال بلکه در ابتدا قبل از نضج و ترقیق ماده و بحران جائز نیست جهت آنکه رقیق ماده را العصر دفع میکند و باقی را غلیظ میگرداند و بدستور در حقنها نیز و این نیز کلی نیست و علت منع آن عصر آن و تسدید مسام و عروق و بقای مواد غلیظ در انهاست و در حقنه اثر و اداء فضلیه است نه مسام که باعث انضمام و انسداد آنها گردد و معمول ست که آنرا با ادویهٔ ملینه و مفتحه و جاذبه ترکیب میدهند و صرف هلیله را در حقنها استعمال نمی کنند و در شرح اسباب و علاج سرسام صفراوی در حقنه هلیله داخل ست و در متن آن در دوار و لیکن اولی عدم استعمال آن در حقنهاست خصوصا جرم مطبوخ آن که در حقنها اصلا آنرا جوش نباید کرد بلکه نقوع آنرا نیز در شدت حاجت استعمال نمایند و گفته اند که چون با بنفشه و خیارشنبر و دیگر ملینات ترکیب دهند باید که ملاحظه نمایند که قوت یکی مصادم و مضعف و مبطل قوت دیگری نشود و مانع تاثیر آن نگردد و لهذا گفته اند که چون هلیله را با بنفشه ترکیب دهند مقدار هلیله کمتر از مقدار بنفشه گیرند تا عمل بنفشه مقدم بر عمل هلیله باشد و نیز باید که هلیلجات را بسیار باریک نسازند بلکه جریش یعنی نیم کوفته باشد پس بروغن بادام چرب کرده استعمال نمایند تا فعل آنها باطل نگردد و منغص آنها کم گردد بسبب روغن و سنون دانهٔ هلیله جهت تقویت لثه و حبس سیلان خون ازان و دیا نیدن گوشت آن مفید و استعمال منقوع و مطبوخ آنها بهتر از خوردن جرم آنهاست زیرا که محدث قولنج اند بسبب دفع نمودن بر قیق اخلاط و باقی ماندن غلیظ آنها مقرر شد و حابس مصلح آن در مطبوخ عناب و سپستان و مصلح قبض که لازم عصر آنهاست روغن بادام و یا گاؤ تازه و قند و ترنجبین و یا شکر و مقدار شربت بقول ابن ماسویه از جرم آن مابین دو درم تا پنج درم و در مطبوخات و نقوعات بیان پنج درم تا ده درم بدل آنها در غیر اسهال پوست انار و گویند مازو ست و مصنف کتاب منهج گوید که هلیله بدن را لاغر کند اصلاح آن بروغن گاؤ کنند افعال و خواص این بقول هندیان در هژده و بقول اطبای انگریزی در سه لون مسطور شد هلیلهٔ زرد که بعربی الهلیلج اصفر نامند بهترین آن بسیار زرد مائل بسبزی و سنگین متمایل سخت که کهنه نباشد و بالیده کوچک تخم بود نزد اکثر سرد در آخر اول و خشک در دوم و شیخ میفرماید که گویند که هلیلهٔ زرد گرم زیاده از سیاه ست و اکتحال آن نافع چشم مترخی و مفید مواد سبل و آن و تابغ جید برای معده و مسهل صفرا و اندک بلغم و گویم که هلیلهٔ زرد تا ده درم و بیشتر ازان کوفته در آب ترکرده نوشانیده میشود و گیلانی گوید که چون هلیلهٔ زرد با مثل آن از زروت سائیده در چشم بیاشامند جهت دسعه نافع و اگر آنرا کوفته با آب گرم و عناب و سپستان و آلوی سیاه بخورند جهت معده نافع تر باشد و اسهال هلیله بعصر ست و چون آنرا بخیسانند خیسانیدهٔ آن در اسهال قوی تر از جرم آن باشد

وچون نقوع آنرا بجوشانند فعل آن ضعیف گردد و لیکن از عادت ماست که پوست هلیلهٔ زرد را از هفت مثقال تا ده مثقال در آب یک شب گذاشته پس یک مثقال یا دو مثقال افتیمون بران افزوده بر آتش نهند تا آنکه دو سه جوش آید و زیاده ازین جوش ندهند پس از آتش فرود آورده خوب بمالند وصاف کرده بنوشانند که عمل جید کند و در دفع فضول صفراوی بسیار نماید و نفع عظیم بین بخشد اسحاق بن عمران گفته که اسهال آن بصفیت موجود اندران است واین صفیت چون تحلیل شود فعل آن ضعیف گردد و دلیل برین آنست که چون آنرا در آب گرم یا در غیر آن خیسانند اسهال آن قوی تر باشد و چون جوشانیده بنوشند اسهال آن کم شود بسبب بردن آتش قوت خاص آن که در جوهر آن است و شربت از جرم آن از سه درم تا هشت درم ست بروغن بادام چرب کرده بقدر نصف آن و شکر مثل آن یا دو وزن آن و اما مطبوخ آن پس اگر مفرد باشد آب گرم و سکنجبین و ترنجبین و یا شکر طبرزد آمیزند و چون با آلو و عناب و پستان بجوشانند مصلح آن باشد و آن مصلح این ست و بدل هلیلهٔ زرد و سیاه در قبض مثل نصف وزن آن مازو و در پنج وزن آن حب الآس و بقول دیسقوریدوس بدل هلیلهٔ زرد سه وزن آن بنفشه و نصف وزن آن خبازی ست و در درر المفاخر مسطورست که هلیلهٔ زرد منقی حواس و دماغ از توحش و کاسر سورت صفرا ونافع دمعه و نزول الماء و مصفی آواز و مسکن درد دندان و سرفه و خفقان و در طحال و استرخای معده و مسهل صفرا و بلغم و مواد محترقه ست و نقوع آن در اسهال قوی تر از طبیخ آنست شربت آن از هفت درم تا ده درم و گویند تا لبست درم بطریق نقوع و مطبوخ از دو درم تا پنج درم بروغن بادام چرب کرده بطور سفوف با بعض مائعات و بعضی مینویسند که افعال و خواص آن قریب بهلیلهٔ کابلی ست مقوی دماغ و جهت دوار و سدر نافع و آشامیدن آن اسهال بدن برای صرع صفراوی و نوشیدن خیسانیدهٔ آن در آب انار بن با شحم افشرده نیز جهت آنکه مسهل صفراست و چون آنرا در روغن گاو تازه بریان نمایند پس برآورده از روغن صاف کرده نیم کوفته نیم شقال ازان و ربع شقال پوست سخت نارجیل سوخته مفرج نموده با آب بگرم بخوراند سه روز متواتر جهت زحیر و اسهال بواسیری و بواسیر مجرب و ذرور آن در چشم جهت دمعه و خشک کردن رطوبات و تیزی بصر نافع خصوصا که در خمیر گرفته بسوزانند و بدستور قطور آب خیسانیدهٔ آن همین اثر دارد و سنون ازان نیز مانند دانهٔ هلیلهٔ کابلی ست و بقول صاحب منهج بدل هلیلهٔ زرد کشنیز و فلفل ست هلیلهٔ کابلی که آنرا هلیلهٔ کلان و بهتکی کابلی هم گویند و کال هوائی نیز گویند بهترین آن فربه ترو گران ترکه در آب ته نشین گردد و مائل بسرخی باشد و کوچک تخم که کهنه فاسد نباشد و قوی ترین انواع هلیلجات ست بقول ابن جزله در برودت و یبوست کمتر و در ان اندک حرارت گویند که حرارت آن باعتدال ست و بعضی در برودت معتدل و در اول خشک سیدانند و گویند سرد وخشک در دوم و آن مازکبار اوست جهت ذکای حواس و صفای ذهن و فکر و حفظ و عقل و تقویت دماغ و منزل ضرر کثرت شرب آب ست چون در دهان بگیرند و آب آن از حلق فرو برند و چون او مان برین نمایند پیری بدیر آرد و افعال آن مثل هلیلهٔ زرد ست و همچنین شربت آن و مصلح و بدل آن و شیخ میفرماید که هلیلهٔ کابلی نافع حواس و حفظ و عقل ست و نیز نافع صداع و دوران تفسیه ست و نافع استسقاء و هلیلهٔ کابلی و هندی بزیت بریان کرده هر دو قابض اند و کابلی اسهال سودا و بلغم کند و گویند که آن قولنج را نفع نماید و شربت آن جهت اسهال بطور نقوع از پنج تا یازده درم و غیر خیسانیده تا دو درم و گویم که تا بیشتر ازان و کابلی در حیات کهنه نافع ست و گیلانی مینویسد گویند که هر که هر روز هلیلهٔ کابلی تخم دور کرده در دهن بگیرد تا آنکه بگدازد و آنرا بلع نماید دهان آن کند منع پیری و حفظ سیاهی مو نماید اگر هر روز آنرا بوزن دو درم با یک اوقیه شربت عناب بخورند تا ماه روز ادامت این نمایند حکه و جرب را نفع عجیب بخشد و آن دفع حرارت سر و استحکام لثه و تقویت دندان بغایت و حسن حال و دماغ کند و چون هر روز بوزن یک شقال بشکر سفوف ساخته بخورند سدر و دوار صفراوی را نفع کند و اگر قرص آن بر صحیفهٔ سیف هندی بآب حک نمایند و در چشم کشند تقویت چشم نماید و استرخای آن ببرد و آن نافع بواسیر و مفتح سدد بلغمی ست و شربت از جرم کابلی از دو درم تا چهار درم و از طبیخ آن از پنج درم تا ده درم و جائز ست که تا پانزده درم رسانند و بدل آن سه وزن آن بنفشه و نصف آن خیارشنبر و بعضی گویند که هلیلهٔ کابلی مسهل بلغم و سودا و صفرا مخلوط با خلاط و مدر بول و جهت نسیان و تقویت جمیع حواس خصوصا حفظ نافع و تنقیه بدان نمودن جهت دوار و سدر بلغمی و جهت مالیخولیا و اصلاح حال دماغ و صرع و لقوه تنها و با سه وزن آن عسل یا شکر سرشته هر روز مقدار یک جوز خوردن و از برای صرع سوداوی با ادویهٔ دیگر مانند لسفاریج و اسطوخودوس و حجر ارمنی و لاجورد و افتیمون بطور مطبوخ و یا معجون

کابلی

باسه وزن آن عسل و گویند چون صاحب لقوه یک عدد هلیلهٔ کابلی هسته بیرون کرده در دهن گیرد و بخاید تا تمام شود و آب آنرا فرو برد و همچنین چون در دهن بجانب مائل یک عدد آن بنهد آنرا نفع بخشد و گویند چون یک سال هر روز یک عدد آنرا تناول نمایند موی سفید نشود خصوص مربای آن و بعضی این خاصیت را مخصوص بهلیلهٔ هندی دانسته اند و باز خاصیت جهت رفع ضرر آبها و بسیار نوشیدن آب نافع و قدر شربت از جرم آن تا سه مثقال و در مطبوخ تا هشت مثقال و بدل آن هلیلهٔ زرد ست و بقول بعضی سیاه و سائر خواص هلیلهٔ زرد و اردو مربای آن که زیاده از یک سال بران نگذشته باشد مقوی معده و دماغ و مفتح سدهٔ بلغمی و مقوی حواس و جگر ست و دانهٔ آن مدر بول و پاشیدن سوخته آن جهت قطع خون بواسیر و سیلان خون هنا و تقویت دندان و لثه مجرب مضر و ماغ مصلح آن عسل ست آبن بیجون گفته که نفع هلیلهٔ کابلی جهت مرهٔ سودا بطبع آن نیست چنانچه مسیح دران نوشته بهر آنکه مزاج هر دو برودت و یبوست واحد ست بلکه نفع آن جهت او بخاصیتی ست که اندران ست و بقول صاحب منهج بدل آن آملهٔ یا هلیلهٔ سیاه ست **هلیلهٔ کابلی** اسم کابلی ست **هلیلهٔ سیاه** که هلیلهٔ هندی در زنگی و هلیلج اسود نامند بهترین آن سیاه سخت بیدانه سنگین غیر فاسد آنست مسهل سودا در وسط اول و خشک در دوم و گویند که برودت آن کمتر از کابلی ست و بعضی آنرا گرم و خشک دانسته اند و آن بقول شیخ و خراج قانون مصفی جمیع ارواح بدن از کدورت و منقی خون از سودا و افعال آن مثل کابلی ست الا ضعیف تر ازان ست و مصفی لون ست و لهذا نافع جذام و هندی و کابلی هر دو مشترک در تنقیهٔ خون تلمیذ و لهذا تفریح آن میکنند و شاید که این بخاصیت باشد و مقوی معده و احشا و منشف بلغم اند و خصوصا مربای آنها و هلیلهٔ سیاه مسهل سودا و نافع بواسیر کاسر عادیت آنست و باجرار منی نافع جهت مرهٔ سودا بخاصیتی که اندران هر دو ست و آن در اسهال شدید تر از کابلی ست و غیر بریان کردهٔ آن نافع بواسیر و اگر بریان کنند قبض شکم نماید و شربت از جرم آن کوفته تا دو مثقال و گویند سه درم از غیر منقوع آن و از پنج تا ده درم منقوع آن و آن محتاج بتجربه کردن از روغن نیست و بدل آن هلیلهٔ کابلی و بوزن آن آملهٔ و ثلث و وزن آن مؤخشک بقول مصنف منهج بدل آن بسفاناج و بقول ابن سرافیون هلیلهٔ سیاه مسهل سودا بقوت ست و مقوی معده و بطن بغایت و ایضا نافع بواسیر بهر آنکه از سوداست و آن نافع اعضای عصبیه ست و شربت ازان اگر منقوع یا مطبوخ بنوشند از پنج درم تا شش درم و اگر جرم آن بخورند از یک درم تا چهار درم و شیخ الرئیس در کتاب ادویهٔ قلبیه نوشته که هلیلهٔ هندی و کابلی هر دو سرد در اول و خشک در دوم اند و در طبیعت این هر دو قبض ست و اسهال بخاصیت می نمایند که سهر و قبض آنها اعانت آن میکند و اسهال می آرند و خصوصا هلیلهٔ سیاه هندی و هر دو جامع سقیهٔ خون از کدورت و عکر بسوی تمیز و تقویت اند و هر دو در مفرحات داخل میکنند و شاید که درین خاصیت نیز باشد و بعضی می نویسند که آن مقوی حواس و نافع مالیخولیا و وسواس سوداوی ست و چون ازان پنج درم و از جرار منی مغسول یک درم و از مقوی نیاکی مشوی ربع درم حبوب ساخته باما الجبن فرو برند جهت مالیخولیا نافع و نگاه داشتن آن در دهان نافع لقوه و باعث سیاهی مو و تقویت لثه موثر و گویند مضر چگر مطبوع آن عسل و روغن گاو و بدل آن بلیله و در قبض نصف وزن آن مازو و خمس آن تخم مورد ست **هلیلهٔ چینی** گویند که از قسم هلیلهٔ کابلی ست و مائل بسبزی و سیاهی و کوچک تر مائل بتدویر کم گوشت بزرگ دانه و بقول شیخ بهتر ین آن نوکدار سنگین نیست و آن در افعال از کابلی ضعیف و گویند که آن قلیل الوجود و با وجود سائر هلیلجات آنرا استعمال نباید کرد و چون هر روز مربای آن یک عدد بخورند و تا یک سال بران ادامت نمایند حفظ سیاهی مو و تقویت معده و هضم طعام و تفتیح سدد و بلغمی و تشدید فعل معده و نفع بواسیر کند و باقی افعال مثل سابق ست **بلیم** بروزن علیم بعربی هرلاصق، بچیزی ست و بفارسی عبارت از گوشت رگ مهرهٔ پشت و در افعال مانند هریسه ست بلیکه بفتح با و کسر لام و سکون یای تحتانی و فتح میم و کاف دخفای با اسم چوب ساگون ست **بلیون** بفتح با و سکون لام و ضم یای تحتانی و سکون واو و نون و بکسر با نیز نوشته اسم روسی و آزاهیو نانی اسفاذرین و بعربی خشب الحیه و بسریانی فیتسوهوا و فساهیوما و نزد بعض عرب و اهل اندلس اسفراج و بفارسی مارچوبه و مار کیا نیز و بهندی ناگدون گویند و آن نباتی ست که شاخهای آن نرم برآید مادام که کوچک باشد و چون محکم شود برگ آن مثل برگ بادیان سبز شود باقدری صلابت و بیخ آن دراز و در آخر سرما دا دائل ربیع و در بلاد معتدل الهوا نزدیک آنها یافته میشود و ایضا در بلاد کوهی و شمالی و مواضع برف زده و سطار بیع و نزد انکشاف روی زمین از برف میشود و گویا که شاخهای کبریست و تخم آن مدور در ابتدا بسبز و سپید

سیاه و سرخ میگردد و در غلافها سه دانه مثل حب النیل کوچک سرخ رنگ میباشد و گویند که قسم بستانی آن بمزارع زراعت میکنند و بدیار مصر در بستانها می نشانند برگ آن مثل برگ اسپست و نبات آن بی خار و تخم آن چنانچه مذکور شد و منقط بنقطهای زرد و افشان و صلب در سه غلظ و قسم صحرائی آن خاردار و این العجبی اندلسی سیر عین نامند و گویند هلیون دشتی را اسبارا غوس خوانند و ساق و برگ آن شبیه بکبر و اندک شیردار و گل او این مائل بسفیدی ست و ابن مؤلف گفته که هلیون اغلب از بیخ درخت انار روید و بر درخت انار پیچیده شود و صخری نیز پیدا شود و قسمی ازان سیاه ست و در ان غیر نیست از شاخهای آن اقلام کتابت میسازند و در علم فلاحت مذکور ست که چون شاخ گوسفند را دفن نمایند و مکرر آب دهند هلیون روید و بهترین آن آنست که آنرا قبل از تمامی ظهور برگ آن قلع نمایند و گویند بهترین آن بستانی ست باشاخهای لطیف و آن نزد جالینوس معتدل ست و گفته که در ان اسخان نیست و نه تبرید ظاهری مگر در صخری شیخ میفرماید گویم که بعید از حرارت نیست و هر قدر که صلب آنرا بگیرند حرارت آن اشتداد نماید و بران شیر یتوعی بغایت لذاع ظاهر شود و گاز رونی گوید که حرارت قسم بری آن بسیار ست و گیلانی مینویسد گویند که آن گرم و تر در اول دوم ست و گرمی آن ظاهر تر از رطوبت آنست و بری آن خشک تر و گرم تر ست و در ان تجفیف قوی ست بسبب آنکه در ان گرمی شدید ست پس تبرید اصلانی کند و لهذا مقوی دندان و نافع در دنست و صخری آن معتدل میان آن هر دو ست و گویند که هلیون مائل بگرمی و تری ست و صخری مائل بحرارت و قبضی متاخرین مینویسند که هلیون گرم در اول و خشک در دوم و بری آن از خشکی غالب بر گرمی ست با جمله بقول شیخ و شراح قانون قوت آن جالی و مفتح سدد جمیع احشا خصوصا جگر و گرده است و در ان تجفیف بنیز اسخان است بلکه در ان تبرید ست و نیز در ان تحلیل ست خصوصا در صخری آن و طبیخ آن جهت درد کمر و عرق النسا نوشیده میشود و خوردن آن نافع در دکمر یحی و بلغمی ست و ادمان خوردن آن مهیج وجع مفاصل بالخاصیت ست و مضمضه بطبیخ بیخ آن چون باسرکه بجوشانند و همچنین سنون نفس بیخ آن و تخم آن همه در دضرس را نیکوست و همچنین خائیدن بیخ و تخم آن نافع درد دندان و بدستور مضمضه بطبیخ آن با شراب مفید وجع اسنان و چون بیخ آن سائیده در بیخ دندان دردناک گذارند پس اگر فاسد باشد آنرا قلع نماید بلا وجع و اگر درد فقط باشد آنرا ساکن کند و خوردن آن بصرا تیز گرداند و در ابتدای نزول الماء نفع کند و آن جهت سینه و ریه نیکوست و مفتح سدد جگر و طحال و طبیخ آن نافع یرقان و دران تفشیه است و اکثار آن مغثی و مقلب طعام ست و آن مضر معده و لاسیما غیر جوشانیده آن و سر و مزاجان و رخوردن آن محتاج باصلاح نیستند و اما گرم مزاجان بعد جوشانیدن آن باسرکه و آبکامه آنرا بخورند و با شیر جوشانیده نیز جهت گرم مزاجان نیکوست و آب اول جوش آن باید که بریزند بهر آنکه حار مغثی و دران بشاعت ست و آنچه با شیر بسازند و بسایند گرم مزاج محتاج بنوشیدن سکنجبین بالای آن میباشد و آن نیک تغذیه بلطف منهضم بسرعت و هاضم غیر آنست و در نفس زعفران کرده که آن قبض میکند و کاش این بسبب ادرار آن باشد و خیار آن میگویند که جوشانیده آن بشیر چون جوش سبک دهند و بخورند و اغلب گویند که آن نافع قولنج بلغمی و ریحی ست و شرب طبیخ هلیون نافع درد امعا ست و طبیخ بیخ آن مدر بول و نافع عسر البول و مزمنه می و باه ست و عسر الحبل را نفع کند و همچنین حمول تخم آن مادر ا حیض نماید و آن تفتیح سدد و گرده و تنقیه آن نماید و ادرار بول و اخراج سنگ مثانه کند و خاصه تخم آن بهر آنکه خشک در دوم و گرم در اول ست و همچنین تخم آن نیز درین باب قوی ست و آن محرک شهوت جماع ست و خوردن هلیون بوی عرق و بول را تغیر نماید مثل انجدان و نافع جهت تقطیر بول پیران و کذا تقطیر آن عارض از برودت و طبیخ آن با گوشت مولد جوهر منی و مقوی باه بیشتر از مفرد آنست و همچنین معمول آن با بیضه مرغ و آب آن و تخم آن چون با عسل و یک درم روغن بلسان بنوشند اعانت بر اخراج سنگ نماید و چون طبیخ بیخ آن مفرد با عسل و یا شکر یا تخم خربزه بنوشند فعل آن در سنگ و امراض مثانه قوی ست و نافع درد خاصره چون از سدد در گرده و مجاری بول باشد و خوردن هلیون بر نانشا مفتت سنگ و مزیل امراض مثانه و گرده است و آن وشواری زادن را سهل گرداند و چون با شراب جوشانیده بنوشند نافع گزیدن رتیلاست و گویند طبیخ آن قتل کلاب نماید و همچنین ادمان آن در ما کولات آنها قدرت آنرا در شکال و گویند در درم و گویند مضر سر مصلح آن عسل و صاحب منهج گوید هلیون مستعمل بطریق مطبوخ ست و دران مضرت بمعده است مصلح آن آبکامه بدل آن خرشف است و گویند که هلیون صخری مسخن بدن باعتدال ست و آن از کبار ادویه ست دران و آن مسخن گرده و مثانه است خصوصا پیران و سرد مزاج را و جمیع

امراض گردد ومتانه را نافع ست وبستانی آن در رطوبت معتدل تر ودر غذا زیاده تر وچون منضم شود فتح آن کامل گردد وغذای آن بیشتر از سائر بقول باشد ودر جوهر مثل او زیاد نماید وآن مضر خل معده است ومصلح آن پختن آن با گوشت واضافه کردن مری وزیت وبعضی میگویند که ملیون نافع در وسینه دریه وپهلو وسستقا وملین شکم ومحلل نفخ در یاح وغذائیت آن غالب ست وطبیخ آن مقی بلغم لزج طاحق معده ومقدار شربت آن تا سه درم وتخم آن مفتح سدهٔ طحال وزنان مصر تخم آنرا کوفته باریک سوده برتخم مرغ نیم برشت پاشیده نیم گرم میخورند بگمان آنکه مسمن بدن ست وادرار آن قوی تر از ملیون مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن حنظل وآنعال وخواص این بقول هندیان درناگدون مسطور شد **فصل ها با میم** - **هما** بکسر ها وفتح میم والف **اسم** کبوتر ست **هما پشپ** بکسر اول اسم آسالپاست **هنب** بفتح اول وسکون نون وباء فارسی اسم بنگ ست واطبای انگریزی رُبّ آن میسازند **هیم** بفتح ها وسکون میم وجیم یک دفعه آب نوشیدن **همپادی** بفتح ها وسکون میم وسین مهمله وفتح بای فارسی والف وکسر دال مهمله وسکون یای تحتانی در سنسکرت رکتپادی یعنی بخش سرخ میباشد وتری پادی یعنی بیخ او راسه ریشه میباشد وکنتاریکا یعنی کرم میکشد ودهتراشٹا یعنی بخشم ربوشنائی بخشد ومُرتا مُندا یعنی شیرین وباریک میباشد وسُوَپشپ نیکا یعنی برگ او خوشنما میباشد میگویند نزد اکثر اسم بابونه ست وآن روئیدگی ست مفروش برزمین با شاخهای باریک وبرگ کوچک مانند دودهی دارد سرد وتر دافع زهر ودیوانگی تپ ودماميل ودرد شکم وغرب چشم وگران دد افع فساد خون وزهر خوشیدگی ودنوش اعضا وآسیب جن وفساد زهر عنکبوت وحابس اسهال **همسرگنده** بفتح ها وضم میم وسکون سین مهمله وفتح راى مهمله وکاف فارسی ودهنای نون وفتح دال مهمله وخفای های دوم اسم قسمی از کدمهاست که آنرا در کنمو گویند **همقل** بکسر اول شترمرغ جوان **هَمل** بفتح ها ومیم شتری که بلاراعی چرا نماید **همن** بفتح اول وثانی گیاه تازه ونرم **همیشه بهار** وهمیشه جوان اسم حی العالم ست **همیون** اسم لون ست **فصل ها با نون** - **هنا** بکسر اول مدقطر ان ست **هَن** بین بکسرهای هوز وسکون نون وکسر بای موحده وسکون یای تحتانی ونون اسم پنج ست بقول اطبای انگریزی منوم ومخدر ودافع تشنج ست ودر اضطراب قلب نیز مفید ست هندو بر در پولس آن نیز می بندند وآب برگ آن برآورده رب آن میسازند ودر شراب خیسانده آن نیز داخل میکنند **هنتالی** بکسرها وسکون نون وفتح تای فوقانی والف وکسر لام وسکون یای تحتانی اسم مادهٔ درخت تارست **هنڈار** بضم ها وخفای نون وفتح دال مهمله هندی والف وسکون رای مهملهٔ هندی هم کفتارست **هندب** بکسر اول هندبا ست **هندبا** بکسرها وسکون نون وکسر دال مهمله وفتح بای موحده والف اسم کاسنی ست **هندبای بری** کاسنی دشتی ست **هندبای شامیه** نوع کاسنی بزرگ برگ بستانی ست **هندبای مقل** نوع کوچک برگ کاسنی بستانی ست **هندوانه** بکسرها وسکون نون وضم دال مهمله وفتح واو والف وفتح نون وها اسم فارسی معروف ست وبیای تحتانی حوض واو یعنی هندیانه نیز گویند وبترکی قاربوز وبعربی بطیخ هندی وبطیخ رقی وشامی وبطیخ اخضر وبطیخ نبطی وبطیخ مشرقی وبطیخ فلسطینی واهل مکه معظمه حنجب ولاع وابوق و ابوقه نیز نامند وبفارسی خربزهٔ هندی وخیارکده وتربزه نیز گویند وبهندی تربوز وکلینده خوانند وآن از فواکه معروفه ست ودر اکثر بلاد میشود وانواع میباشد بهترین آن رسیدهٔ شیرین شاداب بی ریشه ست خواه رنگ آن زرد وعسلی ویا نباتی ویاسرخ باشد وتخم آن خواه سیاه باشد ویاسرخ ویا ابلق آن سرد وتر در دوم وگویند سرد در اول ودوم وتر در آخر آن ومسلن حدت صفرا وخون وتشنگی ومدر بول وبقول گیلانی این میوه قوی الترتیب والتلطیف ومستعد بتولید بلغم حلوست وآن بهتر جهت ادویهٔ حارهٔ حاده وتدابیر مسخنه ست وبیشتر حال صاحب تدابیر مذکوره مؤدل بسودا میگردد وباستعمال این میوه صلاح میابد وآن شدید المواقفت جهت کسی ست که در بدن آن صفرا پیدا شود واراده مقاومت آن کرده شود پس این مقاومت آن نماید وخصوصًا چون خلط صفراوی شدید الرداوت قلیل الکمیت باشد وبدن نحیف بود پس تبدیل مزاج آن باین میوه موافق ترست از استعمال ترشیها ومقطعات وانچه در آن قبض باشد وگاه خیار قریب این فعل جهت معنی مذکور فعل نماید لیکن بمنفعت آن نرسد بلکه گاه مضر گردد بهر آنکه استعمال بسوی خلط دی سریع تر نماید وهمچنین کدو وآن کثیر المواقفت ست جهت کسی که اوتاری المعده بود وطعام در معدهٔ او محترق گردد وآن مدر بول وملین طبع ست وموافق ترین اشیا جهت اسهالات صفراوی چون سبج امعا از این اخلاط صفراویه ابتدا کند وخوردن این میوه خصوصا پخته آن بغیر آنکه آب آن صاف کنند بلکه با برگ آن

خوردار شدید ترین اشیا در موافقت بهر آن ست و آن نافع صاحبان حمیات محرقه و غب و اصحاب حمیات یوم از شدت حرارت در سفر بآفتاب گرم استعمال تدابیر سخنه ست و گویند که آب آن با شکنجبین در تبرید بالغ ست و مسکن تشنگی و لهیب معده و مطفی حرارت آن و نافع امراض حاره و حمیات ست و اگرچه مستحیل به بلغم میشود و آن دافع جگر حار و مرطب مزاج حار و مبدل آن و مولد خون مائی ست و اصلاح رداءت خون صفراوی بدان میشود و چون با شکنجبین بنوشند و در اول ابتدا یت نماید و غسل بسنانه و جلای شکم و امعا کند و خوردن مغز آن پخته نافع سجح ست و اگر آب آن که در ان باقی ماند بعد آن بنوشند اولی باشد و آن جهت مرطوب مزاجان و صاحبان بلغم و پیران رودی ست مگر آنکه بشکر یا عسل اصلاح آن نمایند و جهت گرم مزاجان بغیر اصلاح نیکوست و بعضی متاخرین یونانیسند که آشامیدن آن با شکنجبین جهت یرقان و مواد صفراویه محرقه داعانت بر هضم و ادرار بول و شکستن سنگ گرده نافع و با شکر تبرید زیاده نماید با شیر جهت امراض سوداوی و با تمر هندی جهت مواد صفراوی و جرب و حکه و با شیر خشت و امثال آن جهت تپهای حاره و دفع غلظ روی الکیفیته که مقدار آن کم باشد مفید و چون سر هندوانه با سوراخ نمایند و قدری عسل در ان ریخته سر آنرا محکم بسته یک هفته در سرگین اسپ دفن نمایند مانند شراب مسکر میگردد و ادامنی و مفسد معده است و هندوانه در مزاجی که صفرا بسیار غالب باشد از جهت لطافت مستحیل بصفرا میگردد و مانند آب گرده سپرز بار د المزاج و معده سرد و مصلح آن عسل و گلقند و در سرد مزاج بدون مصلح مضعف باه و مورث درد مفاصل و امثال آنست و تخم آن سرد و تر در دوم و در جمیع افعال مانند تخم کدو ست و با قوت مسکنه مواد و تحر کر مانند آن مقدار شربت آن تا پنج درم و جهت اخراج سنگ و انحدار غذا از معده گویند عجب ست و مرهای پوست هندوانه با عسل و شکر جهت برسام و وسواس صفراوی و در سینه و ضعف معده که از خلط کرائی باشد و تقویت باضمه نافع و افعال دیگر خواص این بقول هندیان در ترجمهٔ مسطور شده **هندوانه ابوجهل** اسم خلی ست **هنرناگا** بفتح های موضع نون و سکون راء مهمله و فتح نون دوم و الف و فتح کاف فارسی و الف اسم شنکهه نکره ست **هنس** بفتح های و سکون نون و سین مهمله اسم هندی طائری ست پایهای او دراز و سرخ و گردن دراز و بار یک و مقدار سرخ و کج بر همه بدن پرهای سفید مگر پرهای بازو چند پر سرخ میدارد و مشابه بوتیمار کلان ست و غیر قاز ست گوشت آن گرم و تر و گران و مبهی و آواز نگاه صاف کند و رنگ رو برافروزد و مشهی طعام و مقوی اعضاست و دافع سرخ باده و فساد صفرا و بعضی مینویسند که آنرا بهندی مرالا نیز گویند گوشت آن بر سخن یاری دهد و منی بیفزاید و قوت بخشد و باد دفع کند **هنس پدی** بفتح های فارسی و کسر دال مهمله و سکون یای تحتانی و آن همسایهٔ ست که مطلق گویند که اصابع الصفر معروف بکف مریم و کف عائشه ست و آن هم مذکور شد **هنسیندی** بفتح های و خفای نون و سکون سین مهمله و فتح های موحده و سکون نون دوم و کسر دال مهمله و سکون یای تحتانی درختی ست برابر درخت نیب خرد با شاخهای انبوه و چون بار آنرا بگیسانند خسته او آواز کند مزاج آن گرم و خشک و دافع فساد بلغم و باد **هنیچس** بفتح های و ضم نون و سکون سین مهمله و فتح جیم فارسی و سکون سین مهمله دوم اسم شنکهه نکره ست **هنسراج** اسم هندی پرسیاوشان ست **هنگ** بکسرها و خفای نون و سکون کاف فارسی اسم هینگ ست **هنکار** بضمها و خفای نون و فتح کاف و الف در آخر مهمله اسم بهکاتی ست **هنگدی** بکسرها و خفای نون و ضم کاف فارسی و کسر دال مهمله و سکون یای تحتانی اسم هینگن ست **هنگو پتری** بکسرها و خفای نون و ضم کاف فارسی و فتح های فارسی و سکون تای فوقانی و کسر رای مهمله و سکون یای تحتانی در سنسکرت کبری و در دهی کا دو دراول ترلی و کشپ کا پاشپکا پرتهو یعنی سفید گویند اسم انجدان رومی ست و آن دو نوع ست چنانچه در انجدان مسطور شد و هر دو نوع نزد هندیان گرم و تند و تیز و مزه دار و هاضم و مقوی دل و دافع دردان و درد مثانه و قبض شکم و بواسیر و فساد بلغم و باد گوله و کشندهٔ کرم دندان **هنگلو** بکسرهای هوز و خفای نون و سکون کاف فارسی و ضم لام و سکون واو اسم شنگرف ست و در هندی انگلیک و انگلیکم هم آمده و در سنسکرت هنگلاک و هنگلاکم هر دو اسم محض اند و تعلیمیه که اسم مشترک ست میان مس و شنگرف و مسلیان معنی آن سرخ ست و قدوم یعنی درخشنده و رگت سچا یعنی سرخ میباشد و مینهوا ر بجم یعنی از سیماب پیدا می شود و از ان سیماب برمی آید و تیز گو ترکت یعنی از چاه برمی آید و چاه او بسیار عمیق میباشد و کرکٹ خیر شنک یعنی زود مرض می برد فعل جهیدن سرطان دان گرم و شکنندهٔ باد کلان و دملهای بدن و کشت و استعمال او بی تنقیه و تصفیه و اصلاح او غیر جائز و مصلح آن طباشیر نوشته اند **هنکوٹ** بکسرها

هنرناگا
هنس
هنس پدی
هنسیندی
هنچس
هنسراج
هنگ
هنکار
هنگدی
هنگو پتری
هنگلو
هنکوٹ

وخفای نون وضم کاف فارسی وسکون واو مجہول ونای فوقانی ہندی درختی ست صحرائی وانبوہ دارد بقدر درخت نیب کہ خرد بود وثمر او بعضی بقدر ہلیلہ کابلی کہ خرد وباریک باشد وبعضی کلان از ہلیلہ بود وپوست آن چون خشک شود مثل پوست ہلیلہ گردد وچون ثمر او را حرکت دہند خستہ او آواز دہد وبعضی ہنکوٹ ہینگن رامیدانند وآن عقریب بیاید باجملہ مزاج آن گرم وخشک دافع جذام ودمامیل وبثور وفساد زہر وآسیب جن وبرص کرم معدہ وچون پوست آنرا سائیدہ بردمل بندند فی الحال سرکند وبآب سائیدہ نافع اسہال خونی وپوست درخت آن کوفتہ بچختہ ہر صبح یک تولہ خوردن دافع فساد خون وجوشش آن وبثور وابتدای جذام ست وپرہیز از ترشی وبادی ونمک در اثنای خوردن این ضرور ست وثمر آن دافع فساد بلغم وبادست ومغز ثمر آن دراد ویہ چشم ودر اطلیۂ تقویت باہ مستعمل ست وہنکوٹ را سائیدہ بآب سرد مکرر بنوشند برای اسہال دموی نافع ست واگر مغز ہنکوٹ دو جزو افیون یک جزو سائیدہ خمیاف ساختہ در چشم کشیدہ باشند نافع نزول الماء ست مصر اما مصلح آن نبات بدل آن در ادویۂ چشم نرمی

ہینلو نریاس بکسر نون دوم وسکون رای مہملہ وفتح یای تحتانی والف وسکون سین مہملہ ہم نیب ست ہنومان ہم بوزنیہ سیاہ رو دراز دم یعنی لنگور ست

ہنی بفتح اول وکسر نون وسکون یای تحتانی اسم شہد ست اطبای انگریزی برای سوزش ریہ وامعاء ودر سرفہ میدہند ودر تقیۂ زخمہا استعمال میکنند

فصل ہا با واو ـ ہوا بفتح ہا ودال والف وہمزہ بعربی ریح وبفارسی باد وبہندی پاؤ گویند وآن یکی از عناصر اربع ست وخفیف مضاف ست یعنی از خاک وآب لطیف تر واز آتش ثقیل تر ست ویکے از ستہ ضروری تا گزیر موالید ثلثہ ست وترویح کنندۂ روح حیوانی کہ اگر یک لحظہ بدان نرسد محترق ومنطفی گردد وباعث نشو ونمای نباتات وحیوانات بلکہ زیادتی وحتی وکمال جمادست وآن بالذات گرم وتر ست وبحسب اتصالات اوضاع فلکی وارضی مختلف میگردد وبحسب جہات نیز مثلا ہنگام بودن آفتاب در برج شمالی گرم میشود وہمچنین ہنگام استیلای یکی از کواکب سیارہ میگردد ودر ارضی پست وغیر مکشوف جانب شمال آنہا ویا اراضی مجاور بحر نیز گرم میشود وبخلاف اینہا یابرد وہنگام شدت تابش آفتاب خصوصیں در بلاد معتدلہ گرم وخشک ودر بلاد بحریہ وجزائر وہنگام باران رطب وباد صبا کہ از جانب مشرق تا بنقطۂ شمال مرزگرم وخشک ست وباد شمال کہ از جانب شمال تا بنقطۂ مغرب وزد سرد وخشک وباد دبور کہ از مغرب تا بنقطۂ سہیل وزد سرد وتر وباد جنوب کہ از سہیل تا بنقطۂ مشرق وزد گرم وتر مرکب ازینہا مرکب از کیفیات اربع ست وباد صبا مزیل بلغم ومخفف رطوبات ومفتح سدد ومعین برہضم ومانع نزلات ومقوی قوت دافعہ ومصلح حال مرطوبین وجہت امراض بارد رطب از استسقا وفالج ولقوہ وغیرہا نافع ومضر گرم مزاجان وابدان خشک وامراض صفراوی ومحرق صفا ومولد حمکہ وجرب وتشنج ویبس وامثال اینہاست وباد شمال مستحکم کنندۂ اعضا ودافع استرخا وکسالت ومقوی اعضا وحواس وذکای فہم وحفظ ہضم وصفای رنگ ونضارت آنست ومضر صاحبان سرفہ وضیق النفس یابس وبواسیر وباعث اسقاط جنین وعسر ولادت وامثال اینہاست وباد دبور بعکس صباست وباد جنوب عکس شمال ومرکب ازینہا جہت امراض مرکبہ نافع واصلاح فساد وتعفن ہریک بدیگری نمایند وتغییر وتبدیل بلد ومکان اگر ممکن باشد وتدبیر اصلاح ہوا وحفظ ازوبا در کتاب اکسیر اعظم بعلاج حمیات وبائی بتفصیل تمام ذکر کردہ ام ہنگام ضرورت در انجا ملاحظہ نمایند

ہوبیرہ اسم قلعہ سی حیار است ہوبیر بضم ہا وسکون واو وکسر بای موحدہ دیای تحتانی مجہول وسکون رای مہملہ کہ ہوبیر وہوابیر وہابیر نیز گویند اسم ہندی اہل ست وآن دانہ ایست بقدر فالسہ ورنگ او وبعضی ازان بزرگ وگویند تازۂ او سرخ میباشد وبعد رسیدن سیاہ میگردد ونزد ہندیان بطعم تیز واندک تلخ وزمخت وگرم باعتدال وگران ودافع فساد صفرا وباد واستسقا وبواسیر وسنگ ریہنی وگولہ شکم وکرم آن وورکند وآفعال وخواص این بقول اطبای یونان در اہبل مسطور شد

ہوتر ب بضم اول ہم کرگس ست

ہوجیرہ وآنرا بیونانی ہوذقیدس گویند وآن مزار الراعی ست

ہوجویہ وہونیلوس ابوخلاست

ہوداسیون اسم مغربی نعناع ست

ہودع بفتح دال مہملہ وکاف مشدد مرغ

ہوزہ بضم اول قسمی از طیور ست وگویند کہ آن قطاست

ہوزن بفتح اول طائر معروف ست

ہوطا اسم ماش ست

ہوطیون بضم اول اسم یونانی زنجبیل ست

ہوفاریقون بضم ہا وسکون واو وفتح فا والف وکسر رای مہملہ وسکون یای تحتانی وضم قاف وسکون واو ونون معرب از فاریقون یونانی ست وگویند کہ ہوفاریقون لغت رومی ست

وبعضی گویند که آنرا بلغت رومی اندرونیاکون وبسریانی قرعاکیبا نامند وبهیوفاریقون باضافهٔ یای تحتانی بعد ها نیز گویند چنانچه در قانون وغیرها مسطور است لیکن مشهور بغیر یای تحتانی ست ونیز آنرا بیونانی اندروساقوریون ونیز خامانطس گویند یعنی صنع صنوبر زیرا که اندروساد حاما بهرد و در یونانی یعنی صنع ست وقوریون وطیس اسم یونانی صنوبر ست وبعضی اندروسامن وبعضی قوریون وبعضی اماما نیطس یعنی صنوبری برای مشابهت بوی تخم آن ببوی راتینج که صنع صنوبر ست نامند وابن جزار که آنرا اذی رومی یاحب بلسان گفته واسحق بن عمران که آنرا فاشرا دانسته هر دو غلط کرده اند وبقول شیخ آن شاخها وگل منفرک ودانهٔ زرد مائل بسرخی در شکل شبیه بسماق ست مگر در سرخی آن نیست وبقول دیسقوریدوس آن بتمشی ست مستعمل در روشن کردن آتش وگویند جمیع اجزای آن مستعمل وبقول اکثر نباتی ست منقسم بپنج قسم وهمه را ثمر شبیه بحبوبست قسم اول از نبات تمشی ست برگ آن شبیه ببرگ سداب ورنگ آن سرخ بسرخی خون وطول نبات آن بقدر یک شبر وما فوق آن وگل آن سفید مثل خیری سفید وتخم آن در غلاف مستطیل بمقدار جو مائل ببیاهی ودران بوی صنوبر یا راتینج ومنابت آن خرابها در زمین خشن صلب وبقول بعضی گلل این نوع سفید شبیه به گل شبت چتری دارد ودر بو شبیه ببوی صنوبر وثمر آن قوی تر از تخم وسائر اجزای آن وقوت آن تا ده سال باقی میماند وقسم دوم را بیونانی داماسقرن واسقوریداس گویند واین بزرگ تر از اول ست در مقدار وشاخها نیز بزرگ تر وبرگ آن ببسیار ورنگ آن سرخ قانی وگل آن زرد وتخم وبوی آن مثل اول وچون بدست بالا عصارهٔ آن سرخ باشد واین گرم زیاده از اول ست ودر روشن کردن آتش ازان صالح تر وقسم سوم را بیونانی وبربوساس گویند وآن نیز تمشی ست ومستعمل در سوختن وتخم این باریک وشاخها سرخ خالص وبرگ آن در بزرگی وچندان برگ سداب وچون برگ ابالسه ازان رطوبتی شبیه بشراب برآید وقسم چهارم را بیونانی داماتواس واد فاریقون نامند برگ آن شبیه ببرگ درختی که آنرا ارلقی گویند الا کوچک تر ازان ودران طوبت مائل بسرخی خون چون بالا بدست چسپد طعم آن خوش وبوی آن تند وقسم پنجم بزرگ برگ که ببزرگی برگ نعناع رسد واین نیز بزرگ وباشعبهای بسیار مستقیم الاطراف وبران گل زرد کوچک وتخم آن در غلاف مثل غلاف خشخاش وبران خطوط ونبات این نیز سرخ وازان بوی راتینج آید واین در حرارت وبیوست کمتر ست وحکیم میر عبد الحمید در حاشیهٔ تحفه نوشته که بهوفاریقون را بهندی اژوسه نامند واقسام ست قسمی که گل آن سفید وبرگ آن مانند گل عباسی وتخم آن مانند جو وخوشهٔ آن مثل خوشهٔ جو وگندم وبرسر خوشه گل آن ودرخت آن بقدر دو ذراع وخار نک ست از جمله ادویهٔ مشهورهٔ هندیه ست ودر خواص چنان ست که مرقوم ست وقسم دوم را گل زرد در شاهجهان آباد وبرهان پور آنرا پیا بانسه نامند وقسم سوم را گل کبود وسرخ نیز پیدا شد وبری آن در جمیع افعال قوی تر از باغی ست الحاصل افضل آن شامی ست وگویند بهترین اقسام آن که هی تازهٔ سرخ خوشبو ست بقول شیخ گرم ودر دوم وخشک در آخر آن وگویند گرم وخشک در سوم وگویند خشکی آن زیاده از گرمی آنست وجمیع اجزای آن ملطف مفتح سده ومذیب محلل صلابات ست ودیاسقوریدوس گفته که آن مسخن ومجفف وجوهر آن جوهر لطیف ست حتی که اورا رحیض وبول نماید سزاوار ست که چون اراده آشامیدن آن بکسی نمائیم که احتیاج بسوی آن داشته باشد ثمر آن بجنسه آشامیده شود وبر تخم آن تنها اقتصار نکنیم وبقول شیخ ضماد آن نافع اورام باردهٔ وصلبهٔ عظیمه ست وسبب این آنست که در ان تحلیل مع تلطیف واذابت ست واین ازان جمله ست که مواد غلیظه را برای خروج وانفصال مهیا سازد وضماد برگ آن نافع سوختگی آتش ومدمل جراحات عظیمه وقروح رویه ست وپاشیدن سودهٔ آن بر قروح متربله ومتعفنه نافع ومنقی ومجفف آن بسرعت وشرب آن با شراب نافع گزازست ومسح کردن بدان نافع فالج رقیی ست که گردن بطرفی میل نماید وشرب وضماد آن جهت نقرس وعرق النساء وجع الورک مفید وچون در شراب بجوشانند وچهل روز متواتر بنوشند عرق النسا را نفع کند وبدستور اگر تنها بروز نیم درم بالعسل بخورند وهمچنین بقول طبری شرب آب برگ آن ونیز طبیخ برگ آن بغایت نافع نقرس خصوصا چون بران ادهان نمایند وجمیع اقسام آن بقول شیخ مدر بول ست واورا رحیض خاصیت آن ست یعنی بصورت نوعیه این فعل کند نه بکیفیت مثل اذخر بول ونیز مخرج جنین ست وثمر آن مسهل مرهٔ سودا ست ومنقی عروق ومبرد وجمیع ثمر آن قوی تر از تخم آن وسائر اجزای آن در ین باب ست وچون تخم آن دو درم بخورند وبالای آن آب سرد بنوشند اسهال شکم واخراج صفرا نماید وچون تخم آن بانصف وزن آن تخم سداب بخورند تب ربع را ببرد وچون با شراب بخورند جهت گزیدن رتیلا نافع ست وبدل آن بوزن آن اذخر ست وبوزن آن بیخ کبر وگویند نصف وزن آن بیخ کبر وگویند بدل آن تخم شبت وانیسون وگویند نصف وزن آن شیطرج ونیم وزن آن قرطاما وگویند بوزن آن جاشا یا نیم وزن آن

ابهل یا مقرر ادام تلخ و مصلح آن در بعض مضار فوتنج و گویند مقدار شربت آن از قسم اول تا یک نیم مثقال و از قسم دوم تا یک درم و نصف و ربع و گیلانی سته قسم آن بیان نموده یعنی اول و دوم و پنجم که مسطور شد و قسم سوم و چهارم را ترک نموده و صاحب مخزن نیز تتبع آن نموده باندک فرقی و گفته که حمول قسم اول جهت ادرار بول و حیض نیز نافع و چون قسم دوم و پنجم را بشراب قابض چوشانیده جراحات عظیمه را بدان طلا کنند مندمل سازد و چون تخم قسم دوم و درم با ذرور مالی که شراب معمول باب باران ست بخورند عرق النسا را نفع بقوت نماید و قسم سوم یعنی پنجم مسطور که در گرمی و خشکی از اول کمتر ست مسهل رطوبات معده و مجفف بلغم آن و در جمیع افعال قوی تر از اول و دوم آشامیدن دو درم آن مسهل صفرای غلیظ خصوصا با آب سرد و مقوی معده و رافع فالج و عسر البول و شکننده سنگ و سرخ کننده رخسار و مقاوم همه سموم و جهت استسقا و قولنج نافع و طلای آن بازیت جهت فالج که گردن بسوی پشت میل کرده باشد و طلای آن جهت بهق و کلف و همه آثار جلد و هوا سیر و حضر بان مقاصل و التیام و جرح نافع و مصدع گرم مزاجان مصلح آن سکنجبین مقدار شربت آن یک درم بدل هر یک از اقسام آن دیگری ست **هیوقسطیداس** گیلانی گفته که همین در نسخ قدیمه یافته میشود و در قانون هیوفا قسطیداس ست و شاید کاتب نسخه هیوقسطیداس نوشته و صاحب مخزن مینویسد که هیوقسطیداس که آنرا هیوفسطیداس هم بضم ها و سکون واو و فتح فا و سکون سین مهمله و کسر طای مهمله و سکون یای تحتانی و فتح دال و الف و سین مهمله یا مثله عصاره گیاهی ست که آنرا ایرسا نیز گویند و عصاره آن بارد و قابض ست و در باب کینه لیتیس مذکور شده و صاحب جامع گفته کسی که گمان کرده که آن کینه لیتیس یا عصاره آنست غلط و خطا نموده و آن نوعی از ارائیت یعنی ست که حروف بایی شملان ست و در نسخ درخت بیتقیس میرویده و آن با وی در حروف لام مذکور شده و گیلانی نگوید که یا سقوریدرس آنرا ظاهر ساخته و نباتات آن از زمین در ایام ربیع اول بسیار سبز برنی آید و چون بزرگ رود از شدت برگ آن بالا رفته جهت غلظ و رغبت بریده و گل آن سفید مائل بزردی و آنرا تخته میخزند و حکایت کرده اند که آن دو قسم ست نر و ماده و فرق میان هر دو آنست که گل نر سرخ مثل گلنار و گل ماده سفید میبا شد و بر و عنوست و قبض بسیار ست و دران اختلاف بسیار واقع شده حتی که بسیاری از اطبا گفته اند که هیوقسطیداس و بیخه لیتیس دو مرتبه الخیل و طراثیت همه یک چیز ست و رازی گفته که هیوقسطیداس عصاره ست و بیخه لیتیس و طراثیت خشنه و در اکثر اوقات یکدیگر صرف میشود و صدر مائل بخشکی ست و گویند که سرد و خشک در سوم ست و نافع قیلا مائی چون طلا نمایند و نادان آن بر جراحات استخوان ملزق آنها و چون بر قروح خبیثه ضماد نمایند از فراخ شدن دهان باز دارد و مقوی اعضای مسترخیه از سبب رطوبات و نافع نزف الدم و سیلان رطوبات رحم چون با آب و یا شراب بخورند و نافع سموم و بدل آن بموزن آن اقاقیا و مثل آن عصاره گلنار **هیوقلسوس** بضم ها و سکون واو و فتح قاف و سکون لام و ضم سین مهمله و سکون واو و سین گویند که خس الکبا یعنی ابوخلساست که مذکور شد و سرد و تر با قوت تجفیف و تخین اندک و قبض و سائر افعال آن در ابوخلسا گذشت **هیوله** اسم هلل ست **هوم** بضم ها و سکون واو و میم اسم ترکی نباتی ست شاخهای آن پرگره و خار آن شبیه بخار شعلب و کبک از ان بسیار محظوظ ست و بی برگ و بی بیخ و با ریشهای ضعیف و غیر غایر در زمین و از سوم قتاله است و چون پیکان را با آب آن آلوده خشک نمایند بهر حیوانی که زخم تیر آن برسد آنرا بکشد **هوم المجوس** بضم ها و سکون واو و ضم میم و الف و لام و فتح میم و ضم جیم و سکون واو و سین مهمله اسم عربی ست و آنرا مراتیا نیز گویند گیلانی نوشته که آن تنجبری ست در نواحی فارس مثل شجر یاسمین و مجوس فرقت رمز مهم استعمال میکنند و گل آن مشکبار و شبیه ست و در مرتبه گفته که آن هوم المجوس ست بفارسی و هوم الحوائر گویند و آن خشیشه ایست برگ آن کوچک و گل آن اخضر مائل بزردی و مؤلف مخزن گوید که آن گیاهی ست اسفل ساق آن یک عدد باریک و سخت و گل آن زرد و تیره شبیه بیاسمین و برگ آن بریده و شکوفه آن مشابه نیز بشکطرا شیع و صاحب تحفه نوشته که ظاهرا از جنس ارغوان زرد باشد و بعضی بخورمریم دانسته اند و حکیم میر عبد الحمید محشی گفته مینویسد که آنچه متحقق شده هوم المجوس گلی ست که آنرا بعضی نامند و اقسام میباشد قسمی پنج برگ و قسمی مضاعف بقول گیلانی این دو اگر مه و خشک باعتدال ست و گویند در سوم و بضعف گل آن از سرد و خشک گفته اند و دران جلا و حدت و تجفیف بالغ ست و مفتح سدد و گل آن حابس خون جراحات چنان که گفته بیان نمودیم و چون طبیخ آن بنوشند ادرار فضول او بته آن ماه ادبول کند آن سنگ شانه را بشکند مقدار شربت آن یک مثقال تا دو و زیاده از دو مثقال کشنده بتجفیف و بقول محشی ممدوح مقدار شربت آن تا دو توله ست **هون** گل آن که با روغن بنفشه گویند سفندر تریب و هند جهت اوجاع مفاصل بلغمی و سودا وی و مرتب با روغن زیتون جهت اوجاع مفاصل دموی مجرب ست **هیونسر** ابکسه ها و ضم واو

دخفای نون وسکون سین مهمله وفتح رای مهمله والف اسم آبی سفید ست **هوه** بضم ها وفتح واو اسم تودری ست **هوه بیر** هوبیرست **هلوی** بفتح ها وکسر واو وسکون یای تحتانی اسم کیله ست **فصل ها بای تحتانی** - **هیدرهمان** بفتح ها ویای تحتانی وضم دال وسکون رای مهملتین وفتح میم وهای دوم والف ونون اسم مشترک ست میان یالمران وبجوره وارندی **هیده بنگره** اسم لبلاب ست **هیرا** بکسر ها وسکون یای تحتانی وفتح رای مهمله والف اسم الماس ست **هیرا وکهی** بضم دال وها مجهول وکسر کاف وخفای ها وسکون یای تحتانی اسم دوم الاخوین ست **هیرالیسیس** بفتح کاف وکسر سین مهمله وسکون یای تحتانی دوم وسین مهملهٔ دوم اسم قسمی از کیسیس ست **هیرپی** اسم شیر بخشیرست **هیرون** بکسر ها نوعی از خرما جیدست وگویند مراد ازان قسب ست وبقول گیلانی اسم معرب الفخارسی برای نوعی از رطب فلی لطیف البشره است وگویند که آن معروف ببرنی ست **هیشتر** بفتح ها وسکون یای تحتانی وفتح شین معجمه وسکون رای مهمله ابوالعباس نباتی نوشته که هیشتر اسم عربی نبات خاردارست که آنرا میان مدینه طیبه ومیان بقیع دیدم واز بعض اعراب ازان پرسیدم وآنرا شناختم وآن نباتی ست برگ آن دراز بقدر انگشت ومشرف وخاردار بخار تیز وساق آن قریب ذراع گروه ارد وآن درسر خود حرشفی شکل ست رنگ آن میان سفیدی ورقت طعم آن وطعم حرشف برابرست وگیلانی گفته که آن کنگر صحرائی ست وطول آن بقدر ذراع ووسط آن مجوف وگل آن عریض برنگ کبود ودر آخر آن سفیدی شود ودرمیان گل مثل نیزه دارد واگر این نیزه درگوش داخل شود کری پیدا گردد وگویند که آنرا شامیدان مطبوخ آن بهت سرفه نافع ست **هیضمان** اسم عربی ترب ست وگویند مخصوص بترب صحرائی مشتق از هیضم **هیغرس** اسم کهربا ست **هیقلوس** اسم شنجارست **هیل** بکسر ها وسکون یای تحتانی ولام وهیل بوا - وهال بوا هردو اسم قافله صغارست **هیل انثی** اسم قافله صغارست **هیل ذکر** قافله کبارست **هیها** بکسر ها وسکون یای تحتانی مجهول وفتح میم والف اسم گل چنپاست وهم اسم کسنبه **هیهم پیم** بفتح پای فارسی ودال مهمله وسکون میم اسم گل کنول ست **هیهم پشپ** اسم گل راشوک ست **هیهم وگدها** بضم دال مهمله وسکون کاف فارسی وفتح دال مهمله دوم وخفای ها والف اسم گوله رست **هیهم کرها** بفتح کاف وراى مهمله والف وها والف اسم ببول سیاه ست **هیهم ماچهیکم** بفتح میم دوم والف وکسر چیم فارسی مشدد وخفای ها وسکون یای تحتانی وفتح کاف وسکون میم اسم سون کهی مطلقی ست **هیهوا** بفتح ها وسکون یای تحتانی وفتح میم وواو والف اسم نی ست **هیهوی** بفتح ها وسکون یای تحتانی وفتح میم وواو وکسر های فوقانی وسکون یای تحتانی دوم اسم فیل ست **هیهیا** بفتح ها وسکون یای تحتانی وفتح میم ودو یای تحتانی دوم والف اسم نارنگ کبیرست **هیهیشک** بکسر ها وسکون یای تحتانی وخفای نون وسکون کاف فارسی بهندی اسم خلیطست وبسنسکرت جیرنم یعنی هاضم طعام وجیتک وجگده یعنی کشنده کرم وپیت یعنی دافع شیاطین وهیتی سیوخاک یعنی فیل رانشل شیر شرزه ست مراد آنست که بر شیاطین چنان غالب میشود که گویا شیر زه بر فیل غالب ست واگوکنده هم یعنی برهمائی که بندکرده بدار زنوی خود میبرد وبا هودانیکم یعنی در دین ما هولیک پیدا میشود دوزامنم یعنی دافع درد شکم وشوپدهومک یعنی دافع درد ران بادی وسردی ست میگویند وآن بقول هندیان تیز وگرم ودافع دردهای باد ودرد دندان وهاضم وطین شکم وردان کننده براز وسبک کننده بدن ست وتیز گرینده شمسی ودافع فساد باد وبلغم وخلط وکود کهستقا ونفخ ودرد شکم وکرم آن وصفرا افزا ومقوی باه مصلح آن زیره وباشیرهٔ بیخ چنبیلی نوشته اند وحکیم شریف خان مینویسند که اگر باد وبه مقوی معده ومحلله بطریق جوب ومعاجین استعمال کرده شود کمال مرتبه در تقویت معده وکسر رياح وهضم ورفع درد آن تفحص می نماید واگر باد وبه بمهی مستعمل شود در تقویت باه بی عدیل میشود وافعال وخواص آن بقول یونانیان در جلیت مذکور شد **هینگل** بکسر ها وسکون یای تحتانی وخفای نون وضم کاف فارسی وسکون لام اسم شنگرف ست **هینگن** بکسر ها وسکون یای تحتانی وخفای نون وفتح کاف فارسی وسکون نون دوم صاحب تذکره الهند نوشته که هنود آنرا گارا ودر سنسکرت تکت مچا یعنی مقرتلخ دارد وتاپون یعنی دافع باد وتاپ سندرود وهینگدی که اسم ست وگرم ودری یعنی برمرض بول سفید وبدبو غصه میکند میگویند وآن ثمر درختی ست متوسط در برگ وکوکچی وخاردار برگش مانند برگ سنا وازان درشت تر وگل او سفید وبار او سخت بعضی دراز مثل بیضی شکل که آن قسم زرست وبعضی گرد باندک پنالی وآن ماده است وذری قاشات دران پوست تنک وسخت وسفید مائل بزردی وزیر آن رطوبت لزج غردی کریه الرائحه مانند خیار شنبر وزیر آن تخم بسیار بزرگ برابر بلیله ودران تخم مغز چرب اندک تلخ طعم بعضی آنرا منکوط می دانند مزاج آن گرم وخشک در وسط سوم وفقیر رطوبت غروبیه آنرا اکثر دواجماع مفاصل عوض ماهیزهج استعمال کرده وچون این رطوبت را

در آورد غیر کرده چوب آن و تمثال بها الماند ما بیان بی هوش شده بالای آب می آیند و اکثری میرند و قحم آنرا سوراخ نموده مغز آن برآورده بارود در آن پر کرده در زمان اکثر در شب برات آتش بازی آن بازی میکنند بالجمله مغز و طوبت و پوست درخت و کف باد و دهل گشت پر میوه اورد کنند قاتل کرم و مخرج جنین شده و مدر بول و شیر و اوجاع مفاصل و تقرس و عرق النساء و استسقا را علی می آورد و کحال مغز تخم آن جهت سلاق مقیم و هو فاریقون و هو فاریقون گذشت هیها بفتح ها و یای تحتانی و های دوم و الف اسم فولاد است

باب یای تحتانی محتوی بر یازده فصل

فصل یای تحتانی با الف - **یابوشفان** اسم ترکی غری السمک ست **یاربور** اسم فوزنج ست **یارشین** اسم عنب الدب ست **یارم** اسم نیم ست **یاره طاشی** اسم حجر العاج ست **یازاب** چیزی ست که از ترب بسکر پرورده و توابل آمیخته بسازند و میخورند **یاس** اسم چوب است **یاس سفید** اسم فارسی یاسمین بری ست **یاسمین** بفتح یای تحتانی و الف و فتح سین مهمله و کسر میم و سکون یای تحتانی و نون و آخر یا سمون بواو عوض یای ثانی و ضم سم و یاسمن بحذف یا و فتح میم و سمن بضم سین نیز و بشیرازی گل یاشم و بعربی قیا و بونانی سجلاط و در انگریزی یسمین و بهندی چنبیلی نامند آن گلی ست مشهور بسیار خوشبو و سفید و زرد و کبود و هر یک سوای زرد بستانی و صحرائی و کوهی علیا شده و سفید آن کثیر الوجود و زرد و کبود آن هر دو کمیاب و نبات آن میان شجر و بیاره یعنی نه مانند درخت ایستاده و نه مثل بیاره بر زمین افتاده و بر زرد و کبود آن شجریت غالب و در بعضے بلا و درخت آن عظیم میگردد و ساق سفید آن اندک پیچ دار و برگهای آن کوچک دراز و مشرف و هر دو جانب شاخ آن رسته و زیر گل آن ساقهٔ باریک مجوف و بر سر آن ساق برگ گل کوچک پیوسته و در هنگام غنچه بودن آن طولانی امرودی شکل و صحرائی آنرا خلیان نامند و کوهی آن یاسمین هندی ست و گیلانی وغیره مینویسند که درخت آن مانند آس و ازان سبز تر و املس و برگ آن باریک تر و پهن تر و نرم تر و درخت قسم سفید آن ضعیف تر و بر نشیت گل آن شاخه سرخی و بعضی بی سرخی و از حمل تا عقرب گل میدهد و در بلاد حاره همیشه و درخت قسم زرد آن از سفید بزرگ تر و چتری مانند و درخت طلح و اول در بوخ شبو تر و تند تر از دوم و در مزاج حار تر از ان و قسم ارجوانی آن ضعیف از زرد و عقب گل آن تخم کوچک رهده و در ان تخم پنج یا شش عدد مستدیر و در اطراف آن رشته های باریک دراز و درخ آن دراز سیاه مثل خرنوب و شکل و ازاضال این پنج ست که چون برعضوی گذارند قرحه کند و فعل مثل فعل شیطرج نماید و آن کثیر الوجود در عراق و فارس و هندست و بهترین آن سفید آن خوشبو ترین از سائر انواع آنست و بعضی آنرا از نبق گویند و گفته اند که از روغن زنبق عراد روغن این ست و این از جهت اشتباهی ست که در سوسن مذکور شده و نزد بعضے قسم زرد آن سمی بر نبق ست و ظاهر ست که گفته که از یاسمین روغن میسازند که آنرا روغن زنبق در زمان قدیم میگفتند و زنبق چیزی دیگر از انست معروف درین زمان و بالجمله شیخ میفرماید که سفید گرم زیاده از زرد ست و زرد از ارجوانی و آن بالجمله گرم و خشک در دوم ست و شاخ کاروئی گوید که بودن سفید آن گرم زیاده از زرد خلاف قیاس ست چنانچه در مقدمهٔ کتاب در الوان و استدلال ان گفته شده و بقول شیخ ملطف رطوبات و نافع مشایخ و مالیدن تر و خشک آن مزیل کلف و کثرت بوئیدن آن مورث زردی رنگ و بوی آن مصدع لیکن با وجود این محلل ورم حادث از نخم لزج ست چون بسرند و بقول گیلانی وغیره گوی آن مشتمل از خشکی آنست و گویند گرم و خشک در سوم ست و محلل رطوبات بلغمی و نفخ از هر موضع ست و زرد سخن هر عضو بارد و تخ آن صرف شود در هم پنجه خرنق سیاه صرف و با بخاصیت مصفی رنگ ست و لهذا در اخلاط غمره می افتد و چون آنرا سوده بر روی نهاد کنند سرخ گرداند و چون یاسمین تر و سائیده بر موی سیاه غلاف نماند سفید گردد حتی که گفته اند که چون خشک آن سوده بر موی بپاشند آنرا سفید سازد و بوئیدن آن نافع بیران و سر و مزاجان و دماغ بارد و هیجت کسے که ریاح غلیظ در دماغ او باشد و منزل صداع بارد و همچنین اگر بطبیخ آن غرطول سازند و آن مقوی دماغ و نافع زکام بارد و مصدع گرم مزاج ست و مصلح آن روغن گل و سرکه و آن نافع ربو و ضیق النفس ست و چون ازان بقدر نیم درم با مثل آن انیسون بگیرند و هر دو سائیده با طبیخ پنج یا نبات آن بخورند قی بسیار آرد و شرب طبیخ آن مدر حیض ست و کذا سوده آن با آب سرو بوزن چهار درم و همچنین اسهال زرد آب و بلغم و سودای محترق از بلغم نماید و چون پنج قسم سفید آن بوزن دو ثلث درم با بموزن آن محلل و مثل آن نشاسته بجوز نداسهال ده مجلس اخراج سودا نماید و چون خشک کرده آن ده عسل سرشته بقدر ماقه بلیسند اخراج کرم و حب القرع و چون سفید یا زرد آن بر ذکر و کم ضماد کنند اضاعف زیاده نماید و چون یاسمین سفید سوده با آب افشرده تا سه روز هر روز بقدر ده درم بنوشند در قطع خون از رحم مجرب و آن نافع عرق النساست و اصلاح

بوئیدن آن در گرم مزاج ببوئیدن بنفشه یا کافور نامیده و بدل آن نرگس یا نسرین یا زنبق یا سوسن ست و بعضی متاخرین میتوانیسند که آن مفرح و مفتح سده و مسمن بدن ست و بوئیدن آن جهت تقویت دماغ و نطول طبیعی آن جهت دردهای بارد ست و نوشیدن آن سهل بلغم و سودا و ماء الصفر و رافع سده و ریاح غلیظه و فالج و لقوه و ضدد داد و جاع مفاصل و مفرح و محرک باه و مدر بول و چون آنرا در شراب اندازند آن سکر بسیار آورد و مقصیه باب مطبوخ برگ آن جهت درد دندان و چوشش دهان و لثه و آشامیدن آن مقاوم همه سموم و بهستور ضماد آن مقدار شربت از جرم آن تا سه درم و از آب آن تا ده درم بدل آن یاسمین زرد و بدل هر دو یاسمین صحرائی ست و روغن یاسمین بسیار خوشبو و معطر و گرم و تر و مفتح و محلل و نرم کنندهٔ جلد و در قوانین و شروح آنست که روغن آن در زمستان برای مالش نیکوست و آن نافع امراض بارد و در عصب و جهت پیران و مفلوجان و عرق النسا و بوئیدن روغن خالص آن گرم مزاج دماغ را عاف آورد و کذا سعوط آن و گویند که آن در جمیع افعال مذکوره قوی تر مقدار شربت آن از سه درم تا بیخ درم ست و بوئیدن آن نیز مصدع گرم مزاجان و افعال و خواص این بقول هندیان در چنبیلی مسطور شد **یاسمین بری** عشته العجوز و فیان ست **یاسوب** اسم رئیس مگس عسل ست گویند که هر مگس عسل منقاد امر آنست مثل رعایا از پادشاه **یاسیا** اسم جرمل ست **یاشاه** و یاشاوس بزیادتی واو و سین مهمله اسم راکرد و لاست **یاقوت** بفتح یای تحتانی و الف و ضم قاف و سکون واو و تای فوقانی بفارسی بهرمان و بهندی مانک نامند تعلم اول گفته که آن سنگی ست شفاف از سنگهای شریف و آن سه قسم ست سرخ و زرد و کبود و سرخ آن شریف تر و نفیس تر ست و چون برآتش نهند حسن و سرخی آن افزاید و زر و آن برآتش کمتر صبر کند از سرخ و کبود را صبر نیست و گیلانی گوید که آن سنگی هندی ست کما زسیلان و سرندیب و از اقاصی بلاد چین از کوهستان آنها آورند و گاه این سنگ یزه در قعر جا یافته میشود و برزان اجزای متلبس بجوهر آن پیدا باشد و آن اقسام ست سرخ و آن اعلای همه ست و زرد و کحلی و سفید و آنرا طبخ میدهند و حک میکنند و عمل مذبابیتا تا صاف شود و جوهر آن ظاهر گردد و سفید ضعیف ترین آنهاست و آتش در سرخ فائق عمل نمی کند فقط و گویند که جلای آن باین طور میکنند که آنرا در آتش می نهند پس چرک آنرا میخورد حسن و سرخی آن ظاهر میشود حتی که گفته اند چون در نگین یاقوت نقطهٔ سرخ باشد در آتش متشیط شود و صفحهٔ آن پر گردد و می باید که سحق آن خوب کنند و در آب مغسول سازند و همچنین سائر احجار را و بعضی گویند که آن شش قسم ست همارا نچه در قول گیلانی گذشت و سبز و پستی و هریک ازانها بسیار رنگین و متوسط و کم رنگ و بهترین همه سرخ بسیار رنگین رمانی آبدار سخت شفاف بی جرم بی دماغ و رنگ نخست و هر چند قطعهٔ آن بزرگ تر و خوش شکل تر باشد قدر و قیمت آن زیادهٔ ازانواع سرخ خرمی و دردی و نارنجی و زعفرانی و لیموئی ست و از انواع کبود آسمانجونی و کحلی و لاجوردی و پستی آن کباب و لعل و از اقسام سرخ آنست و بهترین هریک ازانها آنست که سخت صاف و شفاف یک رنگ یعنی رنگ اجزای آن برابر باشد و یاقوت از همه سنگها سخت ست مگر الماس سخت تر ازان و کبود آن سخت تر از سرخ و سرخ از زرد و پستی قریب بسرخ و سفید از همه نرم تر و خام کرده معدن ناقص مانده و هریک بنامی مخصوص ست سرخ را بهندی مانک و پدم را کهو با نگریزی اوپلی و زرد را بعربی یسفه و بهندی پکهراج و با نگریزی توپس و نیلی را بفارسی نیلم و بهندی نیلمن و با نگریزی سفیار نامند و ماده نکون یاقوت گوگرد و سیماب صاف خالص شفاف براق ست و فی اعل انعقاد آن بر ودت دور ملک پیگو و جزیرهٔ برازیل از ارض جدید جنوبی و جزیرهٔ سیلان و غیرها یاقوت هم میرسد و لیکن یاقوت جنوبی بخوبی پیگوئی نیست هر چند برازیلی اکثر قطعهای آن صاف شفاف آبدار بزرگ مقدار میباشد و لیکن بصلابت پیگوئی نیست همه الوان آن از سرخ و زرد و نیلی و غیرها و سیلانی بسیار نرم و کم رنگ میباشد و از اقسام آن غیر از سرخ رمانی تاب آتش ندارند و بوی بدو دود و عرق و روغن مغیر رنگ آنست و مالیدن آن بر جرح سوخته و آب سنبادج باعث جلای آنست گیلانی نوشته که ظاهر از امر جزء آنها آنست که خشک ست و مائل بسردی اندک و از جهت الوان سرخ گرم آنهاست و بقول صاحب زبدهٔ گرم و خشک در اول و گویند در حرارت و برودت معتدل بود دوم خشک و زندان گرم و خشک در دوم و کبود آن گرم در اول و خشک در سوم و سفید آن معتدل در گرمی و سردی و خشک در اول دوم و گویند که سفید و ازرق آن سرد زیاده و شیخ الرئیس در کتاب ادویهٔ قلبیه نوشته که اما طبع یاقوت میتواند که معتدل باشد و اما خاصیت آن در تفریح و تقویت قلب و مقاومت مضار سموم امر عظیم ست و شاید که این خاصیت قوتی غیر متعقل بر جرم آن باشد بلکه فائض از ان مثل فیضان آن از مقناطیس باشد و لهذا مقناطیس آهن را از دور جذب میکند و از انچه قابض میکند درین باب ظاهر یاقوت این ست که بعید ست که گویند حرارت غریزی ما در یاقوت مشروب فعل میکند از روی احاله و تحلیل و تمریح بجوهر آن یا بخار روحی چنانچه در عنبر و غیر آن فعل میکند

یاسمین ری
یاسوب
یاسیا
یاشاه
یاقوت

و باجمله اماده میگویم که یاقوت منفعل میشود در صورت خوردن حار غریزی پس فعل و ازان حادث میگردد بهر آنکه جوهر آن چنانچه ظاهر میشود جوهر بعید از انفعال ست و میتواند که فعل حرارت غریزی غیر مؤثر در جوهر آن باشد نه در اعراض لازمهٔ آن بصورت آن دلیکن در امکان آن و کیفیت عرضیه آن در امکان آن بایں طور که باخون بسوی ناحیهٔ قلب نافذ شده و قریب تر بسوی منفعل گردد پس فعل خود قوی تر کند و ما در کیفیت آن بایں طریق که از گرم کند و از شان سخونت ست که توان خواص گرداند و تنبیه قوی نماید مثل کهربا که چون در جذب کاه قصور میکند که مینهند تا آنکه گرم گردد پس مقابل کاه همان می نماند و آن را بسرعت جذب میکند پس میتواند که غایت تاثیر طبیعت ماده یاقوت این باشد و فعل آن زیادت اخاصیت بنابر فیضان ازان طبعا و زیادت تقریب باشد و انچه متقدمین بدان شهادت داده اند از تفریح یاقوت بگرفتن آن و خصوصا در دهان و لیکن ست بدان که آن بمنافع خاصیت و تفریح نمودن بسوی استعانه جوهر آن و اعراض ذاتیهٔ آن و نه بسوی مماس بودن آن بمنفعل ازان بلکه قوت مفرحهٔ آن فاضل ازان ست الا آنکه فعل آن بتسکین و تقریب قوی میگردد و چنانچه در سائر ذوات خواص فعالهٔ در اجسام ست و میتواند که اعانت فعل این خاصیت انچه دران از تنویر و تعدیل مزاج ست نماید و شهادت میدهد در تفریح یاقوت گرفتن آن در دهن و شارح کازرونی گفته که یاقوت را چون کوفته و سوده و تحصیل آن در صلایه و خمیر با اودویه و حبس کرده و شود و حتی که نضج یابد این چنین و مخمر کرده چگونه جائز نبود که از حرارت غریزی که در ابدان ماست منفعل نگردد و کدام مانع است این هنگام ست و این استبعاد از تبخ که آن منفعل غلیظ شود از حرارت ما بعید نیست سلمنا که آن منفعل نمیشود با نفراد آن و بجوهر آن لیکن چگونه جائز نباشد که بعد خمیر و نضج با باقی اجزای معجون مرکب منفعل گردد و صاحب شمس الابرار گوید که زخواص آنست قطع خون و منع آن از جمود و نفع با دوام و صرع دام الصبیان و تقویت قلب و تفریح آن و ازالهٔ بجز و تسکین تشنگی و دفع بدبوی عرق و امن از صاعقه و خفقان و وسواس شریر و تعلیقا بر مجاذی قلب و باجمله آن طابع جوهر حیوانی ست و ازشان آنست که تسخین جمیع بدن و تنبیه قوای آن و انعاش حرارت غریزی نماید و آن مقادیم سموم قتاله ست در ربع درم ازان بمیت سیلان خون نفع کند و شرب آن زیاده ازین مقدار جائز نیست و بدل آن مضاعف وزن آن نقره ست و گیلانی گوید اطبا گفته اند که تعلیق آن قطع خون کند بلکه منع از جمود خون نماید و ذکر کرده اند که از خاصیت آنست که ابدا فاسد نمی شود و تعلیق آن بر صاحب صرع تحلیل درم آن نماید و بر طفل دائما از صرع دام الصبیان ایمن گرداند مادام که بران معلق باشد و آن نفع شدید بوسواس کند و گویند که شرب و تعلیق یاقوت از وجهت تفریح عظیم و تقویت قلب تجربه کرده شده و این خاصیت ست نه غیر آن و گرفتن آن در دهن مفرح ست و کذا تعلیق آن بنوعی که بمجاذی قلب ماند که آن مقوی و نافع آنست و آن نافع جهت خفقان ست و گویند هر که نگین آن در انگشتری نصب کرده بپوشد یا تعلیق آن نماید برای دفع طاعون آنرا عارض نگردد و اگرچه جمیع ساکنان بلد را عارض شده باشد و گویند که بوزن دو درم از مضر سموم خلاص گردانده شربت آن جائز نیست که زیاده از تراز ربع درم ازان استعمال نمایند و در کتاب منهج نوشته که یاقوت پنج قسم ست بهترین آن سرخ رمانی ست و در معجون مفرح استعمال کرده میشود بدل آن دو وزن آن طلاکت و مؤلف مخزن مینویسد که آن مفرح و مقوی دماغ و آشامیدن یک درم آن جهت رفع صرع و وسواس و خفقان و طاعون و انجماد خون در باطن و نزف الدم و دفع سموم و تغییر هوای وبائی و تصفیهٔ خون و حفظ حرارت غریزی و قوای حیوانی و پوشیدن انگشتری آن جهت قضای حاجت و رفع فقر صاعقه و در دهان داشتن آن جهت دفع بد بوئی آن و تسکین تشنگی و تقویت دل و تفریح و نقطه و تعلیق آن با خاصیت جهت رفع اصابه عین که چشم زخم و نظر بد نامند و طاعون و تغییر هوای وبائی و امراض مذکوره و باهیبت و شکوه بودن نزد مردم و اکتحال آن مقوی نور باصره و حافظ صحت چشم مقدار شربت آن از یک قیراط تا یک دانگ و گویند طریق احراق و غسل آن بدستور زمردست و افعال و خواص این بقول هندیان در مانگ مسطور شده یاقل اسم پاس ست یا لغ بروزن بالغ میوه پخته در سیده و سرخ از هر چیز یا لک بفتح یای تحتانی و الف و فتح لام و ضم کاف و بدون کاف هم آمده اسم الانجی ست یا ماچهل اسم چهل سر یا ل کشنک بفتح یا و الف و سکون میم و فتح لام و کاف و سکون نون و فتح تای فوقانی هندی و کاف دوم اسم قسمی از سیندست که گرد و پر خار باشد از تبخ تا انتهایا سنیم بفتح یای تحتانی و الف و ضم میم و کسر نون و سکون یای تحتانی دوم و فتح یای تحتانی سوم و سکون میم دوم اسم شروت انجن ست و یا منم بحذف هر دو یای تحتانی اسم نیلانجن ست یا امور حیوانی ست شبیه بو عل و آنرا یک شاخ در وسط سر بود و گویند که اسم نرگوزن ست و آنرا دو شاخ میباشد یا واشک بفتح یای تحتانی و الف و داو

والف دوم بضم سین مهمله کاف اسم جوکھ است یا وک بیاو الف فتح واو وضم کاف اسم رنگ بوقی ست یا ونال بیاو الف وفتح واو ونون والف ولام اسم جزایست

فصل یای تحتانی با بای موحده - بیار اسم شکست **بیروا** اسم استرست **بیروح** بفتحیای تحتانی وسکون بای موحده وضم رای مهمله وسکون واو وحای مهمله بعضے بتقدیم بای موحده بر یای تحتانی گفته اند لفظ سریانی بمعنی ذی صورتین مست وبیونانی مندا غوریس وبلطیوس نیز نامند واسترنج واسترنج معرب استرنگ فارسی مست آن انجیل شیای وجیه بزرگ ضخامت وشامل بیخ لفاح وثمر اقسام آنست واز مطلق آن مراد قسم جبلی آنست وچون بیخ هر نوع لفاح کہ بزرگ باشد بشکافند میان شبیه بدو صورت انسان مشاهده میگردد لهذا آنرا مسمے باسم بیروح نموده اند وبیخ لفاح جبلی اندکی مشابهت بصورت انسان دارد بخلاف آنکه مشابهت تام دارد وبعضی آنرا مختص بہ بیخ سراج القطب داشته اند بیروح الصنم بفتح صاد مهمله ونون وسکون میم بیروح در اصل اسم صنم مست ودر اصطلاح اطبا قرار یافته بر بیخ لفاح بری وآنرا شاه بیرج معرب شاه بیرک فارسی ونیز بهارسی مردم گیاه وبیخ سگ شکن وبیونانی بطلیطس وبهندی لکهنی وبترجمتی نامند بالجمله بیروح الصنم بیخ لفاح بری مست بشکل دو انسان کہ روبروی یکدیگر گذاشته باشند وآنرا مهره گیاه وسگ شکن نیز نامند جهت آنکه میان عوام مشهور ست که هر کسی که آنرا قلع نماید هلاک میگردد لهذا بعضی بعد از قلع کردن اطراف بیخ آن ریسمانی بدان بسته بر گردن سگی می بندند وآن سگ ارم میدهد تا حرکت آن بیخ کنده شود وچون منقلع گردد سگ هلاک شود وگفته اند که اصلی ندارد ونبات آن شبیه بعلیق ست که بتری کن نامند وبقدر یک ذراع وبرگ آن شبیه ببرگ انجیر باریک تر ازان وثمر آن سرخ وبقدر زیتون وبر بوشبیه ببیعله سالمه وگل آن سفید وگویند در شب می درخشد وبیخ آن شبیه بصورت دو انسان وبردی باهم ولیفهای اشقر شبیه ببوی پوشیده بخلاف سائر اقسام بیخ لفاح کہ بعضے مذکور ندارند وتا دام کہ سر این صورت را بعد از کنند قوت آن تا شش سال باقی میماند وبیخ ارمیس نوشته که آن بیخ لفاح بری ست وآن بیخ هر لفاح بزرگ شبیه بصورت آدمی ست فلذا بیروح نامند زیرا کہ بیروح اسم صنم طبیعی ست یعنی نباتی که آن در صورت انسان ست اعم ازان که معنی این اسم موجود باشد یا غیر موجود وبسیارے از اسماء دلالت میکند بر معانی غیر موجوده ودر ان صورت بیروح موجود شب ست اخبر شکننده بزرگ مثل قسط بزرگ وشاخ گیلانی گفته که بعد ازین در نسخه قدیمه قانون این عبارت واقع ست وایضا بعضے مردم آنرا قطس ودیگران موتولون وبعضی ازایشان ورقیا یعنی آنکه بیخ آن مسیح ست می نامند وآن بیروح ست پس بیروح دو قسم ست یکی زان مؤنث بیا وده ورنگ آن مائل بسیاهی وآنرا بعد اس گویند یعنی کاهو بهر آنکه برگ آن مشابهت بسیار باریک تر ازان ست وگل آن زرد وبار بهوست وبوی گران منبسط بر روی زمین وتوده یک برگ ثمر شبیه بسیب وزرد خوشبو ودران دانه شبیه بدانهٔ امرود وبیخهای آن خوب بزرگ دو یا سه عدد متصل بعضی آن ببعض ظاهر آن سیاه واطن آن سفید وبالای آن پوست سطبر وآنرا ساقی ست وقسم دوم موصوف بنر از لفاح وبعضے مردم آنرا موزیون گویند برگ آن سفید املس بزرگ عریض شبیه ببرگ چقندر ولفاح قسم اول ورنگ آن شبیه برنگ زعفران خوشبو مع گرانی وآنرا راعیان می خورند وایشان رارازان سبات عارض میشود وبیخ آن شبیه ببیخ ماده یعنی بصورت مادهٔ انسان لیکن ازان اندکی دراز وآنرا ساق نیست وگاهی عصارهٔ پوست تازه آن قسم بری آرند باین طریق که آنرا کوفته زیر چیزی گران وزن میگذارند ودر آفتاب می نهند تا آنکه منعقد گردد یا تخمین شود وبعده در ظرف گلی بری دارند وگاهی عصارهٔ برگ آن نیز مثل عصارهٔ پوست آن می برآرند الا این در قوت ضعیف تر وگاهی پوست بیخ آنرا گرفته در رشته بسته می آویزند ودر ظرفی بری دارند وبعضے مردم بیخ آنرا میگیرند در شراب می پزند تا آنکه دو ثلث آن فانی گردد پس صاف کرده می نهند وگاهی دسته آن باین طور بری دارند که در بیخ آن کاوا کهای ستبر بیسازند وطبوبت آنرا جمع میکنند ودر هر مکانی دمعه آن در بیخ آن نمی باشد دیگر بر برین دلالت میکنند وبعضی مردم گمان کرده اند که از لفاح قسمی دیگر ست که در مکان سایه دار میروید برگ آن شبیه ببرگ لفاح سفید ست یعنی بیروح الا آنکه کوچک تر از برگ آنست ودرازی عروق آن بقدر شبر ورنگ آن سفید وآن حوالی بیخ ست وبیخ نرم سفید مثل آن بزرگ تر از یک شبر وآن بسطبری زنا نگشت انتهی کلامه وشارح کاذرونی نوشته که آن غریب ترین انواع نبات وطرفه ترین آنست ومشابه بصورت انسان وآن گویا که چوبی ست بر صورت آدمی بر موضع سر آن لیفه مثل موی سر آنست وتدبیحواشی عراقی ست که اصل لفظ بیروح سریانی ست ومعنی آن مطلی را نخه گویا که آن گفته است که ثمر آن مشموم غیر ماکول ست ولیکن اطبا گفته اند که بیخ لفاح بری بیروح الصنمی ست پس لفظ صنمی زیاده کرده اند بهر آنکه این بیخ ابتدا میکند از قریب سطح زمین بیک عدد پس در عمق زمین سلوک مینماید دو شعبه میشود وبیخ در عمق زمین مع غلظ سلوک مسافت دیگر نموده باز در آخر آن دو شعبه میشود گویا که اطبا تشبیه جمله این بیخ

یجسم انسان خود و اعضای جزوی که متصل سطح زمین ست مثل سرست و هم و شجیره اول مثل دوست و بیخ غلیظ سالک و مثل بدن آن و دوم بیخ خیر آن مانند دو پای آن و هفت جامع نوشته که اقسام بیروح بسیار ست و اند انگفته اند که کراس الفطرب سر دارد بیروحهای هفتگانه است و غیر ضمی آن بیخ لفاح ست و لفاح قرمیائی ست که در اسم لفاح مسطور شد و گیلانی گوید که دیاسقوریدوس آنرا مندا غورس و اطیطس نامیده و بعربی لعبت و لفاح اکبن گویند و آن متنوع النبات ست قسم ماده آن گل سفید که عقب آن ثمر مقدر زیتون بزرگ زرد خوشبو اندک میوه دارد گل آن در خریف مثل گل بابونج ظاهر میشود برنگ کبود در وسط آن اندک زردی و ثمر شبیه بفیر آی آورد و اقناع آن مانند اقناع بادنجان و گویند که برگ قسم نر آن شبیه ببرگ ساق در رنگ و لفاح آن بزرگ مثل خیار و زرد و بیخ آن بسیار سفید و انچه در مکانهای سایه دار متقارب سیه و سید گل و ثمر آن نمی باشد و این قوی ترین اقسام بیروح ست و جماعتی از مردم آنرا منتوش میسازند و طلع و یاسمورنجان و مانند آن میکنند و در ان صور سیه و سفید و نمی باشد و میسازند و آنرا مثل موی از لیف نخل میگردانند و میگویند که این بیروح ست و گویند که چون بر سر بیروح بسیار سالها بگذرد بیخ آن همچنین میگردد و گویند که در موضع مخارج آب توالی شیراز قریب دروازه شهریار نوعی بیروح میباشد بیخ آن بقدر یک شبر و آنرا دست و پا بشکل انسان و سفید رنگ بود و گویند که آنرا بسنگ از زمین قلع میکنند بزعم آنکه هر گاه آنرا قلع کنند در ساعت بمیرد و کسی که جزوی از اجزای آن قلع کند و آن در زمین ثابت باشد بیخ خود باشد بعضو مشابه آن که از اعضای انسان قطع کرده و بهترین آن فربه سنگین ست و طبع آن سرد و خشک در دوم و با اندک قوت حرارت و با رطوبت فضلیه بعضی سرد در اول سوم و خشک در آخر آن دانسته اند و بقول شیخ و شراح قانون سرد و خشک در سوم و دران اندکی حرارت چنانچه بعضی گمان کرده اند که مثل حرارت کاتورست که موجب تسعیر آن بسوی دماغ و تنویر آن مقدار میگردد و آنا بیخ آن قوی الیبوست و مجفف ست و پوست بیخ آن ضعیف و برگ آن خشک و تر استعمال کرده میشود و نفع میکند و در نفس بلغم رطوبت فضلیه ست دماغ سه دوم و سوم و تر و آن مخدر ست و عصاره آن قوی تر از دمعه آنست و اگر اراده قطع حضر فاسد کسی یا دماغ آن باشد سه ابولوسات یا سه دوم از ان در شراب بنوشانند که آن سکر عظیم و سبات آرد بنحوی که اعضای آن عضو محسوس نگردد و گویند اگر با بیخ آن دندان نیل را بخ دهند آنرا نرم گرداند و آنرا خواص نیز گفته که چون بیخ آن یک درم و مثل آن افتیمون و مثل آن سوم بگیرند و همه را باسم انسانی که حیا دار باشد در آتش بسوزانند و آن انسان را یاد کنند در حب عاقل آن بسرعت اقبال نماید و جمیع اجزای این تنجر را در این باب سر عظیم ست گویند که چون بیروح را باسم شخصی قلع کنند و هنگام قلع عضوی از ان و در کنند همان عضو از شخص جدا شود و آنرا خواص بسیار ست ذکر آن در طب لائق نیست و چون بیخ آن بشراب جوش دهند تا آنکه ثلث آن برود صاف کنند و از ان ابولوس بنوشانند قسمین او جلاع نماید و مالیدن برگ آن تا یک هفته برش را بغیر تقریح رفع کند و خصوصا اگر تازه آن یافته شود و شیر لفاح قلع نمش و کلف و دبق بالغ کند و اگر برگ آن بر بر صر چند روز بمالند ازاله آن کند و از تخم آن روی شستن فربه و سخ گرداند و ضماد بیخ آن با سویق بهمت او جاع مفاصل و سائر اوجاع مفرط نافع و استعمال آن بر دام صلبه و میلان خنازیر نفع کند و چون برگ آن ضماد کنند اورام حاره چشم و اورام عارضه فروح را موافق بود و تحمیل اورام جاسیه نماید و چون بیخ آن باریک سوده با سرکه بر هره نمند صحت بخشد و بیخ و برگ هر دو باهم سوده با سرکه بدستور و آشامیدن آن مسبت مدرم مسدر ست و چون در شراب اندازند سکر شدید آورد و حمول آن در قعد و بوئیدن آن خصوصا لفاح تازه نیز مسبت ست و این اثر در سفید برگ بیشتر ست که آنرا ساق نیست و گویند که آن قسم نر ست و اکثار از لفاح و بوئیدن آن مورث سکته ست خصوصا سفید برگ آن و لفاح نافع سهر و صالح برای صاحبان مره صفراست و محمود ست برای ایشان بوئیدن آن نه خوردن آن و جمیع اجزای لفاح سکن اوجاع حار متولد از خون و صفراست و علاج سبات آن آنست که عسل و روغن چوشانند و قی نمایند و گاهی ازان جهت دفع سهر شراب میسازند و از اله سهر میکنند باین طریق که پوست بیخ آن سه من در یک سطر لیطوس که از اکیال ست و باشد که بوزن نود و نه رطل بود شراب حلو انداخته بگذارند و سه قو الوسات ازان بنوشند و گاهی پوست آن در شراب خوب طبخ میدهند تا شراب قوت آن اخذ کند پس صاف کرده استعمال میکنند برای آوردن سبات در مقدار زیاده تر و برای آوردن خواب کمتر گاه شراب محمول ازان باین طور میسازند که از پوست آن هر سه رطل سه مثقال انداز ند و چون ازین شراب کسی را که اراده قطع عضوا دارد بنوشانند بر مقدار دو نیم اوقیه زیاده نکنند و قومی از اطبا صاحب آزمایش گفته اند که این شراب نوشیده باشد در آب بسیار سودی نشانند تا آنکه افاقه کند و گمان میکنم که غرض درین جمیع حرارت و باطن ست و در نسخه قدیم قانون معتمد علیه بعد ازین این عبارت واقع شده که آن مبلغ حصر ست و کسی را که تمتاج بداغ یا جبر یا شکاف باشد نوشانیده میشود که چون آنرا بنوشد احساس الم نکند بهر آنکه

آنرا خدد وسبات عارض گردد وکسی که از پنج قسم سوم آن یک مشغال بنوشد یا با سویق یا با نان یا در پنیر طبیخ بخورد عقل وتخاط شود وسبات افتد در ساعت و برین حال سه یا چهار ساعت بماند واحساس وتعقل چیزی نکند وگاهی از پوست آن شراب میسازند باین نحو که از زان سه من بگیرند و بران کیال از شراب شیرین اندازند واز ان سه تولهٔ سوسات شخصی را بنوشانند که آنرا ضرورت قطع عضوی باشد وکسی که بوی آنرا سبات عارض گردد وهمچنین از عصارهٔ آن عارض شود واستعی وگویند که سه عدد تخم لفاح آن سکصالح با قرص آورد وخصوصا با شکر واندک بادیان وادخال معدهٔ آن در اد ویهٔ چشم مسکن درد مفرط است وهمچنین ضماد بر گرآن وبگیرند از دمعهٔ آن یک اوقیه واین مقدار بسیار است و در نسخهٔ قدیمهٔ قانون هم نیست و باما القراطن بیاشامند که قی مرهٔ صفرا و بلغم مثل خربق آورد وچون پنج آن بقدر شش قیراط باما العسل بدهند تیزی بلغم ومره آورد وحمول نصف ابولوس از دمعهٔ آن ادرار حیض واخراج جنین نماید وشرب تخم لفاح منقی رحم ست واگر با گوگرد آتش نارسیده آمیخته زن حمول نماید قطع سیلان خون کند وشیر لفاح مسهل بلغم ومره ست وچون طفلی بغلط لفاح را بخورد آنرا قی واسهال قتد وگاه هلاک گردد ونهادن آن با عسل وزیت برگزیدگی هوام نافع وگویند که آن وخصوصا قسم اخیر آن که شبیه بقسم سفید برگ ست مگر برگ آن کوچک ست باوزهر عنب الثعلب قتال ست وگویند که دران سمیت ست خصوصا قسم سفید برگ قاتل ست چون اکثار ازان نمایند وگویند که دو درم ازان قاتل ست ولهذا احتراز از اکثار شرب آن بلکه از بوئیدن واجب وشارب آنرا اعراض اختناق وسرخی رخسار وجحوظ چشم وانتفاخ چهره مثل سکران عارض شود وعلاج آن قی کردن بروغن گاؤ وآب گرم وعسل ونیز باب افتیمون مطبوخ در آب وعسل وخوردن فلفل وبوئیدن چند بید ستر وقت بیهوشی بهوش آرد وکسی که مقدار قاتل آنرا بخورد سداب وخردل آنرا شفا دهد وگویند که علاج کسی که اکثار آن نماید بقی از آب گرم وعسل ونبشت وخوردن مصطگی ونک وصعتر ومرونوشیدن شیر تازه باید کرد وبدل آن دو وزن آن بزر البنج یا لفاح فارسی شاخ کاز رونی نوشته که فوائد کثیر آن در سراج القلوب ذکر کرده ام وصاحب منهج گفته که بیرون از داخل وخارج استعمال کرده میشود ومضر بروح نفسانی ست مصلح آن عسل ودار چینی ست وبعضی نوشته اند که پوست پنج آن مقوی ومجفف ومخدر ومغفر پنج آن ضعیف وگفته اند هر عضو قسم مادهٔ آن دوای همان عضو مروان ست وبالعکس یعنی هر عضو قسم مر آن دوای زنان ست وعصارهٔ آن باعث سبات وبی حسی عضوست وخوردن پنج آن با زعفران جهت اوجاع مفاصل وعرق النسا ونقرس وتعلیق آن جهت صرع نافع وآشامیدن پنج آن با سکبین جهت تقطیر مفید وچون نارسیده آنرا با روغن گل سائیده زن حامله بر شکم وکمر طلا کند از اسقاط حمل محفوظ ماند وآشامیدن آن مقل جهت بواسیر وباکاسنی جهت حرقة البول نافع وآشامیدن جغرات در صورت کثرت اسهال از شرب آن مصلح آنست مقدار شربت آن یک قیراط تا چهار قیراط وتا یک انگ گفته اند وآشامیدن آن بدون اصلاح جائز نیست واصلاح آن استراح آن با نشاسته وروغن بادام شیرین وروغن بنفشه ست ونیز گل سرخ سائیده وروب السوس وصبر وترنجبد وهلیله وفستین وغافث وزنگ هندی وزعفران وبسفائج ست وبدون اصلاح مفسد مزاج وباعث تهیج چهره ودرد جگر وفساد معده واعراض رویهٔ دیگر و پاشیدن پنج وتمر آن جهت اکله وقروح خبیثه وآشامیدن آن جهت دار الفیل نافع وگفته اند خواص آن ست که چون عضوی از اعضای پنج آن وتمر آن را با اندک روغن بان وروغن زیتون یا روغن بید بار یک بسایند وپیشانی وچشم ورویی را بدان چرب کنند ونزدیک ملوک روند بغایت مکرم ومعزز باشند وهر حاجتی که باشند روا گردد وچون مجموع آنرا وبا عضوی را ازان شکسته در پارچه بسته ببازو بندند ویا در گردن آویزند از همه آفات وغرق وحرق وصاعقه ودزدان وراه زنان محفوظ مانند وتعلیق آن جهت تسکین غضب ملوک بغایت موثر وبعضی شرط دانسته اند که در ابتدای ماه آنرا تعلیق نمایند وبخور آن جهت رفع فساد عقل وجنون ودفع شیاطین وجن وانس سودی مؤثر دارد چون یک عدد گل ناشگفته آنرا در پارچهٔ کتان برشته پشمی که هفت رنگ باشد پیچیده بر طفل صغیر روز تعلیق نمایند رفع صرع آن گردد وافعال وخواص این بقول هندیان در اسم پهمنا پهمنی گذشت **بیر وح السوفار** بیر وح بالضم ست **بیرو حابا دنجان** ست

فصل یای تحتانی با تای فوقانی - **تیتکیتا** بضم اول وسکون تای فوقانی دکسر کاف وسکون یای تحتانی ثانی وفتح تای هندی والف بلعم تیز وتلخ وسبک وخشک افزاینده اشتهای طعام وصفرا انگیز ومضعف بصر ومقل منی ودافع فساد خون وبادو بلغم وگویند بربری نیز از اسامی مشهور اوست **تیتالگی** بفتح اول وسکون تای فوقانی وفتح نون والف وسکون لام وکسر کاف فارسی وسکون یای تحتانی دوم اسم گاؤزبان ست **تیتوع** بفتح یای تحتانی وضم فوقانی وسکون واو وعین مهمله اسم عربی هر نباتی ست که دران شیر حار مسهل مقطع محرق باشد ودران سمیت بود مثل سقمونیا وانواع آن بسیار ست وبقول شیخ مشهور ازان هفت نبات ست عشر وشبرم وحافیه

تیتکیتا
تیتالگی
تیتوع

دعرطیقا و اما ہودانہ و ماذریون و بنطافلیون و این ہر دو اق خمسہ ست و ہمہ سمی قتال زہ و اکثر اعراض آنہا ست و نیز یافتہ میشوند بعض اقسام بتوعات خارج ازین ہفت نبات مشہورہ مثل قسمی از آذان الفار و قسمی از بسلاب و فرفخ بری یعنی خرفہ صحرائی و غیر اینہا و شیر بتوع علی الاطلاق شیر لاغیہ ست و مبتوا ندکہ آن از سالم ترین بتوعات باشند بسبب قلت ضرر آن و مسمی تریاق الفاروی و بوسخی باشد و آیضا گفتہ اند کہ بتوع ہفت ست حلو ترین جملہ بتوعی ست کہ آنرا نرگویند و اسم آن در یونانی حارا قیاس ست و بعد آن باقی ہمہ مادہ ست و قوی ترین اینہا شبیہ یا بس ست و آنرا بیونانی موریطس نامند یعنی آن شبیہ با آس ست پس صحری کہ در زمین سخت کوہستانی پیدا شود پس بتوع شبیہ بصیر و معروف بعرض الورق پس آنکہ بیخ آن شبیہ بخیار ست و آنرا قورما ساس نامند یعنی آن شبیہ بسر و ست و آنرا سری گویند پس بر سن نباتی و در بعض نسخ ساطی ست و آنرا الطسقر نیوس نامند کہ مسمی بحری ست زیرا کہ قرب آن میروید و قوی و دیگر گفتہ کہ قوی ترین بتوع نر مذکور ست کہ شاخہای آن دراز تر از ذراع مائل بسرخی و ملوز شیر و شبیہ بشاخہای زیتون و کذا برگ آن و لیکن دراز تر از آن و باریک تر و بیخ آن خشبی غلیظ و باطراف شاخہای آن و بیخ شاخہ باریک شبیہ بشاخہای اذخر و باطراف آنہا قبہا دسر باکہ ثمر آن ست و مائل تقصیر شبیہ بقسمی از انواع خرد قیت آن زمین خشن و کوہستان و اما مادہ آن آنست کہ شبیہ با آس ست و آنرا جوزی نامند نبات آن مثل نبات آذان الفار و مدان بزرگ تر و قوی تر و سفید تر و برگ آن شبیہ برگ مورد و ازان بزرگ تر و بدبو و سر برگہا نند و خارہ و شاخہای آن بقدر یک شبر از بیخ آن روئیدہ و یک سال ثمر میدہد و در یک سال نمی دہد و این ثمر سوزندہ زبان و شبیہ بجوز و این کمتر از اول و تقسیم است و نسبت آن نیز مثل نسبت نر و اما بحری کہ آنرا خشخاشی نیز گویند شاخہای آن بقدر چند شبر مائل بسرخی و منتصب و بیخ پایشش صعود بران برگ چک و باریک اندک دراز شبیہ ببرگ کتان و ثمر آن مثل کرسنہ در سرمای مضاعف و مدور و گل آن سفید و تمام نبات آن ملوز شیر و گفتہ اند کہ بتوعی دیگر ست کہ آنرا شمس نامند یعنی دائر باشمس برگ آن مانند برگ خرفہ اما بسیار باریک و شدید تر در تدویر و از بیخ آن شاخہای سرخ ملوز شیر چہار یا پنج عدد بقدر یک شبر روئیدہ و چتر آن مثل چتر شبت و در میان ثمر آن و تخم آن شبیہ بزیرہ و نسبت آن خراسانی و حوالی بلدان در اکثر اوقات سروی پس شاخ آن بقدر یک شبر و بزرگ تر و برگ آن شبیہ ببرگ سرو و صنوبر لیکن باریک تر و رطب تر و اما صحری کہ آنرا شجری نامند برگ آن مثل برگ آس کوچک و مانند برگ بتوع نر و آن رطب الاعالی و کشیز الجم و بتوعی دیگر ست بیخ آن شبیہ بخیار و شیر آن و برگ آن جملہ مسہل مائیت و بعد ازین در نسخہ قدیمہ قانون معتمد علیہ این عبارت واقع ست و گفتہ اند کہ بتوعی دیگر ست کہ در صحرا و سنگریزہا میروید شاخہای آن محیط از ہر جانب برگ آن بسیار و پیچیدہ و سرخ و شبیہ ببرگ آس و باریک تر آن مانند ثمر پستہ و این قسم نیز در مثل ہمان ست کہ ذکر کردیم و بتوعی دیگر عریض الورق شبیہ ببرگ قلوموس میباشد و بیخ شیر و برگ آن مسہل کمیوس مائی و بعضی مردم گمان میکنند کہ نبات فیلوسا نوع بتوعی ست کہ یونانی قورباساس نامند و لہذا از اقسام آن بیشمارند و ساق آن بدرازی یک ذراع یا زیادہ مربع با گرہہای بسیار و میان برگ کوچک باریک و نیز اطراف شبیہ ببرگ سرو گل آن کوچک کبود و تخم آن عریض شبیہ بعدس و بیخ سفید ملوز شیر و در بعض مواضع این نبات بنہایت بزرگ میشود و چون بیخ آن بقدر یک مثقال بگیرند و با ماء العسل بخورند سہ سال شکم آورد و ہمچنین تخم آن و سزاوار ست کہ برگ آن زیادہ از سہ مثقال تناول نکنند و ہمچنین ما ہو دانہ را بعض مردم از بتوعات شمار میکنند و آن را ساق اجوف بقدر ذراع و در غلظ بقدر انگشت و در طرف ساق شعبہ او بر گہای آن بعضی بر ساق آن و بعضی بر شعب و آنچہ بر ساق ست مستطیل شبیہ ببرگ بادام الا عریض تر از ان و در ملاست شدید تر و ما بر گہائی کہ بر شعبہای آنست کوچک تر از برگ ساق ست و شبیہ ببرگ زماہو و در برگ بلساب و آنرا قبہا بر اطراف شعبہا دست بر مثل و از نگبرد و در جوف آن سہ تخم از ہم جدا بزرگ تر از دانہ کرسنہ و چون تعشر کنند و داخل آن سفید شیر بر طعم باشند بیخ آن باریک سفید کہ در طعم بدان استفاعی نیست و این عبارت تمام ملوز شیر مثل شیر بتوعی ست و این ہمہ کہ ذکر کردیم حکیم فاضل و بسقوریدوس بآن شہادت میدہد و تتبع بسیار ست و ہمہ آن ردی منفر رنگ و بدن پس اگر از ان چیزی بر بدن افتد آنرا بسوزانند یا آبلہ انگیزند یا قرحہ کنند و قوی ترین اجزای آن شیر ست پس تخم پس گل پس بیخ پس برگ و این حکم کلی نیست بلکہ بعض آن قوی تر از بعض ست و بجملہ بتوعات باسمی مخصوص مشہور نیستند بجای خود ہا مذکور شدند و در بیخا ذکر خواص کلیہ آن مسطور می شود چنانچہ طبع مطلق آنرا در ہایت گرمی و خشکی تا چہار میدانستہ اند و متوسط آنہا را در سوم و ضعیف آنہا را در دوم و باقوت سمیہ در قانون و شرح آمدہ ست کہ شیر آن گرم و خشک در چہارم و غیر شیر از اجزای آن در دوم تا سوم گویند کہ ہمہ آنہا گرم و خشک در چہارم و آن ممالک بغایت قاتل و جالینوس گفتہ کہ جمیع انواع بتوع حار حاد حریف ردی

مخالف بدن انسان ست وگویند که حرارت و حراقت آن قریب بسقونیاست ودان مقرح وقتال قرخواص آنست که چون در حوض افتد ماهیان تمام بالای آب آیند ولطوخ آن قالع ثوت وثآلیل متعلقه ومنکوشنا چه سمی بود بسبب السنست و انچه آنرا لافروخودس گویند خیلان وگوشت زائده درجانب ناخنها سمی سرفس وقریاست و شیرآن محرق شعرست چون بدان لطوخ سازند خصوصاً وآفتاب موئی که بعد ازان بروید ضعیف باشد وچون تکرار آن نمایند موی نرویدالبته وگاهی بآنست برای کسر غائله آن می آمیزند وجهت سترون موی استعمال میکنند وگاه برگ آن چون خشک بسایند مثل شیر فعل کند لیکن بضعف وطلای بیخ تنوع باسرکه سوده محلل صلابت عارض حوالی نواصیرست وقلع قوبا نماید اصلاح قروح متعفنه ومتاکله کند چون با قیروطی آمیزند ونفع بجرب سوداوی ونآ فارسی واکله وجذب ورم خبیثه سمی بغانغریا نماید وآن نافع سائر اوجاع خصوصاً وجع مفاصل وعرق النسا وسرین ودکر وصدر ریاح ست واکتحال شیرآن قالع ظفره ست لیکن میباید که از استعمال آن بر حشیم حذر نمایند زیراکه آن گاهی بسرعت در ان قرحه پیدا کند وانا له البصر نماید وچون شیرآن بر دندان متاکله چکانند تفت وقلع آن بسهولت نماید وگاهی باقطران جمع میکنند تا قوی تر گردد و بهتر آنست که دندان صحیح را بموم بپوشند بعد ازان شیر بچکانند وچون بیخ آنرا در سرکه جوشانیده بدان مضمضه نمایند تسکین درد دندان نماید خصوصاً متاکل آنرا و آن مفتح سدد ریاحی ست واز شیر بیخ و برگ آن جمله مسهل خلط مائی ست وگاهی بهسال بلغم و اخلاط غلیظه کند وگاهی باسهال مای اصفر نماید وچون ازان شش قیراط بخورند هیجان قی واسهال بافراط کند وبعضی بر چهار یا پنج قطره زیاده نکنند و بسویق سرشته بزودی از حلق فرو برند تا بزبان نچسپد و شیخ گفته که آن قلع بواسیر واسهال بلغم ومائیت کند واگر از شیرآن دو سه قطره در انجیر چکانیده خشک نمایند و بخورند اسهال کافی نماید و همچنین در پست دندان و بعضی آنرا بآرد کرسنه معجون ساخته استعمال میکنند و چون تنها آنرا خورند پس اولی آنست که آنرا در قیروطی یا موم وعسل بگیرند تا در دهن وحلق قرحه نکند وچون ازان بقدر دو ابولوس باسرکه ممزوج بآب بخورند اسهال بلغم ومرة صفرا نماید واگر با العسل بخورند اسهال وقی آورد و همچنین بیخ آن سوده بقدر درهمی با شراب آذر ومانی وگاهی درین باب شاخهای تنوع رطب گرفته بر سفال اندک بریان میکنند تا آنکه خشک گردد پس سائیده بقدر دو درم با بست یک اوقیه آب جهت سه خصه از حلق فرومی برند گران این ضعیف از شیرست و شاخهای خشک آن بسیار ضعیف و قسمی که آنرا کرفون نامند چون بگیرند شاخهای آن و در سایه خشک نموده از پوست آن بقدر نه کرمه در شراب کهنه یک شبانه روز بخیسانند پس صاف کرده نیم گرم بنوشند اسهال بغیر اذیت آورد و مقدار شربت از شیرآن با مصلح آن از یک دانگ تا چهار دانگ ست وگویند که جمیع انواع آن چون در عروج آن بغیر اصلاح استعمال کنند هلاک کند بفساد مزاج بدن و در دجگر و معده و قلت هضم و آن مضر جمیع احشاست و هیج کنندهٔ امعا و مقرح معده و اصلاح آن با مختن نشاسته ولت کردن بروغن بادام شیرین و روغن بنفشه ست وگاهی بدان گل سرخ سوده و ربا السوس و صبر و تربد و هلیله و فستین و خافث یا عصارهٔ آن و نمک هندی و زعفران و بسفایج می آمیزند و گویند مصلح آن مصلح سفیداب ست و مصلح آن در جراحات روغن گل ست و بقول شیخ بدل آن در استفراغ مائیت و بلغم و سوداسه وزن آن ایرسا و دو ثلث وزن آن سکبینج وگویند نصف وزن آن سکبینج و نصف مثل آن ایرسا مفرداً و مجموعاً وگویند دو وزن آن سکبینج و مصلح افراط عمل آن دو غ سرد کرده ست وگویند که آن با قوت سمیه و مقرح و مسهل قوی در همه مزاجات واز غایت شدت مورث اسهال خون و قرحهٔ امعا و زحیر و مغص و غثیان و انقلاب معده و غشی ست و لهذا استعمال آنرا از داخل تجویز نکرده اند و عند الضرورت از سه قطره با مصلحات مذکوره نبفزایند و بدل آن در استفراغ مائیت از امعا و بالخاصه از اعضا بوزن آن سقمونیا و بوزن آن سکبینج و بقول صاحب منهج تنوع از خارج استعمال کرده میشود قرح میکند انچه از بدن مماس میگردد و مصلح آن سفیداب و روغن گل بدل آن دو چند آن سکبینج **فصل یای تحتانی با جیم و حای مهمله**

یچھاواس بفتح اول و جیم فارسی مشدد و خفای ها بالف و فتح واو و الف دوم و سین مهمله اسم درخت برّست **یچھا دھو پا** بفتح اول و جیم فارسی و ها و الف وضم دال مهمله و خفای های دوم و فتح پای فارسی و الف اسم لوبان ست و بعضی اسم رال نوشته اند **یحضیض** بجای مهمله بعد پای تحتانی اسم نوعی از کرفس بزرگ بستانی ست و آنرا مشرفی گویند و گفته اند که آن فطراسالیون ست **یحور** اسم گورخرست و نزد اطبا نوعی از اشترست **یحوربچه** جبا راست **فصل یای تحتانی با خای معجمه و دال مهمله و ذال معجمه**

یخ بفتح اول و سکون خای معجمه اسم فارسی ست بعربی جمد و ترکی بوز و بفارسی کاشه و بهندی پالا گویند آن آب منجمد از سردی ست و در مزاج و افعال مانند برف ست و ازان لطیف تر و مختلف میباشد حال آنکه باختلاف آبی که ازان منجمد شده باشد یعنی خوبی و بدی آن بآبی که ازان منجمد میگردد و برمیگردد و بهترین آن آنست که از آب شیرین باشد و گویند که جهت هیضه و تپهای صفراوی و محرقه بغایت نافع و مضر اورام باطنی

واعضاست وباقی خواص آن در برف مطالعه نمایند **یدالله** عبارت ازخون بزچهارساله است که دراول پاییز گرفته باشند ودربرگرفته شده **یداژگو** بفتح اول وسکون دال مهمله وفتح الف وسکون رای هندی وضم کاف فارسی وسکون واو اسم رشتبنگ ست **یدل** بضم یای تحتانی وفتح دال هندی وسکون لام وبالحاقهٔ یای تحتانی ثانی یعنی یدلی نیز عبارت ست ازشاخهای میانه کاواک که خوشه بران باشد سرو دست ودافع صفرا وبلغم ومصلح دانهٔ بود **یدو** بفتح اول وضم دال مهملهٔ مشدد وسکون واو واسم گاودست **یذره** بفتح اول واسم اندلسی قسوس ست **یذقه** بفتح اول وسکون ذال معجمه لغت یونانی [illegible] نوع صغیر خاما قطی ست وبقول صاحب مخزن اسم درخت بل ست **فصل یای تحتانی با رای مهمله** **یراع** بفتح اول اسم لیمون ست **یراع** قصب مینی ست **یراعا** بفتح یای تحتانی ورای مهملهٔ والف فتح عین مهمله والف طائری ست برابر گنجشک نیلگون ودرگردن اوطوق زرین ومنقار او سرخ وبسیار خوش شکل وچون بشب پرواز کند زیرو نبالش مانند چراغ روشنی ظاهر شود وبروز نه گویند که بغالج ولقوه سریع التاثیر ست وطلای خون او منعظ بشدت وهرکه اورا درخانه خود دارد خانه آباد گردد **یرکیشی** بفتح یای تحتانی ورای مهملهٔ مشدد وفتح همزه وکسر کاف فارسی وسکون یای تحتانی دوم وکسر شین معجمه وسکون یای تحتانی مجهول اسم رواسن سرخ ست **یربوزه** اسم فارسی ست معرب آن یربوزج وآن بقلهٔ یمانی ست **یربوع** بفتح یای تحتانی وسکون رای مهمله وضم باء موحده وسکون واو وعین مهمله اسم عربی ست وقرنب تیز وبفارسی گوشت پشت وموش دشتی وگویند که آنزا عرس ودود الرمح نامند وصاحب مخزن گفته که بهندی گهونس نامند وچنین نیست بلکه آن حیوانی ست شبیه بموش الاوم آن درازتر ودست آن کوتاه وگویند که آن حیوانی دراز پایها کوتاه دستهاست ودم آن مثل دم گربه وآنرا بلند میکند ورنگ آن مانند رنگ غزال واین جمله ان خانهٔ خود در باطن زمین میسازد وچند دروازه آن دران میدارد تا بهوا بسوی آن ازان برسد ودر صحراها میباشد گرم وخشک درسوم وبقول گیلانی وغیره هم گرم وتر وچون خون آن برجای شعر زائد پلک بعد کندن آنها طلا کنند باز نروید وخاکستر آن نافع جهت سردی ودردکر چون باب نخود بخورند وگوشت آن کثیر الغذا ملین شکم وبغایت محرک باه ونافع تقطیر البول وگویند که آشامیدن آن جهت اکثر امراض باردهٔ هصاب مانند فالج ولقوه ورعشه واوجاع مفاصل وپشت دادرار البول واخراج سنگ گرده ومثانه ومشایخ را نافع ومحرق خون وگرم مزاج را مضر مصلح آن میوهای تازه ترش وترشهاست **یرتامرا** بفتح یا واورای مهملهٔ مشدد وفتح تای فوقانی والف وکسر میم وفتح رای مهملهٔ دوم والف اسم کنول سرخ ست **یررا جنا** بفتح یای تحتانی ورای مهملهٔ مشدد وفتح رای مهملهٔ دوم والف وسکون جیم وفتح نون والف اسم شالی سرخ ست **یرقا** اسم کرمی ست که درکشت زراعت پیدا میشود ونبات آزا میخورد وآزا منفعتی درطب نیست **یرقان** بضم اول وثانی ستلون ست وبفتح اول وثانی آهطائری میلون است که درشدت گرما میان قبور وخرابه ظاهر شود ونیز اسم مرض معروف ست **یرگروندا** بفتح یای تحتانی ورای مهملهٔ مشدد وضم کاف فارسی وسکون رای مهملهٔ دوم وکسر او وسکون نون وفتح دال مهملهٔ والف اسم گهونچی سرخ ست **یرلدکو** بیاو رای مهملهٔ مشدد وضم لام وسکون دال مهملهٔ وضم کاف فارسی وسکون واو اسم لوده سرخ ست **یرمع** برون ملع سنگ سفید براق **یرمه** عشبة النار ست **یرنا** اسم عربی حناست **یری بدی** بفتح یای تحتانی وکسر رای مهملهٔ مشدد وسکون یای تحتانی دوم وضم باء موحده وکسر دال مهملهٔ مشدده وسکون یای تحتانی سوم اسم قسمی ازبدی کوره ست **فصل یای تحتانی با سین مهمله ومعجمه** **یسف** بفتح اول وسکون سین مهمله وفا اسم گبر ست **یسمین** اسم یاسمین ست **یشب** بفتح یای تحتانی وشین معجمه وباء موحده اسم معرب ازشبم فارسی ست ونیز بفارسی سنگ یشم نامند وبعربی ابوقلمون وحجرالیشف بفارسی آخر عوض باء موحده وحجر البشمت بباء موحده در اول عوض یای تحتانی نیز گویند وآن سنگی ست بسیار سخت وانواع ست که ازچین وازنهری که درانجاست می آورند وبالوان بسیار میباشد سفید وازرق واخضر واحمر زیتونی وبعضی ازان دخانی رنگ آن برنگ دخان ودربعضے عروق سفید ورنگ بعضی شبیه بجبة الخضرا وآن رابیونانی مالایونانی نامند وگویند که آن دو نیخ ست وبعضے آنرا یاقوت حبشی واهل مشرق بوقلمون نامند وبعضے گمان کرده اند که آن مجر بست وگیلانی گوید که آن اقسام ست اول لذیذ زیتونی وآن سبز ست ودران تشفیف اندک وبعضے کمتر ازین ومائل بزرقت وکثافت وازان قسمی مائل بسفیدی صادف وشفیف ومسمے بیاس ست وگویند که آن نوعی ازز برجد ست وبهترین انواع آن سبز ست وگویند بهترین آن زیتونی پس سبز مائل بزردی پس سبز صاف پس سبز مائل بسفیدی

پس سفیدست که آنرا کافوری گویند بلکه اینچه صاف تر و سخت تر و شفاف تر باشد بهتر و مستعمل ست طبیع آن بقول شیخ سرد و اول و خشک در دوم و گویند سرد و خشک در آخر دوم و آشامیدن آن جهت تقویت قلب و معده و خفقان و ضعف معده و ورد آن عجیب الفعل حتی که تعلیق آن جهت سیلان خون و قروح باطنی و زخیره و حرقة البول و باشرین بعض جهت سنگ گرده و مثانه نافع مقدار شربت آن یک دانگ و آنرا خواص عجیبه ست چنانچه جالینوس شهادت آن داده که تعلیق آن در گردن جهت خناق و نفث الدم بزل جهت خفقان و طپش آن و برمری و معده جهت تقویت آن و امراض آن و بهران جهت عسر الولادت و در دست جهت رفع سهر و چشم بد و ضرر صاقعه بالجمله خاصیت متواتره گویند کلان نافع تشنگی ست چون آنرا در دهان بگیرند بقول گیلانی قاطع نفث الدم و تعلیق آن محاذی مری و معده و قلب خصوصا زیتی نافع و باید که بران صورت انسانی نقش کنند بزبانی که قمر در برج آتشی باشد پس تعلیق آن جهت آلام باطنی نافع **پیشٹ پتر** بفتح یای تحتانی و سکون شین معجمه و کسرتای فوقانی هندی و ضم یای فارسی و سکون تای فوقانی و رای مهمله یعنی فرزند چوب ست چه پیشٹ بزبان سنسکرت چوب را نامند و پتر فرزند را بالجمله انهای مدور ست کنار چوب درخت کلان در کوه نلکر کوٹ بطور تمر گولر بهم رسد و هندوانان تسبیح سازند و در غرائم دین خود که برای تولد فرزند خود ها میخوانند بکار برند گران ست و مسمن بدن و مجبل و دافع فساد باد و بلغم و شاید که این را درج باشد **پیشٹپانو نہان** بفتح یای تحتانی و سکون شین معجمه و کسرتای فوقانی هندی و فتح یای تحتانی دوم و الف و خفای نون و واو و نون دوم و فتح ها و الف و خفای نون و **ویشٹیمدھوک** بیای تحتانی و شین معجمه تای فوقانی هندی و سکون یای تحتانی دوم و فتح میم و ضم دال مهمله و خفای ها و سکون واو و کاف هر دو اسم مٹھی ست **پیشور سطس** جلبوب ست **فضل یای تحتانی با عین مهمله یعسوب** بفتح اول اسم طائرست که آنرا دو بازو ست که گاهی بند نکند و بر سر چوب نشیند و نیز اسم رئیس مگس عسل ست و آنرا بعربی سید النحل و ملک النحل گویند و بفارسی امیر زنبوران نامند **یعصید** بفتح اول نباتی ست که آنرا یونانی خندریلی گویند و آن قسمی از کاسنی و شتی زرد گل ست **یعفور** بچه بقر وحشی ست و گویند ظبی **یعقوب** بفتح اول اسم کبک نر ست **یعلبہ** ناقه نجیبه سطبوعه جمع آن یعلات **یعمور** بفتح اول برغاله و بره و گویند کمان نوعی از شجرست **یعیر** بفتح اول و کسر عین مهمله جدی ست **فضل یای تحتانی با عین معجمه و قاف و کاف یغیصا** اسم سریانی ریباس ست **یغج** بفتح اول و سکون غین معجمه بزاق ست **یغتج** بفتح اول و سکون غین معجمه و فتح تای فوقانی و سکون خای معجمه اسم ماری که در راههارود و قلیل السمیه باشد **یقاظ** بفتح اول و قاف و الف و ظای معجمه تخم فرنجمشک ست و گویند که آن قسمی از جبق ست **یقطین** بفتح یا و سکون قاف و کسر طای مهمله و سکون یای تحتانی و نون بلغت عربی اسم جنس هر نباتی ست که بر ساق قائم نشود و بر زمین مفروش باشد و یا بجا و رخود بپیچد مانند نبات خیار و هندوانه و خربزه و کدو و لیلاب و امثال اینها و در عرف اهل عراق و عوام ایشان از مطلق آن مراد کدو برداشته اند **یکتانو نہان** بفتح یای تحتانی و سکون کاف فارسی و فتح تای فوقانی و الف و نون و واو و نون دوم و با و الف و نون سوم اسم قسمی از ریاسات **یکم پتر** بضم یای تحتانی و سکون کاف فارسی و میم و فتح یای فارسی و سکون تای فوقانی و رای مهمله و یکما پتر بفتح میم و الف و فتح رای مهمله و الف یعنی آنکه دو دو برگ بهم پیوسته میباشد بطعم ترش و قابض و تیز و گرم و دافع فساد باد و بلغم و دافع امراض گلو چون خناق و ختازیر و مانند آن و ترش قابض و گران و دافع فساد بلغم بود و صاحب تذکرة المنداسم ایرا اکل پتا نوشته و آن مسطور شد **یکما پھلا** بیا و کاف فارسی و میم و الف و فتح بای فارسی و خفای ها و لام و الف اسم اثرن ست **یکم کنڈکا** بضم یا و سکون کاف فارسی و میم و فتح کاف فارسی ثانی و سکون نون و تای هندی و کاف ثالث بالف یعنی دو چهار بهم پیوسته قسمی از بیر باغی ست بطعم تلخ سرد و خشک و دافع صفرا و بلغم و اکثر اقسام بیر عین گرمند و مستکول و غیره خواص آنها بوضع خود گذشت **یکموتسچا** بیای تحتانی کاف فارسی و میم و ضم واو و خفای نون و سکون سین مهمله و فتح جیم فارسی و الف اسم ہاگ نگ ست **یکناس** اسم بنفشه ست **یکیا تنک** بفتح یای تحتانی و کسر کاف فارسی مشدد و خفای یای تحتانی و دم و الف و نون و فتح کاف فارسی دوم و ضم کاف اسم و لباست **یکیان یوکیا** بفتح یای تحتانی و کسر کاف فارسی مشدد و خفای یای تحتانی و الف و نون و ضم یای تحتانی سوم و سکون واو مجهول و سکون کاف فارسی دوم و فتح یای تحتانی چهارم و الف هم درخت گوارست **فضل یای تحتانی با لام و میم یلفوا** اسم ترکی طرفاست که بفارسی گز نامند **یلکا** اسم چوبهاست **یلکا چوی** بفتح یای تحتانی و سکون لام و فتح کاف و الف و فتح جیم فارسی و کسر او مشدد و سکون یای تحتانی اسم موساکنی ست **یلکا کس** قسمی ست از شبت که با نخ اشتهار دارد بر گش دراز و نهالش سخی میباشد **یلکا نگرا** بفتح تحتانی و سکون لام و فتح کاف و الف و فتح نون و کسر کاف مشدد و فتح رای مهمله و الف

اسهال کنگنی علم اسم فارسی غری اشتک ست **یلماسندهی** بفتح یای تحتانی وسکون لام وفتح میم والف وفتح سین مهله وضمهای نون وکسر دال مهله وضمای یای تحتانی هم کهاو گاهی ست **یلمرج** بفتح اول وگویند بضم بحذف لام هم پزاده سفیدست **یلنجوج** بفتح یا ولام وسکون نون وضم جیم اول وسکون وجیم ثانی ونیز بضم جیم عربی هود هندی ست که عود البخور نیز گویند **یلنکتای گدهه** بفتح یای تحتانی ولام وضمای نون وفتح کاف وتای فوقانی هندی والف وسکون یای تحتانی دوم وگاف فارسی ودال هندی وهایی ست گرد مانند فوفل وسفیدو نبات او بیل مانند وبرگش ضخیم وسبز مولنج ومانند آبگینه شکسته میشود وبیخ او بسیار لزج چون بوقت یک پاس رود برآمده از زمین برآورده بوقت دو گهڑی روز باقی مانده همراه قند بقدر یک خرمره آنرا خته بخورند بسیار قوت باه واینجا منی میکند وتمام شب لذت جماع می بخشد **یلوه** اسم ترکی سلوی ست **یأو** و یکیس اسم موم ست واطبای بانگرزی نیز در اسم استعمال آن میکنند **یلی کوره** بکسر یای تحتانی ولام مشدد ویای تحتانی دوم قسمی از سبزیهاست درآب جوش داده خشک کرده آنرا بعد ادویه کرده با معمل کور وغن پخته نانخورش ساختن وخوردن سوزش وگرانی واعراض دور کند **یام** بتول گیلانی اسم کبوتر صحرائی ست وشفنین رانیز گویند **یامه** بلغت عمان پشه ونیز گویند اسم کبوتر خانگی ست وگیلانی نوشته که یامته البرا اسم طائر معلوم ست وآن بعربی شفنین ست ودیاسقوریدوس انان غفلت کرده وآن از طیور صحراست وگاه پرورش مینمایند وآن بسیار کوچک تر از کبوتر ست در صورت ورنگ شبیه بفاخته نه در آواز آن ودر بلاد اصفهان بسیار ست وآنرا بحجون گفته که یام حمام بری ست ویامه مثل حمامه ست مگر آنکه بالای دم آن سفیدی نیست وازین فرق میان سر وکرده می شود وزیر دم حمامه قریب پشت مائل بسفیدی بود وهمچنین حمام شهرها وزیر دم حمامه سفیدی نباشد ویامه تیره رنگ میان کوتاه ودر اجتماع سوآن گرم ست وفاعل الغذا جیدالکیموس وآن از نافع ترین همه طیور ست ونیکو تر جهت مشایخ بعد از کبوتر بچه وآنرا قوت عجیب در آوردن خون برعلیل وتقویت ناقهین ست وخاصیت آن تقویت ماسکه ست **پیلی** بفتح یای تحتانی وسکون یم وفتح یای فارسی وکسر لام وسکون یای تحتانی هم سر پهن گرست **پیلسو** بلغت اکسیریان شوده است **پیلاپته کهما** بفتح یای تحتانی وسکون یم وفتح لام والف وفتح یای فارسی وسکون تای فوقانی وفتح رای مهله وکاف وهاوالف هم اپتاوکپنال ست **پلیک** بم ترکی کبینه لئیمین ست **پیموا** اسم بهوئین نیب ست **پیمورطه** اسم ترکی بینه مرغ ست **پیونا** دیمینا مصاف ست **پیشان** اسم ترکی زعرورست **فصل یای تحتانی با نون** **ینبطور** بفتح اول وسکون نون وفتح یای موحده وضم های مهمله وسکون واو ورای مهمله فریبون ست وبقول صاحب مخزن سلمه دیگیلانی نوشته که آنرا بیونانی بنطراسا نامند ودیاسقوریدوس آنرا ینبطور نامیده ومسمی بفریبون ست وقومی گمان کرده که آن نوع ست واز اقسام آن خمره مانند فاز اسانی ست طول آن زیاده تر از یک ذراع باگرههای بسیار وبران برگ کوچک باریک تند اطراف شبیه ببرگ صنوبر گل آن فضم قریش ست وگل آن کوچک بزنگ کبود وثمر آن عریض شبیه بعدس وگاه آن را بآرد جا میآمیخته جهت بیماران نضج آنرا چون بقدر دو درم با ماءالعسل بخورند نیز اسهال شکم آورد وثمر آن چون بخورند نیز اسهال آورد وبرگ آن چون سه ابولوسات خورند اسهال نماید **ینبوت** بفتح یا وسکون نون وضم های موحده وسکون واو وتای فوقانی بقول شیخ خرنوب نبطی ست وبقول شارح کازرونی بلکه شوک ست ثمر آن خرنوب نبطی است شیخ میفرماید سردی وگرمی آن اندک ست یعنی معتدل میان سرد ودر آن خشکی مفرد ست قوت آن مقوی بالغ ست ومانع خلط وپاشیدن آب طبیخ آن در خانه موجب قتل وطرد کیکان وگیلانی گوید که دیاسقوریدوس آنرا ذکر نکرده وآن درخت بزرگ مثل درخت سیب ست وبرگ آن کوچک تر از برگ آن کوچک تر از برگ عرد سیاه شبیه واکثر اوقات درخت آن در اودیان کامی بزرگ وبرگ او ثمر درخت فلفل اقلاست واز نبات ریگستان نیست بلکه آن از نبات کوهستان عرب ست ودر عمان بسیار یافت میشود وشوک بعبادانی مشهور ثمر آنرا در مخزن خرنوب نبطی نوشته که آن درختی است شبیه بزیتون ثمر آن ست مثل گردهٔ بزرگ کوچک تر از آن ورنگ آن سرخ مائل بسیاهی ودر مصر حب الملوک گویند وآن سوداء بسطر دیوسقوریس خصوصا چون تازه آن خورند وضماد برگ تازک آن نافع اورام حاره وچون آنرا خشک کرده از پوست آن مسهل مثل صوابر کنار بسازند وبا آب بنوشند تشکم را قبض کند واین خاصیت آنست وچون پوست آن در آب بجوشانند تا نصف آب برود وبگیرند آن بنوشند اسهال کهنه را نافع بخشد وباقی در خرنوب نبطی مسطور شد **ینشوب** بفتح یای تحتانی وسکون نون وضم شین معجمه وسکون واو وباء موحده همچو ینشاله بکسر اول وثانی وسکون شین معجمه وفتح تای فوقانی والف وفتح لام شده ها اسمی ست **ینق** بفتح یای تحتانی ونون وسکون قاف بلغت اهل اندلس بمعنی بادیه

وسکون واو وکسر شین معجمہ ورای مہملہ وسکون یای تحتانی مجہول وکسر نون وسکون یای تحتانی اسم درخت کرشناست **یوگیا نوہلی رسائن** بضم یاے تحتانی وسکون واو وفتح کاف فارسے وبای موحدہ والف وخفای نون وواو وہا وکسر لام وسکون یای تحتانی وفتح رای مہملہ وسین مہملہ والف وکسر یای تحتانی وسکون نون اسم سلاجیت ست **یوکرشن** بیای تحتانی وواو وضم کاف ورای مہملہ وسکون شین معجمہ وفتح نون ویوکشم بضم کاف وسکون شین معجمہ وفتح تای فوقانی ہندی وسکون میم ہر دو اسم سیسہ ست **یوگسار** بضم یای تحتانی وواو مجہول وسکون کاف فارسی وفتح سین مہملہ والف ورای مہملہ ہم نانکی ست وصاحب مدن ہنود آنرا بطعم ترش وبسیار گرم ومشہی طعام ودافع فساد بادنوشتہ واحتلافی کہ در اطلاق لفظ نارنگی ست در جایگاہ او مذکور شد **یوگم یوگیا** بضم یای تحتانی وسکون واو مجہول وکسر کاف فارسی وسکون میم در لفظ ثانی عوض میم یای تحتانی مجہول والف ہر دو مبہی ست ونافع سرفہ وبچھی یعنی نقث الدم کہ از سرفہ بہم رسد وثانی معین برحل ودیگر خواص آن در باب حای مہملہ وبای موحدہ مذکور شد **یوگنتک** بیاوواو وفتح کاف وسکون نون وفتح تای فوقانی ہندی وکاف اسم پرواز ست **یوکی** بضم یای تحتانی وسکون واو وکسر کاف ویای تحتانی مجہول آنست کہ بعضی غلہا وغیرہ را در آبی کہ ہنوز دو حصہ باشد چندان جوش دہند کہ مرشود وخوب مالیدہ صاف نمودہ بکار برند وبہترین وی آنست کہ از مونگ ترتیب دہند سرد وسبک ومشہی طعام ودافع بشور ودماسیل ودرد چنبر گردن وسوزش اعضا وتب وفساد خون وصفرا وبلغم وآنکہ از ادہانہای انار وآملہ سازند سبک ودافع بادوصفراست وآنکہ از مونگ وآنکہ مرتب شود سرد ودافع گرانی معدہ وفساد بادو بلغم وصفرا ودافع تشنگی وسوزش اعضا وغشی ووسواس وآنکہ از کلتھی تیار کردد دافع بادگولہ وبواسیر وبادو بلغم ومنکر گردہ ومثانہ ومسول کہ عبارت از درد لبنست کہ از مثانہ خیزد وتاقصیب متصل بر سد وبر سول کہ مراد از عکس درد مذکور ست ومیدہ بردہ کہ باو فاظ من التحمی مقرر ست وجریان منی ومشہی طعام ومصفی سینہ وآنکہ از ترب خشک مہیا شود دافع فساد بلغم وصفرا وتپ بلغمی وضیق النفس وسرفہ وخناز یرہ وآنکہ از انخود موجود گردد مائل بحرارت وسبک وملطم مائل بتری ومشہی ودافع رکت پت وسرفہ وفساد صفرا وبلغم وآنکہ از موٹھ ساختہ شود سبک وقابض ودافع فساد صفرا وتپ بلغمی منقش حرارت غریزی ومفرح بالفعل ومسکن شہوت طعام وسریع الانحدار وزود ہضم وموافق مرضی ودافع سرفہ وپیس کہ عبارت از بطلان قوت شامہ ست دیو شیدہ نماند کہ دوای مذکور گاہی سادہ وگاہی مدبر بروغن سیاہ ومبنر بابازیچارہ چون فلفل ودارفلفل ومانند آن میسازند سادہ سبک ومدبر گران ست **یون پری** بفتح یای تحتانی وواو وسکون نون وکسر بای فارسی وسکون رای مہملہ وفتح یای تحتانی دوم اسم درخت نیب نوشتہ **یون پنڈا** بیاوواو ونون وکسر بای فارسی وخفای نون دوم وفتح دال ہندی والف اسم لوبان ست وبقول بعضی اسم عنبر ست **یونچہ باغی** اسم طبہ ست **یونچہ صحرائی** اسم ترکی وفارسی نصفصہ ست **یونچہ کوہی** اسم خندقوتی ست **یون شت** یعنی مرغوب غیر ہنود چہ یون چنانچہ مذکور شد عبارت از غیر ہنود ست وشت یعنی مرغوب وبالجملہ لفظ مذکور باشتراک لفظے بر پیاز ولہسن اطلاق می یابد وہر دو گذشت **یونک** اسم ترکے پشم ست **یونسک** بمعنی خار جوست واز ان کہ در کشت جو بیشتر روید وکثرت آن موجب خرابی وی ست گویا حدوث آن در حق وی بمنزلہ حارست باین اسم موسوم ست بالجملہ اسم پت پاپڑہ ست وتخواص آن گذشت وصاحب مدن ہنود آنرا دافع وسواس وافزایندہ منی نوشتہ **یونیشٹا** بیاوواو ونون ویای تحتانی دوم وشین معجمہ وتای فوقانی ہندی والف اسم کلذاست **یونیشٹھ** بیای تحتانی وواو وکسر نون وسکون یای تحتانی مجہول وشین معجمہ وفتح تای فوقانی ہندی وخفای ہا وسکون میم اسم مرچ سیاہ ست **یوئی** اسم مادۂ اسپ ست ودر خواص مثل گھوڑا است کہ مذکور شد **یہود** بفتح اول اسم قسمی از ماہی ست کہ در بحر محیط یافتہ میشود **پیر کوکی** اسم گزرست کہ زردک نیز مانند **سیلان اودی** اسم ترکی نیل ست **یہود** بضم دو یای تحتانی وسکون دو واو ودران چہار لغات ست یو بغیر ہمزہ ویوئی بدر ہمزہ ویور بہمزۂ اخیر ویو بہمزۂ وسط وآن طائری ست کنیت آن ابو رماح وآن حاکم ست واز جوارح طیور شبیہ بہ باشہ گویند کہ زہرۂ آن چون آب شہد انج حل کردہ سقوط نمایند صداع را بغایت نفع کند ودماغ آنرا چون خشک نمودہ با شکر طبرزد وسرگین سوسمار سائیدہ اکتحال نمایند ازالۂ بیاض چشم کند باذن اللہ تعالے ۵

وسکون واو وکسر شین معجمه ورای مهمله وسکون یای تحتانی مجهول وکسر نون وسکون یای تحتانی اسم درخت کرشناست **یوگیانو ملی** رسائن بضم یای تحتانی وسکون واو وفتح کاف فارسی وبای موحده والف وخفای نون وواو وها وکسر لام وسکون یای تحتانی وفتح رای مهمله وسین مهمله والف وکسر یای تحتانی وسکون نون اسم سلاجیت ست **یوکرشن** بیای تحتانی وواو وضم کاف ورای مهمله وسکون شین معجمه وفتح نون ویوکشم بضم کاف وسکون شین معجمه وفتح تای فوقانی هندی وسکون میم هر دو اسم سیسه ست **یوگسار** بضم یای تحتانی وواو مجهول وسکون کاف فارسی وفتح سین مهمله والف ورای مهمله مرتکبی ست وصاحب مدن هنود آنرا بطعم ترش وبسیار گرم ومشهی طعام ودافع فساد باد نوشته واختلافی کرده اطلاق لفظ نامکی ست در جایگاه او مذکور شد **یوگیا** بضم یای تحتانی وسکون واو مجهول وکسر گاف فارسی وسکون میم ودر لفظ ثانی عوض میم یای تحتانی مجهول والف هر دو بهی ست ونافع سرفه وبچهی یعنی نفث الدم کرده از سرفه بهم رسد وثانی معین برحمل ودیگر خواص آن در باب های مهمله وبای موحده مذکور شد **یوگنگ** بیاء واو وفتح کاف وسکون نون وفتح گاف فارسی فوقانی هندی وکاف اسم پرداز ست **یوگی** بضم یای تحتانی وسکون واو وکسر کاف ویای مجهول آنست که بعضی فلها وغیره را در آبی که هفده حصه باشد چندان جوش دهند که مضمحل شود وخوب مالیده صاف نموده بکار برند وبهترین وی آنست که از مونگ ترتیب دهند سرد وسبک وشهی طعام وبادی بشود ودر اسهال ودر چیر گردون وسوزش اعضا وتب وفساد خون وصفرا وبلغم وآنکه از دانهای انار وآملسار ند سبک ودافع باد وصفراست وآنکه از مونگ وآملسار ترتیب شود سرد ودافع گرانی معده وفساد باد وبلغم وصفرا ودافع تشنگی وسوزش اعضا وغشی وه سواس وآنکه از کلتهی یا رگرد ودافع باد گولهٔ وباد وبلغم ومثانه گیرده مثانه وسنگ که عبارت از درد ونیست که از مثانه خیزد وتاقصیب مقعد برسد وبرسول که مراد از عکس درد مذکور ست ومیده برد کرده باشد مجربست وجریان یعنی مشهی طعام ومعنی سیز وآنکه از ترب خشک مهیا شود دافع فساد بلغم وصفرا وتب بلغمی وضیق النفس وسرفه وخفقان وبرودت معده وآنکه از موجود وکرده وبائل بهارت وسبک وبلغم دل هر شهی ودافع رکت پت وسرفه فساد صفرا وبلغم وآنکه از موطه ساخته شود سبک وقابض ودافع فساد صفرا وتب بلغمی هر شهی عبارت غرنی ومفرح بالفعل وسکن شهوت طعام وسریع الانحدار ورود ذهضم وموافق مرضی ودافع سرفه وپیس کرده عبارت از بطلان حرکت شامه ست نپوشیده نماند که دوای مذکور گاهی ساده وگاهی مدبر بروغن سیاه ومبزر بابزر چاره چون بلغل ودار خلفل ومانند آن میسازند ساده سبک ومدبر گران ست **یون پری** بفتح یای تحتانی وواو وسکون نون وکسر بای فارسی وسکون رای مهمله وفتح یای تحتانی دوم اسم درخت بنب نوشته **یون چنڈا** بیاء واو ونون وکسر بای فارسی وخفای نون دوم وفتح دال هندی والف اسم لوبان ست بقول بعضی اسم عنبر ست **یونچه باغ** اسم بعیر ست **یونچه صحرائی** اسم ترکی وفارسی قنطریون ست یونچه کوهی اسم خندقوتی ست **یون شت** یعنی مرغوب غیر هنود چه یون چنانچه مذکور عبارت از غیر هنود ست وشت بمعنی مرغوب وبالجمله لفظ مذکور باشتراک لفظ پریاز ولمس اطلاق می یابد وهر دو گذشت **یونک** اسم ترکی پشم ست **یونگ** بمعنی فارجوست واز ان که در کشت جو بیشتر روید وکثرت آن موجب خرابی وی ست گویا حدوث آن در حق وی بمنزلهٔ حارست باین اسم موسوم ست بالجمله اسم پت پاپڑه ست وخواص آن گذشت وصاحب مدن هنود آنرا دافع وسواس وافزاینده منی نوشته **یونیشا** بیاء واو ونون ویای تحتانی دوم وشین معجمه وتای فوقانی هندی والف اسم کلذاست **یونیشٹھ** بیای تحتانی وواو وکسر نون وسکون یای تحتانی مجهول وشین معجمه وفتح تای فوقانی هندی وخفای ها وسکون میم اسم مرچ سیاه ست **یوئی** اسم ماده اسپ ست ودر خواص مثل گهوڑا است که مذکور شد **یهود** بفتح اول اسم قسمی از ماهی ست که در بحر محیط یافته میشود **یهرکوئی** اسم گزرست که زرک نیز مانند **ییلان اودی** اسم ترکی تیل ست **ییو** بضم دو بای تحتانی وسکون دو واو ودران چهار لغات ست یو بغیر همزه ویو بهمزه ویو بهمزهٔ اخیر ویو بهمزهٔ وسط وآن علائرو است کنیت آن ابو رماح وآن حاکم ست واز جوارح طیور شبیه به باشه گویند که زهرهٔ آن چون با آب ضماد کرده سعوط نمایند صداع را بغایت نفع کند ودماغ آنرا چون خشک نموده با شکر طبرزد وسرگین سوسمار سائیده اکتحال نمایند از اله بیاض چشم کند باذن الله تعالی

تقریظ منظوم در تاریخ طبع فصیح المنطوق و بلیغ المفہوم نتیجہ طبع ہمشیر زادہ و شاگرد عالیجناب مصنف این کتاب یعنی حکیم محمد نجم الغنی خان نجمی ساکن محلہ بہ رامپور افغانان ابن مولوی محمد عبد الغنی خان ابن مولوی محمد عبد العلی خان ابن مولوی عبد الرحمن خان ابن مولانا حاجی محمد سعید صاحب محدث تلمیذ حضرت شاہ ولی اللہ صاحب محدث دہلوی رح

منبع جود و چشمۂ فیضان — فخر دوران محمد اعظم خان — جنکی شہرت ہے اک زمانے مین
ہین وہ اسوقت یو علیِ زمان — یہ وہ ہین جنکے سر پہ ہر دم ہی — سایۂ لطف و رحمت یزدان
انکے دم سے ہی روز و شب آباد — خانۂ جود و بخشش و احسان — انسے دنیا مین صحت و آرام
انسے خلقت کو ہر مرض سے امان — انسے حاصل شرف طبابت کو — انسے علم و کمال فخر کنان
انکی عیسےٰ دمی سے خوشی عالم — انسے مخلوق خرم و شاداں — انکے ادراک و فہم و دانش سے
علم فقہ و حدیث و طب نازاں — وہ دیا ہی خدا نے دست شفا — کہ مسیحا ہین دیکھکر حیران
انکی تحقیق علم و فن کے حضور — نہ یرک و ذی ہنر بھی ہین نادان — یہ جو قانون کی کرین توضیح
دیکھکر اہل علم ہون حیران — انکو ہر علم و فن مین اہل کمال — جانتے ہین محقق دوران
کس سے تشبیہ دون حذاقت مین — کامل ایسا تہ فلک ہی کہان — دیکھتا ہون تلاش ثانی مین
روز و شب مہر و مہ ہین سرگردان — آپ کا سنکے شہرۂ تشخیص — دوڑتی خلق ہے پے درمان
نبض بینی کے وقت مشکل ہی — رہے جنبش رگ جگر کی نہان — ایسی ایسی کتابین لکھین مفید
حکما دیکھکر جنھین حیران — اُنکے باعث صحیفے سابق کے — کرتے ہین حل مشکلات جہان
جن کتابون کے دیکھنے کے لیے — حکما دل مین رکھتے تھے ارمان — انکے صدقے مین اُن مضامین سے
بہرہ ور آج ہی تمام جہان — طب مین جو جو مقام مشکل تھے — ہو گئے اُنکے حل سے سب آسان
تھے جو اونے طبیب عالم مین — ہو گئے پڑھکے حاذق دوران — طب کے وہ مفردات لکھے اب
جنکی تعریف مین ہی گنگ زبان — اسقدر بیخ و برگ ہندی کے — نام لکھے کہ عقل ہی حیران
ساتھ اُن سب کے اور یونانی — جمع کرکے دوائین بے پایان — اُنکے افعال اور خواص تمام
کر دیے ہین مفصل اسمین بیان — سچ تو یہ ہی کہ ہے زمانے مین — حکما پر بڑے بڑے احسان
نام اسکا محیط اعظم ہی — واقعی ہی یہ بحر بے پایان — چھپگئی مطبع نظامی مین
ہوئی مطبوع طبع اہل جہان — اسکی خوبی کرون بیان مین کیا — دیکھ ہی لینگے آپ خرد و کلان
سطر جو ہی وہ زلف لیلیٰ ہی — صفحہ رشک بیاض حور جنان — ہی بجا اُسکے خط کو گر کہیے
رشک گلزار و غیرت ریحان — انکے پوتے بھی فضل خالق سے — بڑے لائق محمد اکمل خان
ہمہ تن حکمت و فراست ہین — عقل و دانش مین پیرسن مین جوان — فن طب مین ہین یہ قدم بہ قدم
اپنے جد کے طریق و رہ پہ رواں — آرزو ہی یہی زمانے مین — دے خدا اور علم بے پایان
تا کجا طول مدعا عجمی — مختصر کرسیان راز نہان — ہاتھ اُٹھا کر سوے سپہر بلند
عرض کرای خدائے کون و مکان — میرے اُستاد کو زمانے مین — روز افزون دے اوج بخت جوان

اور زیر سپہر نامی کر	اور کر فخر عالم امکان	پر بھی تاریخ اسلامی مجمل نے	
جب ہوئی یہ کتاب چھپکے عیان	لب ہاتف سے یون ہوا ارشاد	گنج مقصود ہے سخن دان کا	

قصیدۂ فصاحت توام و بلاغت منتظم متضمن تواریخ طبع محیط اعظم نتیجۂ قلم جادو رقم علامۂ اکرم و فہامۂ افخم شمع افروز بزم سخن شناسی یعنی فاضل رسا مولانا مولوی محمد عبد العلی صاحب آسی مدّ آسی

محیط آنکہ از و مستفید خرد و کلان	محیط آنکہ از و مستفیض پیر و جوان
محیط آنکہ دراو علم کیمیا پنہان	محیط آنکہ دراو ہست خلق ہست نہان
محیط آنکہ از او تافت بر تو سے بر جان	محیط آنکہ از او یافت ہر یکے فیضان
محیط آنکہ نباشد بجز راو طغیان	محیط آنکہ نمی یابد او تقسیمان
محیط آنکہ نہ بینے کران حیطۂ او	محیط آنکہ ندانے تو خاط را پایان
محیط آنکہ طبیبان بر ند از ان دُر طب	محیط آنکہ حکیمان شوند کاندران
محیط آنکہ بہر موج او سموط گہر	محیط آنکہ بہر سیل او خفتو خیزان
محیط آنکہ بہر رشحہ اش دُر مکنون	محیط آنکہ بہر قطرۂ او تش دُر غلطان
محیط آنکہ بود درج لولوِ لالا	محیط آنکہ بود خفتہ در و مرجان
محیط آنکہ بود سرکشادہ خوان انعم	محیط آنکہ بود ہر کشادہ گنج شایان
محیط آنکہ از و گشتہ تشنگان سیراب	محیط آنکہ از و تر زبان تشنہ لبان
محیط آنکہ حرو فش بود چو شمس و قمر	محیط آنکہ سطورش بود چو کاہشان
محیط آنکہ مس قلب را بود اکسیر	محیط آنکہ دران کیمیاے روح روان
محیط آنکہ بہر نکتہ اش ہزار علاج	محیط آنکہ بہر نسخہ اش دو صد درمان
محیط آنکہ کند زندہ مردہ را فی الدہر	محیط آنکہ دہد جان بقالب بے جان
محیط آنکہ جرای فیہ مدرک التشخیص	محیط آنکہ بدا منہ صحۃ الابدان
محیط آنکہ بود شافی صغیر و کبیر	محیط آنکہ بود کاشف طبیب زمان
محیط آنکہ بہ البرء جاء فی الساعۃ	محیط آنکہ بہ الداء زال عن انسان
محیط آنکہ بود گلشنش ہمیشہ بہار	محیط آنکہ گلش را نخست خار خزان
محیط آنکہ شفاء لعلۃ المرضے	محیط آنکہ دواء لصحۃ الاعیان
محیط آنکہ از و منکشف دقائق دل	محیط آنکہ از و منبسط حقائق جان
محیط آنکہ زعلمش بود طبیب اکمل	محیط آنکہ زفہمش بود مطب شایان
محیط آنکہ محقق کند از و تحقیق	محیط آنکہ مطبب کند از و درمان
محیط آنکہ از و حل عقد لاینحل	محیط آنکہ از و مشکلی شود آسان

محیط آنکه بنا کرد از حاطهٔ رفتش — حکیم اعظم دوران محمد اعظم خان
بجد و جهد اتم بانیش احاطهٔ او — بنا نهاد برائے شفائے بیماران
بلمس نبض بر دیدهٔ بدرک نوع مرض — که داند اندازش جنبش سر رگ جان
زهے حکیم که چون اسمش اعظم الحکماست — خهے طبیب که چون نامش اعظم دوران
امام تجربه کاران کاروان مطلب — همام نکته شناسان حکمت یونان
رموز خوان اشارات مدرکات شفا — خواص دان دوائے اماکن و احیان
کلید قفل در کلیات و جزئیات — چراغ بزم اطبائے کامل الوجدان
طبیب کاشف اسرار طب یونانے — حکیم واقف استار نسخهٔ امکان
محیط حیطهٔ تدبیر هر نباتست و ثمر — مدار دورهٔ تاثیر هر گل و ریحان
اریب ماهر احوال جزئے و کلے — طبیب مصلح سوء مزاج کون و کان
صدیر نادرهٔ تشخیص و درک نوع مرض — امیر معرکهٔ اهل حجت و برهان
گل بهار گلستان آب و رنگ علاج — دُر محیط قوانین دفتر یونان
ز راه راست تجاوز نے کند سر سوزن — برست عقل شناسد چو نبض کلک روان
ز چامه نامه و از خامه آمه را آموخت — نگارش در روش نسخه از ره میزان
نشان نداد درین فن کسے مثالش را — نه نسخجات چنین هم نه مفردات چنان
چه مفردات که هر قسم را محیط آمد — چه مفردات که باشد شجر شجر حیران
بشرح و بسط دواهای مفرده پرداخت — بمضمر مصلح و کیف و کم و زمان و مکان
چو در وزید نسیم بهار طبع لطیف — شگفت غنچهٔ این نسخه چون گل خندان
بصد مساعی تصحیح اندرین مطبع — ز طبع آمده مطبوع طبع اهل زمان
سطور جدولیش روکش خطوط شعاع — حروف خوشخطیش غیرت مه تابان
باهتمام محمد ابو سعید سعید — که هست اوخلف الصدق عبد رحمن خان
نظام مطبع درین مطبع نظامی یافت — چو نظم لولو لالا و گوهر رخشان
باب و رنگ رخش طعنه زن بلعل و گهر — بحسن خال و خطش خط کش خط خوبان
بگو ز روے جمل سال هجریش آسمی — محیط آب شفا جمله مفردات جهان ۱۲۱۶ھ
سؤال سال دگر را جواب غیب آمد — مرتب ادویهٔ مفرده پے درمان ۱۲۱۹ھ
اگر بسر تاریخ عیسوے داری — بگو محیط کمال حکیم اعظم خان ۱۸۹۸ء

وجه مهر و دستخط مهتمم

برائے سند این معنی که این کتاب مطبوع مطبع نظامی کانپور است مهر مطبع و دستخط مهتمم ثبت گردید

محمد عبد الرحمن خان

اعلان داخلهٔ رجسٹری

مخفی مباد که این کتاب حسب قانون ایکٹ ۲۵ سنه ۱۸۶۷ء رجسٹری کرده شد که کسی از ارتکاب جرم حق تلفی نکند۔